

# جہانگیر نامہ

یا

## توزک جہانگیری

نویسنده:

نور الدین محمد جہانگیر گور کانی

بینبنت آغاز پاکو همیفت نز  
هرست پیغمبر اسلام (ص) و حضرت  
سید پیر وزیر انقلاب  
رسد مرایل



منابع تاریخ و چهره ایاتی ایران  
۸۱۰

# جھانگیر نامہ

توذک جھانگیری

اثر

نورالدین محمد جھانگیر کورکانی

به کوشش

محمد هاشم



نشریات بنیاد فرهنگ ایران

بنیاد فرهنگ ایران  
وابسته به  
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

از این کتاب  
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۹ در چاپخانه زر  
چاپ شد

تقدیم به:  
روح‌پاک پدرم



## فهرست مطالب

۵۱۶ - ۱	هندمه
۲۹ - ۱ ۴۰ - ۲۹ ۷۹ - ۵۰ ۸۸ - ۷۹ ۹۵ - ۸۸ ۱۰۹ - ۹۵ ۱۱۲ - ۱۱۰ ۱۲۳ - ۱۱۸ ۱۴۷ - ۱۲۲ ۱۵۸ - ۱۴۷ ۱۷۹ - ۱۵۹ ۲۱۱ - ۱۷۹ ۲۰۴ - ۲۱۱ ۲۹۹ - ۲۵۴ ۳۲۱ - ۳۰۰ ۳۷۱ - ۳۲۱	<b>متن کتاب</b> دیباچه مؤلف نوروز اول نوروز دوم نوروز سوم نوروز چهارم نوروز پنجم نوروز ششم نوروز هفتم نوروز هشتم نوروز نهم نوروز دهم نوروز یازدهم نوروزدوازدهم نوروزسیزدهم نوروز چهاردهم نوروز پانزدهم

جهانگیر نامه	هشت
۳۹۰ - ۳۷۱	نوروز شانزدهم
۴۰۲ - ۳۹۰	نوروز هفدهم
دنباله جهانگیر نامه - نگارش: معتمد خان	
۴۲۴ - ۴۰۶	آغاز سال هجدهم از جلوس
۴۲۸ - ۴۲۴	آغاز سال نوزدهم از جلوس
ضعیمه جهانگیر نامه تالیف: محمد هادی	
۴۲۲ - ۴۴۱	مقدمه
۴۸۵ - ۴۷۲	و قایع سال بیستم
۵۰۶ - ۴۸۵	و قایع سال بیست و یکم
۵۱۶ - ۵۰۶	و قایع سال بیست و دوم
۵۹۲ - ۵۱۲	حوالی و تعلیقات

## پیشگفتار

ابوعنمان جاحظ علامه وادیب قرن سوم هجری (وفات ۲۵۵) در تعریف ادب گفته است: "الاَدْبُ هُوَ الْأَخْذُ مِنْ كُلِّ عِلْمٍ بِطَرْفٍ" ادب چندان از هر خرمنی خوته ای و از هر بیوستانی عنجهایست" ادبیات هرملتی همچون آئینهایست صافی و روشن که درجه ذوق و هوش و کمال معنوی و جگونگی حالات افراد آن ملت در آن نمایان است. میان ذوق و ادبیات همیشه رابطه مستقیم وجود داشته است.

در هرچهار و هر زمان که از ذوق و زیبائی نمونه وجود داشته باشد، ناگزیر از ادبیات نیز اثری بوده است، پس هرگفتار منظوم یا مshort یا گرداری که دارای بهره ای از ذوق و زیبائی، طرفت و موزونی، لطافت و نازک کاری باشد و بدین زیور خدادادی آراسته داخل در مقوله ادب خواهد بود.

ادبیات فارسی با سابقه دوهزار ساله خود بی شیوه یکی از غنیترین منابع ادبی جهان را در بردارد. شعراء و نویسندهای فارسی زبان اعم از ایرانی و غیر ایرانی با کلامی سخوار تمامی جنبه های آفرینش و هستی را مورد تدقیق و تحقیق قرار داده اند. اگر چه عامل اصلی در تکامل ادبیات فارسی قدرت خلاقه این زبان و علاوه و ذوق فارسی زبانها بوده است ولی بدون شک نمی توان تاثیر تشویق و ترغیب امرا و پادشاهان را در این امر نادیده گرفت. بسیاری از آثار فارسی مستقیماً به اشارت سلاطین نوشته و نگاشته شده است. باری هندوستان از جمله ممالکی است که مدتها مهد گسترش زبان فارسی بوده است و در طی دوران سلسله گورکانی فارسی زبان رسمی دربار بشار می رفته و بسیاری

رسانیدت مهم به فارسی ندوش شده اس و بیر بسری از امرا و سلاطین هندوستان در گیسرش و نوشه رسان فارسی کوشیده است.

امروز سر اگرچه از سلاطین و ملائک خبری سنت ولی مردم به هدایت دوی سلیمان حود فارسی می آورید و سعی دارید حود را از حرم می دریغ فارسی بخوبی سخشد. کشش و حاده ای که گواحد اند در رسان فارسی به ودمعن پهاده حلی رو د مران سیر به ماسد هزاران هزار افراد دیگر حود کشیده در دیرسان و کاخ از مان دور رسان فارسی و عربی به عموان ربان خارجی کلاسیک فارسی را برگردیدم و سپس در دوره فوی لیساس مساعدا به مطالعه فارسی پرداختم و به احمد درجه فوق لیساس و مدلال طلاشی به عموان ساگرد مصارف از دانشگاه کلکه در سال ۱۹۶۲ میلادی. در سنه ۱۹۶۸ وارد دانشگاه سهران شدم و دوره سه ساله دکترا مخصوص حرجستان را گذرانده "تصحیح اسنادی حهایگر رامه" توشه سورالدین محمد حهایگر را به عموان رساله دکترا اصحاب معمود و سپهیه بیکوفنیم از کاتحایه های خارج از ایران به وسله کاتحایه مرکزی دانشگاه سهران انعام گرفت و پس از آن کار استساح و معسسه آغاز شد.

حریر و فاعع سلطیب نا سال هعدهم حلوس و سله حود حهایگرناه بعض آمده و پس حریر بصورت شرح و فایع روزانه، رورسامحه بود. پس از آنکه حهایگر خود حریر و فاعع را متوجه ساخت محمد حان سخنی را مامور اصحاب این مهم ساحب ولی حود در تصحیح آنچه معتمد حان می بوشت را عهده دار گست. حهایگر توشه های محمد حان را پس از تصحیح وارد در مسودات حود ساخت.

حهایگر حود در این مورد در حهایگر رامه حسین اشاره می کند :

"چون از معر صعی که دو سال پیش ارس عارض شده سود و هنر هست دل و دماغ همراهی نمود که به مسودات سوایع و فایع سوامن پرداخت درین ولا که معتمد حان از خدمت دکن آمده سعادت آساییوس دریافت، چون از سده های مراحدان و شاگردان سحر فهم بود و سابق سر سرشنه این خدمت وصطف و فاعع به عهده او بود، حکم فرمودم که از ساریخی که توشه سده (آسده) مشارالله به خط حود سود و در دل مسودات من داخل سازد و آنچه بعد از این سایح شود به طبقی رورسامحه مسوده مسوده و به تصحیح من رسایده و به سیاص می سرده باشد" ۱

سپس معمتمد حاکم بوشن و فاعع را ادامه می‌دهد ولی بعد از چند مدت بعضی در وسط حلlos بوردهم بدون علت معلوم و فاعع سوسي جهانگر نامه قطع می‌شود .  
جهانگر نامه او لين کاري سست که خاطرات و شرح و فاعع سلطنت بکي ارادشاهان گورکاني را دربر دارد . قيل ارجهانگر نامه کتابهاني سطير تورگ تموري از امرسمور گورکان ، مارزنامه نا تورگمارى ارج طهرالدین محمد نابر بهريان نزكی بوشهه شده بوديد اما نا اين وحدود جهانگر نامه مهمنترين واولين کاري اس که به ربان فارسي در دکر و فاعع حکومت بک سادشاه گورکاني تحرير باشد .

اين کتاب حوى ساري مطالب تاريخي درباره پادشاهان سلف جهانگير می‌باشد . اين مطالب بعدها ممعن شده برای ساري از سوبسیدگان که دست اندرکار تحرير تاریخ هندوسار بوديد . من حمله کتاب معروف " تاریخ هند برواب مورحان هندی " در ضمن وفایع دوره جهانگيري ترجمه کاملی ارجکات جهانگر نامه است .  
می‌دايم که حاسدان شموريان هندستان در اصل ترك و ترك ربان بودند .  
جهانگر شاه سيز به ربان تركي نسلط كامل داشت . جناكه خود می‌سويسد " يا وحد آنكه در هندستان كلان شده ام در گفت و ووشن تركي عاري بیشم " ۲

باتوجه به سلططي که بر ربان تركي داشت ، جهانگير شاه نيز می‌تواست شرح واقعات خود را به روش نباکانش در سحربرگتني چون ترك تموري و بورگماري هزبان تركي سويسد اما به حاطر علاقه شدیدي که به ربان وادت فارسي داشت اين زبان شدوا را سرای اداري مطالب خود برگرد . شاد سکي از عللي که جهانگير را و می‌داشت و فعبا خود را به ربان فارسي سويسد اين سوده ناشد که او می‌دید ترجمه هائی که ارج کتب مشاهه تحريرات او به زبان فارسي شده است ساقعن و نازبياست زباني که جهانگير در نوشتن جهانگر نامه بكار برده است زباني محكم و مطابق نا معيار هاي آن عصر است ، شري دلجمب که خوانده را مطلقا خسته نمی‌گند .

ابنک در آغار هفتمين سال اقامتم در ايران سی غایت مسروشم که نا نوشه ای غنی تر و اندیشه ای پرمادر به کار دیدار پایان می‌دهم . آرزوی من این اس که کار کوجکی که در نصحیح و تحقیق اس کتاب به احتمام و ساسمه ام مورد قبول اساسيد و ملت دانش دوست ایران قرار گیرد .



## مقدمه

### آشنائی مختصری با سلسله تیموریان هندوستان

مهترین و بزرگترین سلسله ای که در هندوستان به حکومت رسیده تیموریان یا مولان سودند. اگرچه سفوذتیموریان به هندوستان از زمان حملات امیرتیمور به هندوستان آغار شد، لیکن با بر شاه سارانداختن خاندان لودی افعانی خود را در این سرزمین مستقر ساخت.

طهمال الدین محمد با پسر مؤسس سلسله سیموریان هندوستان از ترکان جعتاوی بود او از حاصل پدر پنح پشت با تیمور فاصله داشت و از جانب مادر نسبش به چنگیز خان می‌رسید. پدرش عمر شیخ بن اوسعبد در یک امیر شین کوچک تیموری در آسیای مرکزی معنی فرغانه حکومت می‌کرد.

با پر بعد از درگذشت پدر خود در ماه رمضان سنه هشتصد و نود و سه در ولایت هرغانه به سن دوازده سالگی به پادشاهی رسید<sup>۱</sup>. او سیار کوشید که فتوحاتی در موارد شهر بدست آورد اما بروزی دریافت که قدرت روزگار فون اریکان شبیانی استقرار وی را در آنجا غیرممکن ساخته است ازین رو در سال ۹۱۵/۱۵۰۴ کابل را گرفت و تغیریا بلاعاصله هند را تا کناره رود سند مورد تاخت و تاز قرار داد.

دسته ای از درباریان ناراضی سلاطین لودی دهلی وی را به مداخله در امور مملکت خویش خواند سپس از سریع چشم کرد و پس از سپردی با سلطان ابراهیم دوم او را در

۱- سایر، با برناهه فارسی، ص ۲

پاپی پن در سال ۱۵۲۶/۹۳۲ نکت داد.

گویند باز در این سرد سهاده یا به قولی دوارده هزار سربار همراه داشت و حال آنکه افراد لشکر سلطان ابراهیم به صدھرار بعرسالع می شد. باز در این حمله اسعاده از نوب که صدائی مهیب سویید می گرد، عسل هاتی را که در لشکر محاصم بود نرساند و در سبحه فدرت این قیل‌ها علیه لشکر سلطان ابراهیم کار رفت و سراسجام نکت در لشکر او افتداده و خود او سیر در حمله کشیدند و بین سریب باز پادشاه هندوستان گردید.

بسر سال بعد مقاومت امرای راحبیوت را سر در کانوا، در سرديکی آگره درهم شکست. معهدا اس پرورشها هسور معدمه، کار بود و در مقدار مفولان هسور شالوده و پا به محکمی در حاکمیت سداشت که با بر در ۹۳۷ هـ.ق. وفات باعث وهمیون شاه حاسین او گشت ولی پرازیر سورش امرای اعماقی به سرکردگی شیرشاه سوری همایون پس از باز مریور سد از هند شمالی به سد، و از آنجا به اعماقیان و ایران بگردید و مدت پانزده سال در آن دلار بماند. بعدها صعف جاشیان شیرشاه باعث شد که همایون دوباره در ۹۶۲/۱۵۵۵ هـ هند پارگرد و حکومت خوبیش را در دھلی و آگره مسخر سارد همایون حدود پانزده سال در حال در پری سربرده و سپس ما کمک ارشن شاه شنهمان فدھار را در سه ۹۵۸ و کاٹل را در سه ۹۶۲ صح کرد. سپس در سه ۹۶۴ هـ.ق. هندوستان را سواره سخیر سود و آب رفته را به حوى بار آورد. اما حکومت محدود سیس از یک سال دوام نیافت و سراسجام در سال ۹۶۳ دصر و خود او بیشه شد.

سایر وفا همایون را ازین مصروف جسمه اند:

همایون پادشاه از یام اولاد ۹۶۳ هـ.ق. ۱

حلال الدین محمد اکبرشاه: پس از درگذشت همایونشاه پسر او اکبر که در سال ۹۴۹ در امر کوب از همسر ایرانی او حمیده بانو بیگم به دسیا آمده بود، به سی چهارده سالگی برسجت سلطنت خلوص سود و ناپسخا سال در سهاییت مدیرت و سخود بر هندوستان حکومت کرد.

اترشاه بدون سردید سردار و سپاسمندای سرگ و حائل سر از آن یک متفکر و

مصلحی مذهبی بود او با آوردن مذهبی سام دس الهی بروهش و کحکاوی عمنی حود را درباره ادیان طور کلی شناخت داد . دین اسپی آورده اکثر ملععی از اصول کلی و مورد مقول سایر ادیان برگ بود .

اکثر افراد مختلف از بزاده های محلف را که مرک از نزد و اعماق وایرانی و عرب وهندوستانی بود . باهم خوش داد و از آنها یک طبقه حاکمه بوجود آورد . اینان مسیداران مملک را تشکیل می دادند و هر یک ساقار به دارک سعدادی سپاهی بودند تابعه هنگام حگ در اخبار اکرشاه فرار دهد . حقوق و مواحث انسان به وسیله حاگیر یا نیول تامن می گشت . اما حاگیر ماند اعطاع که در سرمههای عرسی اسلامی معمول بود موروثی .  
سود ۱

هنگامی که اکرشاه قوب کرد مرد های فلمرو او از شهر فنده هار در معرب تا شهر داکا پاییز سکلا داش در مشرو وار سری نگر (کشمر) در شمال تا حد شهر احمد سر در حبوب امداد داشت .

اکر شاه سرگ بعد از پنجه و یک سال حکومت در تاریخ ۱۳ حدادی الثانی درسنه ۱۵۱۴ هـ . ق ۱۶۰۵ م از حبان فاسی به حبان نافی شناخت .

اکرشاه فیل از مرگ امرا و درباریان خود را جمع کرده و پسر بیانه خویش حاگیر را که در آن رمان ساهرا ده سلیم خواسته می شد حاشیین خود فرار داد .  
حاگیر شاه بس از ببس و دو سال حکومت در ۱۵۳۷ هـ . و در گذشت و پیش از شاه حبهن تسبیح مورسان هدوستان را نصاحب کرد . شاه حبان سر ماند پدر خود در حفظ و حراس ملک و مس سعی بلیح و جد و افر سعید و فلمرو خویش را در دکن توسعه داد .

شاه حبان چهار پسر داشت . دارا شکوه . شاه شخاع ، اورنگ ریب و شاه مراد .  
شاه حبان دارا شکوه پسر ارشد خویش را به عوان ولیمهد اعلام کرده بود ، اما اورنگ ریب علیه اس نصیم وی قیام کرد و بعد از زدایی کردن شاه حبان در ۱۵۶۹ هـ . ق  
و گشتن سراداران خود سحب تسبیح را به نصرف در آورد  
اورنگ ریب که دوره پادشاهی وی پسحاء ویک سال طول کشید آخوند امپراطور بربرگ تسبیح ای اس . مرگ وی که در ۱۱۱۸ هـ . ق روی داد عظم و شکوه تسبیح یان

هندوستان را پایان بخشدید. پس از او سلاله شیعوریان بکلی دچار هرج و مرج گردید. دولت مرکزی اسدک اسدک نفوذ و قدرت خود را از دست داد و دهها فرمازوائی مسفل در حدود فلمرو نیموری بوجود آمد تا آنکه بهادرشاه ظفر آخرین فرمازوای شیعوریان در سال ۱۸۵۲م (۱۲۷۴ق) وسیله انگلیس از سلطنت خلع و به رنگون (برمه) نبیعت شد و بدین ترتیب سلسله بزرگ شیعوریان هندوستان که در ۹۳۷ق با برآن را ناسیس کرده بود بدست انگلیسها منقرض گردید.

### شرح احوال نورالدین محمد جهانگیر مؤلف حجهانگیر نامه یا نزوی جهانگیری

جهانگیرشاه در روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه هفتاد و هشت هجری تولد یافت<sup>۱</sup>. و نام اصلی او سلطان سلیم بود.

مادر سلیم که در هندوستان به "مریم رمانی" ملقب است دختر راجه بهارامل حاکم جی پور بود. سلیم پسر ارشد اکبر شاه بیز بود.

تحصیلات: مطابق رسم معهود شیعوری چون عمر شاهزاده سلیم چهار سال و چهار ماه و چهار روز شد، اکبر او را به تحصیل علم و داشت و همسر سزد بزرگان گذاشت. بدین منظور اکبر شاه حشن سرگی بربا کرد و در یکی از ایام مسعود یعنی رور چهارشنبه سیست و دوم رحمت سال سهصد و هشتاد و یک شاهزاده را به مکتب فرستاد<sup>۲</sup>. او تحت نظر اسنانداز بزرگ آن دوره مانند مولانا میرکلان هروی، ملکالشعا فیضی، عبدالرحیم حاسخانان، مولانا احمد علی و صدر جهان تعلیم یافت. سلیم تحقیق بوجهاب بزرگان و سوابع عصر خود در علم و ادب مهارتی بسزا بدست آورد و خصوصاً هیئت و طبیعت و فن انشاء و خطاطی را بحوبی فرا گرفت.

جهانگیر ربان سرگی را که زبان نباکان او بود، از خانه انان آموخت چنانکه خود می گوید: "با وجود اینکه من در حظه هندوستان تربیت یافته ام می توانم سخوی تمام

۱- جهانگیر، جهانگیر نامه، ص ۱

۲- ابوالقاسم حلب، شاهان شاعر، ص ۲۸۹

در زبان ترکی حرف بزند و چیز بسویم " ۱  
جهانگیرگدشته از زبان عربی، فارسی، ترکی، زبان محلی را سیز بخوبی می دانست.  
او در اوقات مراجعت با پاندیتان و مرتابان هندو مباحثه می کرد و از معاهبت ایشان  
استفاده می برد .

ازدواج : جهانگیر نیز مانند سایر شاهزادگان و فرمانروایان آن دوره چندین بار  
ازدواج کرد. مهترین ازدواج جهانگیر با سورجهان بیگم، دختر غیاث بیگ شهراشی  
بود که در سال ۱۵۲۰ هـ، ق اتفاق افتاد.

### اوپرای واحوال سیاسی در دوران نورالدین محمد جهانگیر پادشاه

در سلطنه جانشینی اکبرشاه دو گروه برگ و زبردست به وجود آمده بودند : یکی  
به سرداری راجه ماسنگه (دانی خسرو پسر ارشد جهانگیرشاه) و خان اعظم (پدر رن  
حسرو) که سلطان خسرو پسر جهانگیر را حمایت می کردند و دیگر گروهی مشتمل بر اغلب  
سرداران و امیران اکبرشاه که خواهان جهانگیر بودند . ولی اکبرشاه خود در روز های  
بیماری همواره از جهانگیر به عنوان جانشین خود سخن می گفت که فرزند من سلیم  
(جهانگیر) حانشین من است و سنگال از آن خسرو است . اکثر بزرگان دربار نیز صلاح  
خود را در پشتیبانی از جهانگیر دیده و چنین کردند . اکبرشاه قبل از وفات پیشود در  
حضور کلیه سرداران بزرگ، جهانگیر را جانشین خود معرفی کرد .

شاهزاده سلیم بعد از درگذشت پدر خود، حلال الدین محمد اکبر، در روز بیستم  
جمادی التاسی در سنه ۱۵۱۴ هـ، ق / ۱۵۰۵ م در آگره بر تخت سلطنت جلوس کرد و لقب  
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه برخود نهاد و بدین ترتیب دوران پادشاهی را آغاز  
کرد .

اگرچه در مقابل زحماتی که پدر او اکبرشاه و نیاکان وی پادشاه و همایون برای  
برقراری سلطنت وقدرت و حللال در هندوستان کشیده بودند، زحمات او برای توسعه  
دادن سلطنت خوبی و متوحه ای که در شمال و جنوب هندوستان انعام داد، چندان

- ۱- جهانگیر، جهانگیرنامه، ص ۶۴

فائل سوچه سیست ولی اسعداد و آمادگی‌ای که در محارست و محافظت کشور پهباوری ماسد هندوستان شان داد قابل تقدیر و ستائش فراوان است.

همانگونه‌که مذکور استاد محل از درگذشت اکبرشاه سرای حانشنی او دو گروه موحد آمده بودند، جهانگیرشاه برای بدست آوردن دلهای رمیده در بد و پادشاهی خود همه امیران و سرداران پدر حود را به ماصب ماسن و حوایر و اعماقات سرافراز کرد، مخصوصاً میرزا عیاش بیگ تهرانی را لقب اعتمادالدوله داد و منصب او را اضافه نمود و ماصب شیخ فرید بخاری، معین و پیر حان، عبد الرزاق معموری، شریف خان امیرالامرا، راحم ماستنگه، صهابیت حان و عبد الرحیم حاصمان وغیره را علاوه برآجنه از عهد پدرش داشتند، افزونی بخشید و به تدریج آنان را مددکار حود ساخت و هریک را جاگیری داده برای سطم و نسی مملک روانه حا و مقام خویش گردانید.

جهانگیر بعد از حلوان دستور العمل حکام ممالک محروسه ندوش و به احرا درآورد.

جهانگیر نیز ماسد پدر را پیروان هرمدهب و دین و طاعه نا مسالمت و دوستی رفوار می‌کرد. با راحبیوتان که طایفه‌ای قوی و پرقدرب و حنگو بودند روابط حسنه‌داشته و برای سقویت این رابطه با دخترهای حکمرانی راحبیوتان مختلف اردوخواه کرد و برای شاهزادگان سر از دختران آنها خواستگاری نمود و در اندک مدتی پیوند راحبیوتان را سلسله تیموریان محکم گردید و میاسنان پیویست خویشی برقرار شد.

### تصورات جاه طلبانه و توسعه طلبانه جهانگیر

عزم تسخیر ولاست رانا امرستگه حاکم اودی بور. بعد از جلوس چون تمام امرا با افواح خودشان در دربار حاضر شد جهانگیر آنان را سخت فرماده بی سر خود سلطان پرویز درآورده و روانه ملک رانا که سر به شورش برداشته بود، ساخت تا او را مطیع و مرمانشدار کند. ولی تسخیر ملک رانا بروزی میسر شد و سرانجام در ۱۰۲۳ق سلطان خرم پسر جهانگیر شاه که بعدها به شاه جهان شهرت پیدا کرد، آن ملک را تسخیر کرد و رانا به متابعت سلطان خرم گردن سهاد.

جهانگیر مانند پدر حود عزم تسخیر ولاست موروشی حوش ماوراء اسپه را داشت و می خواست که اگر هندوستان از فتنه وساد سطور کلی پاک شود بکی از فریدان حوش را در هندوستان گداشت به میام توپیعات الهی روانه ولاست موروشی گردد<sup>۱</sup> ولی او سیر مانند پدر موفق شد و در هندوستان ماند.

بعد از فتح طک رانا شورش و طعیان عثمان اعماق در بنگاله رسوب اسلام خان فرونشست و عثمان بدست او به فتل رسید و بنگاله سطور کامل مفعوح شد وار فتنه وساد پاک گردید.

جهانگیر سپس مرید حود سلطان خرم را سرسر دکیان یعنی حکمرانان حسوب هندوستان فرساند. کار تسخیر آن خطه سیر بخوبی انجام رسید و سلطان خرم تمام حکمرانان دکن را محور به اطاعت کرد وار آنها پیشکش های گرانقدر وسی شمار گرفته بزد پدر مارگشت و بخاطر این فتح خطاب شاه جهان گرفت.

شاه جهان بزرگترین فتحی که مایه افتخار تاریخ سیموریان است، برای جهانگیر غلطی ساخت و آن فتح قلعه کاگره بود که در سال ۱۰۳۱ هـ.و بعمل آمد. جهانگیر همواره بدین امر بسی افتخار می کرد<sup>۲</sup>

جهانگیر در اواخر سلطنت همواره مربیض بوده، هوای گرم هندوستان به طبع او سی ساحت ولهدان او بیشتر اوقات حود را در میظقه بهشت گوشه کشمیر می گذراند، وار مرکز دور بسود و درین زمان نورجهان بیکم همسر او اداره امور مملکت را در دست داشت. جهانگیر در کلیه مسائل مهمه مملکت ما او مشورت می نمود. المسه لارم به تذکر است که امرای ایرانی سزاد سیز که در دربار جهانگیر بودند، در کبه امور دولت سعود عصیان داشتند، در همین احوال بود که شاه عباس اول سیر و شکار را بهانه ساخته برقلعه قدهار حملهور می شود و آنها را تسخیر می کند. جهانگیر این حیر سیار ساف خورد و آن را در شان شاه عباس که دارای مملکت بزرگی چون ایران است سی شمارد. خصوصا با وجود دوستی و محبتی که در میان دو سلطان استوار بود جهانگیر می گفت که برای بدست آوردن قلعه قدهار شاه عباس او را فریب داده و سیر را بهانه ساخته است.

۱- جهانگیرنامه، ص ۱۶

۲- جهانگیرنامه، ص ۲۶۲ تا ۲۶۳

باری پس از فتح قدهار ایلچی ایران به دربار جهانگیر می‌آید و درخواهی شاه عباس را بصورت نامه‌ای به حصور جهانگیر می‌آورد. مصون آنکه ما برای سیر آمده بودیم و می‌خواستیم قلعه را هم سیر کیم ولی گماشتگان شما حاضر سودند که از ما پدیرایی کنند. ماهم ناچار شده قلعه را تسخیر کردیم، اما حاضر هسیم که دوباره این قلعه را به گماشتگان شما بسیاریم<sup>۱</sup>

جهانگیر درباره این واقعه درنامه‌ای که به شاه عباس نوشته است اطهار تاسف کرده و او را ملامت می‌کند<sup>۲</sup>

بعد از رحصت سودن سفیر ایران و مرستاندن نامه در جواب شاه عباس جهانگیر مصمم می‌شود که با لشکر بزرگ بر ایران حمله کند و برای اسجام این مهم به شاه جهان که در آن زمان در دکن بود، نامه می‌بوبسد که هرجه زودتر ملارمت ساید و خود را آماده پیکار با شاه ایران کد. شاه حجهان حبیت استال فرمان پدر عازم حیگ می‌شود و می‌کند. شاه حجهان که هرچهار پسر دیگر جهانگیر و داماد خود را حانشین وی کند، مصمم می‌شود در این امر نردد کند و امروز را به فردا موکول سازد. این تعویی بداسعاً می‌رسد که جهانگیر در می‌باید شاه حجهان فی الواقع می‌حواده دستور او را احرا سازد، لاحرم شهریار و دیگران را برای این مهم نامند می‌کند. اما به علت حیگ داخلی لشکر پادشاهی با شاه حجهان که درین هنگام شورش کرده بود کاری از پیش نمی‌رود و قدهار را چند سال در دست ایراسین می‌ماید.

سالهای آخر زندگی جهانگیر شاه در ناراحتی می‌گذرد. در همین زمان است که بنابراین ناعاقبت‌اندیشی و می‌احتباطی نورجهان و دشمنی وی سارادر خود آصف‌خان، جهانگیر و نورجهان به اسارت مهابت حان درمی‌آیند و مهابت حان آن دوراً فریب یک سال در اسارت خود می‌گیرد. ولی بعد از سک سال بواسطه کشته شدن سپاری ارسیاه مهابت خان بدست احديان قوای او ضعیف گشته و سورجهان با حبله، خود و همسرش را از قید اسارت رها می‌سارد. مهابت حان پس از رهایی جهانگیر و همسرش فرار کرده

۱- جهانگیرنامه، ص ۳۹۷

۲- ایضاً، ص ۴۰۵

به شاه جهان که در آن رمان به لقب بی‌دولت شهرت داشت و در واقع علیه پدر شورش کرده بود، می‌پیوستند<sup>۱</sup>

پسران جهانگیر سلطان خسرو در سال ۱۵۳۰ ه.ق و سلطان پرویز در سال ۱۵۳۶ ه.ق در رمان حیات پدر خود فوت کرده بودند.

مرض جهانگیر شاه در سال هزار و سی و هفت هنگام مراجعت از سرکلزار کشیر در راه سردیک به راحور شد پیدا کرد و "هگام چاشت رور یکتبه بیست و هفتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پا زدهم آبان ماه الهی و بیست و دوم از حلول اشرف هنای روح آن حضرت از آشیانه حاک پرواز سوده سایه برفق ساکنان خطه افلای افکد و درین شصت سالگی جان به حان آفرین سیردند"<sup>۲</sup>

سورجهان سعد او در گذشت شوهر خود جهانگیر شاه وکشته شدن شهریار دامادش ناچار گوشگیری احتیار کرد و در سنه ۱۵۵۵ ه.ق / ۱۶۴۵ میلادی درگذشت.

مفتره جهانگیر در شاهدهره در نزدیکی لاھور از حمله ساختمانهای بسیار زیبا و پر عظمت کنار رودخانه راوی است و در نزدیکی آن سیز مفتره سورجهان است که خود در رمان حیات این هردو بنا را ساخته بود. این شعر را نیز سورجهان برای لوح مرارخویش ساخته است:

بر مرار ما غریس نی چراغی نی گلی نی پر پروانه سورد، نی سراید بلی<sup>۳</sup>

### اخلاق و عادات جهانگیر

حیثیت پی بردن به اخلاق و عادات جهانگیر قبل از هرچیز مطالعه کامل و دقیق جهانگیر سامه که بوشه خود اوست، لازم می‌باشد. این دقیق و بررسی قضاوی در باب اخلاق و عادات جهانگیر شاه را ممکن خواهد ساخت در غیر این صورت آنچه گفته شود بیشتر حدس خواهد بود نا تحقیق. هر حرف و لفظی از کتاب جهانگیر سامه چون آنیهای صفات مصف آن را باریاب می‌کند.

از آنها که جهانگیر خود شاه بود و همکان را تحت نسلط و قدرت خود داشت از

۱- جهانگیر سامه، ص ۴۸۴ نامه ۴۸۴

۲- جهانگیر سامه، ص ۵۰۷

۳- ابوالقاسم حالت، شاهان شاعر، ص ۲۹۹

هیچ کس اما سعی نمود و هر آنچه از بیک و بید لارم می دید نا صراحت و ری گوشی باز می کرد. حتی در مورد شخص خودش نیز از این صراحت صراف حاصل نگرده و هر آنچه از اعمال سیک و سد داشته و کرده صریحاً متذکر گردیده است. اگر شراب می خورد به مانگ کوس می خورد و مانند حدش سایر به این نکه معترف بود.

جهانگیر برای پدر، فرزندی فرمانبردار و خلف بود. اگرچه در عهد شباب به افضلای حواسی و اعصاب چاپلوسان مدتی کوتاه علیه پدر شورید اما پس از آن که عذر سفیر به درگاه پدر آورد دیگر هرگز سر از اطاعت او سیبیجید و هرگاه ازو باد می کرد مراب احترام و سیاس را سخای می آورد تا آنها که به گفته حود پدر را حدای مجازی می شمارد<sup>۱</sup>

جهانگیر در مورد فرمودان خود اگرچه ظاعی و باعی می شدند بار به رفق و محاملت رفتار می کرد. او هرگز دست به خون فرد نیالود و حال آنکه در همان رمان شاهان صفوی به اندک حشمی اولاد خود را به عقاب مرگ گرفتار می ساختند<sup>۲</sup>. اگرچه خسرو پسر حهانگیرشاه سر او شورید و طبیاسی بیا ساخت اما جوں مغلوب حهانگیر شد تها محارسی که در حو او اعمال گردید حبس و وسخت نظر گرفتن او بود<sup>۳</sup>.

جهانگیر با سوادگان و برادرزادگان خود سیز با شفقت و مهربانی خارق العاده رفتار می کرد<sup>۴</sup>.

جهانگیر به پسران و دختران سلطان حرم پسر خود سیار علاقه مند بود تا آنها که برای رفع خطر از وجود شاه شحاع سواده خود و پسر سلطان حرم از شکار حیوانات و آزار آن سویه می کند و دست می کشد<sup>۵</sup>.

ساری من حست المجموع حهانگیر پادشاهی سلسله الطبع و مردم دوست و مهربان بود. ستم سی دلیل برکش روا سعی داشت والته گاهه سرگ را سری عقاب نمی گذاشت. از حست رسیدگی به حال رعیت فقیر و مادر در میان تمامی پادشاهان این سلسله وحی سایر سلاله هدی بی سطیر و عدیل بود. او همواره از بی نوایان دستگیری کرده و

۱- جهانگیر رامه، ص ۵۹۷

۲- رگ: جهانگیر رامه، ص ۳۰۵ و ۳۴۰

۳- آیا، ص ۱۳۴ - ۱۲۲

۴- جهانگیر رامه، ص ۴۶

۵- آیا، ص ۲۸۱

چون به شهری وارد می شد قبل از فرستادگان بداعماً اعراض می داشت ما حتی المفدو را  
بیوه رسان واز پافنادگان کمک و مساعدت کنند<sup>۱</sup>.

عدالت جهانگیر؛ جهانگیرشاه به عموان شاهی عادل ودادگر شهرت داشت ما  
آنجا که در همه اکاف مملکتش از (عدل جهانگیری) سخن در میان بود در مورد عدل  
جهانگیر داستانها و کتب فراوان شوشه شده است. جهانگیر در رعایت عدل حقی از  
همسر حرم خود سیز گذشت و او را بدست قضات سپرد ما محاکمه شود<sup>۲</sup>.  
او هرگز طلم شاهزادگان و با امرا را در هر نقطه از مسکن که مودید سعی بحثید و  
داد مظلوم را می داد<sup>۳</sup>.

اعتقادات مذهبی آن دوره و جهانگیر؛ در دربار اکرشاه گورکانی همواره جمعی از  
علماء فرو محلف و ادبیان معاوت چون مسلمان، هندو، مسیحی، کلیمی و رددشتی  
گردیدند. این داشتمد ن اغلب برسر مسائل دینی و ارجحیت عقیده خود بادیگران  
در ستیز می شدند. اکبر به ذکر افراد که مسلک واحدی را به ریزی کرد که مورد غبول  
نمایی این افراد و هم مسلکان آنان باشد. پس مشورت و نظر حواهی این فقهاء  
و داشتمدان ایجاد کرد که حود آنرا دین الهی می خواند. بسیاری از علماء درباری  
و اطرافیان اکبر مذهب حدید را پذیرفته و یا لائف ظاهر به ایمان مدان می کردند  
لیکن عامه مردم و آن دسته از علماء راستین که مذهب اصل خود اعتقاد وابیان  
داشند بدعت او را پذیرفتند و به دین سابق خود به قسم رندان و شکنجه نامی  
مادیده سارcastی مردم از عمل اکبر در نمایی دوران حکومت او دوام نام و دامنه  
آن به حکومت جهانگیر و پسر و حاشیین او نیز کشیده شد لیکن جهانگیر خود در رمره  
افرادی بود که سر عمل خود اکرشاه صحه می گذاشت و با آن مخالف داشت<sup>۴</sup>.

۱- جهانگیرنامه، ص ۱۴۶

۲- شلی معما، مقالات شلنی (اردو) جلد چهارم، ص ۱۰۹

۳- رک: جهانگیرنامه، ص ۹۹

۴- می گویند که شورش و طعام شاهزاده سالم (جهانگیر) در رمان حکومت اکرشاه موجب  
همی احتلاف نظر مذهبی بود و علما و سرگان هر مذهب و ملت درین مورد جهانگیر  
را کمک کرده بودند<sup>۵</sup>.

جهانگیر اگرچه خود از سطر مذهبی سیار آراد اندیش بود لیکن می‌حواست که تمام مذاهیت‌بکی شود و وحدت مذهبی موجود آید بلکه ترجیح می‌داد پیروان هر مذهب در مذهب خود بماند و به آنچه اعتقاد دارد پای بر جا باشد و خود در جهانگیر سامه می‌آورد که در عهد حکومت من مذهب آزاد است و هر کس می‌تواند به هرچه که می‌خواهد معتقد باشد<sup>۱</sup>.

جهانگیر به پیروان تمام مذاهیت احترام می‌گذشت و اگرچه خود مسلمان بود ساعتها در خدمت علمای هندو و پادیت هائی چون جدروپ بسر می‌برد و از محضر آنان کسب فیض و داشت می‌سود<sup>۲</sup>. وکاه در مراسم مذهبی هندوان شرک می‌حسد<sup>۳</sup>. با وجود این آزاداندیشی جهانگیر در او احر عمر بیشتر صبغه مسلحای به خود می‌گیرد و این بیشتر سخت ناشی تبلیغات و تلقییات علمای مسلمان درباری بود نا آنها که پس از منع قلعه گانگره که نا آن رمان به دست هیچ حاکم مسلمان سبقتاده بود جهانگیر به فتح آن ماهات می‌کند و می‌گوید ناهمه محا مسد بسارد و گلو بکشند نا در تاریخ نسخیر مطلعه بدست یک مسلمان ثبت شود<sup>۴</sup>.

اگرچه اردواح نا دختران هندو از رمان اکبر میان سلسله گورکانی سداول یافته بود و جهانگیر خود چند رن هندو در حرم داشت اما نسبت به تزویج دختر مسلمان به پسر هندو سخت نعصب می‌ورزید و آسرا ناروا می‌دانست و از این عمل به جدا پنهان می‌جست<sup>۵</sup>.

عقیدت مذهبی جهانگیر و روابط او با علمای مذاهیب : جهانگیر از دوران حکومت پدر خوبش ساطر بر نشست و آشنگی سازار مذاهیب در هند بود . مذهب برای جمعی شیاد و فرست طلب آوریه ای شده بود نا بوسیله مرید و مراد بازی به مقاصد خود بررسد . اگرچه در اس سازار آشفته متاع سالم و عاری از غش نیز خود داشت و آن عالمان و ارسته و راستین بوده که مورد احترام جهانگیر بودند لذا جهانگیر در عهد حکومت خود سطر به وحشتی که از این اوضاع درهم برهم مذهب داشت کمر به مشیت آن بربرست اوکسانی را که شیاد و متقلب می‌دید می‌کشت ولی سبب می‌گردید که عرقا و علمای واقعی چون جدروپ

۱- جهانگیر سامه، ص ۲۳ و ۲۶

۲- جهانگیر سامه، ص ۷، ۲۰۲ و ۲۱۶

۳- ایضا، ص ۲۰۶ و ۲۰۷

۴- ایضا، ص ۳۸۷ و ۳۸۸

۵- ایضا، ص ۳۶

مریض و شیخ میر سهایت احرام را مبدل می‌داشت و در هر فرصی به محالت با آنها می‌پرداخت. جهانگیر چون شیخ نظام تهائی و شیخ احمد سرهنگی را که ادعای مصلحتی داشت مرور شد و زدایی کرد و حال آنکه این دو در سرد مسلمانان احرامی حاصل دارید حصوصاً شیخ احمد سرهنگی دارای سلطانی سیز هست که مورد رحوع و مطالعه مسلمانان می‌باشد.

جهانگیر خود دارای علائق مذهبی بود و هرگاه به مرار شرعی می‌رسید دست به ریارب می‌برد او سرمایه و درآمد حاصلی را همواره به نعمت وحدت سعادت متربکه که رو به حرابی بودند اختصاص داده بود.

اصلاحات اجتماعی و رفاهی؛ جهانگیر به پیشترد رفاه مردم علاقمند بود و همواره در تاسیس پل و مدارس و سنگاههای حیریه نظیر دارالایام که در سی سهر حدوداً موجود بود می‌گوشید.

از حمله اموری که جهانگیر به پایان دادن به آن ماهات می‌گند مبالغه مقطع النس کردن پسران برای حدمت در حرم سود توضیح آنکه در سگاله رسم بود که مردم پسران خود را مقطوع السبل می‌گردند تا امر حواحگی حرم را به آنان تغییص سود و از این راه یولی عاید آنان گردد. جهانگیر که این کار را کاری فسیح و غیر اساسی می‌دانست در پایان بخشیدن و بر جیدن این رسم کوشش فراوان سود و سراحام موفق شد مردم را از آن وا دارد.

دیگر بر جیدن رسم حومه بود که جهانگیر در پایان دادن به آن سوار گشود. می‌دانیم که هندوان مطابق رسم حود همسر مردی را که سپرد سا اورده می‌سورا سد و زمان به زده سوچن لاجرم بودند و حتی بعضی از فیاپل مسلمانان نیز بدین امر هندوان ناسی کرده بودند، جهانگیر سوزانیدن زمان را که رسم حومه حوالده می‌شد متوقف و منعو ساخت.

همچنین جهانگیر فروش بسگ و بوره را سر مسouج فرار داد.

## روابط جهانگیر با پادشاهان و حکمرانان معاصر

### روابط داخلی

جهانگیر بدوا سعی ریاد سود نا کلیه مالک متغیر در حکم هد را که در واقع صورنی از ملوک الطوایعی بود نحت سلطه حویش آورد و در این امر نا حدبساریادی توصیق بافت ولی در مواردی هم که توانست متعقبها بحثی سحر نماید با حاکم آخرا سعی روابط خرا حکماری برقرار سود و بدین سریب کلیه حکمرانیهای حزء در حاکم هد تابع و حرا حکمار حکومت مرکزی یعنی دربار جهانگیر بودند. از میان این حکمرانی ها منووان حکومت نظام شاهی حکمرانی فطب شاهی گلکده و سه دیگر حکومت سی حاپور را سام برد.

### روابط خارجی

روابط سیاسی بین صفویان ایران و تیموریان هندوستان : پادشاهان صفوی همواره سلاطین گورکانی کمک و معاصد می کردند. شاه اسماعیل صفوی به سایر شاه در گرفتن هرات و قندھار از دست ازبکها مساعدت فراوان سود و چون شاه اسماعیل عبدالله خان شیاسی سردار ازبک را که دشمن بایر و ایران هردو بود بشکست و کشت، حواهر بایر را که به اخبار در پید او بود به عرت و احترام به بزد بایر فرستاد و این سرمه استحکام دوستی دو سلطان سیرو بخشید. در واقع از همین اوقات بود که پادشاهان گورکانی همواره در هنگام سیار دست کمک به سوی ایران دراز می کردند کما ایمکه همایون شاه نیز پس از شکست از شیرشاه سوری به دربار شاه طهماسب اول پناه برد و با کمک اودوباره ساح از دست رمته بارگرفت. بدین خاطر وجهت بارگرفتن کابل و حکومت هندوستان طهماسب شاه حدود دوازده هزار سربار ایرانی در اخسیار همایون شاه قرار داد در وفایع حلous حهانگیری نیز سالی سعی گذرد الا ایمکه نفراتی چند به عنوان سفیر یا عناؤین دیگر میان دو دریار هد و ایران میادله می شود. و هر یک از دو پادشاه که بر دشمنی پیروز می شد پادشاه دیگر به او سبیریک می گفت و متفاصل شاه پیروز بحثی از غایتم حسک

را به هدیه نزد شاه دیگر می فرستاد. تنهایاً مورد احلاف دو دربار بر سر قندهار بود که رمایی در حبشه حکومت هد و دیگر زمان در تحت سلطسلطنت ایران بوده است.<sup>۱</sup>

### روابط اجتماعی ایران و هندوستان

گورکانیان بیشتر مراسم و سن حود را با شیوه ایرانیان باستان احتمام می دادند و علی‌رغم آنکه در آن عصر در ایران بیشتر مراسم ملی صورت مذهبی و مسخرج از سن مذهبی بود، در دربار هند سال سورا در نورور به تقویم ایرانی حسن می گرفتند و به سایر آداب و رسوم مرسوطه آن شدیداً پایی سد بودند و حضورها در میان ربان حرم آداب و رسوم ایرانی سخت رواج داشت. جهانگیر سیر سواد حلوس خود را سرمهای سورور گداشته است و رور ول فرور دین را حسن می گرفته. و چندان به حشن های مذهبی اسلامی سا هدو در مقام مقاصه با حسن سورور و معنی سعی سپاهده است.

دربار جهانگیر در نورور شکوه و حلالی خاص می یافتد و سراپا آدین بسی می شد و آواره حوانان و حساقران همه حا در ترسم و پایکوبی می سددند و این سورور نا ۱۹ فروردین ادامه می یافتد<sup>۲</sup>. حتی اگر در ۱۳ام سوروز جهانگیر در سفر بود مراسم را در خیمه گاه و سا حلال و شکوه برگزار می بود. از اول فروردین نا ۱۹ این ماه که روز شرف خواسته می شد امرا و حکام هدایاتی گرامی به خدمت جهانگیر می آوردند و در این مهم با یکدیگر رقابت می سودند. مثقالاً جهانگیر سیر به آسها هدایاتی می داد و بنا مناصب آسها را سرفی می بخشد.<sup>۳</sup>.

صوفیطر از اعیاد ایرانی جهانگیر هر هفته نت حمعه را حسن می گرفت و هیچ چیز به سفر و به حصر مانع از این حسن می نواسب شد. در این حسن نا امرا و بزرگان دربار به پیاله گردانی می برد احبت

### روابط سیاسی و تخاری با کشورهای اروپائی و آسائی؛ علاوه بر روابط حسنه میان

۱- برای اطلاعات بیشتر درباره قصه فندهار لطفاً رجوع کنید به مامه های شاه عباس و جهانگیر، کتاب حاضر، ص ۳۹۷ تا ۴۰۱

۲- جهانگیر به، ص ۶۹

۳- ابصا، ص ۴۹ - ۵۰

در بار جهانگیر و صفویان ایران میان این دو در بار ممالک نوران، ماوراءالسهر، نسبت، مکه (عربستان) و ترکیه (استانبول) از طریق مکانبه و ارسال هدایا واستخدام ایام این کشورها در سیاه و نیز اعزاز و تکریم دانش پژوهان و دانشمندان این سرزمین‌ها که به هند می‌آمدند همواره ارتباط سرقرار بود.

در این رمان مهمترین مساله، مساله روابط و بهتر که گفته شود سعد اروپاییان چون انگلیسی‌ها و پر تعالیّهایا به در بار جهانگیر است.

انگلیسی‌ها در سردیکی پندر "سورت" کشتنی‌های خود را مستقر نموده و به تجارتی پرداخته و پر تعالیّهایا سواحی (گوا) را محل تردد خود قرار داده بودند، جهانگیر خود متعامل به جانب انگلیسیان بود و حنی یکار که میان پر تعالیّ و انگلیسی‌ها پرسنل قراری روابط و سعد در هند برخورده بیش آمد جهانگیر به انگلیسی‌ها کمک و مساعدت نظامی نمود. بعلاوه پادشاه انگلیس حبّت نحکم روابط سیاسی و نجاري انگلیس و هند همراه سعیری در هند داشت.

سیاحان خارجی در هند (پاکستان) در زمان سلطنت جهانگیر؛ دوران سلطنت جهانگیر از لحاظ دیدار اروپاییها از در بار او مورد توجه می‌باشد. اولین فردا انگلیسی که به هند رفت ویلیام هاوکسز نام داشت او سفر خود را در ۱۶۵۸ آغاز کرد و ناسال ۱۶۱۲ در شبه قاره هند پاکستان ماند، او من خواست احرازه افتتاح باب تجارت باشیه فاره را کسب کرده و در سورت کارخانه ای ساکن. جهانگیر با نهایت مهمان سوازی از او پذیرایی نمود و به او مصب چهارصدی سا مغری ۳۰ هزار بخشید. متعاقلاً هاوکیز سیز در سحارات تخفیعی اسی برای جهانگیر قائل شد. اما این وضع دوامی نیاورد و پر تعالیّهایا که بر روی جهانگیر نمود فوق العاده داشتند بساط و ویلیام را برجستند.

در سال ۱۶۱۲ کاپیتان بست انگلیسی در یک جنگ دریائی نیروی پر تعالیّهایا را در محلی بنام سوالی سردیک سورت شکست داد. در سیمه این پیروزی نمود پر تعالیّهایا را سیار کاهش داد ولذا انگلیسی‌ها توائیستند محدوداً احرازه معالیت سحارتی در هند را سیابید و کارخانه ای در سورت ناسیس کرد.

سربنامه رو، در سال ۱۶۱۲ حیز اول پادشاه برینانیا سرسوماس رو را به علوان سفیر کمیر خود به در بار جهانگیر اغراهم داشت. این شخص از جهانگیر حواس تا اجازه دهد تحار انگلیس در حوره امیر اطوروی او به تحار بپردازند، جهانگیر سا

سروتomas رو در سهاب مهرسای و توجه رفتار کرد و احארه داد که تخار انگلیسی آر داشه در سرزمین او تخارب کند. سروتomas رو سه سال بعیی سال ۱۶۱۹ در هند ماند. او همراه به شکوه و قدرت درگاه معوسی افزار داشت  
ادوارد نری اس شخص کشش سوارب در عهد سروتomas بود و با او سه سال در نه فاره ماد و مساهدات و سیده های خود ر در این مدب بصورت دھری تنظم و تحریر کرد.<sup>۱</sup>

### ادب پروری و فرهنگ دوسری شیموریان هندوستان

ریان فارسی تأثیرات مسلمانان در هندوستان و مهاجرت پارسان در هرون اولیه اسلام و تأثیرات سلطان محمود شروع و با سلطب عربیان و عوریان در آن دبار اسما ریافت و بعدا با تأسیس سلطب سیموری در آن مملکت به اوج برقی رسید.  
شاهان سیموری هندوستان از بین گواران سلسه سار نا واپس حکمران حسگی نه تنها شعر و ادب فارسی را برپیج کرد بلکه خود در آن رشته درس و هنر آموختند و به سیوس گوبیدگان و سوسیدگان فارسی پرداختند.  
هرچند که با بر ار خاندان سیمور و چیگیرخان بود ولی حلفی ملايم داشت و شاهتی به روش و رفتار حانهای سنگدل سیموری و معول داشت و با آنکه پس از مرگ پدر از دوارده سالگی حهانگیری را پس گرفت سار پیوشه دسل کست و داشت بخصوص ادبیات سرکی و فارسی بود و در اعلم علمون مهارت پیدا کرد او به ریان سرکی و گاه به ریان فارسی شعر می سرایید و به سالیف و بصف می پرداخت چنانکه رساله ای در عروس و رساله ای دیگر در فقه تالیف نمود<sup>۲</sup> و برپیج احوال دوران حوس را در واغفیاب سری (با برname) به ریان سرکی صبط کرد.

دیوان شعری که از با بر بحا مانده است در کاسحابه رام بور (هندوستان) موجود است<sup>۳</sup> و دارای شصت و یک بیت فارسی و بقیه ایات سرکی است.

۱- M.A.Hanifi:A Short Histiry Of Muslim Rule In India;p 196-97

۲- نظام الدین، احمد: طبقات اکبری، ج ۲، ص ۲۷

۳- وحید ماربدرانی: هند، ص ۴۹

در واععات پاپری (بابرنامه) نیز جهارده ست فرسی موحد است.  
باپر علاوه بر تمایل شخصی به سراشیدن شعر و اشتعال به تصیف والیف از شعراء  
و نویسندگان، ادبیاً و فضلاً، مصوران و منحمن و موسیقی دانان معاصر حود سیر شویون بعمل  
می‌آورد. علمای بزرگ دربار پاپری عمارت بودند از: شیع زین الدین، مولانا شهاب الدین  
سعائی، ابوالوحید عارغی و شیخ حمال الدین<sup>۱</sup>.

همایوستاہ پسر باپر شاه سیر دوف شعر و ادب را از پدر حود به ارث برده بود و  
دسویان شعری ار او هاند است.

دسویان همایوون نوسط آفای هادی حسن استاد داشتگاه علیگر تصحیح و به چاپ  
رسانیده است.

همایوون علاوه سر شعر و ادب کنحکاوی مخصوص نسبت به علوم طبیعی ابرار  
می‌داشت و دسانهایی که در ساره علاوه شدید او به هشت و نحوم و اصطلاح و مشاهده  
او صاع احرام فلکی سفل کرده اند از اشد علاوه ای و به تحقیق این علوم حکایت دارد.  
همایوون سیز ماسد پدر حود از شعراء و نویسندگان و علماء و مقاشان سحلیل و شویون  
می‌کرد و به آن احترام می‌گذاشت.

علماء و فضلا و شعراء دربار همایوون عبارت بودند از: میر عین الدین سخاری، مولانا  
حرمی، ملام محمد صالح، شیخ گدائی دهلوی، مولانا قاسم کاهی، میر ویسی، مولانا حللال  
همدی، سید علی سریری، خواجه عبدالصمد مصور، یوسف بن محمد هروی، مولانا  
محمد فاضل سمرفندی.

### تحصیفات مهم دوران همایوون شاه

حواله‌العلوم. از مولانا محمد فاضل سمرفندی  
ریاض‌الاساء، جامع الفواید یوسفی (علم الادویه) و بدایع‌الاساء. از یوسف‌س  
محمد هروی.

اکرشاه خسنس پادشاهی است که به رسم و تقلید از سلاطین ایران و دیگر کشور  
های اسلامی منصبی خاص به نام ملک‌الشعراء و محسن مورخ درباری بوفوار ساخت اولین

ملک اشعرای دربار وی عرالی مشهدی بود و او لیس مورخ درباری شیخ سوافصل .  
اکبرشاه بیشتر از سار پادشاهان حايدان تموری هندوستان حامی عصل و ادب  
سود و خود کاسحه سرگردی در فتح سور سکری داشت که نونه اند بیست و چهار هزار  
سخنه خطی در آن وجود داشته است .

حهایگیر درباره دوو شعری و ادبی و مدل و اعم اکبرشاه به علوم و میون مختلف با  
تصربح بر امی بودن او مطالبی آورده است<sup>۱</sup> .

ابوالفضل سخنات شعری اکبرشاه را سوده است<sup>۲</sup> .

دکره روز روش اکبرشاه را به عوان یک شاعر معرفی دوست است او او نفل کرده  
است<sup>۳</sup> .

اکبر دیوان شعری سریست بداده اما ایات مفرغه در گفت مختلف از او دیده  
می شود .

در دربار کبر بزرگترین مجمع از شعرا و بوسیدگان و عصلا و داشمیدان فراهم  
آمده بود و بدل و عباسی که اکبر در حق ایشان می کرد جان در جهان اسلام و مخصوصا  
در کشورهای مجاور پیجده بود که شعرا و بوسیدگان از ایران و آسیای مرکزی بهسوی  
دربار اکبر به هند روی می آوردند و مورد شنیوی و تحلیل قرار می گرفتند از جمله شعرا  
عربی شیراری، عرالی مشهدی، نظیر سپاهیوری، ملک قمی، باباطالب اصفهانی مشهورند .  
سکه دیگر که ندکر آن لازم است<sup>۴</sup> که علاوه بر شعرا و بوسیدگان ایران و آسیای مرکزی  
فارسی سران و بوسیدگان هندوستانی هم جوں فیضی و ابوالفصل در دربار اکبر حضور  
داشند و به عنلت اسدی کامل و مهارست مایه در شعر و ادب فارسی مورد احترام و تشویق  
سراییدگان و داشمیدان ایران بودند .

اکبرشاه به موسیقی هم علاقه واهر داشت، ناسین کلاووت که در موسیقی نظیر  
و عدیلی داشت در دربار او بود<sup>۵</sup> .

۱- حهایگیر سامه، ص ۱۹

۲- ابوالفضل، اکبر سامه، دفتر اول، ص ۳۷۱، چاپ کلکته، ۱۸۷۷م .

۳- نواب صدیق حان، دکره رور روش، ص ۶۳

۴- ابوالفصل، آئین اکبری، ج ۱، ص ۲۶۳

در میان نقاشان دربار اکبر دو استاد ایرانی میر سید علی تبریزی که شاعر سیزبود و خواجه عبدالصمد شیرازی معروف به شیرین قلم مقامی سی ارجمند داشتند. تاریخ بوسی نیز در زمان اکبرشاه پیشرفت شایان کرده بود و مورخان همواره نحت تشویق و حمایت فرار می‌گرفتند. تاریخ بوسیان دوره اکبری بدین فرازند:

شیخ ابوالفضل، اکبرنامه، آشن اکبری.

ظام اندین احمد، طبقات اکبری.

عباس سروان، تحفه اکبرشاهی.

سایرید سلطان، تاریخ همایون.

مولانا عبدالحق محدث دھلوی، تاریخ حقی.

بور الحق بیں عبدالحق، زیده السواریح.

نقیب حان، ملا محمد تہتوی، حضرتیگ، تاریخ الفو.

عبدالباقی سہاوندی، مآثر رحیمی.

شاه حبان سیز به شعر و ادب شعایل نشان می‌داد و اما تالیف با دسویان شعری ازو

بها ساده اس لیکن سامه هایی که او به پسران خویش مخصوصاً اورنگ ریت ترقیم موده است نشانه بارز از علاقه اوه شعر و ادب و انشای فارسی می‌باشد.

شعرای ایرانی که در دربار شاه حبان شعر فارسی را به سور افکار و تخلیلات خویش تجلی می‌دادند عبارتند از: حکیم رکن الدین مسح کاشانی، فدی مشهدی، کلیم کاشانی، میر مهدی سهرانی، سعیدای گیلانی زرگر ساشی، صائب تبریزی، ملاشه بدخشی.

شعرای هندوستان عبارتند از: مولانا احوالرکات میرلاهوری، ملاشیدا، چسدر سهان برهمن و سلطان شادمان وغیره...

در رمان شاه حبان سیز ماند عهد حد برگش اکبر در باب تاریخ کتب فراواسی نوشته شد که عبارتند از: عمل صالح ار محمد صالح.

پادشاه سامه ار محمد وارت، شاه حبان سامه ار میرزا حلان طباطبائی، پادشاه سامه ار محمد امین فزویی، تاریخ طبقات شاه حبان ار محمد صادق، تاریخ شاه حبان از مشی صادق.

شاه حبان در تریج فرهنگی هندوستان (پاکستان و هند) یکی از بزرگترین هواخواهان

هرهای ریا محسوب می‌شود و ساختمان ناج محل که وی به پادگاری همسر ایرانی حویش مصار محل ساخته بکی از رسانترین ساختمانهای جهان می‌باشد، ساختمانهای دیگری سر ار شاه جهان در هر شهر ماده است. شاهکار دستگری که ار او ساقی ماده نجف طاووس است که در تمام دنیا شهرت دارد دارا شکوه پسر ارشد شاه جهان صوفی، عالم و شاعر بود و در ادب پروری و سخاوت برد شعرا و بوسیدگان اشتهر داشت. خود هم شعر می‌سرایید و دیوانی سیر ارو باعی است.

شعرایی که نجف سرپرستی وی به راحی رندگی می‌کردند و شعر می‌سرودند عبارتند از: محمد حسین حایی، چدریه بن برهمن، بهبودی رای، سعم ببرانکی وغیره. تصییفات داراشکوه:

- ۱- سعییه الاولیاء (احوال مشاج و عطاء)
- ۲- سکنه الاولیاء (شرح احوال ملاشه بدحشی)
- ۳- حوما، رساله در صوف
- ۴- سر اکر، ترجمه از سانسکریت اوپه سند.
- ۵- سهگوب گینا. سرجمه از سانسکریت.

اور گریب که سعدار رسدایی کردن پدر خوش شاه جهان تحت تیموری رامنصرف گشتب علاقه ریدی به نظر مخصوصاً عصبده و مدبجه سرائی نداشت، وی شعرا و موسیقی دامان را از دربار حویش احراب نمود و منصب ملک الشعراً را لتو کرد و همچنین منصب ساریخ بوسی رسمی را که از رمان اکبر شروع شده بود موقوف ساخت.

اور گریب شخصاً نزد بسیار شیوا می‌سوش، چنانکه از نامه‌های فارسی او پیدا است. وی از علماء و داشمندان مخصوصاً از فقهاء تشویق می‌کرد. فناوی عالمگیری که بوسیله همئی از فقهاء نجف حمایت او دوین بافته‌بکی از حامع تربیت کت فقه‌حنفیه محسوب می‌گردد.

اور گریب فرآن را از حفظ داشت و این لحاظ در میان پادشاه‌های معلوم تیموری سی‌همی بود.

اور گریب در حطاچی مهارت تمام داشت و دو سخنه از کلام الله محمد به حفظ خود انسساج نمود و به مدیسه مسورة فرساد سلاوت کرد.

هر چند تشویق دربار از شعرا و مدحیه سوایان در رمان اورنگ زیب سلب گردید اما از ربیاعی و جدا بیت شعر فارسی کاسه سگ دید. بلکه برحی از شعرای بزرگ ماسد میرزا عبدالعادر عیدل و غصی کشمیری و ناصرعلی سرهنگی درین زمان زندگی کرد و شعر فارسی را به فکر حوبش رونق بخشید.

نگفته نماند که نه فقط پادشاهان سmore از ادب و فرهنگ حمایت می سودید و خود شعر می سروید بلکه رنان آن حاده از سر بر سیار با دوق و هشمند بود. گلبدی سکم دختر با بر سخنین رن شاعره و بوسیده تیموریان هندوستان و پیش آهگ ربان حوش زبان بود. همایون سامه (در شرح احوال با بر و همایون و اکبرشاه) پادگار تریخه ادبی اوست در این باب از دیگر زمایی چون بورجهان سکم زن حهانگیرشاه، حهان آرا بیکم و روشن آرا سکم دختر شاه حهان و معروفتر از همه زیب المسا درخت اورنگ زیب را می سوان نام برد.

گذشته از پادشاهانی که ذکر شد امرا و سرداران سر در ترویج ادب و فرهنگ ایران و اسلامی سهمی سرگ داشتند مهمنی آنها بیرام حان در رمان همایون و اکبر شاه، عبدالرحمیم حان خانی در زمان اکبرشاه و حهانگیرشاه و حکیم ابوالفتح گلبدی می باشد. صیب هیاضی و دریادلی و بخشش می شمار عبدالرحمیم حان حهان غیر از هندوستان در کشورهایی مانند ایران، توران و ماواراء النهر و شهرهایی چون مکه و مدینه بیز رسیده سود شعرا و ادعا و دانشمندان این کشورها همواره از وطن مهاجرت کرده به حد من وی می بیوستند و حوا بر وصلات برگزی می گرفتند.

حاجهان از اشعار شعرای معاصر خود چون سطیری و عویی که شاعران بر حسنه و قادر الکلام بودند اسقاد هم می کرد. شعرایی که سریوستنی آنها به عهده حاجهان بوده بدین فرار است. سطیری، عویی، شکیی، حبائی طهوری، ملک فی، رسمی، سویی، شیرازی، ثنایی حراسانی.

غیر از شعرایی که در هندوستان ریدگی می کرد شعرایی سودید که در دربار شاهان صفوی سودید ولی عصائد سرای خانه ایان می نوشتد و به هندوستان می فرستادند و حوار و صلاح می گرفتند. کوتیری شاعر دربار شاه عباس اول یکی از آنها بود. علاوه بر خانه ایان حکیم الوضع گلبدی، اعتماد الدوله، میرزا عاری حاکم قدھار، اصرمھاب حاکم و آصف حاکم سیر شعرا و فضلا را مشوبی می کردند و درین کار سکنی بکر رفاقت می وریدند.

پادشاهان نیموری هندوستان علاوه بر حمایت و تشویق ادبیات فارسی و مترجمان اسلامی و ایرانی و علوم و فنون مختلف ربانی هندی و ساسکریت را نیز تشویق می کردند . در دوره آنها کتب ریاضی از ساسکریت به ربانی فارسی برگردانده شد .

ابوالفضل در آئین اکبری می گوید : " ریح جدید را از هندی به پارسی آورده و کتاب مهابارت " از کتب قدیم هندوستان به اهتمام تعجب حان و مولانا عبدالغادر به دایوسی و شیخ سلطان تهایسری از هندی به فارسی آمد . مریب مک لک (صدھرار) بیت است . آن حضرت (اکبرشاه) سام این داستان باستانی را "زمایه" نهادند و گروه کتاب "راماین" که از نالیعات قدیم هند انس به فارسی آورده و کتاب "اسهربن" را که به رعم این طاعنه یکی از کتب چهارگاهه الهی انس حاجی ابراهیم سرهندي فارسی مسود و للاوتنی که در حساب گزیده اثر است از حکماء هندوستان شیخ ابوالفضل فیضی از هندی به فارسی آورد . کتاب ناحیم در علم تصحیم مکمل خان گجراتی فارسی ساخت " ۱ گذسته از شاهان تیموری ، امرا سر به ربان و ادبیات هندی شوچه حص مبدول داشته و از آن حمایت می کردند . برگترین شعرای ربان هندی عبارت اند از : تلسی داس ، سوردادس ، بیربل <sup>۲</sup> ، عبدالرحیم حانجانان و عبره ... پس از درگذشت اورنگ زیب امیراطور گورکانی عظمت و شکوه پیشین خود را اردست داد . دولت مرکزی کم کم ضعیف شد و حکمرانی های کوچک درگوش و کار هندوستان بوجود آمد .

راتله مستفهم سین ایران و هندوستان سیر به کاهش گرائید و مهاجرت داشتمدان و نویسنده کان ایران به هندوستان کسر شد .  
ار اواخر قرن دوازدهم ربان اردو که ترکیبی از ربانهای فارسی هندی و عربی بود . حای ربان حالف پارسی را گرفت .

۱- ابوالفضل ، آئین اکبری ، ص ۷۲

<sup>۲</sup>- Birbal , Surdas , Tulsidas . -۲

## اوصاع ادی و فرهنگی در دوران جهانگیر

عهد جهانگیر از لحاظ فرهنگی سیار عیی است و این امر ناحدی مدیون سوچهی است که جهانگیر شخصاً در حق هر میدان و فضلاً و شعراء و سویسیدگان مدول می‌داشت.

در همان زمان که دربار جهانگیر مهدعلم و هشرو ملحاء داشتمدان و هر میدان سود، در ایران بعلت وضع سیاسی خاص که صفویان بوجود آورده سودید اوصاع فرهنگی چند ن رضایت بخش سود. سطربه شخص و طرفداری که صفویان از ملیت و مس می‌سودید سیاسی از هر میدان و داشتمدان محبور به سرک صحیط ایران گشته و از هندوستان و دربار جهانگیر سرداز آوردید. درگیری صفویان با مسائل سیاسی و حکمی کسر فرست ادب پروری و ادب حواهی باشان می‌داد. جاگه ملک الشعرا، بهار چین می‌سویسد:

"در دوره صفویه به دو سبب حمی سیار از ارباب دوق و کمال و شوق و حائل مهاجرت را بر مادن در ایران روحانی شهادت و مشترک از آنها به هندوستان رحم کشیدند".

"یکی سخنگیری‌های معصیانه دولت و فعها که با دولت همدست شده سیاست و روحانیت را کاشه کرده بودند موجب سدتگری که برای تحصل آزار و اصرار و شارپرس و تنبیه آماده سودید بدر رفید".

"دیگر طبع و اسلحه جه در ایران به سب قرات دیویس و اسلحه دولت به حسگهای بی‌دریی و تقریس یکدسته از علماء بعیی فنها و محدثان به دربار، ساریین عیی تو اسید بحسی می‌نشست کرد، بسازان از شاعر گرفته سا واعظ و سویسیده و بکه‌سوار و هر هر میدانی که بواسطه از ایران بکریزد حاصله در اواسط حاصله سوی هند روانه شد، ریبرا پادشاهان حادمان سیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و هم‌جوان خود می‌دانستند و اوهوش و دوق اشان لذت می‌بردند و ثروت

سی سال هست : این مصایر آن و هد کده سرواحب و ساحب می کشد سو در بزار راه په برقی می همبارد دستگوی و حوش بران و هو سعد و ایرانی ساحب معدنگ همس که شروعی سراب رهی کردند به ریا سرمی گشید و بستری دیگه وسای می ماند  
سازمان رهی دهليزی رهی سر برکتی سد که ساد آن را دریار سای ریا ساده  
سلکه دریا حصی سرل حده روایه فارسی و ادب و علوم رهی رهی دهليزی رهاده از  
دریا اصفهان و دامت و طاهر اکه در سر بر اصفهان ساده و حاجیان درگاه سد ریان  
سرکی صحبت می فرموده اند و سو سر در سر دهی سه و دهی و حرم سران ایان همه مه  
فارسی تفکو می گردند و در آن عهدی ریان فارسی سرهند ریان علمی و ریان معرفی و  
رس سرفه و حصه و عرب بمحسوب می سد و در دریا اصفهان هرگز ریان فارسی اس  
همه ای سد گرد.

کسی که خود رسیده موسسه داده است - دادسها های حبائکر سورالدر سر  
کر که شمه به رسی این اعتراف را بار از هند مدرس می دارد . ۱۱۱  
دوق و هرچند ادبی حبائکر : حبائکر به علم و ادب عسو می پرورد و خود  
اران فرجهای سرس و سویی سلم و طبعی سالم سود او رس سفر و نزرا درک  
می گرد و خود سلاست می سوت و روای می سرود حبائکر راهه شهدی سر طمع  
و ای اوست و به حاضر علاقه سبدید به ریار ادبیات فرسی حبائکر راهه را به ریار  
فارسی بوسه ایست

جهانگیر از سعرا و فصلان سرسری کرده و همواره آسان را سوسو و بر حسب موده و مورد حمایت خود فرار می‌داد و بارها به سعرا و ای اطلاء و حواهرب و رزو رهس می‌خشد

صاحب کلمه السعرا عی مذکره سرحوں دربارہ دوو و فرسنه ادی حماگیر حسین می بوسد: ساوحود مسی و سی پروائی و سعل حماسی و فرماسروائی گاهگاه سب سفاق و سکلیف وقف ریان الهام سیان را بگھن ریاعی و سینی و صرعی گلفساسی می کرد طبع عالی دنوار بسد حورده گیر و دف آفرین داشت. حاصله این عزل ملاحمی را صرح کرده بود که این مصرع ارجاست.

بھر سک گل میں صد حار می ساہد کشد

سدگان حضرت عالی در باغی سسنه سودد هوائی ابر و وف ماده سوپی بود

دنهده بن مطلع غرموسد  
حام می (۱۱۱) سرچ گرار می ناد کند سر سار است، می سیار می ناد کند  
اس دو رناعی ارادهای طبع مارک است.

اد آنکه هم رماده ناک حورده ادوه دل و وسوسه ناک حورده  
مانند قطرههای نای سرمن حا گرم شکده که حک حورده

\* \* \*

هر کس صمرح، صفا حواهد داشت آئیه حوس را حلا حوهده داد  
هر حا که سکست سود دسیس گیر سسو که همس کاست صدا حواهد داد

\* \* \*

سر دل هم سمههی ز کلام اوست.

من حوس کنم که سر عصب سرخگر رسد سجسم سارسدہ دگر سر دگر رسد  
در وض دوست مسم و در هجر سفارار داد ارجس عینی که مرا سرس سر رسد  
و فی سار و عصر هجگر هر سحر امد آنکه سعله سور و ایر رسد  
جهانگر در اسعاد سر دطولائی داشت و محاس و معابس سر حلی رو د  
سی می برد راجع به ک رناعی که پیس او حوب داد در ساض حود حسن سوشه  
است یعنید حا این رناعی را حوابد مرا ساعت حوش آمد و در ساض حود بوسم.  
هرمه عراق حود حسنسی که حه سد؟ حون ریزی و آسیس فسنسی که حه سد؟  
ای عافن ار آن کد سع هجر و حه کرد حاکم سغار نادایی که حه سد؟  
بن جهانگر سورجهان سکم ارجیب عقل و بدیر و گردانی بد رجهای بود که  
جهانگر یغرسا در گله مسائل مهمه مملکت نا او مسروب می کرد. و فیکه از امور ساسی  
بر اساس می ساق سکاب و سفر و ادب می برد احباب لطف هر سچه او سر ارجس ساسیس  
کسر سود جهانگر نادساه هم گاهی سعر می گفت و مناعر سی که سر اس دو سورج  
داده حاصل حواسی قوو العاده سورجهان را حسوسی محسن می سارد.

گوست و فی جهانگر و سورجهان ارسی سحره عصر حود سرون را سماشا  
می گردند سر مردمی ناد حمده عصا رسان ار کوچه می گذش جهانگر بر سرد:  
حرا حم گسده می گردند پیران جهانگرده؟

سور جهانگر حواب داد:

۱- جهانگر سامه، ساعر می .

سربر حاک می‌خوست امام حواسی را

در آن موقع معمول بود که همسنه اول ماه رمضان در مصحابه‌ها را نگ می‌گرفتند  
و آخر ماه عیت صح عد قطر آرا سار می‌کردند درست عد بادشاه و ملکه سریام فصر  
آمده بودند که هلال را بسیسته همینکه حشم حبهاگر بجهه افیاد گفت  
هلال عد سراوح فلک هودا سد

بورجهان فی السدیبه حواب داد :

کلند مکده گم گشته بود بیدا تند

بورجهان علاوه بر دوو و هرچه ادی و علاوه به امور خادی دربار و دولت  
سیقه حاصی در اسکار و طراحی مد لباس و بور سرای رس سر سان داده است  
لباس عزراه و ساری را که امروز در سراسر هندوستان و ناکسای سلاح حصن میان طعاب  
بالا مداوی می‌نامد او را بح ساخته است  
شعرای بزرگ دربار حبهاگر عبارست از .

عرفی سراری، سعدای گلای زرگری، عدابرحم حاتحان، مر رسم  
صفوی، ساطال اصفهانی، طالب آملی، میراعیان الدس سهراسی، حکمرکا کاسی،  
آصفحان فروی، فعوری گلای ملا صومی ماربدراسی، قصوبی بردی، صاء الدس  
کاساسی، سایور سهراسی، ملامشد سروحدی، آصفی اصفهانی، حرسگ حاکی  
شتراری، اسد فروی .

دوره حبهاگری از لحاظ کمال علم تاریخ و برآمد مورخان ایرانی در میان  
ساز ادوار تاریخ سهوریان هست امسار حاصی دارد. مورخان دوره کرشاه سپاه  
هندی‌الاصل بودند مانند ابواعصل مولف ماکریمه، عدابادر سداوسی مولف  
مسحب التوریج، ملا احمد سوی مولف تاریخ الفی و عمره .. ولی دوره حبهاگری ر  
دون سک دوره مورخان سرایی ناد نامد  
کاسهایی که در رسمیه تاریخ بوسیه سده عرب‌باند از  
از مورخان ایرانی

۱- محمد حار، موق احیا رامه حبهاگری

۲- حو حه طاهر سروارت، مولف روضه الطهر

۳- اسد فروی، مولف حالات اسدیگ .

۴- حاکی سراری، مولف مسح اسواریج

- ۵- سعید اللہ هروی، مولف تاریخ حاں جهان  
 ع- عبدالباقي سہاودی، مولف ماسر رحمی .
- ۷- عائی اصفہانی، مولف سہارسان عسی ( تاریخ سگال )
- ۸- امیر لمحی، مولف اتفع الاحرار
- ۹- تاریخ جهانگیری، دربارہ احوال و آثار سعرا
- ۱۰- مجموع الشعراںی جهانگیری، دربارہ احوال و آثار شعر .  
 از مورخار هندی .
- ۱- ارجانی شوی، مولف سگلرامہ ( تاریخ سد )
- ۲- اسکندر گھرایی، مولف مرآگ اسکندری .
- ۳- احمد حاں کنو، مولف معدن احصار جهانگیری .
- ۴- ولی سرهندی، مولف سواریخ جهانگیری .
- ۵- حیدر طک کسمیری، مولف بواریخ جهانگیری
- ۶- ظاهر محمد نتوی، مولف تاریخ ظاهری ( تاریخ سد ) .  
 لعسماههائی که در عهد جهانگیر بوشته شده عمارت از :
- ۱- فرهنگ جهانگیری، از میر حمال الدین حسن اسحاق شیرازی .  
 ۲- چهار عصر داش، از امام اللہ حسینی ملقب به حامیزاد فیروز حنگ  
 سالیف ۱۰۱۹ هـ و ۱۰۳۲ هـ ق.
- ساده سر عهد جهانگیر :
- ۱- انسا، طرب الصیان، از سورالدین محمد حواہر راده سیج ابوالفضل . سال  
 سالیف ۱۰۳۷ هـ و
- ۲- مراب الوحود، از سورالدین محمد سال سالیف ۱۰۳۸ هـ و
- ۳- رسیده الاشاء، مولف شیخ معلوم ، سال سالیف ۱۰۴۷ هـ و
- ۴- سب الاسراف موبیع صبرای همدانی، سال سالیف ۱۰۴۵ هـ و
- هشت و خوم در عهد جهانگیر سرفی سعادتی گردد سود  
 سهمتر سیم مسح مدم حوره جهانگیری حوسک رای سود  
 ریاضی و هندسه
- در عهد جهانگرساہ میر ایسا سگ در ادب و علم احساب حلی سپور سود  
 اطای عهد جهانگیر :

مودع اے فریز جنگ، حسین ب۔ سو اعاصمہ سے سمس الدن گلائی،  
محمد حسین الحسجی محمد صادق کسمبری، فاسم سے عبدالرحمن، عبدالمکوہ  
خطاطیم : سید جنگ.

حڪڻهي هم نو، ره، حب گر موٽد حطاب و سوئي فراز هي گرفت  
حطاب مصہور:

حواله سرتیفیکات امداد و آتش‌نشانی حواوه سیدالحمد سریس فلم، محمد حسن  
سریس فلم، مسعود مسکن فلم، عبد الرحیم عربی فلم، عبدالله حسینی الاهوری  
عاسی، رام عهد سرفی سماوی کرد و فیلمسازی حوزه اول الحسن مادر ابرهامی،  
پیش دانی و سیاری دیگر اثار بر زندگانی بیخود آورده.

۲۰

ر رسمیه موسیقی سیر فهای هراوار شده و موسیقی دانسی ماسد است  
محمد سائی و سوره سوره سویی که خطاب آندخان دانس درس راه سهمی عظام  
دانس حمایت حود در بر آندخان مطالبی بوسنه اسب کد حاکی از علاوه و بوجه  
او به آندخان می باشد حاکی در حمایت سرمه می بوسند .

سوفي سوپه سوار ر که از سادرههای روزگار اسپ و سعات هدی و فارسی را  
نه روئی می بوارد که رنگ از دلها می رداند به خطب آشدهان دل حوس و مسرو  
ساحم ، آشدهان به ربان هدی حونی و راحم را می گویند .<sup>(۱۱)</sup>  
سک یوسیدگی .<sup>(۱۲)</sup> دوده و حیاه گیر راهمه .

ساقیل از سحربر حمہائیتر سامه موسسیدگان آن عصر در سوسمه‌های جود سکی معنو و سی‌حدب، که دور از درک عامه سود کر می‌سردید و حسی گاهی این امر به افراط و بندگی می‌کشاندید. حماسکه ملک اساعر، بهار می‌موسید.

حالی ستر در هندوستان معیه ایران مود حرا ایکھ فضلا و علمای هندی در اطہار فصلن رنادر ار مسنان و سوسنگان ایرانی می کوئیده اند. در ماسیر و مکائی که رحال ایران بونشہ اند و در معیه ها بافت می سود علیوم ایس که سوسنده معنم هند سسر می حواهد اطہار فعل کند و کمر مطلب لان گردی دارد. سا گر دارد صحای ایکھ حرف حود را سوسنڈ! درو دیوار صحیب داتنه و کلمائی ماسس

فصل هروسی خود سدست آورده است به میان مطالعی که ساد سوست ۱۲ خانه در  
سامانه ای که بین ایران و دهلهی ردوبل می گردید غالباً مطلب مهمی نداشته باشد و  
می شود که سعاد عبارت است از شنبت بدور مطلب، یعنی عبارت بود ری سف و  
سعارف و مدح و اغرا و اطر و العاط لاطابل و اصحابهای معلم و اندھالین سوود ۱۳  
سخاکی کشید که در هندوستان مخصوصاً عالت ساکنها می تو سند دو صفحه مطالعه  
مطابق واقع مرعوم دارد ولی همانها می تو سند سخاکه سب و مقدمه ۱۴  
هر مخصوصی از سهاریه با خراسیه سرخ فراوی باست شکوری سان فصل ماتسیه  
اماں اسها را تو سند ربرا طری آمورس و پرورس و سخمه حواندن حسن سبیها در  
مکاس و از برگردان العاط و عبارا مخصوص، طوی دهن و فکر تاب را پرورش داده  
بود که خر به همان العاط و حمله ها و با ماسده آسها فلمتن سوشن خبری - نگر فدر ب  
دادشت. ۱۵ "همین حالت را در شعر هندی می سیم".

لیکن جهانگیر از روس عصر خود سر برگردانید و کتاب خوبی را سرحد امکان  
به سری ساده و روان که در حمور فهم همگان ساد خرس سوود جهانگیر از اسعمال  
تعاب عرسی و ترکی که قفهم آن رای طعنه حاصی معدور سود اعلی احرار گرده و بخای  
آسها از لعاب و مصطلحات محلی اسفاده سوود و سخحا کتاب را برای عامه سسر  
در حمور درگ گردانید. لعای سطیر ریز در جهانگیر سامه فراوان بکار رفته:

بر سار = فصل سار	مالک = حهروکه
درس - دیدار	ساعت = گهروی
جههروکه درس = دیدار از مالک	سه ساعت = سه سار
سلام حوکی = سلام رسی در سار	سدوو = بیشگ
	گولی = غشگ

آن روش او مورد تقدیر سوستگان معاصر و بعدی فوار گرفته و اندک اندک  
ساعت بصر سر سک از بیچیدگی به سادگی گردید.

در اسم گذاری و سهراب جهانگیر سامه

همانگونه که درین گفار اشارت رفعت جهانگیر خود بر سحربران خوبی را

حهاگری‌امه داده است و در این مورد چنین می‌نویسد:

جوان و فاعع دوارده سال از حهاگری‌امه برای این ساله شده بود به مصدیان کاچاهه حاصله خود حکم فرموده بودم که این دوارده ساله احوال را یک‌حلد ساحمه سخنه‌های معدد بررسی نمایند که به سده‌های حاصل عنايت فرمایند و به سایر بلاد فرساده شود و ارباب دولت و اصحاب سعادت دسسور لعمل رورگار خود سارید (۱)“

ولی حهاگری‌امه سخاطر شهر کتاب سورک سمویی و سورک سایری به سورک حهاگری اشهاهار درد، و سارها سبب عناویں محلف مورد تقلید و تلحیص واقع شده است - که همانی حوز قبال‌امه حهاگری، واقعه حهاگری و ساریح حهاگری، احساب حهاگری، احلاق حهاگری، ساریح سلیم ساهی و سیاری دیگر حاصل این تعلید و تلحیص است.

اقبال‌امه حهاگری که ارسایر کتب تقلیدی معاصر و به من اصلی حهاگری‌امه برداشتگر است در واقع حللاهه حهاگری‌امه می‌نامد که بوسطه محمدخان سالیف شده است و این فرد همان کسی است که به دسسور حهاگری در هگام مرسی او به ادمه حهاگری‌امه کفر سب و واقع دو سال و خردمندی از حلlos هقدهم ما سوردهم (معنی واقع آخر حلlos هقدهم و حلlos هزدهم و قسمی از حلlos سوردهم) را به رشته سحربر درآورده است.

### برحمه‌های حهاگری‌امه

برحمه‌های ایلکلیسی: سفل عمار حهاگری‌امه عیوان شاهد در کتابهای محلف ساریحی ایلکلیسی سکراپ دیده شده است، گذسه از این برحمه‌های کاملی سیز ارس کتاب عمل آمده که از آن میان دو ترجمه ارسطه ایمباب گذشته است

برحمه اول از راحرر به عیون سورک حهاگری‌امه است که بعد آن آفی سوریج آن را بعد از صحیح در سه ۱۹۵۹ سچاب رسانید و مطالی که در بردارد همان مدر است که سخنه ای این حاصل بر اساس آن است معنی سوتنه حهاگر شاه و معبدخان که ریز سطروی واقع دو سال را سوتنه است این برحمه دو حلقه در یک محل است. حلخ اول با حلlos دوارده سلطنت و دوم با حلlos سوردهم سلطنت

برحمه دوہ سو سلطانی هم است (۱) بر عسوی - تاریخ هندوستان - مادر روایت مور حاصل هندی همچنین آمده است که حسر از ویع سور ده ساله حبایگر امیر بود - ای ارمیه حبایگر رامه سوست محمد هادی را هم بر زدارد ولی این سرحده بفرسا سخن حبایگر رامد است - حوزه وسط افغانستان مطالعی افاده است تا این وجود این سرحده مورد قبول نداشته است ررا که اصل وفا به حبایگر رامه را در سردارد مگر بر حمه دیگر از دوست سراسر است بر اساس سخنهای سام و هزار حبایگری - سخنه را سه بیان می کنند - سخنه حبایگر رامه دست است ولی مطالعی هم افاده ندارد که راه واقعات حبایگر امیر حبایگر رامه و او ایل رامه حبایگر معمد حن مطالعه می کند و سر مطالع آن ساختگی سطر می برد و در هیچ حی دیگر نامیده است

از بر حمه در سال ۱۸۲۹ در لندن سحاب رسیده است و این سطر قدیمی ترین سر حمد ایلکسی واقعات حبایگری می شود .

بر حمه های اردو ای بر حمه های ردو دو بر حمه - حال ارسطر سده گذشته است - کی ای موی احمد علی رم بوری که در راسه ۱۹۶۷م در لاہور سحاب رسیده است ولی این سر حمه کاملی نسبت . نامه های سه عیاش که معمولا عمارتی مسکل و ستری مسحون و متفق داشته است به بر حمد سامده و حرف گردیده است و سر حملات مسکل حبایگر رامه سر گویانه عمدتا از آن افاده .

اکثر بر حمه دوم حبایگر رامد در دو حمله سو سلطانی اسحاق الحج فدوی عمل آمده و بر حمه کمپنی ایل و در سال ۱۹۶۸م ایل لاہور حاصل سده است ایل بر حمه سیاهی در اسامی رحاب و اماکن دارد ولی سارهم مورد اسقعادد اسحاق فرار گرفته است

بر حمه های ایلکسی و اردو هر دو داری اسماهی می باشد بن اسماه ایل سر بر حمه ایل عدم آسماهی سر حمه - اصطلاحات مداولن ب عصر ای عدم فرائی صحیح یک بخط بالعکس بر کی نامعنی می باشد مثلا در بر حمه ایلکسی ' صحیح حایه ' که معنای مسراح می دهد به سمارسین بر حمه سده سی و سر همسن اسماه در بر حمه اردو سکرار گزنده است و ناگاهی مثلا بخطی حوزه نامرا سحابی می ایندا ، نامه صراحته

سده و سرحدہ گورنمنٹ اسپ وسٹری عمارت اور دراس امیر مسکد سہروردی لمحہ مسکد  
سہروردی سو برحدہ سے اسپ و حوال آنکھ معلق ہے اسپ کے تر امیر وسٹر اور حکم  
امیر دایی و آنکھ گورنمنٹ

امنه سک سے کہ احجام اسی رحمہہا سا جو حد ملائی طبر سے دکھ دکر سے  
کاری تریک مسودہ و اپس سحقیعاً امروز نہ سمار میزوں و مسلیور ما ار اسغاہ دکر  
اسماہاں آئیں نہ حاطر مصحبی اس سے نہ عسحوشی، نناد اسی اسماہاں شتر سی  
و عدم دسیرسی موبع نہ میع اصل و عالمان لع و فارسی ریال آن حصر  
سودہ ناسد و ما سایر یولی لفیل لمیعد من رعاب احریام کار ایا دواں حفص  
بر ما برص اسی

اهم حهائیں احمد و معاہد آئے ساکن دیگر طبقے

همانگوئه که ندو اندرب رف همایگر رامه اولین کدی سب که حاضر اس  
سرچ وقوع سلطنت سکی از اداساهار گوکار را در سردر دیل ا همایگر رامه  
که سپسی صر آن ماند سورک سموی و سار رامه سا سورک تاری و همانیو رامه ای  
گلیست سیگ دخیر سارساوه سوسه نده بودد . دوکتاب اول بد ریان برگی حصانی  
بوس و ندو خدا بد ریان فرسی سرحمه گردیده اما همانیو رامه مسغیها به زیارت  
فرسی سحر بر کشیده است

ساري حبه سكرامد مهمرس و اونس کناسي اس که ار سک مادشاه دی ودر و  
ادب دوست سبور سرح و قاع روهه هه رسال فارسي حا ماده اس. اس که  
علاوه سرح و قاع سلضه حبهگرمه و بوصفت سرح و قاعه و سكارهای و حاوی  
سساري هظائب ساري در ساره باد ساهل قل ار حبهگرمه اطلاعات حعرافیائي و ادسي  
و فرهنگي و اجتماعي مي باشد که بعدها برای بوسيدگار سريح هندوسار مبيع و مرجح  
هزار گرفت

سورک سموری و حمایت رامد در راه اصالح سورک سموری و سکه و قوه بوسه  
امیر سموری اسد داسمسدار و محققین دهار سردبند و اکثر محققین ایران کتاب را بوسه  
امیر سموری دست به وسیدا قاعده ایرانی سارحی می‌نماید  
از مقدمه کتاب دیگر سام ملفوظات صاحب نظری - لفظ افضل حواری بر می‌آید

که در ۱۵۶۷ هـ وعی که این کتاب ابوطالب حسینی بعدم ساه حبای ( سر جهانگر ساه ) گردید و سروی حوانده سد آن سادشاه موضع حطاهای ساریحی آن و احلاقوی که سین مدرحاب این کتاب و مصامیں طفریاهمه بزدی موجود است ، گردید و به محمد افضل پسر سریشان بخاری امر کرد که آن را با کت ناریح مقاله کردد اعلاط آن را مرتفع سارد و عباراتی را که ابوطالب حسینی از خود افروده است حذف کند و کتاب را ارسو بصوری مفصلتر انشاء و سحریر بخاید . و او این کار را کرد ".

با وجود این نسب کتاب ابوطالب حسینی به امیر سمور امروز موره مقول مخفقین بست و اگرچه من برکی وجود داشته است او آن را در دست سداشه و پیر حان آن هم اشای خود سمور بسوده است ...".  
"مع هذا کتاب به حواندن می ارزد" . (۱)

باصول ایکه در اصال تورک تموری حقاً نردید شده است مقامه اس کتاب - جهانگریاهمه که کاسی اصل و دارای ارزش فوی العاده ساریحی است کار درسی می باشد .

جهانگریاهمه و پایبر نامه : جهانگیر در واقعی خود درباره پایبر نامه چنین می سوسد :

"ارحمله حاوروی چند آورده بود سپار عرب و عحب . چنانچه باحال شدیده بودم لکه سام او را کسی نمی دانست . حضرت عردوس مکاسی (پاپرناه) اگرچه در واقعات خود صور و اشکال بعضی حاوروان را نوشته اند ، غالباً به مصودان بفرموده که صور آنها صوبی بخاید . حون اس حاوروان در طرف من بتعاب عرب آمد هم سوستم و هم در جهانگریاهمه فرموم که مصودان شده آن را کشیده نا خرسی که از سین دست دهد از دیدن ریاده گردد ."

کتاب پایبر نامه فعلاً برای برکی حمایت بوشیده است (۲) با وجود ایکه پایر پارسی را می دانست و پریان پارسی سعر هم می سرائید سالی همه وقایع رسیدگی و سلطنت خود را به پایان نزدیکی بوسه است مسلماً این کتاب در آن پریان شاهکاری عظم

۱- اساد محسنی سیوی ، دساجه سر روکاک سموری ، حات افسن ، سهرا ، ص ۲۰۴

۲- من برکی سا نصحح و معده و علیقات نوسط حات سورج در لندن سر اول درسال ۱۹۰۵ و پار دوم درسال ۱۹۷۱ ساح رسید .

اس لیکن درک آن سها برای کسی که سا اس ریان "سنانی داشه باشد و سواد آن را سخواند و بعده ممکن است ماسفعانه برحجه آن داری طرافت در برگشتهای ریان اصلی سب سعلاوه مرحوم در آن رسکی سگنه و سامداو و کشل کنده بکر سرده است و سری تعاب رسکی را عیناً در برحجه فارسی سکار موده است حال آنکه جهانگیر اصولاً از استعمال تعاب سامداول اهتمار کرد و در حاشی که احتراء العطی محلی که برای فارسی ریان اس ساموس بوده است سکار سرده معنای آرا سر درج کرده است اما سپرحال حبیب ایکه در صورت لر و معاشه این دو کتاب باحدی برای حواسدگان محروم محدود نشد بعنوان سمعه قطعی از برحجه فارسی سار سامه سعنی شود.

"سدوش (پدر عمر شبح) ولاس فرعانه را داده سود و چندگاه ساسکد و سرام که سرادر کلاشن، سلطان احمد میرزا داده، در صرف میرزا بود شاهرحجه به برب گرفته چندگاه مصرف بود و در اواخر ساسکد و ساهرحجه از دست برآمده سود و همسر ولاس فرعانه بود.<sup>(۱)</sup>

جهانگیرنامه و همانیون نامه: از کسی که فیلا ذکر شد فقط همانیون نامه گلیند سگم دختر سارساه است که سه ریان فارسی بوشیده است، اما سیر مطالب آن مسخر به رواب و احتمال ساختگی است ربرا و میکه سارساه از این دسارت حب سفر بررسی گلیند سگم فغض هنس ساله سود و احتمالاً واعفات سارساه را از دیگران سینده بوشید لذا احتمال بحرب در آن ریاد می‌سود گلیند سگم به حکم اکبر سه همانیون نامه را سروح کرد بعیی عدد از وفات سارساه همانیون نامه به فاصله سنت سال، طبعی است که سیاری از واعفات را هراموس کرده نشد

گلیند سگم در سره این موضوع خود می‌بود.

"وصکه حضرت مردوس مکانی (سارساه) از دارالعلاءه دارالسعا حر مدد من حضر هشت ساله بود و سان واقع شاد کمرک به حاطر ماده بود سار حکم پادشاه آنچه سینده و به حاطر بود بوسه می‌سود.<sup>(۲)</sup>

بوجود ایکه همانیون نامه گلیند سگم به ریان فارسی رواب و ساده بوسه سده است مورد علید و مرجع تاریخ نویسان فرر گرفته جون مسروق ای ای حاوی مطالب

۱- سار نامه، صحیح روشن آرا سگم ص ۱۹

۲- گلیند سگم، همانیون نامه، حاج لاهور، ص ۱۵۱

حیث و حدال سراداران همانوں اس و وفا عی که فاصل سوچه بوسیدگان و مورجان  
سائند، سدارد.

جهانگر نامه و افعال نامه جهانگری سوشه محمد حار سب سایف افعال نامه  
جهانگری. ساده جهان چون بر در حود جهانگر ساه شورست وی او را خطاب  
'سدول' داد و در کتاب جهانگر نامه در وقایع سالهای آخر حلوب سده جهان را با  
همین خطاب سدولت می جواند.

سایع اس است که بعداً چون ساه جهان به حکومت رسید دسوی داد که در کتاب  
جهانگر نامه هر کجا او او خطاب سدویست ما ساه سحب نام برده شده با دعای د  
د، حعن سده اس است آن را به ساده جهان سلطان حرم ساه حرم ساه با شاهزاده ساده و  
اصلی و عزمه سرگرداند سر امر ساعت سد که وقایع بوسان د شخص، خلیل  
جهانگر نامه برداشید و برای احد صلا و کسب شهرت معاوی معلم  
جهانگر نامه را شخص و سحریع کرد و به دربار ساده جهان ارائه داد و مورد  
حسین و شیخوی خوار گرفتند. اس امر ساعت اتحاد سبح مسعد و گاه سر دروغ و خط  
کردد و در سیمه سبحه اصل جهانگر نامه اندک اندک در مصارح تسلیم سایع کم  
محمد حار که کی ار معمدان ساده جهان ار رهان ساهر دکی بود به کارت سر زرک  
برد احباب و رحماتی فراوان کشید و حاصل کوششی او کتاب افعال نامه جهانگر سد  
که سیم مورد عزوه ساه و هر سه خوار گرفت محمد حار و قیم افعال نامه جهانگری را  
مثل جهانگر نامه ار حلوب مودن جهانگر ساده سر سحب سلطنت شروع کرده و در اوس  
حید سار و قایع را به هم و روایت حود فعل کرده و سر اآن صرفاً به فعل و لمسی از  
جهانگر نامه برداخته حسین عن حملاب و کلیمات را در اینها نامه نکار می شد  
حالی فربودم و کردم و بوسنم فرمودند، کردند و بوسند می اورد.

## آرای بوسسیدکان درباره حهائگر و حهائگریامه

ر. مقالات سلی عجمی، اردبیل، ص ۱۱۲-۸۴، حد جهارم:

جهائگر و سورک جهائگری. سرگیرس حسن کتاب سورک جهائگر ایس که واعظاب نه صحبت نمود در آن مدرج گردیده است. هر لطف از اعاظ کتاب ساهدست گویا بر صدو و درسی تقدیر بوسسیدهای که از فحوای کلامش بسادس حکمت عجمی ساسی عجی مسافر گوشی و دروغ سراکنی را می‌داند و لدا عیوب و نفائص را به همار وصوح و درسی سفر می‌کند که هر حسر دیگر را و آنکاه که عملی بیکو و هرمداهه به صده طهور می‌رساند دان می‌سالد و بدیگران عرصه می‌نماید. من این مقال اگرچه ساری از مورخن عجی کرده است برای فتل ابوالفصل علل و اساسی بساد و ناسخه فهائد معصرد، لکن جهائگیر سورک می‌بوسد:

راحه برسگه دیو... شبح ابوالفصل را... در حبی که از حواسی ولاس او می‌گذشت... به فل آورد و سراورا در اللهم آناد سرد من فرساد". ص. ۲۹.

و رمانی که ساه جهان را وادار نه بوسسید شراب می‌سmod از صطوط است این مسئله در کتاب خود اما عجی کرد.

امنه دیگری که بعداد آن سر بریاد ایس در سورک ساهم می‌شود که دلالت بر صحبت عجمی گفار حهائگر دارد.

سلط سر ریان: نکی از حصوصات حهائگریامه که لارم ایس بدوا بیان گردد سلس و رو سی سر آیس و سان دهده قدرت و سلط حهائگر سر ریان می‌ناسد که هر واعدهای را به سدگی و سکوشی و سی‌تکلیفی بدهوئای که معهوم همگان ناشد یعنی می‌نماید و این حصوصیت کمر در اسای فارسی سکارا به حشم می‌حورد. ایسک مختصر مدلهای مذکور می‌افتد:

جهائگر در علم الحیوانات دوق و دسی داشت و لدا مامورانش را در اعما عاط دور ارکشور خود گماشته بود سا اره‌قسم حاکم عصب و عربت برای او سمههای هر قسم سود حریداری کند و او این حیوانات را در حاشی که (عحاب‌حایه) این می‌نامد گرد می‌کرد.

سورک جهائگری شرح وفایع روانه و تعصل کارهای بومیه جهائگری است. از این کتاب حسن معلوم می‌شود که قسم عمده رشدگی جهائگرشاه در مسافرت و سر

و گست در کسورس گذشته است و او دیسوسله ارحال ملک خود آگاهی و داشت واقعی کسب می‌نمود. و از این لحظه سرماں پیشینیار و حاشیه‌بیان خود پیشی دارد. در این مسافرها آنگاه که عیش و عشرتی دست داده جهانگیر به شرح آن پوادجه و ارجان آن فروگزار سخنده است. شب را در عیش بسر بردن و شراب حوردن و در محال سمعه و سرود شرک حسنه ارجمند و هایعی است که در سورک باشوق و دوق سیان گردیده است. نامه بسیه رفیار جهانگیر مذکور در سورک بدین سبب می‌رسم که او نیز ماسد اروپائیان حصل کرده امروز صن رساند هم امور حدی مملکتی خود صرف وقف نه عیش و عشرت را سر لارم می‌دانسته است.

**تحفیعات** محققانه دریاب حعراضی؛ دریاب هندوسان و شرح فتوحات پادشاهان مختلف صدھا کتاب به سحربر و رسیده تیک درباره حعراضی هندوسان سدری جمی بوان ناچ. در این مورد اولین کتب آشنی اکبری است که در آن به احتمال ارجاع اینها هند سجن رفته است. لیکن در سورک جهانگیری سام هر ایالات که آنده مخصوصاً حعراضی آن از مصاحب و حبيب و آن و هوا و سوی سولداد کشاورزی. اسلام و اسحاق و آداب و رسوم سرمه نفعیل سان سده است..

سپس دریابه ایوان موه و حیوانات، حیوانات و مواد و طرز زدنگی آنان سجن را داده است که ذکر سمامی اسها را حوصله این مقال حارج است. انصاف ناد داد که که موح نا حعراضی دان در کتاب خود سمش از آنکه جهانگیر آورده است سوابق آورده. جهانگیر از آنکه سایح و کشمر و ار مالوه سا گهراب را به ریز قدم کشیده و دریاب سمامی این ساعط از سر تحقیق به سحربر پرداخته و برسونده‌های او سا امروز کلامی امروزه سده است.

**علم الحیوانات**. ناقلل از جهانگیر کسی در این نام حیری می‌دانست ولی سورک در این نامه مطالب سار و سکو حیان عللماء ایکانه که می‌توان مجموعه آنرا کتاب مقدماتی علم الحیوانات دانست

در علم الحیوانات سایح در ماهیت حس و سل حیوانات عصب و عرب از راه مطالعه اقسام گویاگون آن هم سایح مهمی می‌رسد که گاه سایه این حیوانات سورکر و فوی حسنی از حیوان علی که در مورد آن حیری نگاهی سده ساری ریونده‌ها در این مورد سعیر می‌سازد و نظرات حددی حای آن می‌رسید - مثلاً اگر چه سر تیک که سوی سعد ریگ آن سدری داده می‌شود سو سطه‌رسنگه دیو در سده بیوم حلقوں سری

حهایگر آورده است که ساعت حوتخالی وی گردیده و از آن در سورک سام می‌رسد می‌افراد که حاتوراسی حون شاهس، بشه، شکرا، گیشک، راع، سهو و دراج و سوده و طاووس و نار سرک نوع سعد آن قادر است در عحاب‌حاته او موجود است، عحاب حاته حهایگر واقعاً هم که حاته عحاب سوده است و در آن حاتوراسی تا به می‌سد که از لحاظ حلف سخاوهک العاده بوده مخصوص بر سری سود که فحایی سر می‌داد.

در سهیمن سه حلوب سوده‌ای از ربرآداد آورده است که مانند طوطی بود و عادب آن سوده است سود که سا هنگام واژگویه سرفقی حود می‌آویح و با صبح جهجه می‌رسد در عجم احوالات مهمنس مسئله حضوره و صفات طبیعی حیوان می‌اسد ساخت صفات و حصائیق فائل بصر و سلنه علم و سرسب سیار مهم است. و در گ این مسئله در عجم ممکن می‌سود.

مقاضی: از آنست که مسلمان معندهد علایی حرام است این فی درمان آثار رویی ساعه و تکه مداول سوده است لیکن صرفصر لحاظ مذهب، دربارج آمده است که مسلمان سر در این فی سرفایی گردیده است و عصی از امرا و سلاطین مسلمان به بروج آن می‌رسد احمد و حهایگر دس فی عالی سود و در آن مهاری سیار داشت سا آخا که حود می‌گوید:

‘مرادون صبور و مهارب در سفر آن ساعی رسیده که از اسیادان گدسه و حال کارهای سیطره را داشت که سی آنکه نامن مذکور نبود دشنه دریام که کارهای لایس بلکه اگر محلس ناشد مشطیر حبد صبور و چهره و هرچهره کار مکنی از اسیدن ناسد می‌توانم ساعت که هرچهره کارگیست و اگر در گ صور چشم و ایرو را دستگری کشده باشد در آن صور می‌فهم که اصل چهره کارگیست و حشم و سرو را که ساخته (ص ۴۶۲-۴) صفت و صعنگری. حهایگر به مسئله صعب و صعنگری سیار اهمت می‌داد و لذا همین امر ساعت سرفی صعب در رما را او گردید. ارباب منال در سورک می‌حوالم که لاری سکی از حامی کاران خاصه سرروی بیوس پسندای سا اسعاده از عاج قل حبها محلس برسم گرده بود عایق طرافت و سکونی که عقل را به حرب می‌انداشت (ص ۸۷)

تحفیقات درباب اشیاء: حهایگر به سخفو درباره همه‌حرث سوق داشت و حور سه محلی می‌رفت در مورد اشیاء حامی آخا کشکاوی می‌سخود و سوسنگلایی را مهر ر گرده بود نا در هر سقطه کشور راحع سه سوادر اشیاء عجیب و دیدسی گزارس سخنوار او

سویسید هر حیر که سهرب عموی داشت و سحوبی در بات آن مردمان حری می گفتند مورد سخبو حهایگر واقع می شد و او اکثر موقع عادت عادت عموی را باشد می شود مثلا در مورد موسماتی که مردم را عقیده سرآشود که حیوان بر رحم شهد مورا شناشد بحریه کرد و حلاف آن ناب شد. (ص ۱۲۶)

در دخبوه حوار صاهی که کتاب معسری در علم طب است بوسه سده که رعیران خدیده آور و خدیده راست و چون کسی سوره آنقدر به محمد ناصره حهایگر که رسایی محکوم به مرگ را وادار کرد تا معدار مسامی رعیران سوره دین سوره که در رور اول سوره ۲۵۰ گرم و در رور دوم سم کلو رعیران دو سوره اند لیکن همچ اثری ظاهر شد. (ص ۴۷۸)

در مورد همکار که سانه آن مشهور است که حیوان کسی در طبل هما فرار می گزد پادشاه شد. می گویند اس بردیده اسحوان می شود. حهایگر دسوار داد تا به کسی که اراس بردیده شکار کند هرار رویه اعاعم دهد و حمال حان در کوه سر بحال بردیده را سکار کرد حهایگر سمه بردیده بردیده و در حسنه دان این آسر اسحوان سدا دید در اس ناب شاعر می گوید :

همای سرر هر عان ار آن سرف دارد که اسحوان سوره و همچکن سارارد در بات عدال حهایگر سام مورحس اتفاق سطر دارد و معمدد که در سطر او عنی و همی مساوی بودند و در رمان بیری و صعف او که سورجهان به امور می رسد هر جه می ترد حهایگر روا می دانست ولی کار دادرسی سخنی موردم را بتوسنه حی شود گهدهاسه و کسی را در آن دحالت می داد.

ساری سرری از معرب حان نکی از حاصگان دربار او شکایت کرد که ماس را بزده است. حهایگر در کمال سحب گری هیچگونه رعایت در حیو او نکرد و چون امر به اس اس رسد مصب مفرسحان را کاهاش داد و سوکراورا که ماس را حرم سود نهفل رساند روابیت کرده اند که ساری سورجهان سگم سرمهایی فصر حود گردش می گرد کسی ای بانس او را سطاره نمود سورجهان بیگم به حرم می حرمی او را به سر نکس. کسی شخص مقصول شکایت نمود حهایگر بردیده حکم می سخبو صادر کرد اطراقان دیدند که گماکان است که دستور قتل سورجهان سگم صادر شود. اولان دم را سعنول حیوان سها حواندند و حهایگر خود سخنی به این امور رضای داد و دوست هرار رویه عیوان حیوان بشهاء اولان دم برداختند. ولی سار حهایگر راضی شد و از آستان بر سرد که به

پدرس حوسه‌ها، حود رصائب داده‌اند تا به سهند و ارعاب کسان سورجهایان. و آنان گفید که خود رضا داده‌ست. و خوب فائله حتم سد نه سین بورجهایان رفسو های‌های گریه‌کار گفت (گر سرا می‌کشید من حده می‌کردم) اگرچه عصی‌ها این حکایت را ساور شدارید سکن واله داعسی‌ای در رسائی‌البعرا نه مفضل سحن رانده است

خطمشی جهانگیر؛ جهانگیر، را در حود عصی اکبر را می‌سمود و گرچه سا او مخد المقصود بود ولی دربک نکه احیاف داشت و آن سکه: اکبر را عقده سوان سود که بیرون اکله ادبیات و مذاهی مساوی و لذای حود به روس همد ادبیات رسین می‌کرد صبحگاهان به ساق هندوان و سامگاهان به سیح رسایان و دیگر گاه به راه روتستان و قصر عصی‌هدا لیکر جهانگیر در اسلام عصی‌خاص دست و مسد پدر بیود و اعتقاد داشت که با صرف مسمایی و همسه مسلمان بودن سر می‌بوان حقوق سایر ادبیات را حفظ کرد و مدن سیست گاه تا مادیب‌های هندو به ماجده می‌رسید و حلاف عقایدشان را به سوب می‌رساند. درکی اراس ماحاب روحه رور حرون را به وسله سحب و ادله عصی به اسلام هدایت و مشرف گرداند جهانگیر احیا حود فلعله کاگره را فتح کرد شعائر اسلامی را در آخا حری سخود و این امر را از اصحاب حود می‌شارد که دیگر کس مثل اروی حسن نتوس کرد. سالی همه ساری از هندوان چون راحه مانسیگ و راحه حگنه و رامسکر در دربار اروی د ماصاص عالی رسیدند جهانگیر همان احترامی را که در حدو شیخ عبدالحق دهلوی می‌سخود در حدو برگ هندوان حدروں گسائیں سیر مرعی می‌داشت. در ساری مذکور نسب که جهانگیر بواسطه احیاف مذهب در حقووک کسی عصی فائل شده باند ساس سپر را که حود پیرو آن بود مدن سریب می‌ساخت

" ارباب ملل مختلف در وسعت آناد دولت بی بدلیش حا داشتند. به حلاف سایر ولایات عالم که شعی را بغير از ایران و سی را در روم و تورن و هندوسان جا سیست ". (۲۲ص)

احترام و دستگی‌ی از علماء و فقرا: از حضوریات حکوم‌های آسائی کی ایست که رواح علم و دانش را حدود ریادی سیگی به تشیوه و سرعت حکمرانی صدر دارد در این باب سلاصیں اسلامی بر سایر بادشاھان پیشی داشتند. جهانگیر سر ساطر شوش و پیشی‌ای که از عدما و دامی‌صدان به عمل می‌آورد عده ممال اسلامی حود بوده است.

او سا علما و پرهیزگاران هر مرعه و مدهی بـ گـیـگـو و مـراـودـه مـیـسـبـ و دـرـآـرـ لـحـطـابـ مقـاـمـ شـاهـیـ حـودـ رـاـ فـرامـوشـ مـیـکـردـ و دـرـسـهـاـبـ سـادـگـیـ سـاـشـاـنـ رـفـارـ مـیـسـودـ اـزـآـسـحاـ کـهـ درـ بـکـنـهـ سـنـحـیـ مـهـارـسـیـ سـامـ دـاـسـتـ چـونـ درـبـاسـیـ اـطـهـارـ سـطـرـ مـیـسـودـ سـطـرـشـ مـحـقـقـاـهـ وـ عـالـمـاـهـ حـلـوـهـ مـیـکـردـ .

درـسـابـ فـرـهـیـگـ جـهـانـگـرـیـ کـهـ تـوـسـطـ مـیرـعـصـدـالـدـوـلـهـ گـرـدـ شـدـ سـوـدـ سـدـسـکـوـهـ بـطـرـ مـیـدـهـ :

مـیرـعـصـدـالـدـوـلـهـ اـرـ آـگـرـ آـمـدـهـ مـلـارـمـ سـوـدـ . فـرـهـیـگـ کـهـ درـ لـعـنـ تـرـبـیـتـ دـادـهـ بـنـظـرـ درـ آـورـدـ . اـلـحـقـ مـحـنـتـ بـسـیـارـ کـشـیدـهـ وـ حـوـبـ بـبـرـوـیـ سـمـوـدـهـ وـ حـمـعـ لـعـابـ رـاـ اـشـعـارـ قـدـمـاـ مـسـتـشـیدـ آـورـدـ . درـسـ هـنـ کـنـایـ مـلـ اـبـنـ سـمـیـ بـاـشـدـ (صـ ۴۰۹) .

حتـیـ یـکـ مـحـقـقـ وـ مـخـصـصـ زـیـانـ فـارـسـیـ سـمـیـ نـوـاـدـ بـطـرـ دـفـقـرـ اـرـ آـسـهـ جـهـانـگـرـ سـانـ دـاشـتـهـ اـیـرـادـ گـدـ

سـاـ آـنـرـمـانـ اـرـ اـشـعـارـ شـعـوـانـ سـاـهـدـ لـعـابـ درـ فـرـهـیـگـ هـاـ اـسـعـادـهـ سـمـیـ سـدـ وـلـیـ درـ فـرـهـیـگـ جـهـانـگـرـیـ اـنـ اـمـ مـسـطـوـرـ گـرـدـدـهـ وـ اـنـ اـسـارـ حـاـصـ اـبـنـ فـرـهـیـگـ اـسـ .

اـسـادـیـ خـارـخـانـ وـ فـیـضـیـ سـوـرـ حـمـاـنـگـرـ سـرـ سـایـدـیـ سـرـ عـلـمـ وـ قـصـلـ اوـ مـیـ بـاـشـدـ . جـهـانـگـرـ بـهـ قـفـظـ اـرـ مـحـصـرـ عـلـمـایـ مـسـلـمـانـ سـهـرـهـ مـیـ سـرـدـ تـلـکـهـ سـاـخـلـوـصـ سـامـ درـمـدـرـسـ عـلـمـایـ هـدـوـ وـ بـاـدـوـبـ هـاـ سـلـمـدـ مـیـ کـرـدـ . اـرـحـمـلـهـ عـلـمـایـ هـنـدـ کـهـ جـهـانـگـرـ مـحـصـرـشـانـ رـاـ دـوـسـ دـاـسـ کـیـ حـدـرـوـبـ بـوـدـ کـهـ درـکـوـهـیـ صـعـبـالـعـوـرـ مـیـ رـسـبـ وـ جـهـانـگـرـ سـرـایـ درـکـ مـحـصـرـ اوـ سـنـ اـرـ سـهـ مـلـ رـاهـ رـاـ بـیـادـهـ مـیـ بـیـمـودـ وـ مـنـ کـلـرـ بـهـ کـرـابـ اـسـاحـمـ مـیـ دـادـ وـ سـاعـهـاـ درـ حـصـورـ حـدـرـوـبـ بـهـ سـجـنـ مـیـ تـشـبـیـهـ وـ جـوـدـ درـسـ سـارـهـ مـیـ گـوـدـ .

"رـوـرـ سـهـ دـوـمـ سـارـهـ صـحـبـ حـدـرـوـبـ خـاطـرـ رـاـ شـوـقـ اـفـرـوـدـ . عـدـارـ فـرـاعـ عـنـادـ سـمـرـوـرـ بـرـکـشـیـ شـشـیـهـ بـهـ قـصـدـ مـلـافـاتـ اوـ شـافـیـمـ وـ دـرـآـخـرـ رـوـزـ دـرـگـوـسـهـ آـسـروـایـ اوـ دـوـبـدـهـ بـدـوـصـحـبـ دـاشـتـمـ . بـسـاـ سـحـبـانـ سـلـیـدـ اـزـ حـفـائـقـ وـ مـعـارـفـ اـسـتـمـاعـ اـفـيـادـهـ سـیـ اـعـرـافـ مـفـدـمـاـنـ نـصـوـفـ مـقـنـعـ سـاـیـ مـیـ کـنـدـ وـ اـرـ صـحـبـ اوـ مـحـطـوـطـ مـیـ سـوارـ شـدـ " (صـ ۲۸۶) .

## مقدمه بیویج به ریان انگلیسی به ترجمه انگلیسی جهانگیری مامه

آقای راحر چندین سال پیش 'حاطرات جهانگیر' (جهانگیری مامه) را ز روی سخن‌های که وسله سید احمد سال ۱۸۶۳ در عاری بور و سال ۱۸۶۴ در علی گر بچاب رسایسده سوت سرجمه نمود. شرق شناس بی‌شنبه از سال رحمات بی‌عرصه و بدون طمع سید احمد در این سال دو مدیوسید لبک واقع امر این سب که سخن‌های که او بچاب رسایسده اعتماد نسها می‌بریک سخنه حطی ماقص بوده است که اعلیٰ باعث برور استنای خصوصاً در رباب اسامی حاضر در آن شده است. من سخنه اورا را مقدّری سخن مفسر موجود در ابتداء آفس و موره<sup>۱</sup> سریناسا مقاسه کرده و ساری از اشتاهاب او را اصلاح کرده‌ام. من سخنه حطی موجود در کتابخانه ای‌حمر سلطنتی آسایی را سیر مورد اسعاده فرار دادم که المنه سخنه خوبی بیست. با احارة، آقای راحر من سخنه ترجمه اینسان را به سخن‌دید چاپ کرده و معداری ریاد حاشیه و یادداش دان افزوده‌ام. در موره سریناسا Add, 26, 611 اسب و ترجمه شیوه‌ای دارد و از من خوبی برگردان شده است.

جهانگیر بیست و دو سال سلطنت کرد لیکن برایر مزاج علیل و افسردگی حاطر تدوین حاطرات خود را ناپایان سال هعددم حلوس سنتر ادامه داد (ر ک به الیوت حلد ۶ - ص ۲۸۵) پس از آن این وطیعه را تعهده، معتمدخان سویسته، اقبال نامه نهاد و این شخص ادامه حاطرات را ناپایان سال بوزدهم جلوس سکاشد. پس از آن ارسوشن حاطرات بام سلطان دست کشید اما کار خود بعنوان راوی و قایع سلطنت در کتابش افعال نامه دنیال نمود.

محمد هادی پس از معتمدخان کار نحریر حاطرات جهانگیر را از آنحایی که معتمدخان رها کرده بود نا رمان مرگ جهانگیر ادامه داد. سیک کار او در واقع چیری کمی بیشتر از خلاصه اقبال نامه است. چاپ سید احمد از "حاطرات جهانگیری" شامل

ادامه حاطرات و سلیه معنید حان و محمد هادی سر می باشد لیکن آفای راحبر این مقدمه و بیشتر گفار را در کتاب خود بر حممه نکرده و من شخصاً معنقدم باین سر حممه ساری سیز محمد هادی از مقتدرین سویس دگان است که تاریخ حیات او به ربع اول فرن مقدمه نار می گردد. مقدمه ای که او بر حاطرات حبهانگر بوسه سطر می رسد که کلا این کتاب متأثر حبهانگر بوسه کمال حسی انسان شده است. (الب چند سیم در ۲۵۷) مطلب عمدت این مقدمه شرح حالی از رسیدگانی حبهانگر از سولد ما حلlos اوست.

به سطر می رسد لارم ناسد دریاب اهمب "حاطرات حبهانگری" چیری گوییم. این حاطرات نصیر رسیده ای از هندوستان در دهه های اولیه فرن هددهم سیز می دهد علاوه این کتاب مکمل ارزشمندی سرای کتاب اکرسا ماه است. رأسای مرکزی حاطرات سیمور، سایرو حیدر و رورسامجه اولغاری را داریم. سران حاطرات شاه طهماسب را بما عرصه داشته است و هندوستان حاطرات ساهرا داده حام گلدن و شاه حبهانگر در عصر حديد سر معاييل به این سیت قدیمی شرق را مساهده می کیم که شرح حال امر ساقو افعانسان و "حاطرات شاه ابران" ساشی از آن سیز

حاطرات سار، حمدر و گلدن به انگلیسی بر حممه شده است و حاطرات ساه طهماسب به آلمانی برگردان یافته می باشد. معاشه حاطرات حبهانگر هیجگاه بطور کامل بر حممه شده است. (۱۱) اگرچه گریده از آنها در کتاب تاریخ البوب و داووس آمد است و سحر برنس سر مالها پس از این روی سخنه ساقصی سرخ چند سال از حاطرات را سرای مان بر حممه گردید سی شبهه حاطرات حبهانگر از لحاظ ارش کسر از حاطرات سار است. در واقع می سوان حلوس رفت و گفت در حاطرات حبهانگر دو حیدان بین سر رخ طراب سار مطلب وجود دارد و از کتاب او سیار سرگرم کشیده است.

مساهده می گردد که حبهانگر شاه کتاب مذکور را به بوصوف از شخصیت خود محدود نموده بلکه از درین اکرشاه برگ نصوبی بر سر کشیده که مشاهد آن را حنی در حاطرات سر سری سوان یاف.

پايس همه آشده او در ساره خود سر می گوید حالی از گرائی سیز. ربرا گفار

۱- در ساکسیان نه ریاں اردو سولله آفای قدوسی کاملاً بر حممه شده و چاپ رسیده است

او سحاب و عقیش را شار می‌دهد. او حاضرات خود برای ما رسیدگی می‌کند هم‌بگوئه که حیمر ششم (۱) در گنجهای Nigel (۲) می‌رسد تا امیر اطوروی کلادوس (۳) در Tacitus و Suetonius واعظ شگفتی است که میان حبانگر و این دو شاهی خنده‌آور و عجیب و خود دارد.

در الواقع حبانگر بخود عجیبی سود از طایع آسته. او مردی بود که می‌توانست بتوسکنی زنده انسانی را تماشا کند تا همانطور که خود می‌گوید یکی را سکنده و پایی دوسر را قطع ساردنها سخاطر ایکه سی موقع سواری‌باگاه بیرون آورده و شکار او را رماده‌اند. (۴) با این وجود او هنوز می‌توانست دوستدار عدالت ناگزین و سرمه نتوانست پنج شنبه شب هر هفته را به مباحثات عالمنده و عارفانه بنشید و شعر فردوسی را در مع آزار حیوانات رمزمه کند.

مارار موری که دانه‌کش است که حان دارد و حان شیرین خوشاست (۵) یکی از حسنه‌های خوب شخصیت حبانگر نب عمقی بود که از طبیعت می‌برد عشقی که به گل می‌ورزید. با بر نیز از اینگوئه احساس داشت لیکن او دیگر پیر شده نا لائف رمانی که به هد رسید عمری گدراده بود. بعلاوه پس از آن در هد کوشش‌های برای مسموم ساختن و قتل او شد و عفری در او اتحاد کرد که در سیمه دید او را از طبیعت هد ساقن و سطر او را دیگرگون ساخت. اما حبانگیر، بالعکس، فرزند برق هد است. او با شعلی سام به گیرائی گلهای دیار هد سر می‌دهد و حصوصاً پلاس و بکول و چمپارا سخت دوست می‌دارد و آشکارا می‌گوید که در سراسر افغانستان و آسیای مرکزی میوه‌ای بست که با آنیه برای برازی کند. او همچنین سخت شایق بود که در مصاحبه پادشاهها و مرتضیان هدی بنشید اگرچه به خدا ایان آنها باید اعتنایی و عزور رفیار می‌کرد و بکیار دستور داد تصویر وشنو که بشکل حوك بر کشیده شده به روی حاجه پشکر ادعا نه شود.

هالم می‌گوید شاهزاده‌های مسلمان بیشترین سعی خود را برای حفظ عدالت در سیمه حرایم دیگران بکار می‌بردند. درین مورد جهانگیر علی‌رغم سام مقاطعه‌ش

سحابه و هشت

حبابکش راهه

سهمی سرا دارد و سدهمین حاطر سا به امرور نامش بعوار حامی و دوستدار عدالت را  
احترام ناد می سود .

## مقدمه بیوریج بر فصل دوم ترجمه جهانگیر سامه

پس از یک وعدهٔ سقریسا سیح‌ساله، حلد دوم حاطرات حهایگر بر حممهٔ آفای الکسادر را خر از طرف انحصار سلطنتی آسایی می‌شود. این حلد مطلع اینکه سن سال از وقایع حلوس را درست دارد — همچنان که حلد اول که دوارده سال از وقایع سامل بود، کوچکتر و کم حجم‌تر است. به هر حال بن دو حلد کلیه مطالی که حهایگر سونته با در سوشن آن طارب داشته، می‌باشد. بسطر من این حلد سر ماسد حید قلی حات ساند سرخ مسکوکانی که سفن سروج دوارده‌گاهه را دارد.<sup>(۱)</sup> و شرح ساره دساله‌دار<sup>(۲)</sup> و شرح شووع و ما در شهر آگره<sup>(۳)</sup> و بوصفت مفصل کسری در سرخ سده ۱۵ حلوس دارای ارزش فراوان است. داسان پادشاه و دختر ساعدی و اسارتی در ساره، سفاسان و صحاور سر در حور بدکار است.

اگر نایر موسس سلسهٔ معولان هندوستان را سارا<sup>(۴)</sup> شرقی سحوانم و اگر اکبر حمع الصغار و اعشاره، همه صراحتورن برگ حون اگوسین، نراحان، هدریان، مارکوس اوریوس، روپیان و زوپیان<sup>(۵)</sup> بدامیم سی‌شیهٔ حهایگر سر امیر اطواری بود که ناکلادیوس<sup>(۶)</sup> از ایزدی می‌نمود و شاه ساره با حمر اول داشت. این هرسه مرد سی صحف بودند که هوای بسی عالی بر انسان بود و هرسه دارای دوی ادمی بوده و لاقل دوس از آنها از راه شرح گاهه به دین و مذهب می‌پرداختند. و هیچ‌یک نه عیوان حاکم نا محبص خود محالنسی نداشتند. اگر جیمز اول (ویسیر حمر) نسم

۲- انصاص ۲۸۳

۱- حهایگر سامه ص ۲۵۰

CAESAR - ۴

۲- انصاص ۲۹۳

Augustus, Trajan, Hadrian, Marcus Aurelius, -۵  
Julian, Justinian

Claudius - ۶

اسکالپید) آن طور که حود می‌حواس کناید، ربا دسان می‌شد و جهانگیر رئیس موره سارح طبیعی می‌گردید هردو حوشخت برسودند.

سهرس صفات جهانگیر، عشو او به طبیعت و هدرس در مشاهده؛ آن و آرزوش برای عدای و مساواست بود. مناسعاته آخرین این صفات به واسطه حسوب شدید او در اعطای محاباهاي سخت، کاهش یافته، او بیش ماند آبا و احتجاد حود به مدراب و مسکرات مصاد بود و این امر عمر او را کاست. او قلمرو حکومت حود را وسعتی سخنید بلکه العکس با از دست دادی قندهار نه ابراسان ناحدی از مساحت دور حکومت حود کاست اما محتملا این مراجع صلح حوابه او را شاد نشانی سراسر حسی محسوب می‌شود. ربوا به این امر از سیاری حوربری مانع شد. بزرگترین خطای او بعنوان بک امپراطور عبودیت شدیدش در معامل ریشن سورجهان بود که سراحام باعث اختلاف جهانگیر و پسرش شاهجهان که لاسق نرس و ارشدربن فروردان دکور او بود، گردید.

جهانگیر سالهای اخیر حکومت را به دشواری و سختی می‌گذرانید و از مرصدهای حود سگی خس ربح می‌برد. جهانگیر این سدنامی را سردمان داشت که مدعی در اسارت نکنی از خدمتگاران حوش مهابت حار بوده است

## روش نصحح من حاصل

معرفی - سخنهای حطی که در صحیح من حبایگری ام مورد اسعاده فرار گرفته است:

نسخه‌الف: سخه‌الف که اساس من فرار گرفته عبارت است از: سخه حطی حبایگری که سخت شماره ۲۰۵ در کتابخانه اسیدیا آفسس لیندن سکھداری می‌شود. این سخه قبل از انعام شرح احوال سه بوردهم حلوس حبایگری به بابان می‌رسد اسم کاب و ساریخ استنساخ آن هبیح‌حا دیده سی‌سود و چنان سطر می‌رسد که کاس قصد ادامه استنساخ را داشته اما محال ساخته است اگرچه مطابق گفته رس و براو سخه شماره ۹ احتمالاً این سخه دو یا سه سال بعدار فوب جهانگر عی حوالی سه ۱۵۴۵ هجری سحربر باقه است (۱)

این سخه از آنچه اساس من فرار گرفته که بطور قرب به حسنه قدیمی رس سخه موجود از کاب حبایگری مصوب در کتابخانه‌های چههن س و ساده هفتمن علی بیورج هنگام صحیح و سرحمه انگلیسی را خر همس سخه را اساس کار خوشی فرار داده است. باری در هرچهار که سخه‌الف اشیاه به طور می‌رسد و با افادگی داسپ ما سعاده از ساری سخن نکشل و بصیر گردید.

نسخه ب: سخه ب که سخت شماره ۲۲۱ در کتابخانه نادلیان مصوب است بوسله سید احمد حمال داسیمید معروف عرب بوردهم ملادی صحیح و استنساخ گردیده است. باری استنساخ این سخه سیسم سی‌ام‌سی ۱۸۴۶ است. صحیح در حامده جناب می‌رسد که وی سخه‌حاصر را با معاسه تا ده سخه حطی تصحیح نموده است

سخه‌ج: عبارت است از سخه حطی حبایگری مام بورک حبایگری که سخت شماره اسیدیا آفسس ۳۱۲ سکھداری می‌شود این سخه از پیش از سخه استنساخ بر سخه

فیلی سعدم دارد به وسله محمد حان سرادر ارشد سید احمد حان صحیح و مسحی حد مقاله گردیده است. تاریخ انسیاس این سخنه بکم ماه اکبر ۱۸۴۳ و این کاپ آن فخر الدین محمد حان است.

عبارت بر قلم این سخنه شرح ریز است از کاپ صحیح نگار فخر الدین محمد حان که درس رورگار نگاهه رورگار است بوساسه مادریگر به مقاله برداشتم هرچه که علطف برآمد ورق مذکور را برک داده ورق دیگر را برخای آن رسپ سطیر دادم الحمد لله و المصبه که کاسی صحبت تمام ساریح بکم ماه اکبر ۱۸۴۳ و نکهرا رو هسند و چهل و سه سال مامرسد و گلند سه سرم شابعن گردید

اگرچه سخنه از این طرف ناریح بر سخنه سعدم دارد و هو بود که بعد از سخنه الـ نسخه خ را سخای س فرار می دادم لیکن ار آن که سخنه وسله داشتمید برگ سر سد حمد حان سجا رسیده است و اسفاده از مقدورتر و بشر عروون به صح بوده آسرا سخنه سرگردیده سر از سخنه الـ فرار دادم.

سخنه دال: سخنه دال که فقط احوال شن سال اول حلوس حهایگری را درس دارد بحث بطره ۴۰۱۵ در کاخه مرکزی داستکاه تهران مصوط است. این سخنه دلایل ناریح انسیاس است و این کاپ سر در آن مهجنم سی خورد اما روش خط و انسیاس سان می دهد که سخنه مرسور سیار قدسی است و سا به گفته، مرس فهرست کش خطی موره؛ ملی دخلی سخنه مرسور محتلاً دسیوس خود حهایگر شاه است.

وحود حاسیه عافی سده در این سخنه آشیان که ار میکرو میلم آن بر میاید ه ب اس ادعا را شاید می کند. اما ار آشیا که این سخنه کامل بیس و فعطنان سه نشم حلوس را درس دارد لهذا سخنه اساس فرار نگرفت.

علاوه اس سخنه مسخنه الـ که اساس کار است حر در جد مورد کوچک احلاطی دارد و این بحث سخنه الـ را شاید نوان گرد.

ار آشیا که حهایگر سامه حاوی سیاری اعلام اسحاص و امکنه می شاید و در عصی موارد خط فارسی و مس مورد اسفاده صورت صحیح این اساعی را دست می داد بدسر حبیب لاحرم سرخمه اردو ایکلیسی سر مورد اسفاده فرار گرفته است

در سیار هر معنی اولیاء کاخه مرکزی داستکاه شهران که افدم به سهیه مترو نیسم هرچهار سخنه حبیب اسحاص موده است بهای سیاسگری و مشکر را دارد

درست نامه

درست	اشتباه	س	ص
والده	والد	۱	۸۹
حوى	جولای	۲۱	۹۰
فرحي شال	مرحبي سال	۱۶	۹۵
بعنایتی	ببعابی	۲۷	۱۰۳
به عنایت	به عایت	۱۹	۱۱۶
کناره	کناره	۲۸	۱۲۴
غرضها	هرضها	۱۲	۱۲۵
تلابرها	ترابرلها	۲۴	۱۲۶
خابه	خاصه	۹	۱۲۴
بی تعلفان	س تعلاقان	۲۰	۱۲۷
چون	حواله	۲۷	۱۴۰
شمسی	شمیسی	۱۱	۱۵۲
میراق	براق	۲۵	۱۵۶
نوروز دهم	سوزدهم	۲	۱۵۹
ساکن	ساکس	۸	۱۶۰
بدیهه	دلبد	۷	۱۷۳
سلیمات	تعلیمات	۲	۱۸۰
کثرت	کفت	۶	۲۰۴
دروپا برجاس	اروپا برجاس	۱۴	۲۰۸
بی نام ...	سام و نشان	۷	۲۱۳
پاللوده	باسوده	۲۲	۲۲۰
فرامین مطاعمه	فرامیں مطالعہ	۱۲	۹۲۱
بربیت	بربنت	۲۱	۲۳۰
آن حرف	آن حرف	۱۹	۴۴۹
با جایت	با طاح	۵	۲۷۵
قدم ... دوگام	قدم ... ارداگام	۱۹-۲۰	۲۲۸
انتظام	شعام	۲۰	۲۸۷
نشها	نشها	۱۰	۵۹۶
نصف	بحب	۶	۳۰۰
راه	ارلد	۱۰	۳۱۲
در بالا پور	در بالای	۳	۲۵۸
سکندر میش	سکند رمین	۱۶-۱۷	۳۶۱
حنا بندي	حسا سندی	۲۵	۲۷۲
خیلک	سلک	۹	۲۸۲
ما سکپور	ساکبور	۲۲	۴۶۴

درست نامه

درس	اشیاء	س	ص
موضع	موضوع	۱۴	۲
حلفها	حلفها	۷	۱۳
برار	سرابر	۱۸	۲۰
بد	بدل	۱۲	۲۱
که دارد که	که دارد	۱۷	۲۲
کشتهای	کشتهای	۹	۲۴
برانغار و جرانغار	برانغار و جرانغار	۲۴	۲۵
مرخخان	مرکخان	۱۸	۲۶
والد	والدین	۱۳	۲۷
مشوفی	مشوفی	۱۹	۲۲
احمیر	احمر	۱۴	۳۰
سی	یعنی	۲۲	۴۰
دست بد سلاح	دوست به صلاح	۱۷	۲۱
آزادی ... عمر	آزادی ... عمر	۱۴	۳۲
دولت	دولت	۲۸	۳۳
شد کردار	شد کردار	۱	۳۵
سوداگری عظیم	سوارهای عظیم	۱۰	۳۲
حدف شود	از این سی نیست	۲۸	۳۷
بلیدبرارین سی نیست	بلیدبر	۱	۳۸
حربیت و دولت	خبربیت و دوست	۲۶-۲۷	۳۸
راشهای مردم	راشهای مردم	۶	۳۹
شهرماضی	پیروندۀ	۲۲	۴۰
مهمن	میم	۱۱	۴۱
فراد	هوای	۲۱	۴۱
دولت ...	دوست و محل	۱۲	۴۲
رسوب	برسب	۱۱	۴۶
ناسدیدده	نسدیده	۲	۴۷
سردادرن	شیردان	۹	۴۷
سیاسارسازم	سیاسارازم	۱۰	۴۲
سیدهایم	شیدهایم	۱۳	۴۹
حریم حرمت	حریم حرک	۱۹	۵۴
نا حلف	ما خلف	۱۰	۵۶
مار ردن	طاد روں	۱۶	۵۸
در صحن	در صحن	۲۴	۶۲
کارداشی	کارواشی	۲۷	۷۶
مردم را نا	مردم را نا	۲۲	۸۶

## بسم الله الرحمن الرحيم (دیباچه)

### تاریخ جلوس [۱ ب]:

از عنایات بیگانات الهی یک ساعت نجومی از روز پنجشنبه پیشتر جمادی الثانی هزار و چهارده هجری گذشته در دارالخلافه آنکه در سن می و هشت سال بر تخت سلطنت جلوس نمودم. پدرم را تا پیش و هشت سالگی فرزند نمی‌زیست و همیشه بهجهت بقا فرزند به درویشان و گوشش نشینان که ایشان را قرب روحانی به درگاه الهی حاصل است، انتجا می‌بردند. چون خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی سرچشمہ اکثر اولیاء هند بودند، به خاطر گذرانیدند که بهجهت حصول این مطلب رجوع به آستانه میر که ایشان نمایند. با خود قرار دادند که اگر الله تعالیٰ پسری کرامت فرماید و او را بهمن ارزانی دارد از آنکه تا به درگاه روضه منوره ایشان که یکصد و چهل کروه است پیاده از روی نیاز تمام متوجه گردم.

### تاریخ تولد:

در سنی نهضت و هفتاد و هفت در روز چهارشنبه هفدهم ماه دیعه الاول هفت گهری (ساعت) از روز مذکور گذشته به طالع پیش و چهارم درجه میر ن الله تعالیٰ مرأ از کتم علم به وجود آورد.

### حضرت شیخ سلیم:

و در آن ایام که والد بزرگوار جویای فرزند بودند، شیخ سلیم نام درویشی صاحب حالت، که طی [۲۰۰۰] بسیاری از مراحل عمر نموده بود و در کوهی متصل به موضع سیکوی، که از مواضع آنکه است، بسر می‌برد و مردم آن نواحی به شیخ اعتقاد تمام داشتند، چون پدرم

به درویشان تبدیل بودند صحبت ایشان را نیز دریافتند. روزی در اثنای توجه و بی خودی از ایشان پرسیدند که مرا چند پسر خواهد شد؟ فرمودند که بخشنده بی مت سه پسر به شما ارزانی خواهد داشت. پدرم می فرمایند که تذریز نمودم که فرزند اول را به دامن تریست و توجه شما اندخته شفقت و مهر باشی شد را حامی و حافظ اوسازم. شیخ این معنی را قبول می فرماید و به زبان می گذراند که مبارک باشد، ما هم ایشان را هم تم خود ساختیم.

#### مکان تولد:

چون والده مرا هنگام وضع حمل نزدیک می دسد به خانه شیخ می فرسند تا ولادت من در آنجا واقع گردد بعد از تواد مرا سلطان سلیمان نام نهندند. اما من از زبان مبارک پدر خود نه درستی و نه در هشیاری هرگز نشیدم که مرا سلطان سلیمان یا محمد سلیمان مخاطب ساخته باشند. همه وقت شیخو با اکتفه سخن می کردند.

#### فتخپورسیکری:

والد برگوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود بی خود مبارک دانسته پایتخت ساختند. در عرض چهارده پانزده سال این کوه و جنگل پر دد و دام شهری شد مشتمل بر انواع اعمادات و باغات و منازل منزه و جاهای خوش دلکش. بعد از فتح گجرات این موضوع به قتعیود موسوم گشت.

#### در تعیین اسم و لقب:

چون پادشاه شدم به خاطر رسید که نام خود را تغییر باید داد که این اسم محل اشتها است به قاب قیاصره دوم، ملهم غیب در خاطر انداخت که کار پادشاهان جهانگیر است خود را جهانگیر نام تهاده و لقب خود را چون جلومن در وقت طلوع حضرت تبراعظم و نورانی گشتن عالم واقع شده نورالدین سازم. و دایام شاهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت و زمان دولت جلال الدین محمد کبر پادشاه نورالدین نامی متقلد امر سلطنت خواهد گشت، این معنی نیز در خاطر بود. هنابر این مقدمات، نورالدین محمد جهانگیر اسم و لقب خود ساختم.

#### مجملی از خصوصیات آنکه:

[۲ ب] چون این امر عظیم در شهر آگرہ واقع گشت، ضرورداست که مجملی از خصوصیات

آنجا مر قسم گردد. آگره از شهرهای قدیم کلان هندوستان است بسیار کار در پی جمنه قلعه کهنه داشت؛ (که) پدرم پیش از تو لد من آن را انداخته قعه‌ای از سنگ‌سرخ تراشیده بنانهادند که زونده‌های عالم مثل این قلعه نشان نمیدهند. در عرض پانزده شانزده سال به اتمام رسید مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه، سی و پنج لک رویه که یکصد و پانزده هزار تومن رایج ایران و یک کروپ پنج لک خابی به حساب توان خرج این قعه شده آنادانی این معموره بره دوطرف دریای مذکور واقع شده.

### طول و عرض معموره:

حانب عروب رویه آن که کثرت و آبادانی بیشتر دارد، دور آن هفت کروه است طول آن دو کروه و عرض یک کروه و دور آبادی آن طرف آب که بر جانب شرقی واقع است دو و نیم کروه. طول یک کروه و عرض بیم کروه. اما کثرت عمارات به نوعی است که مثل شهرهای عراق و خراسان و دوران‌النهر چند شهر آباد تواند شد. اکثر مردم سه طبقه عمارت کرده‌اند و ابوهی خلق بعد بست که در کوچه و بزار بدشواری تردد توان تمود. از اواخر اقلیم ثانیست. شرقی آن ولايت قنوج و غربی ناگور و شمالی سنبل و جنوی چندییری است. در کتب هند مسطور است که منبع دریای جمنه کوهی است کلند بام که مردم را از شدت سردی عبور بر آنجا مسکن نیست جایی که ظاهر می‌شود کوهی است قریب به پرگنه خضر آبد.

### کیفیت هوای آگره:

هوای آگره گرم و خشک است سخن اطباب است که روح را به تحلیل میرد وضعیتی آورد و با اکثر طبیع ناسازگار است مگر بلطفی و سودایی مزاجان را که از ضرر آن ایمنند و ازین جهت است که حیواناتی که این مزاج و طبیعت دارد مثل فیل و گاویش وغیر آن درین آب و هواخوب می‌شوند.

پیش از حکومت افغانان لودی آگره معموره کلان بود و قلعه داشت چنان‌که مسعود سعد سلمان در قصیده‌ای که به مدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود دین سلطان محمود غزنوی در فتح قلعه مذکور ملا نموده مذکور است. بیت.

[الف] حصار آگره پیدا شد از میانه گرد      بسان کوه بروبارهای چون کهسار

### تاریخ قراردادن قلعه‌آگرہ پایه تخت سلاطین:

چون سکندر لودی اراده گرفتن گواهی داشت از دهلی که پایه تخت سلاطین هندست به آگرہ آمد و جای بودن خود آنجا قرار داد. از آن تاریخ آبادانی و معموری آگرہ روی در ترقی بهاد و پایه تخت سلاطین دهلی گشت.

چون حضرت حق سیحانه و تعالیٰ پادشاهی هندباین سلسله والاکرامت فرمود حضرت فردوس مکانی با برپادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی و کشته شدن او و تصح شدن رانسانگا، که کلانترین راجه‌ها و زمینداران ولایت هندوستان بود، بر طرف شرقی آب جمنه زمینی خوش انتخاب کرده چهار باغی احداث فرمودند که در کم جایی به آن الطافت باغی بسوده باشد نام آن گل افshan فرمودند. عمارت مختصراً از سنگ سرخ تراشیده ساخته‌اند و مسجدی بریلک جانب آن با غبه اتمام رسیده در حاطرد شستد که عمارت عالی بسازند. چون عمر وفا نکرد از قوت بفعال نیامد.

**القاب بعد از همات سلاطین سلف که آباء و اجداد این خلف بودند:**  
در این و قعات هر جا صاحب قرانی نوشته شود مراد امیر تیمور گور کان است، و هر جا که فردوس مکانی به قلم در آید حضرت با بر پادشاه است، و چون جنت آشیانی مرقوم گردد همایون پادشاه، و چون عرش آشیانی مذکور گردد حضرت والد بزرگوارم جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی است.

### توصیف میوه هندی:

خر بزه وانیه و دیگر میوه‌ها در آگرہ و نواحی آذ خوب میشود غایباً از میوه‌ها مراد بهانه میل تمام است. در یام دولت حضرت عرفی آشیانی اکثر میوه‌های ولایت که در هند نیود بهم رسید.

اقسام انگور از صاحبی و جبی و کشمی در شهرهای مقرر شایع گشت. چنان‌که در بازارهای لاہور در موسم انگور آنقدر که از هر قسم و هر جنس بهم میرسد، از جمله میوه‌ها میوه‌ایست که آن را انسان مینامند و در بنادر فرنگ میشود و در غایت خوشبوی و درست مرگی است در باغ گل افshan آگرہ هرسال چندین هزار برمی‌آید.

### وصف انواع محل که مخصوص هندوستان است:

از حیثیت ریاحین و گلهای خوشبوی هند را بر گلهای معموره عالم ترجیح میتوان داد، چندین گل است که در هیچ جای عالم نام و نشان آن نیست. اول گل چنپه که گلیست در

نها یست خوشبویی [ب۳] و لطافت، به هیأت گل زعفران، لیکن رنگ چنپه نزد مایل بصنعت است. درخت اور در غایت مو وزونی است و کلان و پربرگ و شاخ و سایه دار میشود. در ایام گل بلک درخت با غی را معطر دارد و از آن گذشته گل کپوره است به هیأت و اسدام غیر مکرر بسوی آن در تیزی و تندی به درجه ایست که از بوی مشک هیچ کمی ندارد. دیگر رای بیل که در بسوی از عالم یاسعین سفید است. غالبا برگهایش دو سه طبقه بر روی هم واقع شده و دیگر گل مولسری که درخت آن نیز بسیار خوش اندام و مو وزون وسیله داد است و بوی گل آن در تهایت ملایم است. و دیگر گل سبتوی که از عالم گل کپوره است، غالبا کپوره خار دار است و سیروتی خارندارد. و رنگ آن بذردی مایل است. کپوره صفید رنگ است و از این گلها و گل چنیلی که یاسعین این ولايت است دوغنهای خوشبوی میسازند و دیگر گلها است که ذکر آن طوایی دارد.

#### صفت اشجار:

و از درختان سرو و صنوبر و چنار و سفیدار و بید موله، که هر گز در هندوستان خجال نکرده بسوزند، یه جرسیله و بسیار شده و درخت صندل که خاصه جز ایر بود، در باغات نشو و نم یافته.

#### صفت سکان آن بلده:

ساکنان آگره در کسب هنر و طلب علم معنی بلیغ دارند و طوایف مختلف از هر دین و هر مذهب سکونت درین بلده اختیار نموده اند.

#### بستن زنجیر عدل:

بعد از جلو من او لین حکمی که زمن صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگر متصدیان مهمات دارالعادات در دادخواهی و غورهدمی ستر سید گان و مظلومان اهمال و مداهنهورزند، آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسه جنبان گردند تا صدای آن باعث آگاهی گردد و وضع آن برین نهنج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری ساختند. طوش سی گز مشتمل بر شخص رنگ و وزن آن چهارده من هندوستان که سی و دومن عراق بوده باشد و یک سرش بر کنگره شاه برج قلعه آگره استوار ساخته و سر دیگر دا تا کنار دریا برده برمیلی از سنگ که نصب شده بود، محکم ساختند.

### احکام دوازده همانه:

و دو زده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه معمول داشته این احکام را دستور العمل سازند. اول متن زکوه از تعا و میریحری و سایر تکالیفی که جاگیرداران هر صوبه و هرسوکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند.

دیگر در راهها [الف] که دندی و راهنی واقع شود و آراه پاره را آبادانی دور باشد جاگیر داران آن تواحی سرای و مسجدی منا تهند و چهی احداث کشند ت ساعت آبادانی گشته جمعی در آن سرا آباد شوند و اگر به محل خالصه نزدیک باشد، متصلی آجا سراجام نماید. دیگر هیچکس در راهها بارسوداگران را بی اذن و رضای ایشان نگشاید.

دیگر در مملکت محروسه از کافر و مسلمان هر کس (که) فوت شود مال و منال او را به ورثه او بازگذارند و هیچکس در آن مدخل نسازد و اگر وارث نداشته باشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و بحوله دار عی حده تعیین نمایند تا آن وحه به مصارف شرعی که ساختن مساجد و سراهای و مرمت پلهای شکسته و احداث تالابها و چههای باشد، صرف شود. دیگر شراب و دلبره و آنچه از اقسام مسکرات و منهیه ساخته، نسازند و تفو وشنند. یا آنکه خود به خوردن شراب ارتکب مینمایم و از هیجده سالگی تا حال که عمر من بهسی و هشت رسیده همیشه مداومت به آن کرده ام.

در اوایل چون به خوردن آن حریص بودم گاهی تا بیست پیا له عرق دو آتشه تناول میشد. چون رفته رفته در من اثر تمام کرد در عقام کم کردن آن شدم و در عرض هفت سال از پاتر زده پیا له به پنج شش رسانیدم. و اوقات نوشیدن نیز مختلف بود. بعضی اوقات سه چهار ساعت نجومی از روز باقی مانده آغاز خوردن میگردم و بعضی اوقات در شب و برخی در روز. تا سی سالگی بین نهنج بود. بعد از آن وقف خوردن در شب قراردادم. درین ایام خود محض بجهت گوارش طعام میخوردم.

دیگر خانه هیچکس را نزول نسازند دیگر منع نمودم که هیچکس گوش و بین شخصی را به عیج گاهی نبرد و خود تیز به درگاه الهی نذر نمودم که هیچکس را بدین سیاست معیوب نسازم. دیگر حکم کردم که متصلیان خالصه و جاگیر داران زمین رعایا را به تهدی نگیرند و خود کاشته خود نسازند.

دیگر عمل خالصه و جاگیردار در پرگنه که باشند به مردم آن (پرگنه) بحکم من خویشی نکنند.

دیگر در شهرهای کلان دارالشفاء ساخته طبا بجهت معالجه بیماران تعیین نماید و

آنچه صرف و خرج شده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند.

### منع ذبح:

دیگر بهست والد بزرگوار خود فرمودم که هر سال از هزارم ربیع الاول که روز تولد من است بعد [۶۰] هرسالی یکروز اعتدلت نموده در ممالک محروسه درین روزها ذبح نکنند و در هر هفته دو روز نیز منع ذبح شد، یکی پنجشنبه که روز جلوس مست و دیگر پنجشنبه که روز تولد پدر منست، و ایشان این روز را بدینجهت به نسبت آنکه منسوب بحضور نیر اعظم و روز ابتدای آفرینش عالم است، مدارک دسته تعظیم بسیار میکردند. ز دوزهائی که در ممالک محروسه ذبح نمیشد یکی این دور بود.

دیگر بطریق عموم حکم کردم که مناصب وجاگیرهای توکران پدر من برقرار باشد و بعد از این مقدمات بقدر حالت هر کس بر منصبها افزوده از ده دوازده کم نه و ناده سی و ده چهل اضافه مقرر گشت و علوفه جمیع احديان از قرار ده پانزده و ماهیانه کل شاگرد پیشه را ده دوازده زیاده فرمودم و برآتابه مقری پسردگران سرا پرده عصمت والد بزرگوار خود بقدر حالت و میستی که داشتند، ارده دوازده تا ده بیست افodom و مدد معاش اهالی وایمه ممالک محروسه را که لشکر دعا یند، بیک قلم موافق فرامینی که در دست داشتند، برقرار و مسلم گذاشتند، و به میران صدر جهان که از سادات صحیح النسب هندوستان و مدت‌های منصب جلیل‌القدر صدادت پدر من باو متعلق بود، امر نمودم که همه روزه ارباب استحقاقی را بنظر بگذارند. جمیع گناهکاران که از دیر باز در قعدها و زندانها مقید و محبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم.

### او ضاع سکه زدن و او زان زر مسکوک و اسامی سکه‌ها:

و به ساعت سعد فرمودم که سکه بر زر زده از طلا و نقره به وزنهای مختلف زرها مسکوک ساختند و هر یک را جداگانه نامی نهادم. چنانچه مهر صد توله را نورشاهی، و پنجاه توله را نور سلطانی و بیست توله را نور دولت، و ده توله را نور کرم و پنج توله را نور مهر، و یک توله را نور جهانی و نصف آن را نورانی، و ربیع آن را رواجی نام کردم و آنچه از جنس نقره سکه شد صد توله را کوکب طلوع، و پنجاه توله را کوکب اقبال، و بیست توله را کوکب مراد و ده توله را کوکب بخت، و پنج توله را کوکب سعد و یک توله را جهانگیری و نصفش را سلطانی و ربیع را نثاری و دهم حصه را خیر قبول نامزد گردانیدم و همچنین از مس نیز تکباجات سکه

کرده هر یک دارا بنامی معروف کردند و بر مهرهای صد توله و پنجاه توله و بیست توله و ده توله، این ایات آصف خان را فرمودم که نقش نمودند و بر یک روی آن این بیت سکه شد. بیت: به خط نور بر زر کلاک [۵ الی] تقدیر رقم زد شاه تورالدین جهانگیر و در فاصله مصراعها کلمه طبیه و بر طرف دیگر این بیت که مشعر بر قاریخ سکه است منقوش گشت بیت:

شد چو خور، زین سکه نورانی جهان آفتاب مملکت تاریخ آن  
و در میان هر دو مصراع ضرب مقام و سنه هجری و سنه جوس و سکه نورجهانی که به عوض  
مهر معمولی است و در وزن ده دوازده زیاده بر آن این بیت امیر الاحرار فراز گرفت. بیت:  
روی زرد را ساخت نسوزانی به دنگ مهر و ماه

شاه نور الدین جهانگیر این اکبر پادشاه چنانچه بر هر روزی یک مصراج نقش گشت و قید ضرب و مقام و سنه هجری و سنه جلوس شد. سکه جهانگیری نیز که دروزن ده دوازده باده است و دربرابر روپیه اعتبار شده به دستور نورجه نی مفرد گشت. وزن توله مطابق دوونیم مثقال معمول ایران و توران است. ناریخها بهجهت جلوس من گفته بودند. همه را بوشن خوش نیامد. بهمنی قاریخی که مکتوب خان داروغه کتابخانه و نقاشخانه که از بندههای قدیم پدر منست، گفته بود اکتفا نمود. قطبه:

صاحب قرآن ثانی، شاهنشه جهانگیر  
با عدل و داد بنشست سر تخت کامرانی  
اقبال بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت  
پیشش کمر به خدمت بسته به شادمانی  
مال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنهاد  
اقبال سر به پای صاحب قرآن ثانی  
به فرزند خسرو یک لک روییه مرحمت شد که در پیرون قلعه خاتمه منعم خان خانخانان را  
بحجهت خود عمارت بنا بد.

تفویض ایالت پنچاب به سعید خان و ذکر قدم بندگی او: و ایالتو حکومت پنچاب به سعید خان که زامرای معتبر صاحب نسبت پدر من بود عنايت ننمود. اصلًا او از طلاقه مغ، است مدران او دریش، مدران من خدمت که دهاند و در وقت

پنجهزاری ساخته اتالیق پر ویرگردانیدم؛ و به خلعت و کمر شمشیر مرصع و اسپ و فیل اورا سر بلند نموده حکم کردم که جمیع منصب ران خرد و بزرگ ز صلاح و صواب دید و بیرون نزوند.

عبدالرزاق معموری را بخشی دمتازیک عمومی آصف خان را دیوان پرویز ساختم دیگر برآجنه جگاهه پسر راجه بهارامل که منصب پنجهزاری داشت خلعت و کمر شمشیر مرصع لطف نمودم. دیگر دانشکر که عموز ده رانا است و پدم او دا خطاب رانائی داده می خواستند که به مراهی خسرو برس رانافرستند و در همان ایام شنقار شدند، خلعت و کمر شمشیر مرصع داده همراه نمودم.

دیگر به ماد هوسنگه بسرا در راجه مانستگه و رای سال درباری باین اعتبار که در درگاه ما حاضر می بود و از راجبو تسان سیکهاوت از بندههای معتمد پدم بسود عدم عنایت شد و این هردو به منصب سه هزاری سرافراز بودند. دیگر شیخ رکن الدین افغان که او را در ایام شهزادگی شیرخان خطاب داده بودم از پله هزار و په نصدی به منصب سه هزار و پانصدی متاز ساختم. شیرخان صاحب قبیله و به غایت مردانه است و در توکری امرا یکلاستش به شمشیر قدره بود.

دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفصل و مهاسنگه نیره راجه مانستگه وزاهر خان پسر صادق خان و وزیر جمل و قراخدن تر کمان که هر کدام به منصب دوهزاری امتیاز دارد خلعتها و اسپها یا همه مخصوص گشتند. دیگر رای منهر که از قوم کجهو اههای سیکهاوت است و پدر من در عهد خود سالی به او عنایت بسیار میگردن، و فارسی زبان بسود و با آنکه تا به آدم اطلاق وهم به هیچ یك از قبیله اونمیتوان کرد خالی [الف] از فهم نیست و شعر فارسی میگوید. این بیت ازوست. بیت:

### غرض زخلقت سایه همین بود که کسی

به نور حضرت خورشید پای خود ننهد

اگر نصیل جمیع منصبداران و بندههایی که در خدمت تعیین یافته اند و حالت و نسبت منصب هر یک مذکور گردد سخن به دور و دراز خواهد کشید. بسیاری از نزدیکان و خدمتکاران نزدیک و امرا زادهها و خانزادهها و خانه زادان و راجبو تسان کار طلب درین خدمت بخواهشها و انسان همراهی نمودند و یك هزار احدی که عبارت از یکهاست نیز تعیین گشت. مجملأً فرجی ترتیب یافت که اگر توفیق دفیق شان گردد، با هر یک از سلطانین صاحب اقتدار مخاصمت و منازعه تو اند نمود.

## مهر شاهی:

چون در ایام شاهزادگی بنابر کمال اعتقاد مهر او زلک حود را به امیر الامر ا سپرده بودم و بعد از رخصت نمودن او به صوبه بیهار به پرویز سپردم. الحال که او بخدمت رانام سر خص شد به دستور قدیم به امیر الامر ا حواله شد.

## زنان و اولاد جهانگیر:

پرویز اذ صاحب جمال خویش زینخان کو که که در نسبت همسنگ میرزا غربز کو که بود، در سال سی و چهارم اذجلوس حضرت عرش آشیانی در بلده کابل بعد از دو سال و دو ماه از ولادت خسرو، تولد یافت. و بعد از آنکه بعضی فرزندان متولد شدند و رحمت ایزدی ایشان را دریافت اذ کر می کیم که ز دوستان را تهور است دختری به وجود آمد بیهار بانو. بیگم نام.

## تولد خرم:

و اذ جگت گساین دختر موته راجه سلطان حرم در سنه سی و شش اذ جلوس همایون والد بزرگوار مطابق سنه ۹۹۹ هجری در بلده لاہور عالم را به [۶] وجود خود خرم ساخت، رفته رفته بحسب سن در احوال اوتوقیات ظاهر گشت. خدمت والدیز رگوار را از همه فرزندان پیشتر و بهتر می کرد و ایشان ازو و اذ خدمت او بسیار راضی و شاکر بودند. همیشه سفارش او بهمن می کردند براها می فرمودند که اورا به فرزندان دیگر تو هیچ گونه نسبتی نیست، و این را من فرزند حقیقی خود میدانم بعد از آنکه بعضی فرزندان تولد یافته در اوان صی یار محظوظ بودند. در عرض یک ماه دو پسر از خواصان (کنیزان) تولد یافتد یکی را جهاندار و دیگری را شهریار نام نهادم.

در همین حال عرضداشت سعید خان منی بر رخصت میرزا عازی که از حاکم زاده های ولایت تنه بود رسید. فرمودم که چون پدر من همشیره او را به فرزند خسرو نامزد نموده ام، ان شاء الله تعالی چون این نسبت به موقع آید او را رخصت خواهم نمود.

پیش از پادشاه شدن یک سال بخود قرار داده بودم که در شب جمعه مرتبه مرتکب خسوردن شراب نشوم. از درگاه الهی امیدوارم که تا حیات باقی باشدم، بدین قرارداد استقامست بخشید. هشت هزار رویه به میرزا محمد رضی میز واری داده شد که به فقر و ارباب احتیاج دهلی تقسیم نماید

### تفویض وزارت نصف ممالک محروسه به وزیر الممالک:

وزارت ممالک محروسه از قر ر مناصبه به خان یک که او در ایام شاهزادگی به خطاب وزیر لملکی سرافراز ساخته بود و به وزیر خان تفویض فرمودم و شیخ فربد بخاری را که چهار هزاری بود پنجهزاری کردم. داماد اس کچهواه را که از رعایت یافتهای پدر من بود و دوهزاری منصب داشت به سه هزاری سرافراز ساختم و به میرزا رستم پسر میرزا ارسلان حسین پسر زاده شاه اسماعیل حاکم قندهار و عبد الرحیم خان خانان ولد بیرم خان و ایرج و داراب پسران او و دیگر امراء تعینات دکن خطها فرستادم. بر خود دار [الف] پسر عبدالرحمن مؤید یگر را را چون بیطسب پدرگاه آمده بود حاکم نمودم که بجا و جاگیر خود معاودت نماید. بیت:

از ادب دورست رفتن بیطلب در بزم شاه

ورنه پای شوق دا منع در و دیوار نیست

یک مه اذجلوس همایونی گذشته لاله ییگ که در اوان شاهزادگی خطاب باز بهادری یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او را که هزار و پانصدی بود چهار هزاری و به صاحب صوبگی صوبه بهار سرافراز گردید، ویست هزار روپیه بوعنایت نمودم باز بهادری خاصه خیلان سلسله ماست، پدرش نظام فام داشت و کتابدار حضرت جنت آشیانی بود.

کیشودامن مارو که اذ راجبو تاوان ولايت میرت است و در اخلاص از اقران حود پیشی دارد به منصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه سرافراز ساختم.

به علما و دانایان اسلامیه فرمودم که مفردات اسمای الهی را که در یادگر قلن آسان باشد، جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم، و در شباهی جمعه با علما و درویشان و گوشش نشینان صحبت میدارم.

### صوبه داری گجرات به قلیع خان:

چون قلیع خان که زبنده‌های قدیم دولت والد برزگوارم بود بهداری و حکومت صوبه گجرات تعین یافت یک لک روپیه مددخراج گویان با امر حمت نمودم و میران صدر جهان را که از اوان طفو لیست در وقتی که در من چهل حدیث در خدمت شیخ عبدالنبي که ذکر احوال او در اکبر تامه به تفصیل مسطور است میخواندم واورا بهمنزله خلیفه خود میدانستم تا امروز در مقام خلاص و بکجهنی بود، از [آب] منصب دوهزاری به منصب چهار هزاری رساندم. در ایام شاهزادگی قبل از وقوع بیماری و لد بزرگوارم و در ایام بیماری ایشان که آرای ادکان دولت و امراء ذی شوکت متزلزل گشته‌های را سودای درخاطر قرار گرفته بود و میخواستند که باعث امری

گردند که بجز خرایی دولت نتیجه نداشته باشد، در تردد خدماتگاری و جانسپاری تقصیری نکرد.

آفویض وزارت فصف‌مالک محررسه به اعتمادالدوله و دیوانی بنگاهه به وزیرخان :  
غیاث‌بیک را که در دولت پدرمن مدتها دیوان بیوت است بود و منصب هفت‌صلی داشت بجای وزیرخان وزیر نصف مالک محررسه ساخته به خطاب والای اعتمادالدوله و منصب‌هزارو پنصبی سربلند ساختم وزیرخان را به دیوانی صوبه‌بنگاهه و قرار جمع آنجامیعنی گردانیدم .

پرداں که در دولت پدرم خطاب رای رایان یافته بود به راجه پکرماجن که از راجه‌ای معتری هژلستان بود و رصد نجوم هند در هدایت و بسته شده است خطاب داده میرآتش خود ساختم و حکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پنجاه‌هزار توپچی و سه‌هزار ارا به توپخانه مستعد و آماده سرانجام نماید. پکرماچت مذکور از طیقه کهتریست در خدمت پدرمن از مشرفی فیلخانه به دیوانی در مرتبه امرایی رسید. خالی از گوش سپاهیگری و تدبیری نیست. خرم پسرخان اعظم را که دوهزاری بود و هزارو پانصدی ساختم .

چون اراده حاطر آن بود که اکثر بنده‌های اکبری و جهانگیری به متهمی طالب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هر کس وطن را به جا گیر خود میخواسته باشد به من بعرض رسانند تا [۱۹] لفظ طبق توره و قانون چنگیزی آن محل به موجب آلتمنا به جا گیر او مقدر گردد ز تغیر و تبدیل این باشد .

### صفت مهر آلتمنا :

آبا و اجداد ما به هر کس جاگیری به طریق ملکیت عنايت میکرده‌اند فرمان آن را به مهر آلتمنا که عبارت از مهر است که به شنجره میزده‌اند و مزین ساخته‌اند. من فرمودم که جای مهر را طلاپوش ساخته مهر مذکور را بر آن نهند و آلتمنا نام نهادم .

میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ که نواسه میرزا اسلیمان که از فرزند‌های میرزا سلطان ایوسعید است و مدتها حاکم بدشیان بود، از دیگر پسران از برگزیده و از پدر بزرگوار التماس کرده گرفته در خدمت خود کلان ساخته‌اورا در جو گه فرزندان خود میشمارم به منصب‌هزاری سرافراز ساختم بیهوده‌ستگه پسر راجه مانستگه را که قابل‌ترین اولاد اوست به منصب‌هزارو پانصدی از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم .

زمانه بیک پسر غیور بیک کابلی را که از خردی بار خدمت من میکردو در ایام شاهزادگی از پله‌احدی به منصب پانصدی رسیده بود خطاب مها بتخانی داده به منصب‌هزارو پانصدی امتیاز بخشیم

و خدمت بخشیگری شاگردیشه بدومقر رگشت.

### سبب قتل ابوالفضل :

راجه نرسنگه دیوازرا چپوتن بندیله که ریاضت بهمن است و در شجاعتو نیکذاتی و ساده لوحی از امثال و افران خود میاز تمام درده بهمنصب سه راهی سرافرازی یافت و باعث ترقی و رعایت او آن شد که در او اخیر عهد پدر بزرگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ زاده های هندوستان به مرتبه فضل و داتائی امتیاز تمام داشت و ظاهر خود را به زیور اخلاص آراسته به قیمت گران سنگ به پدرم فروخته بود. از صوبه دکن طلب داشتند و چون خاطر او به من صاف نبود و همیشه در ظاهر و باطن سخنان مذکور می ساخت و درین ایدم که بنابر افساد فته انگیزان خاطر برک والد بزرگوارم وی الجمله از من آزردگی داشت یقین بود که اگر دولت ملازمت دریابد باعث زیادتی آن اغیرخواهد گشت و مانع دولت مو اصلت گردیده کار بجا بای خواهد رسانید که بضرورت از ساعت خدمت محروم باید گردید. چون ولايت نرسنگدیو برسراه او واقع بود در آن ایدم در جر که متبردان جا داشت [ب] باو بیعام و رستادم که سراه بر آن فسدو فته انگیز گرفته اور انبیستونا بود سزد دعا یتهای کلی آمن خواهد یافت. توفيق و فیق او گشته در حینی که از حوالی ولايت او میگذشت راه بر و پست و به اندک ترددی مردم در پریشان و متفرق ساخته، اورا به قتل آورد و سراورادر الله آباد نزد من فرستاد. اگرچه این معنی باعث پریشانی خاطر حضرت عرش آشیانی گردید، غایتاً این کار کرد که من بی ملاحظه و دغدغه خاطر عزیمت استانیوس در گاه پدر بزرگوار خود نمودم و در فته آن کدورتها بصفایدل گردید. میرضیا الدین قزوینی را که در ایام شاهزادگی از خدمات و دولتخواهیها بهوقوع آمده بود هزاری ساختم و به مشرف طوله حکم شد که هر روز رسی اسپ بجهت بخشش حاضر می ساخته باشد و میرزا علی اکبر شاهی را که از جوانان قرارداده این الوس است به منصب چهارهزاری ممتاز ساخته سر کرد سنه سر کرد سنه را پنجا گیر او مقرر داشتم.

روزی به تقریبی میرالامر این سخن بعرض رسانید و مراجعت خوش آمد چنین گفت که دیانت و بی دیانتی مخصوصاً نقد و جنس نیست بلکه از تمودن حائلی که در آشنايان نباشد و پنهان داشتن استعدادی که در بیگانگان باشد، تیز بدبیانتی است. الحق سخن دستی است میاید که مفتربان زا آشناویگانه منظور فباشد و حالت هر کس را چنانچه باشد بعرض می رسانیده باشند.

### اندرز به پرویز :

دروقت رخصت به پرویز گفته بودم که اگر ران با پسر کلان او که کرن نام دارد به ملازمت

آن فرزند آید و در مقام اطاعت و بندگی باشد، تعریض بدولایت او نرساند و غرض از این سفارش دو مقدمه بود، یکی آنکه چون همیشه تسخیر ولایت ماوراءالنهر پیش تهد خاطر اقدس والدیز رگوارم بود، و در هر مرتبه که عزیمت نمودند موافع روی داد. اگر این مهم یک گونه صورتی بر کند و این خدشه از خاطر دور گردد پرویز را در هندوستان گذاشته بهمیمان توفیقات الهی روانه ولایت موروثی گرد، خصوصاً در این ایام که حاکم مستقیم در این دیار نیست. باقی خان نیز که بعد عبدالله خان و عبدالمؤمن خان پسر اولی الجمله استقلالی یافته بود قوت شده و کارولیخان برادر [۱۵ الف] او که الحال حاکم آن دیار است هنوز نظامی یافتاد است.

دیگر سرانجام مهم نیمکاره دکن که چون در عهد والدیز رگوارم پاره‌ای از آن ولایت به حیز تسخیر در آمده آن ملکهای بمنایت ایزد سبحانه یکباره در تخت تصرف درآورده داخل ممالک محروسه سازم. امید به کرم الله تعالیٰ آنکه این هر دو عزیمت روزی گردد. بیت :

ملک اقلیمی بکیرد پادشاه همچنان در بند اقلیم دگر

میرزا شاه رخ نیره میرزا سلیمان حاکم بد خشان را که قربت قریبه ناین سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنج هزاری بود، به منصب هفت هزاری امتیاز بخشیدم، میرزا بسیار ترک طبیعت و ساده لوحیقت پدر من اورا بسیار عزت می‌داشتند و هر گاه فرزندان خود را حکم تشتن می‌فرمودند اورا هم بدین عنایت سر بلند می‌ساختند با وجود فساد طبیعه ای بد خشان درین قریبها میرزا به دمده و وسوسه ایشان از راه ترقه اصلاً مرتکب امری که باعث غبار خاطر باشد نشده، صوبه ملوه به دستوری که پدرم با مرحمت کرده بودند برقرار داشتم.

### خواجہ عبد الله :

که ز سلسله نقشبندیه است در ابتدای ملازمت احتجی بود رفته رفته منصب او به پله هزاری رسید. بیمه جی بخدمت پدرم رفت. اگرچه مساعدت خود میدانست که ملازم و مردم من بخدمت ایشان روندغی بنا چون بیرون خست از واپسی عمل سرزد خاطر گران بود با وجود چنان بیحقیقتی منصب وجاگیری که پدرم با او ارزانی داشته بودند برقرار گذاشت. اما نفس الامر آنست که از جوانان مردانه کارطلبیست. اگر این تقصیر از بده قوع نمی‌آمد جوان بیعیبی بود.

ابولی اوزبک که از مردم قرار داده ماوراءالنهر است و در زمان عبدالمؤمن خان حاکم مشهد بود به منصب هزار و پانصدی سرافراز گشت.

شیخ حسین پرشیح بهاء که ازواون طفویت تا امروز همیشه در ملازمت و خدمت من بود و در ایام شاهزادگی به خطاب مقرب خانی سر بلندی داشت و در خدمت بسیار چست و چالاک است و

در شکارها پیاده در جلوی من راههای دور را قطع می کرد، تیر و تفنگ‌دار اخوب می‌اندازد و در جراحتها سو آمد عهد خود است. پردازان او هم این علم را خوب و رزیده بوده‌اند بعداز جلوس بنا بر کمال اعتمادی که ما و داشتم به خدمت آوردن فرزندان و متعلقان مر ددم دانیال به رهانیور فرستادم و به خانخواهان پست و بلند و نصایح سودمند بینجامدادم. [۱۵ ب] مقرب خان این خدمت را چنانچه باستدر اندک‌مدت به تقدیم رسانید و قرع دخنده‌هایی که در حشاطرخانخوان و امرای آنجا جاگر فته بودنموده بازماندهای برادرم را به صحت وسلامت پ کارخانجات واموال و اسما ب درلاهور آورده به نظر گذرت اید.

نقیب خاند! که از سادات صحیح انسپ قزوینی است و غیاث الدین علی نامدارد به عنصب هزار و پانصدی سرافراز ساختم. پدرم اورا به خطاب نقیب خانی امتیاز بخشیده بودند در خدمت پدرم قرب و مترلت تما داشت. در اتدای جلوس پیش از بعضی مقدمات خوانده بودند و بدین تقریب اورا آخوندیم خطب ساخته می‌فرمودند در علم تاریخ و تصحیح اسمی رجای نظری و عدیل خودند زد. امروز مثل او مورخی در معموده عالم نیست. از ابتدای آفرینش تا امروز حوال دیع مسکون را بر ذکردادد این قسم حافظه مگر الله تعالی به کسی کرامت کند.

شیخ کبیر را که از سسله حضرت شیخ سلیمان است بنابر شجاعت و مردانگی در ایام شهرزادگی به خطاب شجاعت خانی سرافراز ساخته بودم. در نولا به عنصب هزاری ممتاز گردید دریست و هفتم شعبان از پسران اکپهی راج ولد به گوانداس عمومی راجه ماستنگه امری غرب بدروی داد. این می سعادتان که ای رام و بجی رام و سیام رام نام داشتند در نهایت می اعتدالی بودند با وجودی که از ای بی رام مذکور می‌اندامیها روی داده بودا غماض از تقصیرات اونمود. چون درین تاریخ بد عرض رسید که این می سعادت می خواهد که نسائی و فردندان خود را بی رخصت بموطن رو نمسازد و بعداز آن خود نیز فرار نموده به راناء که از تادول تخرابان این دولت بوده پنهان می‌برد. ره امدادس و دیگر امرای راجه‌وت گفتم که، گر از شمایان کسی ضامن شود منصب و جاگیر این بد بخت بر قرار داشته گذاشتند ادر گذاشتند از غایت شوره پشتی و بد طیتی آنها هیچ‌کس ضامن نشد. به امیر الامر فرمودم که چون کس متنضم سلوك و معماش این تیره بختان نمی شود تا بهم رسیدن ضامنی حواله بیکی ازینده‌های درگاه باشد.

امیر الامر اینهارا به ابراهیم حان کاکر که در ثانی الحال به خطاب دلاورخانی سرافراز گشت و حاتم پسر با بوی منگلی که خطاب شهنو از خانی داشت سپرد. [۱۶ الف] چون اینه خواستند که براف از آن جاهلان دور سازند مقام ممانتع در آمده با من مر ادب نگه داشتند و به اتفاق توکران خود در مقام عربده و چنگ شدند، و این معنی را امیر الامر بمن اظهار نمود. فرمودم که آن سیام

سخنان را به جزای عمل خود باید رسانید.

امیر الامر را به قصد دفع آنها متوجه کشت و شیخ فرید رانیز از عقب فرستادم، از آن جماعت دور اجپوت که یکی شمشیر داشت و دیگر چمدهر با امیر الامر روبرو شدند یکی از ملازمان او که قطب نام داشت به چمدهر دار درآویخت و به زخم چمدهر کشته شد و اورانیز پاره ساختند و بدیگری که شمشیر داشت یکی از افغانان ملازم امیر الامر را در آویخت و اورا نایند گردید. دلارخان چمدهر کشیده را بھی رام، که دو پسر دیگر باقی یم ساخته بودند، متوجه گشت و بدیگری زخم چمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همانجا اتفاق دارد، چندی از احديان و مردم امیر الامر مقابله شده آن خون گرفته اند آوردهند. یکی از راجبوتان شمشیر کشیده به شیخ فرید متوجه گشت غلام حبشي او روبرو شده آن را حقوط را زیاد در آورد.

این شورش در صحن خاص و عام واقع شد. و آن سیاست باعث تنبیه بسیاری ادعا قیمت ناتندی شان گردید. ابوالی او زبیث به عرض رسانید که اگر این قسم امری در وزیرکیه رو دهد سلسه و قیمه آن جماعت بر می اندازد، گفتم چون این طایفه رعایت کرده و تریت یافته والدیز را کوادم اند مراعات همان تو اختگی مبنی ایم و مقتضای عدالت تیز آنست که به تقصیر و حریمه یک کس خلق کثیر مو اخذه تباشد.

شیخ حسین جائی که امروز بر منصب درویشی جادار و از مریدان درویش سیرت است پیش از جلو من بهشش مه از لاهور بهمن نوشته بود که در خواب دیدم که اولیاء بزرگان، امر سلطنت را بدانان بروگریده الیهی تفویض فرمودند بدین نویلد منشر بوده مستظر و قوع این امر ناشد. امیدوارم که بعد از وقوع این امر تقصیرات خواهه بزرگوار رکریا که از سلسه احرار به است به عنوان مقرر نگردد.

[۱۱ ب] ناشیک قورجی که از قدیمان این دولت است پدر من اورا به خطاب ناج خان سرافراز ساخته بودند و منصب دوهزاری داشت سه هزار ساخته بیگ کابلی را که هزار و پانصدی منصب دوهزاری داشت سه هزار ساخته بیگ کاسی را که هزار و پانصدی منصب داشت، سه هزاری عایت نمودم بسیار جوان مردانه کار طلب است در خدمت هم بزرگوارم میرزا محمد حکیم قرب و محربست قیام داشت ابو تقاض نمکین را که از بنده های قدیم پدرم بود به منصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه سرافراز ساختم. در کثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم کس مثل او بوده باشد. سی پسردارد و دختر اگر برابر نیاشد از نصف کم ت Xiaoahd بود.

شیخ علاء الدین نییر شیخ سلیمان را که بمنسبت های قوی داشت به خطاب اسلام خانی سر بلند گردانید و به منصب دوهزاری متاز شد. او در خردسالی بامن کلان شده بود از یک سال

خردتر بوده باشد بسیار جو نمردانه بیکذاتی است از قوم و قبیله خود به جمیع وجوده امتیاز تمام دارد. تا امروز از مکیفات هیچ چیزی نخورده و اخلاص او بمن بدرجه است که اورا به خطاب والای فرزندی سرافراز ساخته ام.

علی اصغر باره هرا که در مردانگی و کار طلبی نظری و عدیل خود ندارد و پسر سید محمود خان باز هه است که از امرای کلان پدر من بود، به خطاب سبق خانی در امثال واقران متباش بخشیدم سید جوان نمردانه نمایان است. همیشه در شکارها و جاهایی که چندی از معتمدان همراهی بودند، یکی از آها او بود. هر گز در عمر خود از مکیفات چیزی نخورده این معنی را در یام جوانی ملتزم بود، عنقریب به مراتب بلند سرافرازی خواهد یافت.

فریدون پسر محمد قلی خان مرلام را که هزاری بود به منصب دوهزاری سر بلند ساختم. فریدون از اصیل زاده های الوس چفتایی است. خالی از جرأت و مردانگی نیست. شیخ با بزید نبیره شیخ سلیم را که دوهزاری بود منصب به سه هزاری عنایت نمودم. اول مرتبه کسی که بمن شیر داده والده شیخ بزید است اما ریده زیک روئیست.

#### مباحثه با پندقان:

روزی از پندقان که عبارت از دنایان هندست پرسیم که گر مبدی دین شما بورزود آمدن ذات مقدس تعالی است درده [الف] بیکر مختلف بد طریق حلول، آن خود نزد ارباب عقل مردود است و این مفسد لازم دارد که واحد تعالی که مجرد از جمیع تعینات است صاحب طول و عرض و عمیق بوده باشد و اگر مراد ظهور دورالله است درین اجسام، او خود در همه موجودات مساوی است و باین ده بیکر مخصوص نیست. و اگر مراد اثبات صفتی اوصفات الله است درین صورت تخصیص درست نیست. زیرا که در هر دین و آئین صاحبان معجزات و کرامات هستند که از دیگر مردم زمان خود بداداش و قدرت متباش بوده اند.

بعد از گفت و شنید بسیار ورد و بدل بیشمار معرف گشتند به خدای خدا یان منزه از جسم و چون و چگونه و گفته که چون اندیشه ما در ادراک ذات مجرد ناقص است و بسی وسیله صورت راه به معرفت آن نمی برسیم. این ده بیکر را وسیله شناخت و معرفت خود ساخته ایم. پس گفتم این پیکرهای شما را وسیله مقصود توانند بود به معبود؟

#### ذکر حضرت عرش آشیانی:

پدر من درا کثرا وفات با دانایان هر دین و مذهب صحبت می داشتند. خصوصاً با پندقان و

دانشوران هند، با آنکه امی بودند از کثرت مجالست با دانایان و فاضل در گفتگوها چنان ظاهر می شدند که هیچکس بی راهی بودن ایشان نمی بود، بدقت نظم و نثر چنان می رسیدند که ماقول بر آن متصور نبود.

#### حلیه مبارک ایشان:

در قد خود سط بلند بالای داشتند و گندم گون و چشم و ابرو سیاه بودند. ملاحت ایشان بر صفات زیادی داشت و شیر اندام و گشاده سینه دست و بازو و دراز و پر پره بینی چپ خالی گوشین داشتند به غایت خوش نمایند. برآور نیم بخود. میانه جمعی که در عزم قیافه صاحب مهارت بودند این خال را علامت دولت های عظیم و اقبالهای جسمی دانستند. آواز مبارک ایشان غایت بلند بود و در تکلم و بیان تمکی خاص داشتند و در اوضاع و اطوار مناسبتی به اهل عالم نداشتند. فرازیر دی از ایشان هویدا بود. بیس

هم بزرگی در حس هم پادشاهی در فرس

کو سلیمان ت در انگشتش کند انگشتسری

بعد از سه ماه از تو لدم همشیره ام [۱۲ ب] شاهزاده حاتم از شکم یکی از خواصان (کنیزان) و خدمتگاران متولد شد و او را به والده خود مریم مکانی سپردند. بعد از وی پسری هم از خواصان و خدمتگاران تولد یافت و او را شاه مسراد نام کردند چون تولد او در کسوهستان قطبور روی داده او را پهاری مخاطب می باختند و در وقتی که والد بزرگوارم او را بایه تسخیر دکن فرستاده بودند به واسطه مصاحب با ناخن افراط شراب را به حدی رسانید که در سن سی سالگی در تواحی جاناپور ز ولایت برا بر پدر حمت حق پیوست.

حلیه او سبز دنگ لاغر اندام قدش به درازی مایل تمکین و وقار از اوضاع منش ظاهر شحاعت و مردانگی از سلوان و اطوارش باهر بود.

#### ذکر شاهزاده دافیال:

در شیوه چهارشنبه دوم جمادی الاول سنه تهصد و هفتاد و نه از خواص دیگر پسری به وجود آمد اور، داتیال نام نهادند. چون متولد او در اجمیر در حانه یکی از مجاوران آستانه متر که خواجه بزرگوار خو جه معن الدین چشتی که شیخ دانیال نام داشت و قوع یافت به همان مناسبت به دانیال موسم گردید. بعد از فسوت برادرم شاه مسراد در او اخیر عهد اور به تسخیر دکن فرستادند و خود هم اذعقاب متوجه گشتند. در ایامی که والد بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند او با جمعی کثیر از امرایان مثل خان خانان و اولاد میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر در قلیل داشت مقارن آنکه قلعه اسیر مفتوح گشت،

احمد نگر نیز به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد. بعد از آنکه حضرت عرش آشیانی به دولت و صرحت از پرهاپور به صوب دلخلاف نهضت فرمودید آن ولایت را به دایبال داده او را به ضبط و ربط آن محل گذاشت به سنت ناپستیده بر درخود شاه مراد عمل نموده در آنکه مدت درسن سی و سه سالگی به همین افراط شراب درگذشت.

سبب هر دفعه: به تفکر و شکاری که به تفکر کند میل تمام داشت یکی از تفکرها خود را یکی و جنازه نام نهاده بود و این بیت را خود گفته فرموده که بر آن نقش کردند بیت:

ز شوق شکار تو شود جان تر و تازه بر هر که خورد نیر تو یکی و جنازه

بعد از آنکه شراب خوردنش به حد افراط کشید و این معنی به خدمت پدرم معروض گشت، فرامین همه بآمیز به سمت تحانان صادر [۱۳] الف [گردید]. اورا بالضرورت صدم منع شد و خبر داران گذاشته که به واجبی از احوال او باخبر باشند. چون راه شراب بردن بالکلیه سعد و شد، به بعضی خدمتکاران نزدیک سرماں بلکه ذری کردن آغاز نهاد و گفت که راه خدمت نزدیک به هر روشی که ممکن باشد شراب می آورده باشد به مرشد قلی تفکرچی که راه خدمت نزدیک داشت، فرمود که در همین تفکر نکی و جنازه شراب انداخته بیار. آن بی سعادت به امید رعایت مر تک بن امر شده عرق دو آتش را در آن شنگ که مدتی به باروت و بوی آن پردازش یافته بود نهاده آورد و زنگ آهن نیز که از تیزی عرق تحلیل پدیرفته بود بیار و معین گشت مجملاً خوردن همان بود و افتادن همان. بیت:

کسی باید که فال بدل نگیرد و گرگیرد برای خود نگیرد.

دانیال جوان خوش قدی بود به غایت خوش ترکیب و نمایان. به فیل و سب میل تمام داشت محال بود که پیش کسی اسب و فیل خوب بشنود که در آن شنگ را از او نگیرد. هنگامه هنلی ماین بودگاهی بداران اهل هند و به اصطلاح ایشان شعر میگرفت، بد نبود.

بعد از تولد دانیل از بی دولت شاد دختری متولد گشت شکرانه میگم نام نهادند چون در دامن تریست والد بزرگوارم بروزش یافت بسیار خوب به بار آمد تیک ذاتی و رحم به عموم خلایق فصری و جبلی اوست. از ایام خردی و طقل سالی تا حال در محبت من بی اختیار اس است این علاقه میان کم خواهی و برادری حواهد بود. در طفلی اول مرتبه چنانچه عادت است که سیمه طفل را بیفشارند و قصره شیری از آن ظاهر میگردد سیمه خواهرم را افسردند. قطره شیری ذ آن برآمد. حضرت والد بزرگوارم به من فرمودند که یا با این شیر را بخورد تا در حقیقت بن خواهی تو بجای مادر تو هم باشد عالم السرای بر دن است که از آن روز باز که آن قطره شیر را نوشیده ام ب علاقه خواهی و دختری مهری که از فرزندان را به مسادران

می باشد آن‌مهر ر، درخود ادراک می نمایم.

بعد از چندی دختری دیگر هم از بی بی دونشاد مذکور [۱۳ ب] به عالم وجود آمد به آرام مانو بیگم مسمی گردید مراجعت فی الجمله به گرمی و تندی مایل است. پدرم و را بسیار دوست می داشتند چنانچه اکثر می ادبیهای او را به شرح ادب بر می داشتند در نظر بزرگ ایشان از عایق محبت بدنسی مسود مکرر مرا سرافراز اساخته می فرمودند که هابا بهجهت خاطر من بهاین خواهر خود که به عرف هنوان لاده منت بعنی عربپرورد بع زمن می باید که به روشنی سلوک کنی که من به اومی کنم. ناز او را برداشته بی ادبیها و شوخیهای او را بگذرانی.

### اوصاف جميله و اخلاق پسندیده حضرت عرش آشیانی:

اوصاف حمیله والد بزرگوارم از حد توصیف و اندازه تعریف افزون است، اگر کتابها در احلاقی پسندیده ایشان تأثیف یا بد بی شائبه تکلف وقطع نظر از مراتب پدر و فرزندی امده کی از بسیار آن گفته نیاید. با وجود سلطنت و چنین خزانین و دفاین بیرون از اداره حساب و قیاس و فیلان جنگی و اسباب تازی یک سر مو در درگاه الهی از پایه فروتنی قدم بر قرنها ده خود را کمترین مخلوق زمخلوقات می دانستند و از یاد حق لحظه‌ای غافل نبودند. بست:

دایم همه جا با همه کس در همه حال      میدار تهقهه چشم دل جانب یار

ارباب ممل محتله در وسعت آباد دولت بی بدیلش جو داشتند به حلاف سیر ولايات عالم که شیعی را بغیر ایران و سنه را در روم و توران و هندوستان جا نیست چنانچه در دایره وسیع-القضای رحمت از دی حمیع طوایف و ارباب ممل را جاست به مقضای آنکه سیه می باید که پیرو ذات باشد. در مما لک محروسه اش که سرحدی به کنار دریای شور منتهی گشته ارباب ملتهاي مختلف و عقیده های صحیح و ناقص را جا بود راه تعرض بسته گشته سنی با شیعی در یک مسجد و فرنگی با یهودی در یک کلیسه طریق عبادت می سپردن. صلح کل شیوه مقرر ایشان بود. با نیکان و خودین هر طایفه و هر دین و آئین صحت می داشتند و بقدرت حالت و فهمیدگی به هر کدام اتفاقها می فرمودند. شهای ایشان به یداری می گذشت. در روزها بسیار کم حوب بودند. چنانچه مدت خواب ایشان در شب انزوی ار یک نیم یهود ریاده نبود و یداری شبها دا بازیافتی از عمر می دانستند. شجاع و دلیسری ولادوری ایشان به عایقی بود که مرفیلان مست سر کش سواری می فرمودند و بعضی فیلان حونی را کمده [۱۴ الف] خود را به نزد یک خود بی گذاشتند با آنکه هر چند فیل چند خو باشد تعرض به ماده فیل و فیلان فیلان و نمی رساند در حالتی که فیلان و ماده فیل را گشته باشد و او را نزد خود نگذارد در قید اطاعت درمی آوردن و بر دیواری یا درختی که آن

فیل مهوت را کشته از قید طاعت برآمده از پهلوی آن دیوار یا درخت می گذشت، تکه برج از قید نموده خود را برپشت او می نداختند و به مجرد سوارشدن او را به قید ضبط در آوردند. راهنمی نمودند مکررین مشاهده شاهد رسن چهارده سالگی بر ساخت سلطنت جلوس فرمودند.

ذکر جلوس ایشان وفتح دهلي وکشن هیمو بقال:

هیموی کافر که حکام افغان متسوب ساخته او بودند بعد از آنکه حضرت جنت شیانی در دارالخلافه دهلی مستقر شدند، جمعیت شکوف فراهم آورده با فیلخانه که در آن ایام هیچیک از حکام عرصه هندوستان را نبود متوجه دهلی گشت. قبل از وقوع این قضیه حضرت جنت شیانی ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان بهد من کوه پنجاب تعیین فرموده بودند چون مصادق این مصراع که هم یاں حال وهم تاریخ احالت و انتقال است که مصراع  
همایون یادشہ ارسام اقتدار

قریبین حال ایشان گشت و این خبر به وسیله نظر جوئی به پدرم رسید. بیرام خان که اتألیق بود امر اشی که در آن حیو به بخدمت حاضر بودند جمع ساخته در ساعت مسید ایشان را در پرسگنه کلانور از مضافات لاہور بر تخف سلطنت نشاندند. هیموجون به حوالی دهی رسید تردی ییگ خان و جمیع کثیر که در دهی حاضر بودند جمعیت نموده در مقابله وصف آرای گشتند. چون اسباب مقابله و مجادله دست فراهم داده لشکرها در هم آویختند و بعد از کشش و کوشش بسیار شکست پو تردی پیگ خان و مغلان افتاده و ح ظلمت پرا و اوج نور علیه گردند.

نهاده کار ویکار روم این زدیست که داند فرجام فیروز کیست

زمنیں لعل گون شد ہو ایا شد سبیہ خیون دلیران و گسرد سبیہ

نردي بىگ خان با شكست يافته‌هه راه اردوي والد بزرگوارم پيش گرفتند چون بيرام  
خان باو سوء مزااجي داشت و رايها نه شكست و تفضير درجنگ مخاچب سخته کارش را به  
آخر رسابد ديگر باره بنابر غروری که ازو قوع فتح در دماغ آن کافر ملعون جا كرده بود با  
جمعيت و فيلان [۱۴] خود ازدهلي بيرآمدنه متوجه پيش گشت و دايات جلال حضرت هرش آشيانى از  
كلانور بدقصد دفع او توجه فرمودند. در حوالى پاني بت اجتماع فوج سور و ظلمت دست  
داد در روز پنهانیه دوم محرم تهصد و شصت و چهار مقاله و مقاشه روی داد فوج هيموسى هزار  
سوار دلورجنگي بود و غزبان لشکر متصور زياده از چهار پنهانهزار نبودند. در آن روز هيمو بير  
پيلی هوا يى نام سوار بود ناگاه تيزى يير چشم آن کافر رسيد اذ پس سر او بدر کرد.  
لشکر او يين حللت را مشاهده نموده هز يعمت يافتند. اتفاقاً شاه قفيخان محرم با چندى ار

دلاوران به قلی که هیمور بر بالای او زخمی بود رسیدند. میخواستند که فیلان او را به تیر بر نشست فریاد بر آورد که مر نکشید که هیمور بر بالای این ویل است، در حال او را بهمان هیبات مجموعی نزد حضرت عرش آشیانی می آوردند. برام خان عرض می کرد که مناسب آنست که حضرت بدست خود تیغی بر کافر راند تا ثواب غزا یافته در طفرای فر امین عازی حرو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را قبل از این پاره پاره کرده ام و بیان می کنم که در کابل روزی پیش عبدالصمد شیرین قلم من تصویری کردم صورتی به قلم در آمد که احراز آن از یکدیگر متفرق بودند یکی از بزدیکان پرسید که صورت کیست در زبان من دست که صورت هیموست. دست خود را آلوده به خون انسانخه به یکی از خدمتکاران فرمودند که گردن او را بزنند. کشتهای لشکر مسحوب پنجهزار هشمار درآمد. سوای آنکه در اطراف وجود افتداد باشند، دیگر از کارهای نمایان آن حضرت فتح گجرات و ایغاریست که در آن راه فرموده اند.

در وقتیکه میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا از این دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند و تمام امری گجرات و فتنه طلبان آن حدود متفق شده قلمه احمد آباد ر که میرزا اعربیز کو که با افواج قاهره در آنجا بود در قبال داشتند. حضرت عرش آشیانی بنابر اصطرب ب جیچی آنکه والده میرزا [الف] مشارالیه با جمعیت پادشاهیه بی توافق از دار لخلاوه فتحور متوجه گجرات می گرددند. این نوع راه دور و دراز را که به دو ماه قطع توانند نمود در عرض نه روز گاهه سواری اسب و گاه سواری شتر و گهر بهل طی فرموده خود را به سرمه میرس تندچون به تاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۶۰ به صد و هشتاد بهحو لی لشکر غینم میرسد از دو تختو اهان نکشاش می پرسند. بعضی می گویند که شبیخون به لشکر غینم میباشد برد حضرت می فرمایند که شبیخون کار بیدلان و شیوه فربت کار نست در حال به نواختن نقاره و انداختن سورن حکم می فرمایند و چون مهدریای ساربرتی رسیدند فرمودند که مردم اذ آب به ترتیب یافندند. محمد حسین میرزا از غلغله گذشتن افواج قاهره مضطرب گردیده خود به فراولی برمی آید سخان قلی ترک هم از این جانب با چندی از دلاوران به کنار در به تفحص حال غینم مینتووند میرزا آد جماعت د که می پینند. می پرسد که این چه فوچی اس سخان قلی ترک می گویند که جلال الدین اکرشاه و فوج اوست. آن وخت برگشته این معنی را قول می کند و می گویند که حاسوسان من چهارده روز پیش از این پادشاه را در فتحور دیده آمده اند ظاهراً تو دروغ می گوئی. سخان قلی گفت. امروز نه روز است که حضرت از فتحور به یلغار رسیدند میرزا گفت که فیلان چطور رسیده باشد؟ سخان قلی حرب داد که چه احتیاج به فیلان بود این چنین جوانان و بهادران سنگ شکاف بهتر از فیلان نامی مست رسیده اند که حالا حقیقت دعوا گری و سرکشی معلوم خواهد شد

میرزا غیتاً از شنیدن این سخن پاره از جا در رفته متوجه ترتیب افواج میگردد و حضرت آن مقدار توقف می فرماید که غنیم در سلاح پوشی است بعد از آن متوجه می گرددند که هر چند کس می فرستند که خان کلاه را زپن برآید او ایستادگی [۱۵ ب] می نماید و می گوید که غنیم دور است تا رسیدن لشکر گهرات از درون قلعه درین طرف آب باید بود. حضرت فرمودند که ما همیشه خصوصاً درین بورش اعتماد بر تأیید از بذی نموده ایم اگر ظریف سلسه ظاهر می بود، این جز بده ایستاد نمی آمدیم اکنون که غنیم متوجه جنگ است تن ذدن ما لا یق نیست. این سخن گفته تو کن فطری را سپر خود ساخته با مخصوصی چند که در طرح بهم رکابی مقرر شده بودند در آن دریا اسب انداختند با آنکه گمان پیاس نبود سلامت عبور فرمودند، حضرت دو بلغه خود رامی طبند قور دار در اصطرباب آوردند هوبلغه، پیش بینی دوبلغه را می اندازد مخصوصاً این معنی را به شگون خوب نمی گرند. حضرت در داخل می فرمایند که شگون ما بسیار خوب شد. چر که پیش روی ما گشناه گشت. درین اثنامیرزا بخت برگشته صفحها را آراسته به جنگ ولی نعمت خود برمی آید.

ما ولی نعمت ادیرون ئى گر سپهري كە سرنگون ئى

جان اعظم ر مطلق گمان آن نبود که باین تیزی و جلدی آن حضرت سا به رحمت باین حدود خواهند آمد از این خبر از آمنس آنحضرت مبداد او اصلاً فیل نمی کرد تا آنکه به فراغت و دلائل آمدن آن حضرت خاطر نشان او شد، لشکر گهرات را آراسته مستعد برآمدن گردید مقارن این صفحان تیز خبری دومنی رساله پیش از برآمدن فوج از قلعه لشکر غیم از میان درختان نمودارشد. حضرت نایاب ایزدی را دست آویز همت خود ساخته روان شدند. محمد قلیخان توافقی ترددی پیگش دیواره با جمعی از بهادران پیشتر رفتند که ترددی جلو گردانیدند، حضرت [۱۶الف] به راجه پهکوان داس می فرمایند که غیم پیشمار است و مردم ما اندک ناید همه یکسر و یک دل گشته بر غیم حمله آور گردیم که مشت بسته کار گرفت از پیشنه گشاده است، این سخن گفته و تیغها آخته با فدائیان خود غلله الاما کبر و یامعن را پلند آوازه ساخته می تازند، پس

## بیلرید ھوش زمانه ز جوش بدرید گوش سپهر از خروش

برانفار و حرانفار باد شاهی مه مقابل و جمعی از بهادران قول رسیده داد دلاوری دادند. کوکبانی که از قسم آتشبازی است هم از لشکر غنیم در گرفته در زفیره ذاری مسی پیچد و آن چنان شوری می‌اندازد که کوپل نامی غنیم در حرکت آمده باعث برهم خوردگی جمعیت غنیم می‌گردد، در این اثناء فوج قول رسیده محمد حسین میرزا و جمعی را که با او در زد و خورد بودند برداشتند و دلاوران لشکر فرزی اثر تردیدات مردانه به تقدیم رساییدند. مان سنگه در باری در نظر آن

حضرت بر غیم خود غالب آمده، را گهوداس کچواییه جانسپاری کرد. محمد وفا که ارخانه زادان این دولت بود داد مردانگی دده زخمی از اسب افتاد، به عنایت خالق بدنه سوار و به محض همت و اقبال شاهنشاه سرافراز جمعیت عنیم از هم متفرق گشته شکست بر احوال آنها راه یافت، به شکر آنها این فتح عظیم روی تیاز بهدرگه کرام کارساز نهاده توادم شکر گزاری قیم واقدام می نمایند. در این اثنا یکی از کلاوونتها عرض میرساند که سبب خن کو کلتش نقد حیات را تثار ده دولتخواهی نمود. بعد از تحقیق ظاهر شد که در حالتی که محمد حسین میرزا با چندی ازو باش بروخ قول می تازد سیفخان بحسب اتفاق باو برمی خورد و داد مردانگی داده شدید می شود. و میرزا نیز از دست دلاروان قول زخمی می گردد کو کلتش مذکور برا در کلان زیخان کو که است از غرایب احوال آنکه یک روز پیش از این جنک حضرت آشیانی [۱۶ ب] طعام میل می فرمودند از هر ره که دانای علم شاهه یعنی برش می بر سند که فتح از کدام طرف است می گوید که جانب شما است. اما یکی از امراء این لشکر شهید خواهد شد در همان شاه سیفخان کو که عرض می کند که کاشکی این سعادت نصبب من شود.

بسا فالمی که از بازیجه برخاست                                  چون اخترمی گذشت آن فان شدر اس

الفصه میرزا محمد حسین عنان گردانیده پای سبیش در زفوم ذ ری بنده شده از اسب عی افتاد. گذا علی نامی از یکدهای پادشاهی باو برمی خورد و او را در پیش اس سود سوار کرده به ملازمت حضرت می آورد. چون دو سه کس دعوی شرک گرفتن اوی کنند حضرت از او می پرسند که ترا که گرفت می گو بد که نملک پادشاه و دست او را که از عقب سته بودند می فرماید که از پیش بندند. درین شنا آب می طبلد مر کشند که ار غلامان معتمد بود هر دو دست خود برس اوی زند حضرت با اعتراف فرموده خاص می طبند واو را سیرب اب عنایت می سازند تا این زمان هنوز میرزا عزیز کو که ولشکر از درون قلعه بر نیامده بوده اند حضرت عداز گرفتاری میرزا محمد حسین آهسته متوجه شهر احمدآباد می شوند. میرزا را به رای دیستگه که از عهده ده را چپو تان بود می سپارید که برفیل انداخته همسراه آورد. درین اثنا اختیار الملک که یکی از سرداران معتبر گجراتیان بود با فوجی قریب به پنجهزار کس میان می گردد از سودار گشته این فوج اصطراط تمام در مردم پادشاهی بهم می رسد. حضرت به مقتصای شجاعت جلبی و مظلوم اصلی حکم به نواختن نقاده می فرمایند و شجاع خن راجه به گوان داس و چندی از بنده ها پیشتر تاخته به فوج مذکور تیرمی اندازند. بمالحظه آنکه مذا فوج غنیم محمد حسین میرزا را بدست در آورند مردم رای را یستگه به صلاح و تجویز راجه مذکور سرمیرد را [۱۷ الف]

از تن جدا می سازد. پلدم اصلا به کشتن او راضی نموده و فوج اختیار الملک نیز از هم پاشیده

و اسب او را در نزق ذاتی می‌اندازد. سه راب بیگ تر کمان سر او را بریده می‌آورد. به محض کرم و عایت ایزدی این نوع فتحی به‌اندک مایه مردم روی داد. همچنین فتح ولایت پنگاله و گرفتن قلاع مشهور و معروف هندوستان مثل قلعه چتور و تپهبور و تسخیر ولایت خاندیس و گرفتن قلعه اسیر و دیگر ولایتی که به‌معنی افواج قاهره بدتصرف اولیای دولت در آمده است از حساب و شمار بیرون است. اگر به‌تفصیل مذکور گردد سخن دراز نمی‌شود.

#### صفت تهنگ اندازی ایشان:

در محاربه به چتور جتمل را که سردار مردم قلعه بود بدلست خود به تهنگ زده‌اند. در تهنگ اندازی نظری و عدیل خود نداشتند به‌همین تفگی که جتمل را زده‌اند سنگرا م تمام دارد و از تهنگ‌های نادر روزگار است. قربت سه چهار هزار جانور پر نده و چر نده زده باشد. من هم در انداختن تهنگ شاگرد رشید ایشان می‌توانم بود. از جمیع شکارها که به شکاری که از تهنگ زده شود طبیعت راغب است و دریک روز هر چند آهو را به تفگی زده‌ام.

#### صفت ریاضت ایشان:

از ریاضتی که والدین بر رکوارم می‌کشیدند بکی ترک عذای حیوانی بود که در تمام سال سه ماه به‌گوشت میل می‌فرمودند و نه ماه دیگر به‌طعام صوفیانه قناعت می‌کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنه فریام ایشان در بسیاری از روزها و ماهها کشتن حیوانات منع عام بود. تفصیل ایام و شهوری که مرتکب خوردن گوشت نمی‌شدند در اکبرنامه داخل است.

در همان تاریخ که اهتمادالدوله را دیوان ساختم، خدمت دیوانی بیوتات را به معز الملک فرمودم، معز الملک زاد است پاختر است در ایام والدی رکوارم به مشرقی کوکو اقحانه قیام و اقدامی نمود.[۱۷] دریک روز از روزهای ایام جلوس صد کس از بندهای اکبری و جهانگیری به‌زیادتی منصب و جهانگیری به‌زیادتی منصب و جگیر سرافراز گشتند. در عید رمضان چون اول عیدی بود از جلوس همایونی به‌عیدگاه برآمد. کثرت عظیمی شده بود به نمار عید قیام نموده لوانم شکر و سپاس ایزدی بجای آورد. متوجه دولت سرا شدم به‌متضای آنکه، مصراع: از خوان پادشاهان راحت‌رددگدارا

فرمودم کسه پاره رر صرف تصدقات و خیرات نمایند. از آن جمله چند لک دام حواله دوست محمد شد که به‌فترا و ارباب احتیاج فست کند و به‌میرجمال لدین حسین انجو و میران صدر جهان و میرمحمد رضا سیزوواری، هریک یک لک دام داده شد که در اطراف شهر خیرات کند و

پنجهزار روپیه به درویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم و حکم فرمودم که هر رور یکی از منصبداران یا تاش پنجاه هزار دام به قرار می‌داده باشد. قضده شمشیر مرصع به خانه نان فرستاده شد. میر حمال الدین حسین انحو را به منصب سه هزار سربلند ساختم. صد از دست به دستور سابق به میر ان صدر جهان مفوض گردید و به حاجی کو که، که از کوکهای حضوت پدرمن است فرمودم که در محل عوزات مستحقها بجهت دادن ذمیں و زر تقد به نظر می‌گذرانیده باشد.

زاده خان ولد محمد صادق خن را که هر از و پانصدی بود دوهزاری ساخت. بهتر کس دیلی با انسی مرحمت می‌شد. رسم شده بود که بقیان و میر خواران زنکس خلوانه‌گوین ملغی می‌گرفتند. فرمودم که این در را از سر کار بدنهند تا مردم از طلب و خواست این گروه خلاص باشند. در همین روز س لیاهن اذ بر هانپور رسید و اسبان و فیلان بر درم مرحوم دانیل را بدنظر در آورد. از حمله قیلان که آورده بودیکی مستاست نامداشت [۱۸ الف] در نظرم حوش در آمد او را نور گنج نام تهادم عجب چیزی درین فیل مشاهده شد. هر دو طرف گوشیه بش برآبرهندوانه کوچکی درآمده است و از آنجا که آب در ایام مستقی از قیلان می‌چکد بر می‌آید و همه چنین بر بالای پیشانی یشتر برآمدگی دارد که با این کسلامی دغفیلان دیگر دیده نشده، خیلی خوشنما و مهیب بنظر درمی‌آید. تسبیحی از جواهر به فرزند خرم عنایت کردم به است آنکه به منتهای مطالع صوری و معنوی برسد.

### منع اخذ زکوت از سایر جهات کابل و فندهار:

چون زکوت ممالک محروم شده را که حاصل از کردها می‌گذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از پناه مقرر راه هندوستان است و یک کرون و سه لک دم جمع آن می‌شد، بحشیدم. از این دو ولاست که یکی کابل و دیگری قندهار مانند هرسال ملغیهای کلی به علت زکوت بود. این رسم قدیم را از این دو محل برداشت و ازین معر رفاهت تمام و نفع کلی به اهل ایران و نوران عاید گشت.

حاکم آصف خان که در صوبه پهار بود بدها بهادر خان مر حست شد و اصف خان را فرمودم که در صوبه پنجاب حاکم تخریه دهنده. چون بعرض رسید که مبلغی در محل جاگر آصف خان باقی مانده و حالا که حکم تغیر شده وصول آن متعدد است فرمودم که یک لک روپیه ارجز امه بد و مدهند و آن ذر باقی را ناز بیهادر به خالصه شریفه نازیافت نماید.

### صفحت شریف آملی:

شریف آملی را به منصب دوهزاری پانصد از اصل و اضافه مقرر داشتم سیار

پاکیزه نهاد و حوش نفس سنت باز آنکه از علم رسمی بهره نداده اکثر اوقات از او سخان بند و معارف ارجمند سر بر میزند در لباس فقر و تجرید مسافرت بسیار نموده با پسیاری از بزرگان صحبت نهاده. مقدمات از باب تصوف را در ذکر دارد و این معنی قائمی [۱۸] است نه حالمی. در زمان والد بزرگوارم ارجمند سر بر میزشی برآمده مرتبه امدادت و سرد ری یافت. نفسش بعایت قوی است روزمره و تکلمش با آنکه از مقدمات عربیت عاری محض است در عایت فصاحت و پاکیزگی است و انشای عبارتش نیر خالی از نمکی نیست، از شاه قلی خان محرم در آگرہ یاغی مانده بود چون وارد نداشت به دختر هندال میرزا و قیه سلطان ییگم که حرم محترم والد بزرگوارم بود، تکلف کردم فرزند خرم را پدرم به ایشان سپرده بودند. هزار مرته از فرزند زائیده دوست میدارند.

### نوروز اول از جلوس مبارک

شش شمه یازدهم ذی القعده سنه هزار و چهارده وقت صبح که محل فیضان بود است، حضرت بیر عظم ذموج حوت به خانه شرف و خوشحالی خود که برج حمل باشد، انتقال فرمودند. چون اوین نوروز از جلوس همایون بود، فرمودم که دیوارهای دولتخانه خاص و عام ر به دستور زمان والد بزرگوارم در اقسامه نفیسه گرفته آشینی در غایت زیب و زینت بستند، واذ روز ول نوروز ت نیزدهم درجه حمل که روز شرف بود خلائق دادعیش و کامرانی دادند. اهل ساز و نعمه از هر طایفه و هر جماعه جمع بودند. لویزان رقص و درسان هند که به کرشمه دل از فرشته می دیدند همگاه مجلس داگرم داشتند فرمودم که هر کس از مکنیفات و مغیرات آنچه می خواسته باشد بحضور، منع و مانع نباشد. بیست

ساقی به سور باده سرافروز جام ما  
مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما  
در ایام پدرم، درین هفده هژده روز مقرر بود که هر روز یکی از امرای کلان مجلس آراسته پیشکش‌های تادر را اقسام جواهر و مرصع آلات و اقسامه نفیسه و فیلان و اسپان سان نموده آنحضرت را تکلیف برآمدن به مجلس خود می فرمودند و ایشان بنا بر سر فرازی بندگان مدان مجلس قدم ریجده داشته حاضر می شدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش آمده برداشته تمنه را به صاحب مجلس می بخشیدند و چون خاطر ما بیل بعد فاهمیت و آسودگی [۱۹] لف [سپاهی] و رعیت بود. درین سال پیشکش ر دعاف فرمودم. مگر قلیلی که زچندی نزدیکان، بتا بر رعایت حاطر اینه درجه قبول یافت. در همین روزها سیاری ادبیه‌ها بزیادتی منصب سرافرازی یافتند. ز آنجلمله لار و رخان افغان را هزار و پانصدی ساختم. دیگر راجه باسو را که از زمینداران کوهشتن پنحاب است و از زمان شاهزادگی ت حال طرفه بندگی و اخلاص بمن دارد

دو هزار پا صدی منصب داشت سه هزار و پانصدی کرد. شاه بیگ خان حاکم قندهار از اصل و اضافه به منصب پیجهز اری سرافراز گردیده و رای دایسگه از امرای راجبوت به چنین منصب سرافرازی یافت. دو زده هزار روپیه مدد خرج گویان فرمودم که بدراما شکر باهند.

رفع شورش گجرات بسعی راجه بکر ماجیت: در آغاز جلوس یکی از اولاد مظفر گجراتی که خود را حاکم زاده از آن ولایت می گرفت سر شورش بر آورده، طرف وجوان شهر احمد آباد را تاخت و تاراج نموده چندی زسرداران مثل پیغمبر بهادر او زیبک و رای علی بهتی کسه زجوانان مردانه و قرارداده بودند در آن فته شهادت رسیدند اخراج امیر راجه بکر ماجیت و بسیاری از منصبداران با شش هفت هزار سوار آراسته به کومک لشکر گجرات تعیین یافت و مقرر شد که چون خاطر از رفع ودفع مفسدان جمع سازد. راجه مذکور صحبت صوبه گجرات باشد و قلیع خان که قبل از این بد ن خدمت تعیین یافته بود، متوجه ملازمت گردد. بعد از رسیدن افواج قهره سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشیده هر کدام به جنگلی پناه جستند و آن ولایت در قید ضبط درآمد وجز این فتح در احسن ساعات به مسامع جاه و جلال رسیده همه درینلا سر پرده داشت فرزند پرویز به نظر درآمد که رانا تهانه هندل را که سی و چهار کروهی احیر واقع است گذاشته فرا نمود و افواج قهره منعاف او تعیین یافته امدادیم که اقبال جهانگیری او را نیست و تابود سازد در روز شرف بسیاری از بندها به رعایتها و اضافه های منصب سر-افرازی یافتند. پیشوختان رکد [۱۹] از خدمتکاران قدیم است و در ملازمت حضرت جنت آشیانی از ولایت آمده بود بلکه از جمله مردمی است که شاه طهماسب همراه سخته بسودند مهتر سعادت نام داشت. چون داروغه و مهتر فرانشایه والد بزرگوارم بود و در این خدمت نظیر وعدیل خود ندارد، او را به خطاب پیشوختان سر فراز ساختند. اگر چه ملازم ملایم صیغ و فقهی مشرب است، نظر بر حقوق خدمات اوت نموده بهمنصب دوهزاری از اصل و اضافه متاز گردانیدم.

تقویید مقدمات یعنی سلطان خسرو: در وسط سال از جلوس همایون خسرو را بنابر جوانیها و غروری که جوانان را می باشد و کم تجربگی و عاقبت نا اندیشی و مصاحبان ناجنسن خیارات فاسد راه یافته بود به تخصیص در ایام بیماری والد بزرگوارم که بعضی از کسوته اندیشان بنابر کثیر جرایم و تقصیراتی که از ایشان به وقوع آمده بود و از عفو و عماض ناماید محض بودند. به خاطر گذانیدند که او در دست آویزی ساخته امور سلطنت را زیشن خود گیرند، از این معنی غافل که امور سلطنت و چهانی امری نیست که به سعی ناقص عقلی چند انتظام پذیرد، خالق دادار تاکر اشایسته این امر عظیم القدر رفع لشان داند و این خست

را بر قامت قابلیت چه کسی راست آورد.

رد زنده نتوان سند بخت را

نشاید خسروید افسر و تخت را

سری را که حق تاج پرورد نمود نشاید ازو تاج دولت ربود

چون حالات فاسدان و کوتاه اندیشان بغیر از ندامت و پیشمانی نتیجه ندارد و امور سلطنت باین نیازمند درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوجه درمی باقتم هر چند در مقام عدایت و شفقت شده خواستم که بعضی تفرقهها و دلخواهها از خاطر او دورسازم فایده ببرد آن مترتب نگشت تا آنکه به کنکاش جمعی از بخت برگشتنگان در شب یکشنبه هشتم ذی الحجه سنه مذکور بعد از گذشتن دو گهروی ریاست روپه متوجه حضرت عرش آشیانی را مذکور ساخته باشد و پسجه سواری که باومتعلق بودند، از درون قلعه آگره برآمده متوجه می گردد. بعد از روان شدن او به اندیشک [الف] از من یکی از چراعچیان که باوزیر الملک آشنا بود، باخبر می دساند که خسرو گریخت وزیر الملک او را همراه گرفته پیش امیر الامر امی آورد. چون این خبر در تحقیق می نماید هاضطر بنده در بزم حم آمد که از خواجه سرایان را می گوید که دعای من برسان و بگو که عرض ضروری درم، حضرت بیرون تشریف آوردن. چون در خیال من می ام در نیامده بود، گمان بردم که از جنس دکن یا گجرات خبری رسیده باشد — بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که مجرما چیست؟ گفتم چه ماید کرد؟ خود سوارشده متوجه گردم یا حرم را غرفتsem. میر الامر اعرض کرد که اگر حکم شود من بروم. فرمودم که چنین باشد. بعد از آن معروض داشت که اگر به نصیحت بر نگردد دوست بهصلاح نکند چه ماید کرد؟ گفته شد که اگر بی جنگک به ره راست در باید آنچه از دست تواید تقصیر ممکن، سلطنت خوبیشی و پدر و فرزندی می تابد که : با شاه خوبیشی ندارد کسی. چون این مخنان و دیگر مقدمات تغفته او را مرخص ساختم به خاطر رسیده حسرو از او آزردگی تمام دارد و بتایقریب و مزلفی که داشت محسود امثال و اقران است مبادا اتفاقی در حق او ابدی شنید و او را ضایع سازند معز الملک را فرمودم که رفته اورا باز گرداندوشیخ فرید بخشی ییگی رایدین خدمت تعیین نموده حکم کردم کم مجموع عتصبداران واحد یانی که در یانش اند به همراهی او متوجه شوند و اهتمام هان کوتاوال به قراولی و خبرگیری مقرر گشت و با خود قراردادم که به مقتضای سحد نی چون روز شود خود تبزم متوجه شوم و معز الملک امیر الامر ارا آورد. چون در همین روزها احمد ییگ خان و دوست محمد پکاول مرخص گشته بودند و در حوالی سکنده که بر سر راه خسرو بود متزل داشتند بعد از رسیدن خسرو بهان نواحی با چنی از دایره هدی خود برمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسیدند که خسرو راه پنجاب را در پیش گرفته بایلغار می رود. به خاطر گذشت که مبادا راه چپ زده بجا تب دیگر رود چون

را جهان سنگه خاللوی او در سنگاله بود به خاطر اکثر بنده‌های درگاه میر سید که به [۲۵ ب] آنجا ب متوجه خواهد گشت به هر طرف کسان فرستادم. مشخص شد که به پیغاب می‌رود. در این شناصیح طالع گشت تکیه بر کرم و عنایت الله تعالی نموده به عزیمت درست سوار شده و مقید به هیچ کس و هیچ چیز ناشده متوجه گردیدم.

بلی آن را که انواعی است در بی

همین داند که افتاد پیش و راند

چون به رویه متبر که والد بزرگوارم که درسه کروهی شهر واقع است رسیدم استمد دهمت اذرو حانیت آن حضرت نمودم مقرر آن حال میرزا حسین پسر میرزا شاه رخ را که اراده همراهی حسره داشته گرفته آورند چون پرسش نمودم توانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته بر- فیل سوار کرددند و این اول شگون بود که بهر کت و توجه و امداد آن حضرت به ظهور آمد. چون بیمورد شد و هو گرمی تمام به مرسانید بحظه درسایه درخت توقف نمود به حان اعظم گفتمن که هر گاه ما را با این امانت خاطر ایصال بوده باشد که میعاد افیون را که در اول روز پیست خورد تاحال تیخورده باشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بی سعادت دا از این قیس بید کرد آزادی که داشتم از این عمر بود که فرزند می‌موجب و سیی عنیم و خصم شد. اگر سعی بست آوردن او نمایم مفسدان و قته کینیان را دستگاهی بهم خواهد رسید با او سر خود گرفته به او زیلک یا قزل ایش خواهد رفت و ازین عمر خحتی مدین دولت راه خواهد یافت. بنابراین مقدمات بست آوردن او را پیشنهاد همت ساخته بعد از ندک آسیشی که از برگه متهره که دد پیست کروهی آگره واقع است دو سه گروه گذشته در موضوعی اذما وضع پرگه مدکور که تالابی داشت نزول نمودم. خسر و چون به متهرا می‌رسد به حسن بیگ خان بدخشی که از رعایت یقتهای والد بزرگوارم بود و البته به قصد ملازمت من از کابل می‌آمد بر می‌خورد و چون طبع بد خشیان به قته و آشوب پیراسته است این معنی را از خداخواسته با [۲۱ الف] دو پیست مصدق از این معاقات بد خشان که همراه او بوده انسد راهبر و سپه سالار او میگردد و در راه هر کس که از پیش می‌اید تراج نموده اسب و اسباب او را می‌گیرند. سوداگران و راهگذاران مال او لوجه و تاراج یعنی مفسدان بود هرجا که میر سیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقان ایمن نبودند. خسر و به چشم خود می‌دید که برملک موروثی آیاه واجداد اوچه قسم ستمی می‌رود از دیدن این افعال ماضیسته این بد بختان در ساعتی هزار بار مرگ را آذزو می‌کرد. غایتا از مدار او مواسا با این سکان چاره نداشت. گریخت و قبل پاوری احوال اونموده نامت و پیشمانی را دست آوریز خود می‌ساخت و بی دغدغه خاطر به ملازمت من می‌آمد. خالم اسرای سر داما است که از تصریفات او بمالک

در گذشته آن مقدار لطف و شفقت می نمودم که سرموئی فرقه و دغاغه در خطر و نمی ماند. چوب در واقعه حضرت عرش آشیانی به فساد بعضی مفسدان را داده او سر بر زده بود و می دانست که اینها بهمن رسیده است عتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد. والله او هم در این شاهزادگی از ناخوشی اطواز و اوضاع او و سوک برادر خودش ماده و سنگه تر باک خورد و خود را کشت.

### صفت نیکنامی والده خسرو و سبب فوتش:

از خوبیب و نیکنامی های او چه نویسم، عتلی به کمال داشت و اخلاص او بهمن بدر جدای بود که هزار پسر و برادر را وسایل کشیده من می کرد. مکر ربه خسرو و مقدمات نوشت و او را دلالت به اخلاص و محبت من می کرد و چون دید که هیچ دایده بران مترب نمی گردد و عاقبت معلوم نیست که به کجا منجر خواهد شد.

از عیرتی که لازمه طبیعت راجپوتان است، خطر بر مرگ خود قرار داده و چندین مرتبه کاهگاهی هزاج او در شورش درمی آمد. چنانچه این حدیث میراثی بود که پدر و برادر او و همه بهیک رگی در دیو تگی خودها را ظاهر می کردند و بعد از مدتی علاج پذیر می شدند. و در ایامی که من به شکار متوجه گشته بردم روز نیست و ششم ذیحجه سنه هزار و سیزده هجری افیون بسیار در عین شورش دمای خود را در لذت زمانی در گذشت. گویی که این احوال پسر بی دولت [۲۱] خود را بیشتر می دیده است ول کنخدایی که در آغاز جو نی و خردسالی مرازوی داد نسبت او بود و بعد از تولد خسرو او را شه ییگم خطاب داده بودم. چون بدسلوکی فرزند و برادر ر نسبت بهمن نتوانست دید ز سر جان در وقت دمای پریشان شدن در گذشته خود را ازین کنست و اندوه باز رهانید. زفوت او بنابر تعلقی که داشتم ایمی بهمن گذشت که از حیات و زندگانی خود هیچگونه لذتی نداشتم. چهار شاندروز که سی و دو پهلو شاهد از غایب کانست و اندوه چیزی ز مأکول و مشروب وارد تلیعت نگشت

چون این قضیه به والد بزرگوارم رسید دلامانمه در غایت شفقت و مرحمت بدین عربید فدوی صادر گشت و خلعت و دستار مبارکه از سر برداشته بودند همان طور سنته بجهت من فرستادند. این عتاب آبی بر آتش سوژ و گذاز من نزد، و اضطراب و اصرار مرافی لجمله قراری و آرامی بخشید و عرض از دکر این متدمات آنکه بی سعادتی ازین در نمی گذرد که فرزندی بنابر ناخوشی سوک و اطواز ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود، و به پدر خود بی هچگونه باغی و سبی بهم بخس تصورات و خیالات و سد در مقام بی و عناد در آنده ز دلوت ملزمتش فر در برقرارنم. ید. چون مستقم جبار هر کرداری را سزا دی برایر بآهه لاجرم

مآل حالت بدان تھعیید که به مترين احوالی به قيد نز آمد و از درجه اعتبار افتاده به زندان دائمي گير تدارك گردد.

در چسو مستانه رود هوشمند پاي بدام آورد و سر در کشد  
مهملا روز سه شنبه دهم شهر ذي الحجه به ميزل هولد فرود آمد. شيخ هريله بخري با جمعي  
ز شجاع ن و بهادران به تعقب خسرو و هر اول لشکر فیروزی اثر عین و مشخص گشتند.  
دوست محمدسر که در رکاب بود يباپرسق خلمت و ريش سفیدی به محاصلت قلعه آگره و محیها  
و خزان ابن فرستدم.

اعتماد الدله وزير الملك را در وقت برآمدن از آگره، به صبط و حراست شهر گذاشتند  
بوده و دوست محمد گشم که چون به صوبه پنجابي رویم و آن صوبه در دیوانی اعتماد الدله  
اس او را روانه ملازمت حواهی ساخت و پسران میرز محمد حکیم را که در آگره باد به  
قید آورده محبوس سگاه خوی داشت. چون هرگاه که از فرنگ صسي امن معامله رونماید ز  
برادرزاده و عموزاده چه توقع تواند اشت معزالملک بعد از رخصت دوست محمد بخشی شد  
چهارشنبه به پلول و پنجشنبه به فرید آباد نزول اجلال واقعه گشت. روز جمعه سیزدهم به اتفاق  
دلخی دست داد. از گردن راه به زیارت روضه مقسه حضرت جنت آشیانی شاتوفه فیرات نموده  
و استمداد همت کردم و بد [الف] قترا و درویشان بحسب خود زرها دادم و از تبعه نزهت گاه  
مقام حضرت شیخ نظام لسین اولیا نوجه کردم به لوازم زیارت قیام و افادام نمودم بعد از آن پاره  
زرها به میر حمام الدین حسین اسجو و مبلغی دیگر به حکیم مصفر دادم تا به قترا و درویشان و  
ارباب حتیاج قسمت نمایند. روز شنبه چهاردهم متم سرای تربله منزل شد ابس سرای را  
حسر و سورانده رفته بید. منصب آقعلا برادر آصفخان که به حدمت حضور سراج نز بوده از اصل  
و اضافه هزاری ذات و سیصد سوار مفرد می کرد در این راه خدمت چنان می کرد حمعی از  
بیماقات در رکاب خفر انتساب بودند. به ملاحظه آنکه چون بعضی از این مردم با خسرو اتفاق  
دارند مبدأ به تعاطر ایشان دستگه و ترقه راه یا بد به کلان تران ایشان دو هزار روپیه داده شد  
که در خرد مردم قسمت نمایند و جماعت خود را به راحم جهانگیری امیدوار سازند. به شیخ  
فضل الله و راجه دهبرد هر زرها دادم که در راه به قترا و برهمنان می ده باشند. سی هزار روپیه  
فرمودم که در اجمیر به ران اشکر به طبق مدد خرج بدهند. روز دوشنبه شانزدهم ذی حجه به  
پرگه پاس پست رسیلم. این میزل و مقام برآبای کرام و اجد دزی الاحترام ما همیشه مدرک  
و فرخنده آمد و دو فتح عظیم دایین سر زمین روی داده. یکی شکست ابراهیم بودی که به صولات  
عساکر طفر تأثیر حضرت فردوس مکان دست داده و ذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور

استدوم فتح همروی به کردار که در اول دولت والد برگواردم به تفصیلی که تصریح برایافته ارعالم اقبال به ظهور آمد، در حینی که خسرو ز دهی گذشته به برگه مذکور متوجه می گردد به حسب اتفاق دلاورخان آنجار سیده بوده است چون این مقدمه می شنود فرزندان خود را ز آب جون [۲۴ ب] می گذرانند و خود سپاهیانه و فرا افانه دل بر اینقار می تهند و قصد می کنند که خود را پیش از رسیدن خسرو به قلعه لاہور اندازد. مقادن این حال عبدالرحم نیز از لاہور بهین مقام و متزل می رساند. دلاورخان دلالت می کنند که فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب پیگذران و خود به کناره گرفته منتظر رایت جیا بگیری می باشند ز سکه گراید و ترسند بود این معنی را به خود فرار نتوانست داد. آن مقدار توافت نمود که خسرو رسید. رفت او را ملازمت کرد. و قرار همراهی از روی اختیار به اضطرار داده خطاب ملک الموزائی یافت و وزیر صاحب اختیار گشت. از دلاورخان مردانه متوجه لاہور گردید. و در راه بهر کس و هر طبقه ملازمان درگاه و کرونربین و سوداگران و غیر سوداگران که می رسید آنها را از خروج خسرو و آگاه سخنه بعضی را همراه خود می گرفت و بعضی را می گشت که از راه کناره گیرند.

بعد از آن بهاده های خدا از تراح و دست نماز آن طلمان ایمن گشتند. علی صن آن بود که اگر سید کمال در دهلي و دلاورخان در پانی پست جوت و همت نموده سرمه خسرو می گرفتند آن جماعه پر بیحته که با او همراه بودند تا ب مقاومت نیاورده برشان می گشتند و خسرو به دست می افتد غایتا همتشان پاری نکرد و در ثانی المحنال هر یک تقصیرات خود را پدروش تلاھی نمودند دلاورخان در ایلغار لاہور پیش از رسیدن خسرو به قلعه در آینه که خدمت نهاده بایی بود تدارک آن کو تاھی نمود. و سید کمال نیز در جنگ خسرو تردد ت مردانه به تقدیم رسانید. چنانچه در محل خود نوشته حواهد شد.

هدفهم ذی حجه برگه کرنال محاذیل زایات عالمیات گشت درین منزل عبدین حوط جه را که پسر خو جه کلان جویاریست پسرزاده عبدالله حان اوژبک و در رمان والد برگواردم آمده بود به منصب هر ری ذات و سوار سرافراز ساختم. شیخ نظام تھائیسیری که از شیادان مقرر [۲۴ الف] وقت خودست خسرو دامی بیندو اورایه بودهای حوشدل ساخته پاره اذرا دمی بود آمده مرا دید چون این مقدمات برگوش خورد و بود خرجی راه به او داده فرمود که متوجه زیارت خانه مبارک گردد. در توزدهم برگه شاه آباد مژل گردید و آب درین مقام بسیار کم بود. به حسب اتفاق باران عطیه دست داد چنانچه همگان شاد لب گشتند.

صفت مرید گرفتن شاهنشاهی:

شیخ احمد لاہوری را که از زمان شاهزادگی نسبت خدمتگاری و مریدی داشت، به منصب

میر علی نقش داشتم مریدان و ارباب خلاص و یوسیله او از نظر می‌گذراند و دست و شیوه بدھر کس که باید داد، به عرض می‌رساید هی دهند در وقت ارادت آوردن مریدان چند کلمه بصیری تصحیح مذکور می‌گردد — باید که وقت خود را پدشمنی مانتی از ملها نیزه و مکدر نسازد و با حمیع ارباب ملل طریق صلح کل سرعی دارد هیچ حاده‌ای را درست حردنکنند و سلاح طبعت داشند. مگر در جنگها و شکارها. بست:

ماش در پسی بیج‌نمودن چاندار مگر به عرصه پیکار یا به وقت شکار تعطیم نیز است که مظاهر نورالله‌ی اند. هقدر در جات حریک نمودن و موثر و موحد حقیقی در جمیع اطوار و ادوار الله تعالیٰ دادنست. بلکه فیکر باید کرد تا در حنوت و کثرت خاطر کمعه از فکر و اندیشه او خالی نباشد. بست:

لذت و اونک و حفته شکل و بی ادب سوی و می‌غیر و او را می‌طلب و بزرگ‌تر مسکنه یعنی رسانیده در کم و قی از اوقاب از فکر خالی بودند در منزل آنده ابوالله اوزنک را پنجاه و هشت مصبه از دیگر به کوشک شیخ فرید نموده چهل هزار رویه مدد خرج گویند به آن جماعت مرحمت نموده. هفت هزار رویه دیگر به جمیل بیک داده شد که به وی مقافت تقسیم نماید به شریف آملی هزار دو هزار رویه شفقت کردم روز سه شنبه سنت و چهارم هاد مذکور پسچ کس از ملازمان و همراهان خسرو را گرفته آوردند و دو کس را که قرار به نوکری از [۲۳] کردند فرموده که در ته پای قیل اندخته و سه نفر را که انگار سودن سپرده شد تا به حقیقت ناز رسیده شود. دوازدهم ماه فروردین سنه اول حسوس میرزا حسین و نورالدین قلی کوتول به شهر لاهور داخل می‌شود و در پیست و چهارم ماه مذکور هرستاده دلاورخان می‌رسد و خبر می‌کند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبردار ناشدند در همین تاریخ دروزه‌های شهر لاهور محفوظ و مصیط می‌گردد و دور زند از تاریخ مذکور به‌آنند مردم دلاورخن به قلعه داحسن می‌شود و شروع در استحکام برج و بارو کرده هر جا شکست و در بحثی داشت مرمت نموده توپها و ضریبها را لای قلعه برآورده مستعد جذگ می‌شوند جمیع قلیلی زبنده‌های درگاه که درون قلعه بودند همگی رجوع آورده به خدمات متین گشته و مردم شهر نیز به اخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعاز دو روز که فی الجبله سرانجامی شده بود.

### محاصره نمودن خسرو شهر لاهور را:

خسرو در رسید و در یکی از متأذل مقبره عزل حتیاد نموده فرمود که شهر را قل کرده جنگ ندارند و یکی از دروازه‌ها را که از هر جانب که میسر باشد آتش دد داده

پسوندند و به لوت مالان خود گشت که بعد زگرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهم کرد که شهر را ناراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسبر کنند. این جماعت خونگرفته یکی ز دروازه‌های شهر را آتش نادند. دلاورخان و حسین بیگ دیوان و نورالدین قلی کوتوال از طرف درون دیواری دیگر محاذی دروازه برآوردند در همین دو زمان سعیدخان که از تعیینات کشمیر بود در کار آب پژوهی منزل داشت این خبر ر شنیده بهایلگار لاھور برگشت چون به کنار آب را وی رسید به اهل قلعه خبر فرستاد که به قصد دو لشخو هی آمد هم مرآ بدرؤن قلعه در آورید. مردم قلعه شب کسی فرستاده اور ما چندی که همراهداشت بدرؤن قلعه درمی آورند.

بعد [الف] ۲۶ زنده روز که قلعه در محاصره بود خبر رسیدند افواج قاهر دمتواتر و متعاقب به خسرو و تاباع اومن رسید. بی پاشده به حاطرمی گذرانند که رو بروی لشکر فیروزی اثر ناید رفت. چون لاھور از سوارهای عظیم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرب عظم دست داد چنانچه ز مردم خوب شنیده شده که دو ازده هزار سوار مستعد جمیع شده بودند به قصد آنکه برووح پیش شیخون آورند از حوالی شهر برمی خیرند و در سرای قضی شب پنجشنبه شانزده هم بدهن این حبر رسید. هم در شب ما آمکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سور شدم. صباح آن پسلص نپور رسیده شد. تا نیمه روز در سلطانپور بودم پنهان اتفاق در همین وقت و ساعت میان فواج فهره و جماعت متفهوره مقابله و مشاهده دامت می دهد. معزالملک ثشت برینی آورده بود می خواستم که زری و رغبت می نمایم که خبر جگک بهمن رسید به مجرد شنیدن ما آنکه طبیعت می بخوردن برای بود یک لقمه بهجهت شکون خورده سوار شدم و مقید به رسیدن مردم و کسی افواج قاهره نگشته بهشت برقه تمامتر متوجه گشتم چنان خاصه خود را هر چند طلبیم حاضر نسختند از سلاح بجز تیزه و شمشیری حاضر نبود خودرا به لطف ایزدی سپرده بی ملاحظه روانه شدم در اول سو ری زیاده ز پنجاه سوار همراه نبودند و هیچگوئی را هم خبری نبود که امروز حنگی خواهد شد مجملات به سریل گویندوال رسیدن چهارصد پانصد سوار از نیک و بد جمیع شده باشند در وقته که از پل می گذشتم خبر فتح رسید. اول کسی که این مژده رسانید. شمسی توشكچی سود. بدین خوشخبری خوشخبر حان خطاب یافت. میر حمال لدن حسین را که پیش زین بهجهت تنصیحت خسرو و فرستاده بود در همین وقت رسیده بوداز کثرب [ب] ۲۶ شوکت مردم خسرو چهدان گفت که ب عث بیم مردم شد. با آنکه متواتر خبر فتح خرم رسیده این سید ساده لوح به هیچ وجد بورنمی کند و تمجیب می نماید که آن نوع شکری که من دیده ام چگوئی نه از فرج شیخ فرید که در نهایت قشت و بی استعدادی آنداشکست می خورد. وقته که سنگهای سرخ با دخواجه سرای او آوردند میر قبول این معنی نموده از اسب فردازین نمی باشد.

آمده سردرپای من نهد و انواع خصوع و خشوع به تقدیم رسانید و نکت که اقبال بالاتر و بلندتر صفات شیخ فرید و سادات بارهه درین جنگ:

شیخ فرید درین سرداری محلصانه وقد ظیانه پیش آمد. سادات بارهه ر که از شجاعان زمان خودند و در هر مرکه که بوده اند کار از ایشان شده هر اوی ساخت، سيف خان و لد سید محمود حان بارهه سردار قوم به نفس خورد تردادت مردانه نموده هفده شخص برداشت و سید جلال هم از برادران طایفه تبری به شقیقه خود و بعد از چند روز درگذشت. در تایی که سادات بارهه که پنجاه و شصتی بیش بودند رخم و ضرب هزار هزار و پانصد سوار بخشی را ارد شده پارهه شده بودند. سید کمال با برادران خود که به کمک هر اول تعیین شده بودند از یک کناره در آمده زد و خورده کردند که غوف تهور و مردانگی بود. بعد ز آن مردم بر نفار پدشاوه سلامت گفته تاختند. اهل باغی و فساد از شیلدن این کلمه بیدست و پا شده هر یک هنگوشه منافق گشتدند قریب به چهارصد نفر را یعنی میدان پایمال قهر و غلبه لشکر فیروزی اثر گردیدند. صندوق جو هر خسرو و نفایسی که همیشه با خود می‌داشت بدلست افتاده. ایات:

که دانست کین کسیده حردسال شود یا سرگان چین لسگال

و اول قدح دردی آرد به پیش گذارد شکوه من و شرم حوش

بسوزاند اوزنک خسوردشید را تنا کند جای جمشید را

مراهم مردم کوتیس در لند آباد می‌سازد لالت مدعا خالقت [۲۵ لغ] بذری کردند بیان این سخن اصول امقوهوم و معقول من نمی‌گشت و می‌دانستم دوائی که سای آن بر مختصت پدر یاشد چمقدار پاید ریحو اهدئمود، به ککاش ناقص عقلان از جار فنم و مقتضای عقل و دانش را کافر موده به ملازمت پذرا و مرشد و قبیه وحدای مجازی خود رسیدم و به برگت این نیت درست رسید به من آوجه رسید. در شب همان روزی که خسرو و گریخ راجه با سورا که زمیندار معتر کوهستان لاهور است رخصت نمودم که به آن حدود رفته هر جا که حری و اتری ازوشنود در بدهست آوردن و آجهه امکان سعی باشد به تقدیم رسانند و مها بتخان و میرزا علی اکبر شاهی را بالشکرانبوه تعیین نمودم و مقرر چنان شد که هر طرف که خسرو روانه گردد فوج مذکور دتعاقب نمایند و من هم به خود فرار داده بودم که اگر خسرو به کامل رود من سردد پی او تهاده نا اورا بدهست نیارم بر نگردم و اگر در کابل توقف نکرده به بدخشان و اتحدو دمتوجه شودمها بتخان را در کابل گذاشته خود به خبرست و دوست معودت نمایم و منشاء رفتن بدخشان این بود که آن بی دولت البته با او زیکان در خواهشی آید و آن حفت به این دولت لاحق می‌گردید.

### کیفیت مجرفتاری خسرو

در روری که افواج قاهره سه تبعقب خسرو تعین یافند یا زاده هزار رویسه به مها بتخان و یست هزار رویه دیگر به احديان مرحمت شده و ده هزار رویه دیگر همراه فوج مذکور نموده شمس که در راه به هر کس باید دهد هست. شنیه یوستوهشت اردی خلفرقین در منزل چیپال که در هفت کروهی لاھور واقع است نزول اجلال دستداد. در همین روز خسرو با معنوی چند نه کند در ریای چتاب می‌رسد. خلاصه سخن آنکه بعد از شکست راهیهای مردمی که همراه از معنی چند بیرآمده بودند، مختلف گشت فغان و اهل هند که اکثر قدیمه‌ان و بودند می‌خواستند که به هندوستان رویه بازگردد و مصدر بعضی مصاده‌ها [ب] شود و حسین بیگ که اهل عیال و خراهه و مردم او ریست کابن واقعه بودند. اورا دلات بهرفت کابل می‌نمود آخر الامر چون به کنکاش حسین بیث عمل نمودیک قلم مردم هندوستان و افغانستان از وجود ائمّتی اختیار نمودند بعد از رسیدن به دری، ی چتاب اراده می‌کند که زگذر شاهپور که از گذرهای معین است عبور نماید. کشی پیغمبر نبی رسد بگذر سود پر روانه می‌شود در گذر مذکور مردم اویلک کشتنی بی ملاح و کشتنی دیگر پر زهیده و کاه بدست در می‌آورند. پیش از شکست خسرو به جمیع جاگیرداران و راهداران و گذر بانان صوبه پنجاب حکم صادر گشته بود که این قسم قضیه روی داده خبردار و هشیار باشند بنابراین تا کیدات گذرهای و آبها در بندند. حسین بیگ خواست که ملاحان همیه و کاه را به آن کشتنی بی ملاح آورده خسرو را بگذراند در این گذشنگو داماد کمال چوده‌ری سوده‌ری می‌رسد و می‌رسد که جماعت درین شت در مقام گذشنگ از آب آند. به ملاحان فریاد می‌کند که حکم جهانگیر پادشاه نیست که در شب مردم از آب نادانسته می‌گذشته باشد هشیار پشیش زشور و غوغای این مردمی که در آن نواحی بوده اند جمع می‌شوند و داماد کمال چوبی را که کشتنی بدان می‌رانند از دست ملاحان کشیده کشتنی راسر گردان می‌سازد و هر چند زرهها قبول کردنند که از ملاحان کس متصلی گذرت اینان تنها شود هیچکس قبول نمود به ابوالقاسم تمکی که در گهرات حوالی چتاب بود حیر رسید که جمعی درین شب می‌خواهد که از آب چتاب عبور نمایند او چون برین معنی مطلع بود در شب با فرزندان و جمیعت سوارشده خود را به کنار گذرمذکور رسانید. صحبت بجا تی رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت و از کنار آب داماد کمال نیز به تیر اندازی در آمده رز چار کرده کشتنی بطور خود به پایان رویه آب می‌رفت تا آنکه آخر آن شب در ریگ نشست و هر چند خواستند که کشتنی [الف] از ازریگ جدا سازند می‌رسد نگشتد راین اثنا صبح صادق دمیدن گرفت و ابوالقاسم و خواجه خضرخان که به اهتمام هلالخان درین آب جمیعت کرده بودند کار غربی آبرا مستحکم ساختند و جا ب شرقی را زمینداران استحکام داده بودند هلالخان

را قبل از وقوع این حدثه سر ولی لشکری که به سرداری سعیدخان به کمپی تیمی یافته بود و رستاده بودم به حسب اتفاق در همین شب بدین نوایی می‌رسد. بسیار به وقت رسیده بود و اهتمام او در آوردن بوالقاسم تمکنی و جماعه خواجه خضرخان و بدرست آوردن خسرو بسیار دخالت داشت پسی روز پنجشنبه بیست و نهم ماه مذکور مردم بر فیل و کشتی سوارشده خسرو را بدرست در آورده، روز دوشنبه سیم در میان خبرگزاری و بهمن دید. همان ساعت به امیر امرا فرمودم که به گجرات رفته خسرو را به ملازمت آورد. در گنکاش امور سلطنت و ملکداری اکثر آنست که به دای و فهمیم گی خود عمل می‌نمایم. از گنکاش تنهای خود دو گنکش معتبر می‌نم اول آنکه به خلاف صلاح و سوابدید جمیع بندگان مخلص ز انس آباد ملازمت پادر برگوار اختیار نموده دولت خدمات ایشان را دریافت و صلاح دین و دنیای من در این بوده به همان گنکش پادشاه شدم. دوم تعقیب خسرو که به هیچ چیز از تیمی ساختن ساعت و بیمه مقید شده تا اورا بایست در زیارت آرام نگرفت. زغایم امور است که بعد از توجه از حکیم عیی کسیه دادای فن ریاضی است پرسیدم که ساعت تو حدم چگونه بوده است به عرض رسانید که پیغمبر حسول این مطلب اگر خواهند ساعتی اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتی که به دولت سواد شده اند نتوانند باشند آوردن خسرو را دست بسته و زنجبیر در پا:

در روز پنجشنبه سیم محرم سنه هزار و پانزده در باش میرزا کامران خسرو را دست بسته زنجبیر در پا ر طرف چپ به رسه و توره [۲۶۲] چنگیزخانی به نظر من در وردتند. حسین ییگان را بسردست راست و عبدالرحیم را بسردست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان بین هردو ایستاده می‌لرزید و می‌گریس حسین ییگان آنکه شاید او را نفعی کند. سخن پریشان گشتن آغاز نمود چون غرس او معصوم شد اونا به حرف زدن نگذشت خسرو را مسلسل سپردم و ن دومنش را فرمودم که در پوست گاو و خر کشیده و روز حمیم بر دراز گوش و ارگونه سوار کردند و برگرد شهر گردیدند و چون پوست گاو و زور از پوست خربقول خشکی نمود، حسین ییگان تا چهار پرونده مانده و به تنگی نفس درگذشت و عبد لرحیم که در پوست خربید و زخارج به او رطوبات رسیده رمده هست. از روز دوشنبه آخر ژیحجه تا هم محرم سه مذکوره واسطه زدوبی ساعت در باش میرزا کامران توقف واقع شد. بهر والد اکه حنث در آن مقام دست داده بودیه شیخ فرید مرحمت امودم واورا به خطاب والدی مرتضی حان سرافر زگردانید. و بجهت نظام و انتظام سلطنت رفایع مدکور تشهر فرمودم که دو رویه جویها برو کرده فتنه ایگیزان او بیم و حمیع را که در آن شورش هماراهی کرده بودند بردارها و چویها آویخته هر یکدرا به سیاستی عییر مکرر به سزا و جزا رسانیدند و زمینداران که در این خدمت

دولتخواهی بجا آورده بودند رسالت و چو دهرا بی مینه در بیان چناب و بیت فرموده زمینها به طریق مدد معاش به هر یک مرحمت فرمودم از جمله اموال حسین پیگ که بعداز این هر جا اسم او مذکور گردد گاویان و خران خواهد گشت از خنه ملک محمد زمینی قریب به هفت لک رویه ظاهر شد سوای آنجه به مح دیگر سپرده و همراه خود داشته و قبیله به همراهی میرزا شاه رخ بدین درگاه آمد بود یک اسب داشت رئیسه رئیسه کارش بدین درجه رسید که صاحب خزینه و دویته [الف] ۲۷ گردیده امثال این اراده ها در خاطرش جا کرد. در ائم راه کدام عالم خسیر و هنوز در مشیت حق بود، چون میان ولایت و در محله آگره که منبع قته و فساد است از سرد ری صاحب وجود حلبی بود بود خلاصه آنکه بد اعماله خسرو به طول اسجامد فرمودم که فرزند پروریز بعضی از سرداران را بر سر از آن گذاشتند خسرو با آصف خان و جمعی که بد تو سبب خدمت نزدیک داشته باشد متوجه آگره گردد و حفظ و حراس است آن حدود را به عهده احتمام خود مقرر شدند. به برکت عنایت للهی پیش از آنکه پروریز به آگره رسید میم خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان تشیت پذیرفت به برین فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردد.

چهارم شنبه نهم محرم هجری کی به قلعه نهوز در آمدم جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که عادوت به دارالخلافه آگره درین ایام که فی الحبسه خلیلی در صوبه گجرات و دکن و بگله واقع است به صلاح دولت اقرب خواهد بود این کنکاش پسند خطر من نیشاد چه از عراقی شاه بیگ خان که حد که قندهار بعضی مقدماته سویع افتاده بود که دلالت بر آن می گرد که امرای سرحد قربلاش، بنابر فساد چندی از بقایی لشکر میرزا یان آنج که همیشه محرک سلسله خصوصیت و نیاعائد و تریغی ناجات در گرفتن قندهار و آن طبقه می نویسد که سحر کشی خواهد تمود به خاصی رسید که میاد ز شفارشدن حصرت عرش آشیانی و مخالفت بی هنگام خسرو داعیه آنها را نیز ساخته بوس قصدی یورش نمیند. به حسب اتفاق آنجه به خاطر اشرف پرتو انداحته بود از قوت به قتل آمده حد کم فراق و ملک سیستان و جاگیر داران آن تواحی به کوکت و مدد حسین خان حد کم هرات بوس قصدی هستند. شادش بر همت و مردانگی شاه بیگ خان که مردانه پاقایم کرده قلعه [الف] ۲۷ را مصبوط و مستحکم ساخت و خود بر بالای ارگ سیوم رُقْبَه مذکور چنان نشست که بیرونی معاينه مجلس او را می دیدند و در مدت محاصره میان نه نسبت و سر و پا بر همه مجلس عیش و عشرت ترتیب می داد و هیچ روزی نبود که فوجی در بر ای لشکر عینم از قلعه بیرون نمی فرسخاد و کوششهای مردانه به تقدیم به من رسانیدند تا در قلعه بود چنین بود. لشکر قربلاش سلطنت فلجه را احاطه نموده بودند چون این خبر در لاهور به من رسید ظاهر شد که توقف درین حدود اقرب واصح بوده در حال فرجی کلانی به

منصب پنجهز اری ذات و سوار سرافراز ساختم و نقاده عایت کرده (میرزا غازی ولد میرزا جنی ترخان که پادشاه ملک تنه بود و به معنی عبدالرحیم توان خان مان سپه سالار در عهد حضرت عرش آشیانی آن دیار مفتوح و ملک تنه در رجاگیر او که منصب پنجهز اری ذات و سوار مفرد گشته بود، تفویض یافت و بعداز فوت او میرزا غازی پسرش به منصب و خدمت پدر سرافراز بود. آبا و اجداد اینها از امراء سلطان حسین میرزا باقرا والی خراسان بودند و در صل ز سلسه امراء اصحاب قرانی (اند) خواجہ عاقل به خدمت پخشیگری این لشکر مقرر شد. چهل و سدهار از رویه مدد خرج گریان به قراخان و پازده هزار رویه به نقدی بیگ و قلیچ بیگ که ز همانین میرزا غازی بودند مرحمت شد به جهت رفع این حشنه و اراده سیر کابل توقف لاهور را بدخود قرار دادم.

در همین روزها منصب حکم فتح الله از صل واشاده بدهزاری ذات و سیصد سوار قرار گرفت چون از شیع حسین حامی خوارهای نزدیک بوقوع همن رسیده بود بیست لک دام که مبلغ سی و پنج چهل هزار رویه بوده باشدیه خرج او خانقه و در رویشانی که د اوی باشند مقرر ننمود. در بیست و دوم عبدالله خان را نواخته به منصب دوهر از و پتصد ذات و هزار و پانصد سوار ز صل و اصده سرافراز ساختم. دو لک رویه بذاخیان فرمودم که مساعدت بدھند و به مرور از ماهیات آنها وضع نمایند شش هزار رویه به قاسم بیگ حوش شده بیگ خان و سدهار دو پیه به سید بیهاد خان شفقت فرمودم. در کو بنداوی که بر کنار دریای بیاه واقع است هندوئی [الف] ۲۸ بود رجن نام در لباس پیری و شیخی چنانچه بسیاری از ساده لوحن هنوز بلکه نادان و سفیهان اسلام ر مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیری و ولایت را بلند آوازه گردانیده بود او د گرو می گفتند و از اطراف و جوانب کولان بسیار بدرو رجوع آورده اختقاد تمام باو اظهار می گردند سه چهار پشت او این دکان را گرم می داشتند. مدته به خاطر می گذشت که این دکان بطل را بر طرف می باد ساخت ب او را در چرگه اهل اسلام در باید آورد تا آنکه در این ایام که خسرو از آن راه عور می نمود این مردگ مجھول اراده کرد که ملازمت او را دری بد. در منزلی که جا و مقام او بود خسرو را نرول افتاده آمده او را دید و بعضی مقدمات فرایافته به او رسایله بروپیشانی او ایگشتی از زخفران که به اصطلاح هند اون قشمه گویندو آنرا اشکونی داند کشید. چون این مقدمه بمسامع جاه و جلال رسید بطلان او را که بروجه کمل می دانستم، امر کردم که اورا حاضر ساختند و منازل و مساکن اورا و فرزندان و روا به مرتضی خان عنایت نمودم سرداری میرزا غازی و همراهی جمعی از منصبداران و بندههای درگاه مثل قرایبگ که به خطاب قرخانی و تخته بیگ که به خطاب سردار خانی سرافراز گردیده تعین گشتند میرزا غازی را به

و اساب و اموال او را به قید ضبط در آورده فرمودم که «ورا به سیاست رسند و دوکس دیگر را که در حواله ابا امام داشتند در ظل حماحت دولتخانه خواه هم را به ظلم و تعدی زندگانی می کردند و درین چند روزی که خسرو لاهور را قبل داشت دست اندر زیها و بی اندازیها نموده بودند، فرمودم که راجو را بهدار کشیده و از انبیا که بدزدرازی مشهور بود، جریمه گرفتند. مجملایش لک و پانزده هزار روپیه ازو بموصول رسید، این مبلغ را فرمودم که بدغلوخانهها و مصروف حیرات صرف نماید. سعد الله پسر سعیدخان به منصب دو هزاری دات و هزار سوار افتخار یافت.

پرویز از غایب اشتیق [۲۸ ب] به ملازمت و خدمت من مساقیهای دور و در ایام بر سات که بازان دست رُتقاطر پار تمی داشت به اندک مدنی صی نموده رور پنجه شبه بیس و نیهم بعد از گذشت دو پیروزمه گپری سعادت ملازمت دریافت از غایت مهر بانی و شفقت او را در کنار عطوف گرفته پیشانی وزا بو سه دادم چون از خسرو این قباحت سرزد به خود قرار داده بودم که ت ورا به دست در نیب ورم هیچ جا توقف نکنم و حتماً داشت که به جانب هندوستان رویه بازگرد درین حل خالی گذاشتن دارالخلافه اگر که مرکر دوست و محل سلطنت و مقام نزول سر پر دیگن محل ولس و مدفن گنجایش عالم بود نصلح ملکدادی دوز می نمود بنابراین اذ آگر که در حالت توجه به تعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت تو این تیجه درد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی بتور آورد و م به تعاقب او اینقدر نمودیم، مهمات را را به مقتضای وقت وصلاح دولت یک نوع صورتی داده خود را بهزودی به آگرہ بر سان که پای تخت و خزانه ر رکه سرمده گنجع قرون است به تو سپریدم و ترا به خدای حی قادر پیش از آنکه این حکم به پرویز بر سر راندا در مقام عجز در آمده کس نزد آصف خان فرستاده بود که چون از کردهای خود خجاجات و شومندگی تمام دارم امیدوارم که شفیع من شده نوعی کن که شاهزاده به فرستادن باگهه که از قرآن دان من است راضی گرددند، پرویز بدین معنی رضا تداده می گفت که یا خود متوجه خدمت گردد یا کرن را بفرستد، درین وقت جز قته انگیزی خسرو می رسد بنابر ملاحته وقت آصف خان و دیگر دولتخوان به آمدن باگهه راضی گشته در تو اسی مدل گه سعادت خدمت شاهزاده درمی آید، پرویز راجه جنگ نه و اکثر امراضی تعبیات آن لشکر را گذاشته خود [۹۱۶] بآصف خان و چندی از نزدیکان و اهل خدمت روانه آگرہ می گردد و باگهه را به همراهی قراییگ روانه درگاه بالاچاه می کرددند و چون به حوالی آگرہ می رسد خبر فتح و گرفتاری خسرو را شنیده بعد از دو روز که مقام می نسبد حکم بدومی رسید که چون خاطر از جمیع جوان و اطراف جمیع است خود را بهزودی به پرسان آنکه به تاریخ مسطور سعادت ملازمت

در بحث آفتاب گیر که از علامت سلاطین است به او مرحمت فرمودم و منصب او ده هزار دی حکم شاد و بدیو انبیان فرمودم که ج گیر تشویه بدهند. میرزا علی بیگ داد رسمیت روزها به حکومت فرستادم. ده هزار رویه به قاضی عزماله حواله شد که به فقر و ارباب احباب کابل قسمت نماید. احمد بیگ خان به منصب دوهزاری ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید. در همین روز مقرب خان که به آوردن فرزندان دانیال مترکشته بود بعازیستمه و بیست و دو روز از برها پور برگشته دولت ملازمت دریافت و قبایع آن حدود را به غصیل همروغش داشت سیف خان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار فتحار یافت. شیخ عبدالهاب از سادات بهادری که در زمان حضرت عرش شیعیانی حاکم دهان بود تا بر بعضی قبایع که در مردم او صادر گردید ر آن خدمات تغیر یافته داخل ایمه و از باب سعادت گشت در تمام دهنه که مخصوص خواهد در حال خلاصه و حواله جاگیرد ر حکم فرمودم که نبور خانها توانیب ده هب هتر از اخور گنجایش آن محل طعامه درویش ت طبع می نموده باشد که نا مجاور و مسافر از آن به دیگری دستند و بختن کشمیری که از نژاد حکام کشمیر است به منصب هزاری ذات و سعادتی سوار ممتاز گردید. در رور دو شنبه هشتم ذیقعده آخر شهریور حاصل بپر و بین مرخص تهودم. به تسلیب اندیش خاک کو که و امیر الامر هم شمشیرهای مرخص عایت شد.

من الاشقاق: فرزندان دانیال را که مقرب خان آوردند [برد ۲۹ ب] درین وردیلم. سه پرس و چهار دختر ازو مانند بودند از پسران صهور و نایسخن و جوشگان نام دارند. آن دختر شقق و مرحدت را بن افضل از من به قوع آمد که در کسان هیچکس بود. طهمیزت را که از همه کلانتر روز مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من ناشد و دیگران را به هم شیرهای خود پسردم تا بتو جنی از احوال آدی خبردار باشد. خلعت خاصه بجهت درج مانسکه بدبیگانه فرساده شاد. سی بیک دام بهمیر را سذی انعام فرمودم. شیخ ابو اهیم پسر قطب الدین خاک کو که به منصب هزاری ذات و سی سوار سرافراز گردید و به خطاب کشور خانی ممتاز گشت.

چون در حین توجه به تعاقب حسر و فرزند حمزه در آگرہ بر سر محلها و حرین گذاشته بودند بدل از حمیت خطر ازین مهم حکم شد که فرزند مذکور در ملازمت حضرت مردم ازمانی و محلها رونه ملازمت گردد. چون به حوالی لاہور رسیدند، روز جمعه دوازدهم ماه کور از کشتنی سور شده به استقبال و ایده خود در حوالی دی که ده نام دارد سعدت ملازمت همسر گشت بعدا آن ادای کورنش و سجله و تسليم و مراجعت آدایی که از حوردان به کلان موافق تو ره چنگیری و فانون تیموری ضایعه و برست است. به عیادت شام و طاعت ملک علام قیام و اقدام نموده چون ازین شغل فارع گشتم در حضت مراجعت یافته به قلعه لاہور در آمد.

در هذله معاشر امک را به بخشیگری لشکر د نا تعین نموده بدان صوب فرستادم و چون خبر مخالفت رای رایستگه و دلیل سنگه پسر او در حوالی ناگود و آن حدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناهه ما جمعی زنده‌های درگاه و معاشر امک ایلقار نموده دفعه‌ته و فساد آنها تمايزد. سردارخان را که بجای شاه بیگ خان به حکومت قندهار مقرر گشته بود به منصب سه‌هزاری ذات و دوهزار [۳۵ آلف] و پانصسو رمتأساخته پنجاه هزار روپیه به او عایت نمودم بر خصر خاک حاکم سابق خاتمیس و برادر او احمدخان سه‌هزار روپیه مرحمت شد هاشم خان پسر قاسم خون که از خانه‌دادان این دولت و لایق تریت است به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و پانصدی سور سرافرازی یافت و اسas خاصه نیز بهدو عایت نمودم بهشت نفر از امرای تعیینات لشکر امرای مقیم خلعتها فرستادم پنجهزار روپیه به انعام نظام شیرازی قصه خوار مرحمت شد. سه‌هزار روپیه بجهت خرج غلو در ته کشمیر بدو کبل میرزا علی بیگ حاکم سحا داده شده که به بده مذکور مرست. خنجر مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت به قطب اندیح حس بخشیدم.

بهمن خبر دیدم که شیخ ابراهیم نام افغانی دکان شیخی و مریمی در یکی از پر کنات حوالی لاھور تربیت ده چنانچه طرقه او ماش و سفنه است حجم کثیری ز افعان و غیره بروگرد آمدۀ اند. فرمودم که اورا حاضر آورده به پرویز سپرند که در قلعه چنان نگاه دارد تا این هنگامه ناطل برهم خورد. روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی سیاری از منصبداران و حدیان برعایت سرافرازگشته، منصب مها بتخدان دو هزاری ذات و هزار و سیصد سور از مقرر گشت دلاورخان به دوهزاری ذات و هزار و چهارصد سور از گردید و وزیر امک به هزار و سیصدی ذات و پانصدی ذات و هزار و دویست سور امتیاز یافت و قیامخان هزاری ذات و سور شد و سیام سنگه به هزار و زیدتی منصب سرافرازی یافتند. در اکثر روزها همین شیوه مرعی و منظور است لعلی به قیمت بست و پنجهزار روپیه به پرویز مرحمت نمودم.

**جشن وزن شمسی از آغاز سال سی و هشتم از سن مبارکه:**

روز چهارشنبه نهم ماه مذکور مطابق بیست و یکم شهریور بعد از گذشتن سه [۳۵ آب] پهروچهارگهروی مجس و وزن شمسی که از اندای سال سی و هشتم بود و عمر از عمر من منقاد گشت به دستوری که برست و آئین سود اسباب وزن را سا ترازو در خانه حضرت هریم زمانی مرتف و آماده ماحته در ساعت و وقت مقرر په خیریت و مبارکی در ترازو نشسته هر علاقه آن را یکی از کلان سازان در دست گرفته دساکردن اول مرتبه به طلا وزن شد. سه من

و ده سپر بسه وزن هندوستان و بعد از آن بسه عضی از فسوات و انسواع و قسام خوشوئیها و مکبفیت تا دو زده وزن که فصل آن بعد از این موقع خواهد گشت. در سال دو مرتبه خود را به طلا و نقره و سیبر فیرات و از قسم ابریشم و پارچه و اقسام جبوان و غیره وزن می کنم. یک مرتبه در سراسال شمسی و یک مرتبه در سراسال قمری و زد این دو وزن را به تحویلداران علی حده من سپارم که به فرا و ارباب حتیاج بر سانند. در همین روز مرک قطب لدین خان کوکد را که سالپ در آروری چنین روزی موده ای ای اعایت سر فر روسخنه اول منصب او را پنجهزاری ذات و سوار مقرر داشتم و بعد آن به خطعت حاصه و شمشیر مرصع و اسح خاصه و زین مرصع امتیاز بخشیده به صوبه داری و حکومت دارالمیک بنگله و اودیسه که خی پنجاه هزار سوار است مرخصی ساختم و از روی عزت روانه آن صوب گشته و دولت رویه نیز مدد خرج گویان مرحمت شد. نست والده او بمن از آن مقوله است که حسون در ایام طقویت بزرگی ای ترتیب او پرورش یافته ام این مقام نس که مر با او است به ولده حقیقی خود دارد. والده قطب الدین خان بحال [۱۳۱] و والده بهر بان مست و خودش را از فرزندان و برادران حقیقی کمتر دوست ندرم از کوکه کسی که قابلیت کوکگی من در داد قطب الدین خار اس و سه لک رویه بد کوکیان قطب لدین خان مر حمتشد. و همدردین روز یک لک و سی هزار رویه به صریق سه چق بجهت دختر بیهی که نامزد پروریز بود فرستادم.

درست دوم بازیها در قلماق که در بنگاله مدت‌ها عصیان و در بده بود بذر اهمونی بخف درین تاریخ دوت آست نبوس دریافت. حجر مرصع و بیست هزار رویه بدو مرحمت نمودم و به منصب هزاری ذات و سوار سرا فراز ساختم. یک لک رویه نند و حسن به پروریز عنی بیت شد. کیشو داس مرو و به منصب هزار و پانصدی ذات و سوار از گردید. ابوالحسن کندیو ای و مدار سرکسار برادرم دانیال بود به همراهی فرناندان او دوات ملازمت دریافت و به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سر بلند گردید. در اوایل ماه جمادی الثنی شیخ « بر بد که از شیخ زده‌ی سیکری بود به فروغ عمل و دنایی و نسبت قابلیم خدمت امتیاز تمام دارد به خساب معظم خانی ممتاز گشت و حکومت دهلي با مقدار فرمودم و دریست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهار قطعه لعل و صد داده هروارید به پروریز شفت کردم و منصب حکیم مظفر سه هزاری ذات و هزار سوار زاصل و اضافه مقرر گشت پنجهزار رویه به نتمهل راجه من فهو لی مر حمتشد. ظاهر شدن کتابت منافقانه اعظم عیز زاکو که و عفو شدن وی

از سو نجی که تازه روی داد ظاهر شدن کتاب میرزاکو که است که بدر احی على خان صابط خاندیس بو شده است مرا عقیله آن بود که نفاق او بجهت دختر خسرو و نسبت

دامادی او به خصوص بمن باشد. ز فحوای این نوشتہ که به خط او بود، ظاهر گشت که نفاق جلی خود را در هیچ وقت از دست نداده، این شیره پسندیده والد بزرگوارم نیز سلوک [۱۳۲] می داشتند است. مجملًا کتابتی در وقتی از اوقات بدراجی علی خان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشرب بر بدی و بدپستی و مقدمتی که هیچ دشمن نتویسد و استاد هیچ کس نتوان کرد، چه جای آنکه بهمثل حضرت عرش اشای پادشاه و صاحب قدردانی که از ابتدای طفویلت بتایر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت و شده پنه اعتبارش بدروجه رسانیده که در نسبت خود هم سنگ و همتا نداشت. این کتابت در هرهاپور دره پان اموال و اسباب راجی علی خان بدست خواحد ابوالحسن می افتد و خو جه آورده بمن گداردند. از خواندن و دیدن آن موبای اعضای من راسپ شد. اگر نه ملاحظه بعضی تصورات مردم و حقوق شیرین مادر او می بود گنجایش داشت که اورا بدست خود بیاسارانم. بهر تقدیر اورا حاضر ساخته این نوشتہ را بدست او داده فرمودم که بدآواز بینه درمیان مردم بخواند. مطنه آن بود که از دیدن کتابت قالب از روح پرداخته خواهد گشت از عایت بی آذرمی و حیرگی او حود پروش خواندن گرفت که گویا این نوشتة او نیست و به حکم می خوانند. حصران مجلس بهشت آئین از بندهای اکبری و حجه نگیری هر کس شنید زمان بطبع و عن و گشوده ملاحته کردن. پرسیده شد که قطع نظر ز نفعاهای که به دولت من کرده به اعتقاد ناقص خود وجود بر آن ترتیب د دی ازوالد بزرگوارم که از خاک راه ترا وسلیه ترا برداشته بام دولت و مرتبه رسانیده بودند که محسود امثال و افراد خود گفته بودی چه امر روی داده بود که با دشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات پایستی نوشته و خود ر در جریه حرامخواران و بی سعادتان جا دادی سی با فطرت صلی و جبلت طبیعی چه توان کرد هرگه طیت تو به آب نفاف پرورش یافته باشد ارو بغیر این امور چه سر خواهدزد. آنچه [۱۳۲ الف] بامن کرده بودی نسران در گذشته بازیهمان منصب و حالتی که داشتی سرافراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاف تو مخصوص بمن بوده باشد. الحال که این معنی دانسته شد که با خدی مجازی و مرتبی خودهم درین مقام بوده ترا به عمل و نیتی که داری و داشتی خواله نموده. بعداز ذکرین مقدمات لب ز حواب بسته دربرابر این نوع روسیاهی چه گوید. حکم به تعبیر جاگیر و کردم آنچه ازین ناسیماں به عمل آمده بود. اگر چه گنجایش غفو و گذراندند نداشت عایتاً بتایر بعضی ملاحظتها گذراندند.

کدخدائی سلطان پرویز با دختر شاهزاد:

روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائی پرویز به دختر شاهزاده مرد منعقد گشت. در منزل حضرت مردم زمانی عقد شده و جشن طوی در حانه پرویز ترتیب یافته.

هر کس که در آن انجمن حاضر بود به انواع نوازش و تشریفات سرافراز گردید. نه هز ر رویه مشریف آملی و چندی دیگر از امر حواله شد که مدققاً و مسکین صدقه نمایند. روز یکشنبه دهم ربیع بدعزم شکار کرجاک و نندیه آتشن برآمده و باع رامدان را مزل گزیدم و چهار روز در انجام مقدم شد. روز چهارشنبه سیزدهم و زدن شمسی پرویز به عمل آمد او را دوارده مرتبه به اقسام ورات و دیگر اجنسان بهوزن در آوردند. هر روز نی دومن و هر ده میز شد حکم کردم که محموع را به فقرا قسمت نمایند، درین روز منصب شجاعت خان هزار و پانصدی ذات و هشتاد سوار از اصل و اصاوه مقرب گشت. بعداز آنکه میرزا عزی و لسکری که بهمراهی او تعیین بودند رونه گشتند به مخاطر رسید که مجامعته دیگر از عقب را بد فرستاد بهادرخان قوریگی را نامنصب هزار و پانصدی ذات و هشتاد سوار را اصل و اصاوه بو اخنه جماعه و بمقابض پوری را که قریب سه هزار تفر بودند بمسردم رئی شاه پیشوای و محمدامین ساو همراه ساخته روانه نمودم دولت رویه مدد خرچ گویان به مجامعه مذکور مرحمت شد و پیش هزار برقی انداز نبر متوجه گشت. آصف خان را به محافظت خسرو و صلطان لاهور تعیین نموده گذاشت امیرالامر هم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردیده در شهر مأمد عبدالرزاق معموری که از صوبه رز منصب شده بود به منصب بحشگیری حضور سرافراز گردید و حکم شد که به اتفاق ابوالحسن بلخ لوازم این خدمت قیام و اقدام نمینموده باشد ضایعه پدر من بود و من نیز به همین ضایعه حمل می نمایم که در خدمات عمدی دو کس را شریک می ساختند نه به واسطه بی اعتمادی بلکه بدین جهت که چون بشو است و آدمی ذکونها و بیماری خاری نمی شد اگر یکی را تشویشی یا مانعی روی دهد آن دیگر حاضر بوده که ومهما بدههای خدا مעתله نماند.

همدارین ایم خبر رسید که روز سهره که روزهای مفرد هسوان است عبدالله خان از کمالی که جاگیر وست ایلغار نموده بدولایت بندهیه درمی آید و ترددات سپاهیانه نموده رامضیان پسر نندکو رکه مدتی در آن جنگل و زمین قلب قشناچیزی می کردستگر ساخته به کمالی آورد. بدواسطه این خدمت پسندیده به عایت علم و منصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار سرافراز شد. از عرايض صوبه بهار به سرض رسید که جی نیگر قلی خان به سنگرام که از زمینه اران عمدۀ صوبه بهار است اقرب به چهار هزار سوار و پیاده بی شمار دارد. بنابر بعضی محالقها و دولتخواهی ها ددر مین سوی دادار جنگ دست می دهند. دد این معز که خان مذکور به نفس خود ترددات مردانه به تقدیم رسانید. آخرالامر سنگرم ندزخم تسلیک نای بود گشت. رسربی از مردم او در معز که افتاده نقيمهالسيف هرار برقرار اختبار می نمایند چون این کار

نمایانی بود که از جهانگیر قلی خان بدوقوع آمد او را به منصب چهار هزار و پانصدی ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافراز ساختم. مدت سه ماه و شش روز اوقات بهمشغولی شکار گذشت پانصد و هشتاد و یک جانور به تنهنگ و بوز و دام و قمرغه شکار شد. از این جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود به تنهنگ زده بودم دو مرتبه قمرغه واقعه شده. یک مرتبه در کرجهان که پر دیگان حرم سرای عفت همراه بودند یکصد و پنجاه و پنج جانور کشته شد و مرتبه دیگر در نزدیکه یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بودند فوج کوهی یکصد و هشتاد بزرگوهی بیست و نه و گوهر خرد و نیله گاو نه و آهو و غیره سیصد و چهل و هشت.

روز چهارشنبه شانزدهم شوال بخیر و خوبی از شکار معاورت واقع شد و بعد از گذشت نیم پهر و شش گهوری از روز مذکور به شهر لاهور در آمد امر عربیبی در شکار مشاهده گشت آهون سیاهی را ددحوالی دید چنداله که میباری در آنجا ساخته شده تنهنگ در شکم او نزد چون زخمی گشت آوازی از او ظاهر شد که در غیرمستی این قسم آواز از آهون شنیده نشده بود. شکاریان کهنهن سال و جمعی که در ملائمت بودند تعجبها نموده اظهار کردند که مایان یاد نداریم بلکه از پدران خود شنیده ایم که این قسم آوازی در غیرمستی از آهون سرفده باشد چون خالی از غرایی بود نوشته شد.

گوشت بزرگوهی را از گوشت جمیع حیوانات وحشی لدینتر یافتم با آنکه پوست بزان به غایت پدیده بود باغت آن بود ازو ذایل نمی گردد گوشت آن مطلقاً بوى ناک نیست بلکه ازو بزهای نر را که از همه کلاتر بود فرمودم که بوزن درآوردند. دومن و بیست و چهار سیر که بیست و یک من ولاست بوده باشد ظاهر شد. همچنین یک قوچ کلان رانیز فرمودم که کشیدند دومن و سه سیر اکبری مطا بق هنده من ولاست [۳۳ ب] بوزن درآمد. از گوخرهای شکاری بلکه را که به جهه از همه قویتر بودن من و شانزده سیر مطابق هفتاد و شش من ولاست سنجیده شد. از شکاریان هو سنakan شکر مکرر شنیده بودم که در شاخ قوچ کوهی به وقت معین کسرمی بهم رسید که از حرکت آن خار خار درد پیدا می شود که به انواع خود اورا به جنگ درمی آورد و اگر از نوع خود حرفی نیا بد شاخ خود را برداختی یا سگی زده تسکین آن خار خار می دهد بعد از تفحص آن کرم در شاخ ماده آن جانور ظاهر گشت و حال آنکه ماده جنگ نمی کند پس ظاهر شد که این سخن اصلی نداشته است: گوشت گوخر اگرچه حلال است و اکثر مردم به میل خوردن اما به بیچوجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیافتاد.

چون بجهت تدبیب و تیه دلیل برای رایستگه پدر او قبل از این فرمان صادر گشته بود در نیولا خبر رسید که ذاحد خان پسر صادق خان و رانا شنکر و مز المک با جمعی دیگر از

منصبداران و بندهای درگاه خبر دلیل را در نواحی تاگور که از مضائقات حسوبه‌اجمیه است می‌شنوند. پرس اولیلر نموده اورا درمی‌یابند. چون مجال‌گریز نمی‌یابد ناچار با قیم ساخته با افواج قاهره به مجادله و مقاشه درمی‌آید. بعد از آنکه زد و خوردی که واقع شد شکست عظیم یافته جمعی کثیر را به کشتن می‌دهد و اسباب خود را گریز آینده.

شکسته صلاح و گسته کسر      نه پارای چنگ و نه پروای سر  
به وادی ادباد فرار می‌نماید قلیعه خان را با وجود پیریها بنا بر مراعات رعایت والد  
درگوادم منصب او برقرار داشته در مرکز کار کالبی جاگیر حکم کردم.  
قوت والده قطب الدین کوکه در ماه ذیقده قطب الدین خان کوکه که مر اشیرداده به جای  
والده من بلکه از والده مهر بازتر از فردی باز در کار ترتیب اوپرورش یافته بودم [۳۴الف]  
به محبت ایزدی پیوست پایه نعش اورا بردوش خود برداشته پاره راه بودم. چندروز از کثرت  
خرن والمهیل بخوردن طعام نشد و تغیر لباس نکردم.

### نوروز دوم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و دوم ذی قعده سنه ۱۰۱۵ هزار و پانزده، بعداز گذشتنه سه و نیم گهری حضرت نیراعظم به خانه شرف خود تحويل نمودند، دولت خانه همایون را به ارسم معهود آئین بسته بودند. چشم عظیم ترتیب یافت و در ساعت مسعود بر تخت جلوس واقعه شد. امر او مقرر بان را به نوازش‌ها و عنایات سربلند گردانیدم. در همین روز مبارک از عرايض قندهار به موقوف عرض رسید که، لشکری که، به سر کردگی میرزا غازی ولد میر را جانی، به کومک شاه پیک خان تعین یافته بود، در دوازدهم شهر شوال سنه مذکور داخل بلده قندهار می‌شوند و طایفه قربانیه، چون خبر رسیدن عساکر گردون مأثر را به شش منزلی بلده مذکور می‌شنوند؛ سراسیمه و پشیمان تاکار آب هیرمند که پنجاه‌شصت کروه بوده باشد، عنان پیک خان یعنی کشند در ثانی الحال ظاهر شد که حاکم فراه و جمعی از حکام آن نواحی به دلیل شفارشیدن حضرت عرش آشیانی، به‌خطاطر می‌گذرانند که قندهار در این فترت و آشوب آسان بدست خواهد آمد بی‌آنکه از جانب شاه عباس (اول) به آنها حکمی برسد، جمعیت نموده ملک سیستان را با خسود متفق می‌سازند و کس نزد حسین خان حاکم هرات فرستاده ازو کومک طلب می‌دارند و اوهم جمعی می‌فرستد بعد اذ آن به اتفاق پرس قندهار متوجه می‌شوند. شاه پیک خان حاکم آتحا به ملاحظه آنکه چون چنگ دوسر دارد، اگر عیاذه بالله شکستی روی دهد، قندهار انتصر پیرون خواهد رفت، قلعگی شدن را بهتر از چنگ دانسته، قرار پر قلعه داری می‌دهد، و قاصدان سریع السیر به دور گاه می‌فرستند، به حسب اتفاق درین [۳۴ب] ایام رایات جلال که به تعاف خسرو از دارالخلافه آگره

حرکت نموده بود در لاهور نزول اجلال داشت. به مجرد شنیدن این خبر بسلاطوقف فوج کلانی از امراء و منصیداران بمسرداری میرزاگازی فرستاده شد. پیش از آنکه میرزاگی مذکور به قندهار رسد، این خبر به شاه می‌رسد که حاکم فراه با بعضی از جاگیرداران آن نواحی تصد ولایت قندهار نموده‌اند. این معنی را لایق نادانسته به قدمن حسین بیگ نامی را از مسردم روشناس خودمی‌فرستد، و فرمانی به‌اسم آنها صادر می‌گردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه جا و مقام خود شوند که نسبت محبت و موالات آبای کرام ما و سلسله عیبه جهانگیر پادشاه قدیم است. آن جماعت پیش از آنکه حسین بیگ برسد و حکم شاه به‌ایشان برساند قاب مقاومت عساکر منصوره نیاورده مراجعت را غنیمت می‌شمارند. حسین بیگ مذکور آن مردم را ملامت نموده رواهه ملازمتی شود. در لاهور سعدت خدمت دریافت و این معنی را اظهار نمود که این جماعت بی‌عاقبت که برسر قندهار آمدند بودند، بغیر فرموده شاه عباس این حرکت از آنها به وقوع آمد. مبدأ که به‌خاطر ازین مرگ‌گرانی راه یافته باشد. القصه بعد از رسیدن افوج قاهره به قندهار، حسب‌الحکم قلمه، بمسردارخان می‌سپارند و شاه بیگ خان بالشکر کوملک عازم درگاه می‌شود.

در پیست و هفتم ذی‌قده عبدالخان، رامچندپندیله و اربنده و زنجیر آورده به نظر گذراند. فرمودم که زنجیر از پای او برداشتند و خطعت درو پوشانیده به راجه باسم حواله نمودم که ضامن گرفته اورا با جمعی دیگر از خویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بیگدارند. آنچه از کرم و مرحمت در حق او به ظهور آمد در خیال او نگذشته بود. منصب یافتن سلطان خرم: در دوم ذی‌حججه به فرزند خرم تومان [الف] ۳۵ و طوغ و علم و نقاهه مرحمت فرموده به منصب هشت‌هزاری ذات و پنج‌هزاری سوار امتیاز بخشیده حکم جاگیر کردم.

احوال پیرخان ولد دولتخان و حمله‌گردن با پیرهندوستان: در همین روز پیرخان ولدوتخان لو دی را که همراه فرزندان دانیال از خاندیس آمد بود، به خطاب صلات خانی سرافراز ساخته منصب او سه‌هزاری ذات و یک‌هزار و پانصد سور مشخص شد و علم و نقاهه داده مرتبه اورا به خطاب والا فرزندی از امثال واقران در گذراندیم. پدران و اعمام صلات‌خان در میان قوم‌لو دی به غایت بزرگ و معتبر بوده‌اند. چنانچه دولتخان ساین که عمروی جد صلات‌خان بود، چون بعد از سکندر، ابراهیم پسرش با امرای پدر پادسلوکی آغاز بهاده به اندک تقصیری جمعی را به قتل درمی‌آورد، دولتخان از اندیشه‌مند شده پس خود دلاورخان را به ملازمت حضرت فردوس مکانی در کابل فرستاد و آن حضرت را دلالت به تسخیر هندوستان

نمود. چون ایشان نیز این عزیب درخاطر داشتند بی توقف متوجه گردیدند و توان احی لاهور عنان باز نکشیدند. دولت خان را توایع ولواحت خود سعادت ملازمت دریافته لوامن بندگی بهجای آورد. چون مرد کهن‌سال آراسته ظاهر و پیراسته باطن بود ومصدر خدمات و دولتخواهی‌ها گردیده اکثر اوقات اورا پدر گفته مخاطب می‌ساختند و حکومت پنجاب را بدستور باو تجویض فرموده سایر امراء و جانگیرداران، صوبه مذکور را به متابعت او مامور ساختند. دلاورخان را همراه گرفته به کابل مراجعت فرمودند، و بار دیگر که استعداد پورش هندستان تموده به پنجاب رسیدند دولت خان به دولت ملازمت سرافراز گردیده در همان روزها وفات [۳۵] باقی. دلاورخان به خطاب خان‌خانانی ممتاز گردید و در جنگی که حضرت فردوس مکانی را با ابراهیم لودی دست داد همراه بود و همچنین در ملازمت حضرت جنت آشیانی هم به لوامن بندگی قیام داشت و در تهانه منگیر به وقت مراجعت آن حضرت از بنگاهه باشیرخان افغان‌جنگ مردانه نموده درین معروکه گرفتار شد. هر چند شیرخان تکلیف نوکری نمود قبول نکرد و گفت پدران توهیشه نوکری پدران من کرده‌اند درین صورت چه گنجایش دارد که این امر ازمن به قوع آید. شیرخان برآشته فرمود که اور، در میان دیوار نهاده، و عمرخان جد فرزند صلابت‌خان که عمزاده دلاورخان باشد در دولت سلیمان‌خان رعایت خوب یافته بود. بعد از فوت سیم خان و کشته شدن قیروز پسر او بدست محمدخان، عمرخان و برادران او از محمدخان متوجه شده به گجرات رفتند و عمرخان آنجا درگذشت، و دولت خان پرسش که جوان شجاع و خوش صورت همچیز خوش بود همراهی، عبدالرحیم ولد پیرم خان را که در دولت حضرت عرش آشیانی به خطاب خان‌خانانی سرافراز گردید، اختیار نموده توفیق تردادات و خدمات خوب یافت. خان‌خانان اورا بهمنزله برادر حقیقی خود می‌دانست بلکه هزار مرتبه از برادر بهتر و مهر بازتر. اکثر فتوحاتی که خان‌خانان را دست داد، پایمردی و مردانگی او بود و چون والد پیرگوارم ولايت خاندیس و قلعه اسیر را مستخر ساختند دانیال را در آن ولايت و سایر ولايياتی که از تصرفات حکام دکن برآمده بود گذاشته خود [۳۶الف] به دارالخلانه آگره مراجعت فرمودند، درین ایام دانیال دولتخان را از خان‌خانان جدا ساخته در ملازمت خود نگاهداشت و میهات سرکار خود را باو حواله تموده عنایت و شفقت تمام باو ظاهر می‌نمود تا آنکه در ملازمت او وفات یافتد. دوپسر اذ او ماند. یکی محمدخان و دیگری پیرخان محمدخان که برادر کلان بود بعد از فوت پدر به اندیمشتی درگذشت و دانیال نیز به افراط شراب خود را دریافت. بعد از جلوس پیرخان را به درگاه طلبیداشت. چون جسمه ذاتی و قابلیت نظری اورا ملاحظه نمود پایه رعایت اورا به مرتبه‌ای که نوشتۀ شد رسانیدم. امروز در

دولت من ازو صاحب نسبت تری نیست، چنانکه گاهان عظیم که به شفاعت هیچیک از بندوهای درگاه به خفو مقرون نمی‌رود به التماس او می‌گذرانم الحق جوان نیکذات مردانه لایق دعاوت است و آنچه درباب او به عمل آورده‌ام بجا واقع شده و بدیگر رعایتها نیز سرافرازی خواهد یافت.

چون پیشنهاد همت‌والا نهمت فتح ولایت ماوراء النهر است که ملک موروثی آبا و اجداد منست می‌خواستم که عرصه هندوستان از خش و خاشاک مفسدان و متمردان پاکیزه ساخته یکی از فرزندان را درین ملت بگذارم و خود بالشکر آراسته جرار و غبلان کوه شکوه برق رفتار و خزانه کلی همراه گرفته به استعداد تمام عازم تسخیر ولایت مودود گردم، بنابراین اراده پرویز را بجهت دفع ران افرستاده خود عزیزم ملک دکسن داشتم که دراین اثناء از خسرو آن حرکت ناشایسته بوقوع آمد و ضرور شد که تدق نموده دفع قته او نمایم، مهمات پرویز به همین‌جهت حصول پستدله پیدا نکرد و نظر بر مصلحت وقتان را مهلت داده و یکی از بران اورا همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در [۶۴۳ ب] لاہور سعادت خدمت دریافت.

عزیزم سیر کابل: چون خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دفع شورش فزلبایه کسه قندهار را در قبل داشتند، باسهول وجوه میسر شد به خاطر رسید که سیرو شکار کابل را که حکم وطن مادرد دریافته بعد از آن متوجه هندوستان شوم. واردات‌های خاطر از قوت به فعل آیل. بنابراین به تاریخ هفتم ذی‌حججه به ساعت سعید از قلعه لاہور برآمده باع دل آمیز را که در آن روی آب راوی است منزل گزیدم، و چهار روز توقف واقع شد. روزیکشنه نوزدهم فروردین که روز شرف حضرت نیر اعظم بود درین باع گذرانید بعضی از بندوهای درگاه به منصب و اضافه منصب سرافرازی یافته به رعایتها و شفقتهم امانتاز گشتند «هزار روپه به حسن-ییگ فرستاده دارای ایران مرحمت شد قلیع خان و میران صدر جهان و میر شریف عاملی را در لاہور گذاشت، فرمودم که به اتفاق، مهماتی که روی دهد، به تفصیل رسانند.

روز دوشنبه از باع مذکور کوچ نموده به موضع هرهر که در سه گروه و نیم شهر واقعه است، منزل شد. روز سهشنبه چهانگیر پور نزول رایات جلال گشت، این موضع از شکار گاههای مقرر منست. در حوالی آن میناری به فرموده‌من بر سر قبر آهونی هنراج نام که دد جنگ آهون خانگی و صید آهون صحرایی بی نظیر بود، احداث نموده‌اند. در آن مینار ملام محمد حسین کشیری که سرآمد خوش نویسان زم خود بود، این نثر را نوشته بر سر نگی نقش کوده ند که: «درین فضی دلکش آهونی بهدام چهاندار خدا آگاه نورالدین محمد چهانگیر

پادشاه آمده در عرض یکماه از وحشت صحرائیت درآمده، سردار آهوان خاصه گشت». بنابرندت آهوری مذکور حکم فرمود که هیچکس قصد آهوان این صحراء نکند و گوشت آنها بر کافر حکم گوشت گاو داشته برسلمان از مقوله گوشت خواه باشد [الف] و سنگ قبر او را به صورت آهومرت ساخته نصب کنند و به سکندر معین که جاگیرد ر پر گه مذکور بود فرمود که در جهانگیرپور قلعه مستحکم بنا نماید.

بنجشنه چهاردهم در پرگه چنداله منزل شد و از آنجا روزشنه یک منزل در میان بسه حافظ آباد در منازلی که به اهتمام کروری آنجا میرقوم الدین به اتمام رسیده بود توقف روی داد و بدرو کوچ به کنار دریای چناب رسیده روزبنجشنه بیست و یکم ذیحجه از پلی که بر آب مذکور بسته بودند، عبور اتفاق افتاد و هوالي پرگه گجرات منزل شد.

وجه تسمیه گجرات: در زمانی که حضرت عرش آشیانی متوجه کشمیر بودند، قلعه در آن روی آب احداث فرموده بودند و جماعه گوجران را که در آن نواحی به دزدی و راهزنی میگذرانیدند بدین قلعه در آورده آبادان ساختند. چون مسکن گوجران شد بدین جهت آن را گجرات نام نهاده پرگه علی حده مقرر ساختند. گوجر، جماعه را میگویند که کسب و کار کمتر مینمایند. اوقات گنبد آنها از شیر جعرات میباشد.

روز جمعه خواص پور که از گجرات پنج کروه است و آنرا خواص خان افغان آبادان ساخته بود منزل شد. از اینجا دومنزل در میان کنار دریایی بیت مقام گردید. درین شب با دعظام دروزیدن آمده ابر سیاه فضای آسمان را فروگرفت و باران به شدت شد که پیران کوهنسال یادداشتند. آخر به واله منجر شد و هر راه برا بر به تخم مرغی افتاد. از طفیان آب و شدت باد و باران پل شکست. من با نزدیکان حریم حرکت بکشی عبور سودم، چون کشتنی کم بسود فرمود که موردم به کشتنی نگذرند و پل را از سر نو بینندند بعداز یک همه که پل بسته شد تمام لشکر به قراغت گذاشتند.

ذکر منبع دریای بھتو وجه تسمیه ویرناتک: منبع دریای بھتو چشمهاست در کشمیر ویرناتکنام. ویرناتک بدانه هندی، مادر را میگویند ظاهرآ در این مکان ماری بزرگ بوده است. در ایام حیات پدر خود دو مرتبه بر سراین چشمه [الف] رسیده ام. از شهر کشمیر تا بداجا پیست کروه بوده باشد. مثمن طور حوضی است تخمیناً پیست گز در پیست گز آثار عادنگاه ریاصتمندان در نواحی آن از حجره های سنگین و غارهای متعدد بسیار است. آب این چشمه در نهایت صاف است با آنکه عمق آنرا قیاس نمیتوان کرد. گرداهه خشخاش در آن اندازند تاریخین به از مین مشخص دیده میشود. ماهی بسیار در آن جلوه گر است. چون شنیده بودم که

بن چشمه پایاب ندارد بنا بر این دیسمانی به سنگ بسته در آین چشمه گفتم که انداختن. چون گر نموده شد ظاهر شد که از قدیمک و نیم آدم پیشتر نبوده است. بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه را بهستگی بسته با غچه بر اطراف آن ترتیب داده جوی آن را جد ولی ساختند و ایوانها و خانها بر دور چشمeh ساختند جای مرتب گشته که روندها مثل آن کم نشان می‌دهند. چون این آب بهموضع بمپور که درده کروهی شهر است می‌رسد، زیاده‌می‌گردد و تمام زعفران کشمير درین موضع حاصل می‌شود – معلوم نیست که در هیچ جای عالم این مقدار زعفران می‌شده باشد. هر سال یوزن هندستان پانصد من که چهار هزار من ولايت بوده باشد، حاصل زعفران است. در موسم گل زعفران در ملات است والد بزرگوار خود، درین سرزمین رسیلم، جمیع گلهای عالم اول شاخ و بعد از آن برگ و گل پرمی آورند، بهخلاف گل زعفران که چون از ذمی خشک چهار انگشت ساق آن سرمه زند گل موسنی زنگ مشتمل بر چهار برگ شگفتمنی گردد و چهار ریشه نازنجه مثل گل مصفر در میان دارد به درازای یک بند انگشت. زعفران همین است. در زمین شدیار کرده آب نادیده در میان کلوخها بر می‌آید. بعضی جایک کروه و بعضی نیم کروه زعفران دریست. از دور بهتر به نظر درمی‌آید به وقت گل چند از تندی بوی آن تمام نزدیکان را در درسر پیدا شد [۱۳۸الف]. ما آنکه کفیت شراب داشتم و پیام می‌خوردم راهم در درسر بهم رسید. از کشمير یان حیوان صفت که به گل جیدل هشقول بودند، پرسیلم که حال شدیان چیست؟ از جوابشان معلوم شد که درد سر را در مدت عمر تعقل نکرده‌اند. آب چشمه ویرنگ که در کشمير بیهتم می‌گویند بادیگر ناله‌ها و آبهای که از دست راست و چپ داخل گردیده دریای می‌شود و از میان حقیقی شهرمی گزند و عرضش دراکثر جاهای از یکه ندازی زیاده تغواهد بود. این آب را به واسطه کنافت و ناگواری هیچکس نمی‌خورد تمام مردم کشمير آب از آب‌گیری که به شهر متصل است و دل تمام دارد می‌خوردند. آب بیهت بدین تالاب در آمده ازداه باره موله و پگلی و دهمتو ر به پنجاپ می‌رود. در کشمير آندودخانه و چشمه بسیار است. غالباً بهترین آنها آب دره لار است بر کناره دریای بیهت واقعه شده و غریب صدقه در خوش اندام بریک قطعه زمین سبز و خرم دست به یکدیگر داده چنانکه تمام این سرزمین را سایه آن جنارها فراگرفته است و سطح زمین تمام سزه و مهربگه است به نوعی که فرش بربالای آنها انداختن بیدروی و کم سلیمانگی است.

صفت آثار سلطان‌نژین العابدین و بیان گرامت او: این ده آبادان کرده سلطان نژین – العابدین است که پنجاه و دو سال از روی مستقل حکومت کشمير نموده بود و اورا بدشاه کلان‌می‌گویند خوارق عادات ازو بسیار نقل می‌کند. آثار و علامات عمارت، او در کشمير بسیار

است. از آن جمله در میان آنگیری که او لیرنام دارد و عرض وطول آن از سه چهار کروه بیشتر نیست عمارتی ساخته نماین ننکا نام، معنی بسیار در بنای این عمارت به تقدیم رسانیده چشمی آن آنگیر به درجه دریا عمیق است، مرتبه اول به کشتی سنگ بسیاری آورده در جایی که آن عمارت ساخته شده ریخته اند هیچگونه [۳۸] غمی نکرده آخر چندین هزار کشتی را با سنگ غرق نموده به محضت بسیار یک قطعه زمینی که صد گز در صد گز بوده باشد، از آب برآورده صفحه بته است و بر یک طرف آن صعبه عمارتی به اتمام رسانیده و عبادتگاهه بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که از آن نفیس تر جایی نمی‌باشد. اکثر اوقات در کشتی براه آب بدینجا و مقام آمده به عبادت ملک علام قیام و اقام ام نموده است، می‌گویند که چدین اربعین در آنجا بسر آورده.

روزی یکی از ما خلف زادگان به قصد قفل او در آن عادتخانه اورا تنها یافته شمشیر کشیده در می‌آید، چون نظر او بر سلطان می‌افتد بنابر صلات پدری و شکوه صلاح سراسیمه و مضرطرب گشته بر می‌گردد و بعد ز لحظه سلطان از عادتخانه برآمده با همان پسر در کشتی می‌نشیند و روانه شهر می‌گردد و در اثاثی راه به آن پسر می‌گوید که: تسبیح خود را در عادتخانه فراموش کرده ام به ذوقی سوارشده تسبیح را خواهی آورد پسر به عبادتخانه در آمده پدر را در آنجا می‌پسند آن بیسعادت از روی شرمندگی تمام در پای پدر افتاده عذرخواهی تغصیر خود می‌نماید. ازو امثال این خوارق بسیار نقل کرده‌اند. می‌گویند که علم خلیع بدن را نیز خوب ورزیده بود. چون از اطوار واوضاع فرزندان آثار تعجیل در طلب حکومت و ریاست می‌فهمد می‌گوید که بر من ترک حکومت، بلکه گذشن از حیات بسیار آسان است اما بعد از من کاری نخواهد ساخت و مدت دولت شمایان بقایی نخواهد داشت، و به اندیش روزی به جزای عمل و نیت خود نخواهد رسید. این سخن گفته ترکخوردن و آشامیدن نمود و یک اربعین به همین روش گذراند و چشم خود را به خواب آشنا نکرده با ازباب سلوک و ریاست به عبادت حی قدری مشغول نموده دور چهلم و دیعت حیات را باز سپرده به جسوار رحمت ایزدی [۳۹] پیوسته سه پسر زو ماند. آدمخان و حاجی خان و پیرام خان. یا هم دیگر در مقام منازعه در آمده هر سه مستاجل شدند و حکومت کشمير به جمیعه چکان که از عوام انسان می‌پاهیان آن دیار بودند منتقل شد. سه کس از حکام آنجا بوسه ضلیع دیگر آن صفحه که ذین العابدین در نال اول ساخته بود جاها ساختند اما هیچکدام به استحکام عمارت زین العابدین نیست. خزان و بیهار کشمير از دیدنهاست. فصل خزان را دریافت و آنجه شنیده بودم، پهلو از آن به نظر در آمد. عایتا فصل بهار آن ولايت را ندیده ام امید که روزی گردد.

روز شنبه غرہ محرم سنه ۱۰۱۶ از کنار دریای بہت کوچ فرموده یک روز در میان به قلمه رهناس که از بنای شیرخان افغان است رسیدم. این قلعه را در شکستگی زمین بنا نهاده که به آن استحکام جای خیال نتوان کرد. چون این سرزمین به ولایت گهکران متصل است، و آنها جمیع متصرف سر کشند؛ آن قلعه را خاص بجهت تیبه و سر کوب آنها به خاطر گذرا نیده بود که بسازد، چون پاره کار گردند شیرخان در گذاشت. پسر او سلیمان خان توفیق اتمام آن یافت و بر یکی از دروازه ها خرج قلعه را بر سرگی کنده نصب نموده اند. شانزده کسرور و ده لک وام و کسری صرف عمارت آن شده که بحساب هندوستان چهل لک ویست و پنج هزار روپیه باشد و موافق دادوستد ایران یکصد و بیست هزار تومان و مطابق معمول توران یک ارب و بیست و یک لک و هفتاد و پنج هزار خانی می شود.

روز شنبه چهارماه چهار کروه و سه پا و قطع نموده به پیله منزل واقعه شد. پیله به زبان گهکران پشته رامی گویند. از اینجا بدده بیهکرا فرود آمد و بیهکرا به زبان همین جماعت پیشه ایست مشتمل بر بوتهای گل سفید بی بو. از پیله تا بیهکرا ادام راه در میان روذخانه آمدن ام که آب روان داشت و گلهای کنیر که از عالم شکوفه شفت آلو در غایت دنگین و شکفتی است و در زمین هندوستان بین گل همیشه شکفته و پر بار است در [۳۹ ب] اطراف این روذخانه بسیار بود. به سوار و پیاده که همراه بودند، حکم شد که دسته ها ازین گل برسزند و هر کس که گل پرسنداشته باشد دستار اورا بردارند عجب گلزاری بیهی رسید. روز پنجشنبه از شهر گذشته به هیتا منزل شد و در این راه گل بلاس بسیاری شکفته بود این گل هم مخصوص جنگلهای هندوستان است. بوندارد، اما رنگش تارنیجی آتشین است، و پیش آن سیاه بوته آن برایر به بوته گل سرخ می شود و از آن کلاستر هم می باشد به نوعی به نظر درمی آبد که چشم از آن بر نمی تو ن داشتند چون هوا در غایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور و ضیای حضرت نیر اعظم گشته بارش آهسته ترویج می نمود؛ بخوردن شراب رغبت نمودم. مجمل از غایت شکفتی و خوشحالی این راه طی شد. بن محل را هیتا به آن تقریب می گویند که آبادان کرده گهکریسته تهی نام و این ملک را از مار کله تاهیا پونهه و هار می گویند. درین حدود زاغ کم می باشد. از رهناس تاهیا جا و مقام بیوکیا لاست که به گهکران خویش وهم جدند.

روز جمعه کوچ نموده چون چهار کروه و سه پاوطی شد به منزل پکه فرود آمد. پکه بدان سبب می گویند که سرای از خشت پخته دارد. به زبان اهل هند پکه پخته را می گویند عجب پر گرد و خاک منزلي بود. از ابده بواسطه ناخوشی راه به مشقت تمام به منزل رسیدند.

در همینجا دیواج از کابل آورده بودند اکثر ضایع شده بود. روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهارویم کروه به موضع کور متزل شد. کوره ذیان گهکران چروشکستگی را می گوید. این ولایت بسیار کم درختیست. روز یکشنبه از راولپنڈی گذشته محل نزول گشت. این موضع را راول نامی هندوی آبادان ساخته است و پندی به همین ذیان ده را گویند. قریب به این منزل در میان دره رود آبی جاری بود و در پیش آن حوضی که آب رود آمدۀ در آن حوض [۴۰ لف] جمع می گشت. چون سرمتزل مد کور خالی از صفائی بود زمانی آنجا فرود آمده از گهکران پرسیدم که عمق این آب چه مقدار باشد؟ جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین آب نهنگ می باشد حانورانی که به آب درمی رفتند زخمی و مجروح بر می آمدند بدین جهت کس جرأت در آمدن درین آب نمی کنند. فرمودم که گوشنده‌ی را در آنجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون آمد. بعد از آن فراشی را نیز فرمودم که در آید اوهم به همین دستور سالم برآمد. ظاهر شد که آنچه گهکران می گفتند اصی تداشت غرض این آب بلکه اندازه بوده باشد. دو شنبه موضع خربزه منزل گردید. گبدی در زمان سابق گهکران ساخته در آنجا از متعددین باج می گرفته اند. چون اندام آن گبید به خربزه مشابهی دارد بدین اسم اشتهر یافته است.

شنبه یازدهم به کالاپانی فرود آمدم که به زیان هندی مسرا درین آب میاه است. درین منزل کوتلیست مارکله نام. به لفظ هندی مارزون راه و کله قافله در می گویند یعنی محل زدن قافله. حد ولایت گهکران تا اینجاست. حیوان صفت حماعتشی اند. دائم سایکدیگر در مقام منازه و مجادله اند. هر چند خواستم که رفع این نزع بشود فیشه نکرد. ع : جان جاهل به سختی ارزانی

روز پنجم شنبه منزل با بحسن ابدال شد. بر شرق رویه این مقام به یک کروه فاصله آبشاریست که آبش به غربیت تندی ریزد و تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست. در راه کشیر دو صهبا ازین قسم آبشارها هستند در میان آنگیری که منع این آب است، راجه مانسنه عمارت مختص‌تری ساخته است. ماهیها که به درازی نیم گز وربع گز بوده باشد درین آب بسیار است. سه روز درین مقام دلکش توقف افتد. بازی دیگان شرایها خورده شد و به شکار ماهی توجه نمود. تا حال سفره دام که از دامهای سقرست و به زیان هندی به نور جال می گویند، نینداخته بودم. انداختن آن خالی از اشکالی نیست. بدست خود این دام را انداخته ده [۴۰ ب]

دوازده ماهی گرفتم و مرواریدها درینی آنها کشیده به آب سرد نند.

از مورخان و متولنан آنجا احوال بایحسن را استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص ننگفت. جای به مقام مذکور مشهور است چشمهاست از دامن کوهچه بر می‌آید در غایت صافی و لطافت، چنانچه این بیت امیر خسرو را شامل است:

کورد تو اند به دل شب شمرد  
در ته آپش ز صفار یگچ خرد

خواجه شمس الدین خو فی، که مدتها به شغل وزارت والد بزرگوارم مشغول داشت، صفه بسته و حوض در میان آن ترتیب داده که آب چشمها آنجا درمی‌آید، و از آنجا به زراعت و باغات صرف می‌شود یر کنار این صفه گنبدی بهجهت مدفن خود ساخته بوده است بحسب اتفاق آنجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرش حکیم همام را، که در خدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحب و قرب محرومیت تمام داشتند، حسب الحکم آنحضرت در آن گنبد نهاده اند.

در پانزدهم امر و هی منزل شد. عجب میزه ذاری یکدستی بود که اصلاً پستی و بلندی نداشت، یه نظر در آمد درین موضع وحولی آن هفت هشت هزار خانه کهتر و دلهزاده (ولگردان) متولن اند و انواع فساد و تعزی و راهزی از این جماعت به وقوع می‌باشد. حکم فرمودم که سر کار اتفک و این حدود به ظرفخان پسر زین خان کو که تعلن داشته باشد و تازمان مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دلهزا کان را کوچانیده به حافظ لاهور روانه سازد و کلانتران کهتران را بدست در آورده مقید و محبوس نگاهدارد.

زمان بنای قلعه اتفک: روز دوشنبه هفدهم کوچ شدو یک منزل در میان نزدیک به قلعه اتفک بر کنار دریای تیلاج محل نرول رایات اجلال گشت. درین منزل مهاپت خان به منصب دوهزار و پانصدی سرافرازی یافت. قلعه مذکور از بنای های حضرت عرض آشیانی است که به معنی و اهتمام خواجه شمس الدین خوافی با تمام رسیده، مستحکم قلعه است. درین روزها [الف ۱۴۱] آب بیلاج از طیان فرود آمد و بود چنانچه به هزوده کشتنی بل بسته شد و مردم به سهویت و آسانی گذشتند.

امیر الامر را بواسطه ضعف دل و بیماری در اتفک گذاشت و به بخشیان حکم شد، که چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سوای نرديکان و مقرمان دیگری را از آب نگذرانند و اردو تامعاودت رایات جلال در اتفک بوده باشد. روز چهارشنبه نوزدهم باشهزادها و چندی از خاصیگان بر جاله سوار شده از آب بیلاج سلامت گذشته به کنار دریای کسامه فرود آمد، دریای کامه آمی است که پیش قصبه جلال آباد می‌گذرد. جاله جائیست که از بانس و خش ترتیب داده، در ته آن مشکهای پرباد کرده می‌بندند و درین ولایت آنرا اشال

می گویند و در دریاها و آبهای که سنگها در میان دارد از گشتی این تریست.  
دوازده هزار روپیه به میر شریف آملی و جمعی که در لاهور بخدمات تعیین بودند داده  
شد که به قرا تقسیم نمایند. به عبدالرزاق معموری و بهاری داس بخشی احديان حکم شد که  
سرنجام جمعی که به همراهی ظفرخان تعیین شده اند، نموده و آنها را دوانه سازند و از آنجا  
پنهان خان کو که در میان رسای باره منزل شد. مقابل سرای باره در آن طرف آب کامه قلعه ایست که  
نوشهره موسوم ساخته است و قریب پنجاه هزار روپیه خرج آن شده و می گویند که حضرت  
جنت آشیانی درین زمین شکار گرگی نموده اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که  
من هم در ملازمت پدر خود دو سه مرتبه تماشای این شکار کرده ام.

روز سه شنبه یست و پنجم به سرای دولت آباد فرود آمدم احمدیگه کابل جاگیر دار  
پرشاور بامالکان یوسف زیبی خودیه خیل آمده ملازمت نمودند. چون خدمت احمدیگ  
مستحسن نیافتاد ولايت مذکور ازو تغیر نموده به شیرخان افغان عنایت کردم. چهارشنبه  
یست و ششم در باع سودارخان که در حوالی پرشاور ساخته منزل شد. گور کهتری را که  
معبد [۴۱ ب] مقدار جوگیان است و در بن تو احی واقع بود سیر نمودم - به گمان آنکه شاید  
تفیری به نظر در آید که از صحبت او فضی تو ان یافت آن خود حکم عنقا کیمیا داشت یا که  
یکی بی معرفت به نظر در آمدند که از دیدن آنها بجز تیرگی خاطر چیزی حاصل نشد.

روز پنجم شنبه به منزل چمرود روز جمعه به کوتل خیبر بر آمده در علی مسجد منزل شد  
و شنبه از کوتل مادبیچ گذشته به غرب خانه فرود آمدم. درین منزل ابوالقاسم نمکی جاگیر دار  
جلال آباد زردآلوی آورد که در خوبی کم از زردآلوی خوب کشمیر نبود. درین منزل دکه  
گیلام که والد بزرگوار آن را شاه آلو نام نهادند از کابل آوردهند. چون مبل بسیار  
نخوردن آن داشتم با آنکه بمدعا نرمیده بود، در گزک شراب به رغبت تمام خسوزده شدم.  
سه شنبه دوم صفر ظاهر بساول که بر کثار دریا واقع بود، منزل شد. آن طرف دریا کوهی است  
که اصلا درخت و سرمه ندارد و ازین جهت این کوه را کوهه بی دولت می نامند. از پدر خود  
شنیدم که امثال این کوهها معدن طلا می باشد. در کوهه اله بوغان دروقتی که والد بزرگوارم  
متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم. صد آهوی سرخه شکار شد.

چون خدمات مالی و ملکی خود را با سر الامر فرموده بودم ویماری او امتداد تمام پیدا  
کرد و نسبان برطیعت او ب نوعی غالب گشت که آنچه در ساعت مقرر مذکور می گشت در  
ساعت دیگر به یاد او نمی ماند، و روز بروز این نسبان در زیادتی بود. بنا بر این روز چهارشنبه

سوم صفر خدمت وزارت را به آصف خان فرموده خلعت تخاصه و دوات و قلم مرصع پدرو محبت کردم. از اتفاقات حسن، قبل ازین به پیست و هشت سال، در همین منزل والد بزرگوارم، ورا به منصب میربخشی سرفراز ساخته بودند. لعلی که برادرش ابوالقاسم به چهل هزار روپیه خریداری نموده فرستاده بود، آن لعل را بجهت تسلیم وزارت [۴۲الف] پیشکش نمود. خواجه ابوالحسن را که خدمت بخشیگری داشت به همراهی خود اتیاس نمود. در میان رودخانه نیمه سنگ را از ابوالقاسم تسکین تغییر نموده به عنای خان مرحمت فرمودم. در میان رودخانه نیمه سنگ سفید واقع بود فرمودم که آن را بصورت فیلی ترتیب داده در سینه آن فیل این مصراج را که مطابق تاریخ هجری بود نقش کردند. ع: سنگ سفید فیل جهانگیر پادشاه (سنه ۱۰۱۶) در همین روز کلیان پسر راجه بکر ماجیت از گجرات آمد و مقدمات غیر مکرر ازین حر امراهه مفسد به سمع اشرف رسیده بود از آنجله لویی زن مسلمانی را در خانه خسود نگاهداشته به ملاحظه آنکه مبادا این مقدمه شهرت کند، مادر و پدران اورا کشته در خانه خود گور کرده است. فرمودم که اورا درینگاهدازند تا به حقیقت اعمال و افعال او باز رسیده شود. بعد از تحقیق فرمودم که اول زیان اورا بیرونیدند. بعد از آن فرمودم که در زندان ابدی بوده باسیگنان و حلالخواران طعامی خورده باشد. چهارشنبه سرخاب منزل شد و از آنجا به چکدالک نزول نمودم. درین منزل چوب بلوت که برای سوختن بهترین چوبهاست بسیار دیده شد. این منزل اگر چه کوتول و کریوه نداشت اما تمام سنگلاخ بود. جمعه دوازدهم به آب باریک و شنبه به پورت پادشاه مقام شد. یکشنبه چهاردهم به حدود کا بن فرود آمد. صدارت قضایی بلده مذکور درین منزل به قاضی عارف پسر ملاصداق حلوابی تعریض شد شاه آلوی رسیده از موضع گلبهار درین مقام آوردند قرب به صد عدد به رخت تمام خورده شد. دولت رئیس ده چکری [۴۲ب] گلی چند غیرمکرر آورده گذرانید که در مدت العمر نتدیده بودم. از آنجا به گرامی نزول اجلال اتفاق افتاد درین منزل جانوری ابلق به شکل موش بران که به زبان هندی گله‌ری می‌گویند آورده به نظر گذرانیدند و چنین گویند که درخته که این جانور باشد موش پیرامون آن خانه نمی‌گردد. به این تقریباً این جانور را میرموشان می‌گویند. چون تحالی ندیده بودم، مصودان فرمودم که شیوه آن را بکشند. از راسو کلان ترا است غایباً صورت او به گربه مشکین مشابهت تمام دارد.

حمدیگخان را به تبیه و تادیب افتادن بنکش تعیین نموده به عبدالرزاق معموری

که در آنک بود حکم شد که دولتکروپیه به تحویلداری مومن داس پسر راجه بکر ماجیت همراه سزد که به کومکین لشکر مذکور تقسیم نمایند و هزار برق انداز نیز به همراهی این لشکر مقر گشت. شیخ عبد الرحمن ولد شیخ ابو لفضل به منصب دوهزاری ذات و هزارو پانصد سوار سرفراز گشته به خطاب افضلخانی ممتاز گردید. پانزده هزار روپیه به عزتخان مرحمت شد و بیست هزار روپیه دیگر به جهت مرمت قلعه پیش بلاغ تحويل او مقرر گشت. سوکار جونپور را به جاگیر دلاورخان افغان مرحمت نمود.

وروود به کابل: روز پنجشنبه هژدهم اذ پل مستان تاماغ شهر آرا که محل نزول راهبات جلال بود دور روپیه روپیه ونصف وربع آن رفقا و محتاجان افتاده به باع مذکور داخل شد. بسیر به صفا و طراوت به نظر در آمد. چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشد به جهت گرمی هنگامه از جویی که در وسط این باع جاریست و تخمينا چهارگر عرض آن بوده باشد و همسالان و همسنان فرمودم که ازین جو بجهنده. اکثر نتوانستد جست در کار جوی و مبن جوی افتادند. من هم اگرچه جسم اما به آن چستی که در سن می سالگی در خدمت والدیز رگوار خود جسته بودم درین ایدم که عمر من به چهل سالگی رسیده بود به آن قدرت و چالاکی شرائض حست. [الف ۴۳] در همین روز هفت باع که از باغات مفرد کابل است پیاده سیر نمودم تا حال به خاطر نمی رسید که این قدر راه پیاده رفته باشم. اول باع شهر اراسیو کردم. بعد از آن به باع مهتاب و باعی که مادر کلان پدر من بیگم تعییر کرده رسیدم و از آنجا به اورته باع و باعی که مریم مکانی که مادر من باشد ساخته، گذر کردم و باع صورت خانه یک چار کلان دارد که مثل آن چنان در دیگر باغات کابل نیست، و چهار باع را که بزرگترین باغات بلده مذکور است، دیده بجا و مقام مقرر مراجعت نمودم. شاه آلوی پر درخت طور نمودی دارد پروانه از آن چنان بنظر درمی آید که گویا قطعه یاقوت مدور است که بر شاخهای درخت معلق داشته اند. بنای باع شهر را شهر بانو بیگم دختر میرزا ابوسعید که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی است، تهاده اند و مرتبه بیهوده باع شهر کابل به این لطفت وصف باعی نیست. اقسام میوه و انگورها دارد و طراوت آن به درجه ایست که به کفش پای در صحن آن گذاشتن از طمع راست و سلیقه درست دور است. در حوالی این باع زمینی لایق به نظر در آمد، از مالکن آن زمین را خریداری نموده فرمودم که آبی، که از اطراف گذرگاه می آید، در وسط این زمین گرفته، باعی ترتیب دهنده بشه آن خوبی و لطافت در معموره عالم نبرده باشد و ام آنرا جهان آرا نهادم تا دد کابل بودم بعضی اوقات بسامرفان و نزدیکان و گاهی با اهل محل در باع شهر آرا صحبت می داشتم، و شبها بعلمای و طلبیه کابل می.

فرمودم که مجلس طبع افرا و تیراندزی ترتیب داده به رقص ارگشتن قیام و اقدام می‌نمودند. بهر کدام از جماعه یقایان خلعتها داده هزار روپه مرحمت فرمودم که در [۴۳ ب] میان خودها تقسیم نماید و به دوازده کس از متمدنان در گاه فرمودم که يك‌هزار روپه در هر روز که در کابل باشم به فقرا و مساکین و ارباب احتیاج بر سانت و حکم کردم که در میان دوچتاری که بر کناره جوی وسط باغ واقع است که يك‌یکی را فرج بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده‌ام، بر پارچه سنگی سفیدی، که طول آن يك‌گز و عرض آن سه‌ربع گز بوده باشد نصب کردن و نام مرانا به صاحب قرآنی به ترتیب بر آنجا نقش نمودند و به طرف دیگر نگشته شد که زکات و اخراجات کابل را بال تمام بخشیدم. هر کس ازواlad و اعقابها به خلاف این عمل نماید، به غضب و سخط لهی گرفتار آید. تازمان جلوس من بین اخراجات معمول و مستمر بود و هرسال میبهای کلی بدین علت از بندوهای خدا می‌گرفتند. رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد. درین آمدن به کابل تخفیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم آنجا واقع شد و ملکان و رئیسان غزنه و نواحی آن به خلعتها نوازشها سرفراز گشته و مطالب و مقاصدی که داشتند بحسن وجوده فیصل پذیرفت. از عجایب اتفاقات نگه روز پنجم شنبه هژدهم صفر که به شهر کابل داخل شدم مسابق تاریخ هجری است. فرمودم که بر آن سنگ نتش کردن و قریب به تختی که در دامنه کوه جنوب رویه کابل واقع است، مشهور به تخت شاه، صفحه از سنگ برآورده اند که حضرت فردوس مکانی در آنجا نشسته شراب نوشجان فرموده‌اند، يك‌حوضه مدور بر یک گوشه این صفحه بر سنگ کشته‌اند که قریب به دومن هندستان شراب می‌گرفته باشد. نام مبارک خود را با تاریخ به دیوار صفحه مذکور که متصل به کوه است، این عبارت نقش نموده‌اند که «تختگاه بادشاه عالم پناه ظهیر الدین با بر بن عمر شیخ گور کان خلد الله ملکه» فی سنه ۹۱۴— من هم فرمودم که تختی دیگر در بر این صفحه تراشیده بر حوضچه به همان دستور بر کنار آن کشند و نام مرا باتام صاحب قرآنی بر آنجا نقش کردن. در روری که من بر از تخت نشتم، هردو حوضچه را [۴۴ الف] فرمودم که اذ شراب پرس ختند و به ندهایی که در آنجا حاضر بودند دادند. شاعری از شعرای غزنه در تاریخ آمدن من به کابل یافته بود که: ع: پادشاه بلا دهشت افليم او را به خلعت و انعام نوازش نموده، فرمودم که بر دیوار متصل به تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند.

پنجاه هزار روپه به پرویز مرحمت شد. وزیر الملک را میر بخشی ساختم. به قلیخان

فرمان شد که یک اک و هفتادهزار روپیه از خزانه لاهور به مدد خرج لشکر قندهار روانه ماید. سیر خبا بان کابل و بین ماهر و نموده به حکام آنجا فرمودم که به جای درختانی که حسین ییگ روپیاه بریده بود نهالها تشدید و او لنگ پورت چالاک را تیز سیر نموده عجب جای بصفای بی به ظردر آمد. رئیس چکری، یک رنگی دا به تیر زده آورد. تابن وقت رنگ را ندیده بودم به تیر کوهی می ماندو تفاوت به نز همین شاخ است، شخ رنگ، خم دراست و شاخ نز راست ماز پیچ است.

صفت قرگی ۱۵۱ خویش: به تقریب احوال کابل و افغان حضرت فردوس مکانی به نظر می گذشت. تمام به خط مبارک ایشان بود. مگر چهار جزء آن را به خط خود نوشتم و در آخر اجزای مذکور هم عبارتی به ترکی در قلم آوردم تا اینجا شود که این چهار جزء به خط من است، و با وجود آنکه در هندوستان کلان شده ام، در گفتن و نوشن ترکی عاری نیستم. در پیست و پنجم صفر با اهل محر سیر جگاه سفید سنگ که در نهایت حلقا و خرمی بود، نموده شد. روز جمعه یی و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی در یاقتم. زرو طعام و نان و حلوا ای فراوان به دروح گذشتگان فرمودم که مه فقرا تقسیم نمودند. رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندوال تا حال زیارت پدر خود نکرده بودند، درین روز به آن شرف رسیدند. روز پنجم شنبه سیوم ربیع الاول در خبا بان فرمودم که اسپان دونده خصه و شاهزاده ها و امراء را [۴۴] دوانیدند. یک اسب کوچک عربی که عادل حانی والی دکن بهجهت من فرستاده بود، از همه اسان بهتر دوید.

در همین روزها پسر میرزا سنجور هزاره و پسر میرزا باشی که کلاfterان و سرداران هزاره بودند، مده ملازمت کردند. هزاره های دهنه میرداد دورنگ که به تیر زده بودند آورده گذار نیتدند. به کلانی این رنگها دیگر دیده نشد وده دوازده از تکه مارخوار کلان بزرگتر بود. خبر رسیدن شاه ییگ خان حاکم قندهار به پرگنه شور که جاگیر اوست رسید. پنحاطر قراردادم که کابل را با عنایت کرده روانه هندوستان شوم. عرضداشت راجه نرسنگدیو آمد که برادرزاده خود را که فته انگلیزی می کرد به دست در آورده بسیاری از مردم او را بدقتل رسانیده است. فرمودم که به قعده گوا لیا فرستند. تا در آنجا محیوس و مقید باشد پرگنه گجرات سر کار پنجاب به شیرخان افغان مرحمت شد. چین قلیچ ولد قلیچ خان را به منصب هشتصدی ذات و پانصدسواد سرافراز ساختم. دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پای او بجهت سرما غ شهر آرا برداشتند و مهر پدری نگذاشت که اورا به سیر با غ مذکور نفرمایم. قلعه ایک دنواحی آن از تعبیر احمدیگ به ظفر خان مرحمت نمودم تا جخان که به دفع افغانان مفسد پنگش تعیین یافته بود، پنجاه هزار روپیه شفقت نمودم در چهاردهم علی خان کرود را که از

ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود، وداروغنگی نقارهخان باو تعلق داشت، بخطاب توپخانی سر فراز ساخته به منصب پانصدی ذات ودویست سوار ممتاز گردانید. مهاسنگه پسرزاده راجه‌مان سنگدرا هم بجهت دفع مردودان بنگش تعین نموده رامدان را افالیق او ساختم. روز جمعه هزدهم وزن قمری سال چهل واقع شد. دوپهر از روز مذکور گذشته ابن مجلس منعقد گشت. دههزار روپه از جمله زروزن مذکور به ده کس از بندهای معتمد خود دادم که به مستحقین واریاب احتیاج قسمت نمایند. درین روز عرضداشت سردارخان حاکم قندهار از راه هزاره وغزین رضید، بهروانده روز به مضمون آنکه ایلچی شاه عباس که روانه درگاه است داخل هرات شد. شاه به مردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب قته جو بیحکم من بر سر قندهار [۴۵] رفته است. میگر نمی‌داند که نسبت ما با سلسله علیه حضرت صاحب‌قرانی بخصوص به حضور جنت آشیانی اولاد امجاد ایشان درچه مرتبه است. اگر احیاناً آن ملک را در تصرف درآورده باشد به کسان و ملازمان برادرم جهانگیر پادشاه سپرده و بجا مقام خود مراجعت نمایند. پخاطر رسید که به شاهی یگئخان فرمایم که راه غزین بهروشی ضبط نماید که متعددین قندهار به فراغت به کابل توانند آمد. قاضی نورالدین را در همین روزها به منصب صدارت سرکار مالوه واوجین تعین نمودم. پسرمیرزا شادمان هزاره پسرزاده قراچه‌خان که از امرای معتبر عمدۀ حضرت جنت آشیانی بود آمده ملازمت نمود. قراچه‌خان ذنی از مردم هزاره خواسته بود. این پسر ازو متولد شده است.

روز شنبه نوزدهم راتانشکر ولد راتاوردیسنگه را به منصب دوهزارو پانصدی ذات و هزار سوار سرافراز ساختم به رای متوجه منصب هزاری و ششصد سوار حکم شد. افغانان شناوری قوچی آوردنده که هردو شاخ اویکی شده بود به شاخ آهوری رنگ شافت داشت. همین افغانان بزم اتحوری کشته آوردنده که مثل او تدیده بودم بلکه تخیل هم نکرده بودم به مصوّران فرمودم که شیوه او را بکشند. چهارمن وزن هندوستان کشیده شد ددازای شاخ اویک و نیم گز، نیم یا وکم (نصف یک‌چهارم) به گز درآمد. روز یکشنبه بیست و هفتم شجاعت‌خان را به منصب هزارو پانصدی ذات و هزار سوار امتیاز بخشیدم. حوبیلی گواهیار به جاگیر اهنجارخان مرحمت شد. قاضی عزت‌الله را با برادران به خدمت بنگش تعین فرمود.

ـ خرهای همین روز عرضداشت [۴۵ب] اسلام‌خان از آگرہ باخطی که جهانگیر قلیـ خان از بیهاد باو نوشته بود رسید. مضمون آنکه به تاریخ سیوم صفر بعد از یک پهرقطب‌الدینـ خان را در پردازان از ولایت بنگاله علیقلی استاجسو زخم زد و بعد از دوپهر شب درگذشت. تفصیل این مجلل آنکه علیقلی مذکور که سفره‌چی شاه اسماعیل والی ایران بود بعد

از قوت او بنا بر شرارت وقتنهانگیزی که در طبیعت داشت، گریخته به قندهار آمد در ملتان خانه خانان را که برسولایت تعیین شده بود ملاقات نموده به همراهی او روانه ولایت مذکور شد. خانه خانان غایبانه اورا داخل پندهای عرش آشیانی ساخت و در آن سفر خدمات به تقديم رساند، به منصبه فرانخور حالت خود سرفراز گردید؛ و مدتها در خدمت والد بزرگوارم بود، و در ایامی که به دولت متوجه ولایت دکن شدند وبرا برس رانا تعیین فرمودند آمد نو کرمن شد. اورا به خطاب شیرافکن سرفراز ساختم. چون از القاء باد به ملازمت والد بزرگوار خود آمد و با بر بی التفاتی که نسبت بهمن بهظور رسید اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند، اوهم درین وقت از خدمات من جدا شی استیار نمود. بعد از جلوس از روی مررت تقصیرات اورا در نظر نیاورده، در صوبه ینگاه حکم جاگیر کردم از آنجا اخبار رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت گذاشتند لایق نیست. به قطب الدین خان حکم رفت که اورا به درگاه فرستد و اگر خیال باطلی کند به سزا دساند. خان مشارالیه اورا به واجبی می-شناخت پامردمی که حاضر بودند، به مجرد رسیدن حکم به بردن کسه جاگیر او بود، اینگار می نماید و از چون از رسیدن قطب الدین خان خبردار می شود تنها بادوجلودار به استقبال متوجه می گردد و بعد از رسیدن و درآمدن به میان فوج مردم خان مشارالیه مردم اورا فرو می گیرند. او چون فی الجمله ازین روش آمدن قطب الدین خان کوکه به مظنه شده بسود از روی فریب می گزید [۶۴الف]، که این چه روش توذک است؟ خان مذکور مردم خود را مانع کرده تنها به او هم می شود که مضمون حکم را خاطر نشان سازد و در این وقت فرصت جسته فی الفور شمشیر کشیده دو سوز خم کاری به او می دساند اینه خان کشمیری از حاکم زاده های آنجا چون به خان مشارالیه تسبیت وجهت تمام داشته از روی حلال نمکی و مردانگی خسود را رسانیده، زخم کاری پسر علیقلی خان می زند و آن مقتن شمشیر سیخگی به اینه خان زده دخمش کاری می افتد. چون قطب الدین خان را به این حال دیدند مردم هیجوم آوردند او را پاره پاره کردند و به جهنم فرستادند. امید که همیشه درجه نهنجای آن بد بخت روسیاه بوده باشد. اینه خان همانجا شهادت یافت. قطب الدین خان کو که بعد از چهار پیش در منزل خود به رحمت ایزدی پیوست ازین خبر ناخوش چه نویسم که چه مقدار متالم و آزارده گشتم قطب الدین خان کو که به منزه ام فرزند عزیز و برادر مهریان ویار یکجهت من بود با تقدیرات الهی چه توان کرد، رضا بر قضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم. بعد از رحلت حضرت عرش آشیانی و شنوارشدن ایشان مثل این دو قصیه، که قوت مادر قطب الدین کو که و شهادت یافت او بوده باشد، بر من نگذشته است.

روز جمعه ششم ربیع الآخر به منزل خرم که در اورته باق ساخته بسود والحق عمارت است پس موزون، رقم اگر چه سنت پدرم این بود که در هرسالی دو مرتبه بطن سال شمسی و سال قمری خود را وزن می فرمودند و شاهزاده هادا در همین روز سال شمسی به وزن درمی آوردند، غایباً دین سال که ابتدای شانزدهم قمری بود از سن فریض خرم جوتکیان و منجمان به عرض رسانیدند که فی الجمله گرانی طالع در سال مذکور واقع است و مراجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود، فرمودم که اورا به طلا و نقره و سایر فلزات بدستور معهود بر کشیدند و به هرا و ارباب احتیاج زد وزن مذکور را تقسیم [۴۶ ب] نمودند تمام آن روز در منزل بابا خرم به خرمی و خوشحالی گذشت واکثر پیشکش‌های او پسندیده افتاد.

چون خوبیهای کابل را دریافته اکثر میوه‌هایش خورده شده بود با بر بعضی مصلحتنا و دوری از پایه تخت، روزی کشنه چهارم جمادی الاول حکم کردم که پیشخنه به جانب هندوسان بیرون بروند، بعد از چند روز از شهر برآمده جلگه سفیدسنگ محل رایات جلال گشت، اگر چه هنوز انگور به کمال نرسیده بوداما پیش ازین انگور خوب کابل خورده شده بود، اقسام انگور خوب می‌شود، خصوصاً صحی و کشمکشی، شاه آلوهم میوه خوشحوار خوش چاشنی است، نسبت به دیگر میوه‌ها بیشتر می‌توان خود داد.

من در یک روز تا صد و پنجاه از آن خورده‌ام، مراد از شه آلو گیلاس است که در اکثر جاهای ولایت (— ماواراء النهر) می‌شود، چون گیلاس به گیلاسی که از نامهای چپاسه است، مشتبه می‌شد، حضرت والد بزرگوارم آنرا شاه آلو نام فرمودند، زرد آلوی بیوندی خوبی می‌شود و فراوان است، غایباً در باغ شهر آرا درخت است که آن را میرزا محمد حکیم، عموی من، نشانیده بود و به میرزا بی مشهور است، زدد آلوی این درخت نسبتی به دیگر زرد آلوها ندارد، شفقات‌لرهم به غایت نفیس و بالیله می‌شود، از استالف شفالوی آورده بودند، در حضور خود وزن نمودم بر ابر پیست و پنج روپه که شصت و هشت مثقال معمول است، به وزن درآمد، با وجود لطافت میوه‌های کابل هیچ‌کدام در ذایقه من لذت ابه ندادند، پرگته مهابین به جاگیرها بابت خان محبت شد، عبدالرحیم بخشی احمدیان به منصب هفت‌تصدی ذات و دوست سوار سرفراز گردید، مبارکخان سروالی به قوچداری سرکار حصر تعین یافت، فرمودم که میرزا فریدون بر لاس را در صوبه‌الله آباد جاگیر نمینند، در چهاردهم ماه مذکور ارادت خان [۱۴۷] برادر آصف خان را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خاصه و اسپ عنایت نموده خدمت بخشیگری صوبه پئمه و حاجی پور به امر حمت کردم، چون قوریگی من بود، بدست او شمشیر مرصع به جهت فرزند اسلام‌خان صاحب صوبه ولايت مذکور فرستادم، در وقتی که

می‌رفت در حوالی علی مسجد و غرب خانه عنکبوت کلامی را که در جثه برایر به سرچشگی بود دیدم که گلوی ماری را به درازی یک گروهی خنک کرده اورا نیم جان ساخته است، پجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لعنه‌ای جان داد. در کابل خبر بهمن رسید که در زمان سلطان محمود غزنوی به حوالی ضحاک و بامیان شخصی خواجه قایوق نام وفات یافته در غاری مدفون است و جسد او تاحل از یکدیگر نپاشیده، بسیار غریب بود. یکی از واقعه‌نویسان معتمد خود را باجرایی فرستاد که به غار رفته احوال را چند نچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص یوردند. آمده چنین به عرض وسانبدند که نصف بدنه که به زمین متصل است، اکثر از یکدیگر فرو ریخته و نصفی دیگر که به زمین نرسیده، بحال خود است. تا نحن دست و پای وموی سر نریخته موی دش و بروت تا یکطرف بینی فرو ریخته. ز تاریخی که بسرد آن غار نقش کرده اند، چنین ظاهر می‌شود که وفات اویشتراز زمان سلطان محمود غزنوی بوده است. کسی این شخص را به واقعی نمی‌داند.

روز پنجشنبه پانزدهم ارسلان بی‌حاکم قلعه کاه مرد که از توکران میانه ولیخان والی توکران بود آمده ملازمت کرد همیشه شنیده می‌شد که میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ را اوزبکان کشته‌اند درین ایام شخص آمده عرضه‌اشتی بنام او گذرا نید و لعل بیازی رنگ که به صد رویه می‌اززید، به رسم پیشکش آورده بود، اراده واستدعا آنکه فوچی به کمل او تعیین گردد. تا بد خشان را از دست اوزبکان برآورد. کمر خنجر مرصع پجهت او فرستاده شد و فرم، [۳۶] صادر گشت که چون رایات اجلال درین حدود نزول دارد اگر فی الواقع میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ توئی، اولی آنکه به خدمت شتابی تسامیت‌سات و مدعیات تو را برآورده روانه بد خشان سازیم. دولت رویه پجهت مدد خرج لشکری که به همراه مهاسنگه و رامداش که بر سر منمردان بنکش تعیین یافته بودند فرستاده شد. روز پنجشنبه پیست دوم به بالا حصار رفته تماشای عمارت آنچه نمودم جایی که قابل نشیمن من باشد بود، فرمودم که آن عمارت را ویران کنند و محل و دیوارخانه پادشاهانه ترتیب دهند. در همین روز از استالق شفتالوی آوردند، برایر به کلامی که تاحال به این کلامی شفتالو دیده نشده بود، فرمودم که به وزن داد آوردنده به قدر شصت و سه رویه اکبری که شصت توله بوده باشد، برآمد. چون دو نصف کردم، دانه اورنیز دونصف شد و مغز آن شیرین بود. در کابل بهتر ازین میوه از اقسام میوه‌های سردرختی خورده نشد. در پیست و پنجم از مالوه خبر رسید که میرزا شاهرخ عالم فانی را دعا کرد الل تعالی و را عرین بحر رحمت گرداناد از آن روز که به خدمت والد بزرگوارم آمده وقت درحلت اذاد امری به فعل نیامده که باعث غبار خاطر اشرف گردد. همبشه مخلصانه

خدمت می کرد. میرزا مذکور بحسب طاهر چهارپرس داشت حسن وحسین که از یك شکم برآمده بودند. حسین از برها نپور گریخته از راه دریا به عراق رفت و از آنجا به بدخشان. می گویند که هنوز هست چنانچه پاره از سخنان او و کس فرستاده اونوشته شد. اما هیچکس به تحقیق نمی داند که این همان میرزا حسین است یا بدخشیان. به دستور دیگر میرزا یان جعلی آنرا برانگیخته میرزا حسین نام نهاده اند. از زمانی که میرزا شاه رخ از بدخشان برآمده سعادت لازمت پدرم دریافت تا حال که قریب بیست و پنج سال بوده باشد، بهر چند وقت بدخشیان بنابر جفاء و آزادی که [۴۸الف] از اوزبکان دارند بدخشی پسر را که فی الجمله چهره و نمودی داشته باشد و آثار نجابتی در وظاهر به پسر میرزا شاه رخ و تزاد میرزا سیمان شهرت داده جمعی کثیر از ادعیا قات متفرقه و کوهستانیان بدخشان که آنها را غرچه می گویند، بر سر او جمع می شوند و با اوزبکان مجادله و مخاصمه نموده بعضی از ولایات بدخشان را از تصرف آنها بر می آورند؛ و با اوزبکان هجوم آورده آن میرزا بی جعلی را بدست درمی آورند و سر اورا بر سر نیزه کرده در تمام ملک بدخشان می گردانند. و باز بدخشیان قته انگیز تانگاه کرده میرزا دیگر بهم رسانده اند تا حال چندین میرزا کشته شده باشد، به خاطر می رسد که تا از بدخشانی اثر و خبر خواهد بود این هنگامه را گرم خواهند داشت. پرس سوم میرزا، میرزا سلطان است که صوتا و سیرتا از جمیع اولاد میرزا امیاز تمام درد. من اورا از والد پیزرگوار خود الشام کرده در خدمت خود نگاه داشتم و به ترتیب احوال او پرداخته اورا از جمله فرزندان می دانم. در جمیع اطوار و اوضاع هیچ تسبیتی به برادران خود ندارد بعد از جلوس اورا به منصب دو هزاری ذات و هزار سوار سر فراز ساختم و به صوبه مالوہ، که جاگیر پرداز بود، فرستادم. پس چهارم پذیع- الزمان است که میرزا اورا همیشه در خدمت خود نگاه می داشت، به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز یافت. تابه ک بل آمده بودیم شکار قمرغه واقع شده بود- چون ساعت توجه به هندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهی سرخه بر طبیعت غالب بود، فرمودم که کوه قرقرا که از کابل هفت کروه بوده باشد به تمجیل قبل نمایند. روز سه شنبه چهارم جمادی الاول به شکار متوجه شدم قریب صد آهی به قمرغه درآمده بود. نصف آن شکار شده باشد. به غایت شکار گرمی دست بهم داد. پنجه از روپیه در قمرغه به انعام رعایتی که حاضر گشته بودند، مرحمت نمود.

در همین روز [۴۸ب] منصب شیخ عبدالرحمان پسر شیخ ابو القفل پانصد موبد اضافه حکم شد که دو هزار ذات و سو ر بوده باشد. روز پنجم شنبه ششم به تانگاه حضرت فردوس سکانی رقم. چون فردای آن از کابل برمی آمدم امروز دامیل عرفه عید دانسته در آن سرمنزل فرمودم

که مجلس شراب تر تیپ دهن و آن حوضچه را که در سنگ گشته بودند پراز شراب سازند. مجموع مقر بان و بندهایی که در مجلس حاضر بودند، پیله هاداده شد. به آن خوشحالی و شکفتگی کم روزی شده باشد.

روز جمعه هفتم بعد از گذشتین یک پهر بهمبار کی و فرخی از شهر برآمدۀ جلگه سفید سنگ محل نزول گشت. از باع شهر آرا تاجگه مذکور بر دودست راه از قسم زر درب و چونی که نصف وربع رویه بوده باشد به قرا و مسکین می پاشیدم درین روز در وقتی که به نیت برآمدن از کابل بر فیل سوارمی شدم، خبر صحت امیر الامر او شاه بیک خان رسید. خبر تدرستی این دو بنده عمدۀ را بر خود به فال مبارک داشتم، روز شنبه دوازدهم از جلگه سفید سنگ یک کره کوچ نموده به گرامی منزل شد. تاش ییگ خان را در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه ییگ خان به واجی از شهر و نواحی خبردار باشد.

روز دوشنبه هژدهم از منزل پنجاک دویم کروه براه دو آبه طی نموده در چشم که بر کنار آن چهار چنان است نزول واقع شد. هیچکس نا غایت در صد و تیزی این سر زمین تشده از حالت و قابلیت آن غافل افتاده اند. بسیار به کیفیت جاییست و قابل آن هست که در آنجا عمارتی وجود یابه سازند. در همین منزل شکار قمر غه دیگر واقع شد. تخمیناً یکصد و دوازده آهو و غیره شکار شده باشد. بیست و چهار آهوی رنگ و پنجاه آهوی سرخ و شانزده بزرگی. تا حال من آهوی [الف ۴۹] رنگ را تدیده بودم. الحق که عجب جانور خوش شکلیست اگرچه آهوی سیاه هندوستان بسیار خوش نسبت به نظر درمی آید غایباً این آهورا نسبت و ترکیب دیگر است. فرمودم که قوچ و رنگی را وزن کردن. قوچ یک من و سی و سه سبر برآمد و رنگ دومن و ده سیر. رنگی به این کلانی چنان می دوید که دوازده سنگ دوتنه و تیز نگ، بعد از آنکه مnde شده بودند اورا به صد هزار محنت گرفتند. از گوشت گوسفند و بز بربزی گذشته گوشتی به لذت آهوری رنگ نمی باشد. در همین موضع شکار کلنگ نیز شد.

خر و ج خسر و بازد بیگر: اگرچه مکر راز خسر و اعمال تاش بسته به وقوع آمد و قابل هزار گونه عقوبت بود، هر پدری نگذاشت که قصد جان او نمایم. ما آنکه در قانون سلطنت و طریقه جهانداری مراعات این امور ناپسندیده است، چشم ن تقصیرات او پوشیده اورا در نهایت آسودگی و رفاهیت نگاه می داشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعضی اویش ناعاقبت اندیش می فرستاد و آنها را به فساد و قصله من ترغیب نموده به وعده ها امیدوار ساخته جمعی از تبره روزگاران کو تاه فکر به یکدیگر اتفاق نموده می خواسته اند که در شکارهای که در کابل و اطراف آن واقع می شد، قصد من نمایند. از آنجا که کرم و اجب تعالی حافظ و پسبان این طایفه علیه است،

توفيق اين معنى نمي يابد. روزي که سرخاب محل نزول گردید يکي از آن جماعت سرباز زده خود را به خواجهوسي، ديوان فرزند خرم، مى دساندومي گوييد که قريب به پانصد کس با فساد خسر و با فتح الله پسر حكيم ابوالفتح و نور الدین پسر عنايت الدین على آصف خان و شريف پسر اعتماد، للدوله متفق شده. فرست طلب وقا بوجويند، [که ۴۹ ب] قصد دشمنان و بد خواهان پادشاه نمایند. خواجهوسي اين سخن را به خرم مى دساند و او بيطاقت شده اين معنى را در ساعت بهمن گفت. من خرم را دعای بر خورداری نموده در صدد آن شدم که مجموع آن کوتاه‌اندیشان را به دست درآورده به عقوبه‌های گوناگون سبست نمایم. باز به خاطر رسید که چون برسو سفر واقع ايم، گرفت و گير آنها باعث شورش و برهم خوردگي اردو خواهد شد. همان سرفته‌هارا فرمودم که گرفتند و فتح الله را مقيد و محبوس به معتمدان سپرده، آندو بي سعادت ديگر را باشه چهاری که عمله آنسیاه رويان بودند به باسا رسانيدند.

قاسم على که از ملازمان حضرت عرش آشيانی بود، بعد از جلوس و راه به خطاب ديانتخانی سر فراز گردايید، دائم فتح الله را تادول خواه بازمعنی نمود و در باب او سخنان مذکور مى ساخت روزی به فتح الله گفت که در محلی که خسر و گریخته بود و حضرت اور اتفاقیمی نمودند به من گفتش که پنجاب را به خسرو می بيد داد و اين بحث را کوتاه کرد فتح الله منکر شد و از طرفين رجوع به سوگند نموده مباھله گردند. از اين گفتگو ده پانزده روز زبيده نگذشت به بسود که آن بد بخت منافق گرفتار گردید و شامت سوگند دروغ کار خود گرد. روز شنبه پیست و دو جمادی لاول خبر فوت جلال الدین مظفر اردستانی که از خانواره حکمت و طابت بود رسید مدعی اين معنى بود که نسب من به جاليوس مى رسد. پهر تقدير مصالح بي تغير بود. تجربه او بسر علم او زيدتی داشت. چون به شيت خوش قيافه و خوش ترکيب بود در يم ساده روانها بمحض شاه طهماسب مى رسد، شاه اين مصريع را برمي خواند. ع: خوش طبیعی است يا تاهمه يمار شويم.

حکیم تدعی که معاصر او بود، در فضیلت مرو زیادتی دارد در علاج و بنیان قسلم و صلاح و پاکیزگی [۵۰الف] اطهر و اخلاق حکیم مذکور زیاده است و دیگر اطبای زمان به او نسبتی نداشتند. دراي طبابت بسیار خوبیها با او بود. اخلاص خاص به من داشت. در لاهسور خانه ساخت در غایت لطافت و صفات، مکرر التماس نمود که او را سرفراز سازم. چون خاطر او به خايت هر يز بود قبول اين معنى نمودم. حکیم مذکور قطع نظر از نسبت مصاحب و طبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنيا نيز دستی داشت. چنانچه در آن‌آباد مدتی ديوان سر کار خود

کردم. بنابر کثرت دیانت در مهمات بسیار سخت‌گیر بود و از این رهگذار مسلم از سلوک او بسیار آزرده بودند. قریب بیست سال قرحة شش داشت و حکمت پلکنودی خود را نگاه می‌داشت در اثنای سیخن کردن اکثر اوقات اورا سرفه دست می‌داد که دخساره و چشمان اوسراخ می‌شد و رفته‌زن رنگ او به کبودی منجر می‌گشت. مکرر بهاد می‌گفتم که تو طیب‌دانایی، چرا علاج کوفت خودنمی‌کنی؟ به عرض رسانید که قرحة‌شش ازان بست نیست که علاج آن نوان کرد در اثنای این کوفت، پکی از خدمتگاران تزدیک او در میان ادویه که هم‌روز بخوردن آن معناد بود، زهر داخل نموده به حکیم می‌خواراند. چون این معنی ظاهر می‌گردد، در صدد علاج آن می‌شود. درخون کم ناگردن بسیار مبالغه داشت، هر چند ضروری بود، بهسب اتفاق شی به صحت خانه می‌رود و سره بروغله نموده آندیش و جراحت شش او می‌گشاید و چندان خون از دهن و دماغ اوزوان می‌شود که بی‌هوش گشته می‌افتد و آواز مهیب از وظاهر می‌گردد. آفتابچی خبردار شده به صحت خانه درمی‌آید و اورا درخون آغشته دیده فریاد بر می‌آورد که حکیم را کشته‌اند. عذر ملاحظه ظاهر می‌گردد که در بدن او آثار رُخ نیست و همان قرحة شش است که منفجر شده. قلیخ خان [۵-۶] را که حاکم لاهور بود خبردار می‌سازند و این معامله را به تحقیق نمودن اورا به خاک می‌سپارند. فرزند قابلی ازو تماض.

در بیست و چهارم میان باخ غرفه‌ای ملکه شکاری واقع شد، قریب چهل آهوی سرخه کشته شده باشد ماده بوزی درین شکارگاه به دست افداد. زمینداران آنجا یعنانی و افغان شانسی آمده گفتند که درین صد سال صد و بیست سال نه ماید داریم نه از پدران خود شنیده‌ایم که درین سرزمین یو زدیده باشند.

دوم جمادی‌الآخر در باخ وعا منزل شد و مجلس وزن شمسی منعقد گشت. در همین روز ارسلان بی‌نام اوزبکی که از سرداران و امراء عدال‌المخان بود و درین‌لا حکومت قلعه کاه مرو به او تعقیل داشت قلعه را بر تاخته سعادت ملازمت دریافت، چون از روی اخلاص آمله بود اورا به خطط خاصه سرفراز گردانید. اوزبک ساده پیر کاریست قابلیت رعدیت و تریت دارد. چهارم ماه حکم شد که عرب‌خان در جلال‌آباد شکارگاه دشت‌ارنه را قمرغه به‌تسبید. قریب به سیصد جانور شکار کرده شد. سی و پنج قوچ و قوشچی بیست و پنج ارغانی نود و توغلی پنج‌جاوه پنج، سفیده نود و پنج چون میان روز بود که به شکارگاه رسیدم و هوا فی الجمله گرمی داشت سگان ناری خوب ضایع شدند، وقت دواندن سگ صیاح با آخر روز است.

روز شنبه دوازدهم در سرای کوره منزل شد درین منزل شاه ییگخان با جمعیت خوب آمده ملازمت نمود. از تریت یافته‌های پدریز رگوار من حضرت عرش آشیانی است. به ذات خود بسیار

مردانه و صاحب تردد است. چنانکه مکرر در زمان دولت پدرم شمشیرهای نمایان زده و در زمان جهانداری من قلعه قندهار را در برابر افواج داری ایران خوب نگاه داشت و تا يك سال قبلی بود تا آنکه افواج قاهره به کمک او رسیدند. سلوکش با سپاهی امرایانه و از روی قدرت نیست به محض همین [۱۵الف] که در جنگها یا او موافقت نموده اند تا بمانند باز بسیاری از نوکر می کشد و این معنی اورا به نظرها سبک دارد. مکرر ازین سلوک اورا معنی کردم. چون جلسی او شده فایده بر آن متوجه نگشت.

روز دوشنبه چهاردهم هاشم خان را که از تخته زادان این دولت است، به منصب سههزاری ذات و دوهزاری سوار سفر از ساخته صاحب صوبه ولايت او ديسه ساختم. در همین روز خبر رسید که بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ که در ولایت مالوہ بود، از روی نادانی و خردسالی با قساد جمعی از قته جویان روانه می شود که خود را به ولايت راند رسانیده او را بینند. عبدالله خان حاکم آنجا ازین معنی آگاهی یافته تعاقب می نماید و در اثنای راه اورا گرفته بدیخت چنلی را که با او درین امر متفق بودند به قتل می رساند. حکم شد که اهتمام خان از آگره روانه گشته میرزا را به درگاه آورد.

پیست و پنجم ماه مذکور خبر رسید که امامقلی خان برادرزاده ولی خان حاکم ماوراء النهر میرزا حسن نامی را که به پسری میرزا شاهرخ شهرت یافته بود می کشد. مجملًا کشنند فرزندان میرزا شاهرخ از عالم کشنند دیو شده است. چنانچه می گویند که از هر قطره او دیو دیگر پیدا می شود.

در مقام دهکه شیرخان افغان، که در وقت رفتن اورا به پشاور بجهت محافظت کوتول خیر گذاشته بودم، آمده ملازمت کرد. در حفظ و حراست راه تصریح نکرده بوده است ظفرخان ولد زین کو که که به کوچانیدن افغانان دلمازک و جماعه کهترین که در حوالی اتك یاس و آن نواحی مصلد انواع قبایح بودند، مأمور گشته بود. بعد از انصرام آن خدمت و برآوردن آن مفسدان که قریب به صد هزار خانه بودند، روان ساختن آنها به جنب لاهور در همین منزل به سعادت ملازمت سفر از گردید و ظاهر شد که این خدمت را چنانچه بایدو شاید به تقدیم رسانیده است. چون مادر جب که مطابق آبان ماه الهی بوده، در رسید و معلوم گشت که از ماههای مقرر وزن قمری والد بزرگوار من است، مقرر داشتم که قیمت مجموع اجناس را که در سال شمسی و قمری خود را بدان وزن می فرمودند، حساب نمایند و آن چه شود آن مبلغ را به شهرهای کلان قلمرو فرستاده بجهت ترویج دوح مطرح منور آنحضرت بهار باب احتیاج [۵۱ب] و فقرات تقسیم نمایند. مجموع یک لک رویه که سه هزار تومان ولايت عراق است و سه لک خانی به حساب

اهل ماوراء النهر باده باشد. این را مردم معتمد در دوارده شهر عمدہ مثل آگرہ و دہلی و لاہور و گجرات وغیره قسمت نمودند.

روزی تجشیب سوم ماه رجب فرزند صلابت خان را که کم از قریب زمان حقیقی نمی‌دانم، به خطاب خان جهانی امتیاز مخیلدم و فرمودم که اورا در فرامین و احکام خان جهان می‌نوشته باشند و خلعت خاصه و شمشیر مرصع نیز دست شد. و شاه بیک خان را به خان دوران مخاطب ساخته کمر خنجر مرصع و قلی مست و اسب خاصه مرحمت نمودم و تمام سرکار کامل و تیراوه بنگش و ولایت سواد و بیجود و دفع ورفع افغانستان آن حدود به جا گیر و فوجداری اوتمنرشد، و از باحسن ابدال منحصر گشت. رامداس کچھواهه را نیز فرمودم که درین ولایت جا گیر نموده داخل کومکیان این صوبه می‌سازند. منصب کشن سنگه ولدو تهه راجه را هزاری ذات و پا اصد سوار ساختم.

فرمانی به مرتضی خان حاکم گجرات در قلم آمد که چون از صلاح و فضیلت و پرهیز گاری پسرمیان و جیوه‌الدین بهمن رسیده است. مبلغی از جانب ما به او گذرا نیده از اسمای الهی اسمی چند که مجرب بوده باشد. تویسانیده به فرستند اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مددامت می‌نموده باشم.

قبل از این ظفرخان را به پا با حسن ابدال به جمع کردن شکار رخصت کرده بودم. شاخ بندی کرده بود. یست و هفت آهوی سرخه و شخصت و هشت آهوی سفید در شاخ بند در آمده بود. ییستونه آهورامن خود به تیرزدم و پر ویز و خرم نامه چندی را به تیر انداختند. دیگر به خاصن غزدیکان حکم شد که آنها هم تیراندازی نمایند خان جهان از همه خوبتر تیر انداخت. هر آهو که فد بر سر تیر رفت.

در چهاردهم ماه با طرفخان در راول پنلی قمریه ترتیب داده بود یک آهوی سرخه را از پله دور به تیرزدم از دسیدن تیراندازی آهو بسیار شکننده شدم. سی و چهار آهوی سرخه سی و پنج آهو قراقرع که بدریان هندی اورا چکاره می‌گویند و دو خواک شکار شد. در یست و یک کم قمرغه دیگر به سعی و اهتمام بالل خان، درسه کروهی قلعه رهتس دست بهم داد نزدیکان سرادق عورت را درین شکار همراه بودم شکار خوبی شد. به شکننگی تمام گذشت. دو یست آهو از سرخه و سفیده شکار شده بود از رهتس که کوههای آن از این آهو دارد گذشته سوای کرجهای و نندنه [۵۲الف] در تمام هندوستان جای دیگر این نوع آهوی سرخه نیست. فرمودم که آهوی سرخه را زنده گرفته نگاهدارند که شاید چندی از آینها به جهت تخم زنده به هندوستان بر سند یست و پنجم دد حوالی رهتس شکر دیگر شد. درین شکار نیز همیشه هما

واهن محل همراه بودند قریب به صد آهوی سرخه شکارشد. مذکور شد که شمس خان عمومی جلال خان گهکر که در این نواحی می باشد با وجود کلان سالی پاشکار یک گونه رغبتی دارد که جوانان خردسال را آن شوق و شعف نباشد. چون طبعش را برقرار و درویشها مایل شنیدم به خانه او رفتم. وضع طورش خوش آمد. دوهزار روپیه بهار و موازی همین مبلغ را به زنان و فرزندان او داده پنج ده دیگر که حاصل کلی داشت دروجه مدد معاش او مقرر نمودم تا از روی رفاقت و جمعیت خاطر اوقات می گذراند باشد.

ششم ماه شعبان در مقن چنداله امیر الامرا آمده ملازمت نمود. ذصحبت با فتن او خوشحال شدم. جمیع اطبای هندو و مسلمان، قرار مردن او داده بودند. الله تعالیٰ به نصل و کرم خود او را تشریف شفا ارزانی داشت تا اسباب پرستان مشیت ناشناس را معلوم گردد که قادر پر کمال هر درد دشوار را که ظاهرینان اسباب گرین دست از آن بازداشت باشد به محض لطف و مرحمت ذاتی خویش علاج و درمان می تواند کرد. در همین روز رای رایستگه که از امرای متبر را چوپوت بود به سبب تقصیری که ازو در قضیه خسرو و بموضع آمده خجالت زده و شرمسار درجا و مقام خود می گشت، به وسیله امیر الامرا سعادت ملازمت دریافت، و گناه او غفران و مگردید. در حینی که از آگره به عزم تعاقب خسرو بود، او را ذایت اعتماد در آگره گذاشت مقرر کردم که چون محلها طلب شود، همراهی نماید. بعد از طلب محلها دو سه منزل آمده در موضع متوجه به محض شنیدن سخنان ارجیف از محل جد شده به وطن خود رفت و بخاطر گذرانید که فتنه و شورشی به میان در آمده، بیست که منجر به کجا خواهد شد.

کریم کارساز بنده تو از آن قضیه را در [۵۵] عرض اندک روزی صورت داده سال جمعیت آن مفسدان را از هم پاشانید و این حرام نمکی بر گردند اوماند. بجهت خاطر امیر الامرا فرمودم که همان منصبی که داشت به حال خود پاشد و جاگیر او را مسلم و برقرار دارند. مسلمان بیگ ر که از ملازمان ایام شاهزادگی بود به خطاب قدائی خانی سر بلند ساختم. روز دو شنبه دوازدهم با غل آمیز که بر کنار دریای راوی واقع است منزل شد. والده خود را درین ساعت ملازمت نمودم. میرزا غازی که در سرداری لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده شده بود ملازمت نمود. عنایت بسیار به او فرمودم.

سلسله شاه فتحت الله ولی کرمانی: روز شنبه سیزدهم به میار کی داخل لاهور شدم روز دیگر ش میر خلیل الله ولد میر غیاث الدین محمد میر میران که ازواولاد شاه فتحت الله ولی بود، ملازمت نمود. در دولت شاه طهماسب در تمام قسم را و به ترکی این سلسله، سلسله نبود. چنانچه خواهر شاه خانش بیگم نام در عهانه میر نعمت الله پدر میر میران بود، دختری که از ایشان بهم رسیده، شاه

به پسر رشید خود، اسماعیل میرزا خواستگاری نمود و پسران میرمیران را داماد ساخته دختر خود را به پسر کلان او که همان پدر کلان خود بود، داده دختر اسماعیل میرزا را که از خواهرزاده شاه به مرتبه بود، به پسر دیگر شیرخیل مذکور نسبت کردند. بعد از وفات شاه رفته رفته خرامیها به این سلسله راه یافت، تا در عهد دولت شاه عباس یکبارگی مستაصل گشتند و املاک و اسپایی که داشتند از دست آنها بیرون رفت. دیگر درجا و مقام خود نتوانستند بود میرخیل به ملازمت من آمد. چون در راه محتتها کشیده بود و آثار اخلاص از جوانات احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بی دریغ کردم و دو زده هزار روپیه نقدیه او مرحمت نمودم و منصب هزاری دات و دویست سو ادر سفر از گردانیده حکم جاگیر کردم.

به دیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزاری و پنجهزار سوار سرفراز گردانیده [۵۳الف] جاگیر از حربی اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهند. روز پنجم شنبه پیست و دوم حسب التماس آصف خان، با اهل محل به خانه اور قم، و شب در آنجا گذرانیده روز دیگر پیشکش‌های خود را از نظر گذرا تا دلک روپیه از جواهرات و مرصع آلات واقمه و فیلان و اسبان سامان نموده بود. چند قطعه لعل و باقوت و چند دانه مر وارد و پاره افمه و چند پارچه چینی فغوردی و خصایق به معرض قبول افتاده تتمه را به او بخشیم.

مرتضی خان از گجرات انگشتی که از یک قطعه لعل خوش نگ خوش آب نگین و نگین خانه و حلقه آن را تراشیده بودند به وزن یک و نیم تنک و یک سرخ که یک مثقال و بانزده سرخ بوده باشد، به طریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و به غایت پسندخاطر افتاد. تا امروز چینی انگشتی شنیده نشده بود که به دست هیچیک از سلاطین درآمده باشد. یک قطعه لعل و شش پرچه هم که دو تانگ پانزده سرخ ورن داشت و پیست و پنج هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود. انگشتی به همین مبلغ قیمت شد. در همین روزها فرستاده شریفه مکه با عرض داشت و پرده در خانه کعبه به ملازمت دست یافته، اظهار اخلاص بسیار نموده بود. پنج لک دام که هفت هشت هزار روپیه بوده باشد به فرستاده‌های مذکور مرحمت شد و مقرر تعمود که موازی یک لک روپیه به جهت شریف از تحف و نفایس هندوستان روانه سازند.

صومه قندهار به میرزا غازی: روز پنجم شنبه دهم ماه میرزا غازی را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساخته با آنکه کل ولایت تهنه به جاگیر او مفرد بود پاره از صوبه ملکان نیز به جاگیر او مفرد گشت و حکومت قندهار و محافظت آن ملک که سرحد هندوستان است، به عهده کاروانی و حسن سلوک او مفرد گردید و خلعت [۵۳ب] و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت دادم. (میرزا غازی فی الجمله کمالی داشت. شعرهم خوب می‌گفت و قاری تخلص

می کرد. این یست ازوست. یست:

گریه من گرسب خنده او شد چه عجب  
ایر هر چند که گرید رخ گلشن خندد  
در پانزدهم پیشکش خانخانان به نظر در آمد چهل زنجیر فیل و پاره جواهر و مرصع آلات  
و اقمشه ولایتی و پارچه کدر دکن و آنحداد بهم می رسد، فرستاده بود. مجموع یک لیک پیشکشها فرستاده  
هزار روپیه قیمت شد. میرزا رستم واکثر بنده های تعیینات صوبه مذکور هم پیشکشها فرستاده  
بودند. چند فیل از آنجمله پسند افتاد، خبر فوت رای درگا که از نو اختهای والد مزرگوارم بود،  
در هر دهم همین ماه رسید. چهل سل زیاده در ملازمت حضرت عرش آشیانی در جرگه امرا منظم  
بود تاریخ ترقه پله منصب او به چهار هزاری رسید. پیش از آنکه سعادت ملازمت پسند من  
دریابد، ارنو گران معتبر رانا او دیستگه بود. در شهر بور دهم گذشت کنکاش سپاهیگری خوب  
می رسید. سلطان شه افغانی که طبعش پهش و فساد آبیخته بود در خدمت خسر و بر سری برد و نسبت  
محرومیت تمام داشت. چنانچه علت نامه گریختن آن می سعادت این مفسد بود. چه از شکست و  
بدست افتدن خسر و جانی بتک پایرون برده خود را به دامن کوه خضر آباد و آن حدود کشید.  
آخر الامر بدست میرمغل کروی آنجا گرفتار شد. چون باعث خلافات و خرابی این قسم پسروی  
شده بود، حکم کردم که اورا در میدان لاھور تبر بازان کردند و کروی مذکور بدزیادتی  
منصب و خلعت مقتخر و سرفراز گردید. در یست و نهم شیرخان افغان که از بندوهای قدیم من  
بود، فوت شد. تو ان گفت که خود قصد خود کرد چرا که به شراب عداومت تمام داشت. به  
نوعی که در پهري چهره ریاله لبریز عرق دو آتشی خورد. و روزه رمCHAN سال گذشته را خورده  
بود. در این سال به خاطر شر رسید که ماه شعبان را در عرض قصای رمضان گذشته روزه گرفته  
دو ماہ متصل روزه دار باشد از ترک عادت که طبیعت ثانی است ضعف معده پیدا کرد و اشتها مطلق  
بر طرف شد و رفتار قهقهه ضعف قوی شده در پنجاه و هفت سالگی درگذاشت. فرذندان [۴۵۰] و  
برادران اورا به قدر حالت نو اخته پاره از منصب و جاگیر اورا به آنها مرحمت نمودم.

در غره شهر شوال به صحبت مولانای محمد امین که از مریدان شیخ محمود کانکرست  
رسیدم. شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بوده است و حضرت جنت آشیانی بدیشان  
عقیده تمام داشتند چنانچه یک مرتبه آب بر دست ایشان ریخته اند. و مولانای مشارالیه مردیست  
نیک ذات و با وجود علایق و هوایق و ارسته و بروش و شیوه قرق و شکستگی نفس آشنا، صحبت  
ایشان مرا بسیار خوش آمد. بعضی وردها که در خاطر سرمه زمین به طریق  
ارجمند و سخنان دل پسند از ایشان شنیدم، و خیلی تسلی حاصل گشت هزار بگهه زمین به طریق  
مدد معاش و هزار روپیه نقدگذرانیده از ایشان وداع کردم. یک پهر از روز یکشنبه گذشته از

لاهور به قصد توجہ دار الخلافت آگرہ برآمد. قلیچ خان را حاکم و میر قوام الدین را دیوان و شیخ بوسف را بخشی و جمال الدین را کوتول ساخته که هر یک فرآخور حالت خلعت مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم. پیست و پنجم از دریای سلطانپور گذشته در دو کروهی نکودزنیول واقع شد. والد بزرگوارم از ذر زن یست هر از رویه مشیخ ابوالفضل داده بودند که در میان این دو پرگنه پلی بسته آیشاری ترتیب دعند. لحق در غایت صفا و طراوت و سرپلی سمان باقی است. به معراج ایک جا گیرداد نکوید فرمودم که مریک دست این پل عمارتی و باعچه سازد که آینده و زونده از دین آن محظوظ شوند. دو شنبه دهم ذی القعده وزیر الملک که پیش از از جلوس سعادت خدمت دریافت، دیوان سرکارمن بود بهم رض سهال در گذشت در آخر آن عذر پسری شوم قدم در خانه او متولد گشت که در عرض چهل روز سرما در و پدر را خسورد. درسن [۴۵ ب] دو سه سالگی او هم بر طرف شد. تاخته وزیر ایلک بکارگی خراب شود منصور برادرزاده اورا نواخته به منصب سربرا از ساختم عایتا : ع: بوی عشقی ازو نمی آید روز دوشنبه چهاردهم در اثنای راه شنیده شد که در میان پانی پست و کسرنال دوشیر هست که آزار سیار از آنها به متعددین می رسد. فیلان را جمع نموده رواه گشتم چون بجا و مقام آنها رسیدم. خود برماده فیلی سوار گشته فرمودم که فیلان را بر دور آنها بطریق قمرغه ایستاده گردند و هر دو را به عنایت ایهی به نهنگزده شر آن دورا که راه مر بنده های خدا بسته بودند، دور کردم. رور بجشنیه دهی محل نزول گردید و در منزل که سلیمان خان اعوان در ایام حکومت خود در میان آب چون ساخته و سلیمان کده نام نهاده و لد بزرگوارم اینجاد به مرتضی خان که دهی وطن اصلی اوست داده بودند، فرود آمدم. خان مذکور مشرف بر دری، صفة از سیگ ساخته در غایت صفا و لطافت در ته آن عمارت متصل به آب چو گبدی مربعی کاشی کاری به فرموده حضرت آشیانی ساخته اند که به آنها کم جای بوده باشد در زمانی که حضرت جنت آشیانی در دهی تشریف داشته اند اکثر اوقات آنجا نشسته با مصحابان و مجلسیان خود صحبت می داشته اند من چهار روز درین سرمنزل بسر برده با مقربان و نزدیکان مجلس شراب تر تیب داد داد عیش و کامرانی دادم. معظم خان که حاکم دهی بود پیشکشها گذرانید دیگر جا گیرداران و اهالی و موالی که بودند به قدر حالت خود پیشکشها و نذرها سامان نموده به نظر در آورند. خساستم که در پرگه پالم که از مضافات بلده مذکور است واژشکار گاههای مفرد است طرح شکار قمرغه اند اخنه چندروز بدين امر مشغولی تمايم. چون به عرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگرہ نزدیک است و دیگر ساعتی درین نزدیکی بهم نمی رسد فسخ عزیمت نموده به کشتی نشسته براه دریا متوجه گشتم.

رسیدن اولاد میرزا شاهرخ: [۵۵الف] دو بیست ماه ذی قعده چهار پرس و سه دختر از اولاد میرزا شاهرخ که به پدرم ظاهر تاخته بود، آوردند. پسران را به بندوهای هنر و دختران را به خدمه محل سپردم که به محافظت آنها قیام و اقدام نمایند.

دریست و یکم ماه مذکور راجه‌مان سنتگه زقلعه رهتاوس که در ولایت پنه و بهار واقع است، بعداز مرستادن شش هفت فرمان آمده ملازمت کرد. اوهم به طریق خان اعظم از مناچان و کهنه گرگان این دولت اند بیوند است. آنچه اینها بامن کرده اند و آنچه از من نسبت به آنها بوقوع آمده، عالم السراير به آن داناست. شاید هیچکس تواند گذراند. راجه مذکور یکصد زنجیر فیل از زرماده به طریق پیشکش گذرانید غایب یکی هم نیافت آن نداشت که داخل فلان خاصه شود. چون از رعایت یافته‌های پدرم بود تقصیرات او بر روی او نیاورده به عنایت پادشاهانه سرفراز ساختم. درین روز جل سختگوی که مشخص میان طوطی گفته آواز می کرد، آوردند. به غایت غریب و عجیب نمود. در ترکی این جانور را طرغی می گویند.

### ظهور نوروز سوم از جلوس همایون

روز پنجم شنبه بتاریخ دوم ذی‌حججه مطابق غرہ فروردین ماه آفتاب عالتاب که جهان را به فروغ خود روشن و قابان دارد، از برج حوت به عشرت سرای حمل، که مقام فرح و شادمانی است، انتقال نموده عالم را روتق دیگر بخشیده و تاراج دیدگان و سرما و ستم رسیدگان خزان را به دستباری بهر خلعتهای نوروزی و قیاهای سر فیروزی پوشانیده تلافی و تدارک نمود بیست یا ز فرمان آمد از سالارده مرعدمر را کانچه خوردنی بازده

در موضع رنگه که در پنج کروهی آگره واقع است مجلس سوروز منعقد گشت و در ساعت تحويل فیروزی و خرمی برتحت نشستم، وامر اونزدیگان و سایر بندگان به لوازم مبارز کبدی قیام و اقدام نمودند. خان جهان را در همین مجلس منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و خواجه جهان را به خدمت بخشیگری امتیاز ددم. وزیر خوزن را از وزارت صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخانی را بعجاوی ایشان را فرستادم و نور الدین قلی کوتوال آگره گشت. چون مقره منوره حضرت عرش آشیانی بر سردهاد واقع بود، بخاطر رسید [۵۵ب] که اگر در این گذشتن سعادت زیارت ایشان را دریابم، کوته اندیشان را بخاطر خواهد رسید، که چون مصر عیوب بر آنچا واقع بود، زیارت نمودند به خود قراردادم که درین مرتبه به آگره داخل شوم و بعد از آن بداتیست زیارت چنانچه حضرت ایشان بهجهت حصول وجودمن از آگره ناجمیر پیاده توجه فرموده بودند من هم از آگره تا مقره منوره ایشان که دونیم کروه است پیاده رفته این سعادت

دربابم، و کاشکی میسر می بود که به سر این راه را طی می کردم. دوپهروز شنبه پنجم ماه گذشته به ساعت سعید متوجه آنگره گشتم و موازی پنج هزار رویه ذر ریزگی از دودست راه پاشیده به دولت سرای همایون که در درون قلعه بود، داخل گردیدم. درین روز راجه نو سنگه دیوبوز سفیدی آورده گذرا نیز است. اگرچه از دیگر انواع حیوانات پرنده و چرند جنس سفید که آن را طویغول می گویندیدا می شود، غایبا یوز سفید دیده شده بود. خطهای او که سیاه می باشند بدرنگ بود و سفیدی بدن او نیز به تلی می داشت. از جانوار طویقان آنچه من دیده ام شاهین و پشه و شکر که در زبان فارسی بیخو می گوید و گنجشک، زاغ و کث و دراج و پوده و طاووس است. اکثر اوقات در قوشخانه باز طویغون می باشد و موش بران طویغون هم دیده ام از جنس آهوی میاه نیز که بغير از هندوستان در جای دیگر نمی باشد و آهوی چه کاره که به زبان فارسی سفیده می گوید. طویغون مکرر به نظر درآمده است. درین روزها رتن پسر بهوج هاده که از امرای متبر را چپوت است آمده ملازمت کرد. سه قل پیشکش آورده بود یکی از آنها به غایت پسند افتاد. درس کار به پانزده هزار رویه قیمت نموده داخل فیلان خاصه شد و نام اورا رتن گنج نهادم. نهایت قیمت فیل پیش داجهای کلان هند از بیست و پنج هزار رویه زیاده نمی باشد. اما حالا بسیار گران شده است. رتن را به خطاب سر [۱۵۶ الف] بلندی رای سرفراز ساختم. میران صد رجاه را به منصب پنجه ازی ذات و پیکهر ازو پانصد موار و معظم خوزن را چهار هزاری ذات و دوهزار سوار ممتاز گردانیدم. عبدالله حان به عنی سه هزار و پیانصدی سرفراز گشت. مظفر خان و بهادر سنگه هر یک به منصب دودهر ازی ذات و هزار سوار امتیاز یافتد. ابوالحسن دیوان را هر ازو پانصدی و اعتماد الدوله را هزاری ذات و دویست و پنجاه سوار ساختم.

در پیست و چهار مرادجه سورج سکه، طغائی فرزند خرم آمده ملازمت کرد. شیام پسر عمومی امسرا ای مقهود را آورد فی الجمله شعوری دارد و سواری فیل را خوب می داند. راجه سورج سنگه از شعرای هندی زبان شاعری همراه آورده بود. در ملح من به این مضمون شعری گذرا نیز است که اگر آن قاب پسرمی داشت، همیشه دوزی بود هر گز شب نمی شد. چرا که بعد از غروب آن پسر جانشین اومی شد و عالم را روشن می داشت. بحمد الله والمنة که پدر شمار اخدای این نوع پسری کرامت کرد، که بعد از شفارشدن مردم ماتم که مانند شب است مداشتند. آن قاب ازین رشك می برد که کاشکی مرا هم پسری می بود که جانشینی من کرده شب را بـ عالم راه نمی داد. چنانچه رز و شنبه ط لمع و نور عدالت شما با وجود چنین واقعه، آفسان چنان متوات است که گویا شب را نام و نشان نیست. به این تازکی مضمون از شعرای هد کم به گوش رصیده به جلد وی این مدح فیلی به او مرحمت کردم. راجه بـ تان شاعر را چارن می گویند. یکی از شعرای

وقت این مضمون را چنین یهنظم درآورده:

شب نگشته همیشه بودی روز  
بمودی کلاه گوش بسر  
جافشین گشت این چنین پسری  
کنم به ماتم نکرد جامه سیاه

گر پسر داشتی جهان افروز  
ذانکه او چون نهفت افسر زد  
شکر کز بعد آنچنان پدری  
که ز شنقار گشتن آن شاه

روز پیش از هشتم محرم سنه ۱۵۱۷ جلال الدین مسعود که منصب چهارصدی داشت و  
حالی از مردانگی بود و در چند معز که ازو کارها [۶۵ ب] به موقع آمد. خایتاً حالی از خبطی نبود.  
تحمیماً در سن پنجاه سنت سالگی به مرض اسهال فوت شد. افیونی گندائی بود. افیون رامن  
پنیر دیزه دیزه کرده میخورد و مقر دیزه که اکثر وقات افیون از دست مادر خود می خورد ناشد  
چون مرض او قوت گرفت و حالت مرگ ظاهر گردید مادرش از نهایت تعلق از همان افیون که  
به پسر خود می خورد ایند زیاده بر انداده خورد بعده از گذشت پسر به یک دو ساعت او هم در گذشت  
تا غایت این قدر محبت از مادر به فرزند شنبده نشده است. در میان هندوان رسمی است که میان  
بعد از فوت شهران خواه مجتہت محبت و خواه به حفظ ناموس بدنان و شرم خوبیان خود را  
میسوزند اما از مادران در میان مسلمانان و هندوان مثل این کاری بهظهو رنیامده. در پانزدهم ماه  
مذکور اسپی که سرآمد این خاصه من بود، از روی عنایت به راجه مان سنگ مرحمت نمود  
شاه عباس این اسب را با چند اسب دیگر و تحقیه های لایق مصحوب متوجه، که از غالمان  
معتبر شاه است، به حضرت عرش آشیانی ارسال نموده بود. از دادن این اسب راجه آن مقدار  
خوشحالی و شعف نمود که اگر مملکتی بدوعایت می کرد معلوم نبود که آن قدر شادی نماید.  
وقتی که آوردنده سه چهار ساله بود در هندوستان ترقی عظیم نمود. چنانچه جمیع بنده های  
درگاه از عقول و راجپوت به اتفاق معروض داشتند از عراق مثل این اسپی به هندوستان  
نیامده است. چون والد بزرگوارم ولايت خاedis و صوبه دکن را به برادرم داتیال مرحمت  
نموده به آگره مراجعت می فرمودند. از روی مرحمت به و حکم شد که یك چیزی که خاطر خواه  
تو باشد، از من بطلب او وقت یافته این سب را التماس نمود. بدین جهت به اونا بیت فرمودند.  
روز سه شنبه بیستم عورض داشت اسلام خان مشعر بر خبر فوت جهانگیر قلی خان صاحب  
صوبه بنگاله که علام خاص با اخلاص من بود، رسیل. بث بر [۵۷ الف] [جوهر ذاتی و استعداد فطری]  
در حرگه امرای کلان انتظام داشت. از قوت اون خیلی آزرده خاطر گشتم. حکومت بنگاله و اتابکی  
شاھزاده جهاندار را به فرزند اسلام خان مرحمت کردم. و افضل خان را به جای او صحبه و ولایت  
بهار ساختم. پسر حکیم علی را که بجهت بعضی خدمات به برها نپور فرستاده بود آمده بازیگری

چند کر تاتکی همراه آوردند که نظری و عدیل خود نداشتند. چنانچه یکی از آنها به ده گوی که هریک برا بر نارنجی بود و یک ترنج و یک سرخ آنچنان بازی می کرد که با وجود بزرگی و خردی یکی خطانمی شد. و همچین از اقسام بازیها آنچنان می کرد که عقل حیرانمی گشت. در همین روزها درویشی از سراندیب آمده جا بوری غیرمکردي آورد دیسونک نام روی پشت برق کلان مشاهقت تمام دارد و هیأت مجموعی او بهمیمون شیوه است. اما دم ند رد و حرکاتش به میمود سیاه بی دم که بذیبان هندی بن مانس گویند می ماند. چنه او برای میمون بهجه دو سه ماهه باشد پنج سال پیش از این درویش موده است معلوم شد که از این کلانتر نمی شود. خودش او شیر است. کیه هم می خورد. چون تعاب特 عجیب نمود به مصراو ان نموده فرمودم که شیه او را با حرکات مختلف کشیدند. خیلی در تظرها کریه می نماید. در این روز میرزا فردون بر لاس به منصب پکهزار و پانصدی ذات و هزار و سیصد سوار سفر از گردید و حکم شد که پاینده خان مقول چون از تردد سپاهیگری به پایه کبرسن فاده است، موافق دوهزاری ذات جاگیر می یافتهشد. الف خان به منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار سفر از گردید. منصب فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاه به چهارهزاری ذات و سه هزار سوار فخر گشت و محافظت قلعه ره هناس به کشور خان [۵۷] او لدقاب الدین کو که موضع گردید و اهتمام خان به منصب هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشته به خدمت میر بحری و سامان بواره بنگاه تبیین یافت. در غرہ صفر شمس الدین ولد خان اعظم ده ز تجیر دلیل پیشکش نموده و به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردیده به خاصاب جهانگیر قلی خانی ممتاز گشت و ظفر خان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار مقصر خان گردید. چون دختر حگت سنگه پسر کلان راجه مان سنگه را خواستگاری نموده بودم، به تاریخ شاپردهم مبلغ هشتاد هزار روپیه ساقچه گویان به حانه راجه مدد کور مجهم سر افزایی او فرستادم. معرب خان از بندگان که میباشد پرده فرنگی ارسال داشت که تا خایت بهاین خوبی کار مصودان فرنگ دیده نشده بود در همین روزها عمدها بخت نسا ییگم در سن شصت و پیک سالگی به مرض سل و دق به جوار رحمت ایزدی پیوستند.

میرزا ولی پسر او را به منصب هزاری ذات و دویست سوار سرفراز گردانیدم. اقم حاجی نام ماوراء النهری که مدت‌ها در روم بوده و خالی از معقولیت و معرفتی نیست خود را ایلچی حوند کارگنه در آنکه ملازمت کرد کتابت مجھولی نیز داشت نظر به احوال و اوضاع کرده هیچکس را از بندگان در گاه تصدیق به ایلچی بودن او نکردند. از زمانی که حضرت صاحب فرنی فتح روم فرمودند و ایلدم بازیزید حاکم آنچه ذنده به دست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال بلک ساله کن ولایت روم فراد دادند که به دستور ملک مدد کور را

به تصرف و بازگرداند. در همین اثنا ایلدرم بازی بود وفات یافت. ملک را به پسر او موسی چلبی مرحمت کرده خود معاودت فرمودند. تا حال از جانب قیاصره آنجا با وجود چنین احساسی کس یامده و اینجی نفرستاده اند الحال چگونه باور توان کرد که این شخص ماوراء النهری فرستاده خوندگر باشد. اصلاح این سخن [الف] معقول نفتاد و هیچ کس بر صدق دعوی اوگواهی نداد. بنا بر این فرمودم که هر جا می خواسته باشد برود.

ازدواج با دختر جنگت سنگه؛ در چهارم رسیع ول دختر جنگت سنگه داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت میریم زمامی مجلس عقد و طوی منعقد گشت زجمله جهیزی که راجه ما سنگه همراه نموده، شصت زنجیر فیل بود.

چون دفع و رفع ران را پیش نهاد خاطر همت داشتم بخاطر گذرانیدم که مهابت خان را باید فرستاد. دوازده هزار سوار مکمل با سرداران کاردیده به هراهی او تعیین تمودم و سوای آن پانصد قفر احده و دوهزار برق انداز پیاده با توپخانه مشتمیر هفتاد هشتاد توب و گچال و شترنال و شصت زنجیر فبل خدمت معین کرده بیست لک رویه خزا به حکم شد که همراه این شکر بوده باشد. در شاتردهم ماه مذکور میرخلبان الله پسر شاه نعمت الله پیزدی که مجملی از احوال او وسلله او پیش از این توشه شده به مرض اسهال درگذشت، از سیماهی او آثار اخلاص مندی و درویش مشربی ظاهر بود. اگر همراه امان می داد و مدتی در خدمت می گذرانید به مناصب عالی سرافرازی می یافت. بخشی برها پور ابیه ای چند فرستاده بود یکی از آنها را فرمودم که به وزن در آوردن. پنجاه و دو نیم توله برآمد. روز چهارشنبه هرثدهم در منزل میریم الزمانی مجلس و در سال چهلم از سالهای قمری ترتیب یافت و در وزن را فرمودم که به عورات و مستحقه نقسمت نمودند.

روز پنجم شنبه چهارم رسیع الآخر ظاهر بیگ بخشی احمدیان به خطاب مخلص ختنی و ملانقبی شسته که به هضیلت و کمالات آراسته بود و علم تاریخ و انساب را خوب می دانست به خطاب مورخ خانی سرافراز گردید. و دهم همین ماه برخوردار برادر عبدالله خان را خطاب بهادرخانی داده [به ۵۵] از اقران ممتاز گردانیدم. مونس بسرمهترخان کورهای از سنگی ششم کدر عهد دولت عیرزا لغ سگ گور کن بنام نامی ایشان ساخته شده بود گذرانید. بغایت تحفه نفیس و خوش اندام و سنگش در تهای سفیدی و پاکیر گئی بود. در گزدن کوزه ایم مبارک میرزا دا ما سنگهجری به خط رفاقتی کنده اند. در حد ذات خود غایت نفاست دارد. من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک عرش آشیانی را بر کناره لب کوزه نقش کردند. مهترخان از غلامان قدیمی این دولت است. معادت خدمت حست آشیانی دریاقته و در عهد سلطنت والد بزرگوارم به متنه امارت

رسیده بود و اورا از معتمدان می‌دانستند. در شانزدهم فرمان صادر شد که ولايت سنگرام چنانچه یك سال دروجه انعام فرزند اسلام خان مقرر مود، يکسال دیگر در وجه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد - درین روز مهابت خان را بهمنصب سه هزاری ذات و دوهزار و پانصد سوار سرافراز گردانیدم و یوسف خان ولد حسین خان تکریه بهمنصب دوهزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید.

در بیست و چهارم مهابت خان را با امراء مردمی که بجهت دفع و رفع دانا مقرر گشته بودند، مرخص ساختم، خان مذکور به خلعت و اسب و فیل خاصه و شمشیر مرصع سرتلند گشت. خنفر خان به عنایت علم سرافراز گردیده به خلعت خاصه و خنجر مرصع امتیاز یافت. به شحاعت خان هم علم مرحمت شده خلعت و فیل خاصه عنایت کردم. راجه نرسنگه دیسو خلعت و اسب خاصه و میگی خان اسب و خنجر مرصع و نراین دامن کچهو هه و علی قلی درمن و هزیر خان بهمین دستور یافتند. به بهادر خان و معاشر الملک بخشی خنجر مرصع شفتند. همین طریق جمیع [۵۹] الف) امرا و سرداران هر یک بقدر حالت و مرتبه خود به عنایت پادشاهانه سرافراز گردیدند. یك پیش از روز مذکور گذشته خانخانان که به مرتبه بند اتابکی من ممتاز است، از برها نپور آمده ملازمت کرد آن مقدار شوق و خوشحالی برو غلبه کرده بود که نمی‌دانست که به پا می‌آید یا بسر مصیطراه خود در درپای من انداخت و من تیز سر او را از روی مرحمت و مهر یانی برداشته او را در کتار عطوفت و شفقت کشیدم و دوی او را بوسیدم. دو تسبیح مردارید و چند قطعه لعل و زمرد پیش گذرانید. قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه شد و سوای آن از هرجنس و بهر مناع بسیاری به نظر درآورد.

هدفهم جمادی الاول وزیر خان دیوان پنگاهه آمده ملازمت کرد. شصت زنجیر فیل نر و ماده و یك قطعه لعن قطعی پیشکش آورده بود. چون از خدمتگزاران قدیم بود و ازو همه خدمتی می‌آید فرمودم که در ملازمت باشد. چون فاسم خان ما برادر کلان خود اسلام خان اصلاح‌ساز-گاری نمی‌کرد، او را زیهاره خدمت حضور طلبیه شده بود در این روز آمده ملازمت نمود. در بیست و دوم آصف خان لعلی به وذن هفت تانگ که ابوالقاسم برادر او در بند که به بیت به هفتاد و پنج هزار روپیه خریده بود، پیشکش نمود به غایت خوش رنگ و خوش ابدام است. اما به عقیده من زیاده از شخصت هزار روپیه نمی‌ردد. با آنکه از دلیل پسر رایستگه تقصیرات عظیم به وقوع آمده بود، چون پناه به فرزند خان جهان آود گماهان او به غفو مقرون گشت و دیده و دانسته از جرایم او در گذشتم. در بیست و چهارم فرزندان خانخانان که ارعقب می‌آمدند، رسیده ملازمت کردند و موادی بیست و پنج هزار روپیه پیشکش گذراندند. در همین روز خان

مذکور تود ذنجبیر فیل پیشکش کرد.

رورپنحشیه غر و جمادی اثانی در منزل حضرت مریم‌الزمانی مجلس [۵۹ ب] وزن سال شمسی سرانجام پذیرفت و پاره از آن ذر به عورت قسمت نمود و تمہ حکم شد که به صرافی ممالک محروسه تقسیم تماشد. چهارم ماه فرمودم که دیوانیان به خان اعظم مطابق منصب هفت‌هزاری حاکمیت خواه دهند، درین روز ماده آهوری شیردار آوردند که به فراخست می‌گذاشت که او را می‌دوشیدند. و هر روز چهار سیر شیر ازو دوشیله می‌شد تر غایت دیده و شنیده شده بود مزه شیر آهو و شیر گاو و گاو میش تفاوتی ندارد. می‌گویند که سنگی نفس را بد می‌دهد.

در پانزدهم ماه راحمه‌ان سنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعین یافته بود، التمس رخصت آبیر که وطن اوست نمود. فیل خاصه هشیار ماست نام به او عنایت کرده رخصت دادم. روز دوشنبه دوازدهم ماه غرس حضرت عرش آشیانی بود سوای اخراجات مجلس مذکور که علی‌حده مقرر است، چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که به قرا و درویشان که در روضه منوره حاضراند تقسیم کشند. درین روز عبدالله ولد خان اعظم را به خطاب سرافراخان و عبد‌الرحیم پسر قسم خان را به خطاب تریت خانی سرافراز گردانیدم. روز سه‌شنبه سیزدهم دھتر خسرو را طلبیله دیدم و رزندی که این قدر به پدر ماندگسی یاد ندارد. متجمان می‌گفتند که قدم او بر پدرش مارک نیست. اما بر شما مبارک است. آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را ناید دید. چو اذسن مذکور در گذشت دیده شد.

درست و یکم خان خانان معهد صاف ساختن ولایت نظام الملکیه کمدرشقارشدن حضرت عرش آشیانی بعضی فتوحها به آن راه یافته بود گردیده بوشهه داد که اگر در عرض دوسال این خدمت با نصرام نرسام، محروم باشم مشروط با آنکه سوای لشکری که در آن صوبه تعین‌اند دوازده هزار دیگر باده لک روپیه خزانه به مراغه و معین گردد. فرمودم که به زودی سامان لشکر و خزانه‌نسوده اورا دوانه سازند. دریست و ششم مظاخصان بخشی احديان را مخدمت بخشیگری صوبه دکن سرافراز ساخته جای [۵۶ الف] او را به ابراهیم حسین پسر بحر عنایت نمودم. در غره رجب پیشو خان و کمال خان که از بنده‌هی روشناس مقرر بودند وفات یافتند.

پیشو خان را شاه طهماسب به عنوان غلامی به پدر کلان من داده بودند. سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش آشیانی چون بهداروغنگی و مهتری فراشخانه سرافراز گردیده خطاب پیشو خونی یافت درین خدمت به نوعی ماهر بود که گویی جامه است که بر قامت قابلیت اودوخته‌اند. درسن نود سالگی زجوانان چهارده ساله جلد تربود. سعادت خدمت پدر کلان من و پدران و من دریافت. تا دم مرگ بلک لمحه بی کیفیت شراب نبود.

آلوده شراب فعاني به خاک رفت  
(فعاني)

پانزده لک رویه ارومانت. پسری در غایت ناقبلی دارد دعایت نم، بنا بر حقوق خدمت پذیرش مهتری نصف در اشخانه به او و نصف دیگر به تخماچ خان مرحمت شد. کمال خان که از بددهای فدوی با اخلاص من بود از طایفه کلالان دهلي است بنابر ظهور و دیانت و عایت اعتماد او را بکاول ییگی ساختم. این چنین خدمتگاران بسیار کم بهم می دستند. دو پسر داشت هر دو شفقت بسیار کردم اما مثل او کجا.

در دوم ماه مذکور لعل کلاونت که از خردی بار در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نقش و صوتی که بدریان و روش هندی می بستد و به او یاد می دادند در سن شصت و پنج سالگی سکه هفتاد سالگی ووت کرد. یکی از کیزان او در این قضیه افیون خسوردۀ خود را هلاک ساخت از مسمانان کم ذنی چنین وفا بجا آورده باشد.

**حواله سرایان بنگاهه:** در هندوستان خصوصاً در ولادت سلیمان که از توابع بنگاله است از قدیم دسم شده بود که رعایا و مردم آنجا بعضی از فرزندان خود را خواجه سرا نموده و در عوض مال واجبی به حکام می دادند. و این دسم رفته رفته بدلیگر ولاست بیز سرایت کرده [۶۰ ب] هر سال چندین اصحاب ضایع و مقطوع النسل می شدند و این عمل رواج تمام یافته بود. در این ولا حکم کردم که من بعد هیچکس؛ این امر قیح قیام و اقدام ننماید و خربد و فروخت خواجه سرایان خرد سال بالکل بر طرف باشد. به اسلام خان و سایر حکام صوبه بنگله فرم نهاد صادر گشت که هر کس مرتکب این امر شود تبیه و سیاست نمایند. خواجه سرای خرد سال تزد هر کس باشد و گیرند تا غایت هیچکس از سلاطین سابق این تسویق نیافتند. انشا الله تعالی در اندک فرصتی چنان خواهد شد که این دسم مردود بالکلیه مرطوف شود و هر گاه خربد و فروخت خوجه سرا منع شد، هیچکس به این فعل تاخوش نی فایده اقدام خواهد نمود.

اسپ سمندی از جمله اسپان فرستاده شاه عباس که سرطویله اسپان خاصه من بود، به حاصلان مرحمت کردم. آنقدر خوشحال شد که به شرح راست نیاید. الحق به این کلانی و خوبی اسپی ز عایت هندوستان یامده است و قبل فتوحه را که در جنگک بی بدل است با بیست و نهجر دبل دیگر به او عندیت نمودم. چون کش سنگه خالوی خرد خرم که به مرآهی مهبت خان تعیین بود، خدمات پسندیده به تقدیم رسایده در جنگک مردم را با زخم مرچه به سای او رسید. تبیت کس نامی او به قتل آورده بود و قربب سه هزار کس را دستگیر ساخته به منصب دوهزاری

ذات و هر ارسو اسر فرازشده، در چهاردهم ماه مذکور حکم کردم که میرزا ای خازی متوجه قندهار شود از اتفاقات حسنے به مجرد آنکه میرزا مشت رایله ازبهکر روانه ولایت مذکور می‌گردد. خبر هوت سردارخان که از ملارمان مقرر روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود و به تخته یک شهر داشت می‌رسد نصف مصب او را به فرزندان اولمرحمت نمودم.

زیارت روضه منوره عرش آشیانی؛ روز دو شنبه هفدهم پیاده به قصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی متوجه شدم. اگر میسر می‌بود این راه به مرزه و بسی پیمودم. حضرت والد بزرگوارم یجهت [۱۶ الف] ولادت من از تھبپور به جمیر که یکصد و پیست کروه است پیاده به زیدت حضرت خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی متوجه گشته بودند. گرو من به سر و چشم این راه بیمیم هنوز چه کرده باشم. چون به سعادت زیارت مشرف شدم و عمارتی که بر سر روضه منوره شده بود دیدم به نوعی که ناطر خواه من بود، نظر دریامد. چرا که منظور آن بود که روندهای عالم مثل ابن عمارت در معموره دنیا نشان ندهند. چون در اثنای عمارت مذکور زخسر و بیط لع این نوع امری به ظهور آمد و بالضروره روانه لا هور گشتم عمارت مذکور خود یک طوری ساخته بودند. آخر الامر بعضی تصرفات نموده شد و با آنکه مبلغ کلی صرف نموده سه چهار سال کار کرده بودند، فرمودم که دیگر باره عمارت ماهر به اتفاق مردم صاحب وقوف بعضی جاها را به نوعی که قرار یابد بیندازند. رفته رفته عمارت عالی سامان پذیر گردید و با غای درعایت صفا بر دور عمارت مقبره منوره ترتیب یافت، دروازه در نهیت رفعت و عظمت مشتمل بر میانه ها از سنجک سفید ساخته و پرداخته شد. مجملًا پسانزده لک روپیه که موادی پنجه هزار تومن رایح ایران و پنجلت خانی مطابق زر توران بوده باشد، خرج این عمارت عالی را به من شتوانیدند.

روز یکشنبه بیست و سیوم پنجمانه حکیم علی به تماشای حوصی که مثل آن در زمان حضرت عرش آشیانی در لاهور ساخته بود، با جمعی از مقرمن که آن حوض را ندیده بودند، رقمم. حوض مذکور شش گر در شش گر است، و در پهلوی حوض خانه ساخته شده در غایت روشنی که راه به آن خانه هم از درون آب است و آب از آن راه به درون درنمی آید، و ده دوازده کس در در آن خانه صحبت می‌توانستند داشت از نقد و جنس آنچه در وقت او گجید پیشکش نمود. بعد از ملاحظه خانه و درآمدن جمیع از زرید یکن در آنجا حکیم را به منصب دو هزاری سرفراز ساخته، به دولت حاکمه معاودت نمودم.

روز یکشنبه چهاردهم شعبان خاتمالبعنا پت کمر شمشیر مرصع و خطعت [۱۶ ب] و دین خاصه سرافراز گردیده بخدمت دکن مرخص گشت و راجه سور جسنه که از تعینات خدمت

مذکور بود، به منصب چهارهزاری ذات و دو هزار سوار ممتاز شد. چون مکرر به عرض رسید که از برادران و ملازمان مرتضی خان آزاد به رعایا و مسکن احمد آباد گجراتی رسد و ضبط حویشان و مسودم خود به واجبی نمی تواند کشد، صوبه مذکور ازو تغیر نموده به اعظم خان مرحمت فرمود و مقرر شد که خود در ملازمت سوده جهانگیر قلی خان پسر کلان او به نیابت او روانه گجرات گردد. منصب جهانگیر قلی خان از اصل و اضافه سه هزار ذات و دوهزار و پانصد سوار امقرن گردید و حکم شد که به اتفاق موهنداس دیوان و مسعود ییگ همدانی بخشی مهمات صوبه مذکور را دیصل می داده باشد. موهنداس به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار مسعود ییگ بدیصدی ذات و یکصد و پنجاه سوار سرافراز گردیدند از بندهای حصور تربیت خان به منصب هفتصدی ذات و چهارصد سوار و نصرالله خان بهمین منصب ممتاز گشتد. مهتر خان که مجملی از احوال او نوشته شده در همین روز وفات نمود و موسن خان پسر او را به منصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار سرافراز ساخت.

روز چهارشنبه چهاردهم ذی حجه خسرو را از دختر خان اعظم پسری متولد شد. نام او را بلند اختر نهادم. در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتی فرستاده که عقیده فرنگستان این است که [۶۲] این صورت شیوه حضرت صاحب قرانی است. در وقتی که ایلدرم نا بزرد بدست لشکر فیروزی اثرا بستان گرفتار آمد، نصرانی که در آن وقت حاکم استنبول بود، ایلچی با تحف و هدايا فرستاده اظهار اطاعت و مددگی نمود و مصوّری که همراه ایلچی ساخته بودند، صورت آن حضرت را شیوه کشیده بوده اگر این دعوی اصلی داشته باشد، هیچ تحققه پیش مسن بهتر از این نخواهد بود. چون به صورت وحیه اولاد و فرزندان سلسله علیه آن حضرت مشابهت ندارد، خاطر برآست بودن این تسلی نمی شود.

### نوروز چهارم از جلوس همایون

تحویل حضرت نیر اعظم فیض بخش عالم به بوج حمل شب شنبه چهاردهم ذی حجه سنه ۱۵۱۷ هجری اتفاق افتاد و نوروزگی افروز به مبارکی و فرجخی آغاز شد. روز جمعه ۵ محرم سنه ۱۵۱۸ هـ. ق حکیم علی وفات یافت. حکیم بی نظری بود و از علوم عربیه نیز بیهوده تمام داشت. شرحی بر قاتون در عهد خلافت والد بزرگوارم تأییف نموده است. گلش [۶۲ ب] رفه‌همش زیادتی داشت چنانچه صورت او برسیرت و کسبی برد تی. مجملاً بد باطن و شریر-نفس بود. در بیستم صفر مرزا بر خود دار را به خطاب خان عالم سرافراز ساختم. از سواحی فتحپور هندوانه‌ای آوردید که به این کلانی نا حال دیده نشده بود. فرمودم که به وزن در آوردن.

سی و سه سیر و نیم کشیده شد. روز دوشنبه نوزدهم دیم دفعه لاول مجلسس وزن قمری درخانه والد بزرگوارم ترتیب یافت. پاره ازان زر به عوراتی که دران روز جمع گشته بودند قسمت شد. چون ظاهر شد که بجهت نظام و سرانجام مهامات صوبه دکن ضرور است که یکی از شاهزاده هارا روانه سازم بن براین بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد. فرمودم که سامان فرستادن اونسومده ساعت رخصت تعین نمایند. مهاابت خان را که بخدمت سرداری لشکر رانای مشهور تعین یود، بهم صحبت بعضی خدمات حضور به درگاه طلبداشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگی سرافرازی ساخته به عوض اون تعین نمودم و عبدالرزق بخشی را فرستادم که بهم چیز منصبداران آن لشکر حکم برساند که از گفته خان مذکور بیرون بر فنه شکر و شکایت او را عظیم مؤثر شناسند. در چهارم جمادی الاول یکی از سر زبانیان که قبیله مفرد ارد بزم خصی نظر گردانید که بطریق بزماده پستان داشت و مقداری پیاله قهوه خوری هر روز شیرمی داد. چون شیر زنعتهای الهی است و ماده پروردش بسیاری از حیوانات است. این امر غریب راشگون خوب دانستم. هشتم ماه مذکور خرم پسر خان اعظم را به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار از اساخته و دارائی و لایت سود تهه که به جون گده مشهور است فرستادم. حکیم صدر را به منصب پانصد ذات و سی سوار ممتاز ساخته بهم خطاب سیع الزمان نامور گردانیدم. در شتردهم کفر شمشیر مرصع به رجهمان سنگه فرستاده شد. دریست و دوم یست لک رویه بجهت مدد خرج لشکر [۳۴الف] دکن که به مراغه فرزند پرویز تعین یافته اند، از تحويل خزانچی علی حده نموده پنج لک رویه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت. روز چهارشنبه یست و پنجم جهاندار که قبل از این به مراغه قطب الدین خان که به لایت بنگاله تعین یافته بود، آمده ملازمت نمود. به واقعی بهمن معلوم شد که او مجبوب مادرزاد است. چون خاطر متعلق به سامان دکن بود به تدبیغ غره جمادی الاخر امیر الامر را نیز به خدمت مذکور تعین نمودم و به عنایت خلمت و اسب سرافراز گردید. کرم چند پسر جنگانه را به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار نواخته به همراهی فرزند پرویز مقرر فرمودم. در چهارم ماه سیصد و هفتاد نفر سوار احدي به کوملک لشکر رانی به همراهی عبدالله خان مقرر گشتند. یک صد رأس اسب نیز از طوابیل سرکار فرستاده شد که بهر کس از منصبداران واحدی که صلاح داند، بدهد. در هفدهم یک قطعه لعل که قیمت آن شخصت هز ر رویه بود به فرزند پرویز عنایت گردم و یک قطعه دیگر با دو مر واژید که تخمیناً چهل هزار رویه می ارزید به فرزند خرم مرحمت شد. روز دوشنبه یست و هشتم چند تهه به منصب پنجهز اری ذات و سه هزار سوار سرافراز گردید. در بیست ماه رجب - اجتنگه به منصب چهارهز ری ذات و سه هزار سوار سر بلندی

برافت و بخدمت دکن مرخص گشت. روز پنجشنبه نهم شاهزاده شهریار زکجرات آمده ملازمت نمود. رخصت شدن پسرویز به مهمن دگن؛ روز سه شنبه چهاردهم فروردین پسرویز را بخدمت تسخیر ملکد کن رخصت نمودم. خلعت و اسب خاصه و کمر شمشیر و خیزر منصع عنایت شد. و سرداران و امرائی که به همراهی اربعین یافته بودند به قدر مرتبه و حالت خود هر یک به عنایت خاعث و اسب و فیل و کمر و شمشیر و خیزر منصع خوشدل و سرافراز گردیدند. هر از نفر احدي در ملازمت پسرویز به خدمت دکن تعیین نمودم. در همین روزها عرضداشت عبدالله خدن آمد که رانای مقهور را در کوهستان و جاهای قلب تعاقب نموده [۶۳ ب] چند زنجیر فیل و اسباب او بلست افتاد. چون شب در آمد چندنی بناک پا بیرون مرده بدر رفت. چون کار را بسرعت نگ ساخته ام علتی بگرفتار خواهد گشت یا بقتل خواهد رسید. خان مذکور را به منصب پنجه راری سرافراز ساختم و تسبیح مروارید که به دوهر از روپیه می ازدید به پرسیز عنایت شد. چون ولايت خاندیس و برار به فرزند مشارالیه داده شده بود، قمه اسیر را هم بد مرحمت کردم و سیصد رأس اسب به همراهی او مقرر گشت که به احديان و منصبداران و هر کس که لایق عنایت باشد، بدهد. دریست و ششم سیفخان بارهه به منصب دوهر از و پانصدی ذات و هزار و سیصد و چهار سوار سرافراز گردید و به خدمت فوجداری سر کار حصار مقرر گشت.

روز دوشنبه چهارم شعبان یک زنجیر فیل به وزیر خان عنایت شد. در جمعه پیست و دوم حکم فرمودم که بنگ و بوره که منشاء فسادهای کلی است، در یازار نفوذ و قمارخانهها را بره طرف سازند و دین باب تأکید تمام نمود.

در پیست و پنجم شیری از شیرخواه خاصه آوردنده که به گاوچنگ اندازند، مردم بسیار بجهت تمایها استناده جماعه زجوگیان هم بودند شیر به یکی از جوگیان که بر هنر بود، بطریق بازی از روی غصب متو جه شده او را بزمین انداخت و جنایتچه به ماده خود جفت می شود با همان طریق، بالای جولای بر آمده چنیدن گرفت روز دیگر هم همان طور حرکتی نموده چندنویت این حرکت ازو بوقوع آمده. چون تغیریت چنین امری دیده نشده بود و غایب تمام داشت توشه شد.

در دوم رمضان غیاثخان حسب لالنماس اسلام خان به منصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار سرافراز گردید. فریدون خدن بر لاس را به منصب دوهر از و پانصدی ذات و دوهر از سوار مستائز ساختم. هر از تو لچه طلا و نقره و هزار روپیه در روز تحویل حضرت نیر اعظم به برج عقرب که به اصطلاح هندوان سنگرات می گویند تصلیق نموده [۶۴ الف] شد. در دهم ماه مذکور فیلی به شاه بیگ خان یوزی مرحمت کردم. وسلام الله عرب که از جو نان قرار داده عرب است، در خویشان مبارک حاکم دزفول بنابر توهی که از شاه عباس در خاطر او فرار گرفته بسوی، به

ملازمت من آمد. او در نواحیه به منصب چهارصدی ذات و دویست سوار سرافر زُس ختم. مجدداً فوج دیگر که یکصد و نود و سه منصبدار و چهل و شش نفر احمدی بودند از عقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد و پنجاه رأس اسب نیز حواله یکی از بندهای درگاه شد که به پرویز رساند. در روز جمعه سیزدهم مضمونی به خاطر رسید و این غزل در سلک نظم درآمد. غزل:

۱ من چون کنم که نیر غمث بر جگسر رسد

تا چشم فارسیده دگر بر دگر رسد

۲ ستانه میخرامی و مست تو عالمی

اسپند میکنم که مبادا نظر رسد

۳ مدهوش گشتم که پوپیم ره وصال

فرباد ازان کم که مبادا خبر رسد

۴ در وصل دوست مستم و در هجر یقیار

داد از چنین غمی که مرا سر بر رسد

وقت نیاز و عجز جهانگیر سرمه

امید آنکه شعله نور اثر رسد

روزیکشیه پنzechم پنجاه هزار رویه ساجق به خانه چبیه، ظفر حسین میرزا، پسر سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل صفوی که بهجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود فرستادم، و هقددهم مه مبارک خان شیروانی به منصب هزاری ذات و سیصد سوار سواره را ز گردید و پنهانه از رویه نیزیه امر حمت کردم و چهار هزار رویه به حاجی بن او زبک عنایت شد. در بیست و دوم یک قطعه لعل ویکدا به مروارید یه شهریار شفقت کردم. یک لک رویه مددخواج گویان به جماعت اولیماهات که به خدمت دکن تبیین یافته بودند داده شد. و هزار رویه به فرش ییگ مصور که از بی بدلان عصر است لطف نمودم. چهار هزار رویه بهجهت خرج یا با حسن ابدال فرستاده شد و هزار رویه حواله ملاعلی احمد مهر کن و ملاروزهان شیرازی نمودم که در عرش حضرت [۶۴ ب] شیخ سلیمان بدروضه ایشان صرف نمایند. یک فیل به محمد حسین کاتب و هزار رویه به خواجه عبدالحق انصاری مرحوم شد. به دیو نیان حکم کردم که منصب هر تصیی حان را مطابق پنهانه از ذات و سوار اعتبار نموده جاگیر تخریاه دهنده. به برادرزاده بازی چند قانونی گوی سر کار آگره حکم کردم که هزار پیاده از زمینداران آگره سامان نموده و ماهیانه قرار داده به دکن نزد پرویز برده و پنج لک رویه دیگر بهجهت مدد خرج پرویز مفرد گشت.

روز پنجم شنبه چهارم شوال اسلام خان بهمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز گردید. ابوالبی او زبان او را به منصب یک هزار و پانصدی و خلخال خان بهمنصب دوهزار و پانصدی امتیاز یافتند. دوهزار روپیه به بدیع الزمان میرزا پسر شهرخ و هزار روپیه به تهیان مصر مرحمت شد و حکم کرد که نقدره به جمعی مرحمت شود که پله منصب آنها سه هزاری و سالاتر از آن رسیده باشد. پنجهزار روپیه دیگر از وزن بجهت تعییر پل با با حسن ابدال و عمارتی که در آنجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شد که اهتمام نموده پل و عمارت مذکور را در غایت استحکام به انصرام رساند.

**وقوع خسوف ماه:** روز دوشنبه سیزدهم چهارگهری از روزمانده ماه آغاز گرفتن نمود به مرتبه که تمامی جرم آن منخسف گشت. و تا پنج گهری شب گرفته بود. بجهت دفع نحوست آن خود را به طلا و نقره و پارچه و غله وزن نموده اقسام حیوانات از فیل و اسب وغیره تصدق کردم. قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد. فرمودم که به مستحقان و قرآن قسمت نمودند. در بیست و پنجم دخیرام چند بندیله به انتساب پدر او به خدمت گاری خود گرفتم و به میرفاضل برادرزاده میرشریف که به فوجداری قوalah و آن نواحی مقرر شده بود یک فیل عایت فرمودم و عنایت الله به خطاب عنایت خان سرافراز شد.

چهارشنبه غرہ ذی قعده باری چند بهمنصب پانصدی ذات و سیصد سوار ممتاز گشت و یک قضه کهپوه [۵۶ الف] مرصع به فرزند با با خرم مرحمت شد. ملاحی تی که پیش خانخانان فرستاده بعضی سخنان زبانی که مشعر بر انواع مرحمت و شفقت بود، پیغام داده بودم، آمد و یک قطعه لعل و دوم را زید که خانخانان یادست او فرستاده بود و تخمیناً بیست هزار روپیه قیمت داشت آورده گذرانید. میر جمال الدین حسین که در بر هانپور بود و به حضور او طلبداشته بودم آمده ملازمت کرد. دوهزار روپیه به شجاعت خان دکنی مرحمت شد. در ششم ماه مذکور پیش از آنکه پرویز به بر هانپور برسد، عرض داشت خانخانان و مرا رسید که دکنیان جمیعت نموده در مقام فساداند. چون معلوم شد که با وجود تعیین پرویز و لشکری که در خدمت او رفته و مقرر شده هنوز بمدد و کمک احتیاج دارند، به خاطر گذرانیدم که خود متوجه شوم و بمعنایت الهی خاطر از آن مهم جمع نمایم. در این اثر عرض داشت آصف خان هم آمد، که توجه حضرت بدین جانب لایق اقبال روز افرون است و عرض داشت عادل خان بیجاپوری رسید که اگر یکی از معتمد ن درگاه باین طرف مقرر شود که ملتمسات و مستدعیات خود را باوبگویم تا او به عرض اشرف دساند امید هست که باعث صلاح حال این بنده ها گردد. بنابراین مقدمات با امرا و دولتخواهان کنکاش نمودم تا هر کسی را آنچه بخاطر رسیده عرض رساند. فرزند خان

جهان عرض کرد که با آنکه چندی از امرای معتبر بجهت تسخیر آن ملک مرخص شده باشد، توجه حضرت به نفس تقیص ضرورتیست. اگر حکم شود بنده هم به ملازمت شاهزاده پروریز برود. و این خدمت را در ملازمت ایشان اشا الله به تقدیم رسند. همه دولتخواهان را این سخن معقول و پسندیده نمود. با آنکه هرگز جدائی او را بحاطر قرار نداده بودم، چون مهم کلانی بود، به ضرورت رضا دادم و فرمود که به مجرد آنکه مهمات آنجا صورت یابد، بیتوقف متوجه ملازمت شود و زیاده از یک سال در آن حدود [۶۵ ب] نباشد.

روز سهشنبه هفتم ذی قعده اختیار ساعت رخصت او بود، خمعت خصه زر دوزی و اسب خاصه با زین مرصع و کمرشیز مرصع و فیل خاصه عنایت فرمودم و تو مان تو غ هم مرحمت شد، و دائی خن را که از بنده های صاحب اخلاص است خلعت و اسب و مدد خرج لطف نموده به منصب هزاری دات و چهارصد سوار از اصل و اضافه سراور از ساختم، و همراه خان جهان تعیین نمود که اگر کسی را نزد عدلخان حسب الانتساب او باید فرستاد، او را روانه گرداند و بیکویند که در زمان حضرت عرش آشیانی از جانب عادلخان همراه پیشکش او آمد و بود، او را هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسب و خلعت و زرعنایت کردم. و از امرا و لشکریان که همراه عبدالله خان به خدمت دفع رامای مقهور تعیین بودند، مثل راجه نرسنگه دیو و شجاعت خان و راجه بکر ماجیت وغیره با چهار پنهانه زاد سوار به کومک فرزند خان جهان تعیین شدند و معمد خان را به قدر غن فرستادم که آن مردم را سزا ولی کرده در اینین به خان حجهان همراه سازد، و از مردم درخانه شش هزار هفت هزار سوار مش یوسف خان باره و حاجی بی- او زمک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب که ولایت حوزه و دزفول و آن نواحی دد تصرف دارد و دیگر نزدیکان و منصبادران همراه و ساختم و در وقت رخصت هر یک را به اضافه منصب و خلعت و مدد خرج سراور انتخاب و محمد یک را بخشی لشکر ساخته ده لک رویه مفتر ساختم که همراه سازند. به پروریز اسب خاصه و به خان خانان و دیگر امرا و بنده های که تعیین یافته آن صوبه بودند، خلعتها مرحمت نموده بودند. چون فض رسیده بود، به ملاحظه آنکه مبادا از غبور لشکر نقصانی به مزروعات رعایا بر سر و با وجود آنکه قوریساوی را با جمعی از احديان [۶۶ الف] بجهت ضبط زراعت تعیین نموده بودم چندی را حکم فرمود که منزل به منزل ملاحظه پایمالی صوده عرض نقصانی که به زراعتها بر سر و با وجود ارحبم خر مدد خرج گویان و هزار رویه به دختر خان خانان کوچ دنیا و هزار رویه به عبدالرحیم خر مدد خرج گویان و هزار دویه به قبای دکی مرحمت نمودم. در دوازدهم خنجر خان برادر عبدالله خان از اصل و

اضافه به منصب هزاری ذات و پانصد سوار و بهادرخان برادر دیگر به منصب ششصدی ذات و سیصد سوار سرافراز گشتد درین روز دوآهُوی شاخدار ویک آهُوی ماده شکار شد. در سیزدهم یک اسب خاصه برخان جهان مرحمت نموده فرستادم بدبیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته پنجهزار روپه مدد خرج عنایت کردم و همراهی خانجهان به خدمت دکن رخصت شد. درین روز دوآهُوی ترسمه آهُوی ماده شکار شد. چهارشنبه دهم یک نیله گاو ماده ویک چههگاره به بندوق رده شد. در هفدهم قطعه لعل ویک دانه مرادیک حها نگیر قلی خان از گجرات و افیون دان مرصع کاري که مقرب خان از بادر کهنه بیت فرستاده بود به تظر گذشت.

بیست ماه یک ماده شیر ویک نیله گاو به بندوق رده شد. دو بچه همواره ماده شیر بودند بجهت انواعی چنگ و بسیاری درخت از نظر ناپدید گشتد. حکم شد که شخص نموده باشد در آورنده. چون به مژل رسیدم یکی از شیر چهه را فرزندم خرم آورده ز نظر گذراید و روز دوم مه، ست خان بچه دیگر گرفته حاضر ساخت بیست و دوم در وقتی که نیله گاوی را به قابوی زدن تردیک ساخته بودم ناگاه جلوه داری و دو کهاد طاهر شدند و نیله گاو رم خوردند بدتر رفت. از عایت اعتراض فرمودم که جلوه دار ر همانج گشته باهای کهادان برویده سرخور سوار ساخته گرد از دو پنگردانند تا دیگری این جرأت نکند. بعد از آن شکاد کنان بر اسب شکار بازو جره کرده به مزمل آمد. روز دیگر نیله گاو کلانی را به قراولی اسکندریان به بندوق ذدم و او را به منصب ششصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم [۶۶ ب] رور حممه بیست و چهارم صفت دخان که از صوبه بهار آمده بود به سعادت کوشنش سر بلندی یافت. یکصد مهر نذر ویک قبه شمشیر و پنج فیل از پیشکش گذرانید. فیل نر مقبول افتاد. در همین رور یادگار خواجه سمرقدی از بیخ آمده ملازمت نمود و یک جلد مرقع و چند رأس اسب بادیگر تحف پیشکش گذرانید و به خلعت امیاز یافت.

روز چهارشنبه ششم معزالملک که از خدمت بخشیدگری لشکر رانای مقهور تغیر یافته بود بیمار و خراب آمده ملازمت نمود در چهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم خراوا با وجود تقصیرات کی گناههای او را غفو فرموده به منصب بیوزباشی ویست سوار سرافراز از ساختم و فرمودم که کشمير رفته به اتفاق آنجا محله مردم قلیچ خان را وسایر جاگیرداران و ویماقات نو کرو عبر تو کر دیده طومار واقعی بهدر گاه آورد. کشورخان ولدقط الدین خان از قلعه رهتاس آمده سعادت خدمت و کوشنش دریافت.

### نوروز پنجم از جلوس همایون

روزی کشنه بیس و چهارم بعد از دوپهرو سه‌گهری حضرت نبیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سه دست است، تحویل نمودند. در این ساعت فیض بخش در مقام ناگه تهل که نماوضع برگنه باری بوده باشد، مجلس نوروزی ترتیب داده بیست پدر بزرگوارم، بر نخت جلوس نسودم، صباح آن روز نوروز عالم افروز بود مطابق غرہ فروردین ماه سنه پنجم جلوس در همین مقام بارعم داده جمیع بنده‌ها و امرای درگاه به سعادت کورنش و تسليم مبارکباد سرافراز گشتند. پیشکشی بعضی امرا از نظر گذشت، خان اعظم یک دانه مروارید که چهار هر اد روپه قیمت شده بود گذرانید. و میران صلدجها نیست و هشت دست جاتور شکاری از بازو و جره نا دیگر تحفه نظر گذراشد. مهربان دو صندوق چه کار فرنگ که اطراف آن را به تخته‌ی طور و صدق ترتیب داده بودند هرچه در درون آن باده می‌شد، از بیرون به نوعی می‌نمود که گویا هبیج جایی نیست پیشکش نمود. کشورخان نیست و دو زنجیر فیل از نز و ماده پیشکش گذرانید. همچنین هر کس از بنده‌های درگاه [۶۴الف] تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند. نصرالله پسر قبح الله شریتجی به تحویلداری پیشکش مقرر گشت. سارتگ دیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن تعیین یافته بود، بجهت پرویز و هریک از امراء تبرک خاصه سرافراز ساختم. به شیخ حسام الدین ولد غازی خان بدخشی که صریقه درویشی و گوشه نشی اختیار نموده هر اد روپه و خرچی سال شفقت نمودم. روز دیگر نوروز به قصد شکارشیر سوارشدم سه شیر دو نز و بیت ماده شکارشدم. به احديانی که آثار جلاالت طاهر نموده پیشیر در آمدۀ بودند، انعامها داده بهزیادتی ماهایه سرافراز ساختم. به تاریخ نیست و ششم ماه مذکور اکثر رورها به شکار نیله گاووه مشغولی داشتم. چون هوارو به گرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگرۀ نزدیک رسید به جانب روب پاس توجه نموده چند روز دیگر در آن فواحی شکار آهون نمودم.

روز شنبه غرہ محروم سنه هزار و نوزده روب خص که روب پاس آبادان کرده است پیشکشی که ترتیب داده بود، به تظر گذرانید. آنچه خوش آمد، درجه قبول یافته تممہ بدانعام او مقصود گشت. در همین ایام یا یزید منگلی ویرادران او که از صوبه بنگاله آمده بودند، به سه دست کودنش سرافراز گشتند. سیدآدم ولد سید قاسم باره نیز از احمدآباد گحرات آمده بود، به دین سعادت امتیاز یافت و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید. فوجداری صوبه ملاخان از تئیر تاجخون نهایا بولی او را بکسر حستند. دو شنبه سیوم نزول جلال در باع مندا کر که دز نزدیکی شهر است واقع [۶۴ب] شد. صباح آن ساعت دخول شهر بود. بعد از گذشتن یک پهر و دو گهری سوارشدم. تا ابتدای

معموره بر اسب سواری نموده چون سوار شهر ظاهر گشت، بجهت آنکه از خلاائق ار دور و نزديك دید سواری فيل اختيار نمودم و اذ دو طرف راه زرافشانده بعد اذ دوپهرو در وقتی که متجمان اختيار نموده بودند بهمبار کي و خرمي به دولتخانه هم يوں داخل گشتم. بنا بر دسم مقرر ايمام نوروز فرموده بودم که دولتخانه را آئين بسته با رگاهي آسمان تمثيل ايستده كرده بودند. بعد از ملاحظه آئين خواجه جهان پيشکشي که ترتيب داده بود، از بظار اشرف گذرانيد. آنچه از هرقسم و هر حسن خواه جواهر و خواه قمشه و امنعه پسند خاطر نه گزین گردید، قبول فرموده نشه ر بدانع اومقر ر ساحت، به شرفان شكار فرموده بودم که مجموع جانورانی که از روز آمسدن تا تاريخ دخول شهر شكار شده باشد، معروضدارند. بهدين موجب به عرض رساني نمود که در مدن پنجاه و شش روز يك هزار و سیصد و شصت و دو جانور چنان را زپر نده و پچرنه شكار شده بود. هفت عدد شير، يله گاو و مراده هفتاد راس آهوي سياه پنجاه و يك راس، سایر جانوران از ماده آهو و قره قویروغ وغیره هشتاد و دو راس، گلنگ سياه و طاوس و سرخاب و سير جانوران پر نده يك صد و بیست و نه قطعه شكار ما هي يك هزار و بیست و سه عدد. روز جمعه هفتم مقرب خان از بذرگانه همایت و سوردت آمد سعادت ملازمت در یافت. خواه و مرصع آلات و ظرفها و آلات طلا و فقره به کار فرنگ و دیگر نفایس و تحفهای غیر [۶۸الف] مکرر آورد. وغلام حبشي و اسپان عربی و از هرقسم چيزی که به خاطر در سید آورده بود، چنانچه در عرض دو سیم ماه تحفهای او زنطر گذشت و اکثر مرضی خاطر ناگردید. درین روز صفردر خان که به منصب هزاری و پتصد سوار سرافراز بود، دیادتی منصب که پنصدی ذات و دو بیست هزار باشد ممتاز گشته بعدن یت علم سر بلندی یافت و به جي گير سابق خود مرخص گردید. و به کشور خان و فریدون خان براس نيز علم مرحمت شد. و يك زنجير فل فوج بجهت افضل خان به حواله پشوت نیز او شد که به پدر خود بيرد. به خواجه حسين که از بذرخواجه معن الدین چشتی است به مبعد همه ساله هزار و پانصد روپه عنایت نمود یو سف و زلیخای به خط ملا سرعالي مصور و مذهب جلد طلا بدغايت تکلف وصفا که هزار مهر قيمت دارد، خان خanan پيشکش فرستاده بود، معصوم و کيل او آورده گذرانيد. تا روز شرف که انتهای صحبت نوروز است، هر روز پيشکش چندی از امرا و بندهای در گاه به نظر گذشت و از نفایس پيشکش هر کس آنچه پسند خاطر می افتد، قبول نموده تمه را باز می دادند. روز پنجشنبه سیزدهم مطابق نوروز هم فروردین ماه روز شرف که روز خرمي و خوشحالی حضرت نير اعظم بود فرمودم که مجلس جشن ترتيب داده از اقسام مکيفات حاضر سازند و به امرا و سایر بندها حکم شد که هر کس، بخواهش صيعت خود هرچه می خواسته باشد اختيار نماید اکثري شراب و چندی مفرح

و بعضی از افیونیات آنچه خواستند خوردند و مجلس شکننده گشت. دیگر جها نگیر قلی خان از گجرات یئت تخت نقره منبت مصور بدروش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود، به نظر گذشت بهمها سنگه نیز علم شفقت شد. در ابتدای جلوس مکرر [۶۸] حکم کرده بود که من بعد هیچکس خواجه سرانکند و خرید و فروخت نشود و هر کس که مرنگ این عمل گردد گن هکار باشد، درینلا افضلخان چندی ز آن بد کاران را از صوبه بهارستاند، که بدین عمل شیع قبامی تموده اند آن بیاعقبان را فرمودم که جبس مؤبد تموده نگاهدارند.

در شب پنجمین دوازدهم امر عجیب و قضیه غریب روی داد جمعی از قولان در حصور سرود می گشتند و سید شاه بروش تقلید سماع می تمود. و این بیت امیر خسرو که: بیت هرقوم راست راهی دینی و قبله گاهی

ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی

میان خانه این سروده بود. من حقیقت این بیت را تفحص می تمودم. ملاعلی مهر کن که در فن خود از بی نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتکاری قدیم داشت، و در ایام خردسالی ها که سبق پیش پدرم او می خواندم، پیش آمدۀ چنین نقل کرد، که از بین خود شنیده ام، که روزی شیخ نظام او بنا کلاهی بر گوشۀ سر نهاده در کنار آب جون بالای پشت بامی تماشای عبادت و پرستش هندوانی تمودید در این اثنا میر خسرو ظاهر می شود شیخ بدیشان متوجه شده می فرمایند که این جماعت د می بینی؟ و این مصراع را بر زبان جاری می سازند. ع هرقوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میر بی تامل از روی نیازمندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصروف ثانی را که: ع

ما قبله رست کردیم بر سمت کج کلاهی

می خو تند. ملاعی مشارالیه چون سخن را بدینجا رسانید و کلمه آخر مصروف ثانی را که بر سمت کج کلاهی بر زبانش جاری شد، حال برادر متغیر گشته بی خود افتاد و مرا از افتادن او وحشتی عظیم شده برسو او حاضر شدم اکثری را مظنه شد که مگر صرع حداث گشته است. اطائی که در خدمت حاضر بودند، مضطربانه بی تشخیص مرض و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شده هر چند دست و پا زدند بحال نیامد. او خود در مرتبه ولی که افتاده بوده است جان بجان آفرین تسلیم تموده. چون بدین فی الحمله حرارتی داشت، گمن می بردند که شاید جانی باقی بوده باشد بعد از اندک زمانی ظاهر شد که کار از کار گذشته و فرو رفته است. او را از مجلس مرده برداشته بمتزل و مقامش برداشت، این قسم مردنی تا حال مشاهده نشده بسود، مبلغی بهجهت کفن و دفن او به فرزندانش فرستادم و صباح آن او را به دلیل نفل نموده به گورخانه آبا واجدادش

سخون ساختند.

روز جمعه بیست و پنجم کشور خان که به منصب هزاروپا نصیلی سرافراز بود، به دوهزاری ذلت و سوار سرافراز گردید و به عنایت اسپ عراقی ارطوطیله خاصه و خلمت و قبل خاصه بنام بحث جیت نوازش یافته به خدمت فوجداری ملک اوده و تسبیه و تأدب متبردان آد حدود مرخص گشت. بازی پد منچگلی بدخلع و اسپ ممتاز گردیده، برادران به همراهی کشور حکم شد، بلی از طبقه خاصه عالم کمان نام به حبیب الله حوت نموده جهت راجه مان سنگه عنایت کرده فرستادم. به کیشوداس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد. به عرب خان حاگرداد جلال آبد فیل شفقت شد. در این ایام افتخار خان فیل نادری اد بنگاله پیشکش فرستاده بود. چون پسند تغاطر من گشت داخل فیلان خاصه نمودم. احمد ییگ خان که به سرداری لشکر بنگش معین است بنا بر سر نیکو خدمتیها با قرآنداز به اختیاهای منصب سرافراز گشند. منصب خاصه او دوهزار ذات [۶۹ ب] و پتصد سوار بود پانصدی دیگر بر ذات او اخصقه مرحمت شد. تختی طلای مرصع کاری بجهت پرویز و سرپیچ که ملعول و مروارید ترتیب یافته بود، به بیس و پیک هزار روپیه قیمت شد، بجهت خان جهان به دست حبیب پسر سر بر اه خان به برها پور عنایت کرده فرستادم. درین روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمر خان به سیناسی آشناشی پیدا کرده و رفته رفته سخنان او که تمام کفر و زندقه است، درمناق این جاگل جا کرده، عبداللطیف پسر تقیب خان و شریف عمرزاده های خود را درین ضلالت با خود شریک ساخته بسوده است. چون این معنی شنگانه شد به مجرد اندک نرسانیدن مقدمه چند خودها مذکور ساختند که ذکر آن کراحتی ننم داشت. تأدب و تنبیه آن را لازم دانسته کوک و شریف را بعد از شلاق به قید مؤبد محبوس ساختم و عبد للطیف را یکصد ده جد فرمودم که در حضور زدن. این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بود تا دیگر جاگلان امثال این امورهوس نکنند.

روز دوشنبه بیست و چهارم معظم خان به دهلي منصب شد تا متبردان و مفسدان آن نواحي را گوشمال دهد. به شجاعت خان دکنی دوهزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درمن را که بجهت بردن فرامین به بنگاله و مرحمتهايی که بهریک از امراء آن صوبه واقع شده بود، حکم گرده بودم مرخص ساختم. اسلام خان را نظر بر ترددات و خدمات شایسته، به منصب پنجه راری ذات و سوار و حملت خاصه سرافراز ساختم و به کشور خان تيز خلعت خاصه و به راجه کیان [۷۰ ل] اسپ عراقی و همچنین به سایر اموا به بعضی خلمت خاصه و به بعضی اسپ مرحمت نمودم. فریدون بر لام که به منصب هرار و بانصيلی ذات و هزار سیصد سوار سرافراز بود، به دوهزاری ذات و پتصد سوار ممتاز گردید.

در شب دو شنبه غرہ ماه صفر بنا بر غلط خدمتگاران آتش عظیم در خ نه خواجه ابوالحسن افتاد تا خبردارشدن و فروشنایدن آتش اسباب واشیای بسیار سوخته شد. بنا بر تسلی خاطر خواجه نداد که ذیانی که به او رسیده بود، چهل هر در رویه ملو مرحمت نمود و به سیفخان بازده که برداشت و نواخته من بود علم مرحمت نمودم، معزالملک را که به دبوبی کابن تعیین یافته بود، دو صدی ذات و هفتاد و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات و دویست و پیست و پنج سوار بوده افزوده من خصوص ساختم. روز دیگر پهول کناره مرصع به جواهر قیمتی به خان جهان مرحمت نموده به برها تپور فرستادم.

شکایت بیوه زنی علیه مقرب خان: چون یوه زنی از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بند که میباشد به زور کشیده گرفته و بعد از از مدتی که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم، چنین گفت که با اجل موعد مرده، بنابراین فرمودم که این فقصه را شخص نمیند. بعد از جستجوی بسیار شخصی را از ملازمان او که باعث و بانی این تهدیدی او بوده سیاست رسانیدم و نصف منصب مقرب خان کم نموده، مدانی ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خوجی راه موحمت کردم. چون در روزی کشنه هفتم ماه قران تحسین واقع شده بسود تصدقات از طلا و نقره و سایر طرات و اقسام حبوبات به هرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در اکثر ممالک محروسه تقسیم نماید، شب دو شنبه هشتم شیخ حسین سرهنگی و شیخ مصطفی را که به عنوان درویشی و کیفیت و حالت فقر مشهور و معروف بودند. طبیده [۲۵ ب] صحبت داشته شد. رفته رفته مجلس به سماع و وجد گرمی تمام پیدا کرد. خالی از کیفیت و حالت نبودند.. بعد از اتمام صحبت به هر یک زرها داده من خصوص ساختم.. چون مقدومیرزا غازی بیگ ترخان بجهت سامن آذوقه قندهار و ماهیانه بر قری اندازان قلمه مذکور عرضداشت نموده بود، فرمودم که دو لئ روییه از خزانه لاھور روانه قندهار میازند. به تاریخ نوزدهم ماه اردیبهشت سنه پنجم جلوس مطابق چهارم صفر در پنجه که حاکم قشین صوبه بهادر است امری غریب و حاده عجیب رویداد، و افضلخان حاکم صوبه مذکور به گور کپور کد به تازگی بهجا گیر و مقرر گشته بود و زنجه ته تو آنجا شصت کروه مسافت است، متوجه می شود، و قلعه و شهر را بشیخ نارسی و غیاث زینخانی دیوان آن صوبه و جمعی از دیگر منصبداران می سپارد و به گمان آنکه درین حدود غنیم نیست خاطر زممحافظت قلعه و شهر چنانچه ماید جمع نمی سازد و بحسب اتفاق درهمن ایام قطب نامی مجھولی از مردم و چه که خحقت سر اور شته فتنه و فساد بود به درویشان لباس به ولایت اجینه که در نواحی پنجه و قع ست در می آید و بصردم آنجا که از مقصدان مقررند، آشایی پیدا کرده اظهار می کند که من خسرو ام که از بندیخانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام، اگر بهمن

هر اهی نموده در مقام امداد و اعانت شوید بعد از آنکه کاری سرایجام یا بد مدار دولت من بر شما یان خواهد بود. مجملای بدين کلمات ابله فریب آن گول طبیعتان را با خود منطق ساخته، مشخص آنها می‌سازد که من خسروان و اطراف چشم خود را که در وقتی از اوقات داغ کرده بود و علامت آن به نظر می‌آمده است یدان گمراهان می‌نموده و می‌گفته که در بندیخانه گتویی بر چشم من بسته بودند، این علامت آن است [الف] ۷۱ و بدين تزویر و سریب، جمعی انسوار و پیش برس و جمع می‌شوند و خبر یافته بودند که افضل خان در پته بست این معنی را فتوی عظیم دانسته ایلغار می‌نماید و دو سه ساعت از روز یکشنبه گذشته خود را په شهر می‌رساند و به هیچ چیز مقید نشده رو به قیمه می‌کند و شیخ بنارسی که در قلعه بود، خبر یافته مضطرب نانه خود را پادر قلعه می‌رساند و غنیم که در جلو ریز می‌آمده، فرصت آن نمی‌دهد که در واژه قلعه را بینند و پهنانق غیاث از راه کهر کی خود را به کنار آب می‌رساند و کشتی به مسدس آورده قصد آن می‌کند که خود را به افضلخان رساند. آن مقدان به خاطر جمع به قلعه در آمده اموال و اسباب افضل خان را با خزانه پادشاهی به تصرف در می‌آوردند. جمعی از یدولتان واقعه طلب که در شهر و تو احی بودند، به سرا و جمع می‌شوند. این خبر در گور کپور به فصل خان می‌رسد و شیخ بنارسی و غیاث هم از راه آب خود را می‌رسانند و کتابات از شهر می‌آید که این بدینخانی که خود را خسرو می‌گوید، به تعجب خسرو نیست. افضل خان تکیه به فضل و کرم لهی و بدولت و اقبال ماسووده، بیست و سر آن مقدان روانه می‌گردد، و در عرض پنج روز خود را به یکی از معتمدان خود می‌سپارد و سوار و پیاده خود را توزوک نموده چهار کروه از شهر به استقبال بر می‌آیند، و در کنار آب پن پن جنگ کمی شود و به اندک زدن خود ری سلک جمعیت آن تیره روز گاران از هم پاشیده متفرق می‌گردند. و از غایت اضطراب دیگر باره آن یخت بر گشته با چندی به قلعه در می‌آید و افضل خان سردر بی اونها ده امان نمی‌دهد که در قلعه را توانند بست مضطرب بانه یه خانه افضل خان در آمده آن خانه را قایم می‌سازد و تاسه پهр در آنخانه بوده زدن خورد می‌نماید و تخمیناً می‌کس را یه لاخ ضایع می‌سازد و بعد از آنکه همراهان او به جهنم می‌روند خود عاجز و زبون می‌شود به امام بر آمده افضل خان را می‌بینند. به جهت تسکین این ماده قساد افضل خان در همان روز اورا به قصاص رسانیده چندی [ب] از هر راه اورا که ذنده بددست در آمده بودند، مقید می‌سازد. این اخبار متعاقب یکدیگر به مسامع جلال می‌رسد شیخ بنارسی و غیاث زین خانی دیگر منصبدارانی که در حفظ و حراست شهر و قلعه تصریب نموده بودند، به آنکه طلب داشتم و فرمودم که همه را سرو دپش تراشیده و مجرم پوشانیده و بر سر سوار کرده برگرد شهر و بازار

گردانیده‌اند تاباعث تیه دیگران گردد.

چون درین ایام عرايض پروپر و امرای تعیینات دکن و دولتخواهان آنجـمتعاقب یکدیگر رسیده که عادلخان سیجاپوری التیاس و استدعا دارد که میرجمال لدین حسین الجورا که مجموع دنیاداران دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند تزد او فرستد تابه آن جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دور سازد. و بعدمیه آنجـا را حسب الاستصوب عادلخان که طریقه دولتخواهی و بندگی اختیار نموده صورت پسندیده دهد و به همه جهتی تفرقه و وحشت را از خاطر او دور ساخته و دلایل اوت نموده از الظاف و عنایت پادشاهی اورا امیدو ر سازد. بنابر حصول این مدعما میر مومنی الیه را به تاریخ شائزدهم ماه مذکور مرخص ساخته دههار رویه انعام مرحمت نموده و بر منصب سابق قاسم خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود، به جهت آنکه به کملک برادر خود اسلام خان روانه بنگـاله گردد، پانصدی ذات و سوار افزودم. در همین ایام به جهت تبیه و تأدب پکـر ماجیت زمبدار ولایت ماندـهـو که قدم از دایره اطاعت و بندگی کشیده است مهاسنـگـه پسرزاده راجه مانـسنـگـه را تعیین نمودم که هم به دفع متبردان آن سرزمین قیام و اقدام نموده هم محل جاگـیر راجه را که در آن نواحی واقع است، عمل نمیـدـد. روز هشتم ماه مذکور فیلـیـ را به شجاعـتـخـانـ دـکـنـیـ مرـحـمـتـ نـمـودـمـ.

چون حاکم جلال آباد از خرایی قلعه آنجـا عرضـداشتـ نـمـودـهـ بـوـدـ، حـکـمـ نـمـودـمـ کـهـ اـزـ خـزـانـهـ لاـهـورـ آـنـجـهـ بهـجـهـتـ تـعـمـیـرـ قـلـعـهـ مـذـکـورـ درـ کـاهـ دـشـدـ برـدـهـ صـرـفـ نـمـایـنـدـ اـفـخـارـخـانـ درـ بنـگـالـهـ خـدـمـاتـ [۷۲ـ الـفـ] پـسـنـدـیدـهـ بـهـ تـقـدـیـمـ رـسـانـیدـهـ بـوـدـ، حـسـبـ الـاـنـتـامـ صـاحـبـ صـوـبـهـ آـنـجـاـ پـانـصـدـیـ بـرـمـنـصـبـ سـاـبقـ اوـکـهـ هـزـارـوـ پـانـصـدـیـ بـوـدـ اـضـافـهـ نـمـودـمـ. بـهـ تـارـیـخـ بـیـسـتـ وـهـشـتمـ عـرـضـداـشتـ عـبدـالـلهـ خـانـ فـیـروـزـ جـنـگـ مـشـتمـلـ بـرـسـفـارـشـ بـعـضـیـ نـدـهـهـیـ کـوـرـطـلـبـ کـهـ بـهـ هـمـراـهـیـ اوـبـهـ دـفعـ اـمـرـایـ مـقـهـورـ مـرـدـوـدـ تعـیـنـ بـوـزـنـدـ، بـهـ عـرـضـ دـسـیدـ. چـونـ آـنـهـمـهـ بـیـشـترـ اـخـهـارـ خـدـمـتـگـارـیـ وـ کـارـ طـلـیـ غـزـنـیـ حـانـ جـاـلـوـرـیـ نـمـودـهـ بـوـدـ بـرـمـنـصـبـ سـاـبقـ اوـکـهـ هـزـارـوـ پـانـصـدـیـ ذاتـ وـسـیـصـدـ سـوـارـ بـوـدـ پـانـصـدـیـ ذاتـ وـ چـهـارـ صـدـسـوـارـ اـزـ اـفـرـودـمـ وـ هـمـچـنـیـ درـ خـوـرـ خـدـمـتـ هـرـیـکـ اـرـآنـ بـلـهـهـاـ بـهـ زـیـادـتـیـ منـصبـ سـرـافـرـازـ گـرـدـیدـنـدـ. دـوـتـ خـانـ کـهـ بـهـ جـهـتـ آـوـرـدـنـ تـختـ سـنـگـسـیـاهـ قـبـلـ اـذـایـنـ سـهـ اللهـ آـبـادـ مرـخصـ گـشـهـ بـوـدـ، رـوـزـ چـهـارـ شـبـهـ چـهـارـ مـاهـ مـهـرـ آـمـدـهـ مـلـازـمـتـ کـرـدـ وـ آـنـ تـختـداـ صـحـیـحـ وـ سـالـمـ آـوـزـدـ الـحقـ عـجـایـبـ لـخـتـهـ سـنـگـیـسـتـ اـزـ غـایـتـ سـیـاهـیـ وـ بـرـاقـیـ بـسـیـارـ بـرـ آـنـدـ کـهـ زـقـمـ سـنـگـ محـکـ بـوـدـهـ باـشـدـ. طـولـ آـنـ چـهـارـ ذـرـعـ وـتـیـمـ پـاـ کـمـ وـ عـرـضـ آـنـ دـوـ ذـرـعـ وـتـیـمـ وـ بـیـکـ طـسوـ وـ حـجمـ آـنـ سـهـ طـسوـ بـوـدـهـ باـشـدـ. اـطـرافـ آـنـزـاـ بـهـ سـنـگـرـاشـانـ مـاهـرـ فـرمـودـهـ اـمـ کـهـ اـیـاتـ منـاسـبـ نقـشـ کـرـدـهـ اـنـدـ وـ بـایـهاـ هـمـ اـزـ آـنـ قـسـمـ سـنـگـ بـیـراقـ نـصـبـ نـمـودـهـ اـنـدـ. اـکـثـرـ اـوقـاتـ بـرـ آـنـ تـختـ مـیـ نـشـینـمـ. عـبدـالـسـبـحـانـ بـهـ جـهـتـ

بعضی تصریفات در بندخانه مقدم بود. چون برادر او خان عالم ضامن و متعهد کار او شد، اور او از قید پر آورده به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرافراز ساختم و به فوجداری حصو به الله آمد تعیین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلامخان را بدو مرحمت کردم، و تبریختخان را به فوجداری سرکار لور فرستادم. به تاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خان جهان به عرض رسید که خانخانان حسب الحکم بدرافت مهابتخان روانه درگاه گشت و میرجمال الدین حسین که به رفتن بیجا پور از درگاه تعیین یافته بود از برها تیور به همراهی وکلای عادلخان متوجه بیح پور شد. در تاریخ بست و یکم ماه مذکور مرتضی خان به صاحب صوبگی پیجوب که از اعاظم ممالک محروسه است سرافراز ساخته، شال خاصه مرحمت فرمودم تاجخان [۷۲ ب] را که در حصو به ملنان بود، به دارای کابل تعیین فرموده بمنصب سایق او که سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود، پانصد سو ز دیگر افزودم. حسب الاتمامس عبدالله خان فیروز جنگک پسر را ناشتکر نیز به ضافه منصب سرافراز گشت. مه سخن که قبل ازین بهجهت تحقیق جمعیت امرای تعیینات دکن و آوردن خانخانان به برها نپور مرخص گشته بود، چون به تو احسی آگره رسید خانخانان را در چند متزل شهر گذاشته خود پیشتر آمد و به سعادت کورنش و آستانه بوسی سرافراز گشت و بعد از چند روز به تاریخ دوم آبان خانخانان آمده ملازمت کرد. چون در باب او اکثر دولتخواهان مقدمات واقع و غیر واقع از روی فهمیدگی خود عرضداشت نموده بودند، خاطر ازو منحرف گشته بود آن النفات و عنایتی که همیشه در باره و می کرد و از پدر بزرگوارم دیده بودم این بار به فعل نیامده و درین سلوک به حق بودم چرا که قبل ازین خط تعهدخدمت صویه دکن به مدلتی معین سپرده در ملازمت سلطان پروریز بادیگر امرا بدان مهم عظیم متوجه گشته بود. بعد از رسیدن به برها نپور ملاحظه وقت نکرده در هنگامی که حرکت لايق نبود، و سرانجام رسد و دیگر ضروریات نشده، سلطان پروریز لشکر هارا به بالاگهاتی پر آورده رفت و رفته به او اسطه بی النفاتی سرداران و نفاق ایشان و اختلاف رائیهای ناصواب کاری کشید که غله تسر تمام پیدا کرده یک من به مبلغها یادداشت در نهی آمد و کارسپاه مخلت و در هم شده هیچگونه کاری از پیش نرفت واسب و شتر و دیگر چهار پایان ضایع شدند و بنا بر مصلحت وقت صلح گونه با مخالفان تیره بخت نموده سلطان پروریز لشکر را به برها نپور بر زگردانید. چون معامله خوب ننشست این تفرقه و پریشانی را مجموع دولتخو هان از نفاق وی سرانجامی خانخانان دانسته، درین باب عرايض به درگاه ارسال داشتند. گرچه این معنی مطلق باور نمی فتد غایبا این خدشه بخطاطر راه یافته تا آنکه عرضداشت خانجهان رسید که این تحلیل و پریشانی تمام از نفاق خانخانان دستداد. با این خدمت را باز باید بدلو گذاشت یا اورا به درگاه طلبیده این نواخته برداشته [۷۲ لف]

خود را پدیدن خدمت تعیین فرموده می‌هزار سوار معین مشخص به کمک این بنده مقرر داشت تا در عرض دو سال تمام ولایت پادشاهی را که در تصرف عنیم است، مستخلص ساخته و قلعه قلدهار و دیگر قلعه‌های سرحد را به تصرف بنده‌های درگاه درآورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه می‌لک محروم و سازم، واگر این خدمت را در مدت مذکور به انصرام نرسانم از سعادت کورش محروم بوده روی خود را به بنده‌های درگاه تنمایم. چون صحبت میان سرداران و خاندان به اینجا رسیده بود بودن اورا در آنجا مصلحت ندیده سوداری را به خان جهان نفویض فرمودم و اورا بدرگاه طلب داشتم بالفعل سبب پیوچه وی اتفاقی ایست، بعد ازین آنچه ظاهر گردد در خور آن از مرابت توجه وی توجهی به عمل خواهد آمد.

سیدعلی باره که از جوانان مقرر است نواخته پانصدی ذات و دویست سوار بر مصب سابق او که هزاری دات و پانصد سوار بود، افزودم، داراب ولد خاندان را به منصب هزاری ذات و سوار سرافراز ساخته سرکاری غزیپور را به جاگیر او مقرر داشتم. قبل از این صیه مظفر حسین ولد سلطان حسین میرزا کی صفوی حاکم قندهار را به فرزند سلطان خرم نامزد نموده بودم درین تاریخ هفدهم آبان چون مجلس طوی منعقد گشته بود، به خانه با پاخشم رفته، شب نیز در آنجا گذرانیدم و کثیر مرا را به خلعت سرافراز ساختم و چندتاری از محبوسان قلعه گرانبار به تحصیص حاجی میرزا از ند خلاصی یافتد و یک لک رویه که اسلام خان از پرگات خاصه تحصیل نموده بود، چون بر سر لشکر و خدمت داده امیر اعیام او مقرر داشتم. پاده صلاونقره از هرجنس زروغله به معتمدان داده مقرر داشتم که به قدر آگرره تقسیم نمایند. در همین روز عرض داشت خانجهان به عرصه رسید که ایرج ولد خاندان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده، حسب الحکم روانه درگاه ساخت و آنچه در باب ابوالفتح بیجاپوری حکم شده بود، چون شار الیه مرد کار آمدنی بود از فرستدن او بالفعل باعث نویسیدی دیگر سرداران دکن که قولها به جهت ایشان رفته می‌شد بتایبر آن و را نگهداشت و حکم شده بود که چون کبیش داس پسر رای کلمرا که [۷۳] در خدمت پر ویزمی باشد، طلبیده ایم. اگر در فرستادن او اهمالی رود تو اهی خواهی اورا روانه خواهی ساخت. چون این معلوم پر ویز گشت فی الفور اورا رخصت کرد و گفت که این چند کلمه از زمان من عرض داشت خواهی نمود که چون حیات خود را به جهت خدمت آن حدای مجازی می‌خواهم وجود عدم کبیش داس چه خواهد بود که در فرستادن او ایستادگی نمایم. غایبا خدمتگاران اعتباری هم را که بهتر تقریب طلب می‌دارند باعث نویسیدی و شکست خاطر دیگر از می‌گردد و در سرحد مشهور شده حمل بر یغایقی صحب و قبله می‌شود. دیگر امر از حضرت است.

ز تاریخی که قلعه احمدنگر به سعی برادرم مرحوم دانیال به تصرف اولیای دولت قاهره در آمد، تا تاریخ حال حفظ و حر است آنجا به خواجه بیگ میرزا صفوی که از خویشان غفران پناه شاه طهماسب است، مقدر بوده، بعد از آنکه شورش دکیان مقهور بسیار شده، قلعه را محاصره کردند در لوازم جنسیاری و قلمه داری تقصیر نکرد. تا آنکه خان خانان و امرا و مردانه ای که در بر هانپور جمع شده بودند در ملازمت بر وین متوجه دفع و رفع مقهوران شدند و از اختلاف رایها و نفاق امرا و بی سرانجامی رسید و غله لشکر گر ن سنگی را که صلاحیت کارهای کلان داشتند به راههای نامناسب و کوهها و کنلهای صحی در آورده در عرض اندک روز پریشان و بی سامان ساخت. چون کار بدینجا رسید و تصر غله بجای انجامید که جانی در عوض زنی می دادند، بی علاج بمقصد نارسیده بر گشتد و حشم قلعه که چشم برآمداد این شکر داشتند از شنیدن این خیر یدل و بی پاشده به یکیاره جوشیدند و خواستند که از قلعه برآیند. خواجه بیگ میرزا چون بر این معنی مطلع گشت در مقام سلی و دلاسایی مردم شد و هر چند کوشید تیجه نداد. آخر الامر به قول وقار بامود خود از قلعه برآمده متوجه بر هانپور گشت و در تاریخ هشتم شهر اده ر. ملازمت نموده عرايض که در باب آمدن او رسید چون ظاهر گشت که در تردد و نمک حلالي تقصیر نکرده، فرمود که منصب او که پیجهز ری ذات و سوار بود بر قرار داشته جاگیر [۷۴الف] تنخواه دهد. به تاریخ نهم عرض داشت بعضی امرای دکن رسید که به تاریخ بیست و دوم شعبان میر جمال الدین حسین به بیحا پور رسید و سوار بود خود را به پیش باز به بیست کروه فرستاده خودهم تاسه کروه استقبال نمود و از همان راه میر را به منزل خویش بردا چون هوی شکار بر طبیعت غالب بود در ساعت مسعود که منجمان اختیار نموده بودند از شب پنجشنبه پا مزدهم رمضان مطابق دهم آذر سنه پنجم یک پهر و شش کهربی گذشته مترجمه شکار شدم، و در با غدیره که منصل به شهر است منزل تختین واقع شد، درین منزل دو هزار روپه و فر گل برم نرم حاصلگی به میرعلی اکبرداده اورا رخصت شهر نمود و از ملاحظه آنکه غلات و مزروعات بی سیر و یامان مردم نشود، حکم فرمود که غیر از مردم ضروری و پنده های خاص پیش خدمت همه در شهر بوده باشد. و حفظ و حرست شهر به خواجه جهان فرموده اور، رخصت دادم. به تاریخ چهاردهم سعد الله ولد سعید خان را فیل مرحمت کردم. به تاریخ هژدهم مطابق بیست و یکم دهستان چهل و چهار فیل که هاشم خان ولد سه خان از اودیسه که در اقصای بنگله است، پیشکش فرستاده بود، از نظر گذشت، از آن جمله یک فیل بسیار خوب و مطبوع بود، لذا آن را خاصه ساختم.

به تاریخ بیست و سیوم کسوف و قع شد. از برای دفع نحوست آن خود را به طلا و تقره

وزن کردم و یک هزارو هشت صد توله طلا و چهار هزارو نهصد روپیه شد. آن را بادیگر اقسام جبو بات و انواع حیوانات از قل و اسب و گاو فرمودم که در بلده آگره و دیگر شهرهای حوالی بر مستحقان یمایه و محتاجان درمانه تقسیم نمودند.

چون مهمات لشکری که به سرداری پرویز و سرکردگی و سربراہی خانخانان و همراهی چندی از امرای کلان منصب مثل راجه مانستگه و خانجهان و آصف خان و امیرالامرا و دیگر منصبداران و سرداران از هر طبقه و هر دست که به تسخیر دکن تعیین یافته بودند بدان انجامید که از نصف راه بر گشته به برها نپور معاودت نمودند و همگی بندهای معتمد واقعه نویسان راست گفتار عربیضن بدراگاه فرستاده بازنمودند که اگرچه برهم خوردگی و خرابی این لشکر را جهتها و سبیله بسیار بود اما عده اسباب بی اتفاقی امرا به تخصیص نفاق خانخانان شد. بنابراین بخارط گذرانیدم که خن اعظم را بالشکر [۷۴ ب] تازه زور باید فرستاد تا تلافی و تدارک بعضی امور نلایق و ناشایستگیها که ز نفاق امرا چنانچه مذکور شد، روی داده، نماید. یازدهم ذی قعده به تسلیم این خدمت سراهر ازی یافت و حکم شد که دیوانیان سرانجام نموده او را به نزودی روانه سازند و خان عالم و فریدون خان بر لاس و یوسف خان ولد حسین خان تکریه و خلیخان نیازی و باز بهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب ده هزار سوار همراه او تعیین نمودم. مقرر شد که ورای احديانی که بدنی خدمت تعیین آند دوهزاد احمدی دیگر همراه سازند که همگی دوازدهز ر بوده باشد و سی لک روپیه خزانه و چند حلقه فین همراه ساخته رخصت دادم و خطوط فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسب وزین مرصع و فیل خاصه و پنج لک روپیه مدد خرج یدو عدیت نمودم و حکم شد که دیوانیان عظام از محال جاگیر او بازیافت نمایند و امرای تعیینات به خلیخانها و اسبیها و رعایتها سر فراز شدند، و همایت خان را که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصد سوار دیگر بر منصب او افزودم و حکم کردم که خان اعظم و این لشکر را به برها نپور رسند و به حقیقت برهم خوردگی لشکر پیش باز کرده رسیده حکم سرداری خان اعظم به امرای آن حدود رسانیده و همیدرا به او متفق و یک جهت ساخته و سامان لشکر آنجا دیده بعد از انتظام و نظام مهمات مرجعه خانخانان را همراه گرفته بدراگاه آورد. روزیکشنه چهارم شوال قریب به آخرهای روزگار چیته مشغول نمودم در این روز و روز پنجم شنبه مقرر نمودم که جاندار کشته شود و گوشت تناول نمی کنم. روزیکشنه خاصه به جهت تعظیمی که پلدریزدگوارم آن روز را می داشتند چنچه گوشت میل نمی فرمودند و کشنن جاندار متنع بود سبب آنکه روز پیشنه قولد مبارک ایشان واقع شده بود می فرمودند که در این روز بهتر آنست که جاندار از آسیب قصاص طیعتان خلاص باشند و روز پنجم شنبه که روز جلوس من است درین روز هم فرمودم

که جاندار را بیجان نسازند. درایام شکار درین روز تفنگ به جاتوران شکاری نمی‌اندازم. در حاشیه که شکار چیته می‌شد، انوپ رای که خدمتگزاران نزدیک دست جمعی را که در شکار همراه [۷۵] [۷۶] می‌باشند پاره راه دورتر ازمن سیر کرده به درختی می‌رسد که رُختی چند بر آن نشسته بودند چون نظرش برازخنها می‌افتد با کمان و تکچند گرفته بدان طرف متوجهی شود، اتفاقاً درحولی آن درخت گاوی نیم خودده می‌بیند. مقارن آن شیری بر رگ قسوی چه از میان بوته چند که در آن حوالی بود برخاسته روان می‌شود با آنکه از روز دو گهری بیشتر نمانده بود، چون ذوق مرابه شکارشیر می‌دانست خود با چندی که همراه او بودند، شیر را قبض مسوده کس بهمن فرستاده خبر کرد. چون خبر بهمن رسید جلویی متوجه گشتم. با خرم و رامداس واعتماد رای و حیاتخان ویکدوی دیگر یامن همراه بودند به مجرد رسیدن دیدم که شیر درس یه درختی نشته است، خواستم که صواره تفنگی بیدازم دیدم که اسب بی طاقتی نمود پیاده شدم و تفنگ را سرداست ساخته گشادادم چون من در بلندی ابستاده بودم و شیر در پستان بسود ندانستم که بدوسید یا نرسید تفنگی دیگر انداختم به خاطر رسید که این تفنگ بسیه اور سیله باشد. شیر برخاسته حمله کرد و میر شکاری را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق در هر این ادراوع شده بود، رُختی کرده به جای خود نشست، درین حالت بندوقی دیگر برسید پایه نهاده محراجی گرفت. انوپ رای سه پایدا گرفته ابستاده بود شمشیری در کمر و کلنه چوبی در دست و با خرم در جانب چپ به اندیق افسله و رامداس و دیگر بندها در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده بهدست من می‌داد و چون خواستم که گشادنایم شیر غران بجانب مایان روان شده حمله آور گشت، مقارن آن تفنگ را گشاد دارم از محاذی دهن و دندان او گذشت صدای تفنگ او را پر تیز کرد، جمعی از خدمتگزاران که هجوم آورده بودند تاب حمله او پیاورد همه یکدیگر خوردند، چنانکه من ازد که و آسیب ایشان یک دو قدم از جای خود دد پس رفته افتادم. به تحقیق می‌دانم که دو سه کس پا بر سینه من نهاده از بالای من گذشتند. بمدد اعتماد رای و کمال پیگت قراول ابستاده شدم. درین وقت شیر به مردمی که در دست چپ بودند قصد نمود انوپ رای سه پایه از دست گذاشته متوجه شیر شد شیر به همان چشمی جالاکی که حمله [۷۵] [۷۶] آور گشته بود، بروی گشت و او مرد نه به شیر رو بروشد و آن چوب را که در دست داشت به هردو دست دوباد بر سر شیر محکم گرفت شیردهن باز کرده هردو دست انوپ رای را دردهن گرفت و چنان خائید که دندان او از آن سر هر دو دست او گذشت اما آن چوب و اونگشتری چند که در دست داشت، خیلی مدد شد و نگذشت که دستهای او از کاربرود از حمله و دکمه شیر، انوپ رای درین بود دست او به پشت افتاد چنانچه سروروی

او محاذی سینه‌شیر شد در این وقت ب پاخرم و رامداس متوجه شدند تمدد انوپ رای نمایند. شاهزاده تبغی بر کمر شیر انداخت و رامداس هم دو شمشیر بکار برد. یکی که به شانه شیر می‌رسد فی الجمله کارگر می‌افتد و حیاتخان به جویی که در دست داشت، چندی بوسرا او زده، انوپ رای روز کرده دستهای خود را ازدهن شیر بر می‌آورد و دومه مشتی بر کله او می‌زند و به پهلو غلطیه بهزور زانو رست می‌ایستد. در وقت کشیدن دستها ز دهن شیر چون دندان او از حانب دیگر سر بر آورد و بود پاره چاله‌ای شود و هردو پنجه او از دوش گذشته در حین ایستادن که شیر هم ایستاده می‌شود سینه و رابه آسیب ناخن و چنگال مجرح می‌سازد، چنانچه زخم‌های مذکور روزی چند اورا آزره داشت و به جائی که زمین سراشیبی داشت در رنگ دوکشی گیر بر یکدیگر چسیده غلطیه شلتند و در جائی که من ایستاده بودم زمین فی الجمله هوار داشت. انوپ رای می‌گوید که الله تعالی این مقدار شعور بهمن داد که شیر را عمدتاً بدان سو برد، دیگر از خود خبر ندارم، درین زمان شیر اورا گذاشته روان می‌شود. اور آن پیخبری شمشیر علم کرده از پس او در می‌آید و بر سر او می‌رند. شیر چون روی می‌گردد تبعی دیگر بر صورت اومی اندازد چنانچه هردو چشم او بر یده می‌شود و پوست وابروی او که بشمشیر جدا شده بود بر بالای چشم‌های او می‌افتد. درین حالت صلح نام چرا غصی چشون وقت چراغ شده بود، مضطربانه می‌آمد و حسب تفاوت به شیر کور کی بر می‌خورد، شیر به یک طبقه اورا برداشته می‌اندازد و افتادن و جان دادن یکی بود و مردم دیگر رسیده کار شیر را تمام می‌سازند. چون این قسم خدمت ازو به فعل آمد و جانسازی او مشاهده گشت بعد از آنکه از لہزم‌ها خلاصی یافت و به سعادت ملادمت شتافت به خطاب اني رای سنگدلن اورا امباز بخشیدم. اني رای به زبان هندی سردار [۱۷۶ الف] موجود می‌گویند و از سنتگان شیر مار مراد است، و شمشیر خاصه مرحمت کرده منصب او پاره‌ای افزودم. خرم پسرخان اعظم را که به حکومت ولايت جون گر تعیین یافته بود به خطاب كامل خانی سرافراز ساختم.

روزی کشته سیوم دی قده به شکار ماهی مشغول داشتم، هفتصد و شصت و شش ماهی شکار شد و در حضور به امرا و ایچکیان و اکثر بندها تقسیم یافت. من بغیر از ماهی پولکدار نمی‌خورم اما از این حیثت بیست که شیعه مذهبان غیر پولکدار را حرام می‌دانند بلکه سبب تنفر من از این جهت است که از مردم کهنه شنیده ام و به تجریه نیز معلوم شده که ماهی غیر پولکدار گوشتهای حیوانات مرده می‌خورد و ماهی پولکدار نمی‌خورد. از این مر خوردتن آن بر طبیعت من مکروه آمد. شیعه نمی‌داند که بچه سبب نمی‌خورد و از چسب حرام می‌داند از شیر ن خانگی که در شکار همراه می‌باشد یک شیر پنج نیله گاورا که به وزن چهل و دو من هندوستان بود،

## برداشته استاده شد.

نظیری نیشاپوری که در فن شعر و شاعری از مردم قر رداده بود و در گجرات به عنوان تجارت پسر می برد، قبل ازین طلیلیده بودم در پنولا آمده ملازمت کرد، قصیده ابودی را که: ع باز این چه جوانی و جمال است جهان را تبعیغ نموده، قصیده به جهت من گفته بود گذراند. هزار رویه و اسپ و خلعت به صله این قصیده بدوم رحمت نمودم. حکیم عبد گجراتی را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود، اوداهم طلیلیده بودم آمد و ملازمت کسرد. نیک نقیشها و سادگیهای اویستر از طباعت او بود. مدتها در ملازمت بسر برید. چون ظاهر شد که در گجرات سوای او طبیعی نیست و اوراهم خواهان رخصت یا قلم هزار رویه و چند عدد شال یه او و فرزندان اوداده بلکه در بست به مدد معاش او مقرر داشتم و خوشحال بدوطن مألف مرخص گشت. یوسف ولد حسین خان تکریه از جاگیر آمده ملازمت کرد روز پنجشنبه دهم ذی حجه عید قربان شد. چون در روز مذکور منع است که جاندار کشته نشود در روز جمعه فرمودم که حیوانات قربانی را قربان ساختند سه گوسفتند را به دست خود قربان کرده به شکار سوار شدم و شش گهمری از شب گذشته بود که باز گشتم. درین روز نیله گاو شکار شد به همراه من و سی و پنج سیر چون حکایت این نیله گاو خالی از غرایی نبود تو شتله شد. در دو سال گذشته که به سیر و شکار به همین منزل آمده بودم این نیله دراهرم تبه بندوق زدم چون ذخم به جای کاری واقع نشد بود نیفتاد و بدر رفت. در این مرتبه نیز این نیله در شکارگاه به دنیار درآمد و قرار الان شناختند که در سال پیش ذخیم بدر رفته بود، مجملًا سه تفنهگ دیگر هم درین روز بروزدم اصلاً کارگر نیفتاد و سردر بی او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده طی کردم. هر چند تردد کردم به دست دد نیامد آخر الامر نذر کردم که اگر این نیله به دست یفتند گوشت او را طعام پخته به روح حضرت خواجه معین الدین بدقfra بخورانم و یک مهر و یک رویه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم. مقارن این نیت نیله از تردد بازماند. بر سرو دویده فرمودم که در حال حلال کردن و به ارد و آورده به طوری که نذر کرده بودم به جا آوردم. گوشت نیله گاو را طعام پختند و مهرو رویه را حلوا و نان صمام نموده درویشان و گرسنهای را جمع کرده در حضور خود تقسیم نمودم بعد از دوسروزی باز نیله گاوی به نظر درآمد هر چند تردد نموده خو سنم که در یک جم قرار گیرد تا تفنهگ انداخته شود، مطلاقاً قابو به دست دد نیامد تا فربت شام از عقب او تفنهگ برداش می دهم تا وقی که آفتاب غروب نمود. ما یوس از زدن او شدم یک بار بیزبان من گذشت [۷۶ ب]

که خواجه این نیله هم نذر شماست، گفتن من و نشستن او مقارن واقع شد، تفنهگ چاق ساخته انداختم و اورا زدم و این هم به دستور نیله سابق فرمودم که طعام پخته به قfra بخوراند.

روز یکشنبه نوزدهم ذیحجه بازشکار ماهی شد. درین روز تخفیناً سیصد و می مهی شکار شده باشد. چهارشنبه بیست و هشتم ماه مذکوره در روپ باس نزول واقع شد، چون ازشکار گاههای مقرر من است و حکم است که هیچکس در آن حوالی شکار نکند، هر چند بی تهایی دران صحراءها به مرسيده چنانچه به آبادیها درمی آيند و از مضرات هرگونه آسيسي ايمانند. دور روز دران صحراء شکار نمودم آهوي پسیار به تنگ و چیته زده شکار کردم. چون ساعت دخول به شهر نزدیك بود دو منزل در میان گردش شنبه دوم محرم سنه ۱۴۰۰ به باع عبدالرزاق معموری که نزدیک بلکه متصل شهر است نزول اجلال واقع شد. درین شب اکثر بندوهای درگاههای مثل خواجه جهان و دولتخان و جمی که در شهر مانده بودند، آمده ملازمت نمودند. ایرج راهنم که از دکن طلیبد بودم به سعادت آستانوبوس مشرف گشت. روز یکشنبه هم در باع مذکور توقف واقع شد و عبدالرزاق درین روز پیشکشهاي خود را گذرانید. چون تخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عدد جانوران را که شکار شده به عرض رسانند. مدت شکار از نهم ماه آذر لغایت بیست و نهم اسفند ارم سنه پنج سه ماه و بیست روز و شکار بین موجبه: شیر دوازده قلاده، گوزن یک راس، چهلکاره چهل و چهار، کوتاه پاچه یک راس، آهوره دور اس، آهوي سیه شخصت و سه راس، آهوي ماده سی و یک راس، رو باه چهار تلاده آهوي کوداده هشت راس، پاچل یک راس، خرس پنج قلاده، کفتار سه قلاده، خر گوش شش، نیله گاو یکصد و هشت راس، ماهی یک هزار و ندوش قطعه، عقاب یک دست، تعدادی یک قطعه، طاووس پنج قطعه و سگ پیکقطعه، کاروانک پنج قطعه، دراج پنج قطعه، سرخاب یک قطعه، سارس پنج قطعه، مجموع یک هزار و چهارصد چهارده. روز شنبه بیست و نهم اسفند ارم مطابق چهارم محرم بر قفل سوار شده متوجه شهر شدم. اذیاع عبدالرزاق تا به دولت خانه قعده که یک کروه و بیست طناب مسافت است هزار و پانصد روپه ثمار کردم. و در ساعتی که قرار بافته بود داخل دولتخانه شدم. دربار را به طریق معهود بدجهت جشن نوروز در اقشمۀ گرفته آئین بسته بودند. چون در ایام سیرو شکار خواجه جهان را حکم شده که در محل عمارتی تمام داشت نماید که قابلیت نشستن من داشته باشد، خواجه مشارالیه این نوع عمارت عالی شان را در سه ماه تیار و مکمل ساخته بود. به غایت کار نمایابی دست بسته کرد و مصوران نیز کار نمایان و جلد دستی خوب کرده اند از گرددانه به همان عمارت پهشت مثال داخل شده تمایل آن منزل نمودم، به غایت الغایت متحسن افاده به تعریف و تحسین بسیار خواجه جهان سر بلندی یافت. پیشکشی که ترتیب داده بود، در همین عمارت به نظر اشرف گزدرا نماید و بعضی از آن پسند خاطر گردید، تنه را به او بخشدید.

## نوروز ششم از جلوس همایون

دو گهری و چهل پل از روز دوشنبه گذشته حضرت نبیر اعظم به برج شرف خود، که حمل باشد، تحویل نمود. روز مذکور غرہ فروردین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نوروز ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمودم. امرا و سایر بندهای درگاه سعادت کسرورنش دریافت تسلیمت مبارکبادی به جای آوردن. پیشکش بندها درگاه میران صدر جهان و عدالله خان فیروز چنگ و جهانگیر قلی خان از نظر اشرف گذشت. روز هشتم محرم پیشکش راجه کلیان که از بنگاه فرستاده بود، ز نظر گذشت. روز پنجم شنبه نهم ماه مذکور در چهارشنبه نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت و بعضی از منصبداران که به طبق از دکن آمده بودند ملازمت کردند، خنجر مرصع به رزاق وردی او زیک مرحمت شد. در همین ایام پیشکش نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیاری از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود. همه را دیدم و آنچه پسندخاطر گردید، از جو هر گران بیها اقسامه [۷۷الف] تفیسه و فیل و اسب گرفته تنه را باز گردانیدم، و خنجر مرصع به ابو القتح دکنی و سدهزار رویه به میرعبدالله ویک اسب عراقی بدمقیم خان مرحمت نمودم. شجاعتخان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که اورا به سگ له نزد اسلامخان فرستم که در حقیقت قایم مقام او بشد. منصب اورا که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود، پانصدی ذات و سوار افزوده به خدمت صوبه مذکور تسلیم کنایدم و خواجه ابوالحسن دوقطعه لعل و یکدaneh موارد وده انگشتی گذرانید، به ایوج پسر خانخانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم؛ منصب خرم، هشت هزاری ذات و پنجهزار سوار بود، دوهزاری دیگر برذت او افزودم و خواجه جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت، پانصدی در ذات و دویست سوار دیگر اضافه نمودم.

ملازمت نمودن یادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران: بیست و چهارم محرم که هزار ده فروردین روز شرف باشد، یادگار علی سلطان ایلچی شده عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش آشیانی و تهییت جلوس من آمده بود، سعادت ملازمت دریافت و سوغاتی که برادرم شاه عباس فرستاده بود، از نظر اشرف گذرا نید. اسبان خوب واقسمه واژه جنسی تحفه های لایق آورده بود، بعد از گذرا نیدن سوغات در همین روز خلعت فاخر وسی هزار رویه که به حساب ولايت هزار تومن بوده باشد به او مرحمت نمودم و کتابتی که مبنی بر تهییت و پرسش قضیه والد بزرگوارم بود، گذرا نید. چون در کتابت تهییت اطهار محبت پیش از پیش نموده و در مراجعت نسبت ادب و بیگانگی دقیقه ای فروگذاشت نکرده خموش آمد که

کتابت به جنس داخل گردد.

نقل کتابت شاه عباس: «نارشحات سحاب فیض دیانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باشد، همیشه گلشن سلطنت و جهانگرانی و چمن زد ابهت و کامرانی اعلیٰ حضرت فلك مرتب، خورشید مترلت، پادشاه جوان بخت، کیوان وقار، شهریار نامدار، سپهر اقتدار، خدیو جهانگیر کشورگشا، خسرو سکندر شکوه، دارالروا، مسند نشین بارگاه عظمت و قبل صاحب سریر اقلیم دولت و جلال، نزهت افزای دیاض کامرانی، چمن آزادی گلشن صحبتوانی، چهره گشای جمال جهانگرانی، میین روز آسمانی، ذیور چهره دانش وینش [۷۷ ب]، فهرست کتاب آفرینش، مجموعه کملات انسانی، مرآت تجلیت بزرگانی، بلندی بخش همت بلند، معادت افزای طالع ارجمند، آفتاب فلك اقدار، سایه عاطفت آفریدگار، جم جاه انجمن مپاوه، فلت بارگاه، صاحبقران، خودشید کلاه، عالم پناه، از جویبار عنایت لهی و چشممه سار مرحمت نامتناهی سر صیز بوده، ساحت قدس مساحت اذآسیب خشکسال عین المکمال، محروم باد. حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست. ع

فلم را آن زبان نبود که داعشی گوید باز

اگر چه از راه صورت بعد مسانت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت والا نهمت نسبت معنوی و قرب باطنی است. لله الحمد که به حسب وحدت ذاتی این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن نهال سلسال ابهت و اجلال ابن معنی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قربت خیالی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آئینه خاطر خورشید مثال تشیشه عکس پذیر جمال آن مظہر کمال است و همواره مشام جن به روایح فوایح خلت و داد و نسایم عبر شمایسم محبت و اتحاد معطر گشته، به مؤاست روحانی و مواصلت جاود نی زنگ ذای خاطر دوست است. بیت

همشیم به خیال تو و آسوده دلم      این وصالی است که دری غم هجرانش نیست  
المنة لله تعالی و نقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی به ثمره مراد پارورشده شاهد مقصودی که سالها در پرده قضا مستور بود و به تصرع و ابتهال اذ بارگاه واهب متعال جلوه گری آن مسالت می شد، با حسن و جهی از حجله غیب به ظهور در آمده پر توجیل بر ساحت آمال تجسته مآل متظر ان انداخته، بر فراز تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن- آرای پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده ولوای جه نگشای خلاقت و شهریاری و چتر فلك فرسای معدلت وجهانداری آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عفده گشای دانش و وفرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفرد عالمیان انداخت - امید که مهین مراد [۷۸ الف]

بخش جلومن میمنت مُوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج و فروزنده تخت بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده و همیشه اسباب سلطنت و جهانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزايد و نضاعف باد آمین، طریق وداد و روش اتحاد که بین الاءات والاجداد انعقاد یافته بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن مدلات آین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مژده جلوس آن جانشین مسندگور کانی و وارد افسر صاحقرانی بدین دیاررسد یکی از محترمان حريم عرب بر سیل تعجب تعیین شده به مراسم تهنیت اقدام نماید. لیکن چون مهم آذر با ایجان و تسخیر ولایت شیر و آن در مین بود تا خاطر مهم آئین زمهمات ولایت مذکور جمع نمی شد، مراجعت بسه مستقر سلطنت میسر نبود. در لوازمین امر خطیر تأخیر و تقصیر واقع شد. هر چند رسوم و آداب ظهری تسد ارباب دانش و یعنی چند ن اعتباری ندارد اماطی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطلع نظر ایشان جز امور ظاهري نیست طی مراتب دوستی ماست لاجرم درین ایام خجسته فرجام بهین توجه خدام ملایک احترام مهست ولایت از دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافت. بالکلیه ذآن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنه اصفهان که مقرب سلطنت است، نزول واقع شد. امارت شعار کامل الانخلاص، راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که اباعن جد از زمرة بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این دوستان است، روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نموده، که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقل و تلیم بساط عزت و ادائی لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته اخبار مسرت آثار اسلامی ذات ملایک صفات و صحت مراج و هاج خورشید اپتهاج، بهجهت افزای خاطر مخلص خیرخواه گردد. مرجو آنکه پیوسته دوحة محبت و وداد موروثی و مکتبی وحدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی که باروانی آنها در موالات و اجرای جداول مضائقات عایت تضررت و خضرت پذیرفته اذنشو و نما نینداخته به رسال رسال [۷۸] و رسایل که مجالست روحانی است محرك سلسه یگانگی و رافع غالبه یگانگی بوده باشند و روابط معنوی را به ائتلاف صوری متفق ساخته به ارجاع و انجام مهم ممثون دارند. حق سبحانه و تعالی آن زیده خاندان جاه و جلال و خلاصه دوستان ایهت و اقبال را به تائید غیب الغیب مؤید دارد.»

تا ینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد، برادرانم سلطان مراد و دانیل را که دو ایام حیات والد بزرگوارم بدرحمت خدا رفته بودند مردم به اسمی مختلف نام می بردند. فرمودم که یکی را شاهزاده مغفور دوم را شاهزاده مرحوم می گفته باشند. اعتماداً الدوله و عبد الرزاق معوری ر که هر یک به عنصیر هزار و پانصد سرافراز بودند به منصب هزار و هشتصدی سرافراز ساختم و بر سواران قاسم خان برادر اسلام خان دویست و پنجاه و سوارا فرزودم. ایروج پسر کلان

خانخانان را که خانه زد قابل مستعد بود به خطاب شاهنواز خانی و سعادالله ولد سعید خان داده به لقب نو زشخانی سرپندی بخشیدم. درین هنگام بروز نهادگرها پاره ای افزوده بودم، چنانچه سوا بر وزن مهر و رویه اضافه شده بود. درین ایام به عرض رسید که درداد وستدها رفاقت خلق در آن است که مهر و رویه به وزن سابق باشد. چون در جمیع امور رفاقت و آسایش خلق منظور است، حکم کردم که از تاریخ حال که باردهم ازدی بهشت سنه شش جلوس باشد در دارالاضر بهای ممالک محروسه مهر و رویه را به دستور سابق مسکوک و مفسر و برمی ساخته باشند. چون قبل ازین به تاریخ یکشنبه ازمه صفر سنه یکهزار و بیست و دو احداد بد نهاد شنیده که کابل زسردار صاحب وجود خالی است و خان دوران در نیکتمار است و معز الملک با معذوبی چند از ملازمان خود و چندی از ملازمان مومنی الیه در کابل است فرصت غنیمت داشته با سوار و پیاده سپار غافل و بخسر خود را به کابل رسانیده و معز الملک به اندازه قوت و حالت خود فی الجمله ترددی نموده کا بلیان و متوجهان و سکنه شهر خصوصاً جماعه بر میلان کوچها را کوچه بنده نموده جاهای خود را مضبوط و مستحکم ساختند. افتخار [الف] چند توب شده از اطراف به کوچها و بازاره در آمدند. مردم از پشت بامها و سراهای خود آن بد بختان را از تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر به قتل رسانیدند. بار کی که از سرداران معتر آن مخدول بود کشته شد. از وقوع ین مقدمه به ملاحظه آنکه میادا مردم از طراف و جوانب جمیع شده ره بیرون شدن بر آنها مسدود گردد دلداده توسان و هر اسان بازگشتند. قریب به هشتاد نفر از آن سکان به جهنم رفتند تا دویست اسب گیرانه از آن مهلکه جان پتک پا بیرون برنند میدانی که در لوه کر بود آخر همان روز خود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود. چون فاصله بسیار شده بود و جمعیت او اندک کاری نساخته برگشت به همان که در زود آمدن نمود فی الجمله ترددی که از معز الملک واقع شد هر یک به زیادتی منصب سرافرازی یافتند. نادعلی که به منصب هزاری منتخر بود هزار و پانصدی شده معز الملک که هزار و پانصدی بود به هزار و هشتصدی سرافراز گشت، چون ظاهر شد که خان دوران و کابلین در مقام روزگر انیدند و دفع اعداد بدنهاد به دور و دراز کشید به خطر گذرانیدم که خان خانان بر درخانه یکار ایستاده است او را با پسرانش بدین خدمت تعیین باید کرد. مقرر این اندیشه قلیع خان که قبل اذین به طلب او فرمان صادر شده بود از پنجگاه آمده سعادت خدمت دریافت از ناصیه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت دفع اعداد نامزد به خان خانان شده آزرده خاطر است تا نکه صریح تعهد خدمت نمود قرار یافت که صاحب صربگی پنجگاه متعلق به متضمن خان باشد و خود درخانه بسربرد، و قلیع خان شش هزاری ذات و پنج هزار صوار سرافرازی یافته خدمت کابل دلم و رفع اعداد بدنهاد و

دزدان کوهستان را تعهد نمود. برای خانخانان فرمودم که در صوبه آگرہ از سرکار قوچ و کالبی جاگیر تخریج دهند تا مفسدان و مسروقات آن ولایت را تنبیه پلیغ نموده بین و بنیاد آنها را برآورد آزاد. در وقت رخصت هریث به خلعتهای خاص و اسب و فیل سرافرازی یا نهاده روانه شدند. در همین ایام بتایر حسن اخلاص و قدم خدمت اعتمادالدوله را به منصب دو هزاری ذات پیمانه سوار سر بلندی بخشیدم و مبلغ پنج هزار روپیه نقده طریق انعام مرحمت فرمودم. مهابت خان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امر بحسن اتفاق و یکتا دلی فرستاده بودم به تاریخ [۲۹ ب] دوازدهم ماه تیر مطابق بیست و یکم دیسمبر الثانی در دارالخلافه آگرہ ملازمت نمود.

از عرض داشت اسلام خان به ظهور پیوست که غیاث خان در صوبه بنگاله مصدر خدمات پسندیده گشته بنا بر این پانصدی بر ذات او افزودم که دوهزاری بوده باشد. بر منصب راجسه کلیان تبر که از تعینات صوبه مذکور است پانصدی ذات و سیصد سوار اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدی و هشتصد سوار بوده باشد. هاشم خان را که در او دیسه بود غایبانه او را به حکومت کشمیر سرافراز ساخته عم او خواجه گی محمد حسین را به کشمیر فرستادم که تا رسیدن او از احوال آنجا با خبر باشد در زمان والد بزرگوارم پدر او قاسم خان کشمیر را آگرفته بود چون قلیع که ارشد اولاد قلیع خان است از صوبه کابل آمده سعادت ملازمت دریافت. چون نسبت خانه زادی با جوهر ذاتی جمع داشت بمخطاب چن قلیع خانی سر بلند گشت. و صب الائمه اس پدر او به شرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات و سیصد سوار بر منصب او افزودم. به تاریخ چهاردهم امرد د بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردارانی اعتمادالدوله را به منصب ولای وزارت مملکت محروم و سر بلندی بخشیدم. و در همین روزها کمر خنجر مرصع به بادگار علی ایلچی دارای ایران مرحمت فرمودم عبدالله خان که به سرداری لشکر رانای مقهور تعیین بود، چون تعهد نمود که ارجانب گجرات به ولایت دکن در آید، او را به صاحب صوبگی و حکومت صوبه مذکور سرافراز ساخته راجه با سورا به عوض او به سرداری لشکر امر را تعیین نمودم و پانصد سوار بر منصب او اضافه نمودم و در عوض گجرات صوبه مالوه به خان اعظم مرحمت کردم و چهار لک روپیه بجهت سامان و شرائجام لشکری که به همراهی عبدالله خان از راه ناسک تریستگ به ولایت دکن تعیین یافته بودند فرستاده شد. صفدر خان با برادران از صوبه بهار آمده بسعادت آستانبوس مشرف گشت.

یکی از ملازمان پادشاهی که در خاتم بند خانه کارمی کند کار نامه ساخته بنظر گذاد ایند که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود بلکه نشنبده ایم. چون نهایت غرایب دارد به تفصیل نوشته میشود

[۸۰ الف] در پوست فندقی چهار مجلس از استخوان فیل تراشیده ترتیب داده است. اول مجلس گشته گیران است. دو کس با هم در گشته گرفتن؛ یکی در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگری سنگ درشتی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است در پیش او چوبی و کمانی و ظرفی تعیه نموده است. مجلس دوم تختی ساخته و بر بالای آن شامبانیه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پای خود را بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه در پس پشت اونما یان ساخته و پنج نفر از خدمتگاران در گرد ویش او ایستاده کرده است و شاخ درختی برین تحت سایه انداخته. مجلس سیوم صحبت ریسمان بازیست، چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته‌اند و ریسمان بر زمین یکی را بر سر چوب گرفته و شخصی دهلی در گردن انداخته می‌نوازد و مردی دیگر دستها را بالا کرده ایستاده است و چشم پوریمان بازدارد و پنج کس دیگر ایستاده‌اند. ز آن پنجکس یکی چوبی در دست دارد. مجلس چهارم درختی است در ته آن درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته و شخصی سو پرپی ایشان نهاده و پیر مردی با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده‌اند. چون چنین کارنامه ساخته بود او را به انعام و زیادتی علووه سرافراز ساختم.

دریstem شهریور میرزا سلطان را که از دکن طلبیده بودم، آمده ملازمت کرد صفت خان به اضفه منصب سرافرازی یافته به کرمکی لشکر امرای معهور تعیین یافت. چون عبدالله خان قیروز جنگ اراده نموده بود که از راه ناسک ترینگ را به ولایت دکن درآید بخاطر رسانیدم که راعداً سرکچهواهه را که از پنهاهای با اخلاص والد بزرگوارم بود، بهمراهی او تعیین نمایم که همه‌جا خبردار احوال او بوده نگذارد که ازو تهور و شتاب زدگی بیوقت به فعل آید بجهت این قسم خدمت و را بدرعاهمای عالی سرافراز [۸۰ ب] ساخته خطاب راجحگی که در گمان او نبود کرامت نمودم. نقاره عنایت نمودم و هم قلعه رتبهور را که ذقنهای مشهور هندوستان است بدشقت کردم و خلعت فاخر و قلی و اسپ داده منحصر ساختم، خواجه ابوالحسن را که از دیوانی کل تفسیر یافته بود بخدمت صوبه دکن بمناسبت آنکه در خدمت برادر مرحوم مدتها در آن حدود بوده تعیین نمودم. ابوالحسن پسر اعتماد‌الدوله را بخطاب اعتقاد خان سرافرازی بخشیدم. پسران معظم خان را بمنصب لایق ممتاز ساخته به بنگاله بیش اسلام خسان فرستادم. راحه کلیان به سرداری و دیسه به تحریز اسلام خان مقرر گشت و به اضافه دو صدی دات و سوار سر فراز گردید. چهارهزار رویه به شجاعت خان دکنی مرحمت نمودم. هفتم آبان بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکن آمده ملازمت کرد. درین روزها بجهت شوریستگی و هرج و مرج

که در ولایت موراء المهر واقع شده بسیاری از امرای وسیا هیان او زیبک مثل حسین بی و پهلوان با با و نورس بی در من و بیرم وغیره التجا به درگاه ما آوردہ ملازمت نمودند. هر یکی به خلعت و اسب و زر نقد و منصب و جاگیر سرافراز گشتند. روز دوم آذره اش خان اذنگ لاه آمدہ سعادت ملازمت و آستانیوسی دریافت.

پنج لک روپیه بجهت مدد خرج لشکر فیروزی اثربد کن که به سرداری عبدالله خان مقصر بوده است به دست روپ خواص و شیخ انبیاء به احمد آباد گجرات فرستادم. در غرہ دی به قصد شکار موضع سمنگر که از شکارگاه مقر دمن است، متوجه شدم. بیست و دو آهو شکار شد از آن جمله شانزده آهو را خود شکار کرد. و شش دیگر را خرم شکار نمود. دو روز و دو شب آنجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی به شهره معادت نمود. شبی این بیست در خاطرم پرتوانداخت: بیت

بود مر آسمان تا مهر دانور      میادا عکس و از چتر شه دور

به چهار چیان و قصه خوانان فرمودم که در وقت سلام [الف] و صلوات فرستادن و قصه گذرنایدن در آید بین بیت کنند و حالا شایع است. سیوم دی روز شنبه عرض داشت خان اعظم رسید که عادلخان بیهاپوری از تصریفات گذشته خود پشمیان گشته در صند بندگی و دولتخواهی بیش از پیش است. چهاردهم دی مطابق سلیمان شوال هاشم خان به کشیر رخصت یافت. به یادگار علی ایلچی ایران فرگ خاصه مرحمت نمودم. به اعتقاد خان شمشیری از شمشیرهای خاصه شیراندام نام شفقت نمودم. شادمان ولد خان اعظم را به خطاب شادخانی سرافراز ساخته منصب او از اصل و اضافه به یک هزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار مشخص شد. و به رعایت علم سر بلندی یافت و سردار خان برادر عبدالله خان فیروز و ارسلان بی او زبک که حراست سیستان نداومقدر است به غایت علم سرافراز گشتند.

پوستهای آهونی شکار خاصه را فرمودم که جای نمازها ترتیب داده در دیوan خونه خاص و عام نگاهدار نمودم بر ان نمازی گذاردہ باشند. میر عدل و قاضی را که مدار امور شرعیه برایشان است، خاصه بجهت حرمت شرح فرمودم که ذمین بوس که به صورت سجده است نگفتند روز پنجم شنبه بیست و دوی ماه دی باز به شکار سمو کره متوجه شدم. چون آهونی بسیاری در آنحوای جمع شده بود. درین مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قرعه انداخته آهون را از هر طرف رانده درجای وسیعی که دور آن سراپرده ها و کلاب رها کشیده باشند در آورده ضبط نمایند. یک و نیم کروه ذمین را سراپرده گرفته بودند. چون خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته و شکاری بسیار به قید درآمده است متوجه گشتم. روژجیمه شکار شد و تا پنجشنبه آینده هر روز با مردم محل به قدر غده درآمده آن مقدار که خاطر رغبتی نمود

شکارمی کردم پاره زنده گرفتار می گشتند و بعضی به تفنگ و تیر کشته می شدند. روزی کشنه پیشجنبه که تفنگ به جانور نمی آندازم بهدام زنده گرفتند. درین هفت روز نهضه دهله آهوی نرماده شکار شده بود از آن جمله ششصو چهل دیگر راس آهوی نرماده که زنده گرفتار شده بودند. چهارصد و چهار راس به تفچور فرسته شد که در میان جو گانگاه آنجا سرد هندو هشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حقه های نقره در بین کسره در همان زمین آزاد کردند و دویست و هفتاد [۸۱] و شش آهوی که به تفنگ و تیر و چیته کشته شده بودند روز مرگ به بیکمان خادمان محل وامر و بنده های درگاه قسمت می شد. چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم به امرای فرمودم که به شکار گه رفته آنچه مانده بشد مجموع را شکار نمایند و خود بعیریت روانده شهر شدم.

در غرہ بهمن مطابق هفدهم ذی قعده حکم کردم که در شهر های کلان ممالک محروم سه مثل احمد آباد والند آباد ولاهور و آگرہ و دھلی وغیره غلو رخانها به جهت قرقا ترتیب دهند. <sup>۱</sup> تامی محل نوشته شد. اذاین جمله شش محل سابق دایر بود بیست و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایرسازند. در چهارم بهمن هزاری بر ذات راجه نرسنگ دیو اضافه نمودم که ذات چهارهزاری و سوار و دوهزاری نفر باشد و شمشیر مرصع بد و مرحمت کردم و شمشیر دیگر از شمشیرهای خاصه که شاه بچه نام داشت به شاهنظام اخراج عنایت شد و در شانزدهم اسفند از بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ به لشکر امرای مقهور تعیین یافت و شمشیری به جهت راجه باسو بدست او فرستاده شد.

چون مکرر به مسامع جلال رسید که امرای سرحد بعضی مقدمات که بد ایشان مناسبتی ندارد، از قوت به قتل می آورند و ملاحظه توره و ضوابط آن نمی کنند به بخشیان فرمودم که فر مین مطاعه به امرای سرحد صادر گردانند که من بعد مر تک این امور که خاصه پادشاهان است، نگرددند. اول آنکه در جهرو که نشیتد و به امر او سرداران کمکی خود تکلیف چو کی و تسليم چو کی نکنند و فیل به جنگ نیندازند و در سیاستها کور نکنند و گوش وینی نزنند و به زور تکلیف مسلمانی بکسی نکنند و خطاب به ملازمان خود ندهند و نوکران پادشاهی را کور نش و تسليم نفر مایند و اهل نهمه را بروشی که در دربار معمول است تکلیف چو کی دند نکنند و وقت برآمدن نقاره نتو زند واسب و فیل که به مردم دهن خواه ملازمان پادشاهی و خواه به نوکران خود جمو و کچک بردوش آنها داده تسليم نکنند و در سواری ملازمان پادشاهی را در جلو خود پیاده نبرند و اگر چیزی به آنها بنویسند مهر بر او نکنند. این ضوابط که به آئین جهانگیری اشتعهار یافته، الحال معمول است.

## نوروز هفتم از جلوس همایوی

غره فروردین سنه هفت جلوس روز شنبه شانزدهم شهر محرم سنه یکهزار ویست و یکم در دارالخلافه آگهه مجلس نوروز عالم افروز و جشن مسرت [۸۲ الف] بخش عشرت اندوز سازمان پذیرفت. بعد از گذشتن چهارگهه از شب پیشنبه سیوم ماه مذکور که ساعت اختیار کرده منجمان بود، پر تخت نشستم. بدستور دهمه ساله فرموده بودم که دربار را آئین بسته تا روز شرف بن مجلس برقرار باشد. خسرو بی اوژبک که در میان او زبکیه به خسرو فرقچی اشتهر دارد، در همین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت. چون از مردم قرار داده مأواهه الهر بود او را بدعا نیتها سربلندی بخشیده خلعت فاخره دم. یادگار علی ایلچی دارای ایران را پانزده هزار روپیه مدد خرج گویان عایت نمودم. در همین ایام پیشکش افضل خان که از صوبه بهار فرستاده بود از نظر اشرف گذشت. سی زنجیر فیل و هژده دأس کوئت و پارهای اقمشه بنگاهه و چوب صندل و ناقه‌های مشک و چوب عود و از هر جنس چیزها بود. پیشکش خان دوران هم به نظر در آمد. چهل و پنج رأس اسب و دو قطار شتر و چینی خطابی و پوسته‌های سمور و دیگر تحف و هدا یا که در کابل و آن حدود بهم می‌رسد فرستاده بود و امرای درخانه تکلیفات در پیشکشهای خود نموده بودند. بضا بطه همه ساله در هر رور از روزهای جشن مذکور پیشکش یکی از بندۀ هامی گذشت و به تفصیل ملاحظه نموده آنچه پسند خاطرمی اتفاده می‌گرفت و باقی به او مرحمت می‌شد و سیزدهم فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرضداشت اسلام خان رسید. مشعر بر آنکه بهین الهی و برگشت و توجه اقبال شاهنشاهی بنگاهه از فساد عثمان افغان پاک گشت.

پیش از آنکه حبیقت این جنگ مرقوم گردد سطري چند از خصوصیات آنجا در قلم آورد: بنگاهه ملکی است در نهایت وسیع و اقلیم دوم. طول آن از بندۀ چستانگام تا گهه چهارصد و پنجاه کروه و عرض آن از گوههای شمالی تا پایان سر کار مدارن دویست و پیست کروه جمع آن تخمیناً شصت کروه دام بوده باشد. حکام سابق همیشه بیست هزار سوار ویک لک پیاده و یکهزار زنجیر فیل چهار پنج هزار منزل کشته از تواره چنگی و غیره سرانجام می‌نموده‌اند.

از زمان شیرخان و سلیمان خان پسر او این ولایت در نصرف او و افغانان بود. چون او رنگ سلطنت و فرمان روای دارالملک هندوستان بوجود اشرف اقدس و لد بزرگوارم ذیب و ذینت گرفت اواح [۸۲ ب] فاهره بر سر آن ملک تعیین فرمودند و مدت مددی تحق آنجا را پیش نهاد هست داشتند تا آنگه ولایت مذکور بحسن سعی او لایی دولت قاهره از تصرف داود کرانی که آخرین حکام آنجا است برآمد، و آن مخدول الماقبت در جنگ خانجهان کشته شد و لشکر او پریش نو متفرق گردید. از آن تاریخ بازنای حال این ولایت در تصرف بندۀ های

درگاه است، غایباً پاره از بقایای افغانان در گوش و کناد این ملک مانده بودند بعضی جاها را دور دست را تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثری ازین جماعت عاجز و ذبوح گشتهند. ولایاتی که متصروف بودند، بدست اولیای دولت قاهره درآمد. چون انتظام امور سلطنت و فرمانروائی به مخصوص فیض و فضل ایزدی به این نیازمند درگاه الهی مفوض گشت، در اول سال جلوس راجه مان سنگه را که به حکومت و دارای آنجا مقرر بود، به درگاه طلب داشته، قطب الدین خان را که به شرف کوکلناشی من از سایر بندها امتیاز داشت، بجای او فرستاد. در ابتدای درآمد به آن ولایت بدست یکی از فته کشان که تعیینات آن ملک بود در حه شهادت یافت. و آن عاقبت ناامیدیشی نیز بجزای عمل خود رسید و کشته گشت.

جهانگیر قلیخان را که صاحب صوبه و جاگیردار ولایت بهار بود، بنا بر قرب وجود ربه منصب پنجهز ری ذات و سوار سرافراز ساخته، حکم فرمود که بشه بندگاهه رنه آن ولایت را متصروف شود و به اسلام خان که در دارالخلافه آگره بود فرمان فرستاد که به صوبه بهار متوجه گشته آن ولایت را به جاگیر خود مقرر شناسد. چون ندک مدتی از حکومت دارای جهانگیر قلیخان گذشت به واسطه زبونی آب و هوای آنجا بیماری صعب بهم رسانید و رفته رفته مرض قوی وقوی صعیف گشته کار او به هلاک انجامید. چون خبر بیماری و درگذشتن او در لاهور مسحوق گردید فرمان به اسام اسلام خان صادر گردید که صوبه بهار را به افضلخان سپرده خود تأکید هرچه نیامتر روانه بندگاه لگردد. در تعیین این خدمت بزرگ کثربندهای درگاه بنا بر خود رسالی و کم تحریکی او سخنان می گفتند. چون جوهر ذاتی و استعداد فطیری او منظور نظر حق بین بوده خود او را بجهت این خدمت اختیار نمود. بحسب اتفاق مهمات این ملک بروشی ازو سرانجام پذیرفت که از ابتدای درآمد این ولایت به تصرف اولیای دولت ابد پیوند تا امروزه چیکس از بندهای درگاه را میسر نشده بود.

یکی از کارهای تمایان [الف] او دفع عثمان افغان مقهور است که مکرر در زمان جیات حضرت عرش آشیانی او را با افواج قاهره مقابله و مقابله دست داد و دفع 'ومیسر' نگشت. درین ولاکه سلام خان دها که را محل نزول ساخته بود و دفع و رفع زمینداران آن نواحی را پیش نهاد همت داشت، بخاطر گذرانید که فوجی بر سر عثمان مقهور و ولایت او باشد فرستاد. اگر اختیار دولتخواهی و بندهای نماید چه بهتر والا به طریق دیگر متبردان او را سزا داده بست و نابود سازند. چون شجاعت خان در همن ایام به اسلام خان پیوسته بود، قرعه سرداری این خدمت به اسم او انداده شد. چندی دیگر از بندهای مثل کشور خان و افتخار خان و سید آدم بارهم و شیخ آچجه برادرزاده مقربخان و معتمد خان و پسران معظم خان

واهتمام خان و دیگر بنده‌ها به همراهی او تعیین نموده، واژ مردم خود نیز جمعی همراه کرد. در ساعتی که مشتری کسب سعادت ازوی نمود این جماعت را روان ساخت و میر قسم پسر میر-مراد را بخشی و واقعه‌نويس نمود و از زمینداران نیز چنانی بهجهت راهنماني همراه کرد در ساعتی افواح نصرت فرین روانه گشته.

چون به حوالی قلمه وزمن او تزدیل شدند چنی از مردم زبان دان را به صبحت او-هرستادند نا اورا دلالت به دولتخواهی نموده از طریق بقی و طفیان پراه صواب بساز آورند. چون غرور پسیار در کاخ دماغ او جا گرفته بود و همیشه هوای گرفتن منک بلکه دیگر داعیه‌ها در سرداشت اصلاح گوش به سخنان این جماعت ننموده مستعد جدال و قتال گردید و در کنار ناله که ذمین آن تمام جهله و دلدل بود، جای جنگ‌قفر اراداد. روز یکشنبه نهم محرم شجاعتخان ساعت جنگ اختیار نموده افواح نامبرده را مقرر ساخت که هر یک بجا مقام خود رفته آماده گشته باشدند. عثمان در ن روز قرار جنگ با خود نداده بود. چون شنید که لشکر پادشاهی مستعد بازداشت. چون هنگامه‌جنگ گرم گشت، هر فوج به فوج رو برو و خود متوجه گردید، در مرتبه اول آن جا هل خبره سرفیل مست‌جنگی خود را پیش نداخته بر غول هراول می‌باشد. بعد از زد و خورد بسیار از سردر ران هراول سید‌آدم و شیخ آچه به درجه شهادت می‌رسند. سردار بر انغار افتخار-خان هم درستیز و آویز تقصیر نکرده جان خود را نثار می‌نماید و جمعی که در سر او بوده‌اند آن قدر تلاش می‌کنند که پاره‌پاره می‌شوند. همچنان سر کرده چران‌غفار کشورخان داد مردی و مردانگی داده خود را فلای کار صاحب [۸۳] می‌سازد با آنکه ازان تبره بخت نیز بسیاری کشته و زخمی شده بودند آن مدبر حساب لشکریان را از روی دانستگی و وهمیدگی به خساطر می‌آورد و مشخص خود می‌ساخت که سرداران هراول و بران‌غار و چران‌غار کشته شدند. همین غول مانده از کشته و زخمی خود پروا نکرده در همان گرمی بر غول می‌تازد و درین جهان بسر و برادران و خویشان شجاعتخان و دیگر بنده‌ها راه بران گمراهان گرفته بر مثال شیران و پلنگان بدپنجه و دندان تلاش می‌کردند. چنانچه بعضی درجه شهادت یافته جمعی که زنده ماندند رخمهای منکر برداشتند. در این وقت فیل مستی بخته نام که فبل اول بوده بر شجاعتخان می‌دوازد شجاعتخان دست به برچه برده برذل می‌زند آن طور فیل مستی را از برچه چه پروا است به شمشیر برده شمشیر بی‌درهی می‌زند از آن هم چه می‌باشد. بعد از آن جمله‌کشیده دو جمله‌های دو رساند. و آن هم بر نمی گردد و شجاعتخان را با سپزبر می‌کند به مجرد از اسب جدا شدن جهانگیر شاه گفته بر می‌جهد و جلد دار او شمشیری دودستی بر دستهای فیل می‌رساند چون فبل به زانو در می‌آید، به انفاق

جلوداد فیلان را از بالای فیل بهذیر می‌کشد و به همان جمدهر که درست داشت، درین پیادگی به نوعی برخر طوم و پیشانی فیل می‌زند که فیل از آن مریاد زنان برمی‌گردد. و چون زخمها بسیار داشت به فوج خود رسیده می‌افتد و اسب شجاعتخان سالم برمی‌خیزد و در حینی که سواری شود، آن مخدولان فیل دیگر برعلمدار او می‌دواند و علمدار اورا با اسب ذیر می‌کنند که از آنجا شجاعتخان نعره مردانه برکشیده علمدار را خبردار می‌سازد و می‌گوید که مردانه باش که من زنده‌ام، و درپای علم درین وقت تنگ هر کس از بندهای درگاه حاضر بودند، دست به تیرو جمله ر وشمیش برده بر فیل می‌دوند و شجاعتخان هم خود را رسانیده به علمدار نهیس می‌دهد که برخیز و اسب دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته اورا سواری سازند، و علم را برآفرانخته بر جای خود می‌ایستد، و در اثای این گیرداد تفنجی برپیشانی آن مقهور می‌رسد که هر چند زنده آن را تفحص کردن ظاهر نشد. به مجرد رسیدن این تنگ از آن گرمه باز آمده می‌داند که از این زخم جان بر نیست تا دیه و نیم با وجود چنین زخمی منکر، مردم خود را به جنگ ترغیب می‌نمود، و معز که قتال و جدال گرم بود، بعد از نخیم روزگران شده افواح قاهره سر دربی آنها می‌نهند و زده زده آن مخدولان را در محلی که دایره کرده بودند درمی‌آورند. آن مخدولان به تیرو تنگ مردم را تگاهداشتند می‌گذارند که مردم پادشاهی بجا و مقام آنها درآیند. [۸۴الف] چون ولی برادر عثمان و مریز پسر او دیگر خویشان و تزدیکان بر زخم عثمان بطلع می‌شوند، به خاطر می‌گذرانند که از این زخم خود اورا خلاصی می‌رسنند اگر ماهمچین شکسته و ریخته به قلعه خود رویم یک کس زنده نخواهد رسید. صلاح چنین است که امشب در همین جای که دایره کرده ایم بعایم و شب فرست جسته خود را به قلعه خود رسانیم.

دو پیر اذشب گدشته عثمان به جهنم واصل می‌گردند و دو پهرسیوم جسد بیجان اورا برداشته و خیمه و اسبانی که همراه داشتند در منزل گذاشته به محکمه خود متوجه می‌شوند. قراولان لشکر فیروزی اثر از این معنی خبر باقته، شجاعتخان ر آگاهی سازند صبح دوشنبه دو شخواهان جمع شده صلاح می‌یستند که تدقیق باید نمود و نگذاشت که این تیره بختان نفس برآورند. غایباً به جهت مانندگی سپاهیان و کفن و دفن شهیدان و غم خواری مجرد و حان و زخمیان در پیش رفتن یا فرود آمدن متعدد خاطر بودند. درین اثنا عید السلام پسر معظم خان با جمعی از بندهای درگاه که مجموع سیصد سوار و چهارصد توپچی باشند می‌رسند چون این جماعت تازه زور در رسیدند به همان قرار د تعاقب عمل نموده، متوجه پیش شدند. این خبر بدولی، که بعد از عثمان سرما یه فتنه و شورش بود، می‌رسد که شجاعتخان بالشکر ظفر آزمای با فوج دیگر تازه زور که الحال پیوسته اند

اینک رسیده آمد چاره خود جزا این نمی بیند که به وسیله اخلاص درست و بازگشت بطريق مستقیم دولتخواهی به شجاعتخان رجوع آورد. آخرالامر در میان داده پیغم میفرستد که آن کسی که باعث قته و فساد بود رفته‌ها جمیع که مانده‌ایم نسبت بندگی و مسلمانی در میان است. اگر قول بدنهند آمده شما را به یین و بندگی درگاه اختیار کنیم و فیلان خود را بر سم پیشکش بگذرانیم، شجاعتخان و معتقد خون که روزگنگ رسیده مصادر خدمات پستنده‌گشته بودند و سایر دولت خواهان به مقتصای وقت و مصلحت دولت قول داده و به آن جمیع را اسلی ساخته روزگر و لی [ب/۸۴] پسران و برادران و خویشان عثمانی همگی آمده شجاعتخان و دیگر بنده‌هارا دیدند و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گویان آورده گذراندند. بعداز اصرام این خدمت شجاعتخان چندی از بنده‌های درگاه را در اهار و آطرف که در تصرف آن تیره روزگار بود گذاشته ولی واقفان را همراه گرفته به تاریخ ششم شهر صفر دوزدشنه با فواح قاهره در جهانگیر نگر آمده به اسلام خان بیوستند چون این اخبار مرسیت آژد در آگره بین نیازمند درگاه‌الهی رسید سجدات شکر به تعلم رسانیده دفع ورفع این قسم غنیمی رامحض از کرم می‌دریغ و اجب تعالی دانست و بنابر این در بر این نیکو خدمتی اسلام‌خان به منصب شش هزاری ذات سر افزایی یافت و شجاعتخان را بخطاب رستم زمان سر بلند کردم و هزاری ذات و سوار بر منصب او اضافه فرمودم و دیگر بنده‌ها هر یک به امداده خدمتی که از ایشان به فعل آمده بود، به زیادتی منصب و دیگر رعایتها ممتاز گشتند. و در مرتبه اول که این خبر رسید کشته شدن عثمان به طریق ارجیف مذکور می‌شد، به جهت صدق و کذب این سخن به دیوان لسان القیوب خواجه حافظ شیرازی تفال نمودم این غزل برآمد. غزل

دیده دریا گم و صیر به صحر افکم  
خور دام تیر ثلاث باده بده تاسر مست  
چون این بیت به غایت مناسب مقام بود تفال به آن نموده بعد از چندی حیر آمد که  
عثمان را تیر قضای بل خدای رسیده. هر چند تفحص نمودند زننده آن پیدا نشد. بنابر غرایی  
که داشت این معنی مرقوم گردید.

در شانزدهم فروردین ماه هجرت بخان که از بنده‌های عمه و محروم قدیم الخدمت جهانگیری است و به منصب سههزاری ذات و دو هزار سرووار سرافرازی یافته، از بندر که بناست رسید سعادت ملازمت دریافت. به او بهجهت بعضی مصلحتها حکم کرده بود که بندر کوهه رفته و زیری را که حاکم کوهه است بیند و نفایسی که در آنجا بدست آید جهت سرکار خاصه خریداری نماید. حسب الحکم به استعداد تمام به کوهه رفت و مدتی در آنجا بود. نفایسی که در آنها

به دست افتاد اصلاح روى زرنديد بهر قيمتى كه فرنگياب خواستند زر داده گرفت چون از پندر مذكور معاودت نمود متوجه در گاه گشت و اسپاب و نفایسي كه آورده بود به دفعات در نظر گذاشت و از هرجنس چيزها و تحفها داشت. از جمله جانورى چندآورده بود بسيار غريب و عجیب چنانچه تا حال ندیده بودم. بلکه تام اورا کسی نمیدانست. حضرت فردوس مکاتى اگرچه درو قیيات خود صورت واشكى بعضی جانوران را نوشته اند غالباً به صوران غریب مودند كه صورت آنها تصویر نمایند. چون [۸۵الف] این جانوران در نظر من بهغايت غريب در آمد هم نوشتم وهم در جهانگير نامه فرمودم كه صوران شبيه آنرا کشيدند تاخيرتى كه اذشيند دست دهد از ديدن زياده گردد. يكى ازان جانوران درجهه از طاوس ماده کلانتر و اذنفى اجمله خردتر، گاهى كه درستى جلوه مینماید دم خسود را وديگر برها را طاوس آسا پريشان مى سازد و به رقص درمی آيد. نول و پى او شبيه به نول و پاي خروس است، سروگردن و زيرحلقوم او هر ساعتى به رنگى ظاهر مى شود وقى كه درستى است سرخ سرخست. گريا كه تمام را به مرجان مرصع ساخته اند و بعد از زمانى همین جاها سفيدمى شود. وبطريق پنهان به نظر درمی آيد و گاهى فروزه رنگ ظاهر مى گردد برقلمون آسا هر زمان به رنگى ديگر ديده مى شود و در پارچه گوشتنى كه بر سر خود دارد به تاج فردوس مشابهت دارد و غريب اينست كه در هنگام مستى پارچه گوشت مذكور به طريق خرطوم از بالاي سراو تا يك و جب مى آوريد و باز كه آن را بالا مى کشد چون شاخ كر گден برس او مقدار دوانگشت نمایان مى گردد. اطراف چشم او هميشه فروزه گون است و در آن تغيير و تبدل تمى رو و پرهای به لوان مختلف به نظر مى آيد به خلاف دنگهای پر طاوس ديگر ميمونى آورده بود به هيات عجيب و شكل غريب دست و پا و گوش و سراو بعينه ميمون است و روی او به رو باه مى ماند. رنگ چشمهای او به رنگ چشم ياز ليكن چشم او از چشم باز کلانتر است از سر او تا سردم يك ذرع معمول بوده باشد؛ از ميمون پست ترا و از روباه بلندتر. پشم او به طريق پشم گوسفند و رنگ آن خاکستر است از بناگوش تازنخ سرخ است بickون، دم او از نيم ذرع و سه انگشت درازتر. غالباً به خلاف ديگر ميمونها دم اين جانور افتاده است به طريق دم گرده. گاهى آوازى ازو ضاهر مى شود به طريق آواز آهوي برم مجملان خيلي غرابت [۸۵ب] داشت.

از مرغ داشتني كه اورا تذرۇمى گويند تا حال شينده نشده كه درخانه ازو بچه گرفته باشند. در زمان والد بزرگوارم نيز سعى بسيار كردنند كه تخم بچه بگند، نشد، من فرمودم كه چندى از نرماده او به يكجا نگاه داشته رفته رفته به تخم آمدند آن تخمه را فرمودم كه در زير ماكيان گذاشتند. در عرض دو سال مقدار مخصوص هفتاد بچه بيرآمد و تا پنجاه مخصوص كلان شدند.

هر کس این معنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم برادرم سعی بسیار کردن مطلق تخم داد و بچه ازو حاصل نشد.

در همین ایام بر منصب مها باشند و پسر انصاری ذات و پسر انصاری افزودم که چهار هزاری ذات هزار پسر انصاری سوار بوده باشد، و منصب اعتمادالدوله از اصل واخانه چهار هزاری ذات و سه هزار مقرر گشت. و بر منصب مهاسنگه نیز پانصدی ذات و سوار افزوده شد که از اصل واخانه سه هزار ذات و دوهزار سوار بوده باشد و بر منصب اعتمادخان پانصدی ذات و دویست سوار افزوده هزاری ذات و پیصدی سوار کردم. خواجه ابوالحسن درین روزها ازدکن آمد و سعادت ملازمت دریافت و دولتخان که به فوجداری الله آباد و سر کار حوتپور تعیین یافته بود آمد و ملازمت نمود. بر منصب او که هزاری بود پانصدی افزوده شد. روز شرف که نوزدهم فروردین باشد منصب سلطان خرم را که ده هزاری بود، دوازده هزاری سرا افز سخت اعتمادخان را که به منصب سه هزاری ذات و هزار سوار بود، پانصدی ذات و سوار افزودم و بر منصب خو جهان که دوهزاری ذات و هزار و دویست سوار بود، پانصدی دیگر اضافه فرمودم.

چون ایام نوروز بود اکثر بیندهایه اضافه منصب سرافرازی یافتد. در همین تاریخ دلیب ازدکن آمد و ملازمت نمود. چون پدر او راجه رایستگه وفات یافته بود، او را به خطاب رای سوپلند ساخته خلعت پوشانیدم. پسر دیگر داشت سورج سنگه نام باوجود که دلیب پسر تیکه او بود، می خواست که سورج سنگه جانشین او باشد به تقریب محبتی که باما در او داشت در وقتی که احوال اوقات او مذکور می شد، سورج سنگه از کم خردی و خردسالی بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خود ساخته و تیکه داده است. این عبارت مرا خوش تیامد. فرمودم که اگر پدر ترا تیکه داده مادلیب را تیکه ده سرافراز می کنیم و بدست خود اوراتیکه کشیده جاگیر و وطن پدر او را به او مرحمت کردم به اعتمادالدوله دوات و قلم مرصع عنایت شد. لکه می چند راجه کماون که از راجهای معتر کوهستان است و پدر او راجه اوردهم در زمان حضرت عرش آشیانی آمد و بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر راجه توده مل آمده دست دست مرا اگرفته به ملازمت آورد. بنابر التماس او پسر راجه به آوردن او مأمور گشته بود. لکه می چند هم التماس نمود که پسر اعتمادالدوله آمد و مرا به ملازمت آورد. شاپور دا فرستاد که او را به ملازمت آورد. از تخفهای کوهستان خود اسبان کوئنت اعلی و جانوران شکاری از باز چرو شاهین و طاووس و زنفهای مشک و پوستهای آهی مشک که ناقه بران ند بود و شمشی ها که بهزبان آنها کناره می گویند و از هر جنس چیزها آورده گذرانید. در میان راجه های کوهستان

این راجه مذکور با آنکه طلای بسیار دارد، معروف و مشهور است. می‌گویند که کان طلا در ولایت او هست. به جهت طرح عمارت دولتخانه لاہور خواجه جهان را، که درین کارها مهارت تمام دارد، فرستادم چون مهمات دکن به جهت نفاق سرداری و بی‌پرواپیهای خان اعظم صورت خوبی پیدا نکرد و شکست عبداللطخان دستداد خواجه ابوالحسن را که به جهت تحقیق این قضایا طلبیده بودم، بعد از تحقیق و تفحص بسیار ظاهر شد که شکست عبداللطخان پاره‌ای از مرعور و تیز جلویها و سخن‌نشویهای او و پاره‌ای به سبب نفاق و بی‌التفاتی امر واقع شده بود. مجملًا فراداد آن بود که عبداللطخان از جانب ناسک‌ترینک بالشکر گجرات و امرای که به همراهی او تعیین یافته بودند روانه گردد. این فوج سرداران معتبر و امرای کار طلب مثل [۸۶ ب] راجه رامداس و خان‌علم و سیفخان و علی مردان بهادر و ظفرخان و دیگر بنده‌های آراستگی تمام داشت عدد شکر ارده‌هزار گذشته و به چهارده‌هزار رسیده از جانب برادر مفرد بسود که راجه‌منستگه و خان جهان و امیر الامر و بسیاری از سرداران متوجه شوند و این دوفوج از کوچ و مقام حیردار باشند تا در تاریخ معین از دو جانب غنیم را در میان گیرند. اگر این شاباطه منظور می‌بود و دلها متفق می‌گشت و فرضها دمنگیر نمی‌شد غالب‌ظن آن بود که الله تعالیٰ فتح روزی کرده.

عبداللطخان چون از گهایهای گذشت و به ولایت غنیم درآمد، مقدی نشد که قاصدان فرستاده از آن فوج خبری پنگید و به موجب قرارداد حرکت خود را باحرکت آنها موافنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین غنیم را در میان گیرند. بلکه تکیه برقوت و قدرت خود کرده این معنی را در خاطر آورد که اگر به تهابی این فتح ز جانب من شود بهتر خواهی بود، و این دعیه را در خاطر قرار ده هر چند رامداس خواست که به او قرار دهد که به‌ثانی و آهستگی پیش می‌رفته باشد، فایده نکرد. غنیم که ازو ملاحظه تمام داشت جمعی کثیر از سرداران و پرکیان برسراد فرستاد و روزها با او در زد و خورد بودند و شبها در آن‌داختن بن و اقسام آتشبازی تقصیر نمی‌کردند. تا آن‌که غنیم نزدیک شد و اصلاً از آن فوج به او خبری نرسید. هر چند بدولت آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیک می‌رسد عنبر سیاه ره و یکی از اطفال را که نسبت قرابت به سلسله نظام الملکیه به اعتقاد او دارد، به جهت آنکه مردم اذشان سرداری او قبول کنند، بسروری برداشته به دست خود گرفته است و خود را، پیشوا و سردار قرارداده مرتبه به مرتبه مردم می‌فرستد و کثرت و زدحام غنیم زمان، بیشتر می‌شد تا آنکه هجوم آورده به‌انداختن به آن و دیگر اقسام آتشبازی کر را بروتگر ساختند. آخرالامر دولتخوانان صلاح دیدند که چون ازان فوج مددی نرسید و دکنیان تمام رو به ما نهاده‌اند، مصلحت دولت در آن است که بالفعل بازگشته

سرانجام دیگر نموده شود همگی یکدل و یک [الف ۸۷] ذیان شده پیش از طلوع صبح صادق روانه شدند تا سرحدولایت خود را کنیان همراه و هرفوجی که با فوجی دویرو گشته در زد و خورد تصریح نمی نمودند. درین روز چندی از جوانان مردانه کارطلب به کار آمدند. علی مردان بهادر داد بهادری و مرد نگی داده ذخمهای منکر برد شت وزنده بددست غیم افتاده معنی حلال نمکی و چنانشانی را به مردان خود فهمانید و ذو القادر یگه هم ترددات مردانه نموده بانی پای او رسید و بعد از دور روز دیگر در گذشت. چون بولایت راجه به رجو که از دولتخواهان درگاه است داخل شدند آن جماعه بازگشتند و عبدالخان متوجه گجرات گردید. سخن این است که اگر در رفتن عذر کشیده می رفت و می گذاشت که این فوج دیگر به او ملحق می شد کار حاطرخواه اولیای دولت قاهره صورت می ساخت. به مجرد آنکه خبر برگشتن عبدالخان به سرداران وحی که از راه برادر متوجه بودند، دیگر توقف را مصلحت ندیده بازگشید و در عادل آباد که در حوالی برهانپور واقع است به اردبیل پروری ملحق شدند.

چون این اخبار در آگرہ بهمن رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتم و عزیمت نمودم که خود متوجه شده این غلامان صاحب کش را از بیخ و بیاد براندازم. امر و دولتخواهان بدین معنی اصلاح راضی نشدند. خو جه ابوالحسن بعرص رسانید که مهمات آنطرف را بروشی که خانخانه فهیده دیگری شهیده، اورا باید فرستاد تا اینهم از نظام افادة را به نظام آورد و به مصلحت وقت صلحی در میان اندازد تا به مرور ایام سرانجام بر اصل نموده شود. دیگر دولتخواهان درین مقدمه همداستان گشتند. رایهای همه باین فرار گرفت که خانخان را باید فرستاد و خو جه ابوالحسن نیز همراه برود و به همین قرارداد دیوانین مهم سازی او و همراهیان او نموده روز یکشنبه هفدهم اردیبهشت سه هفت جلوس مرخص گشت شاهنوازخان و خواجه ابوالحسن و رزاق او زیبک و چندی دیگر از همراهیان در همین تاریخ تسلیم و خصت نمودند. خانخانان به منصب شش هزاری ذات و سوار سرافرازی یافت. شاهنوازخان سه هزاری ذات و سوار تسلیم نموده دارا بخان به اضافه پانصدی ذات و سیصد سوار که مجموع [ب ۸۷] دوهزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار باشد سربلند گردید. و بدر حمن داد پسر خود را داده منصب لایق دادم. به خانخانان خلعت فاخره و خنجر مرصع و فبل خاصه با تراپلها و اسب های عراقی عنایت نمودم. و همچنین به پسران و همراهان او نیز خبعت و اسب مرحمت شد. در همین ماه معاشرالملک با پسران از کامل آمده به سعادت آستانه بوسی سرافراز گشت. شیام سنگه و رای مکله بدوريه که از تعینات لشکر بنشی بودند، حسب الالتماس قلیخ خان بهزیادتی منصب سربلندی یافتند. شیام سنگه هزار و پانصدی بود پانصدی دیگر به منصب او اضافه شد و رای مکله نیز بهزیادتی منصب مقصر گردید.

وفات آصف خان: مدتی بود که اخبار بیماری آصف خان می‌رسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود نمود تا آنکه در بر هانپور در سن شصت و سه سالگی درگذشت. فهم واستعدادش به غایت خوب بود غایباً خست و سبکی بر طبیعتش غالب بود، شعر هم می‌گفت. خسرو شیرین به نام من نظم کرده نام آن را نورنامه نهاده ام در زمان والد بزرگ‌گوارم به درجه امارت وزارت رسیده بود. ما آنکه در زمان پادشاهزادگی چند مرتبه از وسیکیها به فعل آمد و اکثر مردم بلکه خسرو هم برین مذاق بود که بعد از جلوس ازمن نسبت به او ناخوشیها به فعل خواهد آمد، به خلاف آنچه در خاطر و دیگران قرار یافته بود در مقام رعایت شده اورا به منصب پنجه‌زاری ذات و سوار سرافراز ساختم. و بعد از اندک مدتی وزیر صاحب استقلال شد مجملأ در رعایت احوال اوضاعیه فروگذشت نشد و بعد از فوت او فرزندان اورا منصبها داده رعایتها کردم. آخر الامر ظهر شد که نیت اخلاقی او درست نبوده و نظر بر اعمال ناخوش خود کرده همیشه ازمن توهی در خاطر داشت. از قضیه و شوادشی که در راه کابل واقع شدی- گویند خبردار بوده، بلکه تقویت آن تیره بختان مینموده باری مرآ باور نمی‌افتد که در بر این این رعایت و شفقت مصدر نادلخواهی و تیره بختی گردد.

فوت میرزا غازی ترخان به اندک فاصله در پیست و پنج همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزا غازی خان رسید. میرزا مشارالیه از حاکم زاده‌های ته از ذات ترخان است در زمان والد بزرگ‌گوارم پدر او میرزا جانی بنده‌گی و دولتخواهی اختیار نموده [۱۸۸الف] به همراه خان‌خانان که بر سر ولایت او تعیین یافته بود در لاهور بشرف ملازمت استعدادیافت و به کرم پادشاهانه ولاست اورا بدوارزاده‌انی داشته خود ملازمت دربار اختیار نموده مردم خود را به جهت حفظ و حرست ته رخصت کناید. و تا بود در ملازمت گذراند. آخر الامر در بر هانپور وفات یافت. میرزا غازی ولد او که در ته بود به موجب فرامین عرت آشیانی به ایالت و حکومت آن ملک سرافرازی یافت به سعیدخان که در پیکر بود حکم شد که اورا دلاسان نموده به درگاه آورد. خان‌مشارالیه کسان فرستاده اورا به دولتخواهی دلالت نموده، آخر الامر اورا به آگره آورده به شرف پایابوسی والد بزرگ‌گوارم سرافراز گردانید. در آگره بود که حضرت عرش آشیانی شناور شدند و من بر تخت دولت جلوس نمودم. بعداز آنکه خسرو را تعاقب نموده و به لاهور داخل شدم خبر رسید که امرای سرحد خر سان جمعیت نموده بر سر سرقتند آمده‌اند، و شاه بیگ خان حاکم آنجا در قلعه قبلى شده منتظر کمک است. بالضوره فوجی به سرداری میرزا غازی و دیگر امراء سرداران به کمک قندهار تعیین شدند این فوج چون به حوالی قندهار می‌رسد لشکر خر سان قوت توقف در خود نداشیده معاودت نمودند. میرزا غازی به قندهار در آمده ملک و قلمه

را به سردارخان که به حکومت آنجا مقرر گشته بود سپرده شاه بیگ خان به جا گیر خود متوجه گشت و میرزا غازی از راه به کر عزیمت لاہور نمود. سردارخان اندکی مدتی که در قندهار بود وقت یافت و باز آن ولایت محتاج به سردار صاحب وجود می گشت درین مرتبه قندهار را اضافه تهنه نموده به میرزا غازی نمودم. از آن تاریخ تازمان رحلت در آنجا لوازم حفظ و حراست قیام و اقدام می نمود. سلوک او پامتر دین به عنوان پسندیده بود.

چون میردا غازی وقت یافت، سرداری به قندهار بست فرستاد، بول بی او زیک را که در ملستان و آن حدود واقع بود، بدین خدمت مأمور ساختم، منصب او هزار و پانصدی ذات و هزار سوار امقرن نمودم و به خطاب بهادرخان و عالم سربلندی یافت. حکومت دهلی و حفظ و حراست آن ولایت به مقر بخان مقرر گشت. روپ خواص را به خطاب [۸۸ ب] خواصخانی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته فوجداری سر کار قنوج را باید و مرحمت نمودم و چون صیغه اعتقاد خان و لد اعتماد الدوّه را جهت خرم خواستگاری نموده بودم و مجالس کتحدایی او در میان بود روز پنجشنبه هفدهم خورداد به منزل او رفته یک روز و شب آنجا بودم. پیشکشها گذرا نبند و بیگمان و مادران خود و خادمان محل را تورهای سامان نموده به امرا سر و پایا داده.

عبدالرزاق را که بخشی در خانه بود بجهت سرانجام ولایت تهنه فرستادم که تا تعین سردار صاحب وجود سپاهی و رعیت آنجا را دلاسا نموده آن ولایت را به قید و ضبط در آورد. به اضافه منصب قبل ویر نرم خاصه سرافرازی یا قته مسر خص گشت. معز المیلک را بجسای او بخشی ساختم. خواجه جهان که بدین عبارت لاہور و قرار طرح آن مرخص گشته بود، در او اختر همین ماه آمد ملازمت کرد. میرزا عیسی ترخان از خویشان میرزا غازی که در لشکر دکن تعین بود بجهت مصلحت تهنه او را طلبیده بودم، در همین تاریخ بخدمت استعما دیافت. چون قابل رعایت و تربیت بود او را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز فرمودم، چون پاره بزم اح علیه کرده بود به استصواب اطلاع روز چهارشنبه ماه مذکور قریب به یک انسار از دست چپ خون کشیدم. چون خفت و سیکی تمام دست داد بخطاط رسید که اگر در محاورت خون کشیدن را سبل شدن بیگنه باشد نیزه خواهد بود. الحال همین عبارت گفته میشود. به مقر بخان که فصل کرده بود کهپوه مرصع عنایت نمودم. کشنداس مشرف فیلخانه و اسطبل که از ذمان حضرت عرش آشیانی تا حال متصلی آن دو خدمت بود، عمرها آرزوی راجگی داشت به خطاب راجگی و به منصب هزاری کامرا و گشت. میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزا صفوی را که در لشکر دکن تعین بود، حسب التمام او طلب [۸۹ الف] نموده بودم. روز شنبه نهم (ماه) تیر با فرزندان آمده ملازمت کرد. یک قطعه لعل و چهل و شش دانه مرو رید پیشکش گذرا نبند.

بر منصب ناجیخان حاکم بهکر که از امرای قدیم این دولت است پانصدی ذات و سوار اروده شد.

قصه قوت شجاعتخان از امور غریبه است. بعد از آنکه مصدر چنان خدمتی گشت اسلام‌خان او را بسی کار رو دیسه رخصت می‌کند. در اثنای راه شی سرمهاده فیلی چسوکندی دار سوار می‌شود و خواجه سوای خرد سالی راه عقب خود جا می‌دهد. وقتی که از اردوی خود برمی‌آید فیل مسی بر سروره بسته بوده‌اند، آن فیل از آواز سم اسپان و حرکت سواران در صدد آن می‌شود که زنجیر بگسلاند بدین جهت شور و غوغا بلند می‌شود. چون شور و غوغا به گوش خواجه سرامی رسد مضرعه را نه شجاعتخان را که درخواب یا دریشوری شراب بسوده بدار می‌سازد و می‌گوید که فیل می‌باشد و متوجه این طرف است. به مجرد شنیدنینین سخن مضرعه شده بیتاباه خود را از بالای فیل می‌اندازد و بعد از ندختن انگشت پای او به سنگ‌گمی خورد و شکافته می‌شود و بهمین رژم بعد از دو سه روز درمی‌گذرد. مجتملاً از شنیدن این تحریرت تمام دست داد. چون مردانه به مجرد فربادی که به او رسیده‌یا سخنی که از خردسالی شنید این قسم مضرعه را نهاده بود درواقع جای حیرت است. در نوزدهم ماه تیر خیر این حادثه بهمن رسید پسران و را بنو زفات و منصبه داجوی کرد. اگر این قضیه او را دست‌نمی‌داد چون خدمت‌نمایانی کرده بود به رعایتها و شفقتیها سرافرازی می‌یافت ع

با قضا بر نمی‌تو ن آمد

یکصد و شصت زنجیر فیل نر و ماده اسلام‌خان از بنگاله فرستاده بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل فیلخانه خواسته شریفه گشت. راجه لکهیمی چند راجه کماون [۸۹ ب] استدعی رخصت نمود. چون به پدر او در زمان حضرت عرش آشیانی یکصد رأس اسب مرحمت شده بود، به همان دستور به اول مرحمت نمودم و فیل نیز داده شد و تا اینجا بود به خلعت سرافرازی یافت و خنجر مرصع هم دادم. به برادران او نیز خلعتها و اسپها داده شد، ولایت او را بستور به اعلانیت فرمودم شادمان و کمروای بجا و مقام بازگشت. به تقریبی این بیت امیرا خو نده شد. بیت

بگذر مسیح از سر ما کشتن عشق

بلک زنده کردن تو به صد خون برایر سست

چون طبع من موزون است گاهی به اختبار یا بی اختیار مصراعی یا بی اذخاطر من سرمی- زند بین بیت بر زبان گذشت. بیت

ز مسن متاب رح که نیم بی تسویک نفس

یکدل شکستن تو به صد خون برابر است

چون خوانده شد هر که طبع نظمی داشت درین رسمنه بیتی گفته گداراید. ملاعی احمد  
که احوال او پیش ازین گذشت بدنشکته بود. بیت  
ی محتبب ز گشته پیر مغسان بترس

یک خم شکستن تو به صد خون برابر است

ابوالفتح دکتی که از امرای معتبر عاداخان بود قبل از این بدوسیل دولتخواهی اختیار نموده  
حود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد ملازمت آمد و منظور عنایت و  
تریت گشته به شمشیر و خلت سرافرازی یافت. و بعد از چند روز اسب خاصه نیز بدوم رحمت  
نمودم. خواجه‌گی محمد حسین که بنیات برادرزاده خود به کشیش رفته چون خاطر ازمهيات  
آنجا جمع ساخت در همین روزها آمده ملازمت نمود. چون به حکومت تهته و دارای آنجا  
سرداری بایست فرستاد بخاطر رساییدم که میرزا رستم را فرستم. منصب او را که پنجهزاری  
ذات و هزار و پانصد سوار بود، پنجهزاری ذات و سوار ساخته به تاریخ پیست و ششم جمادی-  
الثانی مطابق دوم شهر یورتسیم حکومت تهته نموده و قل خاصه با اسب و ذین مرضع و شمشیر  
[۱۹۵] مرضع و خصت فاخره داده رخصت نمودم. و پسران او و پسران مظفر حسین میرزا  
برادر او به اضافه‌های منصب و قل و خلت سرافرازی یافته، بهمراهی او مرخص گشتند. رای  
دلیل را به کومنکی میرزا رستم تعیین نمودم که چون جا و مقام او تزدیک به این حدود است،  
جمعیت خوب در آنجا حاضر سازد و پانصدی ذات و سوار بر منصب او افزودم که دوهزاری  
ذات و هر ارسوار باشد. قبل هم عنایت شد. ابوالفتح دکتی در سرکار مانکپور و آن حدود  
جا گیر گرفته بود مرخص گشت که هم سرانجام جا گیر خود وهم به حفظ و حراست آن ملک نماید.  
خسرو بی او زبانک که بدوجداری سرکار میوات تعیین شد منصب او هشتصدی ذات و سبصد  
سوار بود الحال هزاری ذات و پانصد سوار حکم شد، و اسب نیز مرحمت نمودم. چون نظر بر  
خدمت قدیم مقر بخان نمودم بخاطر رسیدم که آرزو در دل او نباشد گذاشت و منصب او در کلان  
کرده بود و حاگیره‌ای خوب یافته بود، آرزوی علم و نقدره داشت به این عنایت هم سرافراز  
و کامروا گشت.

صالح پسر خوانده خواهه ییگئمیرزا بسیار جواهک تردد و کارطلب است اورا به خطاب  
خجر حانی سرگرم خدمت ساختم. دو ز پنجه‌به بیست و دوم شهر بوردو موافق هفدهم رجب سنه  
۱۰۲۱ هزار و بیست و یک در منزل مریم الرمان مجلس وزن شمسی منعقد شد. به این روش خود

را وزن کردن طریق هندو است حضرت عرش آشیانی که مظہر لطف و کرم بودند این روش را پسندیده خود را هرسال دو مرتبه به اقسام فلزات از طلا و نقره و عیاره و اکثرآ امتعه نفیسه وزن می فرمودند. یک مرتبه مطابق سال شمسی و دیگر موافق سال قمری، و مجموع آن را که قریب به یک لک روبیه است به فقرا و ارباب حاجت تقسیم می کردند. من هم این صفت را مرعی می دارم، و به همان دستور خود را وزن نموده آن جناس را به قرامی دهم. معتقد خان دیوان بنگاله چون از آن خدمت معزول گشت، پسر او و برادران و بعضی خدمتگاران عثمان را که اسلام خان به مردمی او بدرگاه فرستاده بود، بعد از ملازمت بنظر اشرف گذراند و تعهد احوال هربیکی ز آن افغانان به عهده یکی از بندهای معتر [ ۹۰ ب ] مقرر شد و پیشکش خود را که بیست و پنج زنجیر فیل و دو قطعه لعل و پهلو کتاره مرصع و خواجه سرا یان معتر و اقمشه بنگاله غیره ترتیب داده بود بنظر در آورد. میرمیران پسر سلطان خواجه که در لشکر دکن تعیین بود، بطلب آمد سعادت آست نیوس دریافت. یک قطعه لعل پیشکش گذراند. چون میان قلیج خان که سردار لشکر بنگش و سرور کابل است و میان امرای آذ صوبه که به مردمی و سرداری او تعیین یافته اند به تخصیص خابداران نزاع و گفت و شنود بود بهجت تحقیق آنکه ناساری از جانب کیس خواجه جهان را فرستادم. یازدهم ماه مهر معتقد خان به منصب والای خشیگری سرافرازی یافت و منصب دوهزاری ذات و سیصد سوار مفرد شد دیگر مرتبه پر منصب مقربخان پاره افزودم که متخصص دو هزاری ذات و دوهزار از سوار از اصل و اضافه بوده باشد. حسب الالتماس خانخانان فریدون خان بر لام به منصب دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید. رای مسخر به هر ارای ذات و هشتصد سوار سرافراز شد و راجه ترسنگ دیو منصب چهار هزاری ذات و دویست سوار سرافراز شد. هنارت را که نیزه رام چند پندیله است بعد از گذشتمن رام چند به خطاب راجحی سرافراز ساختم. ظفر خان از صوبه گجرات به موجب طلب دریست و هشتم آمان آمده ملازمت کرد و یک قطعه لعل و سه دانه مروارید پیشکش گذراند.

ششم آذر مطابق سیوم شوال از برها پور خبر رسید که امیرالامر روز یکشنبه بیست و هفتم آبان در پرگنه تهای سرفوت کرد [ ۹۱ الف ] بعد از سیماری که اور در لاهور داده بود دیگر بار شعور و هوش ازو کمتر ظاهر می شد به حافظه اش نقصان تمام راه یافته بود. اخلاص بسیاری داشت. حیف که ازو فرزندی نماند که قابل تربیت و عنایت باشد.

چن قبیح خان را که از پیش پادر خود که در بشاور بود آمده بیست آذر ملازمت کرد یکصد مهر و پیصد رویه نذر گزرا نمود و پیشکش خود را ز اسپ و اقمشه و دیگر اجناس که همراه

داشت، بنظر در آورد. ظفر حان ر که از خاندان زاده های معترض است نواخته به صاحب صویگی بهار سرافراز ساختم، و با صدی ذات و سوار به منصب او افزوده به ری ذات و دو هزار سوار مفرد داشتم. با سرادران مخلعت و اسپ سرافرازی یافته رخصت شد. همیشه آرزوی او این بود که بخدمت علی خده سرافرازی یا ابد تا جوهر ذاتی را بفهماند. من هم خوستم که او را بزمایم این خدمت را محک آزمایش او ساختم.

چون هنگام سیر و شکار بود، روز سه شنبه دویم ذی قعده مطابق چهار رم ماه دی از دارالخلافه آنگه به قصد شکار بر آملم و در باغ دهره متزل شد و چهار روز در آن باغ توقف افتاد. روردهم ماه مذکور خبر فوت سلیمان سلطان ییگم که در شهر بیمار بودند شنیده شد. والده ایشان گرخ ییگم صیه حضرت فردوس مکانی بودند و پدر ایشان نور الدین محمد از خواجه زاده های خواجه نقشبند نبود. به جمیع صفات حسن آراستگی داشتند. در زمان این مقدمه ارهن و قابلیت کم جمیع می شود و حضرت جنت آشیانی این خواهر ز ده خود را از روی شفقت تمام نامزد بیرون خدن نموده بودند. بعد از شناور شدن ایشان در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی این کنخدائی واقع شد و پس از کشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوار ایشان را به عقد خود در آوردند و در سن شصت و سه سالگی بر حرم خدا و اصل گشتد. همان روز از باغ دهه کوچ شد و اعتقادالدوله را بجهت سراجام برداشتند ایشان [۹۱ ب] فرستاد و در عمارت باغ مذکور که ییگم خود ساخته بودند فرمودم که ایشان را نهادند. در هفدهم مه دی میرزا علی ییگم اکبر شاهی از لشکر دکن آمده ملازمت تموده خواجه چهن که در صوفه کامل مرسح شده بود. در بیست و یکم ماه مذکور بازگشته سعادت خدمت دریافت و مدت رفقن و آمدن سه ماه و بیاند روز کشید و دوازده مهر و دوازده روز پیه نذرگویان آورد. در همان روز راجه را مسداس نیز از لشکر فیروزی دکن آمده ملازمت نمود. پکند و یک مهر گذراند. به امرای دکن خلعت زمستانی فرستاده شد. چون بند سوت روح گیر قلیچ خان مقرر بود، چنین قلیچ خان را بجهت ضبط و حراست آنجا التماش نمود که مرخص گردد. در بیست و هفتم دی به خلعت و خطاب خان و علم سرافرازی یافته مرخص شد. بجهت نصیحت امرای کابل و بسازی که میان ایشان و قلیچ خان واقع بود، راجه را مسداس را فرستاد و اسپ و خلعت وسی هزار روپیه مدد خرج عنایت شد.

در ششم بهمن که پرگنه باری محل نرول بود، خبر فوت خواجه گی محمد حسین که از بنده های قدیم الحدمت این دولت بود، رسید. برادر کلان او محمد فاسی خان در زمان والد بزرگو رم دعا یات کل بفتحه بود و خواجه گی محمد حسین هم بخدمات که از روی اعتماد فرموده

شود، مثل بکار ای و امثال آن سرافراز می گشت. زوق زندگی نمایند و کوسه بود که اصلادر محسن و بروت اویک موی ظاهر نمی شد. در وقت سخن کردن او هم بسیار فرسایاد می کرد و مثل خواجه سرایان فهمیده می شد. دیگر شاهنواز خان که خانه خانان از برها پور بجهت عرض بعضی مقدمات روان ساخته بود. در پانزدهم ماه مذکور آمده ملازمت کرد. یکصد مهر و یکصد رویه نذر گذراند. چون معاملات دکن بجهت تیز جلویهای عدالت خان و نفاق امرا صررت خوبی پیدا نکرد و دکین راه سخن یافته به امرا و دو شخواهان آنجا حکایت صلح در میان آوردن دو عادل خان طریقه دولتخواهی اختیار نموده التماس کرد که اگر مهم دکیان بنم رحوع شود، چنان کنم که بعضی [۹۲ الف] محال که از تصرف اولیای دولت برآمده بار تصرف درآید. دولتخواهان نظر بر مصحت وقف نموده این معنی را عرضداشت نمود و به تجویز گزنه شد و خانه خانان متوجه سرانجام مهمات آنجا گردید و به خان عظم که همیشه خواهان دفع امرای مقهور بود این خدمت را بجهت کسب ثواب التماس نمود. حکم شد که بهم لوه که به جا گیر اعمقر است رفته از سرانجام متوجه این خدمت شود و بر مصت ایسل بی ارزبک هزاری ذات و پانصد سوار دیگر از وده شد که چهارهزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد. مدت شکار دوماه ویست روز کشید. در این ایام همه روز متوجه شکار بودم چون به بوروز عالم افروز پنج شش روزیش تمامده بروید بخبریت معاوdet نموده بیست چهارم اسفندار مذ باغ دهره محل نزول گشت. مقربخان و جمعی از منتصدارن که حس الحکم در شهر مانده بودند درین روز آمده ملازمت کردند. مقربخان صراحی مرصع و کلاه فرنگی و گچشک مرصع پیشکش گذراند مه روز دد باغ مذکور توقف واقع شد. روز بیست و هفتم داخل شهر شدم. درین مدت دویست و سه رُس آهو وغیره بود و پنج نیله گاو و دو خوک وسی و شش قصه کاروانک وغیره ویک هزار و چهارصد و هفت ماهی شکار شد.

### نوروز هشتم از جلوس همایونی

مطابق محرم سنه ۱۰۴۲ شب پیشنبه بیست و هشتم ماه مذکور و موافق غرہ ۶ روز دین سنه جمیس بعد از گذشتن سه و نیم نهاری حضرت نبی اعظم از روح حوت به برج حمل که خانه فرخی و میروزی اوست نقل نمود و صبح آن روز نوروز عالم افروز بود مجلس جشن به آئین همه ساله ترتیب و تزئین یافت و آخرهای آن روز بر تخت دولت جلوس واقع شد و امرا و اعیان دولت و مقربان در گاه تسليم مبارکباد بجا آوردند و درین ایام خجسته فرجام همه روز به دیوانخانه خاص و عام بر می آمد و مطالب و مدعیات بعرض رسید. و پیشکشها بنده های

درگاه از نظر می گذشت. ابوالبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود، بنظر در آمد. درینم مه مد کور افضل [۹۲ ب] خان از صوبه بهار آمده ملازمت نمود و یکصد هر و یکصد دویله تذرگذرا تید و یک رنجیر فیل بنظر در آورد. در دوازدهم پیشکش اعتمادالدوله به نظر درگذشت از جواهر و اقمشه و دیگر نفایس آنچه خوش افتاد به درجه قبول پیوست و از قیلان پیشکش افضلخان دهنجیر دیگر درین روز دیده شد. در سیزدهم پیشکش تریست خان به نظر درآمد معتقد خان منزلی در آگره خردباری نجوه و چند روزی آنجا به سرشد و مصیبت می درین او را روی داد.

شنیده ایم که بر چهار چیز حکم سعادت و نجاست می کند. اول بردن و دوین بر بند و سیوم مرمر و چهارم بر اسپ. بجهت دانستن سعادت و نجاست خاصه ضابطه قرار یافته بلکه می گویند که به صحبت پیوسته است، آنکه زمینی را از خدا خالی باید ساخت و با آن خساکها را در آن زمین می بید ریخت اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعدی تو ان تکفت و نه لحس و اگر کمی کرد حکم منجاست آن می کند و اگر زیاده برآید سعد و مبارک است. در چهاردهم پیشکش اعتبارخان به نظر گذشت و آنچه مقول افتاد برداشته شد. منصب اعتبارخان که هزاری و سیصد سوار بود دوهزاری ذات و پانصد سوار شد پانصد ذات و پنجاه سوار بر منصب تریست خان افزودم که دوهزاری ذات و هشتصد و پنجاه سوار بوده باشد.

هوشنگ پسر اسلام خان که در بنگاهه بیش پدر خود بود، درین روزها آمده ملازمت کرد. چندی از مردم مگهه را که ملک ایشان متصل به پیشواد جلنگ است بلکه درین ولایات هم در تصرف ایها است همراه آورده بود. از کیش و روشهای آنها مقدمات به تحقیق شد. مجملًا حیوانی چندند بصورت آدمی، از جوانات بری و بحری همه چیز می خورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست و با همه کس می خورند. خواه خود را که از مادر دیگر باشد می گیرند و تصرف می کنند و صور تهای ایشان به قراقله ن شیوه است. اما زبان ایشان تبی ایشان است و اصلا به ترکی نمی ماند و همین یک کوه است که بلکه [۹۳ ب] سر آن ولاست و کاشفر متصل است و سر دیگر آن ولاست به پیکو. دینی درست و آئینی که از آن تغیر به دین تو ان کرد، ندارند. از دین مسلمانی دور و از کیش هندوئی مهجوید.

دو سه روز به شرف ماهه فرزند خرم خواهش نمود که به مزرع او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگیرد. التماس او درجه قبول یافت. یک روز و یک شب در مزرع آن فرزند تو قوت نموده شد پیشکشی خود را به نظر آورده آنچه پسند خاطر افتاد گرفته شد و تمیه را بد او بخشدیم. روز دیگر من شخصی خون پیشکش خود را گذاشت. از هرجنس چیزها سامان نموده

بود. تا روز شرف هر روز پیشکش یکی از امرا بلکه دو سه از نظر می گذشت. روز دوشنبه نوزدهم فروردین مجلس شرف ترتیب یافت در آن روز سعادت اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که اقسام کیفها از شراب وغیره آن حاضر ساز نادت هر کس بخواهش خاطر خود آنچه خواهد بخورد. بسیاری رنگب شراب نمودند. پیشکش مها بت خان درین روز گذشت. یک مهر هزار تو له که به کوک طلح موسوم است به یادگار علی ایلچی والی ایران دادم. مجلس شگفتۀ گذشت. بعد از رخاستن حکم کردم که اسباب آئین را باز کشند. چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان نیاقه بود، از هر قسم تقاضی و تحفهای خوب بهم رسانیده بود. از جمله دوازده رأس اسب عربی که به چهار و رده بود و دیگر زین مرصع کار فرنگی از نظر گذشت بر منصب نوازش خان پانصد سور ضایعه شد که دوهاری ذات و سوار بوده باشد. قیل مهندی بدن نام که اسلام خان از بنگله فرستاده بود به نظر درآمده و داخل فیلان خاصه شد.

در سیو اردی بهشت خواجه یادگار پر اور عبدالله خان از گجرات آمدۀ ملازمت کرد. یکصد مهر جهانگیری نذر گذراند. بعد از چند روز که در ملازمت بسود به خطاب سردازخانی سرافرازی یافت. چون بخشی صاحب استقلال به لشکر بینگش و آن حدود باست فرستاد، معتقد خان را به این خدمت اختیار نمود و بر منصب او سیصدی ذات و پنجاه سوار اضافه شد که هزار پانصدی ذات و سیصد [۹۳ ب] و پنجاه سوار بوده باشد، رخصت نمودم مقرر شد که بزودی روانه گردد.

محمد حسین خان چلپی را که در خریدان جواهر و بهم رسانیدن تحمه و قوف تمام داشت پاره‌ی زر داده رحمت نمودم مقرر شد که از ده عراق به استبول رود و تحفهای خوب و تقاضی که به مرما ند بجهت سرکار ما خریداری نماید. درین صورت ضروری بود که والی ایران را ملازمت کند کتابی به او داده بودم و یاد بودی هم به آن همراه بود. مجتملا در حوالی مشهد برادرم شاه عباس را می‌یند. شاه ازو تحصص می کرد که چه چیز حکم است که بجهت سرکار ایشان خریداری نمائی؟ چون مبالغه‌ی کتابی این امورا که همراه داشت ظاهر می‌سازد. در آن یادداشت فیروزه خوب و مومیائی کانی اسپهانی داشت. می فرمایید که این دو جنس بحریدان میسر نیست بجهت ایشان می فرستم. اویسی تو پیچی را که از ملازمان روشناس او بود اختیار نموده شش اینانچه فیروزه که تخفیناً سی سیر خاکه داشت و چهاردهه تو له مومیائی و چهار اسپ عراقی که یکی از آن ایل بود حواله اویسی کمد و کتابی مشعر بر اظهار محبت و دوستی بیش از پیش نوشته در باب زیونی خاکه و کمی موییائی عذر بسیار خوسته بودند. خاکهای بسیار بظر آمد هر چند حکا کان و گین سازان تفحص کردند یک نگینی که قبلیت ایگشتی ساختن داشته باشد پیدا نشد غالباً در این ایام خساکه فیروزه بطریقی که در زمان مرحوم شاه طهماسب از معدن

مرهی آمده حلا بر نمی آید، همین مقدمه را در کتابت ذکر کرده بود.  
در باب اثر مومنانی از حکما سخنان شنیده بودم. چون تجربه شد، طهر نگشت، نمی دانم  
که اطبا در اثر آن مبالغه از حد گذراند یا بجهت کهنه‌گی اثر آن کم شده باشد. بهر تدبیر  
بهروشی که قرارداد اطب بود، پی‌مرغ راشکسته زیاده از آنچه می‌گفتند خود را نهاده پاره‌ای پر محل  
شکستگی مالیده شد و تا سه روز محافظت نمودند و حال آنکه من کورمی شد که صباح تـشام  
کافی است بعد از آنکه ملاحظه نموده شد اثری ظهر نشد و شکستگی [۹۴ الف] بحال خود  
بود. در کاغذ عین حده سفارش سلام الله عرب را نوشته بودند، همان لحظه منصب و علو فه و جاگیر  
او را افرودم.

فیلی از قیلان خاصه، تلایر معدانه خان فرستدم و فیل دیگر هم به قلیح حان مرحمت شلو  
دو هزار سوار برادر عدته را دو اسپه و سه اسپه فرمودم که تنخواه دهند و چون ساختاً به جهت  
خدمت جوییگر پاصلی ذات و سیصد سوار بر منصب برادر و سردارخان افروده شده بودند ثانی-  
المحل این خدمت به کامل خدن مفرد گشت. حکم کردم که آن اضافه را برقرار گذشته در منصب  
او اختد نمایند و سرفرازخان را که هر اروپا صدی ذات و پانصد سوار، صد سوار دیگر اضافه  
فرمودم.

بیست و هشتم اردیبهشت ماه نیز مطابق بیست و ششم ربیع الاول سنه ۱۰۲۴ روز پنجم شنبه  
مجلس وزن قمری در خانه همایم از مانی ترتیب یافت و پاره‌ای از زروزن مذکور به عورات و مستحقان  
که در خانه والدهام جمع شده بودند، فرمودم که بخشش کردنند و درین روز هزاری بر منصب  
مرتضی خان افروده شد که شش هزاری دلت و پنج هزار سوار بوده باشد. خسرو ییک غلام میرزاد  
جانی از تهته به همراهی عبدالرزاق معموری آمده ملازمت نمود. سرد رخان برادر عبدالله خان به  
احمد آباد گحرات رختت یافت. دو بزر که پازهر داشتند از کرناتک افناهی آورده بود همیشه  
شنیده‌می شد که هرجانوری که پازهر می‌دارد، بسیار لاغر و روبون می‌باشد و حال آنکه این بزه  
در نهایت فریبی و نازگی بودند. یکی از آنها را که ماده بود، فرمودم که کشند. چهار پازهر ظاهر  
می‌شود این معنی باعث حیرت تمام گشت

بوزمقرر است که غیر جایی که می‌باشد، به ماده خود جفت نمی‌شود چنانچه و لدیز رگوارم  
یدمدى تا هر اریوز جمع نموده بسیار خواهان ین بودند که اینها با یکدیگر جفت شوند و اصلاً  
نمی‌شدند و بارهای بوزهای نروماده در باغات قلاده برآورده سردادند درینجاهم نشد. درین ایام  
بوز نمی‌قلاده خود را گسیخته بر سر ماده بوزی می‌شود و جفت می‌شود و بعد ز دو نیمه ماه سه  
بعجه زائید و کلان شد. چون فی الجمله [۹۴ ب] عرايسي داشت، نوشته شد. ظاهر این معنی یعن

داشت هر گاه یوز یا یوز جفت نگردد شیر خود به طریق اولی هر گز شنیده نشده بود که بعداز گرفتاری جفت شده باشد. چون در عهد دولت این نیازمند الهی و حشت ازطیعت جانوران صحرای برداشته شده، چنانچه شیران به نوعی رام گشته اند که بی قید و ذیجیر گله گله در میان مردم می گردند، نه ضرایشان به مردم می رسد و نه وحشت و زندگی دارند. به حسب اتفاق ماده شیری آستان شد بعد، زمامه سه بچه زاید و این هر گز شنیده بودیم که شیر چنگلی بعداز گرفتاری بمحفوظ خود جمع شده باشد. از حکما شنیده می شود که شیر شیر به جهت دو شناختی چشم به غایت قاید و مسد است. هر چلسی کردیم که تم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت به حاطر می رسد که چون جاتور عضنای است و شیر در پستان مادران از روی مهری که به بچه خود دارند، چون در پستان او مقارن خوددن و مکیدن شیر می شده باشد یاد روت گرفت او بهجهت آوردن شیر غصب او زیاده گشته در پستان خمثک می گشته باشد.

در اواخر اردی بهشت خواجه دقاوم برادر خواجه عبدالعزیز که از خواجهای نقشبندیه است از مادران النهر آمده ملازمت نمود. بعد از چند روز دوازده هزار روپیه به طریق انعام به او مرحمت شد. چون خواجه جهان در حوالی شهر، پالیز خربزه به عمل آورده بود، بعد از گذشتن دو پهر روز پنجشنبه دهم خرداد بر کشته سوار شده زده دریا به سیر پالیز روانه شد. مردم محل همراه بودند. دو سه گهربی روز مانده رسیدیم. شب در پالیز گذرانیدم. عجب باد و جکری شد که خیمهها و سرایرده به پانماند. مرکشته در آمده آن شب ریس بردم. پاره ای از شب جمعه در سیر پالیز گدرای بده به شهر بازگشت نمود. فضلخان که مدتی مددی بهالم دنبیل و زخمهای غوب گرفتار بود، در دهم خرداد در گذشت. جاگیر و وطن راجه چمگن را که در خدمت دکن تقصیر کرده بود، تغیر نموده [الف] نهایت خان عنایت نمودم.

شیخ پیر که ازو ارستگان و بسی تقلدان وقت است و خص بهجهت محبت و اخلاص که یامن دارد طریقه خدمتکاری و همراهی اختیار نموده است و در پر که میرنه که وطن اوست قبل از این بنای مسجد نهاده بود در دنولا بهتر بی مذکور گشت، چون خاطر او را متعلق با تمام این بنای خبر یافت، چهار هزار روپیه به او دادم که خود رفته به او صرف نماید و خرجی شال خاصه به او مرحمت نمودم رخست کردم. در دیوان خانه خص و عام دو محجر از چوب ترتیب می یابد. در محجر اول امرا و ایلچیان و اهالی عزت می یاشند. در این دایره کس به غیر حکم داخل نمی شود و در محجر دوم که وسیع تر از محجر اول است، جمیع بیگان از منصبداران و ریزه منصب واحدیان و کسانی که اطلاق توکری توان کرد، زاه می یابند در بیرون این محجر توکران و امرا و سیر مردمی که در دیوان خانه مذکور می یابند، می ایستند. چون میان محجر اول و دوم تفرقه

نبود به خاطر رسید که محجر اول ر به نقره پایدگرفت. فرمودم که محجر مذکور و نردبانی که از این محجر به ملاخانه جهرو که نهاده اند و دوفیل را که بردوست، شیمن حهرو که هنرمندان از چوب ترتیب داده تند، در نقره گیرند. بعد از اتمام پیغام رسید که یکصد و بیست و پنج من نقره به وزن هندوستان که هشت صد و هشتاد من و لایت باشد، صرف فرموده شد الحق که صفا و نمود دیگر پیدا کرد چنانچه گویا چنین باشد.

سیوم ماه تبر مظفرخان از تهنه آمد و ملازمت کرد. دوارده مهر نذرگذرا نیز مصحف جلد مرضع و دو نگل مرصع پیشکش گویان به نظر درآورد. چهارم ماه مذکور صفت رخان از صوبه بهار آمده ملازمت کرد و یکصد عدد مهر به نظر گذرا نیز بعد از آنکه مظفرخان روزی چند در ملازمت بود، پانصدی ذات بر منصب سابق او فروده علم عنایت فرمود و شل خاصه داده رخصت تهنه کرد. می داشتم که سگندیو انه هر جانوری را که می گزند البته می میرد، غایباً این معنی در فیل به صحبت تپوسته بود. در زمان من چنین واقع شد که شبی سگی دیواه به جای بستن یکی از فیلان خاصه کججه نام در آمده پای ماده فیلی را که همراه فیل خاصه می باشد می گرد [۹۵ ب] و ماده فیل به یکباره فریاد مردمی آید. فیلان ان دویده خود را می رسانند آن سک رو به گزیر نهاده به ذوق مذادی که در آن حوالی بود درمی آید و بعد از ذمانی بازدر آمده خود را به فیل خاصه می رساند و دست اورا می گزد، فیل اورا نیز کرده می کند چسون مدت یک ماه و پنج روز از این مقدمه می گزند روزی که هوا ابرنگ بود، غریند رعد به گوش ماده فیلی که در عین چرا بود می رسد و به یک مر فرید می کند و اعضاي او به لرزه در آمده خود را می اندازد باز برخاسته تا هفت روز آب از دهان او می رفت و ناگاه فریاد می کرد و بسی آرامی داشت. فیلان ان هر چند در صدد علاج شدند، نفع نکرد و روز هفتم احتاهه مرد. وبعد از مردن ماده فیل به یکماه فیل کلاردا به کماره آب به صحوه ای برند به مهمنان صریق ابر و رعد ظاهر شد. فیل مذکور درستی به لرزه در آمده بر زمین نشست و بیان ان اورا به هزار مشقت به جا و مقام خود آور تند. بعد از همان مدت و همان حالت که ماده فیل دست داده بود، این فیل نیز تصدی شد. از قوی این مقدمه حیرت تمام دست داد. الحق جای حیرت است که جانوری باین کلامی و بزرگی هیکل و ترکیب به اندکی جراحتی که از حیوان صیغی به ورسد این مقدار متأثر گردد چون خانه خان امکور استدعای رخصت شاهنواز حان پسر خود نموده بود، بد تاریخ چهارم امداد اسپ و خلمت داده رخصت دکن نمودم. یعقوب بدخشی را کسه منصب او هفت صدی و پنجاهی بود بنا بر ترددی که ازو په وقوع آمده بود به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سر افزار ساخته بخطاب خانی اورا سربلند گردانیدم و علم نیز کرامت شد.

طوایف هند: طوایف هند برچهار گروه قرار یافته و هر کدام به آئین و طریق خاص عمل می‌نمایند، و در هر سال روزی معین دارند. اول طایفه برهمن یعنی شناسنده ایزد بی‌چون، وظیفه ایشان شش چیز است عتم آمسوختن و دیگران را تعلیم دن و آتش پرسنیدن و مردم را دلالت، پرسنیش کردن و چیزها به محتاجان دادن و چیزی گرفتن و این طایفه [۶۶الف] را روزی معین است و آن روز آخرماه ساون است که ماه دوم از برسات است این روز را مبارک دانسته عابدان ایشان به کسر دریاها و تلابها می‌روند و افسونها خوانده بر دیسمبرها می‌بینند و روز دوم که اول سال نواست این رشته‌هار را درست راجها و بزرگان عهد می‌بندند و شگون می‌دانند و این رشته را راکهی می‌گویند یعنی مگده است. این روز در ماه تیر که آفتاب جهان تاب در برج سرطان است واقع می‌گردد.

دوم چهتریست که به کهتری معروف و مشهور است و مراد از چهتری طایفه است که مظلومان را ارشر ظالمان محفوظ دارند. آئین این طایفه را سه چیز است یکی آنکه خود علم بخواند و دیگری تعییم ندهد و دوم آنکه خود آتش پرسنی نماید و دیگری را به پرسنیش دعوت نکند. سیوم آنکه به محتاجان چیزی بدهد و خود با وجود احتیاح چیزی نگیرد. روز این طایفه بنجی رسمي است. درین روز سواری کردن و لشکر بر سر خصم کشیدن پیش ایشان مبارک است و رام چند که اورا به خدی می‌پرستند در این روز بر خصم ظفر یافته است. این روز دا معتر می‌دارند و فیلان و سیان آرایش کرده پرسنیش می‌نمایند و این روز در ماه شهریور که آفتاب در برج سنبله است، واقع می‌شود. به نگاه دارندۀ های اسیان و فیلان انعامها می‌دهند.

سیوم طایفه پیش است و این جماعت این دو طایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت می‌کنند وزراعت و خرید و فروخت و سود و سود اشغال مقرر ایشان است. این طایفه را هم روزی معین است که آن را دیوالی می‌گویند، و این روز در ماه مهر که آفتاب در برج میزان است واقع می‌گردد. در روز پیست و هفتم ماههای قمری می‌باشد و در شب این روز چراغها می‌افروزند و دوستان و عریز ن درختهای یکدیگر جمعیت نموده هنگامه قمار باری گرم می‌سازند. چون معاش این طایفه بر سود و سودا است بردن و پای دادن در این روز شگون می‌گیرند.

طایفه چهارم شود است این گروه کهترین طوایف هندند. همه را خدمت می‌کنند و این چیزها که مخصوص هر طایفه مذکور گشت بهره ندارند و روز [۶۶ب] اینها هولی است که به اعتقاد ایشان روز آخر سال است. این روز مه اسفند از مذکور حضرت تیر اعظم در برج حوت متزل دارند واقع می‌شود. در شب این روز آتش‌های در هر کوچه‌ها و گذرها برمی‌افروزند و

چون دو زمی شود تایلک پهلو خ کسترهای برس و روی یکدیگر می افشارند و شور و غوغای عجیبی بر می انگیزند و بعد از آن خود را شست و شوی می داده رختها می بوشد و به سیر با غات و صحر اها می روند. چون ضابطه مقر رهند است که مردهای خود را می سوزانند. آتش افروختن درین شب که شب آخر سال گذشته است کنایه از آنست که سال گذشته را که به منزله مرد است می سوزانند. در ایام والد بزرگوارم امرای هند و دیگر طویف به تقلید ایشان رسم داکهی به جای رسانیدند که لعلها و مردانه و گلهای مرصع به جواهر گرانها در رشته ها کشیده بودست مبارک ایشان می بستند و تا چند سال این رسم معمول بود. چون تکلف ر تحد گذرد، این معنی بر ایشان گر آن آمده منع فرمودند و بر همان بخشگون همان رشته ها و بر بشم، داکه ضابطه ایشان است می بستند. من درین سال به سنت پسندیده ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هند و اعیان این طایفه راکهی بودست من به بندند. روز راکهی که نهم امداد بود باز همان معنی دیگر طوایف بر آن تقدیم رفته از این تھسب باز نداشتند همین سال را قول نموده فرمودم که به همین ضابطه قدیم بر همان رشته های و امیریشها پسته باشند.

در این روز به حسب اتفاق عرس حضرت عرش آشیانی واقع شد و عرس قاعده های است که در هندوستان معمول است در هر سال در روز قسوت مرد عزیز خود طعامها و حلواها و اقسام خوشبویها به اندازه حالت و قدرت خود ترتیب داده علمیا و صلحای سایر مردم جمع می شوند و این مجس گاه باشد که به یک هفته بکشد. در این روز با باخرزم را فرستادم که به مردم مشترکه ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد. دو هزار دو پیه به دو کس از بندهای معتبر داده شد که به فراز و ارباب احتیاج تقسیم نمایند.

در پا بزدهم ماه امداد پیشکش اسلام خان ر نظر گذشت. شخص و هشت ذنجیر قیل و چهار رأس اسپ آن سر زمین که به تانکی [۹۷الف] مشهور است و پنجاه نفر خواهسر و پانصد پر گاهه نفیس سنار گامی فرماده بود.

چون ضابطه شده که وقیع جمیع صوبها به تخصیص سرحد به عرض می رسیده باشد و واقعه تویسان از درگاه بدین خدمت تعیین می شوندواین ضوابط است که پدر بزرگوارم کرده اند و من هم موافق آن عمل می کنم و فواید کلی و نفع عظیم مشهده می شود و اطلاع دیگر بر احوال عالم و عالیان بهم می رسد. اگر فواید کلی آن مرقوم گردد، سخن در ز می شود. و در این ایام واقعه تویس لاهور نوشته بود که در آخر ماه تیرده کس از شهر به امن آباد که در دو زده کروهی واقع است می رفته اند حواه رگرمی بهم می رسانند پناه به سایه درختی می بردند. مقارن آن باد و جکری می رسد و آن باد جوون بر جماعه منکور می ورزد به لرزه در آمده نه کس از آنها در زیر

درخت جان دادند و بک کمی زنده ماند و آن زنده مدتها بیماری داشت تا بعد از محتهای بسیار خلاص شد. جانورانی که بر درخت مذکور نشیمن داشتند، همگی فده مردن و در آن نواحی هو این قسم خراپی پیدا کرد که جانوران صحرایی به کشتزارها آمده خود را می‌لداختند و بر بالای سیزه غلطان جان می‌دادند. مجملًاً جانوران بسیار هلاک گشته‌اند.

در روز پنجمینه بیست و یکم امرداد تسبیح نموده به قصد شکار به کشتی سوارشده متوجه موضع سمو نگر که از شکرگاه‌های مقرر من است گشتم. در سیوم شهریور خان عالم را که ازد کن به مصلحت فرسته‌دن عراق و همراهی ایلچی دارای ایران طلب نموده بودم، در اینجا رسیده ملازمت کرد و صادمه نذر گذرانید. چون سمو نگر به جا نگیر مهابتخان مقرر بود، منزلى دلگشا در غابت تکلف بر کنار دریا ساخته بود، بسیار خوش افناه. یک‌زنگیر فیل و یک‌انگشتی نگین زمرد پیشکش نمود. فیل را داخل فیلان خاصه نمودم، تاششم شهر بور مشغول بودم. درین چند روز چهل و هفت داس آهوری نرماده و دیگر جانوران شکار شد. درین روزها دلاورخان یک‌قطعه لعل پیشکش فرستاده بود. مقبول افتاد، و شمشیر [۹۷] خاصه جهت اسلام خان فرستادم. بر منصب حسن‌علی تر کمان که هزاری ذات و همت‌تصدیسوار بود پانصدی ذات و یک‌صد سوار افزوده شد. آخرهای روز پنجمینه بیست‌ماه مذکور در منزل مریم‌الزمانی وزن‌شمسی به قتل آمد، خود را به فرات و دیگر چیزی، به دستور معمول وزن نمودم. درین سال سن من چهل و چهار سال شمسی بوده باشد.

و در همین روزها یادگار علی یله‌چی دارای ایران و خان عالم که از این جانب به همراهی او تعین شده بود مرخص گشته بود که یادگار علی اسب بازین مرصن و کمر شمشیر مرصن و چارقب طلادوزی و کلگی مرصن با پرچب و سی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روپیه بوده باشد به خان عالم که به مردم مرضع با پیوه لکناره که علاقه آن از مرور اید بود شفقت نمودم.

در بیست و دوم ماه مذکور بدروضه مقدسه منوره والدیز رگوارم بهشت آباد فیل سوار متوجه گشتم. در رفتن پنج هزار روپیه زد ریزگی افشارنده شد و پنج هزار روپیه دیگر به خواجه‌جهان دادم که به درویشان قسمت نماید و تسبیح نماز شام کرده به کشتی متوجه شهر گشتم. چون منزل اعتمادالدوله بر کنار آب جمنه واقع بود، آنها فرود آمد و شب در منزل او گذرانیده تا آخرهای روز دیگر آنجا بسر بردم و از پیشکشهای او آنچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولتخانه گشتم. منزل اعتقادخان هم در کنار آب جمنه واقع بود، حسب الاتصال او با مردم محل آنها فرود آمده منزل اورا که تازه ساخته بود سیر کردم المحتاجهای مطبوع و دلپسند بود. بسیار خوش

آمد. پیشکش‌های لایق از اقمش و جواهر و دیگر نفایس سرانجام نموده بود. مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر پست‌خاطر افتاد و قرب بیشام داخل دولتخانه همایون شد.

چون منجمان و اخترشناسان امشب ساعت توجه به جاتب اجمیر احیا نموده بودند هفت‌گهری از شب دوم شعبان مطبق یست و چهارم شهریور گذشته به فیروزی واقیال به‌قصد آنصوب از دارالخلافه آگره برآمد. و در این عزیمت دوچیز منظور‌خاطر بود اول زیارت روضه‌منوره خواجه‌معین‌لدين چشتی که [الف] ۱۹۸ از برکات روح پرفتح ایشان گشایش‌های بزرگ به این دودمان والارسیده و بعد از حلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان می‌رسد. نگشته بود. دوم رفع ودفع ران امرسنگه‌قهور که از زمینداران و راجه‌ای این ولایت قبول دارند. دیریست که دولت و ریاست درخانواده اینهاست، مدتی در حدود مشرق که پورب رویه باشد، حکومت داشته‌ند و در آن ایام به خطاب راجگی معروف و مشهور بوده‌اند. بعداز آن به‌زمین دکن افتادند و بیشتر ولایات آنجا به‌صرف درآورده‌اند و به‌جای راجه لقب روب را جزو اسم خود ساختند. بعداز آن به کوهستان می‌وات درآمدند و رفتارهای قمعه‌های چتور را به‌صرف درآورده‌ند. از آن تاریخ تا امروز که هشتم سال ز جلوس من است، یک‌هزار و چارصد و هفتاد و یک سال می‌شود. یست و شش از این طایفه که مدت حکومت ایشان یک‌هزار و ده سال است را اول خطاب داشته‌اند و از راول که اول شخص است که به‌بی اشتهار یافته تاریخ این امرسنگه که امروز و نااست، یست و شش تفرند که در عرض چهارصد و شصت و یک سال ریاست و سرداری داشته در این مدت مدید گردن به اطاعت هیچ‌یک از سلاطین کشورهند در بیاورده و اکثر اوقات در مقام سرکشی و فته انجیزی بوده‌اند. چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی رانسانگا جمیع راجه و رایان و زمینداران این ولایت جمیع ساخته بایک لک و هشتادهزار سوار و چندین لک پیاده در حسو لی یانه جنگ صفت نموده و بتایید باری تعالی و باری ویاری و یاوری بخت لشکر ظفر اثر سلامیه برفوج کفر غلبه کرده و شکست عظیم بر احوال او راه یافت. تفصیل این جنگ‌کاری در تو ریخ معتبر تخصیص در واقعیات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانی است مذکور و مسطور است. والد بزرگوارم که مرقد منورش محل فیض تمنا‌هی باد، در رفع این سرکشان سعیه بیان [ب] ۱۹۸ به‌جا آورده و چندین مرتبه لشکرها بر سر اوتیین مودله و در سال دوازدهم از جلوس خود به‌قصد تسخیر قلعه چتور که از محکمه‌ای مقرر معموره عالم است و برهمن زدن ملک ران اعزیمت قومودند و قعه مذکور را بعداز آنکه چهارماه و ده روز قبل داشتند از کسان پدر ران امرسنگه به‌جنگ وجد ل از روی قوت و قدرت تمام گرفتند و قلعه را خراب نموده برگشتن در هر مرتبه

فواج قاهره کار د براو تنگ ساخته چنان می کردند که به دست در آید یا خراب و آواره گردد مقادن این امری رو می داد که این مهم انصرام نمی یافت تادر او اخر عهد در یک روز و یک ساعت خود به تسبیح ملک دکن متوجه گشته و مر بالشکر عظیم و سرداران معتر بر سرداران فرستادند به حسب اتفاق این هردو کار به واسطه اسبابی که ذکر آن طول دارد صورت پذیر نگشت تا آنکه زمان خلافت بهمن رسید.

چون این مهم نیم کاره من بود، بعداز جلوس، ولین لشکری که به حدود ممالک فرستادم این لشکر بود. فرزند پرویز را سرد دساخنه عظامی دولت که در پایه تخت حاضر بودند بدین خدمت تعین گشتد و خزانه معموره و توپخانه موفره همراه داده رو نه ساختم. چون هر کاری موقوف بروقت است درین اثنا قضیه خسرو بد عاقبت به قوع آمد ناجار تعاقب او به جانب پنجاب باستی نمود و میانه ولایت و پایه تخت که دارالخلافه آگره بود خالی می ماند، بالضرورت نوشته شد که پرویز یا بعضی از امرا برگشته به محافظت آگره و حوالی و حواشی آن قیام نماید، مجملاً درین مرتبه مهم را ناچنان که می باشد نشد. چون به عایت الهی خاطر از فتنه خسرو جمع گردید و دیگر باره آگره محض ترول رایات عالیات گشت، افواج قاهره به سر کردگی مهایت خان و عبدالله خان و دیگر سرداران تعین نموده شد. از آن تاریخ تا وقت عزیمت رایات جلال به اجیر پیوسته ولایت او بایمال عساکر فیروزی اثربود. غالباً آن مهم صورت پسندیده پیدانمی کرد. به خاطر گذر نیم که چون در آگره کاری ندادم و یقین من گشت که تاخود متوجه شوم این که صورتی [۹۶ الف] پیدا نمی کند. ساعت مقرر از قلعه آگره بر آمده منزل در باغ دهره واقع شد. روز دیگر جشن دشته روى داد و به دستور معمول اسبان و فبلان ر آرایش کرده زننار گذرانیدند.

خسرو: چون مکرر و لدها و همشیرها به عرض رسانیدند که خسرو از کرده خود بسیار نادم و پیشمن است، عرق عطوف و شفقت پدری در حرکت آمده اورا طلبیده مقرر کردم که هر روز به کورنش می آمده باشد. در باغ مذکور هشت روز مقام واقع شد بیست و هشتتم خبر رسید که راجه را مدارس که در نگش وحدود کل همراهی صوبه دار خدمت می نمود، وفات یافت.

غره ماه مهر از باغ کوچ شده خواجهجه، را برای نگاهبان دارالسلطنه آگره و محافظت خزان و عملها رخصت فرمود. و فیل و مرگل خاصه به و مرحمت شد. در روز دوم مهر خبر رسید که راجه باسود در فهانه شاه آباد که سرحد ولایت رانای مقهور است وفات یافت. دهم ماه مذکور روبر پاس که الحال بهامن آباد موسوم است منزل گشت. سابق این محل بهجاگیر روب خواص

مفرد بود. بعداز آن به پسر مهاستخان که امام الله نامدار در حرمت نموده فرمودم که بنام او می خوانده باشدند. یزده روز در این منزل مقام واقع شد. چون از شکارگاههای مفرد است هر روز به شکار سوار می شدم. چنان که درین چند روز یک صد و پنجاه و هشت آهوی ماده و نر و سایر جانوران شکارند. بیست و پنجم ماه مذکور از امن آبد کوچ فرمودم و درسی و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابوالحسن را که از برها نپور طلب تموده بودم آمده ملازمت کرد. پنجاه همراه پاره مرصع آلات و یک زنجیر فین که اورا داخل قیلان خاصه کردم، پیشکش گذرانید.

دوم آبان موافق دهم رمضان خبر فوت قلیخ خان رسید که از قدیمان این دولت بود در هشتاد سالگی به رحمت خدا رفت. در پرشاور به خدمت دفع و رفع افغانان پیر تادیگی قیام داشت منصب او شش هزاری ذات و پنجهزاری سوار بود. مرتضی خان دکتی که در علم پولتهه بازی که به اصطلاح دکیان پکنکی [۹۹] و مغولان شمشیر بازی می گویند، بی نظیر بود. مدتها پیش و به این ورزش متوجه بودم. در بولا اورا به خطاب ورزش خاتم سرافراز ساختم.

چون ضابطه کرده ام که شیها ارباب استحقاق و درویشان اذن نظر من گذرانیده باشدند تا نظر به حالت هر یک اندخته زمین و زرنقد و پوشش به آنها مسرحه نمایم در میان آن مسردم شخصی اسه جهانگیر را با سم «الله اکبر» به حساب ابجد مطابق یافته بود. به عرض رساید و این معنی را به تقاول او و شگون به یافته آن زمین واسپ و خلعت کرامت تمودم.

روز دو شنبه پنجم شوال مطابق یست و ششم آبان ساعت داخل شدن به اجبر قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم. چون قلعه و عمارت روضه حضرت خواجه بزرگ از ظاهر گشت، قریب به یک کروه راه را پیاده طی کردم و از دو جانب معتمدان تعین کردم که به فرا وار باب احتیاج زداده می رفتند. چون چهار گهری از رور گذشته داخل شهر و معموره شدم و در گهری پنجم شرف زیارت روضه میر که دست داد بعداز دیدار زیارت به دولتخانه همایون متوجه گشتم و روز دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شریف را از خرد و بزرگ شهری و رهگذری ز نظر بگذرانند تا خور استحقاق به عطا یای جزیل خشنود گردند.

همم آذر به قصد سیر و شکار تالاب بشکر که از معابد مقبره هنود است و در فضیلت آن سخنان می گویند که به هیچ عقلی راست نماید و در سه کروهی اجمیر واقع است متوجه گشتم، و دو سه روز در آن تالاب شکار مرغایی کردم و به اجمیر معاودت نموده معدهای قدیم و جدید که به اصطلاح هنود دیووه می گویند، به اطراف این تالاب به نظر درآمد از جمله راناشنکر که عم امرای مقهور است، و در دولت ما ذام رای بزرگ است دیووه ساخته در غایت تکف، چنانکه یک لک رویه مذکور شد که صرف نموده به تعماشای این عمارت در آمد. صورتی

به نظر آمد از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا بهیأت سرخونک [۱۱ الف] و مابقی شیوه بدنه آدمی، عقیده ناتص هنود آست که یک وقتی بنابر مصلحتی که رای حکیم و علیم اقتضا فرموده بدین صورت جبوه ظهور نموده است. این صورت را بدینجهت عزیز داشته پرسش نمایند. فرمودم که آن صورت کریه را در هم شکسته در تالاب مذکور انداختند. بعد از ملاحظه این عمارت بر قله کوه گبده سعید مشاهده گشت که مردم از هر طرف بدانجا درمی‌پنند. از حقیقت آن پرسیدم. گفتند جوگی در آنجامی بشد ساده لوحانی که بدین اوضاع روند کف آرد به دست آها میدهند که دردهان انداخته آواز جانوری که از آن سفیهان دریک وقت ایدایی یافته باشد نمایند تا آن گناه بدین عمل زایل گردد. فرمودم تا آن محل را خوب تر موده آن جوگی دا از آنجو اخراج نمودند و صورت بتی که در آن گبده بود شکستند. دیگر عقیده داشتند که این تالاب را عمق نیست. بعد از شخص ظاهر شد که هیچ جای تن ازدوازده گز زیده عمق ندارد. دور آن را نیز پیمودم. فریب یک و نیم کروه بود.

شانزدهم آذر خبر رسید که قراولان ماده شیری را قبل نموده اند. در ساعت متوجه شده به مجرد رسیدن به تقسیگ زده بازگشتم. بعد از چند روز نیله گاوی شکارشده و حضور خود فرمودم تا از پوست بر آورده بجهت فرط اطعام پختند. دوست و چند نفر جمیع شده بودند از آن طبع خوردند و به هر یک بدست خود زرها دادم. در همین ماه حبر رسید که فرنگان گوروه بی قولی نموده چهار جهاز اجنبی را که از جهازات مقرر بندز سورت خود در حوالی نند تاراج نمودند و جمعی کثیر از مسلمانان سیر ساخته مال و متعای که در آن جهاز بود متصوف گشتد. این معنی برخاطر گران آمده مقرب خان را که بندزم کور حواله او بود، بجهت تلاوی و تدارک این امر اسپ و فین و حلمت داده هژدهم آذر مرخص ساختم. بنابر حسن تردد و خدمت امی که نبیوسف خان و پهادر ملک در صویه د کن به موقع مده بود به علم آنها رسفر از ساخته فرستادم و نوشته شد که مقصد اصلی ازین عزیمت بعد [۱۰۰ ب] از زیارت حضرت خواجه سراج حمام ر نای مقهور بود بنابرین به خاطر گذرانیدم که خود در اجیر توافق نموده فرزند سعادتمند با یاخون رایش بفرستم و این اندیشه به خاطر صواب بود. بنابرین ششم دی که اختیار ساعت شده بود به فرخی و فیروزی اورا مرخص ساختم و قای طلادوزی گل مرصع که مروارید بر اطراف گلهای آن کشیده بودند و جیره زردوزی ریشه مروارید و فوطه ذربفت مسلسل مروارید و قل فتح گنج نام خاصه مع تلایر و اسپ خاصه و شمشیر مرصع و کهپوه مرصع مع بهول کناره بد مرحمت نمودم. سوای مردمی که ساقی به سر کردگی خان اعظم درین خدمت تبین بودند. دوازده هزار سوا و دیگر به همراهی آن فرزند معین ساختم و سران سپاه را فرمانخور قدر هر یک اسپان خاصه و قیلان و خلعتهای فخره سرافر ز ساخته در خصت

نمود و فدائیحان به خدمت بحثیگری این لشکر تعین یافت. در همین ساعت صدرخان به حکومت کشمیر از تغییر هاشم خان مخصوص شده اسب و خلعت یافت. روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را شخصی کل ساخته خلعت مرسوم نمود.

یک دیگر کلانی فرموده بودم که در آگره بجهت روضه متبر که خواجه سازند، در همین روزها آورده بودند. فرمودم که بجهت مقاطعاتی در آن دیگر مطیع نمایند. و درویشن احییر ر جمع سازند تادر حضور به آنها خوارانیده شود. پنج هزار کس حاضر شدند وهمه ازین طعام سیر خوردند و بعد از خوردن طعم به دست خود به هر یک از درویشان زرها داده مسر خصوص ساختند. اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام به مصب شش هزاری سرافرازی یافت و به مکرم خان پسر معظم خان علم مرحومت شد.

عده استفاده مدقابی دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار نیله گاو از اجییر برآمد. [۱۰۱الف] روز نهم معاودت نموده به چشم حافظ جمال که دردو کروهی شهرواقع است، متزل نمود و شش جمجمه را در آنجا گذرا نیده آخر رور به شهر داشتند. درین هشت دوزده نیله گاو شکار شد. چون نیکو خدمتی خواهیان و کم جمیعتی او بجهت حفظ و حراست آگره و آن تو احی به عرض (سید)، پا انصدی ذات و یک صد سوار بر منصب سابق او افزوده شد. در همین روزها ابو الفتح دکنی که از جنگ آمده ملازمت دریافت. دزیوی ماه مذکور خبر فوت اسلام خان رسید که در روز پنجم شبهه رجب سنه ۱۰۲۳ وفات یافته بود. در یک روز بی‌یاری و تشویش این امر ناگزیر اورادست داد. از خنف دان و تربیت یافتها این مقدار جوهر کاردانی که از و به ظهور رسید، ذیگر ظاهر نشد. حکومت بنگاله را از روی استقلال کرده و ولایاتی که در عمل هر یک از جنگ آمده داران سابق به تصرف اولیای دولت در نیامده بود. دخل ولایات عملی شد. اگر اجل اورا در نمی یافت مصدر خدمات کلی می گشت. خان اعظم با آنکه خود استدعا نموده بود که شاهزاده فیروزمند بدین خدمت مأمور گردد و با وجود بهانه ای دلاسا و رضا جویی از جانب آن فرزند تن بسیار گردی در نداده به شیوه ناستوده خسود عمل می نمود. چون این مقدمه مسموع گشت، ابراهیم حسین را که از خدمتگاران معمتم حضور بود، نزدا و فرستاد و سختان لطف انگیزمه رآمیز بد و پیغام کردم، که در بر هانپور بودی به آرزوها این خدمت را از من التماس نمودی چون این خدمت را که سعادت دارین خود در آن می دانستی در مجاہس و محافل مذکور می کردی که درین عزیمت اگر کشته شوم شهید و اگر غلب آیم غازی خواهیم بود، به تو تقویض نمودم. آنچه از کومنک و مدد و توبخانه خواستی سرانجام یافت. بعد از آن نوشته که بحر کت رایات جلال بدین حدود فیض این مهم خالقی اذ اشکال نیست به کنکاش توتر و اجلال در اجییر واقع

شد و این نواحی محل سوادقات جاه و جلال گشت، الحال که شاهز ده را به فرایض وجوده معموله استدعا نمودی و مجموع مقدمات برای کنکاش و صوابدید توبه عمل آمد؛ باعث چیست گویا از معركه به کارمی کشی و در مقام اسازگاری درآمده با با خرم را که درین مدت هرگز از خود جدا ناخته بودم، محض بداعتماد کارданی تو فرستادم، باید که طریق [۱۰۱] نیکخواهی و نیک اندیشی منظور و مرعی داشته، شب و روز از خدمت فرزند سعدت مند غافل نباشی، و گر بخلاف این سخنان عمل نموده از فرارداد خود قدم بیرون بنهی دانسته باش که زیانکار خواهی بود. ابراهیم حسین رفت و این سخنان را به همین تفصیل خاطر نشان او ساخت. صلانیجه نداد و از جهل و قرارداد خود باز نمود. با خرم چون دید که وجود اورین کار مخل است اور انگاه داشته عرض داشت نمود که بودن او بدهیج وجه لایق نیست و محض بجهت نسبتی که به نسرو دارد در مقام کار شکستیست. به همهاست خان غر مودم که رفته اورا ازاو دیبور یا ورد.

محمد تقی دیوان بیوتات تعین شد که به مندرسور رفته فرزندان و متعلقان او را به اجمیر رساند. در پنجمین ماه مذکور خبر رسید که دلیل ولدای رایستگه که جبل و سرنشیه بگی و فساد بود از برادر کوچک خود سورج سنگه که بر سر او تعین شده بود، شکست عظیم خورده در یکی از مکملهای سرکار حصار در قبل است، مقاون آن هاشم خوشی فوجدار و جاگیر داران آن نو حی او را به دست در آورده مقید به درگاه رسنید. چون مکرر ازو و قایع قبایع سوزده بود، پیاسا رسید و کشتن او باعث عبرت بسی از مسدان شد. و به جدوى این خدمت بر منصب راوسورج سنگه پانصدی ذات و دویست سو از افراده گشت. در چهاردهم عرض داشت با با خرم رسید که فیل عالم کمان که رانارا بدان نازش تمام بود، با هفده زنجیر فیل دیگر به دست بهادران لشکر ضراور افتاد. عنقریب صاحبیش نیز گرفتار خواهد شد.

### نوروز نهیم از جلوس هماییون

سنه ۱۰۲۳ دوپیرویت گهری از شب جمعه نهم شهر صفر گذشته آن تاب ع لمتاب به برج حمل که خانه قوت و شوکت و شرف اوست پر توا فکن گشت و صباح آن که غره فروردین ماه سنه ۹ بوده باشد، مجسوس جشن نوروزی در خطه دلپذیر اجمیر دست داد. در وقت تحویل که ساعت سعد بود، جلوس بر تخت سعادت و اقبال واقع شد. به رسم مقرر دولتخانه را به اقمشه نفیسه و جواهر مرصع آلات آئین سنه بودند. در همین وقت خجسته فیل عالم کمان که لیاقت خاصه شدن داشت با هفده زنجیر فیل دیگر از ترماده که فرزند با با خرم از فیلان را تافرستاده [۱۰۲] بود، از نظر گذشت و باعث انبساط خاطر دولت خو هان گردید. روز دوم نوروز به سواری

آن را یمنا خوب دانسته بران سوار شدم و زر بسیاری نثارشدم. در تاریخ سیوم منصب اعتمادخان که دوهزاری ذات پر نصد سوار بود، سه هزاری و هر ارسوار مقرر فرمودم و به خطاب صفحه خانی که دو کس هم از سلسله اینها بدین خطاب سرافر زی یافته بودند سر بلند ساختم، و بر منصب دیانت خان بیز پانصدی ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتمادالدوله را به منصب پنجهزاری ذات و دوهزار ارسوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم. حسب الاتمام با باخر منصب سیمهان پانصد سوار افزودم و بر منصب سرف رخان پانصدی ذات و ششصد سوار افزوده شد. روزی کشیده دهم پیشکش آصف خان اذ نظر شرف گذشت. در چهاردهم اعتمادالدوله پیشکش خود گذرانید. درین دو پیشکش نفایس بمنظور درآمد. آنچه پسند خاطر اقتاد گرفته تنه را بازدادم.

چین قلیخ خان را با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پلر خود از کابل آمده سعادت ملادمت دریافت. ابراهیم خان که منصب هفت صدی ذات و سیصد سوار داشت به منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار سرافرازی یافته، به منصب جلیل القدر بخشی گروی درخانه به شرکت خواجه ابوالحسن مقرر گشت. در پانزدهم این ماه مهابت خان که به آوردن خان اعظم و پسر و عدالت مقرر گشته بود، آمده ملازمت کرد. در پانزدهم مجلس شرف ترتیب یافت. درین روز پیشکش مهای خان از پدر گذشت و فیل روپ سندرنام بجهت فرزند پروریز فرستاده شد. بعداز گذشتن روز مذکور فرمودم که خان اعظم را به آصف خان بسیارند که او را در قلعه گوا ایار نگاه دارد، چون غرض از فرستادن او به قلعه آن بود که مبادا در همین روز بنابرایطه وجهتی که به خسرو دارد شاق و مسد ازو بدو قوع آید. حکم فرمودم که او را در قلعه بطريق بندیان نگاه ندارند بلکه اسباب فراغت و آسودگی از خوردنی و پوشیدنی جهت او آمده و مهیا دارند.

چین قلیخ خان را در همین روزها به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و خدفه سرافراز ساختم. بر [۲۰۱] منصب تاجخان که بهدارایی ولایت پهکر معین بود، پانصدی ذات و سوار افزوده شد. در هر دهم اردی بهشت خسرو امنع کورنش نمودم و سبب آن بود که بنا بر عطوه و شفقت پدری والتماس والدها و همشیرهای او مقرر فرموده بودم که همه روزها به کورنش می آمده باشد، چون از سبمای او آثار شکفتگی و خوشحالی ظاهر نمی شد و همیشه ملول و گرفته خاطر به نظر من درآمد، فرمودم که به کورنش در نیا یاد.

در زمان والد بزرگوار مظفر حسین میرزا و میرزا رستم پسران سلطان حسین میرزا برادر شاه طهماسب صفوی که قندهار و زمین داور و آنحدود در تحت تصرف داشتند به واسطه قرب

خراسان و آمدن عبدالله خون او زیک بدان ملک عرايض فرستادند که ما زعهد ده نگاهداشتن اين ولايت بيرون تعي تو ايم آمد اگر يكى از بنده های در گه را بهرستت نايin محل بدوسپرده خودها روانه ملارمت شويم. چون مکردارين معنى را عرضداشت تمود داشاه يك خان را كه الحال به خطاب خان دورانی سرافراز است بهدارانی و حکومت قندهار وزمين داور و آن حدود فرستادند و فرامين عنایت آمیز به ميرزا ياد نوشته ايشان را به در گاه طلب نمودند بعاز آمدن عنایات شامل حال هر يك تموده ولاياتي که دو سه بر اي قندهار جمع داشتند به آها مرحمت شد. خاي تاسرا جامی که رايست از آنها نشد. رفتارقه آن ولايات تغيير یافت. مظفر حسین ميرزا هام در يام حيات والد بزرگوار به رحمت خد رفت و ميرزا رستم را به همراهی خان خانان به صوبه دكش فرستند. در آنجا اندك مایه جا گيرید اداشت. چون نخت سلطنت به وجود من آرایش یافت اورا از دكش به قصد آنکه درعه بت نموده به يكى از سرحدها بفرستم طلب نمودم. مقارن آمدن اميرزا غازى ترخان که حکومت تنها و قندهار و آن نواحى متعلق به بود، به رحمت خدا رفت. به خاطر رسيد که او را به نهنه بفرستم نادر آنجو چو هر ذاتي خود را خاطر نشان ساخته آن ملک را به عنوان پستديده محافظت نماید و به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساخته دولك روپه نقد مدد خرج بدو مرحمت فرموده به صوبه نداداري ملك [۳۰۱، لث] تنها اورا رخصت نمود و عقيده آن بود که از ودر آن سرحد خدمتها به وقوع آيد به خلاف توقع مصدر همچگونه خدمتی نشد ظلم و تعدى را بجوي رسابد که خلق پيارى از سلوک رشت او به شکوه در آمدند و خبرى ضد ازو شنيده شد که آوردن اولادم گشت. يكى از بنده های در گاه را به طلب او تعين نموده اورا به در گاه طبیدم و در پست و ششم اردی بهشت اورآوردند. چون ظلم و تعدى از و در حق خدا پيار رسيده سود باز خواست آن به مقتضاي عدل لازم گفته اورا به ائمراهى سگهه سپردم تا به حقیقت عمل او باز رسیده شود. او في الجمله تبیه یافته دیگران تیز تنبه و عبرت پذیر گرددند.

هم درین روزها خبر شکست احداد افغان رسيد و حقیقش آنکه معتقد خان در پولم گذر که در حوالى پرشور واقع است با افواج فاهره نشته بود و خون دوران با جمعى دیگر در حدود کامل و آن نواحى سر راه آن روسیاه داشتند. در این اثنا نوشته از پيش بلاغ معتقد خان مى رسد که احداد به کوت تیراه که در پست کروهی جلال آپاد است با جمعیت پيار از سوار و پياده آمده است و از جماعتى که دولتخواهی و اطاعت اختیار نموده بودند پاره را کشته و چندانی را بندی کرده مى خواهد که به تیراه فرستد و اراده تاختن جلال آپاد و پيش بلاغ دارد به مجرد رسيدن این خبر معتقد خان با جماعتى که ما او بودند به سرعت تمام روانه مى شود و چون به پيش بلاغ مى رسد جاسوسان جهت تفحص غريمى فرست. صحیح چهارشنبه ششم تیر می یابد که احداد در همانچ

هست تکیه به عنایت الهی که درباره این نیازمند در گاه است، کرده فواج قاهره را دوفوج می سازد و خود را به غنیم می رساند. او با چهار هزار پیشگز از سوار و پیاده کار کرده به غرور و غفلت تمام نشسته در گمان و نسود که بغرائز خدن دوران درین نواحی فوجی «شد که برو چهره تو اندشت» چون خبر رسید افواج یاد شاهی به آن پخت بر گشته می رسند و آثار علامت لشکر ظاهر می گردد. مضطربانه مردم خود را چهار توب ساخته خود برویلندی که یک بدوق انداز رفت داشت و برآمدن برای به دشواری میسر می شد نشسته مردم خود را به جنگ می اندازد و بر ق اندازان افواج قاهره آن مقهوران را بسته نهانگ ساخته جمعی کثیر را به جهنم می فرستند. معتمد خان بالشکر غول خود را بهر اول رسانده سبب را فرصت زیاده از انداختن دو سه تیر نداده پاک و پاکیزه برمی دارد و چهار کروه تعاقب تموده قریب هر ارد پانصد نفر سوار و پیاده به قتل می رسند و بقیه السیف اکثری زخمی و مجروح و برآق مداخله فراز بر قرادمی دهد. افواج قهره شب در جنگ گاه بسر برده صباح آن شصده سرجد کرده به پرشاور می آورند. کله مارها در آنجا می سازند و پا صد سراسپ و موashi بی شمار و بیل [۱۰۳] و اسلحه بسیار بی دادست می افتد و بندیان تیراهی خلاص می شوند و این طرف از مردم رو شناس کسی ضایع نمی شود.

شب پنجمینیه عره خرداد به عزم شکار شیر متوجه به کشیدم، و روز جمعه دو قلاده شیر را به نهانگ زدم در همین روز معراض گشت که تقیب خان به رحمت خدا پیوست خان مشارالیه از سادات سیقی و قروینی الاصل است مزار بدر او میرعبداللطیف هم در اجمعی بوده دو ماہ پیش از آن کدو قات پا بد کوچ، او که بیکدیگران انس والهت تمام داشتند دوازده روزی در بیماری و تب گذرنده شربت ناگوار مرگ نوشید. فرمودم که اورا هم در پهلوی زن که در روضه متبر که خواجه بزرگوار بهاده بودند، بهادر چون زمعنقد خان خدمت شایسته در جنگ احداد به موقع آمد. بعد از بودی این خدمت به خطاب لشکر حانی سرافراز گشت، و دیانتخان که به دیپور به خدمت با آخرم ورس نیلن بعضی احکام مرخص گشته بود، هفتم خرداد آمد و از سر بر اهیها و توزک ناخشم مقدمات خوب به عرض رسید. فدائیخان که اذ توکران ایام شاهزادگی من بود و بعد از جلسه رسیده بایها یافته، درین لشکر اورا بخشی ساخته بودم. در دوازدهم همین ماه و دیعت حیات باز سپرد. میرزا رستم چون ذکردهای ناخوش خود اظهار نداشت و پیشمانی تمام می نمود مررت و مردمی مقتضی آن شد که تصریفات اورا به عقومه رون گردانم، در آخر همین ماه او را به حضور طلبیده تلافی خاطر اوندم و خلمت پوشانیده حکم کردم که به کورنش وسلام می آمده باشد.

در یازدهم ماه تیر شب پیشنهاده ماده فیلی از فیلخانه خاصه در حضور من زائید. مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمن فیل نمایند. آخر الامر ظاهر شد که پیچه ماده یک سال و شش ماه و پیچه

ترنوزده‌ماه درشکم مادرمی‌شد، بخلاف تولد آدمی که اکثر پچه از شکم مادر به سر فرود می‌آید و پچه فیں اکثر به پا بر می‌آید. چون پچه از مادر جدا شد مادر به پاخاک بر بالای او افشارنده آغاز مهر با نی و لانه گری نمود و بجهه لمحة افتاده بعداز آن برخسته متوجه پستان مادر شد. چهاردهم مجنس گلاب پاشی که در زمان قدیم به آب پاشی مشهور است و از دسم مقرب پیشینیان است منعقد گشت. در پنجم امرداد خیر فوت راجه مذکور از عمدتهای دولت والد بزرگوارم بود. چون کبر بنده‌های درگاه رامرتیه مرتبه به خدمت دکن فرستاده بودم و هم تعیینت این خدمت بود. بعداز آنکه دبی خدمت وفات یافت، میرزاها و سنتگه را که پسردشید او بود، به درگاه طلب نمودم. چون درایام شهر دگری طریقه خلعتگاری بیش از پیش نهمن [۱۰۴] داشت نا-نکه ریاست و کلانتری مسلسه آنها مطابق ضابطه که در هند معمول است به مهاسنگه پسر جنگت سنتگه که کلانتر اولاد راجه بود و درایام حیات او وفات یافت، می‌رسید، من آنرا منتظر نداشته بهاآسنگه ر به خطاب میرزا راجه ممتاز ساخت و به منصب چهارهاری ذات و سه هر ارسوار سرافراز گشت و انبیه که وطن با واحداد او بود به امور حمت کردم و تلافی و تراضی خاطره‌ها سنگه نموده پانصدی بر منصب ساقی اوافرودم. ولایت کرده را به اعام او مقرر داشتم و کمر خنجمر صبح و اسب و خلعت بجهت و فرستادم.

در هشتم این‌ماه که امرداد باشد تغیری در مراح خود یا قائم رفته رفته به تب و سرد در کشید به ملاحظه آنکه میاد ختلایی به احوال ملک و بنده‌های خداراه یاد این معنی را از اکثر محروم و نزدیکی پنهان داشته حکماء و اطبار نیز آگاه ساختم. چندروز چنین گذشت از حیرم عصمت بغیر از تورجهان بیگم که از و ب خود مهر به نتوی گمان نداشتم، هیچکس را برین قضیه محروم نساختم و پریز از خورشهای گران می‌نمودم و به اندک مایه غذای سبیث قناعت کرده، همه روز به قاعده مقرر به دیوان خانه شخص و عام و حجرو که در شن و عسخنه به طریق معناد برمی‌آمدم، نا-آنکه در پیش ره آثار ضعف ظاهر گشت، بعضی از بزرگان مطلع گشتند. یک دوئی از اطبایکه محل اعتماد بودند، مثل مسیح‌الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم. چون تب مقاومت نکردد و سه شب معناد شراب خورده نشد این معنی باعث زیدتی ضعف و کم قوتی گشت. در اثنای تشویش و غلبه تب شیبی به روضه منوره خواجه بزرگ‌گزار قدم و در آن آشیانه منزه که صحت خود را از باری تعالی درخواستم و صدقفات و نذورات قبول نمودم. الله تعالی به محض فضل و کرم خود خلعت صحت عطا فرمود، رفته رفته تحفیظ یافت و در درس که شدت عظیم داشته تصرف و علاج حکیم عبدالشکور فرونشست و مزاج در عرض بیست و دور روز به حالت اصلی باز آمد. بنده‌های درگاه بل صابر خلائق بشکرایه این عطیه بزرگ تصدقات گذرانیدند. تصدق هیچیک را قبول نکردم و

فرمودم که هر کس درخانه خود آنچه می خواهد به نفرا تقسیم نماید. دردهم شهر بور خبر رسید که تاجخان حاکم تهته وفات یافت. از امرای قدیم این دولت بود در بماری به خاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی گردد، چنانچه در باطن از حلقه بگوشان و معتقدان حواجه بزرگوارم و توجه [۱۰۴] یشان را سبب وجود می داتم، ظاهرآ نیز گوش خود را سوراخ نموده در جرگه حلقه بگوشان ایشان باشم. شب پنجشنبه دوازدهم شهر بور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هر گوش یک دانه مر واژد آسدار در کشیدم چون ابن معنی مشاهده ندهد هی در گاه و محلصان هوای خواه گشت، چه حجمی که در حضور ویرخی که در سرحدها بودند، همگی به تلاش و مبالغه گوشهای خود را سوراخ نموده به در رویانی که در جو اهر خانه خاصه بود ندیشان مرحمت می شد، زینت بخش حسن احلاص گشتند تا آنکه رقمنرفته سرایت به احدی و سایر مردم معود.

آخر روز پنجشنبه بیست و دوم ماه مطابق دهم شهر شعبان مجلس وزن شمیمی در دیوانخانه خاص از استه گشت و بدستور مقرر شرایط بجا آمد. در همین روز میرزا راجه بیه او سنگه کامرو و دوستکام به وطن خود رحمت یافت. به وعده آنکه زیاده بردوشه مه توافق نکند، در بیست و هفتم ماه مهر خبر رسید که فریدون حان بر لاس دراود پور به رحمت حد واصل گشت. از طبقه برلاسیه بغیر او سرداری نماند بود. چون ابن طایفه رادرین دولت حقوق بسیار و بست بی شمار س مهر علی پسر اورا بازش نموده نعمتی هزاری ذات و سوار سر فراز ساختم. با مر خدمات پسندیده که از خان دوران بوقوع آمده هزاری بر ذات او افزودم که از صل و اضافه شهر از دات و پنجهزار سوار بوده باشد.

ششم آبان قراولان خبر آوردند که در شش کروهی سه شیر دیده شد. بعد از تسبیح بی مر و ز متوجه شده هرسه شیر را به نشانگ شکار کرد. روز هشتم ماه مدد کور هنگامه دیوالی آغاز شد. دوشه شب در حضور خود فرمودم که بندوهای در گاه بایکدیگر بازیها نمودند. بردها و باختها واقع شد. در هر دهم این ماه نعش اسکنکن ز معین قراول را که از خدمتگاران قدیم من بود و در زمان شاهزادگی خدمت سیار [۱۱۰۵] کرده از او دیپور که محل تزویل فرزند با باخرم بود، به اجmir آوردند. به قراولان دهم جرگهای او فرمودم که نعش اورا برده در کسارتال شنکر بسپارند. خدمتگاری به احلاص بود. در دوازدهم آذر دودختر که اسلام خان در حیات خود از زمیندار کوچ کد ملک او بود و انتهای ولایات شرق واقع است گرفه بود با پسر او ندوچهار زنجیر فیل از نظر گذشت از فیلان مذکور چندی داخل فیلان خصه شدند. در همین تاریخ هوشانگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده سعادت آستانبوسی در بافت دوز بجیر فیل پیشکش و یکصد مهر و یکصد

رو پیچه نذر گذرا نید.

در شیی از شباهای دی بخواب می‌بینیم که حضرت عرش آشیانی به من می‌گویند که با با گنگاه عزیز را که خان اعظم باشد بجهت خاطر من بیخش، بعدازین خوب بخاطر قرار داد که اورا از قلمه بطلبم. در حوالی اجمیره دره واقع است در نهایت صفا و انتهای ایسن دره چشمہ ظاهر شد که آب آن در آنگیری دراز پهناور جمع می‌شود بهترین آبهای اجمیر این آب است و این دره و این چشمہ به حافظ جمال معروف و مشهور بود. چون عیور درین مقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خود اینجا بسازند (چون محل مستعد وقابل ترتیب بود) در مدت پاکسل جای و مقامی ترتیب یافت که روندهای عالم مثل این جای نشان نمی‌دهند. حوضی چهل گز در چهل گز ساخته شد و آب چشمہ را به فواره در این حوض جاری ساخته‌اند فواره هدوادزه گز و چهند و بیکار این حوض نشیمه‌های عمارات یافته همچین در مرتبه بالای آنکه تالاب و چشمہ در آنجا واقع است جاهای موذون و ایوانهای دلکش و آرامگاهی خاطر. پس بعضی ازان مصور و منتشی به عمل استادان ماهر و نقاشن چپکدست ساخته و پرداخته‌اند. چون خوستم که نام آن مکان نسبتی بنام مبارک من داشته باشد نام آن را نور چشمہ نهادم. مجملًا عیین که دارد اینست که بایستی اینجا وابن مقام در شهری عظیم با گذرهای که خلاصی را بران عبور اتفاچی واقع می‌بود. اذ آن تاریخی که تمام یافته اکثر اوقات پیچشیدها و جمعه‌ها را در آنجامیگذرانم و فرمودم که به جهت اتمام آن شعر تاریخی بگویند. سعیدای گیلانی [۱۰۵ ب] نزدیک باشی این مصريع را که محل شاهنشهر الدین جهانگیر تاریخ یافت و خوب گفته است فرمودم که برو لای ایوان عمارت پیان این قطعه را بهستگی نظر کرده نصب کشند.

در اوایل ماه دی سوداگران از ولایت آمدند و انار بزد و خربزه کاریز که سرآمد خربزه‌ی خراسان است، آوردند. چنانچه جمیع بندهای درگاه و امرای سرحد از این میوه حصه یافته به لوازم شکر گزاری منعم حقیقی برداختند. تاغایت‌گویا فرداعی خربزه و انار را در تیافه بودم. با آنکه همه‌ساله از بدخشان خربزه و از کابل انار الساد بخراد می‌آورند عاپنا آن خربزه و انار را هیچگونه مناسبی بانار بزد و خربزه کاریز نبود. چون حضورت والد بزرگوارم را انار الله برهانه بهمیوه مبل و رغبت تمام بود، افسوس بسیار خورده شد که این میوه کاشکی در ایام فیروزی بخش آنحضرت از ولایت بهنلوستان می‌آمد تا از آن بهره‌ورد و محظوظ می‌گشتند.

اختراع عطر جهانگیری: همین تأسف به عطر جهانگیری دائم که منام شریف شان ازین عطر بوعیاب نگشت. این عطر اختراعی است که در زمان دولت ابد پیوندمای به معنی

والله نورجهان بیگم بهظهور آمد. در هنگامی که گلاب میگیرند فی الجمله چربی از ظرفهای ساخته چون زگل بسیار گرفته شود قدر محسوسی از آن چربی بهمی دارد، اندک جمع عطریت به درجه ایست که اگر یک قطره از آن بر کف مالیده شود، مجلسی را معطر می سازد و چنان ظاهرمی شود که چندین شب گل سرخ یک بار در شکفت آمده باش شوختی و ملایم بروی نمی باشد. دلهای رفته را بجا می آورد و جانهای پژمرده را شکفت می سازد. به جلد وی این اختراع یک عقد مروارید به مخترع آن عطا فرمود. سلیمه سلطان بیگم نورالله مرقدها حاضر بودند. این روغن را عطر جهانگیری نام تهادند.

در هوای هندوستان اختلاف تمام مشاهده [۶۰۱ المف] میشود. در همین فصل دی در لاهور که مواسطه است میان ولایت و هندوستان درخت توت برآورده همان شیرینی و لطفی که در وقت خود میرساند رسانید و مردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند، این معنی را و قنه نویس نوشته بود.

در همین ایام بختخان کلانوت که به عادلخان نسبت تمام دارد چنانچه برادر ده خود را به عقد او درآورده و اورا در گویندگی دوربیت گفتن خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان و همیران ظاهر گشت، اورا اطلاعیم و استفسار احوال او نموده در رعایت خاطر او کوشیدم. در مجلس اول ده هزار روپیه نقد و پنجاه پارچه از همه قسم و یک تسیع مروارید باو بخشیدم و اورا مهمان آصف خان ساخته فرمودم که به واجبی از احوال او خبردار باشد، این معنی ظاهر نشده که خود بی اذن و رخصت عادلخان آمده با آنکه اورا به این لباس فرستاده تحقیقت کنکش اینجا دریافت خبر مشخص جهت او برد، غالب ظن آن است که او باین نسبت بسی تجویز عادلخان نیامده باشد و دلیل بر صحبت این معنی عرضداشتنی است که میر جمال الدین حسین که درین ایام به عنوان ایلچی گری در بیجاپور است، نوشته بود که عادلخان اظهار نموده که آنچه نسبت به بختخان از جانب بندگان حضرت به وقوع آید گویا آن شفت و مرحمت درباره من از قوه به فعل آمده است، بدین جهت در رعایت او افزوده تا اینجا بود هر روز به عنایت تازه سرا فرازی می یافتد. شیها در ملازمت بسرمی برد و در پنها که عادلخان بسته و مخترع آن طرز است که آن را نورس نام نهاده میشناند. تمه احوال او در تاریخی که رخصت یافته نوشته خواهد شد.

درین روزها جاتوری از ولایت زیرآباد آورده بودند که رنگ اصلی بدن و موافق رنگ طوطی است. لیکن در جهه ازو کوچکتر است. یکی از خصوصیات این جانور آن است

که تمام شب پای خود را بر شاخ درختی و بچوبی که اورا بر آن تشنیده باشند بند کرده خود را سراشیب می‌سازد و با خود زمزمه‌ی کند. چون روز شد بر سالای آن شاخ درخت درست می‌نشیند اگرچه می‌گویند که جانوران را هم عبادتی [۱۰۶ اب] می‌باشد، اما غالباً ظن آن است که این فعل طبیعی او باشد. آب مطلق نمی‌خورد در طبیعت او کار ذهر می‌کند با آنکه بقای حیوانات برآب است.

احبادخوش: در ماه بهمن احیا خوش پیامی رسید. اول خبر اختیار کردن رانا امر سنگه اطاعت و بندگی در گاه را. کیفیت ین مقدمه آن است که چون فرزند سعادتمند بلند اقبال سلطان خرم از جهت نشاندن تهانجات بسیار خصوصاً در جایی که به چند واسطه زبونی آب و هوای و صعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در آنجاها نشستن تهانجات ممکن نباشد و از جهت دو ایند فواج قاهره متعاقب یکدیگر به ملاحظه شدت گرما و کثربت پاران و سیرشدن واهل و عیال اکثر سکنه آن دیبار کار بر دن بنوعی تنگ ساخته بودند که معلوم اوشد که اگر زمان قلیلی دیگر باین دوش برو بگشود یا از آن ملک آواره یا گرفتار خواهد شد، لاعلاج اختیار اطاعت و دولتخواهی کرده لوب کردن خالوی خود را با هر داش چهاله که از مردم معترف فهمیده اوبود، پیش آن فرزند اقبال مند فرستاده النامس نمود که اگر آن فرزند ارجمند النامس گذشتن از تصریفات او نموده تسلی خاصل اوشود و نشان پنجه مبارک از برای او بگیرد، او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید، و پسر جانشین خود را که کردن است به درگاه والا فرستد تا بطریق سایر راجحها در سلک بندگان این درگاه منتظم بوده خدمت نماید، و از جهت پیری اور از آمدن بدورگاه معاف دارند. بنا برین آن فرزند نیز آنها را همراه ملاشکر الله دیوان خود که اورا بعد از اتمام این مهم به خطاب افضلخانی سرافراز فرمود و سندرداس میر سامان خود که بعد از انصرام این کار به خطاب رای رایان ممتاز شد، به ددگه والا فرستاده حقیقت را معروض داشت.

چون پیوسته همت والا نهمت معروف آن است که ناممکن باشد خانواده‌های قدیم را خراب نسازیم، غرض اصلی آن بود که چون رانا مرسنگه و آبای او مغورو به استحکام کوهستان و مکان خودشده یکی از پادشاهان هندوستان [۷۱۱ الف] را ندیله‌اند و اطاعت نموده‌اند در ایام دولت من این مقدمه از پیش نرود حسب الالتماس آن فرزند تصریفات او را مقرر و عفو نموده فرمان عنایت آمیزی که سبب خاطر جمعی او باشد و نشان پنجه مبارک عنایت فرمود و فرمان مرحمت عنوان به آن فرزند نوشت که اگر نوعی نماید که آن مقدمه به موقع آیداین خدمت‌عمده را دلخواه کرده خواهد بود. آن فرزند نیز آنها را همراه ملاشکر الله و سندرداس

پیش رانا فرستاد تا سلی او نموده امیدوار به عنایت و مراسم شاهی ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجم مبارک را باو دادند. و قرار یافت که روز یکشنبه بیست و ششم او با فرزندان آمده آن فرزند اقبال‌مند را ملازمت نماید.

دوم خبر فوت بهادر که از حاکم زاده‌های ولايت گجرات و خبر مایه فته و فسد بود رسید که الله تعالی از کرم خود اورا نیست و نابود ساخت و به اجل طبیعی درگذشت.

سیوم خبر شکست ورزی که به قصد گرفتن قلمه و بندر سورت استعداد تمام نموده آمده و در حوالی بندر مذکور میان انگلیزان که پناه پدین بندر آوردند و ورزی جنگ افتاد و اکثر جهازات او از آتش بازی انگلیزان سوخته شد ناچار تاب مقومت نیاورده گریزان گشت و کس نزد مقریخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاده و در صبح ذه اظهار نمود که ما بجهت صلح آمده بودیم نه به قصد جنگ. انگلیزان این جنگ را برانگیختند. دیگر خبر رسید که چندی از راچپوتان که زدن و کشتن غیردا بخود فرارداده بودند، در همین روزها کمین کرده و فرصت جست‌خورد را با میرسانند و زخم ناقص از دست یکی از آها بد و میرسد مردمی که در گرد عنبر بودند، آن راچپوتان را کشته عنبر را به منزل اومی رسانند. هیچ عمانده بود که آن مخدوش معدوم گردد. آخر این ماه که در بیرون‌نهای اجیر به شکار مشغول می‌بودم، محمدیگ ملازم فرزند بلند‌اقبال‌مند سلطان خرم رسید و عرض داشت آن فرزند گذرانیده معروف داشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود. و کیفیت ایتحال از عرض داشت او معلوم نمی‌شد در حال روی نیاز پدرگاه بی نیاز آورده سجله شکر نمود و اسب و فیل و خنجر مرصع به محمدی یک‌مذکور عنایت کرده اورا به خطاب ذو القارخانی سرافراز فرمودم. از مضمون عرض داشت چنان معلوم شد که روز یکشنبه بیست و ششم بهمن ماه رانا با آداب [۷، ۱] و توده که بنده‌ها ملازمت نمایند فرزند اقبال‌مند را ملازمت کرد. یک‌لعل کلان مشهوری که در خانه او بود با پاره مرصع آلات و هفت‌ذنجیر فیل که بعضی از آن لایق خاصه بود و از فیلان او که بدلست نیامده بود همین مانده بود و نه رام اسب پیشکشی گذرانید. آن فرزند هم از روی کمال عنایت نست به او پیش آمد چنانچه وقتی که رانا پای آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود می‌خواست آن فرزند اقبال‌مند سراورا در بر گرفته نوعی تسلی نمود که خاطر او جمیع شد و خلعت فاخره با مشیر مرصع و اسب بازین مرصع و فیل خاصه با برآق نقره با عنایت کرد و چون از جمله آن جماعه که با او بودند پیشتر از صد کس نبود که قابل سروپادادن باشد صدو بیست سروپا و پنجاه رأس اسب و دوازده کهنه‌پوه مرصع به آنها داد. چون روش زمینداران آن است که پسر جانشین پایدر به یکجا ملازمت سلاطین نمی‌آید، اوهم این شیوه را مرعی داشته

کرن را که پسر صاحب تیکه او بود، همراه خود نیاورده بود. ازین جهت که ساعت روان شدن آن فرزند سعادتمند بلند اقبال از آنجا آخرهای همان روز بود، اورا رخصت نموده تارقه کرن را بملازمت فرستد. بعد از رفته و کرن آمده ملازمت کرد. باوهم خلعت فاخره باشمیر مرصع واسپ بازین مرصع و فیل خاصه عنایت کرد و همان دوز کرن را در رکاب خود گرفته روانهد رگاه والاشد.

سیوم استند ارمذ از شکار به اجیر معاودت واقع شد. از هفدهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود، یک ماده شیر با سه بچه و سیزده نیله گو شکار شده بود. شاهزاده کامکار دوشنبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیورانی که در نزدیکی شهر اجیر واقع است نزول نموده حکم شد که جمیع امرا به استقبال رفته هر یک در حور حالت خود و تسبت خود پیشکش بگذرانند و فردا که روز یکشنبه بازدهم باشد بمساعدت ملازمت مشرف گردد. روز دیگر شاهزاده بکوه و شکوه تمام با جمیع عس کر فیروز که همراهی آن فرزند به خدمت تعیین بودند داخل دولتخانه خاص و عام گشت، دو پهرو و دو گهری از روز گذشته که ساعات ملازمت بود دولت کورنش یافت و سجدات و تسلیمات بجا آورده، یک [۱۱۰۸] هزار اشرفی و هزار روپیه بطريق نذر و یک هزار مهر و یک هزار روپیه به عنوان تصدق گذراشد. آن فرزند را پیش طلبیده در آغوش تکر قتم و سر و روی اورا بوسیده بهمه ربانیها و نواز شهای خاص اختصاص بخشیدم. چون اذلوازم خدمت و گذراشید نذر و تصدق باز پرداخت معروف داشت که اگر حکم شود کرن به سعادت سجده و کورنش سرافراز گردد. حکم فرمودم که اورا بیاورند. بخشان به آداب مقدر حاضر ساختند. بعد از فراغ کورنش و سجده حسب الالتماس فرزند خرم حکم کردم که اورا بر جهرو که دست چیز مقدم ایستاده کشند. بعد از آن به خرم حکم فرمودم که معرفت و الدهی خود را ملازمت نماید. و خلعت خاصه که مشتمل بود بر چار قب مرصع و قبای زریفت و یک تسبیح مروارید به آن فرزند عنایت شد. و بعد از تسلیم خلعت خاصه و اسپ خاصه بازین مرصع و فیل خاصه مرحمت شد و کرن را هم به خلعت فاخره و شمشیر مرصع سرافراز ساختم و امرا و منصبداران جماعه به سعادت کورنش و سجده سربلندی یافته نذرها گذراشیدند و هر یک درخور خدمت و مرتبه خود به عنایت سرافراز گشتد. چون به دست آوردن دل کرن که وحشی طیعت و مجلس نادیده و در کوهستان بدسر برده ضرور بود، بنابران هر روز مرحمتی تاده مبنی نمودم. چنانچه در روز دوم ملازمت خنجر مرصع و روز دیگر اسپ خاصه عراقی بازین مرصع بدوعنایت شد. و در همین روز به دربار محل رفته از جانب نورجهان ییگم هم به خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ بازین و فیل خاصه با تلاپیر مرحمت شد. سربلندی یافت و بعد از این عنایت تسبیح مروارید

گرانها مرحمت نمودم. روز دیگر فیل خاصه باقلایر مرحمت شد. چون در خاطر بود که از هرجتن و از هر چیز باو داده شود، سددست باذ و سددست جره و یک قبضه شمشیر خاصگی ویست بکسر و یک جوشن خاصگی دو و انگشتی یکی نگین لعل و یکی نگین زمرد بدون عنایت نمودم، و در اوخر ماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقشه از قماش گرفته تا بالا و نمایند و نکبه و از هرقسم خوشبوی باظرقهای طلا و دومنزل بهل گجراتی واقشه را در صد خوان نهاده واحدیها بدست دوش گرفته در دیوانخانه خاص و عام حاضر ساختند و مجموع بدرو مرحمت نمودم. دیانتخان همیشه در مجلس بهشت آئین سختان نالابق و کنایهای صریح به اعتماد الدوله و پسر او آصف خان میگفت بلکه در تیه اعراض نموده اورا ازین گفت شنود ناخوش مع کردم بهیچوجه با [۱۰۸] خود پس نیامد. چون خاطر اعتماد اموله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسه ایشان نسبتها و پیوندها شده بود. این معنی بطبع من گران آمد تا آنکه شبی می تقریب ویجهت باز سخنان گفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت که آثار رقت و آزردگی تمام در بشره اعتماد الدوله ظاهر گشت. صباح آن بدلست یکی از خدمتیهای درگاه اورا به نزد آصف خان فرستادم که چون شب سختان بی مزه نسبت به پدرت مذکور ساخته اورا بتو سپردم خود در اینجا خواه در قلعه گوالیار هر جا میخواهی نگاهدارد. مادام که تلافی و تدارک حاطر پدرت تکند گنه اور ت Xiao-ahem بخشید. حسب الحکم آصف خان اورا به قلعه گوالیار فرستاد و در همین ماه جهانگیر قلی خان به اضافه منصب سرافراز گشت دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار سوار بود پانصدی ذات و سوار اضافه منصب عنایت شد.

احمدیگخان که از بندهای قدیم این دولت است در سفر صوبه کایل ازو بعضی نقصیرات به موقع آمد و مکرر از نفاق و نارسانیهای او قلیخان که سردار اشکر بود، شکوه نمود بالضرورت اورا بدر گاه طلب نمود و بجهت تیه و تأدیب بهمها بث خدن سپردم که در قلعه رنتبهور نگاهدارد. و قاسم خان حاکم بنگاله و دوقطعه لعل پیشکش فرستده بود به نظر گذشت چون ضا بطه کرده ام که درویشان و ادیاب حاجت را که در درگاه ولا جمع شده باشد، بعدازدو پیرشب به نظر درآوردند. درین سال بهمین روش درویشان را بدلست و حضور خود پنجاه هزار روپه و یک لکه نود هزار سکه زمین و چهارده موضع درویست و بیست شش قله زراعت و یازده هزار خروارشالی مرحمت نمودم و هفت صدوسی و دو دامه مروارید به قیمت سی و شش هزار روپه به جمی نزندگان که زری اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت کردم و در اوخر ماه مذکور خبر رسید که چهار گهری و نیم از شب یکشنبه یازدهم ماه گذشته در بالده بر هانپور الله تعالی از دختر شاهزاده مراد به فرزند سعادتمند سلطان پر ویز پسری کرامت فرمود

سلطان دوراندیش اورا نام نهادم.

### نوزدهم از جلوس همایونی

روز شنبه غرہ فروردین ماه سنه ۱۰۴۴ مطابق یستم شهر صفر سنه ۱۰۲۶ پنجاه و پنج بیان گذشته حضرت پیر اعظم از برج حوت به شرف خانه حمل نزول اجلال ارزانی [۹۰۱الف] داشت بعد از گذشتن از سه گهری از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس واقع شد. جشن نوروزی و آئین پندی به همه ساله ترتیب یافته شاهزاده های والاقدار و خوانین عظام واعین حضرت وارکان دولت تسمیم مبارکبادی بجای آوردن. روز غرہ بر منصب اعتمادالدوله که پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بود از اری ذات افزوده شد و به کشور کرن و جهانگیر قلی خان نوراجه نرسنگه دیوانیان خاصه مرحمت نمودم و روز دوم پیشکش آصف خان از نظر گذشت پیشکش پستدیده از جواهر و مرصع آلات و اقمشہ از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود. به تفصیل دیده شد. آنچه پسند خاطر افتاد موافقی هشتاد و پنجهزار روپیه بود. در همین روز شمشیر مرصع مع برده و بندوبار به کرن و پکز تغیر فیل به جهانگیر قلی خان مرحمت شد.

چون اراده توجه به طرف دکن و آن حدود فر ر داد خاطر بود به عبدالکریم معموری حکم فرمودم که مسندو رفته عمارت بیجهت سر کار خاصه ز سرنو تعمیر نماید و عمارت سلاطین ماضی ر مرمت کند. روز سیوم پیشکش راجه نرسنگه دیو به نظر درآمد یک لعل و پنج دانه مروارید و یک ذبحیر فیل بددرجه قبول افتاد. روز چهارم به منصب مصطفی خان پانصدی ذات و دوصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و دوصد و پنجاه سوار بوده باشد. روز پنجم علم و نقره به اعتمادالدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره می تواخته باشد و بر منصب آصف خان هزاری ذات و هزار سوار افزوده شد. که چهار هزاری ذات و دوهزار ر سوار بوده باشد و هفتصد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت وطن یافت که به موعد مقرر به درگاه حاضر شود. در همین روز پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت. از هر قسم چیزها پسندیده خاطر افتاد و گشتن چند از راجه زاده های ولایت نگر کرت به خطاب راجحی سرافراز گردید. روز پنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله در چشمۀ نور از نظر اشرف گذشت. مجلس عالی ترتیب یافته بود. از روی شگفتگی تمام پیشکش او دیده شد. از جواهر مرصع آلات و اقمشہ نفیسه موافقی یک لک روپیه مقبول افتاد و تمیه باز گشت شد. روز هفتم بر منصب گشتن منگه که دو هزار و پانصد سوار بود هزاری ذات افزودم؛ درین روز در حوالی چشمۀ نور یک شیرشکار شد. در هشتم کرن را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم و یک تسبیح مروارید از مرارید و زمرد که لعلی در

میان داشت و به صطلاح هندوان آن را سرمنی گویند ب و عنایت شد. بر منصب ابراهیم خان هزاری ذات و چهارصد سوار افزودم که اصل [۱۰۹] و اضافه دوهزاری ذات و هزار سوار بوده باشد و بر منصب حاجی بی او زبک سیصد سوار افزوده شد. و بر منصب راجه سیام سنگه پانصدی ذات افزودم که دوهزار و پانصدی ذات و هزار و چهارصد سوار بوده باشد.

روز یکشنبه کسوف شد. دوازده گری از روز مذکور گذشته از جانب غرب آغاز گرفتن نمود و از پنج حصه چهار حصه حضرت نبی اعظم در عقده ذلب منکف شد و از آغاز گرفتن خود تاروشن شدن به هشت گهری کشید تصدقات از هرجنس و هر چیز از فلزات و حیوانات و نباتات و حیویات به قدر وسائط و دیسابت احتیاج داده شد. درین روز پیشکش راجه سورح سنگه از نظر گذشت. آنچه برداشته شدموازی چهل و سه هزار روپیه بود. پیشکش بهادرخان حاکم قندهار درین روز پنطرا گذشت مجموع بچهارده هزار روپیه رسید.

تولد داراشکوه: دو پهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه بیست و نهم صفر به طالع قوس درخانه ب پاخزم از دختر آصف خان پسر تولد شد اورا داراشکوه نام نهادم. امید که قدم او درین دولت ابد پیوند و برپاسد اقبال مندش مبارک ب باشد. بر منصب سیدعلی بارهه پانصدی ذات و میصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد. در تاریخ دهم پیشکش اعتبارخان به نظر در آمد از جمله پیشکش و مواعیزی چهل هزار روپیه مقبول افتاد. درین روز بر منصب خسرو بی او زبک سیصد سوار و بر منصب منگلی خان پانصدی ذات و دوصد سوار افزوده شد. یازدهم پیشکش مرتضی خان از نظر گذشت. از جمله جواهر او هفت قطعه لعل و بیک تسبیح مروارید و دو صد و هفتاد دانه دیگر برداشته آنچه از پیشکش او مقبول افتاد مواعیزی بیک لک و چهل و پنج هزار روپیه بود. در دوازدهم پیشکش میرزا راجه بها و سنگه و راوت شنگر از نظر گذشت. در میزدهم از پیشکش خواجه ابوالحسن یاک قطعه لعل قطبی و بیث الماس و بیک عقد مروارید و پنج انگشتی و چهار دانه مروارید کلان و باره اقمشه که مجموع سی و دوهزار روپیه باشد مقبول افتاد.

روز چهاردهم بر منصب خواجه ابوالحسن هزاری ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب وفادار خان هفتصد و پنجاهی ذات و دوصد سوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و هزار و دوصد سوار بوده باشد. در همین روز مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران سعادت ملازمت دریافت. بعد از سراج حمام مهام گرجستان برادر [۱۱۰] عالی مقدار اورا یاکتابت مشتمل بر نواع محبت و اظهار صداقت فرستاده بود. یاچندراس اسپ و اشتر و چنداقمشه حلب که از جان روم بیجهت آن برادر کامگار آمده بود و نه قلاuded سگ فرنگی کلان در تده که به طلب آن

آنایمای رفته بود به دست وروانه ساخته بودند، بی‌نظر در آورد.

مرتضی خان به خدمت تسخیر قلعه گانکره که در کوهستان پنجاب بلکه از معموره عالم به استوری و استحکام آن قلعه نشان نمی‌دهند، درین روز رخصت یافت. از ابتدای که صیانت اسلام بدیار هندوستان رسیده تا این زمان خجسته فرجم که اورنگ سلطنت به وجود این نیازمند درگاه الهی آراستگی دارد، هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست بران نیافرید. در ایام والدین بزرگوارم یک مرتبه لشکر پنجاب بر سر این قلعه تعیین شدند. مدتی در قبل و محاصره داشتند. آخر الامر منصوبه بد نشست که قلعه به دست نیامد و آن لشکر بهمه‌ی از آن ضرورتر مقرر گشت. در وقت رخصت فیل خاصه با تاییر به مرتضی خان مرحمت تقدیم و راجه سورج مل ولد را جه باسوهم چون‌ولایت اومتصل بدین قلعه بود تعیین یافت و بمنصب سابق او پنصدی ذات و سوار افزوده شد و رای سورج سنگه از جا گیر خود آمده ملازمت کرده یکصد و یکمدد اشرفی نذر گذراند. در هفدهم پیشکش میرزا رستم به نظر درآمد. دونخجر مرصع و یک تسبیح مروارید و با چند طاق پارچه و یک زنجیر فیل و چهار اسب به درجه قبول رسید و تمہ بازگردانید. پائزده هزار روپیه به قیمت آنها باشد درین تاریخ پیشکش کشن سنگه که موادی ده هزار روپیه بود و پیشکش اعتقاد خان که هزده هزار روپیه به قیمت درآمد از نظر گذشت. روزه‌دهم پیشکش جهانگیر قلی خان دیده شد. زجو ااهر و اقمشه مقدار یازده هزار روپیه قبول افتاد. بمنصب عقاد خان که هفت‌صدی ذات و دویست سوار بود، هشت‌صدی ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و پانصد ذات و پانصد سوار باشد خسروی اوز یک که از سپاهیان قرار داده بود به مرض اسهال در گذشت.

روز بیست که پنجشنبه بود، بعد از گذشتن دوپهر و چهارگه‌ی آغاز شرف شد. درین روز فرختنده بر تخت سعادت و فیروزی جلوس [۱۰۱] تقدیم. مردم تسلیمات مبارکب‌دی مجای آوردنند. چون یک پهر از روز مذکور باقی ماند، متوجه چشم نور شدند. پیشکش مهابت خان به موجب قرارداد در آنجا به نظر درآمد. از جواهر نفسی و مرصع آلات و اقمشه و آنچه از هر قسم و هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود؛ از جمله کهپوه مرصع حسب الانتماس او زرگران سر کار خاصه ساخته بودند که از روی قیمت مثل آن در سرکرخا صهمن نبود. یک لالک روپیه قیمت شده سوای آن از جواهر دیگر اجسام یک لالک وسی و هشت هزار روپیه برداشتمد. الحق که پیشکش نمایانی بود. به مصطفی ییگ فرستاده دارای ایران بیست هزار درب که ده هزار روپیه باشد، عنایت کردم. در بیست و یکم خلعت به دست عبدالغفور به پائزده کس از امرای دکن فرستادم. راجه بکر ماجیت بهجا گیر خود رخصت یافت و پرم نرم خاصه به او مرحمت شد. در

همین روزها کمر مرصع به مصطفی بیگ ایلچی عنایت نمودم. بر منصب هوشنج پسر اسلام خان که هزاری ذتوپا نصد سوار بود، پا صدی ذات و دو صد سوار افزودم. در بیست و سیمین بر اهیم خان به صاحب صوبگی بهار سر افزار شد. ظفر خان را حکم شد که متوجه درگاه شود. بر منصب ابراهیم خان که دوهزاری ذات و هزار سوار بود پا صدی ذات و هزار سوار افزودم. سیف خان در همین روزها به جا گیر مرخص شد.

حاجی می او زنگ به خطاب اوزبک خانی سر بلند گشته رخصت جا گیر یافت. بهادر ملت از تعیینات لشکر دکن که منصب دوهزار و پا صدی ذات و دوهزار و پا صد سوار داشت به اضافه پانصدی ذات و دو صد سوار ممتاز گشت. بر منصب خواجه تقی که هشتصدی ذات و پیکصد و هفتاد سوار بود، دو صدی دیگر افزوده شد. در بیست و پنجم بر منصب سلام الله عرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پا صدی ذات و هزار سوار باشد. از اسپان خاصه سیده الملقی که دارای ایران فرستاده بود بهمها بخت خان عنایت نمودم.

آخر روز پنجم شنبه به خانه با باخرم رقمم و تایپ پهربش آنجا بودم. پیشکش دوم او در این روز از نظر اشرف گشته. در روز اول که ملازمت نمود یک قطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت به آن فرزند گذارانیده بود و جوهر بان [۱۱۱ الف] به شصت هزار روپیه قیمت معودتد گذراشد. اما آنقدر که تعریف می کردند نبود. وزن این لعل هشت تانگ است و سابق رای مالدیو که سردار قیله را تهور و از رایان عمه هندوستان بود، در تصرف داشت. ازو به پسر او چند رسین متنقل گشت و او در ایام پریش می وزد کامی به رانا اودی سنگه فروخت. و ازو به رانا پرتاب سنگه رسید و از رانا پرتاپ بهین رانا امرسنگه انتقال یافت و چون تحفه ی به از آن در سلسله آنها نبود با تمام فیلان خود که در اصطلاح هندوان کهنه چهار می گویند در روز ملازمت به فرزند اقبال متنقل با باخرم گذارانید و حکم کردم که در آن لعل چین نقش گشته که به سلطان خرم در حین ملازمت رانا امرسنگه پیشکش نموده چند چیز دیگر هم در آن روز از پیشکش های با باخرم مقبول افتاد. از آن حمله صندوقچه بلوری بود کاروندیلک در غایت تکلف ساخته بودند و چند قطعه زمرد و سه انگشتی و چهار رام اسب عراقی و دیگر منفرد که قیمت آنها هشتاد هزار روپیه می شد. درین روز که بخانه او رقمم پیشکش کلانی ترتیب داده بود تقریباً چهار پنج لک روپیه اسباب نفایس به نظر درآمد. از مجموع آنها موادی یک لک روپیه برداشته تتمه را به او مرحمت نمودم. در بیست و هشتم بر منصب خواجه جهان که سه هزاری ذات و هزار و هشتصد سو د بود پا صدی ذات و چهار صد سوار افزودم. در آخر ماه به ابراهیم خان اسب و خلعت و ختیج مرضع و علم و نقاره مرحمت نموده رخصت صوبه بهار ارزانی داشتم. خدمت عرض

مکرر که به خواجهی حاجی محمد تعلق داشت، چون او وفات یافت به مخلص خان که اعتمادی بود، مرحمت فرمودم. سپس سوار بر منصب زور آورخان افروزدند که هزاری ذات و سوار باشد.

چون ساعت رخصت کنور کرن نزدیک بود میخواستم که اورا پاره بر تفنجک ندادهای خود آگاه سازم. درین اثنا قرولان خبرمده شیری آوردند. با آنکه قرارداد آن است که بغیر شیر نر شکار نکنم به ملاحظه آنکه مبادا تارفتن او شیری دیگر بهم نرسد به همین شیر ماده متوجه شدم و کرنرا همراه برد ازو پرسیدم که هرجای اورا که بگویی حکمی بزم بعداز قرارداد بجایی که شیر را در قبیل داشتند رسیلم. بر حسب اتفاق پاد و شورش درهایم رسید و فیل ماده که بران [۱۱] اب سوار بودم و اهمه شیر اورا مضطرب داشت، در یکجا قرار نمیگرفت باین مانع قوی تفنجک را به جانب اوراست ساخته آتش دادم. به تعلیمی به کرم خود مرزا از آن راجهزاده شرمنده نساخت و چنانچه قرارداد بود، در میان چشم او زده اورا انداختم. کرن در همین روز الشناس تفنجک حاصه نمود. تفنجک رومی خاصگی بدوم رحمت نمودم. چون بهادر اهیم خان در روز رخصت فیل عنایت نکرده بودم فیل خاصگی مرحمت نمودم یک فیل به بادر ملک و فیل دیگر به وفادارخان عنایت نموده فرستدم. هشتم اردی بهشت مجلس وزن قمری ترتیب یافت و خود را به نقره و دیگر اجتناس وزن کرده به مستحقن و محت جان تقسیم فرمودم. نوازش خدن به جا گیر خود که در صوبه مالوده بود رخصت یافت. در همین روزها فیلی به خواجه ابوالحسن مرحمت کردم. در تاریخ نهم خان اعظم که در آگره اورا نگاه میداشتم و حکم طلب شده بود آوردهند. با آنکه ازو تقصیرات بسیار به وقوع آمده بود و توجه در باب او بدهمی آورده بودم همگی حق باین بوده دروقتی که اورا به حضور من آوردهند و چشم برو افتاد آثار خحالت در خود بیشتر ازو یافت. تمامی تقصیرات او به عفو نظر ون ساخته شالی که در کمر داشتم بدو مرحمت فرمودم.

به کنور کرن یک نک درب عنایت نمودم و راجه سورج سنگه در همین روز فیل کلانی دن راوت نام که از فیلان نامی او بود آورده گذرانید. لحق نادر فیلی است. داخل فیلان خاصه کردم در هم پیشکش خواجه جهان که از آگره بجهت من به دست پسر خود فرستاده بود به نظر اشرف گذشت از هر قسم چیزها بوده چهل هزار روپه قیمت شد. در دوازدهم پیشکش خان دوران که پنج توقوز اسب و دو قطار شتر و سگان تازی و جانوران شکاری بوده نظر در آمد و ددهمین روز هفت زنجیر فیل دیگر راجه سورج سنگه پیشکش گذرانید و داخل فیلخانه خاصه شد. بخت خان بعد از آنکه مدت چهارماه در ملازمت گذرانیده بود، درین روز مرخص گشت. سختان به عادل خان پیغام دده شد و سود و زیان دوستی و دشمنی ر خاطرنشان و نمودم. تعهدات کرد

وچنین فرادراد که مجموع این سخنان را مقول عادلخان ساخته اورا بهراه دولتخواهی واطاعت در آورد. در وقت رخصت هم به او چیزها عنایت کرد. مجملًا درین مدت اندک چه [الف] ۱۱۲ اد سر کرد خاصه و چه انشاهزاده ها از تکلفات امرا که حسب الحکم به او تموده بودند قریب به یک لکڑو پیه حساب شد که به اورسیده است. در چهاردهم منصب و جلدی با باخترم مشخص شد، منصب او دو زده هزاری ذات وشش هزار سوار بود به منصب برادرش پسر ازده هزاری ذات و هفت هزار سوار فرمود که منصب او را برای منصب برویز اعتبار نموده سوای دیگر را به صیفه انعام و جلدی خدمت به اضافه منظور دارند و فیل خاصه بجی گنج نام مع برآق که دوازده هزار روپیه را بود و مرحمت نمود. در شانزدهم فیلی بهمهای بت خان عنایت شد. در هفدهم بر منصب راجه سورج منگه که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود، هزاری افزوده او را به منصب پنجه هزاری سر بلند ساختم. حسب الالتماس عبدالالمخان بر منصب خواجه عدداللطیف که پانصدی ذات و دویست سوار بوده دویست اضافه نموده که هزاری ذات و چهارصد سوار پاشد. عبدالله پسر خان اعظم که در قلعه رتهنیور محبوس بود به االتماس پدرش اورا طلبیاده بودم بدرا گاه رسید و بند از پای او برداشته به خانه پدرش فرستادم. دریست و چهارم راجه سورج منگه فیل دیگر فوج سنگار نام به طریق پیشکش گذراند. اگرچه این هم فیل خوب است و داخل قبان خاصه شد اما به آن فیل او نسبتی ندارد و او از نو در روز گارد است. بیست هزار روپیه قیمت شده.

دریست وشم بر منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ که هشتصدی ذات و پانصد سوار بود سبصدی ذات افزوده شد که هزاری ذات و پانصد سوار پاشد و بمنصب میرحاج والله بیار کو که که هر یک هشتصدی ذات و پانصد سوار بودند دو صدی ذات اضافه مقرر گشت. در همین روز خواجه زین الدین که از خواجه هزاده های نشندی است از مواراء النهر آمده ملازمت نمود. هر ده رأس اسب پیشکش گذراند. قزلباش خان که از کومکیان صوبه گجرات بود، چون بسی رخصت صاحب صوبه بدرا گاه آمده بود، حکم فرمود که احمدی اورا مقید ساخته بازترد حاکم گجرات بوده رساند، تدبیری را این هوس نشود. بر منصب مبارکخان شیروانی پانصدی افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار پاشد. دریست و نهم یک لکڑو پیه به خان اعظم مرحمت نمودم و حکم شد که پر گنه داسنه و پر گنه کسنہ که موافق پنجه هزاری ذات می شود، به جاگیر او مقرر پاشد. و در آخر همین ماه جهانگیر قلی خان را با برادران و خویشان به آله آباد که جاگیر آن مقرر شده بود رخصت [۱۲ ب] فرمود. و درین مجلس بیست دو رأس اسب و قبای بزم ترم خاصگی و دوازده رأس آهو و ده قلاصدگ تازی به کرن مرحمت شد و روز دیگر که غره خرداد بود چهل

رأس اسب و روز دوم چهل و بیک رأس، و روز سیوم پیست دامن که در عرصه سه روز یکصد و بیک رأس بوده باشد به انعام کتون کرون مقرر گشت. و در عوض فیل فوج سنگار فیلی از فیلان خاصه که دوهزار روپیه قیمت داشت بدرآجه سورج سگه مرحمت نمودم. و در پنجم ماه مذکور جیره وده قبا وده کمر بند به کرن عنایت شد. و در پیستم یک زنجیر فیل دیگر مرحمت نمودم.

ملا گدایی: درین روزها واقعه نویس کشیبر نوشته بود که ملا گد بی نم در دو پیشی مر ناض که چهل سال در یکی از خانه های بلده مذکور متزوی بوده دوسال قبل از آنکه ودبیت حیات بازسپاراد از وارثان آن خانقه استدعان نموده که اگر رخصت باشد جهت دفن خود گوشاهی درین خانقه اختیار نمایم. آنها گفتند چنین باشد. القصه جی اختیار نموده چون مدت بند کو رسپری می گردد به دوستان و عزیزان و آشنايان خود اظهار می نمایند که به من حکم زمیده که امانتی که نزد من است سپره متوجه عالم آخرت شوم. چندی که حاصل بودند از گفت و شنود او متوجه شده اظهار می کنند که اسیارا بر بن سر طلاق نیست چگونه باور توان نمود؟ می گوید که به من چنین حکم شده. وبعد از آن به یکی از معتمدان خود که از قاضی زاده های آن مملک است متوجه شده می گوید که مصحف مرا که به مقصده نمایم ارزد هدیه نموده صرف برداشتن من خواهی نمود. چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من خبر خواهی گرفت و این گفتگو در روز پنجم شنبه واقع می شود و همه اسباب حجره خود را به آشنايان و مریدان تسمیت نموده آخر همان روز به حمام رفته غسل مینماید. قاضی زاده مذکور پیش از آنکه بانگ نماز بشنود به خانقه آمدۀ شخص احوال می نماید. چون به در حجره می رسد. در حجره را پیش کرده خادم را بر در نشسته می بند. از خادم احوال را می پرسد. او می گوید که ملا سفارش نموده که در این حانه تابعه خود باز شود به حجره در نخواهی آمد. ساعتی از این سخن نگذشته که در حجره باز می شود. قاضی زاده با آن خادم در می آیند می یشنند که روبرو قبله به روز اనو نشسته جان به حق تسلیم نموده است. خوشحال وارستگان که ازین دامگاه تعلق بدنی آسانی پرواز توانند نمود.

بر منصب کرم سین راه تهر دو صدی ذات و پنجاه سوار اضافه نموده هزاری ذات و سیصد سوار مقرر فرمودم. در پانزدهم این ماه پیشکش لشکرخان که سه قطار شترو لاپتی و پیست پیلهور کابی خطایی و پیست قلاده سگه تازی بود، از نظر گذشت. در دوازدهم خنجر مرصع [الف] به اعتبار خان عنایت شد و به کرن کلگی که دوهزار روپیه قیمت داشت مرحمت کردم. در چهاردهم به سر بلند رای خطع مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم.

در شب جمعه پانزدهم امر غریبی روی داد بحسب اتفاق من درین شب در پیشگو بودم. حاصل سخن آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه از گوبند داس که وکیل داجه

مذکور بود به او سلطه کشتن برادرزاده خود گوپال داس نرم جوانی که پیش ازین بهمدتی بدست گوبید داس مذکور ضایع شده بود و آزار تمام داشت و سبب این نزاع طولی دارد. القصه کشنگه توقع آن داشت که گوپال داس چون درحقیقت برادرزاده راجه هم بود او به انتقام ین امر گزینداس را می کشد. راجه بهواسطه کارداری و سربراهی که گوبند داس قطع نظر از بازخواست خون برادرزاده خود نموده به تعاقل می گذرانید. کشنگه چون این قسم اعراض از راجه دید به خاطر گذرازید که من انتقام برادرزاده خود را می کشم و نمی گذارم که این خون بخسید. مدتها این معنی را در خاطر داشت تا آنکه در شب مذکور برادران وی ران و ملازمان خود را جمیع نموده اظهار این مقدمه می نماید که امشب بهقصد کشنگه گوپند داس می رویم. هر چه شود و در خطر نداشت که به راجه ضرر و آسیب رسد راجه خود ازین مقدمه بخیر، قریب به صلح صادق بهاتفاق کرن برادرزاده خود و دیگر همراهان روان می شود چون به دروازه حولی راجه می رسد چندی اوردم آزموده خود را پیاده ساخته بر سرخانه گوپند داس که متصل به خود راجه بود می فرستد و خود همچنان سواره بر سر دروازه می ایستد. آن پیادهها به درون خانه گوپند داس در آمده چندین را که به طریق محافظت و چوکی بیدار بوده اند در ته شمشیر کشیده می کشند در اثناء این زدن خورد گوپند داس بیدار می شود و مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یک طرف خانه بر می آید و خود را به چوکید ارادت بیرون خانه می رساند. آن پیادهها چون از کشنگ آن چندی فارغ می شوند زخیمه [۱۳] [۱] آمده تفحص و تجسس گوپند داس می کنند. به او بر می خورند و کار اورا تمام می سازند. پیش رآنکه خبر کشنگه گوپند داس مشخص شود و به کشنگ سنگه رسد بی تابانه ذ اس پیده شده به درون حوالی در می آید. هر چند مردم او اضطراب می کنند که پیاده شدن لایق نیست اصلا گوش به سخن نمی کند. اگر اندک زمانی دیگر نوقف می کرد و خبر کشنگه شدن غنیم بدو می رسید همچنان سواره عمکن بود که کار اورا تمام ساخته سالم و آزاد بر می گردید، اما چون قلم نقدیر به روش دیگر رفته بود، مقارن پیاده شدن وزرا آمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغای مردم بیدار می شود و به دروازه خانه خود برهنه شمشیری در دست می ایستد. مردم از اطراف و جوانان خبردار شده روبروی مردمی که پیاده شده در آمده بودند متوجه می شوند. پیاده شده ها معلوم که چه مقدار کس بودند و مردم راجه از حد و شمار بیرون به ریا که از مردم کشنگه کشنگه دادند. مجمل اکشنگه و برادرزاده اش کرن چون برای خانه راجه می رساند مردم هحوم آورده هر دور می کشند. کشنگه هفت زخم و کرن همزخم بر می دارند. همگی درین معراج که شصت و شش نفر از طرفین به قتل در می آیند. از طرف راجه سی نفر واژحانب کشنگه سی و شش نفر. چون آنکه

عالیات سرzed و عالم را بنور خود منور ساخت این قضیه بروی کر افتاد. راحه برادر و برادرزاده و چنان بوکری که از خود عزیزتر می‌دانست کشته دید و مانقی مردم متفرق هر کس به جای بهدر رفند. این خبر در بهکر بهمن رسید حکم کردم که کشته‌هارا منوعی که رسم آنهاست بسوزند و تحقیق این قضیه ر به‌واقعی نمایند. آخر الامر ظاهر شد که حقیقت بنوعی بوده که نوشتند و بازخواست دیگر نداشت.

در هشتم میزان صدر جهن ازوطن خود آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرا اند و رای سورج‌سنگه به خدمت دکن مرخص گشت. یکجفت مروارید بجهت گوش او و پرم نرم خواصه مرحمت [۱۱۴] نمودم و بجهت خان ششصد سوار اضافه نمودم که پنجهز اری دات و دو

هراری سوار باشد. درین روز کرن بدجا گیر خود رخصت یافت. اسب و فیل خصه یا خاخت و عقد مروارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع که بعدوهزار روپیه اتمام یافته بود، با مرحمت نمودم. از روز ملازمت تنهنگام رخصت مجموع آنچه از نقد و جنس و جواهر و مرصع آلات به او عنایت کردم دولت روپیه و یکصد و ده س اسب و پنج زنجیر فبل بود. سوای آنچه فرزند را بخرم نه دفعات ندو دده است. مبارکخان شیروانی را اسب و فیل عنایت نموده بهمراهی امقرر ساختم و بعضی سختان ذیانی رهانا ییغام نمودم. راجه سورج‌سنگه تبیز بوعده دو ماہ به‌وطن خود رخصت حاصل نمود در بیست و هفتم پاينده‌خان مفوی که از امرای قدیم این دولت بود و دیعت حبیت سپرد.

**کشته‌شدن صفحی میرزا:** در اوخر این‌ماه خبر رسید که دارای ایران پسر کلان صفحی میرزا ر به قتل رسانید. این معنی ناعث حیرانی تمام گشت. چون تحقیق نموده شد، گفتند که در رشت که یکی از شهرهای مقرر گیلان است به بیهودنام غلامی را حکم فرمود که صفحی میرزا پکش. غلام مذکور وقت فرصت جسته در صباح بحرم سنه هزار و بیست و چهار که میرزا از حدم از آمده متوجه خایه بود مددوزخم شمشیر سیحگی کار و را به تم می‌سازد و بعد از سه روز که جدا در میان آب و گل بود شیخ بهاالدین محمد که بدادانی و پارسانی معروف و مشهور آن دیار است و شاه را بآه و عقیده تمام این سخن را اظهار می‌کند و رخصت برداشتن گرفته بعش اورا به ردیل که گوردخنه آبا و اجداد یشان است می‌فرستد. هر چند از متعددین ایران به تحقیق این معنی نمودم هیچکس حرفی نگفت که خاطر ر از آن تسلی گردد چه فرزند کشتن را قوی‌سی باید تارفع آن ندانی نماید.

در غرہ تیر ماه یکزنگیر فیل رنجیت نام بالتلایر به میرزا درست مرحمت نمود و رسید

علی درهه بیز یلک ز تغیر فیل عنایت شد. میرکحسین خویش خواجهشمس الدین به بخشیگری و واقعه‌نویسی صوبه بهار مقرر گشته رخصت یافت. خواجه [۱۴ ب] عبداللطیف قوش بیگی را فیل و حلفت داده بجا گیر خود رخصت نمود. در نهم ماه مذکور شمشیر مر صع به خان دوران و خنجری بجهت لله داد و لد جلاله افغان که طریقه دولتخواهی نموده فرستاده شد. سیزدهم مجلس عبد آب پاشی منقد گشت و بندهای درگاه گلا بهای بریکدیگر پاشیده شگفتگیها کردند.

هدفهم امانت خان به پندر کهنهایت تعیین شلسچون مقرب خان اراده آمدن به درگاه داشن پندر مذکور ازو تغیر شد. در همین روزه خنجر مر صع به فرزند پرویز فرسندهم. در هیجدهم پیشکش خان خانان از نظر گذشت. از همه جنس چیزها ترتیب داده بود. جواهر مر صع آلاتش که سه قصمه لعن و یکصد و نهاده مر واوید و یکصد یاقوت و ده خنجر مر صع به یاقوت و مر واوید و صراحی مر صع و شمشیر مر صع و ترکش محمول بند و بار مر صع و بیانگشتری نگین الماس مود. قریب به یک لک روپه پیمت شده سوای جواهر مر صع آلات و پارچه دکنی و کرنا- تکی و از هر قسم زر دار و ساده و پاترده ز تغیر فیل و یک ترأس اسب که یالش به زمین مسی رسید، نیز به نظر در آمد. پیشکش شاهنواز خان نیز که پنج ز تغیر فیل و سیصد عدد پارچه از هر قسم بود به نظر گذشت.

در پیstem هوشگ را به خطاب اکرام خانی سرافراز ساختم. روز افزون که از راجه- زاده های معبر صوبه بهار بود و از خردی باز به خدمت حضور قیم می نمود، اورا به شرف اسلام مشرف ساخته با آنکه پدرش راجه سنگرم در مخالفت به او لایی دولت قاهره گشته بود راجحگی ولایت پدرش را با عنایت نموده و فیل مر حمت نموده رخصت وطن فرمود. یلک ز تغیر فیل به جهانگیر قبی خان عنایت نموده فرستاده شد. پیست و چهارم جگت سنگه و لد کنور کرن که در سن ده دوازده سالگی بود آمده ملامت کرد و عرصاد است پدر و پدر کلان خود را امر سنگه گذرانید. آثار نجابت و بزرگ زادگی از چهار ماو طاهر است. به خطوط و دلخوی خاطر اور اخوش ساختم. بر منصب میرزا عبیی ترخدن [۱۵ ب] صدی ذات افزوده شد که هزار و دو صدی ذات و شصده سوار بوده باشد. در اواخر همین ماه شیخ حسین روھیله را به خطاب مبارز خانی سرافراز ساخته به موعد مقرر رخصت جا گیر نمودم. به خویشان میرزا اشرف الدین حسین کاشفری که در نیو لا آمده سعادت آستانبوسی در یاقنتد ده هزار درب مر حمت شد.

در پنجم امداد بر منصب راجه نتهمن که هزار و پانصدی ذات و یک هزار و یکصد سوار بود پانصدی ذات و یکصد سوار افزوده شد. در هفتم کیشو مارو که سر کار او دیسه جا گیر داشت

و به واسطه شکوه صاحب صوبه آنجا به درگاه طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود. چهار ذنوب  
فیل پیشکش گذراند. چون اشتیاق دیدن فرزنده خان جهان بسیار داشتم و بجهت تحقیق مهمات  
صوبه دکن هم بیک مرتبه آمدن او ضروری بود، اورا طلبیده بودم، روز شنبه هشتم ماه مذکور ملازمت  
نمود. یک هزار مهر و یک هزار روپه نذر و چهار قطعه لعل ویست دانه مروارید و یک قطعه فرد و  
یهود لکناره مرصع که قیمت آنها پنجاه هزار روپه باشد بطريق پیشکش گذراند. یک شنبه چون  
عرس حضرت خواجه بزرگ ر بود بهروضه متبر که ایشان رفته تانصف شب در آنجا گذراندم  
و خدام صوفیان و جده و حالها نموده به قرار و خدام زرها به دست خود دادم همگی شش هزار  
روپه نقد و یکصد تپ کرته و هفتاد سی سی مرجان و کهربا وغیره داده شد. مهاسنگه پسرزاده  
را جمهور سنگه را به خطاب راجگی سرافراز ساخته نقاره و علم عنایت نمودم.

در شانزدهم یک رأس اسب عراقی از طویله خاصه گی و یک اسب دیگر به مها بت خان  
مرحمت شد. در نوزدهم فیل به خان اعظم عنایت شد. دریست منصب کیشمار و که دو هزاری  
ذات و هزار رسوار بود دویست سوار اضافه نموده به خلعت سر بلندی یافت و بر منصب خواجه عاقل  
که هزار و دو صدی ذات و شصده سوار بود دو صد ذات و سوار افزوده شد. دریست دوم به  
میرزا راجه بهاوسنگه رخصت اینیر که وطن قدیم آنها یافت چمه بهول کشمیری خاصه  
عنایت نمودم. در بیست و پنجم احمد بیگ خان که در قلعه رنتبود محبوس بود ملازمت نمود.  
قصیرات او بنا بر سبق خدمت به عفو مقرن گشت. در بیست و هشتم مقرب خان از صوبه گجرات آمده  
ملازمت نمود و یک کلکی و یک قطعه لعل تختی مرصع گذراند و بر منصب اسلام الله عرب پانصدی  
ذات و سوار افزوده [۱۵ ب] شد که دوهزاری ذات و هزار و یکصد سوار باشد.

در اول ماه شهر بور بر منصب های جمعی که به خدمت دکن می رفتند بدین منصب افزوده  
شد. بر منصب مبارز خان سیصد سوار که هزاری ذات و سوار باشد و تاهر خان نیز هزاری ذات و  
سوار سرافراز گردید. دلاور خان یا اضافه سیصد سوار سرافراز ساخته گشت که دوهزار و پانصدی  
ذات و سوار باشد و منگلی خون را دو صد سوار افزوده هزار و پانصدی ذات و سوار ساختم. گردید  
هر پسر رای سال به هشتصدی ذات و سوار ممتاز گشت. لفخان قیام خانی به همین منصب اذ اصل  
واضافه سر بلند گردید. یادگار حسین به هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. کمال الدین  
پسر شیرخان زاده همین منصب تو خته شدو صدو پنجاه سوار بر منصب سید عبدالله پاره افزودم که  
از اصل واضافه هفتصدی ذات و سیصد سوار ر باشد. در هشتم ماه مذکور یک عدد مهر تو درجهانی  
که شاهزاد و چهار صدر روپه می شد به مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت نمودم و پنج  
قلاده چیته به قاسم خان حاکم بنگاله مرحمت نمودم. میرزا مراد پسر میرزا رستم در دوازدهم

همین ماه به خطاب التفات خانی سرافراز گشت. در شب شانزدهم که شب بود فرمود که کوههای اطراف انساگر و کارههای آن را چراغان نموده خود به تماشای آن رقمم، عکس چراغها در آب افتاده عجب نمودی داشت این شب را بمقدم محل در کنار تال مذکور گذرانیدم. روز هفدهم میر جمال الدین حسین که به ایلچی گری به چاپور رفته بود آله ملازمت نمود. سه عد اندگشتری نگین که یکی از آنها عقیق یمنی بود، در غایت لطافت و سیراپی که از جنس عقیق به آن خوبی کم دیده شده است به نظر در آورد. عادلخان سید کیر نام شخصی از جاب خود همراه میر مذکور نموده از فیلان مع بران طلا و قره و اسپان عرب و جواهر و مرصع آلات و اقسام اقمشه که در آن ملک به عمل می آمد فرستاده بود. در بیست و چهارم این ماه از نظر گذشت و عرضه اشتنی که آورده بود را نظر گذرانید. در همین روز مجلس وزن شمسی بیز منعقد گشت. در بیست و ششم مصطفی ییک ایلچی رخصت یافت. سوای آن چهار مدت خدمت به او مرحمت شده بود؛ بیست هزار روپیه دیگر نقد و تخلعت عنایت نمودم و در جواب [۱۱۶] کتابتی که آورده بود محبت نامه شعر بر کمال دوستی نوشته شد.

در چهارم ماه مهر منصب میر جمال الدین حسین که دوهزاری ذات پانصد سوار بود، چهارهزاری ذات و دوهزار سوار مقر و گشت. در پنجم مهابتخان به همراهی خانجهن به خدمت دکن نامزد شده بود به لاحظه ساعتی که به جهت او اختیار نموده بودند رخصت یافت به خلعت و خنجر مرصع با پهلو لکاره و شمشیر خاصه و فیل سر بلند گردید. در هم خانجهان مرخص گشت و خلعت و تادری خاصه و اسپ دا هوار بازین و فیل خاصه و شمشیر خاصه مرحمت نمودم. در همین تاریخ هزار و هفتصد سوار از تایبیان مهابتخان را حکم شد که دوازده و سه اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که درین مرتبه به خدمت دکن تعیین یافتد سیصد و سی نفر منصب در وسی هزار احدی و هفتصد سوار اویماق و سه هزار افغان دلاراک بود که همگی سی هزار موجود بی شود ناسی لک روپیه خزانه و توپخانه مستعد و فیلان جنگی به خدمت مذکور متوجه شدند. بر منصب سر بلندی رای پانصدی ذات و دویست و شصت نفر سوار افزوده شد که دوهزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار بوده باشد. بالحیو برادرزاده قلیج خان به منصب هزاری و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشت. بر منصب راجه کشن داس هم پانصدی ذات و اضافه نمودم حسب الاتمام خانجهان منصب شهباذخان لوید که از تعیینات دکن است از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار سوار مقرر شد و دویست سوار بر منصب وزیرخان افزوده شد و منصب سه رابخان پسر میرزا ستم هزاری ذات و چهارصد سوار از اصل و اضافه قرار یافت. در چهاردهم همین ماه هزاری دیگر بر ذات میر جمال الدین حسین و پانصد سوار افزوده

اورا به منصب والای پنجهزاری ذات و دوهزارو پا صد سوار سرفراز گردانیدم. در نوزدهم راجه سورج سنگه با پسر خود گنج سنگه که به وطن رخصت شده بودند آمده ملازمت کردند یکصد مهر و یک هزار روپه نذر گذراندند. به سید کبیر فرستاده عادلخان یک عدد مهر نورجهانی که پانصد تو لچه وزن داشت مرحمت نمودم. در بیست و سیوم تیر ذیحیر فیل از پیلاتی که قاسم خان از فتح ولایت کوج و فتح مگه و زمینداران [۱۶ ب] او دیسه به دست آورده بود، به نظر گذشت و داخل فیلخانه های خاصه شریقه گردید. در بیست و ششم ارادت خان به منصب میر سامانی و معتمد خان به خدمت بخشیگری احمدیان و رضا جابری به بخشیگری صوبه پنچاب و واقعه نویسی آنجا سرفرازی یافت. سید کبیر که از جانب عادلخان بجهت التماش عفو تصریفات دنیاداران دکن و تعهد باز گذاشتن قلعه احمد نگرو و لایات پادشاهی که به فاد بعضی مفیدان از اصرف ولایات دولت فاهره آمده بود درین تاریخ رخصت شد و خلمت و فبل و اسپ یافته روانه گردید. چون راجه راجه سنگه کچهو امه در دکن وفات یافت رامدادس پسر اورا به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم.

در چهار ماه آبان به سیف خان باره نقاره مرحمت شده و بر منصب او سیصد سوار اضافه نمودم که سه هزاری ذات و دوهزار سوار بوده باشد. در همین تاریخ راجه مان را که در گواپار در بند بود به غصانیت مرتفعی خان خلاصی ساخته و منصب اورا بر قرار داشته به خدمت قلعه کاتنگره نزد خان مذکور فرستادم. حسب لاتماش خان دوران بر منصب صادق خان سیصد سوار اضافه حکم شد که هزاری ذات و سوار باشد. میرزا ترخان از ولایت سنبیل که بجاگیر او مقرر بسود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر نذر گذراند. در شانزدهم راجه سورج سنگه به خدمت دکن رخصت شد. سیصد سوار بر منصب او اضافه کردم که پنجهزاری ذات و سه هزارو سیصد سوار بوده باشد. و خلمت و اسپ یافته روانه گردید. در هزدهم منصب میرز عیسی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار مقرر ساخته خلمت و فیل مرحمت نمودم و به دکن رخصت یافت.

در همین روزها خبر فوت چین قلیچ بد بخت از مضمون عرض داشت چهانگیر قلی خان سموع گشت. بعد از فوت قلیچ خان که از بنده های قدیم این دولت بود من این می سعادت را عنایت کلی نموده ام را ساختم و مثل جونپور ولایتی را به جاگیر او مقرر داشتم دیگر برادران و خویشان اورا به او همراه ساخته همه را بتایینی او دادم. لاهوری نام برادری داشت در غایت بی انسامی و شرارت نفس. به من رسید که بنده [۱۷ الف] های خدا از سلوک او در عذاب اند احدی فرستادم که اورا از جانپور یاورند. به رسیدن احدی بی سبی و باعثی واهمه بر چین قلیچ غلبه کرده بخطارمی گذراند که برادر مخطب خود را همراه گرفته می باید گریخت. منصب

و حکومت و جاه و جاگیر و سر امام و فرزندان مردم خود را گذاشته پاره زرو طلا و جواهر بر می‌دارد و با ملودی چند به میان زمینداران می‌رود. این خبر چند روز پیش از این رسید و تمجیب تمام دست داشت. مجملاً به هر زمینداری که هی رسید مبلغها ازوگرفته اورا از حدود خود می‌گذراند نا آنکه خبر رسید که بولاپت جوهرهای در آمد. به حسب تقدیر زمیندار آنجا پیش جهانگیر قلیخان می‌باشد اورا با چندی از مردم خود می‌فرستد که آن بی عاقبت را گرفته بیاورند. به مجرد رسیدن اورا به دست آورده اراده می‌کنند که به جهانگیر قلیخان برسانند، در همین اثنا به جهم واصل می‌گردد، و چندی که با او همراه بودند چنین تقریر کردند که پیش از این بیماری به مرسانیه بود و آن بیماری اورا کشت و این مقادیه نیز مسموع گشت که قصد خود نموده باشدتا بدین حال اورانزد جهانگیر قسی خان بیاورند. بهر تقدیر جسد اورا با فرزندان و خدمتکاران که همراه داشت به الله آبد در آوردند. اکثر زرها ضایع ساخته زمینداران ازوگرفته بسودند. حاشا که نمک مثل این نوع رو سیاهان را به چنین عقوبتهای گرفتار بکند. بست.

از پس فرضی که بودیم

در پیست دوم حسب الاتصال خان دوران بر منصب نادعلی میدانی که تعینات لشکر بنگش بود دویست سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد و لشکر خان را که دوهزاری ذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحوم شد. در پیست چهارم منصب مقرب خان را که صدهزاری ذات و دوهزار سوار بود پنج هزاری ذات و دوهزار و پانصد سوار مقرر داشتم. در همین دوزها قیام پسر شاه محمد فتحیاری که از امرا زاده ها بود و خدمت فراولی خاصه داشت. به خطاب خان سرفراز شد.

در پنجم ماه آدر خنجر مرصع بدارابخان عنایت شد و در نهم به دست راجه سار نگذیبو خلعت بجهت امرای دکن عنایت نمودم. چون از صدرخان حاکم کشمیر بعضی مقامات مسحی [۱۱۷] گشت، اورا از حکومت آنجا مغزول ساخته احمدیگل خان را بنا بر سبق خدمت تو اخنه به صاحب صوابگی و لایت کشمیر سرفرازی بخشید و منصب اورا که دوهزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بود برقرار داشته به عنایت کمر خنجر مرصع و خلمت امتیاز یافت و رخصت شد. و به دست اهتمام خان خلعت زمستانی به قاسم خان حاکم بنگاله و امرای تعینات آنجا فرستادم. پیشکش مکی ولد افتخارخان که یک زوجی قلی و چهارده راس کوت و پاره افسه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و به خطاب مروختانی ممتاز گردید. دیانت خان را که دریافت و اموال او که بقید ضبط درآمده بود بدو مرحوم شد. در نیو لا خواجه هاشم ده بنده که در ماوراء النهر امروز سلسله درویشی گرم دارد و مردم آن ملک را نسبت به ایشان اعتقاد تمام

است بدست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبنی بر اظهار دعاگری قدیم و نسبت اخلاص آبا و اجداد به این دودمان ای افرنجی و کمان فرستاده ویتی که حضرت فردوس مکانی بهجهت خواجهگی نام عزیزی هم از آن سلسله در سلک نظم آورده بودند و مصرع آخرین آن این است که:

خواجهگی را بنده ایم و خواجهگی را بنده ایم.

در آن کتابت درج بود ماهمندر برای آن کتابت سطروی چند به قلم خاص مرقوم ساخته و این رباعی را در بدله تکه با هزار مهر جهانگیری به خواجه مذکور فرستادیم. رباعی ای آنکه مرا مهر تو بیش از پیش است از دولت پادبودت ای درویش است چندان که زمزدہ است دلم شاد شود شادیم اذانکه لطفت اذ حد بیش است چون فرموده بودم که این رباعی را هر کس که طبع نظمی داشته باشد بگوید مسیح- الزمان گفت و بسیار خوب گفت:

هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش	داریم اگرچه شغل شاهی در بیش
آنرا شمریم حاصل شاهی خویش	گر شادشود زمادل یک درویش
هزار مهر دیگر به جایزه و صله این رباعی به حکیم مذکور عنایت کرد.	

در هفتم ماهی که از سیر به کربلا گشته متوجه [اجیر ۱۱۸] بود در راه چهل و دو خوک شکار شد. در هشتم میر میران آمده ملازمت نمود مجلی از احوال او و سلسله او مرقوم می گردد. از جانب پدر پسرزاده پسر غیاث الدین محمد میر میران ولد شاه نعمت الله است. در دولت سلطانین صفویه عزت تمام یافته بودند چنانکه حضرت شاه طهماسب همشیره خود خانش نه تن را به شاه نعمت الله داده از مشیخت و هدایت به نسبت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دخترزاده شاه اسماعیل صفویست. بعد از فوت شاه نعمت الله پسر او میر غیاث الدین محمد میر میران ازو دعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرام خاتواده سلطنت و عطمت را به پسر کلان او عقد بسته دختر شاه اسماعیل مذکور پسر خود را به پسر دیگر من خلیل الله داد که میر میران ازو متولد شد. میر خلیل الله مذکور هفت سال قبل اذین از ولایت آمده در لاھور مرا ملازمت نمود. چون از سلسله مردم عزیز بود به احوال او بسیار پرداختم و منصب و جاگیر و عزت او را معنود ساخته در صدد تریست و دعایت او بودم. بعد از آنکه آگرها مقام خلافت شد به اندک مدتی به سبب افراط در خوددن انبه او را یماری اسهال کبدی روی داد حد عرض ده دوازده روز جان را به جان آفرینی سپرد. از رفتن او آزرده خاطر شدم. از گذاشتیا او را از نقد و جنس فرمودم به فرزندان او

که در ولایت بودند رسانیدند. در نیولا میرمیرن در سن بیست و دو سالگی قلندر و درویش شده به روشنی که او را در راه نشناختند خود را در اچمیر به ما رسانید، جمیع کلتهای خاطر و پریشانیهای باطن و ظاهر اورا اصلاح و تدارک نموده بهمنصب هزاری داتر و چهارصدسوار سرفراز ساختم و سی هزار درب تقد بهاو انعام کردم. الحال در خدمت و ملازمت است.

در دوازدهم ظفرخان که از صوبه داری بهار تغییر یافته بود آمده ملازمت نمود و یکصد و یکمehr نذر گذراید و ساقیل پیشکش نمود. در پانزدهم ماه دی بر منصب قاسم خان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات و سوار افزوده شد که چه روزی ذات و سوار بوده باشد. چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسین یگ وظاهر پاشند خدمت پسندیده به موقع نیامده مخلص خان را که از بلدهای [۱۱۸] مقصدان این درگاه بود به خدمت مذکور تعیین نموده شد. منصب اورا از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هفتصدسوار مقرر داشتم و علم نیز عنایت کسودم و خدمت عرض مکرر به دیابتخان حکم فرمودم. در بیست و پنج روز جمعه وزن هرزند خرم واقع شد، ناسال حال کهستش به بیست و چهار سالگی رسیده و کخدادیها کرده و صاحب فرزندان شده اصلا خود را به خوردن شراب آلوهه تساخته بود. درین روز که مجلس وزن و بود گفتم که بابا صاحب فرزندان شده و پادشاهان و پادشاهزادگان شراب خوردند. امروز که دوز جشن وزن تمثیل بتو شراب می خورانم و در خصوص می دهم که در روزهای جشن و ایام نسودوز و مجلسهای بزرگ می خورده باشی، اما طرقه اعتدال را مرعی داری که خوردن شراب به انداده که عقل را ذایل کند دان یان روانداشته اندومی باید که از خوردن آن غرض نفع و فایده باشد و بوعلى که بزرگ طبقه حکما و اطبا است این معنی را به تنظم درآورده: «باعی

می دشمن مست و دوست هوشیار است	اندک ترباق و پیش زهر مار است
دب بسیارش مضرست اندک نیست	دب اندک او منفعی بسیار است
به بیانله بسیار شراب به او داده شد. من تاسن هزده سالگی تخوردده بودم مگر در ایام طفو لیست که دو سه مرتبه والده و انکهای من به تقریب علاج اطفال دیگر از والد بزرگوارم عرق طلبیده مقدار یک تو له آن هم به گلاب و آب آمیخته برای دفع سرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند و در آن ایام که اردموی والد بزرگوارم بجهت دفع فساد افغانستان یوسف زیشی در قلعه اندک که بر کنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت. روزی به عزم شکار برنشستم چون تردد بسیار واقع شد و آثار ماندگی ظاهر شد، استاد شاهقلی نام توپچی نادری که سرآمد توپچیهای عجم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود، بهمن گفت که اگر یک بیاله شراب تو شuhan	

فرمایند دفع ماندگی و کسالت خواهد شد. چون ایام جو نی بود و طبیعت مایل به ارتکاب این امور، به محمود آبدار فرمود که به نحانه حکیم علی رفته شربت کیفت ناک بیار. حکیم مقدار یک پیاله‌نیم شراب زرد رنگ شیرین مزه درست شده خورد فرستاد. آنرا خوردم کیف آن خوش آمد. بعد از آن شروع [۱۱۹الف] در شراب‌خوردن کردم و روز به روز می‌افزودم تا آنکه شراب انگوری از کیفت کردن پازماند و عرق خوردن گرفتم. رفته‌رفته در مدت هفتسال به است یا به عرق دو آتشه کشید. چهارده در روز باقی در شب خورده‌می‌شد. وزن آن شش سیرو هندستان که یک‌نیم من ایران باشد و خورش من درین ایام مقدار یک تقدیری بانان و ترب بسود. درینحال هیچکس را قادر منع نمود. کار بجایی کشید که در خمارها از بسیری رعشه و لرزیدن دست پیان‌خودنمی‌توانست خوردبلاکه‌دیگران می‌خوردند، تا آنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقر بان والدیز رنگ از مردم بود، طلبیده بر احوال خوبیش اطلاع دادم او اذکمال اخلاص و تهایت دلسوزی بی‌حجا بانه بهمن گفت که صاحب عالم بدین‌روش که شما عرق نوش جان می‌کشید، نعوذ لله تاشماده‌دیگر کار بجایی خواهد کشید که علاج پذیر نباشد، چون سخن او از خیراندیشی بود و جان‌شیرین عزیز است درمن فر عظیم کرد. من از آن تاریخ شروع در کم ساختن کرده خودرا به خوردن فلوانیا انداختم هر چند در شراب می‌کاستم در فلوانیا می‌افزودم. فرمودم که عرق را به شراب انگوری ممزوج سازند، چنانکه دو حصه انگوری و یک بخش عرقی بوده باشد و هر روز آنچه می‌خوردم چیزی کم نموده در مدت هفت‌سال به ششی بیان رسانیدم. وزن هر پیانه هزده‌مثقال و پیش باو. الحال پانزده‌سال می‌شود که بهمین دستور خورده می‌شود و از این نه کم می‌شود نه زیاده و در شب می‌خورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک‌من است و شب جمعه که از شبهای منبر که یام هفته است، در پیش دارد به ملاحظه این دوچیز در آخرهای روز می‌خورم که خوش نمی‌آید که این شب را به غفلت گذرانیده در ادای شکر منم حقیقی نقصیر رود، روز پنجشنبه و روز بیکشنبه گوشتشم نمی‌خورم. در پنجشنبه چون جلوس مبارک من و قع شده روزی‌پکشتبه که روز ولادت والد بزرگوار من است این روز را بسیار تعظیم می‌داشتند بعد از چندگاه فلوانیارا به افیون بدل ساختم. اکون که عمر من بجهل و شش سال و چهار ماه‌شمسی و چهل و هفت سال و نه ماه قمری رسیده هشت سرخ افیون بعد [۱۱۹ب] از گذشتن پنج گهری روز و شش سرخ بعد از یک‌پره شب می‌خورم.

خنجر مرصع به دست مقصود علی به عبدالله خان مرحمت نموده شیخ‌موسی خویش قاسم خان به خطاب خانی سرفراز گشته به منصب هشت‌تصدی ذات و چهارصد سوار امتیاز یافت و به پنگاهه مرخص گشت. بر منصب ظفرخان پانصدی ذات و سوار اضافه مرحمت شد و به خدمت بنگش

تعیین یافت. در همین روز آقامحمدحسین برادر خواجهجهان بهخدمت فوجداری سرکار آگره سرا افراد شده مخصوص گردید و دویست سوار بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که پا نصدی ذات و چهارصد سوار باشد و قلی نیز عنایت کردم.

در پنجم بهمن بهمیران قلی عنایت شد. خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ابران روانه هندوستان بوده برادر عالی مقدارم شاه عباس بسلاست او تسبیح حقیق یعنی در کسایی کار و ندیک که بسیار تحفه نادر بود فرستاده بودند در نهم ماه مذکور به نظر در آمد. در هزدهم بعضی پیشکشها از هر قسم مرصع آلات وغیره که سلطان پرویز ارسال داشته بود به نظر در آمد. در هفتم اسفندار مذ صادق برادرزاده اعتمادالدوله که بهخدمت پیشگیری قیام داشته به خطاب خانی سرفراز گشته. این خطاب را که به خواجه عبدالعزیز مرحمت شده بود، مناسبه هارا مرعی داشت. اورا به خطاب عبدالعزیز خان و صادق خان را به خطاب صادق خان سرافراز ساختم. در دهم جگتسنگه ولد کنور کرن به وطن خود دستوری یافت و در هنگام رخصت پیست هزار روپیه ویک اسب و یک زنجیر قلی و خلعت و شال خاصه مدد مرحمت نمودم و هر داس چهاله که از معتمدان رانا است و انا لیق پسر کرن بود به او هم پنج هزار روپیه و اسپ و خلعت عنایت نمودم و به دست او شش پری از طلا بهجهت رانا فرستادم.

در پیست همین ماه راجه سورج محل ولد راجه باسو که بنا بر تزدیکی جا، مقام بهمنراهی مرتضی خان به گرفتن قلعه کانگره تعیین یافته بود به طلب آمده ملازمت کرد. خن مذکور را بعضی مظنهای درخاطر ازو قرار یافته بود بدین جهت همراهی اورا مدخل دانسته مکرر عرب ایاض به ددگاه فرستده در باب اوسخان نوشته. نآنکه حکم طلب او صادر گشت. در پیست و ششم نظام الدین خان از ملتان آمده ملارمت [۱۰۰الف] کرد.

در اواخر همین سال اخبار قطع و فیروزی و ظفر و پهروزی از اطراف ممالک محروسه رسید.

اول قضیه احداد افغان که از دیر باز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و قته انگیزی است و بسیاری از افغانان سرحد بر سراو جمع شده اند و از زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جلوس من است امواج همیشه بر سر او تعیین بوده تند. وقت رفته شکستها خورد و پیر پشانیها کشیده جمیعت او پاره ای متفرق شد و پاره ای کشته گشت. و در چرخی که محل اعتماد او بود مدته پناه برد و اطراف آن را خان دوران قلی نموده راه در آمد را برو بست. چون بجهت حیوانات کاه و آب و خوراک در محکمه مذکور نماند، شبهای مواثی خود را از کسوه پایان آورده در دامنهای کوه چرانید و خود نیز بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد

تا آنکه این خبر بهمن دوران رسید. جمعی از سرداران و مردم کار کرده را در شیوه معین تعیین کرد که به حوالی چرخی رفته کمین نمایند و آن جماعت رفته هم در شب خود را در پناهگاهها پنهان ساختند. روز روشن خان دوران به همان طرف سواری نمود. چون آن تیره بختان حیوانات خود را برآورده به چرا سومی دهنده واحد د بدنها با جماعه خود را از کمین گاهها آگدشته به یک بار گردی در پیش ظاهر می شود. چون خبر می گیرند معموم می گردد که خان دوران است منلاشی و مضطرب گشته قصد فاز گشتن می کشد و قراولان خان مذکور نیز خبر می رسانند که احداد است. خان جلوه ده خود را احداد می رسانند و مردمی که در کمین گاهها بودند آنها نیز سر راهها گرفته حمسه آور گشتند و تا دوپهرو بجهت قبی و شکستگی جا و بسیاری جنگل معور که جنگ قایم بوده. آخر امیر شکست بر آن مخدوا لان اتفاade خود را به کوه و دره می کشند و قریب سیصد کس از مردم کاری به جهنم می روند و یکصد نفر اسیر می گردند. احداد تمی توائد که دیگر باره خود را بدان محکمه رسانیده یا قایم سزد. با ضروره خود را به جان قیدهار رویه می کشد. افواج قاهره به چرخ و حاجا و خانهای آن تیره روزگاران درآمده [۱۲۰ ب] همه را می سوزانند و خراب ساخته اذیخ و بنیاد بر می اندازند.

خبر دیگر شکست خوردن عنبر بداخته و بر هم زدگی لشکر نکبت اثر اوست. خلاصه کلام آنکه جمعی از سرداران معتبر و جماعه از پرگیان که قومی اند در نهایت سخت جانی و مدار فطره و تردد در آن ملک به آنها است، از عنبر رنجیده اراده دو تغواهی نمودند. از شاهنواز خان که با فوجی از عساکر منصوره در بالاپور بود ستد عای قول نموده فرار دادند که خان مذکور را بینند و خاطر از قول و قرار جمع نموده آدم خان و یاقوت خان و جمعی دیگر از سرداران و مرگیان و حادون رای و با بایجو کایته آمده دیدند. شاهنواز خان به مریک از آنها اسپ و قل و زرد و خلعت فرآخور قدر وحالی که داشتند داده سرگرم خدمت و دو تغواهی ساخت و از بالاپور کوچ نموده به همراه هی این مردم بر سر عنبر مقهور روانه شدند. در اثنای راه به فوجی از دکیان که محلدار و دانش و دلادر و تجلی و فیروز و چندی دیگر از سرداران بر خورده آن فوج را ترومبار ساختند و آن مقهوران. بیت

شکسته سلاح و گسته کمر      ته یاری جنگ و نه پروای سر

خود را بهاردوی آن پداختن رسانیدند و او ذ غایت غرور در آن مقام شد که با فوج قاهره جنگ نماید. مقهورانی که با او بودند لشکر عادلخانیه و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه واستعداد از خود سرانجام نموده روبروی اشکر ظفر اثر روانه شد تا آنکه فاساصله پنج شش کروهی بیش نماند. روریکشیه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم تزدیک شده فوجها

و نشانها نماین گشتند. سپهر از روز مذکور گذشته آغاز بان کاری و توب اندازی شد. آخر- الامر دارا بخان که سردار هراول بود، دیگر سرداران و کارطلبان مثل راجه مرسنگدیو و رایچند و علیخان نیازی و جهانگیر [۱۲۱ الف] قلی بیگ تسرکمان و مایر شیران یشه دلاوری شمشیرها کشیده بر فوج هراول غنیم تاختند و دمردی و مردانگی ده این فوج را پراکنده ساختند و تقدیم طرف دیگر نشده خود را به فوج قول رسانیدند. و همچین هر فوج بر فوج روبروی خود متوجه شده چاپلشی دست داد که دیده نظارگیان از مشاهده آن خبره باشد. تا دو گهری تخیلنا این زدو خورد در کار بود از کشتهها پشتهها شد؛ و عنبر تیره بخت ناب مقاومت نباورده رو بگریز نهاد. اگر رسیدن ناریکی و ظلمت به فرید آن سیاه خنان نرسیدی یکی از آنها را به وادی سلامت بر دی نهنگان دریا ی هیجاس دری گریختگان نهاده قرب دو سه کروه راه تعاقب نمودند چون در اسپ و آدمی هیچ حرکت نمند و شکست یافتها مفرق گشتند جسو باز کشیده بهجا و مقدم خود معاودت نمودند و تو پیمانه غنیم به پیش قلم و سیصد شتر که به آن بارگران داشت و فیل از جمگی و اسبان تازی و پر ارق و اسلحه ازان ازاره حسب بیرون به دست اولیای دولت افتاده کشته و افتداده را حساب و شمار نبود و جمع کشیری از سرداران ذلله به دست افتاده بودند. روز دیگر افواج قاهره از منزل فتحپور کوچ مسوده متوجه گهر کی که آشیانه آن بوم صفتان بود گشتند و ثری از آن جماعه ندیده همایچ دایره کردند و خبر یافتند که هریک از آنها در آنش و روز اتر می افتاده بودند چند رور عساکر منصوبه در گهر کی توقف نموده عمارات و بناری مخالفان را به خاک تیره برا بر ساخته آن معموره را سوختند و بد واسطه حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است از آنجا بازگشته زگه، تی رهون گده فرود آمدند به جلدی این خدمت بر منصبهای جمعی که ترددات و خدمات نموده بودند اضافه حکم شد.

یکی دیگر قفع ولايت که هو کهره و بدست آمدن کان الماس است که به حسن سعی ابراهیم خان گرفته شد. این ولايت از توابع [۱۲۱ ب] صوبه بهد و پنه است و رودخانه در آنجا جری است که به روش خاص الماس از آنجا بر می آورند و طریقش آن است که در ایام کمی آب گودالها و آب کندها بهم می رسد و جمعی دا که به این کار مشغولی دارند. بطريق تجربه معلوم شده که بالای هر گودالی که الماس دارد البته جانور کان دیزه پرنده از عالم پشه که اهل هند آن را جنگر می گویند هجوم آورده در هر واژند طول رودخانه را نا بجهی که راه توان یافت بنظر درآورده اطراف گودالها را سنتگچین می سازند، و بعد از آن به بیل و کلنگ گودالهارا تایل گز و یک نیم گز به پایان برده دور آن را می کاوند و تفحص نموده

در سنگریزه که از آنجا بر می‌آید الماس خرد و کلان بر می‌آورید گاه، باشد که پارچه‌ای الماس بدست درآید که بهیث‌لک رویه قیمت کنند. مجملًا این ولايت و این رودخانه هندوی درجن سل نام منصرف بود و هر چند مدت که حکام صوبه‌هار بر سرا او فوجی می‌فرستادند و یاخود متوجه می‌گشند تا بر استحکام راهها و جنگل بسیار به‌گرفتن دوسره الماس قناعت نموده اورا به‌حال خود می‌گذشتند.

چون صوبه مذکور از ظلم‌خان تغیر یافت و ابراهیم خان بجای او مقرر گشت، در وقت رخصت فرمودم که بر سر آن ولايت رفته آن زمین را از تصرف آن مردک مجهول برآورند. ابراهیم خان به‌ مجرد در آمدن به‌لايت بهار جمعیت کرده بر سر آن زمینداران روان می‌شود. او به دستور سابق کسان فرستاده تعهد دن چندانه الماس و چند زنجیر فیل می‌نماید. خان مذکور بدین معنی راصی نگشته تیز و تند در ولايت او در می‌آید و پیش از آنکه آن مردک، جمیع جمعیت خود را سازد راه بران نمود سخته ایل‌گرمی نماید و مقارن آنکه خبر سورسد کوه و دره ر که مسکن مقرر و بود، قل می‌کند و کسان به‌تفحص او پریشان ساخته اورا درگزاری باچندی از عورات که یکی مادر حقیقی او و دیگری از زنان پدرش بودند ب بر دری از برادران و بدست در می‌آورند و تفحص [الف] ۱۲۲ نموده الماسها را که همراه داشته‌اند از آنها می‌گیرند. یست و سه زنجیر فیل نرماده هم بدست می‌افتد. به‌حدوی این خدمت منصب ابراهیم خان را از اصل و اضفه چهارهزاری ذات و سوار مرحمت شده به خطاب فتح‌حنگی سرافرازی یافت. همچینین بر منصبهای جمعی که درین خدمت همراهی کرده و ترددات مردانه نموده بودند اضافه حکم شد. الحال آن ولايت در تصرف اولی دولت قاهره است و در آن رودخانه کار می‌کند و روز بروز که الماس بر می‌آید به در گاه می‌آورند درین نزدیکیها یک الماس کلان که به پنجه‌هار را رویه می‌آزد بر می‌آید. چون پاره کار کنند بتحمل که الماس‌های خوب داخل جواهرخانه خاصه می‌گردند.

### نوروز یازدهم از جلوس همایون

روزی‌گشته آخر اسفند امد مطا ق غره ربيع الاول سنه ۱۰۲۵ هزار و یست و پنج هجری پانزده گهری گذشته حضرت نبیراعظم از برج سوت به دولت سرای حمل پرتو سعادت افکند و دد بن ساعت خجسته لوازم بندگی و نبارمندی به در گاه حضرت باری تقدیسم رسانیده در دیوانخانه خاص و عام که صحن آن را به‌پارچه‌های و شامبانها و اطراف آن را به‌پرده‌های فربنگی

و زربنها مصور و قصه نادر مرتب و آراسته ساخته بودند بر تخت دولت جیوس نمودم، و شاهزاده‌ها و امرا و عیان حضرت وارکن دولت و سایر بنده‌های درگاه تعليمات مارتی بادی بجا آوردند چون حافظ نادعلی گوینده از بنده‌های قدیم بود فرمودم که آنچه در روز دوشنبه هر کس از نقد و حس پیشکش کند به انعام اومفرد باشد در روز دوم پیشکش بعضی از بنده‌ها به نظر درآمد و در روز چهارم پیشکش خواجه‌جهان که از آنگه فرستاده بود مشتمل بر چند قطعه الماس و چند داده مروارید و بعضی مرصع لالات و اقمشه از هرس فسم و یک زنجیر [۱۲۲ ب] قبل که مجموع آن پنجاه هزار روپیه می‌شد به تصر درآمد. در پنجم، کنور کرن که بجا و مقام خرد رخصت شده بود آمده ملازمت نمود. یک صد هزار و یک هزار روپیه نذر و یک زنجیر فیل مع پر از چهار دارا اسب پیشکش گذراشد.

در هفتم بر منصب آصف خان که چهار هزار ذا و دوهزار سوار سود، هزاری ذات و دوهزار سوار، صافه نموده به عنایت نقاره و علم اورا سرمهند ساختم. درین روز پیشکش میر جمال الدین حسین به نظر درآمد آنچه گذراشد همه مستحسن و پسندیده افتاد. از آن جمله خنجر مرصع که خود هنر کاری نموده به انعام رسانیده بود. بر بالای دسته آن باقوت زردی نشانیده بسودند در رعایت صفا و لطامت و کلاسی از این قسم یاقوت زردی دیده نشده است. بار دیگر یافتوهای فرنگی دلپسند نادیگر یافتوهای فرنگی دلپسند افتاد و زمره‌های کهنه به طرح و اندام خاص صورت اتمم یافته بود. مقیمان به سجاده هزار روپیه قیمت تمسودند بر منصب میر مذکور هزار سوار افزودم که پنجهزار ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد.

در هشتم بر منصب صادق خان سیصدی ذات و سوار بر منصب ارادتخان سیصدی ذات و دویست سوار اضافه مرحمت نمودم که هر یک به هزاری دست و دویست سوار ممتاز باشدند. در بهمن پیشکش خواجه ابوالحسن به نظر گذشت، از جواهر و مرصع آلات و اقمشه موادی چهل هزار روپیه درجه قبول یافت. تمہ را به او مرحمت نمودم. پیشکش تاقارخان بکاول ییگی یک قطعه لعل و یک قطعه یاقوت و یک عدد تختی مرصع و دو عدد تکشتری و چند پارچه اقمشه قبول افتاد. در دهم سه زنجیر فیل که راجدهم‌های سنگی از دکن و یکصد و چند طاق زربفت وغیره که در پی خان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت. دیانت خانهم پیشکش خود را که دو تسبیح مروارید و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید کلان و یک خوانچه طلا بود به بیست و هشت هزار روپیه قیمت شد، درین تاریخ گذراشد. آخرهای روز پنجم شنبه یازدهم بهجهت سرفرازی اعتماد الدوله سه خانه اورد هم که پیشکش خود [۱۲۳ الف] را همانجا به نظر درآورد. اسباب واشایی پیشکش اورا که اکثر در کمال نفاس بود به تفصیل دیدم. از جواهر دوانه مروارید که سی هزار روپیه

قیمت داشت و یک فطعه لعن قطبی که به بیست و دو هزار روپیه به بیع درآمده بود، با دیگر مرواریده و لعلها که مجموع قیمت آنها یک لک و ده هزار روپیه می‌شد، درجه قبول یافت و از اقامته وغیره نیز مواردی پندرده هزار روپیه برداشته شد.

چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش باز پرداختم قرس یک پهربش را به صحبت و خوشی گذرا نیزه نامرا و بله و فرمودم که پیاله دادید. مردم محل بیز همراه بودند. مجلس خوبی منعقد شد بعد راتنم صحت اعتمادالدوله را عذرخواهی نموده متوجه دولتخانه شدم. در همین روزه فرمودم که نور محن را نورجهان بیگم می‌گفته باشد.

در دوازدهم پیشکش اعتبارخان به نظر گذشت ظرفی به شکل ماهی مرصع به جواهر نفیسه در عایت تکلف و اندام به اندازه معتاد من ساخته بودند. آن را با دیگر جواهر و مرصع آلات واقعه که مجموع قیمت آنها پنجاه و شش هزار روپیه می‌شد قبول نمودم و تشهیه را باز دادم. بهادرخان از قدھار هفت رأس اسب عراقی و نه نقوذ اقامته فرستاده بود با پیشکش اراده خان و راجه سورج مل ولد راحه باسو در سیزدهم بنظر گذشت. عبدالسبحان که به منصب هر رو دو صدی ذات و شصصد سو در سرافراز بود، بهار و پانصدی ذات و هفتصد سوار امیاز یافت. در پانزدهم صاحب حموگی ولایت تهیه و آن حدود از شمشیرخان او زبک تغیر یافته به مظفرخان مرحمت شد.

در شانزدهم پیشکش اعتقادخان ولد اعتمادالدوله به نظر درآمد. از آن جمله مو azi می و در هزار روپیه برداشته تشهیه را با او عنایت نمودم. در هفدهم پیشکش تربیت خان دیده شد. از جواهر واقعه هفده [۲۳] هزار روپیه پسند افتاد. در هزدهم به شانه آصف خان رفتم و پیشکش او همانجا به نظر درآمد. از دولتخانه تا به منزل او تخبیبا یک کروه مسافت بود. نصف راه متحمل وزر، هفت و دارائی باف و محمل ساده پای انداز نموده بود. چنانچه ده هزار روپیه قیمت آن به عرض رسید. آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر برده پیشکشها بی که سرانجام نموده بود به تفصیل از نظر گذشت. از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات واقعه نفیسه مو azi یک لئو چهارده هزار روپیه و چهار راس اسب و یک رأس اشتر، پسند خطر اشرف، فتاد.

نوزدهم که روز شرف نبراعظم بود در دولتخانه محسن عالی ترتیب یافت. بنابر ملاحظه ساعت دو نیم گهری از روز مذکور، هانده بر تخت جلوس نمودم. فرزند با خرم درین ساعت متبر که لعلی در غایت آب و صما گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند. منصب آن فرزند را که پانزده هزاری ذات و هشت هشتاد سوار بود به بیست هزاری ذات و ده هزار سوار مقرر داشتم. هم دراین روز وزن قمری یه عمل آمد.

اعتمادالدوله را که بهمنصب ششهزادی ذات و سه هشتاری سوار ممتاز بود بهمنصب هف هزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز ساخته تومن نوع تیز به او عنیت نمودم و حکم کردم که نقاره او را بعد از نقاره فرزند خرم می نواخته باشند. بهمنصب تربیت خان پاصلی ذات و سوار افزوده شد که سه هزارو پاصلی ذات و هزارو پاصلی سوار د بوده باشد. اعتقاد خان به اصل و چه رصد سوار افراد از گشت نظام الدین خان از اصل و اخض ف بهمنصب هفتادی ذات و سیصد [۱۲۴] سوار ممتاز گردیده به خدمت صوبه بهادر تعیین یافت. سلام الله عرب به خطاب شجاع خان سر بلندی یافت و به حمهه مر وارید سوار از گشته از حلقه بگوشان درگاه شد؛ و میر جمال الدین حسین انجورا به خطاب عضده الدوله سرف از ساختم. در بیست و یکم الله تعالی از دختر مقیم والد مهتر فاضل رکاندار پسری به خسرو داد. اللداد افغان که طریقه بندگی اختیار موده از روی اخلاص تمام از احداد بدنهاد جدا شده آمده است بیست هزار درب مر حمت شد. در بیست و پنجم خرقوت رای منوه رکه از تعبیات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید، پسراو را بهمنصب پاصلی ذات و سیصد سوار سرافراز ساخته جا و مقام پدر او را با عنایت کردم در بیست و ششم پیشکش نادعلی میدانی که نه رأس اسب و صددانه کیش و چهارشتر ولایتی بود ذ نظر گذشت. در بیست و هفتم بیان زنجیر فیل به نهاد خان حاکم قله را رویکرد زنجیر فیل به میران ولد میر خلیل الله و یك زنجیر رسید پایزید حاکم به که مرحوم نمودم.

در عره اردی بهشت حسب الاتمام عبدالله ختن به برادر او سردار خان نقاره عنایت نمودم. در سی و سوم که پیوه مرصع به الله خان افغان مرحمت نمودم. در همین روزها خبر رسید که قلم بیگانه از افغان آفریدی که دولتحواه و فرمان بردار بود و راهداری کوت خیر بدو تعلق داشت هناندک توهمی قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده سر به فساد برآورده برس هر تهاده جمعی را فرستاده هرحا [۱۲۵] که او و مردم او رسیدند بت بر غفلت آن مردم دست به قتل و غارت برآورده خلقی کثیر را ضایع ساختند. مجملما ارجح کت شنبیع این افغان بی عقل شوری مجلد در کوهستان کابل رویداد. چون این خبر رسید هارون برادر قدم و جلال پسر او که در دربار بودند فرمودم که گرفته به آصف خان سپارند که در قلعه گوالیار محبوس سازد.

از اشارات رحم و شفقت سخانی و علامات عنایت پزداتی امری درین روزها مشاهده افتاد که خالی از غرایی نیست. اهل درغایت لطف و صفا فرزند حرم بعد از قتل را بادر اجمعی به من گذرا بید به شخصت هز ر رویه قیمت نمودند در خاطر می گذشت که این لعل را در بازوی خود باید بست. غایبا دو مر وارید نادر خوشاب یک اندام که هم آغوشی این نوع لعل داشد من با یست تا آنکه یك دانه مر وارید اعلی به قیمت هشت هزار رویه مقر بخان بدلست آورده در

پیشکش نوروزی خود گذرا نیست، بخاطر رسید که اگر همانی این بهم رسید باز و نه مکمن خواهد شد. خرم که از خردی باز شرف ملازمت حضرت و لد بزرگوارم در رفته شب و روز در خدمت بود، به عرص رسانید که در مر واژدهای سر بند قدیم به همین وزن و اندام مر واژدی به نظر من در آمده است، سر پیچ کلان قدیمی را حاضر ساختند و بعد از ملاحظه به همین مقدار وزن و اندام مر واژدی ظاهر شد که در روزن یک ذره تفاوت نداشت چنانچه جو هرین ازین معنی تعجبها نمودند و در قیمت و اندام آب و تاب موافق [۱۲۵ الف] بود. گویا از یک قالب ریخته شده است. مر واژدها را بر اطراف لعل کشیده بر بازوی خود ستم و سرمه شکرانه حدا و نه بنده نواز مر زمین نیاز و فروتنی تهاده زمان بمشکر گویا ساختم. بیت

از دست و زبان که برآید  
کر عهده شکرش بدر آید (سعده)  
در پنجم سی رأس سپ عراقی و ترکی که مرتضی خان از لاہور فرستاده بسود بنظر گذشت، شخص و سه رأس اسب و پانزده نفر شتر نر و ماده و یک دسته بر کلکی و سه عدد عاقری و نه چیتی خطائی و نه عدد دندان ماهی جواهردار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکش‌های خان دوران که زکایل فرستاده بود منظور نظر گشت. یک زنجیر فیل خرد از فیلان حبشه که از راه دریا به جهاز آورده بودند، مقرب خان پیشکش گذرا اید. نسبت به فیلان هندستان در حلقه شخصی تفاوتها دارد. ذجمله گوشهای او کلامتر از گوشهای فیلان اینجاست، خرطوم و دم او هم در ازتر واقع شده.

در زمان والد بزرگوارم یک فیل بچه، عتماد خان گجراتی پیشکش فرستاده بود، رفته رفته کلان شد بسیار تنبوtiny و بد خو بود. در هفتم خنجر مرصع به مظفر خان حاکم تهتهه مرحمت شد. در همین روزها خبر رسید که جمعی از افغانان یک‌نه پیگ‌نه برس عبد السیحان برادر خان عالم که در یکی از تهانهای مفرد بود رفته تهانه او را قل کردند. عبد اسبحان با چندی دیگر از مصبداران و بنده‌هایی که بد همراهی او تعیین بوده‌اند داد مردانگی داده درزد و خورد به تقصیر از خود راضی نگشته‌اند. آخر بمقتضای آنکه ع پش چو پرشد به زند [۱۲۵ ب] پل را آن سگان دست بر آنها یافته عبد اسبحان را با چندی از مردم آن تهانه به درجه شهادت رسانیده‌اند. بجهت پرسش بن قضیه فرمان مرحمت عنوان و خلاصه به خان عالم که بهایلچی گری ایران تعیین شده بود، عنایت دموده فرستادم. در چهاردهم پیشکش مکرم خان ولدمعظم خان که از بنگالی آمده بود، از جناس و امتعه که در آن ولايت بهم می‌رسد به نظر در آورده بمنصب چندی از جا گیرداران گجرات اضافه حکم نمودم. از جمله سردار خان که هزاری ذات و پانصد سور بود به منصب هزار و پانصد ذات و ششصد سور از گشت و علم نیز به او مرحمت شد.

سید قاسم ولد سید لاد بارهه از اصول و اضایوه به منصب هشتصدی ذات و چه، رصد و پنجاه و یار پیش  
برادرزاده حمد قاسم کو که به منصب ششتصدی ذات و دویست و پنجاه سوار ممتاز گردیدند.  
در هفدهم خرداد رزاقوردي او زیبک که از تعیینات شکردن بود شنیده شد به کنگاش  
سپاهگری خوب می رسید و از امرای مقرر ماوراء لنهر بود. در بیست و یکم الله داد افغان را  
به خطاب خانی سرفراز ساخته منصب او که هزاری ذات و ششتصد سوار بود دوهزاری ذات و  
هزار سوار ساختم. سه لک رویه ارجزانه لا هود به انعام و مدد خراج خان دوران که در شورش  
افغانان سی [۱۲۶] پلخ بچای آوردہ بود مقرر گشت. در بیست و هشتم کنور کرن بهجهت  
کنجد ائمها و مقام خود رخصت شد. خلعت و اسب عراقی خاصه مع زین و فیل و کمر خنجر  
مرصع نهاد و مرحمت نمودم. در سیم این ماه خبر ووت مرتضی خان رسید. از قدیمان این دولت  
بود. حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده بدرجه عتمد و اعتبار رسایله بودند و در  
زمان دولت من نیز توقیق نمایانی یافت که آن زیر کردن خسرو بود. باله منصب او به ششهزادی  
ذات و پنجهز ری سوار رسید. و درین ولاجون صاحب صوبه پنجاه بود تهدیدگر قلعه  
کنگره که در کوهستان آن ولايت بالکه در معموده عالم به ستحکام ان قلعه نمی باشد نموده بدان  
خدمت رحصت یافته مشغول داشت. ازین خبر ناخوش آرددگی خاطر تمام بهم رسانید و الحق  
بهجهت ووت این چنین دولتخواهی آرددگی گنجایش داشت چون در دو اتفاق ای روزگار  
گذراند به کار آمد مغفرت اورا از الله تعالی مسئلت نمودم.

در چهارم خرداد ماه منصب سید نظام از اصول و اضایوه تهصدی ذات و سیصد و پنجاه  
سوار مقرر گشت خدمت میم. نداری ایلچیان اطراف به تور الدین قی فرموده. در هفتم خرداد  
سی فخران بارهه رسید. بسیار جوان مردانه کار طلب بود. در چنگ خسرو تردد های نمایان کرد. در  
صو به دکن به علت هیضه جهان فانی را وداع نمود. پسران او را رعیتها نمودم و علی محمد  
که بزرگ و ارشد [۱۲۶ ب] اولاد او بود به منصب ششتصدی ذات و چهارصد سوار و برادر  
دیگر کش بیدر نام جهاد صدی و دویست سوار سرفراز گردیدند سید علی برادرزاده او به اضافه  
پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت. در همین دورها خوب الله پرس شهار خان کتبه به خطاب  
زب زخان امتیاز یافت.

در هر دهم منصب هاشم خان از اصل و اضافه بدوهزار و پانصدی ذات و یک هزار و  
هشت صد سوار مقرر شد. درین تاریخ بیست هزار درب به ایداد افغان مرحمت نمودم. بکر ماجیت  
در جهولایت ماند هو که آما و اجداد او از زمینداران معتر بندوستان اند بوسیله فرزند اقا لمند  
با خرم سعادت کورنش در بافت نقصیرات او بمعفو مقرر گشت. در بیست کلیان حبس میری

که راجه کشند اس به طلب او رفته بود آمده ملازمت نمود. یک صدمهر و هزار روپه به طریق نذر گذر نید. برادر کلان او را اول بهم صاحب جاه و مقام بود. چون در گذشت ازوطنی دو ماhe ماند و او هم چند روز پیش تزیست. صیه اورا در ایام شاهزادگی به جهت خود خواستگاری نموده به خطاب منکه جهان ممتاز گشت (چون آبا و اجداد این طیفه از قدیم دولتخواه آمده‌اند این بیوں نیز بهمیان آمده بود. کلیان مذکور را که برادر اول بهم بود طلب داشته به تکیه را گز و خطاب را اول سرافرازی ساختم).

در این تاریخ واقعه‌ای روایت نمود که هر چند خواستم که در سلک تحریر در کشم دست و دلم پاری تداد و هر گاه قلم گرفتم حالم متغیر شد ناگزیر بهاعنادالدوله فرمودم که بنویسد. در تاریخ یاردهم خردماه سنه یازده صیه قدسیه شاهزاده بلندآقال خرم را که بند گان حضرت بآن نوزاده بوستان سعدت تعلق و نهایت الفت داشتند اثر تی بهم رسید و بعد از سهروز نشان آباء ظاهر شد و به تاریخ یست و ششم ساه مذکور مطابق روز چهارشنبه یست و نهم شهر حمادی الاول سنه هز رویست و پنج طایر روحش از قس عنصری پرواز نموده به ریاض رضوان حرامید. درین تاریخ حکم شد که روز چهارشنبه [۱۱ الف] می‌گذشته چه نویسم که ازین واقعه جاسوز و سانجه غم‌اندوز بر ذات مقدس حضرت ظل‌اللهی چه گذشته باشد هر گاه جان جهان را جایب برین موال بوده باشد دیگر بنده‌ها را که حیات به آن ذات قدری صفات دانسته احوال چون خواهد بود. دوروز شده بار بیافت و خانه که جای نیشت و برخاست آن طایر بهشتی بود حکم شد که دیواری از پیش برآورند تا به نظر در نیامد معهذا در دولتخانه نی راستد. روز سیوم بی تا با به بمنزل شاهزاده والاقدر تشریف فرمودند و بنده‌ها به سعادت کورش سر فراز شده حیث تازه یاقتند. درین راه آن حضرت هر چند می‌خواستند که ضبط خود فرمایند بی اختیار اشک از چشم مبارک می‌دیخت و مدله‌ی مددید چنین بود که به مجرد شنیدن حرفی که بموی دروی از آنسی حل آن حضرت متغیر می‌شد. چند روز در منزل شاهزاده عالمیان گذرانیده روز دو شنبه ششم تیر ماه اللهی به خانه آصف خان تشریف برداشت و از آنها روز مبارک شنبه نهم چشم نور توجه فرمودند دو سرور دیگر خاطر مبارک خسود را آنجا مشغول داشتند تا اجمیر مسکر اقبال بود ضبط خود نمی‌توانستد فرمود. هر گاه سخن آشنا بی به گوش می‌رسید بی اختیار اشک از چشم می‌چکید. دل مخصوصان فدائی شرحه شرحه می‌شد و چون نهضت موکب اقبال به صوب دکن اتفاق افتاد قدری تسکین و آرام حاصل شد. تولد شاهزاده شاه شجاع: روز شنبه یازدهم از چشم نور متوجه دولتخانه اجمیر گشتم، یکشنبه دوازدهم بعداز گذشتن سی و هفت پل در وقتی که بیست و هفت قوس طالع بود

به حساب میجمان هدف و پاتزدهم درجه جلدی به حساب یونانیان از شکم صیه آصف خان دری گرانمایه به عالم وجود آمد به شادمانی و خوشدلی این عطیه والانقاره ها بلند آوازه گردیدند و در عیش و خرمی بروی خلائق گشوده شد و بی تأمل و فکر نام او شاه شجاع به زبان می آمد. امید که قدم او بر مادر و پدر مبارک و فرخنده باشد.

دوازدهم بیک قبضه خسرو مر صع و بیک زنجیر فیل بهراول [۱۲۷] کلیان جیسلبری مر حمت نمودم. در همین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیر او در سر کار قوع بود رسید. فبلی به رای کنور دیوان گجرانی مر حمت نمودم. در بیست و دوم همین ماه پانصدی بسر ذات و سوار را چه مهاسنگه اضافه مر حمت فرمودم که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار باشد. منصب عالی خان بازی که قتل از این خطاب نصرت ختنی سرافراز گشته بود دوهزاری دست و هزار و پانصد سوار مقرر گردید علم تیز به امر حمت شد. به چهت برآمدن بعضی مطالب نذر نموده بودم که مجموعی از طلا شبکه دار بر دور مرقد منوره خواجه بزرگوار ترتیب دهم. در بیست و هفتم این ماه اتمام یافت فرمودم که پرده نصب نمایند. به بیک لک و ده هزار رویه تمام شده بود.

چون سرداری و سر کردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خطرمن می خواست از فرزند سلطان پروریز سرنشد به عاطر رسید که فرزند مذکور را طلب داشته با با حرم را که آثار رشد و کار دانی اد احوال او ظاهر است، هراول لشکر فیروزی اثر ساخته خود به نفس نفس از عقب او روانه گردیم و این مهم در ضمن همین بورش به اتمام رسید. بنابر این فرادران فرمان به اسم پروریز صادر گشته بود که روانه صریح الله آباد که در وسط ممالک محروسه واقع است گردد، و در ایامی که ما در آن عزیمت باشیم به حفظ و حراست آن مملک قیام و اقدام نمایند در تاریخ بیست و نهم ماه مذکور عرض داشت بهاری داس واقعه نویس بر هانپور رسید که شاهزاده در تاریخ بیست به خبریت و خوبی از شهر برآمده متوجه صوبه مذکور شدند.

در عره خرد اد طرمه مر صع به میرزاها و سنتگه عنایت نمودم. بددرگاهی کشند گیر فیل مر حمت شد. در هر زدهم چهار رأس اسب راهوار که لشکرخان ارسال [۱۲۸] دشته بود از نظر گذشت. میر مغل، فوجداری سر کار سهل از تعبیر مسید عبدالوارث که به جای خواصخان به حکومت سر کا قنوج تعیین یافته بود، مقرر گشت و منصب او به شرط خدمت مذکور پانصدی ذات و سوار قرار گرفت. در بیست و یکم پیشکش راول کلیان جیسلبری از نظر گذشت. سه هزار مهرونه رأس اسب و بیست و پنج نفر شتر و بیک زنجیر فیل بود و منصب قزلیاش خان را از اصل و ضایه هزار و دو صدی ذات و هزار سوار مقرر گشت. در بیست و سیم شجاعتخان رخصت جاگیر یافت که رفته سرانجام نو کر و ولایت خود نموده و در موعد مقرر حاضر شود. درین سال بلکه در اشی سال

دهم جو سو و دی عظیم در بعضی از جاهای هندستان ظهر گشت و آغاز این بلیه از برگات پنجاب ظهور نموده رفتار فته به شهر لاہور سراست کرد و حق سیاری از مسلمانان و هندو بدین علت تلف شد. و بعد از آن به سر هندو میان دو آب تاده لی و پرگات اطراف آن رسیده دهیا و پرگهارا خراب ساخت. درین ایام تخفیف تمام دارد. از مردم در از عمر واژ تواریخ پیشینیان ظاهر شد کهین مرضی درین ولایت هر گز ننموده سبب آن از حکما و دانایان پرسیده شد. چون دو سال بی دریی خشکی روی داد و باران بر ساتی کمی کرد بعضی گفتند که بواسطه عفونت هوا که از مرinxیکی و کمی باران پهمرسیده این حادثه رویداد. بعضی حواله به امور دیگر می کردند. العم عنده الله. تقدیرات اینها را گردن باید نهاد. ع  
چکند پله که گردن ننهد فرمان را

چون در پنجم شهر بور پنجه زاد عدد روییه به صیغه مدد خرج والده میر میران که صیغه شاه اسماعیل ثانی بود مصه عوب به سوداگر ن بـهولایت عراق فرستاده شد. در تاریخ ششم عرض داشت عـا بد خان بخشی و قعـه نویس احمد آباد مبنی بر آنکه عبدالله خان بهادر فیروز چنگ بهجهت آنکه بعضی مقدمت که مرضی حاطر او نموده در واقعه داخل ساخته ام یامن در مقام ستیره در آمدۀ جمعی بر سر راه من فرستد و مرای عزت ساخته به خانه خسود بـهود چنین و چنان کرد. این معنی به نوعی در خاطر من گـران آمد که می خواستم که یک بارگـی اوردا از نظر اندخته ضایع مطاق سازم. آخر الامر به خاطر رسیده دیانت [۱۲۸] دا به حمد آباد فرستم تا این قضیه در آنجا از مردم بـی غرض تحقیق نموده اگـر این امر واقعی باشد، عبدالله خان را همراه گـرفته به درگـاه آورد و حفظ و حرست احمد آباد به عهده سردار خان که برادر او است باشد. پیش از رو ن شدن دیانت خان این خبر به خان فیروز چنگ می رسد. او از غایت اضطراب خود را گـناهکار قـر رداده پـیاده روانه درگـاه مـی گـردد. دیانت خان در اثنـای راه به خان مـذکور مـی دـسد و اورـا به حـالت عجـی مشاهـده نـموده چـون پـیادـگـی پـاهـای اورـا مـجـروح و آـزـرـده سـاختـه بـود تـکـیـف سـوارـی مـی کـند و هـمـراـه گـرفـه رـوانـه مـلاـزـمت مـی شـود. مـقـبـخـان کـه اـزـخـدمـتـکـارـان قـدـیـم اـینـدرـگـاه اـسـت اـزـ زـمانـ شـاهـزادـگـی مـکـرـرـ استـدـعـای صـوـبهـ گـجرـاتـ التـماـس اـزـ منـ مـیـ کـرد. چـون اـینـ نوعـ حـرـکـتـی اـزـ عـدـالـلـهـ خـانـ بهـوقـوعـ آـمـدـ بهـ خـاطـرـ رسـیدـ کـهـ آـرـزوـهـایـ خـدمـکـارـ قـدـیـمـ خـودـ رـیـآـورـدهـ اـورـاـ بهـ جـایـ خـانـ مـذـکـورـ بهـ اـحمدـ آـبـادـ فـرـسـتمـ. دـوـهـمـینـ رـوزـهـاـ ساعـتـ اختـیـارـ نـمـودـهـ بـهـ تـسلـیـمـ حـکـومـتـ وـ صـاحـبـ صـوـبـگـیـ مـذـکـورـ اـورـاـ کـامـرـوـایـ صـورـتـ وـ معـنـیـ سـاخـتمـ. در دهم بـرـمنـصبـ بـهـادرـخـانـ حـاـکـمـ قـدـهـارـ کـهـ چـهـارـهزـارـیـ ذـاتـ وـ سـهـزارـ بـودـ پـانـصـدـیـ ذـاتـ اـفـوـدهـ شـدـ شـوـقـیـ. تـبـورـهـ بـوـزـ رـاـ کـهـ اـزـ نـادـرـهـایـ رـوـزـگـارـ اـسـتـ وـ نـعـمـاتـ هـنـدـیـ وـ فـارـسـیـ رـاـ

بهروشی می نوازد که زنگ از دلها می زداید به خطاب آنندخانی دل خوش و مسرور ساختم آند به زبان هندی خوشی و راحت را می گویند.

تبه در ولایت هندوستان تا اخر تیرماه بیش نیست. مقربخان زبرگته کرانه که وطن آبا و اجداد اوست و با غلات احداث نموده انبه را تادوماه دیگر ذیاده برایام بودن آن به نوعی محافظت نموده و سامان کرده بود که همه روزه در اجیر انبه بهمیوه خانه می رسانید چون این امر فی الجمله غرایی داشت تو شتهد. درست اسب عراقی نادری لعل می بهانم جهت پرویز به دست شریف حدمتکار [۱۲۹ الف] فرستاده شد. صورت ران و کرن پس اورا به سنگ تراشان تیز چنگ فرموده بود که از سنگ مرمره قد و ترکب که دارند تراشند، درین تاریخ صورت تمام یافت و به ظریف نداده شد. فرمودم که به آنگه بوده دریاغ پای جهرو که در شن نصب کنند.

در بیست و ششم محلس وزن نمسی به طریق مقرر معقد گشت. وزن اول شهر از و پانصد و چهارده تولچه طلا بوده و تادوازده وزن هر روزن به یک جنسی می شود چنانچه ورن دوم به سیماب و وزن سیم به ابریشم و وزن چهارم اقسام عطر یات از عنبر مشک و ناصنبل و عسود و بان و به همین روش تادوازده وزن اتمام یابند از حبوات به عدد هرسالی که گذشته یک گوسفتند و بز و یک قطعه مرغ به دست نهاده به فقراء و درویشان می دهند. این ضابطه از زمان و لد بزرگوارم تا مرور دین دولت ابد پیوند محصول و جاری است و بعد از وزن مجموع آن اجناس را که قریب به یک لک رویه می شود به فقراء و ارباب حاجت تقسیم نمایند.

درین روز لعلی که مها بخت خان در برها پور به مبلغ شخص و پنج هزار روپیه از عبدالله خان بهادر فیروز جنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد. خیلی علی خوش اندام است. منصب خاصه خان اعظم از قرار هفت هزاری دات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان مطابق آن جاگیر تخریه دهند و آنچه از منصب دیانت خان به واسطه مقدمات گذشته کم شده بود حسب الالتماس اعتماد الدو له برقرار ماند و عضد الدو له که جاگیر در مالوه یافته بود بهجاگیر مرخص گشت و به عنایت اسب و خلمت سرفرازی یافت. منصب راول کلیان جیسلمیری به دو هزاری ذات و هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت مدکور را بهجاگیر او تخریه دهند و چون ساعت رخصت او در همین تاریخ بود اسب و فیل و شمشیر مرخص و خلمت و پرم نرم خاصه [۱۲۹ ب] یافته به دل خوشی و سرفرازی تمام به ولایت خود رخصت یافت. در سی و یکم مقربخان به احمد آباد مرخص گشت و منصب او که پنج هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار بود و به پنج هزاری ذات و سوار فرار گرفت و به خلمت خاصه و کرته و نادری مع تکمه مروارید سر بلند یافت و دور اس اسب ز طویله خاصه و یک ز تجیر ویل خاصه و یک قبضه شمشیر

مرصع به او مرحمت شد و به خوشحالی و شادکامی متوجه صوبه مذکور گردید. در پانزدهم ماه مهر جگن سنگه ولسد کنور کرن ازوطن خود آمده ملازمت نمود. در شانزدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی ازوایت اوده که بجا گیر او مقرر بود آمده ملازمت نمود و هزار رویه نذر گذراند و قیلی که یکی از زمینداران آن نو حی داشت و حکم شده بود که از زمیندار مذکور بگیرد آن قبیل به نظر در آورد. دریست و یکم پیشکش قطب املاک حاکم کلکنده که مشتمل بر بعضی مرصع آلات بود دیده شد. منصب سید قاسم بارهه از اوصاف و اضافه هزاری ذات و ششصد سوار مفرغ گشت. در شب جمعه بیست و دوم میزان علی بیگ که سن او از هفتاد و پنج در گذشته بود و دیعت حیات سپرد. درین دولت نزدقات و خدمات خوب ازو بوقوع آمد، پله منصبی رفته چهار هزاری رسید از جوانان فرارداده کریم الطبع مردانه این الموس بود. ازو فرزند و نسب تماند. طبع نصی هم داشت. چون در روزی که بهزیارت روشه منوره بزرگوار خواجه معین الدین رفته بود حالت ناگزیر او را دست داد فرمود که او را در همان مقام متبرک مدفنون ساخته.

دروقی که ایلچیان عاملخان بیجاپوری را رخصت می سودم سفارش [۱۳۰ الف] کرده بودم که اگر در ولایت مذکور کشتنی گیری سرآمدی یا شمشیر باز نامی بوده باشد به عاملخان بگویند که بجهت م بفرستد. بعد از مدتی که ایلچیان بازآمدند شیرعلی نام مغل زاده که در بیجاپور تولد یافته بود و ورزش کشتنی گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت با چند نفر شمشیر بار آورده بودند. شمشیر بازان خود سهل ظاهر شدند اما شیرعلی دا با کشتنی گیران و پهلوانان که در ملازمت بودند به کشتنی اند احتم. شیچکدام به او مقاومت نتوانستند کرد خلعت و هزار رویه و قیل بد مرحمت شد. بسیار خوش نسبت و خوش تر کیب و زور آور ظاهر گشت او را ملازمت خود نگاهداشتند پهلوان پای تخت مخاطب ساختم و منصب جا گیر داده رعایت تمام نمودم.

دریست و چهارم دیانت خان که به آوردن عبدالله خان بهادر فیروز جنگ که تعین یافته بود او را آورد و ملازمت نمود. یک صد مهر مذر گذراند. در همین تاریخ رامد من ولد راجه ر جستگه از امرای راجبویت که در خدمت دکن وفات یافته بود منصب هزاری ذات و پانصد سوارسر فراز گردید. چون از عبدالله خان تقصیرات بدو قوع آمده بود با آخرم را شفیع گناهان خود ساخت. دریست و هشتم بجهت م با خرم حکم کورنش نمودم از روی خجالت و شرمدگی تمام ملازمت کرد. یکصد مهرو یکهزار رویه نذر گذراند.

چون قل از آمدن ایلچیان عاملخان قر ر خاطر آن بود که با خرم د هر اول خود ساخته

خود متوجه دکن شوم و این مهم را بجهت بعضی امور در کمال افتاد صورتی دهم بنابراین حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیر از شاهزاده دیگری عرض نرساند. درین روز شاهزاده ایلچیان را به ملازمت آورده عرايضی که داشتند گذرانید. بعد از وفات مرتضی خان و راجه‌مان و اکثر سرداران کومنکی خان مذکور [۱۳۰ ب] به درگاه آمده بودند. درین تاریخ راجه‌مان را حسب لاتناس اعتمادالدوله به سرداری گرفتن قلعه کائکره تعیین فرمودند و مجموع آن مردم را به همراهی او مقرر داشتم و هر کدام را فراغت خورد و منزلت که داشتند به انعام واسپ و فیل و خلهت و در دلخوش ساخته رخصست دادم. بعد از چند روز به عبدالله خان که بسیار دل شکسته و آزرده خاطر بود نایاب التماض یا با خرم خنجر مر صبح عنایت نمودم و حکم شد که منصب اورا بدستور سانق برقرار بسویه فرزند مذکور از تعیبات خامست دکن باشد.

در سیویم آبان ماه متصرف وزیر خان که در ملازمت با پرویزی بود به دوهزار ذا و هزار سوار از اصل و اضفه حکم نمود و در چهارم خسرو را که آنی رای سنگه لن به محافظت شد خبرداری او مقرر بود، بنای بعضی ملاحظه‌های به آصف خان سپرده شال خاصه به او عنایت کردم. در هفتم مطابق هفدهم شوال محمدرضا ییگ نام شخصی را که دارای ایران به طبق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود. بعد از ادی مسراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابی که داشت گذرانید و مقرر گشت که اسپان و هدیه همواه آورده از نظر بگذراند آنچه بتوشند و گفته فرستاده بودند همگی از روی برادری و صداقت بود، به ایلچی مذکور در همین روز تاج مر صبح و خلمت عنایت نمودم. چون در کتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودند خوش آمد که به جنس آن کتابت داخل جهانگیرنامه شود.

نقل کتابت شه عباس؛ نصارت بخش سراستان اخلاص و عبیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عودت در نیایش معبدی موجود است که افسر دولت و اقبال بر گریدگان عرصه فرمانزدگی و دیهم سلطنت و اجلال فارسان مضمار جهان گشایی را به جواهر توفیقات نامه‌سازی آراسته به برقه توفیق شاهراه [۱۳۱ الف] ترویج دین و دولت و تنیق ملک و ملک هدایت تمود. چون وسعت آباد خاطر را گنجایش شده از مر تسبیح شایسته پرستش نیست، بهتر آن است که پای اندیشه از طی این بیدای حیرت افزایی دارد و دست استشفاع را در اذیال مقدمه حضرت سلطان رسیل و هادی سیل و سیدالکل فی الکل و حضرت ائمه هدی و شفیعان روز جزا سینا شاه اولیا و سور اصنیع علیهم من الصوات از کیا که غواصان بخاری کرمت ربانی و جوهر بان دیار مرحمت یزدانی اند استوار نموده از خصایص نسبت معنوی و قرب

باطنی که پیش نهاد همن حقیقت شناسان دورین و آگاه دلان حق گزین است به جلوه گاه ظهور آورده برم آت ضمیر، نور و آئینه خاطر فیض گستر که مقتبس ز انوار ولایت و متجلی از اشهعه هدایت است، مخفی و محتجب نیست که درین عالم چیزی بمحبت فایق نیست که درین عالم چیزی بمحبت فایق نیست و امری چون مودت لایق نی، چه مدار نظام کون برمودت و تألف آمده خوشادی که پذیرای پرقو آفتاب محبت گشته جهان جان و عالم روح را از ظلمت و حشت پردازد. به الحمد که این شبهه رضیه و شیمه مرضیه ارثا و اکسایا می‌نماید این دو مسلسله علیه استقرار یافته صیت اتحاد و آواز ده و داد چون هبوب صبا و فروغ ذکا در بیسط غیر افایع ولاجع گشته مسرت افرای خواطر نیک خواهان عاقبت اندیش و حقیقت گزینان و فاکیش گردیده و بنار افضلی وحدت حقیقی و تألف ازی که میان این اخلاص شعار و آن برادر تامدار کامگار به مرتبه ای است حکام یافته که، مصرع

### اندر غلطم که من توام یا تو منی

تو فق صورت و معنی بحدی انجامید که دوی و جدائی ر در دنیا و عقی گنجائی نماند، از ظهور این معنی گلزار دوستی سرسیزی گرفته آرنو آن چند شکفتند آغاز کرد که عنديليب جن مشتاق و مرغ روح کبر الاشتیاف بهزار دستان از عهده [۱۳۱] شکر بعضی از آن پیرون تواند آمد. خواهش ضمیر محبت تأثیر آن است که من بعد یکی از طرز دانان باط عزت پیروسته جلیس مهتس اس باشد و چون رفت بناه عزت دستگاه محمدحسین چلبی که سبق ارادت و اخلاص آن دو دمان را با نسبت خدمت و اختصاص آن آستان ارتباط داده به فور عقل کامل و کیاست متصف و از طرز خدمت ملاطین واقف است و اوضاع او پسندیده خاطراشرف ایاده ز جانب عالی به نجام بعضی مهام که بتاخیر افتاده مامور و بخدمت دیگر متصرف بوده شایسته بن امردانسته چند روزی توقف فرمومیم بنابر آن که جمیع مملکت و ماتعرف مخلص طفیل ملازمان عالیست و تکفات رسمی بالکلیه مفقود است مشاریله را که مرد آگاه و مزاجدان پادشاهان عالیجاه هست مقرر نموده ایم که هر چه درسر کار محب بی ریا باشد با امته و اجانس آن ولایت به نظر در آورده که آنچه پسند خاطر اقدس داند فرموده شود و بعد از آنکه خدمات برجست دلخواه به نقدیم رسد اگر توقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند که بهجهت فیصل مهمات آن حضرت درین ولایت باشد والاشخصی دیگر که قابل این خدمت باشد تبیین مر مایند. سفارشی که در باب خربداری جواهر نفیسه خصوصا چند قطعه لعل که درین دو دمان بود و یکی از آنها به اسم سامی آبا و اجاد آن والائزه مزین است و به موجب وقف شرعی به سر کار مقدس نجف اشرف تعلق گرفته به چلبی مذکور فرموده بودند، چشم داشت آن بود که هر خدمتی

که درین دیار داشته باشند از روی بی تکلفی و یگانگی بدین خیرخواه رجوع فرمایند که هر چند ولاست ایران را محقر شمارند و قابل رجوع خدمات ندانند از عهده این گونه خدمتی بیرون می آید. اعلهای مذکور را به مصلحت علماء و صدور از سرکار فیض آثار گرفته صندوقه از فرنگ بجهت مخلص آورده [۱۳۲] بودند که لب قت ظرفیت آنها داشت چون صندوقی را که چلپی مذکور جهت سرکار آنحضرت به مرسانیده دیده دانستیم که خاطر عاطر به چیرهای که فی الجمله عرب داشته باشد مائل است به استدان کاردن دادیم که ترتیب نمایند. نشاء الله تعالیٰ بعد از تمام بالطهرا بخدمت سامی می فرستیم. چون خاطر محبت ذخایر به افتخار ابواب می تکلفیها متعلق است و از آن جانب استشمام روایح این انتفات نبی شد و معتمد قدیمی محمد رضا پسیگ را که از ایام صی الى یومناهذا در ملازمت من بسر برده بجهت تحقیق این معنی به ملازمت عالی فرستده بعضی سفارشات زبانی نموده ایم که در وحدت سرای انس بعرض رساند و سعادت آثار اخلاص شعار محمد قسم بیگ برادر چلپی مذکور را که ملازم خاصه شریعه است به واسطه سرانجام و سامان بعضی مهمات فرستادیم مرجو آنکه برخلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دولی و جداگانه فرموده مرغوبات خاطر خورشید مانند رایی تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهم را بهزادی مخصوص نموده به اعلام احوال و مکنوبات ضمیر بی همال مسروط و خوشحال سازند، همواره تائیدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق دوزگار خلافت باهره دد.

روریکشتبه هیئت دهم شوال مطابق هشتم آپن پیشخانه با یاخرم به عزیست تسخیر ولاست کن از احمری برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور به طریق هراول روان شده رایات جلال نیاز از عقب متوجه گردید. روز دو شنبه نوزدهم مطابق نهم سه گهربی از روز گذشته دولتخانه همایون بر همان سمت حرکت نمود. در دهم آبانماه منصب درجه سورج مل که به همراهی شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافة دوهزاری ذات و سوار مشخص گشت.

در شب نوزدهم به عادت معمود در غسلخانه بودم. بعضی از امرا و خدمتگاران به حسب اتفاق محسدرضا پسیگ ایلچی دارای ایوان هم حاضر بودند. يومی بعد از گذشتن شش گهربی بو بالای یکی از بامهای محل آمله نشست [۱۳۲] و بسیار کم به نظر دیدی آمد، چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند. تفنگ طلبیده بر سمتی که او را می نمودند سر راست ساخته گشاد دادم تفنگ چون فضای آسمانی بدان چونور شوم رمیده پاشی پاش گردید. فریاد از حاضران برخاسته بی اختیار لب به تحسین و آفرین گشادند. در همین شب از فرستده مرادرم شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن به کشتن صفوی میرز پسر کلان ایشان کشیده چون این

عقده در خاطر گرده کرده بود این معنی را ازو پرسیدم، چنین اظهار نمود که اگر در همان روزه کشتن او از قوت به عمل نمی آمد البته او قصد شاه می کرد چون این مقدمه از آثار و علامت زشت و سلوک او ظاهر گشت شاه پیشستی نموده حکم به کشتن او فرمودند.

منصب میرزا حسن ولد میرزا رستم در همین روزها از اصل راضا صه به هزاری دات و سیصد سوار مشخص شد و منصب معتمد خانهم که به خدمت پیشگیری لشکری که به مراغه با خرم مقرر بود تعیین یافته بود به هزاری دات و دویست و پنجاد سوار قرار یافت.

عزیمت خرم به طرفه کن: روز جمعه یستم ساعت رخاست با خرم بود. آخرهای این روز در دیوانخانه خاص و عام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سوار به درون در آورده از نظر گذرا نیست. از عنایات نمایان که به دور زندگی کور واقع شد خطاب شاهی است که جزو اسم او گردانیه فرمود که اورا من بعد شاه سلطان خرم می گفته باشدند و خلعت و چارقب مرصع که اطراف دامن و گریان به مر و از نرتیب یافته بود و یک اسب عراقی سازین مرصع و یک اسب ترکی و فیل خاصه مهندی بدن نام و رتبه از فرنگ انگریزی که بران نشسته متوجه گردد و شمشیر مرصع با پرده اول که در فتح احمدنگر بسدست افتاده بود بسیار پرده نامی مشهور است و خنجر مرصع بدوم رحمت نمودم. و به استعداد تمام متوجه گشت امید از کسرم واجب تعالی [۱۳۴] آن است که درین خدمت سرخ و گردد و بهر یک از امرا و منصبداران به قدر حال و منزلت اسب و خلعت مرحمت شد. شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده به بعد لله خان فیروز چنگ مرحمت نمودم. چون دیانت خان به مراغه شهزاده تعیین یافته بود خدمت عرض مکرر را به خواجه قائم قبیح خانی فرمودم.

پیش از این جمعی از دزدان بر خر نهای از خزاین بادشاھی که در حوالی چبوتره کوتولی بود ریخته مبلغی بر قرده بردند. بعد از چند روز هفت نفر از آن جماعت با سود ر آنها که نول نام داشت بدست افتادند، و پاره از آن زرها نیز پیدا شد: به خاطر رسید که چون مصدرین قسم دلیری شده اند اینها به سیاستهای عظیم باید رسانید، هر یک را سیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمود که به پای فیل اندانزد. او به عرض رسانید که اگر حکم شود من به فیل چنگ کنم؟ فرمودم که چنین باشد. فیل بدستی را حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجری به داده به فیل روبرو ساختند. چنان مرتبه فیل اورا انداخت و در هر مرتبه آن مقهود بیباک با آنکه سیاستهای رفیقان خود را دیده و مشاهده کرده بود پای خود قایم ساخته همان طور قوی دل و مردانه خنجرها به خر طوم فیل رسانیده چنان کرد که فیل از حمله کردن به جانب او باز ایستاد. چون این دلیری و مردانگی ز او متشهد شد فرمودم که از احوال او باخبر باشند.

بعد از آنکه مدتی به مقتصدی بذلتی و دون طبیعتی هوای جاه و مقام نموده گریخت. به خاطر بغايت گران آمده به جاگير از آن نواحی فرمودم که آن ناسبس قدر ناشناس را از حمل بر کشیدند مضمون گفته شیخ مصلح الدین سعدی مطابق حال او آمده. بسته  
عاقبت گرگز ده گرگز شود  
گرچه با آدمی بزرگ شود

روز شنبه عره ذیقه عده مطابق بیست و پنجم آبان بعداز آنکه دوپهرو پنج گهری از روز  
مذکور گذشته به خیریت و عزیمت درست از بلده [۱۳۲ ب] اجمیر به رته فرنگی که چهار  
اسپ بسته بودند سوار شده برآمد و حکم کردم که اکثر امرا به رته سوار شده در ملازمت  
باشند و فریب یه عرب نیز اعظم به منزلی که دوکروه پاکم بود در موضع دیوارانی نزول  
نمودم. قرارداد اهل هند آن است که اگر دیسوی شرق پادشاهان و بیرگان را حرکتی به قصد  
ملک گیری واقع شود بر قلی دندان داد سوار شوند و اگر حرکت به جانب غرب ناشد بر اسب  
پکرنگ و گر شمالي بود بر بالکی و سنگها س و حانب جنوب که دکن رویه است بور رته  
که از عالم عرا به است و بهل سوار نمی کنند و مدت سه سال و پنج روز در اجمیر توقف شد.  
معموره اجمیر را که محل مرقد متبر که خواجه بزرگوار خواجه معین الدین است از اقلیم دوم  
دانسته تد. هواش قریب به اعتدال است شرق آن دارالخلافه آگره واقع شده و شمال قصبات  
دهلی و جنوب آن صوبه گجرات است و مغرب آن ملستان و دیوال بور برم آن ولايت همه دیگر  
است. آب معدشواري از زمین آن بر می آید و مدار کشت و کار این صوبه بزمی باهر فرودی محض  
باران است. زمستانش اعتدال تمامدارد و تابستانش از آگره ملايم تراست از این صوبه هشتاد و  
شش هزار پانصد سوار و سه لک و چهل و هفت هزار پیاده راحیوت هنگام کارزار بر می آیند.  
درین معموره دو تال کلان واقع است. یکی زانیل تال و دیگر را ساساگر می گویند. بیل تال  
خراب است و نند آن شکسته درینولا حکم فرمودم که آنرا بندند و اناساگر درین مدت مدد  
که رایات جلان درین مقام بزول اجلال داشت همیشه پرآب و موافق بود و تال مذکور بکثیر  
کروه و پنج طاب است در هنگام توقف نهاده مهیزیارت روضه متوره خواجه بزرگوار منصرف  
است سعاد یاقتم و یازده مرتبه به تماثی تال [۱۳۴ الف] به کمر متوجه گشتم وسی و هشت مرتبه به  
چشم تو رخ کت واقع شد و پنجاه مرتبه به قصد شکار شیر و غیره سواری نمودم پانزده قلاده شیر و  
یک قلاده چیته و بیک قلاده سیه گوش و پنجاه و سه رأس نیله گاو و سی و سه زأس گوزن و نو در اس آهو  
وهشتاد رأس خوک و سیصد و چهل قطعه مرغای شکار کردم. در منزل دیوانی هفت روز مقام شد  
درین ایام پنج نیسه گاو و دوارده قطعه مرغای شکار گشت در بیست و نهم از دیوارانی کوچ نموده  
به موضوع داسه والی که از دیوارانی تا آنجا دوکروه و یک نیم پا و بود نزول اجلال واقع شد.

فیلی درین روز به معتمد خان مرحومت کردم. سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد. درین روز هایک تیله گاو شکار شد و دودست باز خاصه بجهت فرزند با خرم فرستادم. درسیوم آذر از مواضع مذکور کوچ واقع شد و به موضع مادهل که دو کروه و یک باو بود نزول احلال روی داد. در اثنای راه شش قطعه مرغایی وغیره شکار کرده شد. در چهارم یکیم کروه داده فنه در حوالی رامسر که تعلق به نورجهان بیگم دارد محل نزول جاه و جلال شد و هشت روز درین منزل مقام واقع شد. میر تر کی از تغییر خدمتکارخان بههدایت الله فرمودم. روز پنجم از روزهای مذکور هفت آهو و یک قطعه کلنگ و پنzesده ماهی شکار شد. روز دیگر چنگت سنگه ولد کنود کرن اسب و خلمت یافته به وطن خود مرخص گشت. به کیشوداس ماروه سب شافت شد. در همین روز یک گوزن و سه آهو و بیست و هفت ماهی و دو مرغایی شکار کردم خبر فوت راجه سیام سنگه که از تعیات لشکری بنگش بود هم در این روزها شنیده شد. روز هفتم شی آهو و پنج مرغایی و بیست قشقداع شکار گردید. روز پنجم شنیه و شب حممه چون رامسر ج گیر نورجهان بیگم بود مجلس جشن و مهمنانی ترتیب یافت و از جواهر و مرصع آلات و افشه نفیسه زر چوب دوخته و هرجنس و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت و شب [۱۳۴] اطراف و میان زلاب را که بناست وسیع فناده چرا عن نموده بودند بسیار مجلسی خوب ترتیب یافته بود آخر روز پنجم شنبه مذکور امر را نیز طلبداشته حکم پیاله به اکثر بنده ها نمودم. در سفرهای خشکی همیشه چنان منزلى کشته همراه از دوی ظفر قرین می باشد که ملاحدن آهارا به ازابها همراه می گرداند روز دیگر این مجلس به کشته ها نشسته متوجه شکار ماهی شدم. در اندک مدتی دویست و هشتاهی کلان یکدام درآمد که نصف آن زقسم همین رهوي تنها بود. شب در حضور خود به بنده ها قسمت نمودم در سیزدهم آذر از رامسر کوچ واقع شد و چهار کروه راه شکر کنان به موضع بلوده جا مقام منزد از دوی کیهان پوی گشت و روز دیگر درین منزل مقام فرمودم. شانزدهم سه کروه و یک پاوه راه رفته به موضع نهان محل نزول احلال گردید. هزدهم کوچ شد. دو کروه و یک باو قطعه نموده شد. درین روز فیلی به محمد رض، ییگچی ایجی دار ای ایران عنايت شد. موضع چونسه محل سرادقت عظمت و اقبال گشت. روز بیست کوچ نموده منزل به موضع دیو گامشده. مسافت سه کروه راه شکار کنان قطع شد. دور روز درین منزل مقام افتاد و آخرهای هر روز به قصد شکار سوادی دست می داد.

درین منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش زآنکه رایات عالیات بدین منزل و مقام رسد خواجه سر ای به کتار تال عظیمی که درین موضع واقع است می رسدد و بچه سارس را که از عالم کلنگ چنور بیست می گیرد. شب که به منزل مذکور نزول افتاد دوسارس کلان

فریاد کنان درخواهی غسخانه که بر لب همین تالیف بودند ظاهر شدند و چنانچه کسی تضمی داشته باشد به داشت و وحشت آغاز فریاد کرده پیش [۱۳۵] آمدند، بخطاط رسید که البته به ینها ستم رسیده است و بیشتر آن است که بچه ینها را گرفته باشد بعد از تفحص خواجه سرای که سارمن بچه هار را گرفته بود آورده بنظر گذراند. چون سارسها فریاد آواز این بچها را شنیدند می توانه خود را بر سر آنها انداختندو به گمان آنکه شاید طعمه به اینها نرسیده باشد هر یک از این دوسارمن طعمه در دهن آن بچه ها می سپارند و انواع غمخواری می کردند و آن دوچه را در میان گرفته مل افشاران و شوق کنان به آشیانه خود متوجه گشتند.

بیست و سی و سوم کوچ نموده سه کروه و سه پا و قطع کرده موضع بهاسو حمل نزول اجلال گردید. دور روز دین منزل مقام شد هر روز بمشکار سواری دست دد. در بیست و ششم رایات اجلال در حر کت آمد و ظاهر موضع کاکل محل بعد از قطع دو کروه منزل مقام شد. بیست و هفتم منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاه رخ از اصل واضافه هزار پانصدی ذات و هفتصد پنجاه سوار مقرر شد. در بیست و نهم کوچ شد دو کروه و سه پا و قطع نموده موضع لاسه که در ترددیکی پر گنه توده است محل اقامت گشت. این روز مطابق عید قربان بود فرمود که لوازم آن بجای آورند. از تاریخ بر آمدن اجمیر تا آخر ماه مذکور که سی ام آذر باشد شصت رام نیله گاو و آهو و غبره و سی و هفت قطعه از مرغایی و غیره شکار خاصه شده بود.

دویم دیماه از لاسه کوچ واقع شد و سه کروه و ده جریب شکار کنان قطع نموده حوالی موضع کانره منزل و مقام گردید. در چهارم کوچ شد و سه کروه و یک پاورفته موضع سورنهه منزل گردید. در ششم چهارمین کروه قطع نموده در ظهر موضع برد را نزول واقع شد. در هفتم که مقام شد پنجاه قطعه مرغایی و چهارده قطعه قشقلداغ شکار گشت. روز دیگر هم مقام دست داد. درین روز بیست و هفت قطعه مرغایی صید گردید. روز نهم کوچ واقع شد و چهارمین کروه شکار کنان و صید اوکن بمنزل خوش تال فرود [۱۳۵] آمد. درین منزل عرض داشت معتمد خان رسید که چون حلبی ولاست رانام محل نزول شهزاده خرم گردید با آنکه قرارداد نهاین بود صیت صلات افواج قاهره تزلزل در ارکان صبر و ثبات او انداخته در منزل او دپور که سرحد جا گیر اوست آمده ملازمت نمود و جمیع شرایط و آداب بندگی را بجا آورد و دقيقه فروگذاشت نکرد. سلطان حرم مراجعات حاطر او نموده به خلعت چرقب و شمشیر و کبوه مرصع واسب عراقی و ترکی و بیل اورا خوشدل ساخته بمعزت تمام مرخص ساخته و هرزندان و نزدیکان او را نیز به خلعت نواخت و او پیشکش ازو که پنج زنجیر فیل و بیست و هفت درأس اسب و خوانچه پر از جواهر و مرصع آلات بود سه رأس اسب گرفته همه را به او بازداشتند و

قرار یافت که پرسش کرن درین یوشن با هزار و پانصد سوار در رکاب یا با خرم بوده باشد. در دهم پس از راجه شیام سنگه از جا گیر و وطن خود آمده در حوالی زنیهور ملازمت نمودند. سه نجیفین و نه راس اسپ پیشکش گذراندند و هر یک فراخور حلست خود به منصب سرفرازی یافتند، چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال گشت بندیانی را که در آن قلعه مقید بودند چندی را آزاد ساختم. درین منزل دورود مقام افتاد و هر روز به شکار سواری روی داد سی و هفت قطعه مرغای و قشلاق داغ شکارش. در دو زدهم کوچ نموده بعد از قطع چهار کروه موضع کویه محل نزول گردید. در اثای راه چهار قطعه مرغای و یک آهو شکار نمودم. چهاردهم سه کروه و سه پاوراه در نوشته حوالی موضع آبکوره منزل گشت و یک راس نیله گاو و دوازده قطعه کاروانک و غیره در اثنای راه شکارش. در همین تاریخ آقا افضل که به بیان اعتماد امدوه به حکومت لاہور معین است به خطاب فضلخانی سر بلند گردید. درین منزل دولتخانه همایون را بر کنار تلا بی ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و اطافت داشت. بنابر خوبی منزل دو روز مقام [۱۳۶ الف] افتاد و آخرهای روز به شکار مرغایی توجه نمودم.

پس خرد مها بت خان بہروز نام درین منزل از قلعه رنتیهور که چاگیر پدر اوست آمده ملازمت نمود. دوز نجیف فیل آورده بود. هردو بیل داخل فیلان خاصه شد. صدقی پس امانتخان را به خطاب خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته بخشی و واقعه نویس صوبه گجرات ساختم. هفدهم چهار و نیم کروه دد نورزدیله موضع سایه محل افامت گشت. در روز مقام یک قطعه مرغای و بیست و سه قطعه دراج شکارش. چون لشکرخان را بجهت ناسازی که میان او و خان دوران روداده بدرگاه حسب نموده بودم درین منزل عابدخان را بجای او به خدمت بخشیگری و واقعه نویسی تعیین نموده شد.

بوزدهم کوچ روی داد. دو کروه بیث پ و یک جریب قلع نموده گورانه که بر کنار آب چنبل واقع است محل نزول گردید. بما رخوی حا و لطفات آب و هوا سه روز (درین منزل توافق دست داد. هر روز در کشتن) بکشتن سوار شده به شکار مرغای و سیر و گشت دریای مذکور توجه و قع شد. در بست و سوم کوچ اتفاق افتاد. چهار و نیم کروه شکر کنان قطع نموده موضع سلطنه پور و چیله بله محل نزول اردوی ظفر فرین گشت. روز مقام به پس از صدر جهان پنجه زار روبه داده ورا بجا و مقام او که به چه گبرش مقرر بود رخصت نموده، و هر رزو پیه دیگر بخشیخ پیر مرحمت شد. در بست و پنجم کوچ دست داد و صد نیم کروه شکر کنان قطع کرده موضع ما پور محل نزول گردید. با رضا بطمه مقریل مقام یک کوچ روز بست و هفتم فرموده

جهاد کروه یک نیم پو شکار کان در نور دیده موضع حاردوها منزل و مقام گردید. دو رور درین مرل توقف افتاد. درین ماه دی چهار صد و شانزده قطعه جانور شکار شد نو دو هفت در ج، پکصد و نود فشندلاغ و یک قطعه سرس و هفت قصمه کاروانک و یکصد و هزار هزار غایب و یک خر گوش.

عره [۱۳۶ ب] بهمن مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶ با محض در کشتهای نشسته متوجه ۴ مرل پیش شدم. یک گهری از روزمانده در حوالی موضع روپا گیره که محل اقامت بود رسیده شد. چهار کروه و پانزده جریب راه قطع کرده شد و پنج قطعه دراج شکار کرد. در همین ریام بهیست و یک کس ز امرای تعیات دکن خیعت زمستانی بودست کنجکه فرستاده شد. دوازده هزار ره رویه مقرر گشت که از امرای مذکور به شکار آن خلعت بگیرد.ین منزل طراوت و لطفات تمام داشت. روز سیوم کوچ شد و باز به دستور روز پیش بر کشتنی سوارشده بعداز دو کسر و ده یکشونیم پاو موضع کاوهای مس محل نزول اردوی ظفر قربان گشت. در شاه راه که شکار کنار می-آمد دراجی پر پده در بوته افتاد و پس از آنکه تفخض بسیار نموده شد یکی از قراولان را امر کوکم که اطراف این بوته را فبل نموده دراج را به دست آورد و خود گذارده شد. درین اثناء دراجی دیگر برخاست آن ره به باز گیرانید. و نآن قراول آمد و آن دراج را آورد و به نظر گذرت اید. و مودم که باز در بدان دراج سیر گردانیده آن دراج را که مگیرانهایم چون جواه است نگاهدازند تارسیدن این حکم میر شکار آن باز ایمان باز سر کسرده بودند. بعداز ساعتی قراول معروضداش که اگر در دراج را نمی کشیم می میرد. و مودم که چین باشد بکشد. چون تیغ برهقی او نهادند بدائلی حرکتی از زیر تیغ خود را خلاص نموده به پرواز در آمد بعد از آنکه زکشی بر اسب سوار شدم ماگاه گنجشکی از آسیب باد بر پیکان نیزیکی از قراولان که در دست داشت و در جلو من می رفت خود را زد و در ساعت افتاد جان داد از نیز نگهای رمانعبرت و تعجب نمودم. اینجا دراج وقت تارسیده را حفظ دارد در اندیشه زمانی از سر محاطه حائش را خلاصی د داینحا گنجشک احیل رسیده را اینچنین به پیکان تقدیر در پیجه هلاک اسیر گرداید.

اگر تیغ عالم بخند ز جای [۱۳۸ ب] رگی تا سخواه خدای به امرای کابل نیز خلعت زمستانی ندست قرایساول فرستاده شد. به واسطه لطفات جا و خوبی آب و هوا دوروز درین منزل مقام افتاد. درین روزها خبر فوت نادعلی میدانی از کابل رسید. پسران اور بمناصب سرفراز ساختم. مر منصب را وشنگر حسب الاتمام ابراهیم-خان فتح خنگ پا صدی ذات و هزار سوار افزوده شد ششم کوچ و قوع بافت و چهار کروه و یک دیم پاو از دره که به گهه‌تی چاندا مشهور است گذشته موضع امداد محل نزول ردوی

معنی گردید این دره های سبز و خرم و خوش درخت به نظر در آمد. تا این منزل که انتهای ولایت صوبه احمدیر است هشتاد و چهار کروه راه قطع شد. این منزل هم از منازل خوب بود. نورجهان- یگم قریشیه اینجا به بندوق زد که تا حال به آن کلانی و خوش نگی دیده شده بود. فرمودم وزن نمودند نوزده تن که و پنج ماشه بوزن در آمد. موصع مذکور ابتدای مالو است. مالو از اقیم دوم است. در ازی این صوبه از پایان ولایت کره تا ولایت ناسو له دویست و چهل و پنج کروه می شود پهناش از پرگنه چندیری تپرگه بدربار دویست و سی کروه و شرقی آن ولایت مادو و شمال نورخوبی ولایت بکلاه غربی صوبه گجرات واجمیر بسیر ولایت پرآب و خوش هوائیست. پنج دری بغير از بهرها و حوابها و چشمدها در وحاریست. گودی و بهیمه و کالی سند و تیرادان و نریدا و هوایش به عتدال تزدیک است. زمین آن ولایت نسبت به اطراف پاره بلند است. در قصبه دهار که از جاهای مقرر مالو است ناک درسالی دو مرتبه انگور می دهد. در اول حوت و در بتای است. ما در حوت انگورش شیرین تراست. کشاورز و محروم اش بی سلاح نمی باشد. بیست و چهار کروه و هفت لک دام جمیع این ولایت است و در وقت کار نهزار و سی صد و چند تن سوار و چهار لک و هفتاد هزار و سیصد پیاده باری صد ز تحریر فیل از این ولایت بر می آیند. هشتم سه کروه و دو نیم پاو قطع نموده حوالی خبر آباد منزل و مقام گردید. در اثناء راه چهارده قطعه دراج [۱۳۷] [۱] و سه قطعه کاروا لک شکار شد و سه کروه شکار کنان در بوردیده حوالی موصع سند ادۀ محل نزول گردید. در یازدهم که مقام بود آخرهای روز به شکار سوار شده زیله گماور به بندوق زدم. دوازدهم بعد ز قطع چهار کروه و لک پاو ظاهر موضع به چیاری منزل گشت. در همین روزها رانا امرسنگه چند سد انجیر فرستاده بود الحق که میوه خوشی است و تعاایت من انجیر هند به این لطفت ندیده بود اما کمتر می توان خورد. در پیش من چهاردهم کوچ دست داد چهار کروه و یکیم پاو قطع تموده بیل محل اقامت گردید. راجه جانبا که از زمینداران معتبر این حدود است دوزنچیر فیل پیشکش فرستاده بود. از نظر گذشت. در همین منزل خربزه بسیاری از کاربز که در نواحی هرات واقع است آوردید. خ تعالیمهم پنجاه شتر فرستاده بود. مجملاً به این فروانی درسالهای پیش نیاورده بودند. در بیک خوان چندین قسم میوه حاضر آورند. خربزه کریز و خربزه بدخشان و کابل و انگور سرقد و که بال و انار شیرین بزد و میخوش راه و ناشتاپی بدخشان و سیب سمر قله و کشمير و کابل و جلال آباد که از توابع کابل است و انس که از میوه های بنادر فرنگی است در آگه بورند آن را نشایده بودند هرسال چندین هزار در باخت آگه که متعلق به خاصه شریفه است بر می دهد؛ و کوه که در شکل واحد امام خردتر ذنار نجع است و چاشنی آن به شیرینی مایلتر است در صوبه بگاله

خوب می شود. شکر این نعمت به کدام زبان ادا توان کرد پدر بزرگوارم در سیوه میل تسام بود. به تخصیص به حریزه و انار و انگور و آن به چون در عهد دولت ایشان خربزه کاریز که فرد اعلی خربزه است و اناریزد که مشهور و معروف است و انگوشه سمرقد به هندستان آورده بودند هر گاه که این میوه ها به نظر درمی آید تاسف تمام روی می دهد که کاش این میوه ها در آن عهد دایمی آمد. اادرانک نهاد آن می فرمودند. در پنجمین که روز مقام بسود حیرفت مهرعلی ولد فریدون خان بر لاس [الف ۱۳۸] که از امراء ازاده های این الوس بوده شنیده شد.

روز شانزدهم کوچ دستداد. چهار کروه و نیم با قطع نموده حوالی موضع گهروی محل نزول اردوی فلك شکوه گردید. در اثنای راه قراولان خبر آوردنند که شیری درین نواحی هست. مقصده شکار او متوجه گشتند و به یک بندوق کار او تمام ساختند. چون دلاوری و مردانگی شیر و بیر امر قرارداده است حواستم که افشاری دون اورا ملاحظه نماییم بعداز برآوردن ظاهر شد که به خلاف حیوانات دیگر که زهره آنها در خارج جگر واقع است زهره شیر و بیر در دون جگر جادارد. به خطر می رسد که دلاوری شیر و بیر ازین مرخواهد بود. هزدهم بعد از قطع دوکرده و سهونیم با موضع امریمانزل گشت در موضع که مقام بود به قصد شکار سوار شدم. بعد از قطع دوکروه موضعی به نظر درآمد در غایت لطف و بزانت و قریب به صدر رخت آنها در یک باع مشاهده گشت که به آن کلانی و سری و خرم درخت آنها کم دیسه شده بود. درین باع در رخت هری به نظر درآمد در غایت عظمت و کلانی فرمودند که طول و عرض و بلندی آن را به گزینه ای آوردنند بلندی آن از روی زمین تا سر شاخ هفتاد و چهار ذرع و دور نه آن چهل و چهار ذرع و نیم و پنهانی آن یکصد و هفتاد و پنج گروه نیم بدگزینه درآمد. چون غرایب تمام داشت نوشته شد. روز بیست و یکم که مقام بود آن روز های روز به قصد شکار سوار شده بودم بعداز معاودت بدهانه اعتمادالدوله که به همراه جشن خواجه خضر که آنرا خضری می گویند آمد و تایک په ر شب آنجا سر برده طعام می نموده به دولت سری همایون مراجعت اتفاق افتاد. درین روز اعتمادالدوله را به نسبت محربت بو اخته به مقیدن حرم سرای عزت فرمود که ازو روپوشند و بدین عایت والاس سید ساختند. بیست و دویم حکم کوچ شد و سه کروه و نیم باو قطع نموده موضع بول گهروی محل اقامت گردید. در اثنای راه [ب ۱۳۸] دونیله گاو شکار شد. روز بیست و سیم نیز که مقام بود یاثنیله گاو به بندوق زدم. بیست و چهارم بعد از قطع پنج کروه طاهر موضع قاسم گزینه منزل گشت. در اثنای راه جانوری سفید شکار شد که از عالم کوتاه پاچه بود خایتاً چهار شاخ داشت دوشاخ که به محاذی دناله چشم واقع بسود دوانگشت بلندی داشت و دوشاخ دیگر به فاصله چهار ایکت شکار شد قابو چهار ایکت بلندی داشت.

اهل هد این جانور را دودهارا می‌گویند و مقرر است که نر آن شاخدار است و ماده آن شاخ ندارد و چنین مذکور می‌شود که نوع آهو زهره ندارد. چون احشای درون او ملاحظه شده زهره ظاهر گشت و معلوم شد که این سخن اصلی نداشته است.

روز بیست و پنجم که مقام بود آخرهای روز به شکار سواری دستداد. یک تبله گاو ماده به بندوق زدم. بالجوری برادرزاده فلیچ خان را که بهم نصب هز ری ذات و هفتصد و پنجاه سوار سواره از بود و در صوبه او ده جا گیر داشت دو هزاری ذات و دو بیست سوار سرافراز ساخته به خطاب فلیچ خانی سر بلند گردایده به صوبه بنگاله تعیین نمودم. بیست و ششم کوچ واقع شده و چهار کروه و سه پار قطع مسافت نموده ده قاضیان که در بواحی اوجین واقع است منزل شد. درخت انبه بسیاری درین منزل گلی کرده بود، دایره را بر کنار آبی ایستاده نموده جای دلنشیں ترتیب داده بودند. پهار و لذرخانی خان درین منزل بعیاست رسید. آن بی سعادت را بعد از غرفت پدر نواخته قلعه و ولایت جالور را که جا و مقام پدران او بود به او مرسحت نمودم. چون خسرو دیال بود ماورش و در از بعضی قبایح منع می‌کرد آن روز سیاه ازل وابد با چندی از ملازمان خسود شیخ به درون حانه درآید و آن بدیخت مادر حقیقی خود را به دست خود می‌کشد. این خبر بهمن رسید حکم نمودم که اورا حاضر ساختند و بعد از آنکه گناه او به ثبوت [الف] رسید فرمودم که به پاسا رسانیدند.

درین منزل درخت خرمائی به نظر درآمد که اندم او و وضعش خیلی فرا ایب داشت اصل این درخت یک تنه دارد که چون شش گز بالا رفته دوشاخ شده یک شاخ آن ده گز رو شاخ دیگر نه گزو نیم فاصله میان هر دو شاخ چهار و نیم گز از زمین تاجی که شاخ و بر گز برآمده از طرف شاخ کلان شانزده گز و از طرف شاخ دیگر پانزده و نیم گز بود و از جای که شاخ و بر گز سبز شده تا سر درخت دو بیم گز و دور آن دو گز و یک پا و فرمودم که چبوره به بلندی سه گز به دور آن بینند، چون در نهایت راستی و موزونی بود مصروف ان را گفتم که در مجلس جهانگیر-شاهه شیخ آن را بکشند.

بیست و هفتم کوچ شد دو کروه و نیم پا و در تو ردیده ظاهر موضع هندوال نزول واقع گردید در اثنای راه یک تبله شکار شد. بیست و هشتم دو کروه راه قطع نموده منزل کالیاده بحل نزول گشت کالیا ده عمارتی است از پناهای ناصر الدین ولد سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلیجی که حاکم مالوه بود و در ایام حکومت خود در تو احی اوجین که از شهرهای معروف و مشهور صوبه مالوه است ساخته می‌گویند که حرارت بروطیعت اوغلب بود چنانچه در آب بسرمی برد و این عمارت را در میان روختانه برآورده و آب این رود را تقسیم نموده

جویها ترتیب داده است و در اطراف و جوانب و بیرون و تدریونین عمارت آب‌مذکور در آورده و حوضهای خود کلان مناسب جا مقام سرانجام نموده بسیار دلنشیں و فرج انگیز جای است و از عمارت و مازل مفرد هندستان است. پیش ز آنکه این منزل محل نزول گردید معماران را فرستاده بودم که آنجا را از سرنو صعاده‌هند. سه روز بجهت خوبی و نطاقت درین منزل مقام شد. شجاع‌الخان از جا گیر خود ره‌میں ج آمده ملازم کرد.

او چین از شهرهای قدیم است و از هفت معبد مقرر هنود یکی بین شهرهاست و راجه بکر ماجیت که رصد افلاطون ستارگان در هندستان [۱۳۹] او تموده درین شهر و ولایت می‌بوده از رصد او تاحوال که هزار و بیست و شش هجری و یازده‌سال از جلوس من اس یاک‌هزار و شصده و هفتاد و پنج سال گذشته بود و مدار استخراج هند پدین رصد است. این شهر بیرکنار آب سپرا واقع است. اعتقاد هندوان این است که درسالی یک بار بی تعیین وقت آب در باشیرمی گردود در رمان و لد بزرگوارم دروقتی که شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح حوال برادرم شاه مراد فرستاده بودند و از پلده مذکور عرض ضد اشت تموده بود که جمعی کثیر از هشتو و مسلمان‌گواهی داده‌اند که چند روز قبل از این آب شیر شده بود. چنانچه مردمی که در آن شب آب را از آن دریا برداشته بودند صباح ظروف آنها پرشیر شده بود. چون این سخن شهرت تمام داشتند نوشته شد اما عقل من اصلاً قبول نمی‌کرد تحقیق این سخن را العلم عنده‌الله.

تاریخ دویم اسفند امداد منزل کالاباده برگشته سوارشده متوجه منزل پیش شدم. مکرر شنیده بود که سیناسی مرتاضی جدروپ آشرم نام چندسال است که بزدیک معموره او چین در گوش صحرائی زآبادانی دور مشغول پرسیدن معمود حقیقت امت خواهش صحبت او بسیار داشتم که وقتی در دربار الخلافه آنگره بودم می‌خواستم که او را صبیده بینم غایتاً ملاحظه نصیبی او کرده نظریم. چون به‌حوالی پاکه مذکور رسیده شد. از کشته برآمده نیم‌باو کسره پیاده بدلین و متوجه گشتم. جانی که بودن خود اختیار نموده سوراخی است که در میان پشته کنده دروازه درآمد. اول آن محرا بی‌شکل اقتاده به‌طول یک گره و به‌عرض پنچ گره و فاصله ازین دروازه ت سوراخی که اصل نشیننگاه اوست دو گره و پنج گره طول و یازده گره و بیش پا و عرض دارد. ارتفاع از زمین تا سقف یک گره و سه گره و سوراخی که به‌دورون آن نشین نیم‌باو آید طولش پنچ و نیم گره و عرضش سه و نیم گره است. شخص ضعیف جمی به‌حد نشویش به‌دورون آن تواند درآمد. طول و عرض آن سوراخ همین مقدار بوده باشد. نه بوریانی [۱۴۰ الف] دارد و نه کاهی به‌طریق درویشان دیگر که در ته می‌اندازند و تنها در آن سوراخ توه و نتگشی گذراند. در زمستان و هوای سرد با آنکه بر همه محض است و جز پارچه لهنه که پیش و پس خسود را

پوشیده لباس ندارد و هر گز آتش هم نمی افروزد و چنانچه ملای روم از ذبان درویشی به نظم درآورده: بست

### پوشش ما روز تاب آنفاب شب نهالی ولعیف از ماهتاب

در آبی که نزدیک به محل بودن اوست هر روز دو بار رفته غسل می کند و هر روز یک بار بددرون معموره اجین درمی آید و بهجزیه خانه سه نفر بهمن از جمله هفت نفر که اختیار کرده اوست و صاحب زن و فرزندند و اعتقاد درویشی و قناعت به آنها دارد. درآمده پنج قسمه از خوردنی که آنها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند به طریق گدائی بر کف دست گرفته بخانیدن فرومی برد تا ذائقه ادراک لذت آن نکند. به شرطی که درین ملاقاته مصیتی رونداده باشد و ولادتی واقع نگشته وزن حایض در آن خانه نباشد. طریق زیست وزندگانی برین توجه است که تو شنلاشی ازد نش بیست علم یادانست را که علم تصوف باشد خوب و رزیده، تاشش گهری می روند. خالی ازد نش بیست علم یادانست را که علم تصوف باشد خوب و رزیده، تاشش گهری ما او صحبت داشتم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه خبای در من اش رکرد و اورا هم صحبت من درافتاد. در حاتمی که والد بزرگوارم قله اسیر و ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دار الخلافه آگره بودند در همنج و مقام اورا دیده بودند و همیشه خوب یادمی کردند.

روش زندگی گرفتن برهمنان هند: دانایان هندبری زیست وزندگانی طایفه رهمن که اشرف طوابیف هندوانه چهار روش قرارداده اند و مدت عمر چهار قسم ساخته اند و این چهار طور را چهار آشرمی گویند. در خانه برهمن که پسری تولدی گردد تا مدت هفت سال که مدت طفوی است اورا در همن نمی گویند و تکیف بروئیست بعد از آنکه به سن هشت سالگی رسید محلسی ترتیب داده برهمنان را جمع می سازند و رسنی از کاه منجح که آن را مونجی [۱۴] بگویند. به درزی دوگر و یک پا می بشد و دعاها و افسونها بر آن خوانده و سه گره به نام سه تن از پا کنها دان که به آنها عقاد دارند بر آن زده در میان او می بندند و زماری از رسمنان خام را فته حمایل بردوش راست او می اندازند و چویی بددرازی یک گزوکسری بجهت محفوظ داشتن خود از آسیب موذیات و ظرفی ازمس بجهت آب خوردن بسدست او داده اورا به برهمن دانایی سپارند که دوازه سان به خانه او برس برده بخوانند یید که آن را کتاب الهی اعتقاد دارند مشغولی نمایند و ازین روز اورا برهمن می خوانند و درین مدت می باید که مطلق گردیدن از ذات جسمانی نگردد. چون نیمه روز بگذرد به طریق گدائی به خانه برهمن دیگر رفته آنچه باو دهد تزد استاد آورده به رخصت او تناول نماید و از پوشش بغیر لشگی کو باسی که ستر عورت کندو دو سه گز کر بس دیگر که بردوش اندازد چیزی دیگر اختیار ننماید.

ین حلت در بر همن چرج (چارچ) گویند یعنی مشغله ای که کتاب الهی، بعد از گذشتن مدت مذکور به رخصت استاد و پدر کنخدا شود. درین وقت اورا رخصت است که از جمیع لذات حواس پنجگانه خود را بهره مند گردداند تا وقتی که اورا فرزندی به مرسد که سنش به شایده سالگی رسیده باشد و اگر اورا فرزند تمی شود تا سن چهل و هشت سالگی در لاس تعلق بسر برد. این ایام را گرددست خوانند یعنی صاحب منزل آنگاه از خوشیان و اقربا و بیگانه و آئنرا جدابی گزیده و اسباب عیش و عشرت را فرو هشته ار تعاق آباد کضرت به مقام تهای نقل نموده در چنگل بسر مرد. و این حالت را بآن پرست نامند یعنی سکونت در چنگل و چون مقرر هنود است که هیچ عمل خیر از اهل تعاق بی شرکت و حضور زن که اورا نیمه مرد گفته اند تمام شود و هنوز بعضی اعمال و عبارات اورا در پیش است زن را همراه چنگل برد، و اگر او حامله را شد رفقن او موقوف دارد تا وقتی که بازد و من بجهه هنچ سالگی رسید. آنگاه فرزند را به پسر کلان و یا دیگر خوشیان سپرده خود [۱۴۱الف] را به فعل آورد. و همچنین اگر زن حایله باشد توقف نماید تا وقتی که پاک گردد. بعد از این ساو می اشت نماید و خود را به ملاقات او آلوهه نسازد و شبیه آلت قطع به عیان بهاده خواب کنند و تا دوازده سال درین مقام بسر برد و خورش از بُن ناتی باشد که در صحراء و چنگلها خود رشته باشد وزنار با خود می دارد و عبادت آتش بجا می آورد و اوقات را پیگرفتن ناخن و موی سرو اصلاح ریش و بروت ضایع نمی سازد و چون این مدت به رو شی که مذکور گشت به انتهای سرد دیگر باره به خانه خود بیاید وزن را به فرزندان یا برادران و خویشان او سفارش نموده خود به ملازمت مرشد کامل رفته هر چه با او باشد از زنار و موی سرو وغیره در حضور او دن آش اند خته بسو زد و بگوید که داشتم حتی ریاضت و عبادت به اختیار از دل خود بیرون کردم و راه خواطر را بر دل بند و در را به حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بین از موجود حقیقی صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند بیدامت باشد که حاصل آن را با اضافی درین بیت انظم در آورده: بیت پیش چراغ است درین خانه و از پرتو آن هر طرف مینگرم انجمنی ساخته اند

و این حالت را سرب یاس گویند یعنی همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرب بیاسی نامد. بعد از ملاقات جذر و پر فیل سوارشده از عیان معموره اجنب گذشتم و موازی سه هزار و پانصدی روپیه از دیزگی در گذشتن بر دست راست و چپ خود افشا ندم و یک کروه و سه با قطع نموده به ظاهر موضع داده گهر اکه محل نزول اردوی ظفر قرین بود فرود آمد. در روز سیم که روز مقام بود بنا بر اشتیاق صحبت جذر و پر بعد از نیروز بددین او متوجه گشتم و تا مشش گهری به ملاقات اوس مسرو رخاطر بودم درین روز هم سخنان خوب مذکور گشت

قرب بهشام داخل دولت سرای خاص گشتم. روز چهارم سه کروه و یک پا در تور دید حوالی موضع جراوبرانیه نزول اجلال گشت. این منزل هم به غایت خسوس و خرم و پردرخت جای بود.

در ششم کوچ واقعه شد. بعد از قطع مسافت چهار کروه و سه پا بر کنار تال دیپاپور بهریه نزول [۱۴۱] افتاد. بنا برخوبی جا و مقام لطفت تال درین منزل چهار روز مقام نموده شد و آخرهای هر روز بر کشته سوارشده به شکار مرغایی و دیگر جانوران آمی مشغولی می نمود. در این منزل انگور فخری احمد نگر ورده بردند. اگرچه در بزرگی به انگور فخری کابل نمی رسد اما در لطفت ازان هیچ کمی نداشت. منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ به اتصال فرزند با خرم به هر اروپانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت.

با زدهم کوچ نمود بعد از قطع سه کروه و یک پا در حوالی پرگه دولت آباد محل اقامت گردید. در دوازدهم که مقام بود به قصد شکار سواری دست داد. در موضع شیخوپور از مضائقات پرگه مسلط درخت بهری به طور درآمده در غایت بزرگی و تناوری دور تنه آن هوده گروئیم و بلندی از بین خراسان میست و هشت ذرع و یکپا و اطراف شاخه‌ها که از ته جدا شده سایه گسترگردیده است. دویست و سه ذرع و نیم. شاخی که هشت دندان ویل بران طاهر ساخته ته چهل گز درازی آن است. دروقتی که حضرت والد بزرگوارم از بینجامی گذشته‌اند سه گروه سه پا بالا از ته بر پیش که سر بر زمین نهاده پنجه خود را به طریق نشانی بر آنجا نهاده ند. من بر شاخ بین دیگر هشت گز باز فرمودم که پنجه مرا نیز نشان کنید و بجهت آنکه به مرور زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هردو پنجه را بر سنتگ مرمر نگار نموده بر همان تندها نصب سازند و فرمودم که بر اطراف آن در حلت چبوتره راه صفا ترتیب دهنند.

چون در ایام شاهزادگی به میرضیاء الدین قزوینی که از سادات سیفی است و در زمان دولت من به خطاب مصطفی خان سرفرازی باقته و عده نمودم که پرگه مالده را که از پرگنات مشهور صوبه بنگاله است به طریق آلتغا به او و فرزندان او مرحمت نمایم، درین منزل این عطیه عظمی درشان او اذوقت ب فعل آمد. در سیزدهم کوچ واقع شد. اذمنزل مذکور به قصد سیر و شکار با بعضی از محله‌ای و چندی از نزدیکان و خدمتکاران [۱۴۲] اذ از دو جدا شده به موضع حاصلپور متوجه گشتم واردو در حوالی نعلجه فرود آمد و مادره موضع سارنکپور منزل زدیم. از خوبی و لطفت این موضع چه نویسد. از درخت آنها و بسیاری و زمینهای سیز و خرم. مجملًا در این منزل بنا بر سبزی و خرمی جا سرور مقام شد، و این موضع را از تغیر کشومار و به کمال خان قراول مرحمت نمودم و حکم شد که بعد ازین موضع مذکور را کمالپور می گفته

پاشند. در همن منزل شب سیورات واقع شد. جوگی بسیار جمع آمده بودند، لوازم این شب به فعل آمد و پادشاهیان این طایفه صحبتها داشته شد درین روزها سه نیله گاوه شکار نمودم. خبر کشته شدن راجه‌مان در اینجا رسید. اورا به سرداری لشکری بر سر قلعه کانگره تعیین ساخته بودم. چون به لاهور می‌رسد می‌شنود که سنگرام که یکی از زمینداران کوهستان است بر سر جو مقام او آمده بعضی از ولایت ورا به تصرف درآورده است. دفع اورا اولی دانسته بر سر و متوجه می‌شود. سنگرام مذکور را قوت مقاومت با ونید و لایات متصرف شده را می‌گرداند و به کوههای صعب و محکم‌های مشکل پناه می‌مرد. راجه‌مان سردرپی او نهاده به همان محکمها درمی‌آید و از غایت غرور ملاحظه پیش‌وپس و درآمد و برآمد خود ناکرده بداندک جمیعی خود را باو می‌رساند. سنگرام چون می‌بیند که جای گریز و محل بلدررو ندارد به مقضای این بیت که: *میت*

وقت ضرورت چو نماند گرین  
دست نگیرید سر شمشیر تیز  
در مقام مقابله و مدافعته درمی آید و به حسب تقدیر سنگی به راجه‌مان می‌رسد و جای بجا بجان  
بجان آفرین سپرده شکست بر مردم و می‌افتد و جمع کثیر کشته می‌شوند و بقیه مردم زخمی اسپ  
ویراق نداخته به صد تشویش نیم جانی برمی‌آورند.  
هدف‌هم از سارنکپور کوچ نموده پدار قطع سه کروه به موضع حاصل پور رسیدم در اثنای  
راه یک نیاه‌گاو شکارشد. موضع مذکور از جاهای دفتر معین صوبه مالوه است. انگور  
[۱۴۲] فراوان و درخت انبه بیرون از حساب و شماره و آبهای روان بر طراف آن جاری.  
وقتی رسیدم که انگور آن بخلاف انگور ولایت رسیده بود بهارزانی و فراوانی که ادنی باعی  
آن مقدار که خواهد میسر باشد که بخرد و خشخاش گل کرده بودو قطعه قطعه به رنگهای گوناگون  
بنظر درمی‌آمد. مجملاین لطافت دهی کم می‌باشد. سه‌روزه بگردارین موضع مقام قند سه‌راس  
نیاه‌گاو به بدوغ انداخته شد. در بیست و یکم از حاصل پور بددوکوچ بهارودی بزرگ داخل  
گشتم در اثنای راه یک نیله شکارشد. روزی یکشنبه بیست و دوم از حوالی نعلجه کوچ کرده تالی که  
در پایین قلعه ماندو واقع بود محل نزول گشت، درین‌لا قراولان خبر آوردند که شیری را درین  
سه کروهی در قبل داریم با آنکه روزی یکشنبه بود دوروز که روز مذکور و پنجشنبه باشد بهشکار  
بندوغ متوجه نمی‌شون به خاطر رسید که چون از جاتوران مودی است دفع اورا باید کرد متوجه  
شدم چون به‌جا و مقام اور رسیدم درسایه درختی نشسته بود از بالای فیل دهن اورا که نیم باز بود  
در نظرداشته بندوغ را گشاد دادم. به حسب اتفاق به درون دهن او در آمده در کله و مغزا جا کرد  
و به‌عنین یک بندوغ کار اورا تمام ساختم. بعد از آن جمعی که همراه بودند هر چند تخصص

کردند که محل زخم را باید نتوانستند بافت، چه به حسب ظاهر بر هیچیک از اعضای او علامت زخم بندوق نبود. اخر الامر فرمودم که دهن اورا ملاحظه نمایند. بعداز آن ظاهر شد که گولی بهدرور دهن اور سیده بود و بدین زخم از پادر آمد. گرگ نری میرزا رستم شکار کرده آورد. می خواستم که ملاحظه نمیم که آیا زهره او بطریق زهره شیرددرون حکم واقع است یا مانند جانوران دیگر در بیرون حکم جادارد. بعد از تمهیص ظاهر شد که زهره او هم در درون جنگر میباشد.

روز دوشنبه بیست و سیم یک پهر گذشته به طالع سعد و ساعت فرخ به مبارکی به فیل سوار [۱۴۳] اتفاق شده مقلعه مدو متوجه گشت. یک پهر و سه گهربی از روز مذکور گذشته داخل منازی که جهت نزول اجلال ترتیب داده بودند شدم یک هزار پا صدر و پیه در راه افتادم از اجمیر تا به مندو که یکصدو پنجاه نه کروه بود. در عرض چهارماه و چهار روز به چهل و شش کوچ و هفتاد و هشت مقام در نور دیده آمد. درین چهل و شش کوچ منازل به حسب اتفاق در جاهای دلکش مرکنار نالابها یا جویه اونهرهای عظیم که بر کار درختها و سیزه ها و خشخاش زارها گل کرده داشت واقع می گشت و روزی نگذشت که در مقام و کوچ شکار نشده باشد. تمام راه بر اس و فیل سوار سیر کنان و شکار افکنان می آمدیم و مشقت سفر اصلا طاهر نگشت گویا که از یاغی به یاغی نقل می افتد. درین شکارها آصف خان و میرزا رستم و میرزا ران و انبیاری و هدایت الله و وراجه سار نگذیبو و سید کاسو و خواص خان همیشه در جلو من حاضر می بودند.

چون پیش از آنکه رایات جلال متوجه این حدود گردد عدد المکریم معمودی را بجهت تعمیر عمارت حکام ساین مندو فرستاده بودم مشارا لیه در مدتی که رایات اقبال در اجمیر نزول اجلال داشت بعضی از عمارت که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضی جاهارا مجلد احداث نموده مجملانه متری نزیت داده که غایت در هیچ ج بدان نزهت و لطافت عمارتی معلوم نیست که به اتمام رسیده باشد. قریب سه لک رویه که ده هزار تومان ولايت بسوده باشد صرف آن شد. باستی که این عمارت در شهرهای که قابلیت نزول اجلال می داشت واقع می بود و این قله در بادای کوه رفیع واقع است دور آن ده کروه به مسافت در ایام بر سات جائی به خوشی و لطافت این قلعه نمی باشد. شهادرق لاسدیه مرتبه سرد می شود که بی لحاف نمی توان گذراید و روزها احتیاج به بادزن نمی شود. گویند که پیش از زمان راجه کرماجیت راجه بود چیسنگدیونام. در زمان او شخصی بجهت آوردن کاه به صحراء بی آمده بود. در اثنای رویدن داسی که در دست داشت بمنگ طلا گشت و اوس خود را چون متغیر دید نزد ماندن نام آهنگری آورد که اصلاح آن نماید. آهنگر [۱۴۳ ب] دانست که این داس طلاشده و قبل ازین شیده

بود که درین دیار سنگ پارس که به ملاقات آن آهن و مس طلاستی گردد، هست در ساعت آن کاهی را همراه گرفته بدان جا و مقام آمد و سنگ را بعدست آورد و بعداز آن این گوهری بها را به نظر راجه وقت گذراند. راجه به وسیله این سنگ زر حاصل نموده پاره آنرا صرف عمارت این قلعه نمود و در عرض دوازده سال به اتمام رسانید و به خواهش آن آهنگر بیشتر سنگها که در دیوار این قلعه تعبیه نموده اند بهیأت ستدان تراشیده فرمود که به کار برندند. در آخر های عمر که دل از دنیا بر گرفته بود بر ساحل دریای نر باده که از معابد مفرد هود است مجلسی ترتیب داده برهمنان راحا ضرساخته به هر یک لطفها و شفقتها از نقد و جنس نموده. چون نوبت برهمن که سبیت قدیم باود است رسید این سنگها به دست اوداده او از تاشاسایی خشمگین شده آن گوهر بی بهارا در آب انداخت. بعداز آنکه بر حقیقت او مطلع گشت به حضرت جاوید گرفتار آمده هر چند تفحص نمود اثری از آن ظاهر نگشت. این مقدمات کتابی نسبت از زبان و اقواء شنیده. اما این حکیمت را اصلاً عقل من قبول نمی کند و در پیش من متالی می نماید.

**بازدید از عمارت‌های دو:** ندوسر کاری است از سر کارهای مقرر صوبه مالوه یک کروز وسی و نه لکدام حمع اوست. مدتها تختنگاه سلاطین این دیار بود عمارت‌های قدیم در اروپا بر جاست و تا حال نقصانی بدان جاراه نیافته. دریست و چهارم به قصد سیر عمارت‌سلاطین سابق سوارشدم اول مسجد جامع که از بنایهای سلطان هوشنگ غوری است در آسمد. بهایت عمارت عالی به نظر درآمد. تمام از سنگ تراشیده ساخته‌اند و ما آنکه یکصد و هشتاد سال از زمان ساختن آن گذشته چنان مشاهده می شود که گویا امروز بنا دست از عمارت این کشیده است. بعداز آن به عمارت مقبره حکم طبقه خجیه که قبر روسیاه از ل وابد نصیرالدین سلطان غیاث الدین نیز در اینجا واقع بود چون مشهور است که این بی‌سعادت به قتل پدر خود سلطان غیاث الدین [۱۱ الف] که درسن هشتاد سالگی بوده اعدام نموده دو مرتبه زهرداد و او زهر مهره که در بازو داشت دفع آن نمود. در مرتبه سیموم کاسه شربتی بدزه ر آمیخته به دست خسود به پدر داد که این را می‌باید نوشید. پدر چون اهتمام آن در این کار فهمید اول زهر مهره را از بازوی خود باز کرده پیش او انداخت و روی عجز و نیاز بدرگاه خالق می‌باز آورده برزبان راند که خداوندا عمر من به هشتاد سیده، اکنون که زمان باز پسین منست امیدوارم که نصیرا را چنانچه هیچ پدشاهی را میسر نگشته، اکنون که زمان باز پسین منست امیدوارم که نصیرا را به خون نگیری و موت مرا به اجل مقدر حساب کنی و اذو بخواست آن ننمائی. بعد از ادای این کلمات آن کاسه شربت زهر آمیخته را در کشید و چند را به جن آفرین سپرد. مقصود او از ذکر این مقدمه که ایام دولت را به عیش و عشرت گذراندیم که هیچ‌یک

از سلاطین ر دیسر نگشته است آن است که چون در سن چهل و هشت سالگی به اورنگ حکومت نشست، به محترمان و نزدیکان خود اظهار نمود که در خدمت پلر بزرگوار خود سی سال است که لشکر کشی نموده در لو ازم تردد و سپاهگری تصریب نکرده ام الحال که نوبت من رسیده اراده ملت گیری ندارم و می خواهم که بقیه عمر ادریش و عشرت بگذرانم. می گویند که بازده هزار زن در محل خود جمع نموده بود. شهری اذین طایفه ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوابق از اقسام اصناف پیشه کار و حاکم و قاضی و کوتول و آنچه به جهت انتظام شهر در کار است از زنان تعیین نموده بود و هر جا کنیزی صاحب جمال شنیدی تا به دست نیاوردنی ازها نتشستی. اقسام صنایع و علوم به کنیزان آموخت و به شکار میل بسیار داشت. آهونخانه هاشکار می کرد. [مجلما ۱۴۱ ب] جانوران جمع آورده اکثر اوقات با زنان در آن آهونخانه هاشکار می کرد. در مدت سی و دو سال زمان حکومت خود چنانچه فرار داده بود بر سر هیچ غیبی سوار نکرده این مدت را به فراغت و آسودگی و عشرت گذرانید. همچنین هیچ کس بر سر ملک او نیامده. بر زبانهاست که چون شیرخان افغان در ایام سلطنت و حکومت خود با وجود حیوان طبیعی بر سر قبر نصیر الدین رسید به جهت همین عمل شیعی به جمعی که همراه او بودند فرمود که چو بیها بر قبر اوزدنند. من نیز چون به قبر اورسیدم لگدی چند بر گور زده به منده هایی که در ملازمت بودند فرمودم تاقیر اورالگد کاری نمودند. چون خاطر بدین تسلی نشد گفتم که گور اوراشکافه اجزای ناپاک اورا به آتش اندانزد. باز به خاطر رسید که چون آتش نوریست از انوار الهی حیف است که بد سوختن جسد کشی او آن جوهر لطیف آلوده گردد و نیز میادا که ازین سوختن در نشنه دیگر تخفی در عذاب او رود، فرمودم که استخوانهای فرسوده اورا با اجزای خالکشده در دری نزدیکانداختند. چون در ایام حیات به واسطه حرارتی که در طبیعت اوغالب بود همیشه در آب به سرمی برد چنانکه مشهور است که در حالت مستی یک بار خود را به یکی از حوضهای کایاده که عنان تمام داشت انداخت چندی از خدمت کاران محل سعی نموده موی اورا بلالست آوردن و از آب بیرون کشیدند. بعد از آنکه به هوش آمدند کور ساختند که چنین امری واقع شد. از شنیدن بن مقدمه که موی اورا کشیده برآورده اند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست آن خدمتکار را بریدند. باره دیگر که این حالتی دست داد هیچکس برآوردن او جرأت نکرد تادر آب غوطه مخوردۀ جان داد. بمحسب اتفاق بعد از گذشتن یکصد و ده سال ازفوت او این مقدمه به وقوع آمد که اجزای فرسوده او هم به آب پیوست.

در پیست و هشتم عبدالکریم را به جلدی عمارات مندو که به حسن سی و اهتمام او به تمام رسیده بود به منصب هشتادی ذات و چهارصد [الف] فرسوار از اصل واضافه سرفراز

ساخته به خطاب معمور خانی بلند نام گردانیدم.

در همان تاریخ که رایات حلال به قلعه ندو در آمد هر زند بلند اقبال سلطان خرم باعساکر منصوره پشهر بر هانپور که حاکم نشین ولایت خاندیس است داخل می شود. و بعد از چند روز هر یکه افضلخان وری رایان که در مرآمد جمیر فرزند مشاور ایه آنها را به همراهی ایلچیان عادلخان مرخص ساخته بود می رسد. مشعر بر آنکه چون خبر آمدن مایان به عادلخان رسید هفت کروه بداستقبال فرمان دشان شاهزاده بلند اقبال بر آمده در لوازم تسلیم و سجده و ادائی که معمول در گاه است سرموی فرو گذاشت نموده و در همین ملاقات اظهار دولتخواهی بیش از پیش نموده تعهد کرد که ولایاتی که از تصرف اولیای دولت قاهره برآمده مجموع را از عنبر تیره بخت انتراع نموده به تصرف بنده های پادشاهی باز گذارد و تقبل سود که پیشکش لایق به همراه ایلچیان روانه در گاه سازد بعد از ذکر این مقدمات ایلچیان را بعترت تمام بجا و مقامی که به جهت آنها ترتیب یافته بود فرود می آورد و همان روز کس به عنبر فرستاده مقدماتی که به او اعلام می باشد نمود پیغام می دهد. این اخبار با غرایض افضلخان و رایان به مسامع جلال رسید.

از جمیر تاروز دو شنبه بیست و سی و ماه مذکور در مدت چهار ماه دوقلاده شیر و بیست و هفت نیله گاو و شش راس چیتل و شصت رأس آهو و بیست رسه خر گوش و رو به ویسکه زار و دویست قطعه مرغایی و سایر جانوران شکار شده بود درین شبها حکایت شکارهای ایام پیش و شوق و خواهشی که خاطر را بدان شغل میل بود، به استادهای پایه سر بر خلافت مصیر بقل می نمودم. به خاطر رسید که آیا شمار آنکه از اندای آن تیز تاحال واقع شده به دست توان آورد. بنابرین مقدمه به واقعه نویسان و مشرفان شکار و قراولان و عمله و قلمه این خدمت امر نمودم که در صدد تحقیق شده آنچه از هر جنس حانور شکار شده مجموع [۱۴۵] را مراهم آورده بهمن بشنوانند. ظاهر شد که از ابتدی سن دوازده ساگی سنه نهصد و هشتاد و هشت سال هجری است لایات آخر این سال که بازدهم سال است از جلو من همایون و سن من به پنجاه سال فقری رسیده بیست و هشت هزار و پانصد و سی و دو شکار در حصور واقع شده از این حمله هفده هزار و یکصد و شصت و هشت جانور به دست خود به بندوق و غیره براین موجب شکار نموده ام. جانوران چرب مده سمهز ازو دویست و سه قلاده و رأس و غیره شیر هشناشش قلاده و خرس و چیته و رو به و او دبلاؤ و کفتار نه قلاده نیله گاو هشت صد و هشتاد و نهاد سه مها که از عالم گوزن است غایبا در بزرگی و کلانی برایر به نیله گاو می شود سی و پنج راس آهسوی نر و ماده و چه کاره و چیتل و بزرگوهی و غیره هزار و شش صد و هفتاد و دور اس و قوچ و آهی سر خندو بیست و پنzesde

رُسْ گَرْگَ شَصْت وْ چَهَار رَاسْ گَاوِيشْ صَحْرَابِي سَيْ وْ شَشْ رَأسْ خَوْلَتْ نَوْدْ رَأسْ، رَنْگَ يَسْت وْ شَشْ رَأسْ، قَوْجَ كَوهِي يَسْت وْ دَورَاسْ گَورَخَرْ شَشْ رَأسْ خَرْ گَوشْ يَسْت وْ سَهْ رَأسْ جَانَورَ آنْ پَرْ نَدَهْ سَيْزَدَهْ هَرْ اَرْ وْ نَهْصَدْ وْ شَصْت وْ چَهَار كَبُوْرَهْ هَرْ اَرْ وْ سَيْصَدْ وْ چَهَلْ وْ هَشْت قَطْعَهْ لَكْرَ وْ جَكْرَ وْ سَهْ قَطْعَهْ عَقَابْ دَوْدَسْت غَلِيَاْجَ يَسْت وْ سَهْ قَطْعَهْ چَفْدَسِي وْ نَهْ قَطْعَهْ قَرْ طَانْ دَواْزَدَهْ قَطْعَهْ مُوشْ خَوْرَ بَنْجَ قَطْعَهْ گَنْجَشْكَ چَهَلْ وْ يَكْ قَطْعَهْ فَاخْتَهْ يَسْت وْ بَنْجَ قَطْعَهْ بُومْ سَيْ قَطْعَهْ مَرْغَابِي وَقَزْ وَكَارَوَانَكْ وَغَيْرَهْ يَكْصَدْ وْ بَنْجَاهْ قَطْعَهْ زَاغْ سَهْ هَرْ اَرْ وْ چَهَارْ صَلْوَهْ تَادَوْسَهْ قَطْعَهْ جَ، نَورَ آنْ آبَيْ مَكْرَمَجْ كَهْ نَهْبَنْگَ اَذَانْ تَعْبِيرَ تَوَانَ كَرَدْ، دَهْ عَدَدْ.

### نوروز دوازدهم اذ جلوس همایون

يَكْ گَهْرَى اَزْرَوْرَدْ وْ شَنِيهِ سَيْ اَمْ مَاهْمَدْ كَورَ مَطْبَقْ دَوازَدَهْ رِبيعَ الْأَوَّلْ سَنَهْ ۱۰۴۶ مَانَدَهْ حَصْرَتْ نَيْرَاعْظَمْ اَزْ سَرْجَ حَوتْ بَهْ عَشْرَتْ سَرَايِ مَحْلَ كَهْ خَانَهْ شَرْفْ وَسَعادَتْ اوْسَتْ اَنْتَقَالْ نَمُودَنَدْ دَرْهَمِينْ وَقَتْ تَحْوِيلْ كَهْ سَاعَتْ سَعْدْ بَوْدْ بَرْتَخْتْ جَلَوسْ نَمُودَهْ بَسَهْ [۱۴۶ الف] دَسْتُورْ مَقْرَرْ فَرْمَودَمْ كَهْ دَبَرْ اَنْخَانَهْ خَصْ وَعَامَرَا دَراْقَمَشْ فَقِبَهْ گَرْفَتَهْ آَيَنْ بَنْدَهْ نَيَانَدَهْ باَوْجَودْ كَهْ اَكْثَرْ اَمَرَا وَاعْبَانَ دَولَتْ دَرْخَدَمَتْ فَرْزَنَدْ خَرْمْ بَوْدَنَدْ مَجْلِسْ تَرْتِيبْ يَافَتَهْ بَوْدْ كَهْ اَرْسَنَوْ اَسَابِقْ هَبْجَ كَمَىْ نَدَاشَتْ. پَيْشَكَشْ روْدَشَبَهْ بَهْ آَنْدَخَانَهْ مَرْحَمَتْ نَمُودَمْ دَرْهَمِينْ رَوْزْ كَهْ غَرْهْ فَرْوَدِينْ سَنَهْ دَوازَدَهْ اَسَتْ عَرْضَدَاشَتْ سَلَطَانَ خَرْمْ رَسِيدْ مَضْمُونَ آَنَكَهْ جَشْنْ نَورُوزِيْ بَهْ دَسْتُورَ سَالَهَيْ گَذَشَتَهْ تَرْتِيبْ يَاهَهْ چَوْنْ اَيَامْ سَفَرْ وَيَسَاقْ دَرْبَيَانْ بَوْدْ پَيْشَكَشْ هَمَهْ سَالَهْ بَهْ بَنْدَهَيْ درْگَهْ مَعَافْ نَمُودَمْ. اَيْنَ مَعَنِي بَدَيْتْ مَسْتَحْسَنْ اَفَتَادْ فَرْزَنَدْ دَلَبَنَدَرَا بَهْ دَعَائِي خَيْرَمَنَدْ يَادَآَورَهْ اَزْدَرَ گَاهْ الْهَيِّ خَيْرَ بَسْتَدَرَاهَيْ بَهْ جَهَتْ اوْ مَسْلَتْ نَمُودَمْ وَحَكْمَ كَرَدَمْ كَهْ دَرِينْ نَورُوزْ هِيجَكَشْ پَيْشَكَشْ نَگَدَرَانَدْ. بَهْ وَاسْطَهْ فَسَادْ تَبَا كَوْ كَهْ دَرَا كَثَرْ مَزَاجَهَا وَطَعَبَهَا فَرْمَودَهْ بَوْدَمْ كَهْ هِيجَكَشْ مَتَوْحَدْ حَوْرَدَنْ آَدْ نَشَودْ وَبَرَادَمْ شَاهَ عَبَاسْ بَهْ ضَرَرْ آَنْ مَطْلَعْ گَشَتَهْ درْ اَيَرانْ مَىْ فَرْمَا يَدَ كَهْ هِيجَكَشْ مَرْتَكَبْ كَشْبَلَنْ آَنْ نَگَرَدَدْ. چَوْنْ خَانَ عَالَمْ بَهْ مَعَاوَتْ كَشْبَلَنْ تَبَا كَوْ بَيْ اَخْتِيَارَ بَوْدْ دَرَا كَثَرْ اوْقَاتْ بَدِينْ مَرْ قِيَامْ وَاقْدَامْ مَىْ نَمُودَمْ. يَادَگَارَ عَلَى سَلَطَانَ اِيلْجَى دَارَايِ اَيَرانْ اَيْنَ مَعَنِي دَا بَهْ شَاهَ عَبَاسْ عَرَضْ مَىْ نَسَيَدَ كَهْ خَانَ عَالَمْ يَكْ لَحَظَهْ بَيْ تَبَا كَوْ نَمَى تَوَانَ بَوْدَ درْ جَوَابْ عَرْضَدَاشَتْ اوْ اَيْنَ بَيْتْ مَرْ قَوْمَى سَازَدْ. بَيْتْ:

رسول يارمی خواهد کند اظهار تباکو	من از شمع وقاروشن کنم بازار تباکو
خان عالم نیز در جواب بیشی گشته فرستاده است. بیت	
زلف شاه عامل گرم شد بازار تباکو	من بیچاره عاجز بودم اذ اظهار تباکو

در سیو ماه مذکور حسین بیگ دیوان بنگاله سعادت آستانبوسی دریافت دوازده زنجیر فن نرماده پیشکش گذاشتند. طاهر بخش بنگاله که مخاطب و معاتب بعضی تصمیرات بود سعادت کورتش در نیافرمه قیلان او که بسته بیلارزیجیر بود از تنظر اشرف گذشت. دوازده زنجیر پسندانداد تهمه را به امر حمت نمودم و در این روز مجلس شراب ترتیب [۱۴۶] داده به اکبر بنده هائی که در ملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سرمد باهه اخلاص ساختم. در چهارم قراولان خبر آوردند که بیری در حوالی شکر تلاو که درون قلعه از عمارت مقرر حکم مالوه است در قبیل داریم همان لحظه سوار شده متوجه آن شکار گشتم چون بیر مذکور ظاهر گشت بر احديان و جماعتي که در جلو بودند حمله آور گشته دوازده مفر را مجروح وزخمی ساخته آخر الامر به سه تبر بندوق کاد او تمام ساخته شر او از بنده های خدا دور ساختم.

در هشتم منصب میرمیران که هزاری ذات و چهارصد سوار بود به هزارو پانصدی ذات و پانصد سوار مقرر گشت. در نهم حسب الاتصال فرزند خرم بر منصب خان جهان هزاری ذات و سوار افزوده شد که شش هزاری ذات و سوار بوده باشد. و به یعقوب خان که به هزارو پانصدی ذات و هزار سوار افزار افزود به دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار سر بلند گردید و بر منصب بهلول خان میشه پانصدی ذات و سیصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده بشد و منصب میرزا اشرف الدین حسین کاشغری که در صوبه دکن ترددات میردانه ازو و پسر او به موقع آمده بود از اصل و اضفه به هزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت.

دردهم ماه مذکور مطابق بیست و دوم دیسمبر الاول سنه ۱۰۲۶ هزار و بیست و شش وزن قمری منعقد گشت در این روز دور آس اسب عراقی از طویله خاصه و خلعت به فرزندم خرم مرحمت نموده مصحوب بیرم بیگ فرستاده شد و هزار سوار بر منصب اعتمادخان افزودم که به پنج هزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گشت. در پانزدهم حسن بیگ تبریزی که دارای ایران اوران نزد حاکم گلکشہ بعطریق رسالت فرستاده بود، چون به واسطه نزاع فرنگیان ساقر لاشان راه هر موذ مسدود بود با ایلهجی حاکم گلکشہ ملازمت نمودند و دور آس اسب و چند [۱۴۷] الف] تقویر پارچه دکن و گجرات پیشکش او گشت در همین تاریخ اسب عراقی از طویله خاصه به خانه خانان مرحمت نموده شد. در پانزدهم هزاری ذات بر منصب میرزا راجه بها و سنتگه افزوده شد که پنج هزاری ذات و سه هزار سوار بوده باشد. در هفدهم پانصد سوار دیگر بر منصب میرزا رستم افزوده پنج هزاری ذات و یک هزار سوار کردم و منصب صادق خان به هزارو پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت وارد تখان به منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد

سوار به همین دستور سرافراز گردید. بر منصب این رای پانصدی ذات و یکصدسوار افزوده گشت که هزارو با صندی ذات و پانصدسوار بوده باشد.

سه گهربی از روز شنبه نوزدهم ماهه آغاز شرف شد. در همین وقت مجدداً جمous نمودم. ز گرفتاران اشکر عنبر مقهور که سی و دو غرفه بودند در چنگ شاهنوازخان و شکست آن بد اختران به دست او لبای دولت قاهره افتاده بودند یکی را به عقدخن سپرده بودم، محافظانی که به جهت حفظ اوضاع بودند، غفلت ورزیده اورا می گذراند. این معنی برشاطر من بسیار گران آمد. اعتقادخان را مدت سه ماه از کورش منع نموده بودم چون محبوس مذکور نام و نشان بود هر چند تردد نمودند به دست در نیامد. آخر الامر فرمودم که سردار آن جماعه را که در محافظت او غفلت نموده بود به میاست رسانند و اعتقادخان درین روز متبرک حسب الالتماس اعتماد ادوله سعادت کورنش دریافت.

چون مدتی بود که احوال بنگاله و سلوک قاسم حان خوب شنیده بی شد، به خاطر رسید که ابراهیم خان فتح جنگ را که مهمات صوبه بهاردا صورتی داده کان الماس به تصرف و عمل بندهای در گاه در آورده است به صوبه بنگاله فرستاده جهانگیر قلیخان را که در صوبه الله آبادجا گیر دارد، مجای او بهار روانه سازد و قاسم حان را به در گاه طلب دارد در همین ساعت و روز متبرک حکم شد که در آن شب فرامین مطاعه به قلم در آورند و سزاولان تعیین شدند که جهانگیر قلی خان را به بهار برده [۱۴۷] ابراهیم خان فتح جنگ را روانه بنگاله سازند. سکندر جوهری را نواخته به هزاری دات و یکصدسوار سرافراز ساختم.

در بست و یکم محمد رضا ایلچی دارای ایران را رخصت نمودم شصت هر ر درب که سی- هر ار رویه بوده باشد با خلعت به او مرحمت شد. در بر ابریاد بودی که برادرم شاه عباس به جهت من فرستاده بودند تحفه چند از قسم مرصع آلات که دنیاداران دکن فرستاده بودند با دیگر پارچه ها وند پس از هر قسم و هرجنس که تحفگی راشاین بود موازی یک اثر رویه همراه ایلچی مذکور روانه ساختم. از این جمله پیاوه بوری بود که چلپی الزعراق فرستاده بود و آن پیاله ر، شاه و پدده بود به ایلچی گفته باشند که اگر درین پیله برادرم شراب نوشیدن به جهت من فرستد شفقت تمام خواهد بود. چون ایمچی این معنی را ظهار نمود در حضور او چند مرتبه از این پیله شراب خورد و فرمودم که سرپوش و در کابی به جهت آن تیار ساختند و داخل سوغاتها نموده فرستادم. سرپوش مینا کاری بود به منشیان عطار در قم فرمودم که جواب کتابت که آورده بروجه صواب مرقوم سازند در بیست و دوم فروردان خبر شیر آوردنده همان لحظه سوار شده خود را به شیر سازندم و به سه تیر بندوق خلق را در شرار و اورا از شر نفس خویش خلاص ساختم.

مسيح الزمان گر به آورده گذرانيد که اين گر به ختنی است. در مزل من هم بچه ها ازو تولد یافت وهم به گر به دیگر جفت شده بچه ازو به مر سيد. در يست و پنجم فوج اعتماد الدوله در میدان جهر و که در شن از نظر گذشت. دوهزار سوار حوش رسيد که اکثر آن مقول سودند و با صلسوار تير انداز ازو توپ هجي و چهارده زنجير فيل فوج بختيان به شمار در آورده به عرض رسابندند. فوج مد كور بسیار آراسته و به توذاك به ظهر در آمد. در يست و پنجم شب راه ماده شکار شد.

روز پنجم شنبه غره اردی بهشت المی که مقرب خان به مصحيون قاصدان فرسنده بود به نظر [۱۴۸] در آمد. يبست و سه سوزن داشت جو هريان سی هزار روبيه قيمت نمودند. فرداعلى الماسی بود. بغايت پسند افاذ. فرمود که انگشتري ساختند در سیم منص پوسف خان حسب الاتصال با با خرم از اصل و اضافه سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندی دیگر از مرا و منصب داران يه تجويز فرزنه لاعذ کور اضافه حکم شد.

تفنگ اندازی نورجهان بیگم: در هفت چون قراولان چهار شير در قل داشتند بعد از گذشت دو پهروسه گهري يامحل متوجه شکار آنها گشتم چون شيران به نظر در آمدند نورجهان بیگم ز من التمس نمود که اگر حکم شود من اين شيران را به بنسوق (تفنگ) بزنم. فرمود که چنین باشد. دوشير را به بندوق و دوی دیگر را هر يك به دو تير زده انداخت و تاچشم برنسى زد چه قالب اين چهار شير را به شن تير از حيات پرداخت. تا حال چنین تفنگ اندازی مشاهده نشده بود که از بالاي ويل از درون عماري شن تير انداخته شود که يكى خطا رفته و چهار عدوی چنین فرست هر کتني و چنيلان نيا بلند. به جلدوي اين کمايداري هزار اشرقي نثار نموده يك حفست مرواريد و قطعه الماس که يك لک روبيه قيمت داشت مرحمت نمود.

در همین روز معمور خان به اتمام عمارات دولتخانه لا هور مرخص گشت در دهم خير فوت سيد وارت که فوجدار صوبه اوده بود به عرض رسيد. در دوازدهم مير محمود شير دونيم چون استدعائي فوجداری نمود او را به خطاب تهور خانی و اضافه مصب سراور از ساخته به فوجداری بعضی از پر گفات صوبه ممتاز تعیین نمود. در يست و دوم طاهر بخشی بنگاهه که منع کوردنش او شده بود ملازمت نمود. بذر و پيشکشي که داشت گذرانيد. هشت ز تجيز فيل پيشکش قاسم خان حاكم بنگاهه پادوز تجيز فيل شيخ مودود در اين روز از نظر گذشت. در يست و هشتم به التمس خان دوران پانصلوکي بر منصب عبد العزيز اضافه حکم شد. در پنجم خرداد خدمت ديسوانی صوبه گجرات از تغيير کيشو به مير حسين مقرر شد اورا [۱۴۸] به خطاب کفايت خانی سرافراز ساختم. در هشتم اشکر خان که به خدمت بختيگري لشکر بتكش تعين بود آمده ملازمت نمود

یکصد مهر و پانصد روپه نذر گذرا بید. چند روز قبل از این استاد محمد نائی را که در فن خود از بی نظریان بود در زلم خرم بسیار حب طلب به ملازمت فرستاده بود چون چند مجلس ساز ازو شنیده شد و نقشی که در غزل نهاد من بسه بود گذراند. دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را به روپه وزن آموختند. شهرهار و سیصد روپه شد. قل حوضه داری نیز به او عنایت نموده مقرب فرمودم که بران فین سوار شده وزره بر اطراف و جوانب خود چیزه بهمنزل خورد برود.

ملاسد فصه خوان از ملازمان میرزا عازی در همین روز از تهته آمده ملازمت نمود چون پر نقل و شیرین حکایت و خوش بیان بوه صحبت و هن در افتاد او را به خطاب محظوظ خانی خوش دل ساخته یک هزار عدد روپه و خطعت و اسپ و یک تجیر فیل و بالکن بدوعنایت نمود و بعد از چند روز فرمودم که به روپه اورا بر کشد چهار هزار و چهار صد عدد روپه شد و به منصب دو صدی ذات دیست سوار سرافراز گردید و فرمودم که همیشه در مجلس گپ حاضر می بوده باشد. در همین تاریخ لشکر خان جمعیت خود را در جهرو که درشن به نظر در آورد. پانصدی سوار و چهارده زنجیر فین و یکصد قرق ندو قچی بود. در دیست و چهار مرخ بررسید که مه سیگه سیره راجه مان سنگه که داخل اسرای کلان بود در بالا پور ولايت برار به افراد شراب در گذشت. پدر اوهم در همین سی دو سالگی به خود زدن شراب بیرون زاندازه و حساب ضایع شده بود. در همین روزها انبه سیاری از اطراف ولايت دکن و برهانپور و گجرات و پرگات مالوه به عیوه خانه خاصه شریقه آورده بودند یا آنکه این ولايت به خوش ابگی مشهور و معروف است در شیرین و کنم ریشگی و کلامی ائمه کنم جائی بر ابری به اینه این ولايات می کند. چنانچه مکرر در حضور فرمودم که به وزن در آورند. [۱۴۹] یک سیرو یک پاو بلکه چیزی زیاده ظاهر گشت غایبا به حوش آین ولذ و چاشنی و کم نقلی نبه چیر امروز که در حوالی آنکه وائع است زیادتی تمام برجمیع انبهها و بین ولایات و سایر جاهای هندوستان دارد.

در دیست و هشتم نادری حاصله که ناحال به نفاست نادری زردوزی در سوکار من دوخته نشده بود. بهجهت فرزند با خرم فرستادم و حکم شد که بر نده آن مذکور سازد کسه چون نادری این خصوصیات داشت که در روز سر آمدن زاحمیر به قصد تسخیر ولايات دکن پوشیده بودم جهت آن فرزند فرستاده شد. در همین تاریخ دستاری که از سر خود برداشته بودم به مانطور پیچیده بر سر اعتماد الدوله گذاشت و اورا بدین سعادت سر بلند ساختم.

سدهفده زمرد و یک قطعه در بسیار مرصع انگشتی نگین یا قوت مه بدخان به طریق پیشکش فرستده بود. از نظر الشرف نگذشت. مبلغ هفت هزار روپه به قیمت رسید. در روز مذکور باران کرم و عنایت اینه متفطر گشت. آب درمانند و حیلی روی کمی نهاده بود و خلق از این عمر

مضطرب بودند. چنانچه به کثر پنده‌ها حکم شد که به کنار دریای نر باه رو تد و امید بارش و بار یلن درین روزها نبود به همه اضطراب خلائق از روی نیازمندی تمام متوجه بدرگاه ناری ته لی گشت. الله تعالیٰ به کرم و فضل خود بارانی عطا فرمود که در عرض یک شبان روز ثالیها و بر کهها و زله‌ها پر گشت و آن اضطراب خلائق به آرامش تمام مبدل گردید. شکر این عنایت را به کدام زبان آدا نوان کرد.

غره‌ماه تبر علم بهوزیر خان مرحمت شد و پیشکش زانا که مشتمل بر دروس اسب و پاره پارچه گجراتی و چند کوذه اچار و مربا بود به نظر درآمد. در سیوم مغرا خبر گرفتاری عبداللطیف نامی از حاکم زاده‌های ولایت گجرات که همیشه در آن صوبه منشأ فنه و فساد بود آورد. چون گرفتاری او بناهیت رفاهیت خلق بود حمد و سپاس باری بجا آورده شد. فرمودم که مقرب خان او را به دست یکی از متصبداران تعیینات آنجا بدرگاه فرستد، [۱۴۹] زمینداران تو سخن مانند و اکثر آمده ملازمت نموده پیشکش‌ها گذرانیدند. در هشتم را مدارس پسر راجه را جستگه کچهو اهراتیکه راحیگی کشیده او را سدمین خطاب سرفراز ساخت. بدگار ییگ که در ماوراء الهر بیاد گدار قورچی مشهور است و مزد حکام آخما خالی از نسبت و حالتی نبوده آمده ملازمت کرده از پیشکش او پیام‌السفید خطای پایه‌داری مستحسن افزود، و پیشکش بهادرخان حاکم قندهار که نه رأس اسب و نه تقویز اقمشه نفیسه و دودا به پوست رو با سیاه و دیگر چیزها بود از نظر گذشت.

همدین را تاریخ راجه گلهه بهم نواین نام سعادت ملازمت دریافت و هفت زنجیر فیل ترو مزده پیشکش گذرانید. دردهم خلعت و اسب به بادگار قورچی مرحمت شد در سیزدهم عبد گلاب باشان بود روازم آن روز بجا آورده شد. شوخ و دود چشتنی که از تعیینات صوبه بیگاله است به خطاب چشتنی خانی سرفراز گشت و اسب بدوم رحمت شد. در چهاردهم راول سمرسی پسر راول او دیستگه زمیندار و انسو الله ملازمت نمود سی هزار روپیه و سوزن‌نیز فیل و یک عده باندان مرصع و یک کمر مرصع پیشکش گذرانید. در پانزدهم نه قطمه الماس از حاصل کان و ازاندوختهای زمیند را آنجا ابراهیم خان فتح‌جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد ییگ فرستاده بود از نظر گذشت. از جمله یک قطمه چهارده دینم تانک بود به یک لک روپیه قیمت شد. در همن روز به بادگار قورچی چهارده هزار درب انعام شد اورا به منصب پانصدی ذات و سیصد سوار سرافراز کردم منصب تدارخان پکاوی ییگی را از اصل و ضافه دوهزاری ذات و سیصد سوار مقرر داشتم. پسران او هر یک عبده به اضافه منصب سرفراز شدند حسب الاتمام شاهست ده‌سلطان پسر و پسر پانصدی پر منصب و ریخان افزوده شد.

در بیست و نهم که روز مبارو شنبه بود سید عبدالله بارهه فرستاده فرزند بلند اقبال با باخوم به ملازمت [۱۵۰] الف] رسیده عرب‌پس آن فرزند رساید. مشتمل بر اخبارات قتع ولایات دکن که جمیع دنیاداران آنجا سرتخدمت نزیر بقیه اطاعت نهاده بندگی و فرمابرداری قبول نمودند و مقایلید قلعه‌ها و حصنها به تحقیق قلعه احمد نگر به نظر درآورد به شکرانه این نعمت عظیم و عطیه کبری سر نیازمندی بدراگاه بی نیاز نهاده لب به شکر گشاده داد عجز و نیازمندی داده فرمودم که نقاره‌های شادیانه بنوازش درآورده‌اند. لله الحمد که ولایات از دست رفته به تصرف او لیاً دولت قاهره درآمد مقدسانی که ده سر کشی واستکبار می‌زدند به عجز و ناتوانی خود اعتراف نموده مال سپار و خراج گذار گشتند. چون این خبری و سیله نورجهان یگم به مسامع جلال رسید پرگنه توهر را که دولت روپیه حاصل دارد به او عنایت نمودم. انشاء الله تعالی چسون افواج قاهره بدلابت دکن و قلاع آنجا درآیند و خاطر فرزند ارجمند با باخوم از تصرف آنجا جنم گردد و پیشکش دنیاداران دکن را در این مدت این چنین پیشکش به هیچیک از سلطانی عهد و عصر خود نداده‌اند همراه گروهه با ایلچیان آنها روانه ملازمت خواهند شد. امرانی که در این صوبه جاگیردار خواهند بود مقرر است که همراه آورد تاسعادت ملازمت دریافته منحصر گشودند و رایات جلال نافع و فیروزی عازم پایه سریر خلافت مسیو گردد.

چند روز قبل از آنکه الحجر فتح مذکور برسد شبی به دیوان خواجه حافظ تقاض نسودم که عاقبت این کار چه نوع خواهد شد. این غزل برآمد.

روز هجران و شب فرقت پیار آخر شد  
زدم این فال و گذشت اخترو کار آخر شد  
چون لسان الغیب حافظ چنین املان نمود مرآ امید و ری تمام دست داد. چنانچه بعد از بیست و پنج روز اخبار فتح و فیروزی رسید در سیاری از مطالب بعده دیوان خواجه حافظ رجوع [۱۵۰ ب]  
نموده‌ام و به حسب اتفاق آنچه برآمده شیجه مطابق همان بخشیده و کم است که مختلف نموده باشد. در همین روز هزار سوار بمنصب آصف خان افزوده اورا به پنج هزاری ذات و سوار سره ازی ساختم و آخرهای روز پارمود محل به سیر عمارت هفت منظر متوجه شدم و ابتدای شم به دوئی خانه باز گشتم. این عمارت از احداث یافته‌ای حکام سابق مالوه است که سلطان محمود خجی باشد. هفت طبقه فرار داده اند و در هر طبقه چهار صفحه ساخه اند مشتمل بر چهار دریچه بلندی این مباره پنجاه و چهار زرعنیم است و دور پنجاه گز وزنه از سطح زمین تراطیقه هفتم یکصد و هفتاد بیک است. در رفتن و آمدن یک هزار و چهارصد روپه ثرشد. درسی و بیک سید عبدالله را به خطاب سیفخانی سرافراز ساخته بختی و اسپ و قلی و خنجر مرصع سر بلند گردانید و به خدمت فرزند اقبال العند منحصر ساختم ولعلی که از سی هزار روپه زیاده می‌افزید به دست و به

فرزید بستاقبال فرستادم و نظر بر قیمت آن نکرده چون مدتی برس خسود می‌بشم اورا مبارک دانسته به طریق شکگون فرستاده شد.

محمود خوش خواجه بواحسن بخشی را به خدمت بخشگری و واقعه‌نویسی صوبه بهار تعیین نمود و در وقت رخصت وی را به او عنایت کردم آخرهای روز پنهانیه امرداد با مردم محل به قصد سر نبل کشته که از جاهدی دلگشاوی قلعه ماندو است متوجه گشتم. شاه بداغان که از امرای معتر والدیز را در بود، دروقتی که این ولایت را بهجا گیر داشت عمرانی در در آن‌جای ساخته [۱۵۱] بدعایت دلنشیں و قرح بحش تادوسه گهری شب و قت نموده بعداز آن متوجه دولتخانه مبارک گشت. چون از مخلص خان که دیوان و بخشی صوبه به گاله بود و بعضی سپکیها «عرض رسید از مصب او هزاری ذات و دویست سوار کم نموده. در هفتم فیل مستی از فیلان پیشکش عادلخان عادل گنج نام به جهت رانا امرسنگه فرستاده شد. در پانزدهم به قصد شکار متوجه گشت و یک منزل از تله پائین آمد. عابتاً کثرت بارندگی و گک به درجه بود که مطلق ترد و حرکت میسر نشد با برداهیت مردم و آسودگی حیوانات سخن این عزیمت نموده روز پنجم شیوه در بیرون گذرانیده شب جمعه بارگشتم در همین روز هدایت لله که در خدمت تو زک و ترددات حضور بسیار چسبان است به حطاب فدائیخان سرافراز گشت.

این برسات (فصل باران) بارش بدرده شد که بیرون کهنسال گفتند که این قسم بارانی در هیچ عهد و عصر یاد ندادیم. قریب به چهل روز ابر و باران بود چنانچه گاهی نیز اعظم ظهور کرد نادو کثربت باران به مرتبه رسید که اکثر عمارتها فدیم و جدید از پا در آمدند و در شب اول باران و برق و صاعنه چندی افتاد که با آن صلابت و صدا کم به گوش رسید بود. قریب به بیست کس از زن و مرد دران صایع شدند ویربعی از عمدادات سکنی برق رسیده شکست در بنایی آن راه یافت و هیچ صدا پیش از این دلکوب تر نیست. ناوی ماه مذکور شدند بادو باران در ترقی بود. بعد از آن رفته رفته رو به کمی نهاد. از کثربت سزه و ریاحین خود روچه نویسد درودشت و کوه و صحراء فروگر فته است در معموره عالم معلوم نیست که مثل متدوجائی از حیثیت خوبی و هوای لطافت جا و صحر بوده باشد به تخصیص در حصل برسات دهیں فصل که ماهیهای تما ن است شبهه. در درون خانه‌های بی تجاف نمی‌توان خواید و روزها به توعی می‌گذرد که مطلق به بدن و تبییر جا و منزل احتاج نمی‌افتد. آنچه ازین عالم [۱۵۱] نوشته شود هنوز اندکی از بسیاری خوبیهای اینچه است.

دوچیز مشاهده افتاد که در هیچ جای از هندوستان ندیده بودم یکی درخت کله چنگلی که در اکثر صحراءهای این قطعه رسته است دیگر آشیانه مغوله که به زبان فارسی سرچه گویند.

تا حال هرچ یک از صیادان خبر از آشیان او بد ده بودند به حسب تفاوت در عماراتی که درینجا بصری بر دیدم آشیانه و ظاهر شد. دوچه برآورده بود. سه پهر از پنجشنبه تو زدهم گذشته با مردم محل به قصد سیر و تماشای محلها و عمارات مشکر تالاب که از احداث یافتهاي حکام سابق مابوه است سوار شدم چون بهجهت دارائی و حکومت صوبه پنجم به اعتماداً للدوله قبل مرحمت نشده بود در اثنای راه فیلى از فیلان خاصه که جنگت جوت نام داشت به او مرحمت کردم. تا شام دران عمارات دلکش بسربرده از خرمی و سپزی صحر هاي اطراف به غایب محظوظ گشتم و بعد ز ادائی عبادت و تسیع شام متوجه مستقر دولت گردیدم. در روز جمعه فیلى رن باوله نام که جهانگیر قلی خان به طریق پیشکش فرسته بود از نظر گذشت.

بعضی لباسها و قماشها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم نمودم که هیچکس نپوشد مگر آنکه من عنایت کنم. اول دگله نادری که بر بالای قما می پوشند درازی قد آن از کمر پایان سر آستین مدارد و پیش آن به نکمه بسته می شود. مردم ولايت آن را کردنی می گویند من نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوسی است که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند. دیگر قبای پتو گامیان و سر آستین چکن دوز پوشیدن آن را تيز مخصوص خسود ساخته بودند. دیگر قبای حاشیه دار که علمهای پارچه محramat را بریده بر دور دامن و گربیان و سر آستین می دوزند دیگر قبای اطلس گجراتی و دیگر جبره و کمر بند ابریشم باف که گلابتون طلا و نقره را در آن بافته باشند. چون ماهیانه باره از سواران مهايت خان مطابق بر بست [الف] ۱۵۲ سه اسپه و دو حکم کردم که دیوانیان آن تفاوت را جاگیر و بازیافت نمایند.

آخر های روز پنجشنبه بیست و ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برآت بود در یکی از مدارک و عمارت محل فور جهان بیگم که درمیان تالاب کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امر و مقربان درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طلب شده حکم کردم که به مردم پیله و اقسام سکفات و مقضای خواهش هر کس بدهند. مسیاری پیله اختیار نمودند. غریب مودم که هر کس که پیله بخورد بمثل منصب و حوالات خود بنشیند و اقسام کابایها و میوهها بطریق گزک مقرر شده که پیش هر کس بنهند عجب مجلس منعقد گشت. در آغاز شام بر اطراف این تال و عمارات فانوسها و چراغها روشن ساخته چراغانی دست بهم داد که تا این رسم را معمول ساخته اند شاید در هیچ جای مثل آن چراغان شده باشد. همچو چراغها و فانوسها عکس دد آب ازداخته بنوعی بنظر در می آمد که گویا تمام صحن این تالاب یک میدان آتش است بسیار شگفتگی مجلسی گذشت و پیله خواران ریاده از حوصله طاقت پیلهها تناول نمودند. پیت

به خوبی بدان سان که دل خواسته  
بساطی چو میدن همت مسراخ  
تلک نافه مشک بسود از بخورد  
شده طسوه گسر نازنیان باخ  
بعد از گذشش سه چهار گهری از شام مردم را نخست نموده اهل محل را طاب نموده  
و تا یک پهر شبلدرین موضع متزه به سر برده داد خرمی و عبس داد.

چو ش درین پنجشنبه بعضی حصوصیات دست بهمداده بود. اول که روز جلوس من بود  
دیگر آنکه شب مرأت بود. دیگر [۱۵۲] و ز را که که پیش از این شرح داده شد و نزد  
هنرد از روزهای معتبر است بنابراین سعدت این روز را مبدلاً شبیه نام نهادیم. دیگر  
روز چهارشنبه بهمان رنگ که پنجشنبه بهمن یک افتاده است آن روز بر عکس من سد افتاده  
است بنابراین نام این روز شوم را گم شبه نهادیم دایم این روز از جهان کم باد.  
در پیست و هفتم سید کامو بدخطاً - پرورش حاسی سرافراز گردید. در روز دیگر خنجر  
مرصع به یادگار قوچی مسح شد و فرمودیم که او را بعد از این یادگار یک می گفتند  
باشند. خیسنگه پسر داجمهه‌استگه را که در سن هشت سالگی است طلب نموده بود در همین  
روزها ملازمت نمود و یک ذنجیر قیل پیشکش گذرانید.

یک پهر و سه گهری از روز مبارک شبیه دویم شهر ور ماه به فصل سیر بجانب نیل کنته و  
آن حدود سواری دست داد و از آنجا به صحرای عبدگه بیر بالای پشته که آنها بت سبزی و  
خرمی دارد گذر افتادگل چنبا و دیگر ریاحیں صحرایی به درجه شگله بود که بر هر صرف که  
نظرمی افتاد عالم عالم سیزه و گل مشاهده می گشت. بلکه پس از ش گذشته به دولت سرای  
همایون داخل گشتم. چون مکرر مذکوری شد که از کله صحرایی یک قسم شیرین بهم می دسد  
که اکثر درویشان و ارباب احتیاج آنرا قوت خود می سازند در صدد تفحص آن شدم. ظاهر  
شد که میوه آن چیزی سخت بیحال و تیست عایتاً در طرف پایان صنوبری شکلی که اصل میوه  
کله از آن بیرون می آید بلکه پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم و مسره و قوام پا بوده داشت  
ظاهر می گردد که مردم آن را تناول می نمایند و دایقه از ادراک لذت آن بسیار محظوظ می شود.  
کبوتران نامه برو: در باب کبوتر نامه برسخنان به گوش رسیده بود که در رعنان خلفای بنی  
عباس کبوتران بندادی را که نامه برمی گویند والحق که از کبوتران صحرائی ده پانزده کلاس اتر  
[۱۵۲ الف] هستند. به کبوتر بازان فرمودم که آنها را آموخته بکنند و این کبوتر برداش  
چند جفتی را چنان آموخته گردند که از اول روز که از مندو پرواز آنها می نمودیم اگر اکثرت

بازان بسیار می شد نهایت شنیدن باشیم پھر بلکه تا دو تیم گھری و پھر ازمند و به برها نپور می رسیدند و اگر هوا غایت صاف می بود اکثری در یک پھر می رسیدند و بعضی کبوتران چهار گھری هم رسیدند.

در سیووم عرض داشت مانا خرم رسید مشعر برآمدن افضلخان و رای رايان و رسیدن  
ایلچیان عادلخان و آوردن پیشکش‌های لاین از جو هر و مر صمع آلات و فیلان و اسپان که در هیچ  
عهدی و عصری این چنین پیشکش نیامده بسود و اظهار اد شکرگزاری بسیاری از خدمات و  
دولتخواهی خسنان منزارالیه و وفا به قول وعهد خود نمودند و التمام فرمان عنایت عنوان  
در ببره او مزین به خطاب مستطاب فرزندی و دیگر عنایات که تا حال در شان او صادر نگشته  
بود چون خاطر فرزند مذکور بدغایت عریز و الشمام او تعا بود حکم فرمودم که منشیان  
عطارد رقم فرمانی به اسم عادلخان ساختند. مبنی بر اتسواح شفت و مرحمت و در تعریف  
و القاب او ده دوازده برآنچه که در ایم سانق نوشته می‌شد افزوند و قید شد که او را در  
فرامین مطالعه فرزند می‌نوشته باشد و در صدر فرمان به قلم حاصل این بیت مرقوم گردبدله: بیت  
شید از التمام شاه خرم به فرزندی ما مشهود عالم

در روزجهارم فرمان مذکور، نقل فرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده  
اصل را روانه سازد. در روز مبارکشنه به اهل محل به نخانه آصفخان رفتم. منزل او در حوالی  
دره واقع بود در نهایت لطافت و صفا و چند دره دیگر بر اطراف درد و چند جا آبشارها جاری  
و درختان اینه در نهایت سبزی و خرمی سایه افکن گشته قریب به دویست سیصد کل کبوتر در  
یک دره رشته است. مجلما [۱۵۳ ب] روز مذکور در غایت شکننگی و خرمی گذشت و مجلس  
شراب منعقد گردید به امرا و نزدیکان پیالله مرحمت شد و پیشکش آصف خان به تظر در آمد اکثر  
تفایس بود. آنچه پسند خاطر افتاب برداشته تتمه را به او عنایت کرد. در همین روز خواجه  
میر ولد سلطان خواجه که از خدمت بنگش بهموجب طلب آمده بود ملازمت نمود. یک قطمه لعل  
و دو دانه مروارید و یک زنجیر فیل چهارین پیشکش گذرانید. راحه بهیم نرا ابن زمیندار ولایت  
گنده به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که جاگیر هم از وطن او  
تنخواه دهنده. در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسید که راجه سورحمل ولد راجه باسو که  
زمین و ولایت او متصل به قلعه گانگره است. تعهد می نماید که در عرض پلکمال آن قلعه را بصرف  
او لیای دولت قاهره در آورد و خط تعهد او را نیز فرستاده بود. حکم شد که مطالب و مدعای  
که دارد فهمیده و خطر شان خود ساخته راجه مذکور را روانه ملازمت سازد نا سرانجام مهمات  
خود نماید، ده بخدمت مذکور متوحه گردید. در همین روز که پیشنهاد دوازده باشد مطابق با رمضان

بعد از گذشتن چهار گهری و هفت پل صیه فرزند مذکور از کمر مادر شاهزاده‌های که دختر آصفخان باشد تولد یافتد و مسمی به روشن آرا بیگم حکم گردید.

زمیندار جیت پور که در حوالی ماند واقع است چون به مقتصای بی سعادتیهای ادران آستانبوس ننمود فدائی خان را فرمود که با چندی اد منصداران و چهار منصد پانصد نفر بر قراندز برس او رفته ولایت اورا بتازند. در سیزدهم یکشنبه به فد یخان و یک فیل به میر قاسم ولد میر مراد مرحمت شد. در شانزدهم چیستنگه ولد راجه مهاسنگه که در سن ده دوازده سالگی بوده باشد به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید به میر میران ولد میر خبیل الله یک زنجیر فیل که خود پست نموده بود مرحمت شد. و به ملا عبدالمistarهم [الف] ۱۵۴

عایت نمودم. بهوچ پسر راجه یکرماجیت به دوریه بعد از فوت پسرش از صوبه دکن آمده ملادمت نمود و یکصد مهر نذر گذارید.

در دهم به عرض رسید که راجه کلیان از ولایت او دیسه آمده اراده آستانبوسی دارد. چون در باب و حکایت ناخوش به عرض رسیده بود حکم شد که او با پرسش به آصف خان پس از این تحقیق سلطانی که در باب او مذکور شده است نماید.

در نوزدهم یک زنجیر فیل به چیستنگه مرحمت شد. در پیست دویست سوار بر منصب کیشو مارو اشاغه شد که منصب و از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار بوده باشد. در پیست و سیوم الله داد خان اوندن را به خطاب رشید خانی امتیاز داده پرم نرم خاصه عنایت نمودم. فیلان راجه کلین که هزده زنجیر بود از نظر گذشته شانزده زنجیر داخل فیلخانه خاصه شده دو زنجیر را به او مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر و فات واله میر اند ختر شاه اسماعیل ثانی از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خلعت بجهت او فرستاده او را زیباس تزییت برآوردم. در پیست و پنجم فدائیخان حلفتی یافته به اتفاق برادرش روح الله و دیگر منصب داران به تیمه زمیندار جیت پوری مخصوص گشتند. در پیست و هشتم به قصد تماشای تربده و شکار آن حدود از قلعه فرود آمده با اهل محل متوجه گشتم و به دو نیز کنار آب مذکور محی تزویل اجلال گشت چون پشه و کلک رسید داشت ذباده از یک شب توقف نیفتاد، روز دیگر به تاراپور آمده روز جمعه سی و یکم مراجعت واقع شد.

در غرہ مهر ماه به محسن شواجه که در نیولا از معاوراء التئر آمده خلعت و پنج هزار روپیه مرحمت شد. در دوم عداد تفحص مقدماتی که در باب راجه کلیان به عرض رسانیده بودند و آصف خان به تفحص آن مسامور بود چون گناه ظاهر نگشت سعادت آستانبوسی در یافته یکصد مهر و یکپیز از روپیه نذر [۱۵۴ ب] گذارید و پیشکش او که یک سلک مروارید بود مشتمل

بر هشتاد و دو قطعه اعل و بیک بونهچی که یک قطعه لعل و دودا به مر وارید داشت و صورت اسب طلامر صرع به جواهر از نظر گذشت. عرصه داشت فدائیخان رسید که چون افواج قاهره بدلایت جیت پور در آمدند زمیندار آنجا فرار اختیار نموده تاب مقاومت نیاورده ولایت او به تاراج حادثه رفت. الحال از کرده خود پشیمن است و از اده دارد که بعدگاه جهان پناه آمده طریقه بندگی و اطاعت خیار نماید. روح الله را با فحصی به عقب او فرستادم که اورا بدست آورده بهدرگاه آرد یا اورا آواره را دید ادبار سازد واژ زبان و متعلقان اورا که به میان ولایت زمیندار همسایه در آمده اند به بد در آورد. در هشتم خواجه نظم چهارده عدد اثار از شدر مسوخ آورده گذرانید از پندر مذکور به سورت در عرض چهارده روز آورده بودند و از سورت به مندویه هشت روز آمده بود کلانی از اند مذکور برابر با اند تهته است. غایباً اثار تهته بیدانه و این اثار دانه نازگی دارد و در شادابی به اثار تهته زیادتی می کند.

در تهم خر رسید که روح الله بدھی اردیههای آن فحصی می دسد و بد خسرو می رساند که زنان و متعلقان جیت پوری در این دیبه است به قصد تفحص در بیرون دیبه فرود آمده کسان می فرستند و مردمی را که در آن دیه بودند حاضر می سازد. در اثنای تحقیق و تفحص یکسی از فدویان زمیندار مذکور به میان مردم دیبه در آمده در جینی کسه مردم جا بجا فرود آمده بودند روح الله با چدی رخت بر آورده بر بالای قالیچه نشسته بود آن عدوی خود را به عقب سراورد سانیده مرچه به او می رساند و آن مرچه کارگر افتاده سر زینه او بر می آورد. کشین برچه و واصل گشتن روح الله. قارن بیک دگر واقع می گزدد. چندی که حاضر [۱۵۵ الف] بوده اند آن بعد رک رابه جهنم می فرستند مجموع مردمی که مترقب فرود آمده بودند سلاح پوشیده بر سر دیبه روانه می شوند آن خون گرفتها به مشامت جاودان مخالفان و مستمردان در یک ساعت تجویی به قتل رسیده زبان و خردان آنها به بدگرفتار می گردند و آتش در دیبه زده چنان می کشند که به جز تل خاکستری به نظر در نمی آید و تمامی آن مردم جسد روح الله را برداشته به دادیان ملحق می سازند و در مردانگی و کار طلبی روح الله سخن نبود. غایباً عملت این شعبده بر انگوخت چون آثار آنار بادانی در آن ولایت نماند زمیندار آنجا به کوه و جنگل در آمده خود را پنهان و گمنام ساخت و به فدائیخان کسی فرستاده الشیس عفو گناهان خود نمود. حکم شد که اورا قول داده به درگاه آورد. منصب مر و تخان از اصل و اضافه به شرط نیست و نایابد ساختن هر یهان زمیندار چند رکونه که متعددین ازو آزار تمام می یابند. به دهرازی ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت. در سیزدهم راجه سورج من به همراهی محمد تقی بخشی ما خرم آمده ملازمت کرد و مطالبی که داشت مجموع به عرض رسیده سرانجام خدمتی که تعهد نموده بود به واجبی شقد و حسب الاتصال

فرزند مشارالیه به عنایت علم و فناده سر بلندی یافت. بهقی که به همراهی او تعین بود که پهنه مرصع شفقت شد و مقرر گشت که سرانجام کار خود نموده بازودی روانه گردد. منصب خواجه یک را که به حفظ و حراست قلعه احمدنگر تعین یافته پنجهزاری ذات و سوار حکم شد به نورالدین قلی خواجه گی طاهر و سید جان محمد مرتضی خان و ولی یک بهر کدام یلکنچه بر قل مرحوم نمودم. در هدهمین روز راجه سورج محل دا خلعت و نیل و کبوه مرصع و تقی دا خلعت داده به خدمت کانگره هر شخص ساختم.

چون فرستاده های فرزند بلاد اقبال شاه خرم با ایلچیان عادلخان و پیشکش های که فرستاده بود داخل بر هانپور [۱۵۵ ب] شدند و خاطر آن فرزند بالکیه از مه مات صوبه دکن جمع گشت صاحب صوبگی برادر خاندیس احمد نگربه سپه سالار خان خانان انتمام نموده شاهنخان پسر اورا که در حقیقت خان خانان جوان است پادوازده هزار سوار موجود به ضبط ولايت مفتوحه فرستادم و هر جا و هر محل را به جا گیری کی از معتبران قرارداده بندو بست آنجا سه روشن که لایق و مناسب بود سرانجام نمود. و از جمله لشکری که به همراهی آن فرزند مقرر بودند موازی سی هزار سوار و هفت هزار پیاده بر قاند ازرا در آجا گذاشته تمد مردم را که بیست و پنج هزار سوار و ده هزار توپ پی بود هر آغاز کرنده ملازمت شد و تاریخ مبارک شنبه بیست ماه مهر الهی سنه دوازده جلوس موافق پانزدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و شش هجری (۱۰۲۶) بعد از گذشتن سه پهر و پلک گهری در قلعه ماندو به مبارکی و فرنخی سعادت ملازمت دریافت. مدت مفارقت به یازده ماه و یازده روز کشید. بعد از تقدیم آداب کورنش و زمین بوس بالای چهروکه طلبیدم و از غایت محبت و شوق بی اختیار از جای خود بر خاسته در آغوش عاطفت گرفتم. چندان که او در آداب و فروتنی مبالغه نمود من در عنايت و شفقت افزودم و تزدیک به خود حکم نشتن فرمودم. هزار اشرفی هزار روپیه به صیغه نذر و هزار اشرفی روپیه به رسم تصدق معروض داشت. چون فرست مقضی آن نبود که پیشکش های خود را تمام در نظر آرد قیل پیر ناک را کسه سر حلقة فلان پیشکش عادلخان بود و صندوقچه از جواهر نفیس در این وقت گذرا نیده بعد از آن به یخشیان حکم شد که امرای که همراه آن فرزند آمدند به ترتیب منصب ملازمت دریابند. اول خان جهان به سعادت ملازمت سرفرازی یافت اورا بالا طلبیده مدولت قدمibus امتیاز بخشیدم. هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچه جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرا نبند و از پیشکش های او آنچه مقبول افتاد چهل پنج هزار روپیه قیمت شد. بد [۱۵۶ اف] از آن عبدالقیخان آستانه بوس نموده صدمهر نذر آورد. آنگاه مهابت خان به زمین بوس سر بلندی یافت. صدمهر و هزار روپیه نذر

و کرھی از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید. یک لک و بست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد. ز آن جمله نمی است به وزن بازده متفاوت که سل گذشته در اجمیر فرنگی بهجهت فروختن آورده بود ولک روپیه بهامی کرد و جوهر یان هشتاد هزار روپیه قیمت می نمودند. بنابراین این سود راست نیامد و بازگردد نمی بود. چون به برها پور می رسید مها بت خان به لک روپیه از و می خرد. بعداز او راجه به او سنگ ملازمت نمود. هزار روپیه نذر قدری مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین دارابخان پسر خانخانان و سردارخان درادر عبدالخان و شجاعت خان عرب و دربارخان و شهبانخان و معمتمد خان پخشی و و دارام که از سرداران نظام مملکت بود به قول فرزند شاه خرم آمده در سلک دولتخواهان منظم گشته و دیگر امرا به ترتیب منصب ملازمت نمودند. بعداز آن و کلای عادلخان دولت نمین بوس دریاقته عرضداشت اورا گذرانیدند.

**خطاب شاه جهان به خرم:** پیش ازین به جندی رانا منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار به فرزند اقبال مند مرحمت شده بود، چون به تسبیح دکن شافت به خطاب شاهی اختصاص یافت الحال بمجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزاری سوار و خطاب شاه جهان عنایت فرمود و حکم شد که بعداز این در مجلس بهشت آئین صندلی تزدیک به تخت می نهاده باشند که آن فرزند می نشسته باشد و این عنایتی است مخصوص به آن فرزند که پیش از این در سلسله مارسم نبود و خاتم خاصه و چارقب زربفت و در گریان و سر آستین و حاشیه دامن مروارید دوخته پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و مشییر مرصع با پرده مرصع و خنجر مرصع مرحمت شده بهجهت سرفرازی او خود از جهرو که پائین آمده خوانچه از جواهر و خوانی زربفت بر سر او نثار کردم و فبل سرتاک را نزدیک طلبیده دیلم بی تکلف آنچه از تعریف این فبل شنیده شد به جای خود است. در [۱۵۶] [۱] کلانی و آراستگی و جمال و خوش قلمی تمام عیار است. و به این خوبی فبل کمتر دیده شده از بسکه در نظر مقبول آمد سوار شده تا درون دولتخانه خاص رفت و پاره زبر سر او نذر کردم و حکم فرمود که درون دولتخانه می بسته باشند و به این نسبت تور تخت نام او نهادند.

روز جمعه بست و چهارم راجه بهر جیوزمیندار بکلانه آمده ملازمت نمود. نام او پرتاب است و راجه آنجارا هر کس بوده باشد بپر جیو می گویند. قریب به هزارو پانصد سوار مواجب خسوار است. در وقت کار تاسه هزار سوار هم موجود می تواند نمود. ولايت بکلانه در میان ملک گجرات و خاندیس و دکن واقع است. دوقلعه مستحکم دارد سالیرو مسالیر چون مالیر در میان معوره است خود در آن جا به غایت لطیف و پاکیزه می شود. از ابتدای غر کی تا آخر تیرماه می کشد. انگورش فراوان است اما فرد اعلی نیست. راجه مذکور با حکام گجرات

ودکن و خاندیس سرنشته مدار ملایمت از دست نمی‌داد. غایباً خود بددیدن هیچکدام نمی‌رفته و چون یکی از بناها خواستی که دست نصرف به‌ملک او دراز سازد به‌حმایت دیگری از آسب دیگری محفوظ ماندی. بعداز آنکه ولایت گهرت و دکن و خاندیس به‌تصرف حضرت عرش آشیانی درآمد به برهانپور آمده سعادت زمین بوس دریافت و در سلک بنده‌ها منتظم گشته بهمنصب سه‌هزاری سفر نشد. و در نیولا که شاهجهان بدرها پور دسیده پائزده رُنجیر قبیل پیشکش آورده ملازمت نمود و در خلیست آن فرزند بهدرگاه آمد و در خورا خلاص و بنده‌گی به‌عواطف و مراسم خسروانه سربلندی یافت و به عنایت شمشیر مرصع و فیض و اسپ و خلعت ممتاز گشته بعد ز چند روز سه‌انگشتی رُ باقوت والماض بی‌مرحمت فرمودیم.

روز مبارکشیه بیست و هفتم نور [۱۵۷] حهانیگم جشن فتح فرزندشاه جهان کرد و به‌شاه جهان خلعتهای گران‌بها بانادری که به‌گلهای، مرصع و مرادیدهای نفیس آراسته بود و سرپیچ مرصع به‌جواهر نادر و دستار باطره مرادید و کمر بد با مسل مرادید و شمشیر با پرده‌له مرصع با بهول کتاره و بندر مرادید و دو اسپ که یکی زین مرصع داشت و قبیل خاصه با دوماده قبیل عنایت نمودند و همچنین به‌فرزند ن واهل حرم او خلعتهای و تقویزهای اقمشه به‌اقسام زدین بخشیدند و ندهای عمدۀ اورا اسپ و خلعت و خبر مرصع ایام فرمودند بهمه جهت سه‌لک رویه صرف بین جشن شده باشد. و در همین روز عبد‌الله‌خان و سردارخان برادر اورا خلعت و اسپ‌عنایت نموده به‌صوبه کالپی که به‌جاگیر آنها مقرر گشته بود رخدت فرموده و شجاعتخان را نیز به‌جاگیرش که به‌صوبه گجرات تتخواه یافته رخصت داده خلعت و اسپ و قبیل مرحوم شد و سید حاجی را که جاگیردار صوبه بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمود. چون مکرر به‌عرض رسید که حان دوران پیر و ضعیف شده و چنانچه تاب فطره و تردد ندارد و صوبه کابل و بنگش سرزمین فتح‌خیز است و بهجهت استعمال اهنانان پیوسته سواری و فطره لازم درد از آنجا که احتیاط شرط جهانداریست مها بتخان را به‌صاحب صوبگی کابل و بنگش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم و خان دوران به حکومت ولایت نهنه سرفرازی یافت. ابراهیم خان فتح‌جنگ چهل و نه زنجیر قبیل اریهار پیشکش فرستاده بود به‌ظر گذشت.

در این ایام بهجهت من سون کیله آوردند تا امروز این قسم کیله نخوردشده بود در کلانی مقدار یک انگشت بوده باشد. خیلی شیرین و راست مزه است هیچ نسبه به اقسام کیله ندارد و عایتاً خالی از ثقلی نیست. چنانچه دو عدد از آن من خوردم اثر گرانی در خود یافتم و دیگران می‌گویند که تاهفت‌هشت می‌توان خورد. اگرچه کیله دو [۱۵۷] اصل قابل خورد نیست اما از اقسام او آنچه توان خورد همین سنت و بس.

امسال تاییست و سیو ماه مهر مقر بخان انبه گجرات را بهدا کچو کی دسانید. در این تاریخ شنیده شد که محمدزاد رضا ایلخانی برادرم شاه عباس در آگسسه به مرض سهال و دیعت حیات سپرد و محمدقاسم سوداگر که از پیش برادرم آمده بود وصی خود ساخته حکم فرمود که به موحد و صیحت اسد اب واشیای ورای بخدمت شاه رساید تا بشان در حضور خود به ورثه اولطف نمایند. به سید کیم و بحقیر خان و کلای عادلخان خلعت و فیل مرحوم شد. رور مبارکشنه سیزدهم ماه آبان جهانگیر خان قلی ییگن تر کمان که به خطاب جان سپارخانی سرفراست زد کن آمده ملازمت نمود. پدرش در سلک امرای دارای ایران انتظام داشت در زمان حضرت عرش آشیانی از ولایت آمده بود، مقص عنايت نموده به صوبه دکن فرستاده در آن صوبه نشو نما یافت گر چه غاییانه مکرر مجرای خدمات او شده بود درینولا که فرزند شاه خرم به ملازمت رسید و از اخلاص و جان سپاری او معروض داشت، حکم فرمود که جریده به درگاه آمده سعادت ملازمت در باید و بازمراجعت نماید. در این روز او دیرام را به منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم. ذات او برهمن است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت. دروقی که شاه تو از خان برس عنبر می رفت، آدم خان جبی و جادون رای و با بورای کایته و او دیرام و چندی نسرداران نظام الملکی جد شده نزد شاه تو از خان آمده بودند بعد از شکست عنبر باز به ملامتهاي عادلخان و فریب عنبر از راه رفته تری بندگی و دولتخواهی نمودند و عنبر با آدم خان سوگند مصحف خوزه او را غافل ساخت و به فریب گرفته در قلمه دولت آباد محبوس گردانید. آخر اورا کشت و ببورای کایته و او دیرام بر آمده [۱۵۸] به سرحد عادلخان رفتند. عادلخان در ملک خود راه نداده در همان چند روز با بورای کایته به فریب و غدر یکی از شنیان نقد هستی در باخت و عبر فوجی بر سر او دارام فرستاد و او جنگ خوب کرده فوج عنبر را شکست داد، و بعد از آن در آن ملک نتوانست بود. خود را به سرحد ولایت پادشاهی اندانعت و قسول گرفته با هل و عیان و خوبش و پیوتد به خدمت فرزند شاه جهان آمد و آن فرزند او را به اتو ع عایت و اقسام رعایت سرفراز ساخت و منصب سه هزاری ذات و یک هزار سوار ابدوار گردانیده همراه به درگاه آورد. چون بنده کار آمدنی بود پانصد سوار دیگر اضافه مرحوم فرموده و شهباذخن را که به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد و از داشت پانصد سوار دیگر افزوده به فرحداری سر کار ساری کپور و بعضی از محلات صوبه ما لوه تعیین فرمود. به خان جهان اسب تخاصه و قبل عایت شد.

پیشگش شاه جهان؛ روز مبارکشنه دهم ماه مذکور فرزند شاه جهان پیشکشهاي خود را که به نظر در آورده حواه و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و دیگر نفایس و نوادر تمام در صحن جهرو که

بهتر تیپ چیده فیلان و اسیان در، باسازهای طلا و نقره آراسته در برادر داشته بود بهجهت حاطر جوی او خود ز جهر و که پائین آمده به تفصیل دیده شد. از آن حمله علی است نفیس که در بندر گو و بهجهت آن فرزند بیبلخ دولک رویه ابیاع نموده اند وزنش نوزده تانک است که هفدهه مقال و پنج و نیم سرخ باشد. در سر کارمن لعل از دوازده تانک بیشتر نمود. حسوه ریان تیز بههمان قیمت منظور داشتند و دیگر نیلمی است، از ب مت پیشکش عادل خان شش تانک و هشت سرخ يك لک رویه قیمت شد. تاحال بهاین کلانی وندست و خوش رنگی و شادابی نیلم در نظر نیامده و دیگر الماس چمکوره است از بابت عادل خان وزن يك تانک و شش سرخ چهل هزار رویه بیهاگر دید و چه تسمیه چمکوره آنکه در دکس سبزی است که آن را ساگ [۱۵۸] چمکوره می گویند دروقتی که مرتضی نظام الملک برار را فتح کرد روزی نا اهل حرم خسود بهمیز باغ رفته بود یکی از عورات درمیان ساگ چمکوره این الماس را یافته پیش نظام الملک برده ازان روز به الماس چمکوره شهرت یافت و درقرات احمدنگر به تصرف ابراهیم عادل خان که الحال نیست درآمد. دیگر ذمروی است هم از پیشکش عادل خان اگرچه ارکان نوست اما به عایت خوش رنگ و تفییض چنانچه تاحال این طور دیده شده. دیگر دومواردید که یکی بوزن شصت و چهار سرخ که دو مقال ویا زده سرخ بآشد بیست و پنج هزار رویه قیمت شد. دوم شانزده سرخ در نهایت غلطمن و لطفات دوازده هزار رویه قیمت نمودند (دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب الملک بوزن يك تانک سی هزار رویه قیمت گردند) و یکصد و پنجاه فین از آن حمله سه فیل باسازهای طلا از ز تحریر وغیره و نه فیل باساز نقره. اگرچه بیست فیل داخل حلقه شد اما پنج فیل به عایت کلانی و نامی است. از بابت پیشکش نظام الملک اول نور بخت که آن فرزند در روز ملازمت گذرانید. تایلکت و بیست و پنج هزار رویه قیمت قرار یافت. دیگر مهورت از بابت عادل خان يك لک رویه قیمت فرموده در جنسال نهادم دیگر بخت بلند هم از پیشکش او يك لک رویه قیمت نموده گرانبار قام کردم. دیگر فین قدوسخان و امام رضا از بابت پیشکش قطب الملک اینهارانیز هر کدام يك لک رویه بهاشد دیگر صدر ائم اسپ عربی و عراقی که آنها اسپهای خوب بود از این حمله سه اسپ زینهای مر صبع داشت اگر پیشکش های آن فرزند آنچه از خاصه بود و آنچه از دنیاداران دکن گرفته است به تفصیل مرقوم گرد به طول می کشد. مجملاً آنچه پیشکش های او مقبول افتاد مو azi بیست لک رویه به والده خود نورد. جهان بیگم پیشکش نمود و شصت هزار رویه به دیگر والدها و بی گمان گذرانید که مجموع پیشکش آن فرزند بیست و دو لک و شصت هزار رویه شد که هفتاد و پنج هزار قوم را بیج ایران و شصت و هفت لک و هشتاد هزار [۱۵۹ الف] خانی را بیج توران باشد. چنین پیش کشی در این

دولت بد پیوند از نظر نگذشته بود. توجه و عنایت بسیار بد نمودم. در حقیقت فرزندی که شایان لطف و شفقت باشد اوست و نهایت رضامندی و خوشنوی ازو دارم. الله تعالی اورا از عمر دولت برخوردار گرداناد.

توجه موکب گیهان شکوه به صوب ملک گجرات: چون در مدت عمر شکار فبل نگرده بودم و میل دیدن ولایت گجرات و تماشی دریای شورهم داشتم و مکور قراولان رفته فلهای صحرائی ر دیده جای شکار قرارداده بودند به مخاطر رسید که شهر احمدآباد و تماشای دریا نموده وقت برگشتن که هو اگرم شود و موسم شکار فبل بود شکار کرده متوجه دارالخلافه آگرہ شوم. به این عزیمت حضرت مریم ازمانی و دیگر بیگمان و اهل محل را بالاسابی و کارخانجات زیادتی روئنه آگرہ ساخته خود با همیع که از هم هی آنها گزیر نیست به رسم سیر و شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شب جمعه آناد نماه به مبارکی و فرشی از مندو کوچ کرده در کنار تال نعلیجه فرود آمده شد. صباح به شکار رفته یک یله گاو به بندوق قذم. شب شنبه مها بتخان را سپ و فیل خاصه عنایت نموده به حکومت کابل و بنگش رخصت فرمود و به انتساب او بشید خان را خلعت و سب و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده به کملک او تعین کردم و ابراهیم حسین را به خدمت خشیگری دکن سرفراز ساختم و میرک حسین به واقعه تویی صوبه مذکور مقرر شد. راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه او دیسه آمه برد به سبب تقصیر اتی که به او نسبت می کردند روزی چند از سعادت کورنش محرومی داشت بعد از تحقیق بیگناهی او ظاهر شد اسپ و خلعت عنایت نموده همراه مهابت خان به خدمت بنگش تعین نمودم. روز دوشنبه به و کلای عادل خان طرهای مرصع بطرح دکن مرحمت شد. یکی پنج هزار روپیه و دیگری چهار هزار روپیه قیمت داشت. چون افضل خان و رای رایان و کلای فرزند شادجهان آن خدمت را چنانچه شرط بندگیست و خدمتکاری به تقدیم [۱۵۹] رسانیده بودند. هردو را به زیادتی منصب سرافراز ساختم. رای رایان را به خطاب راجه پکرم، جیت که در هنوان خطاب عمده ایست ممتاز ساختم. الحق بده شایسته قابل تربیت است. روز شنبه دوازدهم به شکار رفته دونیله گاو مادر را به بندوق زدم.

چون ازین مرحل شکار دور بود روز دوشنبه چهاردهم کوچ فرموده پاکم کوچ فرموده در منزل موضع کید حسن فروآمدم روز شنبه پا زدهم سه نیمه گاوزدم یکی از آنها که کلانتر بود دوازده من بوزن درآمد در این روز از میرزا رستم عرب خطری نگذشت ظاهراً بندوق ر به نشانه سرداست می کرد اول یک تیر می اندازد و باز بندوق را پرمی کند چون تیرش بسیار روان بوده سر بندوق را نکیه بر سینه خرد داده غلو له را به ندان زیرمی کشید که درست شود و

گردنگی داشته باشد، قضایا در این وقت فیله به آتش خواه می رسد و بالای سینه جای که سر بندوق نهاده بود مقدار کمتر است می سوزد. چنانچه ریزهای باروت در پوست و گوشت گرمی نشیند و خیلی جراحت می شود والم بسیار بهمیرزا رسید روز یکشنبه شانزدهم چهارنیله شکار شد. سه‌ماهه بله گاو و یک پوکهه نیله گاو. روز مبارکشنبه هفدهم دهده کوهی که آشاری داشت و زدیک بهاردو واقع بود رفته شد اگرچه در این یم آب کمتر داشت اما چسون دو سه روزی پیشتر مر آب را از بالای شنه بودند و تردیک نرسیدن من گذاشت بدغایت خوب می ریح ارتفاعی بیست گز بوده باشد. از فراز کوه جدا شده می ریزد درین قسم سرداهی غنیمت است. پیاله‌های معنادرای بر لب آب و سایه کوه خورده شب بهاردو آمد در این روز زمیدار جیت پوری که به انتقام فرزند شاه جهان گناه اورا بخشیده شده بود دولت آستان بوس دریافت.

روز جمعه هزدهم یک‌نیله گو و کلان یک‌بو کره [۱۶۱۱] و روز شنبه تو زدهم دوماده شکار شد، چون قراولان عرض کردند که در بر گند حاصل بور شکار فراوان است اردوی کلانی را در این منزل گذاشته روز یک‌شنبه پیست به جمعی زنده‌های بزرگ مه‌حاصل بور که سه کروه مسافت داشت شتادم. میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین امجدو که مدح طاب عضد امده ده اختصاص دارد به منصب هر اری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرا افرادی یافت. یادگار حسین قوش بیگی و یادگار قورچی را که به خدمت بنگش تعین شده ازد فیل مرحمت فرموده در این تاریخ انگور حسینی ویدانه از کابل رسید به غایت تروتازه آمد و بود. زبان این نیازمند در گاه انهی از ادای شکر نعمت‌های او قاصر است که با وجود سه‌ماه مسافت راه انگور کابل در دکن تاره به تاره می رسیده باشد. روز دو شنبه پیست و بکم سه‌های بیز و روز سه شنبه پیست و دوم یک‌پله گاو تو سه‌ماهه و روز یک‌شنبه پیست سیوم یک‌ماهه شکار شد. روز مبارکشنبه پیست و چهارم در کار نال حاصل بور بر پیاوه ترتیب یافت به فرزند شاه جهان و چندی از امرای نظام و بنده‌های خاص پیاله عنایت شد. یوسف حان پسر حسین خان را که زخاره زادان لایق ترقیت است. منصب سه‌هاری ذات و هزار و پانصدی سوار از اصل و اضافه مرحمت نموده و به در جداری گوندوانه رخصت فرموده و به انعام خمعت و بیل سرا افرادی یافت. رأی بهاری داس دیوان صوبه دکن به سعادت آست. تو من ممتاز گشت.

روز جمعه پیست و پخم حار سبارخان را به عنایت علم سر بلندی یافته و خلمت و سب مرحمت بموده به صو به دکن رخصت فرموده. امروز بندوق نمایانی مداختم قصر را در درون دولتخانه درخت کهرنی واقع شده بود فرشته آمده بر سر شاخ بلندی نشست و همین ییاه سیداوش به طری در آمدند و قدر ابر روی دست گرفته در میان سینه او زدم و از جای که ایستاده بودم ناسر [۱۶۰] ب]

شاخ بیست و دو گز بود.

روز شنبه بیست و ششم قریب بهدوکروه کوچ کرده در موضع جمال بور منزل شد. یک یوز در این روز به ندوغ زدم. رستم حان که از بندهای عمه فردنشاه جهان است و از برده پور با جمعی از بندهای درگاه بر سرزمیند ران گوندوانه تعین نموده بود و صد و ده رُنجیر دل و یک لَك و بیست هزار رویه پیشکش گرفته. درین تاریخ نه آمنا بوس رسیدند و زهد و اش شجاعت خان به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار از اصل و اضافه سرف رُشد. دور یکشنبه بیست و هفتم شکار بار و جره کرد. روز دوشنبه بیست و هشتم یک نیله گاو کلان و یک پوکهره شکار شد. نیله دوازده من و تیم بوزن درآمد روز سه شنبه بیست و نهم سه چرخ شکار شد. بهلول میانه و الله یار کو که از خدمت گوندوانه آمد و ملازمت دنیا گفت. بهلول پسر حسن میانه الوسی است از افعان. در مبادی حال حسن توکر صادق خان بود. اما بوکسر پادشاه شناس روز آخر در سلک سدهای پادشاهی انتظام یافت و در خدمت دکن فوت شد و بعد از پسر ارش به منصب سر فراز گشتند اگرچه هشت پسر داشت اما دوسرش هردو به جوهر شمشیر روشناس آمدند برادر کلان در آغاز حوابی و دیعت حیات سپرد و بهلول رفته رفته به منصب هزاری سر بلند یافت. در این وقت که فرزند شاه جهان به برها نبور رسیده اورا قال تربیت دانسته به منصب هرارو پانصدی ذات و هر سوار امیسوار ساخت و چون تعالیم را ملازمت نکرده بود بیمار آرزوی آست بوس داشت به درگاه طلب فرمودم بی تکلف خوب خانه زادیست. همچنان که بطنش به حسن و شجاست آرامشگی دارد در طاهوش هم خالی از نمودی بیست. منصوبی که فرزند شاه جهان تجوییر نموده بود به اتمام او مرحوم شد و خطاب سر بلند خانی سرافراز [۱۶۱] گشت. الله یار کو که تبر جوان مردانه است و بنده لایق تربیت است اورا به خدمت حضور مناسب و چبان یافته به درگاه طلب فرمودم.

روز کم شنه غرہ ماه آدر به شکر رفته یک نیله گاو به بدوغ زدم. در این تاریخ از واقعیت کشم ر به عرض رسید نوشه بودند که در حاجه ابریشم فروشی دودختر دیدان دار به وحود آمدند که پشت هردو تکمر بیم متسلی بود اما سرو دست و پاه رکدام حساجدا بودند. ادله کزمانی رنده بوده فوت شدند. روز مبارکشنبه دوم در کنار نی که دایره شده بود برم پیاله ترتیب یافت. لشکر خان را خاعط و فیل مرحومت نموده به خدمت دیوانی صوبه دکن سرافر ز ساختم و منصب او از اصل و اضافه دوهارو پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار ر حکم شد بموکلای سادل خان دو مهر کو کب طالع که هر کدام بدورن پانصد هر دستوری می شود از امام شد. سر بلند خون ر اسپ و خلعت اعتماد نمودم چون از الله یار کو که هم خدمات شایسته و ترددان پسندیده

به قوع آمده بود به خطاب همت خانی سرا فراز ساخته جلت مرحمت شد. روز جمعه چهار کروه و یکپاوه سرچ فرموده پر که دیگنان محل نزول رایسال اقبال گشت روز یکشنبه هم چهار کروه و یک پاو کوچ کرده در حبشه دهار متزل شد دهار از شهرهای قدیم است و راجه بیوچ که از راجه‌ای معتبر هندوستان است در این شهر می‌بوده از عهد او هزار سال پیشتر گذشته و در زمان سلطان مالوه نیز مدتها حاکم نشین بوده و قتی که سلطان محمود تعلق به عزم تسخیر دکن می‌رفت قلعه از سنگ تراشیده بر فراز پشته اساسن تهاده طاهرش غایت نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارت خالی است فرمودم که عرض و طول و ارتفاعش را مساحت کنند طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و بیم گز ارتفاع تا کنگره هفده و نیم گز ظاهر شد دور برون حصار پنجاه پنج طناب بود عمید شه غوری مخاطب به لاورخان که در زمان سلطان [۱۶۱] [۱] محمود پسر سلطان فیروز پادشاه دهلی حکومت ولايت مالوه به استقلال داشت در محموده بیرون قلعه مسجد جامعی بنا تهاده در مقابله در مسجد میل آهنی مربع نصب کرده بود چون سلطان بهادر گجراتی و لايت مالوه را به تصرف در آورد حواست که این میل را به گجرات نقل نماید کار فرمایان در وقت فرود آوردن حتیاط نکردند بر زمین فناد و دوباره شد یکی از آن هفت و بیم گز دیگر چهار گز و یکپاوه دوش یک گز یک پاو است چون در آنجا ضایع افتداد بود حکم کردم که لخت کلان را به آگرہ برده در صحن روپه حضرت عرش آشیانی نصب کنند که شها چراغ بالای آن می‌سوخته باشند مسجد مذکور دودر دارد بر پیش طاق یک در فقره از نزیر لوح سنگی نقش کرده تدبیض مون آنکه عمید شه غوری درسته میع و ثمانانمایه این مسجد را اساس تهاده و بر پیش طاق دیگر قصبه نوشته اند که این چند بیت از آنجاست نظم.

مدار اهل زمان آفتاب اوچ کمال	خدایگان زمین کو کب سپهر جلال
که افتخار کند غور ازان حمیده خصال	پناه و پشت شریعت عمید شه داود
که هر گزیده خداوند ایزد متعال	معین و ناصر دیسن نبی دلاورخان
یه وقت سعد و خجسته به روز فرغ فال	به شهر دهار بنا کرد مسجد جامع
که شد تمام ز اقبال در گهم آمال	گذشته بود ز تاریخ سال هشتصد و هفت
و چون دلاورخان و دیعت حیات سپرد در آن وقت هندوستان پادشاه به استقلال	
نداشت و ایام هرج و مرچ بود هوش نگ پسر دلاورخان که جوان رشید صاحب همت بود دانسته	
بر سر بر سلطنت مالوه چلوس نمود بعد اد فوت او به حسب تقدیر سلطنت به محمود خلجی	
پسرخان جهان که وزیر هوش نگ بود منتقل شد و ازو به پسرش غیاث الدین رسید و قعده از آن	

ناصرالدین پسر غیاث الدین پدر را زهر داده [الف] بر مسند شاهی نشست و ازو به فرزندش محمود انتقال یافت و سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلاطین مالوه به محمود مذکور تمام شد. روز دوشنبه ششم بهشکار رفته یک نیله گاو ماده را به بندوق ندم. بهیز اشرف الدین حسین کاشغی فیلی عنایت نموده به خدمت صوبه پنگش رخصت نمودم. به دارای خنجر مرصع و همراه صد تو له و هشت هزار درب انعام شد. روز شنبه هفتم در تال دهار یک مگرمهج به بندون ندم با آنکه سربینی و به نظر درآمد و باقی تهاش در آب پنهان بود به قیاس و قرینه میان پشتش زدم یک زخم تمام شد. مگرمهج از عالم تنهنگ جانوریست و در اکثر آب‌های هندوستان می‌باشد به غایت کلان می‌شود و این چندان کلان نبود. مگر مج دیده شده که هشت گز طول و یک گز و یک پا عرض داشت.

روز کم شنبه هشتم چهار و نیم کروه کوچ کرده سعدلپور متزل شد. در این منزل رودخانه است که ناصرالدین خلنجی بالای آنرا پل بسته و مشینها ساخته از عالم کا لایاده جایی است و این هردو بنا از اثرهای اوست اگرچه عمارتی قابل تعریف نیست. چون در میان رودخانه ساخته شده وجوهها و حوضها ترتیب داده‌اند یک طوری به نظر درمی‌آید. شب فرمودم که بر دور جویها و آبها چرا اخغان کردند.

روز مبارک شنبه نهم بزم پیا له ترتیب یافت در این روز به فرزند شاهجهان یک قطعه لعل پسرنگ بهزون نه تالک و پنج سرخ که یک الک و پیستو پنج هزار روپیه فیمت داشت با دو مر و ارید انعام شد. و این لعلی است که در زمان ولادت من حضرت میرزا مکانی والله حضرت عرش آشیانی به رسم رونما به من التفات نموده بودند و سالها در سریعچ خاصه آن حضرت بود بعداز آن من هم تبر کا با خود در سریعچ می‌داشتم. قلع نظر از مالیات و نفاست چون به حسب شکون بزین دولت ابد مقرون مبارک و میمون آمده به آن [ب] فرزند مرحومت شد. مبارک خان را به منصب هر اروپانصدی ذات و سوار از اصل و اضافه سر بلند ساخته به فوجداری سرکار میوات تعین فرمودم و به انعام و خلعت و شمشیر و فیل ممتاز گشت به همت خان و دستم خان شمشیر مر حمیت شد. به کمال خان قراول که از خدمتکاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر می‌باشد خطاب شکارخانی عنایت نمودم و ادارام که به خدمت صوبه دکن تعیین شده بود به انعام خلعت و فیل و مادیان عراقی سرافرازی یافته و خنجر زرنشان خاصه مصححوب او به سه سالار خان خنان اتابلیق مرحیت شد.

روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه بازدهم چهار کروه پادکم کوچ نموده در موضع حلوت نزول اقبال اتفاق افتاد. روز یکشنبه دوازدهم پنج کروه کوچ کرده در پرگه بدنور منزل

شد. این پرگه از زمان پدرم بدجا کیفر کیشود اس مارو مقرر است و در حقیقت وطن خود او شده عمارات و غایت ساخته ارجمله با ولی در سرداره اساس نهاده بدغایت خوش طرح و ادام به ناطر رسید که اگر جای باولی ساخته شود به همین صرح بید فرمود که بسازند. اما افلا دوبرابر این باید ساخت. روز دوشنبه سیزدهم بهشکر رقه یلک زبله گو به بندوق ردم.

او تاریخی که فیل نور بخت به قیلخانه خاصه آمده است که در دولت حانه خاص و عام می بسته باشد. چون از جبوانات فل را به آن الفت تمام است و با وجود زمستان و سردی هوا از در آمدن به آب محتظوظ می شود و اگر آبی نیاشد که تواند در آمد آب از مثلک به خرطوم گرفته بر بدن خود می زیزد. به ناطر رسید که هر چند فیل از آب محفوظ است و ماضع وه آذ مجبول اما یقین که در زمستان از آب سرد متاثر خواهد بود. فرمود که آب را شیر گرم کرده در خرطوم او می رینخه باشند روزهای دیگر که آب سرد بر خود می ریخت اثر رعشه و لوزه ظاهر می شد و از آب گرم به خلاف آن آسوده و محتظوظ گشت. و این تصرف خاصه من است.

روز سهشنبه چهاردهم شش کروه کوچ کرده در مقام سلیگره مترال شد. روز [۱۶۳] [الف] کم شنبه پانزدهم از دریای مهی گذشته نزدیک دمگه نزول اقبال نموده شش کروه کسوچ واقع شد روز مبارک شنبه شانزدهم مقام نموده در سرآ بشاری که قریب بهاردو واقع بود بزم پیاله ترتیب یافت. سر بلندخان را به عنایت علم ممتازی ساخته ویل بخشیده به خدمت صوبه دکن رخصت فرموده و منصب او از اصل و اوضاع هزار و پانصدی ذات و هزار و دوصد سوی ر حکم شد راجه بهیم تو این زمیندار گدنه که به منصب هزاری سرفراز است رخصت جاگیر یافت. راجه پهلوی زمیندار بکلاهه را به منصب چهارهزاری سر بلند ساخته بهوطن اور رخصت فرموده و حکم شد که چون به ملک خود برسد پسر کلان را که جانشین اوست به درگاه فرستد که در خدمت حضور می بوده باشد. حاجی بلوچ که سردار قراولان است و نسبت سبقت خدمت و بندگی قدریم دارد به خطاب حانی سرافراز گشت.

روز جمعه هدهم پنج کروه کوچ نموده در موضع ده وله نزول فرمودم. روز شنبه هزدهم که عید قربان بود بعداز فرا غرفه بانی و لوازم آذنه کروه و یکپاوه کوچ فرموده در کنار تال موضع ناگور مترال شد. رور یکشنبه نوزدهم قریب به پنج کروه مسافت طی نموده در کنار تال موضع سریه رایات اقبال برآورد است. روز دوشنبه بیستم چهار کروه ویک پاوه کوچ کرده پرگه (دوحد) محل نزول رایات جلال گشت. این پرگه سرحد است میان ولایت ماوه و گجرات تا از بندور عبور واقع شد تمام راه جگل وابوی درخت و سنگلاخ بود. روز سهشنبه بیست و یکم مقام کردم روز کم شنبه بیست و دوم پنج کروه و یکپاوه کوچ نموده در موضع ریاوه نزول نمودم. روز

میارکشنبه بیست و سوم مقام فرموده در کنارتال موضع مذکور بزم پایان ترتیب یافت.  
روز جمعه بیست و پنجم اردیبهشت میلادی قطع کرده در موضع جالوت رایات اقبال برگشت  
در این منزل بازیگران ملت کرناٹک [۱۶۳] آمدند فون بازی خود نمودند یکی از آنهاز تجیر  
آهنی را که پنج و نیم گز صول و یکسیز و دو دام وزن داشت یک سر آن را در حلق نهاده آهسته  
آهسته تمام را به مدد آب و برد و ساعتی در شکم او بود و بعد از آن بی آورد، روز شنبه بیست و پنجم  
مقام شد. روز یکشنبه پنج کروه کوچ نموده به موضع نیمه فرود آمد. روز دوشنبه بیست و هفتم  
نیز پنج کروه کوچ کرده در کنارتال میران نام نزول فرموده روز شنبه بیست و هشتم چهار-  
کروه پاؤ کم کوچ نموده نزدیک به قصبه صحراء در کنارتال و درود رایات اقبال گشت گل نیلوفر  
را که بزرگان هندی کمودنی گویند به سر زنگ می شود سفید و کبود و سرخ پیش از این کبود  
وسفید دیده اما سرخ تا حال به نظر در تباهه بود. درین تال سرخ گل باره سبز زنگ مشاهده  
شد بی تکلف گلی است به غایت تادر و لطیف چنانکه گفته‌اند. بیست:

### زسر خی و تری خواهد چکیدن

کل کنول از کمودنی کلانتر می باشد ورنگش سرخ چهره است و من در کشیر کنول  
صدبرگ هم بسیار دیده م و مقرر است که کنول روز می شکفت و شب غنچه می شود و کمودنی به  
خلاف آن روز غنچه می گردد و شب می شکفت و زبور سیاه که اهل هند آن را به انوره می گویند  
همیشه بین گلها می نشیند و به جهت خوردن شیره که در میان این هر دو گل است به درون می رود  
و بسیار چشم و قع می شود که گل کنول غنچه می گردد و تمام شب به عنوان در آن غنچه می ماند  
و همیشه طار در گل کمودنی هم و بعد از شکفت از میان برآمده پرواز می کند. چون زبور سیاه  
ملازم دایمی این گله است شعر ای هندی آن را ببل عاشق گل اعتبار نموده مضامین عالی در سال  
نظم کشیده‌اند. از جمله نمین کلانوت که در خدمت پدردم می نظیر زمان خود بوده بلکه بدھیج  
عهد و قرن مصنفی مثل از تگذشته ارتشها روی جوان را به آفتاب و چشم گشودن و راه به شکفت  
گل کنول و برآمدن به عنوان ارمن آن شیوه داده و در [۱۶۴ الف] جای دیگر به گوشه چشم  
نگرستن محوب را به حر کت گل کنول در هنگام نشتن به عنوان نسبت کرده.

در این منزل انجیر از احمد آباد رسید اگرچه انجیر بر هانپور بالیله و شیرین می شود، اما  
این انجیر کمدانه و شیرین تر است. ده دوازده بیهتر توان گفت روز کم شنبه بیست و نهم و میارکشنبه  
سی ام مقام شد و در این منزل سرافراز خان از احمد آباد سعادت آستانوس دریافت. از بشکشنهای  
او تسبیح مرو ریدی که به یازده هزار روپیه خریده بود پادفیل دواشب و هفت رأس گاو بهل  
و چند تقوز پارچه گجراتی مقبول افتاد و تمه را به او بخشیدم. سرافراز خان نیزه مصاحب ییک

است که از امراهی حضرت جنت آشیانی بود و حضرت عرش آشیانی اور ابه نام جلس مصاحب -  
بیگ می خواهدند و من در آغاز جلوس منصب اورا افزوده به صوبه گجرات تعیین فرمودم و  
چون نسبت خانه را دی موروثی به این درگاه داشت و در خدمت صوبه گجرات هم خود را نفرمود  
ظاهر ساخت لایق تریت دانسته به خطاب سرافرازخان در عالم سربند گرد نیم و منصب او به  
دو هزاری ذات و هزار سوار رسیده .

روز جمعه غرده بیمه چهار کره پاوکم کوچ تموده در کنار تال جهسود نزول فرمودم . در  
این منزل رایمان سردار پیاده های خدمته ماهی رو هر شکار کرده آورد . چون طبع به گوشت  
ماهی رغبت تمام دارد خصوصاً به ماهی روهو که بهترین اقسام ماهی هندستان است و از تریخ  
عبور گاتی چند اتحال که یازده ماه گذشته با وجود نهیت شخص بهم نرسیده بود و امروز به  
دست آمد . به غایت محظوظ شدم و اسپی به رایمان عنایت فرمودم .

اگرچه از پر گنه داهوت داخل سرحد گجرات است عایناً از این منزل در همه چیز اختلاف  
صریح ظاهر می شود صحرا و دزین نوعی دیگر ، مردم به صوبه دیگر ، زبانها به دیگر .  
جنگلی [۱۶۴] که در این راه به نظر در آمد درخت میوه دار مثل ابه و کهرنی و تمر هندی  
داشت و مدار محافظت زراعت بر خود زقوم است . مزارعان بر دور مزرعه خویش زقوم نشانیده  
هر کدام قطعه زمین خود را جدا ساخته اند و در میان کوچه راه نگه به جهت آمد و ند گذاشته  
و چون تمام این ملک ریگ بوم است به اندک ترد و ازدهامی که واقع می شود چندان گرد و غبار  
به هم می رسد که چهره آدم بدمشواری به نظر درمی آید . بخاطر رسیده که احمد آباد را بعد از  
این گردآباد پاید گفت نه احمد آباد .

روز شنبه دوم چهار کروه پاوکم کوچ کرده در کنار دریای مهی منزل شد . روز یکشنبه سیورم  
هم چهار کروه پاوکم کوچ کرده در موضع برده نزول نمودم در این منزل جمعی از منصبداران  
که به خدمت صوبه گجرات تعیین بودند سعادت آستان بوس دریافتند . روز دوشنبه چهارم پنج  
کروه کوچ کرده چهار سیما نزول رایات جلال اتفاق افتاد . روز سه شنبه پنجم پنج و نیم کروه  
مسافت طی نموده در پر گنه موده رایات اقبال برآفرانست در این روز سه نیله گاو شکار شد . یکی  
از همه کلاتر بود سیزده من و ده سیزده من به وزن آمد . روز کمشتبه ششم کروه کوچ فرموده در  
پر گنه نریاد منزل شد و از میان قصبه گذشته موازی یک هزار و پانصد روپیه نثار کسردم . روربارد  
شنبه هفتم شش و نیم کروه کوچ کرده در پر گنه تیلاز نزول فرمودم . در ملک گجرات کلاتر از  
این پر گنه نیست . هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج عرق باشد حاصل دارد . معموری  
قصبه هم خیلی است . در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم . همگی همت

مصرف بر آن است که بهر یهانه فیض بهخلق خدا برسد. چون مدارسواری مردم این ملک به عراوه است مراهمیل سواری عراوه شد و تادو کروه بر عراوه نشتم. اما از گردو غبار بسیار آزار کشیم و بعداز آن تا آخونزل بر اسب سواری کردم در [۱۶۵ الف] انتای راه مقرب بخان زاحمد آباد رسیده معاودت ملازمت دریافت و یکد نه مروارید که به سی هزار روپیه خریده بود پیشکش گذراند.

روز جمعه هشتم شش کروه و نیم کوچ تعموده ساحل دریای شور محل نزول بارگاه اقبال گشت. کهنهایت از بندرهای قدیم است و بقوی بر همنان چندین هزار سال اذنای این گذشته در ابتدا نامش ترباوی بود و رجه تریگ کتوار حکومت این ملک داشته. اگر تفصیل احوال راجه مذکور ببشری که بر همنان می گویند نوشته شود به طول می کشد. مجملاً چون توبت ریاست بر راجه ابی کمار که نیاز او بوده می رسد مدقضای آسمانی بلاعی در این شهر نازل می شود و چنان گردو خاک می ریزد که تمام متزل و عمارت شهر در زیر خاک پنهان می گردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و زیر می گردد غایباً پیش از نزول بلاعی که راجه آن را پرستش می کرد به خواهش آمده از این حادثات آگاه می سازد و راجه با عیال خود به جهاز درمی آید و آن بت را ماستونی که در پس بت بهجهت تکیه او داشته بودند همراه می برد قضاڑا جهاز هم از طوفان بلاعی کشند. چون مدت حیات راجه باقی بود به مدد همان ستون کشی وجودش به ساحل سلامت بر سد و بازار اراده تعمیر این شهر می تمایند و آن ستون را بهجهت علامت آبادانی و فرامی آمدند مردم نصب می کند. چون بهزبان هندی ستون را استهبا و کهنه هردو می گویند. به این تسبت اسهبا نگری می گویندو گاه به مناسبت ترباوی کهنهایت نیز می گفتند و کهنهایت رقت مرغه به کثرت استعمال کهنهایت شده و این بندر از اعاظم بنادر هندوستان است و متصل به جوگدی از خودهای در ای عمان واقع شده جهاز بعدرون جور درنمی آید و در بندر گرمه که از توابع کهنهایت است و تزدیک بدزیما واقع گشته لنگرمی کنند و از آنجا اسباب را به عراوها انداخته به بندر کهنهایت می آورند و همین طور در [۱۶۵ ب] وقت بر ساختن جهاز اسباب در غرایها گرده می برند و به جهاز درمی آزنند. پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنادر فرنگ به کهنهایت آمده خوید و فروخت نموده اراده مراجعت داشتند. روز یکشنبه دهم غرایها را درسته به نظر در آوردند و رخصت گرفته متوجه مقصدشدنند. روز دوشنبه یازدهم من خود بسر غرب نشته تخمیناً یک کروه بزرگ آب سیر کردم.

روز سه شنبه دوازدهم به شکار بوز رفته ده آهو گیرانده شد. روز کمشبه سیزدهم به تماشای قال تارنگ سر سوارشده از میان رسته بازار گذشم و قریب پنجهزار روپیه

نثار کردم . در زمان حضرت عرش آشیانی اداره بسراهنه کلایان رای منتصدی بندر مذکور به حکم آن حضرت حصاری پخته از خشت و آهک بر دور شهر ساخته و سوداگر بسیار از اطراف آمده در این شهر توطن گزیده اندوخانه های بد صفا و منازل نیک امام نهاده مرغ الحال روزگار به سرمی برند . بازارش اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پر جمعیت و کثیر است . در زمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کلی بود والحال در این دولت حکم است که از چهل یک زیاده نگیرند و در دیگر بنادر عشور گوین دهیک و هشت یکمی گیرند و انواع تکالیف و مزاحمت به تجار و متعددین می رسانند و در جله که مندر مکه است چار بک می گیرند بلکه بیشتر هم واژ اینجا فیاس می توان نمود که تمغای بنادر گجرات در زمان حکم سابق چه مبلغ بوده و لقا الحمد که این نیازمند درگاه ایزدی توفیق پخشش تمغای کل ممالک محروسه که از حساب و شمار پرور است یافته و نام تمغا از فلمرو من بر اقتاده . درینولا حکم شد که تنکه طلا و نقره ده میست ورت مهر و روپه معمول نمکه کند . سکه تنکه طلا یک طرف لفظ جهانگیر شاهی سنه ۱۰۴۷ واحد دیگر ضرب کهنه بایت سنه ۱۴ جلوس مقرر شد و سکه تنکه نقره یک رو در میان تنکه جهانگیر شاهی سنه ۱۰۴۷ و بر دور آن این مصرع [۱۶۶ الف]: ع

به زر سکه زد شاه جهانگیر ظفر پر تو

وبر روی دیگر درهیان ضرب کهنه بایت وصیه ۱۴ جلوس و بر دور مصرع دوم: ع

پس ازفتح دکن آمد چودر گجرات از مندو

در هیچ عهدی تنکه عیر از مس سکه نشده و تنکه طلا و نقره اختیاع من است . نامش تنکه جهانگیری فرمودم .

روز بیارکشنبه چهاردهم بشکشن اما نتخان منتصدی بندر کهنه بایت در محل به نظر گذشت منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و چهارصد سوار حکم شد . نور الدین قلی به منصب هزاری ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سوار افزایی یافت . روز جمعه پانزدهم بر فیل نور بخت سوار شده بر اسپ دوازدهم به غرب خوب دوید . در وقت نگاهداشتن هم خوب می ایستاد و این مرتبه سیوم است که من خود سوار می شوم . رورشنبه شاغردهم را مدادس ولدر جسنگه به منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سوار افزایش داشد . روز یکشنبه هفدهم به دارابخان اما نتخان و سید بازید با رهه فیل عنایت شد . در این چند روز که ساحل دریای شور مسکراقباً بود از سوداگر واهل حرفة و ارباب استحقاق و سایر متوطنان بندر کهنه بایت را به نظر درآورده فرانخور حمل هر کس اسپ و خطمه و خرجی و مدد معاش مرحومت فرمودم و هم درین تاریخ سید محمد صاحب سعاده شاه عالم و فرزندان شیخ محدث غوث و شیخ حبدر نبیره میان وجیهه الدین و

دیگر منابع که در احمدآباد توطن دارند به استقبال آمده ملازمت نمودند، و چون غرض تعاشای ددیا و مد و جزر آب بود، در روز تمام مقام نموده روز سهشنبه نوزدهم را بات عزیست به صوب احمدآباد برآفرشت. بهترین اقسام ماهی که در اینجا بهم می‌رسد نامش عربیست است و ما هیگر ان مکرر به جهت من گرفته آورده‌یم. بی‌تكلف تسبت به دیگر اقسام ماهی که در این ملک می‌شود لذتی تر و بهتر است. اما بالادست ماهی روهو نیست دهنه بلکه دههشت توان گفت واز غذاه که مخصوص هل گجرات است کچھری ماجره است و آزادا لهدره نیز [۱۶۶ ب]

می‌گویند از اقسام ریزه غله است و این غله غیر از هندوستان در دیگر دیوار نمی‌شود و تسبت به سایر بلاد هند در گجرات بیشتر است و از اکثر حبوبات ارزان تر، چون هرگز نخوده بودم فرمودم که تیار (آماده) ساخته آوردن. خالی از اذیتی تسبت. مران خود خیلکی در افتاد. حکم کردم که در ایام صرفانه که نرام ترک جوانی نموده‌ام (و) از طعامهایی گوش می‌خورم اکثر از این کچھری می‌ورده باشد. روز سهشنبه مذکور شش کوروه و یک باو کسوج کرده در موضع کوساله منزل شد.

روز کم شنبه بیست و یکم مقام نموده بزم پیا اه ترتیب یافت و در همین آب ماهی بسیار شکار کرده به جمی از بنده‌های که داخل محلس میدند قسمت شد. روز جمعه بیست و دوم چهار کروه مسافت طی نموده در موضع بارچه سعادت نزول تفاوت افتاد. در این راه دیوارها به نظر در آمد. از دونیم گز ناسه گز. بعماز تحقیق معلوم شد که مردم به قصد ثواب سخته‌اند که چون حمالان در راه مانده شوند باز خود بران دیوار نهاده نفسی راست سازند و باز می‌مسلد غیر به فراغت برداشته متوجه مقصد گردند و این تصرف خاصه گجرات است. بسیار مرا این دیوار ساختن خوش آمد. فرمودم که در همین دستور دیوارها از طرف پادشاهی سازند.

روز سهشنبه بیست و سیم پنج کروه پاکم کوچ نموده کاد تالکا کریه محل نزول اردوی کیهان شکوره شد. این تال را قطب الدین محمد نیزه سلطان احمد بیانی شهر احمدآباد ساخته و بر دورش زینه پایه زسنگ و آهک نشانده در میان تال باعچه مختصر و یک دست عمارت بنانهاده و از کنار تال تاعمارت میان پلی سته‌اند که در آمد و شد باشد و چون مدتها برین گذشته اکثر از هم ریخته و ضایع شده و جایی که قابل تشییع باشد دمانده بود. درین لولا که مركب اقبال به صوبه احمدآباد توجه فرمود صفوی خان بخش گجرات از سر کار پادشاهی شکست و ریخت آن را مرمت نموده و باعچه آن را صفاداده عمارتی نویشید [۱۶۷ اف] بر تال و باعچه ساخته بی‌تكلف منزل بیست و هغایت مطبوع و دلشیز طرحش مرا خوش درافتاد. و در خلیع که بل واقع

است نظام الدین احمد که در وقت پدرم یک چندی بخشی گجرات بود یاغی ساخته در کنار تل مذکور در این وقت به عرض رسید که عبد الله خان به جهت نزاعی که با عابد پسر نظام الدین احمد داشت درختهای این باغ را برباده است و نیز شنیده شد که در ایام حکومت خود در مجلس شراب مرد نامرادی را که خالی از طرفگی و موضعی نبوده به مجرد آنکه درستی و بیشوری حرقی ناملایم از روی مطابه گفته طریق شده بدیکی از غلامان خسود اشارت کرده که در همان مجلس گردش را زده است از شنیدن این مقدمه خاطر عدالت آئین به غایت آشفته گشت و حکم فرمودم که دیوانین عظام هزار سوار دو اسپه و سه اسپه اورا موافق یک اسپه مقرر داشته، تفاوت آن را که هفتاد لکدام می شود از محل جاگیر او وضع نمایند.

**هزارشاه عالم:** چون در این منزل مزار شاه عالم بر سرده واقع بود، فاتحه خواانده گذشتم تخصیباً یات لک روپه خرج عمارت این مقبره شده باشد. شاه عالم پسر قطب عالم است و سلسله ایشان به مخدوم جهانیان منتهی می شود. مردم این ملک را از خاص و عام غریب عقایدی بدانند. چنانکه می گویند که شاه عالم اجای اموات می کرده و بعداز آنکه چندین مرده را زنده ساخته بودند پدرش بر این معنی وقوف باشه ماتع آمده است که دخول در کارخانه الهی کردن گستاخی است و شرط بندگی نیست. قضایا شاه عالم خادمی داشت و اورا فرزند نمی شد و به دعای ایشان حق تعالی پسری به او کرامت فرموده، چون به پیش و هفت سالگی رسید در گذشت و آن خادم گریه وزاری کنان به خدمت ایشان آمده معروف داشت که پسر من فوت شده و مرا همین پاک فرزند پود. چون به توجه شما حق تعالی به من کرامت فرموده بود امیدوارم که با دعای شما زنده شود. شاه عالم لحظه متذكر گشته به درون حجره رفته اند و خادم مذکور به خدمت پس ایشان که اورا بسیار دوست [۱۶۷] می داشتند رفته الحاج وزاری می نماید که شما از شاه التماص کنید که فرزند مرا زنده سازند. پسر ایشان چون خردسال بوده به درون حجره درآمده در این باب مبالغه می کند. شاه عالم می گویند که اگر شماراضی باشید که به عوض او جان به حق تسليم کنید شاید التماص من مقبول اتفاق عرض کرده که در آنجه رضای شما و خواست خدا باشد یعنی رضای من است. شاه عالم دستهای پسر خود را گرفته از زمین برداشته اند و روی سوی آسمان کرده گرفته اند که باز خدا ای عوض آن بزرگالله این بزرگالله را بگیرد. در لحظه پسر جان به حق تسليم کرد و شاه اورا بر بالای پلنگ خود خوابانیده چادری بروی پوشیده اند و خود از حجره برآمده به آن خادم گفته اند که به خانه بروند و از پسر خود خبر بگیرد شاید سکته کرده باشد و نموده باشد. چون او بستانه می آید پسر را زنده می بیند.

مجملاً در ملک گجرات این قسم حرفاها بسیار به شاه عالم نسبت می کنند و من خود از سید

محمد که صاحب سجاده یشان است و خالی از فضل و معقولیت نیست پرسیدم که این حرف چه صورت دارد او گفت ما هم از پلدر و جلد خود همین طور شنیده ایم و به تواتر رسیده والعلم عند الله، اگرچه این مقدمه از آئین خرد و عقل دور است غایباً چون در مردم شهرت تمام داشت بهجهت غرایب نوشته شد و رحلت ایشان از این سرای فانی به عالم جاودائی درسته شد و هشاد واقع شد، در زمان سلطنت مسلمان محمود بیکره، و عمارت مقبره ایشان از آثار تاجخان تربالی است که از امرای سلطان مظفر بن محمود بوده.

روز دو شنبه ساعت بهجهت درآمدن به شهر اختیار شده بسود، روز کم شنبه پیست و چهارم مقام فرمودم. درین ایام خربوزه کاریز که قصبه است از توابع هرات، رسید، و مفتراست که در خراسان هیچ جا خربوزه به خوبی کاریز نمی شود با آنکه یک هزار و چهارصد کروه مسافت است و قاعله به پنج ماه می آید بسیار [۶۸۱ الف] درست و تازه آمده و آنقدر آورده اند که به همیع بنده ها کفا است کند و مقارن این کونله از بندگاله رسیده و با وجود هزار کروه مسافت اکثر ترو تازه آمده چون به غایت مبوه لطیف و تازک است همانقدر که بهجهت خاصگی کاف باشد پیاده های دا کچو کی دست بدست می رسانند، زیان از ادی شکر نعم الهی قاصر است. مصرع:

شکر نعمتهاي تو جندان که نعمتهاي تو

درین تاریخ امامت خان دو دندان فیل گذرا یید به خایت کلان که یکی زآن سدر عوهشت طسو طول و شانزده حسو دارد، مت داشت. سهم و دوسیر به وزن در آمد که پیست و چهار و نیم عراق باشد، روز دو شنبه پیست و پنجم بعد رگدشتن شش گهری در ساعت مسعود به مبارکی و فخری متوجه شهر شد. و هر فیل صورت گچ که از فیلان دوست در من است و در صورت تمام عیار با آنکه مست بود، چون اعنه در بسواری خود و خوش جلوی او داشتم سوار گشتم، خلقی انبوه از مرد وزن در کوچه و بازار و درودی و ادار برآمده منتظر بودند، تعریف شهر احمد آباد چنانچه شنیده شده بود به نظر در نیامد. اگرچه میان راسته بازار وسیع و عربیش گرفته اند غایباً دکانها را در خورد و سعی باز رنساخته اند عمارت شاهمه از چوب است وستون دکانها باریک و زیبون و کوچه و بازار بر گرد و غبار از نال کاکریه نادریون ارک که به اصطلاح آن ملک بهادر گویند نثار کان شناختم و بهادر به معنی مبارک است منازل سلاطین گجرات که در درون بهادر واقع بود درین پنجاه شصت سال خراب شده واثری از آنها نمانده غایباً جمعی از بندگان ما که به حکومت آن ملک تعیین موده اند عمارت ساخته اند و در این ولاکه از منلو متوجه احمد آباد شد مقر بخان منازل قدیم را از سر نواخت نشیمنهای دیگر که ضروری بود مثل جهرو که خاص و عام وغیره ترتیب داد.

چون امروز روز وزن مبارک فرزند شاهجهان بود [۱۶۸ ب] برسم معهود اورا به طلا و دیگر اجناس ورن فرمودم و سال بیست و هفتم اذمو لود مسعود او به خرمی و نشاط آغاز شد امید که حضرت واهم الطایبا اورا به این نیازمند در کاه خود ارزانی دارا دارا زعمر دولت برخورد دارد کناد. همین دو ز ولایت گجرات را به جا گیران فرزند مرحمت فرمودم. از قلعه مندو نابندر کهنهایت به راهی که آدمیم یکصد و بیست و چهار کروه هست و بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهنهایت ده روز مقام اتفاق افتاد و از آنجا تا پیش از احمدآ باد بیست و یک کروه بود و به بنج کوچ و دو مقام طی شد. محملا از مندو تا کهنهایت و از کهنهایت تا احمدآ باد به شهر حسی که گذارش یافت یکصد و چهل و پنج کروه مسافت به دو ماہ و پانزده روز آمدیم و در این مدت همگی سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد.

روز سه شنبه بیست و ششم بهدلین مسجد جامع که در میان مزار واقع است رفته به چندی از فرا کاه آنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه بدلست خود حیر کردم ایس مسجد از آثار سلطان احمد بانی شهر احمدآ باد است مشتمل بر سه دور و در هر طرف بازاری و مقابل دری که به جانب شرق واقع شده مقبره سلطان مذکور است و در آن گنبد سلطان حمد و محمد پسر و قطبیه الدین تیره او آسوده اند. طول صحن مسجد غیر از مقصوده یکصد و سه ذرع است و عرض هشتاد و نهاد رع. بر دور آن ایوانی ساخته اند به عرض چهار ذرع و سه باو و فرش صحن از حشت تراشیده و ستونهای ایوان از سنگ سرخ است. و مقصوده مشتمل است بر سی صد و پنجاد و چهار ستون و بالای ستونها گنبد داده اند. طول مقصوده هفتاد و پنج ذرع و عرض سی و هفت ذرع است. و فرش مقصوده و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته هردو بازوی پیش طاق دو مسواره پر کار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و به جانب دست راست منبر منصل به کنبع مقصوده شاهنشین جدا کرده و از میان ستونها به تخته سنگ تراشیده اند و دور آن را تاسیف [۱۶۹ الف] مقصوده پنجه سنگ نشانیده اند غرض آنکه چون پادشاه به نماز جمعه و عید حاضر شود با جمیعی از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفته ادای صلاة تمايزد و آن را به اصطلاح آن ملک ملوک خانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط به جهت هجوم عام شده باشد والحق بین مسجد بنایی است به غایت عالی.

روز کم شنبه بیست و هفتم به خانقه شیخ وحید الدین که نزدیک به دولتخانه بود رفته برس رز ایشان که در صحن خانقه واقع است فاتحه خواهد شد. این خانقه را صادق خان که ز امرای عمدۀ پدرم بود ساخته است. شیخ از خلفای شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد به خلافت او میباشد کنند واردات ایشان برها بیست روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث و شیخ

وجیه الدین به فضایل صوری و کمالات، منوی آراستگی داشت و پیش از این به مسی سال درین شهر و دیعت حیات سپرده و بعد از آن شیخ عبدالله بوصیت پادر بر مسند ارشاد نشسته و به غایت درویشی مرتفاصل بوده و چون مشاور ایه به جوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشین گشت و همدران زودی به عالم بقا شناخت و بعد از و براذری شیخ حبیر صاحب سجاده شد و الحال در قید حیات است و بر سرمه از حدود آبای خود به خدمت درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از زیارت روز گارش ظاهر. چون عرس شیخ وجیه الدین در میان بود یک [۱۶۹] هزار و پانصد روپه به جهت خرج عرس عنایت شد و هزار و پانصد روپه دیگر به جمیع از فقرائی که در خانقه ایشان حاضر بودند به دست خود خیر کرد و پانصد روپه به پسر شیخ وجیه الدین لطف نمودم همچنین به هر کدام از خویشان و متسبان ایشان در خود حالت خرجی و زمین مرحومت شد و شیخ حبیر فرمود که به جمیع از درویشان مستحقان را که معرفی به حال آنها داشته باشد به حضور آورده خرجی و زمین التمام نماید.

روز مبارک شنبه رسبری رسمی بری رفته یک هزار و پانصد روپه در راه نثار کردم باری به اصطلاح اهل هند باع را گویند و این باعیست که برادرم شاه مراد به نام پسر خود رسم ساخته بود یک جشن مبارک شنبه را در این باع کرده به چندی از بندهای خاص بیاله عنایت نمودم و آخر دفعه به باعچه حربی سکندر که در جوار این باع واقع است و انجریش به غایت خوب رسیده بود رفته شد. چون میوه را به دست خود چیدن لذتی دیگر درد و من تا حال انجبری به دست خود نجیبده بودم درین ضمن سر افر رُز اوهم متظاهر بود. می تکلفانه رفتم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خالی از معقولیت نیست و بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هشت نه سال است که در سلک بنددها منتظم است. چون فرزند شاه جهان رسم خان را که از عملدهای اوست به حکومت احمد آباد مقرر فرموده بود به اتمام آن فسرزند رسم بازی را به مناسبت سی به او بخشیده شد.

درین روز راجه کلیان زمیند ر ولايت ایلد سعادت آستانبوس در یافته یک نجیر ویل و نه اسپ پیشکش گذرانید. فیل را به او بخشیدم. این زمینداران معتبر سرحد گجرات است و ملک او متصل به کوہستان رانا واقع است و سلاطین گجرات پیوسته بر سر رجه آنجالشکر می کشیده اند اگرچه بعضی اطاعت کوئه می کرده اند و پیشکش می داده غالباً خود بدیدن هیچ کدام ترقه اند و بعد از آنکه حضرت عرش آشیانی فتح گجرات فرموده اند افواج منصور بر سر او تعیین شده، چون خلاصی خود را منحصر در اطاعت و فرمان بذری ناگزیر بندگی و دولتخواهی اختیار نموده به سعادت آستانبوسی شنافت و از آن تاریخ در سلک بنددهای منتظم است و هر کس به حکومت

احمدآباد تعیین می شود به دیدن او آمده در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر می باشد.  
روز شنبه عره ماه بهمن سنه ۱۲ چند رسین که از زمینداران عمدۀ [الف] ابن ملک  
است دولت آستانیوس دریافتنه ته اسپ پیشکش گذرا بند. روز یکشنبه دوم به راجه کلیان  
زمیندارای درو سید مصطفی و میر فاصل قیل عنایت شد روز دوشنبه به شکار باز و چه سوار شده قریب  
به پانصد روپیه در راه نثار کرد. درین تاریخ ناشایانی زولایت بد خشان رسید.

روز مبارک شنبه ششم به سیر با غ فتح که در موضع سیر خیز واقع است شنانه یک هزار و  
پانصد روپیه در راه نثار کرد و چون ماز از شیخ احمد که تو بر سر راه واقع بود نخست بد ان جا  
رفته و انجه خوانده شد. که تو نام قصبه ایست از سر کار تا گور و مولد شیخ از آنجاست و شیخ  
در عهد سلطان احمد که بانی شهر احمدآباد بود، بوده اند و سلطان احمد به ایشان ارادت و اخلاص  
تمام شده و مردم این ملک را عرب اعتقادیست به ایشان و از اولیای کبار می دانند و در هر شب  
جمعه خلقی انبوه از وصیع و شریف به زیارت ایشان حاضر می شوند. سلطان محمد پسر سلطان  
احمد مد کور عمارت عالی از مقبره و مسجد و خانقاہ بر سر ماز ایشان بنای اده و متصل به مقبره  
در ضلع جنوب تلی کلان ساخته و دور این دا ازنگ و آهک دیخته بر آورده و ائمما این عمارت  
در زمان قطب الدین سلطان محمد من کور شده مقبره چندی از سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف  
پای شیخ واقع است و در آن گبند سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید نیو  
سلطان مظفر که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند. بیکره در زمان اهل گجرات بروت  
بر گفته را گویند و سلطان محمود برو تهای کلان بر گشته داشته بداین نسبت بیکره می گفته نه  
ومتصل به مقبره ایشان گنبد خوانیں آهه است و بی تکلف مقبره شیخ به غایت عمارت عالی و جای  
نفیس است و از روی قیاس و تخمین پنج لک روپیه صرف این عماری شده بساشد [ب] [۱۷۰]

الله اعلم بالصواب.

بعد از فرا غزیارت به غ فتح رفته شد. این با غ در زمینی واقع است که سپهسلا رخانخان  
اتا ایق یانتو که خود را به مظفر مخاطب ساخته بود، جنگ گشته شکست داده زاین جهت  
با غ فتح نهاده و اهل گجرات فتح باری می گویند.

تفصیل این اجمال آنکه چون به میان اقبال حضرت عرش آشیانی ملک گجرات مفتوح  
گشت و نتو بودست افتاد اعتمادخان به عرض رسانید که پسر قلبائی است چون از سلطان محمود  
مرز نهادند و از ولاد سلاطین گجرات نیز هیچ کس نبود که به سلطنت برداریم ناگزیر صلاح  
وقتها منتظر داشته چنین ظاهر ساختیم که این پسر سلطان محمود است، سلطان مظفر تمام کرده  
به سلطنت برداشتم و مردم بنا بر ضرورت قبول این معنی نمودند. چون آن حضرت قول اعتماد

خان را درین مواد معتبر نداشتند او را وحودی نهادند و مدتها در میان خواصان خدمت می کرد و توجه به محل اونسی فرمودند با این از قبیل گریخته به گجرات آمد و چندگاه در پناه زمینداران می گذراشید و روزگار به سرمهی پرد تا آنکه شهاب الدین احمدخان را از حکومت گجرات معزول ساخته اعتمادخان را به جای او تعین فرمودند و جمعی از نوکران شهاب الدین که دلنهاد گجرات شده بودند ازو جدائی گزیده به اینید نوکرانی اعتمادخان در احمدآبادماندند بعد از آنکه اعتمادخان به شهر در آمد مدو رجوع آورده اقبالی از جانب او نیافتند تدریی رفتن تزد شهابخان داشتند و هرای مانند در احمدآباد بود. چون از همه جهت تو میلی است دلچاره کار در آن دیدند که خود را به رسانیده اورا دست آویزن فته و شوب سازند و به این عزیمت ششصد هفتاد سوار ز آن حمایعه نزد نتو رفته اورا لو بنا کانهی که نتو در پناه او بود برداشته متوجه احمدآباد شدند و تارسیدن به حوالی شهر بسیاری از یاریان واقعه طلب به او بیوستند و قریب به دو هزار سوار زمعلو واهل گجرات جمع شدند. چون اعتمادخان از این [الف] ۱۷۱ سانحه وقوف یافت شیرخان پسر خود را در شهر گذاشته خود به طلب شهابخان که متوجه درگاه شده بود شافت تا بامد او ترسکین این شورش دهد با آنکه کثر از مردم خوب ازو جدا شده بودند و از قوش پیشانی بازماندهها نیز حرف بیو فائی می حواند ناچار بعرفه اعتمادخان عطف عذر نموده قضا را پیشتر از رسیدن اینها نتو به حصار احمدآباد در آمده بود. دولتخواهان در سو دشهر به ترتیب صفوی پرداختند و مفسدان از قلعه بر آمله برعصره کارزار شافتند و چون فیح اهل ادباد نمودارش آنچه ادبو کران شهابخان مانند بودند همه به پیکار راه بی حقیقی سپرده به غیم پوستند و شیب خون شکست خودده به صوب پن که در تصرف بندهای پادشاهی بود شافت حشم و بنگاه او به عمارت رفته و نتو به این مفسدان منصبها و خطوط بها داده برس رقطب الدین محمدخان که در پرگه بروده بود رفت و نوکران مشار لیه نیز سهروش نوکران شهابخان طریق بیو فائی سپرده جدائی اختیار نمودند. چنانچه شرح این وقایع در اکبر سامه مسضور است آخر قطب الدین محمد خان را قول داده بد درجه شهادت رسنیده مال و اموال او که بر این خزینه هر دی شوکت بود، به تاراج حادثات رفت و قریب به چهل هزار سوار در ائمه فر صفت بر گرد او فراهم آمدند. چون صورت واقعه به عرض حضرت عرش آشیانی رسید میرزا خون خلف بیرم خان را با جمعی از بهادران رزم جوی برس او تعین فرمودند و روزی که میرزا خان به حوالی شهر رسیده صفوی اقبال آرامست تخمینا هشت هزار سوار داشت و نتو با سی هزار سوار در برابر آمده عساکر ادباد مائی خود را ترتیب داد. بعد از قتل وحدال بسیار نیم فتح فیروزی بروزی بر علم دولتخواهند و نتو شکست خورده به حال تباہ راه ادباد پیش گرفت و

پدرم [۱۷۱ ب] به جلدی این فتح منصب پنجهزاری و حساب خانخانان و حکومت ملک گجرات به سیرزاده عنایت نمودند و باعی که خانخانان در عرصه کارزار ساخته بر کار در راه ساپرمنی واقع است و عمارت عالی باصفه در خور آن مشرف بر دریا بنا یاده و اطراف با غ را دبیر ری از سنگ و آهک در عایت استحکام کشیده و این با غ پکصد و بیست جریب است و بی تکلف سیر زگاه خوبی است. یمکن که برو دو لک رویه خرج شده باشد. مرا خود خیلکی در اعاده. توان گفت که در تمام گجرات مثل این با غ نیاشد. هشن مبارک شنبه کرده بدینه های خاص پیاله عنایت نمودم و شب در اینجا بسیرده آخر های روز حمله به شهر آدم و قرب ب به هزار رویه در راه نثارشد. درین وقت یاغبان به عرض رسید که چند درخت گر چنچه از بالای صفحه که مشرف بر دریا است تو کر مقر بخان برسیده است. از شیلذین ین حرف خاطر متشوش گشت و خود متوجه تعقیق و یاز خواست شدم چون به شیوت پیوست که این فعل رشت ازو سرزده حکم فرمودم که هردو نگشت بهام اورا قطع کردند تاموجب عیرت دیگران شود و ظاهر این است که مقر بخان را درین معنی اطلاعی نبوده والا در همان وقت به سزا می رسانید.

روز شنبه ۱۱ کوتوال شهر دزدی را گرفته آورد که پیش زین در چند واقعه اورا به دزدی گرفته هر بار عصوی از عصایش برسیده بودند. بلکه رتبه دست و بار دوم انگشت بهام دست چپ و دفعه سیوم گوش چپ و بایت چهارم یی هر دو، و بار اخر بینی و معهدنا ترک کار خود نکرده. دوش به مخانه کاه فروشی به دزدیدن آمده بود و قدر اصحاب خشته خبردار شده اورا مسی گیرد درد چند زخم کارد به که هر دو شد اورا هلاک می سازد. درین شور و غوغای خوشان او هجوم آورده دزد را می گیرند. فرمودم دزدرا به خوشان مقتول حواله مایند تا اورا به قصاص رسند. ع

هم در سر آن روی که در سرداری

روز کم شنبه دوازدهم مبلغ سه هزار رویه به عضمت خان [۱۷۲ الف] و معتمد خان سپرده شد که فردا بر سرمهزار شیخ احمد کهتو رفته بدغرا و ادباب استحقاق که در آن بقعه توطی دارند قسمت نمایند. روز بزرگ شنبه سیزدهم به نزل فرزند شاه جهان رفته هشن مبارک شنبه در آنها فریب یافت و به جمعی از بنده های خاص پیاله عنایت شد و فیل ملند: س که در فیلان خاصه به جلدی و سبکسواری و خوش جلوی ممتاز تمام داشت و با اسب هم خوب مسی دوید و از فیلان اول اول بود و حضرت عرش آشیانی به غایت این را دوست می داشتند. چون هرزند شاه جهان بسیار بسیار مایل بود و مکرر انتماس نموده بیچاره شده با ساز طلا از زنجیر وغیره بایک ماده فیل در این روز به آن فرزند مرحمت نمودم و بلکه درب بهو کلای عادلخان انعام شد. درینلا ب عرض رسید که مکرم خان و لدعظام خان که صاحب صوبگی او دیسه سرافراز است فتح ولايت خورده کرده

و راجه آنجا گریخته به راج مهندره رفته است. چون از خابهزادان لایق تریت بود، منصب او از اصل و اضافه سه هزاری ذات و دوهزار سوار حکم فرموده به عابت نقاره و اسپ و خلعت سرافراز ساختم. در میان سرحد او دیسه و گلاکنده دوزمیندار و راجه بودند. یکی راجه خورده دوم راجه مهندره. و لابت خورده تصرف بندۀ های در گاه درآمد. بعد از این نوبت راجه مهندره است و به کرم لبی امید چنان است که قدم همت پیشترهم بگذرد درین وقت عرضداشت قطب الملک به فورن شاه جهان رسید که چون «ملک من به سرحد پادشاهی قریب شده مرا نسبت بندگی به این درگاه؛ هست امیدوارم که به مکرم خان هرمان شود که دست تصرف به ملک من دراز نسازد و این دلیل است برجرأت و جلاالت او که مثل قطب الملک همسایه ازو در حساب است. درین تاریخ اکرامخان ولد اسلامخان را به فوجداری فتح پور و نواحی آن سرافراز سختم و خلعت و فین مرحمت نمودم. چندرسان زمیندار هلهود به خلعت و اسپ و فیل ممتاز گشت و به لاجیق فاصل فین عنایت شد و هم‌درین روز مظفر [۱۷۲] پسر میرزا باقی ترحان سعادت استایوس دریافت والده او دختر بارهه زمیندار کجع بود. چون میرزا باقی به رحمت حق پیوست و ریاست تنهه به میرز جانی رسید از ترس میرز اجانی پناه به زمیندار مذکور برد از طقولیت تاحال دران حدود گذرانیده درین ولاکه نزول موکب اقبال به احمدآباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود. اگرچه در میان مردم صحرایی شونما یاده و از رسم و عدت یگانه است عایتاً چون ملله ایشان را نسبت خلعتکاری و حقوق بندگی از زمان حضرت صاحب قران افراط برها نه درین دودمان علیشان ثابت است دعایت حوال او لازم شمرده بالفعل دوهزار رویه خرجی و خیعت عنایت هرمودم و منصی که در خور حال او پاشد مرحمت خواهد شد. شاید که در سپاهیگری خود را خوب سازد. روزگم شنبه به یا غفتح رفته سیر گل سرخ کرده شد. یک نخته خوب شگفتنه بود. درین ملک گمن سرچ کمتر شود و در یکجا پنقدار غنیمت بود. شفایق زادش بدینبود، انجیر رسیده هم‌داشت. هر چند نجیر به دست خود چیم آنکه از همه کلانتر بود وزن فرمودم. هفت و نیم تو له به وزن درآمد. درین تاریخ هر اروپ نصد خربوزه کاربر که خان عالم پیشکش و ستاده بود رسید. هزار خربوزه به بندۀ های که در رکاب حاضر بودند ادعام شد و با نصف خربوزه به اهل محل، و چهار روز درین باع به عیش و کامرانی گذشتند و شنبه بیست و چهارم به شهر در آمد از این خربزه چندی پدماشیخ احمدآباد عنایت شد و باعث تعجب آنها گشت. چه در ملک گجرات خربزه به غایت زیب دیده می شود و از خوردن این خربزه حیران ماندند که در عالم چنین نعمتی هم بوده است. روز بزرگ شنبه در باعچه بکیه نام که درون دولتخانه واقع است و آن ر یکی از سلطانی گجرات ساخته برمیاله ترتیب یافت و بندۀ های خاص به ساغرهای ابری عنایت سرخوش

گشتند. یک تخته انگور درین باعچه به کمال رسیده بود. حکم فرمودم که جمهی از بندها که پیا له خورده ند خوشاهای [۱۷۳] انگور پدست خود چیلده مزه سازند.

روز دوشنبه عره اسفند آزادآباد کوچ فرموده رایات مراجعت به صوب مـ لوه برآفرشت و نـا دولتخانه، که بر کنار قال کاکریه ترتیب داده بودند شارکنان شناختم سـرزوـزدـرـین هـنـرـلـقـعـمـاقـ وـقـعـهـدـ. روز مبارکه شبـهـ چهارم پیشکش مقر بـحانـهـ نـاطـرـ گـذـشتـ. تـحـفـهـ کـهـ تـفـاسـتـدـاشـتـهـ باـشـدـ وـخـاطـرـ بدـآنـ رـغـبـ نـمـایـدـ. نـبـودـ اـزـهـمـیـنـ خـجـاتـ پـیـشـکـشـ رـاـ بـهـ فـرـزـنـدـانـ خـرـدـ دـادـ کـهـ درـونـ محلـ گـذـرـانـیدـدـ اـزـحـواـهـ وـمـرـصـعـ آـلـاتـ وـاقـعـهـ موـازـیـ طـكـ لـكـ روـیـهـ قـبـولـ نـمـودـهـ تـمـهـراـ بـهـ اوـ بـخـشـیدـمـ وـازـسـیـانـ کـجـهـیـ هـمـ قـرـیـبـ بـهـ صـدـرـأـسـ گـرفـتـهـ شـدـ اـمـ اـسـبـ بـرـجـسـتـهـ نـبـودـ کـهـ تـعـرـیـفـ تـوـانـ کـرـدـ. رـوـزـ جـمـعـهـ پـنـجـ شـشـ کـرـوـهـ کـوـچـ فـرـمـودـهـ بـرـکـارـ درـیـایـ مـحـمـودـ آـبـ خـرـدـ اـلـاجـلـ اـنـفـاقـ اـفـتـادـ. چـونـ فـرـزـنـدـشـاهـ جـهـانـ رـسـتـخـانـ رـاـ کـهـ اـزـعـهـدـهـ بنـدـهـاـیـ اـوـسـتـ بـهـ حـکـومـتـ گـجرـاتـ مـیـگـذاـشتـ بـهـ التـمـاسـ آـنـ فـرـزـنـدـ عـلـمـ وـقـرـهـ وـخـلـعـتـ باـخـجـوـ مـرـصـعـ عـنـابـتـ فـرـمـودـمـ. تـاحـالـ دـینـ دـولـتـ دـسـمـ نـبـودـ کـهـ بـهـنـوـ کـرـ شـاهـرـاـدـهـ عـلـمـ وـقـرـهـ مـرـحـمـتـ شـوـدـ. چـنانـچـهـ حـصـرـتـ عـرـشـ آـشـیـانـیـ باـکـمالـ شـفـقـتـ وـمـهـرـ بـانـیـ کـهـ بـهـمـ دـاشـتـدـ تـجـوـیـزـ خـطـابـ وـعـلـمـ وـقـارـهـ بـهـ اـمـرـایـ مـنـ نـهـرـمـودـهـ بـودـدـ. چـونـ تـوـجهـ وـالـنـقـاتـ مـنـ نـسـبـتـ بـهـ آـنـ فـرـزـنـدـ بـهـ حـدـیـ سـتـ کـهـ درـهـیـجـ مـرـتبـهـ اـذـمـاـتـ خـاطـرـ حـوـئـیـ اوـ اـزـدـستـ قـوـانـمـ دـادـ وـدـرـوـاـقـعـ فـرـزـنـدـیـسـتـ شـایـسـتـ وـبـهـمـ رـعـایـتـ ذـینـدـهـ وـدـرـعـوـانـ عـمـرـ وـدـوـلـتـ بـهـ جـانـبـ کـهـ روـیـ هـمـتـ نـهـادـهـ آـنـ هـمـرـ خـاطـرـخـواـهـ مـنـ صـورـتـ دـادـ، وـهـمـدـرـبـنـ رـوـزـ مـقـرـبـخـنـ رـخـصـتـ وـطـنـ یـافتـ.

چـرنـ مـزـادـ قـطـبـ عـالـمـ پـدرـشـاهـ عـالـمـ رـحـارـیـ کـهـ درـ مـوـضـعـ پـتوـهـ وـقـعـ اـسـتـ بـرـسـرـدـاهـ وـقـعـ بـودـ، حـوـدـهـ آـنـحـاـ رـفـتـهـ بـنـصـدـ رـوـیـهـ بـهـ هـقـیـمانـ آـنـ مـقـامـ خـیـرـ کـرـدـ. رـوـزـشـنبـهـ شـشـ دـدـ دـرـیـسـایـ مـحـمـودـ آـبـادـ بـهـ کـشـتـیـ تـشـتـهـ شـکـارـمـاهـیـ کـرـدـهـشـدـ. بـرـ کـنـارـ آـبـ مـذـکـورـ مـقـرـهـ سـیدـمـبارـدـ بـخـارـیـ وـاقـعـ اـسـتـ کـهـ اـزـ اـمـرـاـیـ عـهـدـهـ گـجرـاتـ بـودـهـ وـاـیـنـ عـمـارـتـ دـ بـعـدـ [۱۷۳] اـذـ فـرـنـدـشـ سـیدـ مـیرـانـ سـاخـتـهـ وـبـهـغـیـتـ کـبـدـیـسـتـ عـالـیـ وـبـرـ دورـ آـنـ حـسـارـیـ اـزـ سـنـگـ وـآـهـکـ درـنـهـایـ استـحـکـامـ تـرـتـیـبـ یـافـتـهـ. تـحـمـینـاـ اـزـ دـوـلـکـ دـوـیـهـ بـیـشـترـ خـرـجـ شـاهـهـ باـشـدـ. مـقـبـرـهـهـایـ سـلاـطـینـ گـجرـتـ کـهـ بـهـ نـظـرـ دـرـآـمـدـهـ هـیـچـکـدـامـ دـهـیـکـ اـیـنـ نـیـسـتـ. هـرـ چـندـ آـنـهاـ صـاحـبـ بـودـهـ اـنـدـ وـاـیـنـ نـوـکـرـ عـابـتـاـ هـمـتـ وـتـوـقـیـقـ خـدـادـ دـ اـسـتـ. خـ

کـزـوـ مـانـدـ بـهـ گـیـتـیـ یـادـگـارـیـ

رـوـزـیـکـشـنبـهـ مـقـامـ فـرـمـودـهـ شـکـارـمـاهـیـ کـرـدـهـ شـدـ. چـهـارـسـبـدـمـاهـیـ بـهـدـامـ اـفـتـادـ. اـزـ آـنـ جـمـهـاـیـ کـهـ مـاهـیـ بـیـ پـوـلـکـ بـهـ نـظـرـ دـرـآـمـدـ کـهـ آـنـدـ سـنـگـمـاهـیـ مـیـ گـوـینـدـ. شـکـمـشـ بـهـعـابـتـ کـلـانـ وـ بـرـآـمـدـهـ

می‌نحوه. فرمودم که در حضور چراک کردند. از میانش ماهی پولکدار برآمد که نازه فرو بوده بود. هنوز تغییری در آن نرفته، حکم کردم که هر دورا وزن کنند. سنگ ماهی شش و نیم سیز به نظر درآمد و آن را که فرو برد بود، قریب به دو سیز ظاهر شد. روز دوشنبه هشتم چهار کروه و پلک باو کوچک فرموده در موضع موده منزل شد. مردم آنجا تعریف بر سات گجرات می‌کردند. تضارا شب گذشته و امروز تا چاست خیالکی پاران شد. گردوخاک فرونشست و چون این ملک ریگ بوم است یقین که در بر سات گردوخاک نباشد و گل ولای نشود و صحراء سیز و خرم گردد خوب نیاهد بود. به حال نونه بر سات هم دیده شد.

روز شنبه پنج و نیم کروه کوچ کرده در کتار موضع چتر سیما ترول اقبال افتاد و در این منزل خبر رسید که ماسنگ سیوره جان به مالکان جهنم سپرده و تفصیل این اجمل آنکه سیوره گروهی است از ملاحده هنود و همیشه سروپا بر همه می‌باشد. جمعی مسوی سرو دیش و بروت می‌کند و بعضی میتر اشید و لیاس دوخته می‌پوشند و مدار اعتقاد آها براین است که هیچ جامدار را آزده نماید ساخت و طایقه بانی (خوار بار فروش) آنها پیرون شد خود می‌دانند بلکه سجده و بستش می‌نمایند و این سیوره‌ها دو فرقه اندیکی را پنگویند و دیگری را کوتله مان سنگه مذکور سردار طایقه کر نهان بود و بالچند کلان [۱۷۴ الف] گروه پناه دار و بیوسته در خدمت حضرت عرش آشیانی می‌بودند. چون آن حضرت شنقار شدند و حسر و گریخت و من اربی اوایغار کردم در سنگه بر نیه زمیدار بیکانیر که یعنی تریست و نوارش آن حضرت به مرتبه امارت رسیده بود از مان سنگه مذکور مدت سلطنت ویش آمدن احوال مرا می‌پرسد و آن سیاه زبان که خود را در علم نجوم و تسخیرات ماهر می‌گرفت به او می‌گوید که نهایت سلطنت ایشان تادوسل است و آن حرف میهوت به اعتماد این سخن بی رخصت بوطن خود رفت و بعد از آنکه حق جل سخانه این نیازمند را به کرم خود برگزید و همچنان قبح و نصرت به مسند خلافت مستکن گنتم شومنده و سرافکنه بد درگاه آمد چنانچه احوال او در جای خود گذارش یافته. افضل مان سنگه مذکور در همان سه چهارمه بهعلت جرام مبتلاشد و اعضا یاش از هم دیخت تا حال به زندگانی که مرگ اذ آن نهر اتاب بهتر است، در یک نیز روز گار به سرمه برد. درینولا اورا به یاد ورده حکم طلب فرمودم. در اثنای راه که به درگاه می‌آوردند، از غایت توهم ذهو خود ره جن به مالکان جهنم سپرده. هر گاه نیت این نیازمند درگاه ایزدی مصروف بر عدالت و خیر یاشد، یقین که هر کس در حق من بداندیشد در خور نیت خود حزا خواهد یافت. طایقه سیوره دراکثر ملاصد هند می‌باشد خایتا در ملک گجرات، چون مدار سود او خرید و فروخت بر یاپنه است. سیوره بیشتر می‌باشد و غیر از بخانه منازل به جهت بودن و عبادت کردن آنها

ناخته‌اند که در حقیقت دارالفساد است زن و دختر خود را پیش سیورها می‌فرستند و اصلًا جبا و ناموس در میان نیست. ابواع فساد و بیباکی از آنها به وقوع می‌آید. با برین حکم به احراج سیورها فرمودم و فرامین به اطراط فوستاده شد که هر جا سیورها بنشند، از قامر و من برآورند.

[۱۷۴ ب]

روز کم شنبه دهم به شکار رفته دونیله گاو یکی نر و دیگری ماده به بندوق زدم. درین بوز پسر دلاورم خان از پن که به‌حی پدرش تنخواه بود آمده سعادت ذین بوس دریافت و اسپ کچهی پیشکش گذراشد. به عیت خوش شکل و خوش سواری. تنه ملک گجراب در آمده‌ایم به‌این خوبی اسپ هیچکس پیشکش نیاورده باشد. قیمت هر رزو بیه حکم شد.

روز مبارکشنبه پاردهم در کنار تال مذکور بزم پاله ترتیب یافت. جمعی از بنده‌های درگاه را که به خدمت این صوبه تعیین شده‌اند مشمول عوامل و نوازش بدریغ ساخته رخصت فرمودم. از جمله شجاع‌الحان عرب را به منصب دوهر ازو پانصد ذات و دوهر ارسوار از اص و اضافه سرافراز فرموده نقاره و اسپ و خلعت عنایت شد. و همت خان را به منصب هزار و پانصدی و شصتصد سوار سرپلند ساخته خلعت و قبول لطف نمود کمایت خان که به خدمت دیوانی صوبه مذکور اختصاص دارد هزار و دوصدی ذات و سبصد سوار از اص و ضاقه ممتاز گشت. صفوی خان پخشی به اسپ و خطمعت سرافراز شد. حواجه عاقل را به منصب هزار و پانصدی ذات و شصتصد و پنجاه سوار از اص و اضافه اختصاص پخشیده به خدمت بخشیگری احبدیان تعیین فرمودم و به خطاب عاقل خانی امیاز یافت. وسی هزار درب رسه و کلی قطب‌الملک که پیشکش آورده بود انعام مرحمت آمد. درین تاریخ فرزند شاهجهان امار و بهی که از فرج آباد به جهت او آورده بودند به نظر گذراشید. تا حال این کلامی دیده نشده بود. فرمود که وزن گشند. بهی نیست و نه توله و نه ماشه و انا چهل و نیم توله بروزن درآمد. روز جمعه دوازدهم به شکار رفته دونیله گاو یکی نر و دیگری ماده به بندوق زدم.

روز یکشنبه چهاردهم به شیخ اسماعیل ولد شیخ محمد غوث خلعت و پانصد و پیه خرجی عایت فرمودم. روز دو شنبه پانزدهم شکار رفته دونیله گسو به بندوق زدم. روز سه شنبه شانزدهم مشایخ گجرات را که به مایعات آمده بودند، مرتبه [۱۱۷۵] دیگر خلعت و خرجی بهدار ارضی مد‌معاش لطف نموده رخصت فرمودم و به هر یک ازینها کتابی از کتاب خانه خاصه مثل نفس سر کشاف و نفسیر حسینی و روضه‌الاحباب مرحمت شد و پرداخت آن کتب تاریخ آمدن گجرات و عنایت نمودن کتاب مرفوم گشت.

ذین مدت که شهر احمدآباد بهزول رایت جلال آراستگی داشت: عل شانروزی من

این بود که اهن استحقاق را به نظر در آورده زر وزمین عنایت فرمایم و با آنکه شیخ احمد صدر و چندی از بندهای مراجدان تعیین شده بودند که درویشان و مستحقان را به ملازمت می‌آورده باشند و به فرزدان شیخ محمد غوث و تیره شیخ رجیه الدین و دیگر مشایخ نیز حکم فرموده بودم که از ارباب استحقاق هرجا که به گمان داشته باشد به خدمت حاضر سازد و همچنین در محل چندی از عورات بهمین خدمت مقرر بودند که ضعیفه‌هار به نظر بگذرانند و همگی هست مصروف بران بود که چون بعد از سالها مژمنادشانی به طایع فقرای این ملک آمدند باشد باید که هیچ حدی محروم نماند و حق تعالی شاهد است که دین عزیمت کوتاهی نکرده‌ام و هیچ وقت از این شغل فارغ نبوده‌ام. اگرچه از آمدن احمد آباد اصلاً محفوظ نشدم غایباً خاطر حقیقت شناس را به این خرسند دارم که آمدن من موجب رفاقت حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلقی به نوا رسید.

روز سه شنبه ش نزد هم کوکب پسر قمر حان را که در برهانپور به لباس فقر در آمد سرمه صحراوی عربت نهاده بود آوردند و شرح این بدرس اجمال آنکه کوکب نبیره میرعبداللطف قزوینی است که از سادات سیفی بود و نسبت خانه‌زادی مودوثی به این درگاه دارد و از تعیینات لشکر دکن بود. گویا روزی چند روان لشکر به تندگستی و پریشانی می‌گذارند. چون مسدتی بود که به اضافه منصب سرافرازی نیفته توهم یعنایتی [۱۷۵] من علاوه می‌شود و از آشوب خاطر و تنگ حوصلگی به لباس تجرد در آمد و سرمه صحراوی آوارگی می‌نهند و در عرض ششماه تمام ملک دکن ر از دولت آباد ویدر و یجاپور و کرناٹک و گلکنده سیر کرده بندرا دایل می‌رسد و از آنجا به کشتی نشسته در بندر کوکه می‌آید و بندرسورت و بروج و دیگر قصبات را که در سرراه واقع بود. سیر نموده به شهر احمد آباد می‌رسد.

در این وقت زاهد نام یکی اذنو کران فرزند شاه جهان اور اگرفه به درگاه آورد. حکم فرمودم که با پندگران بحضور آورند. چون به نظر در آمد، پرسیده شد که با او حسود حقوق خدمت پدر و جد نست خانه‌زادی باعث بی‌سعدتی چه بود؟ عرض کرد که در خدمت قبله و مرشد حقیقی دروغ می‌توان گفت. راستی آنکه پیش از این امیدوار مرحمت بودم و از این که طالع موافقت نکرد ترک نطقات ظهری نموده سراسیده دل بر وادی غربت تهدم. چون از گفتارش آثار صدیف ظاهر بود در دلم اثر کرد و ازان شدت فرود آمده، پرسیدم که درین سرگشتنی عدلخان و قطب الملک و غیره هیچ‌کدام را دیده؟ معروض داشت که هرگاه طالع من درین درگاه مدد نکرده باشد و ازین دولت که بحری است یکران لب تشهه مراد مانده باشم حاشا که از چشمته نیازها لب همت نرسانم و بمریله با دسری که بمسجود این درگاه رسیده باشد و به دیگری

فرواد آید. از روی که قدم بهادری غربت بهادره ام ناحال و قایع خود را به طریق روزنامچه بر پیاضی ثبت نموده ام. حبّقت احوال من از آنجا ظاهر خواهد شد این حرف بیشتر موحّد ترحم گشت و مسودات اورا طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتنگی و غرّت محنت و ریاست سیار کشیده واکثر پرده گردیده و هوقوت تذکر برعاجز بوده از این حبّت خاطرم بهادر مهران شد. روز دیگر به حضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بردارند و خلعت و اسپ و هزار روپه خرجی عنایت شد و منصب او از آنچه بوده بازده اضافه مرحمت نمودم و چندان اظهار اطف و عنایت فرمودم که در مخیله او نگذشته بود و بدیبان حال می گفت. بیت اینکه [۱۷۶ الف] می بینم بهیداریست بارب یا بخواب

خویشن را در چتین نعمت پس ز چندین عذاب

**شیوع و با درگشتمیر:** رود کم شنبه هفدهم شش کروه کوچ فرموده در مقام ناره سینور نزول اقبال اتفاق افتاد. پیش از این مذکور می گشت که درگشتمیر اثرویائی ظهر شده، درین تاریخ عرضداشت و اتفاقه تویس آنجا رسید. نوشته بود که درین مملک علت و با اشتد دنام یافته و کس بسیار تلف می شود. به این طریق که روز اول در درس و تب بهم می رسد و خون سباری زینی می آید و روز دوم جان به حق تسلیم می کنندواز خانه که یکی فوت شد تمام مردم آن خانه در معرض تلف می آیند و هر که نزد بسمازی و مرده می رود به همان حمل مبتلا می گردد. از جمله شخص مرده بود اورا ببالای کاه انداخته نسته اند، اتفاقاً گاوی آمهه از آن کاه می خورد و می برد و بعد از آن سگی چهداز گوشت این گاوه خورد تمام مرده اند و کار بجز بی رسانید که از توهم مرگ پدر نزدیک پسر پسر نزدیک پدر نمی رود. واز غرایب آنکه در مرحه که اندای بیماری از آنجا شده بود آتش در گرفته قربت به سه هزار خانه می سورد و در شی طیان این حادثه صبحی که اهل شهر و محله و مواضع و نوچی برمی خیزند شکل مستديری بر درهای خانه ظاهر شده می یابند سه ابره کلان بر روی هم و دودایره اوسط و یک دایره خرد و دیگر دودایره که میان بین ایاض نمایند و این اشکال در همه خانه ها به هم رسیده در مساجد بیرون ظاهر می گردد. از روزی که آتش اندای و این شکال نمایان گشته فی الجمله تحفیظی دروبا می گویند که شده است چون این مقدمه غرایب تمام داشت نوشته شد. غایتا بدقائق خرد راست نمی آید و عقل من قبول این معنی نمی کند واللهم عند الله امید که حق جل سبحانه و تعالیٰ برینده های گناهکار خود مهر ماں گردد واز این بله بالکلیه نجات یابند.

روز بیار کشنه هژدهم دونیم کروه کوچ تموده در کنار آب مهی هنگز شد درین روز زمیندار جام دولت [۱۷۶ ب] زمین هوس دریافتہ پنچاه رأسی اسپ پشکش و صلمه هر و صد روپه

نذر گذر نیز. نامش جساست و جام لقب است هر کس که حانشین شود اورا جام می‌گویند و این از زمینداران عمدۀ گجرات بلکه از راجه‌ای نامی هندوستان است. ملکشن بدریای شور متصل است. پنج شهرهار سوار همیشه می‌دارد و در وقت کار تاده دوارده هزار سوار سامان توان سود در ولایت او اسپ بسیار بیهم می‌رسد. چنانچه تادوهزار روپه اسپ کچھی خرید و فروخت می‌شود و بر اوجه مذکور خلعت عنایت فرمودم. و در همین روز لچھی نسرا بن راجه ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقع است سعادت استانبوس دریاقته پانصد مهر نذر گذراند و به عنایت خلعت و خنجر مرصع سرافراز گشت. نوازش خان پسر معتمد سعید خان که به حکومت ولایت جونگر تعیین بود به دولت زمین بوس استعار پفت. روز جمعه نوزدهم مقام شد رورشنه بیست چهار و نیم کروه کوچ نموده مرکتار تال جهند نزول نمودم. روز یکشنبه بیست و یکم چهار کروه پ و کم طی نموده کتار تال بدرواله فرود آمدند. درین روز خبر فوت عظیم خان گھراتی که بهجهت بیماری در احمدآباد ماده بود به مسامع جلال رسید. او از بنده‌های مراجدان بوده خدمات یک ازوی می‌آمد و از حقیقت ملک دکن و گجرات و قوف تمام داشت. حاطر حن‌شناس اذخر فوت او گرانی پذیرفت.

در تال مذکور گیاهی به نظر در آمد که به مجرد رسیدن انگشت یاسر چوبی به رگها بش نیز بهم‌ی آرد یهداز زمانی مازلشگفته می‌گردد و بر گش از عالم برگ درخت تم رهندی است نامش به عربی شجر الحیوان است و بهندی لجوری می‌گویند ولاج به معنی حیا است. چون به رسیدن دست و انگشت سر بهم می‌آرد، ازین جهت به حیا نسبت کرده شده بسی تکلف خالی از غرایب نیست و نامش [الف] ۱۷۷ نیست. هم نزدک افتداند و می‌گویند که در خشکی هم می‌شود. روز دوشنبه بیست و دوم مقام شد. قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی شیری است که که به مردم راه‌گذری مراحت و آسیب می‌رساند و دریشه که می‌باشد گله واستخوان چندی از آدمی که تازه خورده بود دیده شد. بعد از دوپهروز به شکار آن شیر سواری نموده به یک زخم بندوق کارش ساختم. اگرچه شیر کلامی بود، غایی از این هم کلاتر با رهارها زده شده بود. جمله شیری که در قلعه ماندو زده هشت و نیم من بود و این هفت و نیم من بوزن در آمد. یک من از آن کمر. روز سهشنبه بیست و سی و سوم سه و نیم کروه و کسری کوچ کرده بر لب آب باید نزول نمودم. روز کم شنیه قریب به شش کروه طی نموده در کار تال نیمده منزل شد.

روز بیار کشته بیست و پنجم مقام فرموده بزم پیا به قریب یافت و بنده‌های خاص به ساغر عنایت سرخوش گشته نوازش خان را به متصب سه زاری ذات و دوهزار سوار که اضافه پانصدی ذات باشد سرافراز ساخته و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم. محمدحسین

سوداگر را که بهجهت ابیات اسپانرا هوار به بلخ فرستاده بودم درین تاریخ بهدر گاه رسیده معادت زمین بوس دریافت. ذ اسپان آورده اویک اسپ ابرش مهغیت خوش رنگ و خوش نسبت است تا حال به این رنگ ابرش دلده شده و چند دیگر را هوار خوب آورده بود. بنای این او را به خطاب تجارتخای سرافراز نمودم روز جمعه یست و ششم پنج کروه ویک باو طی نموده در موضع جالود منزل شد و راجه لچهمن ترا این عمومی را کوچ کوچ که الحد ملک کوچ را به اوعنایت فرمودم اسب هنایت کردم. روز شنبه یست و هفتم سه کروه کوچ کرده در مقام رنسود نزول اجلال اتفاق افتاد. روز بیکشنه یست و هشتم پنج کروه طی نموده کثار قصبه دوحد سرحد گجرات و مالوه است محل [۱۷۷ ب] نزول رایات جلال گشت.

پهلوان بهاء الدین بر ق انداز بجهة لنگوری با بزی به ملازمت آورده عرض نمود که در راه یکی از تپیچیان این پنده لنگور ماده که بجهه خود را در سینه گرفته بود را ملای در حنی نشته بود می بیند و آن سنگدل رحم نکرده ماده لنگور را بهندوق می زند به مجرد رسیدن بندوق بجهه را زینه جدا کرده برشاخی می گذارد و خود بزرگ افتاده جان می سپرد و در این اثنا من رسیدم و آن پیغمدرا فرود آورده بهجهت شیر خسواراند نزدیک به این بزرگم حق تعالی بزرگ رو مهر بان ساخته شروع در لیسیدن و مهر بانی کرد و با وجود عدم جنبست باهم چنان الفت گرفه اند که گویا از شکم او برآمده، فرمودم که بجهه ازو جداسازند به مجرد جداشدن به ناز فرباد و بی طاقتی کرد و بجهه لنگور نیز می تایی بسیار نمود الفت بجهه لنگور بهجهت شیر خوردن چندان تعجب تدارد مهر بانی بزرگ آن بجهه جای تعجب بسیار است. لنگور جانوریست ز عالم میمون غایتاً و میمون هزار دی مایل است و رویش سرخ و موی لنگور سفید و رویش سیاه و دم لنگور دو چندان ازدم میمون دراز است. بنابر غرایب این مقدمه نوشته شد. روز دوشنبه یست و نهم مقام نموده به شکار نیله گاو رفتم و دو نیله گاو یکی نر و یکی مده به بندوق ردم. روز سه شنبه سیم نیز مقام شد. به توفيق حق جل ذکره سخته بن دفتر جهانگیر نامه از آغاز جلسه سیم تا آخر سال دوازدهم حسن انجام پذیرفت.

### نوروز سیزدهم از جلوس همایون

شب کم شنبه یست و سیم ربيع الاول سنه ۱۰۲۷ هجری بعد از گذشتן چهار و نیم گهری تحويل حضرت نیر عظیم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد. تاین نوروز جهان افروز دوازده سل از جلوس این بیازمند در گاه الهی به خیر و خوبی گذشت و سال نو به مبارکی و فرجی آغاز شد. روز مبارکشنه دوم فروردین ماه الهی جشن وزن قمری انجمن افروز گشت و سل

پنجاه و یکم از [۱۷۸ لف] عمر این نیازمند درگاه ایزدی به میار کی آغاز شد. امید که مدت حیات در مرضیات الهی صرف شود و نفس می باد او نگدرد. بعد از فراغ وزن به تازگی بزم نشاط ترتیب یافته وینده های خاص به ساغر لبریز عذیت سرخوش گشتند. درین روز آصف خان که به منصب پنجهز اری ذات و هزار سوار از ار سوار دست یافتنی داشت به عنایت چهارهزار سوار دو اسپه و سه اسپه متاز شد. دیانت خان به خدمت عرش مکرر سر بلندی یافت و خدمت توپخانه به معتمد خان مرحمت فرمود و اسپ کچهی که پسردلاور خان پیشکش آورده بود با آنکه تادر و لایت گجرات نزول مرکب اقبال تفاوت افتاده مثل این اسپ به سر کز نیامده چون میرزا رستم بیار میل و خواهش نمود و خاطر اورا بسیر عزیز داشتم، به اعنایت نمودم به جام چهار انگشتی از الماس و یاقوت و زمرد و نیل و دودست هار (گردن بند) مرحمت شد و به راجه لچهی نرا این نیز چهار انگشتی ار لعل و عین الهریره و زمرد و نیل عنایت فرمود مروت خان از بنگاله سوز تجیر فبل پیشکش فرستاده بود دو قلی خاصه شد. شب جمعه فرمود که دور تال را چراغان کردند بد غاییت خوب شده بود.

روز بیشه حاجی رفیق از عراق آمده سعدت آستان وس دریافت و مکتبی که برادرم شاه عباس مصحر ب او ارسال داشته بود گذرانید. مشارالیه غلام میر محمد امین قاله باشی است، و میر اور زعالم فرزندان تربیت کرده در واقع خوب خدعتگاری است. مکرر به عراق آمد و رفت نموده. به برادرم شاه عباس آشنا شده در این دفعه از اسپان قبچاق واقعه نفیس آورده بود، چنانچه از سپهی او چند اسپ داخل طوابیل خاصه شد. چون بنده کار آمدنی و خدمتگار لاین عنایت بیست به خطاب ملک التجار مخاطب ساختم، روز دو شنبه ششم به راجه لچهی نرا این شمشیر خاصه و تسبیح مرصع و چهار دانه مهرازید به جهت حلقه گوش مرحمت نمودم روز مبارک شنبه نهم میرزا رستم که به منصب پنجهز اری ذات و هزار سوار سرافراز بود به اضافه پانصد سوار امتیاز یافت.

اعتقاد خان [۱۷۸ ا] منصب چهارهزاری ذات و هزار سوار متاز شد. سرافراز خان به منصب دوهزار پانصدی ذات و هزار و چهارصد سوار سرافراز گشت. معتمد خان به منصب هزاری و سیصد و پنجاه سوار سر بلندی یافت. به این رای سنگدلان و قدائی خان اسپ صد همراه عنایت شد. چون صوبه پنجاب به حفظ و حراست عتماد، لدوله مقرر است حسب الالتماس او میر قاسم بخشی احديين را که نسبت سلسه ایشان دارد به حکومت صوبه مذکور سرافراز فرمود و منصب هزاری ذات و چهارصد سوار و خطاب قاسم خانی مرحمت شد پیش ازین به راجه لچهی نرا این اسپ عراقی عنایت نموده بودم. درین تاریخ فیل و اسپ ترکی بخشیده و رخصت صوبه ننگاله

فرمودم. جم به انعام کمر شمشیر مرصع و تسبیح مرصع و فیل و دواوپ یکی عراقی و دیگری ترکی و خلعت سرافرازی یافته رخصت وطن شد. صالح برادرزاده آصفخان مرحوم را به منصب هزاری و ششصدسوار ممتاز ساخته رخصت صوبه بنگاله فرمودم و اسپی بسامداریه مر حمت شد.

درین تاریخ میرجمله از عراق آمده دولت زمین بوس دریافت مشارایه از سادات مفتر اصفهان است. و سلسله آنها در عراق همیشه عزت داشته‌اند. الحال برادرزاده او میررضی در خدمت برادر شاه عباس به منصب صدارت خصاص دارد و شاه صنه خود را به او نسبت کرد. میرجمله پیش ازین به چهارده سال از عراق برآمده نزد محمد قلی قطب‌الملک به گلکنده رفت‌بود. قامش محمد امین است و قطب‌الملک اورا میرجمله خطاب داده و مدت دو سال مدارت‌علیه او بوده صاحب‌سامان‌شده و بعد از آنکه قطب‌الملک مذکور و دیعت حیات سپرده نوبت‌بر پاست به برادرزاده اور سید، به میرسلر کی که خاطر خواه و باشد نکرد. میرحتضت گرفته به‌وطن خود شناخت. و شه نبا نسبت میررضی عزیزی که مردم صاحب‌سامان‌زدا در نظرها می‌باشد، به میرمدکور توجه و شفقت [۱۷۹ المث] بسیار ظاهر فرموده و او بیز پیشکش‌های لایق گذرانده مدت سه‌چهار سال در عراق بسر نموده و ملکه‌ای بهم رسانیده، چون مکرر معرض گشت که اداره خدمت این درگاه دارد فرمان فرستاده به درگاه طلب فرمودم مشارایه به‌ مجرد رسیدن فرم‌من‌ترک تعلفات نموده جریله روی‌خلاص به درگاه نهاده درین تاریخ به عز بساط بوس مفتخر گشته دوازده رأس اسپ و نه قتوز قماش و دوانگشتری پیشکش گذرانید. چون از روی عقیده و اخلاص آمده مشمول عواطف و مراحم ساخته بالفعل بیست هزار دویبه شرچی و خلعت عنایت شد. و درین روز حدمت پخشیگری احديان از تغییر قاسم‌خان به عنایت خان مر حمت فرمودم. خواجه عاقل را که از بنده‌های قدیم است به خطاب عاقلخانی سرفراز ساخته اسپ عنایت فرمودم.

روز جمعه دلاورخان اردکن آمده سعادت آستان‌بیوس دریافت صدمه‌ر و هزار روپه نذر گذرانید. با قرخان فوجدار صوبه ملتان به منصب هشت‌صدی ذات و سیدسوار سرافراز گشت. تجارتخان و باهوی زمیندار صوبه ملتان به انعام قیل متارشدند. روز شنبه یازدهم به عزم شکار فیل از دو خد کوچ نموده درموضع کره‌ده باره نزول اجلال اتفاق افتاد. یکشنبه دوازدهم موضع سجارا و درود موکب منصور گشت. ازینچه دوچهشت کروه است و تاشکارگاه یک‌ونیم کروه. شکار فیل: صباح روز دوشنبه سیزدهم با جمعی از بنده‌های خاص به شکار فیل متوجه شدم. چراگاه فیل در کوهستان واقع است و شب و فراز بسیار دارد. گذار پیاده به صعبت می‌رسد پیش ازین جمعی کثیر زسوار و پیاده به طریق قرغه دور جنگل را احاطه نموده بودند

و بیرون جنگل مر فراز درختی بجهت نشستن من تختی ارچوب ترتیب داده در اطراف آن هر چند درخت دیگر نشانهای بجهت امرا ساخته بودند، و دویست فیل نیز [۱۷۹] با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان مده آمده داشته و بر هر یکی دو نفر نیلان از قوم جریه شکار فیل مخصوص با آنها است، نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی از اطراف جنگل رانده به حضور بیاوردند تا تماشای شکار کرده شود، فشار در وقتی که مردم از اطراف جنگل درآمدند از انبوهای درخت و پست و بلند بسیار سلسله انتظام از هم گسیخت ترتیب قمرغه برجا نهاد، فیلان صحرائی سراسیمه به هر طرف روی نهادند، و دوازده زنجیر فیل از نرماده به این ضع افتدند، چون بیم آن بود که مبادا بد روند بیهی خانگی را پیش کرده هر جا یافتد بستند، اگرچه فیل سیار بدست نیامد، غایباً دوفیل نفیس شکارشد به غایت شوش صورت و اصلی و تمام عیار، چون کوهی را که در میان جنگل واقع است و این فیلان در آنجا می بودند را کس پهاری می گویند یعنی دیو کوه به این نسبت راون بیرون بان بیرون که نام دبوه است این هر دوفیل را نام کردم.

روز سه شنبه چهاردهم و گمشبه پانزدهم مقام فرمودم، شب مبارکشی شانزدهم کوچ نموده کوهه باره نزوب اقبال اتفاق افتاد، حاکم بیگ که از خانه زادان در کاه است به خطاب حاکم خان سرافراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه به سنگرام زمیندار کوهستان پنجاب انعام شد، چون گرما اشتداد [۱۸۰] دشت و سواری روز متعدد بود، کوچ به شب قرار یافت، روز شنبه هزدهم در پرگه دو خد منزل شد.

روز یکشنبه نوزدهم حضرت بیراعظم عطی، بخش عالم به شرف خانه حمل جلوه جهان افزوی فرمود، درین روز حشن عالی ترتیب داده بر تخت مراد جلوه نمودم، شاهنشاه خان را که به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافرازی داشت به عنایت دوهزار سوار دواسپه و سه اسپه ممتاز ساختم، خواجه ابوالحسن میر بخشی به منصب چهارهزار ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرمهندی یافت.

چون احمد بیگ کابلی که به حکومت کشمیر سرافرازی داشت تعهد نموده بود که در عرص دوسال فتح ولایت تبت و کشتوار نماید و آن وعده منقضی گشت و این خدمت زو به نصرام نرسید، با بر این اورا معمول ساخته دلاورخان کاکر را به صاحب صوبگی کشمیر سر بلندی تحشیلم و خلعت و فبل مر حمت نموده دخصت فرمودم، و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتح تبت و کشتوار نماید، بدیع پسر میر را شاهرخ از جا گیر خود که در سلطانپور داشت آمده آستانبوس دریافت، فاسخان را به عنایت خنجر مرصع و فبل سرافراز ساخته به خدمات صوبه پنجاب رخصت فرمودم، شب سه شنبه بیست و یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان

موکب اقبال به صوب احمدآ باد معطوف داشت.

چون ز شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار می کشید و تاریخین به آگرہ مسافت بعید قطع باستی نمود بخاطر گذشت که ایام رستم و موسیم (باران) بدارالخلافه آگرہ توجه فرمایم چون تعریف پرشکال ملک گجرات بسیار شنیده می شد و شهرت احمدآ باد را نسبتی بهمندو نیورد. آخر رای به بودن احمدآ باد فرار گرفت. واز آنجا که حمایت و حراست ایزد حق سیحابه همهجا و همه وقت حافظد و صر این نیاز مندست مقارن ین حال خبر رسید که در آگرہ اثر و برئی ظاهر شده و مردم بسیار تلاف می شود. بنا بر آن مسخ عزمت آگرہ کدب لهام غیبی در خاطر پرتو ایکنده بود، مصمم گشت. جشن مبارکشنه بیست و سیوم در منزل جالود ترتیب یافت. پیش ازین صابطه سکه چنان بود که بر یک روی زراسم مرآ نقش می کردند و بر روی دیگر نام مقام و ماه و سنه طلوس. درین ولا نه خاطر رسید که بحای ماه، صورت بر جی را که به آن ماه منسوب باشد، نقش [۱۸۰] کنند. مثلاً در ماه فروردین صورت حمل و در اردی بهشت شکل نور و همچنین در هر ماه که سکه شود یکطرف صورت آن برج را نوعی نقش کنند که حضرت نیراعظم از آن طالع شد و این تصرف خاصه من است و تحال شده بود، و درین روز اعتقاد خان به عنایت علم سرافرازی یافت. به مرور خان که از تعینات صوبه بنگاهه است، نیز علم مر حمت شد.

شب دو شنبه بیست و هفتم درموضع بدرو له از پرگنه شهر نرول اقبال اتفاق افتاد. در این منزل آواز کوبیل شنیده شد. کوبین مرغی است از عالم زاغ، عیش در حته خسرد. هردو چشم زاغ سباء می باشد و از کوبن سرخ ماده او خالهای سفید دارد و نرسیاه یا کربنگ است و نراویه غایت خوش آواز می باشد یکله که آویز و را با آویز ماده هیچ نسبتی نیست و کوبیل در حقیقت ململ هند است همچنانکه مستی و شورش مسل در پیهار می باشد، مستی و آشوب کوبیل در درآسد بر سات که پیهار هندوستان است می شود و نالداش به غایت دلشیش باشد و آغاز مستی و مقارن است به رسیدن اینه واکثر بر درخت انبه می نشیند، واز رنگ و بوی اینه محظوظ است، از غرایب آنکه کوبیل خود بچه از بیشه برنی آورد و در وقت بیشه بهادرن هر رجا آشیانه زاغ را خالی می باید بیشه اورا به مقار شکسته بیرون می اندازد و خود بحای آن بیشه می نهد و می رود. زاغ آنرا بیشه خود نسوز دموده بچه بر می آورد و پروردش می دهد و این امر عجیب را من خود در الله آباد مشاهده نموده ام.

شب کمشنه بیست و نهم در کنار دریای مهی میزول شد و چشن مبارکشنه سی ام در محل ترتیب یافت. دوچشمۀ در کنار دریای مهی ظاهر شد. به غایت آب صاف داشت. چنانچه اگر دانه

خشخاش هم در وی منتظر تمام ظاهر می شود. تمام آن روز ر به همراهی اهل محل گذر نیلده شد. چون منزل دلکش بود فرمودم که برای هر چشمۀ صفحه بستند. روز جمعه سی و یکم در دریای نهی شکرها می گردید شد و ماهیهای کلانی پولکدار بدام افتاد و به حسب بدفر دلشاهجهان حکم شد که شمشیر خود را بیازماید [۱۸۱ الف] بعداز آن به امر فرمودم که شمشیرهای که در کمر بسته اند بیدارند، شمشیر آن فرزند بهتر از همه بروید؛ ماهیان را به جمعی از بندۀ ها که حاضر بودند قسمت نموده شد.

شب شنبه غرۀ ازدیبهشت سال اذمنزل مذکور گوچ فرموده یا اولان و تو جوان حکم کردم که ز مواضعی که بر سر راه و زندیک بدره واقع است، بیوه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بحضور بیار نمکه به دست خود خیر کنم کدهم باعث مشغولیت است وهم نامزادان به فیضی می رستند و کدام مشغولی بازین خو هد بود. روز دوشنبه سیوم شصاعتخان عرب و همت خان و دیگر بندۀ های که از تعیینات صوبه گجرات بودند دولت ستا بوس دریافتند. مشایخ و ارباب سعدت که در احمدآباد تسوطن دارند، ملازمت نمودند. روز سهشنبه چهارم کار دریایی محمود آباد محل نرول عساکر اقبال گشت، دستم خان را که فرزند شاهجهان به حکومت گجرات گذاشت، بود به سعادت زمین بوس سرافراز شد. جشن مبارکشنه ششم در کار تال کا کوه ترتیب یافت، ناهار جان که حسب احکم از صوبه دکن آمدۀ به سعادت کورش فرق عزت برادر اخت. به فرزند شاهجهان انگشتی ا manus از یابت پیشکش قطب‌الملک که هزار مهر قیمت داشت، مرحمت شد. اتفاقاً در آن الماس سه خط در بر یکدیگر و خط منحرف درزیر آن وقع بود، چنانکه نقش الله ظاهر می شد و این الماس را تو در روزگار دانسته فرسته بود. حال آنکه رگ و تراش درجو هر عیب است. لیکن به ظاهر عام فریب بود. معهد از معلمی که معتبرست، نبود. چون فرزند شاهجهان می‌حواست که از غنایم فتح دکن، یادبودی بجهت برادر شاه عباس فرستد، این الماس را دیگر تحفه‌ها بجهت ایشان ارسل دارد. درین روز هزار روپه دروجه انعام بر کهرای باده فروش عنایت فرمودم مشارالیه گجراتی الاصل است، وار نقل و سرگذشت احوال آن ملک استحضار تمام دارد، نامش تنہ بود یعنی نہل. بخاطر رسید که پیرمردی رئنه گفتن بی نست [۱۸۱ ب] است، خصوص الحال که ز سحاب مکرمت‌ما سرسیز و بازور شده باشد. بنا برین حکم فرمودم که بعد ازین اورا بر کهرای می‌گفته باشد و بر کهه بهزیان هندوی درخت را می‌گویند.

روز جمعه هفتم ماه مذکور موافق عره جمادی الاول درسعت مسعود مختار به مبارکی و فرخی به شهر احمدآباد در آمدم. وقت سواری فرزند اقبا‌المند شاهجهان بیست هزار چون که

پنجهزار روپیه بشد وجهت نثار آورده بود تادر دولتخانه نشر کنان شناختم، و چون به دولتخانه نزول اقبال فرمودم صریح که بیست و پنجهزار روپیه قیمت داشت به رسم پیشکش گذرا نید، وازنده‌های او که درین صوبه گذاشته بود، نیز پیشکش‌های آوردنند. به همه وجه قریب به چهل هزار روپیه شده باشد. چون به عرض رسید که خواجه بیگ میرزا صفوی در احمدنگر به جوار مفتر ایزدی پیوسته خیبر خوزرا که به فرزندی بر گردیده بود بلکه از فرزند صلیعی گرامی تر می‌داشت و در حقیقت چون نرسید خدمت طلب و بدله قابل تقویت است، به منصب دوهزاری ذات وسوار از اصل و اضافه سرافراسته حراست قلمه احمدنگر را به عهده اومقر فرمودم.

درین ایام از شدت گرما و غفونت هوا بیماری در میان مردم شایع شد و از اهل شهر وارد و کم کسی مانده باشد که دوسره روری به این محنث مبتلا شده باشد، تب محرق بادرد اعضاء بهم می‌رسد و در عرض دوسره روز آرار تمام می‌رسند. چنانچه بعد از صحبت مدتها اثر ضعف و مستی باقی می‌ماند. غیره عاقبت بخیر س و خود رحانی بکسی کم می‌رسد و از مردم کهشیل که درین مملک توطن دارند شنیده شد که پیش ازین بفسی سال همین قسم تبی به هم رسیده بود و بخیر گذشت بهتر حال در آب و هوای گجرات بزبی ظاهر شد و ازین آمدن به غایت پشیام امبد که حق حل و علا نهاد و کرم حوش این گرانی را که سبب نگرانی خاطر است از میان مردم بردارد. روز مبارک شده دوازدهم بدیع لرمان [۱۸۴ الف] پسر میرزا شاهرخ به منصب هزار و پانصدی ذات وسوار و عنایت علم سرافرازی یافته بخدمت فوج‌دادی سرکار پن تعیین شد. سید نظام فوج‌دار لکهنو به منصب هزاری ذات و هفت‌صد سوار ممتاز گشت. منصب علی قلی درمن که از تعیینات صوبه فندهار است، به اشماں بهادرخان صاحب صوبه فندهار، هزاری ذات و هفت‌صد سوار ممتاز گشت سید هژبرخان برهه به منصب هزاری ذات و چهارصد سو در میانی داشت. زیر دستخان را به منصب هشت‌صدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرافراز فرمودم. درین ولا هاشم خواجه ده بندی پنج دست باز طویغون از ماوراء النهر مصروف یکی از اقام خود در رسم باز ارسال داشته بود. یک دست در راه صیع شد و چهار دست به سلامت در اوجین رسیدند. حکم فرمودم که مسغ پنجهزار روپیه حواله کس ایشان نمایند که او هر قسم مطاع که مرضی خواجه دارد، ابیت عنوده برد و هزار روپیه به مشارا لیه انعام شد و همدرین وقت خان عالم که نزد دارای ایران به بالچی گردیده باشد دست باز آشیانی که به زبان فارسی اکه می‌گویند پیشکش فرستاده بود. از نظر گذشت بظاهر علامتی که از بازدامی نمیز تو نکرد، ندارد بعد از بر ایندی تفاوت طاهر می‌شود.

روز مبارکشنه بیستم میرابو صالح خویش مرحوم میرزا یوسف خان، حسب الحکم از

دکن آمده سعادت استانوس دریافت. صدر پیه نزد و کلکی مرصع گدرانید. میرزا یوسف خان از اسدات رضوی مشهد است و سلسله اینه. در خراسان همیشه معز و مکرم بوده اند، و بالفعل شاه عباس صیه خودرا به برادر خود میرابو صالح مذکور نسبت کرده و بداش میرزا الخ خادم باشی روشه امام هشتم است، و میرزا یوسف خان بهمیمان تربیت حضرت عرش آشیانی به مرتبه اسماز و منصب پنجهزاری رسیده بود و بی تکلت خوب امیری بود و توکر [۱۸۲ ب] را بسیار بتوزوک نگاه می داشت و بسیاری از خویشان بر گرد او فراهم آمده بودند. در صوره دکن بدر حملت حق پیوست. اگرچه فرزند بسیار ازوماند و نظریه حقوق قدریم دعا یتها یافتند، حصول در تربیت پسر کلاشن بها یت قوجه مبنی داشت، و در آن دکن مدت به مرتبه امارت رسانیدم غایت زو تا پدر فرق بسیار است.

روز مرکشیه بیست و هفتم به حکیم مسیح الزمن بیست هزار درب انعام مرحمت شد و به حکیم روح له صد مهر و هزار روپیه عنایت فرمودم. چون مزاج مرا خوب دریافته بود و دید که هوای گجرات به غایت نسازگار است حکیم مذکور گفت همین که شمادرش را با اقویون معناد آن دکن کمی خواهید فرمود تمام این کوشت شما به یکبارگی بر طرف حواهشند. همین که من در یک روز هردو از اینها کم کردم در همان اول روز بدمن فایده بسیار کرد.

روز مرکشیه سیوم خردادماه قریباً خان به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار اصل و اضافه سر افزایی یافت، عرض داشت گنجینه خدن دروغه فیخنه و بلوچخان قرول پیگی که تحال نصوت و نه زنجیر بیل از نرماده شکار شده بود و بعد از این هرچه شود عرض داشت حواهشند حکم کردم که بیل پیر و آنچه بسیار خرد باشد زنهر رنگرند و غیر از این دو قسم از نرماده هرچه به تصریف آید شکار کنند. روز دوشنبه بیست و چهارم میمع دوهزار روپیه بجهت عرس شاه عالم به سید محمد صاحب سعاده ایشان عنیت نمودم و اسپ خاصگی کچه که از اسپان پیشکش جام بود به راجه نرسگه دیو مرحمت شد. هزار روپیه به بلوچ خان قراول پیگی که بخدمت شکار بیل تعیین است، انعام فرمودم.

رورمه شنبه بیست و پنجم اثر گرانی و در سر در خود افتتم و آخر به تبعنجر شد شش پیانهای معناد را نخوردم بعد زنیم شب آذار خمار بر محنت شب افزود و نادم [۱۸۳ الف] صبح بر بستر میطیلم. آخر روز بیکشیه قب تخفیف یاف و هاستصواب حکماء شب ثلثان معناد پیله خورد و شد و بجهت خورد شوربای ماش و بر نیح هر چند تکابف می کردند و مبالغه نمودند، تتواسم بخود قرارداد تا بصله تمیز رسیده ام یادند ارم که هر گز شوربای بوغان خورد و باشم. امید که بعد ازین هم حاجت نیقند. چون درین دو روز غذا و رد صیعت نشده بود آن چند پیله را هم نتوانستم

برداشت. مجمل ام دو روز و سه شب به وقه گذشت با آنکه یک شب آن را تپ کشیده ام ضعف و بی قوتی بحدیست که گویا مدت‌ها صاحب فرش بوده ام. اشتها مطلق رمانده و بطعم رعیت نمی‌شود و در حیرتم که بانی این شهر را چه لطافت و خوبی مطلع بوده که در چنین سر زمین بی‌فیض شهر ساخته و بعد از دیگران نیز عمر عریز خود را درین خاکدان به همه چیز گزد. این‌گند هواش مسموم و زمینش کم آب و ریگ و مکر و عبار بحدی که پیش ازین شرح داده شد. آب به‌ابت ذبور و ناگوار. رودخانه که در کنار شهر واقع است عیار از ایام برس است همیشه خشک می‌باشد. چاهها اکثر شور و تلخ، غالباً که در سواد شهر واقع است به صابون گسازان دواعاب شده مردم این‌گان که بدقد سامانی در نزد درخانه‌های خود برگه‌ها ساخته‌اند و در ایام برسات از آب بازان بر می‌مزند و تا سل دیگر از آن آب می‌خورند و مضرت آبی که هر گز هوا باو بر سرمه و راه برآمد بخانه‌نداشته باشد دیگر از آن آب می‌خورند و مضرت آبی که هر گز هوا باو بر سرمه و راه برآمد بخار نداشته باشد ظاهر است. بروند شهر به جای سزه و ریاحین تمام صحرا ذوق را بیست و سیمی که ذ روی زقوم و زد و پیش آن معلوم. ع

#### ای تو مجموعه خوبی بجهه‌نامت خوانم

پیش ازین احمد آباد را گردآمد گفتند بود المحال نمی‌دانم مومنانه نمی‌باشدستان خوانم یاز قوم زاد یا جهنم آباد گویم [۱۸۳ ب] که شامل حمیع صفات باشد گر موسم برس مانع نبود یک روز درین محنت‌سرا توقف نمی‌فرمود و سبیله‌ان وار بر تخت ساد نشسته بیرون می‌شناهم و حلق خدار ازین رنج و محنت خلاص می‌ساخت. چون مردم این شهر به عایت ضعیف دل و عذر نمی‌بجهت احتیاط که مبادا بعضی از اهل ردویه تعدی و ستم درخانه ملکی آنها فرود آید و مر حم حوال فقرا و مس کین شوند و فاصلی و میر عمل بجهت رودیدگی مسداهنه تمیزد یا نتو نمی‌به آن ستم پیشها بس آمد. از تریحی که درین شهر ترول سعادت اتفاق افتد با وجود حدث و حرارت هوا هر روز ملأ از هر ایام سعادت دویهر به‌جهه و که طرف دریا که هیچ‌گونه حاصلی و نمی‌از درود بیوار. اول چو بدار ندارد از آمده دو سه ساعت نجومی می‌شینم و به مقتضی عذایت به‌مریاد دادخواهان رسیده ستم پیش‌هار درخور جرایم و تقصیرات سیاست می‌فرمایم. حنی در ایام صعف را کمال درد والم هر روز به‌دستور معهود به‌جهه و که اور آمده تن آسائی برخود حرام داشتم. ایات

بهر نگهیا بی خلق خدا شب نکنم دیده بدنخواب آشنا

از هی آسود نمی‌جمد. ت دسج بستم به تن خسرویست

نه کرم الهی عادت چنان شده که در شب نروزی پیش از دو ساعت نجومی مقد و قت به

زد. ح خوب نمی‌رود و درین ضمن دوایده منظور است، یکی آگاهی ز احوال ملک دوم پیدار دلی بیاد حن و حبف باشد که بن عمر چند روزه ناقص به خفات بگذرد و چون خواب گرانی در پیش است این بید ری دا که دیگر در خواب نخواهم دید غنیمت شمرده یک چشم زدن از یادخ غفل نماید بود. ع

باش بیدار که خواب عجی در پیش است

و همن روز که من تکردم، فرزند، به جان پیوند، شاهجهان نبر تک کرد، و کوفت و به امته دانجامید [۱۸۴ لغ] و ناده روز به کورش نتو نسب رسید. روز مبارکشنه آمده ملازمت نمود به غایت ضعیف و ناتوان به نظر درآمد. چنانچه اگر کسی سگوید نو افعه مید که این کس بیماری یک ماهه بلکه بیشتر کشیده باشد، شکر که عاقبت بخیر گذشت.

روز مبارکشنه سی و یکم میر جمله که درین ولا ز ایران آمده و مجلی ز احوال او رقمه ده کلک و قاسع نگار شده منصب هر ازو، نصدی ذات و هزار و دوست سوار فرق حرث برافراخت. درین روز محبت ضعیفی که کشیده بودم بلکه تجزیفی و یک رأس اسپ و اقسام چهار بار نامداری از طلا و نقره و دیگر اجتناس به منصب به مستحقان عنایت شد اکثری از بندها در خور مرتبه و پرینحوش تصدقات آورده و دند فرمودم که اگر عرض ظهار اخلاق مجز است. معقول نیست و اگر از صدق عقیدت ست چه حاجت به آوردن حصور است غایبانه خود به قرار واریاب استحقاق قسمت نمایند.

روز مبارکشنه هفتم تیرماه الهی صدق خان بخشی به منصب دوهزاری و هزار از اصل و ضایعه سرافرازی یافت. ارد تحرار میرسلمن به منصب دوهزاری دت و هشتاد سوار مهمان گشت. میر ابو صالح رضوی به منصب دوهزاری ذات و هزار و سوار و خط ب رضوی حابی واع ایت علم و فیل سرافراز شده به صویه دکن رخصت یافت درین ولا به عرض رسید که سپهسالار اتابیق خانخانان در تبعی این مصرع مشهور گذاشت

بهر یک گل رحمت صد خدار می نال کشید

غزلی گفته و میرزاد استم صفوی و میرزاد مراد پسر او نیز طبع آزمایش کرده اند در مدیمه مصعی بخاراط رسید. بیت.

ساغر می بردخ گلزار می باید کشید  
بر سپاراست می بسیار می باید کشید  
ار استادهای بزم هر که طبع نظم داشت غزلی گفته گذرا نیز این مصرع ظاهر شده از مولاد عمل، لرحم حامی است و غزل و تمام به نظر درآمد. عبارین مصعی که بطریق [۱۸۴ ب] مثل زبان زد اهل رود رشله دیگر کاری نساخته و به غایت ساده و هموار گشته.

در این تاریخ خبر فوت احمد بیگ خان حد کم کشیم رسید و پسران او که از خانه زادان این در گاداند و اثر رشد و کار طلبی از تاجیه حوال آها ظاهر شد. به ماصب مناسب سرافرازی یافته خدمت صوبه کابل و نگاشت نمیں شدند. منصب او دو هزار پوند بود. پسر کلانش به منصب هزاری و سه پسر دیگر کش به منصب نهصدی هفتاد گشتد. روز مبارکشنه چهاردهم حواجه باقی خان که به جوهر اصالت و نجابت و شجاعت آرامشگی دارد و یکی از تها نجات برای پد عهده ایست، به منصب هزار و پانصدی و هزار سوار از اصل واضافه و ۴۰ خطاب باقی خانی و علم فرق سرت برآفرانخت. رای کنود که سابق دیوان صوبه نگرات بود به دیوانی صوبه مالوه ممتاز گشت.

**داستانهای جفت سارس.** درین ولا جفتشدن سارس که تا حال دیده نشده بود و در مردم شهرت دارد که هر گز هنچکس ندیده به نظر درآمد. سارس خانودیست از علم کلگ غایباً از کلنجگ ده دوازده کلانتر و میان سرپر بد رد. پوستی سست بر استخون کشیده و از پشت چشم تامقدار شش انگشت از گردن او سرخ می‌ماشد و اکثر در صحراء جفت جفت برمی‌برد و احباباً خیل خیل هم به نظر درمی‌آیند. وجود آنرا از صحراء آورده در خانه‌ها نگاه می‌دارند و با مردم انس می‌گیرد لقصه جفت سارسی است در سر کار من که لیلی و محنون نام نهاده ام روزی یکی از خواجه‌سرایان عرض کرد که در حضور من اینها ناهم خفت شدند. حکم فرمودم که هر گاه از آراده جفتشدن داشته باشد مرا آگاه سازند هنگام سفیده صبح آمده عرض کرد که باز می‌حواله‌ند حمت بشوند در لحظه خود بجهت نیاشا شتافتمن مده پاهاشی خود را راست گذاشته پاها را اندک خم [الف] کرد، نراول یک پای خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاد بعد از آن پای دوم را ز لحظه بر پشت او نشسته جفت شد. آنگاه فرود آمد و گردن را در از ساعته نول را بر زمین رسانیده یک مرتبه گرد ماده گشت ممکن که بیضه نهاده بهجه هم بر آرند و از البت و محبت سارس با جفت خود نفلهای غریب و عجیب بسیار شنیده شد چون به تو قر رسیده و غرایب تمام دارد نوشتند شود ز حمله فیام خان که از خانه ز دان این درگاه است و از فن شکار قراولی وقوف تمام دارد عرض کرد که روزی نهشکار رفت و بود سارسی نشسته با افتم چون بزدیک تر شتافتمن از حای خود برخسته روان شد از رفتار او اثر ضعفی والی ظهر گشت تا جائی که نشسته بود رفتم استخوان چند دامشی پر به نظر درآمد که درزیر خود گرفته نشسته بود سر دور آن دام چیده خود را به گوشیه کشیدم. خواست که به جای خود آمده بشید پایش بدام مفبوط شد. پیش رفته گرفتم به خایت سیک بادست درآمد. چون نیک دیدم در سینه و شکم او اصلاً پرنما نماید بود گوشت و پوست از هم دیجته و گرم افتاده بلکه در تمام اعضا

اُنری از گوشت نمانده مشت پری با استخوانی حمد بادست در آمد ظاهر شد که جفتش مرد و از فراق او بدین روز نشسته، ایت

بگداخت تن ار هجردل افروز مرا  
افروخت چوشمع آه جان سوز مرا  
بنشاند فراق تو بیدیر روز مرا  
رور طربم سباء شد چون شب غشم

وهست خدن که از بندوهای خوب من است و سخن و اعتماد را می‌شاید نقل می‌کرد که در پر گهه دو حد جفت سارسی بر کدر تال به نظر در آمد و از بندوقچیان من یکی را زد و همانجا سرش را بریده پاک ساخت قضارا در آن منزل دوسروز مقام واقع شد جفت او پیوسته در آن گرد و پیش می‌گشت و فریاد و فغان می‌کرد و مرآ از یقرازی او دل به درد می‌آمد وغیر [۱۸۵] از ندامت چاره نبود، و چون ن آـ منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعدار پیست و پنج روز برا ن مقام عبور افتاد، از متوطان آنجا دل حال و خاتمت حرال آن سارس پرسیدم، گفتن که در همان دو روز جان دوهنوز اُنری از اتم تحو ن و پر و بال او بر جاست من خود نه آجارتنه لدم نوعی که گفته بودند نشان یافتم و اذین عالم نقلها در میان مردم پسارت که بو شتن آنها طولی : رد، روز شبه شاپردهم خبر فوت راوت شنکر که از تعیبات صوبه بهار بود به عرض رسید و مان سنگه پسر کلان او به نصب دهزادی ذات و شش سوسوار سرافراز گشت، و دیگر فرد ندان واقواه او به اضافه مصب سرافراز شدند و به متابعت و مأمور گشتند، روز مبارکشنه بست و یکم فیل باون بیر شکار خاصه که بهجهت رام شدن در پر گهه دو حد گذ شتمشده بود به درگاه رسید، حکم فرمود که بز دیلک به حجه و که طرف دریانگاه دارند که همه شه در مدنظر بشد در فیلخانه حضرت عرش آشیه نی کلاهتر از فیل در چون سال که مسدتی سرحلقه فیلان خاصه بود، به نظر در نیامده، ارتفاع آن چهار درع و سهونیم پا و گر رسمي بود که هشت ذرع و سه انگشت شرعی باشد و با معن در فیلان سرکار من از همه کلانتر پهلوان عالم گجرات است که عرش آشیانی خود بدولت شکار فرموده بودند و سرحلقه فیلان من است ارتفاعش چهار درع نیم پا او است که هفت ذرع و هفده انگشت شرعی داشد که شرعی به عرض بیست و چهار انگشت آدم متساوی الخلقت فرار یا ویه و گزالهی به عرض چهل انگشت است، درین تاریخ مظفر ح د که به خدمت صحب صوبیگی ولايت تنهیه سرافراز بود، ساعت آستان بوس دریافت صدمهر و صدر دیه نذر و موازی یک تلک روپه از جواهر مرصع لالات پیشکش گذاشید، در این رور خمر رسید که حق جل سبحانه تعالی بده زند پر و ز پسری زصیه مغفوری شاه مراد کرامت فرمود، امید که قدمش [۱۸۶] براین دولت مبارک باشد.

روزی یکشنبه بیست و چهارم رای بیه ره دولت آستان بوس دریافت . در ملک گجرات

کلاسیتر از بن زمینداری نیست . ملکیش بادری شور پیوسته است بهاره و جام زیک جداند .  
ده پشت بالاتر بهم می دستند . غیر بحسب ملک و حمایت واعذر بهاره ارجام در پیش است  
می گویند که بادیمن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی بر سر او فرسنده  
بوده جمیک صفت کرد و شکست بر فوج محمود افتاد القصه در وقتی که خان اعظم به تسریخ قمعه  
جو به کر و ملک سودنه شناخت نمی کرد مخاطب به سلطان مظفر بود و خود را وارث ملک می گرفت  
و بحلت تباہ در پناه زمینداران روزگار سرمی برد . بعد از آنکه جام به افواح مصور جمیک کرده  
شکست خورد نموده پناه رای بهاره آمد خان اعظم نور ازدای بهاره طلب نمود . مشارایه  
چون نسب مقوومت بالشکر منصوره بداشت نورا سپرد و به این دولتخواهی ذصدام افواح  
قاهره محفوظ ماید . در ان دفعه که احمدآ باد خورود موكب اقبال راستگی یافت و به زودی  
کوچ شد او به ملازمت نرسید و زمین اوهم تخلیکی راه داشت فرستت قیرومقتضی عین احوال  
نورد . چون بحسب اتفاق رار مراجعت و قع شد درین دفعه فرید شاه جهان راجه بکر ماجیت  
را با فوجی از تنهه های درگاه مرسر او تعین فرمود اونجات خود در منحصر در آمدن دارسته  
خود را به سعادت آستانبو من رسید و دویست مهر و دوهزار روپه نسیم و صد اسپ بیشکش  
گذاشت . غایبا از اسپان او یکی آچمان نبود که حاطر پسند باشد . عمرش نزهتاد و هشتاد  
زیاده به نظر در می آید و خود می گوید که نو دسال دارم در حواس و قوی بظاهر نوری نزهه  
از مردم او پیری سرتاسی به نظر در آمد که موی ریش و بروت و ابروی مفید شده می گوید که  
ایام طفولت مر رای بهاره باد دارد و در پیش او کلان [۱۸۱] شده ام .

در این تاریخ ابوالحسن مصور که به خطاب نادر الزمانی سراج از است مجلس حلول  
مرا در دیباچه حهانگر نامه کشیده به نظر در آورد . چون سزاوار تحسین و آفرین بود مورد  
الاطاف بکران گشت . بی اغراق کارش بدعاوار کامل رسیده و تصویر او زکار نامهای رورگار  
است و دیدین عصر عدیین و ظیر خود نداد و اگر امروز استاد عبدالحقی واستاد بهزاد در صفحه  
روزگار می بودند انصاف کرد او می دادند . پدرش آذر رضای هروی بود که در زمان شاهزادگی  
به خدمت من پیوسته و اورا نسبت خانه زادی به این درگاه است غایباً کار اورا به هیچ وجه  
آشائی و ماسبیت به کار پد ، شن نیست بلکه از یک عالم تمی توان گفت و مر سبست به اوح حقوق تربیت  
بسیار است و از صفات من تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش به این درجه رسیده والحق  
نادره زمان خود شد و همچنان سفاد منصور نماش که به خطاب نادر العصری ممتاز است در  
فن مقاشی یگانه عصر خود است و در عهد دولت پدر من و من این دو تن ثالث خود ندارند .  
ذوق تصویر و مهارت در تعبیز آن : مرا ذوق تصویر و مهارت در تعبیز آن بجدی رسیده که

از استادان گذشته و حال کار هر کس به نظر در آید سی آنکه نامش مذکود شود بدیهه در یاد بمن که کرد فلانیست بلکه اگر مجلسی باشد مشتمل بر چند تصویر و هر چهره کار یکی از استادان باشد می توانم یاف که هر چهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد در آن صورت می فهمم که صل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخته شد یکشنبه سی و پنجم تیرماه باران عضیم شد و تاریخ یکشنبه غرہ امرداد ماه الیه به شدت هرچه تمامتر بازید و تاشایرده روز پیوسته ابرو باران بود ، چون این ملک ریگ بوم است و بنده یش در غایت ذوبنی عمارت پیغمبر مصطفی اساس حیات [الف] ۱۸۷[۲] جمعی از پا درآمد ، از میوطنان این شهرشنبه شد که مثل باران امسال یاد نداریم که در هیچ متن شده باشد . رودخانه صابر متی ، اگرچه بظاهر پر آب می نماید غایت اکثر جاهای پایاب است و قبل خود همیشه آمد و رفت می کند و همین که یک روز امساك باران شد اسب و آدم نیز پایاب می گذرند سرچشمۀ این رودخانه در کوهستان مذکور اما واقع است . از کریوه کر کرده بر می آید و یک و نیم کروه طی نموده زته میرپور می گذرد و در آنجا این رودخانه را دریا و اکل می گویند و چون سه کروه از میرپور گذشت صابر متی می نامند . روزمار کشنه دهم رای بهاره به عنایت فیل نرماده فیل و خنجر مرصع و چهار ایگشتری از یاقوت زرد و زمرد نیلم سرافرازی یافت .

پیش از این اثابیق جان سبارخان خوازن سپه سالار حسب الحکم هوجی به سر کرد گی پسر خود امر الله به جانب گزند و انه به جهت گرفتن کدن الماس بر اکر که در تصرف پنجه زمیندار خنندیس است ، تعین نموده بود . در این تاریخ عرضداشت او رسید که زمیندار مذکور مقومت بالشکر منصور زیاده ، از اندازه مقدور خویش داشته کان را پیشکش نمود و داروغه پادشاهی به ضبط آن متوجه گشت . الماس آنجا به اصابات و تفاسیت از سایر اقسام الماس امتیاز دارد و نزد جوهریان به غایت معتبر است و همه یک اندام بهتر و پر تر میوشد و دوم کن کو کرده که در حدود ملک بهار واقع است والماض آنجا از کان بر نمی آید رودخانه ایست که در ایام بر سات سبل از فراز کوه می آید و پیش آن رامی بندند و چون سبل از روی بندگذشت و آب کم شد جمعی که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کارند به رودخانه درآمده الماس بر می آرند و الحال سه سال است که این ملک به تصرف اولیای دولت ابدیین درآمد و زمیندار آنجا مجبوس است غیره آب آن سرزمین به غایت مسحوم است و مردم [۱۸۷] بیگانه در آنجا نمی توانند بسورد . سیوم درولایت کرناتک متصل به سرحد قطب الملک در بجاوه کروه مسافت چهار کان واقع است و در تصرف زمینداران است والماض آنجا اکثر پخته بهم می رسد . رور مبارکشنه دهم ناهرخان به منصب هر ازو پانصدی دات و هزار سوار سرافرازی گشت

و یک تجیر فیل مادعایت شد مکتوب خان داروغه کتابخانه به منصب ششصدی سر بسیار است چون حکم فرموده بودم که شب برات بردور تال کانکره چرا غان ترتیب می‌باشد آخراهای روز دوشنبه چهاردهم ماه شعبان بدقتضیه تماشای آن توجه فرمودم اطراف تال را باعمارت میان بنا و سالوان و قسم صنایع که در چرا غان مقرر است آراسه آتشبازیها ترتیب داده بودند به غیبت چرا غان عالی شد و با آنکه پیوسته در این مدت ابرو بادان بود به عنایت الهی اول شب هوا صاف شد و اثری از ابر نسازد و بر حسب دلخواه تماشای چرا غان میسر گشت و بدنه‌های حاصل همساغر نشاط خوشوقت گردیدند و حکم کردم که شب جمعه بار بدھمین دستور چرا غان کند و از غرایب اتفاقات آنکه تا آخر روز مارکنشه هفدهم هم متصل بازندگی بود و در وقت روشی چرا غان باران ایستاد و تماشای چرا غان حاضر خواهد شد. درین روز عتمادالدوله یک قطعه نیام قطبی در غایت نفاست و یک زنجیر فیل بی‌دندان بایراق نقره پیشکش نمود. چون خوب صورت و خوش ترکیب بود داخل فیلان خاصه مقرر شد.

در کار تال کانکره به سیاسی که از مرتشان طایفه هودند کلیه درویشانه ساخته متزوی بود، چون خاطر همواره به نصیحت درویشان راغب است می‌تکلفا به به ملاقات او شفتم و زمان ممتد صحبت اورا دریافت. خالی از آگهی و معقولیت نیست و بس آثین دین خود از مقدمات صوفیه و قوف تمام دارد و ظاهر خود را بهوش اهار قفر و تجرید موافق ساخته و خود را از طلاق و خواهش [الف] ۱۸۸ گذرانیده توان گفت که ازین طایفه بهتر از وی به نظر نیامده. روز دوشنیه مستویکم سارسی که جفت شدن آنرا در اوراق پیش نشست امروزه ام در باچجه خس و خاشاک فراهم آورده اول یک یقه بهاده روز سیوم پیش دوم نهاده. این جفت سارس را در یک ماهگی گرفته شده بود و پنج سال درس رکار مانده القصه بعداز پنج ماه و نیم سال جفت شدند و تا یک ماه جفت می‌شدند و در بیست و یکم ماه امرداد که به اصطلاح اهل هندساون گویند پیشنه تهدید مده سام شب تنها بر پیشه می‌نشیند و نزدیک ماده ایستاده پاس می‌دارد و چنان آگهه می‌شد که هیچ حاده‌ای را مجال آن نیست که نزدیک نهاده توان گذشت. یک مرتبه راسوی کلان نمودار شد بهشت هرچه تماثر به جای او دویده تاراسو خود را به سوراخ نرساید دست ازوى بازداشت، و چون بر اعظم حهان را به بور خوبیش سورانی ساخت نزدیک ماده آمد و مقار پشت اورا می‌خارد. بعد ر آن ماده بر می‌خیزد و نرمی نشیند و باز ماده نیز بهمین دستور آمده اورا بر می‌خیزدند و خود می‌نشینند و در وقت نشستن و برخاستن بهایت احتیاط به حا می‌آورند که میاد آسیبی به ویله رسد. در هنگام مراجعت ز شکار فین چون مسوم شکار باقی بود گمچت خسان داروغه و

بلوچخان قراولی بیگی را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند و همچنین جمعی از قراولان فرزند شاهجهان نیز به این خدمت تعیین شده بودند، درین تاریخ آمده ملازمت نمودند. همگی یکصد و هشتاد پنج زنجیر فیل از نرو مده شکار شد. هفتاد و ساز زنجیر نر و یکصد و دوازده [۱۸۸] ماده، ازین جمله چهل هفت زنجیر نر و هفتاد پنج ماده که یکصد و بیست دو زنجیر باشد، قراولان و فوجداران پادشاهی شکار کردند و بیست و شش زنجیر نر و سی هفت ماده که شصت و سیز زنجیر باشد قراولان و فیلبنان فرزند شاهجهان گرفتند. روز مارکنشه بیست و چهارم به سیر مانع فتح رفتہ دوروز درآمد، یه عیش و نشاط گدرانیده شد و آخر روز شنبه به دولتخانه مباردت اتفاق افتاد.

چون آصف خان به عرض رسانید که با غچه‌حوالی بندۀ به عایت سبز و خرم شده انواع گل و دیابین شگفتۀ حسب لئناس مشارالیه روز مبارکشنه سی و یکم بهمن منزل او رقم لحق خوب سر سبز متزلی به نظر درآمد و به عایت خوش وقت گشتم. از جراهر و مرصع آلات و اقمشه موازی سی و پنج هزار روپیه پیشکش او مقبل افتاد. مضرخان به عنایت حلعت و فیل سر فرازی باقیه به دستور سبق به حکومت تهتهه سرافراز گشت. خواجه عبدالکریم گیلانی که بدسرم تجارت از ایران آمده بود و برادرم شاه عباس مکتوبی با مختصه تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند. درین تاریخ مشارالیه را خلعت و فیل عایت نموده و خصت انتطاف ارزاسی فرمود و جواب کتابت شاه با پادبودی مرسل گشت و خان عالم به فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه سرافرازی یافت.

روز جمعه غرہ شهر یورماه شد روز کمشبه ششم و شش مبارکشنه باران بارید و از غرایی آنکه روزهای دیگر جفت سارس پنج شش دفعه به نوبت بلای بیضه می‌نشستند و درین شبانروزی که بیوسته باران بود و هوای بدقداد برودت شد بجهت گرم داشتن بیضه‌ها از اول صبح تا نصف النهار متصل نر نشست و از نیم روز ناصلاح روز دیگر یفاصله مده نشست که مبادا از برخاستن و نشستن بسیار برودت هوا تأثیر گند و نم به بیضه‌ها بر سر و ضایع شوند. مجملاً آنکه آدمی به رهنمونی [۱۸۹] الف] خقل ادرائی می‌کند حیوان به مقتضای حکمت از لی مجبول به آن شده و غریب نر آنکه در اوابل بیضه‌هارا متصل بهم درزیو سینه نگاه می‌داشت بعد ز آنکه چهارده پانزده روز گذشت در میان بیضه‌ها به قدر فاصله گذاشت که مبادا از اتصال آنها حرارت به افراط شود و از گرمی بسیار فسد گرددند.

روز مبارکشنه هفتم به مبارکی و خرمی بیشتر را به جا ب آگرہ برآورده شد. پس ازین منجمان و اخترشناسان به هجت کوچ ساعت مذکور اختیر نموده بودند چون باران به

افراط شد و از روند نه محمود آباد و دریایی مهمی عبور لشکر منصور متعدد بود ناگریز در این ساعت پیشخانه را برآورده روز بیست و یکم شهریور ساعت کوچ مقرر گشت. چون فرزند شاه چهن حدمت فتح قلعه کانگره که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین والا شکوه بسرور از کانگره آن نرسیده برذمت همسخویش لازم شمرده فوجی بسیار کرد گئی راجه سورج مل پسر راجه سو و تدقی که از بدنه های روشناس اوست پیش ازین فرستاده بود. درین ولا چنان ظاهر شد که فتح این حصن متین به جهی که پیش از این تعیین فرموده صورت پذیر نیست. بنا بر آن راحه بکر ما جیت را که از بسیه های عمدہ اوست پدوهزار سو ر موجود از ملازمان خاصه خواه. و جمعی از بدنه های جها بگیر مثل شه بز خان لودی و هر دیگر از اینها داورای پرتهی چند و پسران را چمند و دو بیست هزار بر قابداز سوار و بصداق نفر توپچی پیاده سوای فوجی که سایقاً فرسته ده تعین فرمود و چون ساعت رختت او درین روز مقرر گشته بود مشارالیه تسبیح زمرد که دو هر از رو بیه قائمت داشت به رسم پیشکش گذرانیده به عنایت خلعت و شمشیر سراور زی یا نهاده آن حیمت رخصت شد و چون در آن صوبه جا گیر نداشت [۱۸۹] فرزند شاه جهان برگئه رهاره ای که بیست دلیکدام حمیع دارد به انعام خود التمام نمود که به جگیر او مقرر دارد. خواجه نهاده دیوان بیوتات که به حدمت دیوانی صوبه دادن مقرر گشته بود به خطاب معمتم خانی و فبل و خلعت ممتاز شده هم خان را به فوجداری سر کار بهروج و آن حبود رخصت فرموده اسب و فرم رم خاصه عنایت نمود و برگه بهروج به جا گیر و مقرر شد رای پرتهی چند که بد حدمت ایگر مقرر گشته به مصب هشتصدی و چهارصد و پنجاه سوار ورق عزت بر افراحت.

چون عرس شیخ محمد غوث دره بان بود هزار درب به جهت خرج آن به فرزندان ایشان نطب شد مصفر موله پیادرالملک که از تعیین صوبه دکن است به منصب هزار و صدی دست و سوار ربلندی یافت.

چون ویه دوازده سال از جهانگیر نامه بر پیاض برده شده بود به متصدیان کتابخانه خاصه حکم فرموده و دم که این دوازده سال احوال را یک جلد ساخته سخنهاي متعدد ترتیب نمایید که به بندهای حاصل عنایت فرمائیم و به سایر ملادان فرستاده شود که ارباب دولت و صحاب سعادت دستور العمل روزگار خود سازند. روز جمعه هشتم یکی از واقعه تویسان تمام ر نوشته و حمد کرده به نظر درآورد. چور اول سخنه بود که ترتیب یافت به فرزند شاهجهان که ورا در همه چیز از همه فرزندان خود اول می دام مرحمت نمودم و بر پشت کتاب به خط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام به آن فرزند عنایت شد. عید که توفیق دریافت

ین مطلب که باعث رضاخوئی خالق و دعاگوئی خلق است تنصیب و روزی ماد.

روز سهشنبه دوازدهم سپاهان قی قراول به سیاست رسید و تفصیل این اجمال آنکه او پس  
حاجی جمال بلوچ است که از قراولان خوب پدرم بود و بعداز شفارش آنحضرت بو کر  
اسلام خان شده همراه او به پسگاه رفته بود. اورا اسلام خان پایر نسبت خانه زدی این درگاه  
مراعات احوال به ارجمند نموده و محل اعتماد دانسته پیوسته در سواری و شکار [۱۹۵ الف]

نزدیک به خود می داشت. عثمان افغان که سالها به تمرد و عصیان در آن صوبه گردانیده خانمت  
احوال و در اوراق گذشته گذارش یافته چون هر سی قیاس از اسلام خان داشت کس نبود  
این بی سعادت فرستاده به جهت قتل مقلبات می نماید و او تعهد ین کار کرده دوشه کس دیگر  
را با خود متعلق می سازد و قضایا پیش از آنکه اراده طلب این حق ناشناس از حیز قوه به فعل  
آند یکی از آنها آمده او را درگاه می کند اسلام خان در لحظه آن نمک حرام را گرفته مقد  
و محبوس می گرداند. القصه بعداز فوت مشار لیه به درگاه آمد. چون برادران و خویشان او در  
سلک قراولان از نظام دشند حکم شد که او نیز در ذمراه قراولان منظم باشد درین وقت پسر  
اسلام خان بد طریق معما عرض کرد که لاق خدمت نزدیک نیست و بعد زشک قلن ظاهر شد  
که چنین مقدمه به او نسبت کرده بودند مهندسا چون برادرانش عرض کردند که محض تهمت  
برده و بلوچ خان قراول بیگی ضامن شده از قتل وسیاست او در گذشتم حکم کردم که همراه  
بلوچ خان خدمت می کرده باشد با این کرامت و جان بخشی سی سب و وجهت از درگاه گردیده  
به جای آنکه و آن حدود رفت به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بوده اورا حاضر سزد.  
و کسان به تحفظ فرستاده و در یکی از موضع آنکه که خلی از تمرد نیست، جهنه نام  
برادر بلوچ خان که به تحفظ او رفته بود اورا یافت هر چند به ملایمت خواست که درگاه  
آورد به بچوجه راضی نشد و مردم به حمایت برخاستند را گزیر نزد خواجه جهان با آنکه رفته  
حقیقت را از نمود. مشارالیه فوجی بر سر آن دیده تیین ورمود که جبراً و قهرآ اورا آنکه وندی اورند.  
مردم آن موضع چوب ویرانی دیده و حرابی خود در آئینه حال مشاهده نمودند. او را به ست  
دادند و درین تاریخ مسلسل و مقید به درگاه رسید حکم به قتل او فرموده و میر غصب به سرعت  
هر چه تسامت اورا به سیستگه مرد. بعداز زمانی به تفاوت یکی از رسیدن حکم به سیست رسیده بود.  
فرموده حکم ده بریدن پای شد. به حسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم به سیست رسیده بود.  
هر چند آن خون گرفته استحقاق کشتن داشت مهندسا حق شناس ندامت گزیده مفرد فرموده  
که بعداز این حکم به قتل هر کس شود با وجود تکید و مبالغه تا وقت عربوب آفتاب عالمتاب  
نمگاهدارند و نکشند و اگر نآن وقت حکم به نجات نرسد ناگزیر به سیست رسانند.

روز بیکشته در رای سایر متنی عظیم طغیان بود و موجهای کلان کلان بنظار درآمد با وجود بار بهای گذشته هرگز به آن شدت بلکن نصف این زیاده بود . زاول روز آغاز آمدن سیل شد و آخر روز روبه کی نیاد مردم کمین سال درین شهر توطن دادند عرض کردند که یکدفه دیگر دایم حکومت مرتضی خان چیز سیل آمده بود و غیر از آن بخاطر نمی‌رسد . دایم ایام یکی از قصاید معزی که بدح سلطان سنجر و ملت لشعاوی او بوده است . ع افتاد به غایت سلیس و هموار گفته مطلع شن این است . بیت

ای آسمان مسخر حکم روان تو  
کیوان پیر پله بخت جوان تو

سعد ای زرگرباشی که طبع نظمی دارد ، قصیده مذکور را تبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود . این چند بیت ار آن قصیده است . بیت

ای نهانک نمونه ای ز آستان تو  
دوران پیر گشته جوان در زمان تو

بخشد دل تو فیض دنجو ید سبب چو مهر  
جانها همه فدای د مهر بن تو

ار ع قدرست فلک لک تر نج سبز  
نداخته بر وی هوا با غبان تو

یار چه جو هری تو که افر و خت در اذل  
جانهای قدسین همه از نور جان تو

بادا جهن به کام تو ای پندشاه عهد  
در سایه تو خرم شاه جهان تو

ای سریه خدا ز تو پر نور شد خدا سایان تو  
روز مبارکشته چه ردهم به صله این قصیده حکم فرمودم که سعیدا را به زر و زن کنم .

آخر رور به سیر با غ رسم نای رفتشد به عایت سبز و حرم به نظر درآمد وقت شام برگشته نشته از اه دریا به دولتخانه معاودت نمود . روز جمعه پانزدهم میلادی سیزدهم آن میلادی از طرف اولاده النهر آنده سعادت آستان بوس دریافت و چنین به عرض رسید که از قدیمین عبد الله خسان اور بک بوده و از ایام حوانی و عفووان نشو و نم تاوقتی که خان شفارش در سلک خدمتگران قسیم و نزدیک انتظام اشته و در خلا و ملا محرم بود و بعد از گذشتن خان تا حال در آن میک به آبرو گذرانیده درین ولا به قصد زیارت خانه مبارک از وطن مألف برآمده خودرا به ملازمت رسایده او را در بود و قتن مختار ساختم . عرض نمود که روزی چند در خدمت خواهم بود . هزار رویه خر حی و خیمت مرحمت شد به غایت پیر شگنه روى پر نقل و سخن است . فرزند شاه جهان نیز پانصد روپه و سرو پا لطف کرد .

دو میان پاغچه دولتخانه خرم صفحه و حوض و قمع است و بیریک ضلع آن صفحه درخت هوا اسریست که پشت بران دده می‌تران نشت و جون یک طرف ته او مقدار ربع گنگ کاوک شده بدنها بود و فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده در آنجا مضبوط سازند که پشت برو نهاده

توان نشست . درین وقت بیتی باریه بروز بان جاری گشت به سنگ تراشان حکم شد که در آن لوح نقش کنند تا بد طریق یادگار در صفحه روزگار بماند و آن بیت این است : بیت [۱۹۱ ب]

نشیمنگه شاه هفت کشور     جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت . پیش از این ضابطه چنان بود که اهل بازار و محرفه شهر حسب الحکم در صحن دولتخانه دکانه‌ها از جواهر مرصص آلات و ابزار مختروع و اقسام امتعه آنچه در بازارها بفروش می‌رود حاضر ساخته بنظر درمی آورند و خطر رسید که اگر در ش این بزار ترتیب یابد و فاتحوس بسیاری در پیش دکانها چیده شود طور نمودی خواهد داشت . بی‌تكلف خوب برآمد و غیرمکر بود . به جمیع دکانه سیر کرده آنچه از جواهر و مرصص آلات و هر قسم چیزی خوش آمد خردید و ذهراً دکان متعایی بهملا اسری انعام شد . و چندان جنس به اورسید که از ضبط آن عجز بود روز مبارک شنبه ویکم شهر بور ماه الهی سنه سیزده جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست هفت هجری بعد از گذشتن دو نیم ساعت نجومی به مبارکی و فخری رایات عزیمت به صوبه دارالخلافه آگره بر افراده شد و از دولت خانه نائل کانگریه که محل نزول رایات اقبال بود به دستور معهود نثار کیان شت فتم . در همین روز جشن وزن شمسی منعقد گشت و به حساب سنه شمسی سال پنجاهم از عمر این نیازمند رگاه ایزدی بهم بر دکی آغاز شد و هر خسطه مقرر خود ر به طلا و دیگر اجناس وزن فرموده مروارید و گل زرین نثار کردم و شب نماشای چراغان نموده در حرم سرای دولت به عیش و عشرت گذر نیده شد روز جمعه بیست و دوم حکم کردم که جمیع مشایخ و ارباب سعادت را که درین شهر توطن دارند . حاضر مازنده که در ملازمت افطار نمایند و سه شب برین و تیره گذشت و هر شب تا آخر محاسن خود در سرپا ایستاده به زبان حال می‌گفت . ایات خداوند گارا نوانگر توئی

تو اما و درویش پرورد توئی  
یکی از گدایان این درگاهم  
و گزنه چه خبر آید ازمن بکس  
خداوند را خداوند گار

نه کشور گشا بیم نه فرمادهم  
تو بر خیر و نیکی دهم دسترس  
منم بندگان را خداوند گار

جمعی از قرار را که تا حال بملازمت نرسیده بودند و التماس مدد معاش داشتند در خود استحقاق هر یک زمین و خرجی مرحمت شده کامیاب خواهش گردانیدم . شب مبارک شنبه بیست ویکم سارس یک بچه برآورد و شب دوشیه بیست و پنجم بچه دوم . مجتملاً یک بچه بعد از ای و چهار روز دوم بعد از سی و شش روز برآمد . درجه از بچه قاز ده پانزده کلاستر یا بر ابر بچه طاؤس یک ماهه توان گفت . پشمیش نیله رنگ است . روز اول هیچ نخورد و از روز دوم مادرش

ملخهای خود را به منقار گرفته گاه مثلاً کبوتر می خوداند و گاه به دروش سرخ در پیش بچه می آمد از خود کسه خود بچیند. اگر ملخ ریزه بود درست می گذاشت و اگر کلانتر بعضی را سه پاره و بعضی را سه پاره می کرد تا به فراغت بچهای او تو اند خورد. چون بسیار می دیدند آنها داشتم حکم فرمودم که به احتیاط تمام چنانچه آزادی و آسیبی به آنها نرسد به حضور یاور بد و بعداز دیدن بز فرمودم که به همان باعجه درون دولتخانه برده به محافظت تمام نگاه دارند. هر گاه نقل و حرکت توان فرمود به ملازمت خواهند آورد. درین روز حکیم روح الله به انعام همزار روپیه سراور زشد. بدین العزم پس از میرزا شاهرخ از جانگیر خود آمده ملازمت نمود. روز سه شنبه پیست و ششم از نال کانکریه کوچ کرده در موضوع گنج متزل گردیدم. روز پنجم شنبه پیست و هشتم در کنار در ریای محمود آباد که ایزک نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد. چون آب و هوای احمدآباد [۱۹۲] بسیار درین بود، محمود پیکره به استصواب حکماء بر ساحل دریای مذکور شهری اساس نهاده اقامت گزینده بود و بعداز آنکه چاپانیر را فتح کرد آنچه را دارالملک ساخت و تازمان محمود شهید حاکم گجرات اکثر اوقات در اینجا می بودند و محمود مذکور که آنچه را سلطانی گجرات است باز در محمود آباد نشینگاه خود قرارداد و بی تکلف آب و هوای محمود آباد را هیچ نسبت به احمدآباد نداشت. بجهت امتحان فرمودم که گورنمندی را پوست کنده در کنار قال کانکریه پیاویند و همچنین گورنمندی را در محمود آباد تلقیاً داشت هوا صاهر گردد، اتفاقاً بعداز گذشت هفت گهری روز در آنجا گوسفند را آویختند چون مه گهری از روز مانده به مرتبه متغیر و متغیر گشت که عبور از حوالی آن دشوار بود و در محمود آباد وقت صبح گوسفند را آویختند و تاشم صلا متغیر نشد و بعداز گذشت هفت یک پهروزیم از شش تعفن پیدا کرد. مجمل در سواد شهر احمدآباد بعداز هشت ساعت نجومی متغیر گشت و در محمود آباد بعداز چهارده ساعت.

روز مبارکشنبه پیست و هشتم درست خان را که فرزند اقبال شاه جهان به حکومت و حراست ملک گجرات مقرر نموده به عنایت اسب و فیل دپرم نرم خاصه سراور از ساخته رخصت فرمودم و بنده های جهانگیری که از تینات صوبه مذکور ند در خود رتبه و پایه خویش به اسب و خلعت متاز گشتند. روز جمعه پیست و نهم شهر بیور مطابق غرہ شوال رای پهاده به خلعت شمشیر مرصع و اسب خاصه فرق عزت بر افراد خانه به وطن خود مرخص گشت و فرزندان او قیر به اسب و خلعت سر فرازی یافتند.

روز شنبه سی ام به سید محمود نیره شه عالم فرمودم که هرچه می خواسته ناشد بی - حیجا با نهال تمام نماید و بر طبق این سو گند مصحف دادم. مومن الیه عرض کرد که چون [۱۹۳] الف]

به مصحف قسمی دهید التماس مصحفی می تبیم که بیوسته با خود داشته باشم و از تلاوت ثواب بحضرت رسد . بنا برین مصحفی به خط یاقوت بهقطع مطبوع مختصر که از نهیس و نوادر روزگار بود به میر مذکور عنایت شد و برپشت آن به خط خاص مرقوم گشت که در غلان تاریخ و غلام مقام پسیمه محظوظ است . این کرامت به ظهور رسید . نفس الامر آنکه میر به غایت تیک نهاد و معتم است و رجات ذاتی و قابل کسبی به اختلاف حمیده واطو ر پسندیده آراسته بسیار شگفتزدرو و گشاده پیشانی است . از مردم آن ملک به حوش ذاتی میر کس دیده نشده به شرح و بسط و شان نزول آن مقبل نشده به غایت دیخته قرآن را لفظ بالفظ به فارسی ترجمه کند و یک حرف برمتنی تحت النقط نیز اید و بعد از اتمام آن مصحف را مصحوب فرزند خویش سید جلال روانه درگاه والا سازد . فرزند میر نیز جوانیست به فنون ظاهری و باطنی آراسته و آثار صلاح و سعادتمندی از رجه احوالش ظاهر و میر به فرزندی می نازد و لحق شایستگی ایزداد و نزدک جوانی است .

با آنکه مکرر به مثایخ گجرات موهبتها به ظهور رسیده بود ، محدوداً در خود استحقاق هر یک از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم . چون آب و هوای این ملک به مزاج من ناسزگار بود و حکماء چنین صلاح دیدند که قدری از معتاد پیاله کم باید کرد به صوا پدید آنها در کم ساختن پیاله نموده شد و در عرض یک هفته بوزن یک پیاله کم کرد . اول هرشب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم تونه که مجموع آن چهل [ب ۱۹۳ الف] و پنج توله باشد شراب ممزوج معناد بود الحال شش پیاله هر پیاله مشش تو له و سه ماشه کدد کل سی و هفت و نیم توله باشد خودده می شود . از برابع و قایع آنکه پیش ازین به شانزده هفده سال در الله آباد باحدای خود عهد کرده بودم که چون سینین عمرم به خمسین رسد ترک شکار تبر و متوق نموده هیچ جانداری را به دست خود آزده نسازم و مقربخان که از منظوران محفل قدس بود اذاین نیت آگهی داشت . القصه درین تاریخ که عموم به سن مذکور رسیده و آغاز سال پنجاه است لهام غیبی از عهدی از کثرت دود و بخار نفس ننگی کرد و آزار بسیار کشیدم در آن حالت به لهام غیبی از عهدی که باخدای خود کرده بودم به یاد آمد و عربیت سابق در خاطرم تصمیم یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم به آخر رسد و مدت و عده بسرا آید به توفیق الله تعالی روزی که به سعادت زیارت عرش آشیانی و امار الله بر هانه مشرف گردم استعداد همت از بوطان قدس و موطن آن حضرت جسته د ازان شغل بازدازم . به مجرد حضور این نیت در خاطر رفع آن کلفت و آزدگی شد و خود را تازه و حوشوقت یافت و زبان را به حمد و سپاس ایزد جل شانه و شکر مواهب اوچشنبی بخشید . امید که توفیق میسر گردد . بیات

که رحمت بر آن تربیت پاک زاد  
میازاد موری که دانه کش است  
روز مار کشیه چهارم مهرماه الهی سید کبیر وبختخان و کلای عادلخان را که پیشکش  
او به درگاه آورده بودند رخصت انعطاف ارزانی داشتم . سید کبیر به خلعت و خنجر مرصع که اصل آن  
ملک درگردن می آویزند ممتاز گشت و مبغث شصت هزار درب حرجی هردو اعماش و چون  
عادلخان مکرر به وسیله فرزند اقبال شاه جهان التماس شیوه خاصه شریقه نموده بود، شیوه  
حودرا با یک قطعه اعلی گران بها و قبیل خاصه به مشهالیه عایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان  
صادر کشت که زولایت نظام الملک به سر جا و هر قدر تواند تصرف نمود به انعام او مقرر باشد  
و هرگاه کوملک و مسلد خواسته باشد شاهنوازخان فوجی آراسته به کوملک او تعین تماش و در  
رمان سانق نظام امک که کلاستین حکام دکن بود و همه اورا به کلای قبول داشتند و برادر  
مهین می دانستند درین ولاچون عادلخان مصدر خدمات شیسته گشت و به خطاب والای فرزندی  
شرف اختصاص یافت و به سری و سرداری تمام ملک دکن بسد مرتبه ساختم و بجهت شیوه این  
رباعی به خط خاص مرقوم گشت . رباعی

آسوده نشین به سایه دولت ما  
نامعی ما بینی از صورت ما

ای سوی تو دائم نظر رحمت ما  
سوی نوشیه خوبش کردم روان

فرزند شاه جهان حکیم خوشحال پسر حکیم همام را که ارخانه زادان خوب این درگاه  
است و از صغرسن درخدمت آور فرزند کلان شده بجهت رساییان نوید مر احمد جهانگیری به  
موافق و کلای عادلخان نزد و فرستاده . همدین روز مترجمه به خدمت عرض مکرر هر  
عرت برادر احت . چون کفت حان دیوان صوبه گجرت را در هنگامی که ندویانی صوبه  
منگله اختصاص داشت بعضی حوادث روی داده بود و از سامان افتداده بنابر این مبلغ پنزده  
هزار روپیه به انعام او مرحمت شد . درین ولا دوچند جهانگیر مامه ترتیب یافته به نظر گذشت  
یکی را چند روز پیش ازین همدار الملکی [۱۹۴ ب] اعتماد الدوله لطف فرمودم و درین تاریخ  
دبیری را به فرزندی آصفخان عنایت نمودم .

روز جمعه پنجم اهرام پسر جهانگیر قیحان از صوبه بهار آمده دولت زمین بوس دریافت  
و ائماسی چندان حاصل کان کو کره آورده گذرانید ، چون در آن صوبه زجهانگیر قیحان  
خدمت شایسته به ظهور ترسیله بود و بعد از مکرر به عرض رسید که چندی از برادران و  
خویشان اور آن ملک دست سلط و تعدی در ای ساخته بنده های خدارا فرمودت و آزار می داشتند

وهر کدام خودرا حکمی تراشیده جهانگیر فی خان را تمکین نمی نهند. بنا بر این به قریبان که پنده قدیم لخدمت مزاج دان است فرمان به دستخط خاص صادر گشت که به صاحب حسو بگی بهار سرافراز و ممتاز بوده به مجرد رسیدن فرمان قضا چریان بدان صوب شتابد، از الماسها بی که ابراهیم خان قتح جنگ بعداز قفتح کن مذکور به درگاه ارسال داشته بود چند قطعه به جهت تراشیدن حواله حکاکان سر کار شده بود، درین وقت که پیرام به آگره رسیده روانه درگاه می شد خواجه جهان چندی را که تیار شده بود مصیحوب او به درگاه فرستاد. یکی از آنها به نقش اسم است و به ظاهر از بیم تمیز نمی توان کرد تا الماس به این رنگ دیگر نشده سی سرخ بدو زن دز آمد جو هریان سدهزاد دو بیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر مقید و سام عیار می بود بیست هزار روپیه می ارزید.

امثال تا تاریخ ششم مهرماه الهی ابیه خوردند. درین مملک لیمون فراوان است و بالیده می شود واژباغ کانگو نام هندوئی چندایم و آورده بودند به عایت اطیف وبالیده یکی ر که از همه کلانتر بود فرمودم که وزن کنند. هفت توله برآمد. روز شنبه ششم حشن دسپهه ترتیب یافت. اول [۱۹۵۱] [الف] اسپان خاصه را آراسته به نظر درآوردند بعد زآن فیلان خاصه ر آراسته به نظر گذرانید. چون دریای مهی هنوز پایاب نشده بود که اردوی کیهان شکوهه عبور توانند نمود و آب و هوای محمود آباد را هیچ نسبتی به دیگر منازل نبود. پایانه رور درین سرزمین مقام واقع شد. روز دوشنبه هشتم از منزل مذکور کوچ فرموده در موده نزول اتفاق افتاد. خواجه ابوالحسن بخشی را بجهه زینده‌های کارگذار و ملاح و خروه (کشتی دن) بسی دیشمر فرستاد که دریای مهی ر بین پندند که تا انتظار پایاب نباید کشید وارد وی ظهر قرین به سهولت عبور توانندند. روز شنبه مهم مقام شد. روز کمتبه دهم موضع اینه نزول رایات جلال کشت.

در اولی سارس نو پایی یچه خودرا به منقار گرفته سرنگون آویزان می ساخت و بیم آن که مباد زائر بی مهری شد و ضایع سزد. بنا بر این حکم فرموده بود که نر را جد نگاه دارند و بیش یچه ۶ نگذارند، درین ولا نهجهت امتحان فرمودم که نزدیک یچه‌ها بگذارند تا حقیقت بی مهرب و محبت ظاهر گردد. بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریا ویه شد و محبت او هیچ کمتر زمحت ماده نبود و معافم می شود که آن ادائم از روی دوستی بوده.

روزیکشیبه چو ردهم بیز به شکار بیز رفته بازده داس آهو از نروماده گیرانده شد به میرزادستم و سه رابخان پسر او حکم فرموده بود که به شکار تیه گاو رفته هر قدر که توانند بندوق بزنند. هفت رام از نروماده پدر و پسر شکار کردند. چون به عرض رسید که در نو اسی

بیویست مردم آزار که به گوشت آدم عادت کرده و آسیب او [۱۹۵] به خلق خدا می‌رسد. فرزند شاهجهان حکم شد که شر اورا از بندوهای خدا کنایت کند، آن فرزند حس، الحکم به بندوق زده شب به نظر در آورد. ورمودم که در حضور پیوست گردند. اگرچه به ظاهر کلان می‌نمود چون لاغر بود از بیرهای کلان که من خود انداحتهم دروزن کمتر برآمد. روز دوشنبه پا زدهم و سهشنبه شازدهم به شکار نله گاو شناfce هر روز دو نیله گاو به تنهک زده شد. رود مبار کشته هژدهم بر کمار نالی که همیم باد گاه اقبال بود بزم پیا الله آراستگی بافت. گلهای کنول بر روی آب نفرنگ شکخته بود. بندوهای خاص بمساغر نشط خوشوقت گشتند. جهانگیر قلی خان پیستزنجیر می‌از صوبه مهار و مردانخان هشتذخیر ادینگاه به درسم پیشکش ارسل داشته بود به نظر گذشت. یک فیل از جهانگیر قلی خان و دو قل از مردانخان داخل فیلان خصمه شدند و تنه به حلقها تقیم یافت. میر حان پسر میرابوالقاسم نمکین که از جان نزد ازادان بین در گاه اس به منصب هشتصدی ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت. قیام خان به خدمت قراولی یگی و منصب ششصدی ذات و صسوپنچاه سوار ممتاز گشت. عز خان که سادات بر ره و به مزید شجاعت و کار طلی امتیاز دارد وار تعیيات صوبه بندگش است حسب الاتمام می‌مهد. بت خان صاحب صوبه مذکور به منصب هزار پاصلی ذات و هشتصد سوار فرق عزت برافراخت کنایت خان دیوان صوبه گجرت به عنایت فیل سرافراز شده مرحص گشت. باصفی خان بخشی صوبه مذکور شمشیر مو حمّت نمودم.

روز جمعه نوزدهم به شکار رفته یک نیله گاو نزد زدم در مدب العمر بیاد ندادم که تیر بندوق از نیله گاو نزد پران گذاشته باشد، زمامه بسیار می‌گذرد. درین تاریخ [۱۹۶ الف] با آنکه چهل و پنج قدم مسافت بود ز دو پیوست آز دگذشت به اصطلاح اهل شکر قدیم عبارت ردگام است که پیش و پس نهاده شود. روز شنبه پیست و یکم خود به شکار باز و جرمه خوشوقت گشته مدمیر زارستم خدن و داراب خان و میر میران و دیگر بندوهای حکم ورمودم که سه شکار نیله گاو رفته هر قدر تو اند به بندوق بزنند. تو نزد مرأی از ترماده شکار کسر دند و ده رأس آهو از هر قسم بیوز گرانده شد.

ابراهیم حسین بخشی صوبه دکن حسب الاتمام خان خامان سپهسالار به منصب هزاری دات و دو پیست سوار سرافرازی یافت. روز دوشنبه پیست و دوم ز منزل مذکور کوچ واقع شد. روز سهشنبه پیست و سیم باز کوچ ورمودم قراولان عرض کردند که درین بوachi ماده شیری دسته بچه به نظر درآمده، چون نزدیک به راه بود خود به مقصد شکار متوجه گشته هر چهار را به تنهک زدم و از آنج به منزل پیش شناfce از پلی که بـ لای مهی بسته شده بود عبور فرمودم. بـ

آنکه درین دریا کشته نبود که پل تو ن بست و آب به غایت عمیق بود و تند می گذشت به حسن اهتمام خواجه ابوالحسن میر وخشی در سه روز بی درنهاست استحکام که طول بیک صد و چهل ذرع است مرتب گشت و بهجهت امتحان فرمودم که فیل گن سندر خاصه را که از فیلان کلان قوی هیکل است با سه ماده فیل از روی پل گذراندند. بوعی مستحکم بسته شده قوم (ستون) او از بار فین کوه بیکر اصلاً متبرل نگشت.

از زیان معجزه بیان حضرت عرش آشیانی اشاره الله بر هانه شنبه ام کسے می فرمودند که روزی در عنفو ان خوانی دو سه پی الله خورده بود و بر فیل مست سوار شده و ما آنکه هو شبار بودم و فیل در عایت خوش جلوی بهار ده و اختیار من می گشت و خود را مست و بیهوش و فیل را بدست وسر کش و آن موده به جانب مردمی دوانیدم. بعد از آن ویل دیگر طلبیده هر دورا به چنگ ابد اخترم و آنها چنگ کان تاسر پل که بر دریای جمته بسته شده بود شناختند فضاد آن فیل گریخت و چون از طرف دیگر راه گریز بیافت ناگزیر بر سمت پل روان شد و فیل که من بر سواد بودم از بی او شناوت، هر چند عنان اختیار و به دست من بود و به ند اشارتی می ایستاد. به خاطر رسید که فیل را ارداقن [۱۹۶] پل بازدارم مردم آن ادھای مستانه را محمول بر سرخنگی خواهند د نست و ظاهر خواهد شد که نهست و بی خود بوده ام نه فیل بدست و خود سرواین ادھا ار پادشاهان ناپسندیده است لاجرم بتایید ایزد سیحانه استعانت جسته فیل خود را ز تعقیب او باز نداشتم و هر دو رروی پل روان شدند و چون به کشته ترتیب یافته بود هر گاه دستهای خود را بر کنار کشته می نهاد نصف کشته به آب می رفت و نصف دیگر بلند می ایستاد و در هر قدم گمذ آن می شد که پوند کشته از هم گسیخته گردد و مردم از مشاهده این حال غریب به راضطراب و شورش می بودند. چون حمامیت و حراست حق جل علا همه جا و همه وقت حامی و حارس این بیازمند است هر دو فیل در ضمان سلامت از آن پل عبور نمودند.

روز میار کشته بیست و پنجم بر کنار آب مهی بزم پی الله ترتیب یافت و چندی از پنده های حاصل که درین قسم مجالس و محفل راه دارند به ساغرهای لبریز و عنایتیهای سرشاد کام دل بر گرفتند. بی تکلف منزلی است به غایت دلنشین. بهدو وجه در آن منزل چهار روز مقام واقع شد. یکی خوبی جای، دوم آنکه مردم در گذشتن اضطراب ننمایند.

روز یکشنبه بیست و هشتم از کنار آب مهی کوچ فرمودم. روز دوشنبه باز کوچ اتفاق افتاد درین روز غریب تدبیای مشاهده شد جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارکشنه از احمد آباد آورده بودند در صحن دولتخانه که بر کنار تال ترتیب یافته بود با بجهه های خود می گشستند. اندفأ نرماده هردو آواز کسر دند و جفت سارس صحرای آواز اینها را شنبه از

آن طرف قال فریاد برا آوردند و براثر آن برواز کنان آمده بربانی و ماده باماذه بدهنگ افتادند و با آنکه چند کس استاده بودند اصلام، و ملاحته مردم نکردند و حواجه سرایانی که به محافظت آنها مقرر شد به قصد گرفتن شفته یکی با بر در آن بخت و دیگری نهاده آنکه نزد را گرفته بود به قلاش بسیار بگاهداشت و آنکه باماذه دست انداخته تقوانت بگاهداشت و از چنگ او بدبرفت. من بدست حود حلقة درینی و پاهای او انداخته آزاد ساخت و هردو بجا و مقام خویش رفته قرار گرفتند. خوبتاً هر دفعه که سارسهای خانگی فریاد می‌کردند آنها نیز در بر ابر آواز می‌دادند و هم ازین حالم تمثای آهی صحرائی دیده شده. در پرگنه کزانل به شکار رفته بودم [۱۹۷ لف] و قریب به سی کس از اهل شکار و خدمتکار در ملازمت حاضر بودند. آهی سیاه باماذه آهی چند به نصر در آمد. پیشتریه آهی آهی گیچر را به چنگ او سردادیم. دو سه شاخ چیخ کرده پیش به برگشته آمد و دفعه‌ی پنجم خویستیم که پهانه بر شاخ آهی آهی گیچر بسته بگذاریم تا گرفتار شود. در این اثنا آهی صحرائی از شدت غصب و غبرت هجوم مردم به نظر در نیاورده بی‌مجاناً دویده آمد دو سه شاخ با آهی خانگی چنگ در گریز کده ازین ولدرفت.

درین تاریخ خبر فوت عنايت خان رسید او از خدمتکاران و بندهای نزدیک بود با آنکه ایون می‌خورد در هنگام ور حصن و تکب پیاله‌هم می‌شد. داتر فته شیفت‌مشراگ گشت و چون ضعیف بینه بود ریاده از حوصله و طاقت خوبیش از تکاب می‌نمود. به مرض اسهال مبتلاشد و درین ضعیف دو سه دفعه از عالم صرع‌خشی یورما جاش مستولی گشت. حسب الحکم حکیم رکنا به معالجه او پرداخت. هر چند تدبیرات بکار برد، نفعی بر آن مترقب نگشت. معذل خوبی جوعی و هم رسانیده و با آنکه حکیم مبانه و تأکید می‌نمود که در شیان ورزی پیش زیک نوبت مسر تکب غما نشود. ضبط احوال خود نسی تو ایست کرد دیه انوار خود را برآب و آتش من در تا آنکه بسوسانه و استفسا می‌جر گشت و بسیار زبون و ضعیف شد چند روز پیش ازین تمام نمود که خود را پیشترید آگره رساند. حکم فرمودم که به حضور آمده و خصت شود دریل لکی انداخته آوردند. به حدی ضعیف و نحیف بدنظر در آمد که موجب حیرت گشت. ع

#### کشیده پوستی بر استخوانی

بلکه استخوان هم به تحلیل رفته با آنکه مصوران در کشیدن شیه لاغر نهیت اغراق بکرد می‌بردید ام، از این عالم وردیک به این هم تا حان به نظر در نیامده. سبحان الله آدم زنده به این [۱۹۷ اب] هیأت و ترکیب هم می‌شد این دویت سناد درین مقام مناسب افتاد، ایت  
سابه من گرم بگیردای

ماله از پسکه ضعف دل بیند

از غایت فرمودم که مصور شیوه اورا کشند . القصه حال اورا بسیار متغیر یافتم گفتم که زهار در چنین وقت نسبی از یاد حق غافل نماید و از کرم او نومید ناید بود . اگر مرگ امان بحشد آنرا دستگاه مادرت و فرست تدارک باید شمرد و اگر مدت حیات بسرا آمده هر نفس که بیاد او برآید غیمت است و از بازمانده های ذل مشغول ندارو بگران حوال آنها میاش که اندک حق خدمت پیش ما بسیار است و چون از پریشانی او به عرض رسیده بود و هزار روپه خروج راه باوغشتیت بموده رخصت کردم روز دوم مسافراه عدم شد روز سه شنبه سی ام کنار آب مان ب محل نرول اردی کیهان پوی گردید .

جشن روز مادر کشیه دوم آبان ماه الهی درین منزل آرامشگی یافت . امان الله پسر مهابت خان حسب الحکم او به منصب هزاری ذات و هشتصد سوار سراور ازشد . گرد هر ولدرای سال به منصب هزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت عبدالله خان پسرخان اعظم به هر ری ذات و سیصد سوار سر بلندی یافت به دلیرخان که از جاگیر دار ن صوبه گجرات است اسپ و فین مرحمت نمود . انان خان پسر شهباز خان کنه و حسب الحکم از سو به دکن آمده به خدمت بخشیگری واقعه نویس لشکر بینگش سر فراد گشت و منصب او هشتصدی ذات و پچهارصد سوار مقرر شد .

روز جمعه سیوم کوچ فرمودم . دراین منزل شاهراده شجاع حکمرگوش فرزنشاه جهان که در دامن عصمت نور جهان بیکم پرورش می یهد و مرانست به [الف] اوتلی خاطر و دلستگی به مرتبه ای است که اذخان خود عزیزمی دارم ، بیماری که مخصوص اطفال است و آن را امراضیان می گویند یهم رسانید و زمانی ممتد از هوش رفت . هر چند اهل تجریه تدبیرات و معالجات بکار برندند سود نداد و بی هوشی ازمن دربود . چسون از مداوای ظاهری نویسی دست داد از روی خشوع و خضوع فرق نیز به درگاه کریم کلاساز و رحیم بنده نواز سوده صحبت اورا مسئلت نمودم . درین حالت به خاطر گذشت که چون به عنای خود عهد کرده شده که بعد از اتمام سنه خمسین از عمر این نیازمند ترک شکار بندوق نموده هیچ جانداری را نهدست خود آزرده نسازم ، اگر به نیت سلامتی او از تاریخ حال دست از آن کارو باز باز دارم ممکن که حیات او وسله تجسس چندین جاندار شود . حق سیحانه تعالی اورا به این نیازمند ارزانی دارد . القصه به عزم درست و اعتقاد صادق با خدا عهد کردم که بعد ازین هیچ جانداری را نهدست خود نیازدم بکرم الهی کوفت و تخفیف تمام یام . و در هنگامیکه این نیازمند در بطون والده بود به دستوری که دیگر اطفال در شکم حرکت می کنند روزی اثر حرکت ظاهر نشد .

پرمۀ ران مصطفی‌ب و متلاشی گشته صورت حال را به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند و در آن یام پدرم پیوسته به شکار یوزمی فرمودند و چون آن روز جمعه بود به نیت سلامتی من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار بوز نمکنند و تا انتهای حیات برین عریمت ثابت قدم بودند و من تیزمند بعث آن حضرت نموده تا حال شکار یوز روز جمعه نمکردام . مجملاً بجهت ضعف نورچشمی شه شجاع سه روز دین منزل توافت واقع شد امید که حق تعالی اورا عمر صیغی کرامت فرماید .

روز سه شنبه هفتم کوچ اتفاق افتاد روزی پسر حکیم [۱۹۸ ب] هلی تعریف شیر شتر می کرد به خاطر رسید که اگر روزی چند بدان مداومت نمایم ممکن که نفعی داشته باشد و به مزاج من گوازا افتد . آصف خان ماده ولایتی شیردار داشت قدری از آن شیر تاول کردم بخلاف شیر دیگر شتران که خالی زشودی نیست به مذاق من شیرین ولذیذ آمد والحال قریب بیست ماه است که هر روز یک پیله که مقدار نیم کاسه آب‌خواری باشد از آن شیر می‌خورد و نفعی که ظاهر شده رفع نشگی است . و از غرایب آن که دو سال پیش ازین آصف خان این ماده شتر را خریده بود و در آن وقت بچه نداشت و اصلاً اثر شیر ظاهر نبود . در این ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر برآمد . هر روز چهار سبر شیر گاو و پنج سبر گنم و یک سبر قدر سیاه و یک سبر بادیان بخورد او می‌دهند که شیرش لذیذ و مقدی باشد . بی تکلف به مذاق من خیلی کی در اهداه و گوازا آمده و بجهت امتحان شیر گاو و گاویش را طلبیده و هر سهرا چشیدم در شیرینی و عنده بت شیر این شتر را نسبتی نیست . فرمودم که چندما باید دیگر را هم از این قسم خوراک بدھند تا ظاهر شود که عذوبت از اثر عذابی لطیف است یادراصل شیر این شتر شیرین است .

روز کمشنبه هشتم کوچ فرمودم . روز مبارکش به نهم مقام واقع شد . دولتخانه بر کار نال کلانی ترتیب یافته بود فرزند شاه جهان کشتنی طرح کشمر که نشیگاه آن را از تقره ساخته بودند پیشکش نمود . آخرهای دور بر آن کشتنی نشسته سیر تل کرده شد عابد حان بخشی صوبه بنگش را که به درگاه طلبداشته شده درین روز سعادت آستانهوس دریافته به خدمت دیوانی بیوتات سرفراز گشت . سر افراد از خان که از کرمکیان صوبه گجرات است به عنایت اسپ فچاق خاصه و قبل فرق عزت بر اهراخته رخصت یافت . عز خان که ارتیبات لشکر بگش است به عنایت علسم سربلند [۱۹۹ الف] گردید روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میر میران به منصب دوهزاری ذات و شصصد سوار سرافرازی یافت روز شنبه یازدهم پرگنه دوحد محل ورود موکب مسعود گشت .

**تو لداهزاده او نگزیریب:** شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه الهی سیزده از جلوس مطبق

پانزدهم ذی قعده هزارویست و هفت هجری به مطابع نوزده درجه میز ان بخشندۀ بیشتر به فرزند اقبال‌المند شاه حهان از صبیه آصف خان گر می‌فرزند کرامت فرمود. امید که قدمش برین دولت ابد فرین مبارک و فرخنده باد. سه روز در منزل مذکور مقام نموده روز کمشتبه پانزدهم در موضع شمرنہ نزول اقبال اتفاق افتاد.

چون لترام شده که جشن مبارکشیه تامقدور و ممکن باشد در کنار آب و جای با صفا ترتیب یا بد. درین نزدیکی سرزمینی که قابلیت آن داشته باشد نسود ناگزیر قریب‌نیمی از شب مارکشتبه شانزدهم گذشته پرسواری فرمود و هنگام طلوع نیز اعظم فروغ بخش عالم در کنار تال پ کهور نزول اجلال واقع شد و آخر روز بزم پیام آراسته به چندی از بندۀ های خاص پیامه عنایت نموده. روز جمعه هفدهم کوچ فرمود. کیشو داس مازو که جاگیردار آن نواحی است حسب الحکم ازد کن آمده به سعدت زمین موس سرینسی یافت. روز شنبه هزدهم حوالی رام گدۀ معسکر اقبال گشت.

چندش پیش از این سه گهی به مطلع مانده در کره هسو ماده بخار دخانی به شکل عمودی نمود رشده و هر شب یک گهی پیش از شب دیگر ظاهری گشت و چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد. هر دو سر برایک و میان گندۀ خم در از مانند دهره پشت به جانب جنوب و روی پس‌موی شمال الحال یک پهربه طلوع مانده ظاهری گردد و منجمان و اخترشناسان قدوقامت اورا به اصطلاح معلوم نمودند که پیست و چهار درجه فنکی را به اختلاف منظر سایر است و به حرکت فلك اعظم متحرك و حرکت خاصه نیز درجهت حر کت فلك اعظم در و ظاهر [۱۹۹] می‌شود چنانچه اول در برج عقرب بود گذاشته به میزان رسید و حرکت عرضی درجهت جنوب پیشتر دارد، و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حر به نامیده اند و توشه‌اند که ظهور این دلالت می‌کند بر ضعف ملوک عرب و استیلاي دشمن ملوک عرب برایشان والملم عنده تاریخ مذکور بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت شتابه نمودار گشت که سرش روشنی داشت و تادوسه گز دمدم دراز می‌نمود. اما در دمین اصلاح روشنی و در خشندگی نمود الحال قریب هشت شب است که نمودار شده هرگاه منطقی گردد مرقوم خواهد نمود و از آثار او آنچه بظهور رسید نوشته خواهد شد.

روز یکشنبه نوزدهم مقام کرده روز دوشنبه در موقع سنبل کهیه نزول فرمود روز سه شنبه پیست و یکم باز مقام شد. به رشیدخان افغان خلعت دلیل مصحوب ربانیخان مرحمت نموده فرستادم روز کمشتبه پیست و دوم پر گچه مدنپور مخیم اردوی کیهان شکوه گشت. روز بارکشتبه پیست و سوم مقام کرده بزم پیامه ترتیب یافت و دارابخان به خلعت نادری سرافراز شد. روز جمعه

مقام نموده روزبه بیست و پنجم پر گنه نولائی مخیم معاشر اقبال گشت. روزی کشته بیست و ششم در کنار آب چبل نزول فرمود. روز دوشنبه بیست و هفتم بر لب آب کهنه نمذل شد. روز سه شنبه بیست و هشتم سوادبلده او جین مورد رایات فیوضی گردید. او احمدآ باد تا او حین ندوهشت کروه مسافت را به بیست و هشت کوچ و چهل و یک مقام که دوماه و نه روز باشد آمده شد. روز کمشتبه بیست و نهم ناجد روب که از مرتابان کیش هنوز است و تفصیل احوال در اوراق سانق نگاشته کلک و قابع نگار گشته. صحبت داشته به سیر و نماشای کالیاده توجه فرمود. بی تکلف صحبت او از مشتقات است.

درین تاریخ از مصمموں عرضه داشت نهاد رخان حاکم قندهار بهوضوح [۲۰۰ الف] بیوست که در سنہ هزار و بیست و شتن هجری که عرب زال پار باشد در قندهار و نواحی آن کثیرت موش به حدی رسید که همیع محصولات و غلات مزرعی و سردرختهای آن ولايت را ضایع ساختند تاز راعت درون شده بود جوشها را بر لده می خوردند. و چون رعایا مزرعهات خود را به خرمن در آوردند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود. چنانچه ربعی از محصولات شده دست در آمده باشد و همچنین از لیزها و از ماغات اثر نمانده به مرور آواره و معدوم شدند.

چون فرزند شاه جهان جشن ولادت پسر خود تکرده بود واوجین که از مجال جاگیر اوست الماس نمود که نزم روز مارکشنه سی ام در منزل او آراستگی یابد لاجرم ن فرزید را کامروای خواهش ساخته در منزل او به عیش و نشاط گذراید شد و بندهای خاص که درین قسم مجالس و محافل بارمی یاند به ساغرهای لریز عایت سرخوش گشتند و فرزند شاه جهان آن مولود مسعود را به نظر در آورده خواهی از جوهر و مرصع آلات و سلاح زنجیر فیل سی نر و بیست مده به رسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشا الله به ساعت یک نهاده خواهد شد. و از فیلان او وقت زنجیر فیل داخل حلقة حاصه حکم شد، تتمه به قوچد ران تقسیم یافت در کل آنچه از پیشکشها اومقابله اتفاچه موارد دولک رویه خواهد بود. درین روز عضد لنوله از جاگیر خود رسید و سعادت آستانبوس دریافت. هشتاد یک عدد مهر به صبغه نذر و فیلی به رسم پیشکش گذرا یلد قاسم خدن را که از حکومت مملک پنگالسه معزول ساخته به درگاه طلب دسته شده بود [۲۰۰ ب] به دولت زمین بوس مستعد گشته هزار مهر نذر معروض داشت.

حکایت پادشاه و فاغیان: روز جمعه غرہ آذرماه به شکار باز وجره خاطر از عیت افزود. در اثنای سواری به قطعه زراعی از جو رگنر افتاد با آنکه بسته یک خوش بدر می آمد سه به نظر در آمد که دوازده خوش داشت موجب حیرت گشت درین حال حکایت پادشاه و باغان به خاطر

گذشت نقل است که یکی از ملاطین در هوای گرم به در باغی رسید پیر با غبانی دید بود را بستاده پرسید که درین باع از در هست؟ گفت هست . سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار با غبان را دختری دود به جمل صورت و حسن سیرت آراسته یه او اشارت کرد تا آب نار حاضر سازد دختر رفت و فی الحال قدحی پر آب انار بیرون آورد و پرگی چند بر روی آن نهاد و سلطان از دست او گرفت و در کشید . آنگاه از دختر پرسید که مقصود ارگداشتن این برگها بر روی آب چه بود؟ دختر نه زبان فصیح و دادی مبلغ معروض داشت که در چنین هوای گرم غرق عرق از فطره سواری رسیدن و آب را یکلم در کشیدن منافی حکمت است نما بر احتیاط این برگها بر روی آب قدر نهادم تا به آهستگی و نافی نوشجان فرمیند . سلطان را این حسن داد به غایت خوش آمد و بخت طرک نداراید که این دختر را داخل حرمہ محل خود سازد بعد از باشبون پرسید که هرس لحاظ حاصل تو ازین باع چیست؟ گفت رسید دینار . گفت بدم بیان چه می دهی؟ گفت سلعدن از سر درخت چیری می گیرد بلکه از زراعت عشری می ستدند .

سلطان را به خاطر گذشت که در مملکت من باع رسید و درخت بی شمار است اگر از حاصل باع نبرعشري دهند مبلغی که داشت می شود و رعیت را چندان زیاد نمی رسد . بعد زین بفرمایم که خراج از محسول [الف] ۴۰۱ ماغات نیز مگیرد . پس گفت قدحی دیگر ز آب امار بیارد دختر رفت و بعد از دیری آمد و قدحی آب انار آورد . سلطان گفت آن نوبت که رفته زود آمدی و بیشتر آردی و این مرتبه استنالز بسیاری دادی و گمتر آوردی . دختر گفت که آن نوبت قدر را از آب یک انار مالامال ساخته بودم و این دفعه پنح شش زربیشردم و آنقدر آب حاصل نشد . سلطان را حیرت افزود . با غبان معروض داشت که بر کرت محصول اد اثربیت نیک پادشه است . مو به خاطر می رسید که شما پادشاه باشید . در وقتی که حاصل باع را از من پرسیدید نیت شما دیگر گون شده باشد ، لاجرم بر ک از میوه رفت سلطان مت فرگشت و آن اندیشه زدل بر آورد . پس گفت یک نوبت دیگر قدحی از آب از در بیار . دختر باز رفت . و به زودی قدر را لیالی بیرون آورد و خندان و شادان به دست سلطان داد . سلطان مرفر سب با غبان آفرین کرده صورت حال ظاهر ساخت و آن دختر را ازو درخواست و خوستگاری نمود ین حقیقت ازان پادشاه حقیقت آگاه بر صفحه روزگار ماند . القصه ظهور این امور از آثار نیت نیک و نمرات عدالت است هر گاه همت و نیت سلاطین معلمات آئین مصروف و معمول بر سودگی خلق و رفاهیت رعایا باشد ، ظهور خبرات و برکات و محصول زراعت و باغات مستعد نیست . والله الحمد که دو لست ابد قرین بوسیله رخنی محصول هنوز رسم نبوده امس و نیست و در تمام ممالک محروسه یک دام و یک سیمه به این صیغه داخل خزانه عامره و واصل دیوان اعلی نمی شود بلکه حکم

است که هر کس در زمین مزروعی باعث سارده و حاصل آن معاف باشد. امید که حق سخن‌نه تعالیٰ این نیازمند راهنمایی بر نیت خیر موفق دارد.

### چونیت پیغایر است خیرم دهی

روز دو شنبه دوم بار به صحبت جدروپ خاطر را شوق افزود. بعداز فراغت بعده نیمزورز بر کشتنی نشسته به قصد ملاقات اد شناختم و در آخر روز در گوش ازوای او دویله بد و صحبت داشتم پس سخنان بلند [۱۰۲ ب] از حقایق و معارف استماع اذناه بی اغراق مقدمات تصوف منفع بیان می‌کند و از صحبت او محظوظ میتوانند شصت سال از عمرش گذشته است. بیست و دوسال بود که فقط تعلقات طاهری کرده قدم همه بدش هراه تجزیه نهاده و سی و هشت سال است ازت که در لیاسی بی لیاسی به سرمی برد و در وقت رخصت گفت که شکر این موهبت الهی به کدام زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین پادشاه عادل به جمیعت وقت و آرامش خاطر به عادت معبود خود مشغولم و از هیچ رهگذر غبار تفرقه بردا من عزیمت من نمی‌نشیند.

روز یکشنبه سیوم ز کالیاده کوچ فرموده در موضوع قاسم که به نزول واقع شده در ائمای راه پدشکار باز و حرجه مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست باز تویغون را که نهایت توجه به آن دارم از بی و پرانیدم. کاروانک از چنگ او پدر جست و باز هوایگرفته به مرتبه بسند شد که از نظر غایب شد. هر چند قراولان و میرشکاران از بی او به اطراف تفتند ثری اروینا قمدو محال نمود که در چنین صحرائی باز به دست آید. لشکر میر کشمیری که سردار میرشکاران کشمیر است باز مذکور حواله او بود سواسیمه بی و سراغ و نشان در اطراف صحراء می‌گشت ناگاه از دور در محنتی نمودارشد چون نزدیک رسید بازرا بر سر شاخی نشسته یافت مرغ خانگی را نموده باز را طلیل و سه گهواری بیش نگذشته بود که گرفته به حضور آورد و این موهبت غیبی که در گمان و خیان هیچ کس تبود و مسرت افرای خاطر گشت و به اعام این خدمت منصب و را افزوده اسب و خلعت مرحمت نمودم. روز دو شنبه چهارم و سهشنبه پنجم و کمشنبه ششم بی در بی کوچ واقع شد.

روز بیانگر هفتم مقام فرموده در کار نال چشم نشاط و آراستگی یافت. نورجهان بیگم یماری داشت که مدت‌ها بر آن گذشته بود و طبائی که به سعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان و هند چند تدبیرات بکار می‌بردند سودمند نیفتاد و از مذاواه آن سمع عجز معرف گشتند [۱۰۲ الف]. درین ولا که حکیم روح‌آنه به خدمت پیوست و متصلی علاج آن شد و بتایید ایزد عراسمه در اندیخت صحت کامل روی نمود به صلبه این خدمت شایسته حکیم را به منصب لایق سرافراز ساخته موضع ازوطن به طریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد که

مثر لیه را به تقره و زند کرده دروجه اعماق او مقرر دارند.

روز جمعه هشتم تاروز گمشته پی در پی کوچ اتفاق افتاد و هر روز تا آخر منزل بدشکار باز و چهه مشغول بوده دراج بسیر گیرانده شد. روز یکشنبه گذشته کنور کردن پسر رانا امر سنه گاه بدولت زمین بوس سرافراز گشته تسليمات مبارکباد فتح دکن به تقديم رسانید صدمهر و هر اد روپیه به صیفه نذر و موازی ییس ویک هزار روپیه از قسم مرصص آلات با چند اسب و فبل بفرسم پیشکش گذرانید. آنچه از قسم فبل و اسب بود به او بخشیده تمه بضرع فض قبول مقرون گشت و روز دیگر به او خعمت مرحمت شد. به میر شرف و کل قطب الملک یکذنجیر فبل و به اراد تحان میرسامان نیر یک فبل عنایت شد. سید هژ برخن به فوجداری سر کار میوات سرافراز شد و منصب او از اصل واخفاقه به هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت. سید مبارک را به حر است قلعه رهتام ممتاز ساخته مصب پاصلی ذات و دوصد سوار فرمود.

روز مبارکشنه چهاردهم در کنارتال موضع سندهارا مقام کرده برم پیله ترتیب یافت و بنده های مخصوص به ساغرهای نشاط خوش وقت شدند. جا نورن شکاری که در آگره به گریز بسته بودند خواجه عبداللطیف قوش بیگی درین روز آورده به نظر گذرانید. آنچه لایق سر کار خاصه بود انتخاب نموده تنمه به امورا و دیگر بنده ها بخشیده شد.

خبر بی و کافر تعتمی سور جمل: درین تاریخ خبر بی [۲۰۲] کافر تعتمی سور جمل ولد راجه باسو به مسامع جلال رسید راجه باسو سه پسر داشت مشارالیه اگرچه بسال از همه کلانتر بود خیلی پدر بدهشت بداندیشی وقتی جویی بیوسته اورا محبوس و مضبوط مداشت و همچنان ازو ناراضی و آزرده حاطر گذشت و بعداز فوت اوچون این بسعادت اوهمه کلانتر بود و دیگر فرزید قابل رشد ندشت حقوق خدمت راجه باسو را ملحوظ و منظور فرموده به جهت انتقام سلسله زمینه اری و محافظت ملک و وطن او دین بیدولت ر بمنطبق راجگی و منصب دوهزاری سرافراز ساخته جا و جاگیر پدرش را که به سعی خدمت و دولتخواهی به دست آورده بود و مبلغهای کلی از نقد و جنس که بدسا لهای دراز اندوخته بود به و ارزانی داشتم. و در هنگام بکه مر حومی مرتضی خان به خدمت فتح کانگره دستوری یافت، چون این بیدولت زمیندار عمله آن کوهستان بود و به ظاهر تعهد خدمت و دولتخواهی ها نمود به کمک مشارالیه مقرر گشت و بعد از آنکه به مقصد بیوست و مرتضی خان محاصره را بر اهل قلعه تنگ ساخت و این بدشکار ارجصور تحال در یافت که عنقریب مفتح خواهد شد، در مقام نیازی وقتی پردازی در آمد پرده آزم از بیش اویر گرفت و با مردم مشارالیه کار در بهمنازعت و مخاصمت رسانید. و مرتضی خان نقش بیدولتی و ادبیار از صفحه جیبن آن بر گشته روزگار خوانده شکایت اورا به

درگاه والا عرضداشت نمود. بلکه صریح نوشت که آثار پنهان و تدوینخواهی از وجایت احوال او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمه بالشکر گران در آن کوهستان بود وقت را متفضی ترتیب اسباب شودش و آشوب تباافته به خدمت فرزند شاه جهان عرضداشت نمود که مرتضی خان به تحریک ارباب غرض به منسوه مراجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و برانداختن من شده به عصیان و غنیمتهم می‌سازد. امید که سبب نجات [۳۰۲] الف] و باعث حیات من گشته مرا به درگاه طلب فرماید. هر چند که در سخن مرتضی خان نهایت اعتقاد داشتم عایتاً از اینکه او التمام طلب خود به درگاه نمود شبهه به خاصر رسید که مبادا مرتضی خان به تحریک ارباب فساد بدشورش درآمده وغور تا کار کرده او را متهم می‌ساخته باشد. مجملاً به التمام فرزند شاه جهان از تقصیر اوت از خدمت آن فرزند و سابل در انگیخته خان به جرار رحمت از دی پیوست وفتح قلعه کانگره ناو استادن سردار دیگر در عقده توquet افتاد.

چون این فسخه سروشت به درگاه والا رسید نظر به ظاهر احوال او افکنده در آن زودی مشمول عواطف ییدریغ ساخته در ملامت شاه جهان به تخدمت فتح دکن رخصت نموده شد بعد از آنکه ملک دکن به تصرف اولیای دولت ابد قریون درآمد در خدمت آن فرزند و سابل در انگیخته منتصدی فتح قلعه کانگره گشته رجند این بی حقیقت حق ناشناس را باز در آن کوهستان راه دن از آئین حرم واحتیاط دور بود، ایکن چون این خدمت را آن فرزند به عهده خویش گرفته بود، ناگزیر به اراده و اختیار او گذاشته شد. و فرزند اقبال‌المند اورا باقی نام یکی از بندهای خود و هوچی شایسته از منصبداران واحدیان و بر ق اندازان پادشاهی تعیین فرمود. چنانچه این احوال به رسم اجمال در اوراق گذشت. سمت ذکریافتہ چون به تصدی پیوست باقی نیز آغاز خصومت و بهانه جویی نموده جو هر دنی خود را ظاهر ساخت و مکر رشکایت ور به درگاه عرضداشت نمود و حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی‌آید و این خدمت از ومتمنی نمی‌شود اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بزودی میسر خواهد شد. ناگزیر تلقی به حضور طلب داشته راحه بکرمajیت را که از بندهای عمه وست با غوجی از مردم تازه زور به آن خدمت رخصت فرمود. چون این بی سعادت [۳۰۳ ب] دریافت که ذیاده برین حیله و تدویر از پیش نخواهد رفت تارسیدن بکرمajیت جمعی از بندهای درگاه را به به نهانکه مدت‌ها یاساق کشیده بی‌سامان شده‌اند رخصت نمود که به جاگیرهای خود شناخته تا آمدن بکرمajیت به سامد خود بود زند و چون به ظاهر تفرقه در سلسه‌جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری به محل جاگیر خود ردمد و معدودی از مردم روشناس در آنجا ماندند تا بودنسته آثار پنهان وسا

ظاهر سخت. سید صفی باره که بهم بدل شحاعت و حلالات احتساب داشت ب چندی از برادران و خویشان پایی همت افسرده شربت خوشگوار شهادت گشیده و بعضی را باز جمهای کاری که بپرایه شیراز کارزار است آن بلدات از عرصه نرد برج گرفته بهنگشتسر کی خود برد و جمعی از جاده دوستی پنهان پاخودرا به گوشه سلامت گشیدند. و آن بدینجنت دست تهدی و تصرف به پرگنات دمن کوه که اکثری ارآن به جا گیر اعتماد الدوله مقرر است در اسخنه از تخت و تراج سرمومی فرونگذاشت. امید که هم درین زودی مهمزی اعمال و حزای اعدال مبتلا گردد و نمک این دولت کار خود بکند. انشاء الله تعالى وقدس.

روزیکشته هفدهم ارگهای چاندا عود وافع شد. روز دو شنبه هژدهم اذلیق حسان سپار خان و حنان سپهسالار بسعادت آستانبوس مفتخر گشت. چون مدتها از دیدار دولت حضور دور بود و موکب مصود از نواحی سر کار خاندیس ویرهانپور عبور می فرمود انتقام دریافت ملارمت نمود، حکم شد که اگر خاطر و از همه جهت جمع بشد، جریده آمده بزودی معاودت نماید. تباراین حسب لحکم به سرعت هرچه تمامتر شناخته درین تاریخ دولت زمین بوس دریافت، او به اتفاق نوازش خسر و انه و اقسام عوطف شاهانه فرق عرت بر افراد خته هر ازمه و هر از روپیه به صیغه ندر گذراشد. چون اردو ارگذشت از گهای [۲۰۴] افس صعوبت سیار کشیده بود سجهت رفاهیت احوال مردم روزه شنبه نوردhem مقام فرمودم. روز گمشنه بیست کوچ کرده روز مارکسه بیست و یکم باز مقام اتفاق فناد بد کنار دریای که بسند اشتهار ددد بزم پیا له مرتب گشت اسپ سمند خاصه سپریم که از اسپان اول بسود به خانخان اعزام نمودم. سپریم بد اصلاح اهن هند کوه طلا را گویند و وجهت مasant دنگ و کلانی چشم به این اسپ موسوم گشته. روز حمیده بیست و دوم و شبیه بیست و سوم بیهی دریای کوچ شد. درین روز عجیب آثاری مشهد افتاد. آنی بدعایت صفا و پر حوش و خوش رژای مرتفع می ریزد و بر اطراف نشیمنهای خدا آفرین بتکیف درین بزدیگی به این خوبی آثاری هناظر در نیامده. ندر سیر گاهی است الحظه ای از تماشی آن محظوظ گشتم. روزیکشته شکر مر غایی کورده شد. روز دو شنبه بیست و پنجم و سه شنبه دولتخانه واقع اود بر کشته نشسته شکر مر غایی کورده شد. روز دو شنبه بیست و پنجم و سه شنبه بیست و ششم و گمشنه بیست و هفتم بیهی کوچ اتفاق افتاد به خانخان اپوسین خاصه که در برداشتم لطف فرمودم و هفتاد سه اسپ ز طوابیل خاصه که مهر کدام سواری کرده شده، نیز به آن اذلیق مرحمت نمودم.

روزیکشنه دوم دی ماه اینهی قلعه رئیسیهور محل رویت جلاس گشت این قلعه از اعظم قلاع  
خداون است. در زمان سلطان علاء الدین خواجه رای هم بردو منصرف ہو و سلطان مدت‌های

مددید، محاصره نموده به محنت و تردید بسیار مقتوح ساخت و در آثار سلطنت حضرت عرش آشیانی از رالله برخانه رای سرجن هادا در تصرف داشت و پیوسته شش هزار سواره لازم او می بودند و آن حضرت به میان تأثید ایرد سبحانه در عرص پاکمهاد دوازده روز قلع کردند، درای [۲۰۴ ب] سرجن به رهنمونی بحث سعادت آستان بوس دریافته در سلک دو لحسه اهان منظم گشت و از امرای معتر و بندهای معتمد شد. و بعد ازو پرسش رای بهوج نیز در ذمراه امرای عظام انتظام داشت والحال نیزه او سر بلند رای داخل بندهای عمد است. روز دوشنبه سیوم به عزم تماشای قلعه نوحه فرمودم. دو کوهه در سرا بر یکدیگر واقع است یکی را در می گویند و دوم را تپهور. قلعه بر فراز تپهور اساس یافته و این هردو سر را تر کیب داده رتنههور نام کرده اند. گرچه در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایباً کوه دن حصیبی است قوی وفع این حصار منحصر است ازین جانب، چنانچه والد نزد گوارم حکم فرمودند که توپهارا بر فراز کوه دن برآورده عمارت درون حصار را مجرماً گیرند. اول توپی را که آتش دادند بدچو کندی محل رای سرجن رسید و از اهتدان آن عمارت زلزله در بنای همت و راه عیوبیت و خاکساری به درگاه شهنشاه جرم بخش عنز پذیر سود.

القصه، قرارداد خاطر چنان بود که شب در بالای قلعه گذرایله روزدیگر بهار دو مراجعت فرمایم. چون مه زل و عمارت درون حصار به روشن هندوان اساس یافته حادهها را بی هوا و که فضای ساخته اند ولتشین تيقناد و خاطر به توقف یک شنبه نیز راضی پسند نگشت. حسنه به طهر در آمد که یکی از نوکران رستم خان متصل به حصار قلعه ساخته و باعچه و نشینی مشرف بر صحراء خالی ز فیض و هوائی نیست و در تمام قلعه به ازین جایی نه رستم خان از امرای حضرت عرش آشیانی بوده و از صفرست در بندگی آن حضرت تربیت یافته نست محربیت و قرب حدمت داشته و از غایت اعتماد این قلعه را حواله او فرموده بسودید. بعد [۲۰۵ الف] از فراغ تماشای قلعه و منازل آن حکم شد که جمعی از مجرمان را که درین حصار محبوس اند حاضر سازند تا به حقیقت حال هریک وارسیده به مقتضای عدالت حکم فرموده شود. مجملان خبر از مهامله خون یا شخصی که از خلاص او قته و آشوب درملک راه می یافت دیگر همه را آزاد ساخت و بهر کدام درخواحال اول خرجی و خلعت عذیت شد و شب سلسله چهارم بعد از کشتن پل پهرو سه گهری به دولتخانه مراجعت نمودم.

روز گمشنبه پیجم قرب به پنج کروه کوچ کرده روز بزرگشنه ششم مقام و قیع شد. درین روز خان خانان پیشکش خود به نظر درآورد و از قسم جواهر و مرصع آلات و افشه و فیل

واسپ آنچه پسند افتاد بر گریاده تنهایا به مشارالیه مرحمت فرمودم. مجموع بیشکش او آنچه به درجه قبولي رسید هوازی پیکت و پنجاه هزار دویبه قيمت شد. روز جمعه هفتم پنج كروه کوچ نسودم، پيش از زين سه دس د پشاھين گيرانده شده بود لیکن شکار تورنه تاحال آماش نگردد بودم. چون فرنز شاه جهان ذوق شکار شاهين بسيار درد و شهين هاي او خوب رسيده حسب الاتصال آن فرنز شاه صبح پيگاه سوار شده يك تو زنه به دست خود گيراندم و تور ناي ديجر را شاهيني که آن فرنز در دست داشت گرفت بي تکلف از شکارهای خوب خوب است. به غایت الغایت محظوظ گشتم اگرچه سارس جنور کلال است غایب است برواز کاراک واقع شده شکار تور به هیچ نسبتی به آن نیست. بنام دلوجچه شاهين را که اين قسم جانور نقوی جنه دا می گيرد و بزور سر پنجده همت زبون می سازد. حسن خان قوشچي آن فرنز به جلدوي ابن شکار هعنایت قبل و اسب و خلمت سرا افزایي یافت و پرسش نيز به اسب و خلمت ممتاز گشت.

روز شنبه [۲۰۵] هشتم چهار كروه پیک پو کوچ كرده روز گمشده نهم باز مقام بسودم درين روز خانخانان سپه سالار به خلعت خاصه و کمر شمشير مرصع و فیل خاصه پاتلایر درق عزت بر افراحته مجددا به ساحب صویغی ملک خادميس و دیکن سر بلندی یامان و منصب آن رکن السلطنه از اصل و اصافه هفت هزاری ذات و سوار مرحمت شد. چون صحبت او بالشکرخان راست نیامد حسب الاتصال مشارالیه سا بدخان دیوان بیوقات را به خدمت دیوانی یوتات مقرر فرمودم و منصب عالمخان هزاری ذات و چهارصد سوار عنایت شد و اسب و فیل و خلمت در راافت هر رمه و هر رزویه به صبغه نذر و تسبیح مروارید با پنجاه داس اسب و ده قدر شتر نر و مايه ولايتي و چند دست حاشر شکري و جيبي و حطائي و غيره به دسم بیشکش معروضداشت. روز دوشنبه دهم سه کروه و پیک پاو و رورو شنبه یازدهم پنج كروه و سه پا کوچ شد. درين روز خان دوران مردم خود را آراسته به نظر در آورد و دوهز ارسواد مغل که اکثر اسب توکي و بهنسی عراقی و مجتس دشمند بشزاداد با آنکه جمعیت او متعرف گشته بعضی ملازمها بخت خان شده در همان صویه ماده اند و جمعی از لاھور حدائی گزیده به اطراف ممالک رفته اند این قدر سوار خوش اسپه غنیمت نمود بي تکلف خان دور در شجاعت و دلاوري و جمعیت داري از پیکتایان رور گار است اما امروس که پير منصبي شده و کرسن اورا در یافته و باصره اش بسيار صعیف و رون گشته. دو پسر جوان رشید دارد خالي از معقولیت نیستند. عایتاً خود را در برابر خان دور آن نمودند کار بست [۶۰۱] عظیم مشکل. درين روز به مشارالیه و در زندان او خلمت مرحمت شد. روز گمشده دوازدهم سه هونیم کروه در تور دیده بر کارتال مسدون روی سعدت انفاق

اعتماد در میان تال نشینی ارسنگ واقع است بر یکی از مستویهای این ریاضی شخصی ثبت نموده بود به نظر در آمد و مرد از جابر در آورد. الحق از شعرهای خوب است: ریاضی  
 باران مسوافق همه از دست شدند در دست اجل یکان بکان بست شدند  
 سودند تث شراب در مجلس عمر یسک لحظه زما پیشتر که مسٹ شدند  
 در این وقت ریاضی دیگر هم ازین عالم شنیده شد. چون بسیار خوب گفته آدرا نیز نوشته:  
 ریاضی

اصوص که اهل خرد و هوش شدند در خاطر همدمان فراموش شدند  
 آنها که بصلذبان مخن میگند که خاموش شدند  
 روز مبارکشنه سیزدهم مقام کردند. عبدالعزیز خان از صوسه بنگش رسیده سعادت آستان بوس دریافت. اکرم ام خان که به قوچداری تجویز و اطراق آن معین بود به دولت ملازمت سر بلند گشت. خواجه ابراهیم حسین بخشی صوبه کن به خطاب عقید تحانی سراج از شد. میر حاج که از کومکیان صوبه مذکور و از جوانان مردانه قرارداده است به خطاب شرزه خانی و علم سر بلندی یافتد. روز جمعه چهاردهم پنج کروه و پیکاو کوچ شد. روز شنه پانزدهم سه کروه طلی نموده در سواد بیانه نزول اجلال اتفاق افتاد و خود نا اهل حرم به تماشای بالای قله شناخته محمد بخشی حضرت جنت آشیانی که حراست قلعه مذکور به تهدید او مقرر بوده منزل ساخته مشرف بر صحراء نهاده غایت مرتفع و خوش هوا. مزار شیخ بهلول نیز در جوار آن واقع است و حالی از قیض نیست. شیخ برادر کلان شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسماید طولا داشته و حنث آشیانی را به شیخ مذکور را طه محبت و حسن عقیده بدرجه کمال بود. در هنگ میکد آنحضرت تسحیر ولایت بنگاهه در موده یک چندی در آن ملک اقامت گزیدند میرزا اهدال به [۲۰۶ ب] حکم آنحضرت در آنگه مانده بوده جمعی از قاعچیان زربند که سرشت آنها به فته و ساد مجبول است راه بی و فائی سپرده از بنگاهه برد میرزا مدد و سلسه جنبن بخت باطن میرزا شده به عی و کافر نعمتی و حق ناشناسی رهنمونی کردند. میرزا زای یعاقبت خطبه دام خود خوانده صریحاً علام بی و عناد و مرتفع گرداید. چون آن صورت واقعه از عرضه داشت دولت حواهان بمعنم جلال رسید. آن حضرت شیخ بهلول را بجهت نصیحت فرماندهند که میرزا را از آن اراده ناطل گردانیده بشاهراه اخلاص و اتفاق ظایت قلم سازد. چون آن بدلوان فته سرشت چاشی سلطنت را در کام میرزا شیرین ساخته بودند میرزا بداندیشیها بطل خام طمع شده به موافق و متألف راضی نگشت و به تحریک ارباب فساد و شیخ بهلول دا در پیش چهار باغ که حضرت فردوس مکاتی با بر پادشاه مرلب آب چون ساخته اند به

تبیخ‌های بیباکی شهید گرد نید. چون محمد بخشی را بهشیخ مذکور نسبت ارادت بود نقش اور در قلمه پنه برده مذوفی صاخت.

روزیکنینه شاوزدهم چهار و نیم کروه طی نموده در موضع بیره میزل شد. چون با غ و باولی که به حکم حضرت مریم الزمانی در پرگه جوست اساس یافته برسر ره واقع بود به تماسای آن توجه فرمودم. بی تکفی باولی عمارتیست عالی و بسیاری خوب ساخته‌اند. از کار فرمایان بد تحقیق شد که مبلغ بیست هزار روپیه صرف این عمارت شده و چون درین حوالی شکار حیلی بود روز دوشنبه هفدهم مقم فرمودم. روز شنبه تو زدهم دو کروه و نیم طی نموده موضع دا پرم و رود موکب مسعود اتفاق افتاد. روز شنبه تو زدهم دو کروه و نیم طی نموده در کند تال فتحیور رایات منصور بر افراشت چسون هنگام عزیمت فتح دکن از رنتبهور [الف ۲۰۷] تا اوچین اسمی مازل و بعد ساعت آنها نوشته شده و درین مرتبه به تکرار و شتن مناسب ندید و از رنتبهور تا فتحیور بر اهی که آمله شد دویست و سی و چهار کروه مسافت مه شصت و سه کوچ و پنجاه شش متر که مجموع یکصد و نواده روز بوده باشد طی نموده شد. حساب شمسی چهارماه و بیک روز کم گذشته و قمری چهارماه کامل و از تاریخی که موکب اقبال به عزم فتح ران و تسبیح ملک دکن از مستقر خلافت نهضت فرموده تا حال که رایات جلال هعنان نصرت و اقبال بزر هم کز سلطنت قوارگرفت پنج سال و چهارماه شد.

منجمان واختیار اسان روز مبارکشنبه بیست و هشتمندی ماه الهمی سنه ۱۳ سیزده مطابق سلیمانی محروم سنه یکهزار و بیست و هفت هجری ساعت در آملن به دارالخلافه آگرۀ اختیار فرموده بودند. در بولا مکرر از عرايض دولتخواهان معروف گشت که علی طاعون در شهر آگرۀ شمع است چنانچه در روزی قربیب به حد کس کم و زیاده در زیر بعل بیکش ران یا در ته گلودانه برآورده ضایع می‌شوند و این سلسیوم است که در موسم زمستان طبیانی کند و در آغاز ناستان معلوم می‌گردد. از عرايپ آنکه درین سه مال به جمیع قصبات و فریات و بواحی آگرۀ سرابت کرده و در فتحیور اصل‌لا اثر این طاهر نشده. حتی در مان آبد که ت فتحیور دو و نیم کروه مسافت است مسردم آنجا از بیم و با ترک وطن کرده و دیگر مواضع پناه برده بودند ناگر بر مراجعت حزم و احتیاط اذضوریات دانسته مقرر شد که در این ساعت مسعود به دلیل و فرخی در معموره فتحیور ازول موکب منصور اتفاق افتاد و بعد از تخفیف بیماری و گرانی ساعت دیگر اختیار نموده و به دولت و سعادت وزورد رات جهان گشنا به مستقر خلافت ارزانی فرمائیم انشاء الله تعالی و تقدس.

چشم مبارکشنبه بیست در کمار کول فتحیور تسویه بیفت. چون ساعت د خن شدن به

معموره بیست و ششم قر ر یافته هشت رور در همین منزل توقف مفرغ گشت. حکم فرمودم که دوران را پسوردند هفت کروه برآمد. درین منزل حضرت میریم ارمانتی که مقدر تکسری داشتند دیگر جمیع بیگمات و خلوت اشیان سر دق عفت و سایر بنه های درگاه دول استقال در یافتند. صبیه آصف خان مرحوم که درخانه [۲۰۷ ب] عبدالله پسر خدن عظم ست نقی عجیب و غریب گذرا یید و نهایت تأکید در تصمیع آن نمود. بجهت غرابی مرقوم گشت. گفت روزی در صحنه خواهی به نظر در آمده ایم افغان و خیزان بطریقستان هرسومی رفت و نمی دانست که بکجا رود بهیکی از کیزان گفتم که دم آذر ۱ گرفته پیش گربه انداخت. گر به بشوق و میل رجای خود جسته موش را بهدهن گرفت و فی الفور گذاشتند فرس ظهر ساخت. رفته رفته آثار ملال آزردگی از چهره او پداشت. روز دیگر بزدیک مرد رسید. بخاطر گذشت که انداد تریاک فاروق باید داد. چون ده نش گشوده شد کام و زبان سیاه به نظر درآمد و ناسرور بحال تباہ گذرا یید رور چه رم به هوش آمد بعده رآن کمیزی را دانه طعون ظهرشد. و از افراد شووش و فرونی درد آرم و قوار درونشند ورنگش منبور گشت. زردی بسباهی مایل و ن محبت کرد و روز دیگر با لار وار پایان طلاق شد و در گذشت و به همین روش هفت هشت کس در آن حانه ضایع گشتند و چندی سمار بودند که از آن مزل برآمده ساع رفته. آنها کسی به سایی داشته در ساع فوت شدند و در آنجا بگیری دنه بر نیاورد. مجملان در عرض هشت نهروز هفده کس مسافر راه عدم شدند و نیز گفت که آنها که دامه بر آورده بودند اگر آب جهت حوردن یا غسن کردن از دیگری خلبانی فی الفور درهم سرایت کردی و آخر چنان شد که از عایت نیمه هیچ کس نزدیک به آنها نمی گشت.

رور شنبه بیست و دوم خواهه حهان که به مراست آنکه مفرد سعادت آستابوس در یافته پاصلعه بر بحدی خود را و چهار هزار روپیه به حرسم تصلیق گذرا یید. روز دوشنبه بیست و چهارم به شارایه حلعت حاصل، مرحمت شد. روز مارک شنبه بیست و هفتم بعداز گذشت چهار گهری که قریب دو ساعت نجومی باشد: به طالعی که تو لا بد و کند قفویم

بر کی [۲۰۸ آف] و فریخی رایات منصور به معموره فتحیور نزول سعادت از رانی فرمود و در همین ساعت چش ورن ورن اتفا اتفا شاهجهان ترتیب یافت و ورا به صلا و دیگر بیهان و زد فرمود. و سل بیست و هشتم به حساب ماشهای شمسی ده سار کی غاز شد امید که به عمر طبیعی رسد و همادرین تاریخ حضرت میریم ارمانتی ر آنکه تشریف گرامی از رانی فرمودند و به در یافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید نتوختم. مید که ظن تریت و شفقت ایشان

بر سر این نیازمند مخلد باد.

چون اکرام خان پسر اسلام خان حدمت فوجداری این حدود چنایه باید به قبضه بط در آورده بود منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدی و هزار سوار مرحمت شد، شهر بخان پسر میرز رستم صفوی به منصب هزاری دات و سیصد سوار متاز گشت. درین روز عمارت دولتخانه حضرت عرش آشیانی را به تقدیل سیر کرده به فرزند شاهجهان نموده شد، درون محل حوض کلاسی از سنگ تراشیده در غایت صفا ترتیب یافته کبور تر تلاو نام. سی و شش ذرع درسی و شش ذرع مربع، عمقش چهار و نیم ذرع و بدحکم آن حضرت متصدیان خرانه عمره به طوس و رویه مملو ساخته بودند. سی و چهار کرور و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار درم و شانده لک و هفتاد و نه هزار و چهارصد روپیده شد که مجموع بیشتر از هزار و سه لک به حساب هندستان و سیصد و چهل و سه هزار توان بهص بظاهر این بوده بشد و مدتها تئه لبان نادیه طلب را از آن چشم سار مکرم سیر اب امید می ساختند.

روزی یکشنبه عصر بهمن ماه هماه طنادعی گوینده هر ار درب انعام شد، محبعلی پسر مداغ خان چکنی و ابوالقاسم گیلانی که دارای ایران چشم جهان بین آنها را می کشیده سرمه صحرای آوار گی داده و مدتی است که در بناء این دولت بفراغ خاطر روزگار برومی بردند و بهر کدام در خور حال آنها وجه معیشت مقرگشته، درین تاریخ از آنگه آمده ساعدت [ ۲۰۸ ] ب آستانه بوس دریافتند و بهر یک هزار رویه انعام عنایت شد، جشن مبارکشیه پنجم در دولتخانه داشتگی یافت و ننده های خاص بس، عرهای نشاط خوشوقت گشتنی، نصر الله که فرزند سلطان پرویز فیل کوه ده ز را مخصوص و بهدرگاه فرستاده بود رخصت معاودت یافت و جاده جهانگیر نامه با اسپ قبچاق خاصه عایت شد که بحیث آن فرزند برد، روزی کشنه به کنور کرد پسر رانا امر سپ و فیل و خلعت و کپوه مرصع با پیغول کناره مرحمت نموده و پیجا و جاگیرش رخصت فرمودم و مخصوص ب او سبی بهران افستاده شد، همدردی زی روز نعمز مشکار امان آباد توجه نمودم چون حکم بود که آهون آن سر زمین هیچکس شکار نکنند درین نیش سال آهونی بسیار فراهم آمد و بعایت رام شده اند، روزی کشنه دوازدهم به دولتخانه معاودت فرمودم و روز مذکور ده دستور مجهود مرم پیا ه ترتیب یافت.

**حضرت شیخ سلیم چشتی:** شب جمعه سیزدهم به روضه غفران پناه شیخ سلیم چشتی که شهادی ارجمندانه ایشان صفات ایشان در دیباچه این اقبال نامه ثبت افتاده روتھ و تحده حوانده شد. هر چند اظهار کرامات و خارق عادات تزد برگزیده های در گاه ایزدی پسندیده نیست بلکه دون هر سخن دانسته از اظهار آن اجتناب می شمایند. لکن وقتی از وقت در جذبه

و مسنتی بی اراده و اختیار، القصد هدایت شخصی ظاهر شد زجمله آنکه پیش از ولادت من حضرت عرش آشیابی را به نویده دوم این نیازمند دود برادر دیگر امیدوار ساخته بودند. دیگر آنکه روری نه تقریبی حضرت عرش آشیابی پرسیدند که سنین عمر شما چند است و زمان ارتحال بعد از الملك نه اکنی حواهد بود؟ در جواب گفتند که حق جل وعلا عالم السر والخفیات است و بعد از مالله واعراق و اشارات پهلوی این نیازمند فرمودند که هرگاه شهزاده به تعلیم معلم یادیگری چیزی یاد نگیرند و به آن متكلم شوند نشان وصال ماست. لاجرم آن حضرت به حمایی که در خدمت من مهره بودند تأکید فرمودند که هیچکس [۲۰۹ الف] به شاهزاده از ظلم و نشر چیزی تعلیم نکند تا آنکه دو ماه و هفت ماه گذشت. روری یکی از عوادت مستحبه که در آن مهیه می بود و همیشه سه مدججه دفع عنین الکمال می سوخت بداین ها در خدمت من داده است و از خبرات و تصدقات بیهوده می شد مر اتفهه باشند غافل از آن مقدمه این است. ۱. نهمن تعطیم نمود. بیت

همی عچه امید بگشای  
گلی از روش جاوید ننمای

و من به حاجت شترفته این بیت را حوالدم. شیخ بی ختار زیارت خود برجسته بده ملازمت حضرت عرش آشیابی شناقتند و از ظهور این وقوع چنانچه بود آگه، هی بخشیدند. قصارا همان شب اثر تب ظاهر شد و روز دیگر کس به خدمت آن حضرت فرسته ده تنسین کلاوت ر رکه آن گوینده های بی تظیر بود طلب اشتند تنسین به ملازمت ایشان رفته آغاز گویندگی نمود بعد ازان کس به طلب حضرت عرش آشیابی فرستاد نسچون آن حضرت تشریف اوردن فرمودند که وعده وصال رسیده و اد شما وداعی شویم و دمتار زسرخود برداشته برسمن نهادند و گفند که ماسلطان سلیم را جانشین خود ساختیم واورا به خدای حافظ و ناصر سپردیم و زمان رهان صحف ایشان امتداد می یافت و اثر گذشتن بیشتر ظاهر می شد تا به وصال محظوظ حقیقی بیوستند.

روضه شیخ سلیم فمسجد: بکی از اعاظم آثاری که در عهد دولت وزمان خلافت حضرت عرش آشیابی مطهور آمده بین مسجد و روضه است. بی اغراق عمارتی است تهای عسالی، یمکن که مثل این مسجد در هیچ لادی بیاشد، عمارتش همه از سنگی در کمال صفا اساس یافته پس اک رویه ز سجزه ع امره صرف شده تا به امام رسیده و آنکه قطب الدین خان کو کلناش محجر دور روضه و فرش گشید و پیش طاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته سوای این است. بین مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان مرسمت جنوب واقع است. در نهایت ارتفاع و نهایت تکف پیش صاف در دوازده در عرض و شانزده طول و بنجامد ع ارتفاع [۲۰۹ ب] درد بهمی و در دو ریه رد لا ناید رفت تا به آنجا رسید و دری دیگر فروتر ازین رو به مشرق واقع است.

طول مسجد از مشرق بهمغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده ذرع است ازان جمله مقصوده بیست و پنج و بیم ذرع پانزده در پارده ذرع گنبد میان است و هفت ذرع عرض چهارده طول و بیست و پنج ذرع ارتفاع پیشطاق است و بردو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خردتر است. ده ذرع درده ذرع، تنه ایوان متون دار ساخته اند و عرص مسجد از شمال به جنوب یکصد و هشتاد و دو ذرع است و بر اطراف نوادیان و هشتاد و چهار حجره است. عرض حجره چهار ذرع و طول پنج ذرع و ایوان به عرض هفت و نیم ذرع و صحن مسجد سوای مقصوده و ایوان در یکصد و تیز ذرع، و طویل یکصد و چیان و سه ذرع عرض است و بالای ایوانها و درو بالای مسجد گنبد های خرد ساخته اند که در شباهی عرس و یام متبرک شمع در آن میان تهدده، دور آن را به پارچه لو ان می گیرند. واژ عالم فانوس می نماید. وزیر صحن مسجد را بر که ساخته اند که به آب ران مهلو می سازند. چون فتحبور کم آب و بدآب است به اهل این سلسله و درویشاًی که بپوشته مجاور ایوان مسجدند تمام سال کنایت می کند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل به مشرق روپه شیخ است. میان گنبد هفت ذرع و دور گنبد ایوان یعنی مرمر که پیش آنرا نیز پنجه پیشگان مرمر ساخته اند در غایت تکلف، و مقابل این روپه بر سمت مغرب هماند که فاصله گنبد دیگر واقع است که حويشان و فرزندان شخ در آنجا آسوده اند. اذعالم قطب الدین خمان و اسلام خان و معصم خان وغیره که همه به نسبت این سلسله و مراجعت حقوق به مرتبه امارات و پایه عالی رسیده بودند چنانچه احوال هر یک درجای خویش مذکور شده و الحال پسر اسلام خان که به خطاب اکرم خان سرافرازی دارد صاحب سعادت است و آثار سعادتمندی از وجودت احوال او ظاهر [۱۰الف] و خاطر متوجه تربیت او بسیار است.

رور مادر کشنه نو زدهم عبد العزیز خان را به منصب دوهاری ذات و هزار سوار سرافراز ساخته به خدمت فتح قلعه کانگره واستیصال سورج من کافر نعمت تعیین فرموده و فیل و اسپ و خلعت به مشارالیه محظت شد. ترسون بهادر نیز به همان خدمت دستوری یافت. منصب او هزار و دو صد ذات و چهار صد و بناء سوار مقرر گشت و اسپ عنایت نموده رخصت فرموده چون منزل اعتماد الدوله در کناتال واقع بود و به غایب جای باشد اقام داشتن تعریف می نمودند. حسب لائیس مشارالیه چشم روز مبارکشنه بیست و ششم در آنحا ترتیب یافت و آن رکن-السلطنه به لوازم پای تداز ویشکش پرداخته مجلس عالی آزاد است و شب بعد از خودن طعام به دولتخانه معاودت واقع شد.

روز مبارکشنه سیوم ماه سفند ارمذ الهی سید عبدالوهاب پارهه که در صوبه گجرات خدمات و ترددات ازو به ظهور رسیده بود به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافرازی یافته

به خطاب دلیر خانی فرق عزت بر فراشت روز شنبه دوازدهم به قصد شکار امام آباد نهضت مو کب اقبال اتفاق افتاد و تا روز پیکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شش مبارکشنه هفدهم بدلوت خانه مراجعت واقع شد. قصاراً روز شنبه در اثنای شکار عقد مر و اریدی و امای که مرد جهان بیگم در گردن داشت گشته بگفته لعل که به ده هزار روپه می ارزید با یک دانه مر و ارید که هر اردوییه بینا داشت گشید روز گمشنه هر چند قراولان تفحص و تجسس نمودند بلست نیفتداد. بخاطر رسید که هر گاه نام این روز گمشنه باشدیداشدن آن درین روز از محالات است به تخلاف آن چون روز مبارکشنه همشه بر من مبارک و حجسته آمد است به اندک تفحص قراولان هر دورا در آن صحرا ای بی سروان یافته به ملازمت آوردند. واژ اتفاقات حسنه [۴۱۰] آنکه دد همین روز فرختنده جشن وزن قمری و زم بست باری آراستگی یافت، و بشارب و قطع ظمه موشکست سور جمل سیاه بحث نیز رسید.

تفصیل این جمال آنکه چون راجه و بکر ماجیت به افواج منصور بدان حدود پیوست سور جمل بر گشته روزگار خواست که روزی چند به بنتال و یافه درای بگذراند. مشارالیه که ذ حقیقت کار آگاه داشت بمسخن او نبرداخته قسم جرأت و جلاالت پیش تهداد و آر مخدوش - العاقبت سر رشته تدبیر از دست داده نه به جنگ صفت پای همت قلم داشت و نه به لوازم قلعه داری همت گماشت. به اندک و زد خورده کس بسیار به کشتن داده راه آوارگی پیش گرفت و قلعه دمو و مهری که اعتصاد قوی ن بر گشته بخت بود بی محنت و تعب هردو مفتوح گشت و ملکی که با عن جد در تصرف داشت بی سپر عس، کر اذال شد و آن سر گشته بادیه ضلالت و ادمار به حال تباہ پنه به کربوهای دشواد گزد برده خدک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش ریخت و راجه بکر ماجیت ملک او را پس سر گذاشته با افواج قاهره بتعقب او شافت و چون صورت حال به مسامع حلال رسید به جلد وی این خدمت شایسته نقاره بدر اوجه مرحمت نمود و فرمان فضائسر حمان از تهرمان حلال شرف ارتقایع یافت که قائمه و عماراتی که ساخته و پرداخته او و پدر او باشد از بیخ و باد بر انداخته اثیری از آن بر روزی زمین نگذارد. واز غراب آنکه سور جمل سور گشته روزگار برادری داشت حکمت سنگه نام چون ورا به خطاب راجگی و پایه امارات سر بلند ساخته و ملک بار و سامان و حشم و خدم بی شریک و سهیم دمشار لیه عنایت نمودم، بجهت مراءات خاطرا و جنگ سنگه را که با او سازگری نداشت منصب قلیلی «جویز فرموده به صوبه ینگاهه فرستاده بودم و آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگار بخواری و دشمن کامی گذانیده انتظار لطیفه غیبی داشت تا آنکه بد طالع [۴۱۱] از چین منصوبه نشد و آن سی سعادت تیشه بر پای خود زد. حکمت سنگه را بسرعت هر چه تمامتر به درگاه طلب داشته به خطاب راجگی و

منصب هر ازی ذات و پانصد سردار سرافراز ساخته بیست هزار درب مدد خرج از خزانه عامره عنایت شده و کهپوه مر صبع و خلعت و اسب و فیل مر حمت نموده نزد راجه بکر ماجیت فرستادم. و فرمان تگتی مصاعع شرف صدور یافت که اگر مش رالیه پدر هنمونی طائع مصلدر خدمات شایسته گردد و در لخواهیهای نیک زو به ظهور رسد دست تصرف اورا در آن ملک قوی مطق دارد.

چون تعریف با غنور منزل و عمارتی که بد نازگی احداث بافته مکرد بمرض رسیده بود. روز دوشنبه بر بارگی شوق سوار شده در با غب و ستن سر امترل گشیدم. و روز سه شنبه در آن گلشن دانگشا به عیش و هراغت گذر نیده شب گمشبه با غنور منزل به ورود موکب مسعود آد سنگی یافت. این باعیست هشتمل بر سیصد و سی جریب به تکر المیهی و دور آندا دیوار عرض رفیع از خشت و هک ریخته بر آورده در گزین استحکام و در میان با غ عمارت عالی و نشیمنگاه بی تکف و حوضهای لطیف ساخته شده و در یروز دروازه چاه کلاسی ترتیب یافته که سی و دو جفت گاآ منصل آب می کشند و شاه جوئی مین با غ در آمدہ به حوضها می ریزد و غیر از این چندین چاه دیگر هست که آب آنها به حوضها و چمنها تقسیم می یابد و به توان و اقسام فواره و آثار زینت افزوده و تال آبی در میان حقیقی با غ واقع است که به آب باران برمی شود و اگر احیاناً درشدت گرما آب آن رویه کمی نهد از آب چاه مدد می رسانند که پیوسته لبریز باشد. قریب یک لک و پنجاه هزار رویه تاحال صرف این با غ شده هنوز ناتمام است و مبلغها به ساختن خب بانهای و نشانیدن نه لها صرف خواهد شد. و بیز قر ریافت که تال میان با غرا از سرتو حفر نموده راه به داخل و خارج [۲۱ ب] آب زا به معنی استحکام بخشند که همیشه بر آب بشد و آب آن از هیچ راهی بدر برود و فضان نپزد و یعنی که فریب بدولک رویه بهمه جهت صرف شود نایه اتمام دارد. رور مادر کشنه بیست و چهارم خواجه جهان پیشکش کشید از خواهر و مر صبع آلات واقعه و فیل و فیل و اسپ موادی یک لک و پنجاه هزار رویه انتخاب نموده تنه به مشار لیه عایت فرمودم تاروز شنبه در آن گلزار نشاط به عشرت و نشاط گذر اینده یکشنبه بیست و دقتم به قطبور عنان مراجعت معطوف داشتم و حکم شد که امرای عظام به دستور هرسال دولتخانه را آگین. نلی تمایند. رور دوشنبه بیست و هشتم به قدر شویی در چشم خورد باقیم و چون از غله خون بود، فی المور به علی اکبر حراح فرمودم که فصد کرد و درین نفع آن ظاهر شد و خفت تمام یافت و هنر رزویه به اعدام او مر حمت شد. رور سه شنبه بیست و نهم «قرب حان از وطن خود آمده سعادت آستان بوس دریافت و به انواع هر احتم سرافر ز ساختم.

## نوروز چهاردهم از جلوس جهان افروز

صبح مبارک شنبه چهارم شهر دیع الآخر سنه هزار و بیست و هشت هجری، حضرت پیر اعظم فروع بخش عالم به بیت الشرف حمل سعادت نحویل ارزانی داشت، و سال چهاردهم از مداده جلوس این بیازمند بهادر کی و فرخی آغاز شد.

**پیشکش شاه جهان:** در روز مبارک شنبه غرة نوروز کیمی افروز فرزند اقبال مند شاه، جهان که غرة وجه مرادات و فروع جبهه سعادات است، حشی عالی ترتیب داده منتخب تحت روزگار زنگیس و نوادر هر دیار، به رسم پیشکش معروض ساط اخلاص گردانید. از آن حمله یاقوتی است به وزن بیست و دو، سرخ خوش زنگ و آبدار و به اندام، جوهربان چهل هزار روپیه قیمت نمودند. دیگر لعلی است وزن آن سه نانگ باغات برقیس. قیمت آن بیز چهل هزار روپیه شد. دیگر شش دانه مروارید که یکی از آنها یک تانک [۲۱۴ الف] و هشت سرخ وزن دارد. و کلای آن فرزند در گجرات بیست و پنج هزار روپیه ابیاع مسوده داد و پنج دانه مروارید دیگر بدهی و سه هزار روپیه، و سلک قطعه الماس که هزده هزار روپیه ارزش آنشده و همچنین پرده مرصن باقیه شمشیر که در فرزند تهایت دقت و تصرف صیعت به کاربرده، پنجاه هزار روپیه قیمت تراشیده نشانیده اند. آن فرزند تهایت دقت و تصرف صیعت به کاربرده، پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافت، و از تصرفات آن فرزند نقاره خانه است از طلا و نقره. درین تصرف خاصه اوست که تا حال به خاطر هیچ کس نرسیده بود و بی تکلف حرب یافته، یک جفت نقاره مرسل نوار از طلا ساخته کور که و نقاره و کرنا و سرنا وغیره آنچه لازمه نقاره خانه پادشاهان ذی شوکت است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرختن مسعود که بر تخت مراد جلوس نمودم به نوازش در آوردند. مجموع بشخصت و پنج هزار روپیه برآمده دیگر تخت و اردي فیل که اهل زبان خوش گویند از طلا ساخته به می هزار روپیه مرتب گشت. دیگر دوز تجری فیل کلان با پنج زنجیر تلایر از مابت پیشکش قطب الملک حاکم گلگدده. فین اول دادا یهی نام داشت. چون در نوروز داخل فیلخانه خاصه شد بود نوروز نام کرد. الحق فیلیست مدغایت عالی در کلای و جمال و شکوه هیچ کاستی ندارد. چون در نظرم خوش تمود خود سوار شده در صحن دولتخانه گردانید و قیمت این فیل هشتاد هزار روپیه مقرر گشت و بهی شش زنجیر دیگر بیست هزار روپیه. و رحوت طلا از زنجیر وغیره که بجهت فیل بور نوروز آن فرزند ترتیب داده داده بود به می هزار روپیه برآمده و فیل دوم نارخوت نقره گذشت، وده هزار روپیه دیگر از جو هر متفرقه برگزیده شد، و از پارچه های نفیس گجرات که کرکرا قان آن فرزند بر بیسباده

فرستاده و دند. اگر به قصیل مرقوم گردد بطور می انجامد. القصه مجموع پیشکش او چهار لک و پنچاه هزار روپیه شد. امید که از عمر و دولت برخورد.

روز حمده دوم شجاعت جن عرب و نور الدین قی کوتزال پیشکش گذرا بودند. روز سیموم داراب خان پسر حان خانان؛ روزی کشنه چهارم خن جهان تمام ضیافت نمود. از پیشکش‌های او یک دانه مروارید که به بیست هزار روپیه خریده بود بادیگر نفایس که مجموع آن یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد مقبول افتاد؛ تمه به مشارا لیه بخشیده شد. روردوشیه پنجم راجه کشندام و حاکم خان، روز سه شنبه سردار خان روز گمشبه هفتم مصطفی خان و امانت خان پیشکش گذرا بودند. از هر کدام قلبی به جهت سرافرازی آنها بقول نموده شد

**جشن اختیادالدوله:** روز مبارک شنبه هشتم مدارالمسکی عتماد لدوله در منزل خسود جشن ملوکانه آراسته انتماض ضیافت نموده به قول این منمس پایه قدر او افروده شد. الحق در آراستن مجلس و افزایش پیشکش بها بیت عراق و تکلف به کار برده طراف تال را تاجایی که چشم کارمی کرد و کوچه هایی که از دور و نزدیک می تمود به اقسام چراغان و فانوس ابوان زینت بخشیده بود. از جمله پیشکش‌های آن مدارالسلطنه تختی است از طلا و نقره در تهایت تکلف و تصنیع و بایدهای آن را به صورت شیر نموده که تخت برداشته اند و در مدت سه مال مه اهتمام تمام به اتمام رسیده؛ و به چهار لک و پنچاه هزار روپیه مرتکشته؛ و این تخت را هنرمند نام فرنگی ساخته که در قرون زرگری و حکاکی و انواع هنرمندی عدیل و نظر خود تدارد؛ و بخات خوب ساخته و این خطاب را به وعایت فرموده ام؛ و سوای پیشکش که به جهت من آورده موازی یک لک روپیه از مرصح آلات و اقمشه؛ بیگمان و اهل محل گذراند. بی اغراق ازابتادی ذمان دولت حضرت عرش آشیانی؛ رالله بر هایه تاحال که سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیازمند است هیچ یکی از امراء عظام چنین پیشکشی نکشیده [الف] ۲۱۳ نسبت در بن روز اکرام خان پسر اسلام خان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت؛ و ای رای سنگدلن به منصب دوهزاری ذات و ششصد سوار ممتاز گشت.

روز حمده نهم اعتبار خان پیشکش گذرا بودند؛ و همدرین تاریخ خان دوران به عنایت اسپ و بیل سرافراز شده به ایلت ولایت تهتهه رخصت یافت، و منصب او سه دستور سابق شاهزاده ذات و پنجهز از سوار گشت. روز شنبه دهم فاضن خان، روزی کشنه یازدهم میرمیران، روز دوشنبه دوازدهم اعتقاد خان، روز سه شنبه هودهم تاریخ خان و ای سنگدلن، روز گمشبه چهاردهم میرزا راجه به او سگه پیشکش کشیدند، و از هر کدام آنچه نفاست و تازگی داشت بر گزیده تمه به آنها مرحمت فرمودم. روز مبارک شنبه پانزدهم آصف خان در منزل خود که به غایت جای بصفا

و دلشیز بود مجس عالی و جشن پادشاهانه آراسته انتماس صیافت نمود. ملتمنس و را پیوه قبول بخشدیده با اهل محل تشریف برداشده؛ و آن رکن السلطنه این عطیه را از مواهی غیبی شمرده، در افزونی پیشکش و تریب محلس عنایت اغراق به کار برده بود. زجواهر گرنها و زرفتهای نقیص و اقسام تجف آنچه پسند افتاد برگزینده تنسه به مشارالیه عنایت فرمودم. از جمله پیشکشها ای اولعلی است وزن دوازدهونیم تانک که به لک لک و پیست و پنجهر از رویه خریده بود و قیمت مجموع پیشکش از آنچه مقول افتاد لک لک و شصت و هفت هزار روپیه شد. درین تاریخ خواجه همان به منصب پنجهر از ذات و دوهزار و پانصدسوار سرافراز شد لشکرخان حس الحکم از دکن آمده به دولت آستان بوس سر بلندی یافت. چون در خاطر قرار یافته که بعداً گذشتند اینم بر سات در آغاز خوبیهای هوا به مقاضای جل و علا موکب کیهان نظری به سیر گلزار همیشه بهار کشمیر نهضت فرماید لاحرم [۲۱۳ ب] محافظت و محاربت قله و شهر آگرہ و وجہ از طرف دوازی بدستوری که خواجه همان داشت به لشکرخان منسدیده اورا به توبد این مرحمت ممتاز ساختم. اهانت خان به خدمت داروغگی دغ و گذرابین سواران محله خود سرافر رگشت.

روز جمعه شانزدهم خواجه ابو لحسن میر بخشی، و روز شنبه هفدهم صادق بخشی، و روز یکشنبه هزدهم ازادخان میر سامان، و روز دوشنبه نوزدهم که جشن روز شرف بود، عضدالدوله پیشکشها گذرابیند و از در کدام آنچه پسند افتاد بهجهت سرافرازی آنها پایه قبول یافت. درین بوروز قیمت پیشکشها بی که مندهای درگاه گذرابیند و به منصب قبول افتاد بیس لک رو به شد روز شرف به قدر سعادتمند شاهزاده سلطان پروریز منصب بیست هزاری ذات وده هراسوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم. اعتدادالدوله به منصب هفت هزاری دست و سوارشرف احصصن یافت. عضدالدوله را به خدمت نالیقی قرة العین خلافت شاه شجاع امتیاز داشتند. امید بعده عمر طبیعی بر سر واژ اهل سعادت و اقبال باد. قسم خان به منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد وار، و باقر خان به منصب هزاری ذات و چهارصدسوار، سرافراز شدند چون مهارت خان انتیاس کمک نموده بود پا صدسوار احدی به صوبه پنگش تعیین فرمودم و عبر تخریر اکه در آن صوبه مصلدر خدمات شایسته شده برد به عنایت قبل و کهپوهه منصب سرافراز ساختم. درینولا عبدالستار مج و عمادی به خط خص حضرت جنت آشیانی امارا به بر هانه مشتمل بر بعضی از دعوات و مقدمه ز علم تنظیم و دیگر امور غریبه که اکثری را آزموده وه حقیقت و ادسیده در آن خریده سعادت ثبت فرموده اند پدرسم پیشکش گذرابیند. بعداز زیارت خط مبارک ایشان ذوقی و مشطی در حود مشاهده نمودم که خودرا کم به آن حال یاد درم به غایت العایت محظوظ

گشتم. [۲۱۶ الف] به تحدا که هبیج تخفه نادر و جواهر گرانها پیش من به آن نمی رسد. به جلدی این خدمت منصب او از آنچه در متخلیه او نگذشته بود افروزه هزار درب واسپ و پل سرافراز شد. هنرمند فرنگی که تحت مرصع را ساخته بداعما سه هزار درب واسپ و پل سرافراز شد. به خواجه خان محمود که سالک طریق خواجه هاست و خالی از درویشی و نامرادی نمی نماید هزار و پیه لطف نمودم. لشکر خان به منصب شهرداری دات و دوهزار سوار سربلندی یافت. معمور خان به منصب نهضتی ذات و چهارصد و پنجاه سوار و خواجه گی ظاهر به هشتادی ذات و سیصد سوار، و سید احمد قادری به هشتادی و شصت سوار سرافراز گشتد. راجه سار نگد پو به منصب هفتادی ذات و سی سوار، میر خیل الله پسر عصده لله به منصب شصتادی ذات و دو صد و پنجاه سوار، قیر و زخن خواجه سرا به منصب شصتادی و یکصد و پنجاه سوار، و خدمت خان به منصب پتصد و پنجاه سوار، و محروم خان به پانصدی و یکصد و بیست سوار سرافراز شدند. عرب خواجهی به منصب شصتادی ذات و سیصد سوار، رای بنو الیاس مشرف فیلحانه به منصب شصتادی ذات و یکصد و بیست سوار، و ری مانیداس مشرف محل به منصب شصتادی ذات و یکصد سوار سربلندی یافتند. تهمل و جگمال پران کشن سنگه هر کدام به منصب پانصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار روز افزون خواص پسر راجه سنتگرام به منصب پانصدی و دو صد و بیست سوار امیاز یافتند. اگر اضافه متصدارانی که از پانصدی کمتر اند نگاشته شود به طول می انجامد. به حضر خان خاندیسی دوهزار و پیه انعام شد. دوز گم شنه بیست و یکم به قصد شکار متوجه امان آباد گشتم پیش از آن به چند روز حسب الحکم خواجه جهان و قیام خان قراول باشی بجهت شکار قمرغه و ضای و سیعی اختیار نموده بر دور آن سراپرده کشیده آهوی سیار از اطراف صحراء رانده به درون سراپرده آورده بودند. چون عهد کردام که بعد ازین هبیج جانداری را به دست خود نیاز ادم بخارط رسید که هم را زنده گرفته در میدان جو گان فتحیور گذاشته شود که هم ذوق شکار در یافته باشم و آسیبی بدآنها نرسد. بنابران همه متصدر آس در حضور گرفته به فتحیور و مستاده شد و چون ساعت در آمدن بیدار لخلفه آگرمه نزدیک بود به دریمان خدمتیه حکم فرمودم که از شکار گاه نا میدان فتحیور دور و پیه مثل کرچه سراپرده می کشیده باشند و آهوان ر، از آن راه رانده به میدان فتحیور رسند. قریب به هشتاد آهو سه این طریق فرستاده شد که مجموع یکهزار و پانصد آس بوده باشد. شب گم شبه از امان آباد کوچ فرموده در بوسنان سرای منزل گزیده شده از آنجا شش مبارک شنبه بیست و نهم به با غنور منزل تزول اقبال افتاد. روز جمعه سی ام والمه فرزند شاهجهان به جوار رحمت ابردی پیوست. روز دیگر خود بمنزل آن فرزند گمی رفته به انواع و اقسام دلنوایی و خاطر جویی او پرسیده همراه خود به دولتخانه

آوردم.

روز یکشنبه غرہ اردی و پهشت ماه الهی به ساعت سعادت قرین که منجمان و احترشنان امان احتیار نموده بودند بر فیل خاصه دلیر نام سوار شده به مبارکی و فخری به شهر در آمد. خلق انبوی از مرد وزن در کوچه و ازار از درودیوار فراهم آمده انتظار داشتند. ره آئین معهود تادرون دو اتحاده شارکان شناختم. از تاریخی که موکب مسعود به این تاریخ سفر عاقبت محمود نهضت فرموده تحال که قرین سعادت و اقبال مراجعت نموده پنج سال و هفت ماه و نه روز است. درین ولا ده فرزند سلطان پرویز فرمان شد که چون مدتها مید گذشته که از خدمت حضور محروم است و بهادران سعادت رمین بوس مستعد نگشته اگر آزومند ملازمت باشد بهم و جب حکم متوجه درگاه شود. بعداز ورود فرمان مرحوم، عنوان آن فرزند، ظهور این مکرمت را از مو اهل عیسی شمرده روای امید درگاه شهر اشتباه نهاد. درین سال به قترا و ارباب استحقاق چهل و چهار هزار و هفت صد و هشتاد و شش بیگه رمین و دودیمه درست از هندوستان و سیصد و بیست خرد از علم از کشمیر و هفت قبه [الف] رمین از کامل مدد عاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کم بخشی خیر سگانی نصیب روزی ناد.

از سو نج بن ایام یاعی شدن الهداد پرسچلاله فدان است. تفصیل این اجمال آنکه چون مها بت خان به ضبط منگش و استیصال افتخار دستوری یافت به گمن آنکه شاید بی سعادت در رابر مر سحم و نوادرش ما مصدر خدمتی تو اندشد. التماس نموده همراه برد و چون سرشت این کافر بعمیان حق رشناس به نفاق و بداندیشی مجهول است بتا بر حزم و احتیاط مقرر شد که درند و برادر خود را به درگاه فرستند که پدر طبق پر غمال در حضور باشند و بعداز آنکه پسر و برادر او به درگاه رسید بجهت تسلی و دلسا ای او به انواع مراحم و نوازش سرا بر از ساختم لیکن آسحاکه گفته اند. بیت

گیم بخت کسی را که بافتند سیاه  
از آن تاریخی که به آن سرنمین پیوست آثار بیداری و حق ناشناسی ازوجناب احوال او ظاهر شدن گرفت، و مها بت خان بجهت نظام سرکار سر رشته مدار از دست نمی داد تا آنکه درین ولا فوجی به سرداری پسر خود بر سرطاینه از افغانان درستاده بود اورا همراه ساخت، چون به مقصود پیوستند از نفاق و بداندیشی مومی ایه آن بورش خاطر خواه به انجام نرسید و بمحصول مقصد مراجعت نمودند؛ و لپداد بدیهاد به توهمند آنکه مبادا درین مرته مها بت خان ترک مدار نموده در مقام تحقیق و بازرس در آمده به پاداش کردار خود گرفتار شود پسره آزرم ز میان بر گرفته بقی و حرام نمکی را که درین مدت پوشیده می داشت بی اختیار ظاهر ساخت و چون

حقیقت حل از عرضه شت مهباش حن به مسامع جلال رسید حکم فرمود که پسر اورا با برادرش در قلعه گوالیار محبوس دارند. اتفاقاً پدر این پادشاه نیز از خدمت حضرت عرص آشیانی گریخته برقه بود و ساخته [ب ۲۱۵] به ددی و راهزتی رورگار بسربرد تابه سزای کرد از شت خود گرفتار شد. امید هست که این بیسعت مخدول الهافت هم درین زودی به پاداش اعمال خویش مبتلا گردد.

روز مبارکشنبه پنجم مانستگه ولد راوت شنکر که از کومکیان صوبه بهار است به منصب هز ری ذات و ششصد سوار سرافرازی یافت. عاقلخان را بهجهت دیلان محله و تحقیق جمیعت منصبدار نی که به خدمت بنگش مقرر ند رخصت فرمود و فیلی به مشارالیه عنایت شد. بهمها بت خن خنجر خصه طرح مازندران صحیح دوست ییگ مرحمت نموده فرستادم. پیشکش روز دوشنبه به محمود آمدار که از زمان شاهزادگی و ایام طفویت به لوازم بدگی و خدمتمنگاری اشتغل دارد انعام مقرد شد. بیژن خویش پاینده خان مذول به منصب هفتصدی ذات و چهارصد و پنجاه سوار ممتاز گشت. محمدحسین برادر خواجه جهان را که به خدمت بخشیگری کانگره اختصاص دارد منصب ششصدی ذات چهارصد و پنجاه سوار عنایت نمودم. درین تاریخ تر بیت خان که از خانه زاد منورونی این درگاه بود و به یعنی تریت من در سلط امرا انتظام داشت و دیعت حیات سپرده خالی از نامرادي و سلامت نفس نبود و جوانی عیاش طبیعتی بود. تمامی عمر خود را می خواست که به فراغت مگذراند. به نعمه هنلی بسیار سیار میل داشت و بدhem نمی وهمیل. مردی بی بدی دسود. درجه سورسنگه به منصب پنجهز ری ذات و سوار سرافراز شد. به کرم الله ولد علی مردان بیادر و باقفرخن فوجدار ملنان و ملک محب افغان و مکوب خان فیل مرحمت فرمودم. سبد یا زید خاری که حرامت قلعه بهکر و فسوجداری آن حدود به عهده اوست نیز به عنایت قبل سر بلندی یافت. امان الله پسر مهباش خان به امام خنجر مرصع ممتاز گشت. به شیخ احمد هاسی و شیخ عبداللطیف سنبلی و فرشتخات خواجه سر و رای کنور چند مستوفی فیل مرحمت نمودم. محمد شفیع بخش صوبه پنچاه ذات و سیصد سوار فرق عزت برآفراخت. بدمونس پسر مهتر خان که حرامت قلعه کالجیر به عهده اوست منصب پنصبی ذات و پیکصد و پنجاه عنایت شد.

درین تاریخ حیر فوت شاه توارخان پسر سپهسالار خانخانان سبک گرانی خاطر گشت. در هنگامی که آن افالیق از ملازمت رخصت می شد به تأکید تمد فرموده شده بود که چون مکور به مسامع جلال رسیده که شاهنوازخان شیفته شراب گشنه و پیاله به افراط می خورد اگر درواقع این سخن فروغ صدق در حیف باشد که درین سن خود رضایع سازد. باید که

اورا نطور اونگذارد و ضبط احوال و به واجبی نماید، و اگر خود از عهد، و بیرون نتو نمد آمد صریح عرضداشت نماید که به حضور حلقه‌اشته به اصلاح حال او نوجه فرمائیم. چون بد برهاپور رسید شاهو از خان را به غایب ضعیف و زبون یافته و تدبیر علاج و پرداخت. قضا را بعداز روری چند صاحب فراش گشته بر ستر ساقوانی فتد. ۵- رچند اطبا مراجعت و تدریست بکار برده سودمند نشد و در عن جوانی و دوات درسن سی و سه ساعتی ساجهان چنان نگرانی و حسرت هجوار رحمت و مفترت بزدی پوست. از شبden این‌چنان ناخوش تأسف بسیار خوردم. الحق خوب خانه‌زادی رشید بود. باستی درین دولت مصلحت خدمات عمدۀ نمایند و اثرهای عظیم مانندی. اگر چه همه‌را این‌راه در پیش است و از فرمان گیتی مطابع قض و قدر هیچ‌کس را چاره و گیری نی. لیکن بداین روش رفتن نگران می‌نماید. مید‌که از اهن مرغش «شد».

راجه‌سار نگه‌پورا که از حلقه‌گاران نزدیک و نزدهای هزاحدان است نزد آن تالیق [۱۶] فرستاده به ا نوع مراسم و نوارش پرسش و دلخواهی «رمودم»، و منصب پنهان‌هز ری شاهنوازخان را به‌متصرف برادران و فرزندان او امزوده شد. در ابابخان برادر خرد او را به منصب پیجه‌اری ذات و سوار از اصل و خود سوافراز ساخته و عایت نعمت و بیل واسط و شمشیر مرصع ممتاز بخشیدم و نزد پدرش رخصت فرمودم که اورا به‌جای شاهنوازخان به سرداری صوبه بوار و احمد نگر مقرر نماید. رعن داد برادر دیگر ش به‌منصب دوهززادی و هشتم‌سوار سر بلندی یافت. منوچهر پسر شاهنوازخان به‌منصب دوهزاری ذات و هزار سوار می‌تخر گشت. طفری ولد شاهنوازخان به‌منصب هزاری ذات و پا صد سوار ممتاز شد. رود مبارکشده دو زدهم فاسمه حان خویش اعتمادالدوله و «عایت علم فرق عزت برادر اخشت. اسدالله پسر سید حاجی را که به‌ازاده بدگی و خدمت آمده بود منصب بانصدی ذات و یک‌صد سوار از عایت شد. صدر‌جهان خویش مرجوحی مرتضی خان به‌منصب هفت‌صدی ذات و شش‌صد سوار با خدمت فوجداری سنبیل سراق‌آزادی یاد و ویل مرحوم نموده ر حضرت فرمودم. بهارنه بندیله را بسره منصب شص‌صدی ذات و چهارصد سوار امیاز بخشیده فیل عنایت شد. به سنکرام راجه‌خموئیر فیل مرحوم شد.

در احمد‌آباد دو تکه مرحوم هماره دشتم و چون درس کرد ماده نبود که جست نوان کرد به خاطر رسید که اگر نایز بربری که از عربستان خصوص از سد شهروز فارسی آزاد جفت کرده شود اما نتایج آنها به‌جهشک و شمايل به‌مرسد. الفصه بهشت بربری ماده حمل فرموده شد و هدار اتفاقی مدت شش‌ساعت دار فتحپور هر کدام یک‌پیچه آوردند؛ چهار ماده و سه‌نفره

به غیر بیت حوش [۲۱۷] صورت خوش تر کیب و خوش رنگ؛ و درین رنگه آنچه به تکه مشابه است و مناسب دارد، مثل سمند که خطهای سیاه در پشت داشته باشد و سوخت از دیگر الون خوشتر می نماید، و اصالت درو بیشتر ظاهر می شود و از شونخی دیگر اداهای مضحك و انواع جست و خیز چه بوسید. ادائی چند مشاهده می شود که ب اختبار خاطر را به تماشای آن رغبت می فرازد و اینکه در مردم شهرت گرفته که مصدر ادای جست و خیز ب زغاله به واحب نمی تواند کشید اینجا یقین شد؛ و اگر احباب اداهای زغاله دایلک طور می توانند کشید در کشیدن اداهای غرب و انواع جست و خیز و شوتجهای این شک نیست که معجز اعتراف خواهد نمود. از جسمه نچه بیت ماهه [۲۱۸] بیست و دو ره نوعی از جاهای منفع حسته خود را بر روی زمین می کرد که اگر عیر بر شله بجهد یک حضوش درست نخواهد ماند. از سکه مرآ خوش آمد فرمودم که همیشه بزدیک نگ. اهدارند. و در کدام را قامی مناسب آنها باده شد؛ و بدیت محظوظه و در فرام آوردن تکه مار خود و پر اصلی نهایت توجه دارم، و می خو هم که نساج اینها بسیار شود و در مردم نشان باید. و بعد ز آنکه نساج آنها را باید گیر جفت کرده شود طن غلب آنست که نفسی تر بهم رسد. و یکی ز حضوشیات و امتیاز اینها نسبت به بر غاله آنکه بر غله به مجرد زائیدن تا پستان بهدهن نگیرد و شیر تیخور د فریاد و اضطراب بسیار ظاهر می کند و این به خلاف آن اصلا آوار بر نمی آرد و در عایت استقوی میازی میباشد. و شاید که گوشت اینها نم در غذت خوش مزگی بوده ناشد.

قبل و این فرمان شده بود که مقر بخان بده. حب صوبگی ولايت بهار سرافراز گشته بدان صفو به شنا بد. مش رالیه خود را به درگاه رساید که زمین بوس نموده متوجه مقصد گردد، بنا بر این روز مازگشته دوم خرداد میان ماتلایر و دواپ و کهپوه مرصع عنایت نموده، رخصت فرمودم و پیجاه هزار رو به پدرسم مساعدت در حرمتشد. و هم در این [۲۱۷ ب] تاریخ سردا خان به حمعت و فیل و اسپ سرافراز گشته بجا گیرداری سرکار منگیر که در ولايت بهادر و پیگله مرزخ سرت رخصت یافت. هیرشرف و کل قطب' الملک که در درگاه بود رخصت شد و فرزند اقبال مذشاه چهار براذر افضلخان دیوان خود را به موافق او تعیین فرمود. چون قبال المحت اظهار اخلاص و ارادت نموده مکرر انتماش شیوه کرده بود حسب الانتماش مشارالیه شیوه خود را؛ کهپوه مرصع و پهول کاره مرحمت فرمودم ویست و چهار هزار درب و حنجر مرصع و اسپ و حلعت به هر شرف مذکور عمایت شد. فاضم خان دیوان بیوتات به مصائب هر ری ذات و پانصد سوار امنیاز یافت. حکیم رک، به به منصب شتمائی و شصت سوار سرافراز شد.

چون درین ایام عرس حضرت عرش آشیانی بسود پنجهز ار روپه حسوه چندی ار  
بنده های معتر شد که به فقر و ادب استحق قسمت نمایند. حسن علی خدن را که جاگیردار  
سر کار منگیر بود به منصب دوهزاری ذات و پانصدسوار انتخاب بخشیده به کومک ابراهیم-  
خدن فتح جنگ صاحب صوبه بنگاله سرافر ز فرمودم: وشمیشیری به مشاور ایه عنایت شد. چون  
میرزا شرف الدین حسن کاشفری در خدمت پیشگش جان ثار گشت ابراهیم حسن پسر اورا  
به منصب هزاری ذات و پانصدسوار سرافراز ساختم. درینوا ابراهیم خان فتح جنگ دومنزل  
کشته که رهاصطلاح آن ملک کوشه گوید. تشیمنگاه یکی دا از طلا و دوم را ذوقه سخته  
پدر اسم پیشگش ارس ل داشته مود ار نظر گذشت. سی تکلف در قسم خود فرد اعلی است. یکی را  
به فرزند شاهجهان اطف نمودم. روز مبارکشنه نهم سادات خان به منصب هزاری ذات و شصت  
سوار سر شدی یافت. درین تاریخ عضدا الدوله و شجاعات حان عرب به محال جاگیر خود را حصت  
شده. روز مبارکشنه شانزدهم به آصف خان که پویه مرصع مع پهلوی کتاره عنایت فرمودم.  
چون [۲۱۸ الف] فرزند سعادتمند سلطان پرویز متوجه درگاه والاشهه التماس تدری حاصه  
نموده بود که در روز ملازمت مارکی پوشیده معدت زمین سوس در ماند، حسب لانجامس  
او حملت نادری و چره و فوطه خاصه حواله و کین شریف آن فرزند شد که مزد او دوانه  
سازد.

رور مبارکشنه بست و سیوم میرزا والی پسرعمه این نیازمند حسب لحکم صوبه از  
دکن آمدده دولت آستابوس در بیافت. پدرش حواجه حسن حالدار ار خواجهزاده های  
نقشبندی ست. عم من میرزا محمد حکیم همشیره خود را به خواحه بست کرده بودند. تعریف  
خواجه از مردم بسیار شنیده شده: حسب و نسبت را به هم جمع دشت، و مدتھا حل وحدت  
سر کار میرزا به قصه اختیار خو جه بود، و مراعات خاطر خواجه بسیار می فرمودند. پیش از  
شقغارشند میرزا و دیدع حیات سپرد. ازو دو پسر مادر: میرزا بدیع الزمان و میرزا والی. میرزا  
بدیع الزمان بعد از فوت میرزا گریحه به مواراء لاهر رفت و دوران غربت، مسافر راه عالم شد  
و بیگم یامیرزا والی به درگاه آسمان جاه پیوست و حضرت عرش آشیانی مراعات خاطر ییگم  
بسیار می فرمودند. میرزا هم جران سنجیده آرمیده ست و خانی ار مقویت و فهمیدگی نیست.  
از علم موسیقی و قوف تمام دارد. درین ولا به خاطر رسید که صیبه شاهزاده مرحوم دایال را  
مه میرزا نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا به درگاه همین بود. این صیبه از دختر قبیح  
محمدخان است. اید که توفیق رضا جوئی و خدمتگاری که وسیله سعادتمندی و برخورد ریست  
نصبب و روری او باد. درین تاریخ سر بلندی ری که به خدمت صوبه دکن معین است به منصب

دو هزار و پانصدی ذات و هر ارو پا صد سوار سرافراز شد.

در این ایام بعرص رسید که شیخ احمد نام شیادی در سر هند دام زرف و سلسوس و رو چیده و بیاری از طاهر پرستان بی معنی را صید خود کرده و به شهری و دیری یکی از مریدان خود را که آئین دکان آرای و معرفت [۲۱۸] را از دیگران پخته کردند خلیقه نام نهاده قرستاده است، و از مخرباتی که به مریدان و معتقدان خود نوشته کمایی فراهم آورده مکتوبات نام کرده و در آن جنگ المهملات با مقامات لاطایل مرقوم گشته که به کفر و رده مسخر می شود، از جمله در مکتوبی نوشته که در ائمای سلوت گذارم به مقام ذی الورین افتاد مقامی دیدم بغايت عالي و حوش صفا از آنجا در گذشت به مقام فاروق یوسفتم، و از مقام فاروق به مقام صدقی عور کرم، و هر کدام تعریض در حور آن نوشته واژ آنجا به مقام محبویت و اصل شدم مقامی مشاهده افتاد بغايت منور و ملون، خود را به انوار والوان منه کش باقیم، یعنی استغیر له از مقام خلفه در گذشته به عالی مرتبت عروج نمودم، و دیگر گستاخیها کرده که نوشن آن طولی دارد واژ ادب دور است، بنابراین حکم فرمودم که بعد رگه عدالت آئین حاضر سازند، حسب الحکم به ملازمت پیوست واژ هرچه پرسیدم جواب معقول بتراست سامان نمود و ماعلم خرد و داشت بغايت مغفور و خود پسند طاهر شد، صلاح حل او منحصر درین دیدم که روزی چند در زندان ادب محبوس بشد تشودیدگی مراج و آشتفتگی دماغش قدری سکریپتی بزیرد و شورش عوام بین فرو نشیند، لاجرم بهانی رای سنگدلن حواله شد که در قلعه گواهیار مفید دارد.

رور شنبه پیست و پنجم حرداد فرزند سعادتمد شاهزاده سلطان پر ویز ار الله آباد رسیده پسجود سده خلاف جیین اخلاص نورانی ساخت، بعد زادای رسوم زمین بوس پدنوارش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم، دوهزار مهر و هر ده ریشه به صیغه نذر و الماس بدرسم پیشکش دریوقت گذرانید چون قبهای او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بمنظار خواهد گذشت، راجه کلان زمیدار رتن پور را که آن فرزند [۱۹] حسب الحکم فوجی رسر و فرستاده هشتاد فیل ویکی روزیه پیشکش گرفته همراه به درگاه گفتی پاه آوردده بود، دولت آستان بوس یافت، وزیر خارجی دیوان آن فرزند که از فدی می بنده های این درگاه است به سعادت کورنش سرافراز شده پیست و هشت زنجیر فیل از نسرومه پیشکش گذرانید، از آن حمله نهنجیر فیل مقول ایشاد، تمه به مشارالیه عنایت شد، چون بعرض رسید که مروتخان پسر اقتدار خان که از خانه زادان و زریت باعثه های بین درگاه بود در اقصای بلاد بیگانه با طایفه مکنه جنگ کرده جان ثار شد، الهیار برادر اورا به منصب هزاری ذات و

پانصد سوار سرافراز فرمودم و برادر دیگر شد مصب چهار ارصادی ذات و سوار سربالندی  
وست تا ارمادهها پراکنده نشود.

روز دوشنبه سیوم تیرماه الهی در سوار نهر چهار آهوی سیاه و یک ماده و یک آهو بره  
به بود شکار شد و چون آن پیش میزد فرزند معاد قصد سلطان پیر و عور اتفاق افتاد، دوزنجر  
دل دنداندار بانلایر بهارسم پیشکش گذرتاید هردو زیبیر داخل قیلان خاصه حکم شد.  
روز مبارکشنبه سیزدهم سیدحسن یزدی یزدی برادر کامگار شاد عباس فرمی فرمای ایران سعادت  
ستان موس دریافت آن برادر گرامی پاپیا آبخوری ملوبین که لعل بر سر پیوش آن نشاده  
بودند گذرتاید. چون از فرط محبت و وداد و خلوص و مودت و اتحاد بود سبب اردباد و نی  
وار تبایض گشت. و درین روز فدائیخان به منصب هزاری ذات و پرصلسو در سربالندی یافت.  
نصرالله ولد و نوح الله شریعتی که معاوه است و محارست قلعه اسیر به عهد آواست بهمین بهر اردی  
ذات و چهارصد سوار سرافراز شد. روز مبارکش بستم امانت الله پسر مهابت خان به منصب  
هر ازو پانصد ذات و هشتاد سوار ممتاز گردید. و زیر خاد را به خدمت دیوانی صوبه نگاهله  
اختصاص بخشیده اسب و حلعت و خنجر مرصع مرحمت [۲۱۹ ب] فرمودم. بهمیر حسام الدین  
وزیر دستخان بیل عنایت شد. درین تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم ممکنوب مرغوب گرامی  
در ادامه عباس و غرض داشت آن رکن السلطنه بهدر گاه پیوس و خنجر قبشه دندان حوهه دار  
سیاه ابلق که در ازرم به خان عالم لطف فرموده بودند. چون نفاست تمد داشت ردد رکاه دیده  
نشد بود. مرا بسیر حوش آمد روز مبارکش بیست و هفتم میرزا والی به مهابت دوهز ری  
ذات و هر ارسوار سربالندی یافت و بیست و چهارهز در در وحه نعم سیدحسن ابلقی  
عایت شد. به عبد الله خن بهادر میروز جنگ فیل موحمت نمودم.

روز مبارکشیده دوم ارداد ماه الهی به امیاز خن اسب عنایت شد. عاقلخان به منصب  
در اری ذات و هشتاد سوار سرافرازی یافت. شب شنبه چهارم ارداد ماه الهی مطاق پازددهم  
شغان حش ش پرست بود، حسب لحکم لب دری و روی کشتههارا به امواع جراغان و اقسام  
آتشازی آر سته بنظر در آوردید. الحق عالی چر عانی ترتیب باجه بود غایب خوش نمود.  
بعد ممتد از سیرو تماثی آن محظوظ شد. روز سهشنبه پیش پسر زادعلی میدانی که از  
حاجه زادان قابن تربیت است، به منصب هفتادی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. به حواحد  
ربن الدین منصب هفتادی ذات و سیصد سوار مرحمت فرمودم. حواجه حسن به منصب پانصدی  
ذات و یکصد سوار سر بر زگشت. روز مبارکشیده نهم بشکر موضع سهونگر رفته شد، و تا  
روز دوشنبه در آن صحرای دلگشا به سیر و شکر خوشوقت بوده، شسدشته بهدویخانه معاوdet

اتفاق افتاد. روز سیزدهم شانزدهم پشتون سیره ابوالفضل بهمنصب هفتادی ذات و سیصد و پنجمه سوار سراوری یافت. روز بار کشته بیست و سیمین بهسیر [۲۰الف] پنج گل افغان که بر لب آب جمنه و قع از رفته است. در اثای، او ماران فروریح و حوب باریله چمن را بازگشی و طراوت و نظرت بخشید. انسان به کمال رسیده بود، سر مستوفی کرد. از عمارانی که مشرف بردریا اساس یافته چندانکه نظر کار می کرد غیر از سره و آب روانه هیچ محسوس نمی شد، این ایست نوزی منسق افتاد. ایات:

روز عش و طرب بستان است روز باراد گل و ریحان است

توده خاک عیبر آمیر است دامن باد گلی افسان است

از ملاقات صبا روی عدیر راست چون آژده سوهان است

چون ناغ مذکور عهده تربت خواجهه جهان مقرر است، سارجهای زربت طرح تازه که درین ولا از عراق بهجت او آورده بودند، بدرسن پشکش گذر نید. آنچه پسند هفاد بر گریده تجهه داد مرحمت فرمودم. باع راهه ترتیب داده بود منصب او از اصل و اضاء، پنهانه از دات و سههار از سوار حکم شا. از اندیاث عربیه آنکه تخان عالیم خنجر قبضه دهدان روق جوهردار از پیش برادر کنمکار عالمقدار شاه عباس فرماده خاطر به جهی راعب و مایل دندان ابه شده که چندی از مردم صاحب و قوی بجانب ایران و توران تعیین و موده ام که در شخص و تجسس کوشیده از هر جا و از هر کس به هر روش و هر یهست که بسدهست اند تصریح دکنند و سیاری از بنده های مراجدان و امری داشن یهجهت محتری حود پیوسته در در طلب و تفحص می باشد. قدر را در همین شهر بکی از مردم اجنبی بی وقت دندان، لئن در عایت لطفت و نهامت به ولیلی در سر بار ام خرد و اعتماد اینکه مگر در وقتی از وهم به آئش اتفاده و سیاهی اثر [۲۰ب] سوختن است. بعداز مدتی به یکی از تخاران سر کار ورزید اقبالاً لمد شاهجهان می ساید که یک پارچه از بن دندان دا بهجهت شتی (فراب) باید بر آورد و چنان باید کرد که اثر سیاهی و سوختگی نماید. عاقل از آنکه سیاهی قدر و قیمت سفیدی افروده و این حظ و خال است که مشاطه تقدیر به پیرا یه جمال او نموده. نجر می امور بر داد روغه کارخانه حود شتابه این مؤدد را به او می نزد که چنین حسی کمیاب و بحثه بادر که خدمتی در طلب او سرگرداند و سیاههای بعید طی نموده به اطراط و کناف بلاست و ه اند مقت و رایگان بدهست یکی از مردم مجهول ماده و قدر و قیمتی نمی شنست و سههن و آسان ازو تران گرفت. مثار ایه به موافقت او دفعه درساعت بدهست می آرد و روز دیگر به خدمت آن ورزندی گذرانم. چون فرد مد شاهجهان پس از ملامت پیوست نخست اظهار شگفتگی بساد

نمود. بعداز آنکه دماغ از شاط باده آراستگی یافت و بطر درآورده بغايت مرد حوشقت گردادي.

### ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردي

چندان دعای خير درحق او گردم که اگر صد يك آن به جا بست مفرون گردد بهجهت برخوردی دولت او کافی است. درین تاریخ بهلیم خان نام یکی از توکران عمدۀ عادلخان آمده ملازرت نمود. چون ازدواج اخلاص اختیار مندگی نموده بود بهم راحم بی دریغ اختصاص داشتیده، خبعت و اسب شمشیر و ددهزار درب انعام شد، و منصب هزاری ذات پسانصد سوار عنایت فرمودم. درین ولا عرصه اشت حان دوران رسید. سوشه بود که آن حنرمت از کمال [۲۲۱] مرحمت و قدرد. ای پیر علام خودرا یا وجود کرسن وصف ناصره به حکومت همک تنهمه سرافراز فرموده بودند. چون این ضعیف پیر و منحصی شده و در خود قدرت و قوت تردد وسواری نمی باشد، التماس دارد که ارسپاهیگری معاف نموده در سالک لشکر دعا انتظام احشند. حسب الاتمام او حکم شد که دیوانیان عظام پرگه خوشاب ر که سی يك دام جمع اصلی او سب و مدت‌هاست که در وجه حاگیر مشارالیه نحوه است و بدیت معجم‌مور و هزار و شده بهجهت مدد حرج او مقرر دارند که آسوده و مرفا الحال روز تار بسر سرد و پسر کلان او شاه محمد نام منصب هزاری ذات و شصتسواد سرافرازی یاوه...، و پسر دوم یعقوب پیکی به عده‌ی سه، هفت‌تصدی و سیصد و پنجاه سوار فرق عزت برادر است. سیم اسدیگری نه منصب سیصدی دات پنجاه‌سوار ممتاز گشت.

**عزیمت سپر گلزار همیشه بهار کشمیر:** روز شنبه عره شهر یورمه‌اه الهی بهجهت االیق جانسپار خنچان سپه‌سالار امرای عظم که بهخدمت صربید کن مقررند خلنت بارانی مخصوص بیزدایی عنایت فرمودم. چون عریمت سپر گلزار همیشه بهار کشمیر درخواصر تصمیم یافته نورالدین قل رخصت شد که پیشتر شناخته نشیب و فراز پونچ دا حتی الامکان اصلاح نماید، و بوعی سازد که عبور چارواهای دربردار از کربوهنی دشوار بهسهولت معر شود، و مردم محنت و تعب نکشند، و جمع کثیر از عمله و فعله این کار مثل سکتراض و نجار و بیدار وغیره بهمراهی او رخصت یافتد و فبلی به‌مشارالیه عنایت شد. شب مبارکشنه سیزدهم به‌یاغ بور میزل روزه تارور یکشنه شانزدهم در آن گلشن [۲۲۱ ب] نشاط به‌عيش و انساط گدشت. راجه رکر ما جبت بهلیله از ماندن بور که وطن مألوف اوست آمده سعادت آستان بوس دریافت. فبی و کلچی موضع بدسم پیشکش گذرنید. مقصودخان بهمنصب هزاری دات ویکصد و سی سوار سرافراز گشت. روز مبارکشنه بیستم فرزنده پرور ز دوزنجریل پیشکش آورد و

داخل خاصه حکم شد. به دریغ بیست و چهارم ماه کور در دولتخانه حضرت مریم الزمانی جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت و سال پنجماده یکم به حساب ماههای شمسی به فرخی و فیروزی آغاز شد. امید که مدب حیات در مرضیات ایرد جل سیحانه مصروف باد. سید حلال خلف سید محمد نیره شاه عالم پخاری اکه مجلملی اذ احوال او در ضمن وقایع و سفر گجرات موجود قلم صدق رقم گشته رخصت انه طاف ارزانی داشتم و ماده قلبی به جهت سواری او با خرج راه عنایت شد. شب دوشنبه سی ام مطابق چهاردهم شهر شوال که قرص ماه به عیار تا ابل رسیده بود در عمارت با غ که مشرف بر دریای جمن واقع است جشن ماهانای ترتیب یافت، و بدیت مجلس آرمبه و هرم پسندیده گذشت.

عره مهرماه الهی از مدان ابلق جوهردار که فرزند سعادت مند شاهجهان پیشکش کرده بود فرمود که مقدار دوقضه خنجر و یک شصت از آن بسریدند بنایت خوش رنگ و نفیس برآمد. به ستادپورن و کلیان که در فن خاتم بندی عدیل و نظری خود ندارند حکم شد که قبضه خنجر را به اندامی که درین ولا پسند فناده و به طرح جهانگیری شهرت یافته، بسازند و همچنین بقیه و علاف گیری و ندوبار آن را به استادانی که هر کدام درون خود از یکتین روزگارند فرموده شد. [الف] الحق چنانچه خاطر می خواست ترتیب یافت. یک قبضه خود آن طور ابلق برآمده که از دیدنش حیرت افزود. از جمله هفت رنگ محسوس می شده بعضی گلها جنان می نماید که گوئی نقاش صنع به کلک بدایع نگار از خطسیاه بردو آن تحریر کرده. نفس الامر آنکه بحدی نفس. سنت که بکل نفس تی خواه از خود جدا سازم؛ و از جمیع جواهر گرانیها که در خزانه است گرامی تر می دارم. روز مبارکشنه سیوم به مبارکی و فرخی در کمر بستم و ستادان ندره کار که در انعام آن نهایت صنعت و دقت به عمل آورده کارنامه ظاهر ساخته بودند به انعام سرافراز گشتد. استادپورن بنهایت میل و خلدت و حلته طلا و جهت سردست که اهل هند آن را کره گزیند و کلین به خطاب عجایب دست و اضافه و خلعت و بهونجی مر صبح و همچنین هر کدام در خور هنرمندی خود نوازشات یافند.

چون بعرض رسید که امانته پسر مها بتخان به احداد بدنهاد رنگ گرده قوج اورا شکست داده بسیاری از افغانان سیاه باطن ر علف تیغ خود آشام ساخته. شمشیر خاصه به جهت سرافر زی او فرستاده شد. روز شنه خرفوت راجه سورج رنگه رسید که در دکن به احل طبیعی در گذشت. او تیره مادیو است که از زمینداران عمده هندوستان بود و زمینداری که بارانام دم از تقابل و مساوت می زند. این است بلکه در یکی از جنگها بر دانا غالب آمده و احوال او در اکبرنامه به شرح و بسط مذکور است. راجه سورجستگه به میامن تربیت حضرت

عرش اشیایی و این نیارمند در گاه سبکاتی به مراتب بلند و منصب ارجمند رسیده ملکش از پدر و جد در گذشت. پسرش گحسنگ دم دارد و پدرش در زمان حبای وهمات مالی و ملکی خود را به قبضه اختیار او سپرده بود چون [۲۲۶] قابان تریست و سوازش داشتم و منصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار اعلم و خطاب راجه و برادر خردش را به منصب پادشاهی داشت و دو حصہ پیچه اوسوار سراور رسانخه جاگیر در وطن مرحمت فرمود.

روز مبارکشنبه دهم مهرماه حسـالاتـیـاسـ آصفـخـانـ بهـمـرـلـ اوـکـهـ درـ مـارـ درـیـسـایـ جـمـنـهـ اـسـاسـ یـاـفـتـهـ شـدـ.ـ حـمـامـیـ سـانـخـهـ دـوـنـهـایـتـ مـنـاـ وـنـقـاستـ بـغـایـتـ مـحـصـوـصـ گـشـتـ،ـ بـعـدـ رـفـاعـ غـسلـ زـمـ پـیـالـهـ تـرـتـیـبـ یـافتـ بـنـدـهـهـیـ خـاصـ بـهـ سـانـخـهـ نـشـاطـ وـخـوـشـوقـتـ شـتـدـ،ـ اـزـ پـیـشـکـشـهـایـ اوـ آـنـچـهـ پـمـدـ اـعـتـادـ بـرـگـزـیدـهـ تـنـمـهـ بـهـ تـارـالـیـدـ بـهـ شـیـلـهـ،ـ قـیـمـتـ مـجـمـوعـ پـیـشـکـشـهـ اوـ کـهـ گـرـوـهـشـدـ مـیـلغـ سـیـ هـرـارـ روـپـیـهـ بـوـهـ دـشـدـ.ـ باـقـرـخـانـ مـوـحدـارـ مـاـانـ هـنـاـتـ عـلـمـ سـرـلـنـدـیـ یـافتـ.ـ پـیـشـ اـدـینـ حـسـالـحـکـمـ زـدـارـ اـخـلاـفـ آـگـرـهـ نـادـرـیـاـیـ اـنـكـ دـوـطـرـهـ درـحـتـ اـشـانـهـ خـیـاـبـانـ تـرـتـیـبـ دـادـدـانـدـ وـ سـچـیـنـ اـزـ آـگـرـهـ نـابـگـانـهـ:ـ دـرـینـ وـ لـاـ حـکـمـشـدـ کـهـ اـزـ آـگـرـهـ لـاـهـیـزـدـ بـوـسـرـ هـرـ کـرـوـهـ مـیـبـیـ سـازـنـدـ کـهـ خـلـامـتـ کـرـوـهـ باـشـدـ وـ بـهـدـاـصـلـهـ سـهـ کـرـوـهـ چـاهـآـسـیـ،ـ تـسـ،ـ مـنـدـدـینـ آـسـوـدـهـ هـرـ کـرـوـهـ مـیـبـیـ سـازـنـدـ کـهـ خـلـامـتـ کـرـوـهـ باـشـدـ وـ بـهـدـاـصـلـهـ سـهـ کـرـوـهـ چـاهـآـسـیـ،ـ تـسـ،ـ مـنـدـدـینـ آـسـوـدـهـ وـ مـرـهـ لـحـالـ آـمـدـورـفـ نـهـایـدـ وـ اـزـ تـنـمـگـیـ وـ نـتـ بـشـ آـمـیـاـتـ مـحـفـتـ وـ صـهـ وـ بـتـ تـکـشـنـدـ.ـ رـوـزـ مـبـارـکـشـنـهـ بـیـسـتـ وـ چـهـارـ مـهـوـمـاـهـ جـشـنـ دـسـهـرـهـ توـتـبـ یـافتـ وـ بـهـ آـئـینـ هـنـدـ سـپـانـ رـاـ آـزـاسـتـهـ بـهـ نـظرـ درـ آـرـدـنـدـ وـ بـعـدـ اـرـ دـیـمـ اـسـپـانـ چـنـدـ رـتـبـ خـبـرـ قـیـالـ بـدـنـظـرـ گـذـشتـ

چـوـیـ مـحـمـدـخـانـ درـ مـوـرـوزـ گـذـشـتـهـ بـیـشـکـشـ نـگـذـرـاـیـدـهـ بـودـ درـینـ [۲۳ـ لـفـ] حـنـنـ تـحـبـ طـلاـ بـایـکـ اـنـگـشـتـرـیـ بـقـوتـ وـ بـیـکـ مـرـجـانـ وـ بـیـکـ حـزـوـبـیـاتـ بـشـکـشـ کـرـدـهـ.ـ تـحـتـ تـغـزـکـ سـانـخـهـشـدـهـ قـیـمـتـ مـجـمـوعـ شـارـدـهـ هـرـارـ روـپـیـهـ نـاـشـدـ.ـ چـونـ اـزـ صـدـنـ عـقـیدـ وـ اـخـلاـصـ اوـرـدـهـ بـودـ بـهـ مـهـرـ حـسـ قـبـونـ مـقـرـونـ گـشـتـ.ـ درـینـ رـوـزـ زـرـدـسـتـسـانـ نـعـمـتـبـ هـزـارـیـ ذاتـ وـ چـهـارـصـلـسـوـرـ سـرـاـورـ زـیـ یـافتـ.ـ چـوـوـ سـعـتـ کـوـچـ رـوـزـ دـسـهـرـهـ مـقـرـدـشـهـ بـودـ وـقـتـ شـامـ بـهـمـارـکـیـ وـ فـرـخـسـیـ بـرـ کـشـتـیـ بـرـ آـیـنـدـ.ـ مـهـاـتـخـانـ اـرـ بـیـگـشـ وـ دـاـکـچـوـکـیـ،ـ سـیـبـ فـرـسـتـادـهـ بـوـدـ بـسـیـارـ تـوـنـاـزـهـ آـمدـ،ـ اـطـافـتـ تـبـامـ دـاشـتـ.ـ اـذـ حـوـزـدـنـشـ بـحـظـوـطـ گـشـتـ.ـ بـاـسـبـ خـوبـ کـاـلـ کـهـ درـهـانـ حـنـ خـورـدـشـدـ؛ـ وـ سـبـ سـمـرـقـدـیـ کـهـ هـرـسـالـ مـیـ آـرـدـ طـرفـ نـمـنـ تـوـانـ بـهـاـدـ درـشـیرـینـیـ وـ بـزـاـکـتـ وـ رـاـسـتـ مـزـگـیـ هـبـیـجـ سـرـتـ بـهـ آـنـهاـ تـداـرـدـ.ـ اـحـالـ بـهـ اـیـنـ نـقـاشـتـ وـ اـظـافـ سـیـبـ نـشـدـهـ بـودـ.ـ مـیـ گـوـینـدـ کـهـ درـ گـشـ بالـاـ مـقـسـلـیـ بـهـ شـکـرـدـهـ دـهـیـ هـسـتـ شـلـوـزـانـ مـامـ،ـ درـ آـنـ دـیـهـ سـهـ رـحـتـ اـدـینـ سـبـ هـسـ وـ هـرـ چـندـ سـعـیـ نـهـرـدـنـدـ،ـ جـایـ دـیـگـرـهـ اـیـنـ خـوبـیـ نـشـلـهـ.ـ بـاـسـدـ حـسـ اـیـچـیـ بـوـاـرـمـ شـادـعـاـسـ اـدـینـ سـیـبـ

انوش عیّت نمودم تا معلوم گردد که در عراق هنر اذین می‌شود یا، عرض کرد که در تمام ایران سبب اصفهان می‌زاست بنده یعنی همین قدر خواهد بود.

روز مبارک شنبه عره آماره‌الهی پدر بر ارت روضه منوره حضرت عرش آشیان ازار الله بر هاده رهی عرق نیار بر آستان ملایک آشیان سوده صدمهر نذر کردم. جمیع بیگانه و اهالی محل زیارت آن آستان ملایک مطاف است. عاد حسته سورات گندایله ند و شب حمه مجلسی عالی آراسته شد. زمانی و ایام و حفاظ و اهل نعمه بسیاری فراهم آمد و حدود ساعت کردن. هر کدام در حوزه استحقاق و اعتماد [۲۴] آنها از خلعت و خرجی و شل عنایت شد. عمارت این روزه مقبره به جایت ای اسس به فته و درین مرتبه باز صرفات به خطر رسید و از آنجه بود پسیار افزود شب سیوم بعدار گذشتین چهارگهواری از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد و پنج دنیم کروه بدهاد دری در دردیده چهارگهواری از روز پرآمده بود که به منزل رسیده شد. بعد از دو پهروز از آب گذشته هفتم در اح شکار کردم. آخره‌ی روز سه‌حسن یلچی پیس‌هزار روپیه اعماق شد و حملت طلا در اجنه مرصع و فیل مرحمت فرموده، رخصت اصطلاح اور می داشتم؛ و بجهت برادرم صراحی مرصع که به شکل خروس ساخته بسودند و مقدار معنادهن شرب درو میگنجید بلرسم از میان فرسناده شد. اendum که سلامت به منزل برادر.

لشکرخان ر که به حکومت و حراست دارالخلافه آگاه اختصاص یافته - لعنت و اسپ و بیل و نقاره و حصر مرصع عایت نموده رخصت فرمودم. اکرم حان به نسبت دوهزاری ذات ویکه ز رو پانصد سوار و خدمت فوج دی سرکار میو سر افرادی یافت. پسر اسلام خان است و او نیزه صاحب سجاده سفران پناه شیخ سلیم است که محاذ دات و میهان صفت و نسبت دعاگوشی ایشان به ن دودمان و لا در اوراق گشته بآنسته کلک مه افت قم گشته. درین ولا از شخصی که سحن او به فروع صلیق ارامشگی داشت استماع فیاد که در زمانی که مرا به قدر نکسری و شفیعی در احمر دست دد پیش از آن که بین حبر ناخشی به ولات بنگاه، به رسید روزی سلام حان در حلقوت نشسته بود را گه اورا بخودی دست می‌دهد. چون به خود می‌آید، به یکی از معتمدان خویش که به کن نام داشته و از محرمان او بوده می‌گوید که از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مه س حضرت شاهنشاهی به قدر گرانی دارد و علاج آن منحصر [۲۴] است در قد ساختن چیزیست بغايت عریز و آگاهی، تخفی به خاطر رسید که هر زمی هوشگک را عدای فرقه مبارک آن حضرت سام لیک چون خسر دسل بوده هنوز تمنی از حیات نیافته و کام دل بر وکر فته مرا برحال او رحم آمد و خود را فدی صاحب و

مرجی خود کرد. امید که چون رُ صحیم قلب و صدق باطن است در درگاه الهی مقصول افتاد. فی الفور نیروی بهدف اجابت رسیده و در همان زودی اثر ضعف و عارضه در خود احساس نمود فانا مرض اشتباد همی یافت تا به جوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی الاطلاق صحبت عاجل کامل از شفاخانه غیب به این نیازمند کرامت فرمود. اگرچه حضرت عرش آشیانی انوار الله برها به با اولاد و احفاد شیخ الاسلام توجه مفرط داشتند و هر کدام را درخور قابلیت و استعداد تربیتها و دعایتها فرموده بودند، لیکن چون نویت سلطنت و خلافت بهین نیازمند رسید بهجهت ادائی حقوق آن بزرگوار رعایتها عظیم یافتند، واکثری از ایشان به عالی مرتبه امارات رسیدند و به صاحب صوبگیها ترقی و تضاعی کردند. چنانچه احوال هر کدام در جی خود نگارش یافته. چون درین موضع هلالخان حواجمسرا که از خدمتگزاران ربان شاهزادگیست سرای و باغی ساخته بود در آن مقام پیشکش گذشتند بهجهت سرافاری او قلیلی گرفته شد. از این منزل به چهار کوچ در ظهر متهره ورود و کسب مسدود اتفاق افتاد. روز مبارکشنه هشتم به تماشی بدرا بن و دیدن درخانه آنجا رفتند. اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی اموای راجپوت عمارت به طرز خود ساخته و از برون به تکلفات افروده عایتا در درون چندان شب پره و ابایل درخانه کرده که از بوی بد آنها یک نفس بند نمی توان گرد. بیت

از برون چون گور کاور [۲۲۴ ب] پر ختل ور درود فهیر حدا عزوجل  
درین روز محلص خان حسب الحکم از بگی له آمده سعادت آستان بوس دریافت وحد  
مهر و صدرو پیه به صیغه تذر و لعلی و طره مرصعی به رسم پیشکش گذراشد. روز جمعه هم شش  
لک رویه خزانه جهت ذخیره قلعه آسیر نزد سپهسالارخان خانان فرستاده شد. در اوراق گذشته  
نه تقریبات از کیبات احوال گسانین حドروپ که در او جین گوشة ازدوا داشت مرقوم گشته  
درین و لا او او جین به متهره که از احاظم معابد هدوست نقل مکان نموده برسکار دریای  
جهنمه به عبادت معبود حقیقی اشغال دارد. چون دوف صحیت او پیرامون خاطر می گشت به  
ملأات او شناختم و درمانی ممتد در خلوت بی ذمت غیر صحبت داشته شد. الحق که وجودش  
تعایت مفصم است وار مجلس او محظوظ و مستنید توان شد.

روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که درین بزدیگی شیری است که آزار و  
آسیب ازو به رعایا و متعددین می رسد. فی الفور حکم فرمود که فبل بسیار بردہ بیشه را  
تنگ محاصره نمایند و آخرهای روز خود با اهل محل سوار شدم و چون عهد کسرده ام که  
هیچ جانداری را نهادست خود تیزازم به تورجهان بیگم فرمود که بندوق بیندازد و با آنکه

فیل از بُوی شیر قر د و آدام نمی‌گیرد و پیوسته در حرکت سرت واز بالای عماری چنگی بی- خطای انداختن کاری است عظیم مشکل، چنانچه میرزا رستم که در قن بندوی اندزی بعد از من مثل او دوی نیست مکرر چنان شده که سه تیر و چهار تیر از بالای فیل خطای کرده و نورجهانه ییگم تیر اول چنان زد که از همان ذخم تمام شد. روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را به ملاقات گسائین حدروب پ رععت افزود. بی تکلفانه به کلبه او شناخته صحبت داشته شد. سخنان بلند در میان آمد. [۲۵الف] حق جلال و علا عربی توفیقی کرامت فرموده، فهم عالی و فطرت بلند و مادر که تند را پداش خدا داد و دل را تعلقات آزاد و جمع ساخته پشت با بر عالم و ما فیها نزد، در گوشة تجربه مستغنى و بی نیاز نشته، از اسباب دنیوی نیم گز کهنه کرباس که ستر عورت شود و پرچه سفالی که دم آبی توان خسورد اختیار نموده در زمستان و تا سیستان و بر سات عریان و سرو را بر همه بسرمی برد و سوراخی که به صدمه محنت و شکنجه توان گنجید و از این در آمد به نوعی چنگ که طفل شیر خوار به رحمت توان بر آورد بجهت بودن قسر رداده. این دو سهیت حکیم ساقی علیه الرحمه مناسب حال افشه. ایات:

چون گل و کاه نای و سبیه چنگ  
داشت لقمان بکی کریجی شنگ  
بو المضولی سؤال کرد اذ وی  
چیست این خانه شمش بددست دوی  
بادم گرم و چشم گریان بپر  
گفت هذا لمن یمتو کثیر  
روز کمشتبه چهاردهم باز بصلفات گستین حدروب رفته ازو وداع شدم. بی تکلف  
جدائی از صحبت او بر حاطر حقیقت گزین گرانی نمود. روز مبارکشته پانزدهم کوچ فرموده  
در برا بر بندرابن منزل گزیدم. درین منزل ورزند سعادتمند شاه پرویز رخصت شده به الله آباد  
و محل جاگیر خود شافت اراده خاطر چنان بود که او درین پورش به سعادت همراهی اختصاص  
یا بد. چون پیش ازین الیه پریشانی تعود تا گزیر به حدائی او رخصت دائم و امس  
قیچاق و کمر حنجر ابلق حوهردار و مشیش خاصه و سپر خاصه مرحمت شده امید که باز به  
زودی و خوبی دولت حضور باند.

چون ملدت حبس خسرو به طول انجمیده بود به خاطر صواب اندیش رسید که پیش  
ازین اور محبوس داشتن وار سعادت خدمت محروم گذشت از مرحمت دور است؛ لاجرم به  
حضور طلبینه حکم کردنش کردم و مجدداً لزش حرایم و به لال غفو شست و شو یافت و غبار  
[۲۵ب] خجالت وزلات از ناصیه او زدده شد. امید که توفیق رضاچوئی و سعادت بندگی  
نصیب و روزی او باد. روز جمعه شانزدهم مخلص خان را که به جهت خدمت دیوانی سرکار  
فرزند شده پرویز طلبیده بودم در خدمت آن فرزند رخصت یافت و منصب او به دستوری که در

بیگانه داشت د هزاری ذات و هم تسلیم سواد مرحمت نسودم. رور شنبه هفدهم مفاسد داشت. درین متراب سبد نظام پسر میران سعدجهان که به وجوه جداری سرکرد فتوح اختصاص داشت دولت ملارامت در باوات. دور رنجرب قبیل و چند دست جاوزش کاری پیشکش نگذانید بیکر بیرون داد دست بازگر نهاد روز یک نه: هم کوچ اتفاق افتاد. درین ولا درای ایران مصوب پری پنجه میرشکار پیک داد. شترخوش رنگ فرستاده بود و یلشد دست دیگو به خان عالم داده و هشادله باشند شاهی که پدرگاه ارسال داشته فرستاده آن خود در راه صبح مسی شود و شاهزاده شاهی بیز از حملت میرشکار به چنگ کوچه، می اوند. اگرچه زاده به درگاه رسایدند لبکن هدیه شن نساند و تخف شد. چند نویسم از حسن و رنگ اینجا ودا خاخهای سیاه، و هر رال و پرو شت و هر سار خوششما بود و چون خالی از غراب نشود به استاد منصور تقاض آه و خطاب د المضر سویور داشت فرمودم که شبیه آن را کشیده نگه دارد، دو هزار ر دیه به میرنکار مذکور لائف نموده رخص مراجعه فرمودم.

**تعویض اذان:** در عهد دولت حضرت عرش آشای ائزالله بر همانه و در سیر سپر دام بود. چون وقت سلطنت به این بازنده رسید، حکم شد که ورن سر سی دشمن دام راشد و مقام رن نیز حائل بر طرف نداشت که حلاف صابنه ایشان چرا باید کسرد، روی آنکه به دسوار را بقی سیدم باشد روزی گایعن حذر و پدوفربی گفت که در کتاب بید که حکام دین نادر [۱۲۲۶] نج ثبت است وزن سیر راسی دشمن دام نوشته اند. چون از اتفاقات عبی حکم نهاده با آنچه در نتاب ماست مطابق افاده اگر همان سی دشمن دام مقرر فرماید پهلو خوهد بود. حکمه نهاد که بعد از این در تمام مملکت سی دشمن دام معمول داشد.

ر ز دوشه نوردهم کوچ شد. راجه به وستگه را به کووه لشکر دکن تعیین فرموده اسب و خلعت مرحمت نسودم. از نتاریخ تا کشته به مت و هشتم سی دربی کوچ واقع شد. رو مارکش ه بیست و نهم دارالمرکت دهی به ورود موک قیال اراستگی یافت. تحست ها ز دهان و هل محل بد پارت روضه مسوده حضرت جست عرش آسیانی ائزالله بر همان شناوه نذورات نگذشت؛ و ز آنجا به طراف روحه متبر که سلطان المذاهب شیخ طلام الدین چشم رفته اندداد و هست تمودم و آخرهای روز به دولت خانه که در سلیم کده ترتیب یافته بود رول سعادت اتفاق فتد، ورور جمعه سی ام مقام شد. چون درین مدت شکرگاه پرگنه پالم را حس الحکم فقط نموده بودند و پر حرص رسید که آهوی بسیار جمیع شده روز شبیه غره آذمه الهی به عنم شکار بیز سواری نموده شد. آخرهای روز در اثری شکار ڈاله بدادر اط بارید در کلای مقدار سیی بود هوار بغايت سردى ساخت. درین روزه ه بگیرانده شد.

روز پنجم شنبه دوم، چهل و شش آهو شکر کردم. رور دو شبیه سیوم بیست و چهار آهو به یوز گیر ازیده شد و دو آهو فردش چهان؛ پندوق زد. روز سه شنبه چهارم پنجه آهو گیر ازیده شد. چهارشنبه پنجم، بیست و هفت آهو شکر شد. روز مارکنشبه ششم سیله بهره بخساری که به حکومت و حراس استادالملک دهلي اختصاص داشت سدنجر فیل و هژده رأس اسب و دیگر جزویات و هر سیم بیشکش گذر تبدیل شد. یک زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد. تتمه بهار او بحشیدم. هاشم حوشی فوجدار بعضی از پر گمات میوت به سعدت آستان بوس سرافر زی [۲۶] یافت تاروز مارکنشبه سیزدهم در حدود پ. لم به شکار یوز مشغول بوده، دد عرض دوازده روز چهار صد و بیست و شش آهو گیر نمده. بددهی مراحت و قع شد. در حدمت حضرت عرش آشیانی شنیده بودم که آهوئی را که از چنگ یوز خلاص سازند با آنکه آسیبی از دیدان و دخن به او نرسیده باشد زیده نمین از محلات است. درین شکار بهجهت مزید احتیاط چند آهوی حوش صورت فوی جنه را پیش ز آنکه زخمی ردن دن و باخن آنها رسید خلاص ساخته، فرمودم که حضور نگاه داشته نهایت مهد، نظم و نیمارداری به کسر برند تایک شباروز به حال حود بوده آرام قرار داشتند. روز دوم تغیر فاحش در احوال آنها مشاهده رفت. از عالم مستان دست و پارا بیجا و بی قانون اندخته می افتدند و بر می حاستند هر چند ترباق و اروق و دیگر دواهی مناسب داده شد تأثیر نکرد تایک پاس به این کیفیت گذراندیده جان دادند. درین تاریخ خمر ناخوش رسید که پسوند کلان فرزند شاه پرویز در آگرہ و دیعت حیات سپرد چون کلانک شده و د آن فرزند نهایت تعلق و دلستگی داشت ازین سانجه دلخراشی بغایت متأثر و آزرده حاطر گشته اضطراب و بیط قنی بسیار ظاهر ساخته بست بهجهت دلواری و خاطر جوئی او غمایت نمودهای فرستاده این نایسور درونی اورا به مرهم اطف و عاطفت دوا فرمودم. امیم که حق جل و علا صدر و شکیب کرامت کناد که درین قسم قضا یا بهتر از تحمل و بدباری یاری و غمچواری نمی باشد.

روز جمعه چهاردهم به تمام آغاهای بمنزل او رفته شد. او را نسبت سبقت خدمت و طریقه بدلگی و موروثی بهین دودمان رفیع الشأن ثابت سنت، و حضرت عرش آشیانی تزالله برده، نه در هنگامی که مرآ کنخد ساخته آغاز آغازهای آواهای را از همشیره من شاهزاده خانم گرفته به خدمت محل من مفرد فرمودند. زان زدیخ سی و سه سال [۲۷الف] است که در خدمت من می بشد و خطر ایشان را بذیت گرامی می دارم؛ و ایشان نیز به اخلاص خدمت سلسله ما کرده اند، و هیچ سفری و یورشی بداراده و احتیاط خوبیش از ملازمت من محروم نمانده اند. چون کبر سن ایشان در دریافت انتماں نمودند که اگر حکم شود در دهی اقامت گریده

آنچه از عمر باقی مانده باشد به دعا گوئی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حسر کت نم نده از آمد و شد محنت و صورت می کشم. و از معاد تمنی ایشان آنکه به حضرت عرش آشیانی همسال واقع شده اند. مجمل آسودگی ایشاندا مظور داشته حکم فرمودم که دردهای تو قفت نماید و در آنجا بهجهت خود باغی و سرای و مقبره ساخته اند و مدتهاست که به تعمیر آن مشغول اند. لقصه مراجعت خاطر آن قدیم الخدمت مطامح نظر داشته و دمزل ایشان رفته شد و و سید بپوه حاکم شهر تأکید فرمودم که در لوازم خدمتگاری و پاس خاطر ایشان چنان تأکید نماید از هیچ رهگذر غبار کلمتی برخوشی خاطر نشیند. درین تاریخ راجه کشید س به منصب دو هزاری ذات و شخص سوار اذ اصل و اضافه سر بلندی یافت. چون سید بپوه خادمه فوجداری دهی را چنانچه باید به تقدیم رسانیده بود و مردم آن حدود از حسن سلوک او نهایت رضامندی داشتند بدستور سابق محافظت و مختار است شهر دهلي و فوجداری اطراف آن به مشارکه مقرر فرموده به نصف هزاری ذات و شخص سوار اذ اصل و اضافه سرافراز ساخته قبل مرسوم رخاست نموده. روز شنبه نزد هم میرزا والی را به منصب دو هزاری و هزار رسه از عنایت علم و فیل امیاز بخشیده به صور به دکن تعیین فرمودم.

**ملاقات با شیخ عبدالحق دهلوی:** شیخ عبد الحق دهلوی که از اهل حصل و ارباب سعادت است درین آمد دولت ملار مت در بابت، کتابی تصنیف نموده بود مشتمل بر احوال مشایخ هنر، به نظر در آورده. خیزی رحمت کشیده، مدت هاست که در گوشش دهلي با موضوع توکل و تجربه به سر می برد. مرد گرامی است، صحبتش یلدوقی نیست. به انواع مراضم و دلوازی فرموده رخاست گردم روز پیشنه شانزدهم اذ دهلي کوچ کرده شد. روز جمعه بیست و کم به پرگه کر به ترول سعادت اتفاق افتاد. پرگه مذکور وطن مائوف مقرب حان است. آب و هر ایش مقتول است وزمیش قابل، مقر بخان در آنجا باغات و عمارات ساخته. چون مکرر تعریف باغ او به عرض رسیده بود خاطر دا پسیز آن رغبت افزوده روز دوشنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیر آن باع محظوظ گشتم. می تکلف باخی اسب بغایت غالی و دلنشیں آنچه دیوار پخته بر دور آن کشیده و خیابانهارا فرش بسته یکصد و چهل ییگه است؛ و در میان باع خوش ساخته است؛ طول دویست و بیست ذرع، عرض دویست ذرع. در میان خوش صمه مهتابی بیست و دو ذرع مرتع و هیچ درخت گرم سپری و سر دسپری نیست که در آن باغ نباشد. از درختهای میوه دار که در ولایت می شود حتی نهال پسته سبز شده، سروهاي خوش قد به اندام دیده نمک که ناحوال و این خوبی و لصافت سرو به نظر در یامده. از مردم راست قول شد که در ولایت هم بهتر ازین کم سروی به نظر در آمده باشد. فرمودم که سروها را بشمارند، میصد

درخت به شمار آمد. در اطراف حوض عمارات مناسب اسامی یافته و هنوز در کارند. روز دوشنبه بست و چهارم خنجر خان که حراست قلعه احمدنگر به عهده وست به منصب دوهزار پانصدی ذات و هزار سوار سرافرازی یافت. سربلندی رای به منصب دوهزار پانصدی ذات و هزار رو شصتصد سوار ممتاز گشت. روز گمشتبه بست و ششم حضرت واهب الطایا فرزند اقبال‌المند شاهجهان را پسری از صیه آصف‌خان کرامت فرمود. هزار مهر نذر گذراندله لتماس نام نمود. امید بخش قام کرد. امید که قدمش برین دولت [۲۲۸الف] مبارک و فرخنده باشد. روز مبارکشتبه بست و هفتم مقام قمام شد. درین چندروز از شکار جوز و توغذی محظوظ بود. جرزبور را فرمود که وزن کردن، دوسیر و یک پاو جهانگیری برآمده ابلق دوسیر و تیم پاو و توغذی کلان یک سیر سوای از جرزبور کلانتشد.

روز مبارکشتبه پنجم ماه الهی در مقام اکبرپور از کشتنی برآمده به راه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد. از آگرہ تامزل مذکور که دردوکروهی برگه بوریه واقع است یکصد و بیست و سه کروه هست. به راه دریا که نو دویک کروه به راه خشکی است. به سی و چهار کوچ و هفده مقام طی شد و سوای این هفته در برآمدن شهر دوازده روز در بالم بهجهت شکر توقف نموده بود که همگی هفتاد روز باشد. درین تاریخ جهانگیر قلی خان از بهار آمده دولت زمین بوس دریافت و صلیعه نذر و صدر پویه به رسم نذر گذراند. از مبارکشتبه گذشته تا گمشتبه یازدهم بی دربی کوچ واقع شد. روز مبارکشتبه دوازدهم از سیر با غرس هند خوشقت گشتم. اگرچه از باغهای قدیم است و درختهای ساحل رسیده دارد و طراوتی که بیش ازین داشت تمامده، معهداً خنیمت است. خوجه ویسی که از زراعت و عمارت صاحب وقوف است محض بهجهت مرمت این باغ اورا کروری سرهند ساخته، پیش از ساعت کوچ ازدار الخلافه آگرہ رخاست فرموده بود. بقدر ترتیب و مرمت نموده. مجدداً تأکید کرده شد که اکثر درختهای کهنه بی طراوت را دووساخته نهالهای تازه بشاند و خرق‌بندی را از سرتو صفا داده عمارتهای قدیم را تعمیر نماید. و دیگر عمارات از حمام وغیره در جاهای مناسب حکم شد که اسامی نهاد. درین تاریخ دوست‌بیگ که از کوکیان عبدالخان است به منصب هفتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرافرازی یافت. مظفر حسین پسر وزیر خان به منصب هشتصدی ذات نوزدهم حسب الالتماس فرزند سعادتمند شاهجهان به منزل او تشریف ارزانی فرموده به جهت ولادت فرزندی که حق جل‌سیحانه کرامت فرموده جشن عالی آراسته پیشکش کشید. زان جمله شمشیر تیمچه یکه‌آوین که کاروندیک است و قبضه و بندو با آن از تیلم فرنگ تراش

ترتب یافته. الحق پاکیزه و مطبوع ساخته شده. دیگر فیلیست که راجه بکلانه در برها نپور  
نه آن فرزند گذرا یاده بود. چون خوش صورت و خوش قفل است داخل فیلان خاصه حکم شد و  
مجموع قیمت بیشکش او آنچه قبول افداد یک لالک وسی هزار و رو بهه شد. و ترسیب به چهل هزار  
رو بهه به والدها و ولی نعمتها خود گذرا نیشد.

درین ایام سید بازیزید بخاری فوجدار صوبه بهکر یک رأس رنگ که در خردی از کوه آورده، درخانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود. بهنظر گذشت. بغايت خوش آمد. از قسم مارحورو و قوچ کوهی بسیار دیده شده که درخانه پرورش یافته اما رنگ بهنظر در نیامده بود. فرمودم که باز بر ابری یکجا نگاهدارند تا جفت شود و تبایغ بهم زسد. بی تکلف نسبتی به هار خور و قچقار تدارد. و سید بازیزید به منصب هزاری ذات و هفتصد سوار سرا فراز شد. روز دوشنبه بیست و سیم مقم خان را به خلعت و اسب و فیل و کهربا و مرصع سرافراز ساخته به صوبه به رئیسین فرمودم. روز شنبه بیست و هشتم بر ل آب بیاه جشن فرزند اقبالمند شاه جهان تقویت یافت و همدرین روز راجه پکر ماجیت که بد محاصره قلعه کانگره استغال دارد بهجهت عرض بعضی مستدعیات حسب الحکم بهدرگاه آمده سعادت آستانه بیوس دریافت و روز دوشنبه میم فرزند شاه جهان به حجه دیدن عمارت دولتخانه که به تازگی احداث یافته ده روز رخصت گرفته بهلاهور شتافت. وزارجه پکر ماجیت به عنایت خنجر خاصه و خلعت اسب سر فراز گشته به خدمت محاصره کانگره مراجعت نمود.

روز گمشده دوم [۱۴۲۹ الف] بهمن ماه الهی ساعت کلانور به ورود موکب مسعود آراسنگی یافت. درین زمین حضرت عرش آشیانی بر تخت خلافت جلوس فرموده‌اند. چون خبر نزدیک شدن خان عالم بهدرگاه رسید هر روز یکی از بنده‌هارا بهجهت سرافرازی او به رسم استقبال فرستاده به‌مانوع و اقام مراسم و نوشش پایه عرت و منزلت او افزوده و عنوان فرامین را به مصرعی بیشی بدیهه<sup>۳</sup> منصب مقام زینت بخشیده بهعنای یتیم سرشار مخصوص ساختم. از جمله یک‌مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بیزان قلم آمد. بیست.

به سویت فرستاده ام ببی خویش که آرم ترا زودتر سوی خویش روز مارکنشه سیوم درین باعگ کلانورخان عالم پس سعادت آستانبوس سرافرازی یافته صلیعهر و هر اردو پیه بدصیغه نذر آورد و پیشکشهای خسود را به مرور حواهد گذرا اید. ذینل ییگشاییچی برادرم شاه عباس بامراслه شاهی و نفایس آن دیبار که برسم سوغات ارسال داشته اند منعاقب می زسد. از عنایت و مرحمتی که بر درم بدخان عالم می فرموده اند اگر به تفصیل مرقوم گردد حمل براغراف خواهد شد. همواره درمه حاورات خان عالم خطاب می-

کرده‌اند و لحظه‌ای ز خدمت خود جدا نمی‌داشتند و به حسب اتفاق اگر روزی یا شبی در خانه خود خواستی بسر برید می‌تکلفانه به منزل او تشریف برد و بیش از بیش اظهار مرحمت می‌فرمودند. روری در فرج آباد شکار قمر غه طرح افگنه به خان عالم حکم تیراندازی فرمودند. مشارالیه ازراه ادب کمانی با دو تیر پیش آورده شاه پنجاه تیر دیگر از توکش خاصه لطف نمودند. قصاراً ازین تیرها پنجاه تیر شکار می‌رسد و دو تیر خطا می‌شود. آنگاه به چندی از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم نیراندازی می‌فرمایند. اکثری خوب می‌اندازند، از جمله محمد یوسف قراول تیری زده که از دونخون پران گذشته واستادهای باساط قرب بی اختیار آفرینها کرده‌اند؛ و در هنگام شخصت خان عالم را در آغوش عزت گرفته، اتفاقات بسیار اظهار نمودند و بعد از آنکه از شهر برآمده باز به [۲۲۹ ب] منزل او تشریف برد و عذرها خواسته و داع کرده‌اند. واز نفایس و نسادر روزگار، رکه خان عالم آوردده الحق از تائیدات طالع او بود که چنین تحفه به دست او افتاده مجلس جنگ صاحب قران است بالتمش. خان و شبه آن حضرت واولاد و امجاد و امور اعظام که در ن جنگ سعادت هیراهی اختصاص داشتند کشیده و تزدیک به هر صورتی نوشته که شیوه کیست. و این مجلس مشتمل است بردویست و چهل صورت، و مصور تم خود را خلیل میرزا شاهرخی نوشته و کارش به غایت پخته و عالی است و بقلم استاد بهزاد مناسب و مشابهت تمامدارد. اگر نام مصود نوشته نبودی گمان می‌شد که کار بهزاد باشد. و چون به حسب تاریخ و پیشتر هست اعس ظن آن که بهزاد از تاگردن اوست و به روش او مشق کرده و این گرامی تحفه ذکتابخانه علیین آشیانی شاه اسماعیل ماضی و یا ارشاد طهماسب به سر کار برادرم شاه عباس نتقال بافته. صادق نام کتابدار ایشان دزدیده به دست شخصی فروخته، قصاراً در صفاها این مجلس بدست خان عالم می‌افتد و به شاه نیز خبر می‌رسد که او چنین تحفه به هم رسیده و به پهانه تماشا ازو طلب می‌فرمایند. خان عالم هر چند خواست که به لطف الحیل بگذراند چون مکرر به مبالغه اظهار فرمودند ناگزیر به خدمت ایشان فرستاد. شاه به مجرد دیدن شناخته‌اند. روزی چند نزد خود بگهداشته غایتاً چون توجه خاطر مارا به امثال این نفایس می‌دانند که در چه مرتبه است و ذخواستن نیز در کلی و جزئی بحمد الله که مضايقه نیست حقیقت را به خان عالم ظاهر ساخته باز به مشارالیه اطف نمودند. در وقتی که خان عالم را به عراق می‌فرستاد بشنداش نام مصود را که در شیوه کشی از یک تایان روزگار است همراه داده بودم که شبه شاه و عمددهای دولت ایشان را کشیده بیارد. شیوه اکثری را کشیده بود. به نظر در آورد. خصوصاً شیوه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب کشیده بود. چنانچه ما به هر کس از نزدهای ایشان تمودم، [۱۴۳ الم] عرض کردند که بسیار خوب

کشیده بود. همدرین تاریخ قاسم خان بادیوان و بخشی لاهور دولت زمین بوس دریافتند.  
بشناس مصور به عنایت فیل سرافراز شد.

با باخواحه که از کومکیان صوبه قندهار است به منصب هزاری ذات و پانصد و پنجاه  
سوار ممتاز گشت. روزه شنبه هشتم مدار المهامی اعتمادالدوله لشکر خود را نشان داد. با  
آنکه ضبط صوبه پنجاب به عهده و کلای ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر متفرقه  
دارند پنجهزار سوار به نظر درآوردند. چون وسعت ملک کشمیر آنقدر نیست که مخصوص لش  
به جمعی که همواره ملازم موکب افغان و فکرد و از طنطنه نهضت رایات عالیات نرخ  
غلات و حبومات به تغیر اعلا رسیده بود به جهت رفاهیت عامه خلایق حکم شد که بنده هایی که  
در رکاب اند سامان مردم خود نموده و معدودی که ناگزیر باشد همراه گرفته تنه را به حال  
جاگیر خودها رخصت نمایند؛ وهمچین در تخفیف دادن چارواها و شاگر پیشه نهایت تأکید  
واحتیاط مرعی دارند. روز مبارکشیه دهم فروردین اقبالند شاهجهان از لاهور آمسه سعادت  
قدیمیوس دریافت. جهانگیر قلی خان را به مطلع و اسپ و فیل سرافراز ساخته بارادران و  
فرزندان به صوبه دکن و خصت فرمودم. درین تاریخ طالیا به خطاب ملک اشعرایی خلعت  
امتیاز پوشید. اصل او از آمل است. یک چندی با اعتمادالدوله می بود، چون رتبه سخشن از  
همگان در گذشت در سلطنت شعرای پای تخت منتظم گشت و این چندیت ازوست. ایات  
که گل به دست تو از شاخ تازه ترماند

زغار特 چمنت بر بیهار متفاہاست



لب زگهن چنان بستم که گویی

دهان بر چهرو زخمی بود به شد

عشق در اول و آخر همه ذوقست و سماع

این شرایست که هم پخته و هم خام خوش سمت



گر من بجای جوهر آئیه بودمی

بی رونم ترا به تو کی می نمودمی



دو لب دارم یکی در می برستی یکی در عذرخواهیهای متنی

روز دوشنبه [۲۳۰ ب] چهاردهم حسینی پسر سلطان قoram رباعی گفته گنبداند.

رباعی؛

گردی که ترا از طرف دامن ریزد آب از رخ سرمه سلیمان ریزد

گرخاک درت به امتحان بفشارند  
از وی عرق جین شاهان ریزد  
محمدخان درین وقت رباعی خواند، مرا به غایت خوش آمد، و دریاض خود نوشت:  
رباعی:

رهم بفرات حودچشای که چهشد؟  
خون دیزی و آستین فش نی که چهشد؟  
ای غافل از آنکه تیغ هجر توجه کرد  
طالب صفاهاں الاصل است، در عنوان شباب به لباس تحرید و قلندری گذارش به کشمیر  
افتاده از خویی جا و لطافت آب و هوای دل نهاد آن ملک شده توطن و تأهل اختیار نموده و بعد از  
فتح کشمیر به حدمت عرش آشیانی پیوست. در سلک بنده‌های در گاه انتظام یافته، الحال عمرش  
قریب به صد رسیده در کشمیر به فراغ خاطر با فرزندان و متعلقان به دعای دولت ابد قرین مشغول  
است.

چون به عرض رسید که در لاهور میان شیخ محمد میر نام ددویشی است سید الاصل به غایت  
فضل و مرتضی و مبارک نفس و صاحب حال، و در گوشه توکل و عزلت منروی گشته از فقر غنی،  
واز دنیا مستعفی نشسته است. بنابرین خاطر حق طلب به ملاقات ایشان رغت افزود و چون به  
لاهور رفتن متعدد بود رفعه‌ای در خدمت ایشان نوشته شوق باطن را ظاهر ساختم و آن عزیز  
با وجود کبر سن وضعف بینه تصدیع کشیده و تشریف آورده؛ و مدت ممتد تنها با ایشان نشته  
صحبت مستوفی داشته‌شد. الحق ذات شریفی است و درین عهد بدعایت غبیث و عزیز لوجود  
است، و این نیازمند از خود مرآمده ما ایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق  
[۲۴الف] و معارف استناع افتاد. هر چند خواستم نیزی یگذرانم چون پایه همت ایشان  
را از آن عالیتر یافتم خاطر به ظهار این مطلب رخصت نداد، پوست آهوی سفید بهجهت جای  
نمایز به ایشان گذرانیدم. فی القور وداع شده به لاهور تشریف برداشت.

روز یکشنبه یست و سیوم در حوالی دولت آباد نزول م و کب اقبال اتفاق افتاد. دختر  
باغبانی به نظر درآمد با پرتوت و پریش انبویه مقدار یک قصده. ظاهرش به مردان مشتبه در میان  
سینه‌هم موی برآمده اما پستان ندارد. به تفرض دریافت باشد که فرزندنشود. در اثنای مکالمه  
گفت که مرا تاحال حیض نیمده و این دلیل است برآن. به چنینی از عورات فرمودم که به  
گوشه‌ای برده ملاحظه نمایند که مبادا خشی باشد. معلوم شد که از دیگر عورات سرمومی تفاوت  
ندارد. بنابر غرایب درین جریده اقبال ثبت افتاد.  
روز مبارکشنبه یست و چهارم با قرخان از ملت آمده سعادت زمین بوس دریافت، در  
اوراق گذشته مرقوم گشته اللهداد پسر جلاله پیر تاریکی از لشکر ظفر اثر فرار نموده راه ادبی

پیش گرفت درینولا ندامت گزیده به آشنا بای باقراخان به اعتمادالدوله ملتجی شد که استنفای گناهی نماید. حسب الاتمامس ایشان حکم فرمودم که اگر از کرده خود پیشمان گشته روی امبد به درگاه بهد زلالت جرایم او به عفو مقرن گردد. درین تاریخ باقراخان اورا بهدرگاه آورد و مجدداً به شفاعت اعتمادالدوله غبار خجالت و ندامت بهزلال عفو از ناحیه احوال او شست و شو خواجه دیافت. سنتگرام زمیندار جمیعه خطاب راجگی و منصب هفتادی ذات و پانصد سوار و عنایت بیل و خنعت سرافراز شد. عرب خواهی فوجدار میابه دو آب به منصب هشتادی ذات و پانصد سوار از متبار گشت. خواجه قاسم هفتادی ذات و دو صد پنجاه سوار فرق عزت برافراخت. به تهمتنیگ پسر قاسم کو که منصب پانصدی ذات و پانصد سوار مسر حمت [۱۴۲] شد. به حان عالم فیل خاصه مع تلایر عنایت نمودم. ازین منزل باقراخان را به منصب هزار و پانصدی ذات پانصد سوار سرافراز فرموده باز به صوبه دی و خصت فرمودم. روز دوشنبه پیست و هشتم پرگنه گرهی که به ساحل بهت واقع است محل نزول موکب اقبال گشت.

چون این کوهستان از شکرگاههای مقرر است حسب الحکم فراوان پیشتر آمده چرگه ترتیب داده بودند. روزیکشنبه غرة اسفندارمذ الهی شکار را از شیر کروه مسافت رانده رور مبار کشنه دوم یه شاخیند درآوردن و یکصد و یک دلار از قوچ و چهکاره شکار شد. چون مها بت خال مدت‌ها بود که از سعادت حضور محرومی داشت به اتمام او حکم فرموده بودم که اگر از نسق آن‌هم اطهینان حاصل کرده باشد واز هیچ‌رهگذر دلگوائی ندارد افسوچ را در تهنجات گذاشته چریده متوجه درگاهشود. درین روز سعادت آستانبوس دریافتله صدمهر تذر گذرانید. خدن عالم به منصب پنجه‌های ذات و سه‌هزار سوار سرافراز گشت. مقارن این حال عرضداشت نورالدین قلی از ده پونج رسیده نوشته بود که کربوه‌ها را حتی الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم. قضا را چند شب‌نروز بارندگی کرد. وبالای کوتل بهارهای سه‌هزار برف افتاده هزوی می‌بارد اگر تایمک ماه بیرون کوه توقف فرماید، عبور ازین راه میسر است والا دشوار می‌رسید. چون عرض ازین عریمت دریافت موسم بیهار و شکوفه‌های زار بود از توقف فرصت از دست می‌رفت تا گزیر عطف عنان نموده بهراه پیگلی و دهمتود نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد.

رور حمله سیوم از دریایی بہت عبور واقع شد. با آنکه آب تا کمر بسود چون بنایت ند می‌رفت و مردم در گذشتن محنت مسی کشیدند حکم فرمودم که دویست زنجیر فیل برسر گدرها مرده اسباب مردم را پیگذراند و جمعی [۱۴۲الف] که ضعیف و ذبون باشد بیز سواره عبور نمایند تا آسیب‌جانی و مالی به نام ارادی نرسد.

درین تاریخ حبر فوت خواجه جهان رسید. او از بندهای قدیم و خدمتگران زمان شاهزادگی بود. اگرچه در آخر از ملازمت من جدا شده روزی چند به خدمت عرش آشیانی پیوست، چون به جای بیگانه نرقه بود به حاطر من چندان گران نیامد. چنانچه بعداز جلوس رعایتی که در مخلیله او نگذشته بود فرمودم، تا آنکه به منصب پنجهزاری ذات و سه هزارسو ر سرافرازی یافت؛ و شرح احوال او به تقریبات در جریبده اقبال ثبت افتاد. خدمات عمده را متعشی شد و در کارهای طرقه گردی داشت. غایباً از کسب قابلیت استعداد ذاتی و دیگر جزئیات که پیرایه جوهر انسانی است بی نصیب بوده درین ره ضعف فسی بهم رسانیده، روزی چند باوجود تکسر و بیماری در رکاب سعادت پسر برد و چون ضعف او اشداد یافت از کلانور رخصت گرفته به لاهور شتابت و در آنجا به اجل طیعی درگذشت. در شبیه چهارم ماه مذکور فلعم رهتم مخیم از دوی خلفر قربن گشت، قاسم خن را به عنایت اسپ و شمشیر و پرم نرم خاصه سرافراز ساخته، رخصت لاهور فرمودم. باعجهه‌ی درسر راه و قع بود، سیر شکوفه کردۀ شد. این منزل تیهو بهم رسید. گوشت تیهو از کبلک لذیدتر است.

روزی شبیه پنجم میرزا حسن پسر میرزا درستم به منصب هزاری ذات و چهارصدسوار ممتاز گشته، به صوبه دکن تعیین شد. خواجه عبداللطیف قوش بیگی نیز به منصب هزاری ذات و چهارصدسوار سرافرازی یافت. درین سو زمین گی به نظر درآمد، درون سفید، پیرون سرخ؛ و بعضی درون رد و پیرون سرخ. به فارسی لاله بیگانه می‌گویند، و به‌هنگی تهلی به معنی زمین است. چون گل کنول مخصوص آب است این را تهلی کنول زمینه‌اند یعنی کنول صحرایی.

روز مبارکشیه نهم عرصداشت دلاورخان حاکم [۲۲۶ ب] کشمیر نویدرسان فتح گشتواد گشت. تهمیں این اجمال، بعد زرسین او به پائسر بر جاه و جلال، رقم زده کمل و قایع نگار حواهد شد. فرمان مرحمت عنوان باختصار خاصه و خنجر مرصع فرستاده محصول یک ساله ولايت مقتوحه به جدوی این پسندیده خدمت عنایت شد. روز سهشنبه چهاردهم مقم حسن ایدال نزول رایات اجلال گشت. چون کیفت این راه و حصوصیات ممتاز در صحن و قایع پورش کابل مرقوم شده به تکرار تپرداخت، واز بحاحا تا کشمیر منزل به متزل نوشتہ خواهد شد. اشاعه الله تعالی. از تاریخی که در موضع اکبرپور به مبارکی و خیریت ادکشتنی برآمده تا حسن ایدال یکصد و هفتادهشت کروه مسافت در عرض شصتو دروز به چهل و هشت کوچ و بیست و یک مقام طی شد. چون درین سرمنزل چشنه آبی و آثاری و حوضی در عایت لطافت واقع است دوروز مقام فرموده، روز مبارکشیه شانزدهم، جشن وزن قمری ترتیب یافت؛ و سال پنجاه سیوم به حساب شهر قمری از عمر این نیازمند در گاهه ایزد جل شانه به مبارکی آغاز شد.

چون ازین منزل کوه و کوتل و نشیب و فراز بسیار در پیش بوده به یک دفعه عبور اردوی کیهان پوی دشوار نمود. مقرر گشت که حضرت مریم الزمانی با دیگر بیگمان روزی چند توقف فرموده به آسودگی تشریف آورده. مدار الملکی اعتمادالدّوّله لخاقانی و صادق خان بخشی و ارادت خن میر سامن با عمله یو تات و کارخانه های به مرود عبور نماید و همچنین رستم مردازی صفوی و خان اعظم و جمعی از بندها، به راه پونج رخصت یافتد و مسوکب اقبال جسر یده با چندی از منظوران ساطع قرب و خدمتگاران ضروری روز جمیعه هفدهم، سه و نیم کروه کوچ فرموده، در موضع سلطانپور منزل گزید. درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگه رسید که در او دیبور به محل طبیعی مسافر راه عدم شد. جگت سنگه نبیره او و بیهیم [۲۴۳الف] پسر او در ملازمت می باشد. به خلعت سرافرازی یافتد، و حکم شد که راجه کشند اس فرمان مرحمت آیین باخطاب رانائی و خلعت و اسب و فیل خاصه بهجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت به تقدیم رساند.

از مردم این مرزویوم استماع افتاد که در غیر ایام بر سات که اصلا ابری و صاعقه ای نباشد آوازی مانند به صدای ابر ازین کوه په گوش می رسد و این کوه را گرج می نامند و بعد از یک سال و دو سال البته چنین صدائی ظاهر می شود. این حرف را مکرر در خدمت حضرت عرش آشیانی نیز شنیده بودم. چون خالی از غرائبی نیست نوشته شد. والعلم عند الله، روز شنبه هژدهم چهار کروه نیم گذشته در موضع سنجی نزول اجلال واقع شد. ازین منزل داخل پر کنه هزاره فارانع است. روز یکشنبه نزول هم سه کروه و سه پاو در نوردیده موضع نوشهر منزل شد. ازینجا داخل دهمتر است. چندانکه نظر کار می کرد جلگه های سیز در میان گل تهل کنول و قطعه گل سروش شگمته بود و به غایت خوش می نمود. روز دوشنبه بیستم سه و نیم کروه کوچ فرموده، در موضع سله و رو دموک مسعود اتفاق افتاد. مها بت خان از قسم جواهر و مرصع آلات مواری شصت هزار روپیه پیشکش گذراشد. درین سو زمین گلی به نظر در آمد سرخ آشین به اندام گل ختمی، اما از خود تر و چندین گل یکجا تگ به یک دیگر شکفت، از دور چنان نماید که گویا یک گل است؛ و در ختش مقدار درخت زرد لو می شود. درین دام کوه پنهانه خود را نیز بسیار بسود در غایت خوشبویی، رنگش از بفشه کمتر. روز سه شنبه بیست و یکم سه کروه طی نموده در موضع مانکلی نزول اقبال دانع شد. درین روز مها بت خان را به خدمت بنگش رخصت فرموده اسب و فیل خاصه و خلعت و با پوستین مرحمت نمود. امروز تا آخر منزل تقاطر بود. شب یکشنبه بیست و دوم نیز بیاران شد. وقت سحر برف بارید. [۲۴۳ب] چون اکثر راه اجمه بود و از باران لغزیدگی بهم رسانید چاروای لاغر جا افتاد

بر تاختست و بیست و پنج زنجیر فیل از سو کار خاصه شویله تصدق شد. بهجهت بارندگی دوروز مقام فرمودم. روز مبارکشنه بیست و سیوم سلطان حسین زمیندار پنگلی دولت زمین بوس دریافت. اذبجا داخل ملک پنگلی است. از غراب اتفاقات آنکه دروقتی که حضرت عرش آشیانی تشریف می بودند در همین منزل بر فر پریله بود. الحال نیز باشد. درین چندسال اصلاح بر فر باریله بلکه باران هم کم شده بود. روز جمعه بیست و چهارم چهار کروه طی نموده در موضع سواد که محل نزول موکب منصور گشت، درین راه هم احمد بسیار بود و درخت زرد آلو دشتالو صحراء شگوفه کرده سراپا در گرفته بود. و درختهای صنوبر جوان نیز دیده را فریب می داد. شبیه بیست و پنجم فریب سه و نیم کروه در نور دیده ظاهر پنگسی بورود موکب مسعود آراسنگی یافت. روز یکشنبه بیست و ششم بهشکار کیک سوار شده آخرهای روز بمه روز عرض آشیانی سلطان حسین به منزل او تشریف برده پایه عرش بر امثال وافران افزودم. حضرت عرش آشیانی نیز به منزل او تشریف برده بودند. از قسم اسب و خچر و باز و جره پیشکش کشیده اسب و خنجر به او بخشیده، فرمودم که بازو خره را بگیریز بسته آنچه خرب برآید به نظر خواهد گذرد. نید.

سر کار پنگلی سی و پنج کروه در طول، بیست و پنج در عرض است، مشرق رویه کوهستان کشیر، و برسمت مغرب ائک بنارس، و به جانب شمال کشتوار، و به جانب جنوب گهکو واقع است. در زمانی که صاحقران گینیستان فتح هندوستان نموده بدارالملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند، این طایله را که ملازم دکاب نصرت اثر بودند درین حمله بود مرحمت نموده گذاشته اند. می گویند که ذات ماقار لغست. اما مشخص تمبداند که در آن وقت کلانتر اینها که بود وچه نام داشته. الحال خود لاهوری محض اند و به زبان چنان متمکم و حقیقت مردم دهتمور نیز بدین قیاس است. در زمان عرش آشیانی شاهزاد نامی زمیندار دهمندر بود. الحال بهادر پسر اومست. اگرچه باهم نسبت [۲۳۶] و خوبشی و بیوند دارند لیکن نزاعی لازمه زمیندار ن است همیشه بر مرحد و حدودی باشد، و آنها بیوسته دولتخواه آمده اند. سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاهزاد هردو دروقت شاهزادگی به ملازمت من رسیده بودند. با آنکه سلطان حسین هفتاد سال داشت در قوای خاهر صلا قبوری راه نیافتد و تاب و طاقت سواری و تردد چنانچه باید دارد. درین ملک بوره می سازند از مان و برج، که آن را سرمی- گویند. عملا از بوزه بسیار تندتر، و مدار خواراک این مردم بر سراست و هر چند کهنه تر باشد، بهتر است. و این سررا در هم کرده سرخم را محکم بسته دوسال و سه سال در خانه نگاه می دارند و بعد از آن زلال روی خمرا گرفته چها می سازند و آن را آچهی می نمند. و آچهی ده ساله

هم می باشد. پیش آنها هر چند کهنه سال تر بهتر؛ و اقل مدت یک سال است. سلطان محمود کاسه کاسه ازین سر می گرفت ولا جرعه در می کشید. سلطان حسین هم ملتزم است و یجهت من از فرد اعلایش آورده بود. یک بار برای امتحان خوردم. پیش ازین هم خورده شده بود، کیفیش مشتهی است اما خالی از کرخی نیست و معلوم شد که اندک بینگی هم همسراه می سارند. در خمارش خواب غلبه می کنند. اگر شراب نیاشد بضرور مدل شراب می تواند شد. از پیوه زرد آلود و شقنا لو و امرود می شود. چون تریت نمی کنند و خود روست همه ترش و ناخوش می باشد. از سر شکوفه آنها محظوظ می توان شد. خانه و منازل هم از چسب است؛ به روشن اهل کشمیر می سازند. جانور شکار بهم می دسد. اسب، اشتر، و گاو می دارند. بزم و مرغ پسیار فراوان است. استریش ریزه می شود. بهجهت باد گران به کار نمی آید.

چون به عرض رسید که چند منزل پیشتر آبادانی که غله آنها بهادردی ظفر قربن کفایت کنند، نیست، حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان و اتخفیف دهنند، و سه چهار روز آذوقه برگیرند. از ملازمان رکاب سعادت چندی به همراهی برگزیده، بقیه مردم به سر کردگی [۲۴۳] خواجه ابوالحسن بخشی چند منزل عقب می آمده باشند. با کمال احتیاط و تأکید هفت صد زنجیر قل بهجهت پیشخانه و کارخانجات تاگزیر نمود. منصب سلطان حسین چهارصدی ذات و سیصد سوار بود. درین وقت بهمنصب شصدهی و سیصد پنجاه سوار از سرافرازی یافت و خطیعت و خنجر مرصع و قل مسرحیت فرمود. بهادر دهمتوردی که به کومک لشکر بینگش تعین است منصب او از اصل و اضافه دو صدی ذات و یکصد سوار حکم شد. روز گمشده بیست و نهم پنج کروه و یک پاو، کوچ نموده از پل رودخانه نین. سکه گذشته منزل گزیدم. این نین سکه اذ طرف شمال به جانب جنوب می رود. این رودخانه از میان کوه وارو که ماین ولایت بدخشان و تبت واقع است بس رآمده. چون درینجا آب مذکور دوشخ شده بهجهت عبور لشکر منصور حسب الحکم دوبل از چوب مرتب ساخته بودند. یکی در طول هزاره ذرع و دوم چهارده ذرع و در عرض هر کدام پنج ذرع. و درین مملک طریق ساختن پل آنکه درختهای شاخدار بر روی آب می اندازند و هردو سر آن را به سرگ بسته است حکام می دهند و تخته چوپهای سطبر بر روی آن انداده هستند و طناب قری مضبوط می سازند؛ و به اندک مرعنی مالهای سال بر حاست. القصه فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل گذشتند. سلطان محمود، تام این رودخانه را نین سکه کرده یعنی راحت چشم. روز مبار کشته سی ام قریب سه و نیم کروه در نورده بولب رودخانه کشش گنگا منزل شد. درین راه گوشه واقع است به غایت بلند. ارتفاع آن یک کروه، نیز نشیب یک و نیم کروه؛ و این کسوتل را به

درنگ می‌نامند. ووجه تسمیه آن که بهزبان کشیری پنیدرا می‌گویند. چون حکام آشمیر داروغه گماشته بودند که از بار پنجه‌تمغا بگیرند و در اینجا بهجهت گرفتن تمغا درنگش می‌شده بنا برین به‌یم درنگ شهرت یافته و از گذشت کوتل آشاری است درنهایت لطفت. پی‌المهای معتماد را برب آب رسایه درخت خورده، [۲۳۵الف] وقت شام بهمنی رسیدم.

برین رودخانه پلی بود که از قدیم پنجاه و چهار ذرع در طول ویک و تیم ذرع در عرض که پیاده‌ها می‌گذشتند. حسب الحکم پلی دیگر در محدودی آن ترتیب یافته طول پنجاد و سی ذرع، وعرض سی ذرع، چون آب عمیق و تند بود فیلان ر بر هنر گذرانیده سوار و پیاده و اسپ از روی پل گذشت. حسب الحکم حضرت عرش شیانی سراسی از سنگ و آهک در غایت واستحکام بر فراز پشته مشرف بر آب اساس یافته. یک روز به تحويل مانده معتمد خار را پیشتر فرستاده شده بود که بهجهت تخت‌نشین و آراستن جشن نوروز سرمهینی که رتفاعی و امیازی جشن داشته باشد اختیار نماید. اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب پشته‌ای واقع بود سیز و خرم، بر فراز آن سطحی پنجاه ذرع گویا کار فرمایان قضا و قدر بهجهت چنین روزی مهیای جشن داشته بودند. مشارالیه لوازم جشن نوروزی را بر فراز آن پشته ترتیب داده بود به غایت مستحسن افتاد. معتمد خان مورد تحسین و آفرین گشت. رودخانه کشن گنگا از طرف جوب می‌آید و به جانب شمال می‌رود. آب پهت از سمت مشرق آمده و به رودخانه کشن گنگا پوسته به طرف شمال جاریست.

### نوروز پانزدهم از جلوس همایون

تحویل نیز اعظم مراد بخش عالم به شرفخانه حمل روز جمعه با پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۲۹ یک‌هرارو پیست و ته‌هجری بعد از انقضای دوازده و نیم گهری که پنج ساعت نجومی باشد تفاق افتاد. وسال پانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهی بهبارگی و فرخی آغاز شد. روز شنبه دوم، چهار کروه و نیم پار کوچ نموده و در موضع مکر منزل گزیسلم. درین راه کوتل نبود، قلندری سنگلاخ داشت. طاووس و دراج سیاه و لیگور که در ولایت گرم سیر می‌باشد دیده شد. ظاهراً در سردسیر هم می‌تواند بود. از اینجا تا کشیر همه‌جا راه بر کنار دریای بیهت است و در جانب کوه واقع شده، و از ته‌زه آب در غایت تندی پر جوش و خروش می‌گذرد. و هر چند فیل کلان [۲۳۵ب] باشد نمی‌تواند پای خود را قایم ساخت. فی القور می‌غلطاند و می‌برد. سگ‌آبی هم دارد. روز یکشنبه سیم چهار کروه و نیم طی نموده در موسران نزول فرموده شب جمعی از سوداگران که در پرگه باره موله توطن د رند آمده ملازمت نمودند.

وجه تسمیه باره موله پرسیده شد عرض کردند که باراه به زبان هندوی خوک را می گویند و موله مقام را، یعنی جای باراه؛ واژجمله او تار که در کیش هنود مقرر است یکی او تار باراه است و باراه موله به کثرت استعمال باره موله شده.

روز دوشنبه چهارم دو تیم کروه گذشته در بهولباس منزل گزیدم. چون این کوهها را به غایت تیگ و دشوار تسان می دادند و از هجوم مردم عبور به صعوبت و زحمت میسر می شد و شنیدن حکم فرمودم که غیر از آصف خان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ کس را نگذارند که در رکاب معاونت کوچ کنند و اردو را یک منزل عقب می آورده باشند. اتفاقاً مشارالیه دیره خود را پیش ازین حکم روانه ساخته بود. بعداز آن به مردم خود می نویسد که در برابر من چنین حکم شده به هر جا که رسیده باشد توقف نماید. برادران او در پای کوتل بهولباس این خبر را شنیده همانجا دیره فرود می آرند. در زمانی که مسوکب اقبال قریب به منزل او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد. هنوز یک میدان راه طی نشده بود که دیره او نماین شد. ظهور این موهبت را از اتفاقات شمرده با اهل محل به منزل مشارالیه فرود آمد. از آسب سرما و برف و باران محفوظ ماندیم. برادران او حسب الحکم بهطلب او دوانیدند. در وقتی که این مژده به او می دست که فیلان پیشخانه بر فراز کوتل برآمده راه را تیگ ساخته اند، چون سواره گذشته متعدد نمود از غایت شوق و ذوق پیاده سر از پا تنشانه و در عرض دو ساعت، دونیم کروه مسافت طی نصوده خود را به ملازمت رسانید، و به زبان حال این بیت [۲۳۶الف] می خواند. بیت:

### آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل

خجلت بود درویش را تاگه چو مهمان در رسد

آنچه در بساط او بود از نقد و جنس و ناطق و صامت تفصیل کرده بهترسم پای انداز معروض داشت. همه را به او بخشیدم و فرمودم که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید. جوهر اخلاص را به بهای گران خریداریم و این اتفاق، از اثر اخلاص و تئیدات طالع او باید شمرد که مثل من پادشاهی با اهل حرم خود یک شباروز درخانه او بمراحت و آسودگی بسر بسرد، و اور. در امثال واقر ن وابنای جنس سرافرازی نصیب شود.

روز سهشنبه پنجم، دو کروه گذشته درموضع که ئی نزول اجلال اتفاق افتاد. سروپای که در برداشتم به معتمد خان مرحمت فرمودم، و منصب او از محل و اصافه هزار و پانصدی ذات و پانصدسو در حکم شد. و از این منزل داخل سرحد کشمير است و در همین کوتول بهولباس به قرب پسریو سف خان کشميری با افواج منصور حضرت عرش آشیانی که راجه بهگوان دام

پلر راجه‌مان سنگه سردار بود جنگ کرده‌اند. درین روز خبر رسید که شهرابخان پسر دستم-خان میرزا در آب بهت غریق بحرفا گشت. تفصیل این اجمال آنکه او حسب الحکم یاک منزل عقب می‌آمد. در راه بخاطرش می‌رسد که بددریا درآمده غسل کند. با آنکه آب گرم می‌سرب بوده هر چند مردمش مانع می‌آیند و می‌گویند که درین قسم هوای سرد بی‌ضرور درین چنین دریای زخار خوبخوار که فیل مست را می‌غلطاند درآمدن از آئین حزم و احتیاط دور است، به‌حرف آنها مقید نمی‌شود؛ و چون وقت ناگزیر در رسیده بود از غابت خود را بی و غرور وجهالت به اعتماد شناوری خود که درین فن بی‌نظیر بود، جدی او می‌شود و با یک نفر خدمتیه و یک کس دیگر که شاوری می‌دانسته‌اند، برقرار سنگی که بر اب آب بود برآمده خود را بددریا می‌اندازد. به‌ مجرد افتادن از تلاطم امواج نمی‌تواند خود را جمع ساخت، و به شناوری پرداخت. افتادن همان بود و رفتن همان بود. شهرابخان با خدمتیه رخت [۲۳۶ ب]

حیات به‌سیل فنا در داد. کشته‌گیر به‌حد جان کنندن، کشته وجود به‌ساحل سلامت رسانید. میرزا استم را غریب تعلقی و محبتی با این فرزند بود. در راه پونج ز شنیدن خبر جان‌گاه‌جامه شکیایی چاک نده، بیتابی و اضطراب بسیار ظاهر می‌سازد و با جمیع متعاقن خوش‌لیام ماتم پوشیده سروپا بر همه متوجه ملازمت می‌شود و از سوز و گذار مادرش چه نویسد. اگر چه میرزا دیگر فرزندان هم دارد غیراً پیوند دل با این فرزند داشته منش بیست و شش بود. در بندوی اندازی شاگرد رشید پدرش بود. سواری فیل و ارایه به‌خوب می‌دانست. دریوش گجرات اکثر اوقات حکم می‌شد که در پیش فیل خاصه سوار شود. در سپاهیگری خیلی چسبان می‌نمود.

روزگمشتبه سه کروه طی نموده در موضع دیوند منزل شد. روز مبارکشتبه هفتم از کوتول کوارمت عبور فرموده، در موضع وچه نزول اجلال اتفاق افتاد. مسافت این منزل چهار کروه و یک پاو است. کوتول گوارمت ز کوتول‌هی صعب است و آخرین کوتول این راه است. روز جمهه هشتم قریب به‌چهار کروه طی نموده در موضع بلند منزل شد. درین راه کوتول نبود. بقدر وسعتی داشت صحراء چمن‌چمن شکوفه و اتواع ریاحین زیرگس و بخش و گهای عویض که مخصوص این ملک است به‌نظر درآمد. ز جمله گلی دیده شد که بهیأت عجیب پنج شش گل تارنجی رنگ سر نگون شگفتنه واز میان گلها برگی چند سر برآمده، از عالم انسان. نام این گل بولانگ است و گـن دیگر مثل بونی بر دور آن گهای ریزه به‌اندام ورنگ یه‌من بعضی کبود و بعضی سرخ‌جهره، و در میان نقطه زرد، به غایت خوش‌نما و موزن، نامش لدپوش و پوش عیالعموم گل را می‌گویند ارغوان زردهم درین راه فراوان است. گل

کشییر از حساب و شمارد پرون است. کدامهارا نویسم و چند توان نوشت. آنچه امتیازی دارد موقوم می‌گردد. درین منزل آبشاری بر سر راه واقع است به نایت عالمی و دیدنی. [الف] از جای بلند می‌ریزد. درین راه آبشاری به این خوبی دیده نشده. لحظه‌ای توقف نموده چشم ودل را از تماشای آن سیراب ساختم. روز شنبه نهم چهار کروه و سه پاو کوچ فرموده به باره موته عبور موکب منصور اتفاق افتاد. باره موله از قصبه‌های مقرر کشییر است واژ بینجا تا شهر چهارده کروه مسافت است و بر لب آب بهت واقع شده. جمعی از سوداگران کشییر درین قصبه توطن گردیده مشرف بر آب منازل و مساجد ساخته‌اند و آسوده و مرفه الحال رور. آگار بسومی بردنند حسب الحکم پیش از ورود موکب مسعود کشییرها آراسته درین مقام مهیا داشته بودند. چون ساعت در آمسدن به شهر روز دوشنبه اختیار شده بنا برین در منزل مذکور توافق صلاح دیده. فی الفور با اهل محل بر کشییرها نشسته به مبارکی و فرشخی متوجه مقصد گشتم. د پیغمبر از روز یکشنبه گذشته به شهاب لدین پور کسه از سر کارهای مقرر کشییر است رسیده شد. فرمودم که چنانهای چمن شهاب‌الدین پور را بشمارند نو و چهار درخت به شمار در آمد. درین روز دلاورخان کاکر حاکم کشییر از کشتواره رسیده دولت آستان بوس دریافت و به عنوان عطا طرف روز افزون پادشاهی و گوناگون توازن خسروانه سرافرازی یافت. الحق این خدمت را چنانچه ناید به تقدیم رسانیده امید که حضرت واهب الطایا جمیع پنده‌های با اخلاص را چنین فروز عزت گردانید. کشتوار برسمت جوب کشییر واقع است. از عموده کشییر تامیل آنکه حاکم نشین کشتوار است شصت کروه مسافت پیموده‌اند.

**احوال فتح کشتوار:** به تاریخ دهم شهریور ماه الهی سنه چهارده دلاورخان یاده هزار نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیشنهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با کرده‌ی میر بحری به محافظت شهر و حراست سرحدها مقرر داشت و چون گوهر چلک و ایه چلک بد دعوی و راثت کشییر در کشتوار و تواحی آن سو گشته وادی [ب] ۲۳۷ ضلالت و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران خود را با جمیع در مقام دیسو که متصل به کوتن پیر پیجال واقع است به همراه احتیاط گذاشت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود را با سافروجی به راه سیگی پور شناخت و جلال نام پسر رشید خود را با نصر الله عرب و علی ملک کشییری و جمیع از پنده‌های جهانگیری برآم تعيین فرموده و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب به راه اوی فوج خود مقرر نمود. و همچنین دو فوج دیگر بر دست راست و چپ خود قرار دد که می‌رفته باشدند. چون داه برآمد اسب نبود چند اسپی بهجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گردانیده به کشییر فرستاد و جوانان کار طلب کمتر خدمت

به میان جان بسته پیاده بر فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافر نبد سراجام منزل به منزل جنگ کنان تا امر کوت که یکی از محکم‌های غیم بود، شتافتند. و در آنجا فوج جلال و جمال که از راههای مختلف تعیین شده بودند باهم پیوستند. و مخالفان برگشته روز گار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند. به دران جان تبار کوه دشوار و نشیب و فراز بسیار به پای مردی همت پیموده تادریای مرو شناختند و برابر آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام تردادات پسندیده به ظهور رسانیدند. و یه چک بدیخت با بسیاری از اهل ادبیار به قتل رسید و از کشتشدن ایله، راجه پیدست دل شده راه فرار پیش گرفت. و اذ پل گذشته در پهندز کوت که بر آن طرف آب واقع است توقف کردند. از بهادران نیز جلو خواستند که از پل بگذرند رسربل جنگ عظیم واقع شد، و چندی از جوانان به شهادت رسیدند. و همچنین مدت هشت شب از روز پنده‌های درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده به مذاقه و مقاوله تقصیر نمی‌کردند تا آنکه دلاورخان از استحکام [الف ۲۳۸] تهانجات و سر نجام آذوقه خاطر جمع نموده به لشکر فیروزی اثر پیوست. راجه از حیله‌سازی و رو باه بازی و کلای خود را نزد دلاورخان فرستاده التماس نموده که برادر خود را با پیشکش به درگاه می‌فرستم و چون گناه من به عفو مفرون گردد ویم و هرام از خاطر من زایل شود خود نیز به درگاه گیتی پناه رفته آستان بوسی می‌نمایم. دلاورخان به سخن فریب آمیز گوش نیز نخنخه نقد فرصت را از دست نداد و فرستاده‌های راجه را بی‌حصول مقصود رخصت فرموده در گذشتن از آب اهتمام شایسته بکار برد. جمال پسراو یا جمیع از نهنگان بحر شجاعت و جلاحت بالای آب رفته به شناوری و دلاوری از آن دریای خودخواه عبور نمودند، و با مخالفان جنگ سخت در پیوست و پنده‌های جان باز از آن طرف هجوم آورده کار بر اهل ادبیار تیک ساختند، آنها چون تاب مقاومت در خود نیافتد تخته پل را شکسته راه گزین پیش گرفتند، و پنده‌های نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند، و دلاورخان در پهندرا کوت مسکر اقبال آراست و از آب مذکور تادریای چناب که اعتقاد قوی این سیاه بختان است دو تیر انداز مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب مترفع است و عبور از آن آب به دشواری میسر و به جهت آمدورفت پیاده‌ها طنابهای سطیر تعییه نموده در میان دو طناب چوبیهای مقدار یک پلست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یک کطرف طناب را بر قله کوه و سر دیگر را بر آن طرف آب مضبوط می‌سازند و دو طناب دیگر یک گز از آن بلندتر تعییه می‌نمایند که پیاده‌ها پای خود را بر آن چوبکها نهاده به هر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز کوه به نشیب می‌رفته باشند، تا از آب بگذرند، و این را به صطلاح مردم کوهستان رمبه گویند.

هر جا مظهه بست رمه داشتند بند و قچی و تبرانداز و مردم [۲۳۸ ب] کاری استحکام داده خاطر جمع نمودند. دلاورخان جالها ساخته شی هشتاد نفر از جوانان دلبر کار طب پرجاله نشانده می خواست که از آب بگذراند، چون آب در غایت تدبی و شورش می گذشت جاله به سینی فشارفت، و شصت هشت نفر از آن جوانان غرق بحر عدم شده آبروی شهادت یافتند، و ده نفر به دست دلارخان خود را به ساحل سلامت رسانیدند، و دو کس بر آن طرف آب افتاده در چنگ ارباب خلافت اسیر گشتند.

الف-۱. دلاورخان چهارماه و دوروز در پهندر کوت پای همت افسرده سعی در گفتشن داشت، و تیر تدبیر به هدف مقصد نمی رسید تا آنکه زمینداری راهبری نموده که از حائی کس مخالف را گشتن گذشتند نمود رمه بسته در دل شب جلال پسر دلاورخان را با چندی از بنده های درگاه و جمعی از افغانان قریب دوست نفر از آن داه به سلامت گذشته هنگام سحر بی خبر پرس راجه رسیده، کرنای فتح بلند آوازه ساختند، چندی که برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری سراسیمه برآمد اکثری تیغ خون آشام گشتد، بقیه السیف چان بسه نک پا از آن و رطه بلا برآوردند. در آن شورش پکی از سپاهیان به راجه رسیده خواست که به فخم ششیر کارش به انعام رساند، راجه فریاد برآورد که من را همام مرا زنده نزد دلاورخان ببرید. مردم برصاد هجوم آورده دستگیر ساختند. بعد از گرفتار شدن راجه از هنوبن او هر کس هر چیز و دخواست را به گوش های کشید، دلاورخان از شنیدن این مژده فتح و فیروزی سجدات شکرالله بشه تقدير رسیده، با لشکر منصور از آب عبور نموده به مندل پسند که حاکم نشین این ملت است درآمد. از کنار آب تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد. خواهر سنگرام راجه جمرو دختر چوهرمل [۲۳۹ الف] مردود پسر راجه با سو درخانه راجه است و از خواهر سنگرام فرزندان دارد. پیش از آنکه فتح شود عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران فرماده بود. چون موکب منصور تزدیک رسید دلاورخان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوسی گشت و نصرالله عرب را با جمعی از سواروپیاده به حرast این ملک گذاشت.

در کشو رگدم وجو وعدمن و ماش و ارزن فراوان می شود، و به خلاف کشمیر شالی کمتر دارند. زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر است، و قریب به صد دست از بازو چهار گرفته می شود. نارنج و ترنج و هندوانه فرد اعلی به هم می رسد. خربزه اش از خربزه کشمیر بهتر است و دیگر میوه ها از انگور و شفالو و زرد آلو و امروزه ترش می باشد، اگر تریت کشند یمکن که خوب شود. سنه ای نامزد است مسکوک که از حکام کشمیر مانده یک و نیم آن را به یک روپه

می‌گیرند و در معامله پائزده سهنسی که ده روپیه باشد به يك مهر پادشاهی حساب می‌کنند. و دو سیربه وزن هندوستان را يك من اعتبار تموده‌اند؛ ورسم نیست که راجه از مخصوصی زراعت خراج پیگیرد. بر سر هر خانه در سالی شش سهنسی که چهار روپیه باشد می‌گیرد، وزغفران را در گل به علوه جمعی از راجبوتان و هفت‌صد فقر توبیخی که از قدیم توکراند به تنخواه نموده غایت در وقت فروختن زغفران از خسیده بر سرمی که عبارت از دوسیر باشد، چهار روپیه می‌گیرد، و کلیه حاصل راجه بر جریمه است، و به اندک تقصیری مبلغ کلی می‌ستاند، و هر کس را متمول و صاحب جمیعت یافتد بهانه انجیخته، آنچه دارد پاک می‌گیرند. به همه جهت يك لک روپیه تخیناً حاصل حصه او شد، و در وقت کارشش هفت هزار بیاده جمع می‌شود و اسب در میان آنها کم است. قریب پنجاه اسب از راجه و عمدۀ‌های او بوده باشد. مخصوصی [۲۳۹ ب] یک ساله دروجه اتفاق دلاورخان مرحمت شد. از روی تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار به ضابطه جهانگیری بوده باشد. و چون دیوانیان عظام نسق بسته جاگیر دار تنخواه نمایند حقیقت از قرار واقع ظاهر خواهد شد که چه مقدار جاست.

روز دوشنبه پا زدهم بعد از دوپهرو چهار تگری به مبارکی و فخرخی در عمارت انسی که مجلداً بر کتابار قال احداث یافته، ورود موکب مسعود اتفاق افتاد. به حکم حضرت عرش آشیانی قلعه‌ای از سنگ و آهک در غایت استحکام احداث یافته، غایباً هنوز ناتمام است يك ضلوع آن مانده است. امید که بعد ازین به اتمام رسد. از مقام حسن ابدال ناکشمیر به راهی که آمده شد هفتاد و پنج کروه مسافت به نو زده کوچ و شش مقام که بیست و پنج روز باشد قطع شده، که از دارالخلافه آگره تا کشمیر در عرض پنج ماه و هر ده روز سیصد و هفتاد و شش کروه مسافت به يك صد و دو کوچ و شصت و سه مقام طی شده، و به راه خشکی که مسیر عام و راه متعارف است سیصد و چهار و نیم کروه است.

روز سه شنبه دوازدهم، دلاورخان حسب الحکم راجه کشتواردا مسلسل به حضور آورده زمین بوس فرموده، خالی از وجاهت نیست. لباسی به اهل هند، و زبان کشمیری و هندی هردوی می‌دارند. به خلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله شهری ظاهر شد. حکم فرمود که با وجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را به درگاه ما حاضر سازد از جس و قید نجات یافته، در سایه دولت ابد قرین آسوده و فارغ الال روز کار برخواهد برد، والا در یکی از قلاع هندوستان به جس مخلدگر قفارخواهد بود، عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را به ملزمت می‌آرم و امیدوار مرحمت آن حضرتم به هر چه حکم شود.

**او ضاع و خصوصیات ملک کشمیر:** اکنون مجمل از احوال و اوضاع و

خصوصیات ملک کشمیر مرقوم می‌گردد. کشمیر از اقليم چهارم است. عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است. از قدیم این ملک در تصرف [۲۴۰الف] راجه‌ها بوده و مدت آنها چهار هزار سال است، و کیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ داج تر نگذشت که به حکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی به فارسی ترجمه شده است به تفصیل مرقوم است. و در تاریخ سنه هفتاد و دو سال حکومت این ملک داشته‌اند، تا آنکه به تاریخ تهصد و نو دوچهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند. و از آن تاریخ تا حال سی و پنج سل است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین ماست. ملک کشمیر در طول از کوتول بهو لبس تا قبردیر پنجاه و شش کروه جهانگیر است و در عرض از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه.

شیخ ابوالفضل در اکبر نامه به تخمین و فیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گذشت تا قبردیر یکصد و بیست کروه است، و عرض از ده کم نیست و از بیست و پنج زیاده نه. من به جهت اختیاط و اعتقاد جمعی از مردم معتمد کارдан مقرر فرمودم که طول و عرض را طناب بکشدند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود، بالجمله آنچه شیخ یکصد و بیست کروه نوشته بود شصت و هفت کروه بی‌آمد. چون قرارداد است که حد هر ملکی تا جایست که مردم به زبان آن ملک متکلم نباشند، با برآن از بهو لباس که یازده کروه این طرف کشن گذشت است سرحد کشمیر مقرر شد، و به این حساب پنجاه و شش کروه بایشد. و در عرض دو کسر و بیش تفاوت ظاهر نگذشت، و گروهی که در عهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه‌ای است که حضرت عرش آشیانی بسته‌اند، هر کروهی پنج هزار ذرع است و یک ذرع و یک چهار بیک حال دو ذرع شرعی می‌شود که هر ذرعی بیست و چهار را نگشت باشد. و هر چهار کروه با گز، مدکور می‌گردد مراد از آن کروه و گز معمول حالت است. مام شهر سری نگر [۲۴۰ب] است و دریای بهت از میان معبوره می‌گذرد و سرچشمه آن را ویرنات نامند از شهر چهار کروه بر سمت جنوب واقع است. به حکم این یازمند مرسر آن چشمه عمادتی و باغی ترتیب یافته. درین شهر چهار بیک از سنگ و چوب در خایت استحکام بسته‌اند که مردم از روی آن تردد می‌نمایند، و پل را به اصطلاح این ملک گدل گویند. و در شهر مسجدی است به غایت عالی از آثار سلطان مکندر در هفتاد و پنج اساس یافته، و بعد از مدتها سوخته و باز سلطان حسن تعمیر نموده، و هنوز به اتمام نرسیده بود که قصر حیات او از پالهاد و درنهضد و به ابراهیم بـ کری وزیر سلطان محمد به حسن انجام آراستگی بخشیده، از آن تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که بر جاست. از محرب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع طول، و عرض یکصد و چهل و چهار

ذرع است مشتمل بر چهار طاق، و بر اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نگاری کرده، الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده.

میر سید علی همدانی روزی چند درین شهر بوده است، خانقاہی از ایشان پادگار است، متصل شهر دو کول بزرگ است، که همه سال بر آب می باشد و طعمش متغیر تری گردد، مدار آمدورفت مردم و نقل و تحویل غله و همیه بر کشته است، در شهر و پرگاتات پنج هزار و هفتاد کشته است و هفت هزار و چهارصد ملاح به شمار آمده، ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت پرگه است و آن را دونصف اعتبار کرده اند، آبرا مراج گویند و پایان آب را کمراج نامند و ضبط زمین و دادوستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و حتس را پنهنخوار شالی حسب کنند، هر خرواری سه من و هشت سیر به وزن حال است کشمیر بان دوسبر را بلکن اعتبار کرده اند، و چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک، و جمع و لایت کشمیر سی لک و شصت و سه هزار و پنچاه خروار و پیازده تر کست که به حسب بـ نقدی هفت کسر و دوچهل و شش لک و هفتاد هزار و چهارصد دام می شود و به ضابطه حال جای هشت هزار و پانصد [۲۴۱ الف] سوار است.

**گیفیت بیهار و گلهای کشمیر:** راه در آمد به کشمیر متعدد است و بیشترین راهها بهبین و پیگلی است، اگر چه راه بهبین تر دیگر است لیکن اگر کسی خواهد که بیهار کشمیر را در پایان منحصر در راه پیگلی است و دیگر راهها درین موسم اذیف مالامال می باشد، اگر به تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت، تا گزیر مجملی از اوضاع و خصوصیات آن رقم زده کلک بیان می گردد، کشمیر بساغی است همیشه بیهار، قلعه ایست آهین حصار، پادشاهان را گلشنی است عشرت افراد، و درویشان را خلوت کدهای دلگشا، چمنهای خوش و آیشارهای دلکش از شرح ویان فرون، آیهای روان و چشمی سارهای از حساب و سیار بیرون چندان که نظر کار کند سبزه است و آب روان، گل سرخ و بنفش و ترگس خود رو، و صحراء صحراء انواع گهای، و اقسام ریحین از آن بیشتر است که بشمار درآید، در بیهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شکوفه مالامال درودیوار و صحن و بام خانه ها از مشعل لاله بزم فروز، و جلگه های مسطح و سه برگهای مروح را چه گوید؛ ایات:

درخ آراسته هر یکی چون چرا غ  
چو تعوین مشکین به بازوی دوست  
تمنای میخوار گان کرده تیز  
چو مقراض زمین به قطع حریر

شده جلوه گر نازینان با غ  
شده مشکبو غنچه در ذیر پوست  
غزلخوانی ببل صبح خیز  
به رچشم منقار بسط آب گبر

بساط از گل و سبزه گلشن شده  
بنشه سر زلف را خزم زده  
گره در دل غنچه محکم نده  
بهترین اقام شکوفه بادام و شفتالی سوت. پیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غره  
اسفندار مد می شرد، ودر ملک کشمیر اوایل فروردین و در باقات شهر، نهم و دهم ماه مذکور  
[ب] ۲۲۱] و انجام شکوفه با آغاز یاسین کبود پیوسته است. در خدمت والد بر دگارم مکرر  
سیر زغفران زار و تماشای خزان کرده شده بود. به محمد الله درین مرتبه خوبیهای بهار را دریافت.  
خوبیهای خزان در موقعیت توشه خواهد شد. عمارات کشمیر همه از چوب است، دو آشیانه  
و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند، و با مش دا خاکپوش کرده، پیاز لامجموعاًشی می نشانند  
و سال به سال در موسم بهار می شکفت و به غایت خوشنماست. و این تصرف مخصوص اهل کشمیر  
است. امسال در باقجه دو لخانه و بام مسجد جامع لاله نهایت خوب شکفته بود. یاسین کبود  
در باقات فراوان است، و یاسمن سفید که اهل هند آنرا چنبلی گویند خوش بومی شود. و قسم  
دیگر صندلی رنگ است آن نیز در نهایت خوشنمایی است، و این مخصوص کشمیر است. گل  
سرخ چند قسم به نظر در آمد خایتاً یکی بسیار خوبی است، دیگر گلی است صندلی رنگ  
بویش در غایت لطافت و نزاکت. از عالم گل سرخ و بتهاش نیز به گل سرخ مشابه. گل سوسن  
دو قسم می باشد. آنچه در باقات است بسیار بالیده و سیزرنگ، و قسم دیگر صحرای است. اگر  
چه کمر رنگ است خایتاً خوبی است. گل جعفری کلان و خوبی می شود و بتهاش به غایت از  
قامت آدمی می گذرد، لیکن در بعضی سالها و قرنی که کلان شد و به گل رسید و گل کرد گرمی  
پیدا می شود و برگش پرده از عالم عنکبوت می تند، و ضایع می سازد و بتهاش را خشک می  
کند و امسال چنین شد. و گلهایی که در میلات کشمیر به نظر در آمده از حساب و شمار پیرون  
است. آنچه نادر العصری استاد متصور نقاش شیوه کشیده از یکصد گل متباوز است.

**میوه های کشمیر:** پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو مطلقاً نبود.  
محمدقلی افسار از کابل [الف] ۲۲۲ آورده، پیوند نموده. تاحوال ده پانزده درخت به بار آمده.  
زرد آلوی پیوندی نیز درختی چند معدود بود. مشارالیه پیوندرا درین ملک شایع ساخت و الحال  
فراوان است. والحق زرد آلوی کشمیری خوب می شود، و در باع شهر آرای کابل درختی بود میرزا شی  
نام که بهتر از آن خورده نشده بود. در کشمیر چندین درخت مثل آن در باعها است. ناشپاتی  
فرداعی می شود. از کابل و بدخشان بیشتر، نزدیک به ناشپاتی سمر قند. سبب کشمیری به خوبی  
مشهور است و امروز متوسط می شود. انگورش فراوان است و اکثرش ترش و زبون، اما اوش  
آنقدر هانیست. تریز فرداعی بهم می رسد و خربزه به غایت شیرین و شکننده می شود لیکن اکثر

آن است که چون به پختگی رسید کرمی درمیا�ن بهم می‌رسد و ضایع می‌سازد؛ و گز را احیاناً از آسیب کرم محفوظ ماند به غایت لطیف می‌شود. شاه توت نمی‌باشد، و توت سایر، صحراء صحراء است. واژپایی هر درخت توت تک انگوری بالارفته. غربتاً توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند کرده باشند. برگ توت به جهت کرم پیله به کار می‌رود و تخم پیله از گلگشت و بت می‌آرند. و شراب و سر که فراوان است، شرابش ترش و ذوبون و بهزبان کشمیر مس گویند. بعداز آن که کاسه‌ها از آن در کشند بقدی سرگرمی بهم می‌رسد. از سر که اقسام آچار می‌سازند. چون سیر در کشمیر خوب می‌شود آچارش آچار سیر است.

**أنواع غلات و حيوانات:** انواع غمه پغراز تخود، اکتری دارد، و اگر نخود یکارند سال اول می‌شود. سال دوم ذوبون می‌شود. سال سوم بهمنشک مشتبه می‌گردد و برنج از همه پیشتر، یعنی سه حصه برنج و یک حصه سیرجوبات بوده باشد. مدار خورش اهل کشمیر بربرنج [۲۴۲ ب] است. اما ذوبون می‌شود و خشکه نرم می‌پزند و می‌گذارند که سرد شود. بعداز آن می‌خورند؛ و آنرا پهنه می‌گویند. طعام گرم خوردن رسم نیست. بلکه مسرور کم‌بصاعث حصه‌ای از آن پهنه را شب نگاه می‌دارند و روز دیگر می‌خورند. نمک از هندوستان می‌آورند و در پهنه نمک انداده نیست. سبزی را در آب می‌جوشانند و آنکه نمکی به جهت تغییر ذایقه در آن می‌اندازند و با پهنه می‌خورند و جمعی که خسواهند تعم کشند در آن سبزی اندک روغن چارمغز می‌اندازند. و دو غن چارمغز زود تلخ و بدطعم می‌شود بلکه روغن گاو نیز، مگر آنکه تازه به تازه از مسکه روغن گرفته در طعام می‌اندازند و آن را سداپاک نامند بهزبان کشمیری؛ و چون هوا سرد و نمناک است به مجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر می‌گردد. و گاو میش نمی‌باشد. گاو نیز خرد و ذوبون می‌شود گندمش ریزه و کم مغز است. نن خوردن رسم نیست، گوسفند بی‌دبیه می‌باشد. اذعالم کلد هندوستان آنرا هندو می‌گویند. گوشش خالی اورنزاکت و راست مزگی نیست. مرغ و قاز و مرغابی سونه و غیر آن فراوان می‌باشد ماهی همه قسم پولکدار و بی‌پولک می‌شود اما ذوبون.

**ملبوسات کشمیر بان:** ملبوسات از پشمینه متعارف است. مرد وزن کره پشمین می‌پوشند و آنرا پتو گویند. و فرضًا اگر کرته پوشند به اعتقادشان اینکه هوا تصرف می‌کند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست. شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی برم برم فرمودهند از فرط اشتهاز حدیث به تعریف نیست. قسم دیگر تهرمه است زشل جیسمتر و موجود در ملايم می‌باشد. دیگر درمه است از عالم [۱۴۳ الف] جل خرسگک، بردوی فرش می‌افکسد. غیراز شل دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر می‌شود با آنکه پشم شال را از تبت

می آورند، در آنجا بعمل نمی توانند آورد. پشم شال از بزی بهم می رسد که مخصوصاً قبت است و در کشمیر از پشم شال پتو هم می باشد. و دوشال را با هم رفوکرده از عالم سفر لاط می مالد بهجهت لباس پارانی بدنتیست. مردم کشمیر سرمی تراشند و دستار گرد می بندند، و عورات عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست، یک کرته پتوسه -ال چهارسال به کار می برند و ناشسته از خونه باقیه آورده کرته می دوزند و تا پاره شدن به آب نمی رسد.

از این پوشیدن عیب است. کرته دراز و فراخ ناسر با افتاده می پوشند، و کمری می بندند. با آنکه اکثر خانه بر لب آب دارند پیش قطمه آب به بدن آنها می رسد. مجملًا ظاهر آنها همچون باطن آنها چرکین است و بصفا، صنایع در زمان میرزا حبدر بسیار پیش آمدند. موسیقی را رونق افروز. کمانچه و تبر و قانون و چنگ و دف و نی شایع شد. در زمان سابق سازی از عالم کمانچه می داشتند و نقشها به زبان کشمیری در مقامات جلدی می خواندند و آن هم منحصر در دو سه مقامی بود بلکه اکثر به سه بلک آهنگ میرزا بودند. الحق میرزا حبدر را در رونق افرانی کشمیر حقوق بسیار است.

پیش از عهد دولت حضرت عرش شیانی مدار سوادی مردم اینجا برگشت بوده است. کلان نمی داشتند. مگر از خارج اسب عراقی و ترکی برسم توجه بهجهت حکام آزادندی، و گونت عبارت از باورمی است، چهارشانه [۳۴ ب] بزمین تو دیك، در سیر کوهستان هند نیز فراوان می باشد. اکثر چنگره و شیخ حلو می شود و بعد از آنکه این گلشن خدا آفرین به تأیید دولت وین تربت خاقان سکندر آثین رونق جاوید یافت، سیاری از اویمافات را درین صوبه حاگیر مرحمت فرموده، گله های اسب عراقی و ترکی حواله شد که کره نگیرند، و سپاهیان نیز از خود یلخها سامان کردن و در اندک فرست اسپان بهم رسیده چنانچه اسب کشمیری تادویست سیصد رویه بسیار خرید و فروخت شده و احباباً به هزار رویه هم رسیده.

مردم این ملک آنچه سود اگر واهل حرفا ند اکتری سنی اند. و سپاهیان شیوه امامیه؛ و گروهی نوربخش، و طایفه ای فقرا می باشند که آنها را ریشی گویند. اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرائی می زند. هیچ کس را بدنمی گویند؛ زبان خواهش و بای طلب کوتاه دارند؛ گوشت نمی خورند؛ وزن نمی کنند؛ و بیوسته درخت میوه دار در صحرا می نشانند به این نیت که مردم اذان بهره و رشوند و خود از آن تمتع بر نمی گیرند، قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند. و جمعی از بر همان اند که از قدیم درین ملک می باشند و مابدها ند و به زبان سایر کشمیریان متکم. ظاهرشان از مسلمان تمیز توان کرد لیکن کتاب

به زبان سهنس کرت دارند و می خو تند و آنچه شرایط بترستی است به قمل مسی آرند، و سهنس کرت زبانی است که دائشون اند کتابها بدان تصنیف کنند؛ و به غایت معتر دارند. اما شخانهای عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست، [الف] ۲۴۴ عمدارانش همه از سنگ، و از بند تا سقف سنگهای کلان سی منی چهل منی تراشیده بردی بکدیگر نهاده.

متصل به شهر کوهچه است که آن را کوه ماران گیرند؛ و هری بربت نیز مامند. و بر سمت شرقی آن کول دل واقع است. و مسافت دورش شش و نیم کروه و کسری پیموده شد. حضرت عرش آشیانی ای راهه برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلمه‌ی اذسنگ و آهک در غایت است حکم اساس نهند. در عهد دولت این نیازمند قریب الاختتام شده، چنانچه کوهچه مذکور در میان حصار افتاده و دیوار از قلعه بردور آن گشته و کول مذکور به حصار پیوسته است. و عمارت دولتخانه مشرف بر آن آبست. در دولتخانه با غچه‌ای واقع است و مختصر عمارتی در وسط آن، که والد نزد گوارم اکثراً واقع در آنجا می‌نشسته اند. درین مرتبه سخت بی طراوت و افسرده به نظر درآمده چون نشینگاه آن فبله حقیقی، و خدای محازی که در حقیقت سجده‌گاه این نیازمند است بر حاطر حق شناسی ناپسند افتاد به معتمد خان که از نمدهای مزاج‌دن است حکم فرمود که در ترتیب با غچه و تعمیر مازل غایت جدوجهد به تقدیم رساند. در اندک فرصت به حسن اهتمام او رونق دیگر یافت و در میان با غچه صفحه‌ای عالی، سی و دو ذرع مربع مشتمل بر سطحه آراسته شد، و عمارت درا از سرتون تعمیر فرموده به تصویر استادان نادره کار دشک نگارخانه چین ساخت. و این به غچه دا نورافزا تم کردم.

روز جمعه پا زدهم فروردین ماه دو گاو [ب] ۴۴ قطاس از پیشکش‌های زمیندار بت به نظر درآمد در صورت و ترکیب به گاویش بیشتر شباخت و مناسبت درد. اغضیش پرسش است و این لازمه حیوانات سرد سیر است. چنانچه بر دنگ که از ولایت بکرو کوهستان گرم سیر آورده بودند، به غایت خوب صورت و کم پشم می‌باشد. و آنچه درین کوهستان بههم می‌رسد و مجده شدت سرما و بر ف پرمی و بدھیات است. و کشمیریان و نگران کبل می‌گویند. و هم‌درین ولا آهی مشکین پیشکش آورده بودند. چون گوشتنش نخورده شله بود فرمودم طعامها پختند. سخت بی مزه و بدطعم ظاهر شد. از حیوانات چاربی صحرابی گوشت هیچ یک بهزونی و بدطعمی این نیست. نافه در تازگی بوی ندارد بعد ازین که چند روزی ماند و خشک شد خوشبو می‌شود و ماده نافه ندارد. درین دوسروز پر کشته نشته از سیر و نماشای شکوفه پهلوک و شالمال محتظوظ گشتم. پهلوک نام ہر گنه است که بر آن طرف کول دل واقع

است و همچنین شال مال نیز متصل آن، وجوه آب خوشی دارد که از کوه آمده بسی کول مل می ریزد. فرزند خرم فرمود که پیش آن را بسته آبشاری بهم رسید که از سیر آن محظوظ تو ان شد، و این مقام از سیر گاههای مقرر کشید است.

**افتادن شاه شجاع از عمارت دولتخانه:** روز یکشنبه هفدهم غریب واقعه روی نمود، شاه شجاع در عمارت دولتخانه بازی می کرد. اتفاقاً در یقه ای بود به جانب دریا پرده بر روی آن افتکنده دروازه را نیسته [۲۴۵الف] بودند. شاهزاده بازی کنان به جانب در یقه می رود که قماشا کند. به مجرد رسیدن سرنگون به زیر می افتاد. فضارا پلاسی ته کروه در زیر دیوار نهاده بودند و فراشی متصل آن نشته بود سراین به پلاس می رسد و باها بر پشت و دوش فراش خورده بزمین می افتند. با آنکه ارتفاعش هفت ذرع است، چون حمایت ایزد جل سیحانه حافظ وناصر بود، وجود فراش و پلاس واسطه حیات می شود، و عیاذ بالله اگر چنین نبودی کسار به بدشواری کشیدی. در آن وقت رایمان که سردار پیاده های خدمتیه بود در پای چهروکه ایستاده می برسد که مر اکجا می برسی؟ او می گوید که به ملازمت حضرت. دیگر صرف بر او مستولی می شود و از حرف زدن باز می ماند. من در استراحت بودم که این خبر موحش نگوشم رسید. سراسمه بیرون دویلم و چون اورا بدین حال دیدم هوش از سرم رفت و زمان ممتد در آغوش شفقت گرفت، محو این موهبت الهی بودم. درواقع طفل چهارساله از جایی که ده گز شرعاً ارتفاع داشته باشد سرنگون بیتفند و اصلاً غبار آسمی بر اعضاش تشبیه جای حیرت است. سجدات شکر این موهبت تاره به تقدیم رسانیده تصدق داده شده و فرمود که ارباب استحقاق و فرایی که درین شهر توطن دارند، به نظر در آنند تدرخور آنها وجه معیشت مفرد شود. از غرایب آنکه سه چهارماه پیشتر ازین واقعه، جو نک رای منجم که در همارت فن نجوم از پیش قدمان این طایفه است بی واسطه [۲۵۴ب] بهمن عرض کرده بود که از ایچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهارماه بر ایشان گران است و یمکن که از جای مرتفعی بزیر افتاد و غبار آسمی بر دامن حیات تشبیه. چون مکرر احکام او به صحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر می گشت. و درین راههای خطرناک و کریوهای دشوار گذار همیشه اورا در نظر می داشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط به جای می آمد به کشیده رسیده شد. چون سانجه مانگرید بوده انگهای ودایهای او چنین غافل می شود الحمد لله که بعیر گذشت. در باغ عیش آباد درختی به نظر درآمد که شکوفه صد برج گک داشت به غایت بالیده و خوش نمایم. غایتاً سبب او ترش نشان دادند. چون از دلاورخان کاکر خدمتی شایسته به ظهور

آمده بود بهمنصب چهارهزاری ذات و سه هزار پانصد سوار سرافراز ساختم، و پسران اورا نیز به منصب امیاز بخشیدم. شیخ فرید پسر قطب الدین خان به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار نوازش یافت. منصب سر بر ام خان هفتصدی ذات و دو صدی پنجاه سوار حکم شد. نورالله کرکر اراق را به منصب ششصدی ذات و یکصد سوار سرافراز ساخته، خطاب تشریف خانی عنایت فرمودم. پیشکش روز مبارکشیه دروجه انعام قیام خن قراول مرحمت شد. چون اللداد افغان پسر پیر تاریکی از کرد دار رشت خویش ندامست گزینه به درگاه آمد و حسب الاتمامس اعتمد- الدوله گناه او به عفو مقرن گشت و آزار خجالت و شرمساری از ناصیه احوالش ظاهر بود بدستور سابق منصب دوهز اروپا نصد و یکهزار و دویست سوار عنایت نمودم. میرك [۲۴۶الف] جلابر از کومکیان صوبه بنگاهه به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرافرازی یافت. چون به عرض رسید که لاله جوغاشی در پشت بام مسجد جامع خوب شکفته روز شنبه سی ام به سیر و تماشای آن رفته شد. الحق یک ضلع آن گلزار خوش شده بود. پر گنه مو زهری که پیش ازین به راجه باسو عنایت بود و بعد از و پسران و جوهر مل مقهور داشت درین ولا به جگت سنگه بر در او که تیکه یافته بود لطف تمودم و پر گنه چمبوه در جه سنگرام مرحمت شد.

روز دو شنبه غرہ اردی بهشت بدینزل خرم رفته به حمام در آمدم. بعداز برآمدن پیشکش کشید. قلبی به جهت خاطر او پذیر قدم. روز مبارکشیه چهارم میر جمله به منصب دوهزاری و هشتصد سوار سرفراز گشت. روز یکشنبه به قصد شکار کبک به موضوع چهاردره که وطن حیدر ملک است سوری شد. الحق سرزمینی خوش و سیر گاهی دلکش است. آههای روان و درختهای چنار عالی دارد. حسب الاتمامس اونور پور نام نهادم. در سر راه درختی است هل تهل نام که چون پکی از شاخه هی آنرا گرفته به جنباتند مجموع درخت در حر کت می آید، و عوام به این اعتقاد، که این حر کت مخصوص به همان درخت است. اتفاقاً در دید مذکور از آن قسم درخت دیگر به نظر در آمد که به همان طریق منحرک بود. معلوم شد که این حر کت لازم نوع درخت است نمخصوص یک درخت، و در موضوع راول پوره از شهر دویم کروه برسمت هنلوستان درخت چناری واقع است میان سوخته، پیش ازین بیست و پنج سال است که من خود بر اسپی سوار با پنج اسپ زین دار دیگر و دو خواجه سرا به درون [۲۴۶ب] در آمده بود و هر گاه به قربی این حرف مذکور می شد مردم استبعاد می نمودند. درین مرتبه باز فرمودم که چندی به درون آن در آیند به هم ندستور که در خاطر داشتم ظاهر شد. در اکبر نامه مسطور است که حضرت عرش آشیانی سی و چهار کس را به درون آن در آورده متصل یک دیگر نشانده بودند.

درین تاریخ به عرض رسید که پر پهی چند، پسر رای منور که از کومکیان لشکر کا بگره بود بامخالفان جنگ پیصر فه کرده چان نهادگشت. روز مبارکشنه بازدهم برین موجب بناده‌های درگاهه بهاضافه منصب سراقراز گشته تاریخان دوهر اری و پانصدوار، عبدالعزیز دوهر اری و هزارسوار، دبی چندگو الیاری هر رو پانصدی پانصدسوار، میرخان پسر ابوالتسیم ملکی هزاری ذات و شصتصدسوار، میرزا محمد معموری هفتصدی ذات و سبصدسوار، لطف الله سیصدی پانصدسوار، نصرالله عرب پانصدی ذات و دویست و پنجاهسوار، تهورخان به فوجداری سرکار میوات تعیین شد. روز مبارکشنه پیست و پنجم سید بایزید بخاری و فوجدار سرکار بهکر به صاحب صوبگی ولایت تهنهه فرق عزت برافراخت، و منصب او از اصل و اضافه دوهر اری ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد، و علم تیز مرحمت فرمود. شجاعتخان عرب بهمنصب دوهر ازو پانصدی ذات و سوار عرافت خار یافت. این رای سنگدل حسب لاتمامس مهابت خان به صوبه بسگش تعیین شد. جانپارخان به منصب دوهر اری ذات و هزار و پانصدسوار سراقراز گشته.

درین ولا از عرایض سپهسالار خانخانان [۲۴۷الف] و سایر دولتخواهان ظاهر شد که عنبرسیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فته و فداد که لازمه سرشت آن بدذاب است بنیاد کرده وازا نکه موکب منصور به ولایت دوردست نهضت فرمود فرست مختتم شمرده عهد و پیمانی که با بنده‌های درگاه بسته بود شکسته است. دست تصرف بهملک پادشاهی دراز ساخته امید که عنقریب بهشامت اعمال خویش گرفتار گردد. و چون التماس خزانه نموده بود حکم شد که مبلغ پیست لک روپیه متصل بان دارالخلافه آگره نزد سپهسالار روانه سازند و مقارن آن خبر رسید که امراهانه انجات در گذاشته نزد دارابخان فراهم آمده‌اند، و برگیان بردو لشکر صاف بسته می‌گردند؛ و خنجرخان در احمدنگر منحصراً گشته و تاحال دوشه دفعه بسده‌های درگاه را با مقهوران اتفاق بارز می‌فتاده و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی در بهشت داشتند. و در مرتبه آخر دارابخان جوانان خوش اسپهرا همراه گرفته بر شنگاه مقهوران تاخت و جنگ شدت در پیروست و مخالفان شکست خورده روی ادبیار به وادی فرار نهادند. و بسگاه آنها به تاراج رفت ولشکر ظفر اثر سالمان و عانماً پدار وی خود مراجعت نمودند. و چون عمرت و گرانی عظیم در لشکر منصور بهشم رسید، دولتشنو هان کنکاش در آن دیدند که از کریوه رویه‌گهیره فرود آمده در پایان گهه‌ت توقف باید نمود. ترسید غله به سهوالت می‌دیشدند باشد و مردم محنت و تعب نکشند. ناگریور در بالاپور معسکر اقبال آراستند و مقهه و دان سیاه بخت شوحنی و شلاتینی نموده، در اطراف [۲۴۷ب] بالاپور نمایان شدند و راجه نو سنگه دبو با

چندی از بندۀ های جان‌نثار به ملاد فوجه غنیم همت گماشته بسیاری را به قتل آورد. منصور نم. حبشه که در سپاه مقهوران بود زنده پدست افتاد، هر چند خواستند که بر قبول اندازاند راضی نشده باشد این افراد را جهان‌نژادگیو فرمود که سوش از تن جداسازند. امید کرده و لک دوار سرای کردار ناهنجار در دامن دوزگار سایر حق ناش سان نهاد.

درسی ام اردی بهشت به تمثای سکه ناگ سواری شد. به غایت بیلاق خوشی است این آتشاد در میان دره و قع است. از حای مرتفعی می‌ریزد. هنوز بسراط اراف آن درف بود. جشن مبارکشته در آن گل زمین آسته پیامبر امدادرا بر لب آب و سیا کوه خورده می‌حظوظ گشتم. درین جدول جانوری به نظر درآمد از عالم ساج سیاه رنگ است و خواهای سفید دارد؛ این هم رنگ بلبل است باخ لهای سفید. و در آب غوطه می‌خود، و زمان ممتد در زیر آب می‌باشد، واژجای دیگر سربر می‌آرد. فرمودم که دوست جانور از آن گرفته آرتند تاملوم شده که پنهانه اش از بابت مرغای است پوست در میان دارد، و هم پیوسته، با از عالم جا بوران صحرائی گشاده است. دو قطعه زآن گرفته آوردنند. یکی قی القور مرد و دیگری یک روز مانده پیچه‌اش میل مرغی پیوسته تبود. به نادرالعصری استاد منصور نقاش فرمودم که شیوه آن را بکشد. کشمیر و آن گلهای کر می‌نامند یعنی ساج آبی.

درینولا قاضی و میر عدل معروض داشتند که عبد لوهاب پسر [۱۴۸] الف حکیم علی به جمعی از سادات متواتن لاھور هشتاد هزار روپیه دعوی می‌نماید و خطی به مهر قاضی نواد الله ظاهر ساخته که پدر من زمزد کوردا به رسم امانت به سید ولی پدر بنا سپرده و سادات منکر امداد و حکیم زاده دوگواه در داد الاعدالت گذرنیده، و سادات یکی از آنها خرج نمودند و حکیم زاده گواه ثالث آورده دعوی خوبش را بدیویت شرعی رسانیده، با وجود این آنها مسکونند. اگر حکم شود بهجهت اختیاط حکیم زاده سوگند مصحف خود را خود را در آنها بگیرد. فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است به عمل آورند. معتمد خان به عرض رسانید که سادات خصوص و خشوع بسیار می‌سازند و معامله کلی است، هر چند در تحقیق و تفحص این قضیه بستر تأمل به کار دود بهتر خواهد بود. بشیر آن فرمودم که آصف خان در تحقیق این قضیه نهایت دقت و دوران دیشی بکار برده نوعی ماید که اصلاح مظنه شه و شکنماند. با وجود این اگر [۲۴۸] بخوب و اشکافته نشود در حضور خود باز پرس نموده خواهد شد. به مجرد شیدن این حرف حکیم زاده را دل و دست از کار رفته و جمعی از آشنايان ر شفیع ساخته حرف آشتبی به میان آورد. عرض آنکه اگر سادت باز پرس این قضیه را به آصف خان نهاد از نهاد خط ارعای می‌سپارم که مرا با ایشان بعد از این حقیقی و دعوی نباشد، و هر گاه آصف خان کس به طباء می‌فرستاد از

آنچا که خاین خایف می‌باشد به بیانه وقت می‌گذرانید و حاضر نمی‌شد تا آنکه خطاب راء به یکی از دوستان خود سپرد و حقیقت به آصف‌خان رسید و جبراً اورا حاضر ساخته در مقام پرسش درآمد. ناگزیر اعتراف نمود که این خطر را یکی از ملازمان من ساخته و خود گواه شده مرا از راه برده بود. بهمین مضمون نوشته داد و چون آصف‌خان حقیقت را به عرض داشت منصب وجاگیر اورا تغیر ساخته از ظرائف انداختم، و سادات را به عزت و آبرو رخصت لاهور ارزانی داشتم.

روز مبارکشنبه هشتم خسروداد اختقادخان به منصب چهارهزاری ذات و هزار و پانصد [۱۲۶۹] سوار سرافرازی یافت و صادق‌خان به منصب دوهزاری و پانصد و هزار و چهارصد سوار ممتاز گشت. زین‌العابدین پسر آصف‌خان مرحوم به خدمت بخششگری «حدیان سرافراز» گشت راجه‌فرستنگدیو بندیله بحوالا پایه پنجهزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت، در کشمیر بیش روس ترین میوه‌ها اشکن است. میخوش می‌باشد. از آلو بالو خردتر غایتاً در چاشنی و نزاکت بسیار بیشتر و در کیفیت شراب سه‌چهار آلو بالو بیشتر نمی‌توان خورد. واز این در شبائر و زی تاصدھم به مزه می‌توان گزگز کرد خصوص از قسم پیوندش. حکم فرمودم که بعداز این اشکن را خوشکن می‌گفتند باشند. ظاهر» دد کوهستانات بسدخشنان و خراسان می‌شود. مردم آنجا نجمد می‌گویند؛ و آنچه از همه کلانتر است نیم مقال به وزن درآمد. شاه آلو در چهارم اردی بهشت مقدار تهدیدی نمایان شد و در بیست و هفت قم رنگ گردانید، و در پانزدهم خرداد به کمال رسید، و نوبت کرده شده شاه آلو بهذایقه من از اکثر میوه‌های خوشتر می‌آید. چهار درخت در باغ نورافرا بار آورده بود، یکی را شیرین بار تام کردم، و دویم را خوشگوار، و سیوم را که از همه بیشتر بار آورده بود آن را پرپار، و چهارم که کمتر مار داشت آن را کمبازها و یک درخت در باعجه خرم بار آورده بود آن را شاهوار نام نهادم. نونهالی در باعجه عشرت افزا بود آن را نوبار خواندم و هر روز همانقدر که بهجهت مزه بیاله کفایت کند بهدست خود می‌چیلم. اگرچه از کابل هم بسدهاک چورکی می‌رسانیدند لیکن از باعجه خانه تازه به تازه چیدن بهدست خود لطف دگر دارد، و شاه آلوی کشمیر از کابل کمتر نمی‌شود، بلکه بالیده تر است، آنچه از همه کلانتر بود یک تانک و پنج سرخ به وزن درآمد.

روز گشتبه بیست و یکم پادشاه بانو حلطه‌نشین ملک بقا شد والم این واقعه دلخراش بار گران برخاطر مفهاد، امید که الله تعالی اورا در جوار مفتر خوبیش حایدله. از غرائب آنکه جو تک رای منجم پیش از این دو ماه بعضی از بندوهای نزدیک [۱۲۷۰] را آگاه ساخته بود که یکی از صدرنشیان حرم سرای عفت به نهایه خانه عدم خواهد شناخت و این را از زایچه

ط لعه من دریافته بود و مطابق افتاد.

از سوانح شهادت یاقتن سید غیرت خان و جلال خان گکهرست در اشکر بنگش و تفصیل این اجمال آنکه چون هنگام رفع مخصوص شد مها بت خان لشکر تعین نمود که به کوهستان در آمد و زراعت افغانان را بخوردانند و از تاخت و تاراج و کشتن و بستن دقیقه‌ای مهمل نگذارند. قضاچار چون بنده‌های در گاه به پایه کوتول می‌رسند افغانان بر گشته روزگار از اطراف هجوم آورده سر کوتول را می‌گیرند، واستحکام می‌دهند و جلال خان که مرد کاردیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت در آن می‌بیند که دوسروزی توقف باید کرد تا مقهوران آذوقه چند روزه که بر پشت خود گرد آورده‌اند صرف نموده ناچار خود به خود ویران شوند، آنگاه به سهولت مردم ما اذاین کریوه دشوار خواهند گذاشت. و چون ازین کوتول بگذریدم دیگر کاری نمی‌تواند ساخت و مالش بسزا خواهد یافت. عزت خان که شعله‌ای بود رزم افزور و بر ق دشمن سوزبه صوب دید جلال خان تپرد خته بسرهنه چندی از سادات بارهه تومن همت برانگیخت و افغانان مانند مور و ملح و اطراف هجوم آورده اورا در میان گرفتند. با آنکه زمین معربه اسپ ناد نبود بهر طرف که چین خصب می‌افروخت خرم هستی بسیاری به آتش تیغه‌ها سوخت. در اثناء ردوخورد اسپش را بین کردند و بیاده تارمنی داشت تقصیر نکرد. عاقبت بار قتای خویش مردانه فروشد و در هنگامیکه عزت خان می‌باشد جلال خان ککهر و مسعود احمدی گیلان خان و بیژن پسر ناداعلی میدانی و دیگر بنده‌ها نیز عنان ثبات از دست داده بی اختیار از طرف کوتول می‌جنبد و مقهوران سر کوهها را گرفته به منگ و تبر کارزار می‌نمایند و جوانان جان افغان چه از بنده‌های در گاه، و چه [۱۵۰الف] از تایبان مها بت خان داد جرأت و جلادت داده بسیاری از افغانان را به قتل می‌رسانند. درین دارو گیر جلال خان و مسعود بایسیاری از جوانان جان ثاور می‌گردند. به یک تندخوی و تیز جلوی عزت خان چنین چشم‌زنی به لشکر منصور رسید و مها بت خان از شنیدن این خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازه‌زور به کومک فرستاده تهاجمات را از سر تو استحکام می‌دهد و هر جا ائمی ازین سیاه بختان می‌یابند در کشتن و بستن تقصیر نمی‌نمایند. و چون این واقعه به عرض رسید اکبر فسی پسر جلال خان را که بخدمت قلعه کانگره مقرر بود به حضور طلبادشته منصب هزاری ذات و هزار سوار لطف فرموده و ملک موروثی اورا به دستور قدیم دروجه جاگیر او مقرر داشته و اسپ و خلعت داده، به کومک لشکر بنگش فرستادم. و با آنکه از عزت خان فرزندی مانده بود به غایت خردسال، جان‌نشانی اورا در پیش نظر حقیقت بین داشته منصب و جاگیر عنایت شد تا بازمانده‌های او از هم نباشند و دیگران را امیدواری افراید.

در این تابع شیخ احمد سرهنگی را که به «هـت د کان آـمی و خودنمایی و یصرافه گوئی روری چـد در زمان ادب محبوبس بود به حضور طلب شـه خلاصـ ساختـ و خـتـ و هـزارـ پـه عـنـیـتـ مـوـدهـ، و در رـفـقـ و بـودـنـ سـخـتـارـ گـرـانـیـلـ اـرـدوـیـ اـنـصـافـ مـعـروـضـ دـاشـتـ کـهـ اـینـ تـبـیـهـ وـنـادـیـبـ درـ حـقـیـقـهـ هـدـایـتـ وـ کـفـایـتـ بـودـ نفسـ مـرـاءـ وـ درـ مـلـازـمـ خـواـهمـ بـودـ. بـیـسـتـ وـهـقـمـ خـرـدـادـ زـرـ دـآـلـورـسـیدـ. خـارـهـ تصـوـیرـیـ کـهـ درـ بـاغـ وـاقـعـ سـتـ وـحـکـمـ تـعـمـیـمـ آـنـ شـدـهـ بـودـ درـ بـنـوـلـ، تـصـدـیـهـ بـرـ استـادـ نـمـادـهـ کـارـ، آـرـاسـتـگـیـ باـعـتـ؛ وـ درـ مـسـرـتـبـهـ بالـاـ شـبـیـهـ حـنـتـ آـشـیـانـیـ وـ حـضـرـتـ آـشـیـانـیـ، وـدرـ قـلـ شـبـیـهـ مـرـاـ وـبـرـ اـدـرـمـ شـهـ عـبـاسـ رـاـ کـشـیدـهـانـ. بـعـدـ ذـآنـ شـبـیـهـ مـیرـزاـ کـامـرانـ وـ مـیرـزاـ مـحـمـدـ حـکـمـ وـسـاهـرـ دـسـلـطـانـ دـانـیـالـ، وـدرـ مـرـتـبـوـیـمـ شـبـیـهـ اـمـرـاـ وـبـنـدـهـاـیـ خـاصـ رـاـ تصـوـیرـ کـرـدـهـانـدـ. وـدرـ اـطـرـافـ بـیـرـوـنـ [۲۵۰] خـانـهـ سـوـادـ مـنـارـلـ رـاهـ کـشـمـیـرـ بـهـ تـرـیـبـیـ کـهـ آـمـدـهـ شـدـهـ لـکـاـسـهـاـزـدـ. بـکـیـ اـزـ شـمـرـایـ اـنـ مـصـرـعـ رـاـ تـارـیـخـ یـاـهـتـهـ:

مجلس شاهان سليمان حشم

ور مبارکشنه چهارم تیرماه الهی جشن بود یا کوبی شده درین روز شاه آلوی کشمير به آخر رسید از چهار درخت راغ نور فرا یلکه راد و پانصد عدد، واژ سیر درخته، پانصد عدد دی و چند ده ده. به متصلین کشمیر تأکید فرمود که درخت شاه آلو را در اکثر باغات پیغمبر کشید و فراود سازد. درینولا بهیم پسر داد امر بخطاب رجگی سراور اذی بفت. دامرحان برادر سی عربت آن منصب هزاری ذات و هشتتصد سوار ممتاز گشت و محمد سعید پسر احمد یگن حان به منصب شیخ صدی ذات چهارصد سوار و میخانن لله پسر ادر او به پانصدی و دویست و پنجاه سوار بوازش یافتند. به سید احمد صد و منصب هزاری عنایت شد. به میرزا حسن پسر میرزا از ستم صفوی منصب هزاری ذات و پانصد سوار مرحمت فرموده به خدمت دکن رخصت گردید.

روز یکشنبه چهاردهم تیرمه حسن علیخان تر کمان به صاحب صوبگی او دیسه فرق عزت به افراد حست، و منصب ذات و سوار سههزاری حکم شد. درین تاریخ بیهاد شahan حاکم قندهاره نه، من اپرعاقی دجد تقدور اخمشهار رفعت و محمل زدنفت و انههای کیش و غیره به رسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر نداشت. روز دوشنبه پانزدهم به سبیریلاق توسي موك سواری شده پهدو کوچ را بای کوتل رسیده روز گمشنیه هدهم به ره از کریوه برآمده دوکره مسافت در غایت ارتقاء و لندی به صوبه تم قطع شده و ذ فراز کوتل تایپلاق یک کروه دیگر ذمین پست و پرسد بود. اگرچه قطب و طامه گلهای الون شگننه بود لیکن آنقدر که تعریف می کردند و در خاطر ازش بسته بود به نظر در نیامد. شنیده شد که درین نزدیکی دره ایست که به غایت خوب

شکته.

روز مبارک شنبه هژدهم به تماشای آن رفتم به تکلف هر گونه اغراق که در تعریف [۲۵۱الف] آن گل زمین کرده شود گنجایش دارد. چنانکه نظر کارمی کرد گلهای شگفته بود. پنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد و یقین که چند قسم دیگر هم بوده باشد که به نظر در نیامده. آخرهای روز عنان مراجعت معطوف داشتم. امشب در حضور بهترین حرف محاصره قلعه احمدنگر منکور می شد. خان جهان عرب ب تقاضای گذرانید و پیش ازین هم مکرر به گوش رسیده بودن این غرمت مرقوم می گردد. در هنگامی که برادرم شاهزاده دانیال قلعه احمد نکر ر محاصره کرده بود روزی اهل قلاعه توب ملک پیدار به جانب اردوی شاهزاده مجرم گرفته آتش دادند. غلو له قریب دایره شاهزاده رسید و از آنجا باز بلند شده درخانه قاضی بازیزید که از مصاحبان شهزاده بود، افتاد. اسب قاسی بد فصله سه چهار گزینه بود، به مجرد رسیدن غلو له به زمین زیان اسب از بین کنده بیرون افتاد، و غلو له از سنگ بود و وزن دهن متعارف هند که هشتاد سو خراسان باشد، و توب مذکور بهمایی کلان است که آدم در میان آن درست می تواند نشست.

درین تاریخ خواجه ابوالحسن میر پخشی را به منصب پنجهز اری ذات و دوهزار سوار سرافراز ساختم. مبارزخان به منصب دوهزاری ذات و هزار و هفتصدسو ر سرپندی یافت. بیژن پسر نادعلی به منصب هزاری پانصدسوار ممتاز گشت امامت خان به منصب دوهزاری ذات و چهارصدسو ر سرافراز شد. روز مبارک شنبه بیست و پنجم نوازش خان پسر سعید خان را به منصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار و همت خان را به منصب دوهزاری ذات و پانصدسوار، رسید بحقوب پسر رسید کمال بخاری را به منصب هشتصدی پانصدسوار امتیاز بخشیدم. میر علی اصغر پسر میر علی اکبر موسوی به خطاب موسوی خان تو نشی یافت

چون تعریف میلاق کورد شنیده شده بود، دینولا خاطر را به تماشای آن رغبت افزود. روز شنبه ششم مرداد بدان صوف سواری شد. از تعریف آن چه نویسا چنانکه نظر کار [۲۵۱ب] می کرد گلهای لوان شگفته در میان سیزه و گل جدولهای آب روان در غایت لطافت و صفا گویی صفة ایست از تصویر که نفاش قضا یقلم صنع نگاشته، غنچه دلها از تماشای آن شگفت. بی تکلف این میلاق را نسبی بدینگر میلاق نیست و من وجهی بهترین سیر گاههای کشمیر می توان گفت. در هندوستان پیش ایام جانوری است خسوس آواز که در موسی بر سات نالمهای جانسوز می کند. چنانچه کوبل پیشنه خود را در آشیان ذاغ می نهد و زاغ بچه اورا می کشد و می پرورد، در کشمیر دیده شد که یصفه خود را در آشیان

غوغای نهاده بود و غوغای بچه آنرا پرورش می‌داد.

روز مبارکشنه پازدهم فدائیخان بهمنصب هزار و پانصدی ذات هفت‌تصدسوار سرافراز گشت. در تاریخ محمد زاهد نام ایلچی غیرتخان حاکم اور گنج بهدرگاه رسیده عریضه‌ای با منصب تحقیق ارسال داشت به سلسله جنبان نسبتها مورد عرض شده بود به نظر عطفت مخصوص داشته عحالة وقت دهزار درب به انعام ایلچی مقرر شد، و به منصب دین بیویات حکم فرمودم که از قسم احتناس آچه او انتقام نماید بهجهت فرستادن ترتیب دهن. درینلا فرزندخان جهان را غرب توفیق نصیب شد. از شیخنگی باشد به غایت زار و نزد گشته بود و از استیلا این نشاء مردانگان نزدیک به رسیده که جان گرامی درساین کار کنند نگه بخود پرداخت و حق حل سبحاته اورا موافق ساخت و عهد کرد که بعد ازین دامن لب به شراب نیالاید و آلوده تسازد هر چند نصیحت کردم که به یکبار ترک کردن خوب نیست، از روی حکمت و تدبیر مرور و مدارا بیدگد اشت، راضی نشد، و مرد نه گذاشت. به تاریخ بیست و پنجم امسداد بهادرخان صاحب صوبه قندهار به منصب پنجه‌زاری و چهارهزار سوار سرافراز گشت.

در دم شهر پورمه مان سنگه پسر راوت‌شکر به منصب هزار و پانصدی هشت‌تصدسواد، و میرحسام الدین به منصب هزار و پانصدی پانصدسوار، و کرم الله [۱۲۵۲] پسر علی مردان بهادر بدششندی و سبصدسوار، نوازنی باشد. و چون درینلا توجه‌خاطر بدندان ابلی جوهردار بسیار است «مرای عظام در شخص و تجسس غایت سعی واهتمام به تقدیم رسانیدند. از آن‌جمله عد لعزیز خان نقشیندی عبدالله نام ملازم خود را نزد خواجه‌حسین و خواجه عبدالرحیم پران خواجه کلان خواجه جوئیاری که مروز مقتدای ولایت ماوراء‌النهر ند فرستاده، مکتبی مشتمل بر اظهار این خواهش ارسال داشته بود. اتفاقاً خواجه‌حسین دندانی درست در کمال لطف داشته فی‌الدور مخصوص بمومنی لیه روانه درگاه ساخت. درین تاریخ به حضور رسید، و موجب انبساط خاطر گشت. فرمودم که موائزی سی هزار روپیه از تقاضا امتعه بهجهت خواجه‌ها روانه سازد؛ و میر بر که بخاری بدین خدمت مأمور گشت.

روز مبارکشنه دوازدهم شهر پور میر میران به منصب سرکار میوات دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه دوهزاری و یک‌هزار پانصدسوار حکم شد، و اسپ خاصه با خلعت و شمشیر عنایت فرمودم. درینلا از عرض ضد اشت سندر بهوضوح پیوست که جوهر مل مقهور جان بهم، لکان جهنم سپرد، و نیز به عرض رسید که فوجی بر سریکی از زمینداران فرستاده طریق حبیط از دس داده است؛ بی آنکه راه درآمد و برآمدرا استحکام دهنده و سرکوهادا نگیرند به تنگی کوه در آمده جنگ بی صرفه کرده‌اند؛ و چون روز به آخر رسیده بود کار تاساخته

عطف عنان نموده اند و در بر گشتن جلوه بیزان شده کس بسیار به کشتن داده اند. خصوص جمعی که عار گریختن بر خود تپسندیده اند شهادت به جان خریده اند. از جمله شهبازخان و توبانی که طایفه ایست از گروه افغانان لودی با جمعی از اقوام و توکران جان نثار گشت. الحق خوب بنده ای مود شحاعت با خرد و آزرم جمع داشت. دیگر جمال خسان افغان و رستم بسرا در او، و سید نصیب باره و چندی دیگر زخمی برآمدند. و نیز نوشته رسید که محاصره تک شده و کار بر متحصنان به دشواری [۲۵۲ ب] کشیده و مردم را در میان انداخته زنهار خواسته اند. امید که درین زودی بهینه اقبال روز افزون قاعده مفتوح گردد.

روز گمشده هژدهم ماه مذکور دلاورخان کاکر به اجل طبیعی و دیعت حیات سپرد، از امرای صاحب الوم بود. شحاعت را با سرداری و کاردانی بر روجه اتم داشت. از زمان شاهزادگی به خدمت من پیوسته و به حسن اخلاص و جوهر رشد از همکنان گوی سبقت ربوده، و به والا پایه امارات رسیده بود. در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان، به همت او میسر شده امید که از اهل آمر زش باشد. فرزندان بازماتنهای اورا به انواع مراحم و نواذش سرفراز ساختم، واژ مردم او چندی که لاین منصب بودند، در سلک بندهای درگاه انتظام بخشیده، دیگران را حکم فرمودم که بدستور سابق با غریزاند او بوده باشد، تاجمعیت او از هم پاشد. درین تاریخ قوریساول با قطبه المام که ابراهیم خون فتح جنگی از حاصل کان بنگاله فرستاده بود، آمده ملازمت نمود. وزیر خان دیوان بنگاله که از قدیمیان این درگاه بود به اجل طبیعی درگذشت.

شب مبارکشنه نوزدهم کشمیریان کنار دریای بہت را دورویه چراغان کرده بودند و این رسمی است باست نی که هر سال در این تاریخ از غنی و فقیر هر کس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن می کند، واژ برهمان سب آن را پرسیده شد. گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریای بہت ظاهر شده واژ قدیم این رسم آمده که در آن روز جشن کنند، و قام دته تروها است و دته بمعنی بہت است و تیروها سیزده را گسیند. چون در تاریخ سیزدهم ماه شوال چراغان می کنند به این اعتقاد ته تروها نامیده اند. می تکلف خوب چراغانی شده بود، بر کشته نشته سیرو تماثی کرده شد.

روز مبارکشنه نوزدهم جشن وزن شمسی آراستگی یافت و به ضابطه معهود خود را به طلا و یازده جنس دیگر وزن کرده و در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم. سال [۲۵۳ الف] پنجا، و یکم از عمر این نیازمند درگاه الهی به انجام رسید. و سر آغاز سال پنجا و دوم چهره مرد افروخت. امید که مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باشد. جشن روز مبارکشنه

بیست و ششم در منزل آصف خان ترتیب یافت، و آن عمله السلطنه به لوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت.

در غرة شهر بور مرغایی در تعالی الر سیان شد و بیست و چهارم ماه مذکور در کول دل نمودار گشت. جانوران پرنده که در کشمیر می باشد بدین تفصیل است: کلنک سارس، طاوس، چرز، لکلک، تغدری، تغاون، کروامک، زردپلک، نقره بای، غرم بی، بوزه، لکالک، حوالصل، مکه، بغله، فان، کوبیل، دراج، شارک، نول سرخ، هریل، دهنگ، کوبیل شکر خواره مهیو که، مهرلات، دهنهش، کلچری، تهوری که تر کان آن را و من اورا بدآواز نام کرده م. چون اسامی بعضی ز اینها معلوم بود بلکه در ولایت نمی باشد به هنای توشه شد. و اسامی جانوران که در کشمیر نمی باشدند از درنده و چرند بدین تفصیل است: شیر زرد، بوز، گرگ، گاویش صحراوی، آهوی سیاه، چه کاره، کوتاه پاچه، نیله گاو، گورخر، خر گوش، سیاه گوش، گربه صحراوی، موشک کربلاطی، سوسمار، خار پشت.

درین تاریخ شفتالو از کابل بهدا کچو کی رسید. آنچه از همه کلانتر بود، بیست و شش توله به وزن درآمد که شصت و پنج متفاوت بوده باشد؛ و تاموس شفتالو بود این قدر می رسید که به اکثری از امرا و بنده های خاص الوس عنایت می شد. روز جمعه بیست و هفتم به قصد سبر و تماشای ویرنک که سرچشمہ دریای بیهت است سواری شد. پنج کروه بالای آب به کشتن رفته در ظاهر موضع مانپور نزول فرمود.

درین روز شعیر ناخوشی از کشتوار رسید و تفصیل این اجمال آنکه چون دلاورخان فتح کرده متوجه در گاه شد، نصر الله عرب را با چندی [۲۵۳ ب] از منصب اران به محافظت آنجا گذاشت و اورا در رای دونخطا افتاد: یکی آنکه ذمینداران و مردم آنچارا به غایت تنه ک گرفت و سالوک ناملایم بیش داشت؛ دوم آنکه جمعی که به کومک او مفرود بودند به طمع ضافه منصب ازور خصت خواستند که به در گاه رفته مهماسازی خود دکنند. او تجویز این معنی نموده اکثری ر. بعمرور رخصت داد. چون بیش او جمعیت کم ماند ذمینداران آنچا که زخمها بی ازو در دل داشتند و در کمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم آوردند و پل را که عبور لشکر و کومک منحصر در آن بود سوخته آتش فتنه و فساد بر افر و ختند؛ و نصر الله متخصص گشته دوسره روزی خود را به هزار جان کشند نگاه داشت. و چون آدوقه نبود و راه آب را تیر سته بودند ناگزیر به شهادت فراد داده مردانه با چندی که همراه بودند داد شجاعت و جلادت داد تا آنکه اکثری ز آن مردم به شهادت رسیدند، و خود را اسیر سرپنجه تقدیر کردند. چون این خبر به مسامع جلال رسید جلال نم پسر دلاورخان را که آثر رشد و کار طی از ناصبة

احوالش ظاهر بود. و در فتح کشتوار ترددات پستدیده ازو سه ظهور آمده بسود بهمنصب هزاری ذت و ششصدسوار سرافراز ساخته و ملازمان پدر اورا که در سلک بندهای درگاه تنظیم را فتادند، و فوجی از سپاه صوبه کشمیر با بسیاری از زمینداران و بیادهای برق نداز به کومک او مقرر داشته باستیصال آن گروه مخدول لعاقبه تعیین فرمودم. و نیز حکم شد که رجھنگرام زمیندار جمو ما مردم خود از راه کوه حمو درآید. امید که درین زودی به سزا کرد خویش گرفتار آیند.

روزنیه ۲۸ چهارونیم کروه کوچ شد واز موضع کاکاپور یک کروه گذشته براب آب فرود آمد. بنگ کاکاپور مشهور است. بر کنار دریا صحراء خودرو افتاده روز یکشنبه یوستونهم به موضع پنج هزاره منزل شده، این دیه به فرزند اقبالمند شاه پروردیت [۲۵۴] شده است. و کلانی او مشرف بر آب باخچه و مختصراً عم. رتی ترتیب داده بودند؛ و در حوالی پنج هزاره جلگه‌ای واقع است در نهایت صفا و نزاهت، و هفت درخت چنار عالی در وسط جلگه، وجودی آبی بر دور گشته. کشمیر یانستها بهونی می‌گویند. یعنی ارسیور گاههای مقرر کشمیر است. درین تاریخ خبر فوت خان دوران رسید که در لاہور به اجل طبیعی در گذشت. عمرش قریب به نو رسیده بود، واز بهادران مقرر روزگار ولیaran عرصه کارزار بود، شجاعت را با سرداری جمع داشت، درین دولت حقوق بسیار دارد. امید کش از اهل آمرزش باد. چهار پسر از وماند لیکن هیچ‌کدام استحقاق فرزندی او ندارد. قریب چهار لک روپیه نقد و جنس از ترکه او برآمد. به فرزندان او عنایت شد. روز دوشنبه سی ام تخت نماشی سرچشمۀ اینچ کرده شد. این موضع را حضرت عرش آشیانی بهرامد س کچهواهه مرحومت نموده بودند، و او در دامن کوه و فراز چشمۀ عمارات و حوضها ساخته، بی تکلف سرمنزل لیست در غایت لطافت و نقاست. آبی در کمال صفا و عذوبت، ماهی بسیار دروشاور.

در ته آش ڏصفا ڦینگ خرد      کور تواند به دل شب شمرد

وجون این موضع به فرزند خان جهان عنایت فرموده‌ام مشارالیه ترتیب ضیافت نموده و پیشکش کشید. قلیای به جهت خاطر او گرفته شد. این چشمۀ نیم کروه پیشتر مجهوی بهون سرچشمۀ ایست که رای بهاری چند از بندهای عرش آشیانی بتخانه‌ای بر فراز آن ساخته. آب این چشمۀ ز آن پیشتر است که تو ان گفت؛ و درختهای کلان کهنه سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بر دور آن رسته است. شب درین مقام گذرانیده، روز سهشنبه سی و پنجم به سرچشمۀ اچهول منزل شد. آب این چشمۀ از آن فزونتر است. آشار خوشی دارد، و بر اطراف درختهای چنار علی و سفیدارهای موذون سردهم آورده، نشینهای دلکش به موقع ترتیب داده بودند

و در مدنظر با غچه با صفا گلهای جعفری شفته، گویی [۲۵۴ ب] قطعاً است از پهشت. روز گمشده غرّه مهرماه از اجهول کوچ فرموده قریب به چشم ویرنال منزل شد. روز مبارکشنه دویم بر چشم مذکور بزم پیاوه ترتیب یافت. پنده‌های خاص دا حکم نشستن فرموده ویا لمهای سرشاد پیموده از شفالوی کابل الاش گزک عنایت نموده؛ و هنگام شام مستان بهانه‌های خود بازگشته. این چشم منبع دریایی بہت است، و در دامن کوهی واقع است که از تراکم اشجار و انبوهی سیزه و گیاه بومش محسوس نمی‌شود؛ و در زمان شاهزادگی حکم فرموده بود که برسر این چشم عمارتی که موافق این مقام باشد اساس نهند درین ولا بانجام دسید. حوض مثمن چهل و دو ذرع چهارده گز عمق و آبش اذعکس سیزه وریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ، و ماهی بسیار شناور، و بر دور حوض ایوانهای طاق زده؛ و «غی» ددیش این عمارت، و از لب حوض قادر با غجوئی چهارگز در عرض، و یکصد و هشتادگز در طول و ده گز در عمق، و بر اطراف جوئی خیابان سنگ بست و آب حوض به مثابه‌ای صاف و لطیف که با وجود چهار گز در عمق اگر تخدی درزیز آب افتاده باشد به نظر درمی‌آید. و از صفائ جوی و سیزه و گیاه که درزیز آن چشم رسته چه تویید. بعضی سیز تلخ و بعضی پسته و سبیکی و اقسام سیزه سیر و نیم سیر درهم رسته، از جمله بتهای به نظر درآمد بعینه مانند دم طاووس نقاشانه، و از امواج آب متحرک و یکه گلکی جایجا شکفتند، نفس الامر آنکه در تمام کشمیر به این خوبی و دلفریبی سیر گاهی نیست. معلوم شد که بالای آب کشمیر را هیچ نسبت به پایان آب نیست با اینکه درین حدود سیر مستوفی کرده، داد عیش و کامرانی می‌دادم. چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود و در کوتول برف شروع درباریدن کرده و فرست توقف بار نمی‌یافت تا گزیر عنان معادوت به جانب شهر معطوف داشتم و حکم شد که مرکز جوی مذکور دو رویه درخت چنان پنشانند.

روز شنبه‌چهارم به چشم لو کایهون منزل شد. این [۲۵۵ الف] سرچشم‌هم قابل جاییست اگر چه الحال دربرابر آنها نیست، لیکن اگر مرمت کنند جای خوبی خواهد شد. فرمودم که مناسب آن مقام عمدتی بسازند و حوض پیش‌چشم را مرمت نمایند. در اثنای راه بر چشم عبور واقع شد، انده‌نالک نامند، مشهور است که ماهی‌های این چشم نایینا می‌باشند. لحظه‌ای بر سرچشم مذکور توقف نموده دام انداختم دوازده ماهی بهدام افتادار آن جمله سه‌ماهی نایینا بود و نه‌ماهی چشم داشت. ظاهر آب این چشم را تأثیر نیست که ماهی را کورد می‌سازد. بهر حال خالی از غرابی نیست.

روز یکشنبه پنجم باز به چشم مجهی بهون و اینچ عبور نموده متوجه شهر شدم. روز

گمشنبه هشتم خبر فوت هاشم خان پسر قاسم خان رسید. روز مبارکشنبه نهم ارادت خان را به صاحب صوبگی کشمیر سرفرازی بخشیدم، و میر جمله از تبیر او به خدمت خان سامانی امتیاز یافت، معتمد خان به خدمت عرض مکرر ترقی عزت برافراخت، و منصب میر جمله دوهزاری ذات و پانصد سوار حکم شد. شب شنبه یازدهم به شهر نزول اجلال اتفاق افتاد. صفوی خان به خدمت صوبه گجرات ممتاز شد. سنگرام راجه جمو به منصب هزار و پانصدی و هزار سوار سربلندی یافت.

درین روز غیر مکرر شکاری ز ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد در جایی که آب تاسینه آدمی باشد دو کشتی پهلوی یکدیگر می بروند به دستوری که یک سو باهم پیوسته باشد و سر دیگر از هم دور به فاصله چهارده پانزده ذرع، و دو ملاح بر کنار طرف پیرون کشیها چسب دراز به دست گرفته می ایستند، تا فاصله کم وزیاد نشود و در برابر می رفته باشند و دوازده ملاح ته آب در آمده سرهای کشتنی را که باهم پیوسته به دست گرفته باهارا به زمین کوفه می روندو ماهی که به میان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد و به بای ملاحانی می رسد، و ملاح فی القور غوطه خورده به قعر آب می رساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل اندانخه به دو دست پشت اورا ذیر می کند تا آب اورا به بالا نیاورد و او ماهی را به دست گرفته برمی آرد. و بعضی [۲۵۵] که درین فن مه رست تمام دارند دوماهی به دو دست گرفته برمی آرنند، از جمله پیر ملاحی بود که در هر غوطه زدن اکثر دوماهی می گرفت؛ و این شکار در پنج هزار می شود، و مخصوص دریای به است. در کولا بها و دیگر رودخانه نمی شود و منحصر در موسی بهار است که آب سرد و گزنده نباشد.

روز دوشنبه سیزدهم چشم دسپه ترتیب یافت. به دستور هرسال سپان را از طوابیل خاصه و هر چه حواله امرا شده آراسته به نظر درآورده اند. درین ولا اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس کردم. امید که عاقبت به تغیر مقرون باشد. انشاء الله تعالى. روز گمشنبه پانزدهم به قصد شکار خزان به جانب صفا پور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم. در صفا پور بالا آب خوش است و بر سمت شمال آن کوهی افتاده بود رخت، با آنکه آغاز خزان بود عجب نمودی داشت، عکس درختهای الران از چنان ورزد آلو و غیر آن در میان تلاب به غایت خوش می نمود. بی تکلف خوبیهای خزان از بهار هیچ کمی ندارد. بیت ذوق فنا نیافتهای ورنه در نظر رنگین تر از بهار بود جلوه خزان

چون وقت تنگ بود و ساعت کوچ قریب شد سیر اجمالی کرده مراجعت نموده شد. درین چند روز پیوسته به شکار مرغابی خوش وقت بودم. روزی در اثنای شکار ملاحی بچه

قرقره گرفته آورد . در غایت لاغری وذبونی بود، بلکه شب بیشتر زنده نماند . قرقره در کشمیر می باشد ظاهر در هنگام گذشتن ورقن به هندوستان از لاغری و بیماری افتاده باشد .

درین ولا خبر رحمان داد پسرخان خانان رسید که در بالای به اجل طبیعی در گذشت ظاهر را روزی چند تب کرده بود . در ایام نفاهت روزی دکنیان قوچ بسته نمایان می شوند، برادر کلانش داراب خان به قصد جنگ سواری می نماید ، و چون خیر به رحمان داد رسید از غایت جرات و حلات با وجود ضعف و تکسر سوار شده . خود را به برادر می رساند و بعد از آنکه غیم را زیر کرده مراجعت می نماید دوبار آوردن چلنے شرط احتیاط بجانعی آرد فی القود هو ا تصرف می کند و تشنج می شود ، و زبان از گوپائی [۲۵الف] می ماند . دو سه روزی به این حال گذرانیده و دیعت حیات می سپارد ، خوب جوان رشید بود . ذوق شمشیر زدن و کار طلبی بسیار داشت، و همه جا قصدش این بود که چوهر خود را در شمشیر می نماید . اگرچه مرگ و آتش تروخت را یکسان می سوزد لیکن بر من سخت گران می نماید ، تایپر پدر پیر دل شکسته اوچه گذشته باشد . هنوز مصیبت شاهنواز خان اتفاقه بود که این جراحت تازه نصیب او شد، امید که الل تعالی در خور آن صیر و حوصله کرامت کناد .

روز مبارکشنه شانزدهم خنجرخان به منصب سههزاری ذات و سوار سرفراز شد . فاسم حان به منصب دوهزاری و هزار سوار متاز گشت ، محمد حسین اراد خواجه جهان را که به خدمت مخشی گری لشکر کانکره مقرر است منصب هشتصد ذات و سوار عنایت فرمود . شب دوشنبه بیست و هفتم مهرماه الهی بعد از گذشتن يك بهر و هفت گهری به مبارکی و فرخی رایات اقبال به صوب هندوستان رفتگان یافت .

مراجعت از کشمیر به جانب هندوستان : چون زعفران گل کرده بود از سوادشهر کوچ در موده ، به موضع پنیر شافت . در تمام ملک کشمیر زعفران بغير از این درجای دیگر نمی شود . روز مبارکشنه سی ام در زعفران از زار بزم پیا له ترتیب یافت . چمن چمن ، صحر صحراء، چنانکه تظر کار گذشگفته بود . سیمین دماغهارا معطر ساخت . به اش به زمین بیوسته می باشد . گلش چهار برش دارد ، وینش رنگ است ، به کلانی گل چنپه ، واژمیانش سه شاخ زعفران رسته؛ پیازش رامی نشاند و در سالی که خوب می شود چهار صدم من به وزن حال می آید ، و سه هزار و دو صدم من بسی و وزن خراسان بوده باشد . نصف حصه خالص و نصف حصه رعا با معمول است ، و سیری بهده رویه خرید و فروخت می شود ، و احیاناً رخ کم زیادهم می شود ، ورسم مقرر است که گل زعفران را وزن کرده به اهل حرفة می دهند و آنها به خانه های خود بروند زعفران را چیله می آرنند . و موافق ربیعی که از قدیم بسته اند نیم وزن آن نمک در وجه اجوده می گیرند ، و نمک در کشمیر نمی باشد

از هندوستان می بردند . دیگر از تحقیقات کشمیر پر کلکتی است که جانور شکاری در سالی تاده [۲۵۶ ب] هزار و هفتصد پر بیم می رسد و بازوجره تدویست بهدام می افتد . آشیان باشه هم دارد و باشه آشیانی بلدانی شود .

روز جمعه غرہ آبان ماه الهی زپنیر کوچ فرموده در مقام خان پرور منزل شد . چون به عرض رسید که زینل ییگئ ابلچی برادرم شاه عباس به حوالی لاھور رسیده مصحوب میر حسام الدین پسر عضد الدوله انجو خلعت وسی هزار روپیه خرجی عنایت نموده فرستادم و حکم کردم که آنچه او به مشارا لیه تکلف نماید قیمت آن با پنجه زار روپیه دیگر از خود به طریق ضیافت بفرستد . پیش ازین فرموده بودم که ز کشمیر تا انتهای کوهستان در هر منزل عمارتی بهجهت نشیمن خاصه و اهل محل اساس نهند و در سرما ویرف در خیمه نباید گذراند ، اگرچه عمارت این منزل به اتمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت و بیوی آهک می آمد در خیمه استراحت نموده شد . روز شنبه دویم در کلمپور منزل شد ، چون مکرر بعضی رسیده بود که در حوالی هیره بور آبشاري واقع است به عایت علی و نادر با آنکه سه چهار کروه ازراه به جانب دست چپ بود ، جریده به قصد تماشای آن شناختم . از تعریف و توصیف آن چه نویسند . سه چهار مرتبه آب بر روی هم می ریزد : تا حال به این خوبی و لطافت آ بشاري به نظر در نیامده . بی تکلف نظر کاهی است به غایت عجیب و غریب ، تا سه پر روز آنجا به عیش و کار انی گذراند چشم و دل را از تماشای آن سیراب ساختم . لیکن در وقت ابر و باران خانی ازو حشتنی نیست . بعد ز سه پهر روز سوار شده هنگام شام به هیره بور رسیده . شب در منزل مذکور گذراند . روز دوشنبه چهارم از کوتول باری برادری عبور نموده بر فراز کوتول پیر پنجال منزل گزیدم . از صعبت این کربووه و دشوه ری این راه چه نویسند که اندیشه رامجال گذشت . در این چند روز مکرر برف پاریله بود و کوههای سفید شده در میان جاده نیز بعضی جاها بخوبیتی بود . چنانچه سام اسب گیرانی نداشت و سوار به سختی می گذشت . الله تعالی کرم خویش از اذانی داشت و درین روز باری بد . طرفه آنکه جمعی که پیشتر گذشته بودند و آنهایی که متعاقب آمدند همه باریدن برف را در یافتد .

روز شنبه از کربووه پیر پنجال گذشته در پوشانه منزل شد . ما آنکه ازین طرف سرنشیب است لیکن ادبیکه بلند است اکثر مردم پیاده گذشتند . روز گمشنبه ششم ، بیم کله محل نزول اجلال گشت ، قریب به موضع مذکور آ بشاري واقع [۲۵۷ الف] است به غایت نفیس ، حسب الحکم صفة ای بهجهت نشیمن ترتیب داده بودند . المحن نظر گاه خوشی است ا فرمودم که تاریخ عورم را بر لوح سنگ کنده بر فراز صفا نصب کند . بی سل خان بیتی چند گفت و برسیل نظم این نقش دولت

بر لوح روزگار یادگار است.

دو زمیندار در این راه می باشند که مدار آمد و رفت و بندوبست راه به قبصه اختیار اینهاست، و در حقیقت کلید ملک کشمیرند. یکی را مهدی نایک نام دارد، و دیگری راحسین نایک گویند. از پیغمبر پور تایپر کله ضبط راه به عهده اینهاست. پدر مهدی نایک بهرام نایک در ایام حکومت کشمیر و ان عهده بود. چون نوبت حکومت به بندهای این درگاه رسید میرزا یوسف خان در ایام حکومت خوش بیهوده نایک را مسافر ملک نیستی گردانید. الحال در تصرف و دخل هر دو برابر هم اند. اگرچه به ظاهر باهم مدار ای بودن لیکن به باطن در نهایت عداوتند. درین روز شیخ این بیان که از خدمتگزاران قدیمی اعتمادی عده بود به جوار حملت ایزدی پیوس س جوان نیک ذات بی بد بود، و از غایت اعتماد، اغیون خاصه، و آب حیات، حواله او بود. شی که بر بالای پیر پنجال منزل شد چون خبیمه و سباب نویشه بود و به قدر ضعف هم داشت سرما تصرف نمود و تشنج کرد و زبان از گویایی بازماند. دور روز به این حال ژنده بود و در گذشت. افیون خاصه به خواص خان سپردم و خدمت آپدار خانه به موسی خان حواله شد.

روز مبارکشنه هفتم تهته مسکراقبال گشت. اکثر در بیرم کله میمون بسیار به نظر در آمده بود. اما ازین منزل در هوا و زبان و لام و رستنی و حیوانات و آنچه مخصوص و لایت گرم سیر است تفاوت فاحش ظاهر شد. مردم اینجا بیزبان فارسی و هندی هردو متکلم اند. خلاصه از زبان اصل اینها هندی است و زبان کشمیری را به جهت قرب و جوار یاد گرفته اند. محمله از اینجا داخل هندست. عورات ایام پشمینه نمی پوشند و به دستور ژنان هند حلقه درینی می کنند. روز جمعه هشتم راجور محل نزول رایات عالیات گردید. مردم اینجا در [۲۵۷ ب] زمان قدیم هندو بوده اند. وزمیندار اینحصار راجه می گفته اند. سلطان فیروز مسلمان کرده و معذالت خود را راجه می گوید. و هنوز بدعتهای ایام جهالت در میان آنها مستمر است. از جمله چنانچه بعضی از زنان هندو باشوهای خود می سوزند اینهارا باشوهای خود می آرند. شنیده شد که در همین ایام دختری ده دوازده ساله را باشوهای خود که هم سال به او بودند به قیر در آوردند. دیگر آنکه بعضی از مردم می بصاعات را که دختر به وجود می آید خفه کرده می کنند؛ و با هنود پیوبد خوشی می کنند. هم دختر می دهند و هم می گیرند. گرفتن خود خوب، اما دادن نعوذ بالله. فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگرددند، و هر کس که مرتكب این بدعتهاشود او را سیاست کنند.

در راجور رو دخانهای است که آبش در برصمات به غایت مسموم می شود و اکثر مردمش را در ری گلو بو غجه بر می آید و زرد و ضعیف می باشند. برنج راجور بسیار بهتر از برنج کشمیر

ست . بنشنخه خودرو و خوشبو درین دامن کوه می باشد . روز یکشنبه دهم در نوشته منزل اتفاق افتاد . درین مقام به حکم حضرت عرش آشیانی قلعه ای از سنگ ساخته اند و پیوسته جمعی از حاکم کشیور درینجا به طریق تهائمه می باشند . روز دوشنبه پاردهم چو کی هتی محل نزول موکب اقبال گشت . عمارات این منزل را مراد ، مچیله هشتمان نموده ، حسن انجام بخشیده بود . درمیان دولتخانه صقه ای به صفا آراسته ، نسبت به دیگر منازل امتیاز داشت ، منصب اورا افزودم . روز سه شنبه در مقام بهزیر منزل شد . امروز از کوه تا کوتل گذشته به وسعت آباد هندوستان در آمدیم .

پیشتر قراولان بهجهت شکار قرعه دستوری یافته بودند که در بهنیر و کرجهایا و مکهایا له جر که نرتیب دهند . روز گمشنبه و مبارکشنبه شکری رازنده آوردند . روز جمعه به نشاط شکار خوشوقت شدم . از قیچقار کوهی و غیره پنجاه و شش رأس شکارشدم . در این تاریخ راجه سارنگ دیو که از خدمتگاران نزدیک [الف] ۲۵۸ است ، به منصب هشتادی ذات و چهارصد سو از سفر ازی یافت . روز شنبه شانزدهم به جانب گرجهای متوجه شدم . په پنج کوچ کنار دریای بهت مسکر اقبال گردید . روز مبارکشنبه بیست و یکم در گرجهای کرجهای شکار کردم . نسبت به دیگر پارها شکار کمتر آمد ، و چنانچه دلی خواست محظوظ نشد . روز دوشنبه بیست و پنج در گرجه که مکهایا له به نشاط شکار خوشوقت شدم . هفتاد و شش رأس بزمار خود ، وغیره شکارشدم . و این جا بهده منزل شکارگاه جهانگیر آباده مخیم بارگاه دولت گردید . در زمان شاهزادگی ، این سر زمین شکارگاه من بود . و به نام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنانهاده . به سکنه رهیمن که از قراولان نزدیک سود عنایت نموده بودم ، و بعد از جلوس بر گننه ساخته به جا گیر مومی الیه لطف فرمودم و حکم کردم که عمرتی بهجهت دولتخانه و تالابی و اساس نهند و بعد از فوت اوین پر گه به جا گیر از دخان مقرر شد . و سر بر اهی عمارات بمسارالیه بازگشت . و در پنولا حسن نجام پذیرفته می تکلف تالی شده به غایت عالی ؛ و در میان تالی عمارات دلنشیں به همه جهت یک لک پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد . الحق پادشاهانه شکار گاهی است . روز مبارکشنبه و جمعه مقام کرده از نوع شکار محظوظ شدم . قاسم خان که به حراست لاہور سرافراز است دولت زمین بوس دریافت پنجاه مهر نذر گذراند . و اینجا یک منزل درمیان با غم من عشق باز که در کنار دریای لاہور واقع است نزول اقبال اتفاق افتاد . درختهای چنار عالی و سروهای خوش قد دارد . بی تکلف فرزک باعجهه ایست . روز دوشنبه نهم آذرماه الهی مطابق بجم محرم سنه یکهزار و سی و یک از با غم من بر فیل تندم سوادشده نثار کنان متوجه شهر گردیدم ، بعد از گذشتن دو پهر و سه گهروی از روز مذکور

بـهـ اعـتـ مـسـعـودـ وـمـخـتـارـ بـدـوـنـ تـخـانـهـ دـرـ آـمـدـهـ ، درـعـمـارـتـیـ کـهـ مجـلـدـاـ بـهـ اـهـتمـامـ مـعـمـورـخـانـ حـسـنـ اـنـجـامـ بـذـیرـفـتـهـ ، بهـمـبـارـکـیـ وـرـخـیـ نـزـولـ ۲۵۸ بـ[۲] فـرـمـودـ . بـهـ تـکـفـ مـنـازـلـ دـلـگـشـائـیـ وـشـیـنـهـایـ رـوـحـ اـفـرـاـ درـغـایـتـ لـطـافـتـ وـزـاهـتـ هـمـهـ مـقـشـ وـمـصـورـ بـهـ عـلـمـ اوـسـتـادـانـ تـاـدـهـ کـارـ آـدـمـتـگـیـ یـاـقـتـهـ وـ باـعـجـهـهـایـ سـبـزـ وـخـرمـ بـهـ اـنـوـاعـ وـاـقـاسـمـ اـنـگـلـ وـرـیـاـجـینـ نـظـرـ فـرـیـبـ گـشـتـهـ . بـیـتـ :  
زـیـاـیـ تـاـ بـرـشـ هـرـ کـجـاـ کـهـ مـیـ نـگـرـمـ کـرـشـمـهـ دـامـنـ دـلـ مـیـ کـشـدـ کـهـ جـاـ اـیـجـاـسـتـ  
بـالـجـمـلـهـ مـبـلـعـ هـقـ لـکـ روـپـیـهـ کـهـ بـیـسـ وـسـهـ هـزـارـ تـوـمـانـ رـایـجـ اـیـرانـ باـشـ صـرـفـ اـینـ  
عـمـاـزـتـ شـدـ .

فتح قلعه کانگر: درین روز بهجت افروز مژده فتح قلعه، که تکریه مسوت بخش خاکر او لیای دولت گشت، و بهشکر این موهبت عظمی و فتح بزرگ؛ که از عنایات مجدد و اهاب المطاط یاست، سر نیاز بدرگاه کریم کار ساز فرود آورده، کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه گردید. کانگره قلعه؛ بست قدیم، شمال رو به لاہور، در میان کوهستان واقع شده، به استحکام و دشوار گشای و ممتاز و محکمی معروف و مشهور، از تریخ اساس این قلعه، جزو خدای جهان آفرین آگاه نیست. اعتقاد مینداران پنجاب آن است که درین مدت قلعه مذکور از قومی به قومی دیگر انتقال نموده و بیگانه بر و دست تسلط نیافنه، والعلم عند الله. بالجمله از آن هنگام که صیت اسلام و آوازه دین مستقیم محمدی به هندوستان رسیده، هیچیک از سلاطین و لاسکوه راضیح آن میسر نشد، سلطان فیروز شاه با آن همه شوکت و استعداد خود رفته به تحریر قلعه پرداخت، و مدت‌ها محاصره داشت چون دانست که استحکام و ممتاز قلعه به حدی است که تاسعاً هان قلعه‌داری و آذوقه نامعصران بوده، شده، ظفر بر سرخیر آن توان یافت، کامن کام به آمدن راجه و ملازمت نمودن خرسانی نموده دست از آن پا زد اشت. گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را به انتقام اندر و قلعه برد سلطان بعد از سیر و نماشای قلعه به راجه گفت که مثل من پادشاهی را به درون قلعه آوردند ارشایط حرم و احتیاط دور بود، جمعی که در ملازمت اند اگر [الف] ۴۵۹ قصد تو کشند و قلعه را به تصرف در آورند، چندی توانی گرد؟ راجه به جانب مردم خود اشارت کرد در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهایت خانه برآمدند و سلطان را کورش کردند و سلطان از دیدن هیجوم آن مردم متوجه گشته از غدر اندیشید، راجه پیش آمده وزین خدمت بوسهداد و گفت مارا جز اطاعت و بندگی دوسر نیست، لیکن چنانچه سربازان مبارک گذشته احتیاط و دورینی را پس می‌داشت. سلطان آفرین گفت و راجه متزلی چند در رکاب بود رخصت معاودت

بعد از آن هر که بر قخت دهلی نشست لشکری به تسبیح کانگره فرستاد و کاری از پیش

نرفت. پدر بزرگوار من هم یک مرتبه لشکری عظیم به سرداری حسین قلی خان که بعد از خدمت پسندیده به خطاب خودجها بی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند - در شای محاصره شورش ابراهیم حسین میرز شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته به صوب پیچاب علم قته و آشوب برآفرانخت ، و خانجهان ناگزیر از گرد فله برخاسته متوجه اطفای نسایره فته و فساد گشت ، و تسبیح قمه در عقده توقف افتاد ، و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود شاهد مقصود از نهانخانه تقدير چهره گشایش . و چون به کرم ایزدجل سبحانه تخت دولت به وجود این نیازمند آراستگی یافت، از جمه غراهای که بر ذات همت لازمشمرد یکی این بود. بحسبت مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم دوست به تسبیح قلعه‌گذ کور رخصت فرمودم. و هنوز آن‌عهم یهانصرام نرسیده بود که مرتضی خان مرحوم ایزدی پیوست ، بعد از آن جو هر مل راجه پسند تهدایین خدمت نمود. او را سردار لشکر ساخته قرستاندم آن مدرس شت در مقام بخشی و کافرنعمتی در آمد [۲۵۹ ب] عصیان ورزیده، تفرقه عظیم در آن شکر راه یافت، و تسبیح قلعه در عقده توقف و تقویق افتاد. و پسی بر نیامد که آن حق ناشناس به سزای عمل خوش گرفتار گشته به جهنم رفت. چنانچه تفصیل آن در فقام خوش گذارش یافته.

بالغمله درین ولا خرم تهدی خدمت مذکور نموده سند ملازم خود را به استعداد تمام و سناد، و پیاری ز مرای پادشاهی به کوئلک او دستوری یافتند و به تاریخ شاتزدهم شوال ۱۰۲۹ هجری لشکرها به دور قلعه پیوسته ، مورچه‌ها قسم شد و مداخل و مدارج قلعه را به تظر احتیاط ملاحظه نموده راه آمد و شد آدوقه ر مسدود ساختند ، و رفتار فته کار بددشواری کشید، و بعد از آنکه از قسم غدو آنچه غذانو ندش در قلعه نماند چهارماه دیگر علفهای خشک را، به نعلک جوشانیده خوردند . چون کار به هلاکت رسید واز مرأة امید نیز نماند ناگزیر امان خواسته قلعه را سپردند و روز مبار کشته غرده شهر محرم سنه ۱۰۳۱ هجری فتحی که هبچیک از سلطانین والشکوه رامیسر نشده بود و در نظر کوتاه اندیشان ظاهر بین دور می نمود، الله تعالی به محض لطف و کرم خود به این نیازمند کرامت فرمود. و جمعی از بندهایی که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شاستگی خوش به ضایه مناسب و مرائب سرافرازی یافتند .

روز مبار کشته دوازدهم حسب الالتماس خرم به منزل او که تو ساخته بود رفته شد ، از پیشکنها ای او آنچه خوش آمد برداشت . سه زیبیر قیل داخل حلقه خاصه شد ، و در همین روز عبد العزیز خان نقشتندی را به خدمت فوجداری نسواحی قلعه کانگره مقرر فرمود . و منصب او دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد - قیل خاصه‌ی به اعتقاد خان عنایت نمودم .

[۲۶۰] الف) زخان قی مخانی به حر است قلعه کانگره دستوری یافت و منصب اواز اصل و ضافه هزارو پاصلی ذات و هزار سوار حکم شد شیخ فیض اللخویش مرتضی خدا نیز به موافق امور مقرر گشت که بالای قلعه بوده باشد . شب شنبه سیزدهم ماه مذکور خسوف شد . شرایط نیازمندی به درگاه ابرد متغیر قادر بر کمال ظاهر ساخته مناسب وقت از نقد و حبس، رسم حیر متوصفات به فقر و مسکین وارباب استحقاق قسمت شد .

درینو لازیل بیگ ایلچی دارای یران سعادت آستان بوس دریافت . پس از آدای کورش رمین بوس رفیعه کریمه آن بادر والاقدر را که مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی و کمال محبت بود گذرانید . دوازده عباسی نذر و چهارده رأس اسب با ایراق و سعدست باز توانون و پنج سر استر و پنج تفر شتر و نه قبه کمان و نه قبه شمشیر به رسم پیشکش گذرانید . اورا به رفاقت خان عالم رخصت فرموده بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نیارست کرد . درین تاریخ به درگاه رسید ، خلعت داغه و چینه و طره مرصع کاری و خنجر مرصع به او مرحمت شد، و وصال بیگ و حاجی نعمت که همراه او آمده بودند ملازمت نمودند ، و سر قوازی یافتند . اسان الله پسر مها بت خان به منصب دوهزار سوار مقرر گشت . حسب الالتماس مها بت خان سیصد سوار بر منصب مبارز خان افغان افزوده از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار و هفتصد سوار مقرر گشت و صد سوار دیگر بر منصب کنگره نیز اضافه فرموده شد . خلمت زمستانی به عبد اللخان و لشکر خان مرحمت نموده فرستاد . بهالتماس قاسم خان به باخ او رفته شد که در سواد شهر واقع است . در سر سواری ده زر چرن نثار کرد . از پیشکشها اولیک قطعه العاس و از اقامته آنچه خوش آمد برداشت .

شب دو شنبه یست و یکم به مبارکی و فیروزی پیشخانه به صوب دارالخلافه آگره برآمد . بر قاند زخان بداروغنگی توپخانه لشکر [۲۶۱] دکن مقرر گردید . شیخ اسحق به خدمت کنگره سرافراز شد ، برادران اللخان افغان دا از حبس برآورده هزار و پیه انعام شد . دو دست باز توانون به خرم النفات فرموده فرستاد ، روز مبارک شنبه یست و ششم به ضابطه مقرر جشن تربیب یافت و سوقاتهای دارای ایران که به مصحوب زین بیگ ارسال داشته بودند از نظر گذشت به سلطان حسین پگلی قیل عنایت نمود ، به ملامحمد کشمیری هزار روپیه انعام مرحمت شد ، منصب پرداد افغان بهالتماس مها بت خان هزاری ذات و چهارصد سوار مقرر گشت . چون راجه روپ چند گواهی در خدمت کانگره ترددات پسندیده نموده بود به دیوانیان عظام حکم شد که نیمه وطن او را دروجه اسد امیاف نماید و نیمه دیگر بجاگر او تخریه دهند .

به ریخت سی ام بواسه مدارا الملکی اعتماد، این دو را بهجهت فرزند شهریار خواستگاری نموده یاک لک روپیه از نقد و جنس بهرسم ساقچ قرستاده شد. امرای عظام و بندۀ های عمدۀ اکثری همراه ساقچ به منزل مشارالیه رفته بسودن و ایشان مجلس عالی آراسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت. امید که مبارک باشد، چون آن عمده السلطنه عمارات عالی و نشیمنهای بس تکاف در منزل خود اساس نهاده بودند التماض ضیافت نمود. با اهل محل بهمنزل او رفتند بدۀ غایت جشن عالی ترتیب داده پیشکش‌های لایق از هر قسم به نظر درآورد، رعایت خاطر او نموده آنچه پستداشت برگرفتم. درین روز پنجاه هزار روپیه بهزینه پیگش ایلچی مرحمت شد، منصب زبردستخان از اصل واضافه‌هاری ذت و پانصد سوار مقرر گشت. مقصود برادر قاسم خان به منصب پانصدی و سیصد سوار، و میرزا دکنی پسر میرزا درستم به پانصدی و دویست سوار سرافرازی یافتند.

در آن ایام سعادت فرجام که رایات فتح و پیروزی در [۱۴۶] الف [۱] الف بهار کشیبو به دولت و به روزی به سیر و شکار خوشوقت بوده عرايیض متصدیان ممالک جنوی به تو اتر رسید مشتمل بر آنکه چون رایات ظفر آیات از مرکز خلاقت دورتر شناقته دنیاداران دکن از بی- دولتی و کم فرصتی نقض عهد نموده، سربه فتنه و فساد برداشته‌اند، و پایی از حد خوبیش برتر نهاده بسیاری از مضافات احمد نگر و برادر رامتصرف گشته‌اند. چنانچه مکرر عرايیض رسیده که مدار کار آنشور بختان بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علف زارها است. بنابراین مقرز شده بود که چون در مرته اول که رایات جهانگشا به تسبیح ممالک جنوی و استیصال آن گروه مخدول العاقبت نهضت فرمود خرم به ره اولی لشکر منصور سرافراز گشته، به برها پیروز رسید. از گریزی و حیله‌سازی که لازمه ذات فتنه سر شت آنهاست و راشنیع ساخته‌های پادشاهی را گذاشتند و مبلغها بهرسم پیشکش از نقد و جنس پادرگاه رسال داشته تهدید نمودند که بعد ازین سور شته بندگی اردست ندهند، و پایی از حد ادب بیرون ننهند. چنانچه در اوراق گذشته نگاشته کلک سواتح نگار گشته به التماض خرم در قلعه شادی آباد ماند و روزی چند توقف افتاده و به استشفاع او بر تفسیر عوز از آنها پخشوده آمد، الحال که از بذاتی و شور بحتی نقض عهد نموده از شیوه اطاعت و بندگی انحراف و رزیده‌اند باز عساکر اقبال به سو کردگی او تعیین شود که سری ناسپاسی و بد کرداری خود در بیانه موجب عبرت سایر تیره بختان و خبره سر شود لیکن چون مهم کانگره به عهده او بود و اکثر مردم کارآمد خود را به خدمت فرستاده بود روزی چند در انصرام این اندیشه کوشش رفت تا آنکه درینولا عرايیض بی دربی رسید که غنیم قوت گرفته، شصت هزار سوار او باش گرد آورده، اکثر مملک پادشاهی رامتصرف شده‌اند، و به رجا نهاده

بود بر خاسته در به کربلا پیوستند، و مدت سه ماه در آنجا باقی لفان سیه [ب ۲۶۱] روزگار در زمین ویکار بودند. درین مدت سه چنگ حس بی شد، و هر بار بندۀ های جان نثار بر مقهوران تبره روزگار آثار غبیه و تسلط ظاهر ساختند. و چون از هیچ راه عله و آذوقه بهاردو نمی رسد و آنها از اطراف معسکر اقبال تاخت و تراج مشغول بودند عسرت غله به نهایت انجامید و چارواههای زیور شد ما گزیر از مالاگهات فروآمدۀ در بالا بور توقف گزیدند. آن مقهوران بی عاقبت دلبر شده، در حوالی بالاپور آمدۀ پتفرا کی و ترکی گزیر بودند. بندۀ های در گاه شش هفت هزار سو از اذ مردم گزیر خوش اسبه انتخاب نموده، بر سر نگاه مخالفان تاختند و آنها قریب شست هزار سو ر بودند، مجملًا چنگ عطیم شد و بندۀ آنها به تراج رفت و سیاری را کشته و بسته سالمًا و غانمًا مراجعت نمودند. و در وقت رگشتن باز آن بیمه و لزان از اطراف هجوم آورده و چنگ کان تاردو آمدند. از جایین قریب به هزار کس کشته شده شد. برین جمله مدت چهار هادر با لایبور توقف نمودند و چون عسرت غله به نهایت انجامید و سیاری از قمعه چیان رزبیده گزیر خته و بهم خان لفان پیوستند، و پیوسته جمعی راه بی حقیقتی سپرده و در زمرة مقهوران منظم می گشتند بنا برین صلاح در توافق ندیده به رهانپور آمدند، و باز آن سیه بختان اربی در آمدۀ درآمدۀ بر هانپور را محاصره نمودند تعلیت ششمۀ در گرد بر هانپور بودند، اکثر پر گنات برار و خندیس را تصرف گشتد و دست تعزی و تطاول بر رعایا و وزیر دستان دراز ساخته به تحصیل پرداختند، و چون لشکر تعب و محنت بسیار کشیده بود و چارواههای زیور گشته نمی تو استد ادشهیر بر آمده سیه بر اصل نمایند. و این سبب افزونی غرور و نخوت وزیادتی پندار و چرأت کو تهاندیشان کم فر صفت گشت.

معارن اینحال نهضت رایات اقبال به مستقر سر برخلافت اتفاق افتاد و نیز [الف ۲۶۲] به عنایت ایزد سیحانه کا نگره مفتوح گشت بنا برین روز جمعه چهارم دیماه حرم را بد ن صوبه رخصت نمودم و حجت و شمشیر مرصع و قیل مرحمت شد. بور جهان بیگم نیز فیلی لطف نمودند و حکم فرمودم کده کرور و ام پهداز تسخیر ملک دکن زولا بست مفتوحه دروجه انعام خودم تصرف گردد. شش هیل و پنجاه منصیدار و یک هزار احدی و یک هزار برق نداز رومی و پنجهزار توبه جی پیاده سواری، سی و یک هزار سوار که بد صوبه بوده و هست و با توپخانه عظیم و قیل بسیار به همراهی او مقرر گشت و یک کرور رویه بجهت مدد خرج لشکر منصور لطف نمودم و بندۀ هائی که به خدمت مذکور مقرر شده اند در خود بایه خوش هر کدام به انعام اسب و قیل و سرو بسا سرافرازی یافند. و در همن ساعت مسعود وزمان محمود رایات عربست به صوبه دار لخلافه آگرۀ انعطاف یافت، و در سواد شهر نزول اقبال اتفاق افتاد.

محمد رضا جابری بدیوانی صوبه بنگاله و خواجه ملکی به بخشیگری صوبه‌مد کور ممتاز گشته به اضافه منصب سرافراز شدند، جنگت سنگه ولدان اکرن از وطن آمده سعدت آستان پوس دریافت، در ششم ماهه کور فضای کار تال راجه تور دمل محل ترول بازگاه دولت گردید، چهار روز درین منزل مقام شد. درینولا چندی از منصبداران که به خدمت قتعه دکن دستوری یافته بودند برین موجب به اضافه منصب سرافراز شدند. زاده حان هزاری چهارصد سوار بود هزاری پانصد سوار شد و صد سوار بر منصب خواجه عبداللطیف نقشبندی افزودم و پانصد سوار شد. هروی نراین هاده را از اصل و اضافه نهصدی شصصد سوار سرافراز ساختم. یعقوب پسر خان دوران هشتاد و چهارصد سوار شد، و همچنین جمعی کثیر از بنده‌ها در خورشا یستگی خویش به اضافه منصب سرفرازی یافتند، و معتمد خان به خدمت بخشیگری واقایع تویس اشکر فیروزی اثر سر بلند گشته، به عنایت توغ ممتاز گردید. پیشکش لجه‌می چند راجه کماون از بازار جو رهودیگر چنان دران شکاری به نظر گذشت، جنگ سنگه ولد ران اکرن به کومک لشکر دکن رخصت یافت، اسپ خاصه معزین به امر حرمت شد. درجه [۲۶۲] روب چند به عنایت فیل و سپ سرافراز به جا گیر خود رخصت یافت.

نه تاریخ دوازدهم فروردین خان جهان ر به صاحب صوبه‌گی ملکان سرافراز گردانیده رخصت فرمودم، و سرو پا بانادری و خجر مرصع و فیل خاصه با یاراق و یک ماده فیل و اسپ خدنگه نام و دودست باز عنایت شد. سیده‌هر برخان هزاری و چهارصد سوار منصب داشت پانصدی و دویست سوار افزوده همراه خان جهان رخصت فرمودم. محمد شفیع به خدمت بخشیگری واقعه تویس صوبه ملکان سرافراز گشت. بهوال که از بنده‌های قدیم بود به اشراف توپخانه و خطاب ری امتیاز یافت.

در سیزدهم در کنار دریای گو بندها مسکر اقبال گشت. چهار روز درین منزل مقام شد. فیل خاصه جیسنگه نام باماده فیل به هایات خان عنایت نموده مصحوب صبا ملازم او فرستادم، به امر ای صوبه بنگش خلعتهای مصحوب عسی بیگ فرستاده شد. در هفدهم جشن وزن قمری آرامشگی یافت. چون معتمد خان به خدمت بخشیگری لشکر دکن دستوری یافت خدمت عرض مکرر به خواجه قاسم فرمودم، و میرشرف به بخشیگری احديسان، و فاضل بیگ به بخشیگری صوبه پنجاب سرافراز گشتند.

چون بهادرخان حاکم قندهار مکرر ازیماری در دچشم خود عرض داشت کرده الشناس آشن بوسی نموده بود. درین ولا حکومت و حراست قندهار به بعد العزیز خان مفوض گشت و بهادرخان فرمان صادر شد که چون مشارالله بر سرده قلعه را به او سپرده، خود ر روانه درگاه

سازد. پیست و یکم ماه مذکور تو در سرا محل و رو د سعادت گشت. درین سو زمین و کلای نور جهان بیگم سرای عالی و با غی پادشاهانه اساس نهاده بودند، درین ولا به اتمام رسیده بنا برین بیگم التیام ضیافت نموده مجلس عالی ترتیب داده و در تکلفات افزوده، از انواع و اقسام تقاضا و نواذر به رسم پیشکش گذراند. به جهت داعوی او آنچه بسند افتادگر فته شد، دور روز درین منزل مقام شد، و مقرر گردید که منصب دیوان صوبه پنج ب دو لک [۲۶۳ الف] روپیه دیگر سو ای صفات هزار روپیه که سابق حکم شده بود به جهت آذوقه قله هار روانه سازد. میرقوام الدین دیوان صوبه پنجاگه رخصت لا هور شد و خلعت یافت. قاسم خان را به جهت تنبیه و تأديب سرکشان حوالی کانگره و ضبط آن حدود رخصت فرمودم. دری خاصه ماختبر و سب و فین مرحمت نمودم، و منصب او از اصل و اضافه دو هزار ری ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت. راجه سنگرام را به انتیام مشارالیه رخصت آن حدود نموده سروبا و اسپ و قل عتایت شد، درین ولا با قرخان از ملتان آمده سعادت آستان بوس دریافت.

عمره بهمن ماه الهی روز مبارک شنبه ظاهر بلده سر هند منزل اقبال گشت. یك روز مقام کرده به سیر راغ خوش وقت شدم. روز یکشنبه چهارم، خواجه ابوالحسن به خدمت فتحج دکن رخصت یافت. خدمت بانادری و شال خاصه و صبح دلم نام فیل و توغ و تقاره به مشارالیه عنایت نموده شد. به محتمل خان حلعت و اسب خاصه صحیح صادق نام مرحمت فرموده رخصت کردم، هفتم ماه مذکور کنار آب سرسنی نواحی قصبه مصطفی آباد منزل دولت گردید. روز دیگر به ۱۴ کبر پور نزول فرمودم و از آنجا در آب چون به کشی نشسته متوجه مقصد گشتم، درین روز عربخان خوارقی فوجدار این حدود دولت آستان بوس دریافت. محمد شفیع را به ملتان رخصت فرموده اسب و خلعت و مهر بور شاهی عنایت نمودم، و جیره خاصه به مصروف او به فرزند خان جهان فرستاده شد. از اینجا به پنج کوچ حوالی پر که کرانه که وطن مغرب خان است محل نزول بارگاه دولت گشت. و کلای او نو دیویک قطعه یاقوت والماس، چهار قطعه برسم پیشکش و هزار گر متحمل به صیغه پای انداز با عرض داشت او گذراند. و صد تفرشتر به امام تصدق معروض داشته بود. حکم فرمودم که به مستحقان تقسیم نماید. از نتیجا به پنج کوچ دارالملت دهلي مور درایات اقبال گشت.

اعتماد رای رانزد فرزند اقبال مند شاه پر وزیر فرستاده خرجی خاصه به جهت آن فرزند ارس لد اشتم، و مقرر شد که در عرض پیش ماه پر گشته خود را به ملازمت دساند. دور روز [۲۶۳ ب] در سلیم گکه مقام فرموده روز مبارک شنبه ۲۳ به عزم شکار پر گنه بالم ازیمه نهعموده دهلي گذشته بر کنار حوض شمسی محل نزول دولت گشت. در اثنای راه چهار هزار چون به دست خود نثار

کردم. بیست و دو زنجیر فیل از نزوماده پیشکش الله یار ولد افتخار خون از بنگاله رسیده بود، به نظر درآمد. ذوالقرنین به فوجداری سانبردستوری یافت. او پسر اسکندر ارمی است. پادرش در خدمت حضرت عرش آشیانی سعادت پذیر بود، و آن حضرت صبیه عبد الحی ارمی را که در شبستان اقبال خدمت می نمود به و نسبت فرمودند؛ و از ودوپسر به وجود آمد یکی ذوالقرنین که آگاهی و شوق خدمت طلبی داشت و در عهد دولت من دیوانیان نظام خدمت خالصه نمکسار را به عهده اومقر نمودند؛ و این خدمت را نفر کسر و سامان کرد. درین ولا به فوجداری آن حدود سرفراز گشت به تغمه هندی سری دارد. سایه اش درین فن درست رفته و تصنیفات او مکرر به عرض رسیده و بسند اقتاده. لعل یکی به خدمت داروغکی دفتر از تغیر نورالدین قلی ممتاز گشت چهارده روز به واحی بالم به شکار خوشوقت گشته، به سلیم گدۀ مراجعت نمود. دریست و نهم نزدۀ زنجیر فیل و دونفر خواجه سر اویک نفر علام و چهل قطبۀ خروس چنگی و دوازده رأس گاویمش و هفت شاخ گاو پیشکش ابراهیم خان فتح جنگ به نظر گذشت، روز مبارکشیه سی ام مطابق بیست و پنجم ربیع الاول مجلس وزن قمری منعقد گشت.

کوکب خان را نزد خانخانان فرستاده بعضی بیقامها به تغیر احواله فرموده بود درین ولا با عرض داشت او رسیده ملازمت نمود. میرمیران را که به فوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد و از تغیر سید بهوه به حکومت دارالملک دهلي سرفراز شد. درین تاریخ آقا یکی و محب علی فرستاده های دارای ایران سعادت آستان بوس در یاقنت و مکتوب محبت اسلوب ز برادر عالی قدر گذرانیدند، و گنگی ابلق که فرستاده بودند به نظر درآورد. جوهرین [۲۶۴ الف] پنجاه هزار روپیه قیمت کردند. لعلی به وزن دوازده تانک از جوهرخانه میرزا الخ بیک خلف میردا شاه رخ به مرور روزگار و گردش ادوار به سلسله صفویه منتقل شده بود و در آن لعل به نسخ ثبت شده الخ بیک بن میرزا شاه رخ بهادرین میر نیمور گورکان، و برادرم شاه عباس کنده اند و این لعل را در بر جیغه نشانده بد طریق یاد بسود به من فرستاده بود. چون نام احداد من در آن ثبت بود بود تینما و تبر کا بر خود میارک گرفته به سعیدی د روغه ذرگرانه فرمود که در گوش دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم گردد. و بعد از روزی چند که خبر فتح دکن رسید آن لعل را به خرم عنایت نموده فرستادم.

روز شنبه غرہ اسفند از اسلام گشده کوچ شده تختست به روضه متوره حضرت جنت آشیانی اناوار الله بر هایه رسیده آداب نیازمندی به تقدیم رسانیده. دو هزار چون به ذاوهه نشیان آن روضه مقدسه لطف فرمودم، و منزل بسر کنار آب جون در سواد شهر اتفاق افتاد. هر چهار خان که به کوکب خان جهان مقرر گشته بود به خلعت و اسب و شمشیر و خنجر و عنایت علم نوازش

پذیرفته رخصت یافت. سید عالم و سید عبدالهادی برادران او نیز به اسپ و خلعت سرافراز گشتدند. میر بر که بخاری ماوراءالنهر رخصت شد، و ده هزار روپیه به او حواله فرمودم که پنج هزار روپیه به خواجه صالحه بنده که اباعن جد از دعوکویان این دولت ابد پیوندست رسانیده، پنج هزار روپیه دیگر به منسوخان و مجاوران روضه مقدسه حضرت صبحقرانی ائمۃ‌الله برها نه تقسیم نماید. و جیره خاصه مصحوب او به مهابت خان عنایت نموده فرستادم، و فرمودم که در بهم رسانیدن دندان ماهی ایلچ نهایت سعی و اهتمام به تقدیم رساند، و از هرجا و هر یها که میسر شود به دست آورد و از کنار شهرهای در کشتی نشسته بهشش کوچ در فضای بدر این مورد اردی کیهانپوری آوردید [۲۶۴ ب]. به میر افغان فیل هنایت نموده رخصت دهلي فرمودم. زیرا مستخانه خدمت میر توکی از تغییر قدا تباخته ممتاز گشت، و پرم نرم خاصه به ولطف نمودم. روز دیگر به حوالی گوکل، محل نزول رایات علیات گردید. درین منزل اشکرخان حاکم دارالخلافه آگره و میر عبدالوهاب دیوان و راجه تنهمل و خضرخان فاروقی حاکم آسیر و برهانپور و احمدخان برادر او وقاری و مقنی و دیگر اعیان شهر سعادت ملازمت دریافتند. به تاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نورافشان که روی آب جون واقع است به مبارکی نزول فرمودم.

چون ساعت در آمدند بشهر چهاردهم ماه مذکور مقرر شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود مختار متوجه قلعه شده، به فرخی و فیروزی به دولتخانه در آمد.

این سفر مبارک اثر از دارالسلطنه لاہور تا به دارالخلافه آگره در مدت دو، و ده روز به چهل و نه کوچ و بیست و یک مقام به اتجام رسید. هیچ روزی در کوچ و مقام درخشکی و تری بی شکار نگذشت، یکصد و چهارده رأس آهو، پنجاه و یک قطعه مرغایی، و چهار قطعه کارواں، ده در ج، دویست قلعه یورنه، درین راه شکارشد، چون لشکرخان آگره را حسب المرض سامان نموده بود هزاری ذات و پانصد سوار بر منصب او افزوده از اصل و اضافه یسه چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار سرافراز ساخته به خدمت کومک لشکر دکن تعیین فرمودم. سعیدای داروغه زرگرخانه به خطاب بی مدخلان سرافراز گشت. چهار رأس اسپ و پاره‌ای از نقره آلات و قمشه که دارای ایران مصحوب آقا ییک و محب علی فرستاده بود درین ولا از نظر اشرف گذشت. جشن روز مبارک شنبه بیست در باغ نورمنزل منعقد گشت. یک لک روپیه به فرزند شهریار تقدیم شد. مظفرخان به موجب حکم ازتهنه روسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد ده رصد روپیه نذر گذرانید. لشکرخان یک قطعه لعل پیشکش آورد. چهار هزار روپیه قیمت شد. اسپ [۲۶۵ الف] حاصه مصاحب نام به عبدالله خان عنایت نموده فرستادم. عبدالسلام ولد معظم خان از اودبشه آمده دولت ملازمت دریافت. یکصد روپیه و صد مهر نذر او به نظر گذشت،

منصب دوست بیگ و لد تولک خان از اصل واضافه نهصدی ذات و چهارصد سوار مقرر شد. جشن روزمبار کشنیه بیست و هفتم در با غ نور افغان ترتیب یافت. خلعت خاصه به میرزا رستم و اسپ به پسر اود کنی نام و اسپ خاصه و بیک زنجیر فیل به لشکر خان مرحمت شد. روز جمعه بیست و نهم به عزیمت شکار به طرف موضع سمو گر توجه نموده شب مراجعت نمودم. هفت رأس اسپ عرب قی بایراق پیشکش آقا بیگ و محب علی به نظر در آمد. بیک علد مهر نور جهانی به وزن صد توله به زنیل بیگ ایلچی عنایت کرد. قلمدان مرصع به صادق خان میر بخشی لطف نمودم. بیک ده از دارالخلافه آگره در وجه انعم حضرخان فاروقی مرحمت فرمودم. درین سال هشتاد و پنج هزار بیگمه زمین و سه هزار و سیصد و بیست و پنج خوار و چهاردهی و دو قله و بیک قطعه با غ و دوهزاروسی صد و بیست و هفت عدد روپیه و بیک ده و شش هزار و دویست درب و هنهزار و هشتاد و هشتاد چون و بیکهزار و پانصد و دوازده توله طلا و نقره و ده هزار دام از خزانه وزن تصدق در حضور اشرف به فرقا و ارباب استحقاق عنایت شد، و هشت زنجیر فیل که دو لک و چهل و بیکهزار روپیه قیمت آنها شده از وجه پیشکش داخل فیلخانه خاصه گشتند و پنجاه و بیک زنجیر فیل به امرای عظام و بندهای در گاه بخشیدم.

### نوروزشانزدهم از جلوس همایون

روزشنبه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی هجری، نیز اعظم عظیه بخش عالم دولت سرای حمل را به نورجهان افزودخوش منور ساخته، عالم و عالمیان را شاد کام و بهرورد گردانید، و سال شانزدهم از جلوس این نیازمند رگاه الهی به فرشی و فیروزی آغاز شد. در ساعت مسعود و زمان محمود در دارالخلافه آگره [۵ ب] بر تخت مراد جلوس فرمودم. درین روز بهجت افروز فرزند سعادتمند شهریار به منصب هشت هزاری چهارهزار سوار فرق عزت بر افراد خت. پدر بزرگوارم نیز مرتبه اول همین منصب به برادران من لطف فرموده بودند. امید که درسایه توییت و رضاچویی به متنهای عمر و دوات برساد. درین تاریخ با قرخان جمعیت خود را آراسته به توزک از نظر گذردانید. هزار سوار و دوهزار اربیاده بخشیان عظام به قلم در آورده معرفوض داشتند، به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سر افزایش خدمت فوجداری آگره را به عهده او فرموده.

روز چهارشنبه با اهل محل برگشتی نشسته به با غ سور افغان رفته شد، و شب در آنجا استراحت کردم. چون با غ مذکور به سر کار نورجهان بیگم متعلق است، روزمبار کشنیه جشن پادشاهانه آراسته، پیشکش عالی کشید. از جواهر و مرصع آلات و اقسام امته نسب آنچه پسند

افتاد انتخاب کردم، موازی بث لک رویه قیمت آنها شد درین ایام هر روز بعد از دوپهروز کشته نشسته بجهت شکار سمو گز که از شهر تا آنجا چهار کروه مسافت سرته شب بهدو تراخه می آمد.

راجه سارنگدیو را نزد فرزند اقبال متند شاه پر وی فرستاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتمل بر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم. چون صوبه بهادر از تغییر مقربخان به آن فرزند مرحمت شده سزاولی نموده از صوبه الها باس بهادر راهی سازد. میرزا محمد خویش مظفرخان از تهته آمده ملازمت نمود. میر عضد الدوه چون بسیار پیر و منحنی شده و از عهده سامان اشکر و جاگیر نمی تواند برآید او را از تکلیف خدمت و تردی معاف داشته حکم فرمود که هرماه چهار هزار رویه تقد از خزانه عامره می گرفته باشد و درلاهور و آنکه هر جا که مرضی او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفا الحال بسربرده و به دعای از دیاد عمر و دولت اشتغال نماید.

در نهم فروردین ماه پیشکش اعتبارخان به نظر درآمد. از قسم جواهر و اقمشه وغیره موازی هفتاد هزار رویه به معرض قبول افتاد و تمہ باو [۶۶ الف] بخشیدم. محب علی و آقا بیگ که فرستادهای دارای ایران بیست و چهار راس اسپ، دو استر و سه قطارشتر و هفت قلاده سگچ تازی و بیست و هفت طاق زربت و سه محمل ذرفت و یک شمامه عشر اشہب و دو زوح قالی و دو عدد نمده تگیه به رسم پیشکش گذراندند و دور اس مادیان مع کره که برادرم مصحوب آنها فرستاده بود نیز به نظر درآوردند.

روز مبارکشنه به اتمام آصف خان با اهل محل به منزل اورفه شد. جشن عالی نرتب داده، بسیاری از نفیس و جواهر و نوادرد اقمشه و غرابیب تحف به نظر درآورده، و موازی یک لک وسی هزار رویه از هر قسم بر گزیده، تمہ را بدو بخشیدم. سی و دو زنجیر فیل ازتر و ماده سکرمان حاکم او دیسه به رسم پیشکش فرستاده بود، پایه قبول یافت. درین ولا گوزخری به نظر درآمد به غایت عجیب و غریب بعیته مانند ببر، خط بر سیاه و زرد است و این سیاه و سفید و از سریبینی تا انتهای دم، و اذنوک گوش تا به سرمه، خطهای سیاه در غایت لطافت کشیده، گویی نقاش تقدیر به خرد به قربته افتاده، و برگرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده، گویی نقاش تقدیر به قلم بدایع نگار کارنامهای در صفحه روزگار گذاشته، و از سی که عجیب بود بعضی را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند. بعد از تحقیق بدینهین پیوست که خدا آفرین است. و چون نادر بود داخل سوغاتهای برادرم شاه عباس نموده شد. بهادرخان او زبک از این قیچاق و اقمشه عراق به رسم پیشکش فرستاده بود به نظر درآمد. خلعت زمستانی بجهت ابراهیم خان

فتح جنگ و امرای بنگاله مصحوب مؤمن شیرازی فرستاده شد. در پانزدهم پیشکش صادق خان به نظر گذشت. از هر قسم موائزی پائزده هزار روپه گرفته، تمد را به او بخشیدم، داخل خون نیز درین روز پیشکش فرانخور حالت خویش گذرا نیزه قلیلی گرفته شد.

روز مبارکشنه نوزدهم جشن شرف اعتمادالدوله آراستگی یافت، دو بیرونیک گهری از دور گذشته بر تخت مراد جلوس نمودم. حسب الاتمامس مدارالملکی [۶۲۶ ب] جشن شرف در منزل او منعقد گشت. پیشکش نمایان از توادر و نفاس هر دیار ترتیب داده، در تکلفات افزوده بود. به همه جهت موائزی یک المکوسی و هشت هزار روپه برداشته شد. درین روز بیک علده همراه به وزن دو بست تو له به زینل بیگ ایلچی عنایت نمود.

درین ولا ابراهیم خان قلعه جنگ خواجه سرائی چند از بنگله به اسم پیشکش فرستاده بود. یکی از آنها خوش ظاهر شد، هم آلت مردی هم محل مخصوص ذنان دارد. اما خصیه ظاهر نیست، و از جمله پیشکش مشارالیه دوم منزل کشته است ساخت بنگاله بغايت طفیل و به اندام. موائزی ده هزار روپه صرف زینت آنها نموده بود. به تکلف پادشاهانه کشته است. شیخ قاسم ر صاحب صوبه لها باس ساخته به خطاب محظوظ خانی و منصب پنجهز اری امتیاز بخشیدم، و حکم کردم که دیوانیان حاگیر اخافه او را از محل غیر عملی تنخواه نمایند راجه سیام سنگه زمیندار سری نگر به عنایت اسپ و غلیل سرافراز گردید.

درین ولا به عرض رسیده که یوسف خان ولد حسین خان در لشکر ظفر اثر دکن به مرگ که مقاجات و دیعت حیات سپرد. و چنین شنیده شد که درین مدت که درجا گیر بود، چنان فربه شده بود که به اندیه حرکتی تردیدی نفسش کوتاهی می کرد. روزی که خرم را ملازمت می نمود در آمد و رفت نفسش می سوزد. چنانچه در وقتی که سرو پا داده در بوشیدن و نسلیم کردن عاجز شده بود، و در تمام اعضا یش دعنه افتاده به صد بخت و جان کنند تسلیم کرده خود را بیرون انداشت و در پناه سراپرده افتاده از هوش رفت، و نوکرانش بر پا کمی انداشته به خانه رسانیدند. به مجرد رسیدن بیک اجل در رسید و فرمان یافت، و این خاک توده گرانها را به خاکدستان فانی گذاشت.

در غرّه ردی بهشت ماه زینل بیگ ایلچی خنجر خاصه بخشیدم. به تاریخ چهاردهم ماه مذکور حش کار خبر فرزید شهریار شاط خاطر گردید. مجلس حینا بلندی در دولتخواه مرید-الزم، نی آراستگی یافت و چشم نکاح دوم منزل اعتمادالدوله منعقد گشت، و من خود با اهل محل در آنجا رفته بزم نشاط آر ستم، و بعد از گذشتن هشت گهری از شب جمعه به مبارکی نکاح شد. امید که درین دولت روز افزون فرخنده و میمون [۶۲۷ الف] باد رورسه شنبه نهم در باع

بورا فشان به فرزند شهر بار چارقب مرصع با دستار و کمر بند و دو رأس اسپ یکی عراقی با زین طلا و دیگری تر کی با زین نقاشی عنایت شد. در این ایام شاه شجاع آبله بر آورده به محدی شدت کرده که آب از گلویش فروتنی رفت و امید ارجیاتش منقطع گشت. چون در زایچه طالع پدرش ثبت افتاده بود که درین سال پسر او فوت شود، همه منجمان اتفاق دشته براینکه او نخواهد ماند، و جو تکراری به خلاف می گفت که غبار آسیی بر زمان حیاتش نخواهد تشت. پرسیدم که به چه دلیل؟ گفت زایچه طالع حضرت نوشته شده که درین سال از هیچ گذر کلفتی و گرانی به خاطرمبارک راه نیابد و توجه خاطر اشرف به او بسیار است، درین صورت می باید که آسیی به ونرسد و فرزندی دیگر ازو دوست شود. قضا را چنانچه گفته بود به ظهور آمد و بن از چنان مهیکه جان برد، و پرسی که از صیه شاهنواز حان داشت در رهایود فوت شد وغیر ازین بسیاری از احکام او مطابق افتاده که خالی از غرایب نیست، و درین واقعات به تقریبات ثبت شده، بنابراین فرمودم که اورا بذرا رکشیدند شش هزار و پانصد روپیه برأمد. به انعام او مقرر گش.

محمد حسین حابیری به خدمت بخشگری و واقعه نویسی صوبه او دیسه سرافرازی یافت، به منصب لاجین فاقد شال به اتمام مها بت خان از اصل و اضافه هزاری ذات پانصد سوار مقرر شد. محمد حسین برادر خواجه جهان از کانگره آمده ملازمت نمود. به هادر خان او زیبک فیل عنایت نموده، مصحوب دکیل اور فرستادم، هرمز و هوشنگ نبا پر غفران پناه میرزا حکیم بنایر حزم و احتیاط که اذوازم پاس سلطنت وجهایداری است درقلعه گوالیار محبوس او دند. درین ولا هردو را به حضور طلبیداشته حکم فرمودم که در دارالخلافه، آگره می بوده باشد و روزینه که به جهت اخراجات ضروری کفایت کند مقرر گشت. درین ایام رودرهت اچارچ نام برهمی که از دانشوران این گروه است و در [ ۲۶۷ ب ] بنارس به افاده و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت. الحق مطابق عقلی و نفلی را خوب ورزیده بود و درون خود تمام است.

از غرایب سوانح که درین ولا به ظهور پیوست آنکه درسی ام فروردین ماه سنه حال در یکی از موضع پرگنه ج، لند هرنگام صبح از جانب شرق غویای عظیم برخاست چنانچه نردیک بود که ساکنان آن از هول آن صدای وحشت افزای قابلها تهی گشته. در اثناء این شور و شف روشنی از بلا بزم افتاده مردم را مظهع آن شد که مگر از آسمان آتش می بارد. بعد از لحظه ای آن شورش نسکین یافت، و دلایل آشفته از سراسیمگی و هسول بازآمد. قاصد تیز او

نژد محمد سعید عامل پرگه مذکور فرستاده از این سانحه اعلام نمودند. و در لحظه سوار شده حود را به مقصد می‌رساند و بر سر آن قطعه زمین رفته به نظر درمی‌آرد. مقدار ده دوازده گز زمین در عرصه و طول بهنوعی سوخته بود که اثری از سبزه و گیاه نمانده و هنوز اثر حرارت و تغییرگی داشت فرمود که آن زمین را بکنند. هر چند بیشتر کنند حراست و طپش بیشتر ظاهر گشت. نایه‌جایی رسید که پارچه‌آهنت نفعه نمودارشد. به مرتبه‌ای گرم بود که گویا از کوره آتش بروآورده‌اند. بعد از زمامی سرد شد و آن را بر گرفته به منزل خود آورد و در خریطه بهان و مهرب کرده به درگاه فرستاد. فرمود که در حضور وزن‌کردن بکصد و شخصت تو له بروآمد. به ستاد داود حکم فرمود که شمشیری و خنجری و گاردی تسریت داده به نظر درآورد. عرض کرد که در زیر پلک نمی‌ایستد و از هم می‌ریزد. فرمود که درین صورت با آهن دیگر ممزوج ساخته بدل عمل آورد، چنانچه برموده بودم سه حصه آهن سرخ و یک حصه آهن دیگر آمیخته بود قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر ساخته به نظر گذاشتند. از آمیزش آهن دیگر جوهر بروآورده بود و بدستور شمشیر بمانی و جنوی اصیل خم می‌شد و اثر خم نمی‌ماند. فرمود که در حضور آزمودند [۴۶۸ الف]. بدایت خوب برید برای بدشمشیرهای اصیل اول، یکی راشمشیر قاطع و دیگری را بر ق سرشت نام کردم. می‌بدل خان رباعی که افاده این مصمون نماید می‌گفتند معروض داشت. رباعی

فداه به عهد او ذیرق آهن خام	از شاه جهانگیر جهان یسافت نظام
یک خنجر و کارد با دوشمشیر تمام	زان آهن شد به حکم عالمگیرش
	و «شعله برق پادشاهی» تاریخ یافته.

درین ولا راجه سارنگ دیو که نزد فرزند اقبال شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود عرض داشت کرده بود که این مرید حسب الحکم ز الهای اس متوجه صوبه بهار گردید. امید که ار عمر دولت برخوردار باشد. قاسم خان به عایت نقاره سرتلتی یافت. داداین تاریخ علم الدین نعم ملازم حرم عرض داشت او را مشتعل بر نوید و توحجاً با شخصت مرصص که بقطیریق نذر فرستاده بود آورده گذاشتند. خلعت بهجهت او ارسال داشته و شخصت فرمود. امیر بیگ مرادر فاضل خون به دیوانی سرکار فرزند شهریار، و محمد حسین برادر خو جه جهان به بخشگری، و معصوم به خدمت میرسامانی او مقرر گشتند. سید حاجی به کومل شکر ضر اثر دکن دستوری یافت، و اسب بدوا عنایت کردم مطفرخان به خدمت میر بخشگری سرافرازی یاف.

مکنوب والده هم قلی خان والی نوران بنام سور جهان بیگم: چون درین ولا وانده امام قلی خان والی نو-ان مکنوبی مشتمل بر اظهارات نسبت اخلاقی و هراسم آشنایی به سور جهان

بیگم فرستده و از تحفه‌های آن دیار به دسم سوغات ارسال داشته بود، با برین خواجه نصیر را که از بنده‌های قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی من است از جانب نورجهان بیگم به دسم رسالت و مکتوبی «تفايس اين ملك مصحوب او ارسال داشته شد.

درین ایام که باع نوراوشان محل نزول بارگاه اقبال بود، پچه رنگ هشت روره از بالای بام دولتخانه که هشت گز ارتفاع داشت خیز زده، خود را بر زمین گرفت و بدجست و خیز درآمد و اصلاً اثر آسیب و رنج درو پدید نیامد.

در چهارم خداداد ما افضل خان دیوان خرم عرضداشت و را مشتمل بر نسوید قبح [۲۶۸] و فیروزآورده، آستان بوسی نمود. و تفصیل این اجمال آنکه چون لشکر منصور به حوالی چین رسید جمعی از بنده‌های درگاه که در قلعه مندو بودند نوشته فرستادند که فوجی از مقهوران قلم جرأت وی باکی پیش نهاده، از آب نربده گذشته‌اند، و دهی چند که در ذیر قلعه واقع است سوخته به تاخت و تاراج آن مشغولند. مدار المهاجم خواجه ابوالحسن با پنجه ارسوار به دسم مقلای تعیین شده گرم و چسبان شسته و سرای آن گروه باطل سربده، خواجه شبگیر زده هنگام طلوع صبح بر ای آب نربده رسید، آنها آگاهی یافته، لحظه‌ای پیشتر به آب درزده خود را بساحل سلامت رسانیده بودند که بهادران تیز جلو متعاقب شناقه قریب چهره گروه دیگر آهارا راندند بسیاری را بمشیز انتقام مسافر راه علم گردانیدند و مقهران بر گشته روزگار تا برها نپور عنان مساعت بازنگشیدند و توشه خرم به خواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما در آن طرف آب توقف نماید. مقارن آن خود نیز ما عساکر اقبال به وح مقلای پیوس، و کوچ به کوچ تا برها نپور شنافت. چون مدت دوسال بنده‌های درگاه با مقهوران در زد و خورد بوده انواع و اقسام رنج و تعب از بیجاگیری و عرت غله کشیده بودند و انسواری دایی اسیان زبون شده بنا بر این بسرانجام لشکر نه روز توقف اتفاق افتاد و درین نه روز سی لک روپیه و جبیه سیار به سپاه منصور قسمت نموده و سراولان گماشته مردم را از شهر برآورده و هنوز بهادران رزم دوست دست به کار نبرده بودند که آن سیه بختان ناب مقاومت نیورده مانند بناست. العرش از هم پاشیدند و جو نان تیرجو ارتعاب در آمد بسیاری را به تبع انتقام بسرخانه هلاک ادعا ختند، و به همین دستور فرست نداده زده و کشته تا کهور کی که جای اقام نظام الملک و عیشه مقهوران بوده بودند. يك [۲۶۹ الف] روز پیشتر آن بدخت از رسیدن افواج قاهره آگاهی باقیه با اهل و عیال و احمال و اثقال به قلعه دولت آبداد رفته بود، و حابی که در پیش جهله و حممه داشت پشت بدقله داده نشست و پیشتری از مردم او به اطراف مملک پر اگنده شدند و

سران لشکر ظفر اثر را سپاه کینه خواه، سه روز در بلده گهر کی توقف نموده شهری را که به مدت بیست سال تعمیر یافته بود به نوعی خراب است. خشند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که به رونق اصلی باز آید. مجملًا بعد از اهتمام آن بنای را یها بر آن قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمد بگر را محاصره دارد یک سرتیبه تازآنجا رفته از باب فساد را تنبیه بر اصل نموده و از سرنوسامان آذوقه کرده و کوچک گذاشته باید بر گشت، و به این عزیمت رو نه شده تا قصبه پن شناقت دهد و غیر مقهور مرور حیله ساز و کلانزد امر افرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد زاین، سر رشته بندگی و دولتخواهی از دست نمی دهم، و از حکم، قدم بیرون نمی نهم، و بدآنچه فرمان شود از پیشکش و جریمه منتداشته می دسانم، اتفاقاً درین چند رور عسرت تمام از گردنی عله در ردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قعده احمد بگر را محاصره داشته از طبقه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه برخاستند. بنابرین فوجی به کومک خنجرخان فرستاده مبلغی به رسم مددخراج ارسال داشتند، و خاطر از همه جهت پرداخته دولتخواهان مطفر و منصور باز مراجعت نمودند. بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که ملکی که از قدیم در تصرف مدهای درگاه بود سوای آن موائزی چهارده کروه دیگر از محالی که متصل به سرحدهای پادشاهی است و گذارتند، و پنجاه لک روپیه به رسم پیشکش به خزانه عامره دسانم.

افضل خان را رخصت نموده کلگی لعلی که دارای ایران فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نوشته [۲۶۹ ب] شد بهجهت خرم عایت نموده فرستاد، و به مشارالیه خلعت و فیل و دوات و قالم مرصع مرحمت شد. خنجرخان که در مبارست قلعه احمد بگر مصدراً خدمت پسندیده و ترددات شیسته شده بود به منصب چهارهزاری ذات و سوارسرادر از یافت، مکرمخان حسب الحکم از صوبه او دیسه آمد و برادران به دولت ملازمت مستعد گشت. عقد مردادی به رسم پیشکش گذرانید. مظفرالملک ولد بهاء لملک به خطاب نصرتخانی سرافرازی یافت. به اودی رام دکنی علم عنایت شد. عزیز الله ولد یوسف خان به منصب هزاری ذات پانصد سوار معناآگشت.

روز مدار کشته مقریحان ارجویه بهار رسیده دولت ملازمت دریافت. درین ولا آقا یگن و محب علی و فضل یگن و حاجی یگن فرستاده های دارای ایران را که به دفاتر آمده بودند رخصت فرمود. به آقا یگن سروپا و خنجر مرصع و چهل هزار روپیه نقد انعام شد، و محب علی یگن به خلعت سی هزار روپیه سرافراز گشت، و به همین دستورده دیگر ان نیز در خورشا یستگی نمود انعامها شد، و بادبودی مناسب وقت بهجهت برادر و الاقدر مصحوب نام بردها فرستاده

شاد. درین تاریخ مکرم خان به صاحب صوبگی دارالخلافه دهلی و خدمت فوجداری میوایت سرافراز شد. شجاعت خان عرب بهمنصب سههزاری ذات دوهزارسوار از اصل واضافه عز افتخار یافت. شریزه خان بهمنصب دوهزار ری هزارسوار و گردهر ولد رای سال کچهو اهه به هزار و دوصدی و نهصد سوارمتاز گشت.

در پیست و نهم قاسم بیگ نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت تمود و مکتوب ان بر در عالیقدار مشتمل بر مراتب محبت و یکجهتی گذرانیده آنچه بدرسم سوغات فرستده بود به نظر در آورد.

غره تیرماه من حاصله کجع رتن نام به جهت فرزندخان جهان فرستادم. نظر بیگ ملازم خرم عرضداشت او را آورده گذراید. النمس اسب بخششی نموده بود. به راجه کشداس مشرف فرمودم که هزارس اسب از طوایل سرکار در پانزده روز سامان نموده همراه او روانه سازد و اسب روم رتن نام که دارای ایران از غدیر لشکردم ارسال داشته بود به خرم حمایت نموده عرستادم. درین روزها غیاث الدین نام ملازم ارادتخان [۲۷۰ الم] عرضداشت او را مشتمل بر توید فتح کشتو اد آورده گذرانید. در اوراق گذشته از شورش وقتی انجیزی زمینداران کشتو اد و فرستادن جلال پسر دلادرخان نگاشته کلکیان گشته بود. چون این مهم اذو سرو سامان پستدیده یافت به ارادتخان حکم شده بود که خود به آن خدمت شتابه مفسدان بد سرانجام راتیبه و تأدب بر اصل دهد و به نوعی ضبط آن کوهستان نماید که غبار غرقه و آشوب برحواشی آن مالک ننشیند. مومنی الیه بهموجب فرموده شفافه خدمت شابسته ظاهر ساخت و اهل فشه و فساد به صحرای آوارگی سرنهاده نیم جانی به دربردن و مجددآ خسارشورش از آن مالک بر کنده شد، و به مردم کاری استحکام داده و ضبط تهانجات نموده به کشمیر مراجعت کرد. به جلنده این خدمت پانصدسوار بر منصب ارادتخان افزودم. چون خواجه ابوالحسن در مهم دکن مصلحت تردادات شاپسته و خدمات پستدیده شده بود هزارسوار بر منصب مشارالیه اضافه فرمودم. احمد بیگ برادرزاده ابراهیم خان فتح جنگ به صاحب صوبگی اودیسه سر فراز گشته به خطاب حانی و علم و نقاره بلندمرتبه شد؛ و منصب او از اصل واضافه دوهزار ری هزار و پانصد سوار حکم فرمودم.

چون مکرد از قضایل و کمالات قاضی نصیر بر همانپوری استماع افتد و خاطر حقیقت جوی را به صحبت مشارالیه رغبت افزود. درین ولا حسن اطلب به درگاه آمد. عزت دانش اورا پاس داشته به اکرام و احترام دریافتمن. قاضی در علوم عقلی و نقلی یکنای عصر است و کم کتابی باشد که سیر نکرده لیکن ظاهرش را به باطن آشنا بی کمتر است و از صحبتش

محظوظ نمی‌توان شد. چون به درویشی و آرزو گزینی به غایت داغب و مایل باتفاق پیروی خاطر اونموده تکلیف ملازمت نکردم و پنجه‌هار رویه عنایت فرموده رخصت دادم که به وطن خود شناور آسوده خاطر روزگار بسی بردا.

در غرة امردادمه باقرخان به منصب دوهز ری ذات و هزاری و دویست سوارسر افسر از گشت. ز مر او بنده‌های باشاهی که درفتح دکن ترددات شایسته به تقديم دسانیده بودند سی و دو نفر به اضافه‌های لایق عز اختصاص یافتند. عبدالعزیزخان [۲۷۰ ب] تقشیدی که به حکومت قندهار تعیین شده حسب الاتصال فرزندخان جهان به منصب سههزاری ذات و دوهز از سوارسر افزار شد.

در غرة شهریور شمشیر مرصع به زینل بیگ ایلچی عنایت نمود و یک دیه ز اعمال دار اخلافه که مبلغ شازده هزار رویه حجم داشت بیز به او لطف شد. درین ولاحکیم رکنا را به جهت شورش مزاج و بدخوشی و عدم وقوف لایق خدمت ندانسته رخصت فرمودم که به رجا خواهد برود. چون به عرض رسید که هوشنگ برادرزاده خان عالم خون ناحن کرده، در حضور طلب داشته بازپرس نمودم و بعد از ثبوت، حکم به قصاص اوشد و حاشا که درین امور رعایت خاطر شاهزاده‌ها کرده شود تا به امرا وسا بر بنده‌ها چه رسد. امید که توفيق رفیق باد. غررة شهریور حسب الاتصال آصف خان به متزل اورفه شد و در حمامی که به تازگی ساخته بود غسل کرده شد بی تکلف بسیار نفیس و بی تکلف حمامی است. بعد از فراغ غسل پیشکش لایق بدغظر در آورده و آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به او بخشیده شد.

وظیفه خضرخان خاندیسی از اصل و اضفه سی هزار رویه مقرر شد. درین ایام به عرض رسید که کلیان زم آهنگری به ذین هم از صنف خود عاشق زار است و پیوسته سردربی او دارد و اظهار شیفتنگی می‌نماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلاً به آشنازی او تن در نمی‌دهد و محبت آن بیچاره دلداده در باطنش سرایت نمی‌کند. هر دو را به حضور طلب داشته بازپرس فرمودم؛ و هرچه آن عورت را ترغیب و تکلیف نموده شد اختیار نکرد. درین وقت آهنگر مذکور گفت که اگر یقین دانم که اورا بهمن عنیت نفرمایند خود را از بالای شاه برج قلعه می‌اندازم. من از روی مطابیه گفتم که شاه برج موقوف اگر دعوی محبت تو نزوعی از صدق دارد خود را از بام این خانه اندازی من اورا حکمی بتو می‌دهم، هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را به زیر انداخت و به مجرد افتادن از چشم و دهانش خون جاری شد. من از آن هزل و مطابیه تدامت بسیار کشیدم و آزره خاطر گردیدم، به آصف خان فرمودم که اورا به خانه برده تیمارداری نماید چون پیمانه حبتش لبریز شده بود به همان آسیب در گذشت.

## بیت

عاشق که جان نثار بر آن آستانه ساخت از شوق جان‌سپرد واجن را بهانه ساخت حسب الاتمام مهابت‌خان منصب لاجین قاقشان از اصل و اضافه هزاری ذات پانصد سوار مقورشد.

**شرح بیماری و امتداد آن:** در سوانح گذشته این‌ها می‌برآن وقتی که در روز جشن دشمن در کشمیر اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمود، مجملًا از کثربار نسدگی و دطوبت هوا در میرای نفس یه جانب چب نزدیک به دل، گرانی و گرفتگی ظاهر می‌شد. وقتی که درسته به استداد و امتداد انجامید، از اطبایی که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله منتصدی علاج گشت، و یک چندی به دواهای گرم و ملایم تدبیرات به کار برد. به ظاهر اندک خفته شد، چون از کوه برآمد باز شدت ظاهر ساخت. درین مرتبه روزی چند به شیر بز و پار بـ<sup>۴</sup> شیر شتر پرداخت از هیچ‌کدام فایده بر اصل نیافتم. مقارن این حال حکیم رکنا که از شیر کشیده بع معاف داشته در آگره گذاشته بودم به خدمت پوست و از روی دلیری و اضطرار قدرت مر تکب معالجه شد و مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد. از تدبیرات او نیز فایده منته نگشت بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی دماغ و مزاج شد و به غایت ضعیف گشتم و مرض رویه اشتداد انجامید. درین قسم وقتی و چنین حالتی که دل سنگی بر من می‌ساخت، صدر اپسر حکیم میرزا محمد که از اطبای عمده عراق بود و در عهد دولت پدر بزرگوارم از ولایت آمده بود، بعد از آنکه تخت سلطنت بد وجود این نیازمند آراستگی یافت چون به جوهر استعداد و تصرف طبیعت از همگنان امتیاز داشت در مقام تریست او شده به خطاب مسیح‌الزمانی می‌باشد بخشیدم، و با آن اعتبار از دیگر اطبای که در ملازمت بودند بر افزودم. به گمان آنکه وقتی از اوقات مصدق‌خدمتی تو اند شد آن [۲۷۱ ب] حق ناشناس با وجود چندین حقوق و متن و رعایت مرا به این روز دیده و به چنین حال پسندیده اصلاً به دوا و علاج خود را آشنا نمی‌ساخت و با آنکه از جمیع اطبای که در ملازمت حاضر بودند به قدر امتیازی داشت، منتصدی علاج نمی‌شد؛ و هر چند عنایت والتفات ظاهر ساخته به مدارا و مواسات تکلیف می‌نمود، بیشتر صلب شده در جواب می‌گفت که برداش وحداقت خود این قدر اعتماد ندارم که منتصدی علاج تو نم گشت. همچنین حکیم ابوالقاسم پسر حکیم‌الملک با وجود تسبیت خانه‌زادی و حقوق تریست متوجه و متوجه خود را ظاهر می‌ساخت که از رؤیت اوضاع متفقر و متأذی می‌شد تا به معالجه چه رسید. و گزیر دست از همه بازداشته و از تدبیرات ظاهری دل بر کنده خود را به حکیم علی‌الاطلاق سپردم. چون در شاء پیا له تخفیفی می‌شد روز هم بخلاف صطه و معناد ارتكاب می‌نمود رقته وقتی به افراد

کشید و مقارن گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت وضعف و محنت رو به فزونی نهاد. نورجهان بیگم که تدبیر و تجربه و ازین اطب پیشتر است خصوصی که از روی مهربانی و دلسوزی بوده باشد، در مقام کم کردن پیله و تدبیر اتنی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شد. گرچه پیش از این هم علاجی که اطبای می کردند به صلاح و صواب دید او بود لیکن درین وقت مدار بر مهربانی او نهاد و شراب دا به تدریج کم کرده اذ چیزهای نامناسب و غذاهای ناموافق محافظت نمود. امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحبت کامل نصیب کاد.

روز دوشنبه ۲۲ ماه مذکور مطابق بیست و پنجم شهر شوال سنه یکهزار و سی هجری جشن وزن شمسی به مبارکی و فرخی آراستگی یافت. چون در سال گذشته بیماری صعب کشیده بیوسته در محنت و آزار گذرانیده بودم به شکر آنکه چنین سالی به خبریت وسلامتی به انجام رسید و در سر آغاز سال حال اوضاعت بر جهله مرد پدید آمد نورجهان بیگم التماس نمود که وکلای اوصاصی این جشن عالی بشنند. الحق مجلسی [الف] ۲۷۲ ترتیب یافت که حیرت اندازی نظارگیان گشت. از تاریخی که نورجهان بیگم در عقد ازدواج این نیازمند در آمده اگرچه در همه جشنها وزن شمسی و قمری تو زم آن را چنانچه لایق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت و نیک پختی دانسته است ایکن درین جشن بیش از پیش در تکلفات افزوده و در آراسن مجلس و ترتیب بزم تهایت توجه به کاربرده جمعی از بندهای پسندیده خلعت و خاصان مزاجدان که درین ضعف از روی اخلاق و جانشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگرد بزم می گشتد به نوازشات لایق از خلعت و کمر و مشیر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر هر کدام در خور پایه خویش سرافرازی یافتند، و با آنکه از اطبای خدمت شایسته به ظهور نیامده بود و به اندکی خفتی که دوسره روز دست می داد تقریبات بر نگیخته اند و اقسام مراحم به ظهور می رسید، درین جشن همایون نیز به انعمات لایق از نقد و جنس کام دل بر گرفتند. بعد از فراغ و زن مبارک خوانهای جواهر و زر به طریق شثار در دامن امید هل نشاط و ادب استحقاق دیخته شد. وجود تکرای منجم را که نوید بخش صحت و تندستی بود به مهر و روپیه وزن فرموده مبلغ پانصد مهر و هف هزار روپیه به این صیغه دروجه انعام او مقرر شد، و در آخر مجلس پیشکشها بی که به جهت من ترتیب داده بودند به نظر درآوردند، از جواهر و مرصع آلات و اقسامه و اقسام نه، بس آنچه پسند افتاد برگزیدم. بالحمله موادی دولت رو بیه صرف این جشن عالی و انعمات که نورجهان بیگم کرده به قلم درآمد، سوای آنکه به رسم پیشکش گذرانید. در سویات گذشته که صحبت داشتم سه من و یک دوسر پیشتر یا کمتر به وزن درمی آمدم، امسال بنا بر ضعف و لا غری دومن و بیست و هفت سی و ششم.

روز مبارکشنه غره مهرماه الهی اعتقادخان حاکم کشیر بهمنصب چهارهزاری ذات و دو هزار پانصد سوار متاز گشت چون خبر بیماری من به فرزند شاه پسر ویز [۲۷۲ ب] رسید به قرمان طلب مقید ناشده بی تابنه متوجه ملازمت گردید و به تاریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود و زمان محمود آن فرزند سعادتمند به دولت آستان بوس مستعد گشته سه بار بر دور تخت گردید و هر چند بالغه نموده سو گند مسی دادم او در زاری و تصرع افزوده بیشتر اغراق به کارمی بردا، دست او را اگرفته به جانب خود کشیدم و از روی شفقت و عاطفت در آغوش عزت تنگ در آورده اللئات و توجه بسیار طاهر ساختم، امید که از عمر و دولت برخوردار باشد.

درین ولا بیست لک رویه خزانه مصحوب الله دارخان بجهت صرف ضروریات اشکود کن فرستاده شد و مشارا لیه به عنایت فیل و علم سر فرازی یافت، دریست و هشتم قیام خان قراول بیگی به مرض طبیعی و دیعت حیات سپرد. از خدمتگاران مزا جدان بود، قطع نظر از فنون شکار و مهارت او درین فن، از اکثر جزئیات خبردار بوده و پیروی مراج من بسیار کرده بود. بالجمله ازین سوجه خطرم سخت گرانی پدیرفت امید که این دسبحانه اورا یامرا زاد.

**فوت والده نورجهان بیگم:** به تاریخ بیست و نهم والده نورجهان بیگم و هجوارحمت الهی پیوست از صفات حميدة این کدبانوی خاندان عفت چه نویسم. بی اغراق در پا کی طبیت و دانایی و سایر خوبیها که زیور عورات است مادر دهربه همتای او نزاده و مادر اورا از مادر حقیقی خود کمتر نمی دانستم، و نسبت تعلق و رابطه محبت که اعتماد الدوله را با او بود بهیقین که همچو شوهری را با همسر خود نیووده، ازینجا باید قیاس کرده که بر آن پیرغمزه چه گذشته باشد، و همچنین از نسبت تعلق نورجهان بیگم با چنین والده چه تو ان نوش فرزندی مثل آصف خان با نهایت خردمندی و دانائی جامه شکیباتی را چافزده از لباس اهل تعلق برآمد و پدر مجموع خاطر را از مشاهده حال گرامی فرزند غم بر غم افزوده و درد بر درد زیاده شد، و هر چند به نصیحت پرداخت سودمند نیامد. روری [۲۷۳ الف] که من به برمش رفتم چون ابتدای شورش مراج و آزادگی خاطر او بود از روی شفقت و مرحمت حریقی چند نصیحت آمیز فرموده به جد نگر قدم و واگذ شتم تا آن آشوب فرونشیند بعد از روزی چند جراحت درونی به مراهم اللئات علاج کرده باز به لباس اهل تعلق در آوردم اگرچه اعتماد الدوله بجهت رضا جوئی و پیروی خاطر من به ظاهر خود را ضبط می کرد و اظهار حوصله می نمود لیکن به آن نسبت الفتی که اورا بود حوصله چه همراهی تواند کرد.

غره آنان ماه الهی سر بلندخان و جان سپارخان و باقی حان به عنایت تقاره سر بلندی یافتند عبدالله خان بی رخصت صاحب صوبه دکن به مجال جاگیر خود آمده به دیوان ایان عظام فرمودم

که جاگیر اورا تعییر نمایند و به اعتماد رای حکم شد که سزاولی نموده اور به دکن رساند. پیش ازین مجلی از احوال مسیح الزمان ثبت افتاده که ما وجود چندین حقوق تریت و نوازش درین قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب تر آنکه یکبارگی پرده آزرم از پیش برگرفته التماس به سفرجع و زیارت خانه مبارک نمود. از آنجا که در همه وقت و در همه کارها توکل این نیازمند بددات خداوند بی نیاز و کریم کارساز اصلت گشاوه پیشانی رخصت فرمودم و با آنکه از همه قسم سامان داشت یست هزار رویه به جهت مدد خرج انعام شد. امید که حکیم علی الاطلاق بی وسیله اطب و سبب دوا این نیازمند را از شفاخانه کرم خود صحت عاجل کامل کرامت کند.

حرکت رایات عالیات بجانب کوهستان (شمال): چون هوای آگره از مرشدت حرارت و افراط گرما به مزاج من ساز گار نبود به تاریخ روز دوشنبه ۱۲ آبان ماه الهی سنه شانزده رایات عزیمت بر سمت کوهستان شمال بر افراشته شد که آگر هوای آن ناحیت به اعتدال قریب باشد، بر کنار آب گنجگ سرزمینی خوب اختیار نموده شهری بنانهاده شود که درم وسیم تا بستان محل اقامت باشد، والا به جانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد. مظفرخان را به حفظ و حراست دارالخلافه آگره گذاشته به نقاره و اسپ و قیل سرافرازی فرمودم. و میرزا محمد بادرزاده اورا به ذوقداری نواحی شهر هقرز داشته به خطاب [۲۷۳ ب] اسد خسایی و اضافه منصب ممتاز گردانیدم؛ و با قرخان را به خدمت صوبداری صوبه اوده سرافراز از ساخته رخصت فرمودم. یست و ششم ماه مذکور از نواحی متورا فرزند اقبالمند شاه برویز به صوبه پهار و محال جاگیر خودش دستوری یافت. سروپای خاصه بانادری و خنجر مرصع و اسپ و قیل لطف نموده رخصت فرمودم. امید که از عمر بر خوردار باشد.

چهارم آذر ماه مکرر خان حاکم دهلی به دولت زمین بوس سرافراز شد. در ششم ماه به دارالملک دهلی نزول اتفاق افتاد دو روز در سلیم گله مقام فرموده به نشاط شکار پسر داختم، درین ولا به عرض رسید که جادور ای کائیه که از سرداران عمدۀ دکن است به رهنمونی سعادت و بدرقه توفیق دولتخواهی اختیار نموده در سلک دولتخواهان و نشده‌ها منظم گردید. فرمان مرحمت عنوان با خدمت و خنجر مرصع مصحوب نرا ایند. سرا تهور عنایت نموده به جهت او فرستادم.

غره دی‌ماه الهی مطابق هفتم شهر صفر سنه ۱۰۳۱ هجری مقصود بر ادر قاسم خان به خطاب هاشم خانی و هاشم ییگ خوستی به خطاب بجانب خانی سرافراز گردیدند. هفتم ماه مذکور در مقام بردواد که بر کنار گنجگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد. هر دواز از معابد

متر دستیار هنود است و پسندی از بر همنان و تجرد گزینان درین مقام گوشة ایزوا اختیار موده به آئین دین خویش یزدان پرسنی می نمایند. به هر کدام در خود استحقاق از نقد و چنس تصدق اطف نمود. چون آب و هوای این دامن کوه بسته حاطر بیفتاد و سرزمبی که قابل اقامت باشد به نظر در زیامد پرسمت دامن کوه جمو و کانگره نهضت فرمود. درین ولا به عرص رسید که راجه به وسنه که در صوبه دکن مسافر ملت علم گشت. ز امراط شراب بدغایت ضعیف وزبسون شده بود. ناگاه نشی بروم ستو لی می گردد. هر چند اطلاع تدبیرات به کاربرده د غها بر قرق سر می سوزند بهوش نمی آید و یک شبان روز بسی شعور افتاده روز دیگر می گذرد. دوزن و هشت پرستار خود [۲۷۴] را به آتش وای او سوختند. جنگ سنگ برادر کلانش و مهانگه برادرزاده او هر دو نقد حیات در کار شراب کرده بودند. مشارالیه از آنها. عبرت نگرفته، جان شپرین و دآب تلخ فروخت. بدغایت وجیه و یک ذات و سنجده بود. از ایام شهرزادگی به خدمت من پیوسته بود. همیا من تریت من بدوا لایا به پجهز اری رسیده بود. چون زوفر زندی نماند. نیزه برادر کلانش را با وجود صعرسن به خطاب د جگی سرافراز ساخته منصب دوهر اری ذات و هنر رسوار عنایت فرمود: و پسر گنه آنیز که وطن آنها است بهدستور سانق به جاگیرا و مقرر شده، تا جمعیت او مفرق نشود.

اصل مت خان پسرخان به منصب هزاری ذات و پانصد سوارسر فراز شد. بیست مه مذکور در سوای ابو تره منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغول و طبیعت به خوردن گوشت جانورانی که به دست خود شکار می کنم بیشتر راغب است بناروسوس و احیاط که درین امور هست در حضور می فرمایم که پاک بسازند و خود مقید شده چینه دان آن را ملاحظه می نمایم که چه خورده و خورده این جانور چیست؟ اگر احیاناً چیزی که کراحت داشته باشد به نظر درمی آید ترک خوردن آن می کنم. پیش ازین از اقسام مرغابی به غیر از سونه میل نمی فرمود. در هنگامی که دارالبر کت اجیر محل نزول دایات اقبال بود، سونه مرغابی خانگی را دیدم که کرمهای مکروه می خورد. از مشاهده آن طبیعت را نفرت بهم رسید و از خوردن سونه مرغابی خانگی ترک دادم، تا انکه درین قاریخ مرغابی شکار شده فرمود که در حضور پاک کردید. از چینه دان اول ماهیگی خرد برآمد و بعد از آن به کلانی ظاهر شد به مرتبه ای کلان بود که تا بدچشم خود دیسه نشود قول نتوان کرد که به این کلانی تو اند فروزد. محملا از امر و ز خود قرادادم که در اکل مرتكب مرغابی نشوم.

خان عالم معروف داشت که گوشت عقاب سفید به غایت لذید و مازک می باشد. بنا برین عقاب سفید را طلب داشته فرمود که [در ۲۷۴ ب] حضور پاک ساختند. اتفاقاً از چینه دان آن

ده بهه برآمد به نوعی مکروه طبیعت افتاد که از یاد آن خاطرمندانی و متنفرمی گردد، دریست و یکم باع سرهند مسرت افزای خاطر گشت. دو روز مقام نمودم. از سیروتیا شای آن مخطوط شدم. درینلا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت زمین بوس دریافت و مورد عنایت روز افزون گردید.

غره بهمن ماه انهی در نورسرا منزل اتفاق افتاد. منصب معتمدخان را از اصل واضافه دوهزاری ذات شش صد سوار حکم شد. خان عالم به صاحب صوبگی الله آباس سرافرازی یافت. اسب و سروپا و مشییر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم. مقربخان به منصب پنجهزاری ذات و سوارممتاز گشت. رور مبارکشنه کار آب بیاه مزی شد. قاسمخان از لاهور آمده دوات ملازمت دریافت. هاشم خان برادر او بازمبند ران دامن کوه به سعادت آستان بسوس سرافراز شد. باسوی زمیندار تلواره جانوری به نظر در آورد که مردم کوهستان آن را جانبهمن خوانند. دمش مانند دم قرقاول است، که تذرو نیز گویند. در رنگش بعینه پرنگه ماده قرقاول است ایکن از جهه ده پانزده کلانتر از قرقاول است. دورچشم این جانور سرخ می‌باشد، و دورچشم قرقاول سفید. با سوی مذکور معروضداشت که این جانور در کوه رف می‌باشد. خود رکش علف و سبزه است. تذرو را درخته نگه داشته بجهه ازوگرفته شد. و گوشت اقسام آن را از جوانه و کلان مکرر خورده شده. تو ان گفت که گوشت تذرو را با گوشت جانور مذکور نسبتی نیست. گوشت این جانور به مراتب لذیثتر است. و از جانورانی که درین کوهستان بمنظور آمد یکی پهول پکار است و کشمیریان سوتلو گویند. از طاومن ماده نیم سوای خود تربمیباشد؛ و دم و هردو بازو و سیاهی مایل از علم بالهای چرخ و خالهای سفید می‌دارد، و شکم تا پیش سینه‌سیاه با خالهای سفید، و بعضی جا خالهای سرخ نیز دارد. و سرپای باز و سرخ آتشین در نهایت [الف] ۲۷۵ براقی و خوبی، و از سرتول تا پیش گردد نیز سیاه بر ق، وبالای سرده و شاخ گوشین فیروزه رنگ، و بر دور چشم و دهنه پوست سرخ، و درز بر حلقوم پوستی گرد مقدار دو کف دسته، و درمیان آن پوست مقدار یک دست بشش رنگ است؛ و درمیان آن خالهای فیروزه رنگ افتاده، و بر دور آن نیر خط فیروزه رنگ کشیده، مشتمل بر هشت کنگره، و بر دور آن خط فیروزه رنگ بعرض دوانگشت سرخ گل شفتالو، و باز بر گردن آن خط فیروزه و پاهایش نیز سرخ رنگ. ذنده را که وزن فرموده شد یکصد و پنجاه و دو توله برآمد و بعد از کشنن و پاک سـ حتـن یـکـصـدـوـسـی وـهـ تـولـهـ شـدـ.

دیگر مرغ زرین است که ساکنان لاهور سل گویند، و کشمیریان بیوت نامند. و تکمیل از عالم سیه طاووس و سالای سرکاکل، و دمش مقدار چهار پنچ انگشت است زرده، مانند شاهپر

طاؤس و چنه برا برغار. غایتاً گردن غاز دراز و بی اندام است، و زرین کوتاه با اندام. برادرم شاه عباس مرغ زرین خواسته بود، چند قطعه مخصوص بایلهچی او فرماده شد.

روز دو شنبه جشن وزن قمری آرستنگی را فت درین جشن نورجهان بیگم به چهار و پنج کس از امرای عظام و بدههای نزدیک ساخت داد. چهاردهم ماه مذکور موضع هلهون از مضافات سیتا، محل نزول اردوبی کیهان پوی چون هوای مسیر ک نگره و کوهستان مذکور پیوسته مرکوز خاطر بود اردوبی کلان را درین مقام گذاشته با حمیع از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شد. و چون اعتمادالدوله بیمار بود در اردوبگداشتبم. روز و صادق خان میر بخشی را بهجهت محافظت احوال مشارابه و محارست اردوبگداشتبم. روز دیگر خبر رسید که حال اعتمادالدوله متغیر شده علامت باس از چهره احوالش ظاهر است. از اضطراب نورجهان بیگم و نسبت اتفاقی که من با او داشتم تاب نیاورده به اردوب مراجعت نمود. آخرهای روز بدیدن او رفتم وقت سکرات بود. گاه از هوش [۲۷۵ ب] می‌رفت و گاه به هوش می‌آمد. نورجهان بیگم به جانب من اشارت کرد و گفت می‌شناسید. در چنان وقتی بن بیت انوری را خواند.

## بیت

آنکه ناینای مادرزاد اگر حاضر شود درجین عالم آرایش به بیسد مهتری  
دو ساعت بر بالین او بودم. هر گاه به هوش می‌آمد هرچه می‌گفت از روی آگاهی و  
وهمیدگی بود. القصه شب هدهم ماه مذکور بعد از تقاضای سه گهربی به رحمت جاوید  
پیوست. چه گوییم که ازین واقعه وحشت افرای برمن چه گذشت هم وزیر عاقل کامل بود و هم  
صاحب دامای مهر بان.

## ورد

از شمار دوچشم یک تن کم و از شمار خسرو هزاران بیش  
با آنکه بر چنین سلطنتی بردوش اختیار او بود و این ممکن و مقدور بشر نیست که در دخل و  
تصرف همه را از خود راضی توان داشت، هیچگئی به جهت عرض مطلب و مهم سازی خود  
پیش اعتمادالدوله نزوت که از پیش او آدرده برگشته باشد. هم دولتخواهی و کنایت صاحب  
را هم اعات می‌نمود و هم از باب حاجت را خرسند و امیدوار می‌داشت. الحق این شیوه  
مخصوص او بود از روزی که مصحب اوبه جوان مفتر ایزدی پیوست دیگر بخود نپرداخت  
و روزه رور می‌گداخت. اگرچه در ظاهر بجهت سرانجام مهم سلطنت و تعشیت امور دیواني  
محبت به خود فرارداده دست از کار نمی‌داشت، لیکن در باطن آتش جدی او می‌سوخت نا

آنکه بعد از سه‌ماه و بیست روز درگشت. روز دیگر به پرسش فرزندان و خویشان او رفته چهل و پنجم تن از فرزندان واقوام و دوازده نفر از منشیان اورا سروپا عنایت نموده از لباس ماتم برآوردم. روز دیگر به همن عزیمت کوچ نموده متوجه تماشای قلعه کانگره شدم. به چهار منزل دربای بانگنگا مورد اردیع معلی گشت. افحان و شیخ فیض الله محارسان قلعه مذکور سعادت زمین بوس دریافتند. درین منزل پیشکش راحه چنت بمنظور آمد. ملک او بیست و پنج [۲۷۶ الف] کروه از کانگره دورتر است: و درین کوهستان ازو عمده تر زمینداری نیست. گریزگاه همه زمینداران ملک وست و عقبهای دشوار گذر دارد. تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده و پیشکش نقرستاده بود. برادر او نیز به ملازمت سرافراز گشته، از حساب او مراسم بندگی و دولتحواهی طاهر ساخت. فیلک شهری و معقول بمنظور آمد و به انواع مراحم و توازش سرافرازی یافت.

به تاریخ بیست و چهارم مه مذکور متوجه سبرقلعه کانگره شدم و حکم کردم که قاضی و مبر عدل و دیگر علمای اسلامی در رکاب بوده آنچه شعائر اسلام و شرایط دین مستقیم محمدی است در قلعه مذکور بعمل آورند. بالحمله قریب نیم کروه طی نموده بر فراز قلعه برآمده شد و به توفیق ایزد سخانه با گنج نماز و خواندن خطبه، و کشتن گاو و غیره، که از ابتدای بنای این قلعه تا حال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردم، و سجدات شکرین موهبت که هیچ پادشاهی توفیق بر آن نیافرته بود به تقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجدی عسالی درون قلعه بنانهند. قلعه کانگره بر کوه بلند واقع است و دراستحکم و متنانت به حدی است که تا آذوقه لازم قلعه داری بر حا باشد دست زور به دامن آن نمی‌رسد، و کمتر تدبیر از تسخیر آن کوتاه است. اگرچه بعضی جسر کوهها دارد که توپ و نقشگش می‌رسد اما حصاریان را ذیان ندارد. و بجای دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ می‌تواند ماند. قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد؛ و دور درون آن یک کروه و پانزده طناب است. طول پاوکروه و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده نی و از پانزده کم نی. و ارتفاع یکصد و چهارده ذرع. دو حوض درون قلعه دارد. یکی در طول دو طناب و در عرض یک و نیم طناب. و بعد از فراغ سیر قاعده به تماشای بتخانه درگذاشته بشهورست توجه فرمودم. عالمی سرگشته بادیه ضلالت شده قطع نظر از کفار شقاوت [۲۷۶ ب] آثار که بتبرستی آنهاست. ستگره گروه از اهله اسلام مسافت بعید طی نموده مذورات می‌آراید و به پرسش این سنگ سیاه تبرکی جویند. بزدیک بتخانه مذکور در دامن کوهی ظاهرآ کانگو گرد است و از اثر حرارت و تابش پوسته آتشی شعله می‌کشد و آن جالامکهای نام نهاده و بسکی از کرامت است قرداده عوام الناس را

فریفته‌اند.

هنود می‌گویند که چون زن مهادیورا عمر بسرامد و شربت مرگ چشید مهادیور از خایت محبت و تعلق کشید با او داشت مرده او را بر دوش گسرفته سر در جهان نهاد ولائه او با خود می‌گردانید چون مدتی برین گذشت و ترکیب اوتلاشی گشت و از هم فروردیخت و هر عضوی در جایی افتاد، در خور شرافت و کرمت هر عضورا در آنجا عزت و حرمت داشتند. چون سر که نسبت به اعضای دیگر شریفتر است درین مقام افتاد اینجا را نسبت به جاهای دیگر گرامی تر داشتند. وبصی بآنند که این سنگ که الحال منصب و معبد کفار شفاقت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بوده لشکری از اهل اسلام آمده سنگی مذکور را برداشته در قردریا ازداختند. به دستوری که هیچکس بی بدان نیارست برد، و مدبرها این غوغای کفروشک از عالم برآفتد بود تا که بر همنی مژو رجهت دکان آر بی خویش سنگی را در جایی تهان ساخته بزد راحه وقت آمده گفت که من در کارا بخواب دیدم و به من گفت که در فلان مقام مرا امداخته اند زود مرا در باید. راجه زاده لوحی وهم به طمع زر که از نزورات خواهد آمد سخن بر همن را معتبر داشته جمعی را همراهی درستاده آن سنگ را آورده درین مکان به عزت تمام نگاه داشته اند و از سرتود کان ضلالت و گمراهی فرو چیده. العلم عند الله.

از بخاطه مذکور به سیر دره که به کوه مدار شهرت بافته عبور اتفاق افتاد. جایی بقی است. از روی [الف] ۲۷۷ آب و هوا و طراوت سبزه و لطافت مقام نظرگاه خوش است. دو آبشارد رد که از فراز کوه آب می‌ریزد. حکم فرمودم که عمارت وزوی در حور این مقام اساس بهند

در نیست و پنجم ماه مذکور رایت مراجعت معطوف داشته الفخار و شیخ فیض الله به عایت اسب و فبل سراور از ساخته به محافظت قلعه رحصت فرمودم. روز دوم قلعه توری سور محل بزول اردوی معلی گردید. بعرض رسید که در ان نواحی مرغ جنگلی بسیار است. چون تا حال شکر مرغ مذکور نکرده بودم روز دیگر مقام فرموده به شاط شکار خوش وقت گشتم. چهار قصعه شکار شد. درجه ورنگ و صورت از مرغ خانگی تمیز نمی‌توان کرد. و خصوصیات مرغ مذکور آن است که از پاگرفته سرنگون سازند تا هرجا که بیرونند آواز بسیار نمی‌آرد و خاموش می‌باشد، بخلاف مرغ خانگی که فریاد می‌کند: و مرغ خانگی را تا در آب گرم غوطه ندهند پرهای آن به سهولت کشیده نمی‌شود و حنگلی از عالم در اح و پودن خشک کنده

می شود. از اقسام آن فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بدطعم ظاهر شد. هرچه کلان است گوشتش در نهایت بی مزگی و خشکیست. جوانه اش فی الجمله رطوبتی دارد. اما بدطعم است و زیاده از یک تیرانداز پرواز نمی تواند کرد. خروس اگرچه سرخ می باشد ما کیان سیاه و زرد. درین جنگل بوربور سیار است. نام قدیم نوربور دهمهر است. بعد از آنکه راحه باسو قله از سنگ و منازل و بساتین طرح افکد به مناسبت نم من نوربور گویانید. تخفیتا سی هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد. غایث عمارتی که هندوان پهسلیقه خود بسازند هر چند نکلفات پکاربرند داشتن نیست. چون جای قابل و سرمنزل دلگشا بوده حکم فرمودم که پاک لک روپیه از خر ته عامره به جهت عمارت اینجا تنحوه نمی نند، و منازل عالی در خور آن سردم من اساس نهند.

در این ولا به عرض رسید که سیاسی مویی درین نواحی می باشد که مطلق اختیار [۲۷۷ ب] از خود دور کرده، حکم فرمودم که به حضور بیارید که به حقیقت او بیار رسیده شود. عابد ن و مر تاصان هنود ر سرب ناسی می گویند و معنی سرب ناسی آنکه تارک همه چیز، و به کثرت ستممال سیاسی شده و تفصیل مرات آنها بسیار است. و در طیفة سرب ناسی چندگروه اند از آن جمله یکی مونی که از خود سلب اختیار می کند، و خود را تسلیم می سازد. چنانچه مطلق ربان را مه گویایی آشنا نمی سازد و اگرده شبانروز یکجا ابتداء باشد قلم پیش و پس نمی نهد. مجملًا حرکت از اختیار آنها سرنمی زند و حکم جماد دارد. چون به حضور آوردن تشخص حوالش نموده شد. استقامات عجیبی در حوالش مشاهده افتاد به خاطر رسید که درستی و بی خودی دای خارجی ازو سرزند؛ بنا برین ب لهای چند عرق دو آتشده، و خورانیده شد. به نوعی ملکه این کر به مرسانیده بود که سرمومئی تغیر نیافت و به همان استقامات بود تا از هوش رفت و مثل مردها اورا برداشته بودند. حق تعالی رحمی کرد که خود رجانی به او ترسید. القصه در مرتبه خود عربی استقامت قوی داشت.

درینولا بی بدل خان تاریخ فتح کانگره و نادیخ بنای مسجد که در قلعه مذکور فرموده شده معروض داشت چون خوب یافته بود نوشته شد.

قطعه

شهنشاه رمان ناه جهانگیر این شاه اکبر

که شد بسر هفت کشور پادشاه از حکم تقدیری

جهانگیر و جهان بخش و جهان دارو جهان آرا

که از بخت جوان او جهان ایمن شد از پیری

به شمشیر غزا این قلعه را بسکنود و تاریخش  
خرد نکنا «گشود ایس فلعله افمال جهانگیری»  
و تاریخ بنای مسجد را چنین یافته.  
۱۵۲۹ق

## قطعه

پادشاهی است که در دهر ندارثانی  
نور دیسن شاه جهانگیر شاه اکبر  
ابر تیغش که کند قطره او طوفانی  
شده چواز حکم شد ز سجمه و پیشانی  
که منور شود نور بنا  
هاطف رز عیب پنجه نگیر بود نورانی «مسجد شاه جهانگیر بود نورانی»  
در عره اسفندارمذ لهی [۲۷۸ الف] جاگیر و حشم و اسباب ریاست و امارت اعتماد  
لدوله ر به نورجهان بیگم اذرانی داشتم و حکم فرمودم که نقاره و نوبت اورا بعد از نوبت  
پادشاهی می مواند ه باشدند. چهارم ماه مذکور حوالی پر گمه کهنه تو محل نزول موک و الا  
گشت. درین روز خواجه ابوالحسن به عالی منصب دیوانی کل سرافراز گردید و به سی و دو  
نفر از امرای صوبه دکن خلعت عنایت شد. ابوسعید نیره اعتماد الدله به منصب هزاری ذات  
و باصد سوار سر بلندی یافت.

**وفات خسرو:** در این ولا عرص داشت خرم دید. مشتمل بر آنکه خسرو در هشتم ماه به  
غارضه درد فرلنح و دیعت حیات سپرده به حوار رحمت رب العالمین پیوست.  
نوزدهم ماه مذکور در کنار آب بهت ترول دولت اتفاق افتاد و قاسم خسان به منصب سه  
هراری ذات و دوهزار سوار از شد. راجه کشن ذات به حملت قسم خداری دهلي همتاز  
گشت و منصب او از اصل و اضافه دوهزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد.  
پیش ازین قراولان و ساولان تعیین شده بودند که در شکار گاه کرجهالک خسرو گه ترتیب  
نمایند. چون به عرص دید که شکاری به شاختند درآمد، پیست و چهارم ماه مذکور با چندی  
از بندهای حاصل به عزم شکار توجه فرمودم و از قچکار کوهی و چهکاره پکصد و پیست و یک  
رأس شکار شد.

درین رور بعرض رسید که خورخان پسر زین خان در غز نین به رحمت حق پیوست.  
سعادت الله پسر اورا به منصب هشتادی ذات و چهارصد سوار افز ساختم.

## سال هفدهم از جلوس همایون

شب دوئنده هشتم شهر جمادی الاول سنه هزاروسی و یک هجری. بعد از گذشتن یک پهر

و پنج کهری و کسری. برابر اعظم فروع بخش عالم، دولتمرای حمل را به نورجهان افروز خویش متورد گردید. و سال هفدهم از جلوس این پیازمند به فرخی و فیروزی آغاز شد. درین روز پهجمت افروز، آصف خان به منصب شاهزادی ذات و سوار سراج از گردید. قاسم خان را به حکومت صوبه پنجا رخصت فرموده، اسب و فیل و سروپا عایت [۲۷۸ ب] نمودم. هشتاد هر اردب هزار پیش بیگ ایلچی دارای ابراد انعام شد. در ششم ماه مذکور مقام راول پندی مورد عساکر مصوّر گردید. قاضل خان به خدمت بخشیگری سراج ازی یافت. به ترتیل حکم شد که: هیگم مراجعت موکب منصور از سیر کشیر، در لاهسود آسوده بسر برد. به اکبر قلیخان که که فیل عایت شد.

چون درین ولا مکرراستماع اوتاد که دارای ایران از خواستن به عزم تسخیر قندهار شناخته اگرچه این حرف نظر بر نسبتی‌ها ساق و حال بغايت بعید می‌نمود و از حساب دور بود. که این قسم پادشاه بر رک چتبن سبکی و بی‌حواله‌گی به کاربرد و بر سزاولی پنهانی از بدهه‌ای من که با سیصد چهارصد سوار نو کر در قندهار باشد، خود بیاید. ما از آنجا که حزم و احتیاط از شرایط جهانداری و لوازم سلطنت است زین لعابدین بخشی احديان را به فرمان موحمت عوان نزد خرم فرستدم که با عساکر فیروزی مأثورویلان کوه شکوه و توپخانه عظیم که در آن صوبه به کوملک او مقر روده به سرعت هرچه تمامتر خود را به ملازمت رساند، که اگر این حرف مقرر و موقن به صدق باشد، اورا با لشکری از حساب و شمار دیر و خزانه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجه عهده‌شکنی و حق ناشناسی را دریابد.

هشتم ماه مذکور سرچشمه حسن انسال منزل شد. فدائیخان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سراج از گردید. بدیع الزمان به خدمت بخشیگری احديان مقرر گشت. در دو زدهم ماه مذکور روز جمعه مه، بت خان از کابل آمده ملازمت نموده، سعادت زمین بوس دریافت، و مورد الطاف روز افرون گردید. صدمهرمه صیغه نذر و دههزار روپیه به رسم تصدق گذراید. خواجه ابوالحسن تایستان خود را آراسته به نظر درآورد. هزار و پنجاه سوار خوش اسپه به قسم درآمد که از آن جمله چهارصد سوار برق‌انداز بود. [۲۷۹ الف] در منزل مذکور شکار قمر غه طرح اوکنده سی و سه رأس از قچارکوهی وغیره به تیر و تفنگ انداختم. درین ولا حکیم مؤمنا به وسیله رکن اسلطنه نهایات خان دولت ملازمت دریافت. از روی قدرت و دلیری منتصدی علاج شد. امید که قدم او مبارک باشد. منصب مدن الله پسرمهای بت خان دوهزاری ذات و هزار و هشتصد سوار مقرر شد.

نوزدهم، ظاهر پگهله مورد بارگاه اقبال گردید، و جشن شرف در آنجا آراستگی یافت.

مها بتخان را رخصت صوایه کابل فرموده، اسب و فیل و خلعت لطف نموده، منصب اعتمادخان پنجه از ذات و چهارهزار سوار حکم شد. و چون بنده قدیم خدمتمنست و بسیار پیر و ضعیف شده، به صاحب صوبگی اگرمه سرافراز ساختم؛ و خواست قلعه و خزانه به عهده اومقر رداشتم؛ و به عنایت اسب و فیل و خلعت ممتاز ساخته رخصت فرمودم. بیست و نهم در گهائی کوادست ارادت خان از کشمیر آمده سعادت آستان بوس دریافت.

دوم اردیبهشت ماه در خطه دلگشای کشمیر تزویل اجلال اتفاق افتاد. میرمیران به منصب دوهزار و پانصدی ذات و چهارهزار و پیچه، رصیب سوار افراد از گردید. درین ولا به جمیت رفاهیت احوال رعایا و سپاهی مرسوم فوجداری را بر طرف ساخته، فرمان شد که در کل ممالک محروم و سه به علت موجودی مزاحمت نرسانند. ذیردستخان میر توڑک به منصب دوهزاری ذات و هفتاد منصب سوار ممتاز گشت

در تاریخ سیزدهم، به صوایدید اطیا، خصوص حکیم مؤمنا اذپای چپ فصل نموده سیک شدم، به مقرب خان سروپ، به حکیم مؤمنا هزار درب انعام شد. حسب الانتساب خدمت منصب عبدالمهخان شش هزاری مقرر گشت. سرافراز خان به عنایت نقاره در کل ممالک محروم از قندهار آمده دولت نمین بوس دریافت. صد مهر به صیغه نذر و چهارهزار روپه به رسم تصدق گندانید. مصطفی خان حاکم تهته شاهنامه و خمسه شیخ نظامی مصور به عمل استادان با دیگر تحفها هر سه پیشکش فرستاده بود به نظر درآمد.

غرة خورداد ماه الهی لشکر خان بد منصب چهارهزاری ذات و سه هزار سوار پانصدی رفاقت. به میر جمله منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار [۲۷۹ ب] سوار عنایت شد. ز امرای صوبه دکن برین موج به اضافه منصب سرافراز گردیدند: سوار خان سه هزاری و دوهزار و پانصد سوار، سر بلند خود دوهزار و پانصدی هزار و دویست سوار؛ باقی خان دوهزار و پانصدی دوهزار سوار، میرزا والی دوهزار و پانصدی هزار دسوار. میرزا بذیع السرمان پسر میرزا شاه رخ دوهزار سوار، میرزا والی دوهزار و پانصدی هزار دسوار، میرزا بذیع السرمان پسر میرزا شاه رخ دوهزار و پانصدی ذات سوار، راهد خان هزار و دویست سوار، عقدت خان هزار و دویست سوار، سی هزار سوار، ابراهیم حین کاشتوی هزار و دویست سوار، ششصد سوار، ذوالفقار خان هزاری ذات پانصد سوار، راجه گحسنگه و همت خان عنایت نقاره ممتاز گردیدند.

دوم تیرماه الهی سید دیزید به خطاب مصطفی خان سرافراز گردید، و نقاره بیز مرحمت شد. درین ولا نهور خان را که از خدمتگاران نزدیک است با فرمان مرحمت عنوان به طلب و زندگانی اقبال شاه بروی رخصت شد. پیش ازین میجند روز عرایض مناصدیان قندهار مشتمل

بر عزیمت درای ایران به تسخیر قندهار رسیده بود خاطر صداقت آئین نظر بر سبتهای گذشته و حال تصدیق این معنی نموده، تا آنکه درین ولا عرض داشت فرزندخان جهان رسید که شاه عباس با لشکرهای عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود. حکم فرمودم که ساعتی به جهت برآمدن از کشمیر مغور نمایند، و خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور به لاهور شتابه، تا رسیدن شاهزادهای علی مقدار با لشکرد کن و گجرات و بنگاله و بهر، و جمعی از امراء که در کتب ظفر قرین حاضرند، و آنچه پسی دری از محال جا گیر خود برست، نزد فربد خان جهان به ملتان رواه سازند. و همچنین توبخنه و حلقوهای پیلان مست و خزانه و سلاح خانه سامان نموده، فرستند. چون «بین ملتان و قندهار آبادانی کمتر است و تهیه آذوقه فرستادن، لشکر گران صورت پذیرن»، بنا برین [۲۸۰ الف] مقرر شد که غله فروشان را که به اصلاح هند بتجاهه گویند دلاسا نموده وزد داده مقرر نمایند که همراه اشکر ظفر اثر بشند تا از مردم آذوقه نمکی تکشند و اینجا بتجاهه طایقه ایست مفرد بعضی هزار گاه بعضی بیشتر و کمتر به تفاوت می دارند، و غله از بلوکات به شهر آورده می فروشنند؛ و در لشکرها همراه می باشند و در چنین لشکری اقلاص صدهزار گاو بلکه بیشتر همراه اخواه بود، امید که به توفیق کریم کارساز به عدت و آلات سامان شود که نا صفحان که پای تخت اوست هیچ جا نامل و توقف روی ندهد. به خنجهان فرمان شد که زینهارت را رسیدن عساکر منصور از ملتان قصد آن جانب نماید، و اضطراب نکند، و گوش برآواز حکم دارد، و بهادرخان او زیبک بعثت اسپ و سروپا سرافراز گشته، به کومک لشکر قندهار مقرر شد. فاغلخان به منصب دوهاری دات و هفتصد و پنجاه سواره متاز گردید.

چون به عرض رسید که فقری کشمیر درزمستان از شدت سرمای محنت می کشند و به سختی و دشواری می گذرانند حکم فرمودم که قریه‌ای از اعمال کشمیر که چهارهزار رویه حاصل بوده باشد حواله ملاطالم اصفهانی نمایند که در وجه لباس فرا و گرم کردن آب به جهت وضو ساختن در مساجد پاید که صرف نمایند چون به عرض رسید که زمینداران کشتوار باز سر تمرد و عصیان برد شه به قته و فساد پرداخته‌اند، به ارادت خان حکم شد که گرم و چسبان شتابه پیش از آنکه خود را قایم سازند قتبه بر اصول نموده بین فساد آنها بر کند.

درین: دیخ زین العابدین که به طلب خرم دفته بود آمده ملازمت نمود، و معروض داشت که قرارداد او این است که یام بر شکال را در قلعه مندو گذرانیده، مترجمه در گاه شود عرض داشت او خوانده شد. از فحواه مضمون و ملتمسانی که کرده بود بوى خبر نمی آيد، بلکه آثار بیدولتی ظاهر می شد. لاجرم فرمان صادر شد که چون او از اده آن دارد که بعد از بر سات

متوجه ملازمت شود باید که از امرای عظام و بندهای درگاه [۲۸۰ ب] که به کسوک او مقررند خصوص از سادات بارده و بخاری و شیخ ده افغان و راجبوت تمام را به درگاه روانه سازد و بهمیر از ستم و اعتقادخان حکم شد که پیشتر به لاهور شناخته استعداد شکرقدهار نمایند. بهشارالیه یک لک روپه به رسم مساعلعت عنایت شد و به اعتمادخن نقاره مرحمت فرمودم. ارادتچان که به تبیه و تأدیب مقدسان کشتوار شناخته بود، بسیاری را بدقتل رسانیده و از سربو ضبط نموده، واستحکام داده به خلعت پیوست. معتمدخان که به خدمت بخشیگری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم به انجام رسید حسب الالتماس مشارالیه طلب شده بود. دوین تاریخ آمده آستان بوس نمود.

از غرایب آنکه چون در حرم سرای عصمت دانه مرواریدی که چهارده پانزده هر از روپه قیمت داشت گم شد جو تکرای منجم به عرض رسانید که درین دوسره روز پیدا می شود و صادقخان رمال معروض داشت که در همین دوروف از جایی بهم می رسد که به صفا و پاکیزگی متصف باشد، مثل عبادتخانه و جایی که مخصوص نهتماز و تسبیح و امثال باشد. و عورت رمالی عرض کرد که درین زودی پیدا خواهد شد، و عورت سفید پیوست از روی شکفتگی آورده به دست حضرت خواهد داد. قضایا روز سیوم یسکی از کنیران تسرک در عبادتچان یافته به خوشحالی تمام تبسم کنان به دست من داد. چون سخن هرسه یسکی شست هر کدام به انعام خاطر خواه سرافراز گردیدند. چون خالی از غرایب نبود نوشته شد. درین ولا کوکب و خدمتگارخان وغیره دوازده نفر از بندهای بزرگ را به سزاولی امرای صوبه دکن تعیین نمودم که اهتمام شایسته نموده به سرعت هر چه تمامتر به درگاه حاضر سازند که به لشکری ورزی اثر قندهار فرستاده شود.

تصرف نمودن شاه جهان در جاگیر نسورجهان بیگم و شهریار و برخاستن گرد فتنه و فساد؛ درین ایام مکرر به عرض رسید که خرم به بعضی ز محال جاگیر نورجهان بیگم و شهریاری حکم دست تصرف دراز ساخته، از جمله پرگهنه ده بپور که در جاگیر فرزند شهریار ز دیوان اعلی تحکم شده بود، دریا نام افغان را از توکر ن خود با جمعی فرستاده و اوبا شریف الملک ملازم شهریار که به سو جداری آن حدود مقرر بود جنگ کرده و کس بسیار از طرقین بدقتل رسیده اند. اگرچه از توقف او در قلعه ماند و ملت سات دور از حسب و نامعقول که در عرض داشت خود بد ظهار آن جرأت نموده بسود طاهر می شد که عمل او بسیار گشته است لیکن از استماع این حبار متفق نگشت که حوصله اور اگنجایش این [۲۸۱ الف] همه عایت و ترتیب که در حق او شده بود نموده، دما غش خالل پذیر فته، بنابرین راجه روز افزون را که از

خدمتگاران نزدیک بود ترد او فرستاده، ازین جرأت و بی‌اکنی بازپرس فرمودم؛ و فرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده، قدم از جاده معقول و شاهراه ادب بیرون تنهاد، و به محال جا گیر خود که از دیوان اعلیٰ تخریج باشته خرست. بشد، و ذنهار آزاده آمدن به ملازمت ننماید و جمعی از بندها که بهجهت یورش قبها در طلب شده زود روانه درگاه والا سازد، و اگر خلاف حکم به ظهور رسید ندامت خواهد کشید.

درین ولا میر ظهیر الدین نبیره میر میران پسر شاه نعمت الله مشهور از ایران آمده، ملازمت نمود. حامت و هشت هزار درب انعام شد. جاله دکنی با هر دن عنایت عنوان نزد راجه نو سنگ دبور حصن یافت که سزاولی نموده حاضر سازد. قبل ازین بنابر عنایت و مرحمت سرشار که به خرم و فرزندان او داشتم در هنگامیکه پرسش را بیماری صعب دست داده بود به خود فراداده بودم که اگر حق تعالی اورا بیخشد دیگر شکار بندوق تکم، و هیچ جانداری را به دست خود آزده نسازم؛ و با این میل و هوس که مرا با شکار هست خصوص به شکار بندوق، مدت پنج سال پیرامون آن نگشتم، درین ولا که خاطر ازان کرداد و گرانی پذیرفت، باز به شکار بندوق توجه حکم کرد که هیچکس را بی بندوق در دولتخان نگذارند. در اندک مدت اکثری از بندها را ذوق شدوق اندازی شد و ترکن بندان به جهت محراج خود بر بست اسب و روش رسایندند.

دریست و پنجم ماه مذکور مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود مختار از کشمیر متوجه لاهور شدم. بهاری داس برهمن را با فرمان مرحمت عنوان نزد را ناگرفن فرستاده که پسر و ر با جمعیت به ملازمت بیاورد. میر ظهیر الدین بمنصب هزاری ذات و چهارصد سو اسراف را از شد و چون به عرض رسید که [۲۸۱ ب] قرض دار است دهه را روپیه انعام فرمود.

غرة شهر یورمه الهی سرچشمه اچهول منزل شاطئ شد. روز مبارکشته در بیر تساک نزم پیا له ترتیب یافت. درین روز میمون فرزند سعادتمند شهر یار تسلیم خدمت قندهار و تسبیح آن دیار نموده به منصب دوارده هزاری و هشت هزار سوار افرادی یافت، و خلعت خاصه بانادری تکمه مروارید عنایت شد. درین ولا سوداگری دود نه مروارید کلان از آنکه روم آورده بود بکی از آن یک متقابل و رباع و دوم یک سرخ ازو کمتر هردو به هشتصت هزار را روپیه نورجهان بیگم خریده درین روز پیشکش کرد.

روز جمعه به صلاح دیده حکیم مؤمن از دست فصد نموده سبک شدم. مقرب خدن که درین فن پل طولی دارد و همیشه اوفصل من می کرده و یمکن که هر گز خطأ سکرده باشد دو بار خطأ کرد. بعد زآن قاسم برادرزاده او فصد کرد. خلعت و هزار روپیه به مشارالیه و دهه ار درب به

حکیم مؤمنا انعام شد. میرخان حسب الالتماس خان جهان به منصب هزار و پانصدی نهصد سوار سر افراد گشت. دریست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آزادستگی یافت، و سال پنجاه و چهارم از عمر این نیازمند درگاه الهی به مبارکی و فرجخی آغاز شد. امید که مدت عمر دو مرضیات الهی مصروف باد، دریست و هشتم به سیر آبشار اوهر رفته شد. چون چشمۀ مذکور به خوبی و گوارای مشهور بود با آب گنجگ و آب دره لاریم ماشه سبکتر شد. درسی ام مقام هیره پوزه محل نزول سه ماشه گسران آمدۀ، و آب دره لاریم ماشه سبکتر شد. درسی ام مقام هیره پوزه محل نزول پارگاه اقبال گشت. با آنکه ارادت خان خدمت کشوار «اخوب کرده»، چون دعا یا وسکنی کشمیر از طرز سلوک اوشکوه می تعمدید اعتقد خان دا به صاحب صوبگی کشمیر سرافراز ساخته اسب و خلعت و شمشیرخ، صه دشمن گذاز به اوعنایت فرمودم، و ارادت خان را به خدمت لشکر قند هار تعیین نمودم.

کشور سنگه راجه کشوار که درقله [۲۸۲ الف] گواهی مقید بود از حبس برآورده کشوار را به اوعنایت نمودم، و اسب و خلعت و خطاب راجه به او لطف شد و حیدر ملک را به کشمیر فرستادم که از دره لاد چوی آب به باخ نورافزا یاراد، و سی هزار رویه بهجهت مصالح و آجره آن مرحمت شد. دوازدهم ماه مذکور از کوهستان چم و بیرآمدۀ در بهبود تزبول اتفاق افتاد. دود دیگر شکار قمرغه کردم. داور بخشش پسرخسرو را منصب پنجه زاری ذات و دوهز ارسوار اوعنایت شد. دریست و چهارم از آب چناب عبور فرمودم. میرزا دستم از لاهور آمدۀ ملازمت نموده و هم درین تاریخ افضل خان دیوان خرم عرضداشت اورا آورده ملازمت نمود، یعنی اعتدالیهای خود را لاس معدارت پوشانیده، او را فرستاده که شاید بهنتل و چربی رانی ها کاری از پیش تواند برد، و اصلاح نامهواری او تواند نمود. من خود اصلاً توجه تفروض و روئندام. خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان پخشی که بهجهت سامان لشکر قند هار پیشتر به لاهور رفته بودند سعدت آستان بوس دریافتند.

عرة آبان ماه الهی امام الله پسر مها بت خان به منصب سه هزاری و هفتصد سوار سر فرار گردید فرمان مرحمت عوان به طلب مها بت خان فرستاده شد. درین ولا عبد الله الخان را که به جهت خدمت قندهار طلبیده بودم از محل جا گیر خود آمسدۀ زمین بوس نمود. در چهارم ماه مذکور به مبارکی داخل لاهور شدم. الف خان به منصب دوهز ازاری و هزار و پانصد سوار سر بلندی یافت. به دیوان عظام حکم فرمودم که جاگیرهای خرم را که در سر کار حصار و میان دو آب و بین خلود تنخواه دارد در طلب جمعی از بدههای که به خدمت قندهار مقرر شده اند تنخواه نمایند و اوعوض این محل از صوبه مالوه و گجرات و دکن و هرجا می خواسته باشد. متصرف

گردد. افضل خان را خلعت داده [۲۸۲ ب] رخصت نمود. فرمان شد که چون صوبه گجرات و مالوه و دکن و خاندیس به او عنایت شده ازین جاها به هرجا خواهد محل اقامت قرارداده، به پیش آن حمله پردازد، و جمعی از بنده‌ها را که به جهت پیروزی قندهار طلب شده، و سزاولان به آوردن آنها، تعیین شده رفته تند، زود به درگاه بفرستد، و بعد ازین صبط احوال خود نموده از فرموده در نگذرد، والاندامت خواهد کشید.

درین روز اسب قبچق اول که در طوایل خاصه امتیاز داشت به عبدالالمخان عایت شد. دریست و ششم ماه مذکور حیدریگ و ولی بیگ فرستاده‌های دارای ایران دولت بار یافتند. بعد از ادائی مراسم کورنش و تسلیم بوشته شاه در به نظر درآوردند. فرزندخن جهان حسنه الحکم جسریله از ملتان رسیده ملازمت نمود. هزار مهر و هزار روپیه و هزاره اسب پیشکش گذراند. مها بتحان به منصب شاهزادی ذات و پنجهز رسوار سرافراز شد. به میرزا رستم فیل عنایت نمود. راجه سارنگدیو را به سزاولی راجه سنگدیو تعیین فرمودم که اورا به سرعت هرچه تمامتر به درگاه حاضر سازد.

هفتم آذربایجان شاه عباس را که به دفاتر آمد بودند خلعت و شرجی داده رخصت فرمود. کتابتی که در معذرت قندهار مصروف حیدریگ ارسال داشته بود با جوابی که بوشته شده درین اقبال نامه ثبت اقتاد.

**کتابت دارای ایران:** نسایم دعوانی که از نفحات اجابت آن عنچه مراد شکفته نکهت افزای مشام بگانگی باشد، ولوامع مدحاتی که ز لمعات خلوصش انجمن اتخاذ منور گشته ظلمت زدای عالله بیگانگی گردد، و عطربرزم خست و ولای اعلیٰ حضرت ظل الله و شمع جمع صدق و صفاتی آن نود بیرون راهی گردانیده، مشهود رای توار و مکشوف ضمیر متبرصی گستری گرداند [۲۸۳ الف] که بر دل دانش پستند و خاطر آسمان پیوند آن برادر بجان بر امر که آئینه چهره دانش ویشن و مرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بسود که بعد از سووح قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علیین آشیانی انوار الله بر هانه چه قسم قضا یا در ایران روداد و بعضی ممالک از تصرف منسو بان این دودمان ولایت مکان بیرون رفته بود. چون این نیازمند درگاه بی نیاز مقلد امور سلطنت شد به یمن توفیقات ربانی و حسن توجه دوستان، انتراع جمیع ممالک موروشی که در تصرف مخالفان بودند. چون قندهار در تصرف گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود می‌دانستیم مفترض آن نشده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز به طریق آبا و اجداد عظام جنت مقام خسود در تقویض آن توجه مبذول فرمایند. چون به تغافل گذراندند مکرر به نامه ویغان و کنایه و صریح طلب آن تموذیم

که شاید در نظر همت ایشان این محرملک قابل مضایقه نبوده مقرر فرمایند که در تصرف اولیای این خاندان داده، رفع طعن دشمنان و بدگویان، وقطع زبان درازی حاصلان و عیوب جوابان گردد؛ و جمی بیشتر این امر را در عده تعریق اندختند و چون حقیقت بین مقدمه در میان دوست و دشمن اشتهر یافته و از آن جانب جوابی مشعر بر دد و قبول نرسید، به خاطر عاطر رسید که طرح سیر و شکار قده را اذایم که شاید مدن و سیله گماشته های آن برادر ناهدار کامگار، از روی روابط الفت و خصوصیتی که در میان مسلوک است موکب اقبال را استقبال کرده به خدمت اشرف فایز گردد؛ و مجلداً برعالمیان رسوخ قواعد یگنگی طرفین طماهر گردیده باعث زبان کوتاهی حاصلان و بدگویان شود. نهین عزیست بی براف قلعه گیری متوجه شده، چون بالگامی فراه رسیدیم منشور [۲۸۳ ب] عاطفت مبنی بر اظهار سیر و شکار قدهار به حاکم اتحافرستاندیم که مهمان پذیر باشد، و عزت آثار خواجه باقی کر گیر اقد اطلب فرموده به، کم و امرابی که در قلعه بودند پیغام دادیم که میان اعلیحضرت پادشاه ظل الله و نواب همایون ماحدا بی نیست، و ایکمی که هست از هم دیگرمی دایم؛ ما به طریق سیر متوجه آن صوبه ایم، چنان نکنند که کلفت حاضر به هم رسید، ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را به گوش حقیقت نیوش نشنبده و مرسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته، اظهار تمود و عصیان نمودند. و ما به حوالی قلعه رسیده باز عزت آثار مشارالیه را طلب فرمودیم، و آنچه لارمه نصیحت بوده با و گفته فرستاندیم، و تاده روز دیگر هسا کر منصوده را تُکید فرمودیم که پیرامون حصار نگرددند. نصایح سودمند نیامد؛ و در مخالفت اصرار نمودند، چون بیش از این مسامحة تنجیا یشن نداشت لشکر قزلباش با وجود عدم اسباب قلعه گیری، به تسخیر قلعه مشغول شده در اینک ملت پسرج و بدره را با زمین یکسان ساخته کاربر اهل قلعه تنگ شد و امن خواستند. ما نیز همان راه طه محبت که از قدیم الایام ویما بین این دو مسلسله رفعه مسلوک بوده، و طریقه برادری که مجلداً از زمان میرزا تی آن اورنگز نشین بارگاه جاه و جلال میان ایشان و نواب همایون ما به نوعی استقرار یافت که رشک افزای سلاطین روی زمین شده است مظلود داشته، به مقضای مروت جملی تصریفات وزلالت ایشان را به عفو مردن فرموده، مشمول عنایت ساخته، سالم و عالما به اتفاق حیدر بیگ یوزباشی که از صوفیان صادق این حساندان است روانه درگاه معنی گردانیدیم. حقا که بنیاد و دد اتحاد موروثی و مکتسی ارجانب این ولاحوی نه به مرتبه ای مشید و مستحکم است که بهجهت صدور بعضی امور که به [۲۸۴ الف] حسب تقدير از مکمن امکان به منصه ظهور آمده باشد خطل پذیر گردد.

## بیت

مینه و تو رسم جفا نخواهد بود      بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود  
 مر جو آنکه از آن جانب نیز همین شیوه مرضیه مسلوک بوده، بعضی امور و جزئیه را  
 منظور انتظار نجاسته آثار تغییر موده، گر خدشای بر عارض الفت ظاهر شده باشد، به حسن عطوفت  
 ذاتی و محبت ارشی دراز الله آن کوشیده، گاشن همیشه پهار یکدلی و یگانگی را سر بر زو خرم  
 داشته، همگی همت گردن اساس به تأکید مبنی و فاق و تصفیه مناهله اتفاق که نظام بخش انفس  
 و آفاقت است. صروف فرمایند، وكل ممالک محروسه ما را به خود متعلق دانسته به مر کس که  
 نخواهد شفقت کرده اعلام بخشند که بلا مضایقه به او سپرده می شود. این جزویات را خود چه  
 اعتبار باشد. امرا و حکامی که در قلمه بودند اگرچه مر تکب امری چند که مهافی مراسم دوستی  
 باشد شدند اما آنچه واقعه شده از جانب ماست وایشان آنچه لازمه نوکری و شرط جان سپاری  
 بود به تقدیم رسائیدند. یقین که آن حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال  
 آنها قرموده ما را از ایشان شرمته نخواهند ساخت. زیاده چه اطلاع رود. همواره اوای فرقدان  
 سای هم آغوش تائیدات غیبی باد.

**جواب مكتوب شاه ایران:** سپام معرا از ملابس حد و قیاس وستیش میرا از  
 آلاش تشییه والتباس یگانه معیوبدی را درخور است که استحکام عهد و مواثیق پادشاهان عظیم الشان  
 را موجب انتظام سلسله آفرینش والتمام فرمانرو. یان جهان را باعث رفاهیت و آسایش و مسبب  
 امنیت و آرامش خلاقیت و عباد که وداعیع بدایع حضرت آفرید گاراند گردانیده، مصدان این یان  
 و مؤید این بر همان مواقعت و اتحاد و مراطط و دادیست که فی مایین این دو دودمان رفیع لشان  
 تحقق پذیرفته و در زمان دولت روز افزون ما تحدید [۲۸۴ ب] و یه مثابه ای مؤکد و مشید گشته که  
 محسود سلاطین زمان و خواقین دوران است، و آن شاهد جم جاه متاره سپاه فلک بارگاه دارا گرده  
 فریدون شکوه ذینه افسر کیانی، شابسته تخت خسروانی، شجرة برومند رباش سلطنت و  
 ایهت، نهل بستان بیوت و ولایت، نقاوه دودمان عوی، و خلاصه خاندان صفوی، بی سبب  
 و باعثی در صدد اسردگی گزار ام محبت و دوستی و اخوت و یگانگی که تا انفراض زمان و  
 اختلاف ادوار دوران امکن نشستن غبار خل مرساحت فیاض آن تیست شدند.

ظاهر ا رسم اتحاد و یگانگی فرمانروایان جهان این بوده که در عین استحکام اخوت  
 دوستی که قسم پسر بکدیگر میخورده باشد با کمال مؤلفت روحانی و مصادقت جسمانی که  
 فی، بین مجان مضایقه ناشد تا به مالک و مال چه رسد، به این روش به سیر و مشکار  
 آیند.

### صدقیف بر محضت بیش از قیاس ما

از ورود مکتوب محبت طراز که در معذرت سیروشکار قندهار مصحوب سعادت نصا باشید بیگ و ولی بیگ ارسال داشته بودند مشعر بر صحبت ذات ملابک صفات بسود. گلهای نشاط و انبساط بردوی روزگار خجسته آثار شکفت. پسردای گیتی آرای آن برادر کامکار عالی مقدار مخفی و محتجب نماند که تا رسیدن رسول فرخبله پیام زینل بیگ به درگاه آسمان جده، اظهار به مراسله ویغام در باب خواهش قندهار نشده بود. در حینی که مسابه سیروشکار خطبه دلگشای کشمیر مشغول بودیم دیدار در دکن از کوتاه ندیشه قدم از جاده اطاعت و بندگی بیرون نیاده طریق عصیان ورزیدند لهذا بر قدمت همت پادشاهانه تنبیه و تأدیب کوتاه اندیشان لازم شد، و رایات نصرت آیات به دارالسلطنه لاہ-ورنزوں اجلال فرموده، فرزند برشور دار شاه جهان را با شکر ظفر اثر بر سر آن بی عاقبتان تعین [۲۸۵ الف] فرمودیم و خسود متوجه دارالخلافه آگرها بودیم که زینل بیگ رسید و مراسمه محبت افرای آن زیست بخش اور بیگ شاهی را رسانید. آن تعویذ دوستی را بر خود شکون گرفته به قصد دفع شردشمن و مفسدان متوجه دارالخلافه آگرها گشینیم. در آن رقممه گهر نثار در بار اظهار خواهش قندهار نشده بود. زینل بیگ به زبانی ظاهر نمود. در جواب آن فرمودیم که ما را به آن برادر کامکار هیچ چیز مضایقه نیست، انشاء الله تعالی بعد از سرانجام مهام دکن بسه نوعی که مناسب دولت باشد شما را رخصت خواهیم ساخت. چون طی مسافت دود و در اکرده آمده چند روز در دارالسلطنه لاہور از کوفت راه آسوده شو که ترا طلب خواهیم فرمود.

بعد از رسیدن به آگرها که مستقر خلاصت است مشارا لیه را طلب فرمودیم که رخصت فرمائیم. چون عنایت الهی فرین حال این نیازمند درگاه ایزد است خاطر ذقنه و اپرداخته متوجه پنجاب گشتم و در صدد آن شدیم که مشارا لیه را روانه گردانیم. بعد از سرانجام بعضی مهمات ضروری به جهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر که در لطفافت وزراحت آب و هوا مسم الشوب سیحان ربع مسکون است، شدیم. بعد از رسیدن به آن خطه دلگشا زینل بیگ را به واسطه رخصت طلبیدیم که خود به سعادت متوجه شده سیر گاههای نزهت بخش فرج افزای آنج را یک به یک به او بنمایم. درین اثنا خبر رسیدن آن بر در کامکار به عزم تسخیر قندهار، که هر گز در خاکستر نکرده بود، رسید. حیرت تمام دست داد که کوره دهی چه خواهد بود که خود به سعادت به تسخیر آن متوجه شوند، و چشم از آن دوستی و برادری پوشیده دارند با وجود آنکه مستحیر ن راست قول درست گفته از خبری رسیدن باور نمی کردیم. بعد از آنکه

بن خبر محقق شد در ساعت [۲۸۵ ب] به عبدالعزیز خان حکم فرمودیم که از رضای آن برادر کامگار تجاوز ننماید و تا حال سرنشیه برادری مستحکم است و مرتبه و درجه این لفت و پیکجهتی را برای به عالم نمی کردیم، و هیچ عطیه را بس آن نمی ستجدیم. فاما لایق و مناسب برادری و صداقت آن بود که تا آمدن ایلچی صبر می فرمودند شاید به مطلب و مدعا بی که آمده بود که میباشد به خدمت می رسید. قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین خدشه شدن آیا اهل روزگار نقض پیرایه عهد و صداقت و سرمایه مروت و قتوت را کدام طرف خواهند ساخت. الله - تعالی در جمیع آوان حافظ و ناصر و معین باد.

بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تهیه لشکر قله هاره مصروف داشته فرزند خان جهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود فیل و اسب خاصه با مشیر و خنجر مرصع و خلعت عنایت نموده، به طریق متفاوتی رخصت فرمودم که تاریخین شاهزاده شهر یار با عساکر ظفر آثار در ملتان توقف نموده منتظر حکم باشد؛ و با قرآن را که موجود در ملتان بود به درگاه والا طلب نموده شد. علی قلی بیگ دومن را به منصب هزار و پانصدی سرا فراز ساخته، به کومک مشارالیه مقرر داشتم و همچنین میرزا رستم را به منصب پنجه زاری بلند مرتبه گردانیده در خدمت آن فرزند به لشکر مذکور تبعین فرمودم. لشکر خان از صوبه دکن آمده ملازمت نمود از تعیبات لشکر مذکور گشت. اللہداد افغان و میرزا عبسی تر خان و عکرم خان و دیگر امرا که از صوبه دکن که محل جاگیر خود آمده بودند اسب و خلامت لطف نموده به راهی خان جهان رخصت نمودم.

عمدة السلطنه آصف خان را به دارالخلافه آگره فرستادم که کل خزانه مهر و روپیه که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشبانی ائمه الله برها نه تا حال فراهم آمده به درگاه یارد. اصل اتحان پسرخان جهان به منصب دوهزاری هزار سوار سرافراز یافت. محمد شفیع بخش صوبه ملتان به خطاب [۲۸۶ الف] خانانی ممتاز گشت. شریف و کیل فرزند سعادتمند شاه پرویز را رخصت فرمودم که به سرعت هرچه تمامتر رفته آن فرزند را با لشکر صوبه بهاریه ملازمت یاورد. فرمان مرحمت عنوان به خط خاص تو شه تأکید بسیار در آمدن او نموده شد. درین تاریخ میرمیران نبیره شاه نعمت الله به مرگ مقاجات و دیمت حیات سپرد. امید که از اهل آمرزش باد. میرزا بیگ قراول بشی را قلی مست زیر گرد و کشت خدمت اورا به اماموری فرمودیم.

چون از مرض ضعیفی که درسال پیش ازین عارض شده بود و هنوز هست دل و دماغ همراهی ننموده که به مسودات و وقایع توانم پرداخت، درین ولا که معتمد خان از خلعت دکن

آمده سعادت آستان بوس دریافت، چون از بندۀ‌های مزاده‌دان و شاگردان سخن فهم بود، و سابق نیز سرشنۀ این خدمت و ضبط وقایع بمعهله او بود، حکم فرمود که از تاریخی که نوشته شده مشارالیه به منظ خود بنویسد، و در ذیل مسودات من داخل مازد. آنچه بعدازین سانح شود به طریق روزنامۀ مسوده نموده و به تصحیح من رسانیده و به پایان می‌سپرده بشد.

### دبیله جهانگیر نامه - نکارش: معتمد خان

درین ایام که همگی همت جهانگشای به تهیه لشکر قدهار و تدارک آن کار مصروف بود خبرهای ناخوش از تغییر حال و بی‌اعتدالیهای خرم بعرض می‌رسید و موجب توهش و توزع خاطر می‌گشت پنا براین موسوی‌خان را که از بندۀ‌های با اخلاص و مزاج‌دان بود بگذاردن پیغامهای تهدید و ترغیب و بیان تصایع هوش‌افزا نزد آن بیدولت فرستاد که به رهمنوی سعادت اورا از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد، و نیز بر اراده‌های باطل و مقاصد فاسد او وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا به هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید.

عره بهمن‌ماه چشم وزن قمری آراسته گردید، درین چشم [۲۸۶ ب] همایون مها بهت خان از صوبه کابل رسیده سعادت ملازمت دریافت، و مورد عنایات خاص گشت، یعقوب‌خان بدخشی را به عنایت نقاره بلند پایگی بخشیده به صوبه کابل تعیین فرمود.

ورود موکب همایون به آگرۀ: مقارن این حال عرضد شست اعتبار‌خان از آگرۀ رسید که خرم با لشکرنکبت اثر از ماندو روانه این صوب شده، ظاهراً خبر طلب خزانه را شنیده آتش در تهادش افتاده و عنان اختیار از دست داده بینا بانه روانه شد که شاید در اثای راه خود را به خزانه رسانده، دست‌اندازی تواند کرد، بنا برین رای صواب‌نمای چنین تلاضاً فرمود که به رسم سیر و شکار تا آب سلطان پور نهضت اتفاق فتد. اگر آن بی‌سعادت به رهمنوی بدروقه خلالات قدم به بادیه ادبار نهاده باشد پیشتر شناخته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار ونهاده شود، و اگر طور دیگر صورت بندد در صور آن بعمل آید، بهاین عزیمت هقدهم ماه مذکور به ساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقع شد، مها بهت خان به عنایت خلعت خاصه سرافرازی یافت، یک لکتروپیه به فرزند داور بخش، و یک لکتروپیه به میرزا رستم، و دولت روپیه به عبدال‌الله‌خان، به صیغه مساعده حکم شد، میرزا جان پسر زین‌خان با فرمان مرحمت عنوان نزد فرزند اقبال‌مند شاه پرور بر فرستاده شد و تأکید بیش از پیش در طلب او نموده شد.

راجه سار نگد بود که بجهت آوردن راجه‌نر سنگدیور فه بود آمده، ملازمت نمود. معروض داشت که راجه با جمعیت نیک و فوج آراسته در بلده نهانیسر، به معاونت رکاب بوس مفتر خواهد گشت. درین چند روز مکرر هر ایض اعتبارخان و دیگر بندها از دارالملاعه آگه رسید که خرم از برگشتنگی و بی دولتی حقوق تربیت را به حقوق مبدل ساخته پای ادب‌ساز دروازی [۲۸۷ الف] جهالت و ضلالت نهاده روانه این حدود است. ازین جهت برآوردن خزانه را صلاح دولت ندانست به استحکام برج و باره و لوازم قلعه‌داری پرسداخت. و همچنین عرضیداشت آصف‌خان رسید که آن پیداولت پرده آزرم دریده روی به وادی ادب‌نها داده، از روش آمدن اوپوی خیر نمی‌آید. چون صلاح دولت درآوردن خزانه نبود به حراس است ایزدی سپرده، خود متوجه ملازمت است. هنایرین اذآب سلطان پور عبور فرموده به کوچ متواتر متوجه تنبیه و تأديب آن سیاه بخت شدم و حکم فرمودم که بعد ازین اورا پیداولت می‌گفته بشنده، و درین اقبال نامه هرجا پیداولت مذکور شود کنایه از خواهد بود.

از تربیتها و مرحمتها که در حق او بظهور آمده می‌توانم گفت که تا حال هیچ پادشاهی به فرزند خود این قدر عنایت نکرده باشد. آنچه پدر بزرگوارم به پراوران من لطف نموده بودند من به نو کران اومر حمت فرمودم و صاحب خطاب و علم و فقاره ساختم. چون در اوراق گذشته به تغیرات ثبت افادة و برمطاعه کشیدگان اقیاناهه پوشیده تخریج رسیده بود که چه ما به توجه و تربیت در حق اومیدول شده زبان قلم را در شرح آن کوتاه داشتم. از کدام الٰم خود نویسم آیا کوفت وضعف در چنین هوای گرم که بمزاج من نهایت ناسازگاری دارد سواری و تردد باید کرد و به این حال بر سرچنین ناخلفی باید رفت. و بسیاری از بندها را که سالهای دراز تربیت گرده و به مرتبه امارت و سانیده که امروز بایستی به جنگ اوذبک یا قزلباش بکار آیند بشومنی اوهمه را باید سیاست فرموده پدست خود ضایع ساختم. لله الحمد که ایزد جمل شانه آن قدر حوصله و بردباری کرامت فرموده که این همه را تاب می‌توان آورد، ویسلکعلوی می‌توان گذرانید و بر خود آسان کرد. اما آنچه بر دل‌گرانی می‌کند و مزاج غیرت را در آشوب دارد این [۲۸۷ ب] است که در چنین وقتی بایستی که فرزندان معاونت گزین و امراء اخلاص آشین بی‌تعصب به یکدیگر تلاش خدمت قندهار و خراسان که ناموس سلطنت است نمایند، این بی‌سعادت تیشه بر بیانی دولت خود زده، سنگ راه این عزیمت شد، و مهم قندهار در خدمه تعویق و توقف افتاد. امید که حق تعلی این نگرانیها را از پیش خاطر بردارد.

درین وقت به عرض رسید که محترم خان خواجه سرا و خلیل پیگ ذوالقدر و قد نیخان میر توذک ب آن بی‌دولت رابطه اخلاص درست ساخته، ابواب مراسلات مفتوح دارند. چون

وقت مقتضی مدار او اغماض نبود هوسه را مقید فرمودیم. بعد از تحقیق و تفحص احوال چون در حرام نمکی و بداندیشی و بدستالی خلیل و محترم گمان شک و شبه تماندو مثل میوزارستم بربی اخلاص و بدستالی خلیل سو گند خورد ناگزیر آنها را به سیاست رسانیدم، و قدر این خان را که عبار اخلاقش اذآلایش تهمت و نقصان پاک بود از قید برآورده سرافراز ساختم. راجه روز افزون را به رسم داکچوکی نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستادم که سزاولی نموده آن فرزند را بالشکر ظفر اثر به سویت هرچه تمامتر به ملازمت رساند، تا آن بیدولت چنانچه باید به سزایی کرد و ناپسندیده خود برسد. جواهرخان خواجه سرا به خدمت اهتمام در باز محل سرافراز شد.

غرة استنداز ماه الهی نوی سرای مورد عساکر گشت. درین روز عرض داشت ختیار خان رسید که بیدولت بسرعت هرچه تمامتر خود را به نواحی دارالخلافه آگره رسائیله بود که شاید پیشتر از استحکام قلعه ابواب فشه و فساد مفتوح گردانیه کاری تو اند ساخت. چون به تجبوری رسد در دولت را پرروی خود مسدود می‌باشد. خجلت زده ادبیار باز گشته توقف می‌نماید. خاتخان و پسر او و بسیاری از امرای [الف] پادشاهی از تعیینات دکن و گجرات بودند همراه او آمدند دیگر داه بقی و کافر نعمتی شده‌اند. موسوی خان او را در فتحبوددیه تبلیغ احکام پادشاهی نموده، مقرر شد که قاضی عبدالعزیز ملازم خود را به رفاقت او به درگاه بفرستد که مطالب اورا به عرض رساند و سند نام توکر خود را که سرحله ارباب ضلالت و سرکرده اهل فساد است به آگره فرستاد که خزانین و دفاین بندهای پادشاهی را که در آگره دارند متصرف گردد. از جمله به خانه لشکرخان در آمده نه لک رویه را متصرف شد و همچینین به منزل دیگر بندها هرجا گمان سامانی داشت دست تطاول در از ساخته آنچه یافت به تصرف درآورد. هر گاه مثل خان خاتان امرایی که به عالی منصب انتایی اختصاص داشت در هفتاد سالگی روی خود را به بقی و کافر نعمتی سیاه سازد از دیگران خود چه گله. گویا سرشت او به بقی و کافر نعمتی مجبول بود. پدرش در آخر عمر به بددیزد گوارم همین شیوه ناپسندیده مسلوک داشت و او پروری پدر نموده، درین سن خود را ملعون و مردود اذل و ابد ساخت.

### بیت

عاقبت گرگزاده گرگ شود  
گرچه با آدمی بزرگ شود  
درین تاریخ مسوی خان با عبدالعزیز فرستاده بیدولت رسید. چون ملاقات اومعقولیتی نداشت راه سخن نداده، حواله مهابت خان نمودم که مقید دارد. پنجم ماه مسذکور کنار آب

لودیانه مضرب عسکر اقبال گردید. خان اعظم به منصب هفت هزاری پنجهز ارس او سر بلندی یافت. راجه بھارت بندهله از دکن و دیانتخان از آگرہ رسیده ملازمت نمودند. گناه دیانتخان را بخشیده به همان منصب که سابق داشت سرافراز ساختم. راجه بھارت به منصب هزار پانصدی هزار سوار و موسویخان به هزاری و سیصد سوار متاز گشتند.

روز مبارکشنه دوازدهم در ظاهر پسر گنه تهانیسر راجه نرسنگدیو ملازمت نموده فوج آراسه به توزک عرض داده مورد تحسین و آفرین گردید و راجه [ب] نرسنگدیو به منصب هزار پانصدی سیصد سوار سرافراز شد. در حوالی کرتال آصف خان از آگرہ آمده به سعادت رکاب بوس فرق عزت برافراخت. درین وقت آمدن اوعنوان فتوحات بود. نوازشخان پسر سعیدخان از صوبه گجرات رسیده ذمین بوس نمود. در هنگامی که بی دولت در برهانپور بود حسب الائمه اوساقی خان را به صوبه جوناگرہ تعین فرموده به مشارالیه فرمان شده بود که بدرگاه آید. درین ولا خود را رسانیده شریک خدمت گشت.

چون از دارالسلطنه لاهور بی سابقه خبر کوچ اتفاق افتاد و فرست مقنضی توقف دنامل نبود با معلودی از امر اکه در رکاب منصور بودند و به خدمت حضور اختصاص داشتند برآمده شد و تا رسیدن به سر هند اندکی مایه مردم به سعادت همارا هسی سرافراز بودند. بعد از گذشت از سر هند فوج فوج و قشون قشون لشکر ز اطراف زیر کرده آمدند و تا دهلي آنقدر جمعیت فراهم آمد که به هرجانب که نظر و امی کردم تمام روی صحراء را لشکر فرا گرفته بود. چون به عرض رسید که بی دولت از فتحبور برآمده روانه آن صوب گشته به کوچ متواتر متوجه دهلي شده به عساکر غلقو طراز حکم جیمه پوشیدن فرمودم. درین بورش مدار تدبیر امور و ترتیب اواج منصور به صوابیده مهابت خان مفوض بود. سرداری فوج اول به عبدالملخان مقرر داشته از جو نان چیده و گزیده، و سپاهیان کاردیده هر کس را مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یک گروه پیشتر از دیگر افواج بر قته باشد. حدمت عرض رسانیدند. اخبار و ضبط راهها بیز به عهده او شد و ما غافل از اینکه او با بی دولت همداستان است و غرض اصلی آن باداصل اینست که اخبار لشکر ما را به او رساند. پیش ازین هم خبر راست و دروغ بسطه مارهای طولانی نوشته می آورد که جاسوسان من از آنجا فرستاده اند. بعضی از بندهای فدوی را متهم داشت که به آن بی دولت اتفاق [الف] ۲۸۹ دارند، و اخبار دربار را به اوصی نویسنده، اگر به فته سازی و دراندازی او از جا رفته اضطراب و بیتابی می نمودم درین طور شورش که تندباد فته و طوفان در آشوب و تلاطم بود بسیاری از بندهای فدوی را به تهمت اوضاعی باستی ساخت، با آنکه بعضی از دو اخوها هان در خلا و ملا به کنایه

و صریح از بداندیشی و تاراستی او حرفهای راست به عرض می‌رسانیدند، وقت مقتضی آن نبود که واشگاهته، پرده از روی کار او بر گرفته‌آید، چشم و زبان را از ادبی که وحشت خاطر شوم او باشد نسگاه‌داشته، پیشتر از ددعایت والفات اغراق و افراط بکارانمی‌رفت که شاید خجلت زده کردار ناهنجار گشته، از بذاتی و فتنه پردازی بازآید. آن مردود اذل و ابد که سرشت رشت او به خبیث و نفاق مجبول بود به خود پس نیامده، کرد آنچه درخور او بود. چنانچه درجای خود گذارش خواهد یافت.

### ایات

<p>مگرمش درنشانی به باغ بهشت به بیخ انگین ریزی و شهد ناب هرمان میوه تلخ بار آورد با الجمله درحالی دهلی سید بهوه بخاری و صدرخان و راجه کشن دام از شهر آمده به سعادت رکاب بوس سرافراز شدند. با قرخان فوجدار سر کار آوردند نیز درین تاریخ خود را به اردوی ظفر قرین رسانید.</p>	<p>درختی که تلحت اور دا سرست ود از جوی خلدش به هنگام آب سرانجام گسهر بکار آورد با هرمه درحالی دهلی سید بهوه بخاری و صدرخان و راجه کشن دام از شهر آمده به سعادت رکاب بوس سرافراز شدند. با قرخان فوجدار سر کار آوردند نیز درین تاریخ خود را به اردوی ظفر قرین رسانید.</p>
---	---

بیست و پنجم ماه مذکور از معموره دهلی گذشته در کنار آب جمنه معسکر اقبال آراستم.  
گوره رولد رایسال درباری از صوبه دکن آمده به دولت زمین بوس متاز گردید. به منصب  
دوهز ازی ذات و هزارو پا نصد سوار سرافراز گشته به خطاب راجه خلعت امتیاز پس‌شید. زیرا  
دمستان میر تو زوک به عنایت علم فرق عزت برافراخت.

### آغاز سال هزدهم از جلوس مبارک

شب سهشنبه بیستمۀ جمادی الاول سنۀ ۱۳۲ هزاروسی و دوهجری نیز اعظم فروغ  
پخش عالم به [۲۸۹ ب] بیت الشرف حمل سعادت تحويل ارزانی فرمود و سال هزدهم از  
مبداء چلومس به مبارکی و مرخی آغاز شد. درین روز استماع افتاده که بدولت به حوالی  
متهره رسیده. در پر کنه شاه پور لشکر اقبال افزود آمده هشت هفت هزار سوار سان دیده اید  
که عنقریب مقهور و منکوب گردد راجه جیسنگه نیزه راجه مان سنگه ازوطن خود آمده سعادت  
رکاب بوس دریافت. راجه نرسنگدیو را که در طایفه راجپوت ازو عمدۀ تر امر ای بیست به  
خطاب مهاراجه بلند مرتبه گردانیده راجه جوکراج پس او را به منصب دوهز ادی هزار سوار  
سرافر ز ساختم. سید بهوه به عنایت فیل متاز شد. چون به عرض رسید که بدولت کنار آب  
حمله را گرفته می‌آید موکب متصور نیز به همان سمت مقرر گشت و ترتیب افواج بحر امواج

از هر اول و جرانغار و برانغار والتمش و طرح و چند اول وغیره به آئینی که لایق حال و مناسب مقام بود قرار گرفت.

مقارن این خبر رسید که پادشاه با خانخانان بی سعادت از راه راست عنان تاقه پرگنه کوتله که به بیست کروهی جانب چپ است شناخته و سند برهمن را که راهنمای بادیه ضلالت و گمراهی است با داراب پسر خانخانان و بسیاری از امرای پادشاهی که رفیق راه بُنی و حرام نمکی شده همت خان و سر بلندخان و شوژه خان و عابد خان [۲۹۰ الف] و جادرای واودی رام و آتشخان و متصور خان و دیگر منصبداران که تعینات صوبه دکن و گجرات و مالاوی بودند و تنصیل آن طولی دارد با تمام نو کران خود مثل راجه بهم پسر داشا و دستم خان و بیرم بیگ و در دیا افغان و تی وغیره در بر ابر الشکر منصور گذاشته پنج فوج فرار دادند. اگرچه بظاهر سمت سرداری به داراب بر گشته روزگار است لیکن در حقیقت معنی سرداری و مدارکار بر سند زشت کرد از است و تیره بختان بیعابت در تو احی بلوجبور نزول ادب اند نموده اند.

هشتم ماه مذکور قبیل پور معسکر ظفر ثُر گردید و درین تاریخ نویت چند اولی به باقر خان بود. مشارالیه را از همه عقب تر کرد اشته بودیم. جمعی از مقهوران در اثنای ره حود را به عراق الشکر منصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند. ساقر خان پای هفت بر جا داشته به مذaque آنها برداخت و خواجه ابوالحسن خبریافت و به کومک عنان تافت و تا رسیدن خواجه ابوالحسن مردود ن تدب نیارده راه گزین سپرده بودند.

روز چهارشنبه تهم ماه مذکور بیست و پنجم از سوار به سرداری آصف خان و خواجه ابوالحسن عبدالله خان جدا ساخته برس مقهوران بیعابت تعین فرمودیم. قاسم خان و الشکر خان و ارادت خان و فدائیخان و دیگر بنده ها موافق هشت هزار سوار، در فوج آصف خان مقرر گشت. با قرخان و نور الدین قلی و ابراهیم حسین کاشقی وغیره مقدار شش هزار سوار به کومک خواجه ابوالحسن فرار گرفت. تو از شخان و عبد العزیز خان و عزیز الله و بسیاری از سادات باره و امرووهی به همراهی عبدالله خان تعین شد. درین فوج ده هزار سوار به قلم آمد. سند مقهور، الشکر ادبار اثر ترتیب داده قلم بی آزمی پیش [۲۹۰ ب] نهاد. درین وقت من ترکش خاصه خود را مصحوب زبردستخان میر توزک به جهت عبدالله خان فرستادم که موجب دل گزرمی او شود. چون تلاقي فریقین تفاق افتاد آن روسیاه اذل وابد که سرشت زمشش به بُنی و کفران نعمت مجبول بود راه گزین سپرده به مقهوران پیوست عبد العزیز خان و پسران خان دوران والله اعلم دانسته یا ندادسته به همراهی او شتافتند. تو از شخان و زبردست خان و شیر حمله که در فوج آن بی حمیت بودند، پای همت افسرده از رفتن او ویران نشدند. از آنحاکه تائید ایزد جل

و علاوه همه ج و همه وقت قرین حال این نیازمند است در چنین هنگامی که مثل عبداللهم خان سرداری فوج دههزار سوار را برهم زده و ویران ساخته به غنیم پیوست و نزدیک بود که چشم ذخیر عظیم به لشکر منصور رسید تیرقنجگ از شست غیب به مقتل سندر سید و از افتدان او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت. خواجه ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را از پیش برداشته درهم شکست، و آصف خان به وقت رسید. با قریحان تردد نمایان کرده کار را تمام ساخت وفتحی که طغرای قتوحات روزگار توائد شد از مسکن عیب چهره پرداد مراد گشت. زبردستخان و شیر حمله و شیرینجه پسراو، و پرسادخان معموری و محمدحسین برادر خواجه جهان، و جمعی از سادات بارمه که در فوج عبدالله روسیاه بسودن شربت خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند. عزیزالله نیره حسین خان زخم بندوق برداشته به سلامت ماند. اگرچه درین وقت رفتن آن مناق مردود هم از تائیدات غیبی بود لیکن اگر در عین چنگی این حرکت شیعی ازو به ظهور رسبدی [الف] ۲۹۱ غالباً آن که اکثر سرداران لشکر عاصی کشنه گشتندی یا اگر فتار شدنندی. به حسب اتفاق در اسنَة عوام الناس به لعنت الله اشتها ریافت، و چون از غیب نام زده او شده بود من هم اورا به همین نام خواندم. بعد زین هرجا لعنت الله مذکور شود کتابه ازو خواهد بود.

بالجمله مقهوران بدسر انجام که از عرصه کارزار راه گزیر سپرده روی به وادی ادبار نهادند دیگر خود را جمع نتوانستند ساخت، ولعنت الله با سایر مقهوران تا پیش پیدولت که پیست کروه مسافت بود عنان بازنگشید. چون خرقفع اولیای دولت به این نیازمند درگاه بی پیاز رسید، سجدات شکر این موهبت که از عنایات مجدد الله بود به تقدیم رسانیده دولت و خواهان شایسته خدمت را به حضور طلب فرمود. روز دیگر سردار را به حضور آورده و چنان ظاهر شد که چون بندوق به او رسید و جان را به مالکان جهنم سپرد لاشه اورا به جهت سوتخت بدهی که در آن حوالی بود برده اند. در وقتی که خواسته اند آتش برافروزند فوجی از دور نمایان شد. از بیم آنکه میادا اگر فتار شوند هر کدام بمطری گریخته اند، معلم آن موضع سرش را بریده برای مجرای خود نزد خان اعظم که درجا اگیر او مقرر بود برده مشارالیه به ملازمت آورد. چهره شومش درست نمایان بود، و هنوز متغیر شده بود. گوشهاش را به جهت مرواریده که داشته بریده برده بودند. اما هیچ معلوم نشده که از دست که بندوق خورد. از معلوم شدن او، پیدولت کمر نست گویا دولت و همت و عقل او آن سگ هندوبوده هرگاه مثل من پدری که در حقیقت آفریدگار مجازی اویم و در جیات خود اورا به والایا سلطنت [ب] رس نیله هیچ چیز ازو درینه تداشته باشم چنین کند حاشا از عدالت الهی که

دیگر روی یهود نیستند.

جمعی از بندها که درین یورش مصادر خدمات شایسته گردیده در خسورد پایه خویش به مراسم بیش از پیش سرافرازی یافتند. خواجه ابوالحسن به منصب پنجهزاری از اصل و اضافه سرافراز شد. نوازخان به منصب چهارهزاری سهزارسوار، و یاقوت خان سههزاری هزار و پانصد سوار و نقاره معنای گردید. ابراهیم حسین کاشفری دوهزاری هزارسوار، و نورالله بن قلی دوهزاری هفتصدسوار، و راجه در، مداس دوهزاری هزارسوار، و اسدخان هزار و پانصدی هزارسوار، عزیرالله دوهزاری هزارسوار، لطفالله هزار و پانصدی پانصدسوار، پرورشخان پانصدسوار، و اگر جمیع بندها مفصل نوشته آید بخطول می‌انجامد.

بانجمله يك روز در منزل مذکور مقام فرموده روز دیگر کسوچ کردم. خان عالم از الله آباد رسیده دولت آستان بوس دریافت. دوازدهم ماه مذکور در حوالی موضع جهانسنه منزل شد. درین روز سر بلند ری از دکن آمده ملازمت نمود و به عنایت خنجر تخاصه با پهول کناره سرافراز گردید. عبدالعزیز خان و چندی که همراه لعنت الله رفته بودند خسود را از چنگک بیدولت تخلص کرده به ملازمت پیوستند، و چنان نمودند که در وقتی که لعنت الله تاخت، ما را گمان آن شد که به قصد مبارزت اسب برانگیخته، چون میان مفهوران درآمدیم چاره به جز تسلیم و رضا ندیدیم. الحال قاید یافته خود را بسعادت آستان بوس و سایدیم. با آنکه دو هزار مهر به رسم مدد خرج از بیدولت گرفته بودند چون وقت تقاضای بازپرسی نبود عذر آنها را به راستی خویداری شد.

نوزدهم جشن [۲۹۲] شرف آراستگی باوت و بسیاری از بندهای منصب و عنایات لایق سرافراز گردیدند. میر خصدا الدوله از آنکه آمده ملازمت نمود. فرهنگی که در لغت ترتیب داده بمنظور آورده. الحق سخت پسیار کشیده و خسوب پیروی نموده، و جمیع لغات دا از اشعار قدما مشهود آورده درین فن کتابی مثل این نمی باشد.

راجه جیسنگه به منصب سههزاری هزار و چهارصد سوار سرافراز شد. به فرزند شهریار فیل خاصه عنایت نمود. خلیحت عرض مکرر به موسویخان مقرر گشت. امان الله پسر مهابت خان به خطاب خاتر ادخانی منصب چهارهزاری ذات و سوار نوازش یافته به عنایت علم و نقاره بلند مرتبه گردید.

غرة اردی بهشت ماه الهی بر کنار کوی فتحور نزول اقبال اتفاق افتاد. اعتبارخان از آنکه آمده ملازمت نمود و به تظرع اعطفت مخصوص گشت. ظفرخان و مکرمخان و برادر مکرم خان نیز از آنکه آمده سعادت زمین بوس دریافتند. چون اعتبارخان در محافظت و محارست قلعه

آگره چنانچه از حلال نمکی مصادر و مساعی جمله و ترددات پسنایده گردیده بود به خطاب ممتازخانی سربلندگردانیده به منصب شهزادی ذات و پنجهزار سوار عنایت نمودم، و خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت فرموده به خدمت مذکور رخصت انهضاف ارزانی داشتم. سید بهوه به منصب دوهزادی هزار پا تصد سوار سوار افزاد. مکرم خان به منصب سه هزاری دوهزار سوار شد و خواجه قاسم به هزاری چهارصد سوار نوازنی یافت.

چهارم ماه مذکور منصورخان فرنگی که داور اف گذشته احوال او به [۲۹۲ ب] شرح مرقوم گشته با مغروف برادرش نوبت خان دکنی به زده نمودی دولت از بیدولت جدا شده بخدمت پیوستند خواصخان را نزد فرزند اقبالمند شاه پسر دیز فرستادم. میرزا عیسی تسرخان از ملتان رسیده سعادت آستانبوس دریافت. به همها بتخان شمشیر خاصه عنایت نشد. دهم ماه مذکور نواحی پرگه هندون مسکر اقبال گردید. منصورخان به منصب چهارهزار ذات و سه هزار سوار، و نوبت خان به منصب دوهزادی هزار سوار امتیاز یافتند. یازدهم مقام شد. درین روز ساعت ملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز مقرر گشته بود. حکم فرمودم که شاهزاده های کامگار و امراء تهداد و سایر بندهای جانسپار جویق جوق و قشون قشو نه استقبال شناخته آن فرزند اقبالمند را به آئین لایق به ملازمت آورم. بعد از گذشتن نیمروز که ساعت مسعود مختار بود به سعادت زمین بوس جین اخلاص نورانی ساخت، و بعد از تقدیم مراسم کرنش و تسلیم وادای مرائب توره و ترتیب آن فرزند اقبالمند را به شوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفته نوازش و مهر باشی بیش از پیش ظاهر ساختم. درینولا خبر رسید که بیدولت در وقت عبور از حوالی پرگه آن بیر که وطن مألف راجه مان سنگه است جمعی از او باش را مرسنده آن معموره را تاخت و تاراج نمود.

دو زدهم ماه مذکور ظاهر موضع ساروالی مسکر اقبال گشت. حیش خان را جهت تعمیر متأذل اجمزیر پیشتر رخصت فرمودم. فرزند سعادتمند شاه پرویز را به منصب والای چهل هزاری و سی هزار سوار بلندمرتبه گردانیدم. چون به عرض رسید که بیدولت جنگ سنگه پسر راجه با سورا تعیین نموده [۲۹۳ الف] که به وطن خویش رفته در کوهستان صوبه پنجاب ابواب فتنه و قصاد مفتوح گرداند، صادقخان میربخشی را به حکومت صوبه پنجاب سرا افزاد ساخته به تنبیه و تأدیب اور خصت فرمودم؛ و خلعت و شمشیر و فیل عنایت شد و منصب او را از اصل و اضافه چهارهزاری ذات و سه هزار سوار مقرر داشته به عنایت طرق و تقاره سرانرا از گردانیدم. درین ولا بعرض رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ را که به فتحپوری اشتهاه دارد برادران خرد او شبهی بی خبر بر سر او دیخته اورا بدقتل می رسانند، مقارن این حال

برادرانش بعد رگاه آمده زمین بوس نمودند، و مادر حقیقی او نیز به خدمت پیوست لیکن چنانچه باشد مدعا، خون فرزند خود نشد، و به ثبوت رسانید. اگرچه زشت خوبی او به مرتبه ای بود که کشته شدن آن بی سعادت انسان نداشت بلکه صلاح وقت و مناسب دولت آن بود، لیکن چون اذین بی دولتان نسبت به برادر کلان که به منزله پدر است چنین بسیاری به مظهوه رسیده و عدالت مقتضی اغماض نیست حکم فرمودم که بالفعل در زندان محبوس باشد تا بعد اذین آنچه سزاوار باشد بعمل آید.

بیست و یکم ماه مذکور در جه گجستانگه و رای سورجستانگه از محال جاگیر خودها رسیده دولت رکاب بوس دریافتند. معزالملک ر که بطلب فرزندخان جهان به ملтан فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود. و از صعوبت ضعف و بیماری او معرض داشت. اصلخان پسر خود را با هزار سواره خدمت فرستاده افهارتفُسف و آزردگی بسیار از حرمان ملازمت نموده بود. چون عذر او به فروغ صدق آراستگی داشت مقبول افتاد.

تعیین شدن شاهزاده پرویز به تعاقب شاهجهان بهاتفاق مهابت خان: [۲۹۳ ب] بیست و پنجم ماه مذکور فرزند اقا لمد شاهزاده پرویز با عساکر منصور به تعاقب و استیصال بی دولت و گروه مخدول العاقبت تعیین شد و عنان اختیار شاهزاده کامگار و مداران نظام عساکر خفر آثار به صواب دید مومن الدلوه القاهره بهابت خان حواله شد.

از امرای نامدار و برادران جان ثار که در خدمت شاهزاده بلندآقبال مقرر گشتد بهاین تفصیل است. خان عالم، مهاراجه راجه گجستانگه سر بلند رای، لشکرخان، منصور، راجه جیستانگه، رای سورجستانگه، فاضلخان، رشیدخان، راجه گرد هر، راجه را مدارس کمپهواهه، میر عبدالعزیز، عزیز الله، اسدخان، پروشخان، اکرامخان، سیده زرخان، لطف الله، رای نواین دامن وغیره هم موازی چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالی با بیست لک روپه خزانه همراه نموده شد و به ساعت سعادت قرین آن فرزند اخلاص قرین همعنان فتح و فیروزی رخصت شد. فاضلخان به خدمت بخشیدگی و واقعه نویسی لشکر منصور مقرر گشت. خلعت خاصه با نادری زربت دوزگریان و دامان مر وا رد کشیده، که به مبلغ چهل و پانصد هزار روپه در سر کار فریب یافته بود و فیل خاصه زین کنج نام، ه او و ماده فیل و اسب خاصه و شمشیر مرصع، که قیمت جمله هفتاد و هفت هزار روپه باشد به شاهزاده مرحمت فرمودم؛ و همچنین نسودجهان بیگم خسلعت و اسب و فیل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود؛ و مهابت خان و دیگر اموا در خود شایستگی اسب و فیل و سروپا عنایت شد. و از ملازمان روشناس آن فرزند نیز به عنایات لایق سرافرازی یافتند. درین تاریخ مقر خان به خدمت میر بهخشی خلعت امتیاز پوشید.

مقرر شدن صوبهاداری گجرات به شاهزاده داوربخش و انسالیقی او به خان اعظم، غرّه خردداد ماه الهی [۲۹۴ الف] شاهزاده داوربخش پسر خسرو را به صاحب صوبهگی ملک گجرات سربلند ساخته خان اعظم را به والامتصب اتابلیقی او امتیاز بخشیدم. بعضاً شاهزاده اسپ و فیل و خلعت خاصه و خنجبر مرصع و توق و تقاده مرحمت شد. خان اعظم و نوازش خان و دیگر بندها به نوازشات درخواز مرتبه خود سرافرازی یافتند. اراده خان از تغییر فاصله خان بخدمت پیشیگری ممتاز شد، و رکن السلطنه آصف خان به صاحب صوبهگی ولایت بنگاله و اودیسه فرق عرب برآفرانست. خلعت خاصه با شمشیر مرصع به مشارالیه عنایت شد. ابوطالب پسر او به همراهی پدر مقرر گشت، و به منصب دوهز اری هزار سوادرس افزایی یافت.

سی ام ماه مذکور مطابق توزیعهم شهر ربیع سنه هزار و سی و دو هجری در ظاهر اجمیل بر کاد تعال راناسا گر نزول سعادت اتفاق افتاد. شاهزاده داور بخش به منصب هشت هزار سوادسرافراز گردید. دولت رویه خزانه بهجهت مدد خرج لشکر همراهی او مقرر گشت، و باک لکتروویه مساعده به عمان اعظم حکم فرمودیم. الله یار پسر افخار ییک که در خدمت فرزند اقا المندر شاه هر ویز می باشد حسب الالتماس آن فرزند به عنایت علم ممتاز گردید. تاتارخان به حراست قلعه گوالباردستوری یافت. راجه گجستانگه به منصب پنجهزاری چهار هزار سواد سو بلند گشت.

درینولا از آنکه خبر رسید که حضرت مریم لزمانی به قصای ایزد سیحانه به خلوت سرای جاودانی شافتند. امید که الله تعالی ایشان را غریق بحر رحمت خویش گرداناد.

جنگ سمنگه پسروانها کرن از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت. ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و پچهار زنجیر فیل به رسم پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد. [۲۹۳ ب] باقر خان به خویجداری سر کار اوده، و سادات خان به خویجداری میان دوا آب مقرر گردیدند. میر شرف به خدمات دیوانی، بیو تات سراف از شد.

دوزدهم تیر ماه الهی عرضه شد این صوبه کجرات نویل بخش فتح و فیروزی گردید. تفصیل این اعمال آنکه صوبه کجرات را که جای سکی از سلاطین والاشکوه است در جلد وی فتح را با به بی دولت غایت فرموده بودم. چنانچه در سوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاده و سند بر همن پوکالت او حکومت و حراست آن ملک می نمود. در هنگامی که این اراده فاسد به خاطر حق ناشناس او رسید آن سگ هندو را که پیوسته محترک سلسله نفاق و عناد و مترتب اضایاب فتنه و فساد بود با همت خان و شریه خان و سرافرازخان و بسیاری از بندوهای پادشاهی که جاگیر آن صوبه بودند به حضور طلب نموده که هر برادر اورا به جای او مقرر را داشت؛

و بعد از آنکه سندربه قتل رسید و پادشاه عزیمت یافته عنان ادب اباره صوب مندو تاشه، ملک گجرات را به تیول لعنت الله مقرر تموده که هنرمند کور را با صفوی خان دیوان آن صوبه و خزانه و تخت مرصنی که پنج لک رویه صرف آن شده پرده که به دولت کرویه برآمده وایها را به صبغه پیشگش من ترتیب داده بود طلب نمود. صفوی خان پس از این اتفاق جعفریگ است که در خدمت پدر پسر گوادم به خطاب آصف خان اختصاص داشت. یک صیبه برادر نورجهان پیغم که بهین تربیت من به خطاب آصف خان سرافراز است در خانه اوست و صیبه دیگر ازو بال کلانتر در خانه پادشاه است و هردو از بیک والدهاند. به این نسبت پادشاه بود مقرر [الف] ۲۹۵ کشته که پادشاه و امارت رسید حق سپاهانه او را مسوق گردانیده مصلحت خدمات نمایان شده جن توجه نوشته می‌آید.

بالجمله لعنت الله بیوفا و فدادار نام خواجه سرای خود را به حکومت آن ملک فرستاده او با مددودی بی سرو؛ به احمد آباد در آمده شهر را منصرف گشت. چون صفوی خان اراده دولت- خواهی پیش نهاد خاطرات خلاص مژده داشت در نگاه داشتن نوکر و فراهم آوردن جمعیت و صید دلها همت گماشت، و روزی چند پیش از کهتر از شهر برآمده در کنار نال کانگره به متزل گزید. از آنجا به محمود آباد شافت، و بظاهر چنان نمود که نزد پادشاه بی روم و در باطن بناهه خان و سید دلیر خان و با بوخان افغان و دیگر بنده‌های جان‌سپار و قدویان نایابت قدم با اخلاص که در محل جا گیر خود توقف داشتند به مراسلات و مراجعتات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظار فرست نشد. صالح نام ملازم پادشاه که فوجدار سرکار زیلاند بوده جمعیت نیک همراه داشت از فحوای کارد ریافت که صفوی خان را اندیشه دیگری پیش نهاد خاطراسته، بلکه کهتر هم این معنی را فراگرفه بود لیکن چون صفوی خان جمعیت را دلسا نموده شرایط حرم و احتیاط مرعی و مسلوک می‌داشت نتوانست دست و پا زد. صالح از توهم آن که میادا صفوی خان ترک محابا و مدارا نموده دست به خزانه دراز سازد و پیشینی به کاربرده با خزانه پیشتر شافت و قریب ده لک رویه بهمندو به پادشاه رسانید، و کهترینیز پرده مرصع را گرفته از بی او روانه شد. اما تخت را پجهت گرانی نتوانست همراه برد. صفوی خان قسا بو دانسته از محمود آباد به پر گنه کرنج که از راه متعارف برست دست چوب واقع است و با بوخان در آنجا بود نقل مکان نموده به [ب] ناهر خان و دیگر دولتخواهان بمقابله و پیقام قرار داده که هر کدام از محل جا گیر خود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نی را عظم که صبع اقبال اهل سعادت و شام ادب ارباب شقاوت است از دروازه که بر سمت آنهاست به

شهر در آیند و فسایی خود را در پر گنگه مذکور گذاشته، خود بابسوخان وقت سحر به سواد شهر رسیده در باع شبان لحظه‌ای توقف می‌نماید تا خوب روشن شود و دوست دشمن تمیز توان کرد و بعد از جهان افزودی صبح سعادت چون در دولت را گشاده یافته، با آنکه اثرب از ناهرخان و دیگر دولتخواهان نبود به توهم آنکه می‌باشد مخالفان آگاهی یافته درهای قلعه را مستحکم سازند تو کل به تأثید ایزد نصرت بهش نموده از دروازه آمد و سارنگور به شهر درآمد مقارن این حال ناهرخان نیز رسیده از دروازه آمد و داخل شهر شده، خواجه‌سرای لعنت الله از تبرنگی اقبال بیزوال وقوف یافته به خانه شیخ حیدر تبریه میان وجه‌الدین پناه برداشتند های شایسته خدمت شادیانه فتح و تصرف بلند آوازه ساخته به استحکام برج و باره پرداختند و چندی را بر سرخانه محمد تقی دیوان بیدولت و حسن بیگ بخش او فرستاده آنها را به دست آوردند، شیخ حیدر خود آمده صقی خان را آگاه ساخت که خواجه‌سرای لعنت الله درخانه من است اورا هم دست به گردن بسته آوردند، و جمیع ملازمان و متنسبان بی دولت را محبوس و مقید ساخته خاطر از ضبط و نسق شهر پرداختند و تخت مرصع با دولکروپیه نقد و اسباب و اشیایی که از بیدولت و مردم او در شهر بود به تصرف دولتخواهان درآمد. چون این خبر به بیدولت رسید لعنت الله را با همتخان و شرزه‌خان و سرافرازخان و قابل بیگ و [الف] ۲۹۶ دست بهادر و صالح بدجشی و دیگر عاصیان بیعاقبت چه از بندهای پادشاهی و چه از مردم خود قریب پنج شش هزار سواره موجود بر سر احمد آباد تعیین نمود، صقی خان و ناهرخان از آگاهی این پایی همت افشارده به دلاسای سپاهی و فراهم آوردند جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هرچه مددست آمده بودحتی تخت را شکسته به علوه مردم قدیم وجد بد قسمت نمودند راجه کلیان زمیندار ایدر پسر لال کولی و سایر زمینداران اطراف را به شهر طلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند. لعنت الله به کومک مقید نشده در عرض هشت روز خود را از مندو به بروده رسانید.

دولتخواهان به رهنمایی همت و بدرقه توفيق از شهر برآمده در کنار تال کانکر به معسکر قبال آراستند. لعنت الله را به خاطرمی رسید که شاید جو قنودی و تیز جملوی سر رشته انتظام دولتخواهان از هم توانم گشیخت. چون از برآمدن بندهای حق گذار آگاهی یافت در بروده عنان ادب بارگشید و تا رسیدن کومک توقف گزید و بعد از آنکه عاصیان بدرس انعام به آن سر فته ایام ملحق گشتند قدم ضلالت و گمراهی پیش نهاد و بندهای دولتخواه از کانکر به کوچ نموده در ظاهر موضع بتوه نزدیک به مزار قطب عالم فرود آمدند، لعنت الله سه روز راه را به ده روز پیموده از بروده به محمود آباد پیوست، چون دلیرخان نسایی شرزه‌خان را از بروده

گرفته به شهر آورده بود و سایی سرافرازخان نیز در شهر بود صنیخان به هردو مخفی کس فرستاده پیغام داد که اگر به رهمنوی سعادت داشت عصیان از لوحه پیشانی مبودیت زدوده خود را در سلک سایر بندهای دولتخواه منظم می‌سازند ها قبیت شما در دنیا در عقی مفرونه بصلاح [۲۹۶] و سداد خواهد بود والاعیال و اطفال شما را متعرض ساخته به انواع خواری سیاست خواهم کرد. لعنت الله ازین معنی آگاهی یافته سرافرازخان را به بیانهای از خانه ملبداشته مقید گردانید. چون شرذه عنان و همتخان صالحخان بدخشی با هم اتفاق داشتند و یکجا فرود می‌آمدند شرذه عنان را توانست به دست آورد.

با الجمله بیست و یکم شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت الله از جایی که بود سوار شده عساکر نکبت تأثیر را ترتیب داد. دولتخواهان نیز افواج اقبال آراسته مستعد قتال و جدال گردیدند. لعنت الله را به عطا طرمی رسید که از دلیر آمدن من پای همت آنها از جای خواهد رفت و کار به جنگ ترسیله پریشان و متفرق خواهند گشت. چون ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده کرد تا ب نیاورده به جانب دست چپ عنان ادبارتافت و به ظاهر چنان نمود که درین میدان داری نفعیگز زیر خاک پنهان ساخته اند و مردم ما ضایع خواهند شد بهتر آنست که در عرصه سر کیج رفته جنگ اندازیم، و این اندیشه باطل و تدبیرات فاسد از تأثیرات اقبال بود. چه از انحراف عنان او آورده هزیست بر زبانها افتاد و پهادران عرصه فیروزی گرم و گیرا از پهلو و آمدنند و آن بی سعادت به سر کیج توانست رسید و در موضع بازیچه دایره کرد، و دولتخواهان در ده مالود که قریب سه کروه فاصله بود معاشر اقبال آراستند.

صبح روز دیگر افواج ترتیب داده به آئین پسندیده متوجه کارزار گشتد و ترتیب افواج بدین نمط قرار یافت. در هر اول ناهرخان و راجه کلیان زمینه از ایدر و دیگر پهادران جلاالت آثار کارطلب گردیدند. در جر اتفاق دلیرخان و سید سید و جمعی [۲۹۷] از بندهای اخلاص شعار مقرر شدند و در پر اتفاق با یونخان و سید معقوب و سید غلام محمد و دیگر فدائیان جان ثار قسر از گرفتند و در غول صنیخان و کفایت خان بخشی و بعضی از بندهای شایسته خدمت پای همت افشدند، و از اتفاقات حسنیه جایی که لعنت الله فرود آمله بود زمین پست و بلند بود و زقوم زار انبیه و کوچه های تنگ داشت. بنا برین سلسله افواج او انتظام شایسته نیافت. اکثر مردم کاری خود را همراه رسم بهادر بیش کرده بود. اگرچه همتخان و صالح ییگز نیاز پیش قدمان ضلالت بودند لیکن بسیار نکبت آثار او نخست جنگ با تاهرخان و همتخان افتاد و چنانش نمیانشد. قضا را همتخان به زخم نفعیگه برخاک هلاک افتاد، و صالح بیگ را با با بونخان و سید معقوب و سید غلام محمد و دیگر بندهای مبارزت دست داد. در

عین زد و خورد فیل سید غلام محمد رسیده اورا از اسب جدا ساخت و به زخم‌های کاری به خالک نگونساری افتاد. تاهرخان به زخم شمشیر از ریافت و قرین صد کم اوجان نثار گردیدند. درین وقت فبلی که دریش فوج عصیان بود از آواز تنگ روگردان شده به کوچه تنگ که از هر دو طرف زقوم زار داشت درآمده بسیاری از مقهوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فیل سربره انتظام مخالفان از هم گسیخت. درین حال سید لیرخان از دست راست درآمده کارزار کرد. لعنت الله از کشته شدن همت خان صالح آگاهی نداشت به قصد کومک آنها نیزه گرفته بازگشی ادبی برانگیخت. چون بهادران قوج هراول ترددات نمایان کرده اکثر کشته و زخمی شده بودند از رسیدن لعنت الله تاب نیاورده انحراف عنان نمودند و نزدیک بسود که چشم زخمی عظیم رسید که درین حال تأبید ایزد دوال جلال به جلوه [۲۵۷ ب] درآمد و صفحی - خان از غول به کومک قوج هراول شناخت. مقارن این حال خبر کشته شدن همت خان صالح به لعنت الله رسید. از نمایان شدن قوج غول و آمدن صفحی خان پای همت او از جای رفته آواره دشت هزیمت و تاکامی شد. سید لیرخان تایک کروه تعاقب نموده بسیاری از هزیستیان راه‌هدف تبع انتقام ساخت.

قابل بیگ نمک حرام یا جمعی از مقهوران با فرجام اسیر سرپنجه مکافسات گردیدند. چون لعنت الله از سرافراز خان جمعیت خاطر نداشت در روز جنگ اورا بر قلی مسلسل نشانده بیکی از غلامان خود دامکل ساخته بود که اگر شکست افتد اورا به قتل رساند و همچنین بهادر پسر سلطان احمد را نیز با ذنجیر بریکی از فیلان سوار کرده اجازت قتل داده بود. در وقت گریختن موکل پسر سلطان احمد اورا به جمدهر می‌کشد و سرافراز خان خود را از بالای فیل به ذیر می‌اندازد و موکل او در آن سراسیعگی از روی اضطراب فخمی به او می‌زند اما کار گرنی افتاد. صفحی خان اورا به کارزار دریانه به شهر مسی فرستند و لعنت الله نا بروده عنان ادبی باز نکشید و چون نسایی شرزه خان در قید دولتخواهان بود ناچار آمده صفحی خان را دید.

بالجمله لعنت الله از بروده به بھرونچ شنافت. فرزندان همت خان در قلعه مذکور بودند، اگرچه و را در قلعه راه ندادند اما پنج هزار محمودی به رسم اقامت فرستادند و او سه روز در بیرون قلعه بھرونچ به حال تیاه گذرا نیده روز چهارم از راه دریا به پندر سورت رخت ادبی کشید و قریب دو ماه در پندر مذکور پسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و چون سورت درجا گیرید و دولت بود قریب چهار لک محمودی از متصدیان او گرفته آجنه به ظلم و بیداد [۲۹۸ الف] از هرجهت بدل است آمد متصرف شد و باز بخت برگشتهای ستاره سوخته

فر هم آورده در بر هانپور خود را به بی دولت رسانید.

القصه چون از صفوی خان و دیگر بنده های حق شناس که در صوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته به ظهور پیوست هر کدام به انواع نواذش و مراجم سر بلندی یافتد. صفوی خان هفتصدی ذات و سیصد سوار منصب داشت سه هزاری دوهزار سوار ساخته به خطاب می خان جهانگیر شاهی و علم و نقاره سرافرازی بخشیدم. تاهرخان هزاری دویست سوار داشت، به منصب سه هزاری دوهزار و پانصد سوار عز امتنان یافته به خطاب شیرخان و عنایت علم و اسب و فیل و شمشیر مر صمع فرقی عزت افراحت. او نیزه سنبلدیو برادر بوریمل لونوره است که حاکم رایسین و چندیبری بود. چون شیرخان افغان قلعه دیسین را محاصره نمود مشهور است که او ر قول داده به قتل رسانید و اهل حرم او به اصطلاح هنود جوهر کرده خسود را به آتش غیرت و ناموس صوختند تا دست نامحرم به دامن عصمت آنها نرسد، و فرزندان و اقرام او هر کدام به طرفی افتادند. پدر ناهربخان که خان جهان نام داشت نزد محمدخان (فاروقی) حاکم آسیر و بر هانپور رفته تو کرشد چون محمدخان و دیعت حیات سپرد حسن پسر او در صغر سن به جای پدرنشست. راجه علی خان برادر محمدخان آن خردسال را در قید کرده خود مقلد امور حکومت گشت. بعد از چند گاه به راجه علی خبر رسید که خان [ب] ۲۹۸] جهان و جمیعی از تو کران محمدخان اتفاق نموده اند و فرار داده که نصد تو کنند و حسن خان را از قلعه برآورده به حکومت بردارند. راجی علی خان پیش دستی نموده خان جهان جشی را با سیاری از ابطال رجال بر سرخانه خان حهان فرستاد که یا او را زنده به دست آورند یا بقتل رسانند. مشارالیه بر ناموس خود قدم غیرت افسرده به جنگ ایستاد، و چون کار برو تنگ شد جوهر کرده از حیات مستعار در گذشت. در آن وقت تاهرخان بقایت خردسال بود، خان جهان حشی از راجه علی خان التماس نموده اورا به فرزندی برداشت و مسلمان ساخت. بعداز فوت او راجه علی خان در مقام تریست، هر خان در آمده رعایت احوال به واجی می نمود. چون پدر بزرگوار ائمه الله بر هانه قلعه اسیر را قطع کردند مشارالیه به خدمت آن حضرت پیوست و آذر رشد از تاصیه احوال او دریافته به منصب لا یق سرافراز فرمودند و پسر گنه محمدپور را از صوبه مالوه به جاگیر او عنایت نمودند، و در خدمت من بیشتر از پیشتر رفقی کشید. الحال که توفیق حق گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنان لا یق بود که یافت.

صفت سادات پارهه: سید دلیرخان از سادات پارهه است. سابق نامش سید عبدالوهاب بود منصب هزاری هشتصد سوار داشت، به دوهزاری هزار و دویست سوار و علم سرافراز گشت. پاره به زبان هندی دو زده را گویند چون در میان دو آب دوازده ده نزدیک

هم واقع است که وطن این سادات است بنا بر این به سادات بارهه اشتهرایافته‌اند. بعضی مردم در صحت نسب بینها سخن دارند لیکن [الف] شجاعت اینها بر هانی است قاطع رسمیات. چنانچه درین دولت هبیج معز که تبدیل شده که اینها خود را نمایان نسخته باشند و چندی به کار نیامده باشند. میرزا عزیز کو که همیشه میگفته که سادات بارهه بلاگردان این دولت‌اند. الحق چنین است با بوخان افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزار و پانصد ذات و هزار و دویست سوار حکم شد. همچنین دیگر بنده‌های دولتخواه در خود خدمت و جانفشاری همراه ای بلنگ و مناصب ارجمند کام دل بو گرفتند.

درین ولا اصلخان پسرخانجهان را به کومک فرزند داور بخش به صوبه گجرات تعیین فرمودیم؛ و تورالدین قلی را به صوبه مذکور فرستادیم که شریه خان و سرافرازخان و دیگر اعیان لشکر عاصی که امیر سرپنجه مکافات شده‌اند مجبوس و مسلسل به درگاه بیارد. درین تاریخ به عرض رسید که منوچهر پسر شاهنوازخان به رهمنوی سعادت از پیداوت جدا شده به خدمت فرزند اقبال‌الملک شاه پرویز پیوست. اعتقادخان حاکم کشمیر به منصب چهارهزاری ذات و سه هزار سوار سرافرازی یافت.

چون قراولان خبر آوردند که درین تزدیکی شیری نمایان گشته خاطر را به شکار آن رفبت شد. بعد از درآمدن به بیشه سه شیر دیگر نمایان گردیدند هر چهار را شکار کرده به دولتخانه مراجعت نمود. همچنانکه طیعت به شکارش می‌باشد تا شکار شیر میسر باشد به شکار دیگر دستوری تمی‌دهد.

سلطان مسعود پسر سلطان محمود انارالله بر هانه نیز به شکار شیر رعیت معمول داشته و از شیر گشتن او آثار غریب در تاریخ مذکور و مسطور است. خصوصاً در تاریخ یهقی که از آنچه برآی [ب] العین مشاهده نموده بطریق روزنامه‌چه ثبت کرده از آن جمله می‌تواند گفته: دوری در حدود هندوستان به شکار شیر رفت و فیل سوار بود، شیری ساخت بزرگ از بیشه برآمد و رو به فیل نهاد خشتش بینداخت و بر سینه شیر نداشتم و شیر از درد و خشم خیز زده به ققای فیل برآمد، و فیل می‌طپید. امیر به ذانو ایستاده چنان شمشیری زد که هر دو دست شیر قلم کرد و شیر ناز پس افتاده جان بداد.

مراهم در ایام شاهزادگی چنین اتفاق افتاده که در حدود پنجاهم به شکار شیر رفتم شیری قوی جنه از بیشه برآمده نمایان شد، از بالای فیل بندوقی بروزدم. شیر بهشدت غضب از حا جسته بسی هقای فیل برآمده و فرست مقضی آن شد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمايم. سر بندوق را گردانیده بذانو درآمد. به دودست سر بندوق را چنان بر سر و روی

او زدم که از آسمیه سری بر زمین افتاده و جان داد. و از غرایب آنکه در کوکلوه بن روزی به شکار گرگ رفته بودم بر فیل موارد بودم. گرگی از پیش برآمد، تیری بر بالای مستند نزدیک به بنا گشش آن زدم که قریب به بیک وجب فرو نشست و به همان تیر افتاد و جان داد، و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت کمان بیست تیر زده اند و نمرده، چون از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می‌دارم.

در بیست و نهم ماه مذکور عقد مروازیدی به جنگت سنگه پسر را تاکردن عنایت شد. درین ولا بعرض رسید که سلطان حسین فرمیندار پکه‌لی و دیهیت حیات سپرد. منصب وجایگز او را به شادمان پسر کلان اولطف نمودم.

هفتم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبال‌المتد شاه پرویز از شکر ظفر اثر رسیده به نوید فتح سامعه افروز اولیای دولت ابد اتصال گردید و عرضداشت آن فرزند مشتمل بر حقیقت جنگ و ترددات بهادران با نام [۳۰۰ الف] و تنه‌گذاری نمود. شکر این موهبت که از عنایات مجده الهی بود به تقدیم رسید. شرح این مجمل آنکه چون عساکر منصور در موکب شاهزاده والاقدار از کریوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه درآمد بیدولت با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم از مندو به عزم زدم و بآمد جمعی از برگیانی دکن را با جادوای و اودی رام و آتشخان و دیگر مقهوران سیاه بخت پیش از خسود گسل نمود که بر دور اردوی ظفر قرین به فراقی بسر آیند. مها بتخان ترتیب افواج به توز کشایسته نموده شاهزاده والاقدر را در قول جای داده خود به همه افواج وارد میده در سوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم و احتیاط نکاری برد و بر کیان از دور خسود را نموده قدم جرات و جلادت پیش تهادند. روزی نوبت چند اولی منصورخان فرنگی بود. در وقت فرود آمدن اردو مها بتخان پیچه احتیاط بیرون لشکر فوج بسته ایستاده بود. تا مردم به فراخ خاطر دایره کنند. چون منصورخان در اثنای راه پیاله خورده سرمست پاده غرور به منزل می‌رسد بحسب اتفاق فوجی از دور نموداری شود و خیال شراب اورا بربن می‌دارد که باید تاخت و بی آنکه برادران و مردم خود را خیر کند سوار شده می‌تازد و دوسه بر کی را پیش اند خنثه ت جایی که جادوای و اودی رام با دو سه هزار سوار صفت بسته ایستاده اند زده زده می‌برد و چنانچه ضابطه آنها است از اطراف هجوم آورده او را در میان می‌گیرند و تا رمقی داشته دست و پا زده در راه انخلاص جان تثار می‌گردد. درین ایام مها بتخان پیوسته رسول و رسایل صید دلهای رمیله جمعی که از روی احتیاط و خطر از همراه بیدولت بودند می‌نمود و چون مردم آیه یاسن از صحنه احوال او می‌خوانند از آن جانب نیز نوشته‌های فرستاده قول خواسته بودند بعد از آنکه بیدولت از قلعه مندو برآمد نخست جماعه بر کیان را پیش فرستاد و از پس آنها و ستم خان و تقی خان و

برق اندازخان را پاگروه توپچیان دو نه ساخت، آنگاه داراب و بهم ویرم بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانه گردانید. [۳۵۰ ب] چون به خود قرار گنجنگ صفت نتوانست داد و همیشه بر قرقها داشت بلان مست جنگی را با اربابهای توپخانه از آب تر بدله گذرانیده جویده از پی دار ب و بهم خود هم روی ادبای ره عرصه کارزار نهاد.

روزی که حوالی کاپلاده مسکر اقبال گردید بدولت تمام لشکرنکبت اثر خود را بمقابل فوج منصور فرستاده خود با خانخانان و مددودی یک گروه عقب ایستاده بر قرندادخان که از مهابت خان قول گرفته در کمین بود وقتی که لشکرها در بر ابرهم صفت کشیدند قابو باشند با جماعه برقدادخان تاخته خود را به لشکر منصور رساید و همه راه چهان نگیر پادشاه سلامت کنان می آمد تا به مهابت خان رسید. مشارالیه به مسلازمت قردنده اقتا امده بسرده به مراحم پادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده ساقی بهاء الدین نام داشت و توکر زین خان بود. بعد از فوت او درسلک توپچیان رومی منظم گردیده، چون خدمت خود را گرم و چسبان میکرد و جمیعی با خود همراه داشت لایق تریت دانسته به خصاب برقدادخانی سرافراز ساختم، در وقتی که بدولت را بدقن می فرستاده مشارالیه رامیر آتش ساخته همراه او تین ساختم. ۱ گرچه در اینجا داغ لعنت بر ناصیه عبودیت نهاد ایکن عاقبت بخبر ظاهر شد و به وقت آمد.

همان روز رستم خان که از توکران عمدہ او بود و اعتبار تمام بروداشت چون یافت که دولت ازوبرگشته است از مهابت خان قول گرفته بر همدونی معذلت و بدرقه توفیق با محمد مراد بدخشی و دیگر منصبداران که همراه او بودند از لشکرنکبت اثرا و پیرون تا قهقهه به موکب اقبال شاهزاده والاقدر پیوست. بدولت را از شنیدنین اخبار دست و دل از کار رفت و پسر تمام توکران خود چه جای پنهانهای پادشاهی که همراه او بودند بی اعتماد شده از غایت تو هم شباشب کس فرستاده مردم پیش را نزد خود طلبیده فرادبر قرار اختیار نموده، سراسمه از آب تر بدله عبود کرد. درین وقت باز جنگی [۳۵۱ الف] از ملازمان او قابو یافته جدا شدند و به خدمت فرزند سعادتمند پیوسته در خورخانات خویش نوازش یافتند: وهم درین روز که از آب تر بدله می گذشت تو شتهای به دست مردم او افتداد که مهابت خان در جواب کتابت زاهد خان نوشته به عاطف و مراحم پادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده، در آمدن ترغیب و تحریض سپارتموده بود، آنرا بجنس نزد بدولت بر دند و اورا از زاهد خان به گمان و بی اعتقاد شده اورا با سه پسره جیوس گردانید.

راهد خان پرس شجاعت خان است که از امرا و بندوهای معتمد پدر بزرگوارم بود؛ و من این بسعادت دا نظر به حقوق خدمت و نیست خانه زادی تریت فرموده به خطاب خانی و

منصب هزار و پانصدی سرافراز ساخته همراه بیدولت به خدمت فتح دکن رخصت فرمود. درین ولا که امرای آن صوبه را به جهت مصلحت قندهار طلب فرمود با آنکه فرمان از روی تاکید خصوص به او صادر شد آن بی سعادت به درگاه نبامده خود را زندویان و هواداران بیدولت ظاهر ساخت و بعد از آنکه از حوالی دهی شکست خورده برگشت، با آنکه عیال‌المندی نداشت توفیق نیافت که خود را به ملازمت رساند و غیر خجالت داغ هصیان از لوح پیشانی پاک ساخته عذر تقصیر گذشته درخواهد تا آنکه منتق حقيقة او را به این روز مبتلا ساخت و مبلغ یک لک و سی هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت.

#### فرود

چو بدکردی مباش این رآفات که واجب شد طیعت را مکاودت، لجمله بیدولت به سرعت از آب بر بسی گذشته تمام کشتها را به آن طرف کشید و گذرهای را به اختقاد خود استحکام داده بیرم بیگ بخشی خود را با فوجی از مردم معتمد خود و جمعی از برکیان دکن در کنار آب گذاشته از ابدهای تویخانه در برای برنهاده خود به جانب قله اسیر و برهانپور عان ادبار معطوف ساخت. درین وقت نفی ملازم او قصد خانه خانان را با توشته دستخط او که نزد مهابت خان فرستاده بود گرفته پیش بیدولت بردا در عنوان مکترب این بیت مرقوم بود.

#### بیت

سد [۳۰۱] کس بنظر نگاه میدندم وزنه پیرسلمه زبی آرامی  
بیدولت او را پ او لاد از خانه طلبداشته بوشته را به او نمود. اگرچه عذرها گفت  
لیکن چوابی که مسموع افتاد توانست سامان نمود. القصه اورا با داداب و دیگر فرزندان  
متصل منزل خود نظر بند نگاه داشت و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارند  
پیش او آمد.

درین ولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبال‌المند را که عرضداشت فتح آورده بود سه  
خطاب خوشخبر حانی سرافراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان به  
شاهزاده و مهر بت خان مخصوص خواصخان فرستاده بهونچی مرصع گر نیها به جهت فرزند  
اقبال‌المند و شمشیر مرصع به مهابت خان عنایت شد. و چون از مهابت خان خدمات شایسته به  
ظهور پیوسته بود به منصب هفت هزاری دات و سوار سرافرازی بحشیدم. سید صلابت خان  
از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و مورد عنایات حاصل گردید. مشارالیه از تعینات  
صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالی دهلي شکست خورده به مندو رفت او فرزندان

خود را در حدود متعلقه عنبر به صیانت ایزدی سپرده زد و نامتعارف خود را بملازم رسانید.

میرزا حسن پسره‌ی هزارستم صفوی به خدمت فوجداری سرکار بهراچ دستوری یافته به منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشت. لعل بیگ داروغه دفترخانه نزد فرزند اقبالتند شاه پرور فرستاده خلعت خاصه با تادری به آن فرزند و دستار به مهابت خان مصحوب او هنایت شد. خواص خان که ساخته نزد آن فرزند رفته بود آمده ملازمت نمود و عرضیداشت مشتمل بر اخبار خوش آورد. خانزاد خدن پسر مهابت خان را به مضمب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم.

درین ولا روزی به شکار نیله‌گاو خوشوقت بودم. در اثنای شکار ماری در نظر آمد که طولش دوونیم ذرع و ضخامتش مقادیر سردست بود و نصف خرگوش را فربوده و نصف دیگر را در فرو بیند بود. چون قراولان برداشته نزدیک آوردند خرگوش از دهانش افتاد. فرمودم که باز به دهانش درآورند، هرچند [۳۰۲] الف] رور کردند نیارستند درآورده. چنانچه از زور بسیار کشح دهانش پساره شد. بعد از آن فرمودم که شکمش را چاشکردند اتفاقاً خرگوش دیگر درست از شکمش بیآمد. این قسم مار را در هندوستان چنیل می‌گویند و به مرته‌ای کلان می‌شود که کوتاه پاچه را درست فرو می‌بود لیکن زهر و گزندگی ندارد.

روزی در همین شکار یک ماده نیله‌گاو را به بندوق زدم از شکمش دو بیچه رسیده بیآمد چون شنیده شده بود که گوشت پره نیله‌گاو للذبد و لطیف میباشد به باور جیان سرکار فرمودم که دو بیچه ترتیب داده آوردن. بیتكلف خالی از اند و نزاکت نبود.

در پانزدهم شهریور ماه الهی رستم و محمد مراد و چنانی دیگر از توکران بیدولت که به رهنمون سعادت از و جدا شده خود را به ملازمت فرزند اقبالتند شاه پروریز رسانیده بودند، حسب الحکم به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافتند. رستم خان را به منصب پنجهزاری ذات چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاری پانصد سوار سرافراز ساخته به عواطف روزافزون امبلوار گردانیدم. رستم خان بدخشی الاصل است نامش یوسف بیگ بود. نسبت قرابت به محمد قلی صفاها نی دارد که وکیل و مدار علیه میرزا سلیمان بوده است. اول درسک بنده‌های درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبه‌ها بسر برد، داخل هتصبد اران خود بود. به تقریبی جاگیر او تغیر شده نزد بیدولت آمده ملازمت گشت. اد سیر و شکر و قوف تمام داشت، و در پیش او ترددات هم کرده خصوص در مهم را با، و بیدولت او را در

سایر نوکر ن خود برگزیده و به مرتبه امارت رسانیده بود. و چون من عنایت بسیار بـه او کردم حسب الائمه، او خطاب و علم و نقاره به مشارالله مرحوم فرمودم، و یکچندی بـه وکالت ونیابت او حکومت گجرات داشت، و بدhem سرپراه نگرده بود. محمد مراد پسر مقضوه میر آست که از قدیمان وایر یان میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ بود.

درین تاریخ سید نهود از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و نوادالدین قلی چهل و  
یک نفر از مخدولان بعاقبت را که [۳۰۲ ب] در لجمد آبادگر فتار بودند مقید و مسلسل به  
درگاه آورد. شرمنه خان و قابل پیشگ را که سر کرده از باب فساد بودند در پی فیل مست  
نداخته به پاداش رسانید.

بیستمه مذکور مطابق هژدهم شهر آذی قعده فرزند شهریار را از نواسه اعتمادالدوله  
حن جل سبحانه صمیمه‌ای کرامت فرمود. امید که قدمش برین دولت مبارک و فرخنده باد.  
بیست و دوم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت و سال پنجم و پنجم از عمر این  
پیازمند به مبارکی و فرخی آغاز شد. به دستور هر سال خود را به طلا و اجناس وزن فرموده  
در وجه ارباب استحقاق مقر را داشتم. از آن جمله به شیخ احمد سرهندي دو هزار روپیه عنايت  
شد.

غره مهره‌ماه الوي مير جمهه به منصب سه هزاری ذات و يك هزار و پانصد سوار سرافرازی يافت. جو هرخان خواجه سرای به منصب يك هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت. مقیم بخشی گجرات به خطاب کفايت خانی سربلندی يافت. چون بیگناهی سر فراز- خان خاکش نشین گردید او را از بد درآورده مرتبه کودنش دادم. حسب الاتمامس فرزند شهریار به منزل اورفه شد. چشم عالی آراسته پیشکش‌های لایق کشید و به اکثری از بنده‌ها سروی داد.

درین ولا عرضداشت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسید که بدولت از آب برها نپور گذشته سرگشته وادی صلالات گشت. تفصیل این اجمال آنکه چون از آب تربده عبور نموده تمام گشتهای را به آن طرف برده کار دریا و گذر هارا به توب و تفنگ استحکم داده و پیرم یگچ را با پسبری از بخت برگشتهای ستاره سوخته در کنار آب گذاشته به جانب آسیرو ویرها نپور رخت ادب اکشیده خان خانان و داراب را نظر بند پاخود همراه بردا.

**قلعه آسیم:** اکنون مجمل حقیقت قلعه آسیر بجهت شادابی سخن ناگزیر است. قلعه مذکور در ارتفاع و استحکام و ممتاز از غایت اشتهر محجاج به تعریف و توصیف نیست. پیش از رفتن پیدوالت به دگن، حواله حواجه نصرالله ولد خواجه فتح‌الله شریعتی بود که

از ملازمان و خانزادن قدیم الخدمت است. در ثانی الحال بالتماس [۳۰۳ الف] بدولت حواله میر حسام الدین پسر میر جمال الدین حسین شد، و چون دختر تقابی نورجهان بیگم در خانه اوست وقتی که بدولت از حوالی «علی شکت خورده به جانب مالوه و ماندو عطف عنان نمود نورجهان بیگم به میر مذکور نشانها فرستاده تأکید فرمودند که زنهار الـ زنهار بدولت و مردم اورا بپرامون قلعه نگذارند، و برج و باره را استحکام داده ادای حقوق لازم شناسند، و نوعی نکند که داغ افعت و کفران بر تاصیه سیادت و عزت او نشینند. الحق (خوب) استحکام (داده) و سامان قاعه مذکور به مرتبه است که مرغ انديشه بدولت سرحواشي آن نتو ند برواز کرد. و تسخیر آن به زودی ممکن و میسر نباشد.

بالجمله چون بدولت شریفا نام ملازم خود را فرد مشار لیه فرستاده به ترتیب مقدمات بیم و امید او را از راه برده مقرر نمود که چون به گرفتن نشان و تخلع که فرستاده ام از قلعه نه زیر آید دیگر اورا بالای قلعه نگذارد. آن بی سعادت به مجرد رسیدن شریفا حقوق تربیت و دعا یا ر بر طاف سیان نهاده، بی مضـیـه و مـیـلـه قلعه را به شریفا سپرد و خود با زن و فرزند بر آمده نزد بدولت رفت و بدولت او را به منصب چهارهزاری و علم و نقاره و خطاب مرتضی خانی بدنام ازـلـ وـابـدـ وـملـعـونـ دـبـنـ وـدـتـبـ سـاختـ. القصه چـوـنـ آـنـ بـختـ بـرـگـشـتهـ بـهـ پـایـ قـلعـهـ اـسـبـرـ رسـیدـ خـانـخـانـانـ وـ دـارـابـ وـسـایـرـ اـولـادـ بـدـنـهـادـ وـ رـاـ باـ خـودـ بـهـ بالـایـ قـاعـهـ سـرـ وـ سـهـ چـهـارـ رـوـرـیـ درـ آـنـجـیـجاـ بـسـرـ بـرـدـهـ آـذـوقـهـ وـسـایـرـ مـصـالـحـ قـلـعـهـدارـیـ خـاطـرـ وـاـپـرـداـختـ. قـلـعـهـ رـاـ بـهـ گـوـپـالـ دـاـسـ نـامـ رـاجـبـوـتـیـ کـهـ سـاـبـقـ نـوـ کـرـسـرـبـلـدـ رـایـ بـودـ وـ دـرـهـنـگـامـ رـقـنـ دـکـنـ مـلـازـمـ اوـشـدهـ بـودـ سـپـرـدهـ، عـوـدـاتـ وـ اـسـبـابـ زـیـادـتـیـ رـاـکـهـ بـاـ خـودـ گـرـدـانـیدـ مـتـعـدـ بـودـ درـ آـنـجـاـگـذـاشـتـ، وـ هـرـسـهـ مـنـکـوـحـهـ خـودـ رـاـ بـاـ اـطـفـالـ وـ کـنـیـزـیـ چـنـدـ ضـرـورـیـ هـمـراـهـ گـرـفتـ. اـوـلـ قـصـدـشـ اـینـ بـودـ کـهـ خـانـ بـرـهـانـیـورـشـافتـ.

درینوقت لعنت الله گمراه با جهان ادبیار و نحوست اد سوزت آمده به او پیوست. بدولت اذ غایت اختراز سر بلند رای بسر رای بهوج هاده را که [۳۰۳ ب] اذ بندۀ هـی را چپوتان مردانه صاحب الوس است در میان داده به دسل و رسائل حرف صلح مذکود ساخت. مهابت خان گفت که تا خانخانان نیاید صلح صورت پس دیر نیست. همگی مقصده آنکه به این وسیله آن سر گروه محتال را که سر حلقه از باب فساد و عناد است از او جدا ساره.

بدولت ناچار اورا از قید برآورده به سوگند مصحف اصمینان خاطر خود نموده بجهت دلچسپی و استحکام عهد و سوگند به درون محـنـ بـرـدـهـ مـحـرـمـ سـاخـتـ، وـ زـنـ وـ فـرـزـنـدـ خـودـ رـاـ پـیـشـ

او آورده انواع و اقسام الحاح و زاری به کار گردید. خلاصه مقصودش آنکه وقت مانگش شده و کار به دشواری کشیده خود را به شما سپردم؛ حفظ عزت و ناموس ما بر شما است. کاری باید کرد که زیاده برین خواری و سرگردانی نکشم.

خانخانان به عزیمت صلاح از بدولت حدا شده متوجه لشکر ظفر اثر گردید و قرار یافت که مشارالیه در آن طرف آب بوده به مراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید. فضای را پیشتر از رسیدن خانخانان به کنار آب، چندی از بهادران جلاعت قرین و جوانان نصرت آین شنی قابو یافته از جایی که مقهوران عاقل بودند عبور نمودند. از شبین این خبر از کان هست آنها تزلوں پذیرفت و برمیگش تواتست پایی ضلالت وجهالت بر جا داشته بمدافعه و مقابله پرداخت، و تا برخود می‌جیبید کس بسیار از آب گذشت و در همان شب مفسدان سیاه بخت مانند بنات النعش از هم پاشیده راه گوییز سپردند. خانخانان از نیرنگی اقبال می‌زوال در شش در حریرت افتاد. نه روی رفتن و نه رای آمدن، درین وقت مکرر نوشتهای فرزند اقبال‌المند مبنی بر تبیه و رهمنوی سعادت و مشتمل بر دلاسا واستعمالت بی‌درپی رسیده و خانخانان از صفحه احوال بدولت صورت پاس و نقش ادبی در رفته به توسط مهابتخان به خدمت فردند اقبال‌المند شناخت، و بدولت از رفتن خانخانان و عبور لشکر منصور از آب نریده، و گسریختن برمیگش، وقوف یافته دل به پای نهاده با وجود طغیان آب و شدت باران [۳۵۴ الف] به حال تباه از دریا، نیتی گذشته به جانب دکن روانه شد. درین هرج و مرچ اکثری از بندهای پادشاهی و ملازمان او کام و تا کام جدا ای ختیار نموده از همراهی او باز ماندند.

چون وطن جادو ری، واودارام و نشخان در سر راه بود بهجهت مصلحت خویش چند منزل رفاقت نمودند. اما جادو رای به اردی از نیامد و به فاصله یک متری از بی او می‌رفت و اسیانی که مردم درین اضطراب و هوی جان می‌گذاشتند او خاوندی می‌کرد. روزی که در آن طرف آب روان می‌شد، ذوالفقار نام ترکمانی را که از خدمتکاران فردیک او بود به طلب سر بلند خان افغان درستاده بیان گزارد که از نیک مردی و راست عهدی تودور می‌نماید که تا حال از آب نگذشته آبروی مردان و فاس است و مر از بیویانی هیچکس چنان گران نمی‌آید که از تو. مشارالیه در کنار آب سوار استاده بود که ذوالفقار رسیده تبیغ رسالت می‌نماید. سر بلند خان جواب مشخص نداد و در رفتن و بودن تردد و منکر بود و آن وقت از روی اعراض می‌گوید جلوه‌ای گذار ذوالفقار شمشیر کشیده بر کمر او حرو له می‌کند. درین حال یکی از افغانان نیزه کوتاه دسته را که اهل هند بر چه می‌گویند در میان حایل می‌سازد و ضرب شتیع بر چوب بر چه خوردده نوک شمشیر بر کمر سر بلند خان گذاره نمی‌رسد؛ و بعد از بر هنده شدن شمشیر افغانان هجوم

آورده ذوالقدر را پاره می‌سازند. پسر سلطان محمد خرزانچی که خواص بیدولت بود  
با برآشناهی و دوستی بی احاجیت بیدولت همراه او آمد و بود درین غوغای و آشوب او نیز بقتل  
می‌رسد.

مالجمله خبر برآمدن او از برهاپور و در آمدن عسکر منصور به شهر مذکور استنماع  
افتاد. خواصخان را برجتاج استعمال نزد فرزند اخلاص کش فرستاده، تأکید بیش زیپش  
در مودم که ذنهار به چهره گشائی این مرادات تسلی نگشته، همت سر آن مصروف دارد که یا  
اورا ذنده بدهست آرد یا از قلمرو پادشاهی آواره سازد. چون مذکور می‌شد که اگر این طرف  
کار بر و تنگشده غایب ظن آن است که از راه لکه قطب الملک، خود را به ولایت اودسوسونگاهه  
اندازد، و بهم بسپاهیگری [۳۰.۴] نیز معقول می‌نمود. بنا بر حزم و احتیاط که زشاریط جهان  
داریست میرزا رستم را به صاحب صوبتگی الله‌آباد اختصاص بخشیده رخصت آن صوب  
فرمودم، که اگر بحسب اتفاق نقش نشید مصالح الکار باشد

درین ولا فرزندخان جهان از ملنان آمده دولت زمین بوس دریافت، هزاره پریه صیغه  
نذر و بیک قطمه لعلی که یک لکه رویه قیمت داشت با یک عدد مروارید و دیگر اجتنام به دسم  
پیشکش گذرا نباید. به رستم خان قبیل مرحوم نمودم.

نه آبان ماه الهی خواصخان عرضداشت شاهزاده و مها بتخان را آوردده معروضداشت  
که چون آن فرزند به برهاپور رسید با آنکه بسیاری از مردم بنا بر شدت باران و برآمدن او  
عقب مانده بودند به موجب حکم، بی تأمل و توقف از آب گذشته به تعاقب بیدولت علم اقبال  
برافراخت، و ببدولت از شنیدن این خبر جاتکاه سراسیمه طی مسافت می‌نمود و از شدت باران  
و افراط لای و گل و کوچ بی دری چاروای بار بر د ر از کار رفته بود از هر کس هر چه در  
راه می‌ماند باز پس نمی‌گردید و او با فرزندان و متعلقان نقد جان غنیمت شمرده به اجسas  
نمی‌برداخت.

عساکر اقبال از کربویه بهنکار گذشته تا پرگنه انکوت که از برهاپور قریب چهل کروه  
مسافت است به تعاقب او شتابفتند؛ و او باین حال تاقله ماهور رفت، و چون دانست که جادورای  
او دارام را وسایرد کنیان پیش ازین به او رفاقت نخواهند کرد، پرده آذرم نگاه داشته آنها  
را رخصت نمود، و فیلان گرانیار و با دیگر احتمال و انتقال، درقلعه مذکور به او دارام سپرده به  
حاب و لایت قطب الملک رو نشد. چون برآمدن او از قلمرو پادشاهی به تحقیق پیوست فرزند  
سعادتمند به صواب دید مها بتخان و سایر دولتخواهان از پرگه مذکور عنان مر جمی مخطوط  
داشته در غرہ آبان ماه الهی داخل برهاپور گشت.

راجه سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان نزد آن فرزند رخصت شد. قاسم خان بهمنصب چهارهزاری ذات و دوهزارسو رسرافرازی یافت. میرک معین بخشی کامل را حسب الالتحام مها بت خان به خطاب خاتمی سرافرازی پخشیدم. الف حال و قیام خانی نصوبه پته آمده ملازمت [۳۰۵ الف] نموده به حراست قلعه کانگره مقرر فرموده علم عنا پت کردم. غرة آذرماه الیه باقی خان از جوناگر آمده ملازمت نمود.

عزیمت کشمیر به مرتبه ثالث: چون خاطر ز مهم بيدولت واپرداخت و گرمای هندوستان بهمراه من سازگار نبود دوماه مذکور موافق غره شهر صفر مقرن به خیر و ظفر از دار، لبر کت اجیر به عزم سیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر نهضت - و کب اقبال اتفاق فتاد. قبل ازین عمدت السلطنه آصفخان را به صاحب صوبتگی بنگاه اختصاص پخشیده بدان صوبت رخصت فرموده بودم. چون خاطر به صحبت او الفت و مؤانت است گرفته و او در قایلیت واستعداد و ممتاز جانی از دیگر بله ها امتیاز تمام دارد، بلکه در اقسام شاستگی بی همتا است و جدائی او بر من گرانی می کرد ناچار فسخ آن عزیمت نموده به ملازمت طلبیده بودم، درین تاریخ به درگاه رسیده سعادت آستان بوس دریافت. جگتسنگه ولدران اکنون رخصت وطن شده به عنایت خاعت و خنجر مرصع سرافراز گشت. راجه سارنگدیو عرض داشت فرزند معاوتند شاه پرویز و مدار السلطنه مها بت خان آورد، آستان بوس نمود. مرقوم بود که خاطر از مهم بيدولت جمع شده و دنیا داران دکن کام تا کام شرایط طاقت و فرمان برداری به تقدیم می رسانند. آن حضرت قطع نگرانی خاطر ازین جانب فرموده به سیر و شکار خوشوقت باشند و از ممالک محروسه هرجا پسند افتد و به مراج اشرف سازگار باشد تشریف برده به فشار دل و کام بخش، روزگار مسعود بسر برند.

پیست ما مذکور میرزا والی از بهرونچ آمده ملازمت نمود حکیم مؤمنا بهمنصب هزاری سرافراز گردید. اصل تখان پرسخان جهان حسب الحكم از گجرات آمسدہ دولت زمین بوس دریافت، درین ولا عرض داشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن مشتمل پر کشته شدن راجه کو دهر رسید. شرح ین سانحه آنکه یکی از برادران سید کبیر بازه که ملازم فرزند اقبال ند شاه پرویز بود شمشیر خود را به جهت روشن ساختن و چرخ زدن به صیقلگری که متصل به خانه راجه گردهر دکان [۳۰۵ ب] داشته می دهد و روز دیگر که بطلب شمشیر می آید بر سر اجوره گفتگو می شود. نفران سید چوب چند به صیقلگر می زند. مسدوم راجه به حمایت و آن نفر را شلاق می زند. اتفاقا دو سه جوانی از سادات بازه در آن حوالی منزل داشتند، ازین غوغای وقوف یافته به کو مک سید مذکور می رسند و آتش فتنه درمی گیرد و در میان سادات و راجه پنان جنگ

می شود و کار به تبر و شمشیر می کشد. و سه کس به قتل می رساند. سید کبیر آگاهی یافته بسا سی چهل سو از خود را به کومک می رساند. درین وقت راجه کرده را یا جمعی از راجبوتان و اقوام خود چنانچه رسم هنود است بر هنر نشسته طعام می خورند. از آمدن سید کبیر و شدت سادات وقوف یافته مردم خود را به درون حوالی در آورده در راه مضبوط می سازد. سادات دروازه حوالی را آتش زده، خود را به درون می اندازند و چیزی به جایی می رسد که راجه گوده را بیست و شش نفر از ملازمان خود کشته شد و چهل کس دیگر زخم برمی دارند و چهار کس از سادات نز بقتل می رساند. بعد از کشته شدن راجه کرده سید کبیر این طوبیه او را گرفته به خانه خود مراجعت می نماید.

امرای راجپوت بر قتل راجه گوده وقوف یافته فوج فوج از منازل خود سوارمی شوند و تمام سادات پاره به کومک سید کبیر شناخته در میدان پیش از مجتمع می گردند و آتش فتنه و فساد و آشوب شعله سرمی کشیده و نزد یک به آن می دسد که شودش عظیم بره. شود. مها بت خان زین آگاهی فی القود سوار گشته خود را می رساند، و سادات را به درون ازک آورده راجپوتان را به روشنی که مناسب وقت بود دلاسا نموده. و چندی از عده ها را همراه گرفته به منزل خان عالم که در آن نزدیکی بوده می اورد و چنانچه باید دلاسامی نماید، و متهد و متفکل تدارک این می گردد.

چون این خبر به شاهزاده می رسد آن فرزند نیز به منزل خانع لم رفته به ریاضی که لایق حال بوده ترسی می نماید و راجبوتان را به منزل می فرستد. روز دیگر مها بت خان به خانه راحد گردیده رفته فردان او را پرسش و دلیل این می کند و نز تدبیر و سنجیدگی سید کبیر را به دست آورده مقید [۳۵۶ الف] می سازد و چون راجپوتان بغير از کشتن او تسلی نمی شوند بهد از روزی چند او را به پدانش می رساند.

بیست و سیم محمد مراد را به حملت فوجداری سر کار جمیر مقر را شته رخصت فرمود. درین راه پوسته به نشاط شکار خوش وقت بودم. روزی در اثنای شکار در این تویغون که تا حال بنظر در نیامده بود به باز گیراندم. اتفاقا بازی که اورا گرفت نیز تویغون دود. تجربه معلوم شد که گوشت در این سیاه از سفید اذیدتر است، و گوشت بودن کلان که اهل هند کهای کو و گویند از قسم بودن خود که جنگی باشد بهتر. همچندن گوشت حلوان فربه را با گوشت بره سنجیدم گوشت حلوان لذیذ و رامست مزه است. محض بجهت امتحان مکرر فرموده ام که از هر دویک قسم طعام پخته اند که از قرار واقع تمیز و تشخیص کرده شود بنا برین مرقوم می گردد.

دهم دی ماه به حوالی پرگنه رحیم آباد قراولان خبر شیری آوردند به ارادت خان و فدائیخان حکم شد که هل آتش را که در رکاب حاضر ند همراه برده بیشه را محاصره نمیند و از پی آنها خود سو رشده متوجه شکارگشتند. از آنبوهی درخت و بسیاری جنگل خوب نمایان نبود. فیل را پیشترانده پهلوی آن را بظاردر آوردند و به یک ذخم بندوق افتاد و جان داد. از ایام شاهزادگی تا سال این همه شیر که شکار کردند در بزرگی و شکوه و تاسب اعضا مش این شیری به نظر در نیامده. به مصود ان فرمود که شیوه آن را مساوی تر کیم و جهه پیکشند هشت و نیم من سنج چهانگیری وزن شد. طولش ز فرق سرتا دم سه و نیم ذرع و دو طسو پر آمد.

در شانزدهم بعرض رسید که ممتاز خان حاکم آگره به جو در حمت یزدی پیوست. اول در پیش پهادرخان برادرخان زمان بوده بعد از کشته شدن آنها بخدمت والد بزرگوارم پیوست و من چون قدم به عالم وجود نهادم آن حضرت به من لطف نموده ناظر بر کارمن ساختند. مدت پنجاه و شش سال پیوسته از روی اخلاص و دلسوزی و رضاجویی خدمت من کرد و هر گز ازو غباری بر حواشی خاطرمن نشست حقوق خدمت و سبقت بندگی او ذیاده بر آن است که منتصدی نوشتن توانشد. بزدتعلی اورا غریق به مرغفترت خویش گرداند. مقرب خان را که از قدیمیان و با بریان این دولت است به حکومت و حراست آگره بلند پایگی پیشیده رخصت فرمود. در حوالی فتحپور مکرم خان و عبدالسلام برادر او و سعادت ذمین بوس دریافتند.

بیست و دوم در قصبه متهره جشن و زن قمری آغاز شد. در حوال منهره بروکشتنی از راه دریا سیر نیار مند در گه بی نیاز به مبارکی و فرخی آغاز شد. در حوال منهره بروکشتنی از راه دریا سیر کنان و شکار اذکران متوجه گشتند. در اثنای راه قراولان نه عرض رس تیز تد که ماده شیری با سه پچه نمایان شده از کشتنی ارآمده به نشاط شکار پرداختم چون چه هاش خرد بودند فرمودم که به دست گرفتند و مادر آنها را به بندوق ندم.

درین ولا به عرض رسید که گواران و مزارهان آن روی آب جمنه از درزدی و راهزنشی دست یاز نمی دارند و در پناه جنگلها ای انبوه و محکمهای دشوار گذار به ترد و پیما کی روز گر بر پرده مال واجبی بهجا گیرداران نمی دهنند. به خان جهان حکم فرمود که جمعی از منصبدار ن باش خود را همراه گرفته تنبیه و تأديب بلیغ نماید و قتل و بندوتاراج نموده محکمه و حصار آنها را به خداک بر ابر سازد، و خاروین فته و فساد آنها را از بیخ بر کنند. روز دیگر فوج از آب گذشته گرم و چسبان تاختند. چون فرصت گریخت پای جهالت افتد جنگک در بر اهر کردند و کس بسیاری یقین رسید وزن و فرزند آنها به امیری رفت و غبیمت قراوان به تصرف سپاه

منصور افتاب.

غره بهمن ماه رستم خان را به فوجداری سرکار قنوج سرافراز ساخته بستان صوب فرستاد. دوم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین نهرانی را در حضور فرمود که می‌است کردند و شرح این اعمال آنکه چون دارای ایران پدرش را به گمان زر و سامان در شکجه و تأثیب کشید مثارالیه از ایران گریخته به حد فلاکت و پریشانی خود را به هندوستان انداخت، و به وسیله اعتمادالدوله درسلک پنده‌های درگاه منظم گردید. و از [الف] مساعدت پیخت به اندلک زمان پادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معموره یافت. ایکن از آنجاکه حوصله‌اش سنگ بسود تاب مکارت این دولت نداشت با طالع نیت در سیز افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را به شکوه خداوند خویش آلوهه می‌داشت. درینلا مکرر بعرض رسید که هر چند عنایت و رعایت در حق او بیشتر می‌شود آن حق ناشناس در شکایت و آزادگی می‌افزاید معذالت نظر بمهامها بکه در حق او به ظهور آمدۀ مرآسوار نمی‌افتاد تا آنکه از مردم بی‌غرض کسه در محافق و مجالس حرفه‌ای بی‌دبانه ازو نیست به من شنیده بودند استماع افتاد و بس ثبوت پیوست. بنا برین به حضور طلب‌اشته سیاست فرمود. مصروع: زبان سرخ سر سیز می‌دهد بر باد

چون قراولان به عرص رسانیدند که درین نواحی ماده شبری می‌باشد که متوطنان این حدود از آسیب او دد محنت و آزار ند می‌فداهی خان حکم شد که سلطه‌های فبل همراه بسرده پیشه را محاصره نماید؛ وازپی او خود سوار شده به پیشه در آمدم بغايت جيد و چسبان پنطر درآمد. به یك‌زخم بندوق کارش تمام شد. روزی به نشاط شکارخوشوقت بودم. در این سیاهی به مازگیراندۀ فرمود که در حضور حوصله‌اش را چالک نمیند از چینه‌دان او موش برآمد که درست فرو برد و هنوز به تحلیل نرفته حیرت افزای خاطر گشت که نای گلایی این به این سنگی موش درست را به چه طریق فرو برد؟ این اگر دیگری نفر می‌کرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شده نای غرایی مرفه‌نم گشت.

ششم ماه بهمن مذکور دارالملک دهلي مسکر اقبال گشت چون جنگ سنگه پسر راجه با سویه اشارت بیدولت به کوهستان شمالی پنحاب که وطن اوست رفته پوزش انداخته صادق خان را به تنبه و تأثیب او تعیین فرموده بسود چنانچه در اورق گذشته ثبت افتاد. درین ولا ماده‌سنگه سرادر خود او را بهجهت سرکوب او به خطاب راجه سرافراز ساخته اسپ و خلعت مرحمت فرمود. و حکم شد که نزد صادق خان [۳۰۷ ب] رفته سرهم زن هنگامه

مفسدان به ماقبت گردد. روز دیگر نسوان شهر کوچ فرموده به سلیمان کده نزول اقبال اتفاق افتاد. و چون خانه راجه کشن داس بر سر راه واقع بود و عمالله وال حاج بسیار نمود حسب الاتصال او سایه دولت بر متأذل او نداخته آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم، و از پیشکشهاي او قليلي بمجهت سرافرازی او پایه قبول یافت.

یستم از سلیمان کده کوچ شد. سیدهوه بخاری را به حکومت دهلي که وطن مأمور اوت دالحق این خدمت را بیش ازین هم خوب سر کرده بلند پایگی بخشدیم.

**آمدن علی محمد حاکم زاده تبت:** درین وقت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت یهرموده پادر به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی رای به این پسر خود نسبت محبت و تعلق مفرط داشت و از دیگر اولاد گرامی تر می دید و می خواست که اورا جانشین خود سازد و بنا بر این محسود برادران گشت و آزردگیها در میان آمده. ابدال پسر علی رای که رسیدترین اولاد اوت ازین غیرت و آزردگی به خان کاشغرت متوصل شده آنها را حامی خود ساخت که چون علی رای بقايت پپرو منعنى شده گر زمان موعد دو رسید به حمایت والی کشاورز حاکم ملک تبت شود و علی رای ازین توهم که مبادا برادران قصد او کنند و در ملک او شورش افتد مشارالیه را روانه درگاه نمود و همگي مقصدش آنکه از منصوبان این درگاه شود که به حمایت و روایت اولیای دولت کارش رونق و نظام پذیرد.

غره سفند ارمد ماه در نواحی پرگنه انباله منزل شد. لشکري پسر امام وردی که از بيدولت گریخته خود را به خدمت فرزند سعادتمد شاه پروریز رسانیده بود درین تاریخ به درگاه آمده آستن بوس نمود. عرض داشت آن فرزند و مهابت خان مشتمل بر سفارش و مجرای خدمت عادلخان با نوشته ای که مشارالیه تزد مهابت خان فرستاده بود و اغهار پندگی و دولتخواهی نموده به نظر درآورد. باز لشکري را نزد آن فرزند فرستاده خلعت با تادری تکمه مروارید بهجهت شاهزاده و خلعت بجهت مهابت خان و خان هالسم مرسل [۳۰۸] گشت، به التماص آن فرزند فرمان استمالم بنی بر عنايت بیغايت بهاسم عادلخان قلمی فرموده خلعت بانادری خاصه مرحمت شد؛ و حکم فرمودم که اگر صلاح دانند مشارالیه را نزد عادلخان فرستند.

پنجم ماه مذکور با غ سرهند محل نزول بارگاه جلال گشت در کنار آب بیاه صادقخان و مختارخان و اسفندیار و راجه روپ چندگواهیاری و دیگر امرا که به کومک او متبر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالی و پرداخته سعادت آستان بوس دریافتند. بالجمله جنگت-

ستگه به اشارت بیدولت خود را به کوهستان مذکور رسایده سه ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت؛ و چون عرصه خالی بود روزی چند در شعب جبال و کریوهای دشوار به سر برده به تاخت و تاراج رعایا وزیرستان و بال انداخت، ت آنکه صادق خان و آن حدود پیوست و به مقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را به قید صبط درآورده، استصال آن بسعادت را وحه همت ساخت مشارایه قلعه مورا استحکام داده منحصر شد و هرگاه فابویانی از آن محکمه برآمده، باقوجی از بنده های پادشاهی جنگ گزیر کردی ت آنکه آدوه کمی کرد و از کمک و مدد دیگر زمینداران مأیوس کشت و سرافراز ساختن برادر حرب موجب اضطرار و دلتنگی اوشد. ذا گزیر و سابل برانگیزه به خدمت نورجهان بیگم التجا آورد و اظهار تدامت و خحالت نمود. و ستتفاع ایشان توسل جست و و حجهت دلخوی و خاطرداری ایشان رقم عفو بر جراحت عصیان او کشیده آمد.

درین تاریخ عرايض متصدیان دکن رسید که بیدولت بالعت الله و داراب و دیگر پروال شکسته ای چند به حال تبا و روز سیاه از سرحد قطب الملك گذشت به جانب اودیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی سیر به حال او و همراهان راه یافت و کس بسیار بهنگام هر صت سروپا بر هنر از جان دست شسته راه فرار پیش گرفتند. از جمله روزی میرزا محمد پسر افضلحان دیوان او با والده و عیال خود سه وقت کوچ گریخت و چون خبر به بیدولت رسید جعفر و خان قلی او زیبک و چندی دیگر از مردم اعتمادی خود را به تعاقب او فرستاد که اگر زنده توائند و دست آورد فبها، والا سر اورا بر رده به حضور بیارند. نام بردهها به سرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده در ائمۀ [۳۰۸ ب] راه به او رسیدند. او این حادثه گاهی یافته والده و عیال خود را سه جان چنگل برده پنهان کرد و خود با محدودی از خوانان که اعتماد همراهی به آنها داشت مردانه پای همت افسرده به کمانداری ایستاد ظاهرآ جوی آیی وجهله هم درمیان بود. سید جعفر حواس است که نزدیک آمده سه تیال و فریب او را از راه برد هر چند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پرداده کرد خانقلی و چندی دیگر از مردم بیدولت حانستان حواله داشت و بقایت جنگ مردانه کرد خانقلی و چندی دیگر از مردم بیدولت را به جهنم واصل ساخت و سید جعفر نیز نخمی شد و خود به زخمها کاری نقد هستی در ماخت لیکن تاریقی داشت بسیری را بی رمق ساخت و بعداز کشته شدن سر اورا بر رده پیش بیدولت بر دند.

چون بیدولت از خواهی دهلی شکست خورده به مندو رفت افسن خان را بجهت طلب کومنک و مدد نزد عادلخان و عنبر فرستاده بازو بند بجهت عادلخان و سب و فیل و شمشیر مرصع

برای عبور مصروف او فرستاده بود اول نزد عنبر می‌رسد و بعد از تبلیغ رسالت آنچه بیدولت به جهت او ارسال داشته بود پیش آرد. عنبر قبول نمی‌کند و می‌گویند که ما تابع عدالت‌دانیم و امر و عده دنیاداران دکن اوست شما را اول پیش او باید رفت و اظهار مطلب خود نمود، اگر او قول این معنی نمود شده موافقت و متابعت می‌کنم و در آن صورت هرچه فرستاده‌اند می‌گیرم و افالا. افضلخان نزد عدلخان می‌رود و او بقایت بد پیش می‌آید و مدت‌ها در بیرون شهر نگه می‌دارد، و به حال او نمی‌پردازد، و ارعاع خواری می‌فرماید، و آنچه بیدولت به جهت او و غیر فرستاده بود همه‌را غاییانه ازو طلب نموده منصرف می‌شود، و مشرالیه در آنجا بود که خسرو کشنه شدن پسر و خرابی خانه را شنیده به رورسیاه می‌شنید، القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالیع و نشستن منصوبهای درست راه دور و در ز طی نموده و خود را به بند مرجه‌لی پن که به قطب‌الملک متعلق است رس تبدیل و پیش از رسیدن خود به آن حوالی کس خود را نزد قطب‌الملک فرستد [۳۰۹ انف]، و ا نوع و قسام امداد و همراهی تکلیف نموده، قطب‌الملک حزوی زنقد و حنس به رسم اقامت فرستاده به میر سرحد خود توشت که بذرقه شده از حدود متعلقه حوش بسلامت بگذارند، و جماعت غمه‌فرشان و زمینداران را دلاسا نموده مقرر دارد که اردی او عله و سابر ضروریات می‌رسانیده باشد.

بیست و هفتم ماه مددکور غریب سانجه روی نمود. شب از شکارگاه مراجعت فرموده به اردو می‌آمد. اتفاق از جویی که سنگلاخ سیار داشت و آتش تنده می‌گذشت عبود واقع شد، یکی از شربتچین شکارکرک خوان طلایی که مشتمل بر خوانجeh و پنج پیاله با سربوش در خریطه کرباسی تهاده و سر آن را سه دردست داشت در وقت گذشتن پایش به سنگی می‌حورد و از دستش می‌افتد. چون آب عمیق بود و سخت تنده می‌رفت هر چند تغصص کردند و دست و پا زدند اثرب از آن ظهر نشد روز دیگر حقیقت بعرص رس تبدیل شد. جمعی از ملاحان و قراولان را حکم فرمود که همانجا رفته باز از روی احتیاط و تغصص نهاید. شبد پیدا شود. اتفاقا در پیالهای در زیامده بود. و این مقدمه نزدیک است به آن که چون هدی بر منند خلافت نیشت اینگشتی یاقوت از میراث پدر به دست هارون افتاده بود. خادمی را نزد هارون فرستاد و آن اینگشتی را طب داشت. قضا را در آن وقت هارون بر لب دخله نشته بود. چون خادم او ادای دسارت نمود هارون به خشم رفته، گفت که من خلافت را به تو دوا داشتم تویک اینگشتی را به من روانداری نزدیک غضب اینگشتی را در دجله اساخت. بعد ز جند ماه

که به حسب تقدیرهادی در گذشت و نوبت خلافت به هارون رسید به غواصان فرمود که به در جله در آمده، جایی که انگشت اندخته‌ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع و دستیاری قبال در عروطه اول انگشتی را باقه برآورد و به دست هارون داد.

درین ولا روزی در شکارگاه امام وردی قراول باشی دراجی بنظر درآورد که یک پای [۳۰۹ ب] او خوار داشت و پای دیگرش خوار نداشت چنون در نرماده ما به الامتیاز همین حارست بطريق متحان از من پرسید که این نر سرت یا ماده، بداحتا گفتم که این ماده است، بعداز آن شکمش را پاره کردند چند بیضه بیشینه از شکمش برآمد. جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روی استیفاد پرسیدند که به چه علامت در یافتید؟ گفتم که سرو توک ماده نسبت به نر خرد می‌باشد و به تبعی و دیدن بسیار ملکه آن بهم رسیده از غایب آنکه نای گلوبی جمیع حیوانات که نر کان آن را حنق گویند از سر گردند آن، چنین دان یکی می‌باشد و ز جزو به خلاف همه از سرگیو ت چهار نگشت یک حنن است، باز دوشاخ شده به چنین دان پیوسته و از جایی که دوشاخ می‌شود سربند است گهره طوری به دست محسوس می‌گردد و از کلنگ عجیب‌تر است، جنق او بطريق مادریج از میان سخوان سینه گذشته تا مفاذه رفته و از آنجا باز برگشته به گو پیوسته است، چمرز دو قسم می‌باشد، یکی سیاه ابلق دوم بور و درین ایام معلوم شد که دو قسم نیست، آنچه سیاه ابلق ام است نرست و هرچه بور است ماده، و دلیل برین آنکه از ابلق خصیه ظاهر شد و از بور بیضه و مکرر متحان نموده شد.

چون طبیعت من به ماهی رغبت تمام دارد و اقسام ماهی خوب به جهت من می‌آزند و هنرمن ماهیهای هندستان رو هاست و از پس آن برین و هر دو پولکدار می‌باشد و در شکل و شما ایل نزدیک یکدیگر، و هر کس زود تفرق نمی‌تواند کرد، همچنین در گوشت آنها نیز تفاوت کمیست و مگر صاحب ذایقه عالی دریابد که لذت گوشت روه و اندیشه بیشتر است.

### آغاز نوروز نوزدهم از جلوس هماییون

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه ۱۰۳۳ هزاروسی و سه هجری بعداز گذشتن یک پهرو و دو گهری از روز مذکور نیز اعظم که عطیه بخش عالم است به بیت الشرف حسن سعادت تحويل ارزانی داشت، بندهای شایسته به اضافه منصب واژدیاد مرائب سرپلندی [۳۱ الف] یافتد، حسن الله پسر خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه بهمنصب هزاری و سیصد

موارمنتاز گشت محمد سعیدالله پسر احمد بیگ خان کابلی به هزاری و سیصد سوار سرافر نزد شد. میرشرف دیون بیوتات و خواصخانه راک به منصب هزاری سر بلند گردیدند. سردارخان از کانگره آمده دولت زمین بوس دریافت.

درین ولا به یساول و اهل یساق حکم فرمودم که بعداز این در وقت سوادی و برآمدن از دولتخانه آدم معیوب را از قسم کسور و گوش و بینی بودیه پس مجدوم و انساع بیمار نگذارند که به نظر در آید.

نوزدهم جشن شرف آزادستگی یافت. الله ویردی برادر امام ویردی از پیش بیدولت گریخته، به درگاه آمد. به عنایت بیه، بت سرافرازی یافت. چون خرس آمدن بیدولت به سرحد او دیسه به تو اتر رسید فرمان به اسم شاهزاده و مها بت خان وامرایی که به کمک آن فرزند مقررند به تأکید صادر شد که خاطر از ضبط و نسق آن صوبه پرداخته بزودی متوجه صوبه آباد و بهار گردند. گر به حسب اتفاق صاحب صوبه بنگاهه پیش راه او را نتواند گرفت و قدم جرأت و جلاالت پیش ننهد به صدمات فوج فاهره که در خل ربت آن فرزند مقررند آواره داشت ناکامی گردد.

در دوم اردیبهشت ماه فرزند خن جهان را به صوب دارالخلافه آگره رخصت فرمودم که در آن نواحی بوده منتظر اشارت باشد. اگر به خدمتی حاجت افتاد و حکم فرمایم به مقتضی وقت به عمل آورد. به مشرالیه خلعت خاصه ما نادری تکمهه مروارید و شمشیر مرصع حاصه و به صالتخان پسر او اسب و خلعت عایت شد

درین تاریخ عرضداشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن رسید. نوشته بود که حسب الحکم فرزند اقبالمند شاه پرویز همشهره رجه گجسنگه را در عقد ازدواج خسود درآورد. امید که قدمش به این دولت مبارک و فرخنده باشد. و نیر مرقوم بود که ترکمان خان را از پتن طلبیده عزیز الله را به جای او مقرر فرمودند، و بجان سپار خان نیز حسب الطلب آمده ملازمت نمود. و قیکه بیدولت از آب برها پور راه ادبیار پیش گرفت، میر حسام الدین نظر برگردار شد خود افگنده در سه اپور [۱۰ ۳ ب] نبرست بود، فرزندان را همراه گرفته به جانب دکن رخت ادبیار کشید که در پناه عادلخان روزگار پسر برد. قضایا از حوالی پیشتر عبور واقع می شود جن سپار خان وقوف یافته جمیعی را بر سر راه می فرستد و اورا با متعلقات گرفته پیش مها بت خان می آورد. مها بت خان مقید و محبوس داشته یست لک روپیه از نقد و جنس ازو گرفته و تحصیل نموده جادرای او دارای فیلان بیدولت را که در قلعه ماهور گذاشته بود همراه گرفته آورده شاهر ده را ملازمت نمود.

قاضی عبدالعزیز که در حوالی دهلی از مزد بدولت به جهت عرض مقاصد او آمده بود اورا راه سخن سازی نداده و حواله مهابت خان نموده بود و بعد از شکست و حرایب او مهابت خان ملازم خود ساخته بود. چون رابطه آشنای قدمی به عادل خسان داشت و چند سال بعده کالت خان جهان در بیجا پور بود درین ولا مهابت خان باز اورا نزد عادلخان به رسم حجج بت مومنتاد و دنیاداران دکن کام ناکام به تفاضای وقت و برآمد کار منظور داشته اظهاد بدگی و دولتخواهی نمودند. عنبر مقهود علی شیرازی از مردم معتبر خود و رستاده نهایت عجز و قرورتی ظهر ساخت. چنانچه به مهابت خان از عالم توکر عرضداشت نوشته قرار داده بود که در دیو لگام آمده مهابت خان را بینند و پسر کلان خود را ملازم سر کرد مهابت خان در خدمت فرزند اقامه امنی بازدارد. مقارن این حال نوشته قاضی عبدالعزیز رسید که عادلخان از صمم قلب اختیار سگی و دوستخواهی نموده قرارداده که ملام محمد لاری را که وکیل مطلق و نفس ناطقه اوست و در محاذرات و مراسلات او را ملابا با می گویند و می نویسد با پنجهز از سوار فرستد که ببوسته در خدمت بسر برده و متقدقب رسیده داند.

چون مکرر فرامین به تأکید صادر شده بود که آن فرزند به عزم استیصال بدولت منوحه [الف] الله آباد و بیهار گردد. درینتو لا خبر رسید که با وجود ایام بر سات و شدت داران به تاریخ ششم فروردین ماه آن فرزند با عساکر اقبال از برہانپور کوچ فرموده در این پنج منزل گزیده و مهابت خان تا آمدن ملام محمد لاری در برها پور توفيق نمود که چون مشارکیه بر سر دخاطر از نسق و فیض آن حدود پرداخته به اتفاق و به خدمت فرزند اقامه امنی شتابد. لشکرخان و جادورای و ددار ام و دیگر یندها را مقرر نمود که به بالاگهات رفته در ظفر نگر باشند. جان سپارخان را به دستور ساق رخصت فرمود. اسد خان معموری را به الچبور مازداشت منوچهر پسر شاه و از خان رهانه باز پور تعین نمود (رضویخان را به همان پسر فرستاد که صعود خاندیس را صیانت نماید).

درین تاریخ خبر رسید که لشکری فرمان را به خادلخان رساید و او شه را آتشین بسته چهار کروه استقبال نموده جهت فرمان و حلعت برآمده تسليمات و سجدات بجای آورد.

دریست ویکم سروبا بجهت فرزند داور بخش و خان اعظم و سیف خان مرحمت نموده فرستادم. مهابت خان رهانه حکومت و حرست لاهور سرافراز ساخته خلعت و دل عذیت نموده رخصت فرمود. منصب اوچه رهاری ذات و چهار هر ره سوار حکم شد. مائنت خان پسر بیرزا رستم به منصب هزارو با تصدی و سیصد سو درق عزت برآراخت.

روزی در شکار بعرض رسید که ماری سباء کفچه مادر بیگر را فرموده به سوراخ در-

آمده، فرمودم که آنجا را کنده هار در بر آورند، بی اغراق کفچه ماری به این کلانی تا حال بنظر دنیا مده بود. چون شکمش ر چاک کردن کفچه ماری را که فروبرده بود درست برآمد. اگرچه از قسم دیگر بود اما در ضخامت و درازی آنکه تفاوتی محسوس می شد.

درین ولا از عرصه داشت واقعه نویس صوبه دکن معروف گردید که مها بت خان عارف پسر زاهد را سیاست فرموده اورا با دو پسر دیگر محسوس [۳۱۱ ب] و متقد درد. ظاهرا آن بی سعادت خون گرفته عرضه داشت به خط خاص خود به جنس به بدولت نوشته از جای پدر و خود اظهار اخلاص و دو نخواهی و نهادمت و خیل ل نموده بود. قضا ر آن نوشته به دست مها بت خون می افتد عرف را به حضور خود طبداشته نوشته را به او می نماید. چون خسود سجل به خون خود نوشته بود عذری که مقول و مسموع فند سامان نیارست کرد، ولا جرم او را سیاست فرموده پذرو برادرش را محسوس گردانید.

غرة خرداد به عرض رسید که شجاعت خان عرب در حسوبه دکن به اجل طبیعی درگذشت. درین ولا از عرضه داشت ابراهیم خان فتح خنگ رسید. نوشته بود که بدولت داخل مالک اودیسه گردید.

نهضین این اجمام آنکه ما بین سرحد اویسه و دکن در بندی واقع است که از بک طرف کوه بلند دارد و رجانب دیگر جهان دنیاست و حاکم گانگده در اینجا در بندی و حصاری ساخته به توب و تفنگ استحکام داده، و عبور مردم بی جادت و اشارت قطب‌الملک اد آن در بند متحضور و می‌رسنیست. بدولت بد رهمنوی و بدرقه قطب‌الملک زینجا گذشته به ولایت اویسه درآمد. قضا را درین وقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان بر سر زمیندار کروهه رفته بود. از سوی این حادثه غریب که بی ساقه خرو آگاهی نخاف افتاد متعدد و متغیر گشت و ناگزیر دست ازان مهم بازداشت به موضع پیلی که حاکم بشین ن صوبه است آمده سئی خود را همراه گرفته به مقام کنک که از پیلی دوازده کروه به حائب بیگاله است شناخت و چون وقت تنگ بود فرست فراهم آوردن حمیعت و انتظام احوال نشد و استعداد جنگ بدولت در خود نیافت و از همراهان چنانچه با بد این نیود از کنک گذشته به بردوان که صلح برادرزاده آصف خان مر حسوم خیل دار آنچه بسود رفت. در ابتدا صالح استبعاد نموده تصدیق آمدن بدولت نمی کند تا تکد کت به لعنت الله مشتمن بر استھالت او میرسد. صالح بردوان را محکم ساخته دشت و ابراهیم خان از استیماع این خبر وحشت اثر حیرت زده گشت. ن چار با وجود آنکه اکثری از کوچکیان و سپه او در اطراف نlad متفرق و متلاشی بوده در کبر نگر باهه همت استوار نموده، به استحکام حصاء و جمع آوردن سپاه و دلاسای رؤسای جبل و حشم

پرداخت، و اسباب و آلات طعن و ضرب و نبرد و حرب مهیا ساخت. درین ولا نشانی از بیدولت به او رسید. مضمون آنکه به حسب تقدیرهای و سرنوشت آسمانی آنچه لایق به حال این دولت نبود اذکتم عدم به عالم ظهور جلوه گردید. از گرددش روزگار کجع رفادار و اختلاف لبل و نهار گذ ر بین سمت تفاق اتفاد. اگرچه در بظر همث مردانه قسمت و وسعت این ملک جولا- نگاهی بل پرگاهی بیش نیست؛ مدع ازین رفع تر و مصلب ازین عالی تراست لیکن چون بین سرزمین گذار اوتاده سرسری نمی توان گذشت. اگر او را عزم و فتن درگاه پادشاه باشد دست تعرض از دامن ناموس و خانمان او کوتاه است به فراغ خاطر روانه گردد و اگر توقف مصلحت خود می داند ره هر گوشه که ازین ملک اثماش نماید عطا می فرمایم، ابراهیم خان در حواب نوشت که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده نداده امانت با سرو جان همراه است.

# ضمیمه جهانگیر نامه

تألیف:

محمد هادی



## بسم الله الرحمن الرحيم

### مقدمه

حمد و الثناء يبحد وسياس وستايش لاتحصى ولا تعد مريكانه پادشاهي در سر است که دات لازم البر كدت اقليم گشایان جهه، بکير را باعث اطمینان خاق عالم و سبب انتظام دوام سلسله بنی آدم گردانیده، ت به تحريلك تبع آمداد وستان شعله بار تعریث متعددان نابرخوردار تهليک اقوی و اغتبای گفدر و جار فرمایند که از میامن سعی و اجتهاد بیفع و اشتاندن خسون فسد مفسدان به پلاره بیدر بیفع کار سلطنت نظام وحال شریعت قوا مگیرد و عالم و عالمیان در عینه راحت مهد او بسر ستر امن و امان استراحت نمیند، و تعتمت و درود و صلوات نا محدود بر حضرت خانم الشیعین و سید المرسین که وجود عدیم المثالش جهت رواج دین متنین مبعوث بود به سیف و سیاست عدالتی منزه و میرا از شوتب میل و حیف، و سلام على النور والدوام بر خلای راشدین و جميع ائمه معصومین سلام الله عليهم و اجمعین باد.

اما بعد چون حاطر شکسته این بی صناعت خاکسار بیقدد دلیل طریق نامرادی محمد هادی از اوان اهتزاز صباء صب و اوایل نشو دنما الى یومنا هذا که شصت مرحله از منین عمر طی کرده به علم تاریخ وفن سیر رغبت دارد ویر اکثر کتف اخبار و آثار انبیاء مرسلين و سلاطین حشمت آیین به دیده عبرت بین عبور و مرور کرده است، اذ آن جمله حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه که از عاظم سلاطین نامدار نیمودیه بهندوستان بوده و به شوکت و شهمت معروف، و به سیاست و عدالت موصوف آمده، هر زده ساله احوال فرمانوایی خود ر بشرح وسط تمام خود رهیق تحریر درآورده و به نظر این فاصله رسیده چون ساده و بی تکلفانه نوشته است دل پستند و مرغوب گردید و به خط مدل حوشش تحریر کشید در آن وقت بحاطر باقص رسید که چون لب نشانگان بادیه اخبار بهین مقام رسند از ته چراغه زلال حکایت

ماضیه متنبی نگردند و نشنه استماع آن باشند. بناء عليه از اوایل سنه تو زدهم جلوس تا آخر ایام حیات آن خسرو جم جاه ارجمند نسخه معتبر جمع و تالیف نموده به اتمام رسانید. چون خود از تاریخ ابتدای جلوس تحریر احوال فرموده اند رقم از بندو ولادت تا روز جلوس بر اورنگ خلافت نیز هنگامیه الحق و مستزاد نسخه اصل جهت تکمله کتاب گرداید. و من الله الاعانت و توفیق.

**ذکر اسامی ایای حضرت جنت مکانی:** القاب و اسامی گرامی ای عظام واحداد کرام حضرت شاه جنت مکانی با پن ترتیب است: ای ابوالمظفر نور الدین محمد جهانگیر بن جلال الدین محمد کبیر بن نصیر الدین محمد همایون بن ظهر الدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب الدین صاحب قران امیر تیمور گورگان.

**ذکر ولادت حضرت جنت مکانی:** چون حضرت عرش آشیانی بجهت بقای کارخانه سلطنت وجهان بانی همواره زندگانه ایزد جهان آفرین خلفی که شایسته افسر و اورنگ مسند آرای داش و فرهنگ باشد مسائل می نمودند و باطن قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احادیث را وسیله این خواهش ساخته منتظر صوع کوکب جهان افسر و می بودند، تا آنکه بعضی از ایستادهای پایه سریر خلافت مصیر معروض داشتند که شیخ سیم نام درویشی که در صفاتی ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیوار ممتاز است و بنفس گیرا و اجابت دعا مشهور، و از روی نسبت به هفت و سطه به شیخ فرید شکر گنج می رسد در قصبه سیگری که دوازده کروهی دارالخلافة اکبر آباد واقع است می باشد، اگر این آرزوی گرامی حضرت با او در میان نهند امید که نهال مراد به آیاری دعای ادبر و مند گردد و چهره مقصود دد آینه ظهور رونماید. لاجرم آن حضرت به منزل شیخ رفته به صدق نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساخته، و شیخ روش ضمیر آگاه دل پادشاه صورت و معنی را به طلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت جاوید رسانید. عرش آشیانی فرمودند که من نذر نمودم که آن فرزند را به دامن تربیت شما اندازم، ناشد که بتأثیرات ظاهري و بطلي شما به دولت بزرگي و پردادگي دولت برسد. شیخ قبول نموده بربان گذرانید که مبارک باشد ما هم آن نونهال دولت و اقبال را هم نام خود ساختیم.

از آنجا که از صدق نیز ورسوخ اعتقاد بود در اندازه مدتی شجره امید به ثمره خواهش بازورشد. چون هنگام وضع حمل تزدیک رسید والده ما جده حضرت شاه جنت مکانی را از کمال عقیدت و فرط اخلاص به خانه شیخ فریستادند در آن مکان میمنت نشان روز چهارشنبه

هفدهم ربیع الاول سال به صد و هفت هجری، بطالع میزان درموضع فتحپور بمنزل شیخ سلیم آن آفتاب آسمان جاه و جلال طلوع فرمود. این توید روح افراد و بشارت نشط آرا در دارالخلافه اکبرآباد به سمع حضرت عرش آشیانی رسید. جشن عالی وطی عظیم ترتیب یافت و به استماع این مزده خرمن حرم زرتشارشد، و به جهت ادائی شکر این موهبت، حکم طلاق جمیع زندانیان که در قلاع و مداریون بودند شرف ارتفاع یافت، و به موجب قرارداد آن سلاله دودمان خلافت وجهانگیری را سلطان سلیم نام گذاشتند.

اگرچه فضلا و شعراء در تاریخ ولادت اقدس مضامین عرب و مهمنی عجیب یافته قصاید غرا در سلک نظم کشیدند، از آنجمله یکی «در شهوار لجه اکبر» و دیگری «گوهر درج اکبر شاهی» یافته اما خواجه حسین هرسوی از قدرت طبع وحدت فهم قصیده‌ای گفته که کارنامه سخنوران توان دانست. مصراع ول هریت تاریخ جلوس آن حضرت است و دوم تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهی و بلزم این دو کار مشکل به معانی رنگین و تازگی الفاظ آراسته و این چند بیت از آن قصیده است که به تحریر درمی آورد.

### من النواادر التاریخ

گوهر محمد محیط عدل آمد بر کنار  
کوکبی از عزت و از ناز گردید آشکار  
لاله‌ای زینگونه بگشود از میان لاله زار  
باز دلها زیده شد کز مهر ایام بهار  
ون نهال آزوی جان شه آمد به بار  
شعح جمع بیدلان کام دل امیدوار  
پادشاه نامدار و کام‌جوی کامگار  
عادل اعلای عاقل بسی عدیل روزگار  
پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار  
موکب وی را مساك رامح آمد نیزه دار  
از هوای اوچ دلها شاه باز جان شکار  
هدیه از کان گر می بازجوی و گوشدار  
هر که دارد گوییا چیزی که دارد گوییار  
از دوم مولود نور دیده عالم بسیار

له الحمد زبی جاه و جلال شهریار  
طایری از آسمان جاه وجود آمد فرود  
گلبنی زینگونه بنمودند بسر دور چمن  
شاد شد لاه که باز از آسمان عدل و داد  
آن هلال برج قدر و جاه وجود آمد برون  
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صما  
عادل کامل محمد اکبر صاحب‌سران  
کامل دانای قابن اعدل شاهان دهر  
سایه لطف‌اله آن لایق تاج و نگین  
مجلس وی راسمی چارمین دان عود سوز  
بیر برج وجود و گوهر دریای جود  
پادشاه سلک لولسوی نفیس آورده‌ام  
کس مدار هدیه‌ی زین به اکبر دارد کسی  
مصرع اول زدی سال جلوس پادشاه

تا بود باقی خساب روزهای ماه و سال  
شده ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم روزهای بیحساب و سالهای بیشمار  
حرکت حضرت عروس آشیانی پیاده پا، چهت زیارت و شکرگزاری ولادت  
فرزند به جاف اجمیر:

چون غنچه مراد از گین امید شکفت و شاهد مقصود از نهان خانه خواهش قدم بجلو  
ناه شهود نهاد به شکرانه آن عرض آشپزی به تاریخ دوازدهم شعبان سال ولادت از اکبر آباد  
عازم زیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی سنجری قلس سره شده پیاده متوجه  
اجمیر گشتد و مسافت منزل دوارده کروه مقرر شد. روز هفدهم بروضه منوره معلیه ورود سعادت  
اتفاق افتاد. جیین اخلاص بر آن آستن سوده مراسم زیارت و لوازم عبارت پتقدم زساندند  
وبخیرات هرات پرداخته، کشتراز معتقد کان خواشی آن روضه قدسیه را بر صحاب سخاب  
کرامت سیر بگردانید.

### حقیقت وطن و نسب حضرت خواجه معین الدین چشتی سنجری:

اکبر بنده محملی از محامد ذات و منافب صفات خواجه مزرگوار تکاشته کلک بیان میگردد: مولده  
آنچه سیستان است و ازین حیث ایشان را سجزی بوسند که معرب سکزی است. در پانزده  
سالگی خواجه والد بزرگوار او که خواجه حسن نام داشت بهالم فلس رحلت نمودند وار  
میان نصر دودین شیخ ابراهیم مجدد قندزی درد صلب دامنگیر همت خواجه شد. قطع  
تملفات ظاهری نموده بسمرقد و بخارا شناختند و چندی با کفاسب علوم دسمیه پرداختند و از  
آنجا بد خراسان رفته در آن سوزین نشو و نما یافتند و در هارون کش توابع نیاشور است  
بعضیت فیض موهبت شیخ عثمان هاروئی رسیده دست ارادت به دامن سعادت آوردند، بست  
سال در صحبت شریفی ریاضت شاقه کشیدند و به اشارت شیخ سفرها و غربتها پیشهاد هد  
ساخته به حدمت بسیری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری و دیگر مشابع عظام واد لیای  
کرام رسیده، بزور بازوی و طرت کمند طلب به کنگره مراد انداختند و خدمت خواجه به دو  
واسطه به شیخ مودود چشتی می رسید و به هشت واسطه به شیخ ابراهیم ادهم، و قبل از آمدن  
سلطان معز الدین سام در حد رای پنهورا به شخص پیرونود به هند آمدند و در احمدیر افاقت  
کردند و خواجه قطب الدین اوشی در ماه رب ج سال شصتاد و بیست و دو در بنداد بمسجد  
امام ابواللیث سمرقندی به حضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین  
کسرمانی نارادت خوجه معین الدین قایز گشتاده و شیخ فرید شکرگنج که در پتن  
بنجاح سوده ند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام الدین اولیا بیز ایر حسر و

دست اردت به شیخ فرید شکرگنج داده‌اند و سلسله چشته بخواجه منتهی می‌شود.  
لقصه در ساعت خر اشاعت عان توجه بدارالملک‌دلی انعطاف یافت که بجهت شکر  
ین عطیه والا زیارت مرقد اولیای عظام و مشایخ کرام که در آن مصراحت آسوده‌اند نیز  
فرمایند و بعداز طی منازل وقطع مرحل در رمضان سال مذکور موک اقبال به آن سعادت گاه  
ورود احلال فرمود ورسوم زیارت مرافق مترکه وظایف مزار قابض الانوار جنت آشیانی  
امارالله بر، ته تقدیم رسید. آنگاه بهشت عالی بصوب مستقر الخلاف اتفاق افتاد و در ششم  
ذی‌عده دارالخلافه اکبر آباد نزول اقبال رویداد. چون ولادت فیض افدت حضرت جهانگیری  
در سیکری واقع شده بود حضرت عرش آشیانی آن موضوع در برخود برگز دانسته در آن  
سرزمین طرح اقامت اداحتند.

**اساس شهر عظیم در فتحپور واجتمع خلقی کشیر از نژاد** و دور؛  
دو وسط ماه ربیع لاول نهضد و هفتاد و نه هجری خکم گیتی مطاع بناسیس حصاری والا و  
عمارات دلگشا شرف ارتفاع یافت. و جمیع امرای عظام و ملت‌مان رکاب نصرت اعتصام  
درخور مرتبه و حالت خوبیش هناظل اساس کردند و باندک فرستی شهری عظیم درتهاشت  
آرائستگی و روزی کار آمد و مساجد و مدارس و دیگر بنای خیر و دکایی و سواد در کمال  
نیامت و تکلف همه از سنه سرخ تراشیده مرتب گشت و ای واع ساین بهشت آئین باعث  
طرافت و نضارت آن عشر تگاه شده به فتح پور سمت اشتها رگرفت و بعداز نزول اجلال در  
آن قصر اقبال ز مقال این نام مین فرجام و توحات عظیمه قریب روزگار خجسته آثار  
شهریار مدلات کردار گردید. و در همین سال مینست فال حضرت عرش آشیانی جشن تظهیر  
حضرت شاهنشاهی از استه بواب خرمی بر روی روزگار گشودند. و دوز پنجه‌شنبه ییست و  
پنجم جمادی الآخر آن قدسی طینت والا گوهر را پذیرای عشرت فروردند. و چون عمر  
گرامی پنجه‌راس و چهارماه و چهار روز پیوست هانون دانشوران باستانی و آئین دقیقه شناسان  
آشیانی در ساعت مسعود یعنی روز چهارشنبه ییست دوم رجب سال نهضد و هشتاد و یک آن  
مظہر عطا ط سیحانی را مکتب نشین دانش ساختند و چشنهای دلکش ترتیب داده عالمی را  
نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سودخوان رموز انسس و آفاقی به نقوه دودمان  
فضل و کمال صدرنشین مسند افاضت و افضل مولا میر کلان هسری که بسلامت نفس و  
تهذیب اخلاق آرائستگی داشت تقویض یافت و قطب الدین محمد خان آنکه بخدمت اتابیقی  
این برگزیده دین و دولت خلعت و امیاز بوشید و چون او بحراست سرحد نامزد شد میرزا  
خان خانان را شایسته این منصب عالی دانسته عزافخوار بخشیدند.

تفویض منصب ده هزاری ذات و سوار به شاهزاده فامدار؛ در سال نهصد و هشتاد و پنج منصب ده هزاری ذات و سوار ارزانی فرمودند و به زبان گوهر آمودگذشت که نظر روفود رضا چوئی و بیک سیرتی و بیدار دلی در دناری تمامی جنود سماوی اختصم به آن نونهال دولت وابستگی دارد.

**عقد فرهیدن** صبیه راجه یهگوانداس زمیندار انیم بر حضرت جهانگیر؛ چون عمر همایون به پانزده سالگی رسید صبیه قدسیه راجه یهگوانداس را که از اعظم امرای این دولت ابد مقرن بود و در ذمه راحهای نامدار بمزید شوکت و اعتبار اختصاص داشت به حجه آن حضرت خواستگاری نمودند و دولتخانه خاص و عام را آین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دزد، و به تاریخ پنجم اسفندار هر ماه الهی سال نهصد و نواد و دوهجری که مختار انجم شدسان وقت بود حضرت عرش آشیانی به ورود مقدم اقبال قوام منزل راجه را باید آسمانی بخشیدند و آن بانسوی حجله خفت و عصمت را بگوهر یکنایی خلافت و سلطنت عقد ازدواج خجسته امتراج بسته به دولتمرای جاوید آوردن و راجه لوازم بیاز و پیشکش تقدیم رسانیده طوی درخورین نسبت که افتخار اسلام و اخلاق اوست سرانجامداد و به جمیع شاهزاده های عالیقدر و هر یکی از حضرت عالمایات ضیفهای لایق فرستاد و منتصدان واحدیان و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده خلعتها داد و بایسن سعادت افتخار حاویدند و خود خشت.

**عقد فرهودن شاهزاده فامدار را با صبیه راجه او دیستگه ولد مالدیو راجه هارو از؛** و در نهصد و نواد و چهار هیجری حضرت شاهنشاهی را به دختر راجه او دیستگه که به اصالت و حاد و اشکر و دستگاه از جمیع راجه های هند ممتاز بود نامزد ساختند.

مصرع

بساعی که تو لاکند بد تقویم

حضرت عرش آشیانی با مختارات سرادق عصمت به منزل راجه تشریف بسرده عقد ازدواج سعادت مناج بستند و بر روی روزگار در عشرت کامراسی گشادند و راجه او دیستگه پسرد اجده مالدیو است که از راحه های معتبر صاحب شوکت بود و شمار اشکر او به هشتاد هر ارسوار رسیده اگرچه راناسانگا که با حضرت فردوس مکانی امار الله بر هنر مصاف داده در دولت و حشمت عدیل و نظیر را و مالدیو بوده لیکن مه حس و سعیت ملک و کثرت لشکر را و مالدیو فروتی داشت چنانچه مکرسداران لشکر او زا نارانا سانگا مارزا اتفاق افتاده و هر نار آثار غله و سلطاط از آن حاتم روی نمود.

**ولادت سلطان النسا بیگم و سلطان خسرو از صبیه راجه بهگوانداس:**

همدین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیه قدسیه بعرصه وجود آمد و موسوم سلطان النسا بیگم گشت. و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنج هجری هم از دختر راجه بهگوانداس پسری تولد شد حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام کردند.

**ولادت سلطان پرویز از دختر خواجه حسن عم زین خان:** نوزدهم آبان سنه نهصد و نود و هفت هجری در مشکوی اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم زین خان فرزندی دیگر برپاسط وجود قدم نهاد سلطان پرویز نام گذاشتند.

**ولادت بیهار بانو بیگم از صبیه راجه کیسیادس:** در بیست سیم شهریور سال

۹۹۸ از دختر رحه کیسادس راهنورد صبیه بوجود آمد بیهار بانو بیگم نام کردند.

**ولادت پادشاهزاده خرم حضرت شاه جهان از صبیه راجه او دیسنگه**

**راتهور:** سلح شهربیع لاول سنمه عز ارهجری بعداز انقضای پنج ساعت دوازده دقیقه از شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری بیهار کشته استهار یافته بطالع میزان به حساب اختر شناسان فرس، و سنبه به شمار منجمان هند در دارالخلافة لاہور اختیر برج خلافت از بطن صبیه قدسیه راجه او دیسنگه قسم برآور نگ و وجود نهاد و تاریخ و لادت اشرف حامله چندین بشارت است آن جمله درین ماه مبارک تولد حضرت خیرالبشر صلوات الله وسلامه وعلیه اتفاق افتاد، و این موافقت از مساعده اقبال است و به استشارت الهی که بر سر هر هزار سال از عالم جهانیابی بوجود آید که به معاونت توفیق اذل رسوم مذموم بقی وجهات از عرصه جهان سراندازد. چنانچه قبل ازین پانصد و شصت و پنج سال رموز شناس اسرار بیزدانی افضل الدین حکیم خاقانی از طبع این کوکب اقبال خبرداده و از محرومی دریافت و خبری نایافت آن سوت ریاعی بر صفحه روزگار یادگار گذاشتند.

#### رباعی

گویند که هر هزار سال عالم

آید به جهان اهل کمالی محرم

آمد زین پیش و مانزاده زعدم

روز سیوم زولادت اقدس حضرت عرش آشیانی بدوسنرای جهانگیری تشریف برده دیده را بجمال جهان افروز اوروشی افزودند و در آن محفل جشن عظیم ترتیب یافته بود که چشم روزگار ار مشاهده آن سرمه حیرت میکشید و چون قدم میمیخت لر و سبب خرمی و نشاط جد بزر گور گردید به الهام غبی سلطان خرم موسوم فرمودند.

**احوال عبدالله خان پهار فیروزجنگ:** زوایع این ایام آمدن خواجه عبدالله است به درگاه حضرت جهانگیری، آبای خواجه از سادات کپرائنس و جسد چهارم ایشان قدواه ارباب وجد وحال امیر سید عاشق است که احوال ایشان در کتب حبیب السیر و در شفات مرقوم شده، و والده خواهر خواجه حسن نقشیده است که تجیب السا بیکم همشیره حضرت عرش آشیانی ر در حاله نکاح داشت، خواجه در سل هزار و دو برادر خود خواجه یادگار و خواجه برخوردار از ولایت حصار آمد ملامت حضرت عرش آشیانی در یافند. آن حضرت فراخور حال هر یک منصب عنایت نموده تعیین صوبه دکن فرمودند و چون بشیر خواجه قراتی داشتند حکم شده که در خدمت پادشاهی رفیق او باشد، و این ولا برآدان به دکن رسیده هرجا کاری و تردی پیش آمد مراسم مردانگی و جانپاری بدسته رساندند؛ و خواهر خود را داشتند همگان ساختند. و چون باز همت باند پرواز و اندیشه بر قی مران، دور و در رز پسورد متوجه آستان جهانگیری شده در سنه هزار و سه به خدمت پیوستند، و رفته به جوهر شاسی و قدردانی آن حضرت به مدارج بلند تصاعد خودند. چون دو سال هزار و هفت هجری از عرابش دو اخواهان بهوضوح پیوست که تسحیر ملک دکن سی نهضت جهانگشای حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست به تاریخ ششم مهر که اختار ارجمندان وقت بود بنفس نفس مدان صوب توجه فرمودند.

**دخصت فرمودن حضرت شاهی را به همیم را نامع راجه مانسنگه وغیره**  
اهم: صوره احتمرا تمنا و ترکا به تبول حضرت جهانگیری مقرر فرموده را حه مانسنگه و شاه قایحان محروم و بسیاری از امراء در لازمه آن حضرت تعیین نموده در همین ساعت مسعود به بیکنند بیخ فساد را شرف دخصت را بسی داشتند و غرض از اختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال به ممالک دور دست به مخصوصی فرماید هم می خلافت از شاهزاده و لیعهد حالی بیاشد و هم حسود متعلقة را با پی سپر عسا کر کیون شکوه گردد و اگر چه راجه مانسنگه به خدمت حضرت جهانگیری دستوری یافت ما بدالناس و بنگاهه بدستور سارق به تبول او مقرر داشتند و راجه تعهد نمود که حود در لازمه حضرت شاهی بیاشد و فرزندن و گماشتگان او سربراهی و پاسبانی بنکاهه نماید. و جگ سنه پرسکلان خود را به نگاهبانی آن ملک دستوری داد و در همان تزدیکی جگ سنه را سفر ناگر بر پیش آمد و راجه پسر او مهانسگه را جانشین خود ساخته ساخته به سر کرد کی بگلا فرستاد. و چون خطه جویی محیم سرادقات گردید افواج بحر امواج و سپاه نصرت پنده بسه استقبال

دان ادستوری یافتند، و بعد از یکچندی خود نیز سیر کنان و شکار افکنان تا او دپور نهضت فرمودند، و آن آشفته رای پراهم رو ارکوهستان برآمده چند جا را تاخت و چون مبارزان لشکر فیروزی اثر ازبی او شفاقتند باز سراسیمه خود را به شباب جبال انداخت و حدواد متعلقه او لکد کوب عساکر اقبال گردید، و بسیاری از کفار شقاوت آثار در آن عرصه کارزار پرخاک هلاک افتادند، وزن و فرزند آتها به اسیری رفت، درین وقت خبر شورش بنگالا و شکست مهاسنگه به عرض رسید.

**فوت والده سلطان پرویز:** در پانزدهم تیر سال مذکور مادر سلطان پرویز بالمل علوی شافت و پردگیان حريم خلافت را به غم انداخت.

چون خوشنامدگویان واقعه طلبگاه و بیگانه چنان وامی نمودند که حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن مشغولند و یکایک آن ملک رانگشوده برگشتن ادعیمت پادشاهانه دور است اگر درین وقت حضرت برگردند و پرگنات آنروی آب اکبر آباد را که به معموری و سیر حاصلی اشتهر دارد بگیرند از محل رشد و شمايل عزت دور نخواهد بود و نیز فرو نشستن غبار شورشی که بنازگی در بنگالا ارتفاع یافته بود بی راجه مانسنگه صورت نمی‌بست راجه برگشتن ایشان عین مدعای دانسته سلسه جنبن این اراده شد ناگزیر مهم رانا به انجام نارسانیده به طرف اکبر آباد برگردیدند. قلیخ خان که حراست آن قلعه آسمان سای بدو مفوض بود از صدق اخلاص و فروتنی عقیدت از قلعه برآمده دولت ملازمت دریافت، و بعضی بنگاله طلبان شورش انگیز به اغراق و مبالغه عرض نمودند که اگر قلیخ خان را به دست آورند گرفتن قلعه کبر آباد که به دفین و خزاين مالا مالست بسهولت میسر می‌گردد. چون فتنه مخالفت هنوز سر بر بالین مدارا داشت حضرت شاهی سخن ظاهرینان را به سمع قبول جانداده به خان مذکور دستوری فرمودند تا به قلعه درآمد و به نفس همایون از آب گذشته به جانب الله آباد متوجه گشته.

مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی که در قلعه اکبر آباد بودند بر هویج عزت نشسته روان شدند تا آن خلف الصدق خلافت درهال اتاج سلطنت را ازین عزیمت مانع آیند و حضرت شاهی اذین معنی آگاهی یافته بیش از آنکه مریم مکانی بر سند سواری کشته اختیار نموده به سرعت تمام به جانب مقصد شفاقتند و مریم مکانی آزده خاطر به قلعه برگردیدند. به تاریخ غرة صفر سنه هزار و نه تنزل رایات ظفر آیات در قلعه اکبر آباد اتفاق افتاد. و اکثر جاهای که آن روی آب اکبر آباد بود به دست آورده به ملازمان خود جاگیر دادند. از آنجلمه صوبه بیهار را به شیخ خوب مخاطب به قطب الدین خان کوکلتاش هنایت نمودند و سر کار جونپور را به لاله بیگ مرحمت کردند، و سر کار کالبی را به یم

بهادر کرامت فرمودند، و نام بر دگان را به محل متعلقه دستوری دادند و از رای کهنه سور دیوان سی لک رویه نزدیک که از حاصل خالصات صوبه به بهار فراهم آورده بود گرفتند.

**رسیدن محمد شریف از حضور اعلی و تصرف نمودن آن بیوفا درمزاج شاهزاده والاگهر:** چون این وقایع مکرر و متواتی به عرض عرش آشیانی رسید از وسعت حوصله و قوت برداشی نهایت دلستگی که به آن جانشین حلافت داشتند اصلاً از جا نیامدند و شریف پسر عبدالصمد شیرین فلم را که از خدمتگاران حضور بود و به خدمت شاهی نیز اخلاص بسیار داشت با فرمان عفو نشان مشتمل بر نصایح گرانمایه و طلب حضور فرستادند. چون فرمان مرحوم عنوان رسید آداب استقبال و لوازم تعظیم و اجلال بقدیمه رسانیده خواستند که روانه ملازمت شوید، لیکن به بر ملاحظه‌ای دور و دراز، این معنی را در توافق انداختند و شریف را نگاهداشته دستوری معاودت نداده اوبه چاپلوسی و خوش آمد گویی درمزاج اقدس جگردۀ دراندک مدنی و کیلسطنه شد و حضرت عرش آشیانی فروشناندن فتنه خواهی خیز را اهم دانسته دل ارگشايش ملک دکن که تردیک پکار شده سود بسر گرفتند، و به تاریخ پانزدهم اردیبهشت هزار و ته هجری کارسازی آن ملک را به مردانگی و کاردانی حانخانان سپه سالار و سزاولی و جانسازی علامی شیخ ابوالصلی بازگذاشت، به صوب دارالخلافه‌گیر آباد عنان مراجعت گردانیدند و به تاریخ پیستم امداد سال مذکور به آن مصر دولت و اقبال نزول اجلال فرمودند، و درین ایام حضرت شاهی خواجه عبدالله را به خطاب عد لله خان نمود ساختند.

**نوجه حضرت شاهی از الله آباد به صوب اکبرآباد و برگشتن از راه جهت رفع فساد و فتنه:** در شهور سنه هزار و ده هجری که رایت آسمان سای عرش آشیانی در دارالخلافه آگرۀ بود حضرت جهانگیر باسی هزار و ده سوار آماده پیکار ویلان نامدار روانه دارالخلافه گشتند. اگرچه در ظاهر اراده دریافت حضور والد ماجد بازمی نمودند اما در باطن ندیشه دیگر که ازلوارم سلطنت پژوهی و ملک جو پیست مرکوز خاطر خودشید ماضر بود چون خبر تووجه موکب ظفر قرین به این آین به عرض حضرت عرش آشیانی رسید مرت و انساطی که از رسیدن آن قرائین داشتند، به وحشت و تفرقه بدلت شد و بعضی از امراکه سخنان نفاق آمیز از آن دره الناج سلطنت به سمع آن حضرت می‌رسانیدند و بسواده درار فتادند خصوصاً جعفر بیگ آصف خان که خدمت دیوانی داشت از زیم هرزه در این ویصره گویی نزدیک به آن رسید که قالب نهی کند. و چون موکب شاهی در قصبه اناوا که در جاگیرخان مذکور بود نزول اجلال فرمودند لعلی گرانبها مصحوب یکی از معتمدان خود به

رسم پیشکش فرستاد.

در این اثنا فرمان قضا جریان صدور یافت که آمدن آن عزیز با لشکر اتبوه و فیلان کوشه کوه خاطرمه را به اندیشه دیگر رهنمایی می کند. آمدن پسر به خانه پدر به این شوکت و حشم رسی نیست که از آن خلف الصدق به روی کار آمده اگر مطلب اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجری او شد مردم را به محل جاگیر رخصت نموده، جریده به خدمت شتابد و اگر شایه توهمن باقیست و منشور مطمئن خاطر نیست عنان معاودت به الله آباد معطوف دارد، و هر گاه نقوش توهمن و نفرقه از حواشی خاطر آن فرزند ز دوده شود به ملازمت شتابد.

چون مثال واجب الامثال به حضرت شاهی رسید متوجه و اندیشه مند گشت و در اتاوه توقف نموده عرضداشتی مرقوم قم اخلاص رقم گردانیده به پایه سر برخلافت مسیر ارمال فرمودند، مضمون آنکه این فرزند باجهان جهان اشیاق و آرزومندی احرام کعبه مقصود بسته می خواست درین زودی سعادت آستنبوس دریابد در اتاوه فرمان رسید که قدم جراحت پیش نهاده به الله آباد معاودت نماید. عجب که اخلاص این نیازمند در باطن آن حضرت اثر نکرده و مشتی فته سرشت آن خدای مجازی را در حق این بنده حقیقی بدگمان ساختند، وروزی چند این مرید را از سعادت خدمت محروم ساختند امید که صدق باطن این نیازمند در مرآت خاطر غیب ناظر پرتو افکند.

معاودت حضرت شاهی از اتاوه به جانب الله آباد : آنگاه روزی چند در اتاوه توقف نموده کومن معاودت به صوب الله آباد بلند آوازه ساختند، مقارن آن فرمان شد که صوبه بنگاله و اودیسه به حاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم. کسان خود را فرستاده متصرف گردد. حضرت شاهی صلاح وقت در فرستادن لشکر بدانصوب ندیده عذر های دلپذیر معروض داشتند. چون به بلنه الله آباد نزول سعادت ارزانی فرموده آنچه از لوانم سلطنت و مخصوص فرمان روایان والا شکوهست به روی کار آمد و ملازمان در گاه خطاب خانی و سلطانی یافتد.

ذکر قتل شیخ ابوالفضل: از وقایع این ایام کشته شدن علامی شیخ ابوالفضل است. اگرچه او از شیخزاده های هندوستان بود لیکن در خرد خوده دان و طبیعت دقیقه سنج نش، یونانی درسو داشت و در تهذیب اخلاق و آداب ذاتی خدمت ملوک قصب از اقران ربوه بسود، بالجمله چون آیاس ناسازگاری حضرت شاهی بر روی روز افتاد و همگی ملزمان بارگاه عرش آشیانی از پیش بینی و عاقبت ندیشی به جاتب آن سرب

آرای سلطنت گرا بودند، از آنجاکه آن حضرت شیخ را با خود یکریگ و با حضرت شاهی یک رو فهمیده بودند فرمان فضای جریان شرف صدور یافت که شکر و حشم را با پسر خود شیخ عبد الرحمن در دکن گذاشته بسرعت هرچه تماصر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد.

چون خبر طلب او به عرص شاهی رسید یقین و چشم داشتند که اگر شیخ تزداد آن حضرت رسد بر تدبیب اسباب فته خواهد پرداخت و نا قدم او در میان کار باشد رفتن ما به درگاه حضرت شاهنشاهی صورت فخواهد بست، و درین صورت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد، به این اندیشه صائب راجه نو سنگدیو را که به جمعیت مردانگی در اقران خود امتحان داشت، و وطن او برسراه بود به استیصال شیخ گماشتند و او دل به این کار بسته، در کمین فرست نشست. و چون شیخ به سرای بسر که درده گروهی گوایا واقع است رسید، راجه به جمعیت بسیار از سوار و پیاده شیخ را با چندی از خدمتگاران که همراه داشت گردگرفت، و شیخ ننگ گریختن را اگرچه ممکن بود برخود نپسندید و تن به مردن داده، به قتل رسید. و راجه با سراورا به الله آیاد فرستاد. اگرچه ارکشن شیخ خاطر اقدسی مظاہر عرض آشیانی به آزردگی فراوان و تفرقه بیکران در افتاد، اما ازین کارنامه دلیری و مردانگی حضرت شاهی به ملاحظه درآمد عزیمت آستانه بوسی درگاه پدر بزرگوار نمودند، و رفته آن گذرنها به صفا مبدل گشت. چنانچه بحای خود رفمزده کلک و قایع نگار خواهد شد.

**فرستادن سلطان سلیمه بیگم را جهت استعمال و دلجوئی و آوردن**  
**حضرت شاهی را از الله آباد:** چون آن والاگیر اکلیل خلافت از واقعه شیخ ابوالفضل  
 بغايت محجوب شدند، حضرت عرش آشیانی مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستاده تا به نوازشهاي پادشاهانه دلجوئی نموده، و از حجاب برآورده، به ملازمت پیارند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسب خاصه عنایت فرمودند و مصحوب بیگم ارسال داشتند. و چون بیگم به دو منزلی از الله آیاد رسیدند حضرت شاهی به استه بال برآمده به آداب بزرگی ملاقات نمودند، و سجدات مرافق بیکران حضرت عرش آشیانی به تقدیم رسانیده، به تجمل تمام در خدمت بیگم به شهر معاودت فرمودند. و مهد عیا آن مسرت القلب را پنرید عواطف گویا گون امیدوار ساخته، و نگ توهمات از مرآت خاطر زدودند، و حضرت شاهی در مرافقه والده معظمه متوجه درگاه عرش اشباوه گشته چون به حوالی دارالخلافة اکبر آیاد رسیدند هر ضداشی مرقوم قلم اعتقاد رقص ساخته صاحب خواجه دوست محمد به ملازمت اشرف ارسال داشتند. مضمون آنکه چون آن خداوند حقیقی و مجاذی رقص

غفو بردامن تصریفات این بنده کشیده‌اند امیدو ر است که از حضرت مرسیم مکانی التماس فرمایند که از روی فرزند پروری این نیازمند را به ملازمت اقدس مشرف سازند ت رفع توهمات این فدوی گردد و حکم شود که منuman حضور اختیار ساعت سجود نماید.

بعد ز رسیدن این عربیه حضرت عرش آشیانی به دولتخانه والده ماجده خود شناقه التماس شاهی را به عرض آن عفت ماب رسانیدند، و پس از آنکه تواهش ایشان درجه قبول یافت، فرمان عاطفت عنوان مشتمل بر توید ستیال مریم مکانی به فرزند اقبالمند نوشته این رباعی را که از واردات طبع جعفر بیگ آصفه خان است بر آن منشور سعادت قلمی نمودند.

#### رباعی

ادراک وصال را چه حاجت ساعت ساعت چه کنی بهانه ساعت ساعت	ای جسته زما مرسیم عادت ساعت از وصل کند کسب سعادت ساعت
واین نوارشامه ر به جواب عرضی به خواجه دوست محمد سپرد، اورا رخصت معاودت فرمودند. بعداز ورود این فرمان رأفت عنوان، حضرت شاهی بسرعت هرچه تمامتر به نواحی دارالخلافه رسیدند و حضرت مرسیم مکانی یک منزل پیش رفته آن گوهر اکلیل سلطنت را به منزل خود آوردند و در دولت سرای ایشان قران المسعدین اتفاق افتاد.	

**ملازمت حضرت شاهی:** حضرت شاهی فرق نیاز به پای آسمان سای قبله حقیقی گذاشته تارک دولت برافر ختند، و حضرت عرش آشیانی دیده اشتبای به جمال جهان آری فرزند اقبالمند خود تورانی نموده، ایشان را به دولتخانه آورده و به حکم اشرف نقاره شاهمانی نواخته، آوازه نشاط ابساط را به گوش دور و زردیک رسانیدند. و حضرت شاهی دوازده هزار مهر به صیغه نذر و نهضد و هفتاد و هفت زنجیر فیل نس و ماده به دسم پیشکش گذرازیدند. از آن جمله سیصد و پنجاه و چهار فیل پذیرابی یافت، تمه را به ایشان بخشدند. و بعداز دو روز پون نام فیلی دمی از غایم قتح دکن که در فیلان خاصه به سبکپایی و خوش فعلی بی همتا بود به ایشان مرحمت شد، و دستار مازک از فرق مقدس برداشته برسر اشرف شاهی گذاشتند و توید جانشینی را به گوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند. چون حضرت عرش آشیانی در هنگام توجه رایات عالمیات به صوب دکن حضرت شاهی را برسر رانا مقهور رخصت فرموده بوده و به سبب امری که رقمزدۀ کلک و قایع نویس شد آن حضرت مهم مذکور به انصرام رسایده به الله آباد شتاختند.

و رخصت فرمودن حضرت شاهی را با جمیع امرا برسورد اقا: درین ولا رأى صواب نمای عرش آشیانی چنان تقاضا فرمودند که چون مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق دولت آنکه به نیروی همت آن قرابة العین خلافت صورت اتمام پذیرد. لاجرم در جشن شهره آن گوهر اکلیل سلطنت به موجب حکم پدر بزرگوار رایا ب نصرت سمات بدان صوب بر- افراشتند، و جمیع از امر که اسامی آنها نوشته می شود به تو اژش خسروانه سرقراز گشتند و در خدمت آن در دهات اتفاق سلطنت دستوری یافتند. جگناهه رای، دایسنگه، مادهوسنگه، رای درگا، رای بیهود، هاشم خان، قراوهکخان، افتخاریگ، راجه بکر ماجیت، سلک سنگه، دولت، پسران راحه موت، خواجه حصاری، راحه سالم‌باهن، لشکری پسر میرزا یوسفخان، شاه قلیخان، برادر آصف خان، شاه بیک کولانی.

چون فتح پور محبیم سرادق اقبال گشت، روزی چند در آن دارالسعادت به جهت سامان صروریات توقف افتاد و خزانه ولشکری که به آن کاردشوار گذار و فاکند اتماس نمودند، و ارماب دخل در انجام آن ایستاد گیهای بی‌اظاهر صاختند. ناگزیر حضرت شاهی عرضداشت نمودند که این مرید حکم آن حضرت را نموده حکم الهی دانسته به شوق هرچه تمامتر دل برین خدمت نهاده؛ لیکن کفايت اندیشان سامان این مهم را به روشي که سرانجام پذیرد می‌نمایند و بیهوده خود را سلک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است. مکرر معلوم آن حضرت شده ناشد که رانا از کوهستان بر تمی آید و هر روز به محکمه پناه برده تا ممکن باشد به جنگ نمی‌پردازد. تدبیر کار منحصر درینست که افواج نصرت امواج از هر سو در آمدند کوهستان را قمرغه وار در میان گیرند، و تیز فوجی آنقدر باید که هرگاه به آن مقهور دوچار شود از عهده آن تو اند برآید. اگر دولتخواهان به روش دیگر صلاح دیده اند چون مردم نیمه بغايت پریشان احوال اند، حکم شود که این نیازمند حین سعادت را مه سجود اخلاص روش ساخته به محال جا گیر خود شتابد و در خور این مهم سامان نموده با جمیعت فراوان متوجه استیصال او گردد.

بعد از آنکه عرضداشت حضرت شاهی به مسمع عزو جلال رسید تعجب النسا بیکم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهر اکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تعیین به جهت قرآنی که درین نزدیک واقع می‌شود تجویز ملاقات تمی تما باید که به خجستگی متوجه الله آباد شود و هرگاه خواهد باز دولت ملازمت دریا بد.

**مراجع حضرت شاهی ازفتح پور به الله آباد:** حضرت شاهی به ورود

منشور لامع التور از فتح پور کوچیده نزدیک متهر از آب حسون عبور نموده روانه آله آباد شدند. مقارن بن حال حضرت عرش آشیانی یک پوستین رویاه سیاه و یک پوستین رویاه سفید مصحوب روب خواص به آن حضرت فرستادند، و آن مسرت القلب الصدر سلطنت عرضداشتی مشتمل برسپاس این مرحمت نوشته این بیت را در آنجا مرقوم ساخته.

بیت

کَرْ بِرْ تَنْ مِنْ زِبَانْ شُودْ هَرْ مُوْبِيْ  
يَكْ شَكْرْ تَوْ اَزْ هَرَارْ تَنْوَامْ كَرْد  
و يه روب خواص سپرده اورا رخصت معاودت ادزانی داشتند.

**فوت والده خسرو:** چون روزی چند در الله آباد به شادکمی گزدانیدند قضا را والده سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانه عدم گشت. تفصیل این احتمال آنکه درین ولا پیوستی در دماغ آن عفت سرنشت به هم رسیده سودا بر مزاج استیلا پافت و چون خسرو از بیراهه روی در ملازمت عرش آشیانی همواره به شکوه حضرت شاهی پردخت این غم نیزیاری آن گشت. در روزی که آن حضرت به شکار تشریف بوده بودند پوشیده از برساران افیون خوارده سر به بالین فا گذشت و چون سرآمد پرد کیان حرم سرای سلطنت بوده انس والفت تمام به او داشتند خاطر قدسی مظاهر این سانحه بی نهایت ملول و اندوهگین شد و بدل مهر نزل این مصیبت سخت گران آمد. حضرت عرش آشیانی از استهاع این حادثه نگزیر و آشفتگی خاطر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهربانی و عمگساری فرستاده تسلی خاطر عاطر شدند.

**رفتن عبد الله خان به درگاه عرش آشیانی:** از سوانح این ایام رفقن عبد الله خان است به درگاه حضرت عرش آشیانی، چون شریف خان و کلیل السلطنه شد صحبت عبد الله خان با او درنگرفت و او پیوسته در خدمت شاهی شکوه ایشان می گرد. ناگزیر به رفاقت خواجه یادگار روی امید به درگاه پادشاه جم جاه آورد و آن حضرت جواهر اصالت و شجاعت اذ سیماخان مذکور دریافته و شایسته ترتیب دانسته به منصب هزار و پانصدی و خطاب صادرخانی امتیاز پخشیدند، و خواجه یادگار را نیز به منصب عزت برافراختند. در هنگامی که موکب شاهی از فتح پور متوجه الله آباد گشت، اگرچه حضرت عرش آشیانی رخصت یک گونه ارزانی داشته بودند لیکن از صمیم دل به جدایی آن قرقالین راضی نبودند بلکه ازین دوریها نهایت آزدگی داشتند و جمعی از فته جویان واقعه طلب که هر روز مقدمه‌ای ترتیب داده، وحشت افرای خاطر قدسی مظاهر می گشتند، درین ایام از دوام یادگساری آن حضرت به لباس دلسوزی شکایت می کردند، و از مؤیدات خواهش

أهل غرض آن شد که یکی از واقعه تویسان شاهی به خاizarادی که در سلک خواص منسلک بود نسبت تعشق به هم رسانید و آن بسی ادب شیوه خدمتگار دیگر شد، و هر سه به اتفاق گریختند و خواستند که خود را به دکن رسانیده در حمایت شهزاده داییال روزگار پسربرند. چون حقیقت حال به مامع حلال رسید فی القور جمعی از سواران چالاک به جهت گرفتن آنها تعیین شدند. اتفاقاً هرسه دا به دست آورده در وقتی که آتش قهرشاهی در اشتعال بود به حضور عالی رسانندند. بوج حکم واقعه تویسان رسید حضور پوست کنده یک خدمتگار را خواجه سرای کردند و دیگری را چوبکاری بودند. اذین سیاست رعب و هراسی عظیم در دلها جا کرد و راه گریختن مسدود شد و این قصه دا ارباب غرض به صد آب و تاب به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند، و خاطر مهر مظاہر آن حضرت سخت بر آشفت، و بسر زبان الهام بیان گذاشت که ما تا امروز جهانی را به شمشیر تسخیر فرموده‌ایم، حکم کندن پوست گوسفندی در حضور خود نکرده‌ایم. فرزندان من عجب قسی القلب اند که آدمی را در پیش خود پوست می‌کنند. همین هر زه در ایان فته انجیر سه عرض رسانیدند که شراب را به افیون ممزوج فرموده زیاده از آنچه طبیعت برداشت توافد کرد تووش جان می‌فرمایند و در هنگام طغیان کیف و استیلا نشاء آن سورش مزاج به هم می‌رسد و احکام ندامت انجام سرمی زند، و در آن وقت هیچکس رایارای چون چرا نیست. اکثری خود را به گوشه کشیده مخفی می‌سازد و چندیکه ناگزیر برآشند حکم نقش کلیم و صورت دیوار درند. چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود و تعلق مفترط دا آن درهال اتاج سلطنت داشتند رأی صواب تمایی چنان تقاضا فرمود که به الله یاد خود تشریف بورده وجگر گوشه را همراه گرفته به درالخلافه بیارند، و به این اندیشه شب دوشه به پانزدهم شهریور سنّه هزار و دوازده هجری رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت و بر کشتن نشته متوجه پیشخانه که درسه کروهی شهر براب آب جون ترتیب پذیرفته بود شد. قفارا در اثناي راه کشتنی بر زمین نشست هر چند ملاحان دست و پا زدید در آن نیم شب سوانستند کشتن را به آب انداختند ناگزیر تا سفیده صبح در میان دریسا توفیق واقع شد و بعد از طلوع آفتاب اسرای عظام کشتهای خسود را پیش رانده سعادت کورنش حصل نمودند، و نزد رموز خوانان انسن و آفاق ظهور این کریمه غیبی اشانی بود بر مسخ این عزیمت؛ لیکن شکوه آن حضرت زبان ما را بکم بسته بودند، بالجمله آنچا ز پیشخانه اقبال نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید، و مقارن این خبر پیماری حضرت مریم مکانی رسید. چون ایشان به این پورش راضی نبودند عرش آشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دو سه روز به سبب افزونی پارش هیچکس از خیمه نتوانست

پیرون پرورد غیر از دولتخانه خاص و پیشخانه چندی از بندۀ های نزدیک دیگر چادری به نظر در نمی آمد و شب چهارشنبه غیر رسید که حال مریم مکانی دگر گون، واطبا قطع امید نموده اند از معالجه باز کشیده اند.

**واقعه حضرت مریم مکانی والده حضرت عرش آشیانی:** آن حضرت به امید تکه دیدار واپسین دریا بد، عنان معاودت معطوف داشتند و به عبادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بسی هرچند خواستند اندوزی و سختی از آن عفت سرشناس گشتند زیان بارای گویایی نداشت. ناگزیر به قضای الهی رضا داده خطوت‌گزین کلبه اندوه گشتند، و شب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزار و دوازده آن مسند آرای پارگاه عصمت روانه کدور نگذشت دنیا در کشیده نقاب گزین خلوت سرای نزهت گشت و ازین سانحه جهانی شورید و روز گاری به سوگواری درآمد و حضرت عرش آشیانی موی سوریش و بروت را سترده لباس ماتم پوشیدند و چندین هزار کس از امر و منصداران واحدی و شاگرد پیشه به مواقفت آن حضرت رخت مصیبت اختیار نموده، پیادشاه جم جاه نعش را بردوش گرفته قدمی چند ره پیمودند، و بعد از آن امرا به نوبت برداشتند، و تایوت را به دهی روانه ساختند، و با دل زار و دیده خونیار به دولتخانه معاودت فرمودند. و روز دیگر خسود از کسوت سوگواری برآمده و جمیع بندگان را از آن لباس برآورده هر یکی را درخور پایه خلعت عنایت فرمودند، و جسد گرامی در عرض پانزده پهر به دهی رسید و در مراد فایض الانوار حضرت جنت آشیانی مدفون گردید، و چون خبر نهضت موكب اقبال عرش آشیانی به صوب الله آباد و فسخ عزیمت بجهت عارضه مریم مکنی و رحلت آن عفت مأب بقدسی سرای جاودانی، به حضرت شاهی رسید بی تحاشی و تأمل شریف خان را به حکومت بهادر دستوری فرمودند و رایات نصرت آیات به ملازمت پدر بزرگوار افرائیت متوجه دارالحلاله اکبر آناد شدند تا غار کدورتی که بر مرأت خاطر حیفث ناظر نشسته بود زدوده شود، و درین مصیبت با والد ماجد شریک باشد و حضرت عرش آشیانی نوید حصور و اغزال سور آن حضرت القلب راغم زدای این ماتم دانسته جهان جهان نشاط و شادکامی در سرگزند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور به ادراك دولت ملازمت سعادت اندوختند. و بعداز آنکه رسوم توره و آداب به جا آوردن عرش آشیانی فرزند اقبالمند را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرج بخش دل اندوهگین شدند، و بندۀ های اخلاص آین به عیش و شادی قرین، و متفاقان واقعه طلب خجلت زده، اندوه و غمگین گشتند. جهان را رونق دیگر پدید آمد. روز گار که سر شوریدگی در سر داشت آدام و تسکین یافت،

فته‌ای که چشم گشوده منتظر فرصت می‌بود به گران خواب غفلت افتاده، تقاره شادی بلند آوازه شد. حضرت شاهی دو صد عدد مهر صد توکسی و چهار مهر پنجاه توکسی و یک مهر و پیست و پنج توکسی و یک مهر پیست توکسی و سه مهر و پنج توکسی بصیغه نذر، و یک قطعه الماس که یک لکه روپیه بها داشت و چهار ذنجیر فیل به رسم پیشکش گذرا نیدند.

بعداز فراغ این مجلس حضور عرش آشیانی از برگاه خاص و عام برخاسته متوجه حرم سرای خلافت شدند، و چون خاطر قدسی مظاہر از بعضی اطوار و اوضاع حضرت شاهی قدری گرانی داشت، یاطن شکایت آگین و چیره‌های کهن را بروان فرستاد و زبان معجز بیان بگویایی درآمد. بعداز آنکه سخن چند عتاب آمیز گذاش یافت فرمودند که برم، چنان ظاهری شود که از افراد باده پیمای دماغ شما خلل پذیر فته بیهتر آنست که روزی چند در دولتخانه ما بسر برند تا تدبیرات به کار برد، به اصلاح مزاج شم پردازیم و ایشان را در عبادتخانه نشانده بعضی از خدماتگاران معتمد را به طریق دیدباتی گماشتند، و هر روز والده، و همشیره، نزد ایشان آمده دلهی و خاطر جویی می‌نمودند تا ده روز در آن سعادت‌تکده به سر برند؛ و چون معلوم شد که از باده گساری و آشفته دماغی ایشان آنجه به عرض رسیده و قوعی نداشت دستوری شد که به دولتخانه خویش تشریف بوند و چندی از ملازمان ایشان که از غصب حضور عرش آشیانی بیم و هراس به خاطر راه داده به گوشها خزیده بودند باز آمده، سرگرم خدمت گردیدند، و حضور شاهی هر روز به کورنش والد بزرگوار خود استعداد بافته مشمول انواع مراحم می‌گشتند.

**خواب شیخ حسین جامی:** درین ایام مکتوبهای شاهزاده خیر نجامی شیخ حسین جامی که در سلسله علیه خواجه‌های بزرگوار بگدازدش جان و تن و آورینش با نفس هزار فن بی‌همتا بود به حضرت شاهی رسید مضمون آنکه حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس الله سره العزیز را در خواب دیدم که فرمودند که درین زودی سلطان سلیم بر اورانگ فرماندهی برآمده روزگار را به داد و دهش آباد گرداند غمزدگان عالم را به بخشش و بخایش شاد سازد.

**جنگ فیل شاهی با فیل خسرو در حضور حضور شاهنشاهی:** و از غرایب حکایتها که در آن روزها روداده آنکه حضرت شاهی گران بار نام فیل داشتند که در جنگ فیل بی‌همتا بود و فیلی که در برادر صدمات او پا استوار کند در فیلخانه پادشاهی نشان نمی‌دادند؛ و همچنین خسرو ابروپ نام فیلی داشت که او نیز در حک

فیل سر آمد بود. حضرت عرش آشیانی حکم فرمودند که این دو کوه گران سنگی دا با هم در چنگ دراندازند. ورن متهن نام فیل را از حنه خصه به کومک مقرر نمودند که هر گه یکی از انها بریدگری عالم آید و فیلان از نگاهداشت آن پارماند، فیل مذکور از کمین برآمده کومک کند، و این فیل را به اصطلاح فیلانان طبائجه می نامند؛ و این از تصرفات حضرت عرش آشیانی است که در وقت چنگ بجهت جدا ساختن فیلان سوکش به خاطر آوردند، و چرخی دلوه لکرو اوچیزی نیز از اختراعات آن حضرت است. بالجمله حضرت شاهی و خسرو الشamas نمورند که برا سپان سوار شده از تزدیک تماسا کنند و حضرت عرش آشیانی در جهرو که نشسته، شاهزاده خرم را تزدیک خود حکم نشتن فرمودند.

## بیس

دو کوهی آهین از جی جنبد زمین گفتی ذسر ت پای جنبد  
بعداز زد و خورد بسیار فیل گرانبار آثار چیرگی ظاهر ساخت، و حریف خود را عاجز و زیون کرد. درین وقت بموجب فرارداد فیل رن متهن نام را به کومک آوردند، و جمعی از بندهای حضرت شاهی فیلان را از پیش آوردن ماسح آمده کلوخی و سنگی چند به جاب فیلان انداختند و او بی محابا به موجب حکم فیل را پیشتر رانده رو برو کرد. اتفاقاً سنگی بر شفیقۀ فیلان رسید و قصره ای چند بر روی سینه او چکید. خسرو ناجمی از هرزوه درایان به خدمت آن حضرت رفته گستاخی مردم شاهی و مجروح شدن فیلان را به مبالغه معروض داشت و تندکی را بسیار و نمود. حضرت عرش آشیانی ازین گستاخی و بیباکی متغیر و متوجه گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه بابا می فرمایند که در حقیقت این فیل هم از شما است. سبب عنف و بی اعتدالی چست؟ شاهزاده خرم تزدید بزرگوار شتافه به لطف بیان و حسن ادگذارش این پیغام نمودند حضرت شاهی در جواب فرمودند که ما را ازین مقدمات اطلاعی نیست و اصلاً به زدن فیل و فیلانان راضی نبوده ایم و نفرموده ایم. آن حضرت عرض کردند که اگر چنین است حکم شود که ما خود توجه نموده به آتشباری و دیگر تدبیرات فیلان را از هم جدا سازیم. حضرت شاهی بشکته پیشانی اجازت دادند. آن حضرت حکم به گذاشتن و سودادن چراغی و بان فرموده هر چند تدبیرات به کاربردن اثری برو آن مترتب نگشت تا آنکه فیل رن متهن هم ربون شده رو به هزیمت نهاد و هر دو به آب در آمدند، و فیل گران پاربرو پیچیده بود و دست باز نمی داشت. ناگاه کشته کلان دریان حایسل شد و گر نار ازشدت باز ماسد.

شاهزاده خرم به خدمت جد بزرگوار شناخته مراتب ادب را پاس داشته عرض کرد که شاه بهائی به این حرات و گستاخی رضا نداده اند و به دانستگی ایشان واقع نشده، دراصل سخن را بتفاوت عرض کرده اند.

**ذکر واقعه هایله حضرت عرش آشیانی ازین منزل بزینست سرای چاودانی:** در همان ایام واقعه هائله حضرت عرش آشیانی رویداد. آن حضرت را در مدت پنجاه و یک سال سلطنت هر گز نسیم نا کامی بر طره اعلام دولتش توزیده و هیچگونه پسای یکران قباش به سنگ در نیامده به هر جانب که هزیمت می نمودندی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت اتسابش بودی و به هر طرف که فضفرومدی بخت ماند تخت سردر پای عرش فرسایش داشتی. آسمان به کام او گردش گزین بود و زمین عبرام او در تمکین تا آنکه روزگار به کار خود پرداخته و آن پادشاه جم جاه را از تحت فرمزا وراوی بر تخته نا کامی کشید اجیال این حادثه آن که روز دوشنبه میست شهر جمادی الاول سنه هزار و چهاده هجری مراج اعتدال سرشت از مرکز صحت انحراف پذیرفت و عارضه تب اشتداد امتداد یافته منجر به اسهال گشته، شاهرده خرم از کمال سعادتمندی مختلف خدمت بیماری گردید. حکیم علی که سر آمد اطبای وقت بود متصدی علاج شد و چون قضیه ناگیر رسبده بسود هر چند به معالجه و مدارا پرداخت و تدبیرات بکار برد اثری بسر آن متstab نیکش و دوی بهبود در آینه حال مرئی نشد. و چون سلطان خسرو خواهرزاده راجه مانستگه و داماد خان اعظم بود و درین دولت خصوصا درینوقت حل عقد امور سلطنت به این دو کنم تعلق داشت به خاطر حق ناشناس قرار دادند که با وجود حضرت شاهی چنین ناخلفی را به سلطنت پرداشته به ترتیب اسباب فته و مصاد پردازند، و آن حضرت ز غلبه معانان و قوف یافته بنا بر حزم و احتیاط که از شرایط جهانداریست در چنین وقای خود را از سعادت خدمت پدر عالی قدم محروم داشته ترک آمد و رفت به درون قلعه فرمودند.

**اقامت فرمودن شاهزاده خرم جهت بیماری عرش آشیانی در قلعه اکبر آباد با فراط جانشانی:** شاهزاده خرم بادل فسوی و عزم درست در میان دشمنان و بداندیشان پای همت فشرده دولت ملازمت جد بزرگوار را از دست ندادند. اگرچه مکرر والده ماجده به آن قرآنی پیغام فرستادند که درین آشوبگاه بی تمیزی و تلاطم امواج فته بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وارقدم هست بر جاداشته ترک عزیمت نفرمودند تا آنکه به فرموده پذر نامور و مادر بلند اختیار، آن سریر آرای سلطنت نزد آن حضرت شناخت و هر چند در پیشتر داشت شاهزاده میانه نمود یه رفتن راضی نشدند. در جواب معروض داشتند که

تارایحه حیات جدیر رکوارم به مشام می‌رسد امکان جداگانه در تصور نمی‌گنجد. و از آنجا که حافظ حقیقی در همه حال حامی و حارمن آن عزیز دین و دولت بود در آن طوفان حوادث از آسیب عین‌الکمال چنانچه باید حراست نمود.

**ولادت شاهزاده شهریار و چهارده:** درین ایام از کنیزان حضرت شاهی دوپسر متولد شدند و به جهاندار شاه و شهریار موسوم گشتهند. و چون قضای قادر قدیر و حکم خیر بر آن رفته بود که انجام کار حق به مرکز قرار گیرد و جهان تیره از خلافت وارث حقیقی ملک روشنائی پذیرد، این طایفه حق نشانس از اراده باطل ندامت گزیده شرمنده و سرافنه کنده به خدمت حضرت شاهی شناختند و آن حضرت روز دیگر به ملازمت حضرت عرش آشیانی تشریف برده در حالت نزع به دولت دیدار سعادت اندوختند و بر حسن استقامت شاهزاده خرم تحسین و آفرین فرموده آن سرو جویبار خلافت راه همراه خسود به دولتخانه آوردند. و شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الآخر سنه هزار و چهارده هجری آن شاهیان اوچ خلافت ازین مسای قافی به تزهیت آباد جادوی شافت و روز دیگر به لوازم تجهیز و تکین پرداخته در باغ سکندره به جوار رحمت الهی سپردند. ولادت گرامی در نهصد و چهل و ته رویداد و جلوس در نهصد و شصت و سه اتفاق افتاد و آن حضرت رامه پسرو الگهر و سه صیه قلسیه بودند؛ تختین شاهنشاه عادل با دل نور الدین محمد جهانگیر سریر آرامی خلافت شد، دوم سلطان مراد که در سنّه هزار و هفتم مطابق سال چهل و چهارم اکبر پادشاهی به ادمان شراب در ولایت دکن در گذشت، سیوم سلطان داییان که در سنّه هزار و سیزدهم هجری مطابق سال چهل و هشتم اکبر شاهی اویز به افراط شراب خواری و باده‌گساری در ملک دکن وفات پافت. و اسامی صیه‌ها اینست: شاهزاده خانم، شکرالسایگم، آرام بانویگم. بعد ازین آنچه مرقوم قلم مشکین رقم گردیده تأیینی است که حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه تا اوایل سنّه تو زده جلومن خود متوجه جمع و تحریر آن گشته‌اند و از آنجا تینه اخبار را تا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت که کله‌م بیست و یک سال وهشت ماه و بیست روز بوده، باشتری از اوایل احوال صاحقران شاه جهان پادشاه که بعد از استماع واقعه والد نامدار از قعده خبر دکن به جانب دارالخلافه اکبر آباد متوجه گشته تا بر قخت سلطنت و فرمانروایی جلومن فرموده‌اند، رقم سطور دلین طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل کتاب چنانچه در دیباچه ایما به آن رفته الحق نموده، و اراده و خواهش دارد که اگر اجل امان و فرصلت دست بهم داده و دماغ باوری نموده مجملی از احوال آن پادشاه فریدون فرجم جاه را که رب الشوع سلسله سلاطین تیموریه هندوستان بوده، من اولی الی آخره به سلک تحریر کشیده در ذیل

این نسخه مندرج سازد و تشنه لبان جویای اخبار را به شادابی اظهار حقیقت سیراب گرداند و مفهنه الاعانه و التوفیق.

### دنباله و قایع سال نوزدهم از جلوس مبارک

چون شاهجهان به پردوان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد چنگ و جدل گردید. عبدالله خان به پای حصار رسیده؛ محاصره نمود. چون کار بصورت و دشواری کشید واژه هج صرف توقع مدد و طریق تجزیت ندید. ناگزیر از قلعه برآمده عبد الله خان را دید. خاطر از ففعه جمع ساخته او را در نظر شاه جهان درآورد.

بعد از تسخیر پردوان متوجه اکبر نگردند. ابراهیم خان اول را ده نمود که قلعه اکبر نگر را استحکام داده بشریط تحصین و قلعه داری پردازد. چون حصار اکبر نگر وسیع بود و آن قدر جمعیت که محافظت آن توأم نمود نداشت، در مقبره پسر که حصارش نهایت استو د بود متحصن گشت. درین وقت جمیع از امراء اکه در اطراف بودند به او پیوستند. سپاه شاه جهان به محاصره حصار مقبره پرداختند و خسود در قلعه اکبر نگر فرود آمدند از درون و بیرون نایره حرب مشتمل گردید. درین وقت احمد بیک خان رسیده تلافی گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید آمد.

چون اهل و اعیان اکثری آن طرف آب بود عبدالله خان دریاخان را از آب گذرانیده بدان سمت فرستاد. ابراهیم خان به استماع این خبر احمد بیک خان را همراه گرفته، آن طرف شناور و مردم متغیر را به حراست و محافظت قلعه بازداشت، و ساین چنگی را که به اصطلاح هندنو ره می گویند، پیش از خسود بدان سمت فرستاد تا سرراه آن فسوح گرفته، نگدارند که از آب عبور نمایند. اتفاق پیش از رسیدن نواره، دریا خان از دریا گذشته بود. ابراهیم خان حمد بیک خان را به چنگ او روان کرد و کنار دریا بین العسكرین چنگ اتفاق افتاد. جمیع کثیر از طرفین به قتل رسیدند. احمد بیک خان عطف نموده به ابراهیم خان پیوست، و از تسلط و غلبه عنیم آگاه ساخت. ابراهیم خان کس به طلب بعضی مردم کار آمدندی به قلعه فرستاد که وقت کومک است، گروهی از حوانسان خود را به ابراهیم خان رساندند. دریاخان آگهی و اطلاع یافته، چند کروه پست نز و عفت تر حر کشت کرد. چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاه جهان از دریا ی گنج میسر نمی گشت.

درین ائتا نتیجه رجه نام زمینداری آمده اظهار کرد که اگر فوجی همراه من تعیین کنند، در طرف بالای آب قریب به حدود متعلقة خسود چند منزل کشتنی را ممه دست

آورده احوال را از آب پکندرانم. شاه جهان عبدالله خان را با هزار و پانصد سوار نام زد کرد تا از گذری که او رهنمایی کند عبور نموده بر سردار دوی ابراهیم خان تاخت برد، و او با فوج به رهبری نصیره رجه بسرعت باد از آب گذشته بدلریا خان پیوندید.

چون این خبر به ابراهیم خان رسید سراسر به عزم رزم شتافت. نورالله نام سیدزاده را که از منصبداران تجویزی او بود با هزار سوار هر ول قرار داد. حمد بیگ خان را با هزار سوار طرح کرد و خود با هزار سوار در قول ایستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست و عبدالله خان بر فوج هر اول تاخته نورالله را منهزم ساخت و جنگ که به احمد بیگ خان پیوست و او مردانه ایستاده ذخمهای منکر بود اشت. ابراهیم خان از مشاهده این حوال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان نیز بر فوج ابراهیم خان حمله آورد. رفیقان او علن ثبات از دست داده طریق هزیمت سپردند و سروشة انتظام احوال از هم گسخت، و ابراهیم خان با مددودی پای هزیمت بر جاداشت. هر چند مردم جلو اورا گرفته خواستند که از آن معز که بی مهلكه بر آرتند راضی نشده، گفت که مقضی هست و مردانگی این کار نیست. چه دولت بهتر ازین که در خدمت پادشاهی جان نثار کنم. هنوز سخن تمام نگشته بود که از اطراف هحوم آورده به ذخمهی کاری کارش تمام ساختند، و نظریگ نامی از نوکران عبدالله مباشر قتل او گردید. بالجمله سر اورا بریلده پیش شاه جهان فرستاد، و جمعی که در حصار مقبره متخصص بودند زمردن ابراهیم خان وقوف یافته دلها از دست دادند.

درین وقت رومی خان نقی را که به پای حصار رسانیده بود آتش داده چهل ذرعه از دیوار حصار نهدم گشت و حصار مسحر گردید و گریختگان خود را در دریا می افکندند. و اگر گشتنی به دست می آمد هجوم آورده غرق می گشتند و گروهی که گرفتاری عیال سلله پای آنها بود رفته تلاقی می شدند و میرک جلالر که از عهده های آن صوبه بود دستگیر شد، و از همراهان شاه جهان عابد خان دیوان و شریف خان بخشی و سید عبدالسلام باره و حسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان نثار گشته.

چون احمد بیگ خان با جمعی از منصبداران آن صوبه از میدان نرد برآمده به صوبدها که دارالملك بنگاله است، و اهل و عیال و اندوخته های ابراهیم خان نیز در آنجا بود حرکت نمود چون به دهان که رسید احمد بیگ خان کام ناکام با دیگر مردم به ملازمت می رسد و مبلغ چهار لک رویه نقد از اموال ابراهیم خان و پنج لک رویه از اموال میرک جلالر و عیره منصرف گشتند و پانصد زنجیر فیل و چهارصد دأس اسب کوئت که در آن ولایت بهم می رسد از ضمایم غنائم گشت، واقشیه و امتمعه و افر به قید ضبط درآمد و تواره و

تو پیخانه چندان که در خود پادشاهان ذی شوکت بود به دست افتد.

سه لک روپیه به عبدالله خان و دولت روپیه به راجه بهیم و یک لک روپیه به دریاخان و پنجاه هزار روپیه به وزیر خان و پنجاه هزار روپیه به شجاعتخان و پنجاه هزار روپیه به محمد نقی و پنجاه هزار روپیه به میرمیگ بخشیدند، و همچنین به مردم دیگر در خورد پایه و مراتب کم و پیش رسید.

چون از ضبط آن ملک واپرداخت داراب خان پسر خانخانان را که تا حال مقید بود از قید برآورده و سوگند داده حکومت بنگاله را به او نفویض کرد و زن او را با یک دختر و یک پسر شاه نوار خان همراه گرفتند و به عزم تسخیر ملک بهار متوجه گشتند. و راجه بهیم پسر ران را که درین هرج و مرج از خدمت ایشان جدا می اختیار کرده بود به رسم منقلای ماقوچی پیشتر از خود به صوب پته روانه گردانید.

چون صوبه پته در جا گیر شاهزاده پرویز مقرز بود و ایشان مخلص خان دیوان خود را به حکومت و حراست آن ملک مقرر داشته الله بار پسر افتخارخان و شیرخان افغان را به فوجداری گذاشته بودند، پیش از رسیدن راجه بهیم پای همت آنها از جارفت و توفیق یاوری نکرد که حضار پته را استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند نا الله آباد عنان مسارت باز نکشیدند و بهیم به شهر پته در آمده آن ملک را متصرف گشت و بعداز چند روز شاه جهان بسیاری زکومکیان به نگاله رسید و جمعی کثیر از متعینان بهار و چاگیرداران آنجا فراد همواری دادند و از اطراف و نواحی بیز پنج شش هزار سوار آمدند نو کوشیدند.

سید مبارک که حارس قلعه رهتاس بود با وجود استحکام قلعه و استعداد قلعه داری حصار ر حواله نمود. زمیندار او جینه و دیگر زمینداران آن حدود به اراده رفاقت پیوستند. عبدالله خان و راجه بهیم را بطريق منقلای به صوب الله آباد و دریاخان را با فوجی بجانب نانکبور فرستاده خود بیز متعاقب حر کت نمود. چون عبدالله خان بگرجوسا پسورد پیوست جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم که حکومت جو پور داشت نزد میرزا رستم به الله آباد رفت و عبدالله خان از عقب شتاشه در قصبه جهوسی که بر لب آب کنگ در مقام الله آباد واقع است فرود آمد و بهیم بناصله پنج کسره از الله آباد اقامت نمود. شاه جهان به جونپور رسیده توقف ورزیدند. عبدالله خان به ضرب توب و تفک و نواره عظیم که همراه داشت از آب عبور نموده در ظاهر الله آباد فرود آمدند به کار محاصره پرداخت. میرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایت جنگ و حdal افراحت، و از درون و بیرون صفير

تیر و تفنگک بیام مرگ دشوار اجن درگوش دلیران می‌انداخت. فته و آشوب عظیم در آن سرزمین پدید آمد.

**احوال دکن:** اکنون عنان اشہب خوش خرام خامسہ را به جانب تحریر احوال دکن منتصف می‌گرداند. ساقباً تحریر یافته که عنبر جشی علی شیر نامی و کیل خسود را نزد مها بتخان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت به امید آنکه مداد مهمات صوبه دکن به عهده او مفوض گردد. رچون او را با عادلخان ایواب مازعع و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آن داشت که به امداد بندهای درگاه سلاطین سجدۀ گاه شار تسلط بر او ظاهر سازد؛ و همچنین عادلخان نیز به جهت دفع شر او تلاش می‌کرد که مدار اختیار آن صوبه به قبضه اقتدار او حواله شود. آخر افسون عادلخان کارگر افتاد و مهابت خان جانب عنبر را از دست داده به کامروانی عادلخان پرداخت. و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد لاری و کیل عادلخان از جانب او نگران خاطر داشت مهابت خان فوجی از لشکر منصور به بالا کهات تعیین فرمود که بندقه شده ملا محمد را به برها نپور رساند. عنبر از شنیدن این اخبار متعدد و متوجه گشته با نظام الملک از شهر کهر کی برآمده به قندهار که بر سرحد ولایت گلگنده و قع است شافت، و فرزند آن را با احمد و اقبال بر فراز قله دولت آباد گذاشته کهر کی را خالی ساخت، و شهرت انداخت که به سرحد قطب الملک می‌روم که زر مقرر خود را ازو بازیافت نمایم.

بالغمله چون ملا محمد لاری به برها نپور پیوست مهابتخان تا شاه پور به استقبال رفته، نهایت گرمی و دلچسپی ظاهر ساخت، و از آنجا به اتفاق متوجه ملازمت شاه پرویز گردیدند، و سر بلند رای را به حکومت و حراست شهر برها نپور گذاشت و جادورای واوے دارام را به کومک او مفرداشت. و پسران او لین و برادران دویمین را به جهت احتیاط همراه گرفت و چون ملام محمد به خدمت شاهزاده پیوست مقرر گشت که او با پنهان از سوار در برها نپور بوده به اتفاق سر بلندی رای تمییز احکام و انتظام مهام نماید، و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شتابد. به این قرار داد مشارالیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل مرحمت نموده و به محمد امین ولد او نیز خلمت و اسب و فیل با پنجاه هزار روپیه ملک خرج عنایت گردید. و محمد امین را هم خود گرفتند. و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده اسب و فیل، و هفتاد هزار روپیه نقد، و یکصد و ده خوان اقمشه، به ملا محمد و پسر او و دامادش تکلف نمود.

**ورود موکب جهانگیر به کشمیر:** نوزدهم خرداد نزول حضرت شاهنشاهی در

خطه کشمیر اتفاق افتاد. اعتقاد خان از تفایس کشمیر که درین مدت ترتیب داده بود بسر سبیل پیشکش معروض داشت. درین ولا به مسامع جلال رسید که یلنگتوش او زبک سپه سالار نذر محمد خان را داده نمود که حوالی کابل و غزنین را بتازه و خانزاد خان پسر مها بتخان با امرایی که به کومک او مقرر آند از شهر برآمده به مدافعته و مقاتله همت مصروف داشته، بنابرین غازی ییگ که از خدمتگاران تزدیک بود بدلا کچو کی دخصت شد که از حقیقت کار اطلاع حاصل نموده خبر مشخص بیرد، و از قضا با آنکه چون عبدالعزیز خان قلعه قند هاررا به جهت نا رسیدن کومک به شاه عباس حواله نموده و این ممنی بر مراج شاهنشاهی گرانی داشت.

درین ولا او را حواله سید و نسام منصبداری فرمودند که در بندر سورت بسر کشته نشانیده به مکه معظمه روانه سزد و متعاقب فرمان شد که مشارالله را از هم گذاند. آن بیچاره در اثنای راه به قتل رسید. خواجه مذکور از گشاده رویی و خوشخویی وی تکلفی بهره مند بود. امید که اهل آمرزش باشد.

در هفتم قیصر ماه آرام بانوی یکم همشیره قدسیه آنحضرت به مرض اسهال و دیعت حیات سپرد. حضرت عرش آشیانی آن عفت سوشت را بقایت دوست می داشتند. در چهار سالگی چنانکه بدنیا آمده بود رفت.

درین تاریخ از عرض داشت غازی یک به وضوح پیوست که یلنگتوش به جهت ضبط الوس هزار جات که بورت آنها در حدود غزنین وافع است و از قدیم به حاکم غزنین مالکداری می نمودند قمهای در موضع صوار از مضائق غزنین ساخته، همشیره زاده خود را با فوجی آنجا گذاشته بود. سران الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استفاده نمودند که ما ز قدیم رعیت و مالکدار حاکم کابل ایم. یلنگتوش می خواهد که ما را بتدی ایسل و فرمان بردار خود سازد. اگر شما شر او را از ما کفایت کنید و دست تعدی از ما بازداریسید به دستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر به او ملتجمی گشته خود را از آسیب بیداد و ظلم او زیکان محافظت نماییم. خانزاد خان فوجی به کومک هزاره، فرستاد و خواهر زاده یلنگتوش به مدافعته و مقاتله پیش آمده در اثنای زد و خورد سا جمعی از او زبکان به قتل رسید و سپه منصور قلعه او را، خاک برایر ساخته به ظفر و فیروزی معادوت معطوف داشتند.

یلنگتوش از استماع این خبر خجلت دده کردار خویش گشته از نذر محمد خان برادر امام قلی خان دارای توران التماں نمود که بناخت سرحد کابل شناوه خود را از آن

افعال برآورد. در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمدۀ های لشکر او تجویز این جرأت و بیباکی نمی نمودند بعد از مبارکه و اغراق پسیاد رخصت حاصل شده با ده هزار سوار اوزبک و المانجی روی ادبیار بهین حسود نهاد. خانزاد خان به استماع این خبر مردمی که در تهانجات بودند طلبیده به ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت و بنده‌های جنسپار و بهادران عرصه کارزار همه یکلمل و یکرو و به جنگی قرار دادند.

بالجمله چون بهادران عرصه شهامت موضع شیرگهر که در ده کروهی غزنین واقع است معسکر آراستند و از آنجا انواح را ترتیب دده و جیبه پوشیده متوجه پیش شدند. خانزاد خان با جمعی از منصبداران پدر خود در غول پای ثبات افسرده و مبارزخان فغان و انبیای سنگدل و سید حاجی و دیگر بهادران را در فوج هراول مقرر داشت و هم چنین فوج جوانغار بر اتفاق و طرح به آینین شایسته ترتیب داده از ایزد جل سیحانه و تعالی نصرت و فیروزی درخواست نمود.

چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کروهی غزنین لشکر گاه ساخته دولتخواهان را به خاطر می رسد که شاید روز دیگر تلاقي قرقین اتفاق افتد. قصارا همین که سه کروه از موضع شیرگهر گذشتند قراولان اوزبک نمایان شدند و قراولان لشکر منصور قلم جلادت پیش گذاشته جنگ اندادهند و عساکر اقبال ناتو پیخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته و آرمیده بان انداده و توب زده شنافتند.

اتفاقا یلنگتوش در پس پشتۀ برغنجی شده ایستاده بود و قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانه از راه برسد از کمین گاه برآمده کارزار نماید. مبارزخان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را به کومک قراولان می فرستد و آنها نیز کس نسزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن احوال قاهره گاه می سازند. یک کروه به لشکر مانده سپاهی غنیم نمایان می شود آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود، یک فوج با هراول لشکر منصور مقابل می گردد و خود با فوج دیگر بفاصیه یک تنگ ایستاده عنان ادبیار میکشد.

چون فوج مخالف بحسب کمین اد بهادران فوج هراول فزونی داشت بهادران قول گرم و گیرا شناخته خود را به کومک هراول رسانیده نخست بان و زنیورک و توب و تنگی بسیار می ذنند، و از پس فیلان تنگی را دواینده کارزار می نمایند و جنگی به امداد و اشتداد می کشد، در چنین وقت یلنگ توش خود را به کومک می رساند و معهذا کاری نمی سازد و پای همت آنها از جا می لفzed و بهادران عرصه شهامت در برداشتن و بستن و

تاختن و انداختن کارنامه جلادت و جاتپاری بتقدیم رسانده مخالقان تاب نیاورده جلو بر می گردانند و هزبران بیش شهامت آن مفهوران بخت بر گشتمرا تا قلعه جمهاء کوشش کروه از میدان چنگ دور بود زده و کشته تعاقب نمودند و قریب سیصد اوزبک تلف تبع پیداریخ ساختند، و موازی هزار اسپ واسمه بسیار که مخالقان در راه از گرانی انداخته بودند به دست سپاه منصور افتد، و تحقی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود به تایید ایزد جل سپاهانه چهره گشای مراد گشت.

چون این خبر بهجت اثربه مسامع جلال رسید بنده های شایسته خدمت که درین چنگ مصدر خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خوار استعداد و حالت خوبیش به اضافه منصب و اقسام مرحم و نوازش سر فرازی یافتد.

پلنگتوش اوزبک است نامش حستی بوده یلنگ برهنه را گویند و توش سینه را گویادر چنگی سینه وار تاخته بود از آن روز یلنگتوش اشتها ریافتہ اکثر اوقات در میان قندهار و غزنی به سر می برد و چون مکرر به خواسان شناخته وستیزه های سپاهیانه نموده تو ان گفت که شاه عباس ازو در حساب بوده.

**کشته شدن فهیم خلام خانخاقان:** مقارن این حال از عرضداشت فاضل خان واقعه نگار دکن به مسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور رفت و خاطر اولیای دولت از ضبط نسق صوبه دکن اطیبهان پذیرفت، شاهزاده پرویز با مها بتحان و دیگر امرا به صوب ملک بهار و بندگاه نهضت فرمودند. و چون خاطر از فتنه سازی و نیرنگ پردازی خانخاقان نگرانی داشت، و داراب پسر او در خدمت شاه جهان بود، به صلاح و صواب دید دولتخواهان او را نظر بند نگاه می داشتند. مقرر شد که متصل به دولتخانه شاهزاده خمیمه ای به جهت او بربا کنند و جانان بیگم صیبه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بود و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد، و جمعی از مردم معتبر بر درخانه او پاس دارند.

بعد از آنکه جمعی را به جهت صبط اموال بر دایره او فرستادند و خواستند که فهیم نام غلام او را که از عمدۀ های دولت او بود و شجاعت ر با کاردانی جمع داشت مقید سازند، او را بگان خود را به دست دیگر تداد و پای همت افسرده با پسر و چندی از تو کران داد مردی داده حان فدای آبرو نمود. در خلال این خواص افضلخان دیوان شاه جهان که در بیجا پورمانده بود به درگاه والا شناخته دولت زمین بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه گردید.

**چنگ میان شاهزاده پرویز و شاهجهان:** مقارن این خبر نبرد آرایی

شاهزادگان با هم دیگر رسید. شرحین داستان آنکه چون سلطان پرویز و مها بتخان به حوالی الله آباد رسیدند، عبدالله خان دست از محاصره قلعه بازداشت به جهوسی مراجعت نمود و چون دری خان با ووجی کنار آب را استحکام داده بود، و کشته ها را به جانب خود کشیده روزی چند عور لشکر پادشاهی در توقف افتاده و شاهزاده پرویز و مها بتخان در کنار آب مذکور مسکن آراستند و دریاخان ضبط گدرها می نمود تا آنکه زمینداران هیس که در آنحدود اعتباری تمام دارد سی منزل کشتنی از اطراف به دست آورده چند کروه بالای آب گذری به مرسانیده رهبری کردند و تا دریاخان آگاهی یافته به مدافعه و مقاومت پردازد لشکر پادشاهی از آب گذشت. لاعلاج دریاخان صلاح در توقف نمی داشده، به جانب جوپیور شناخت و عبدالله خان و راجه پهیم نیز به اشاره او به طرف جوپیور دوان شدند و التماس نهضت به صوب بنارس کردند. شاه جهان پرده گین حرم ر به قلمه علک اساس رهثاس فرستاده، خود به طرف بنارس حرکت نمود. و عبدالله خان و راجه پهیم و دریا خان به لشکر پیوستند. شاه جهان به بنارس رسیده (از آب گنج) گذشت، و بر کنار آب توپس اقامت نمود. شاهزاده پرویز و مها بت خان به دمده رسیدند و آقا محمد زمان طهرانی را با طایفه آنجا گذاشت از آب گنج بگذشت و خواستند که از آب توپس عبور نمایند. پیرم بیک مخاطب خان دوران پفرموده شاه جهان از آب گنج بگذشت، و دوی به آقا محمد زمان آورد. محمد زمان به جهوسی شناخت. بعد از چهار روز خاند وران با غرور موافود در رسید. آقا محمد زمان به استیقبل شناخت و در آن معركه دست برد عظیم و کاری شگرف کرد. خاند وران بعداز هزیمت سپاه خود در درزمگاه توقف نموده، تنها به هر طرف می تاخت و می کوشید تا به قتل رسید. سر او را به درگاه شاهزاده پرویز فرستادند و آنجا بر نیزه کردند.

رستم خان که سابقاً نوکر شاه جهان بود گریخته، شاهزاده پرویز پیوسته بود، گفت خوب شد که حرام خور بقتل رسید. جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم حاضر بود گفت او را حرام خور و باعی نتوان گفت ادو حلال نمک تو مرد نباشد که در راه صاحب خود جان داده و ازین بیشتر چه توان کرد. بینگرید که اکنون نیز سرش از همه سرها بلند تر است. بالجمله بعد ازین واقعه خاند وران شاهزاده پرویز عظیم شادمان شد و آقا محمد زمان را نوازش فرمود.

بعد ازین واقعه شاهجهان سا سرداران سپاه کنکاش نمود اکثر دولتخواهان خصوصاً راجه پهیم صلاح در چند صف دیدند، مگر عبدالله خان که اصلاحی به این نمی شد، و بعرض می رسانید که چون لشکر پادشاهی به حسب کمیت و کیفیت بر سپاه ما فروند دارد چنانچه لشکر پادشاهی قربت چهل هزار سوار و پیاده موج ود است و لشکرشاهی از

نوکران قدیم و جدید تا هفت هزار سوار نمی‌کشد مناسب حوال آن و صلاح در آن است که لشکر جهانگیری را در همین سوزمین گذاشته خود را از راه اوده و لکهنهور بواسی دهی رسایم، و چون این گروه ابیوه بدانصوب شناخته نزدیک رستند به طرف دکن متوجه شویم، ناگزیر لشکر پادشاهی از میادی حرکت و گرانی اسباب حشمت عاجز شده اشتی خواهند کرد، و اگر صلح صورت نبندد در آن زمان بمقتضای وقت عمل باید فرمود.

شاه حمجاه زکمال غیرت و جلادت این سخن را به سمع قبول اصفا نموده فرار بر جنگ صفت دده، به این عزمیت پا در رکاب آوردہ، ترتیب افواح فرمود. در قبول خود ایستاده در برانقار عبدالله خان و جرانقار نصوتخان و در هوائل راجه بهیم و برداشت راست راحه دریا خان با طایفه افغانان، و بر دست چپ بهار سنگه و غیره پسران نومنگدیو و درالتمش شجاعتخان و شیر بھادر مخاطب بشیر خواجه و رومنی خان میرآتش توپخانه را پیشر رواهه ساخت.

مقارن این حال شاهزاده پرویز و مها بتخان صفوی نبرد آراسته به عرصه کارزار شناختند و کثرت سپاه پادشاهی به مثابهای بود که سه لشکرشاه جهان را فرا گرفته حلقه شان درمیان داشت و رومنیخان میرآتش توپخانه را پیش برد و یمکن که هزار گلوله توپ انداخته باشد. از عرائب اتفاقات آنکه گلوله بر کسی نخورد و توپها گرم شده از کار بازماند، و چون فاصله میان توپخانه و هر اول فوج شاه جهان بسیارشد هر ول لشکر پادشاهی به جانب توپخانه مطمئن خاطر تاخت و مردم توپخانه تاب ثباورده را هزیمت سیر دند و توپخانه به تصرف مردم پادشاهی در آمد.

از مشاهده این حال دریاخان افغان که در دست راست هراول بود بی جنگک راه فرار سبرد و ز برگشتن افواح دست چپ هراول بزر ویران گردید، ناگزیر ر جمه بهیم کثرت مخالف خود را به نظر اعتبار در تیاورده با محدودی از راجپوتان قدیمی خویش تومن همت برانگیخت و برقلت لشکر پادشاهی رسیده به شمشیر آبدار کارزار نمود و جنایوت نام قبلي که در پیش بود به رخم تیر و نفخه زپا افتاد و آن شیر ویشه جرأت و جلادت با راجپوتان جان نثار پای مردانگی قایم کرده آثار شجاعت و تھور ظاهر ساخت. جوانان جبهه و سپاهیان جنگک دیده که برگرد و پیش سلطان پرویز و مها بتخان ایستاده بودند از اطراف و جوانب هجوم آورده آن یکه ناز را به تبعیغ بیدربیغ برخاک هلاک انداختند و او تا دمی داشت کارزار کرد، جان نثار شد و بهیم را تھور و پرتهی راح واکی راح رانهور با چندی از مقهوران رزم دوست در عرصه کارزار زخمی افتادند.

از کشته شدن راچه یهیم و برهم خوردن فوج هراول شجاعتخان که رویق فوج لتش بود نیز منهرم شد، و شیرخواجه که سردار آن فوج بود قدم بر جای داشته مقتول گردید. چون هراول والتمش اریش برخاست و چیزی به قول رسید فوج پیرانفار که سرگروه آن نصر تخان بود تاب نیاورده طرح داد، و شاه جهان با عبدالله خان که در پیرانفار بود و جمعی از سپاه که مجموع به پانصد سوار نمی گشتد پایی تحمل استوار نموده دلاوران به مقابله ترغیب و تحریض می نمود ن آنکه اکثری کشته و رحمی شدند، و غیر از فیلان علم و طوغ و قورخانه خاصه و عبدالله که به جنب دست راست به اندک فاصله ایستاده بود چیزی به نظر در می آمد. درین وقت تیری به جبهه خاصه رسید و ایزد جل اسمه ذات مقدس را به جهت مصلحتی محافظت نمودند.

شیخ تاج الدین راکه زخلفای خواجه باقیست قدس سره دور آن معز که هم عنان شاه جهان بودند تیری بر خسار خورده اذ بنا گوش سربر آورد. درین وقت شاه جهان یوسفخان را نزد عبدالله خان فرستاده پیغام کرد که کار به جای نازک رسیده مناسب حال و ملایم شان ما آنست که با مددودی که همراه مانده اند، توکل به کرم الهی نموده بر قلب لشکر پادشاهی بتعزیم، ت آنچه رقم زده کلک تقدیر است به ظهور دسد. عبدالله خان خود نزدیک رفته گفت که کار از آن گذشته که بر تاخت و نردد اثری مترب گردد این دست و پا ردن محض بیهوده و بیقا عده است. سلاطین سلف چون امیر تیمور صاحقران و حضرت یا پر پادشاه و همچنین اکثر صاحبان داعیه را در میادی سعی و تلاش مکرر چنین وقایع اتفاق افتاده، در آن حالت صعب ضبط احوال فرموده عان از عرصه کارزار منعطف ساخته اند و به دشمن کامی قرار نداده، به دولتی رسیده جمعی از دلویان که در کاب سعادت حاضر بودند، گستاخ نه دست بر جلوانداخته شام اتی از عرصه کار زاد بر آوردن و لشکر پادشاهی به اردوی شاهی در آمده بغارت و خبط اموال و اسباب پرداختند. و این قدر را غیمت شمرده بنتاکت، و شاه جهان به چهار کوچ بر فراز قلعه دهたس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعه داری خاطر جمع ساخت و سلطان مراد بخش راکه در همان ایام قدم به عالم وجود نهاده بسود با دایه ها و انکه ها در آنجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم به جانب پنه و پهار نهضت فرمود.

چون این اخبار به مسامع قدسیه رسید مه بینخان را به خطاب خاتجهان سبه سالار نامور ساخته به منصب هفت هزاری ذات و هفت هزاری سوار از قرار دوازه سه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و طوع علاوه عوامله گشت.

**احوال دکن:** اکتوبر مجلی از سوانح دکن رقیذه کلک و قابع نکار می‌گردد که چون ملک عنبر به سرحد ولایت قطب الملک شافت مبلغ مقرری که هرسال به جهت خرج سپاه می‌گرفت و درین دو سال موقوف مانده بسود باز خواست تموده مجدداً به عهد و سوگند خاطر از آن جانب وا پرداخت، و به حدود ولایت بندر رسید و مردم عادلخان را که به حراست آن ملک مقرر بودند زبون و می‌استعداد فراوان بر سر بر سر آنها تاخت، و بندر ر تاراج تموده از آنجا با جمیعت و استعداد فراوان بر سر عادلخان شتافت.

چون ملک عنبر از مردم کاردیده و سرداران پستدیده خود را همراه ملا محمد لاری به برها پور فرستاده بود، و حمعی که به دفع شر او کفایت کنند حاضر نداشت، صلاح وقت در پایی عزت و محارست خود داشته در قلعه ییخ پور متخصص شد و به استحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس به طلب ملام محمد لاری لشکری که همراه اوردر برها پور بود فرستاده، و بمتصدیان صوبه مذکور به تأکید و بالله نوشته که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من برهمه دولتخواهان ظاهر و هویدادست، و خود را از متعلقان آن در گاه می‌دانم. درین وقت که عنصر حق نشاناس یامن چنین گستاخی تموده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان با سپهی که در صوبه موجود دارند به کومک من متوجه گردند، تا این غلام فضول را از میان برداشته، سرای کردار در دامن روزگار او گذاشته آید. درهنگامی که مهابت خان با شاهزاده برویز متوجه الله آباد شد سرمه داده ملام محمد لاری کاری کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد.

چون ملام محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک رویه باشد به صیغه مدد خرج لشکر به متصدیان آنچا داد و نوشته های عادلخان در باب کومک به مها بتخان رسید، وازو نیز تجویز این معنی تموده، پس متصدیان دکن نوشته که می‌تأمل و توقف همراه ملا محمد به کومک عادلخان شتابند، تا گزیر سرمه داده محدودی در برها پور توقف گزید و لشکر خان و میرزا منوچهر و خنجر خان حاکم احمد نگروجان سپارخان حکم پیرو رضویخان و ترکمان خان و عقیدخان بخشی و اسد خان و عزیزالله و جادرای و اودارام و سایر امرا و منصبداران که از تعینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری بکوئث عادلخان به قصد استیصال عنبر شناختند.

چون عنبر ازین معنی وقوف یافت او نیز نوشته ها به بنده های درگاه فرستاد که من از

غلامان در گاهم نسبت به سکان آن جناب گستاخی و بی ادبی از من به ظهور نیامده به چه تقصیر و کدام آنها در مقام خرابی و استیصال من در آمده اند و به تکلیف عادلخان و تحریر یک ملام محمد بوسمن می آیند. میان من و عادلخان برس مرکی که در زمان سابق بنظام الملک منعی بود الحال او متصرف گشته نزاع است و اگر او ازینده هاست من نیز زغلامان ام مرا با او، او را با من واگذار نمایم تا هر چه در مشیت حق است بظهور آید. آنها به این حرف او اتفاق نفرموده کوچ بر کوچ متوجه آن صوب گردیدند.

هر چند عنبر به الحاج وزاری فرود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند. ناگزیر از ظاهر بیجاپور به حدود ملت خود پیوست، و بعد ز تزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز می گذرانید و سعی در آن داشت که کار به چنگ نرسد؛ و ملا محمد با امرای پادشاهی سردردنبال نهاده فرست نمی داد. هر چند او سپراندازی و مدارامي نمود حمل بر عجز و زیوی او کرده در شدت می افزودند و چون کار بسو تنگ شد و اضطرار دامن گیر گشت، ناگزیر در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می دانستند که حتحک نمی کند برگیها از دورتماین ایشان گردیدند و جمعی گمان بردنده که ترک چنگ نموده برآمده اند و میخواهند که گریخته بروند. درین وقت بر مردم عادلخان ریختند و میان مردم او و عنبر چنگ در پیوست، و بحسب تقدیر ملا محمد که سودار لشکر بود کشته شد. ازین جهت سپاه عادلخان را سرنشته انتظام گسیخته گشت و جادواری و ادارام دست به کار نبردند و راه فرار پیمودند. عنبر به آگاهی کار خود کرد و شکست عظیم بر لشکر عادلخان واقع شد، و اخلاصخان وغیره بیست و پنج فرماز سران سپاه عادلخان که مدار دولت او بر آنها بود گرفتار شدند و از آن گروه فرهاد خان را که تشنه خون او بود ز سرچشم تیغ سیراب ساختند؛ و دیگران را محبوس گرداند و از مرای پادشاهی لشکرخان و میرزا منوچهر و عقیل خان گرفتار شدند.

خنجرخان گرم و گیرا خود را به احمد نگر رسانید و به استحکام قلعه پرداخت و جان سپارخان نیز بر گشته به بیر که جا گیر او بسود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت، و جمعی دیگر که از آن ورطه هلاک برآمدند بعضی خود را به احمد نگر رسانیدند و گروهی به بر هنپور شفتند، و چون عنبر به مردان خوش کامرا و گردید و آنچه در مخلیه او نگذشته بود بر عرصه جلوه گزی نمود اسیران سر پنجه تقدير را مسلسل و محبوس به دولت آباد فرستاد، و خود به احمد نگر رفته به محاصره پرداخت. لیکن هر چند سعی نمود کاری از پیش نرفت، ناکام جمعی را در دور قلعه گذاشته به جانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت و عادلخان بار متخصص شد، و عنبر تمام ملک اورا با حدود متعلقه پادشاهی که در بالا کهات

بود متصرف گشت. جمعیت نیک فراهم آورد، و قلعه شولا پور را که بیوسته میان نظام -  
الملک و عادلخان بر سر آن نزاع می بود محاصره کرد و یاقوتخان را با فوجی بسیار سر  
بر هسانپور فرستاد، و توب مک میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولا پور را به ضرب  
دست وزور «زوی قدرت مفتوح گردانید. از استماع این اخبار موحسن خاطر اقدس شاهنشاهی  
به آشوب گرایید.

در خلال این حال مکتب نذر محمد والی بلخ بظر مقدم در آمد. حلاصه مضمون  
آنکه ایس نیازمند آن حضرت را بمثابه پدر و ولی نعمت خود می داند و یلستگوش بسی  
ر رخصت ایس خیرالتدیش مصدر چنان گستاخی شد و الحمد لله که تأذیب شایسته یافت.  
لیکن چون غبر نقاری درمیان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده، امیدوار است که خانزاد  
خان را از حکومت کابل تغیر فرموده، به جای او دیگری را تعیین فرمایند. از آنجا  
که منجشی شیوه پسندیده است آن صوبه بمدار المهامی خواجه ابوالحسن تفویض یافتد  
و احسن الله پسر خواجه به وکالت پلدر به حکومت و حراست تعیین گشت؛ و فرمان شد  
که پنج هزار سوار خواجه را به صابطه دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند. و احسن الله  
به منصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و خطاب طفرخانی و عنایت علم ورق عزت بر  
افراحت. و خلعت با شمشیر و خنجر و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید، و فرمان شد که  
خانزاد خان روانه درگاه شود.

**مراجعت از کشمیر به صوب لاہور:** چون زمستان درآمد و خویهای کشمیر آخر  
شد، بنابر آن به تاریخ یست و پنجم شهریور، رایت اقبال به صوب دارالسلطنه لاہور ارتفاع  
یافت و در ساعت سعید در آن شهر میمانت بھرنزولی دست داد، و مقارن آن صوبداری پنحاب از  
تغیر صادق خان به رکن السلطنه آصفخان مقرر شد؛ و در خلال این احوال به طرف هرن متاره  
که شکار گاههای خاص بود توجه فرمودند؛ و درین تاریخ حائز ادخان از کابل آمده شرف  
بساط بوس دریافت؛ و چون خطر اقمن از نشاط شکار و اپرداخت عنان معاودت به دارالسلطنه  
انعطاف پذیرفت.

درین وقت عرضداشت مها بتخان رسید. مرقوم بود که شاه جهان ذپته وبهار گذشته به  
ولایت بنگاله درآمد، و شاه پرویر به عساکر منصوره به ملک بهار بیوست. در اوراق گذشته  
نگاشته کلک سوانح نگار گذشته که شاه جهان دارا مخان پسرخانخان را سوگند داده به  
حکومت و حراست ملک بنگاله نازداشت و به جهت احتیاط زی اورا با یک پسر ویک برادرزاده  
اورا همراه گرفته بود. بعد از جنگ توپس و انعطاف عنان، زن اورا در قلعه رهتاوس گذاشته به

دارابخان نوشته که در گذهنی خود را به ملازمت داشت. داراب از ناراستی و ذشت خوبی صورت حال ر طور دیگر در خاطر نش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده، مرا در محضره می دارند، ازین جهت می توانم خود را به خدمت دسایم، چون شاهجهان ر آمدن داراب میوس گردید و جمعی همراه که مصلز کاری و تردی تواند شد تمامند بود، ناگزیر از شوب خاطر، پسر داراب را به عبدالله خن حواله فرمودند، و کارخانجات بیوتات همراه گرفته به همان راه که ز دکن آمده بودند رایت مراجعت برافراشتند و چون داراب چنین ادای ناپسندیده به ظهور آورده خود را مطرود زل وابد ساخته بود عبدالله خان پسروجان اورا بقی رسانید.

شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را به چاگیر مها بتخان و پرسش تنخواه فرموده عنان - معافوت معطوف داشتند و حکم به زمیندار ان آنجا شد که داراب را در قل داشتند تا دست تعرض از وکو تاه داشته روانه درگاه سازند. او آمله مها بتخان را دید و چون خبر آمدن داراب به عرص اشرف اقدس رسانید به مها بتخان فرمان شد که در زنده دشتن آن بی سعادت چه مصلاحت به خاطر آورده باید که به رسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشته پادیه ضلالت و گمراهی را به درگاه عدالت پناه روانه سازد. بالجمله مها بتخان به موجب حکم عمل نموده سرش را ازتن جدا ساخته به درگاه فرستاد.

درین هنگام خانز دخان را خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهول کناره واسب خاصه مرحمت فرموده بشه صاحب صوبگی بنگاله فرستاد و مقاران آن فرمان جهان مطاع بشه طلب عبدالله الرحیم که پیش ازین خطاب خانخانی داشت صادر گشت.

چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجه تقدیر گشته درقلعه دولت آباد محبوس ماندند، و شاه جهان از ملک بنگاله به صوب ملک دکن انعطاف عنان نمود ناگزیر مخلص خان بسر جناح استعمال نزد شهزاده پرویز دستوری بافت کسه سزاولی نموده، ایشان را به امرای عظام روانه دکن سازد. و هم درین ولا قاسم خن از تغیر مقر تخته به حکومت و حراست دار لخلافه آگره خلعت فاخره پوشید. درین تاریخ هر ضداشت اسد خان یخشی صوبه دکن زیرهانپور رسید. نوشته بود که یاقوتخان حبی با ده هزار سوار موجود به مکاپور که از شهر بیست کروه مسافت است رسیده و سر ملند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ انسارد. فرمان به تأکید تمام صادر شد که زنهار تا رسیدن کومنک ومدد حوصله بک دربرده تیز جلویی نکند، و به استحکام برجها پرداخته در شهر تحصن گزیند.

نهضت موکب کیهان شکوه به جانب کشمیر و سیر گوه؛ در اواسط اسفند سنه هزار و سی و چهار ارتفاع رایت اقبال آیت به دستور معهود به جانب کشمیر اتفاق افتاد. از وقایعی که در این‌دای این سال به ظهور آمد آنکه شجهان به ولایت دک رسید، و عنبر شروع در خدمتگاری نموده، به جهت هوا خواهی ایشان فوجی به سر کردگی یاقوتخان حبسی به حوالی برهاپور فرستاد که به تاخت و تاراج پردازند، و به شاه جهان نوش که بزودی بدان صوب حرکت نماید. شاه جهان بد ن سمت توجه نموده دیول گانو ر مخیم ساخت.

**کار نهایان شاه قلی خان:** عبدالله خان و تقی مخاطب به شاه قلی خان را بسا فوجی تعیین نمود که به اتفاق یاقوتخان برهاپور را محاصره نموده به لوازم قلعه گیری پردازند. و متعاقب آن خود نیز متوجه شده در لعل باع که در سور واقع است فرود آمد. راورتن و دیگر بنده‌های پادشاهی که در قلعه بودند در استحکام شهر و حصار شرایط اهتمام و لوازم کارآگهی به تقدیم رسانیده متحصن گشته؛ شاه جهان فرمود که ازیل طرف عبدالله خان و از جنب دیگر شاه قلیخان به قلعه پیشنهاد قضا را در طرقی که عبداللطخان بود غنیم هجوم آورده چنگ صعب در پیوست و شاه قلیخان با فدائیخان جان نثار دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود را برداشته به حصار درآمد.

سر بند رای جمعی از مردم کارکرده خود را بر ابر عبدالله خان گذاشته خود بر سر شاه قلیخان تاخت، و چون اکثری از توکران زربندی در کوچه و بازار متفرق شده بودند، شاه قلیخان با مددودی در میدان پیش ازکه پای همت افسرده، به مد فمه و مقابله برداخته؛ تا آنکه از بنده‌های پادشاهی که با او بودند به قتل رسیدند. ناگزیر به ازک در آمده در قلعه را بست و سر بلندی رای محاصره نموده کار بر او تنگ ساخت. شاه قلیخان از روی اضطرار قول گرفته او را دید.

چون این خبر به شاهجهان رسید مرتباً دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند. و هر چند می‌رذان جان سپار و دلیران عرصه کارزار شریط سعی و کوشش به جا آوردند اثربر آن مترتب نگشت، و از مردم روشناس شاه پیکخان و تیرانداز خان رسید. شاه محمد نقد حیات در باختند، و پرسیو خود سوار شده حکم یورش نمود. از اطراف پهادران رزم آزمای و دلیران قلعه گشایندم جرأت و جلادت پیش نهاده کارنامه‌های شجاعت ظاهر ساختند، و از عیان اهل قلعه لو دیخان با جمعی از پهادران و با با میرک داماد لشکرخان و بسیاری از راچقوتان را اورتن عصت تین انتقام شدند.

درین وقت که کار بر متحصنان به دشواری کشیده بود قضا را تیر تفنگی به گردن سید.

چهر رسید. او اصطراب کرده، بسر گشت؛ و از عنان تائفن و تمام دکنیان سراسیمه راه فرار سپرده، بسیاری از بیلان را با خود برداشت. مقارن این حال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مها بتخان خانخانان با لشکر پادشاهی از پنگاله معاوتد نموده، به دریای تربد رسیده است. ناگر پرشاه جهان به وسعت آباد بالاگهات مراجعت نمودند. درین وقت عبدالله خان از شاه جهان جدا بی اختیار نموده، در موضع ان دور نشسته، مقارن آن نصوتخان نیز جدا بی گزیده نظام الملک شفافته توکر اوشد.

از سوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا عزیز کو کلناش است. پدر او از آدمی زادگان غزین است، و مادرش عرش آشیانی را شیرداده بسود، آنحضرت پاس این تست داشته، میرزا عزیز را از رنگرین امرا ساخته بودند. ازو و فرزندانش نازهای عجیب می کشیدند. در علم سیروفن تاریخ استحضار تمام داشت؛ و در تحریر و تحریر بی نظیر بود. نتیلیق را بغايت خوب می نوشت. شاگرد میرزا باقر پسر ملا میرعلی است. به اتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از خط استادان مشهور هیچ کمی ندارد، و در مدع نویسی بسی طولی داشت. و در لطیفه گوئی و خوش طبیعی سی مثل، و شعر همواری می گفت. این رباعی از واردات طمع اوست.

### رباعی

وارسته ذ صحبت خردمند کرد تا سلسه زلف کسی بنلم کرد وفات خان اعظم در شهر احمدآبد گجرات اتفاق افتاد، و نعش او را دردهلی آورده به جوار روضه سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیک به قبر پدرش به خاک سپردند و چون خان اعظم مسافردار الملک بقا گشت داوریش را به حضور طلب داشته، خانجهان را به صاحب صویغی گجرات سرافرازی بخشیده حکم شد که از آنکه به احمد آبد گجرات شفاف محافظت آن ملک نماید.	عشق آمد و از جنون برومدم کرد آزاد ریند دین و دانش گشتم وفات خان اعظم در شهر احمدآبد گجرات اتفاق افتاد، و نعش او را دردهلی آورده به جوار روضه سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیک به قبر پدرش به خاک سپردند و چون خان اعظم مسافردار الملک بقا گشت داوریش را به حضور طلب داشته، خانجهان را به صاحب صویغی گجرات سرافرازی بخشیده حکم شد که از آنکه به احمد آبد گجرات شفاف محافظت آن ملک نماید.
---	--

### وقایع سال بیستم از جلوس اشرف

روز بیار گشته دهم جمادی الثاني سنه هزار و سی و چهار آفتاب جهانتاب برج حمل را نو آین ساخت، و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد؛ و در دامن کوه بهنربه نشاط شکار پرداخته، پکصد و پیچاه ویک رأس قوچ کوهی به تنگ تیر شکار کردند. و در منزل جنگرهتی جشن شرف آرائستگی یافت. از پنهان تا این منزل ارغوان زادهای عالی سیر فرمودند، و چون

درین موسوم کو قل پیر پنحال از برف عالامال می باشد و عبور سوار از فراز آن بناست دشوار، بلکه محال، لاجرم نهضت موکب کیهان شکوه از راه کریوه پونج اتفاق افتاد، درین کوهستان نارنج بهم می رسد، و دو سال و سه سال بر درخت می ماند، از زمینداران آنجا شنیده شد که قرب بـه هـز رـه نـارـنج دـرـیـک دـرـخـت مـیـ مـانـد، درـین اـثـا اـبـوـ طـالـب پـسـ آـصـفـخـان بـهـ حـكـومـت لاـهـورـهـ نـیـاـبـت پـدـرـ مـرـخـص گـرـدـید، و درـین وـلـاـسـیدـ عـاشـقـ پـسـ سـرـ دـارـخـان بـهـ کـوـهـسـتـانـ شـمـالـی پـجـاـسـ کـهـ ضـبـطـ وـرـبـطـ آـنـ بـهـ عـهـدـهـ پـدـرـشـ بـوـدـ دـسـتـورـیـ یـافتـ وـ اـورـاـ بـهـ کـامـگـارـ نـامـوـدـ گـرـدـانـیدـه منصب چهار سـدـ صـلـیـ وـ پـنـجـاـهـ سـوـارـعـنـایـتـ فـرـمـودـندـ.

روز جمهـهـ بـهـت وـهـمـ درـمـنـزلـ بـوـرـآـبـادـ کـهـ بـرـابـرـ دـرـیـیـ بـهـتـ وـاقـعـ استـ نـرـولـ اـنـفـاقـ اـفـتـادـ، اـزـ کـهـاتـ بـهـتـ تـاـ کـشـمـیرـ بـهـ دـسـتـورـیـ کـهـ درـ رـاهـ پـیـرـپـنـچـالـ مـنـزـلـ مـهـ مـنـزـلـ حـایـهـ وـ تـشـمـنـهـ سـاـحـتـهـانـدـ، درـینـ رـاهـ نـیـزـ اـسـاسـ بـهـتـ وـاـصـلـاـ بـهـ خـیـمـهـ وـسـایـرـ رـخـوـتـ فـرـاـشـحـانـهـ اـحـتـیـاجـ نـیـسـتـ، درـینـ چـنـدـ مـنـزـلـ اـرـدـیـ کـیـهـانـ پـوـیـ بـهـ جـهـتـ بـرـفـ وـ بـارـانـ وـ شـدـتـ سـرـمـ اـذـ کـرـیـوـهـهـایـ دـشـوـارـ گـنـدـارـ بـصـوـبـتـ گـلـدـشـتـ وـ دـرـ اـنـتـایـ رـاهـ آـبـشـارـ خـوـشـیـ بـهـ نـظـرـ دـرـ آـمـدـ کـهـ اـزـ اـکـثـرـ آـبـشـارـهـیـ بـهـترـ توـانـ گـهـتـ، اـرـتـقـ، عـشـ پـنـجـاـهـ ذـرـعـ بـاـشـدـ وـ عـرـصـ آـبـرـیـزـ چـهـارـ ذـرـعـ، مـتـصـدـیـانـ مـنـازـلـ صـفـةـ عـالـیـ مـحـاذـیـ آـنـ بـسـتـهـانـدـ، سـاعـنـیـ تـشـتـهـ پـیـاـهـ چـنـدـ نـوـشـ فـرـمـودـهـ چـشمـ وـ دـلـ رـاـ اـزـ تـمـاشـایـ آـنـ بـهـرـهـ دـادـنـدـ حـکـمـ شـدـ کـهـ ذـارـیـخـ عـبـورـ لـشـکـرـ مـتـصـورـ بـرـ لـوـحـ سـنـگـیـ نـقـشـ نـمـایـنـدـ تـاـ اـبـنـ نـقـشـ دـوـلـتـ بـهـ صـفـحةـ رـوـزـ گـارـ یـادـگـارـ مـاـدـ، درـینـ مـنـزـلـ لـاـهـ وـ سـوـسـنـ وـ اـرـغـوـانـ وـ یـاـسـمـنـ کـبـودـ اـزـ کـشـمـیرـ آـوـرـنـدـ.

رور یکشنه عره اردی بپشت قصبه یاره مو ره که از قصبات کلان کشمیر است به ورود موکب اقبال آراستگی یافت، مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سایر اصناف گروه گروه بر سبيل استقبال، دولت رمین بوس دریافتند، درین دو منزل شکوفه زادهای خوب سیر کرده شد، وندگان حضرت وجمعیت امرا به کشته شسته متوجه شهر شدند.

روز سه شنبه هزوهم در ساعت سعادت قرین به عمارت داشنین کشمیر بپشت تظر نزول موکب اقبال اتفاق افتاد، اگرچه در باغ نورمنزل که در میان دولتخانه واقع است آخرهای شکوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر و منورداشت و در تعاشی بیرون شهر قسم شکوفه جمال افروزی می تمود.

چون بتواتر بنوشه و در کتب طب حخصوص ذخیره شاهنشاهی ثبت باافته بود که خوردن رغران خنده می آورد و گریشور خورده شود آنقدر خنده کرد که بیم هلاکت باشد، حضرت شاهنشاهی به جهت امتحان کسی واج الفتنی را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع

سیز زعفرانی که چهل مثقال باشد خوارانیده و اصلاً تغییری در احوالش راه نیافت. روز دیگر ماضعف آن که هشتاد مثقال باشد خوارانیدند. لبیش به تبسیم آشنا نشد تا بعفندگی چه رسد و مردن خود چه صورت دارد.

درین ولا حفظ و حرست قلعه کانگرا به انیرای سنجکدلن مفوض گشت و داوربخش از گجرات آمده ملازمت نمود. درین ایام مزاح سردارخان از اعتدال انحراف ورزیده بیماری سوء القلبی به او عارض شد و وقتی رفتہ منجر به اسهال دموی گشت و بتاریخ یازدهم محرم سنه هزاروسی و پنج در قصبه پنهان و دیمعت حیات سپرد. او را در ده نوحصار کشیده زادگاه او بسود مدافون ساختند. در سال پنجم از ولادتش سپری شد و چون این خبر به مسامع علیه رسید فوجداری کوهستان شمالی پنجاب را به المخان که از کرمکیان او بود تفویض و فرمان شد که کامنگار پرسش به ملازمت شتابد و در همین روزها مصطفی خان حاکم تهتهه رحلت نمود و به صوبه مذکور به شهر بار عنایت شد.

درین ولا از عرضداشت اسد خان پخشی دکن به مسامع جلال رسید که شاهجهان به دیوال کانو رسید و بقوه تخان جشی با شکر غیر برها نپور را محاصره دارد و سر بلند رای پای غیرت و حمیت بر جاداشته به لوازم قلعه داری همت گماشته و بیوسته از پیرون چنگ می‌اندازد و هر چند دست و پا می‌زنند کاری نمی‌سازند و بعد از چند روز خبر رسید که مردم غیر بیز بر خاسته رفتند. چون این معنی به عرض همیون رسید سر بلند رای را به صنوف عواطف و مراحم سرافراز فرموده منصب پنجهز از ذات و پنجهز ارسو ازو خطاب رام راج که در مملک دکن بالاتر زین خطاب نمی‌باشد عنایت نمودند.

از سوانح آنکه چون شاه جهان دست از محاصره برها نپور بازداشت به صوب دکن بر گشت، در اثنای راه ضعف قوی برمزاج استیلا یافت، و در ایام تکسر به خاطر رسانید که عذر تقدیرات گذشته زیبد و لاقدر باید خواست. به این او ده حق پستند عرضداشتی مشتمل بر اظهار تندامت و انفعال واستغفار از جرایم ماضی و حال توشه ارسال داشتند، و حضرت شاهنشاهی فرمی به خط مبارک خویش قلمی فرموده روایه ساختند. مضمون آنکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را به ملازمت فرستد و قلعه رهتاس و قلعه آسیر را که در تصرف کسان اوست به بنده‌های پادشاهی بسیار دارای عفو برجاید تقدیرات او کشیده شود و ملک بالاگهات به و مرحمت گردد.

فرستادن شاه جهان داراشکوه و اورنگ زیب را: با پیشکش نمایان به دربار، و دست برداشتن از آسیر و رهتاس، این دو حصار استوار بعد از ورود منشور عاطفت،

شاه جهان آداب استفیال تعظیم بقدیم رسانیده با وجود کمال تعلق و دلیستگی که به شاهزاده ها داشت رضا جویی والد ماجد را مقدم شمرده این جنگر گوشه ها را بانفایسی پیشکش از جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر که موادی ده لک روپیه قیمت داشت روانه درگاه والا ساخت و ه سید مظفرخان و رضا بهادر که به حراست قلعه رهثاس مقرر بودند حکم نمود که به هر کس که فرمد پادشاهی ظاهر سازد قلعه را سپرده همراه سلطان مراد بخش به ملازمت آیند، و همچنین به حیث خان نوشت که قله آسیردا به بنده های پادشاهی حواله نموده روانه حضور او گردد و حود بعده آن به صوب ناسک حرکت نمود و درین ایام عرب دست غیب، که به جهت آوردن سلطان هوشتنگ پسر شاهزاده دانیال عبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمد، دولت زمین بوس دریافت، هوشتنگ را به عوامل روز افرون خصاص بخشیده، به مظفرخان وحشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه به جهت ضروریات او د کار باشد، از سر کار پادشاهی سرانجام نماید و به نوعی سامان سر کار او کند که از هیچ طرف بگرانی خاطر نداشته باشد.

در خلال این حال عبدالرحیم خانخانان به سعادت استانبوس جیین خدمت نورانی ساخت، و زمانی معتقد ناصیه خحال از زمین بر نگرفت. آن حضرت به جهت دلواری و تسلی او فرموده که درین خدمت آنچه به ظهور رسید از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما، ازین رهگذر خحال و ملامت را راه نهید و بعد از تقدیم مراسم زمین بوسی اشارت روب که بحثیان او را پیش آورده در جای مناسب باز دارند، قبل ازین حضرت شاهزاده هی با غواص نور جهان یکم و آصف خن فدائیخان را نزد شاه پرویز فرستاده بودند که مها بتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته به حاتم بنگاله روانه سازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت شاهزاده پردازد.

درینولا عرض داشت فدیخن رسید مرقوم برد که درسانگپور به خدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمود شاهزاده به حدایتی مها بتخان و همراهی خانجهان راضی نیستند و هر چند درین باب به مبالغه و تأکید معروف داشتم، نتیجه ای بر آن مترب نشد، چون مسودن من در لشکر سود نداشت در سارانگپور توقف گزیده فاصله ای تیز رو سه طلب خانجهان فرستاده ام که به سرعت هرچه تمامتر متوجه این حدود گردد، بالجمله چون حقیقت حال از عرض داشت فدائیخان به عرض مقدس رسید، باز فرمان به تأکید تمام به شاهزاده صادر شد که زنوار خلاف آنچه حکم شده به خاطر راه ندهد و اگر مها بتخان به رفق بنگالا را داشت نشود جریمه متوجه حضور والا گردد، و شما با سایر امرا در برها تپور توقف

نهاشد.

چون خاطر فیاض اذ سیروشکار عرصه دلپذیر کشمیر پرداخت بنا بر آن به تاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری رایات عالیات بصوب لاهور رتفاع یافت. پیش ازین مکرر به عرض رسیده بود که در کوه بر پنچال جانوری می باشد مشهور به همای و مردم آن سر زمین می گویند که طعمه امش استخوان ریزه است، پیوسته بروی هوا پرواز کنان مشهد می افتد و نشسته کم می باشد.

چون خطر اشرف افلاس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که زقرارلان هر کس تفیگ زده به حضور بیارد هزار و پیه تمام یا بد. قضا را جمل خان فراول به بندوی رده به حضور اشرف آورد، و چون رحم به پایش نرسیده بود زنده و تندرست به نظر اشرف درآمد، و فرمودند که چینه دان در ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود. چینه دان را شکافتند زحوصله امش استخوان ریزه ها برآمد و مردم کوهستان معراض داشتند که مدار خوراک این بر استخوانی ریزه ها است، و همیشه بروی هو پرواز کنان چشم بر زمین دارد، هرجا که استخوانی سه نظرش درآمد به نوک خود گرفته بلند می شود، و از آنجا بر زمین به سنگی می ندازد تا بشکند، و ریزه ریزه شود. آنگاه می چیند و می خورد. درین صورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه گفته اند.

#### فرد

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد  
سر و نوکش به کل مرغ می نماید لیکن سر کلمع پر ندارد و این پرهای سیه دارد. در حضور و زن فرمودند چهارصد و پانزده تو اه که یک هزار و سی و هفت و سه مقال باشد به وزن درآمد.

در نواحی لاهور بوطالب پسر آصفخان به دولت زمین بوس امتحان انداخت.  
شب مبارکشنه سلیمان هز کور در ساعت مسعود به لاهور نزول اقبل اتفاق افتاد که یک لک رویی به عبدالرحیم خ نخان انعام مرحمت شد.

درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه هاس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدا یا که یک دست شاهین سعید از آن جمله بود به نظر مقدس گذرانید.

از غرائب آنکه شاهزاده داور بخش شیر و نر پیشکش آورد که با بر لفظ گرفته در یک قفس می باشد و به آن بر تهایت افت و محبت ظاهر می سازد و به دستوری که

حیوانات جفت می‌شوند بزر را در آغوش گرفته حرکت می‌کند. حکم کردن که آن بزر را مخفی داشتند. فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت. آنگاه فرمودند که بزر دیگر به همان ریگ و ترکیب در آن قفس در آوردند. اول آنرا بروی کسرد، بعد از آن کمرش بدهان گرفته شکست. فرمودند که میشی را در آوردند. فی الفور از هم دریس و خورد. باز همان بزر را نزدیک آوردند. الفت و مهرباتی به دستور ساقی ظاهر سخته برپشت افتاد و بزر را بروی سینه خود گرفته دهانش را می‌لیسید. از هیچ حیوانی اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را بیوسد.

درین ولا فاضلخان را به خدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار عنایت نموده، خلعت و اسپ و فیل به مشارالیه مسرحت فرمودند، و به سی و دو نفر از امراه آن صوبه خلاعه مصحوب او فرستادند. و چون مها بتخان بیلی که در بنگاله و غیره به دست آورده بود تاحال به درگاهه والا نفرستاده بود و ملگهای کلی از مصالحه سر کار برداهه او سود و نیز از محل جا گیر بنده های در گاه در وقت تغیر و تبدیل مسعاها متصرف گشته بود، بنا بر آن حکم شد که عرب دست غیب نزد مشارالیه رفته فیلانی که پیش او فرامه آمده به درگاه بیارد و مطابق حساسی را ادو بازنافت نموده، به خدمت شتابد، و اگر او را جوابی و حسابی خرد پسند باشد به درگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سارد.

مقارن این حال عرض داشت فدانیخان رسیده که مها بتخان از خدمت شاهزاده برویز دستوری یافته به صوب بیگ له شناخت و خانجهان زکجرات آمده شاهزاده برویز را ملازمت کرد و هم درینولا عرض داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاه جهان جدا شده، این قدوی را شنیع جوایم خویش ساخته، کتابتی منی بر اظهار تدامت و خجالت ارسال داشته، به اعتماد کسرم و بخشیش آن حضرت نوشته او را به درگاه فرستاده ام. امید از مرا حسیم کران چنان است که رقم عفو بسر جراید او کشیده شود. به این موهبت عظیمی در امثال واقر ان سرافراز و ممتاز گردانید، در جواب او فرمان شد که، ع:

این درگاه ما درگاه نومیدی نیست

ملتمن او به عزاجا بست مuron گشت. درین تاریخ طهمورس پسر کلان شاهزاده داییال از خدمت شاه جهان جدا شده به ملازمت شنافت.

فائزه نمودن بهار بانو بیگم صبیه خود به طهمورث و هوشنهگ بافو بیگم صبیه خسرو به هوشنهگ پسران شاهزاده دانیال؛ قبل از این هوشنهگ برادر خرد او به دولت‌زمین بوس سعادت پذیر گشته بود. درین ولا او نیز به رهنمایی بخت، خود را به قدسی آستان رساتید و به انواع مراحم و نوازش مخصوص گردید، و به جهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که اصطلاح سلاطین چهانی «کورگان» گویند فرموده، بهار بانو بیگم صبیه خود را به طهمورس و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را به هوشنهگ نسبت گردند.

درین وقت مقصدخان به خدمت بخشیگری عن اختصاص یافت.

چون از ملتهاي مدید هواي کابل در حاطر قدسي مظاهر سير مى گرد به تاريخ هفدهم اسفندار سنه هزار و سی و پنج يعزم مير و شکار نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد. چند روز ظاهر موضع لاهور مقام فرموده، روز حمعه بیست و سیوم ماه مذكور کوچ فرمودند:

افخارخان پسر احمد بیگ خان که بی سراحداد را پیشکش آورده چین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی به درگاه بی نیاز فرود آورده، سجدات شکر این موهبت عظمی که از موهب مجده الهی به تقدیم رسایده حکم نواختن شادیانه فرمودند، و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاوریزند.

تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن به کابل رسید شنید که یلنگتوش اوذیک به قصد سورش افزائی و قته انگیزی به نواحی غزنین آمد و مشارا لیه به اتفاق دیگر بنده ها که از تعبیت صوبه مذکوراند لشکر فراهه آورده بود. درین اثنا احدداد بد نهاد قابو یافته به اشارت آن تباه اندیش به تیراه در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیه آن مقصد سیاه بخت است پیش می کرده و یلنگتوش از آن اراده باطل ندامست گزیله، یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده، اظهار ملایمت و چاپلوسی نمود، او لیای دولت قاهره خاطر از آنجانب و اپرداخته دفع فساد احدداد بد نهاد را پیشهاد همت ساخته و به همان استعداد و جمیعت از راه گردیده برسو آن مقهور روانشدن چون خبر برگشتن یلنگتوش و آمدن لشکر ظفر اثر به آن بد فرجام می رسد تساب مقاومت نیاورده خود را به کوه او اغره که محکمه او بود می کشد و آن بی عاقبت آن کوه را بناه روز بداندیشیده دیواری در پیش دره بی آورده واستحکام تمام نموده ذخیره و سایر اسباب قمه داری آمده و

مهیا داشت. اولیای دولت ابیض قرین، استیصال او را پیشنهاد همت ساخته به قدم سعی در از ونشیب بسیار طی نموده به دره مذکور پیوسته و همه یك دل و یك جهت از اطراف هجرم آورده همت به تحریر آن گماشتند.

هفتم جمادی الاول نقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت و حلاحت زادند و از هنگام صحیح تا سه پهروز آتش قتال و جدال اشغال داشت. بعد از سه یهر به میام عواطف و مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی از چهره مراد دولتخواهی مفتوح گردید و آن محکم به تصرف بهادران لشکر منصور در آمد. درین وقت یکی ز احديان شمشیر و کارد و انگشتی که یافته بود بزد ظفرخان مرده می نماید و یقین می شود که ایها از آن عاصی است و ظفرخان خود ما چندی بر سر آن بدگوهر می روید و ظاهر می گردد که بیلوقی به اورسیده و به جهنم واصل شده. هرچند منادی کردند لیکن مشخص نگشت که این تفکر از دست کدام کس به او رسیده باشد. لجهمله سر آن مفادان مصحوب سردارخان روانه درگاه آسمان گردند و ظفرخان و دیگر بنده های شایسته حدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خود استعداد حویش به اضافه مناسب و اقسام نوازش و مراحم خصاص یافتند.

**وفات رقیه سلطان بیگم:** درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صیه میرزا هدال منکوحه حضرت عرش آشیانی در دارالخلافه اکبرآباد به جوار رحمت ایزدی پیوستند. رن کلان آن حضرت ایشان بودند. چون فرزند نداشتند در زمانی که شاه جهان به عالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن گوهر یکنای خلافت را به منکوی بیگم سپردند و آن سریسر آرای خلوتسرای قدس متکفل ترمیت شهزاده والاگهر شد. القصه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه علم شناختند.

در خلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان مشمول انواع مراحم و اقسام نوازش گردیده بتازگی به خطاب مستطاب خانخانان فرق عزت هزار افراحت و خلعت و اسب مرحمت تموده به ایالت سرکار فوج رخصت فرمودند و مقارن این حال تمامی فیلان مهابتخان که قبل اذین فرمان طلب شده بود به درگاه رسیده داخل فیلانه پادشاهی شدند. و درین روزها معروض گردید که مهابتخان صیه حود را بخواه بسیوردار نام بزرگ زاده نقشنده نست کرده و چون این وصلت بی اذن و رخصت آن حضرت شده بود برعاطرا اشرف گران آمد و او را به حضور اقدس طلیله فرمودند که چرا می دستوری ما دختر چنین عمه دولت را گرفته؟ حواب پسندیده سامان نتوانست نمود. به حکم اشرف شلاق بست و رسما

خورده محبوس گردید. درین روزها میرزا دکنی پسر میرزا رستم صفوی به خطاب شاه نواز خان اختصص را یافت. بیست و نهم اسفند ر ساحل دریای چنان به درود موک مسعود آراستگی یافت.

### وقایع سال بیست و یکم از جلوس مبارک

روز شنبه بیست و دوم جمادی اثنانی سنه هزار و سی و پنج نیز جهان افروز به برج حمل تحویل نمود و سال سنت و یکم از جومن مارک آغاز شد. بر ساحن دریای چذب یک روز اوازم جشن نوروزی پرداخته روز دیگر از آذمنزل کوچ فرمودند. درین ولا آقامحمد ایلچی شه فلک نادگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار رویه به او مرحمت فرمودند و مکتوسی که در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافته بود با گرز مرصع تمام الماس که یک لک رویه قیمت داشت و کمر مرصع تفییس نادر به رسم ارمغان حواله اوشد

در وراق سبق فرستادن هرب دست غیب نزد مها نتخان مجہت آوردن فیلان رفمزده کلک سو نج رنگار گشته و اشارتی بصل او نیز رفته درین و لا به حوالی اردو پیوست. بالجمله طلب او به تحریک و کازبردازی آصفخان شده بود و پیشنهاد خاطر ایشان آنکه درا خوار و بیعزت ساخته دست تعرض به عرض و ناموس و جان و مل او درزند و این مطلب گران ر بغایت سلک و سست می گرفتند او بسرخلاف ایشان با چهار پنجهزار راجبوت خونخوار گرنگ یک جهت آمده عیل و اطفال کثیری را همراه آورده که هر گاه کارسجان و کرد باستخوان رسند و از همه راه و همه جهت مایوس گردید برای پاس عزت و ناموس خود بقدر امکان دست و پارده با اهل و عیال جان ثارشوند.

### فرد

وقت صرورت چونماند گریز دست و گیرد سر شمشیر تیز ب آنکه از روش آمدن او در مردم حرفا های ساملایم مذکور میشد آصف خدن در نهایت غفلت و بی پرواپی پسر می برد و چون خبر آمدند او به عرض اقدس رسید نحس پیغام شد که تا مطالب سر دار پادشاهی را به دیوار علی مفروغ نسازد و مدعیان را به مقتصای عدالت ترسی ننماید راه کورش و ملازمت مسدود است؛ و در بدب حواجه پسر خواردار پسر خواجه عمر نقشندی که مها نتخان دختر خود را باو نسبت کرد ساقما مذکور شد که او را نیز چنگ زده بیزند ن سپردنند. حکم شد که آنچه می، بخان باو داده فدائی خان تحصیل نموده به

خزانه عامره رسانید.

چون منزل بر کنار آب بیت واقع بود درین روی آب منزل گزید آصفخان با وجود چنین دشمن قوی بازو از سرو جان گذشته در تهیت غفلت و عدم احتیاط صاحب قبله خود یعنی حضرت شاهنشاهی را در آن طرف دریا گذاشته خود با اعمال و احمال و نقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده و همچنین کارخانجات از خزانه و قورخانه و غبره حتی خدمتگاران و بنده های نزدیک در کل از دریا عبور نمودند. معتمد خان بخشی و میر توذک ز آب نگذسته شب در پیشخانه بود.

ذکر عند وطفیان و فی ادبی مها بتخان: علی الصباح چون مها بتخان دریافت که کار باموس و خان اورسیده لاعلاج درین وقت که هبچکس در گرد و پیش حضرت نمانده بود با چهار پنجهزار راجپوت که به آنها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست بر سر پل رسیده قرب دو هرار سوار بر پل می گذارد که پل را آتش زده اگر کسی اراده آمدن داشته باشد به مذاقه و متابله قدم بر جا دارند و خود متوجه دولتخانه می گردد. و از در حرم گذشته به پیشنهاد معتمد خان رسیده باز پرس احوال نمود و معتمد خان شمشیر بسته از خیمه برآمد. چون چشمش بسوی افتاد از احوال حضرت شاهنشاهی ستفسار نمود و قریب بصد راجپوت بیا بر چه وشمیز درست همراه داشت و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد و بر سمت دروازه کلان شافت. و در آن وقت در فضای دولتخانه محدودی از اهل سیاق و غیره و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه ایستاده بودند. مها بتخان سواره تا در دولتخانه رفته از اسب فرود آمد. در آن وقت که بیا به شده به جانب غسلخانه شافت قریب دو صد راجپوت همراه داشت. معتمد خان پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بیباکی از ادب نپرداخت. و چون بر در عساخانه رسید ملازمان و تختهای دروازه را که در بانان به جهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته به فضای دولتخانه درآمدند. جمعی از خواصان که بی گرد و پیش آنحضرت به سعادت حضور اختصاص داشتند، از گستاخی او به عرض همابون رسانیدند. آن حضرت از درون خرگاه برآمده بر بالکی نشستند.

درین وقت مها بتخان مراسم کورنش به تقدیم رسانیده آنگاه بر دور بالکی گردیده عروس داشت که چون یقین کردم که از آسیب عداوت و دشمنی آصفخان خلاصی و رهایی ممکن نیست، و به انواع و اقسام خواری و رسایی کشته خواهم شد، از روی اضطرار جرات و دلبری نموده خود را دریناه حضرت انداختم، اکنون اگر مستوجب قتل و سیاست در حضور

اشرف سیاست فرمایند. درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده و در سراپرده پادشاهی را فروگرفتند، و در خدمت آن حضرت به جز عرب دست غیب که دستیار و بود و میر منصور بدخشی و حواهrixان خواجه سرا و بلند خان و خدمت پرست خان و فیروزخان و خدمت خان خواجه سرا و فصیح خان مجلسی و سه چهار نفری از خواهان دیگری حاضر نبودند. چون آن بی ادب خاطر اقدس را شوراییده بود و مراجعت اعتماد سرش را غیرت درشور داشت دو مرتبه دست به قیضه شمشیر رسانیده نخواستند که جهان را از لواث وجود آن بیباک پاکسازند، هر بازمیر منصور پدشی بی ترکی عرض کرد که وقت مقتضی این نبست، صلاح حال مظاول را یاد داشت، و سرای کردار باهنگار این نیزه بخت بد کردار دا به ایزد داد گرحواله فرمایند، تا وقت استحصل او در رسد.

چون حرف او به فروغ دولتخواهی آزادگانی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک مدت راجپوتان او درون و بیرون دولتخوانه فروگرفتند، چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر به نظر در نیامد.

درین وقت آن بی عاقبت خود عرض کرد که هنگام سواریست به ضابطه معهود سواری فرم زدن این غلام و دزی درخت را باشد و بر مردم ظاهر شود که این حراثت رگناخی حسب الحکم ازمن به وقوع آمده و اسب خود را پیش آورده به مبالغه والجاج بسیار نمود که بر همین اسب سوارشوند غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسب او سواری فرمایند. حکم شد که اسب سواری خاصه را حاضر سازند و به جهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خو استند که بدرون محل تشریف برند آن ستیزه کار را خی نشد.

القصه آنقدر توقف روی داد که اسب خاصه را حاضر ساختند و آن حضرت سوار شده نادو تیر نداز بیرون دولتخانه تشریف برند بعد از آن فیل خود را پیش آورده اتماس نمود که چون وقت شورش واژدحام است صلاح دولت درین می داند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند. آن حضرت دی مبالغه و مضائقه بر همان فیل سوار شدند. یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوصله نزد نیله بود. درین اثنا مقرب خان خود را رسائیده به استرضای او درون حوضه نزدیک به آن حضرت رفته نشست. طاهر ا درین آشوبگاه بی تمیزی در خمی میان بیشانی مقر بخان رسید و خدمت پرستخان خواصی که معتاد شراب و پیله خاصه در دست داشت خود را به میل رسائیده و هر چند راجپوتان بسین بر چه زور دست و بازو منع آمدند و خواستند که او را جای تدهند، او کناره حوصله را محکم گرفته خود را نگه داشت. چون در بیرون جای شستن خود را به میان حوضه گنجانید؛ و چون

نیم کروه مسافت طی شد گچپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود. مها بتخان اشارت کرد نا آن می گماه را با پسرش شهد کردند.

بالجمله در لاس سیرو شکار پسر سمت منزل خوبیش راهبری نمود و آن حضرت به درونخانه او در آمده زمانی توقف فرمودند. فرزندان خود را بر دور آن حضرت گردانید و چون از تورجهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت مخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را به دولتخانه مرده واژ آنجا همراه تورجهان بیگم باز به خانه خود آرد. به این قصد بار دیگر آن حضرت را به دولتخانه آورد. قضا را در هنگامی که حضرت شاهنشاهی به قصد سیرو شکار سوار شدند، تورجهان بیگم فرصت عنیت شمرده با جواهرخان خواجه سراکه ناظر محلات پادشاهی بود، از آب گذشته به منزل برادر خود آصفخان رفته بود. آن کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده تدامت کشیده متعدد خاطر گشت. آنگاه در فکر شهر پارشودا ن است که جدا اشتن او از خدمات حضرت خطایست عظیم، لاجرم رای فاسد اور این معنی فرار گرفت، آن حضرت را باز سوار ساخته به منزل شهریار برد و آن حضرت از وسعت حوصله و گرانباری هرچه اومی تکفت می کردند.

درین وقت چه جو نبیره شجاعتخان همراه شد و چون به خانه شهریار در می آمد به راجپوتان اشارت کرد نا او را بقتل رسانیدند. بالجمله چون تورجهان بیگم از آب گذشته به منزل برادر خود رفت و عمله های دولت را طلبداشته مخاطب و معاشر ساخت که از غفلت و خامکاری شما کار نا به اینجا کشید و آنچه در مخلیه هیچگس نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و حلق خجلت زده کردار خوبیش گشتد. اکنون تداد لک آن باید کرد و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار پاشد، به اتفاق معروض پاید داشت. همه یکدل و یکزان به عرص رسانیدند که تدبیر درست و رای صائب آن است که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و مکوب ساخته به دولت نعین یوسوس بندگان حضرت سر فراد شویم. چون این کنکاش ناصواب به مسامع جلال رسید از ضابطه معقول دور نمود. همان شب مقرخان و صادقخان بخشی و میر منصور و خدمتخان را بی دری نزد آصفخان و عمله های دولت فرستاده و مودند که از آب گذشتن و چنگ اندامختن محض حق است؟ زیبه ر. که این تدبیر نادرست را توجه خامکاری و ناسارگاری دانسته پیرام و نی خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیم، نی اثری بر آن مترتب نخواهد شد. هرگاه من درین صرف باشم به کدام دلگرمی و به چه امید جنگ می کنید و به جهت اعتماد و احتیاط انگشتی

مبارک خود را مصححوب ویر منصور فرستاده آصفخان به گمان آنکه این حرفها زاده طبیعت مها بتخان بی عاقبت باشد و حضرت به تکلیف او حکم فرموده مهر را فرستاده‌اند به همان قرار داد پای عزیمت افسرد.

درین وقت فدائیخان چون زقتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده به کنار آب آمده و از آنکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور متصور نبود بی تاب شده در تیرباران بلا و تلاطم قته با چندی اد نوکران خویش فدائیانه روپروری دولتخانه اسپ به دریا زده خواست بشاوری عود نماید شش کس از همراهان او به موج فنا رفتند و چندی از تنیدی آب پایاب رویه افتادند، و نیم جانی به ساحل سلامت رسیدند و خود با شخص سوار بر آمده چقلاش نمایان کرد و دست اکثری از رفقی و به کار رسیدند و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند، و چون دید که کاری از پیش نمی‌رود و غیم زور آور است و به ملازمت اشرف نمی‌تواند رسید، عطف عان نموده از آب گذشت شاهنشاهی آن روز آن شب در منزل شهریار به سر برداشت.

روز بیستم فروردین مطابق بیست و نهم جمادی لثانی آصفخان به اتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمده‌های دولت قرار به چنگ داده در خدمت مهدعلیا نورجهان بیگم از گزیری که غازی بیگ مشرف نواه پایاب دیده بود قرار گذشتند داد. اتفاقاً بدترین گذرهای همان بود که سه چهار حا از آب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتند انتظام افواج بر جا نمایند و هر فوجی به طرفی افتاد آصف خان و خواجه ابوالحسن و اراتخان با عماری بیگم روبروی فوج کلان غمیم که فیلان کاری خود را پیش داده کار آب را مصبوط‌ساخته بودند در آمدند، و فدائیخان بیه فاصله یک تیرانداز پایان تسر مقدم بیان فوج دیگر از آب گذشت؛ و ابوطالب پسر آصفخان و شیرخواجه والله پار و بسیاری مردم پایان تسر از فدائیخان عبور نمودند، و هنور جمعی به کار پیوسته و بعضی میان آب بودند که افواج غمیم قیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصف خان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش بر گشت، دیگر کیست که سخن بشود و پای همت برجا دارد، خواجه ابوالحسن و معتمد خان ازین آب گذشته بر لب آب دوم ایستاده تماسی نیز بگزی تقدیر می‌کردند و سوار و پیاده و اسپ و شتر میان دری در آمده پهلو بیکدیگر زده سعی در گذشتند داشتند. درین اثنا ندیم خواجه سرای بیگم آمده هر دو را مخاطب ساخت که مهدعلیا می‌فرمایند این چه طای توقف و تأمل است؟ پای همت پیش نهید که به مجرد درآمدن شما غمیم منهزم گشته، راه آوارگی پیش خواهد گرفت. ذ استماع این خطاب عتاب خواجه ابوالحسن و معتمد خان

اسپان خود را به آب زدند و فوج غلیم در اچپوتان مردم اینچ قب را پیش انداخته، به در با در آمدند. در عماری بیگم دختر شهر بار، وصیبه شاهنواز خان بودند، تیری بر بازوی دختر شهر بار رسید و بیگم به دست خود بر آورده، بیرون انداخت و لباسها به خون رنگین شد؛ بوجواهر خان خواجه سراناظر محل، وندیم خواجه سرای بیگم، و خواجه سرای دیگر، در پیش فیل جان- شادگردیدند، و دو رخم شمشیر بر خر طوم فیل بیگم رسید. و بعد از آنکه روی فیل بر گشت دو سه رخم بر چه بر عقب فیل زدند و با آنکه شمشیر از پس هم رسید فیلن سعی در راندن فیل داشت تا به جایی رسید که آب عمیق پیش آمد، و اسپان به به شناوری افتادند و بیم عرق شدن بود، تا گزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم به شناوری از آب گذشت، و به دولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند. و چون راجپوتان قصد تمام باینجان کردند درین وقت آصف خان پیدا شد و از نبرنگی زمانه و بیراوه رونق رفیقان و بدنشستن نقش گله آغار کرده، روانه شد، و هر چند حاضران از ایشان به چشم وزبان نشان خواستند، اثری ظاهر نشد، که به کدام جانب شناخت. و خواجه ابوبحسن گرم راند و از هول و اضطراب، اسپ به دریازد، و چون آب عمیق بود و تندی رفت در وقت شناوری از اسپ جدا شد اما فام زین را به دودست محکم گرفته نمود و با آنکه چند غوطه خورد و نفس گیر شد، قاش زین رانگذاشت. درین حالت ملاج کشميری خود را رسانیده خواجه را برآورد. و فدائیخان با جمعی از توکران خود و چندی از بنده های پادشاهی که دوستی و آشنایی باوی داشتند، از آب گذشته با فوجی که در مقابله او بود چیقلش کرد و عتیم خسود را برداشته تا خانه شهر بار که حضرت شاهنشاهی در آنج، تشریف داشتند خود را رسانید.

چون درون سراپرده از سوار و پیاده مالامال بود برسو در ایستاده تیراندازی <sup>۱</sup> کرد و چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوتخانه ترددیک به آن حضورت می رسید و مخلص خان در پیش تخت ایستاده بود. بالجمله فدائیخان متند ایستاده تلاش می کرد و ز همراهان او رسید مظفر که از جوانان کاردیله کار طلب قدوی بود، و عطاء الله نام خوش فدائیخان به دریافت سعادت شهادت حیات جاوید بادند، رسید عبدالغفور بخاری که جوان شحاع بود زخم کاری برداشت. و چهار زخم به اسپ سو ری فدائیخان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمی رود و به خدمت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از اردو برآمد و به طرف بالا آب شنافت و روزدیگر از آب گذشته به رهتمان ترد فرزندان خود رفت، و از آنجا عیان را برداشته به کرچاک نزد نه رخت سلامت کشید بدر بعضی نام ذمیندار پرگنه مذکور با او ربطه قدیم داشت. فرزندان را در آنجا گذاشته، و خاطر از آنجانب از پرداخته جریمه سه جاقب هندستان شنافت و شیر خواجه و الله و دریخان قراول باشی و الله یار پسر افتخار خان هر کدام

به طرفی رفتند.

و آصف خان چون دانست که از دست مها بتخان خلاصی ممکن نیست با پسر خسود ابوقطالب و دو صد سیصد سوار مملوک از بارگیر و اهل خدمت به حاب قلعه اتک که در تپول او بود رفت، و چون به رهنمای رسید از ارادتخان خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان خود را فرستاده به مبالغه بسیار نزد خود طلبید. لیکن هر چند سعی کرد اوبه همراهی آصف خان راضی نشد و آصفخان به قلعه اتک رفته تحصین گشت و از دخان برگشته به ارد و آمد. بعداز آن خواجه ابوالحسن به عهد و سوگند اطمینان خاطر به هم رسانیده مها بتخان را دید و نوشته به نام ارادتخان و معمتمد خان مشتمل بر سوگند غلاظ و شداد به خط او گرفت که گزند جانی و نقصانی بعزم و ناموس نرساند. آنگاه ایشان را همراه سرده ملاقات داد. و درین روز عدالصمد نواسه شیخ جات منجم را که به آصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحن جوان مستعد بود به شامت آشائی و در حضور خود به قتل دسانید.

مقارن این حال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان والی بلخ به درگاه والا رسیده ملازمت نمود و بعد از ادای کورش و قسلیم و آدایی که درین دولت معمول است کتابت نذر محمد خان که مشتمل بر اظهار احلاص و نیازمندی بود به تحف و هدایای آن ملک گذرا نیست، آنگاه پیشکش خود را به ندر در آورد و سوغاتهای نذر محمد خان از اسب و غلام ترکی و غیره موافق پنجاه هزار روپیه قبمت شد عجاله الوقت سی هز روپیه به او عنایت شد. پیش ازین نگاشته کلک و قایع نگرگشته که چون آصف خان به هیچوجه از مها بتخان ایمن نبود به قلعه اتک که در جاگیر او بود رفته تحصین جست و همگی دو صد کس از سوار و پیاده با اد همراه بودند. مها بتخان چندی از احديان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن تواحی را به سر کردگی بهره و زمام پسر خود و شاه قلی فرستاده که گرم گیرا شتاته به محاصره قلعه پردازند. تا مبردها در آنجا رسیده قلعه را به دست آوردند و آصفخان عان به مصائب و فرستاده های مها بتخان به عهد و سوگند آرام بخش خاطر متوجه او گشته حقیقت را به مها بتخان نوشیدند.

چون موکب گیهان شکوه از دریای اتک عبور نمود مها بت خان از حضرت رخصت حاصل نموده به قلعه اتک رفت و آصفخان را با ابوقطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران مقید و محبوس ساخت و قلعه را به ملازمان خسود سپرد. و در همین اثنا عبدالخان اتک برادر ذاده خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از ملازمان و مصاحبان و مخصوصان آصفخان بود ما محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برها نپور به دست اهناه بود به تیغ بیبا کی

آواره صحرای عدم گردانید. و نیز ملا محمد نتوی را که به سمت آخوندی نزد آصفخان بود و قنی که او را ذنجیر می کردند بحسب اتفاق ذنجیر حلقه وار ددپای او کردند و چنانچه باید استحکام ندادند به اندک حرکت از پای او مر آمد. این مقدمه را حمل بر افسونگری و ساحری او کرد. او حافظ قرآن بود و پیوسته به تلاوت اشتعال داشت و لهای او به تلاوت منحرک بود. ازین حرکت لب یقین خود کرد که مراد عای بسی کند و از غله و سوس و فرط توهم آن مظلوم را به تبع ستم شهید ساخت.

ملا محمد را فضایل صوری و کسب کمال به دیواد صلاح و پرهیزگاری آشنگی داشت افسوسمن که این سفاك بیباک قدر چنین مردی مشاحت و بیهوده ضایع ساخت. چون به نواحی جلال آباد نزول اردوی کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی زکافران آمده ملازمت مودید. اکنون مجملی از معنیات و رسومات که بیان آنها شیع است بجهت غرائب مرقوم میگردد.

طریق آنها همین کافران تبت تردیک است. بقی بمه صورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش می نماید و بیش از یک ذن نمی کنند. میگردن اول نازا باشد یا ما شوهر ناسازگار و اگر خواهد که به خانه دوستی یا خوشی بروند از بالای یام یکدیگر تردد می کنند و حصار شهر را جزیک در نمی باشند، و غیر از خواک و ماهی و مرغ دیگر همه گوشت می خوردند و حلال می دند، و می گویند که زقوم ما هر کس بخورد البته کورشده و گوشت را بخنی کرده می خورند. و لباس سرخ را دوست می دارند، و مرده خود را لباس پوشانده و مسلح ساخته، با صراحی پیاله شراب درگور می گذارند و سوگند ایشان اینست که کله آهو را یا بیز را در آتش می نهند، و باز آن را از آنجا برداشته بر درخت می گذارند و می گویند هر کس ادما این سوگند را به دروغ خورده البته، بلای بتلا شده، و اگر پدر زن پسر خود را خوش کند، بگیرد و پسر در آن باب مضایقه دارند.

حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرجه دل شما از چیزهای هندستان خواهش داشته باشد درخواست نماید. اسپ و شمشیر و نقد و سر و پای سرخ التماس کردنند و کامیاب گشتند.

درین اثنا جگت سنگ، پسرداجه باسو، ار اردوی کیهان شکوه فرازموده به کوهستان شمالی لاہور که وطن اوست شافت، و مقارن آن صادقخان به ایالت صوبه پنجاب رخصت یافت، و حکم شد که تبیه و تأذیت جگت سنگه نماید؛ و حضرت شاهنشاهی منزل به مزد بـ نشاط شکار پر دحته روز یکشنبه هشتم اردی بهشت در وقت مسعود داخل شهر کار شدند.

ددیں روز بر قیل نشسته نثار کننان از میان بار اگذشت، به با غ شهر آرا که نزدیک به قلعه کابل و قع است تزویل اجلال فرمودد. روز جمعه غرہ خبر داد به روضه متوره حضرت فردوس مکانی تشریف برده، لوازم نیازمندی به تقديم رسانیده از باطن قلسی موطن آن حضرت استمداد همت مودنند؛ وهمچنین به زیارت میرزا هنداول و عم بزر گوار خود میرزا محمد حکیم ترک حسته از حضرت حق سیحانه و تعالیٰ التماس آمرزش ایشان فرمودند. از غرائب اتفاقات که از نهانخانه تقدیس بر منصه ظهور پرتسو افگند پاداش کردار نشست مها بتخان است.

تفصیل این جمال آنکه چون آن جرأت و گستاخی در کنار آب بیهت ازو به فعل آمد و امرای بسی حوصله با سپاه از غفت خوبیش خجست زده جاوید گشتند و امری که در مخلیه هیچکس خطور نکرده بود چهره پردار ظهور گشت، را چو تان او نابر تسلط و اقتداری که به حسب اتفاق رونموده برد خود سرو مغور گشته دست تعدی و تطاول بر رعایا وزیرستان در از کرده و هیچکس را موجود بسی شمردند تا آنکه روزگار بر گشت و دست فته آتش سه خرمن هستی آن خود سران زد. بالجمله جمهی از را چو تان در حیگه که از شکارگاههای مقرر کامل است رونه اسپان خود را به جرگذشته بودند. چون آن جلگه را بجهت شکار پادشاهی غرق ساخته به جمعی از احديان حواله نموده بودند یکی از آنها مانع آمده کار به درشتی دسا بد و را چو تان بی محا با آن بیچاره را به زخم تبغ پاره پاره کردند. جندی از خوبیان و برادران و احديان دیگر به درگاه رفته استغاشه و دادخو هی نموده حکم شد که او را می شناسد، نام و نشان او معروض دارند تا به حضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمایم و بعد از اثبات، خون سزا دسد. احديان به این حکم متسلی نگشته بر گشتند.

را چو تان نیز قریب به آنها فرود آمده بودند. روز دیگر احديان مستعد رزم و پیکار شده، همه یک جهت ویکرو بر سرداری را چو تان آمدند و چون احديان تیرانداز و توپچی بودند به اندازه خود خوردن را چو تان بسیار کشنه شد و چندی را که مها بتخان از فرزندان حقیقی گرامی تر می دید علف تبغ انتقام گردیدند، تخمیناً هشتصد نهصد را چو تان به قتل رسیده باشد. و احشام کا بیل و هزار جات هر جا را چو تانی در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هندوکش گذرانیده فروشیدند قریب به پانصد را چو تان که بیشتری از آنها سردار قوم بودند و به شجاعت و مردانگی اشتها رد آشتد به فروخت رفند و مها بتخان ارشیدن این خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده، به کمل موکران خود شنافت و در اثنای راه نقش را طور دیگری دیده.

ازیم و هراس که مبادا درین آشوب کشته شود برگشته خود را به بناء دولتخانه انداخت و به انساس او جبن خان و کوتوال خان و جمال محمد و خواصخان را حکم شد که تا این فتنه و فساد را فروشنند.

دیگر به عرض رسانیدند که باعث جنگ و ماده فساد بدیع لزمان خوش خواسته ای این خواص و خواجه قاسم برادر اوست، هر دو را به حضور طلیبه بازپرس فرمودند، جوانی که تسلی او شود سامان نیارستند کسرد. چون کس بسیاری ازو به قبرو تفکر بقتل رسیده بود هاگزیر مر عات خاطر او از لوازم شمرده نامرد ها را به وی حواله کردند و او در نهایت خواری و سوایی سروبا بر هنر به خانه خود پرده، مقید ساخت و آنچه در بساط آنها بود به تم منصرف شد.

درین لا به عرض رسید که عنبر جشی درسن هشتاد سالگی سه اجل طبیعی درگذشت، عشر در فن سپاهیگری و سرداری و ضوابط تدبیر عدیل و نظیر نداشت و او باش آن ملک را چنانچه باشد ضبط کرده بسود تا آخر روز عمر روزگار به عزت پسر برد در هیچ تاریخی به طور بیامده که غلام جشی به مرتبه او رسیده باشد و درین ایام رسید بهوه حاکم دهلی به مرحبت موشته مها بتخان، عبدالرحم خانخان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانده به لاهور فرستاد.

درین ولا خبر رسید که شاهزاده های والا نژاد سلطان داراشکوه و سلطان اورنگی زیب پسران شاه جهان به حوالی اکبر آبد رسیدند و خاطر قدسی مظاہر از مزده وصول نیافر کامکار گل شکفت. لیکن مها بتخان به مظفرخان حارس دارالحلاقه نوشت که نظر بند نگهدارد و به درگاه نیارد.

چون توجه حاطر اقدس به شکار پسیار بود و شیفته آن حصرت درین شغل به حدی رسیده بود که در حضور سفر یک رودبی شکار ممکن نیست که بس آید، لاجرم درین ولا الامهور دیخان قراول ییگی به جهت شکار قمر غره تور کلاسی که اهل هندو آنرا باور گویند از دیسمان تبیله و قرتیب داده و پشکش تعود، مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بس آن صرف شده، بنابران در موضع ارغنده که از شکارگاه های مقرر این ملک است به متصدیان سرکار حکم شد که قور مذکور را به شکارگاه پرده ایستاده نمایند و شکاری را از هرجات برانده بدرون قور در آوردند و حضرت با پرستان حرم‌سرای عزت به نشاط شکار توجه فرودند.

شه اسعبیل هزاده که جماعت هزاره ها به زردگی و مرشدی قبول می‌داشتند با

توابع و لو حق حویش در ظاهرده میر با بوش فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهن پیغم و اهل حرم به منزل شاه اسماعیل تشریف فرمودند و پیغم بفرزندان شاه از قسم جواهر و روابن و مرصع آلات تلطیف فرمودند. از آنجا، به نشاطشکار پرداخته قریب سیصد راس زرنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که پتو در آمده شکار شدیکی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من وسی سیر بوزن جهانگیری برآمد.

از سوابع آنکه چون خیرگستاخی مها بتخان به شمع مشاهد جهان رسید مراج به شورش گراید و با وجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه مصمم شد که به خدمت پدر والا قدر شاخته سزای کرد ر ناهنجر دردان روزگار وتهند و به این عزیمت بناریخ پست و سیوم رمضان هر روسی و پنج هجری با هزار سوار از مقام ماسک تر ننگ رایات بر افزاشتند و گمان آنکه شابد درین مسافت به قدر جمعیتی فراهم آید؛ چون اجمیر محیم گشت راجه کشن سنگه پسر راجه بهیم که با پانصد سوار در موکب متصور بود به اجل طبیعی درگذشت، و جمعیت او متفرق گشت، و همگی پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگستی همراه ماندو و اراده سابق سامان پذیر نشد. تا گزیر رای عقده گشای چنین تقاضا فرمود که به ولايت تهته شناخته، روزی چند در آن تنگی خمول یайд گذرانید. به این داعنه از اجمیر به تاگوار و از تاگوار به حدود جود هپورواز آن راه به جیسلمبر نهضت اتفاق افتاد، و حضرت جنت آشی بی دد ایام هرج و مرج از همین راه به ولايت سند و ملک تهته تشریف برده بودند، و این موافقت با چند بزرگوار از بداعی روزگار است. چون خاطر فیض ناظر از سیروشکار گازار همیشه بهار کابل واپرداخت، روز دو شنبه غره شهریور از کابل به صوب مستقرالخلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت.

درین تاریخ خر بیماری شاهزاده پرویز به هر ض رسید که درد قولج قوی به مرسيده و ایشان را زمایی مبتد بی شعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی حاصل شد. و مقارن این حال عرضداشت خان جهان رسید توشه بود که شاهزاده باز ارهوش رفت و درین مدت پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند تاگر بر اطلاع قرار به داغ داده پنج داغ بسر سر و پیشانی و شفیقه ایشان سوختند معهذا بهوش نیامندند و بعد از دو ساعت دیگر افاقه به مرسيده و سخن کرده باز هوش رفتند. اطیا بیماری ایشان را صرع تشخيص نموده اند و ایسن شمره افراط شراب است. چنانچه دو عص ایشان شاهزاده شاه سرادر شاهزاده دانیال بهیمن بیماری مبتلا گشته کاسه سر در کاسه شراب کردن.  
مالازمت سلطان داراشکوه و اورنگ زیب: درین ولا شاهزادگان گوهر

سلطان داراشکوه و شاهزاده اور نیک از خدمت پدر به ملازمت جد نزرگوار آمده به دولت زمین بوس هرق نیاز نورانی ساختند، و ز فیلاس و جواهسر مرصع لات قریب ده اث روبیه پیشکش ایشان به نظر درآمد.

درین ولا اذ نوشته عاضلخان بعرض رسید که با یستقر پسر سلطان دایمال مرحوم در امر کوت از شاه جهان جدا بی کنیه سه ملازمت راجه گجستانگه خسود را رسائیده عنقریب به خدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید. و از سوانح بهجت افزا که درین راه به ظهور آمده او راگی مهابت خن است از درگاه. تفصیل این داستان به رسم اجمال آنکه از تاریخی که بداندش مصدر چنین گستاخی گردیده مراجعش به شودش گراید، و طرف حوصله امش تنگی کردد. و با اعیان دولت سلوک ناملایم پیش گرفته دلها را از خود آزده و خاطرها را متغیر گردایده و حضرت شاهنشاهی با وجود چنین کتفاخی و سوء ادب از کمال حوصله ویرباری اتفاقات و عنایت ظاهر سخت و هر چه نورجهان بیگم در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان می درمودند. چنانچه مکرر بوریان آوردن که بیگم قصد تو دارد خبردار باش، وصیبه شاهنوازخان نیزه عبدالرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصف خان است می گوید که هرگاه فابو نایم مها بتخان را به پندوق خواهم رد، و به اظهار این مقدمات خاطر او را از خسود مطمئن می ساختند تا آنکه رفته توهمی کسه در اینجا داشت و اذ آن رهگذر هشیار ویدار می بود و جمیع کشیر از راجهوتان با خود به درگاه می آورد بورگرد و پیش دلتخنه بار می داشت کم شد، و آن ضبط و انتظام بر جانماند و معهدا نوکران خوب و در جنگ احبدان کامل به قتل رسیدند، و نورجهان بیگم پیوسته سو خلاف او در انتهار فرست بسود و سپاه نگاه می داشت و مردم دایبر جنگ آزم را دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هوشیار خان خواجه سرای بیگم بوجب نوشته ایشان قریب به دوهر از سواد از لاهور تو کر کرده به خدمت شافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیک فراهم آنده بود، بلک منزل پیش از رهتاں دیدن حمه سواران را تقویت ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیمه پوشیده در راه بایستند. آنگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد مها بتخان رفته پیام گزارد که امروز بیگم مردم خسود را به نظر اشرف می گنداند. بهتر آنست که مجرای اول رود را موقف دارید مبادا با هم گفتنگو شده به جنگ و نزاع کشد؛ و در عقب بلند خان خواجه انور را فرستادند که بن سخن به وجوده پسندیده معقول او سازد، و او حسب الحکم عمل نموده درین وقت به کورنش نیاید.

روز دیگر بسیاری از پنده‌های پادشاهی در درگاه فراهم آمدند و آن حضرت به مها بتخان حکم فرمودند که یک منزل از ردو پیش می‌رفته باشد. اگر چه او از حقیقت کار آگاه شد لیکن چون چشمش از جنگ احديان ترسیده بود کام و ناکام روانه پیش شد، و آن حضرت متاعقب او سوار شده گسرم و گیراش تافتند و مها بت خان دیگر خسود را جمع نتوانست ساخت، و از منزل پیش نیر کوچ کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد. و حضرت شهنشاهی درین طرف آب مسکر آراستند و افضلخان را نزد آن آشته دماغ فرستادند. چهار حکم به تغیر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاه جهان به صوب تهته رفته او نیز از پی رفته این مهم را به انجام رساند، دوم آصف خان را به ملازمت حضور فرستد، سوم تهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید، چهارم لشکری پسر مخلص خان را که خاصمن اوس است و تا حال به ملازمت نیامده حضور سازد و اگر در فرستادن آصفخان ابتدادگی کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعیین خواهد شد. افضلخان پسران شاهزاده را آورد و معرفت داشت که درباب آصفخان عرض می‌کند که چون از جانب یکم این نیشم بیم آن دارم که اگر آصفخان را از دست دهم مبادا لشکری بر سر من تعیین فرمایند، در این صورت پنده را به هر خدمتی که تعیین نمایند بدان سرافراز شده چون از لاهور پکندرم منت برچشم و دل گذاشته آصف خان را روانه درگاه خواهی ساخت.

چون افضلخان عذر فرستادن آصف خان معرفت داشت یکم ذ حرفاً لغور و به شورش در آمده و افضلخان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت در فرستادن توقف مصلحت نیست ذنهار طور دیگر به خاطر نرسند که بسے ند مت خواهد کشید.

چون مها بتخان از حقیقت کار آگاه شد فی الفور آصف خان را بزد خود آورده معدود است و به عهد و سوگند خاطر و اپرداخته ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود. لیکن ابوطالب پسر اورا به جهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاه داشت و به ظاهر عزیمت تهته و اتموده کوچ بر کوچ روانه شد.

بیست و سیوم ماه مذکور عور موکب منصور از آب بهت واقع شد، از غرایب آنکه شورش مه بتخان و هرج و مرچ او پسر صالح همیت آب اتفاق افتاد و باز انحطاط اختر بید و زمان او بار او برگزار همان دریا روى نمود و پس از روزی چند ابوطالب پسر آصفخان و پدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر اورا نیز عذر خواسته به درگاه فرستاد، و چون در جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد اورا پخش پسر خسرو

و خانخانان و مقر بخان و میر جمله واعیان شهر لاهور بدولت ذمین یوس حبیب اخلاص نورانی ساختند.

هفتم ماه آبان به ساعت مسعود نزول مسکب اقبال بدارالسلطنة لاهور چهره فروز مراد گردید. درین روز مسعود آصفخان به صاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشته از روی استقلال به تشیت مهمات ملکی و مالی پردازد و خدمت دیوانی به حواجه بوالحسن ارزانی شد و فضیحان از تعبیر میر جمله به خدمت خانساماً سرافرازی یافت و میر مذکور به خدمت بخشیگری سربلند گردید.

سید جمال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری ر که در گجرات آسوده‌اند و حوال ایشان به تقریبات در این اقبال نامه ثبت اتفاقده رخصت وطن فرموده فیل به جهت سواری ایشان اطف فرمودند.

درین ولا بعرض دسید که مها بتخان از سمت راه تهته عان یاده به جانب هندوستان روانه شد و نیز به مسامع جلال رسید که بیست و دو لک رویه مقد و کلای او زبنگاله فرستاده‌اند به حوالی دهلی رسیده، بنابر این صدرخان و سپهدارخان وعلی قلی درین و تور لدین قلی و داییرای سگدان باهزار احدی تعبین شدند که بر جناح استعمال شناقه زره بدست آرند و تامبرده‌ها متوجه خدمت شده در حوالی شاه آباد به مردم او که خزانه‌می آورده رسیدند، آنها با زرها درسرا متحصن شده تا ممکن و متصور بود به مدافعته و مقابله پای ضلالت افسردند و بدنه‌های درگاه بعد از ذذ خورد درسرا را آتش زده پدررون در آمده زرها را متصرف شدند و مردم او فرار برقرار داده راه ادبار سپردند. و فرمان شد که در ررا به درگاه فرستاده خود به تعاقب مها بتخان شتابند.

مقارن اینحال خانخانان را منصب هفت هزاری و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرافرا از نموده خلعت و اسپ و شمشیر مرصع و فیل خاصه مر حمت فرموده با جمعی از بندوهای درگاه به استیصال مها بتخان دستوری فرمودند و صوبه اجمیر به تبول او مقرر شد. چون مهم جگت سنگه از صادق خان سرافرا نشده برد واورا ز دوستان مه، بتخان می‌دانست حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد و درین روزها مخلص خان و جگت سنگه ارکوهستان کانگرا رسیده ملازمت نمودند. و درین روزها به مکرم خان که خدمت ملک کوچ داشت فرمان صادر شد که اورا صاحب صوبه بینگاله ساختم بدانصوب شناقه به ضبط و نسق آن ولايت پردازد و خاتزادخان را روانه حضور نماید.

**وفات شاهزاده پرویز:** شاهزاده پرویز از فرط باده پیمانی بمرض صرع مبتلا شد و رفته رفته از فدا نفرت به هم رسانیده و قوی به تحلیل رفت. هر چند اطنا به معالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان تا گزیر در رسیده بود، اثری بر آن متوجه نگشت و بتاریخ شب چهارشنبه هفتم صفر سنه هزار و سی و پنج هجری در برها پور پیمانه حیاتش لبیز شد و کالمد آن مرحوم را تاختت در آن شهر امامت سپردند و آخر به اکبر آباد نقل کردند و در باغی که مسیز کرده آن جو بیمار سلخت بود مدفون کردند.

چون این خبر به مسامع علیه رسید رضا بقصای ایزد متعال داده زخم درونی را به مرهم صبر و شکیبی چاده فرمودند و درسن سی و هشت مالگی وفات بافت. تاریخ فوت اورا بعضی ز فضلا چنین یافته اند: «وفات شاهزاده پرویز». بعد از استماع این خبر به خانجهان حکم شد که فرزندان و بازمانده های ایشان را روانه درگاهه والا سازد. در خلال این احوال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت و سوای آنچه به دفعات به او عنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر مرحمت گردید و موازی آن از فایس هندستان به خدن فرستادند.

درین ولا ابوط لب خخف اعتضاد الخلافت آصفخان به خطاب شایسته خدن نامور شد و درین ایام موسویخان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت. درین ولا امیرزا دستم صفوی بصوبه اداری بهار فرق عزت برآفراخت.

درین هنگام از عرض داشت متصدیان صوبه دکن به عرض رسید که یاقوتخان حبسی که در آن ملک بعد از عنبر سرداری عمله تر ازو تبود و در حیات عیرتی سپه سالاری لشکر و انتظام افواج به عهده اومقرر بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سواربه حوالی حالتا بود آمد. به سربلند رای نوشته که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده‌م، و نامبرده ها بر پیکدیگر سبقت کرده بی دربی خواهند آمد.

چون خان جهان از نوشته سربلند رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتبی مشتمل بر ستمالت و دلジョیی بسیار به یاقوتخان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و به سر بلند رای نیز مکتوبي قلمی نمود که در لوارم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده بیزودی روانه برها نپور سازد.

در اوراق سابق مرقوم گردیده که شاه جهان با محدودی از بنده ها بجانب تهته نهضت فرموده چون در ایام شاهزادگی به اشاره والا جاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک

و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین هرچهار و سرچشمه احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شناقه باشان تزدیک باید شد یمکن که به آیاری مهر بانی و اشغال ایشان عبارشورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند. بلجمله چون بحوالی تهتهه پیوستند شرف الملک که حارس آن ملک بود سه هزار سوار و دوازده هزار بیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قلم جرأت پیش گذاشت و با آنکه همگی سیصد چهارصد سوار از بندۀ های وفادار همراه بودند تا بصدمه آنها نیاورده، به حصار شهر درآمده متخصص گشت. و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و انگشت بسیار در برج و باره آماده ساخته بود درین ولا بدروں حصار درآمده بسه مدافعت و مقابله پای ضلالت افسردند. و شاه جهان مردم خود را منع فرمود که بر قلعه نتازند و عبیث خود را به توپ و قلنگ ضایع نسازند. و با وجود این معنی جمعی از جوانان کارطلب بر حصار بند شهر بیوش نمودند، و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نساختند و ناگزیر عطف عنان نموده دایوه کردند، و پس از روزی چند بار بهادران شیردل زنجیر گسل مانند برق لامع به قلعه تاختند و چون بر دروغ قله همه جا میدان مطلع بود و اصلاً پستی و بلندی و دیوار و درخت نداشت سپاه بروکشیده دویدند قضا را دران خلیع خندق عمیق و غریض مسلو از آب بود پیش رفتن محال و پس گشتن از آن محال نشد درمیان نشستند و توکل را حصار خود ساختند.

درین وقت شاه جهان تکسری به مرسانیده بنا بر بعضی موائع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقدۀ توفّق افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز پتو ابر پیوست و یقین شد که ازین مرض جا بربست و هم درین ضمن مکتوب نورجهان بیگم رسید مرقوم بود که مها بتحان از صیحت نهضت موکب پادشاهی سراسیمه گشته مبادا از غایت شورش مراج در راه غار آسیی به دامن پسران شما رساند. صلاح دولت در آنست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند بار وزگار باید ساخت.

### محضر

تا خود فلك از پرده چه آرد پیرون

بنا بر آن با وجود ضعف قوی و بیماری صعب بالکی سوار از راه گجرات و ملک بهار متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر هوت شاهزاده پرویز رسید و بر چنان استعجال نهضت موکب منصور اتفاق افتاد.

این رهی است که سلطان محمود غزنوی از همین راه آمد فتح بدخشانه از سوی مات کرده چنانچه مشهور است و شاه جهان به ملک گجرات درآمده از بیست کروهی احمد آmad

گذشته به گذر چاپانیر دریای نربادر عبور فرمودند و از کریوه چیرائی که به راجه بکلانه تعلق دارد برآمده ناسک تر بنگ که از مضافات دکن که مردم خود را در آنجا گذاشته بودند بزول نمودند. و چون درین ملک عمارتی نبود در همنزدیکی بخیر شناقته در آذ سرزمین رحل قامت انداختند. درین ولا آصف خان به منصب هفت هزاری ذات و سوار دواسه و سه اسپه فرق عزت برآفرانخت تا از قید مهاابت خان و آسیب جان نجات یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنظم بود.

درین ولا از عرض داشت متصدیان دکن به عرض رسید که نظام ذکو قاه اندیشی و فته انگیزی فتح خان پسر عنز و دیگر تریت یافته های نو دولت را بحدود ملک پادشاهی و سفاده غیار شودش و فساد برانگیخته لاجوم عمدة الملک ختجهان به جهت محظوظ و محارست لشکرخان را که از بنده های کهن سال و کددان است به حراست برها پور مقرر داشته خسود باعسا کر ظفر دوا متوجه بالا کهات شد و تاکه کی که محل اقامت او بود عنان مساعت باز نکشید و نظام الملک ز قلعه دولت آباد سریرون نکشید.

اذسو نوح این ایام کشته شدن محمد مؤمن است و او از سادات سیفی بوده به سلسله نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی صیبه ساده تیخان بنی عم نقیب خان را به او نسبت فرمودید. در هنگامی که عور شه جهان در ممالک شرقیه افتد مشارا لیه در آن حدود جاگیر داشت. به خدمت ایشان پیوست و یک چندی درین هرج و مرج همراهی گزیده ساده تیخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود توشه ها به مبالغه و تأکید فرستاده تزد خود طلب داشت. و آن خون گرفته از خدمت شاه جهان حدا شده تزد سلطان پرویز آمد. چون خبر آمدن او به حضرت شاهنشاهی رسید به حضور طلب فرمودید. هر چند شاه پرویز الشیاس عفو گکاه او نمود مهر بان تشنهند، و آن مید زاده را دریای فیل بعقویت سیاست تمام فرمودند. درین وقت نظام الملک در قلعه دولت آباد جمشیدخان نام غلامی حبی را پیشوای خود ساخته مدار و احتمار ملک و ممال به قبصه اقتدار او سپرد. از بیرون او واژ اندرون زنیش نظام الملک را مش مرغی در قفس داشتند.

چون خبر آمدن خان جهان یقین پیوست حمید خان بـ سه لک هون که دوازده لک رویه باشد تزد او رفته به افسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالا کهات را تا قلعه احمد نگر به تصرف نظام الملک بازگدادد این افغان تا حق شناس که حقوق تریت شاهنشاهی فراموش کرده چنان ملکی بسه لک هون ازدست داده بنام امرای پادشاهی که در تهانجات بودند نوشتجات فرست دند که آن محال را حواله

و کلای نظام ائمک نموده خود را به حضور بر ساخت. همچین توشتای به نام سپهبدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت. چون مردم نظام الملک جهت اخذ قلعه شناقتند مشارالیه گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید، اما قلعه ممکن نیست که من از دست بدhem هرگاه که فرمان بمالید قلعه را خواهم داد. مجملًا هرچند وکلای نظام الملک دست و پزند اثری بر آن مترب نگشت، و سپهبدار خان آذوقه و ذخیره فراوان به درون برده، به استحکام برج و باره پرداخت و مردانه قدم بر جا داشت، و دیگر نامردان به نوشته خانجهان ملک بالاکهات را در کل به وکلای نظام الملک سپردند و به برها پور آمدند الحال حقیقت احوال حمیدخان حبشه و مکوح او بنابر غرایب مرقوم می‌گردد که این غلام را زنی بود از غریب زادهای ایسن ملک، و در انتدابی که نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد این عورت به درون حرم راه یافته شراب مخفی که مردم بیرون را ازان آگاهی بیود می‌رسانید، وزن و دختر مردم را به فریب و قسون بد راه ساخته نزد او می‌برد و به لباسهای مناسب و زیتهای فاخره آرتسته به نظر او جلوه می‌داد و او را به مباشرت و معافت پری پیکران مبتلا ساخته محظوظ و مسرور می‌داشت. رفته رفته مدار و اختیار بیرون بقضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی نظام الملک به دست آن عورت افتاد. هرگاه آن زن سوار می‌شد سران سپاه و عمدۀ های دولت بیاده در رکاب او می‌رفتد و عرض مطالب خود می‌نمودند تا آنکه عادلخان فوچی برسن نظام الملک فرستاد واذین جانب نیز خواستند که لشکری تعیین نمایند، این عورت به طوع ورغبت خود و خو هش تمام استدعای سرداری سپه نظام الملک کرده، و دلشنی ماخت که اگر فوج عادلخان را شکست دادم زنی مصدر چنین کاری شگرف شده باشد و اگر نقش بر عکس نشست شکست زنی چه اعتبار و اقتدار خواهد افزود.

القصه این ماده گروم مختار مرتكب این امر خطیر گشته در مساق این یساط نقاب بر قامت نارعنای افکنده بر اسب سوار می‌شد و همیشه خنجر و شمشیر مرصع بر کمر می‌بست، و حلقه های طلا و مرصع که به اصطلاح هندستان کره گویند در دست می‌انداخت، دیگر اسیاب سپاهیانه و تحاویل مردانه بسا همراه می‌داشت، و داد و دهش و انعام و بخشش را سبب می‌جست، و بهانه می‌خواست. هیچ روزی نمی‌گذشت که به سرداری رعایتی نمی‌کرد، و مبلغی به مردم نمی‌داد. بعد از آن که تلافی صفين اتفاق افتاد از غلو جرأت دلیرانه با لشکر عادلخان داد مصاف داد و سپاه و سرداران او را به قتل و حرب و طعن و ضرب نرغسب و تحریض نموده، قلم مردانگی را در آن بحر وغا ولجه هبجا چون کوه استوار پا

بر جاد شت و آن عنیم و دشمن عظیم را شکست فاحش داده، جمیع قیلان و توپخانه در بدست آورده سالمآ و غایباً رایت مراجعت برافراخت.

درین ولا بعرص رسید که چون امام قلیخان فرمان روای توران چند سال میرسید بر که ایله‌جی حضرت شاهنشاهی را در ماوراءالنهر نگاهداشته و میانه سلوک مرد چون خبر بی عنایت آن حضرت به شاه جهان، و مخالفت به والد والاقدر در آن ملک شایع شد، لاجرم قدومه ممالک اسلام عبدالرحیم خواجه ولد کلان خواجه را با شریف تحف و نفایس هدایا همراه میر مذکور رخصت فرمود و مکتبی نیز نوشته مخصوص خواجه ارسال داشت. خواجه از اعظم سادات و اجله مشایخ ماوراءالنهر است و نسبت شریفتش به امام جعفر صادق عليه السلام منتهی می‌شود. و پادشاه توران عبدالله خان به خواجه جویبار جد بزرگوار آجتاب است اثبات داده بود، و ارادتی صادق داشت. حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم افزودند وامر و اعیان دولت را به استقبال فرستادند. و چون به کابل رسید ظفرخان استقبال نموده به شهر در آورد، و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری به تقديم رسانید، و حضرت شاهنشاهی در سه منزلی لاہور موسویخان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشواز فرستاده مسرت بخش خاطر آن سید عزیز شدید. و بعد ازو بهادرخان او زبک که در زدن عبدال المؤمن خان حاکم مشهد بود، و درین درگاه منصب پنجهزادری داشت به استقبال شتافت، و چون خواجه به حرالی شهر پیوست به حکم اشرف خواجه ابوالحسن دیوان وارداتخان بخشی سه استقبال او رفته ملاقات نمودند، و همان رور به شرف دست بوس آن حضرت مشرف گردید و کورنش و تسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگی به جا آوردند، و قریب به اورنگ خلافت حکم نشستن فرمودند، و پنجاه هزار روپیه به رسم نعام تکلیف نمودند و روز دیگر چهارده فساب طعام انوش خاصه با ظروف طلا و نقره به خواجه فرستادند و تمام با لوازم آن ایشان ارزانی داشتند.

درین ایام صوبیداری بنگل له از تغییر خانزادخان به مکر محان ولد معظم خان مقرر گشت، و چون مکر محان به حکومت آن ولايت کامیاب مراد گردید به حسب اتفاق فرمانی بنام او عرصدار یافت و او بر کشته نشته به استقبال فرمان شامت قضارا غیر زین دریای مقرر مشهور که در بنگاله است ناله آبی بود که کشته را از آن جوی بایست گذشت چون کشته مکر محان به آنجا می‌رسد به ملاحان اشاره می‌کند که کشته را زمئی در کنار آب بازدارند تا نماز عصر گرارده متوجه مقصد گردد. در وقتی که ملاحان می‌خواهند کشته را به کنار آب دسازند بادی بهم رسید و کشته را بر گردانید و از شورش وتلاطم و حرکت بی موقع کشته در آب فرومی‌رود

و مکرمخان با چند کس که در آن کشته بود غریق بحرفتا می‌گردد و یک تنفس سراز آن گرداب بلا بر تی آرد.

در خلال این حال خانخانان ولد پیرمخان در سن هفتاد و دو سالگی به جل طبیعی در گذشت. تفصیل این مجلمل آنکه چون به دهلی رسید ضعفی قوی پرمز جشن استبلا یافت. تا گزیر در آن عصر سعادت توقف نمود و در اواسط سال هزار و سی و شش هجری و دیعت حیات سپرد. در مقربه ای که برای منکوحة خود ساخته بود مدفون کردند. از اعاظم امرای این دولت بود. در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی مصدر خدمات شایسته و قتوحات عظیمه گردید. از آن جمله سه کارنمايان کرده نخست فتح گجرات و شکست مطفر که به همان فتح گجرات از دست رفته مار بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد.

دوم فتح جنگ سنهل که لشکر دکن در با فیلان مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت؛ مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود. خانخانان ما بیست هزار سوار مقابل او شتافت و دو روز و یک شب جنگ عظیم کرده. لوای فتح و فیروزی برآفرشت.

سیوم ملک تهته و ملک سند، و در زمان حضرت شاهنشاهی مصدر کارنمايان نیارست شد. لیکن پسر کلاش شاهنواز خان با اندک مایه مردم عیبر را شکست داده چنانچه به موقع خود ثبت افتاد. خانخانان در قابلیت و استعداد یکتی روزگار بود و زبان عربی و ترکی و فارسی و هندی می‌دانست و از اقسام دانش عقلی و نقلی حتی علوم هندی بهره واقع داشت، و در شجاعت و شهادت و سرداری این بی آینی بود و به زبان فارسی و هندی شعر نیکو گفته و واقعات با مری را به حکم حضرت عرش آشیانی به فارسی ترجمه کرده و گاهی بیتی و احیان ریاعی و عزلی می‌گفت. این چند بیت از وست.

### غول

جز این قدر که دلم سخت آرزومند است  
نگاه اصل محبت تمام سوگند است  
که پی تا برم هرچه هست در بند است  
که مشتری چه کس است و یهای من چند است  
و گزنه خاطر عشق به هیچ خرسند است  
که اندکی به اداهای عشق مانند است

شماد شوق نداسته ام که تا چند است  
به کیش صدق و صفا هر فده بکار است  
به دام دانم و ته دانه این قدر دانم  
مرا فسر و خت محبت و سی نمی دانم  
ادای حق محجب عنایت است از دوس  
از آن خوشم به سخنها دلکش تور حیم

رباعی

زنهاد رجیم اد پی دل سروی بیهوده در آرزوی دل در گروی  
گفتم سخنی و باز هم می گوییم خواهش کاری همیشه کاهش دروی  
چون راجه امرسنگه زمیندار ملک ماند و پندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضداشت کرد  
که پدران من پسادت آستانبوسی مستعد گشته اند من نیز امیلوارم که به این شرف فرق عزت  
برافرازم، بنابران جان را تهور که از خدمتکاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهمنوی  
سعادت تموده اورا به قدسی آستان یارد. به جهت سرافرازی او فرمان استمالت باختلط و  
اسپ مرحمت شد. و چون به مسامع جلال رسید که مها بتخان بخدمت شاهجهان رفت علی الرغم  
او خانجهان دا خطاب می سالاری امتیاز بخشیدند.

اکنون مجلی از ماجراهای احوال مها بتخان نگاشته کلک بیان می گردد که چون اورا از  
درگاه برآوردند از راه تهته عطف عنان نموده لشکر پادشاهی به تعاقب او تعیین شد، و اورا  
از هیچ طرف راه خلاص و امید مناص نمایند ناگزیسر نجات خود را در تومن شاه جهان  
دانسته، عریضهای مصحوب یکی از معتمدان خود به خدمت آن حضرت فرستاد، و مضمون  
آنکه اگر رقم عفو بر جراید جرایم این پنده کاهکار کشند روی امید بسه آن آستان آرد.  
شاه جهان به مقتضای وقت از تقصیرات او گذشته فرمان مرحمت عنوان با پنجه مبارک به  
جهت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیه ناکامی قریب با دوهزار سوار از  
راح پلیه و ملک بهرجی متوجه شده در جرگه ایشان پیوست و هزار اشرفی نذر دیک  
الماس کلان که هفتاد هزار روپیه قیمت داشت با دیگر نفایس پیشکش گذرانید، و به انعام  
خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ خاصه و فیل خاصه سرافرازی یافت.

و درین ایام خان جهان نوشته های بی درپی فرستاده عبدالله خان را که در آن دور  
بود به آملن پرده نبور ترغیب و تحریض نمود، و خان به عهد و پیمان پداتجا شناخته، او را  
دید. و چون روزی چند در پرده نبور گذر نید، خانجهان به اغواهی اهل فساد از خان فیروز  
جنگ بدگمان شده در روزی که با یک خدمتگار به خامه او آمده بود گرفته مقید ساخت، و  
حقیقت حال را بدرگاه والا عرض نمود. فرمان شد که به قلعه آسیب برده نگاه دارند. و چون  
عهد شکنی در حبیح ادبیان ناپسندیده است خانجهان دراندک مدقق نتیجه آن یافت. شرح  
این دستن بر سریل ایجاز آنکه چون دماغ او از عذایت سرشاد حضرت شاهنشاهی آشفته  
بود، بعداز آنکه اورنگ خلافت به جلوس جهان افروز حضرت شاهجهانی ارتفاع آسمانی  
یافت پیوسته خود را بسے اندیشه های ناصواب و خیالات فاسد آزرده می داشت تا آنکه  
واهمه بر مراجعت استیلا یافته برف ر داد و شب یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سنه هزار و

سی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه اکبر آباد برآمده راه ادبیار پیش گرفت، و آن حضرت همان شب خواجه ابوالحسن و سید مظفرخان و الله وردیخان و رضا بهادر و پرتهی راج را نهود را با فوجی از بنده‌های درگاه به تماقب او تعیین فرمودند، و نامبردگان در حوالی دهولپور به او رسیده جنگ سخت در پیوست و در اثنای داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و پرتهی راج رخی شده در میدان افتاد، و خانجهان دو پسر خود را به کشنیده خود نیم جانی از آن مهکه برآورده به جانب دکن شافت، و به نظام الملك پیوسته محرك سلسله شورش و فساد شد.

مقارن این حال نهضت موکب جهانگشا به جانب دکن اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولتخانه بره نهود به ذات جهان آرا روتق و بها یافت و اعظم خان که در دولت جهانگیری خطاب ارادت‌خون داشت با عساکر ظفر مأثر به جهت استیصال او به بالاکهات تعیین شد، و افواج قاهره پادشاهی را مکرر با خانجهان اتفاق مبارزت افتاده، هر بار آثار تسلط و غلبه از بنده‌های درگاه به ظهور رسید. لیکن دفع آن مقهور میسر نگشت تا آنکه عنان ادبیار به جانب ممالک شرقی که مسکن افغانه است معطوف ساخت، و خاقان گیتی سنان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار کرده و سید مظفرخان و معتقدخان کو که ورشید خسان و چندی دیگر از امرا را همراه نموده به تماقب آن مقهور فرستادند ولشکر فیروزی اثر در حوالی برگه سهده که در بیست کروهی الله آبد واقع است به آن بی سعدت رسید و او از حیات و نجات نا امید گشته با جمعی از پران و خویشان و نوکران قدیم پای جهالت و شرده به جنگ پرداخت و با دوپر و چندی از منتبان به قتل رسیده و خان بهادر فیروز جنگ سر بی منز اور را بدرگاه والا فرستاد.

به تاریخ بیست و یکم اسفند در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال به عزم سیروشکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاح اشرف در غایت ناسازگاری بود لاجرم هر سال در موسم بهار صعوبت راه بسیار خاطر اقدس و مزارج مقدس آسان شمرده خود را به گلزار همیشه بهار کشمیر فردویں طییر می‌رسانند، و خسرویهای کشمیر را دریافت و استفاده لذت آن رشک پنهان فرموده باز عنان عزیمت به صوب هندوستان معطوف می‌دارند. پیش ازین بچند روز عبدالرحیم خواجه را سی هزار رویه انعام فرموده بودند. درین وقت ماده قیل با حوضه نقره شفقت فرمودند.

## وقایع سال بست و دوم از جلوس معلی

روز یکشنبه سوم رجب سنه هزاروسی و شش آناتاب بیرون شرف حمل تحویل فرمود و سال بیست و دوم از جلوس والا آغاز شد و بر ل آب چتاب جشن نوروز همان افروز آراستگی یافت و بک روژبه لوازم آن برداخته کوچ فرمودند و منزل به منزل سیر کنان و شکار افکان طی راه فرموده در ساعت بیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد. چون به عرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحرفا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایمارفته. درین ولا فدائیخرا را به حکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز پخشیده و منصب پنجهز اردی ذات وسوار و خلعت فاخره و اسب عراقی ابلق فرستاده فرمانروای ایران، عنایت فرموده بدان صوب رخصت نمودند؛ و مقرر گشت که هر مال پنج لک روپه نقد برسم پیشکش شاهنشاهی و پنج لک روپه بصینه پیشکش بیکم که مجموع ده لک روپه باشد به خزانه عامره داخل سازد. درین هنگام ابوسعید نیزه اعتماد الدوله به حکومت تهیه فرق عزت برادر اختر، و بهادرخان او زبک به حکومت الـآباد از تغییر جهانگیر قلی خان خلفت اختصاص پوشیده بدان صوب شنافت و سرکار کالپی درجا گیر محشم خان مقرر شد.

**انتقال و ارتحال اعلیٰ حضرت خاقانی از جهان فانی به سرای جاودافی:**  
ذکر این واقعه دلدوز و شرح این حادثه جنگ سوز زبان سخن آفرین و گوش دانش گزین برنتا بد. آن را که دینه جهان بین برحسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتاده داند که سپهر شعبده باز چه باخته و دروزگار جانگداز چه پرد خته.

### نظم

گرفتی چو بروگاه شاهنشهی کریم و رحیم و جوان بخت بود بالجمله درین مدت که آن حضرت در کشمیر تشریف مرض استبلای پذیرفت و از غایت ضعف و ناتوانی پیوسته بربالکی نشسته به سیر و سواری خود را مشغول می‌داشتند. روزی دردو و جمع به شلدت کشید، و شمار یأس و ارتحال بر و جنات احوال پرتو افکند، و حرنهای که از آن بوی نامیلی می‌آمدی اختیار بربازان جاری شد، و شورش عظیم در مردم افتاد. لیکن چون روزی چند از حیات مستعار باقی بود در آن مرته به خیر گذشت و بعد از چند روز اشتها مفقود گشت و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید و بغیر از چند پیله شراب انگوری به چیزی دیگر هرگز توجه خاطر نمی‌شد.	نشستی چو بروگاه شاهنشهی فروزنده افسرو تخت بود
--	--

درین وقت شهریار باشتداد مرض دارالتعلب آبروی خود دیخت و موی و بروت و ابرو و مژه تمام افتاد، و هر چند اطلاع به مداوا و علاج پرداختند اثری بر آن مترتب نگشت. بنابر آن محجلت زده التماس نمود که پیشتر به لاهور رفته روزی چند به معالجه و مداوا پردازد. به حکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش پسر خسرو را که نورجهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشته روزگار و شرایط حزم و اختیاط به اوحواله نموده بود که مقید داردالتماس نمود که به دیگری حواله شود، اذوگرفته حواله ارادتخان نمود.

و مقارن آن حضرت شاهنشاهی به تماسای مجهی بهون واچو و ویرناک نهضت فرمودند و در اثنای سیر خانز ادخان پسر مها بتخن از بنگاهه آمد و دولت باساط بوس دریافت، و یک زنجیر فیل خوش پشت پیشکش کرد؛ و سید جهفر که از خدمت شاه جهان تخلف نموده بود به ملازمت اشرف پیوست.

مقارن این حال رایات عزیمت به صوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله به نشاط شکار پرداختند. کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بادایع رقم گشته، کوهی است بغايت بلند در ته کوه نشیمن گاه به جهت بندوق اندازی ترتیب یافته. چون زمینداران آهوان را رانده بر تیغه کوه برمی آوردند و به نظر اشرف درمی آمد بندوق را سرداست ساخته می اندازند و همین که به آهو رسید از فراز کوه جدا شده معلق زنان آمده مردوی زمین می افند و بی تکلف عجب نمودی می کنند و غریب شکاریست. درین وقت یکی از پیاده های آن مرد و بوم آهوا را رانده آورد و آهسو بر پارچه سنگی جاگرفت، و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد، پیاده خواست که پیشتر آمده آهورا از آن مکان برند، بدمعجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست مصبوط ساخت در پیش بوتهای بود، دست بر آن انداخت که خود را تواند نگهداری قصارا بوره کنده شد و از آنجا معلق زنان به حال تباہ بر زمین افتاد. اقتادن همان و جان دادن همان.

از مشاهده این حال مزاج اشرف به شورش و آشوب گرا بید، و خاطر قدسی مظاہر بناست مکدر گشت. ترک شکار کرده، به دولت خانه تشریف آوردند و مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت. اگرچه او را به نقد تسلی فرمودند، لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت. گویا ملک الموت به، این صورت متخالق گشته به نظر آن حضرت در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از دل برخاست و حال متغیر گشت و از بیرم کله به نهته بشه راجور، تشریف آوردند و به دستور مهود یک پهلوی از دوزمانده کوچ می فرمودند.

در اثنای راه بیاله خواستند و همین که بر لب نهادند گوارنشد و برگشت، و تا رسیدن

به دولتخانه حال بر همین منول بود. آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار به دشواری کشید، و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه نفسی چند به سختی برآمد، و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر سنه هزاروسی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست و دوم از جلومن اشرف همای روح آن حضرت از آشیانه خاک پرور از نموده سایه بر فرق ساکنان خطة افلاک زد و در سن شصت سالگی جان به جان آفرین سپر دند.

از منوح این واقعه دلخراش و وقوع این حادثه جگر تراش جهان به شورش و آشوب گراید. جهان سرنشیه تدبیر از دست داده سراسمه شدند. درین وقت آصفخان که از مدایان و داعیان دولت شاهجهان بود به ارادتخان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حسن برآورده به نویں سلطنت موهم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف را باور نمی داشت تا آنکه به سو گند مفاظ تسلی بخش خاطر آشفته اوشدند.

به سلطنت برداشت آصفخان داور بخش پسر خسرو را و بردن به جنگ شهریار آنگاه آصفخان وارد تخان او را سوار ساخته و چتر بر گرفته روانه منزل پیش شدند، و نورجهن بیگم هر چند کسان به طلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد ایشان نرفت. ناگزیر نعش حضرت جنت مکانی را پیش انداده با شاهزاده های عالی مقدار بر قیل نشسته از پسی شتافت و آصفخان بادرسی نام هندوی را بداقچوکی به خدمت شاه بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه آن حضرت را به تقریر او حواله نمود. و چون وقت مقتصی عرضداشت نوشتن نبود انگشتی مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد.

الفقصه آن شب در نوشده توافت گزیده، روز دیگر از کوه برآمدند در پهنه نزول فرمودند، و در آنجا بتجهز و نکفین برداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصول خان و دیگر بنده های روانه لاہور ساختند، و روز جمعه در آن طرف آب لاہور در باعی که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی سپر دند.

بالجمله امرای عظام وساپر بنده ها که در موکب مسعود پادشاه محروم مغفور بودند چون می دانستند که آصفخان به جهت استقامت و استدامت دولت شاه جهان این توطنه برانگیخته داور بخش را به سلطنت برداشته، و در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخته، همه به آصفخان موافقت و متابعت نموده، آنچه می گفت می کردند، و نابع رضای او بودند، و در حوالی پهنه خطيه به نام داور بخش خوانده، روانه لاہور شدند. و چون پیوسته از صادقخان

آصفخان را اثر بی‌اخلاصی و نفاقی نسبت به حضرت شاهجهان ظاهر می‌شد درین وقت خوف و هراس هظیم به خاطر حق شناس اوراه یافت به خدمت آصفخان ملتجمی گشته در اصلاح این کار استعانت جست و شفیع جهت تقصیرات خسود درخواست نمود، و آن مدارالسلطنت شاهزاده‌های عالی‌مقدار را که ارنور محل گرفته بود به او حواله فرمود که به خدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک این دولت را شفیع جرام خویش سزد، و همشیره آصفخان که در عقد ازدواج صادق‌خان بود پرستاری شاهزاده‌هارا سعادت جاوید داشته پروانه صفت برگرد فرق مردگ ایشان می‌گشت، و آصفخان چون از همشیره خود نور‌جهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظر نداشت احتیاط می‌نمود که هیچ‌کس نزد ایشان آمد و رفت ننماید.

بیگم درین اندیشه که شهریار سریر آرای سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاہور خبر واقعه حضرت جنت مکانی را شنیده به تحریک زن و همه پردازی آن کوته اندیش خود را به اسم مسمای سلطنت نامور ساخته دست تصرف به خزین و سایر کارخانجات پادشاهی دراز کرده، هر کس را هرچه خواست داده، به فراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت، و جمیع کارخانجات بیوتات را از خانه و فیلخانه و قورخانه و غیره که در لاہور بود متصرف گشته، در عرض یک هفته هفتاد و سه لک روپیه به منصب‌داران قدیم و جدید داده به خیال محل همت مصروف داشت و میرزا بایسنگ پسر شاهزاده دانیال را که بعد زاویه آن حضرت فرار نموده به لاہور نزد شهریار درآمده بود به جای خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید. غافل از آنکه کار فرمایان قضای قدر در سینه دولت صاحب دولتی گذارند که سلاطین والا شکوه نما شیوه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش مفتر و میهاط خواهند ساخت، و ملک شاهی بازی بر سر دست دارد که با وجود او صده و گنجشک راجه حله و پارای که در هوای همت بال هوس توانند گشود، قطره را به دریا نسبت دادن آب خود بردن است. و از آن طرف آصفخان داودبخش را بر میں سوار کرده و خود بر فیلی دیگر نشسته روی بسه عرصه کارزار آورده در قول فرار گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان واله وردیخان و سادات بارهه در هر اول کار طلب گشتند، و شیرخواجه و پسران شاهزاده صادق خان و شاهنوازخان و معمتمد خان و جمعی در حرج انگار مقرر گشتد و در سه گرهی شهر تلاقی فربین اتفاق افتاد، و در حمله اول انتظام افواج او از هم گشیخت و نوکرانی که به تازگی فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این دولت اید پیوند فرستاده بود هر کدام به راهی شتافتند.

درین وقت شهریار بر گشته روزگار یادوسه هزارسوار قدیم در ظاهر شهر لاهور ایستاده استنار تیرنگی تقدیر داشت. ع

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام تر کی از جنگ گاه تاخته می دسد وابن خبر دلکوب بهوی می رسند و آن بر گشته روزگار برآمد کار خود را نستجیده و بهبود خوبیش نفهمیده به رهنمایی ادبار عطف عنان نموده به قلعه درآمد. روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر برسمت با غ مهدی قاسمخان لشکر گاه ساختند، واکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب ارادتخان به قلعه درآمده در صحن دولتخانه پادشاهی توقف نگردید و صباح آن امرای عظام به درون ارک در پخش را سریر آرای ادبار ساختند و شهریار در سرای حضرت شاهنشاهی رفته در کنج خموی خزیده بود میورخان خواجه سرای که از محraman و معتمدان حرم سرای اقبال بسود او را بیرون آورده به اله وردیخان سپرد و او فotle از کمرش گشوده هر دو دستش را به آن پسته پیش داور بخش حاضر ساخت، و پس از تقدیم مراسم کورتش و تسلیم درجاتی که قرار یافته محبوس داشتند و بعداز دو روز مکحول ساخته، در زاویه ادبیار به حال تباہ و روز سیاه نشایتد و پس از روزی چند تهمور من و هوشیگ پسران شاهزاده داتیال را تیز گرفته مفید ساختند.

آصفخان عرضداشت مشتملا بر نوید فتح و فروزی به درگاه شه جهان ارسال نموده التماں ساخت که موکب کیهان شکوه بسراج انتقام شناخته جهان را از آب و اختلال خلاص سازند. اکنون محملى از حقیقت رسیدن بنارسی به درگاه شاه جهان و تهضیت رایات جهان گشایی به مستقر سریر خلافت رقیب‌ده کلک بیان می گردد. بنارسی در عرض پیست روز از مقام جنگیگری که منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روزیکشنه نوزدهم شهر بیع الاول سنه هزاروسی و هفت هجری خود را بخیر که در انتهای حد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بمزل مها بتخان که در همان روز به شرف تغییل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته صور تحال معروضداشت و او چون بر ق و باد خود را به حرم سرای اقبال رسانیده خبر به درون فرستاد و آن حضرت از محل برآمدند. بنارسی زمین بسوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر آصفخان به نظرهای بیون درآورد و حدوث این حادثه دلخراش بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر سخت و آثار حزن و ملال از جبهه هویدا گشت.

چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود و فرست و توقف را مجال دادن دور از کار بود ناگزیر به التماں مها بتخان و دیگر دولتخواهان روز پنجمینه پیست

و سیوم ریسم الاول سنه هزاروسی و هفت هجری که مختار انجم شناسان و رصد بند بود نهضت هو کب اقبال بر جناح استیحال ازدها گجرات بمستقر سر برخلافت اتفاق افتاد و فرمان مر حمت عنوان مشتمل بر رسیدن بنادری و درسانیدن اخبار و نهضت مو کب سعادت به صوب داد الملاعه مصروف امان الله و پایزید که از گرم روان شاهراه اخلاص بودند ارسال داشتند و جان ثثار خان را که ازینده های مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوى برانواع مراحم و نوازش نزد خان جهان اهان که در آن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستاده تا او را به توید عواطف گوناگون مستمأله ساخته بر ذخایر ضمائر او وقوف حاصل نماید. و چون ایام زوال و انتقال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده به اندیشه های باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و ما نظام الملک موافق مطلب خویش عهود و مواثیق در میان داده بسوی گند مفاظت مؤکد گردانید و مقرر کرد چنانچه ساین رقم پذیر گردیده که ملک بالاکهات را تا قلعه احمدنگر به تصرف او باز گذارد و درین کار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملک بالاکهات سوای قلعه احمد نگره تصرف نظام الملک رفت.

بالحمله چون خانجهان قصد فساد داشت و اراده باطل با خود محمر ساخته بود، نخست چنین ملکی را مفت وزایگان به غنیم واگذشت که شاید در وقت بد به فریاد رسد. مقارن این حال دریائی رو هیله که پیش از واقعه حضرت جنت مکانی از خلمنت حضرت شاه جهان حرمان سعادت اختیارت نموده به چاندور که داخل ولایت نظام لمعک است رفته، بنا کام روزگار بسرمی برد آمده به خانجهان محقق گشت و محرك سالله ختنه و فساد شد. و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود، او نیز به شاه حهان اخلاص درست نداشت. حرفاها پوچ به آن افغان بر گشته بخت خاطر شان نمود بالاچمه حان ثارخان را که فرمان گئی مطاع به جهت استمالت خانجهان آورده بود بی آنکه عرضداشت در حراب فرمان قلمی نماینده بی نبل مقصود رخصت مطاوdet فرمود.

القصه خانجهان فرزندان خود را به اسکدر دوتائی و جمعی از افغانان که اوصیم قلب با او موافقت داشتند در برها پور گذاشته خود با جمعی از بنده های پادشاهی که به ظاهردم از موافقت او می زدند خود را از شر او محافظت می نمودند. مثل راجه گجنگه و راجه چیسکه و عیره بماند و آمده اکثر محال و لایت مالوارا متصرف شده و منسوبات باطنی وقتی پردازی خود را بر عالمیان ظاهر ساخت دهم بزودی بر گشته به برها پور رفت و چون مو کب کیهان شکوه بسرحد ملک گجرات را پیش از اقبال بر اهراشت عرضداشت ناهر خان را که به خطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و اراده های

باطل سیفخان که در آن وقت صوبه دار احمد آباد رسید. و چون سیفخان در ایام حیات حضرت جنت مکانی تسبیت به بندهای شاه جهان مصدر گستاخها شده بود از کسردارهای خوش خوف و هراس عظیم داشت، رسیدن هر خدا است شیرخان مصدق این معنی گشت. لهذا هیر خان را به مردم خسروانه مسئل و امیدوار ساخته به صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند. و فرمان شد که شهر احمد آباد ر متصرف شده حواله معتمدان خود نماید. و سیفخان را نظر بند به درگاه والا حاضر سازد. درین وقت سیفخان پیماری صعب داشت و چون همشیره کلان نواب قدسی القاب فلک احتجاج ممتاز الزمانی در جباله نکاح سیفخان بود و آن ملکه جهان به همشیره خوش نهایت محبت و دلگرمی ظاهر می‌ساخت مراعات خاطر ایشان برذمت همت و مردم حضرت شاهجهان لازم و متهم بود، لاجرم خدمت پرستخان دستوری یافت که به احمدآباد شناخته سیفخان را از نظر بند به حضور یار و نگذارد که آسب جانی به سیفخان رسد، و موکب منصور دریای فربدا را از گذر یا پایه ای عبور فرموده در ظاهر قصبه سنبور که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند. و در آن مقام دلگشا جشن و زدن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت.

سید دلیرخان باره که از بکتا جوانان رزم آزما بود به ادرال سعادت زمین بوس فرق عزت برآور احت و منصب او چهارهزاری سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن از عرضه اشت شیرخان معروض گردید که از بوشه ساهو کارام گجرات که بعضی از آنها در لاهور انقطع شد که آصفخان و دیگر دولتخواهان که داور بخش را دست نشان ساخته به مقایله شهریار شناخته بودند و در حوالی لاهور با افواج او در جنگ رایت نصرت برآور اخند، و شهریار در قلعه لاهور متخصص گشته در معنی بهزندان درآمد، و خلعت پرستخان که بهجهت محافظت سیفخان شناخته بود چون به حوالی احمدآباد پیوست به شیرخان به استقبال فرمان مرحمت هنوان و خلعت حاصه برآمد، جیین اخلاص را به سعادت زمین بوس نورانی ساخت. و سیفخان لاعلاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه گشت، و حضرت شاهجهان به شفاقت نواب فلک احتجاج جرایم او را به عفو مقرن داشته، از قید آزاد ساختند. و شیرخان از ضبط و نق شیر خاطر پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا هبی ترخان و میرزا ولی خان و غیره هم در محمود آباد به سعادت زمین بوس کافرو ای مراد گردید.

چون نالاب کانگریه که در ظاهر شهر احمدآباد واقع است محل نزول راهیات اقبال گشت، هفت روز در آن مقام دلگشا به جهت تنظیم و تنسيق ملک اقامت فرموده، شیرخان به منصب پنجهزاری ذات و سواد و صوبه داری ملک گجرات بلند پایگی بخشدند، و میرزا

عیسیٰ ترخان را به منصب چهارهزاری سوار و ایالت ملک نهفته سرافراز ساختند. و بجهت نظام کارخانه سلطنت، و انتظام مصالح دولت، خدمت پرستخان را که از معتمدان و محترمان جان ثثار بود نزد آصف خان به لامور فرستادند، و فرمان عالیشان به خط خاص صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب طلب، و زمین قتلچو است، اگر داور بخش پسر خسرو و برادر او شهریار و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته دولتخواهان را، ذتوزع خاطر و شورش دل فارغ نمازند بهصلاح و صوابدید قریب خواهد بود.

**خواندن خطبه بنام شاهجهان درلاهور:** روزیکنشیه بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه هزاروسی هفت هجری باافق دولتخواهان در اپوان دولتخانه خاص و عام لاہور خطبه بنام نامی والقاب گرامی پادشاه بلند اقبال، مسند آرای تخت سلطنت و اجلال برونق و بها پذیرفت؛ و داور بخش را که دولتخواهان روزی چند به جهت مصلحت وقت و تسکین شورش بسلطنت برداشته بودند دستگیر ماخته در گوشة ادباد محبوم گردانیدند، و شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه مذکور او را با گر شاسب برادرش و شهریار و طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آواره راه فنا ساختند و گشتن هستی را از خص و خاشاک و جرودشان پرداختند.

درین وقت موکب اقبال به حدود ملک راتا پیوست و راتا کرن در مقام کوکنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش راتا امرستگه بهادران معاونت آستانبوس منظر و مباری گشته بود بتارک اخلاص شناخته دولت زمین بوس دریافت پیشکش در خود خویش گذرانیده، سعادت جاوید اندوخت. و شاهنشاه دریا نوال او را به انواع و اقسام مراحم و توازن سره افزایی بخشیده، خلعت با دهکده‌کی لعل که سی هزار روپه قیمت داشت، و همشیر مرصع و ختیج مرصع و فیل خاصه با رخوت تقره و اسب خاصه با زین طلا عنایت فرمودند، و محل جاگیر او را به دستور سابق مقرر داشتند.

پر کنار کول ماندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت، و بتاریخ هفدهم جمادی الاول ساحت داز البرکت اجمعی از غارموقب منصور محسود بهشت بربن گردید. به آین جدیز رگوار خویش پیاده به زیارت روضه متبر که شناخته آداب زیارت به تقدیم رسانیدند، و به اقسام خیرات و میراث پرداختند، و مسجد عالی از سنگی مرمر طرح افکنده، بنایان چاپک دست مقرر فرمودند که در آنده فرست حسن انجام بخشید و به خواهش مها بخان خانخانان سه سالار صوبه اجیر و پرگنات آن نواحی بجاگیر او و مرحومت فرموده حازم دار الخلافه گردیدند. و در النای راه خانعالی و مظفرخان معموری د

بهادرخان اوزبک و راجه جیسنگه و ائیرای سنگدلن و راجه بهارت ہوندیله و سید بھوہ بخاری و بسیاری از پندها به قدم شوق و اخلاص شناقه سعادت زمین ہوس دریافتند. شب پنجشنبه پست و ششم جمادی الاول موکب فلک شکوه در ظاهر دارالخلافه اکبر آهاد به باغ نورمنزل نزول اقبال ارزانی فرمود. قاسم خان حاکم شهر به سعادت زمین ہوس جیسیں اخلاص نورانی ساخت، و صیاح آن که پنجشنبه بود همچنان بخت و دولت فیل سوار داخل شهر شده خرمن فذ بربیمن و پسار ریخته، دامان اهل حاجات را مالامال مراد ساختند. و چون ساعت جلوس میصنت ماؤس بر اورنگ خلافت وجهانی روز دوشنبه هفتم جمادی الآخر ہود در دولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرموده مدت ده روز ددآن سر منزل کامرانی مقام نمودند و بتاریخ مذکور موارد سمند دولت داخل قلعہ مبارک شده در دولتخانه خاص و هام سریر سلطنت را به جلوس اشرف آسمان پایه گردانیدند و خطبه و سکه را بنام نامی و لقب گرامی خویش ذیب وزینت بشیشدند، و طفرای غرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی بر مناشیر دولت بیت شد وجهان پیر از سر نوجوان گردید و جهان را سرمایه امن و امان به دست افداد.

تمت الخیر



## حوالی و نعلیقات

مر ۱ - در ماب سارح حلوس در کلنه سخ هشتم حمادی الثانی ذکر شده الا سخه الف سعی سخه اساس و سخه دار (دھلی) و ترجمه انگلیسی راحرزکه سسم حمادی الثانی سه ۱۵۱۴ھ. ق آمده است .

ولی اقرب همسن بیسم است زیر هشتم فیل از وفات اکبرشاه می باشد و حلوس جهانگیر مامکن . ربرا اکبر شجہان دھلی حمادی الثانی وفات باقی و احتمال حلوس یک هفته بعد از آن به سطر درس ستر می رسد . و جهانگیر حود در صفحه هفدهم در صحن ملارم سودن شریف خان می بیویسد " پایرده رور از حلوس مبارک گذشته در جهاد مرحم سعادت ملارم دریافت " .

مر ۴ - راساسکا از راهه های هندو که در اویی پور حکومت داشت . پایر در سردهم حمادی الثانی سال ۹۲۳ او را در حنگی در کانوا سکست داد .

جهانگیر : سموریان سوعی از باغی را جهانگیر مغلب می کاشید (حاشیه اردو) . داشته و در هر خانه دو طرف در حنگان و گلهای محلی می کاشید (حاشیه اردو) . سکدر لودی : کی از پادشاهان سلسله سودی افغان که فیل از سلسله سیموریان در هندوستان حکومت داشته

ص ۶ . حاگیر (حای گیر) پاره رمین که سلاطین و امرا و متص داران و ماسد آن دهدت تا محصول آن را ار کست و کار هرچه پیدا سود مصرف گردید و به اصطلاح ارباب دفاتر سلاطین هندوستان نبول و فدری ار ملک که عومن ماهانه نتحواه سمايد (آسد) . حاگیر دار - داریده حاگیر .

ص ۱۵ - راهه سهارامل ، راهه سهگوان داس ، شیحاوب ، راهه سهارامل و رحه سهگوان (بدر و پسر بالرسیب) از امراه کیار حضرت عرش آشیسی بودند و به متص پیچ هراری رسیده بودند در لاهور ار اعمال حیریه او مسجد حاجع است که حاکم در آنها به ادائی سمار حمعه فیام می سمايد .

ص ۱۶ - راحه مال سگه ولد راحه سهگوان داس سخاوب این گروه را سخاوب ارس رهگذر می گوسد که در بزرگان ایها سواند و سابل می سد، درویسی سخ ولی شعاری به سروفت او رسید و دع کرد حوالی او را سر کرامت کرد، ممی سخ گش و اولاد او را سخاوب می گوسد در دکن و قاب ناف (مازن الاما ص ۱۵۱)

ص ۱۷ احمدی: لعی که داریده آنرا از سلطه فرمادرو اشی سارس حارج و مسلح می ساخت کسی که لف احمدی داس فقط از شخص شاه فرمان می گرفت ولی سایر امرا و جمی سخس و پرس سر را او خو فرمان دادند نشد.

ص ۱۸ - حمد هر (حمد = حس در) با دال احمد بروز حصر سلاхи است که آنرا در همدوسان کار گوید سروں فطار، واصل آن 'حس' در 'اس' بعی سلوشکاف و به هدی بعی سدان عرضشل.

ص ۱۹ - در ساسکرت مرکت ار (حم = حدای مرگ) + دهار اسراردو: دهار (دم شمشیر) است "ذکر راحا" (حوالی سرهان)

ص ۲۰ - سو العاسم سمکن س ملا مرسروواری حسی هروی، کسی از امرای اکرساه وحهایگر ساه، وق卜 ۱۵۱ هـ (۱۶۰۹)

ص ۲۱ - احراره سرون حواجه عبدالله عسیدی احرار، کسی از سعی سبله عسیدی حواجه عبدالله حرار در سرد مکی سعید در ماعسی در مصان ۱۵۶ هـ و ه دسا ۱۷ مد و در ۲۹ ربیع الاول ۱۴۹۵ هـ و قب سعف مرار حوجه در سمرغدا سب (حدا ذکره حواحگان عسیدی ص ۴۴)

ص ۲۲ - هسمیعال در سد در فصه روواری سک می فروخت سپر در رمال مبارک حان عدلی سه سالار او گس - او بدوا حود را بس رای حواند ولی بعدا به راحه کس ماحب طلف ساحب حون سواری است بعی داس سه همواره بر قمل می سنت و غلاب سسار حجم سمهه ساحد قتل سرمسی دلبر است وی عدد از درگذشت همانو شاه سا اکثر پسر وی مضاف حمک داد وی کنسته سد (مازن الاما، ج ۱، ص ۴۶۸-۴۶۹).

ص ۲۳ - مرس رماسی مادر حهایگر ساه: او دختر راحه سهار اهل بود. نام واقعی او را هیچ نک از مورخین سوشه اند گوید که نام اصلی اس اسیر کوماری بوده به حب اسکه اهن اسیر می باشد. وفات او به سال ۱۵۲۲ هـ و مدفنش شهر سکندری است.

ص ۲۴ - رانا اوی سگه را سهور عرف موه راحه سر راحه مال دسو و حاکم خوده سور بود دختر اوما می که به حگ گسانی مسہور بود در سال ۹۹۴ هـ و سهار دواح حهایگر در آمد. (امرای هنود ص ۴۸ از برحeme اردوی حهایگر سامه).

ص ۲۵ - حسوه حلود ریا، سرگی لگام است را گوید و فی که ساه به کسی اسی می سخست مهربوی که است را به صاحب آن بحوالی می داد حیری به عنوان اعلام دریافت می کرد که آن را حلواه می گند، (ائین اکبری، برحeme انگلیسی، ص ۵۱).

ص ۲۶ - سرف آملی، از آمل مارسدران بوده و در سده ۵۹۸۴ هـ و به همدوسان آمده

در سلک سده های اکسی مسلک گست و حدمات معدد احجام داد، او در رام حهایگر هم عرب و احیرم فراوان داشته و در برداشتن لکه ها در موهان و غاب بافت و در هماها مدحون گشت (ماهرا لاما، ج ۳، ص ۱۲۸۹).

ص ۲۹ - رفیه سلطان سکم: دختر صورا هدال س ناصر شاه و زن اول اکبر شاه بود در ۱۰۳۵ وفات بافت (سوریج، ج ۴، ص ۴۸).

ص ۲۴ - سنج طمام الدین اولیا: یکی از روزگاران اسلام، مرارش رب رستگاه حاص و عام است. ولادت ۶ صفر ۶۳۴ هـ و، بیانون. وفات ۱۸ ربیع الاول ۷۲۵ هـ و، مرار او در دهلهی است.

اعتماد الدلوه، معام و بر اعظم سا اعتماد لدوله سرگیری معاهم درباری بود. تمام درآمده و محارج مسک از هر قابل به حاره او وصول ساحر می شد. و تمام احکام کسواری و مالیاتی و لسکری حسب به مهر و و بعد به مهر شاه می رسید.

اعتماد الدلوه، عبا سگ سه راهی بدر سورجهان سکم و آصف حال سپهسالار حهایگر بود. بعد از هبوب سر عبا سیگ از ناسارگاری رورگار سانو بسر و یک دختر از امراء به طرسی غرار رواهه هدایت و در سلک حد مسکاران اکبر شاه مسلک گشت و با مصب هزاری رسید و دویا سی و سه احصاء بافت.

در آغاز سال حلقوں حهایگر شاه به خطاب اعتماد الدلوه سرافر گردید. بعد از اردوی سرچهان سخن وی سا حهایگر شاه حسدان وی سرعی شناسی کرد و به مصب های عالی رسانید وی در سال ۱۰۳۱ در سریکی کانگره وفات بافت (ماهرا لاما، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۱).

ص ۲۵ - ایصار. گمه ایس بزرگ و در پرهیگ فارسی به معنی حرکت سریع سپاهان سیوی دشمن، هجوم و سوری آمده و باطن اراضی به معنی شنگر و سیحون و مسافری که در شب سا سیدی و حالاکی احجام شود آورده است.

ص ۲۶ - ارجح: سخمن سسوای سکها ایس

ارجح موئیف ادی گریه که مقدس سکها می باشد این کتاب مجموعه ای از گفخار عصای هندو و مسلمان ایس ارجح - مضم کردن ساعی از سکها برای شاه و فرورد وی در سر امر سویو ساف و کشید سه سکها مرگ او را سهادت در راه حج دانسته و به عنوان اولی سهید او را سراسی می کشد و در ناسیان هرسال برس فر بر او حسی گرفته می سود از که سکها جو سوس سیگ، عبداللطیف، ناریج پیحاء،

ص ۱۲۵۳

ص ۴۳ - علیو حایه. سکاه حیره. س ار مدعب حامه حهایگر بود در سال ایس - کم و سی سری مظالم عورجاهه ها ایس کرده بود و مردم سی بصاعب و مسحیعی از احیا کمک خواهی کی می گرفتند.

ص ۲۵ - حسن و زن شمسی و فخری. بدساهان سموری از اکبر به بعد سالی دوار

حودرا نا احساس محلی ورن می‌کردند و احساس ورن سده را به مسحعین و علماً و متألم  
نقسم می‌نمودند. سرماں رو درباره حسن ورن سمسی و عمری جهانگیر به نقصان برداخته  
است سرماں رو ستر انگلستان در دربار جهانگیر بود. تعصّل این امر در همین کتاب  
در صفحه سی وهشت موحوب است.

ص ۵۵ دل در مردیکی شهر سری‌تگر (واعظ در کسر) اس و آیی سیار سرماں  
دارد ساماً گرد سگاههای سهر ماسد ساع سال‌سما، ساع شساط، جشم‌شاهی، ساع سیم  
ساع مکن و عمره در گرب آن واقع است.

ص ۵۵ .. سلطان رین‌العادیس: اسم او شاهی‌خان ولعش رین‌العادیس سود و در  
سرد مردم عالمه سه اسم بدوساه معنی ساه سرگ شهر داشت وی در ۱۴۷۶م وعا ساف  
ص ۵۶ رس سکا سختی که رس‌العادیس در جشنه اولر ساخته بود لیکا  
به معنی خوبیه سکا. رس‌العادیس اسما رین‌العادیس گداشته سده است.

ص ۵۷ حکار حمله قدسی رس‌العادیس فائل کشمیر بوده اس و مردم آن در دلبری  
و حرب سهور داشته اند.

ص ۵۷ - سرخان سوری. در لسه و افواه شرخان به شیرشاه مذکور اس و مام او  
فرید و مام پدر او خسرو اس و حسن از طایفه افعان سور است.

او در محرم سه ۹۹۴ هـ همانیون پادشاه را در معرکه قیوج شکست داده سلطنت  
هدوستان را مصرف گشت و با سال حکومت کرده در معرکه کالسخر سراز آسی سوری  
در اسلحه حامه خود را سورا و ار ماده تازش مرد "سریج و عاب او ساعه اند (طبعاً  
اکبری ح ۲، ص ۸۶-۱۰۲)

ص ۵۸ ریواح (رسوان): گاهی اس دارای ساعه‌های سعد و سیر سدش نا  
یک مرد می‌رسد در سر ساعه آن سرگ و پیش شیخه بیمه مرعی می‌رود. ساعه اس  
اطیف و آندر و طعمش سرشن مطبوخ، علاوه بر املال معده داری مقدار ریاد و پیاض  
(ت) می‌باشد، حام خورده می‌سود در بخش عصی خوارکها سیر مکار می‌رود، شرب  
هم ار آن در سه می‌کشد، در کوهها و حاهای سرد می‌رود، در عصی شفاط ایران سخوص  
حراس اس طور خودزو سر می‌شود رسیه آن نا چند مرد رس در رمن فرو می‌رود، ریود از  
رسه آن دست می‌آند رس‌اس و رس‌وح و حکری و رس‌له هم گفته اند. (عمید)

ص ۵۸ - امر حسرو: سدرس امرسیف الدس محمود در شهر کن سرکسار اقام  
داس و در عائله معول به هندوستان فرار کرد و در آنها در شهر پسالی مسکن حس  
در آن سهی سو که امر حسرو به سال ۱۵۱۶هـ. و تولد یافت و به همان طور که در رس  
اهل فصل بود خود وی سرمه سحصل علوم وقوف پرداخت و مطالعه آثار و اسعار فارسی  
را سمعه خود ساخت سا در رس ریان رسوح کامل بینا کرد و اینام حوالی به سروند اشعار  
آغازد بطوری که وی را از حبک کنرب اشعاری که به او سبب داده اند وار آنچه ار او  
ساقی مسدده می‌سوان ساعتی در رحه ول شمرد. او را از لحاظ وسعت افکار و کنرب اشعار

سعدی هند نامده است

ص ۱۴ - فور . ماحود از سرگی ، حمه ، سلاح

بورحی : بکی از افراد دسته فورحیان است که در عصی موارد هم مامورت رساندن  
نامه و پیغام بهوی محول می شده است .

فورچیان : ماسد محارب اسلحه سحرگ و سر و کتاب و شمشیر و حجر و سر و سر  
مسلح بودند . . سبل های بلند سر از مشخصات فورچیان بود . (العتسامه دهدخدا)

ص ۱۵ - علی علی اسلحلو - شرافکن ، شوهر سعی سورحیان بیگم که در آن وقت  
مهرالسما ، اسم داشت وفات ۱۵۱۶ هـ ق . لطف "مظلوم" ماده تاریخ وفات او است

ص ۷۴ - میا وحیه الدین : وی برگ سلسله شطراریه گھرات و مرد حلیمه شیع  
عوبگوالبری بود . سعی وحیه الدین در سال ۸۹۸ هـ ق وفات یافت . مرار وی در احمدآزاد  
است .

ص ۷۵ - ساه نعمت الله ولی کرمائی : امیر سورالدین نعمت الله بن سیر عبد الله  
از اولاد امام حامس حضرت محمدالناصر علی س حسین وار سرگان وقت بود وی در  
۸۳۴ هـ و وقت یافع و در غربه ماها در سردیکی کرمان مدفون گشت . مرار وی ربارگاه  
خاص و عام مردم است .

ص ۷۶ - حسا - حطا (خطای) معین معنی سم کلمه که در سواریخ و کتب اسلامی  
سیار آمده مسکل است . در هر حال به قسم شمالی چن معنی سواحی مسحوری ،  
معوسیان و سرکسان شرعی اطلاق می شده و ظاهرا فمی از سیری هم سبب این عنوای  
می آمده (عاموس الاعلام سرگی ، سرهار حاشه )

ص ۷۹ - حل - حلاوک . سریزه است کوچک و حوس آوار نسیه به گچگ و کمی  
سرگیر از او .

ص ۸۵ - ولاب سطام المکه . سلسله حکومت سطام شاهی در دکن (جنوب  
هندوستان ) .

ص ۹۲ - عادل حان سحاپیوری : ابراهیم عادل ساه ناسی والی سحاپیور در سال ۱۵۸۵ م  
به سبب سبب و در سال ۱۶۲۲ م وفات یافت . دوران حکومت وی بسارد رشان بود .

ص ۹۳ - محمد حان ، محمد شرف مؤلف اهیاسامه حبهاگیری : از مردم ایران  
است حون هندوستان وارد شد دیگرانی سبب سدار به دولت روسی حت مکانی  
حبهاگیر شاه فائز گشت .

ص ۱۲۸ - سوره سوره سدی رسمی بود که ده رور هنر از عروسی طعمهای گواگون  
آماده می کردند و بد مردم بخسیم می بودند سوره سشر از سبب ودو و کسر از دو نوع  
طعم بخی ماسد . (مسنی فصل لذس ، بزم آخر ، ص ۲۸۱ ، برحمنه اردیوی حبهاگیریانه ، هدوی ) .

ص ۱۴۰ - عرس : مهتمای عروسی محارا به معنی محسن طعام فاتحه سرگان  
است که به رور وفات بعد از ای کشید . جرا که رحیب از عمه داده می رله شادی

عروسي اس س هو عاسقار هو حباکه سعدی فرموده  
عروسي سود سوب مامب دگر بک روري سود حاصب  
(آسدراب)

ص ۱۵۱ - حبروکه . مراد سیمین ساهی اس که حبس و رس در پائیش آن استاده عرضه به حصور شاه می داد . وردای سگر هربک مطابق معام خود به فاصله معیسی می اسراست .

حبروکه در شن علاوه سراس محلی به س م حبروکه در شن خود داشت که ماسد سهار حواب با سراس می بود و شاه هر رور صبح رود در آن محن می اسراست با عازمین اورا ریبارب کشد و مردم هیس از دیوار شده سر روی حبروکه در شن سر کار خود سخن رفید .

ص ۱۵۴ - بحر حاصل کلاؤس : کی ار موسقی دانان وقت که در دریار حبهاگیر شاه

و ابراهیم عادساه سعماوری هر سیمای می کرد و حواب و صداب سرگی می گرفت .

ص ۱۵۶ - وررا : س ریار انگلیسی نائب السلطنه رامی گویید .

ص ۱۵۶ - انگلستان نایر : انگلیسها را می گفت و امرور هم س زبان اردو می گویند .

ص ۱۵۶ - سان سخه مارک . پادشاه گورکانی به مطیور اعیان سخنده به احکام ب سپاهای که می سخنده سخه دس خونسر در حای آن می سهادید برای اس کار ار رعفار اسفاده می شد .

ص ۱۶۰ - عقده دس : سرکیب صافی ، عقده الدس - عقده دس و راس که عقد دس نامد ، در اصطلاح معمول در هیئت و سخوم اس که در قمر محل ساعط مداروی با مدار رضمن بسد سا به قول قدما محل ساعط فلک مثل با مبل ، (ده جدا) . عقده راس . سرکیب اضافی عقده الراس ، محل ساعط فلک حامل ومايل قمر در سر ایله متروصه . (ده جدا) .

ص ۱۶۰ - داراشکوه : پسر ارسد شاه حبها بود . سولد او در شن دو شنبه بیست و سیم صفر ۱۵۲۴ اتفاق افتاد و در خنگی که برای بدست آوردن حکومت با اورگ ریب دست داد کشید .

ص ۱۷۵ - محلس عقد آن پاشی : مراد حش عقد گلایی اس این حش در عهد سموریان در رور نسرا از سرمه اس رگزار می شد . اس حش را عقد برگان سر می گفند . در اس عقد امرا و برگان صراحی های مرصع از آن گلاب حاصل پر کرده به حصور پادشاه می سوبد اس امر اندکاندگ میان مردم عامه سر معمول گشت که بصورت سخنه هم آن گلاب می برندند .

ص ۱۷۵ - فلوبیا مفعوسی نشنه آور که حر اعظم آن افیون و بیگ اس ساریده این معجون حکیم فلوب طرقوسی بود که در قرن اول میلادی می زیست . حکیم حالبیوس سیر در ناره فلوبیا در کتب خود مطالبی دارد .

- ص ۱۶۲ - کاروپسک : اشیاء ساخته سهروپسک بمعنی و پسر.
- ص ۱۷۲ - برکی : نام قدیمه فوم مرده این فوم در گوهستان کوکن رسیدگی می گردیده اند و افواج ملک عصر از آنها سکل می شد.
- ص ۱۷۷ - قطب امکیه . سلسه حکومه در دک (حوب همدوستان) که مرکزش گلکنده سود و قص ساه همچر اکبر و حبها گیر ساه سود.
- ص ۱۷۸ - گهرگی . نام فرعی اورگ آزاد که در سصد مالی سمال حیدر آزاد واقع است این شهر و سله مسک عیش در سال ۱۶۰۸ میانشاد . مگ عیش خود آخرا را فتح آمد و لی بدن سام شهر بیاف سنه هم ماسیب نام اورگ ریت ها اورگ آزاد مشهور گشت.
- ص ۱۸۱ - دارائی بافت . نوعی بارچه زریف که از پشمی مشهور به سم دارائی بافته شده و سین طلاکاری می خورد.
- ص ۱۸۲ - تومسون : از قسم برم سود که فقط به شاهزادگان و امراء داده می شد.
- ص ۱۸۲ - کنس . سروز ریس به معنی سرکس شاشد و آس حائی ایس که نیز در آن کند و بر کمر سند و بر مزع را گویند مطابقاً حفصها سری که بر سر بصل کند و نوعی از حافظه سود که از کمال افاد و با معاشری سه که از سوس آن پوسن کند (حبها گیری ، سرهان ، رسیدی).
- ص ۱۸۳ - عافری در سرحده انگلیسی سوریخ اس لعنه معنی فغوری آمده همی مقصویت حسی
- ص ۱۸۵ - شاهشخیع : سردوام شاه حبها سود که ساییس سال در رمان و ایس دار سکل سود و نیز سر ارسقوط پدر در حبگ سا اورگ ریت برادرش ، بر سر یاد شاهی شکست حبورده و نه حلب ارکان مواری و در همس خا قوب سد.
- ص ۱۸۹ - قطب مک حاکم گکنده نام اولیان محمد قص ناه س او پس اروفات عم خود محمد فی قطب ناه در سال ۱۵۲۱ می حکومت رسید و در ۱۵۳۹ اول عاب بافت
- ص ۱۸۹ - کورسن - کرسن . نوعی ایران ساس و سخنده سر معامل سادشاه که از عهد اکبر مذکون گردید و در رمان حبها گیر هم معمول سود
- در عالم آری عساکی هد کرسن به کرشن سخای اوران کرسن کردن و کرسن میوسن آمده (ص ۴۱۳ ، ۴۶۲)
- ص ۲۰۲ - آسرم = سرم  
حاله صوفی هندو ، طفیعه حبها ر طبعات چهارگانه هندوار که به صوفیان احیاصان دارد .
- ص ۲۰۷ - قلب الاصد (مرک) : یکی از کواک صورت اسد و آن رقدر اول سه .  
نام دیگر آن ریزه اس . کماس ر وسط بیسان چله گربا (در ایساها به همین معنی حر مرد اس ) .

ق لاسد ار س هرورا حوب آس عود عود سوران . (سطامی)  
(دهحدا)

ص ۲۱۸ - شاه سداغ: از اوبیعی میاکال سمرفتند بود. او در رمان هماییون و اکبر شاه کارهای بزرگی به انجام رسانید. او در سردیکی فلجه مانده قصری سا کرد به نام نبل کته که پر از کسیه هاشی درباره حلقات به دکن و حادیس می باشد (آثارالاما، ۲۰ ص ۵۲۶).

ص ۲۲۵ - ناسپین کلاووت: نام او برلوچن داس ویسر مکربد پادی از فیله برهمن بود. گویند پدر ناسپین را اولاد سی شد سا ایکه برادر دعای شیخ محمد غوث کوالیاری خداورد ناسپین را به او داد (۹۹۳ه). ناسپین در خانه شیخ محمد پرورش یافت تا آنحا که بگاه استاد کلیه علوم و مهنون گردید به قول ابوالفصل در آئین اکبری تا دوهرار قملار اوکسی مانند او سیامده بود (مقالاتاتالشعراء، حاشیه ۲، ص ۱۴۵ - ۱۴۶).

ص ۵ - ۲۴۴ - تفسیر کتاب - تفسیر عمده ای از هرآن مجدد به ربان عربی از علامه رمخشri است.

ص ۵ - ۲۴۴ - تفسیر حسینی: تفسیری است از هرآن مجدد به زبان فارسی از ملاحیس واعظ کاشی او بازده سال قبل از وفات خود به سال ۸۹۹ه. این تفسیر را حبیت مربی خود امیرعلی شیرنوازی تحریر کرده است این تفسیر اول بار در مطبوعه کشور به جای رسید و بعداً بهاردو سرحمه شده و سخت عیوان تفسیر فادری در دو مجلد چاپ گردید روش الاحباب: مؤلف حمال حسینی یا حمال الحسینی شهرت حمال ادین عطاء الله بن فضل الله شیرازی، معروف به صاحب روضه الاحباب، محدث و مورخ ایرانی. وفات ۹۹۲ه.ق.

روضه الاحباب فی السیر النبی والآل والاصحاب: بد فارسی در سه جلد، در ساریح محمد (ص) و حادیث و اصحاب وی که آن را به نام امیر عیسی شیر سوائی سالیف کرد. آثار دیگر احوال اولاد امیرالمؤمنین، تحفه الاحباء، الأربعون حدیثا، و تکمل الصناعة فی اعوافی است. دایره المعارف، ص ۷۴۷.

ص ۲۵۵ - عینالسهره، سیگی قبعتی است که شاهت به چشم گردیدار (بعات فارسی).  
ص ۲۵۵ - قجاو: در سخنه سر سبد احمد به صورت پیحاق صبط شده که استه درس نیست. صحیح آن قجاو است که حیکلی است واقع در میان ترکسان و نوران.  
(لیاث فارسی)، سوریج معرفت اس است که این لغت ترکی و به معنای اس در ار کردن می باشد (سوریج، جلد ۲، ص ۲).

ص ۲۶۵ - سوریای سوغان: سوریج می بوسید این لعنتی است ترکی و بدان دنیا سوب علیطر را گوید.

ص ۲۵۸ - استاد سهراد: کمال الدین سهراد در هرات در سه ۸۵۴ به دیما آمد و در سه ۹۴۲ وفات یافت. او در رمان سلطان حسین بایقرضا و شاه اسماعیل اول صفوی می ریسه و سا اوایل عهد شاه طهماسب رنده بوده است. (دایره المعارف، ص ۲۴۱).

استاد مصور: بکی از مصوران سا برآمده بوشنه طهميرالدین محمد باقر پادشاه.

این سخه مصور از سیرامه در موره برستاسا موجود است. (سرویج، جلد ۲، ص ۲۵۰).

ص ۲۷۶ – عرض مکرر – بکی از مشاغل درباری که مسئول آن موظف بود عرايی مردم را بسمع ملوکاهه رساند و سر مشورتی خود را در آن باش به پادشاه عرضه می داشت (هیئت مرکزی دولت مغول، ص ۳۲۵).

ص ۲۸۱ – ام الصیابیان: به صاد مهله و سکون موده. ع. نام مادر دیوی که اطفال را سبب رساند و مرد احبا سوعی از صرع است که به افعال عارض می شود. راری گفته: رسهار به ترویج نگردی شادان باشد عربی مایه راحب مجاهان دشوار بود علاج ام الصیابیان در صاحب عمر ندچو شد علت است (آسرار).

ص ۲۸۲ – شاهزاده اورنگ ریب: پسر سوم شاه حبها که بعد از زندانی کردن پدر خود بر تح سلطنت حلوس کرد (وفات ۱۱۱۸ هـ ق).

ص ۲۹۸ – برم بسته باری: بزم = محلس، حش، بست = بهار، باری، باغ = حشی که در فصل بهار در هوای آرد می گرسد تقریباً ماسد کاردن پارسی امروز.

ص ۳۵۰ – کرکراوان = کرک برآو: در منون صفوی دیده می شود به معنای فراهم کنندگان وسائل، ساطرین حرید، پیشکاران، سیمورسکی در حواشی سود مسد خود برند کره الملوك مفرد این کلمه را کرک برآق دانسته از نرکیب کرک به معنای صرور و مورد احتیاج ساکنه برآق یعنی تهه اسپ کار (حاشیه ص ۱۷۸ تذکره الملوك).

ص ۳۱۳ – اکبرامه بوشه شیخ ابوالفصل وزیر اکبر شاه: وقایع تاریخ ار آدم سادم

دفتر اول – مشتمل است بر سه قسمت؛ فصل اول در تاریخ سلسله تیموریان، فصل دوم در سارینه کشورگشائی تیمور – سا پدر بابر. قسمت سوم از بابر تا مرگ هطایون. اول شاهزادگی اکبرشاه.

دفتر دوم – ز سال ۹۶۳ هـ. تا ۹۸۰ هـ. دوره سلطنت اکبرشاه.

دفتر سوم مشتمل است سر وقایع وحوادث دوره اکبری از اواسط سال هدهم تا سال ۹۸۰ هـ) حلوس اکبر شاه (۱۵۱۰ هـ).

ص ۳۲۳ – بشنداش مصور در سار حهایگیر که سا خان عالم به ایران رفت و شبیه شاه عباس و درباریان را خوب کشیده و آورد.

ص ۳۲۴ – سا با طالب صفاهاي: بکی ر مشهور سرین شعرای اصفهان بود از ایران به هندوسان آمد و نفرسا سی سال در دربار پادشاهان کشمیر مشغول سرودن شعر بود ولی وی در آخر عمر خود در دربار جهایگیر رسانید و شهرت شایانی پیدا کرد. وی در آخر عهد حهایگیر شاه وفات یافت.

ص ۳۲۸ – راح نرگ، ترجمه شاه محمد شاه آبادی از ساسکرت. شیخ اسوانعل درباره این می نویسد: "که سه حکم حضرت عریش آشیانی از زبان هندی به فارسی سرمه

شده است.

ص ۳۳۸ - ویراک - ویر سد و مان حشمه را گویند، یعنی جسمه سد.

ص ۳۴۰ - لاله چوغاشی - از اقسام لاله است که ریگش سیاه می‌باشد.

ص ۳۴۲ - میرا حبدر (میرر، حبدر، دوعلت کاشعی پسرخاله بازنشاه و مؤلف نارنج رندی).

ص ۳۴۲ - رشی : در حرف در ساسکر رکبی است و به معنای افراد مارک الدینیا و مشعوب مهددا می‌باشد. اما برکسان حور اسلام یدیرفتند خود را رشی خواندند.

ص ۳۵۰ - ایلاو سوسی مرک . این محل را امروزه سوشن سدار می‌گویند.

ص ۳۷۶ - سات العرش : دو صورت فلکی به هفت اورگ موسوم است. هفت اورگ کهنس یا ده اصرع یا سات ایشع صعری، هفت اورگ مهیں یا ده اکبر یا سات العرش کشی. عاده هفت اورگ به صورت حیر اطلاق سود و آن به شکل خرس است و ارکواک او سب و هفت در داخل صور و هشت در حوالی باشد و جهار ار آن حمه ر. که بر شکل مریع مستطیل و روش هسید سه ساره که سر د شب اند سات العرش کشی خواهد و سات العرش صعری بر این اوس ارجمند محالف (حلیل هفت پیکر، نظامی، ص ۱۵۲).

ص ۳۷۶ - نظام الملک : مراد منصی نظام شاه نایی است که ار ۱۶۰۳ نا ۱۶۲۵ میلادی در دکن حکومت داشت مرک دولت او دولت آباد واقع در سردیکی کهرکی (اورگ آباد فعلی).

ص ۳۸۸ - مهادیو : یکی از رب السواعهای هندوان.

ص ۳۸۹ - سیاسی موسی از طبقه مریاصاوسی که عهد می‌کند که در سام عمر حرف سردد. کسی که ار دسا وارسته باشد.

ص ۳۹۵ - فرمان جهانگیرشاه به ساه جهان : مطابق اقبال سامه جهانگیری اس احکام از طرف سور جهان صادر گردیده بود به از طرف جهانگیرشاه (سوریج، ج ۲، ص ۲۲۸).

ص ۳۹۷ - سه طرق آنا واحداد عظام حس مکان : چون همایوون به شاه طهماسب قول داده بود که بعد از فتح هندوستان طغیه مدهار را به ایران پس خواهد داد اکبرشاه سیز سر سر قول پدر پسند لیکن این امر هنچ گاه به عمل نپیوست.

ص ۴۱۲ - عبدالله خار فیروز حنگ . خواجه عبدالله سام . ار ولاد خواجه عبدالله ساصلالدین احرار است (قدس سره). و خواهر راده خواجه حسن مقسیدی او اخر عهد عرش آشیانی (اکبر شاه) ار ولایت به هندوستان آمده روی چند باشیر خواجه در دکن سر سرد و هرحا کاری و زرددی پیش آمد خواهر شمس ری و راد مردمی سامان ساخت . او سپن در لاہور به شاهزاده سلطان سیم بیویه داخل احدها گردیده به حسن خدمت ترقی کرد . در عهد شاه جهان هم خدمات سامان اسحام داد او در سال ۱۵۵۹ وفات نافذ (مأثر الامراء، ج ۲، ص ۲۷۹ - ۲۷۷).

ص ۴۳۷ - مشتمل بر اسمالیت او . نا ایضاً بوسه معتمد حاکم بود که بعد از صحیح

جهانگیر درین وقایع نامه ثبت افند.

بعد ازین یعنی از صفحه ۴۴۱ تا ۵۹۶ آر سخنچ شماره ۳۸۸۶ کتابخانه مرکزی  
دانشگاه هرمان استساح شده است.

ص ۴۲۸ — بعد از سفل بوشه حجهانگیر و معتمد حار گاریده تتمه حجهانگیری محمد  
هادی این چیز می بویسد :

سا ایحا نالیف شریف حضرت جنت مکانی ججهانگیر پادشاه است دیگر آنچه نا  
آخر به عد تحریر درآمد راعم سطور محمد هادی بر چند سخنچ معتبر حمع موده جنت  
تکمیل کتاب سرآن مستزاد گردانیده است ’

ص ۴۴۱ — محمد هادی مؤلف شمه حجهانگیر شاه : در رمان محمد شاه تیموری  
(۱۱۳۱ - ۱۱۶۱) صر محمد هادی حوادث آخرین چهارسال دوره حجهانگیری  
(۱۰۳۲ - ۱۰۳۷) و سرح احوال شاهزادگی حجهانگیر شه را با اسعاده از ایام نامه  
جهانگیری نالیف محمد حار و مأثر حجهانگیری نالیف کامکار حسیی اضافه موده و  
جهانگیری نامه نالیف حجهانگیر شاه را کامل ساخته است .

امانب با سروحان است : در اقبال نامه حجهانگیری معتمد حار حواب ابراهیم حار  
اس چیز آمده است :

” اسر هم حار معروض داشت که سدگان حضرت این ملک را به برغلام خود  
سپرده اند سر من اسب و این ملک . نا حار درم می کوشم و حوسهای عمر گدسه معلوم  
که از حباب مسغار محبوول الکمپ جه مانده . سحر این آرزوی و آرمای در دلست  
که حقوق نزیب ادا سایم و در راه وفا حار شار شده به سعادت شهادت حاب حاوید  
باش (ایمال نامه حجهانگیری، ص ۲۱۱)

ص ۵۵۶ — عبدالرحمن حاشتمار سپهسالار . وی پسر سیام حار حاشتمان و  
ایسو و سپهسالار حجهانگیر شاه بود . تکی از برگرین امرای دربار حجهانگیر و بشتبیان  
آب و فرهنگ سود . وی خود هم شعر می گفت وار شعر اسریررسی می کرد و حوابر و صلات  
می داد و از اشعار آسها اسعاد هم می کرد و ب رقصه رقصه شعرای ماسد عرفی و بطری و  
دیگران در دربار وی بیوسمد و شهر شایانی پیدا کردند . وی در سال ۱۰۳۶هـ ق  
یعنی بکسان غلزار وعا حجهانگیر شاه وعا بافت (سرای اطلاعات بیشتر رک : حجهانگیر شاه  
و مأثر الاما و مأثر رحمنی ) .

## واژه‌های سانسکریت و هندی

۱

ساؤن سر : ساؤن دیو

سح بحیت ، فیل : سریده بحیت

سحی دسمی : از روزهای مقرر هدوان  
در : رگ . بهدر

سرجه (سرچه) : نیزه کوچک برجه بردار

سرسات : فصل ناران

سوکی ، سوگیان : یکی از فمایل حوب هد

برهمن ، سرهمن (به عنوان اول و تاسی و مصم

مرورون فلمون) : پسپرست ورمارسد ،

حکما و دانشمندان

سرهمن چارج : مشغول به کتاب اسہی

برین : ماهی ، نوعی ماهی فرد اهلی

سنت : فصل سهار از مرور دین تا خرداد

سخاره : غله عروشان

سنسی بدن : فیل ، مست الس

بنگی سگ ، بهنگ . سرگ شاهدانه

سنس ماس : میمون ، بوزینه (بس : حنکل ) .

ماوس : آدم ، آدم حنکلی )

سوکره ، پوکره ، سوکرا ، بوکری : گوسفیدر ،

گوسفید ماده

سهاوره ، بهوره : مکن برگ عسل

سہته : برس پخته ، دم کشیده

۲

آسرم ، آشرم : حانقاه مرتاچان هدو

الف

احنسی : باشتاخته

اجار : ترشی (آجار)

ارب : ده میلیون

اشکن ، حوشکن : میوه

انه (به فتح ثالث و خطای ها) : میوه ایست

معروف در هندوستان

امدر : همل ، یکی از رب السوچ هدوان ،

حدای حنگ

اساس : نوعی میوه

ب

باخره : از اقسام حبوبات ریز

نادو حکری : ناد تند

ساری : باع

بان ہرست : حنگل پرست

سنس : سی

سنسا . طایفه خواربار و سیری فروش

ساولی : جاه

بیوش: گل در ریان محلی، در ساسکریپ  
در حسی از اقسام بوب  
پهاند: سور بر زگ  
بهر (به فتح اول) یک حصه از چهار  
حصه رور و حهار حصه شش شاد،  
جه شاپروری را بهشت حصه کرده  
هر یک را پهرا گویند و اس در هندوستان  
بسیار مصطفح است  
پهونیکار: (در ریان کشمیری سولو) سام  
پریدهای  
پهول کناره، حصر، سمشیر کوچک  
پهلوسجی: باروسد

سهدر: مبارک  
سهل‌سواری: ارایه کوچک که به کمک دوگاو  
کشیده می‌شود  
سهم: رک، بر همن  
سهوگیالان: گروه مردم گهگران گحراب،  
درد  
بد: کتاب مقدس هندوان  
بیدات: علم صوف هندوان  
بیکره: در ریان اهل گحراب بروی ببرگشته  
را گوسد  
بیگنه: اداره گرفتن رمی، معاس رمی

## پ

ت  
تال، سالاب، پر که  
سالگ (دانگ) چهار ماشه  
نولکی: دوم ثعال و سیم  
تلوله، تولجه: دوم تغال و سیم (بوهان)  
تبکه (تیکه‌دادن)، قمه: علامت گرد  
روی پیشانی، علامت ولعه‌بدی  
سرد راحمهها. پس‌ترکه یعنی ولعه‌بدی  
تائک: نوعی اسپ  
تیکه (به فتح اول و نالت و سکون ناسی):  
معداری از در و بیول باشد بدها اصطلاح  
هر رحمی (برهان)  
سهامه، ته‌ساحاب: فعله کوحک، مرکزک  
ساحمه با حوره  
سهل‌کول: لاه سیگاه در ریان هارسی

مالکی: دو صدقوق چویی رویار که به دو  
پیهلوی اسپ با فاطر می‌سدد و دو  
سفر مسافر در آن می‌شید و سر  
صدقوق چویی در سیه ما پرده دار  
که مردم سر دوش می‌برند (عبد)  
پادان، حای گداسن پان، برگ سبول  
که در هندوستان و پاکستان مردم  
سرای دائمی دهان سا آهک و غرمه  
می‌حوید که دهان را سرح می‌گند

پاؤ: سک چهارم ( $\frac{1}{4}$ )

سم یاو: صصف بک چهارم ( $\frac{1}{4}$ )

پایان گهاب: پایان کوس، پایان دره

پیهها: حوشخواه، پرینده ای از عالم راع

پسا: سام عرفه‌ای از هندوان

پرده: سره

پرگنه: رمیی را گویند که از آن مال و

حراج بگرد

حاکیر: زمیں با ده بطور اعلام کار نمایانی  
که از طرف دولت داده می‌شد.

پرم سرم: شال کشمیری  
پدت، پندان، داشتمد، داشتمدان

## ح

حکمکره : اقسام سری و سمهارمه ماسنتر  
حکمکی : محافظت  
حوكار : ناسان، نگهبان  
حومه (حومها) : سورپ سهبا، نام گلی ایست  
رسانه : رسون سمعه در هندوستان  
رسان ایست و عصی گوید هندی  
س و آن را ران حبایع هم حواسد  
(سرهان)

حمسه سوی

## ج

حجو : غاطر

## د

دک حمکی : سنهایه فراز سنه د  
فاصد که گاه سوارد و گاه بیاده نامه  
ساخ دیگر ار حاسی به حای دیگر  
می رساند : حایار  
دام سکه کوچک، نک جهلم رسنه  
درست (دھرت) : ار اقسام آهگ هندی  
در حرزال : فیل

دسهره : ار رورهای صفر هندوان  
دلد : سالاوی، آنگد  
دله راک : ولگرد راه (دله: ولگرد).  
راک : دربارید، ره

دلسدهره : بوعی سران که ار بسیح درست  
می گردد

دودهارا : آهو

دهک : اسم پرسته

دهکدهگی لعل، بوعی گرد سد  
درسه : حامه، حادر  
دووالی : بکی ار اعیاد هندوان  
دویک : خسوز عرب مکرری

حائکر، حائکردار : ار سده حائکر  
حالامکی : حوالامکیی . کوه آسن فسان  
حاله سرو، لاه حنری ساند که ارجو.  
وعلف سر هم سند و جسد مسک  
سر باد سرآ سحب کشد و سرآن  
سممه ار آهای عصی گذرد  
در دریولی گوید (برهان)  
حای -ه : سرینده  
حاجوب : قیل، روسانی سراو (حا).  
مراو حوب (روسانی)  
حگت حوب قیل، سور عالم (حگ؛ دسا،  
عالیم حوب رومنیز

حمدیر، حمدیر، ار اقسام اسلحة رک:  
بعدیها

حیگر : پسند  
حوار ارین، ار اقسام حسوب  
حوكان : سمحان (جمع حوك). حوس  
و حوس بمعنی سهم و احتراس  
اسپ )  
حوه رکردن . حودرا در آسن سورا سن  
حېروکه سالک  
حېروکه درش، دداری رحېروکه بعی  
دداری ار سالک  
حېله : لحرار  
حی سگه : عیل، فاسح شر (حی : فح،  
سگه شر )

## ج

حرون : سک من.

حک : حایجه کشمیری  
حکاره : به رسان فارسی سعده  
حکار : حممه کشمیر

حکور : پرسده

روهو (رهو)، نوعی ماهی  
رسی: اینها مسلمان بودند و پیروان بانا  
رساند رسی

دوهره، سخا

د  
دم به: پل حوسی

راحیوب، سرراحه ساهور  
راهور، سکی آفاس راحیوب  
راحیولی رن راحیوب  
راج بریگ رک، بعسقاب  
راکس دو روچ حست

س  
سارس سارس ار عالم کلگ  
ساهاوکار، ساحر  
سرپ ناسی، سارک گل  
سریاگ: مار دیو (سر: دبو، ساگ: مار)  
مقدده، سرکوهی  
مل، سوب: مرغ رس (ساکان لاهور سل  
سا سن گوئد، کسمران سوت)  
مثل طاووس است

راکمی: سکی ار اعسدهیدی که به مدت  
حواله روح سرازیر بج می‌شد و  
آن را هعنوار سانه حد طب  
حوس از صرف سرازیر سفی می‌کند  
داو سو، سردار دبوس، بدنه سلسل  
که سارام حند خدی هندون حند  
کرده

رای سل، راهمان گن  
رای راتا، سفر بیل در وارسخانه که بر  
رسی (حاکم) یادشی طارب  
می‌کند  
رسنهه فریگی کاسگه با اراده‌حنگی فریگی  
رسنگ، اسم فعل، فعل فرمی (رس).  
سنگ فرمی، گنج فعل)

دھیم، فعل، فاج حنگ (رن: حنگ،  
حن: فتح،  
رن ناد: اسم قن، ابر عربده  
رن راوب، اسم قن، حنگخو  
رن سهین، اسم فعل، صف سکن  
روپ رس، اسم فعل، سیار رس (روپ:  
رسائی، رس، حو هر)

روپ سدر: اسم فعل، رب  
سلوک ناشد  
سسی موسی: رک، علیعاب  
سون کنه، مور رس

روپ رس، حسیری که هر نار موى او آراسه  
ساخواهر و مرزايد ناشد.

کهحری : ماحود از هدی . حوراکنی که از  
برخ و ماش و رونم ماسد دمپخت  
درست می کسد و روی آن کشک  
می برسد (برهان)

کحواهه : طایعه ای از راجیونان  
کدی (گدی) : فوج اهلی کشمیر  
کرهبل : سام عرفه ای از هدو  
گرور : ۱۰ میلیون  
کروری (تمعاچی) .

کروه : هدهم اول و ثانی سه واو محبول)  
ثلث و سه گک فرسخ را گویند و آن  
سه هزار گر اس و عصی گویند  
چهاره هار گر و رساد از این سیس و  
آن را به عربی کراع حواسد (برهان)

کرمه ، الگون

کلال (کلار) : شرب فروش  
کلال حاسه : شراب حاسه

کلاوست : هر پیشه ، طفه حواسد گان ،  
حساگر درساري

کمودسی : گل ، بیلوفر آسی  
کمول : گل ، یک نوع نبلوفر آسی  
کسول صحرائی ، گل ، گل بیلوفری که در  
صحراء و رسن می رود

کونوال : (برورن لوب مال) سگهداریده  
فلعه و شهر باشد و او را سرهنگ هم  
می گویند و بعضی گویند این لعف  
هدی اس و فارسیان اسعمال  
کرده اند چه کوت به هدی فلعه  
اس (برهان)

کوله : میوه ایس کوچکتر از سارنج

کولله : از اقسام سارنج

کویل : از عالم زاغ ، بلبل هند

کهار : کسی که یالکی (حلمه) را بر دوشن

سوه ، از اقسام مرعایی  
سپهس کرب : ساسکریب  
سپهسی . سکه ره مسکوک

سر معناس ورن معادل ۱۶ مثقال ۷۵  
گرم ابرار که ۴۵ سیر گک من است .

معیاس ورن هندوسان معادل ۲  
پاوست

سیوسی : کل ، از اقسام کل سعد خوشبو

### ش

شه سهایی : شاه براذر (سهایی : براذر)  
ش (شل) . اسم پرینده ای دریخاب و  
کسر

شودر : طایعه چهارم هندوان  
سورا . یکی از اعیاد هندوان که سه خدای  
سیوا احصاص دارد .

### ص

صورت گچ : اسم فیل

### ع

عرگی : نارسده

### ف

وح سیگار : اسم فیل (سیگار ، ریست)

### ک

کاه موسح (موسح) : ریار سرهم که از کاه  
به سام موسح ساخته می شود

کناره . برورن هراره حریمه اس که بشتر  
اهل هند بر صیان رسد و به کناره  
حدف هد هم مشهور است (برهن)

کوری : کاسه کوچک

گهرسہل . رک . گهرسہل	می برد
ل	کھیو ہ : سوعی ار استھنہ دو دمد کھسہ جھار : سام غیلان
لحوری (الحسی) : سحرالحوان نا سحرالحباب	کھتری : فوم ، گروہی از راحبوان ہت
لدريوش . اسم گل (سوش : دردسان کسمیری گل را گويد)	کھرسی : سوعی ار درح و موه آر کلمہ : مور
لک : صد هرار	کورہ ، ار اقسام گن حوسو
لسکور : ار عالم میمون ، دم درار	گ
لوب مالان : راهبر	گبری : کیسه
لودلگر : سوعی آسساری	گج : قل
لهدره : لدیده ، ار سوع حوراکی که ار اورن و عبره درس می کند	گچ راج : قبل شاه قبل (گچ قل ، راج : شاه)
م	گچ رس : مروارید حبی درشت (گچ : فن ، رس . مروارید)
مالگداری : ماچ	گدل بین
مس . شرب	گرو : اسد ، موشن
مگرم : سہیگ	گرہ . مقماں طول ، بک شمزدھم درع
مگہ : کشوری در شمال ہند سردک کوہ اراکان در دامنه همالا	گرھسپ : صاحب مسل
ملاخ : کشی ران ، ملوان	گل تھلکوں : ار اقسام گل
من : مقیاس وزن ہند (غرسا ۳۸ کیلوگرم)	گھکر : فوم ، حمامعتی ار مردم گھراب
محبھولی : ار اسے ای کہ بوسیہ گاؤ کیده می شود	گلہای کر : ساح آسی گلہری . سحاب
مسراح : اسے آھو	گن سدر : رسائی فوح (گن : فوح ، سدر : زیائی)
مسی دن : مسب الس	گوحران : حمامعتی ار مردم گھراب ،
موئہ راحه : (موئہ : چاک)	ار کھنزا راحبیو
مولسری : گن ، گلی اسے بسیار حوشیو	گور گھبری : معبد حونگان
مهوپ (مهی پت) : شاهی	گوست : ساوی ، سوعی اسے
ن	گھاہ : گدر
ناشیانی : گلائی	گھماسی : درہ
بورس : نام تصنیف موسیقی هندی	کھریپل : درشکہ سک اسے نا سشنٹر گھری : ساعت سر سر بس و چهار دفعہ

## ه

هار، گردبند  
هلپل. در حسی که از گرفتی سک ساخته  
آن سماه مسمیهای آخوندک هی که،  
هر راج اسم آهو  
هولی: سکی از اعیان هندوا  
هون: سکه، سکه طلا نی حسب هندی عادل  
هسب سندیگ  
هنسه، سوئده، آهان

سد ادر، حدی برق (سد، سادی ادر،  
ساد ساه حد سار)  
سواره، سوئی ارکنسی  
سواره حسگی، کنسی حسگی  
. ا. ساموس کود  
سد مرگ سراس، هوک کود ساحن مرگ  
سد (سنه) گاو، سوئی رآهو ما سرکوهی  
سو، راسو

## ی

سک ایگی، سمسیر ای

و سمه ها، سکی ار حسگی هندیه ای تمسیر

## بعضی از لغات سرکی و معولی و اصطلاحات فارسی و ...

دارید و سوار باده معینه سرکار  
با حوب دارید و گویید که احدی از  
طرف بادسه سرای اخراجی حکمی بر  
امرا مسلط می شود  
ارعشک. به فتح ول و قویانی و سکون  
نای و نش فرنست و کاف و صم ثالت  
سوعی از ساری ماید که دوشرگان  
و حتران کند و آن جان است که  
بر سر دویا سنتسد و کههای دسها  
را بر سر راسوها مالید و جیرهای گویید  
و همچنان منته سرسپاهها حمید و  
کههای دسها را برهم نرد.  
ارعالی (ارعلی) : ارگلی : فوج و حشی  
سیبری و آسیای مرکزی. ارفالی هم  
آمده است  
اسم اعظم : اسم سرگ است ر حمیع  
اسماء حقوقی . بعضی در تعین  
آن اختلاف سوار دارید بعضی صد  
و سرد بعضی الحی القیوم و عمره  
التمس : بالفتح و نای فوقائی سر معنو و  
کسر مسم و سکون شیں معنمه سهرگی  
به معنی فوح پیشیں و در لغات ترکی

آل طمعنا (آسمعا) : مهر پادشاهان سرک  
که سمرک سرج سه هرمسها بعن  
می گردند این عراض را مخصوص  
نار لیع آلون سمعا' می نامند  
**الف**

اما عزحد (ما نفع و فح عن مهمله و  
سکون سو و فتح حرم) بعضی پدر را  
ارخد و در اصطلاح حیوان مخصوص  
به سرع خاصین گویند .

اجکلار : مردم اما حی جانه بعضی حرم سرا  
اللو . دو ریگ عموما و اس دو ریگ  
خصوصا که سکی سپید و دیگری ساه  
یا صدل ساد (مغرب ابلک)

احمه بودن : در حیهای سیار نامه  
پی محمد بودن  
احدى (احدان) متصدایی ساندار ایوان  
تصبداران و اس ار عهد اکبر شاه  
اسب و ظاهرا به همین معنی در  
ایران سرسود . در سهار عجم بوشه  
که حمامه احدان سها متصدای

## -

سارود : سر ورن و معنی ساروت ناشد که  
داروی یعنی است و سه لغت سریاسی  
شوره را گویند که حرو اعظم باروب  
ناشد و آن را سک چسی هم گویند

سارطیعون : سار سعدید  
ساروسد . آنچه سهارومی سعدید از ریب  
آلاب و سگهای فیضی و پارهای  
که برآن علامتی نشست شده باشد  
با دعاها یابی گهر کاغذ شهباشد  
ناشه : فرهنگی ، فون . پیریده ای اس  
شکاری و زرد جشم کوچکتر از سار  
سیار چالاک و سر بر ، سه عرسی  
ناشق می گویند

حسنی . بوسیده . مئی (کاتبان ترکیزاد  
که برای سهولان و برگان به ربان و  
خطاب عوری می بوسید

سرکها ، برکه ها : حوصله ها  
سریسان : فسیدای از افعالان که مردم  
دارای بر سودند مانند فره فویولو  
و آف فویولو در آذربیجان که دارای  
گوسفیدان ساه و سفید بودند  
سکاول سگی . حوان سالار . دارو عه مطبع  
و کسی که اطعمه را پیش از اسلاملاصن  
قسمت کند

بکر : هفچ اول و ثالث (رره) . حامه همگ  
که از سکه های فولاد درست گشته  
سلارک (پلارک) : مولاد حوه دار ، سمسر  
حوه دار

سدوق : یعنی اصلش سدو که لفظ عرسی  
اس بمعنی علوه است و عارسان  
در آن تصرف به اشاع و او بمعنی  
یعنی اس عمال سوده است ،

سوشته که انتش به معنی موحی که  
میان هر ول و سرد ر ناشد و در  
ترکی به معنی عدد شصت سرآمدہ  
الکا : بضم اول و سکون ثانی و کاف به الف  
کشیده ملک بوم و رمن را گویند

النگ : سه فتح اول سرون پلگ ، سه معنی  
پیاه و دیواری ناشد که بواسطه گرفتن  
فلعه و محافظت خود سارید . و حمعی  
را نبر گویند که مردم سیوس فلعه  
حاجحا به حبه گرفتن علائم مردم  
و درون فلعه به واسطه محافظت فلعه  
سعین کند و به صه اول بهرمان  
برگی سرمه رار ناشد

اللوس : سه صمن و واو عمر ملعوط و سیس  
مهمله ساکن در برگی قوم و طابعه  
را گویند و این محقق اولوس است  
الگیران (انگریزان) : انگلیسها  
اولحه (الجه) : بالفتح به ترکی حسی و  
مالویسی که در ساحب منکسگانه  
گیرد .

اولیگ : بایصم و واو محبوول و فتح لام و  
سکون و سوی به غنه و کاف فارسی  
به معنی سرمه ار و مرغار  
اویگیورت چالاک : سرمه رار

ایل . بهرمان برگی به معنی دوست و موافق  
و رام ناشد که بفیض و حسی است .  
در برگی ایل سه معنی دس ، مردم ،  
ملب ، گروه ، سال ، مطبع و نابع است  
و ایلاب حجم معمول این کلمه است

الیغار (سودن) : تخت ، راه پیمایی  
سریع ، حرکت با سواران سک  
اسلحة و تسلیه

ایماق : غبله و سار (جمع آن ایماقات)

پیش طاق : صحن حامه و دروازه بلند  
اما و ملوک  
بیش فراول . بیش رو لشکر ، سرباری که  
حلوت ار ساپر سرباران ه سرمهین  
دشمن برود

## ت

سایار : جمع ساین . ریز دست ،  
عزم‌سازدار . سرباری که در حمدادارد  
نرخان ، سربانی لقبی است که در قدیم  
ار صرف پادشاهان سرک به یکی از  
رجال و درسایران داده می‌شده و او  
را ارادی ناج و حراج معافی کرده  
واحیانی ای سه او می‌داده اند و  
هر وقت می‌خواسته می‌سواسنه  
سی احارة به حصور شاه برود و هر  
نقصری و گاهی که کد موء حده  
سکند  
نرد سودن : حرکت سودن ، آمد و شد  
کردن

سیمیح . سحرالله گفتن ، خدا را به  
پاکی یادکردن ، سایش کردن ،  
دکر خدا و مصحاب ، در فارسی به  
معنی سخن هم می‌گوید و آن دامه  
های سه بح کشته است که هنگام  
دکر و سیمیح در دست می‌گیرد  
تعصی آناد کنرب : دسا  
نعدی (نوع دری) : هوره پریده ای است  
وحشی و حلال گوش ، برگزار مرع  
حائگی و دارای گردن درر و سال  
های ررد ریگ و حالدار ، به عربی  
حبیاری می‌گوید و در فارسی اسره .

جون شاه حبهانگو سگیرد بدوق  
ار هبیت او لره هند بر عیوب  
سدیه اداری . سعگ اداری ، سری ار  
سعگ اداحن  
سدوف حیان : سعگ حیان ، سعگ داران  
سدی خانه : رسدان

سیگش : به فتح اول و کسر ثالث سرورن  
رسخش ، سام ولاپی ارم اورا «السهر  
وساکان آن ملک را سر بگش گوید  
بوره : شرابی که از برج یا اردن درست  
کشد . در عربی بور و بوره حورا کی  
را می‌گوید که از سیر و شکر درست  
کشد و نگارید سرد و مصعد شود .  
بسی دردی : بسی سلیمانی ، بسی نرسی

## پ

پلیر (فالیر) : بوسنان ، کشتار ، رمی  
که در آن خبر و ایگور و خرسه و  
امثال آنها کاشه ناشد . حاسره  
گفته سده

پرچه . به صح ب و ح فارسی و سکون ها  
پاره و ربره

پسنه : بیه رمی  
پلارک (پلارک) : بروون سارک حسی ار  
فولاد حوهر دار ساد و شمسر و  
حوهر شمشیر را سر گوید

پودمه : حلوان ، سام حاوری اس  
پولکدار ، دارای علس  
پولک : علس ماهی ناشد  
پیشحانه . لوارم آندر حانه و اسپ سفر  
پادشاهه مثل حسنه و عسره که  
حلوسر فرساده شود

سر آر بخت کند

سوعی : فوح و حسی

سونور (غور) : به، سره بند و پیشکشی

که بر پادشاهان می سرسد و عده

به عدد مقدس به سمار می رفت

سول : حاگر مدد مهار (ای) . د

اصطلاح لاطین هد برگانی

(جمع پوگمه معنای لارک . سلطنه)

که به سلطنه عالی مدارو شاهر ده

های ساده سخواه می گرد آن، ا

بیول گوید و آنجه به سگما

(شاهراده حاسها و ریا منحصر)

به این صبغه مرحمت می سون "زگ

سپار اس و آنجه به امراض عظام

ومصداران گرام سخواه می سود

سامس حاگر اس (مرام اصطلاح

بی فعل ر حند ؟، مطلع السعدس

حر، ۳، ص ۱۵۳۶)

## ج

حرگه : سع، و حلجه، دسه، گروه، حدجه ی  
ار مردم که دورهم جمع سود  
عده ای ساهی با کرچی که در  
صهرا سکا را محاصره کند حرگه  
هم گفته سده

حس سوراگوسی : گناهه ارجمندی و صدنسی  
نامد که در حاده سو کند

حسن س سرا، حسن س سردتم  
سعان ماه اسلامی

حسن طوی : حسن عروسی  
حل (سینگری) : به قبح اول و سکون نای  
سام پرنده ای اس به قدرگنجست  
وماسد سلیل حوش وار اس حلک

سودره و حزر و جزر و حرد هم گفته

شده اور برای گوشیشکاری کند

شک سرس، بسرو گل

سکه مار حوار سای حای عظمه دار و واهمعده له

سوزن کارزار، کاو کوهی شاش که

آن را گورن خواست، گوسد مار را

می گورد و می حورد و بعده گوسد

سومی ار گوسعه کوهی اس حیون

سوراخ مار را سده سی و ها

حیون آن سده و دم در دم مار

به محرد شدن سوی سع او

سی حاسی از سوراخ سرآید و آن

گوسد او را می حورد، اگر بوس

اس گوسعه را بر در سوراخ مار

سورا بد همسکه سوی سود به مار

سرس سوریده شده ارسورخ برآد

گوسد کفره هر اس گوسعه پادره

اس

معا، سار، داع، مهر، سلام، مهری

که در قدس شفرا ماسها می ردداده،

علاصی که روی سری می گداشد

بواهی : سه سالار، سردار، سواحبان سبع

سورد : به سه اول سرورن عوره، سه رگی

عابده و قابو و طبر و روشیه باشد

و ام سرعی که سینگر حال از حود

وضع گرد : بو.

سورة حبه سگری سلام و دلو حبه سگری

سورة و ماسو حبه سگری سلام و قابو حبه سگری

حس

سیورک، سرگی اس به معنای اسطام و

برنس سرگر و محلی و در در

سوع، سرجم و سیرو سای سان دم اس.

حربی اس از عالم علم سکل پسخ

گوید سرگی - ، خسداول، تهدان  
خعدو هم آمدنه  
چگره و سچ خدو: شیخ ای خد - روسخند -  
لتعین، افهان، بارهای سچخدا:  
معنی افساده هواهیوار روسخند  
جهزه - سر و زیر، حمزه - ، هنوز دستارون  
که سر سر پیغمد  
حمزه ر، سوری د ساره زردویت ، مسنه،  
که ر سیخ عذرخی (وجهه سه - بیرون  
آر، معانی - )  
حسی خطا: حسی نهاده ای نهاده  
حاک سخصوص میسوم د کاکزه  
امده می بود خوب ای ۱۲۰۰  
در حنی سبست آمده ه بی سم  
امده، سد

## ح

حضر سر اعظم، آفاس  
حلاخوارن هرمه نموده - سی  
حبلی. خانه رقص و میم

## ح

حاروه: کسواران  
حاصه، کسرگی سبست سمع - ، ای ای ای  
عدهی حملی حمی  
حاصگان: سدها، علامه  
حاصه مکنی که مهاعی ده مده، سا -  
حداد، حمع  
حجه شریعه، ملکی که معنو ده دلیل  
ساند  
حاوی کرد، صرف کرد یه هری  
درآوردن  
حراء عامره: حراء ساهی

سر و زیر دیک نصرت حل اسپ و آن  
مرعنی ساس کوچک و حوش خوان  
خلدوی، سالخنج ناهم او، اندم امده  
که ای طرف بادشاهاه سا برگان  
به حاضر کار سماوی می گیرد -  
حلدو - حدو  
حلوانه: احراب لگام اسپ گردن، عامی  
که اسپ سوا سهلگام گیردم می دهد  
حلودار، سوکری که سواره ساده حلو  
اسپاره - حود حركت پرسرو -  
حلوداران، سواری که حسوه -  
سواران دیگر به سوی مقصد خریک  
کسد (طلایه)

حلوس، برحب شنس، ساحگداری  
حیمار: کسی سورگ سختی  
حسه (جهه) - سار حسگی

## ح

حارف: در بدب - صلادور (قب در غرسی  
به معنی سواج مبارح جرج و ساره  
گرسار سراهن س و حارق بوعی  
ارحامه سوده که سرعت مسدسهاش  
از ای و سران و هندوستان می پیوستند  
حایفلشی: دست مادر سرخورد تبریز  
وحی - فوح دیگر، بیفعی سر  
آمده اسپ

چنایی (الیون): اسم قسله (برک اسوری  
جلیله، حیه صحبم حیگی معنی، ایان  
حیله ته، حلمه، حیله ایزه سمه  
حیله: سامسیر، ای قمه گل  
حداول: سه صم و او گوهی و حمسی را  
گوید که ای سر شکر سراه رود و  
فرود آید و راسده شنکر سامد.

رسدگاه و رصدحایه هم می گویند  
رفص ارغنشک : رک، ارعسگ  
رگ : برکوهی، گلو دشی در ساسک پست  
یکنوع سرکوهی است  
رورشرف . رور سوردهم از حس سوروز  
رسواح : بروزد و معنی رسواش است که  
رسنی می حوش سارک خود رو  
ساد

ساقو. اصلا هذایائی که داماد به حاشه عروس فرستد. این کلمه به همین صورت به همین معنی اکتو در اصفهان معمول است ساعت سومی. ۲/۵ گهری و هر گهری مساوی ۴۶ دقیقه می باشد سوال به عرسی کشی و حجتار (کنشی برگ) آمده است و به عرسی قصه گوید سرد و بارگاه پادشاه را گوید و برده سلیمانی را سر می گوید که به میرله دواری ماند که سر دور خمده گاه کشد سرنیف: گل (سرسوه)، گل خرد سرگار سخن، حوره سرگار حالصه سرمه: حوره دولتی سگ ماهی: سه عرسی حمراء حبوب گوید و آن را در سر ماهی ماند و آن سفید و سخت می ماند. حوره آن سگ گرده را سربرآید و در علم شده (حر، حاد و) کار آن سیاسی. عادان و مریاصار هنوب ر سرپاسی سی گوید و معنی سرب لام. باک همه حر و به کثیر

خط ابرا، بخط رهائی، سوسمہ سری الدمه،  
ار تعاصاری حود دس سردار سدن  
حکوم، گمام شدن، می سرو و صد اشدن،  
گمامی  
حوالہ: صاحب، بزرگ، آغا و سر مردی  
را هم گوید که حامه اورا کشده  
باشد  
حوالہ سرا: مرد حامه کشیده که در عذیم  
در حرمسرا و درون حامه سرگان و  
پادشاهان حدمت می کرده  
حکوم گرفته، و احباب قل

2

دیا بردھا اردوی سرداراں، جادر سرداراں  
دندھے و سوسدہ: افسوں و غرب  
دم سمحہ۔ برسدہ کوھکی اس بہ رنگ  
حاکمری و سادارہ گھنگ ستر  
در کمار آپ می شبید و نہ و مگس  
صد می کد۔ غالباً دم خود ر  
لیکاں می دھند دم سمحہ و سوسمحہ  
وسوسمحہ ھم گفہ سدہ  
دو سوارہ، موشی ر عدا کہ سیار بیان دارد  
بودا می: کار گلڈوری و ملٹھہ کاری شدہ

1

رد اسخون هست: سه حیری سطر دو حس  
ومرا فهم آر سود، در حایی سسیس  
وحیری را رس طر فراز دادی و  
حایی که سازه ساسان سرای حود  
درست می کند و از اینها آلات  
و شواش محموص سارگان را زیر  
سطر فراز میدهد: دی فا سی.

صحب حمه : مسراح  
صحن حاص و عام : فرموده ارکاح بادشاهان  
که برای مردم حاص و عام مخصوص  
باشد

صومه مملک و کشور و ولایت  
صومه دار : حاکم ، فرمادر  
صومداری (صومه داری) فرمادری ،  
حکوم

### ط

طربی : رک . حل  
طربو شدن : ناراحت شدن  
طسو . اداره ، پیمانه  
طومار ، نامه ، دمیر ، مکوب درار ، در  
فارسی سوخار سرگفته شده

طوی : حشن  
طوعان : سعد رگ  
طبعون : سعد رگ

### ع

عریبی . نوعی ارماهی  
نم حلع بد . علمی که سوپیه آبروی  
را از حسم سروون می کشد  
عنوهه : محارج ، حقوق ارش  
عوراب : اهل حرمن  
عبدالله : پیاه بردن به حد  
عس الهره (عل) : مثل حشم گرمه

### غ

عرجه . سکی ارصال سدحان  
غلورخانه . سگاه حرمه  
غلوله : سوب ، ساحمه  
عوئاعی : اسم سردهای

اسفهال سیاسی سده  
سوداگران . ساحران . سارگامان  
سورن انداحن . ساحن و سارگردان

### س

ناسی . طاغعه افعان  
سائگردسنه . اهل کار حامه امرا و سلاطین  
شاه آبو گلساں  
سراب . سب پارد هم شغان ماه عمری  
که مردم آن سب حراغان می کند  
سحرانحاء (شحرانحوان) : گاهی اس  
که از دست رسیدن مردم خودش  
را حمیع می کند یعنی حساب می کند  
در هندی لخوری گویند

شش برحه : سنت گوشهای  
شکره : به کسر اول وقت ناسی و ثالث  
پریده ایس شکلاری از حس بشه  
سکن او او کوچکر ساد

شعار . سه ص اول و هاف سه ورن گلزار  
سه معنی شعار است که حا سور سیاه  
حسین شسه . هجره ساد سلاطین  
شکلار کند . سه ارسید . مرد

شواری . جماعی از افعان  
نوواب (جمع سائید موسی سائب) . عصہ  
شک و گمان ، آسودگی  
شورسائی سوغان : شورسای خلیط

### ص

صاحب حاب : ولی الله بر رگ  
صاحب فران : امیر نیمور ، کسی که در وصف  
اعفاد سفعه با هنگام تولد و در  
بعضی ساراب ماسد رحل و مشیری  
قران باشد و غصه عصی ارپادشاهان  
ایران و سوران و هندوستان ا . ب .

ههی حاکما اسکوا می گویند

فندق، سایی که هدوای روی سیاسی  
می کنند و مقدس می دانند.

قطاں: صوان دریائی سرگ ماده مال  
و دلخیس و مال آشنا  
عسه: مقداری رمن که سرای سک حفظ گاو  
کافی ساست.

علو ماحود از سرکی، رسوه، پولی که  
مامور دولت زگسی، بر ابراهام  
دادن کاری نگرد  
قول، ماحود از سرکی حمه، سلاح  
وویستگی، هورجی، زندس بر ادحنه  
فور حاده، کاره به سلحنه ساری  
غول (غول) و مه سکر در میدان حمل

## ک

کافر، سوم بزم کافرسان از پرکسان  
عرسی ا  
کحدک، عوب سرکنی را گویند که بد  
گویند و سه سواره  
کیزیب حمه سهل  
کیزیاب حمه، حب بمه سافی  
کلاسون، حب صدایی که بران گلدوری و  
کارهای روشن، سکار می برد  
کوکا، ونگره کس، مره سگ  
کورس، کرس) همچو از سرکی، سرفرو  
آوردن در بر اسراب، نای و سرگان  
کوسه، کھنگلایی، زن  
کرک، کوکه، را ره سر  
کوکایی، ار اسام سر، که در میدان  
حیگ، کاره می برد  
کوکه، دس سواره در فارسی به  
معنی هر و سه هم می گویند.

پیزرونه سه  
پیزرونه، پیز طهو و قیمه سه عس

پیز خیوه هفت هزاری سی و هشتاد  
پیز هزار سی هشت هزاری سی و هشتاد

پیز هزار سی هشت هزاری سی و هشتاد

پیز ده هزار سی هشتاد و هشتاد

یا امام می ساختند که در حال سمار  
گداردن ناسند وار دسرسند  
حوالهای دور شاند

مکیف (جمع مکف) آنچه که کعب  
و حلی بدد ساورد عصی سرا و عصره  
مگه، فسههای دربره کی کوه همای  
مور جلها مورحال، گود لی را گوید که  
محبب گرفس قلعه در اطراف آن  
کند

مرغدرل، رئیس، ادگاه مدبر امور عدل و مه

حمد؛ اشک را در سدهشی سحمد نا  
حمد می گویند

بغض؛ بصف  
سورگح، سورصل  
بول، گردانگرد دهای، به معنی منع مرع

بغس؛ گسیل کاخ، گارد سادساهی

کولی ضیغان، کور ضیغان، ساده سوحان  
کوب؛ ارافام اس  
کهبر و رنده راک، حمامی فروماده و گرد

گربوه های سوار؛ دره سگ و دنوار  
ل

لاذله، عرب  
لعمی (لغماش) ای کی ای فسل ای عاسیار

مارک سنه، سایه ای قاب حیو سخمه  
را عمارک سنه می گویند

محاسن کخدائی حس خانی عروسی  
محمومه؛ سکه تیر حسوب هندوستان  
نمک؛ نمک و نمک، نمک معنی ای عده اند  
جود عربیکی

بعد حونگان عادیگاه مرا صحن  
و حسنه محلی، مسد که حامی حسنه

## فهرست اسامی رحال

		۷
آفاملا - سرادر آصف خان و سورجهان	۳۴	آش خان - الش خان
آفا محمد رمان	۴۶۹	آدم بارهه . ولد سید فاسم بارهه
آفامحمد حسن سرادر حواچنهان	۱۷۶	آدم خان - پسر سلطان رین العادس
آسد خان	۲۱۱، ۱۸۸	(کشمیر)
الف		آدم خان چشنسی
ابراهیم ، سلطان	۳	آدم سانی (شاعر)
ابراهیم ، حسن جسی دکن	۲۷۸	آرام سگم (بابو) دحر اکرساه
ابراهیم حسن ، میرا	۲۴	آصف خان سرادر ارادت خان
ابراهیم حسن حوس حیرخان	۷۱۹	آصف خان : میراح عفرسگ
ابراهیم خان بحسی در حاشه	۱۴۷-۸	آصف خان - سرادر ابوالقاسم
ابراهیم خان فتح حسگ	۱۷۹	آصف خان پسر اعماد الدوله
ابراهیم حسن کاسعری ۱۴۶، ۲۹۹، ۳۰۸	۱۴۶	آصف خان - پسر میراح احی
ابراهیم خان کاکر ، دلاور خان	۱۷	آقا افضل عاصل خان
ابراهیم عادلساه (عادل ساه سیحسوری)	۱۳۵	آقایی سعید ایران
ابراهیم کسور خان پسر عطی الدین خان	۸۲	آعای آغاها (آفابان)
کوکیه		آفارضا هروی
		آغا محمد اسچی ایران

۴۲۵	احمد بیگ کابلی	۵۱۰۳۴، ۴	ابراهیم نوی وند سکدرلودی
۶۱	احمد حن برادر حصرخان	۲۲۸	ابراهیم ماکری
۱۸۴	احمد قسم کوکه		ابولسی اویگ سهادرخان حاکم قندهار
۲۶	احسیار لشک، سردار گعراب	۱۸، ۱۶	
۴۰۳	احسیارخان		ابوالحسن، اعیقاد حان، آصف حان
۷۹۷	احلاص حان	۱۱۵	سر اعتماد الدوته
۶۷	ارادت حان، برادر آصف خان		ابوالحسن مصور، مادر ابرماسی، پسر آفارضا
۳۰۷	ارادت حان میر سامان	۴۶۳	هروی
۴۲	ارحن بیشوای سکها	۶۵	ابوالحسن، مرحمسی
۱۱۶	ارسلان سی، از امرای عهد الموق من حان	۷۹	ابوالحسن شهاب حاسی
۶۸	ارسلان سی، حاکم فلجه کاه مرد	۴۶	ابوالحسن دیوال داسل
۲۲۲	اسداد بهراد	۸۱	ابوالحسن گلاسی، حکمه
۳۷۴	اسناد داود	۱۳۰، ۱۰۳	ابوالحسن دکنی
۱۷۳	استاد شاهقلی سویچی نادری	۱۵	ابوالعقل، سنج
۲۸۸	اسداد عبدالحق	۸۴، ۶۱	ابوالقاسم برادر آصف خان
۲۱۵	اسداد محمد شائی، ساریده	۲۹۵	ابوالقاسم گلاسی
۴۱۸	اسداد مصور عاش شادر العصری	۳۹، ۱۸	ابوالقاسم سعکن، سعکن
۲۲۶	اسدالله پسر سد حاجی	۱۵۱	ابوالقاسم، حکم
۴۰۸	اسد حان معموری	۹۲	ابوالوفا، حوجه
۲۸۲	اسدخان میرزا محمد	۳۹۵	ابوسعد میرزا، سیره اعتماد الدوته
۷۲۶	اسعد دیار	۴۱۲	ابوطاب پسر آصف خان
۹۴	اسکدریان	۱۷	اسهی رم، سر اکمی راج
۳۶۹	اسک رارمی	۲۲۷	اسهی کمار راحم سیره احمد سکدر کمار
۵۱۲	اسکدر دوئی	۳۲۵	ایله حک (اسمه حک)
۹۳	اسکدر مثیر (معین) (مثی)	۳۹۵	احالله دکنی
۱۲۶	اسلام الله عرب	۸۱۳	احمد افغان
۱۳۹	اسلام حان (شیخ علاء الدین) چشی سیره	۴۳۴	حسن الله سرحو وحه ابوالحسن
۸۴	شیخ سلیم		احمد بیگ برادر راده ابراهیم حن صبح
۷۶	اسلام حان برادر فاسم حان	۹۰	حیگ
	اسماعیل میرزا پسر شاه طهماسب	۴۴، ۰۳۱	احمد سگ حان

۲۳۲، ۱۶۴	الله یار کوکه . همسخان	۴۱۱	اصالت خان . پسر حان جهان
۴۴۴	امام ابوللیت سعیدی	۴۱۰، ۱۳۴، ۶۵	اعنار حان . مصارخان
۵۰۳	امام حضر صادق علیہ السلام		اعفاد حان ، ابوالحسن پسر اعماد الدوله
۲۲۸	امام رضا علیہ السلام	۱۱۵	
۲۷۵	امام فی خان والی توران	۱۴۸، ۱۴۹	اعفاد حان ، آصفخان
	امام قلی خان سوادرزاده وسی خان حاکم	۷۱	اعتماد الدوله
۷۲	ماوراءالسهر	۱۱۵	اعتماد الدوله وزیر الملک ، عنایت خان
۴۲۲	امام وردی فراول باشی	۲۵۸	اعتماد الدوله الحاقی
۴۲۵	امام وردی فرلشان	۲۴۴، ۱۸۳	اعماد حان گجراتی
۴۲۵	امام ویردی	۲۶۸	اعماد رای
	امام اللہ خاسزاد حان پسر مهابت خان	۴۱۲، ۱۷۲، ۹۸	امنخار خان
۴۰۹، ۴۸۱، ۱۴۴		۱۵۵	امصل خان . شکراله
۱۶۸	امام خان	۱۳۴	امصل خان
۳۱۰	امنیار حان	۴۴۷	امصل الدس خاقانی . شاعر
۱۴۲	امرستنگه ، رانا	۹۵	امصل حان دیوان
۴۶۴	امرالله پسر حاصمان		امصل حان . شیخ عبدالرحمن پسر شیخ
۲۲۱	امید بخش پسر شاه جهان	۹۵	او الفصل
۱۲-۱۱	امیر الامرا شریف خان	۲۲	اعان شانسی
۲۷۵	امیر بیگ سرادر فاصل حان	۱۸۲	اعان آفریدی
۴	امیر سیمور گورکان	۸۲	اقم حاجی ماوراءالسهری
۹۷	امیر خسرو دھلوی	۲۹۰	اکبر شاه پدر حمایکر شاه
۴۴۸	امیر سید عاشق	۲۴۹	اکبر ملی پسر حللال خان گنھکر
۴۶۵، ۹	امین الدین	۲۹۲	اکرام حان ولد اسلام خان
۲۵۵	امین قافله باشی ، میر محمد	۱۲	اکری راح پسر بھگوان داس
۴۲	انبا . مرید ارجمن	۴۲۰	اکھی راح راتھور
۲۸۱	اسارخان پسر شہار خان	۱۶۹، ۸۲	الف حان فیام خان
۶۶، ۴۴	انہ خان کشمیری	۲۲۲، ۱۸۲	الهداد اعuan رشدی حان
۹۱	اصماری ، حواجہ عبدالحق	۳۲۵، ۱۶۸	الهداد پسر حلالة اعuan
۱۰۶	ابوب رای ، اسی رای سگھدلی	۲۳۲	الله داد کوکه
۳۱۱	اسوری ، شاعر	۴۲۵	الله وردی ، وردی (بردی) برادر امام
۱۰۶	اسیرای سکدلی ، اسوب رای	۴۱۲	وردی
۲۲۷، ۴۲۵	اوڈی رام دکسی		الله یار برادر مروحسان

۵۱۶	سایر بد سخاری . سبد حاکم شهر	۱۲	او دیسگه ، رانا
۹۴	با پیرید مکلی	۲۸۲	اوریگ ریب پسر شاه حبهار
۴۹۶	با پیسر ، پرسود اسال	۱۲۵	اویسی توچچی
۱۷۷	حلی	۳۱	اهتمام حان کونوال
۱۲	بحی رام . پسراکهی راح		ایرج ، میرزا (شاه موارخان) پسر عبدالرحم
۸۲	بحـالـسـاءـ سـیـکـ عـمـهـ حـمـهـگـیرـنـاهـ	۱۱۲، ۱۰۳، ۱۲	حـالـحـانـ
۱۵۴	سـحـرـخـانـ کـلـاوـسـ		ایلدرم با پیرید . حاکم روم (ترکسان) ۸۲
۲۹۵	بداع حان (ابواسی)		
۴۹۰	پدریشن رمس دار کرحاک سندھ		
۵۵	سدو شاه (کلان)	۲۱	بابا (حـمـانـگـیرـ)
۶۹	تدیع الرمان	۲۴	با محسن ادال
۱۳	سرخور دار ، پسر عبدالرحم موعد بیگ	۱۰۳	با با حرم
۲۵۴	سرق ادار خان بہاء الدین	۳۲۴	با ما حواجه
	برگه رای باد فروش	۲۰۴	ساـماـعـاسـیـ ، شـاعـرـ
۳۲۳	شدـاسـ مـصـورـ	۸۰۲	با با میر ، داماد لشکر خان
۳۱۲	سـکـرـمـاحـیـتـ بـهـکـلـهـ (ماـدـنـیـورـ)	۴	با بر طهیر الدین محمد
۲۲۹، ۰۳۵	بـکـرـمـاحـیـتـ رـایـ رـایـانـ ، سـرـدـاسـ	۴۱۳	با بو خان افعان
۷۴	بلـالـ حـانـ	۱۷۷	با بـجـيـوـکـانتـيهـ
۸۸	بلـدـاخـتـرـ (دـحـتـرـ حـسـوـ)	۲۲	با بـورـاـیـ کـابـتـهـ
۴۸۷	بلـدـخـانـ	۱۷	با بـوـیـ مـکـلـیـ
	بلـوـجـخـانـ	۱۱۳	با رـکـیـ سـرـدارـ فـرـمـلـسانـ
۵۰۹	بـارـسـیـ	۹۲	بارـیـ چـندـ قـاـنـونـ گـوـیـ
۱۷۳	بـوـعلـیـ	۴۶	با رـبـهـادـرـ قـلـاقـ
۱۵۶	سـهـادـرـ حـاـکـمـ رـادـهـ گـجرـابـ		با رـهـادـرـ لـالـهـ بـیـگـ ولـدـ سـطـامـ کـتابـدارـ
۲۲۹	بـهـادـرـ پـسـرـ شـاهـرـ (دـهـنـورـ)	۲۸، ۱۳	اکـرـشـاهـ
۲۲	بـهـادـرـ اـورـیـکـ	۲۸۵	سـاسـوـیـ ، زـمـینـ دـارـ تـلـواـهـ
	بـهـادـرـ سـارـهـ بـرـادرـ سـیـفـ حـانـ بـارـهـ	۴۰۱	با فـرـحـانـ . فـوـجـ دـارـ صـوبـهـ مـلـنـانـ
۱۸۴		۴۰۵، ۱۶	با قـیـ حـانـ
۱۲۷	اوـزـیـکـ	۴۲	با گـهـ پـسـرـ رـاناـ اـمـسـگـهـ
	بـهـادـرـ وـلـدـ سـلـطـانـ اـحمدـ	۱۷۰	باـلـحـيوـ
۹۴، ۰۸۴، ۰۸۳	سـهـادـرـ حـانـ	۲۰۱	باـلـجـوـقـلـیـجـ (ماـلـجوـ)
۴۸	بـهـادـرـخـانـ قـورـیـگـیـ	۴۴۸	باـلـچـندـ بـیـتاـ
۱۷	سـهـادـرـ سـنـگـ پـسـرـ رـاحـهـ مـاسـگـهـ	۲۵۶	باـهـوـیـ ، رـمـسـ دـارـ مـولـنـانـ

۲۷۵	سیدل حان (سعیدی رنگرباسی)	۲۳۲	سیدار گحرای، سلطان
۴۳۷	سیدول (سه همان)	۱۴۵	سیدار ملک
۲۲۰، ۱۲	سید حان	۴۴۷، ۱۲	سیدار باو سیگم دختر حهایانگر
۲۱۲	سید سگ (الحقی در گلکده)	۴۷۰	سیدار سگه
۴۰۷	سید حان حان دوران	۲۰۱	سیدار ولد عربی حان
۳۰۵	سید حوس پاسده خان	۱۵	سیدار امل، راحه
۴۱۰	سیدون پسر بادعلی میداپی	۱۳۱، ۳۰۶	سیدار سیدله سیده رامضید بیدله
۶۲	سیده بیگم مادر کلان اکبر شاه	۴۶	سیداری بدر رن سروز
	-	۲۲	سیداری حد رای
۲۴۷	پادشاه ساو	۱۸۶	سیداری داس (وافعه سوس)
	بابیده حان	۶۰	سیداری داس بخشی
۸۲	پاسده حان معول	۲۵۴	سیدهاء الدین سرفاندار پهلوان
۲۲۵	سراب	۸۰، ۱۴	سیدار سگه، راحه
۴۲۶	پرسهی حد سر رای سوهر	۱۶۷	سیدود علام شاه عباس
۲۷۵	پرسهی راح	۲۷۶	سیدرام پسر حهایانگر فلی حان
۲۰۷	پروش حان	۵۶	سیدرام حان پسر سلطان رس العادین (کشمیر)
۳۰	پرور سر حهایانگر شاه	۹۱	سیدرام صورا پسر شاه اسماعیل صفوی
۳۱۸	پری سگ فرساده شاه ایران	۳۶۰	سیدرام ساک
۳۱۱، ۹۵	پشوون سیده سعی اووالعسل	۱۹۷	سیدروم پسر مهاب حان
	پنحو رمین دار حادبیس		سیدراد مصور ایران
۲۱۳	پور حاسم کار		سیدگ، سهگن
۴۱۶	پور سمل تیمور	۳۱۵	سیدگوان داس راحه
۱۱۵	پهلوان ساما	۳۳۲، ۲۵	سیدلول حان میاوه پسر لندخان
۲۵۴	پهلوان سیدهاء الدین سرفاندار	۲۲۱، ۲۱۲	سیدلول رای
۱۴۴	پیر بایرد (پیر روشن)	۳۶۶	سیدلیم حان سوکر عادل حان سیحاپوری
۱۴۴	پیر تاریکی (پیر بایرد)	۲۱۲	سیدلیم هادا
۵۱	پرخان صلات حان پسر دولت حان لودی	۸۵	سیدوح بسر راحه نکر ماحبیت
۱۴۴	پیر روشن، پیر بایرد	۲۲۲، ۲۲۲	سیدهم راهپور
۸۵، ۳۰	پتروخان، مهتر سعادت	۴۷۰	سیدهم پسر راما امرسگه
۳۰	پس سیدار اورگ	۲۲۸	سیدسی دولت شاد رن اکر شاه
۲۰	پهایاری، شاه مراد پسر اکرشاه	۶۳	سیدسی ماھرو

۱۷۷	جادون رای			
۲۱	جالی سوس (حکیم)	۶۸		نابو، حوجه
۲۵۲	حام، رسدار	۲۱۶ - ۱۸۰	ناتارحان پگول سگی	ناتارحان
	حامی، مولانا عبد الرحمن	۱۸	ناچ حان، ناش بیگ فورچی	ناچ حان
۱۴۷	حابرخان، هاسم سگ خوسی	۱۳۱	ناچ حان حاکم سنه	ناچ حان
۴۶۸	حاماں بیگم صسه حاجیان	۲۴۱	ناچ حان (بریالی)، ترمالی	ناچ حان
۲۲۷	حسپیار حان	۱۸	ناش بیگ حان	ناش بیگ
۵۱۲	حن شارحان	۱۸	باش سگ فورچی نایح حان	باش سگ
	حسی بیگ	۲۲۵	ناسرس گلاؤت	ناسرس
۲۷	جبل، سردار قوم در فلجه جمور	۲۵۶	نخارت حان محمد حسین بوداگر سلح	نخارت حان
۲۰۲	حدروپ آسرم	۴۲ - ۱۸	نحیه بیگ، سردار حان	نحیه بیگ
۲۵۴	حسا، رسدار سورمه	۱۸	نحیه بیگ کابلی	نحیه بیگ
۴۵۰	عفتر بیگ اکری (اصح حان)	۸۶	نحو حان	نحو حان
۲۲۷	عفتر	۱۲۴	سریت حان (ملارم)	سریت حان
۲۹۸	حگ سگه سرادر سورج من	۲۲	سردی سگ حان	سردی سگ
۸۳	حگ سگه سوراحد ماسگه	۲۵	سردی حان دیواه	سردی حان
۳۹۲ - ۱۶۸	حگ سگه وند کور کرن	۲۹۷	نسروں سہادر	نسروں سہادر
۱۲	حگ گسائیں	۷۳۱	سریوں سہادر جادون	سریوں سہادر
۳۰۳	حگمان	۴۳۵	سرکان حان	سرکان حان
۸۹	حگمن، راحه	۱۴۷	سعی حسی، محمد	سعی حسی
۱۸۲	حلال پمر قدم	۲۸۸	سفی (سوکر حرم)	سفی (سوکر حرم)
۱۹ - ۱۸	حلال بارہ پرسند محمود سارمه	۲۲۹	سودرمل، راحه	سودرمل
۳۳۴	حلال ولد دلاور حان	۳۷۵	سولک سگ حان	سولک سگ حان
۸۰۲	حلال انس محمد اکر	۲۲۶	سهمس بیگ، بیر فاس کوکه	سهمس بیگ
۸۱	حلال اندیں مسعود	۲۱۴	تہور حان	تہور حان
۷۱	حلال اندیں مظفر اردنسائی	۹۲	تهیان مصر	تهیان مصر
۷۵	حلال حان گنگر	۳۴۵	سرف حان بورالله کوکرانی	سرف حان
۱۶۸	حلانہ پیر باریکی (حلال افعان)	۱۲۹	سک حند رحہ کماور	سک حند رحہ
۳۳۴	حمل ولد دلاور حان	۸۰۲	سر اندار حان	سر اندار حان
	حمل الدین حسی اسحی، مصر	۳۷۵	سوک سگ	سوک سگ
	حمل حان افعان			
۸۱۰	حمل حان مرول			
۷۸	حمل الدین کوتوال لاہور	۳۸۳		
				جادون رای

۵۶	کشیر	۵۰۱	حمد حان علام حسین
۲۸	حاجی کوک	۳۵	حمل سگ
۲۵۵	حاجی رضو ملک السجرا ایرانی	۴	حن آساسی . همایون پادشاه
۱۰۳	حاجی مرک	۴۰۴	جواهر حار حواحه سرا
۳۶۴	حاجی سعف	۳۷۴	جوک رای ، صحم
۳۱۰	حافظ حس ملارم خان عالم	۳۵	حوگ راح
۱۸۰	حافظ نادعلی گویده	۱۷۲	حوهرهت
	حاکم سگ ، حاکم خان		جهاندار ، سلطان . پسر جهانگیر شاه
۹۸	حیب . پسر سرفراز حان	۲	جهانگیر
۹۸	حیب الله	۵۱۰۲	جهانگیر شاه
۴۱	حیش خان		جهان آرا سگم . دختر شاه جهان
۴۶۸	حتی بیگ توش (پلنگتوش)	۲۲۲	جهانگیر مسی سگ ترکمان
۲۱۲	حسن سگ مرستاده ایران		جهانگیر فلی خار ، لاله بیگ
۴۶۳ ، ۳۲	حسن بیگ خان بدحشی	۸۲۰ ، ۴۹۰ ، ۴۸	حمدده برادر سوچ حان
۲۹۰	حسن خان قوشچی شاهجهان		حبیحی آنکه والده میرزا عزیز کوک
۱۴۱	حسنعلی ترکمان	۲۵	حی سگه دسو
۳۰۸	حسنعلی خان	۲۰۷	حی سگه پسر راحه مهاسگه
۶۹۰	حس (پسر میرزا شاهرج)		ج
۴۳۴	حس ولد دلاورخان		حکان
۲۲۱	حسن میانه	۵۶	حدرمس
۱۲۰	حسین بیاوزبک	۲۴۴ ، ۱۶۲	حیگرخان
۲۸	حسین بیگ بیکی ار همراهان خسرو	۵۳	حس فلیچ حسن
۳۹	حسین بیگ دیوان	۶۴	جهجو سرمه شحافت خار
۶۹۰	حسین (پسر شاهرج)	۴۸۸	ج
۲۱۱	حسین بیگ دیوان بستان		حام ، شاهوار حان پسر بابوی مسکانی
۵۱	حسین بیگ ایلچی ایران		حاجی سوچ ، بلوچ حان
۴۱	حسین خان حاکم هرات	۲۲۴	حاجی سی اوریک
۸۴	حسین خان نکریه	۹۱	حاجی سگ اوریک
۲۶۰	حسین نایک	۹۰	حاجی سیگ ایلچی ایران
۲۶۲	حسین قلی خان جهان (اکبری)	۳۷۶	حاجی حان پسر سلطان درین العابد حاکم
۲۲۴	حسینی پسر قوام		
	حمدخان حیشی		

خ		
خان اعظم میرزا عرب کوکلتاش	۱۶۸	حضرت خواجہ بزرگوار (احمیر)
۱۴۸	۴۱	حضرت عرش آشیانی (اکرشاہ)
خان بیگ، وزیرالملکی	۱۱۵	حضرت عیسیٰ (ع)
۷۴	۲۴	حضرت فردوس مکانی (بادرشاہ)
خان حبیان	۸۴	حضرت مربع رمای مادر اکرشاہ
۲۲۲	۴۲	حضرت مریم مکانی مادر حبیان گیرشاہ
خان جهان وزیر ہوشنگ	۳	حضرت شیخ نظام الدین اونیاء
۵۱۲	۴۴	حضرت حبت آشیانی (همایوشنہ)
خان حبیان بخشی	۹۲، ۵۹	حکیم ابوالفتح گلیاسی
۷۴	۱۵۱	حکیم ابوالناسم پسر حکیم الملک
خان حبیان لودی صلات خان	۲۲۶	حکیم حوشحال
۱۶۹	۳۲۹	حکیم الملک
خان حبیان ولد ناہرخان	۲۸۵	حکیم رکا
خان دوران شاہ بیگ		حکیم روح اللہ
۴۶۶، ۴۰۹	۳۱۷	حکیم سائی علیہ الرحمہ
خانزاد حبان	۱۵۱، ۸۹	حکم صدر امسبح الرمان
۷۴	۱۵۱	حکیم عبدالشکور
خانش بیگم	۲۸۲، ۴۰	حکم علی ریاضی دان
خان عالم میرزا پسر حوردار پسر عبد الرحمن	۸۱	حکیم علی گلیاسی
۱۴۱	۴۲	حکم فتح اللہ
دولدی	۱۰۸	حکیم عمید گھراتی
خان فلی خان اوریک	۴۶، ۳۴	حکیم مطفر
حمد منحان	۳۹۱	حکیم موسم شیراری
۴۸۷، ۳۰۳، ۱۹۵	۱۵۱	حکیم میرزا محمد
۴۴، ۱۲	۲۱	حکیم سورالدین تھراںی
حرب، شاہ حبان	۴۲	حکیم سادعلی (سادعلی)
۸۹، ۱۴	۷۱	حکم همام سرادر حکیم ابوالفتح گلیاسی
کامل حبان پسر حار اعظم	۲۷۶، ۱۷۵، ۵۹	حیات حار بخشی
۱۰۷	۱۰۷	حیات خار ود سردار خار
حسرو پسر حبیان گیر شاہ	۳۰۳، ۲۲۴	حیدر بیگ یورباشی فرستادہ ایران
۳۰۰، ۸	۸	حیدر مک (حہار درہ)
حسرو، پادشاه ساسانی	۱۲۶	
حسروی اوزبک، حسر و قرفجی ماوراءالسری	۱۳۰، ۱۱۸	
حسرویک (سوکر میرزا خان)	۱۲۶	
حضر حان خاند بیسی	۲۷۹، ۴۵	
۴۰۳		
حبل بیگ دوالقدر		
حبل میرزا شاہر حی، مصور ایرانی	۲۲۲	
حصر حان پرادر عبداللہ خان	۳۴۶، ۹۳	
حوالگی سام عربی	۱۷۲	
خو جگی طاهر		
خواحگی مفتح اللہ		
خواحگی محمد حسین	۱۱۴، ۱۳۰	

١٦٨	حواحة شمس الدين حوش	١٦٣	حواحة حسني محمد
٤٩١ ، ٥٩	حواحة شمس الدين حوامي	٢٩٢	حواحة ابراهيم حسن
١٦٩	خواحة عاافل حار حشى لشکر قدهار	٣٩٧	خواحة سافي
٢٥٢	خواحة عبدالرحيم پسر خواحة كلان جوساري	٤٥	خواحة بزرگوار
١٥	خواحة عبدالصمد شيرين فلم	٤٦ ، ٧	خواحة ابوالحسن
١٢٦	خواحة عبدالكريم سوداگر ايزان	٤٨٤ ، ٤٨	خواحة بزوردار پسر خواحة عمر بششي
١٦	خواحة عبدالله	١٨	خواحة بزرگوار رکربا احرار
١٦٤	خواحة عبدالله حار	١٦٩	خواحة سرگوار معين الدین حستی
١٧٦ ، ١٣٧	خواحة عبداللطيف	٤٥٨	خواحة سما الحق
١٦	خواحة عبدالعزيز	٢٢٢	وحده سگ
٢٨٦	خواحة عبدالله بششي	١٣٥	خواحة سگ مرزا
٢٢٣	خواحة عبداللطيف هوش بيگي	١٠٤	خواحة سگ مرزا صعوي
٤٨٥	خواحة على سگ مرزا	٦٨	خواحة ساپو (ساپو)
٠١٩٣	خواحة عمر بششي		خواحة سعى مسعد حار
٤١٥	خواحة قاسم فليح حار . عرص مکرر		حبر اشر
١٣٧	خواحة قاسم (برادر خواحة عبدالعزيز ب بششي)	٠١٣١	خواحة حهان (دوس محمد حار)
٤٤٤	خواحة قطب الدين اوسي	٩٤	خواحة حبيب
٣٥٢	خواحة كلان حوباري	٥٣	خواحة حافظ نساري
٣٥	خواحة محمد نوري نهراي	٢١٢ ، ١٢٢	خواحة حسن پسر خواحة كلان حوباري
٢١٥ ، ١١	خواحة محسن	٣٥	خواحة حسن بد خواحة معين انس حشى
١٤٢ ، ٢٠٠ ، ٤٤٤	خواحة معين الدین چشتی	٤٤	خواحة حسن بششي
٣٦٧	خواحة ملكي	٤٤	خواحة حسن بششي
٢٢١	خواحة مرسول دلستان خواحة	٤٤	خواحة حسن پسر خواحة معين انس
٣٢٥	خواحة نصر	٩٥	خشى
١٣٢	خواحة نور الدين محمد	٤٤٣	خواحة حسن هروي
٢٢١ ، ٧١	خواحة ويسى کروري	٢٥٢ ، ٣	حو حه حان بحمد
١٧٢	خواحة هاشم دهيدى ماوراء الهرم	٢٥٣	حو حه حان محمود درويش
٤٤٨ ، ٩٤	خواحة يادگار	٢٥٠ ، ٣٩	خواحة حصر حار
١٣٥	خواحة يادگار عبي سردار حار برادر عبدالله حار	١٦٤	خواحة رسن الدین عسمى
			خواحة دوس محمد

۳۰۵، ۳۷۵	دوس سگ ولد تولک	۶۸	حوالہ یافوت
۲۷	دوس محمد	۱۲۷، ۵۴، ۱۸۶	حوالی خان افعان
۳۱	دوس محمد پکاول	۸۲	حوالیدکار (حاکم روم برکسار)
۶۳	دولت، رئیس ده چکری		حوب الله ریسار حار پسر شہار حار
۵۱	دولت خان سودی پسر عمر خان لودی		کسو
۱۲۴	دولت خان موج دار الله آباد	۱۸۴	حورداد
۴۳	دولیحان خواجہ سرا		خوش حیر خان، ابراہیم حسین
۷۴	دولت خان	۳۷	خوش حیر خان شمسی توشكھی
۷۱	دیانت خان، فاسی علی		د
۱۸۷، ۱۴۸	دیانت خان عرص مکر		دارا پسر عبد الرحیم خا خان
۲۶۶	دیوی چند گوالیاری	۱۲۶، ۱۳	دارا شکوه پسر شاه حبہان
		۱۶۰	دارا شکوه پسر شاه حبہان
		۱۲۷	داش
۱۲۶	دوا الفقار بیگ	۲۰	دانبل پسر اکبر شاه
	دوا الفقار حاب، سرکن سوکر شاه جہان		داود کرانی
۲۶۸	دوا الفدر پسر سکندر ارمی	۱۱۸	داور حش پسر خسرو
۱۵۶	دوا الفقار خان محمد بیگ	۳۹۶	دریار حار
۳۶۹	دوا الفرسین پسر سکندر ارمی	۲۲۵	در حسن سال
	دیال سورین حضرت عثمان سعفان	۱۲۹	درگاهی کشتی گیر
۴۰۲	ریس خار	۱۸۶	درگا
		۳۸۸	در ریا افعان سوکر حرم
		۴۶۲، ۳۹۴	در بیانی روہینہ عمار
۸۹	راحسکه گھوہاہ، راجہ	۵۱۲	دکنی پسر میرزا رسم
۴۳	راحو، مرید ارجمن	۳۷۰	دلاؤر
۲۷۷	راحہ اسپی کمار	۳۵، ۴۹، ۱۸	دلاؤر خان اصلان
۱۲۴	راحہ اودر		دلاؤر خان حار خان سردوں لیحان سودی
۱۶۲، ۶۵	راحہ اودی سگہ	۵۱	دلاؤر خان، ابراہیم حن کاکر
۱۴۳، ۵۱، ۴۹	راحہ سامو، رمین دار لاہور	۱۷	دلاؤر خان غوری عبد شہ عوری
۲۰۲	راجہ سکر ماختی (حسن ز اسلام)	۲۳۲	دلیب سکہ پسر رایسکہ
۱۴	راجہ سکر ماختی سرد س رای راسان	۴۹، ۴۵، ۱۲۴	دلیر خان سارہ پسر سید عبد اوہہاں
۴۰۵	راجہ بھارب		سرہ
۱۰	راجہ سہارمل (سہارا مل)	۲۹۷	دلیر خان حاگیرد نز
۴۰۳	راجہ سہا و سدله	۲۹۸	

۱۲۹	راحلکهی حد راحه کماون	۱۴	راحه سهاوسکه
۱۷۱ ، ۱۵	راحه مان	۲۲۵ ، ۱۲۶	راحه بپرحو (پپرحو) رمیدار سکله
۳۱ ، ۱۰	راحه مان سنگه	۲۲۵	راحه سپرحو. پریا
۱۲	راحه موته	۲۳۲ ، ۲۶ ، ۲۵	راحه سهگوان داس
۲۴۷	راحه مهدره	۲۱۶	رحه سهیم سراس
	راحه نرسگدیو	۲۳۷	راحه برستککوار
۴۶۲	راحه ستلبه	۱۲۴	راحه نودرمل
راحی علی حار برادر محمد حام فاروقی	راحی علی حار حاکم نست	۱۹۹	راحه حاسا
۲۶	راگهوداس کچهواهه	۳۲۶	راحه حسوال
۴۶۹	رامچند پسر شنکور	۱۳۷	راحه حکمن
۴۸	رام چند، حدای هندوان	۴۳۰ ، ۱۱	راحه حکانبه پسر راحه سهارامل
۵۱ ، ۴۸	رامجند سده	۴۰۶	راحه حوك راح پسر مهاراحه نرسگه دسو
۱۷	رامداش راحبوب	راحه حی سنگه نسیره راحه مان سگه	۳۱
۱۳	رام داس کچهواهه	۲۴۲	راحه حورده
۸۹	رام داس ولد راج سگه	۴۲۰	راحه دریاچان
۴۲۹	رام راح	۳۴	راحه دهیر دهر
۱۶۲ ، ۱۵۵ ، ۱۴۲	rama امرسکه	۸۹	راحه راح سگه کچهواهه
۱۶۲ ، ۶۵	رانا اویدی سگه	۸۹	راحه رام داس
۱۶۲	رانا پرتاب سگه	۳۶۴	راحه روپ چندگوالياري
۴۰	رانا تهانه مدل	۳۰۳ ، ۱۶۸	راحه روزافزون
۴	راناسانگا	۱۷۱ ، ۰۲	راحه ساریگ دیو
۱۱	rama شنکر ولد اویدی سگه	۴۴۸	راحه سکرام
۱۶۰	راوت شنکر	راحه سورج سگه راتھور	۱۷۱ ، ۸۰
	راورس	راحه سورج مل ولد راحه باسو	۲۲۲
۱۷۱	راو سورج سگه	راحه شبان سنگه	
۵۸	راول	راحه کنبداس مشرف فیلخانه	۱۲۸
۱۶۲	راول اویدی سگه، رمیدر بآسواله	راحه کلیان پسر لال گویی رمیندار	
	راول بهیم برادر کلان کلیان حیلمنبری	ابدر	
۱۸۵		راحه گلشنخند	
۲۱۶	راول سعری پسر راول اویدی سگه	راحه کلیان مل	
۱۸۵	راول کلیان حسلمنری	راحه گرددهر	
۶۵	رای اویدی سگه		
		۱۵۹	
		۲۲۹	
		۴۰۶	

۲۵۳	رستم افعان . برادر حلال حان افعان	رای سوالی داس
۴۱۴	رستم سهادر	رای سهاره
۲۴۳	رستم حان سوکر شاه جهان	رای سهاری داس
۲۹۰	رستم خان (اکبری)	رای بهوح
	رستم خان بدخشی	رای پیهورا
۳۴۶	رستم رمان شحاعنخان	رای پرسی جد
۹۰	رشد خان الله داد حان افعان	رای حی سگه
۱۷۸	رضا سهادر ، خدمت پرس خان	رای جند
۷۷	رصاص حابیری سحسی پنخاب	رای درگاداس
۱۳۰	رصوصی حان	رای دلیب
۲۶	رعایت پسر پیشو و حان	رای دای سگه پسر رای کلیان مل
۲۲۰	رقیه سلطان بیگم رن اکبر ساه	رای رایان ، سدر داس میوسامان
۱۴	رسار خان . حوب لله	رای رایان سید داس سکرماجیت
۴۰۶ ، ۲۸۱	روب حواصی ، حواصی خان	رای سال درباری
۲۹۰	روب کرون خالوی راما امر سگه	رای سرحن هادا
۲۴۹	روح الله سرادر فدائی حان	رای سگه سهرسی
۱۷۱	رودر سهپ اچارچ	رای سورح سگه
۳۰	رو را فرون پسر راحه سگرام (سهار) ،	رای علی سهی
۱۰۳	روش	رای گله
۱۹۱	روش آرا بیگم دصر شاه جهان	رای گنور ، دسوان گحراب
۳۰۵	رومی حان نعمی . میر آتش سویحانه	رای گنور چند مستوفی
۴۴۹	رشس حکری (دولت)	رای گنه سور ، دسوان
۱۶۲	ر	رای مال دبو
۲۴۴		رایان (خدمنه)
۲۰۲	راهد سوکر شاه جهان	رای ماسی داس . مشرف خلخاله
۱۲۶	راهد حان پسر صادق حان	رای مکند بدوریه ، رای مکند سهدوریه
۱۲۶	راهد خان	رای منگ سهدوریه
۱۳۱ ، ۶۵	راهد حان سر شحاعنخان	رای مسومه
۴۷۹	رمد سخان میر سوروگ	رشن بهوح هاده
۸۰	رکریا احرار . حواجه برگوار	رش رای
۱۲۶ ، ۳۰۶	رسخنا	رحص داد پسر حاشیان
۱۲۶	رماده بیگمه سخان	رراق سردی اوریک
۱۲۶	رور آور حان	رراق وردی وریک

۲۱۳	سکدر حوه‌ی	۴۴۸	رسـالـهـاـبـینـ سـخـنـیـ اـحـدـانـ
۴	سکدر لودی	۵۵	رسـلـاـمـهـسـرـ سـلـطـانـ (بدـوـشـاهـ)
	سکدر معبر، سکدر مثن، حاگردار	۴۰۲	رسـلـهـجـلـ
۵۳	جهـاـگـیرـ آـنـادـ	۲۶، ۱۲	رسـنـهـنـ کـوـکـهـ (کـوـکـلـسـانـ)
	سکدر دوماـیـ	۲۲۲	رسـلـسـکـ اـلـاـحـیـ اـیـرانـ
	سلام الله عرب برادر راهه مارک، عرب		سـ
۱۸۲، ۹۰	درـوـولـیـ		سـادـاـتـ حـانـ
۲۳۹	سلطـانـ اـحمدـ گـھـرـسـیـ	۳۵۷	سـارـگـدـ بـوـ، رـاحـمـ
	سلطـانـ الـمـشـابـ خـاءـ الدـينـ	۴۰۲، ۹۵	سـاـهـنـ
۲۲۲	سلطـانـ سـهـاـدـرـ گـھـرـاسـیـ	۲۸	سـامـیـ
۳۵	سلطـانـ پـرـوـیـزـ	۱۹۱	سـحـانـ فـلـیـ درـاـولـ پـرـحـاـحـیـ حـمـالـ بـلـوـجـ
۲۲۸	سلطـانـ حـسـنـ	۲۵	سـحـانـ فـلـیـ سـرـگـ
	سلطـانـ حـسـنـ مـسـرـاـ سـاعـرـاـ وـالـیـ حـرـاسـانـ		سـهـمـدـارـ حـانـ
۹۱، ۴۲		۵۰۲	سـرـوـاهـ حـانـ
۲۲۹	سلطـانـ حـسـنـ رـمـدـارـ بـکـلـیـ	۳۴۵	سـوـلـیـدـ حـانـ بـهـلـولـ حـانـ صـایـهـ
۱۹۳، ۱۵۵	سلطـانـ حـرـمـ	۲۲۱	سـرـلـسـدـارـیـ، رسـهـاـذـاـ، رـامـراـحـ
۳۵	سلطـانـ حـسـروـ	۴۷۹	سـرـدـارـحـانـ حـاـکـمـ فـدـهـارـ
۷۲۱	سلطـانـ حـواـحـهـ	۵۱، ۴۸	سـوـلـاـرـحـاـ، (حـواـسـهـ سـادـگـارـ) برـاـدرـعـدـالـلـهـ
۱۵۹	سلطـانـ دـوـرـاـدـیـسـ بـسـرـ شـاهـ بـرـوـزـ		حـانـ
۵۵	سلطـانـ رسـلـاعـدـدـیـنـ بـدوـشـاهـ	۱۲۵	سـرـدـارـحـانـ حـاـکـرـدـارـ
۲۲۸	سلطـانـ سـکـدـرـ کـسـمـرـیـ	۴۷۸	سـرـوـارـحـانـ، سـرـدـارـحـانـ سـرـادـرـعـدـالـلـهـ
	سلطـانـ سـحـرـ سـلـحـومـیـ		حـانـ
	سلطـانـ سـلـمـ	۱۲۶	سـرـادـرـاـزـحـانـ، سـسـرـهـ مـصـاحـبـ سـگـ
	سلطـانـ سـهـاـدـهـ اـرـ هـرـاـهـانـ حـسـرـوـ	۲۲۵	سـعـادـتـ اللـهـ
۷۷	سلطـانـ عـلـاـ الدـسـ حـنـحـیـ	۳۹۵	سـعـدـالـلـهـ بـسـرـ بـعـدـ حـانـ
۲۸۹	سلطـانـ عـابـ الدـسـ حـاـحـیـ	۱۰۴، ۴۳	سـعـدـالـلـهـ سـوـارـشـ حـانـ
۲۵۸، ۲۰۱	سلطـانـ سـرـورـ سـادـسـاهـ	۱۱۳	سـعـدـیـ، سـاعـرـ
۲۳۲	سلطـانـ قـرـوـرـ (حاـکـمـ رـاحـورـ کـسـمـرـ)	۱۸۳	سـعـیدـاـیـ گـلـلـاسـیـ رـرـگـرـسـانـیـ سـیـبـدـلـ حـانـ
۲۵۹	سلطـانـ قـوـامـ	۳۷۰، ۱۵۲	سـعـدـحـانـ، صـاحـبـ صـوـهـ پـحـاـبـ
۲۲۴	سلطـانـ محمدـ بـسـرـ سـلـطـانـ قـرـوـرـسـاهـ	۲۷	سـکـرـ اـبـراـهـیـ
	سلطـانـ محمدـ حـرـاسـیـ		
	سلطـانـ مـعـرـ الدـنـیـ	۵۱	

۴۲	سد شهادر حار	سلطان محمد عسو سلطان محمود غنلو)
۳۲۰	سد سهوه سحاري	۲۲۸
۴۲۲	سد حعفر	سلطان محمود سکره
۳۸	سد حلال	سلطان محمود حلضي
۲۳۸	سد حلال پسر سد محمد	سلطان محمود مرسوي
۳۶	سد حمال ولد سد محمد سیره شاه عالم	سلطان محمود زمید ریکی
۲۲۳	سحاري	سلطان مراد سخش
۲۲۶	سد حاجي	سلطان مسعود بن سلطان محمود غربوي
۲۱۵	سد حسن اپنچي شاه عباس	سلطان مظفر بن محمود
۴۱۴	سد دلسرحان بارهه	سلطان صرالدين
۲۱۴	سد سيدو	سلطان هونشگ عورى
۹۷	سد شاه رسدى سادا	سلم حار (سورى) پسر سرحان سورى افشار
۲۸۸	سد صعي بارهه	سلطان سعمر)
۷۱۹	سد صلاب حار	ملهاي سگ داشحال
۳۷۰	سد عالم برادر هربرحان	سلمه سلطان سگم + حسر گلرج سگم
۲۱۷	سد عبدالله برده، سفحران	مسمه ساهر
۴۲۳	سد عذانسلام بارهه	مسنجي احکمه
۳۷۰	سد نداوهات بارهه، سد سرحران	سدر سوکر حرم
۲۹۷	بارهه	سدرن س، سوسامان راي داش
۲۱۳	سد عبد الوهاب	سکرام، راحه، سهار
۳۷۵	سد عبد البهای برادر سد هربرحان	سکرام، رحه حمو
۱۸۵	سد سی برادر راده سد عبد الوارث	سکرام، رصدار کوهسان سحاب
۱۰۲	سد عسی بارهه	سد د و، حاک راسير وحدتري
۴۱۵	سد على همداني	سوپکر، حالوي را امرسگه
۱۸۳	سد علام محمد	سوچمل احقوش ()
۲۱۷	سد عاصم و سد دا راهه	سهراب سگ توکل
۱۷۰	سد کاسو بروزی حار	سهراب حار پسر صررا رسم
۴۸	سد کبر برده	سد ام بارهه و د سدی سه بارهه
۲۵۱	سد کمال بخاري	سد احمد صدر
۱۸۳	سد لاسارهه	سد احمد قادری
		سد باربد بارهه مصففي حار

۴۱	شاه بیگ حسن حاکم فندهار	۲۲۶	سد مارک
۹۰، ۷۴	شاه بیگ حان سوری	۲۴۸	سد مارک سخاری
۳۲	شاه سگم . مادر حسرو	۳۸	سد محمد حان سارهه
۱۲۴	شاپور پسر اعسمادالدله	۲۲۸	سد محمد سیره شه عالم سخاری
۲۲۵	شاه حمایان	۲۲۲	سد محمود حان سارهه
۴۹۱	شاه حواحه ایلخی سدر محمد حان والی بلح	۱۹، ۱۸	سد مصطفی
۲۲۹	شاهرخ رسیدار دهمصور	۲۴۳	سد مطفر
۶۹	شاه رح . سررا سواسه سررا سلیمان	۲۴۸	سد میران ، پسر سید مارک سخاری
۲۸۲	ساهراده اویگ رب	۲۵۳	سید حسیب حان سارهه
۴۷	ساهراده بیروس	۱۸۴	سد نظام فوجدار لکھبو
۳۱۹، ۲۵	ساهراده حانم ، همسوہ حبابگر	۳۵۶	سد نظام میر میران صدر جهان
۲۰	ساهراده دایمال	۲۴۷	سید ولی ، ارساد ب ناهور
۱۸۵	شاه سحاج	۲۸۷	سید هزیر
۸۵، ۱۳۵، ۳۵	شاه طهماسب	۳۵۱	سید یعقوب پسر سد کمال سخاری
۲۴۸، ۲۴۰، ۲۳۸	شاه عالم سخاری ، سد پسر عط عالم	۴۴۰، ۳۸	سید وسائل حواحه عبدالعزیر
۵۱، ۵۵	شاه (عباس)	۳۸۰، ۱۹۵	سیف خان سارهه . علی اصغر بارهه
۱۴۸	شه فلی حان محرم	۴۱۳	سیف خان حبابگر شاهی ، صعی خان
۱۲۲	شه محمد فندهاری	۲۶	سیف خان کوکلناش . سرادر کلان ریس خان کوکه
۳۱۴	شه محمد پسر حان دوران		ش
۲۷، ۲۰	شه مراد پهاری پسر اکرم شاه		شادمان پسر سلطان حسین (یگلی)
۲۳	شاه صررا		شادمان حان وند حان اعظم
۷۵	شاه سعیت الله ولی کرمائی	۱۱۶	شادمان هراره
۱۷	شاه شهوار حان حاسم	۶۵	شاه اسماعیل . حاکم فندهار
۱۱۳	شاه سوار حان ، ابرح ولد مخدی حامی	۴۹۴	شاه اسماعیل هراره
۷	شاه سورالدین حبابگر	۹۱، ۶۵	شاه اسماعیل صعوی
۴۹۶	سایسه حان سر آصف حان	۲۱۸	شاه بیهار خان سودی
۱۲۲، ۲۶	سحاب حان رسم رمان	۲۹	شاه بداع حان (کبری)
۱۷	سحابیخون شیخ کسر		شاه بیگ خان . حان دوران
۱۸۲	سحاع حان اکرمی		
۹۲	سحاع حان دکنی		

۴۴۴	شیخ ابراهیم ادهم	۲۲۸	شحافت حان عرب
۴۵	شیخ ابراهیم اعاعی	۲۹۲	شرره حان میر حاج
۴۴	شیخ ابراهیم کشور حان	۷۱	شریف پسر آصف حان
۳۶۰	شیخ اسیمین	۹۸	شریف عم زاده عبداللطیف
۱۵	شیخ ابوالفضل	۳۰۷	شریف وکیل پرویر
۳۰۹	شیخ احمد شیاد	۳۸	شریف آسمی
	شیخ احمد سرهندي		شیها (بوکر خرم)
۲۵۱	شیخ احمد صدر	۳۹۴	شریف المک سوکر شهریار
۲۴۴	شیخ احمد کہنو	۹	شریف حان امیر الامرا
۲۵	شیخ احمد لاہوری	۱۸۸	شریف خدمتگار
۲۱۵	شیخ اسلام	۴۶۳	شرف حان حشی
۲۵۵	شیخ سعیل ولد شیخ محمد عوث	۷۶	شریف مکه
۱۱۶	شیخ انباء	۲۳۳	شکار حان کمال حان
۳۶۴	شیخ احساق	۱۵۵	شکرالهی ، اصلح حان
۲۴۳	شیخ اسدالله پسر شیخ عبدالله	۲۱	شکرالسیا بیگم دھر اکرشاہ
۴۴۴	شیخ اوحد الدین کرمائی	۸۲	شمس الدین ولد حان اعظم
۱۹	شیخ سارید معظم خان		شمس الدین حواوی ، حواحہ
۹۹	شیخ سارسی	۱۸۰	شمس خان ارسلان بی اوریک
۱۶	شیخ سہاء ، شیخ سہار ، شیخ بہبیا	۷۵۵	شمس حان گھکر ، عمودی حللال حان گھکر
۱۶۷	شیخ سہاء الدین محمد	۳۷	شمی نوشکجی حوش حصر حان
۲۹۲	شیخ بہلول برادر کلان شیخ محمد عوث	۱۸۷	شوئی طببورہ واڑ . آسد حان
۱۳۷	شیخ پیر	۲۴۴	شہاب الدین احمد حان
۴۲۱	شیخ ناج الدین	۲۴۵	شہاب حان
۹۱	شیخ جائد ، مسحم	۲۵۲	شہپار حان دتوسای
۶۵	شیخ حسام الدین ولد فائزی حان بدھشی	۲۸۱ ، ۱۸۴	شہپار حان کسیوہ
۴۵۸	شیخ حسین حامی درویش	۱۷۰	شہپار حان بودی
۱۶	شیخ حسن مغرب حان	۶۲	شهر بابو بیگم . عمه بارشاہ
۹۸	شیخ حسین درمن	۹۰ ، ۱۲	شهریار ، پسر حبائیگیر شاہ
۱۶۸	شیخ حسین روھیلہ مبارک حان	۱۷	شہوار حان
۹۹	شیخ حسین سرهندي . درویش	۱۷	شیام رام . پسر اکھی راح
۲۲۸	شیخ حیدر ، سبیرہ مان وحیہ الدین	۸۵ ، ۴۵	شیام سکھ
۸۲	شیخ حبوبو ، عط الدین حان کوکلتاش	۳۷۲	شیام سکھ ، راحہ سری گر
		۱۱۹	شیخ آجھہ . برادر راده مفریحان

٤٤٤	سنج سهم لدین	٢٥	سنج دايمال
٢٤	سنج نظام لدین حستی	١١	سنج دکر اندیں افعان، شیرخان
٢٥	سنج نظام سہاسیری	٢٤٣	سنج سکندر گھرائی
٢٣٨	سنج وحہ الدس	٢٩٥، ١٧	سنج سلس
٧٧	سنج بوس بخشی	٤٤٤	سنج سہا۔ ادین سہروردی
١	شحو سانا	٢٢٥	سنج عبدالحق دھوی
٦٥	سرافگن، علیقی اساحلو	١١	سنج عبدالرحمن پرسنج ابوالفضل
٤٧٥	شرسہادر، محاط شرحواحد	٤٥١، ٦٢	٤
٤٠٨	شیر سجه پسر شیرحملہ	١٢	سنج عبدالممی
٤٠٧	شیر حمسہ	٣٥٥	سنج عبداللطیف سبھلی
١٨١	شرمعلزادہ کشی گر	٣	سنج عبدالله سر سنج مائی، وحہ الدس
١٥	سرحان سنج رکن الدس افعان	٤٤٣	٤
٢٧، ٥٢	سرحان افعان	٤٤	سنج عبد لوهہت سخاری
٢٤٤	سرحان ولد اعتماد حمل گھرائی	٤٤٤	سنج مشمان ہروی
١٦٩	سرحان ساهرخان	١٨	سنج سلا، الدین اسلام خاں
٤٧٥	شیر حواحد	١٧	سنج فرد، مریضی خاں
١٨٩	شیر علی پہلوان معلزادہ	٨	سنج غیرہ سخاری
١٢٦	شیرین رن حسرو پادشاه ساسائی	١٧	سنج جونہ سحسی
ص			
١٢	صاحب حمال مادر پروبر	٤٤٤	سنج فرد سکرگنج
١٢٤	صاحب عالم (حبايگر)	٣٤	سنج قصل الله
٦٣، ٤	صاحب فرمای، امریسمور گورکان	٣٢١	سنج فلام
١٧٦	صادق خاں، برادرزادہ اعتماد الدالد ولہ	١٧	سنج کسرو شجاع خاں، رسم دمان
١١	صادق خاں میرحسنی	٢٨	سنج محمد حسین حامی
٢٤٢	صادق خاں (اکری)	٢٩٢، ٢٣٨	سنج محمد عوت
٣٩٤	صادق خاں رمال	٢٢٥	سنج محمد سو
٤٩	صادق خاں	٧٧	سنج محمود کاگر
٣٢٣	صادق کنادر ساہ عباس	٩٩	سنج مصطفی درویش
٢٥٥	صالح برادرزادہ ۲صفحان	١٩٣	سنج مصلح ادین سعدی
١٥٧	صالح حراجی	٤٤٤، ٤١٦	سنج مودود، حشی خاں
١٣٥	صحن حصرخاں	١٧٥	سنج موسی خاں، سوس فاسم خاں
٤٢٧	صالح سوکر سی دونت	١٣٦	سنج صر

۲۴۰	ساد حان، پسر سلطان امیر مورخ	۴۱۴	صاحب نجاح
۲۵	عادس حواحه سرحوحه کلان حوبیاری	۴۳۷	صاحب سک
۹۲، ۶۴	عادی حار	۸۸	صدراء، حکم مسح ابرمان
۱۳۰	عادن حرن	۹۶	صفدر حار - حوش مرخصی حار ۱۳۸
۴۳۷	عارف سر راهد	۲۵۷	صفدر حار، عبدالله حار
۳۰۵	عافل حان	۴۱۳	صفی حار سرادر، ده حعفریگ آم-عحسن
	عبدالحقی ساد مصور ابراسی	۱۶۷	صفی سیرا پسر ساه عباس اول
۳۶۹	عبدالحقی ارمی	۱۹۷	صفی حار ولد امامت حار
	عبدالحالوی برادر راده حواحه شمس الدین	۲۱۳	صفی حار سف حار جهانگیر ساهی
۴۹۱	حوابی	۳۶۷	صفیا، ملازم مهاب حار
۲۵۶	عبدالرحم حامی	۲۴، ۵۱	صلاب حار، پیر حار بسر دولت حار
۱۳	عبدالرحم موبد سیگ		سودی
	عبدالرحم ملک الورای حسرو.		ص
۲۵	عبدالرحم حر، یورباشی		صادیلسیوسی، مصطفی حار ارسادات
۱۲	عبدالرحم حان حاتن، سیرا	۱۵۹	سفی
۵۵۳	عبدالرحم حواحه ولد کلان خواحه		ط
۸۵	عبدالرحم سربیت حار		طالا، ملک الشعرا دربار جهانگیر شاه،
۱۳۴	عبدالرحم یورباشی	۳۲۴	طاهر بخشی سکاہ
۶۷	عبدالرحم بحسی احمدان	۲۱۲	طفرول ولد شاه سوارخان
۸۹	عبدالرؤاق بخشی	۳۵۶	جمهورت پسر داسیال
۸	عبدالرزاق معموری	۴۴	ط
۱۰۱	عبدالسبحان سرادر حاعمال		طاهر سک، محلص حان
۳۰۲	عبدالساز		طفر حار سر رس حار کوکه
۴۶۳	عبدالسلام سارهه		طفر حار حواحه حسن الله
۱۲۱	عبدالسلام پسر معظم حان		طهر الدس محمد باپر شاه
۲۴	عبدالصمد شریین قلم	۸۵	ع
۴۹۱	عبدالصمد بواسه شیخ چاد مخم	۵۹	عادد حان، سحسی
۲۵۲	عبدالعریب حار بخشیدی	۴۷۴	
۲۹۲	عبدالعریب فرساده شاه حرم	۶۳	
۱۳	عبدالعی شبح		
۱۶۱	عبدالعفور		
۲۱۰	عبدالکریم معموری	۴۶۳، ۱۸۷	

۱۹	علی اصرار هه سیف حان	عبداللطیف ر حاکم راده های گحراب
۲۹۹	علی اکبر حراج	۲۱۶، ۹۸
۶۴	علی حان کرد (کرور) سوی حان	عبدالله سرا فرار حان
۱۷۸	علی حان ساری صرب حان	عبدالله بسر حکیم سورالدنس سهراسی
۴۶۵	علی شر	عبدالله حان پادشاه سوران
۲۰۱، ۸۴	علی علی سگ درمن	عبدالله حان اورسک
۳۷۵	علم الدنس، علم الدنس	عبدالله حب ماوراء الیه
۱۸۴	عنی محمد ولد سف حان ساره	عبدالله حان فیروز چنگ
۱۲۵	عنی مردان حان سهدر	عبدالله حان حاکم مالوه
۳۲۴	علی ملک کشمیری	عبدالله حان سر حان اعظم
۵۲	عمر حان نوی، حد صلاط حان	عبدالله حان صدر حان
۶۳	عمر سیح گورکان	عبداللطیف فوش سگی
۲۲۲	عمد شه گحراسی دلاور حان	عبداللطیف ولد سفی حان
۹۲۰	عیات الله	عبدالمؤمن حان بسر عبد الله حان
۹۲	عیات حان	عبدالرسی
۴۶۵	عصر حبیبی	عبد الوهاب پسر حکم علی
۱۷۷، ۱۲۵	عسر	عثمان حان افعان
۳۹۴	عورت رمای	عحایب دس، کلیان حام سد
۱۱۵	عسی (ع)	عرب حان حاکم حلال آداد
۲۶۷	عسی سگ	عرب حوا فی مشرف فیض حانه
ع		
۹۵	عاری سگ حد مکار	عرب الله
۱۰۱	عارض حان بد حبیبی	عرب حان
۲۰۱	عارض حان حالوری	عرب حان حالوری
۱۰۰	غرسی حان	عرب کوکه، مسرا
۱۷	عيات الدین علی یعقوب حان فرویبی مورخ	عرب الله ولد سویف حان
۳۷۸	عيات الدین (سوکار اراد حان)	عصہ الدولہ مرحوم الدنس حسین اسحو
۲۲۲	عيات الدین حلحی، سلطان	عطاط الله حوش مد اسحان
۲۱	عيات الدین علی آصف حان	عططف حا گحراسی
۱۳	عيات سگ اعمد الدوله، ورس	عفید حان، حوا حمید ابراهیم حسین
۹۰	عيات حان	عفید حان، مسرا حعفر

		ق		
۲۹۵	فاسم برادر راده مغرب خان	۹۹	عثاث رسخانی	
۲۷۸	فاسم سگ، ایلچی اسران	۳۰۶	عرب خان	
۴۱۴	فاسم سگ	۳۵۲	عرب خان حاکم اور گنج	
۴۲	فاسم سگ، حوبش شاه بیگ خان	۱۴	عمر سگ کانسی	
				ف
۸۴	فاسم خان، برادر اسلام خان	۳۰۸	قارون خلیفه دوم	
۴۵	فاسم خان، پدر هاشم خان	۴۶۸	عاصل سگ. سخنی صوبه پیحاب	
۲۱	فاسم علی دیاب خان	۳۷۷	عاصل سگ اسلجی ایران	
۲۵۰	فاصی ساربد	۱۹۵	عاصل خان آفا افضل	
۶۱	فاصی عارف	۷۱	فتح الله سر حکیم ابوالفتح	
۴۲۶	فاصی عبد العزیز	۴۱۰	فتح بوری میرزا بدیع لرمان	
۶۵، ۴۴	فاصی عرب الله	۳۰۹	فتح الله شرسخی، خواحه	
۳۷۸	فاصی صبر سرهان پوری	۱۷۸	فتح حسگ، ابراهیم خان	
۶۵	فاصی سورالدین	۵۰۱	فتح خان ولد عشر	
۳۴۶	فاصی سورالله شوشتری	۹۳، ۷۵	عادی خان سلیمان بیگ	
۹۲	فیباخای خان	۲۲۰	عادی خان هدات الله حشی	
۱۸۲	قدم آفریدی، بگانه بیگکاله	۴۰۳، ۳۹۱	عادی خان میرنورک	
۲۲۸	فدوس خان	۲۶	مرح خان، علام	
۴۳، ۴۲	فرابیگ، فراخان	۳۰۵	مراست خان، خواحه سرا	
۶۵	فراجه سگ (هراره)	۹۱	مرح بیگ مصور	
۶۵	فراجه خان	۴	مردوس مکانی، سامر	
۱۱	فراخان ترکمان	۲۷۶	مردوسی، شاعر	
۱۹۸	قرابساول	۱۹، ۹۶، ۹۵	فرهاد خان	
۱۶۴	قریباشخان	۲۰۰، ۱۳۱	فریدون خان بولاں حنائی	
۱۸	قطب ارسلارمان امیر الامرا	۴۸۷	قصیح خان محلسی	
۹۹	قطب، مرد محبوی	۸۶	عیاسی، بابا	
۸۲، ۵۵، ۴۵، ۴۴	قطب الدین خان کوکه	۴۶۸	صہیم علام حاسخان	
	قطب الدین محمد سلطان احمد	۵۱۱، ۴۸۷	فیروز خان خواحه سرا	
۲۳۹	باسی شهر احمدآباد	۱۷۷	میرور	
۴۴۵	درکودکی	۵۰۵	صیور حسگ، عبدالله خان	
۲۳۹	قطب الدین محمد گرانی	۸۹		

۲۱	کلیان، پسر احمد سکرما حسب	۱۸۹	قطع الملک
۳۶۹	کلیان آنگر	۱۴۸، ۲۴۰	قطع بیگ ار همراهیان عاری حان
۱۸۴	کلیان حسملمری	۴۲	فلیخ حان
۲۲۸	کسان رای اکسروی	۲۰۱، ۱۳۱	فلیخ حان
۲۱۳	کسان عحاب دس	۳۰، ۱۳	فلیخ حان اکبرشاھی
۴۳	کمال	۳۰۹	فلیخ محمد حان
۱۶۹	کمال الدین ولد شیرخان		فخرخان سیره صریعہ اللطف عروسی
۱۱۲	کمال الدین بادگار عسو	۲۵۱، ۹۸	
۱۰۶	کمال سگ مرول	۳۲۴	عواام
۴۹	کمال خودھری	۲۷۸	فیام حار فراول سیگی
۸۳	کمال حان	۴۵	قلم حان
۲۳۲	کمان حان عراول، شکارخان	۱۲۲	قبم پسر شاه محمد عبد حارنی
۹۸	کمحکمہ	۲	قبصره یزدم
۴۶۴	کنگ (گنگ)		ک
۲۳۵	کسور سکه، راحه تسووار		کامل حان
۵۶	کسور کنون	۱۳۶	کامکار مدن پسر سردار حان
۴۳	کوکب پسر فصرخان	۴۷۶	کانگو ھدوئی
۳۶۸	کوک حان	۲۷۷	کبیر شحاع محار
۴۱۶	کسهرداس سرادر سدر	۱۷	کرد علی میرحری
۱۸۵	کشور، که سور (کپسور)، رای	۲۲۴	کرم الله ود عی مردان سهادر
۱۱	کسودا من وند رای کله	۲۰۵	کرم حسد (پسر حکاھه)
۲۱۴، ۱۱۳	کشودا من مارو	۸۹	کرم سین راهور
۴۹	کیس، داماد کمان خودھری	۱۶۵	کرمی (سگم) رن حها نگر
	گ		کرن، کشور پسر رامرسکه
	گحب حان، سارو ھے فیحانہ	۱۵۵، ۴۳۰، ۱۵	کرن سرادر راده کس سگه
۹۰	گحب سکه پسر راحه سورج سکه	۱۶۵	کشن حذر رخه سگرکوب
۴۲	گدا عسی	۱۰۹	کشن دامن، راحه مصرف فلخانه
۴۰	گردھرولد رای سائی کھبواھه	۱۲۸	کشن سکه راحه
۱۹۷	گیچ کنه، حادم	۲۰۳، ۷۴	کشورخان سنج ابراهیم کوکه
۴۱۶	گسھر	۸۲	کشورخان ولد قطب الدین کوکه
۲۱۰	گسائیں حدروپ، سرم	۴۱۵	کفایت حسن مقدم، سحسی گھرب

۲۰۷	ماش، آهنگ	۳۶۴	گنگ (کنگ)
	مان سگه پسراو ب نکر	۱۶۵	گوئداس، وکیل راحمہ کش سگہ
۲۶۴	صارخان افغان	۱۶۶	گوبول داس راحیوب
۱۶۸	صارخان شمع حسن روہله	۳۲۴	گوہر حک
۹۱، ۶۷	صارک، خان سروالی		L
	صارک خان شروائی		
۹۰	صارک عرب، حاکم درقول	۲۲۷	لاحسن فاضل
۲۹۵	محب علی پسر باغ خان حکمی	۲۲	(ادله سیگم) سحر اکبر ساه
۳۶۹	محب علی الملحق ابرار		لال کوای (لگوی) بد راحد کلین
۴۰۳	محترم حسن	۴۱۴	ایدر
۳۰۳	محرم خان، حواحد سرا	۳۲	لالہ سگ نا سہ در
۲۰۷	محیثم خان	۸۲	لالہ سگ چہاگر فلی خان
۲۲۲	محسن حواحد ماوای السہری	۱۲۱	لاہوری برید فیض خان
۱۷۷	محل دار دکنی	۳۶۷	لجمی
۲۴۱	محمد پسر سلطان احمد	۲۵۴	لجمی برار راحد ولاب کوج
۴۶۵، ۴۸	محمد امیر	۱۵۰، ۱۳۱	لسکر حن مععد خان
۴۲۵	محمد امیر الدین سر ملام محمد	۲۸۶	لسکر مرکمسیری
۲۱۴	محظوظ خان ملا اسد نصہ خان	۳۲۶	لشکری سر امام ورسی
۲۹۲	محمد، حسین ہمانور	۳۲۵	لطف اللہ
۱۵۶	محمد سگ، ملارم حرم	۳۶۹	عن سگ حدم دار وعده بصر حامہ
۲۲۳، ۲۴	محمد سگ بخشی	۸۶	نعل خان کلاوس
۱۴۷	محمد سعی دیوان سواب	۴۲۷	لنب لنه (عبدالله خان)
۴۱۳	محمد سعی سوری دولت	۱۲۴	لکھمی حمد راحہ کماون
۱۷۵	محمد حسین رادر حواحد جہان	۹۳	لیکوپس
۱۹۱، ۱۳۵	محمد حسین حسینی	۲۴۵	لوسٹہ کامی
۹۱	محمد حسین کاپ	۶۱	بولی ارس مسلمان (اڑاسی)
	محمد حسین سوداگر حارب خان (اڑاسی)		M
۲۰۶			
۲۴۰، ۲۵	محمد حسین سر	۶	مادھو سگہ، راحہ
۲۱۶	محمد خان ناروہی	۳۱۲	مال اسو
۵۲	محمد خان سوری	۱۰	پاسگہ، رحمہ
۵۸	محمد حواہی	۲۰	مال سکہ - بارز
۱۹۰	محمد رساںچی سادعاء	۳۲۹	طریق سگہ سورہ

۴۶۲	محار حان	محمد رضا حاجی
۲۵۰	محلص الله	محمد راهد الحاجی عرب حاکم
۱۸۵، ۸۳	محلص حار ظاهر بیگ سخنی	اور گنج (جنوا)
۴۶۳، ۳۱۶، ۱۶۳	مراد (جبله: مرید)	محمد سعید الله پسر احمد بیگ حاکم کابلی
۳۶۱	مرتضی حار	محمد سلیمان، جهانگر
۴۰	مرتضی حار شیخ فرد	محمد سعید حار سخنی
۱۳۴	مرتضی حار دکنی، وردن حار	محمد فاسی سوداگر ایران
۱۴۴	مرتضی حار حاکم پسحاب	محمد فاسی سگ سرادر محمد حسن حلیبی
۲۲۷	مرتضی نظام اسلک	محمد فاسی حار برادر حوا حکی محمد حسن
۲۱	مرشد فلی سعکنچی	محمد فلی حار سرلاس جعائی
۱۲۲	مرزوت حار ولد افتخار حار	محمد فلی اشار
۴۲، ۴۴	مریم رمای مادر حبهاگیر شاه	محمد فلی سعائی صفاها سی و کیل و مدار
۲۰	مریم مکانی، مادر اکبر شاه	سررا سلیمان
۲۴۸	مسعود پسر احمد بیگ حار	محمد فلی حار سواعی
۳	مسعودین سلطان محمود عرسوی	محمد فلی مادر (عط سه عط الملک)
۸۸	مسعود سگ همدانی سخنی	محمد مراد پسر مقصود مرآ
۳	مسعود سعد سلطان	محمد وفا رحیمه رادان
۸۵	مسح الرمان، حکم صدرا	محمد هادی، سررا
۲۳۵	صاحب سگ	محمد نائی، اسد
۱۶۰	مصطفی سگ الحاجی ایران	محمد سواف فراول
	مصطفی حار حاکم سهید	محمد حبیش حوا حجه ابوالحسن سخنی
۱۵۹	مصطفی حار (سد سارد حاری)	محمد آبدار
۲۴۶	مطفر سررا پسر ساقی بر حار	محمد سکره، سلطان
	مطفر الدولدہ بهادر الصک	محمد سعید
۹۱، ۱۳۵	مطفرحسین سررا پسر سلطان حسین میر ای	محمد سیر ماصر الدین
۲۷۷	(سیدالملک)	محمد حبیش سر رحیم
۳۲۱	مطفر حسن سرور بر حار	محمد حسنی سر رحیم
۲۸۲	مطفر حار اسد حسن	محار سگ، عمومی آصف حار
۴۸۰	مطفر حار مرتضی سخنی	

۲۰۳	ملای روم	۳۰	مطهر گمراہی
۳۲۸	ملا ساه محمد صرخم راح برگ	۲۵۲	معتقدخان حاکم حوانگره
۶۱	ملا صادقی حلواسی	۱۵۰، ۱۳۱	معتقدخان (لیکرجن)
۳۲۴	ملا طالب اصفهانی	۴۰۱، ۳۲۵	محمدخان بحس گری احمدان
۲۲۲	ملا عبدالساز	۲۷	معراجملک ارساداں ناجر
۹۱	ملاعی احمد مهرکن	۸۴	معراجملک حشی
۱۶۵	ملاگداسی دروس کسر	۷۸	معراجملک حاگردار سکور
۴۹۲	ملا محمد سهوی		معزی مک السعرای دربار سلطان سحر
۵۳	ملا محمد حسین کشمیری		
۴۶۵	ملا محمد پدر محمد امساندین	۳۶۹	معصوم، حد مسکار
۴۲۶	ملا محمد لاری، ملا سا و کل عادلخان	۱۸۴	معظم حن
۴۷۷	ملا سرعالی مصور	۷۸، ۴۲	معظم حن، سیح سارند
۸۳	ملا همان سسری (بورج)	۲۱۴، ۲۱۰	معمور حان
۴۳۶	ملیف حان پسر مصرا رسم صفوی	۸۲	مقرب حان
۴۶۵	ملک عمر	۹۶	مقرب حن، سیح حسن سرسنج سهار
۳۰۵	ملک محب اعماں	۱۶۸	۱، معاصرها
۴۶۵، ۴۱	ملک محمد		مقسم ورسر حان
۱۸۵	ملکه حبہا دھر کلیان حلمبری		مقدم (رئیس ده)
۱۸۴	ملکه حبہا رن حبہاگیر ساه		معصود میر آنداز
۱۱	مفسر سگ، عمومی صفح حان	۳۶۵، ۳۸۳	معصود هاسم حان
۴۱۰	مسار حان حاکم آگرہ	۱۷۵	معصود عسی
۲۴۲	تصویر حسینی علام عمر	۳۱۲	معصود حان
۴۱۰	تصویر حان فریگی		معتم ولد مهر رکان دار بدرز حسرو
۱۲۱	تمیر بسر عنیما اعماں		۱۸۲، معتم کفاب حان حسی
۳۱۸	تصویر عاش، اسد سادر العصری		معتم حان
۷۸	تصویر برادر راده، وربراملک	۱۱۰	مکبوب حان، داروغہ کتابخانہ
۸	معتم خان حاصمان	۱۸۳	مکرم حان و س معظم حان
۱۶۰	میکلی خان	۱۷۲	مکی مریب حن ولد افسخار حان
۴۷۳	مودود بر سر شاه بوار حان	۲۱۵	ملا اسas فصہ حان، مخصوص طحان
۸۱	مودود بر علام شاه عباس	۲۷۳	ملا اسری ماور اسہری
۱۱	مودود رای ار فوم کھبواہ	۹۲	ملا حسائی (ملا حسائی)
۱۲	مودود راجہ بدرا حکب کسانیں	۹۱	ملا روزبهان (رورما)

۷۵	میر حسین	موسی حامی
۲۰۳	میر حنفی اللہ بسر عصدا الدولہ	مومنا عصدا الرحمن حامی
	سر حلیل اللہ پسر میر غیاث الدین محمد	میر حنفی، حسوبار
۷۵	میر سرائی	مومن نسراوی
۶۴	مرداد	موسی حان آبدار موسی حار
۱۲۰	میر مراد	مومن سوکلار هروی
۲۷، ۱۲	میر رضا سروواری	میر ناصر احسن
۲۰۶	میر رضی برادر راده هفت حان	موسی حان سرمههرجان
۳۳۹	میر سید علی همدانی	موسی ابرسان
	میر سرف وکل قطب الملک (سرسرف)	مومن داں، میر راحد سکرما حبیب سوان
۲۸۷	میر سرف دیوان سیوان	۸۸، ۶۶
۳۶۷	میر سرف برادر راده صرف اصل	میر حان ازمه سگ) سر عبور سگ
۹۲	میر شریف آملی	کاسی
۵۳	میر صاحب الدین فروی مصطفی حان	پهادیو
۱۵	میر طہر الدین سیرہ میر مراد	میراسگه سرہ راحه ماسگه
۲۹۵	میر عبد اللہ	مهرحس
۱۰۹	میر عبد اللطیف سعی فروی	میر عصل رکاندار
۱۵۰	میر عبد الوہاب، دیوان	میر سعاد، بیشروحان
۳۶۹	میر علی اصغر موسوی	مهدی آنک پسر سهرام نارک
۲۵۱	میر علی اکبر	میرالسا، سورجہر سکم
۲۸	میر علی اکبر موسوی	میر علی سولاس و سوہنودون حان سولاس
۹۶	میر عنی مصوص	۷۰۰، ۱۵۲
	میرعشت الدین محمد میر مراد ولادشاه	میر ابو سعید
۷۵	معتم اللہ	میراسو دیاری حان صراوی الصایح حان
۹۲	میر فاضل برادر راده سرف	میراں سدر جہان
۱۲۰	میر فاضل ولد میر مراد	میر سرکہ سخاری
۵۴	میر غلام الدین کروری	میر حنفی از دین حسین اسحاقی
	میر غلام الدین حواوی	میر محمد سعد احسن سیاهاسی
۲۵۵	میر محمد امین فاطمہ سالار	۱۶۴
۲۱۴	میر محمود سردوس	میر محمد اندون سر میر حمال الدین
۱۲	میر محمد رضا سروواری	حسن سخو
		میر حار منکس
۸۳		۲۷۸
۲۰۳		
۲۶۱		
۳۷۲		
۴۶۰		
۴۴۵		
۷۷		
۳۰۵، ۸۳		
۳۸۹		

سررا حن حماں اتالیق حبائشہ شاہ	۱۳	سرمقل دوحدار سبل
سررا دکی، شاہ سوار حن سر سیرا	۷۷	سرمقل کروڑی
۲۷۰ رسم صفوی	۴۸۷	سر مصور دخنی
۱۵۱ سیرا راحہ سہا وسگہ	۱۷۲	سر سرن (عمر امید وسی)
۱۲۸ سیرا رسم پس سیرا سلطان حسن صفوی	۱۲۱	سر سیران پس سلطان حو حہ
۴۲۶ سیرا رستم	۱۷۳	سر نعمت اللہ (کرمائی)
۱۳ سیرا سلطان حسن صفوی	۴۶۳ - ۴۴۵	سرک حلاز
۶۹ سیرا سلطان بسیر سیرا شاہرج	۱۶۷	سرک حسن حوس حوا حمس الدین
۱۶ سیرا سلطان ابوسعبد	۲۴	سرک معن بحسی
۱۶ سیرا سلیمان حاکم بدھنار	۶۲	سررا ابر هم حس
۶۴ سیرا سحر ہزارہ سیرا ناشی	۱۶۸	سررا بودھن ح ساریاہ
۶۵ سیرا ادمان ہزارہ	۳۵۲	سررا الع سک س سیرا شاہرج
۶۹، ۱۶ سیرا شاہرج سیرہ سیرا سلطان حاکم بدھنار	۸۳	سررا الع گورکار
۴۰۷ سیرا شرف الدین کاسعری	۶۴	سررا الع حاد ماسی احمد صا (ع)
۲۶، ۲۵ سیرا سیر کوکلیاں حان اعظم	۴۷۷	سررا اسی سدار ہر راہ
۲۸، ۱۵ سیرا علی اکبر شاہی	۲۴۷	سررا ناہر سر مد سر جلی
۴۵، ۴۴ سیرا علی سیگ حاکم کنصر	۲۴۷	سررا ناہی
۱۲۸ سیرا عسی سر حان	۸۸	سررا سر حور، ارجان عالم پرسند لرحم
۱۲۷، ۴۲، ۱۲ سیرا ساری سر حان	۴۰۱	ولدی
۶۷ سیرا فردون سر لاس	۲۲۷	سررا سک طریل سی
۲۴۴ سیرا فاضل	۴۵۰	سررا سر حان
۴۰ سیرا کمران سر ساریاہ	۶۹، ۳۷	سررا عفر، حب حا
۱۶ سیرا کوکہ، سیر عرب کوکہ	۲۴۲	سررا حس سر سیرا شاہرج
۲۸۳ سیرا محمد بسرا فضل حان	۲۴۷، ۵۰	سررا حاسنی سیگ سر حان
۲۸۳ سر محمد افضل حان	۴۵۰	سررا حمفر بیگ سف حان
۲۶ سیرا محمد حسین	۳۲۷	سررا حسن سر سیرا رسم
۲۴۵ سیرا محمد معموری	۱۲۸	سررا حسن صبوی
۲۴۰ سیرا محمد حکیم، عم حبائشہ	۳۲	سررا حسن سر سیرا شاہرج
۱۸۰ سیرا مراد السعاب حان سر سیرا رسم	۲۱۴	سررا حسن کفاس حان
۱۷۵ سیرا والی	۴۰۲	سررا حان ود رس حان
۳۰۸	۲۴۵	سررا حان حنف سرام حان

۲۴۰	سطام الدین احمد سخنی اکبری	۴۷۲	نصراء مسحیر
۱۷۶	سطام الدین خان		نصراء ولی حاں
۱۲۵	سطام المیک (سطام الملکہ)	۶۳، ۲۹	نصراء هدال
۲۹۲	سطامی، شاعر	۳۵۹	نصراء سوسف خان حاکم کشمیر
۴۶۳، ۳۷۸	طرسگ ملارم حرم	۲۰	نصراء سوسف خان
۲۳	ظر حوی	۲۲۴	مسان شیخ محمد مر (لاہوری)
۱۰۸	طیری سشاوری	۲۳۸	مسان وحیہ الدین
۷۲	بغدی سگ		ن
۱۵۵	تعبد خان پسر مرعد السطیف		ناد علی مدائی
۱۷	تعیب خان عیاں الدین عیی	۱۶۲	ناصر الدین حلحی ولد سلطان عیاں الدین
۲۸	سدکور		حسین
۴۸	سدکور، سدمدھکر، سدکور	۲۰۱	ماہر خان پسر خان حهای
۱۳۵	سوارش خان سر سعد خان	۴۱۳، ۱۶۹	سو، سو مظفر خان
۲۵۳	سوارش خان سر معمد خان	۲۴۴	سهم راحہ مسحیہولی
۶۵	سوب خان علی خان کرد کور	۳۰۳، ۴۶	حبیتالسیا، سگم
۴۱۰	سوب خان دکی سرا در مصور خان برگی	۴۵۴	در محمد والی سلح
۲	سور الدین حهایگر	۴۶۶	سراس داں راہور
۳۶	سور الدین فٹی کوتوال	۳۸۳	سراس داں کھھواہ
۱۸۲	سورا دین عیی مہمادار سنجیان	۸۴	سرسگد سدسه، راحہ
۴۶۳	سورا سہ سرا دادہ	۱۵	سم سہاڑ
۳۶۵	سورا سہ کرکاو سرف خان	۲۹۵، ۸۸	بصریتہ خان
۲۱	سورا شس سر ساں الدین ملی آصف خان	۹۵	صرائیل شریعہ حی
۱۵۱	سور حهای سگم پس حبیب گیر ساه	۳۳۶	صرائیل عرب
۱۱۶	سور سی در من	۱۸۶	صرب خان علی خن سیاری
۵۱۰	سور محل سور حهای سگم ۱۸۱، ۱۸۱	۳۷۷	صرب خان معرف ود سہدر نصک
۱۹۳	بول	۸۸	صرائیل حاکم اسپیول
		۲۰۷	صرائیل س سلطان عیاں الدین بصر
	و		سطم کاسدار اکبر ساه
۲۳۸	وحیہ الدین، مسان	۱۳	سطم ادنس اوسا
۱۵۵	ورا (وری) ا	۹۷	صم لدنس سلطان امثاب
۱۵۶	وری، سدر سورب	۴۴	سطام سراری فصہ حویں

۲۸۹	همسر دو رای حاکم رنسهور	۷۷	ورسال‌الملک، سخنی
۲۹	هدال میرزا	۱۳	وربرخان دیوان بروبر
۳۰۳	هرمند فریگی	۳۴، ۱۳	وربرال‌مالک
	هوشگ اگرام‌حاج ولد اسلام حاج	۱۲۲	وربری (وررا ورری) حاکم گوهه
۳۱۵	هوشگ اگرام‌حاج ولد اسلام حاج	۱۱	وربر حمیل
۴۳	هوشگ پسر داسال	۳۵۲	وربرخان معجم
۲۲۲	هوشگ بسر دلاورخان حاکم مالوه	۲۶۴	وصال سگ فرساده ایران
۳۷۳	هوشگ	۱۶۰	وفادرخان
۴۹۶	هوسار حاج	۴۱۳	وفادرخانه سرای لعس الله
۳۳۴	هسب حاج سرادر دلاورخان کاکر	۱۲۱	ولی سرادر عثمان اعماق (ستگله)
۲۲	همون بعال (همیوبعال)	۲۲۴	ولی سیگ
۲۳	هموی بعال	۳۹۷	ولی سگ الملحی ایران
	ی	۱۶	ولی حاج، ولی محمد حاج
۲۱۶	بادگار سگ	۶۸	ولی محمد حاج، والی سوران
	بادگار حسن مورسگی، قورجی، ووسیگی		ه
۲۲۹		۴۲۳	هارون الرشد
۹۴	بادگار، خواجه، سمرندی	۱۸۲	هارون، حد، سرادر قدم
۱۳۵	بادگار علی سلطان البحی ایران		هادی سرادر هارون‌الرشد حلیمه عاسی
۱۸۴	بارسیگ برادر راده حمد فاسم کوکه	۴۳۳	
۱۷۷	ساقوت حاج	۴۵	هاسم حن سرفاسم حان
۴۷۴	ساقوت حاج حشی		هاسم حان حوسی (هاسم سگ حوسی،
۳۰	سم سپادر اورسک	۱۴۷	حسارخان) فوحد رضوان
۳۱۲	سردانی	۲۰۱	هاسم دندی، خواجه
۳۳۲	بعوب ولد یوسف حاج کسری	۳۸۳	هاشم حان، معصومد. سرادره فاسم حان
۱۳۸	بعوب حاج بدحشی	۱۹۵	هدایت الله میرسوکی
۳۱۲	عقوب سگ پسر حاج دوران	۱۵۵	هر، اس حباهه، اماللو حک سگه
۲۱۲	بعوب خان	۱۷۶	
۲۲	عمائی	۳۰	هردی سرائی هاده
۸۴	یوسف‌حاج بسر حسن حان تکریه	۳۷۴	هرمز، سرمه میرزا محمد حکم
۲۲۲	۱۴۵	۲۶	هرازو دامای علم شاه بیسی
۹۳	یوسف حان سارهه	۸۴	هربرخان
۶۰	یوسف رئی اعماقی	۳۱۶، ۳۹	هلال‌حاج
۹۶	یوسف پیغمبر	۲۲۰، ۱۲	همایون ساه بدر اکبر شاه
۴۶۶	بلسک سون اورسک سپه‌سالار	۲۲۷	همت حان (الله سار کوکه)
	یوسف سگ رسم حان بدحشی		همت حن

## قیمت اساقی عاکر

۳۱۵	آنکه روم	۱	
۳۶	آنوه سرانی	۶۱	۱۰۰
۴۴۲	آنمر	۲۲۳	۱۰۰
۸۵	آنسر	۱۵۵	۱۰۰
	الف	۳۵	۱۰۰
		۴۷	۱۰۰
۳۴۲	آنک	۱۹۷	۱۰۰
۴۳۰	آنوه	۷۸	۱۰۰
۴۸۱	آنسوره	۳۷	۱۰۰
۵۹	آنک، خلخله	۶	۱۰۰
۴۶۹	آنک سارس	۱۹۷	۱۰۰
۲۰	احمر	۷۸۴	۱۰۰
۵۰۸	اح	۴۲۶ ۴۸۱	۱۰۰
۹۳	احسن	۲۸۱	۱۰۰
۹۶	احسنه (اوحسنه)	۱۹۹	۱۰۰
۳۵۵	احبیول، جسمه	۱۱۳	۱۰۰
۲۹ ، ۵۴	احمد آزاد	۵۰	۱۰۰
۱۰۴ ۲۱ ، ۲۰	احمد بیگر	۱۱۲	۱۰۰
۱۲۷	اد سور	۲۷	۱۰۰
۳۲۲	ادهارو	۳۴ ۰ ۱	۱۰۰
۱۶۷	اردیل	۳۳۴	۱۰۰

۵۰۸	اوچه	۳۹۴	اربعده (اربعده)
۲۱۴ ، ۹۸	اووه (لکھسو علی)	۱۲۵	اسپهان (اسپهان)
۱۲۷	اوڈی سور	۶۷	اسالف سو، مک کامل
۱۱۵ ، ۴۶	اوڈسے	۸۸ ، ۱۲۵	اسپول
۶۲	اوره، ساع	۲۳۷	اسپہن گری
۳۵۲	اورگنج		اسلام آناد
۳۹۶ ، ۵۶	اولر (اھر : اوھر ، الر)	۲۷ ، ۲۰	اسیر، آسر
۶۴	اولنگ سورب حالاک	۲۵۶ ، ۱۱۲	اصفہان، صفاہان
۲۴۳	اندر	۴۴۲	کراپ (کراپ)
۸۷ ، ۱۲۵ ، ۲۸ ، ۰۲	اپران	۲۲۱	اکرسور
۳۵۵	اسح، حسمہ	۴۶۲	اکرسکر
۲۷۷	اپہ		اکورہ
۲۷۳	اپرک	۴۳۶	الج بور
		۱۰۲	الور
	ب		
۵۸	بانا ساری، گدر	۳۷۲	آنے سوغاں، کوہ
۲۳۹	بانا حسن اندال	۷۱ ، ۹ ، ۱۲۶	الله آناس (الله آناس)
۲۷	بانره	۱۹۸	الله آناد
۲۳۹	ساحر	۳۹۶	امحار
۴۹۱ ، ۰۲	سارخه	۴۰۲ ۵۹	امرکوب
۶۰	ساره	۷۰۰	اہوہنی
۸۳	ساره، فلعہ	۲۶۵ ۱۳۶	اسپا
۲۳۲	ساره، سرای	۱۹۴ ۱۷۰	انن آناد ررو - س
۳۵ ، ۲۳۰	ساره مونہ، مرصع	۱۵۱	انساکر، نال
۹۵ ، ۱۳۲	ساري، سرگه	۳۵۶	اسنه
۲۳۹	ساریه		اسپر
۲۹۸	ساع سوسان سرا		اسپائے حسمہ
۶۱	ساع جھار آرا	۱۹۷	اندوز
۵۸	ساع دل آرم	۴۸۴	انکوہ
۷۳ ، ۰۲	ساع دل آمیر	۲۰۱ ، ۶۵	اواسر، کوہ در افغانستان
۱۳۷	ساع دھرہ	۹۲	اوچمن (سیچو جوئکوہی)

۴۱۴		ستوه	۴۷	ساع رام . اس
۷۶		سحود (وسواد)	۶۳	ساع ساه سحن
۱۹۹		سچهاری	۶۰	ساع سردارجان
		سخارا	۳۰۹	ساع سرهند
۱۳		سدھستان		ساع سلطان احمد (در کھسات)
۲۵۳		سدر واله، بال	۳۴۰ ، ۶۲	ساع شهر آر
۲۲۲		سدور	۶۲	ساع صورت حائے در کابل
۲۰		سرا	۱۰۷ . ۸	ساع عبدالرؤوف معموری
		سراکر	۳۴۸	ساع عشرت افر
۱۹۶		سردر	۶۳	ساع فرج بخش
۲۳۶		برده	۲۷۷	ساع کانگو
۶۶	سردوان . درسکال عربی (هد)	(هد)	۲۲۲	ساع کلاسور
۲۵۱		سروح		ساع گل اعتمان
۴۱۴ ۲۴۵		سروده	۹۵ ، ۱۳۲	ساع مذاکر
۱۹۷		سرورا	۳۶۱	ساع موئمن عسو سار در لاہور
۲۸		سرهابور	۶۲	ساع مہاب
		سرهانہ		ساع مهدی فاسم
۶۰		سسول	۴۰	ساع سپرہ کامران
۲۲۰		سعداد	۳۴۳	ساع سور امرا
۲۲۲ ، ۱۹۹		سکلامہ	۲۴۷	ساع جہے یکشہ
۲۴۲		بکھر	۳۶۹	ساع سورا شان برل آججون
۴۲۷		سلی	۲۹۹	ساع سور سرل
۲۲۳	بسار (سہیمار)		۷۲	ساع سیمه
۹۴ ، ۴۸		بسح	۷۲	ساع وفا
۲۰۷		بوجبور		ساکور (باکھور)
۱۹۵		بیودہ	۱۷۷	سالابور
۵۰۵		بلبلہ	۶۸	سالاحصار
۵۵		بھیور در کشمیر	۴۳۶ ، ۱۰۲	سالاگھات ، سالاگھاں
۸۲		بیادر مرگ	۶۸	سامیان ، سردیک کابل
۳۱۷		بیدراس		سان پور
۲۵۱		سدر داں	۱۹۹	ساسوالہ
۱۲۲		سدر سور	۲۸۷	سان گنگا
۲۵۱		سدر کوکہ		ساور (ساور - ساور)

۶۴	سی سی ماهرو	۱۲۲	سدر گووه
۴۲۲ ، ۱۵۴ ، ۱۰۲	سحبور	۸۲	سدر کهنساب
۲۵۰ ، ۵۱	سیدر	۲۲۳	سدر موحا
۴۲۲	سر، موضع	۴۸	سدیله
۲۲۹	سریاک	۱۱۸ ، ۴۸	سکاله
۴۲۲	سره	۳۱۴ ، ۷۴	سگش
	سکار	۳۷	سپره (سرله)
۵۰۸ ، ۳۵۸	سرم گله	۲۲۱	سوریه در سپهل
۱۹۹	سل، موضع (لسی)	۲۰۰	سول گهری
۳۳۰	سم درگ	۲۸ ، ۹	سهار
	ب	۱۹۶	سهارسو
		۳۲۶	سہب (دریا)
۲۸ ، ۳۱۸	بانم (برودگاه دهلي علی)	۴۱۶	سہراج
۱۹۸	پالر	۵۰۵	سہرجی
	پام بور (پاسیور)	۴۰	سہروال
۲۳	پائی پت	۲۵۱	سہروج
۴۳۷	پہلی (طلبلی)	۴۱۶	سہروچ
۲۳۶ ، ۷	پیلاڈ	۱۴۱	سہش آناد محل رومہ اکبر ساه
۲۵	بس	۸۷ ، ۵۲ ، ۱۲۹ ، ۱۲۷	سہکر
۶۷	سے	۵۷	سہکرا، سہکرہ، دہ
۴۱۴	پوہ	۳۸۵	سہلوان درسزدگی سما محل
	بہار	۳۳۹	سہمر (سہمر)
۶۰	پرشاور (پشاور علی)	۳۲۴ ، ۵	سہدرکوہ
۶۴	پرگہ شور	۶۷	سہدرہ درسزدگی اللہ آند
	پستہ		بہکار
۵۷	پکہ	۵۷	بھوگبالان
۳۲۶ ، ۵۵	پکلی (دهمنور)	۲۲۲	بھول باس (ملیاں)
۱۸۳	پکانہ سکانہ	۲۸۷	بھون (موضع)، سخانہ
۳۷	پل، گوسدوال	۱۹۹	سہیمه، دریا
۶۰	پل مسان، در کابل		بیماری، آب
۳۴	پلول در سرزدگی دهلي	۲۹۲ ، ۱۴۲	بیانہ
۱۰۰	پین بین، آب، در شرق پسہ	۳۲۲ ، ۷۲	بیاس
۷۰ ، ۲۳ ، ۸	پیحاب	۴۲	بیاه (دریا)

۲۱۲	سوده، بیگنے	۱۹۶	سینہبرار، دہنی در گسمر
۸۷، ۲۸، ۳	سوران	۱۹۶	سنستان، ۱۱
۳۵۰	سوسی برگ	۳۵۸	پسر
۴۶۹	توس، (آب) : (بولس)	۳۵۸	پوشانہ در کشیر
۱۹۵	سہان محل	۱۴۹	پوسم گدر در حوالی پشور
	شہان صدل	۲۱۲	پوج
۴۰۵	تھاسر	۵۷	پوسوہار
۴۲، ۱۲	تھبہ	۲۴۳	پاک، در کشمیر
۴۶۹	سپرار (طہران)	۳۳۵	پہمڈر کوت
۱۶۹	سپراہ کوب	۲۲۴	پیرینحال
۴۸۲، ۷۴	سپراہ	۶۲	پس سلاع (علعہ)
۵۷	نسہ (پشتہ)	۱۴۹	پٹ، سولاع
۲۴۸	شوہ	۱۳۴	پنگ
	ث	۳۲۰	پیغم درسگ، کوسل
		۵۷	پلٹ
۲۹۳، ۲۳۴	شمرہ		پ
۲۹۴، ۲۳۴	شمرہ		پارابور
		۲۲۲	پارسگر، پار
	ج	۲۲۷	پال نر
۴۹۹، ۲۰	حالساپور	۳۹۶	پالا بیشکر
۲۳۴، ۱۵	حالوب	۱۴۴	پال راحد شودر مل
۲۵۳، ۴	حالود		(پال ہسود،
۲۰۱	حالور، علعہ	۲۵۳	پان فتح سور
۳۷۴	حالدھر		پال کاگر بہ
۲۵۲	حام (در گحراب)	۴۱۳، ۰۴۱	پال صرائ
۱۷۱	حامور	۲۳۵	پاسکی
۲۲۷	حدہ (سدر مکہ)	۱۲۰	پس
۲۰۵	حراب و راسہ	۳۲۱	پسی، در بیان
۶۱	حدگلک		پوگی
۶۰	حلال آباد	۲۵۵	پرساؤنی
۶۷	حلگہ سعد سک	۲۳۷	پرسی
۲۳۴	حلود	۱۱۴	پلوارہ
۲۲۱	حملہ، چور	۳۸۵	

۶۴۰۶۱	چکری، ڈ	۶۰	حمرود
۴۸۵۰۳۹	جباب (دریا)	۳	حمسه، حمسا، دریا
۲۵	چمار، فلٹے	۳۲۵، ۶	حو
۱۹۷	چیبل، دریا	۴۷۷	حیکرھسی
۲۵۰۵۴۰۴۹	چند لہ، حدال	۴۹۵	حودہ، پور
۲۲۳	حیدر کوہ	۴۴۴	حوالاپور
۲	چمدیری	۲۹۳	حوس
۳۶۱	جوک ہی		حوالاگرہ
۴۶۳	جوسایپور، گذر	۱۲۴، ۸۹، ۸۲	جوسپور
۱۹۵	جوسم	۱۳۶، ۱۰۷	حوالگر (حوالاگر)
۶۲	چھار ساغ، در کابل	۳۶	حوالار
۳۴۵	چھار درہ (نورپور)	۱۷۱	حوالہ (حوالہ)
۲۱۵	چیراموو (در حوالی آگرہ)	۴۰۹	حہاسہ، موصع
۵۰۱	چیرائی	۴۹۷	حہاںگیر آباد
۱۹۷	چیله ملمہ، پیله	۵۲	حہاںگیرپور
		۲۳۹	حہسود
	ح		حہیم آباد
		۴۴۴	حہوی
۱۴۶	حافظ حمال، حشمه	۲۹	حی پال۔ در هفت کروہی لاہور
۶۷	حاجی پور	۲۲۲	حبت پور در حوالی مادو
۲۰۵	حاصل پور	۱۸۵	حسلصر
۱۹۸	حاردوہا		
۵۴	حافص آباد		ح
۴۶۵	حبش	۱۹۸	جاردوہا
۵۸	حسن ابدال	۵۰۱، ۲۲۳	چاہیسر
۶۷	حصار	۱۱۸	چاکام۔ در سنگلادش
۴۴۸	حصار، سرکار	۵۱۲	چاندور
۴۴۸	حصار، فلٹے	۲۳۶	چرسما
۷۶	حصار، قبروہ	۱۹۳	چوبڑہ کوتولی
۱۶۰	حلب	۱۴۲، ۲۲	چتور
۲۲۲	حلوب	۱۷۶	چوہجی، چرخ
۲۶۳	حوم شمسی	۱۵۸، ۹	چشمہ سور
۲۴۳	حوالی سکندرہ	۶۱	حگلک

۲۲۶ ، ۵۴	دریای سه	۶۵	حوبیلی گوآلیار
۲	دریای حما	۷۶	حوبیلی اوخین
۲۲۷	دریای شور	۹۳	حوبزه (در ایران)
۲۲۷	دریای عمان		خ
۵۹	دریای کامه		
۲۸۲	دریای گنگ	۳۵۸	جان پور
۲۲۲	دریای گوندوال	۴۵۰ ، ۲۷	حادیس
۲۶۱ ، ۲	دریای لاهور	۷۶	خانه کفه
۲۴۸	دریای محمودآباد	۴۲ ، ۳	حراسان
۲۴۲	دریای مرزو	۵۸	حرسره ، موصع
۲۲۴	دریای مهی	۷۷ ، ۳	حضرآباد
۹۰	دزهول ، در ایران	۵۴	حوالص بور
۷۲	دشت ارده سزدیک حلال آباد	۱۲۲	حوبره
۱۲	دکن (صومه)	۲۲۷	حورده
۲۲۴	دکا (دیکان)	۳۱۲	حوش آب ، پرگنه
۹۵ ، ۶	دکه	۱۹۶	خوش سال
۲۴۲ ، ۳	دل ، کول	۶۴	حیابان کابل
۵۶	دمتور	۶۰	حیبر ، کوبل
۶۹	دوآبه		حیر ، دردکن
۲۲۴	دوحد ، پرگنه	۱۹۹	حیرآباد
۱۲۵ ، ۶۰	دولت آباد ، سرای		د
۴۷۲ ، ۲۰۵	دولت آباد ، ملعه		
۲۰۱	ده فاصیان در سواحل اوخین	۲۵۰	دال
۱۱۹	دهاکه (داکا) . سگلادن	۱۲۴	دار حلیگ . در دامنه هیمالیا
۱۹۹	دهار	۱۹۴	داسه والی
۲۲۴	دهاوله	۱۶۴	داسه و کاسه ، پرگنه
۱۷۱ ، ۲	دهبید	۱۴۸	داود کمیره
۴۴	دهره	۲۳۶	داهوت ، دوحد
۲۲	دهکه		داهود
۲۲۰	دهلی	۲۹۳	دايرمو
۲۵۳ ، ۳	دهود	۴۲۳	دخله
۳۹۴	دهولپور	۳۸۲ ، ۸	درگاههون
۲۲۶ ، ۵۵	دهصور	۲۹۵ ، ۶	دره لار

۵۶	رهتاس، قلعه در بهار	۶۳، ۴	دهنه
	رهساس در پسحاب	۲۰۵	دیبال بور در شرق احمدیر
۲۲۴	رباو	۱۹۴	دیال بور بیریه
۲۲۳	ریوند	۳۳۴	دیسو
	ر	۲۲۲	دیکنان در نزدیکی مالوه
۱۵۴	زمین داور	۱۹۵	دیواری در نزدیکی احمدیر
۱۵۳	ریزآباد	۴۷۹	دیوگام
۵۶	ربس سکا	۴۷۶	دیولکام
	س		د
۲۴۶	سایرسی، دریا	۳۶۰، ۵۰۸	راحر
۴۸۰، ۲۰۵	سارگیور		راکس پهاری
۲۱۰	ساروالی	۱۹۵	رامسر
۲۲۵، ۱۹۷	سایر	۲۸۳، ۲۳۴	رام گره
۳۶۸	ساپهر	۵۸	راول بدی
۶۰	ساول	۲۴۵	راول بوره
۲۹۳، ۲۰۲	سیرا، آ-	۱۳۴	راوی، دریای
۲۵۶	سحارا	۴۱۶	راسن
۸۲	سراندیب	۱۶۹، ۱۱۰	رته سور، رته سور
۲۷	سرای قاصی علی	۳۰۹	رت بور
۷۲	سرای کوره		رجیم آباد
۲۴	سرای سریله	۱۹۷، ۱۸	ردوها
۶۱	سرخاب	۲۴۳	رسم ساری
۱۹۱	سرکار مقدس حف اسرف	۱۶۷	رشت
۳۰۹، ۱۸۷	سرهد	۲۲۳، ۴	رناد
۲۴	سریله	۲۹۰	رته سور
۲۲۸	سری نگر	۷۹	ریگه، موضع
۲۲۲	سعدل بور	۲۵۳، ۴	رسود
۲۱	سکدره	۱۴۳	روپ هاس (ام آباد)
۲۴۷	سکه ساک	۱۹۸	روپاهمه
۲۷	سلطانیور، دریا	۸۲	روم
۱۹۷، ۳۷	سلطانیور، موضع	۳۴۶	روهن کهبره

۴۰۶، ۳۹	شاه پور ، گدر	۸۶	سلیم در بنگلادش
۲۱۴	شکر دره	۳۲۸	سلیپر
۴۱۲	شلوران ، سبوران	۷۸	سلیم گره
۲۱۱	سکر مالاں . سکرنالاں	۹۴	سمانعہ
۶۳، ۴	سور ، بیرگنہ	۲۸۳، ۱۴	سرمه
۴۷۴	شولاپور	۲۲۴	سرمه
۲۲۴	شہاب الدس پور	۱۴۱، ۱۶	سموکر . سموکرہ ، موضع
۳۰۶	سہرورمار	۱۴۰	سیگار
۲۰۵	سیحوبورہ	۸۴	سیگرام
۹	شرر		سمور
۴۶۷	شرگرہ	۳	سمیلہ ، سمن
۱۱۲	شیروان	۲۸۷، ۰۹۹	سدارہ
	ص	۳۲۹، ۷۴	سود
		۳۱۷	سوداگر ، سوداگر
۲۴۶	صارمی (صارمی)	۳۹	سودھرہ
۲۲۵	صحرا (سہرا)	۲۲۳، ۰۱۴۵	سور ، سدر
۲۵۷	صحاپور ، درہ لار	۸۹	سورہ (حوالگڑھ)
۴۹۳	صفاہان ، اصفہان	۵۰	سوسان
	صورت حامہ ، باع	۵۰۰	سومناں
	ض	۶۶	سوپدار ، درسہار
			سہرا (قصہ)
۶۸	صحابک	۵۰۶	سہدہ
	ط	۳۸۶	سیانبیوں
		۳۸۵	سما محل در سردیکی سہبیوں
	طہران (سہران)	۲۴۲، ۴	سرحر
	ط	۲۸۲، ۳	سمن کھڑہ
		۵۰، ۴۱	سیستان
۲۲۵، ۶	ظرفگر	۲	سکری ، فسحیور
		۲۲۴	سبل گرہ
	ع	۵۰	سوسان (سوسان)
۱۲۶	عادل آباد در حوالی برہاسور	۱۹۹	سووارہ
۲۵۵	عران		س
۲۵۵، ۷۳، ۱۲۵، ۴۱، ۳			
	عرب		
۲۰۵، ۶	عریساں	۱۴۲، ۳۵	شاه آنار

۲۴۵	فلعه موومهری - مودمهری	۶۰	علی مسجد
۲۴۵	فلعه سورپور	۲۳۷	عمان، دربا
۲۴۸	فسیر دیر	۲۲۴، ۵	عیش آناد، باغ
	فیدز		غ
۲۹۰۲۸، ۱۳	قسدھار		غاری پور
۱۸۶، ۱۱۴، ۳۰	میوح	۱۰۳	عرب حبہ
	ک	۶۰	غرسی (عرسین)
۲۸، ۱۲	کامل	۴۶۷	عرسین (عرسی)
۱۹۷	کاڑہ		ف
۱۹۹، ۱۵۳	کارس		
۱۶۴	کاسہ	۲۸۴	فابر
۱۶۸	کاشم	۲۴۳	محببور، شهر
۳۰۵	کاکاپور موضع	۲۹۳	محببور، کول
۱۹۶	کاکامحل	۴۹	مراده. دراعاستار
۲۴۱	کاکریہ، سال	۳۴	فرید آباد
	کاکرہ	۳۲۲، ۲۵۰	مرح آناد (آبرن)
۵۸	کالاسی	۸۲	فرنگ
۱۱۴، ۴۸	کاسی		ف
۲۰۳	کاسحر		
۲۰۱	کاساده	۳۲۹	فارلیغ
۱۹۹	کالی سد	۲۸۶	قصہ کہرہ
۵۹	کامہ، درسا	۲۰۰	فاسم گدہ
۲۴۱	کاکریہ، سال	۲۵۵	مجاق
۱۷۱، ۱۶۱	کاگرہ، فلعه	۹۲	مولہ
۱۹۸	کاوالہاں، ککشہاوس	۴۰۷	بولیور
۶۸	کاہ مرو، قلعہ		قرقا، کوہ، سردبک کسل
۲۹۵	کسور تلاو	۱۳۵، ۱۷	تروس
۴۳۷	کنک	۵۹	فلعہ، اک
۱۸۸	کرانہ، کرانہ	۱۱۵، ۶۹	فعہ رسپھور
۴۸	کرحاک، کرچھاک	۵۷	فلعہ رہناس
۲۴۸	کحہ	۱۷۱، ۱۶۱	فعہ کاگرہ
۱۳۶	کرلاک	۴۳۳، ۴	فعہ مو

۶۲	کوہ سخت شاہ	۲۸۰، ۷۸، ۳۵	کربار
۶۹	کوہ فروی	۴۱۲	کرج
۷	کوہ کلند		کوه سارہ
۳۴۳	کوہ ماران۔ ہری پریس	۲۵۶، ۱۵۱	کره
۳۸۷، ۸	کوہ مدار	۴۲۷	کروہہ (گرہ)
۳۲۹	کوہ وارو۔ دارو	۳۲۷	کشتوار
۱۹۷	کولیہ	۶۰	کشمیر
۳۲۲	کھائی، موضع	۲۲۸	کش گنگا۔ کش گنگ
۲۴۴	کھسو ارسکار ساگور	۳۲۷، ۲۲	کلاسور
۱۲۸	کھرکی		کلند
۲۳۷	کھساب	۲۰۵	کمال پور
۲۰۲	کھساب	۱۲۹	کماون۔ کامون
۲۸۴	کھسرا، آپ	۳۲۹	کمراخ
۱۷۸	کھوگڑہ	۱۹۸	کھکھے
۲۲۹	کید حسن	۱۸۸	کندھس
۱۹۸	کھکھے، گیکھے	۲۲۲	کوارمٹ، گھانی
۱۸۸	کیرانہ، پرگہ	۱۴۹	کوت سراہ دربرد بکی حلال آباد
گ		۷۳، ۶۰	کول حبیر
۲۴، ۲	گحراب	۶۰	کسہوہ (کشہوہ)
۳۹	گذر شامبیور	۴۰۵	کولہ (کونکہ)
	گدہ، گڑہ	۲۵۳، ۱۷۱	کوچ۔ درسہار بنگالہ
۷۰، ۶۱	گرامی، دہ	۵۸	کور، موضع
۴۷۵، ۳۲۶، ۲۰۰	گرہی	۳۵۱	گوری مرگ (سلاق)
۱۶۰	گرھستان	۲۲۹	کوسالہ، گوپینالہ
۲۲۶	گرد آباد	۲۷۶، ۷۷	کوکڑہ
۳۲۸	گہکڑہ		کوکنڈہ
۴	گل افغان	۲۵۰، ۱	کوکھ، سدر
۶۲	گل بھار، موضع		کول سوہ س
۲۴۱	گلگت		کول مادل
۱۸۹	گلکنڈہ	۶۰	کوہ اللہ بوعان
۶۱	گلساں، موضع	۳۲۹	کوہ بہنپیر
۴	گوالیار	۶۱	کوہ بیدولت

۶۰ - ۱	مارپیخ، گوس	۳۲	گوبدوال، دریای
۵۸ ، ۵۷	مارکله	۱۹۹	گودی
۴۴۶	ماروار	۱۹۷	گوراوه
۲۰۴ - ۵	مارمداران	۹۹	گورکهیور
۲۰۵	مالده، در بیگاله	۶۰	گورکهبری
۴۱۵	مانود، ده	۲۲۶ ، ۲	گوگره
۱۲۳ ، ۱۶	مالوه، صوبه	۲۷۵	گوکل
۲۲۵	مالبر	۲۲۰	گوبدواه
۳۱۲ ، ۱۹۷	مانپور	۱۲۲	گووه، سدر
۱۸۴ ، ۱۰۱	ماندو، مدو	۱۹۸	گهسی خادما
۱۳۰	ماک پور، ملک پور	۱۷۸	گهاسی رهون کهیره
۳۲۸	ماکلی	۱۲۵	گهاسها
۷۳ ، ۳	ماوراء لسهر		گهراک
	ماهور علجه ای در حبوب هند	۱۱۸	گهربی، برگه
۳۲	منیره، دریزدگی آگره	۵۷	گهگران
۷۵	صوره، مصهوره	۱۶۷	گلاب
۴۲۳	محبلى ییز	۳۸۳	گهر، آ
۵۰۸ ، ۳۵۶	مجھی سهون		ل
	محمدپور، پرگمه		
۲۴۸	اصحومدآباد، دریای	۵۵ ، ۶	لار، دره
۱۱۸	مدارن، سرکار	۱۹۶	لاسه
۳۸۳	مدن پور	۲۳ ، ۱۲	لذهور، شهر
۳۸۴	مدھلور	۱۹۶ ، ۷	لسابه (لاسه)
۱۳۵ ، ۱۶	مشهد	۴۲۶	لعل باع
۳۶۸	مصطفی آباد	۴۲۰	لکھبو
۴۶۲	معبره پسر	۲۴۴ ، ۵	لوساکاسهی
۳۰۸	معام دی اسورین	۴۰۵	لودیاوه، آ
۳۰۸	مقام صدیق	۳۵۶	لوکاسهون، راح نریگ
۳۰۸	مدم هاروق	۱۱۳	لہوہکر، لوهکر
۳۰۸	معام محبوسیت	۱۹۶ ، ۷	لاسم
۲۳۱	مکر		م
۷۶	مکه، مکرمه معطمه		
۳۶۱	مکھاله (مکھاله)	۱۹۵	مادهل، موصع

۲۲۶	سریاد	۷۱، ۱۳۴	مکبه
۲۴	سریله	۱۷۶، ۶۶	ملنان (مولنان)
۸۵	سطام المکنه	۳۵۰ - ۱	ملک مدان
۲۰۵	سعچه	۴۷۸	ملکاپور
۷۸	سکودر	۱۴۷	سدسور
۱۵۹	سکرکوب	۳۲۶	سدل ندر (ملک ندر)
۳۶۸	سمکسار	۴۲	سدل گره
۱۹۵	سموده (بلوده)	۲۰۸	سدو، صداو، مادو
۴۸	سدنه	۳۰۸، ۵۲	صگر، درسپار
۴۷۹	سوحصار، ده	۲۹۷ - ۸	مو. قلعه
۱۵۳	سور، حشمه	۲۲۲	موحا، سدر
	سورناد	۲۴۵، ۲۹۸	مودمہری
۲۲۳	نورافرا، ساع در کشمیر	۲۷۷، ۲۲۶	مودهه (موده)
۲۴۵	سورپور	۳۳۱	موسان
۳۶۷	سورسرای	۲۳۶ - ۷	بوده (موده)
۵۰۸، ۳۶۱، ۶۰	وشهره	۶۷	مهاس، برگه
۲۸۳ - ۴	ولائی	۲۵۳ - ۴	مهدره، سال
۱۹۵ - ۶	سهاں (سهاں)	۲۲۴	مهی، دریای
۱۹۹	سیرادار	۱۸۷	مان دوا
۴۴۴	سیشاپور	۲۲۵	میران سال
۱۱۳	سیکمار	۱۳۷، ۱۳	مررت
۵۹	سبلاس، دریا	۴۹۵	میرساپوش، ده
۲۳۶	سبلاو، سلاد	۴۹۵	میرطاؤس
۱۹۴	سلال (پسال، سال)	۱۴۲، ۱۳۰	صواب
۲۱۹	سیگنه		۵
۱۳۲	سیله کاو		
۲۲۴	سیمده	۴۸۰	ساسک
۷۲، ۶۱	سیله، رودخانه	۱۱۴	ساسک برسک
۳۲۰	سی سکه	۹۵	ساق سهل، ساک پهله
		۲۲۴، ۵۰، ۴۵، ۳	ساکور
	و	۱۹۹	دریبار
۳۹۴	وجه	۱۹۱	ححف اسرف
۱۶۲، ۱۶۱	وسدیک (وسیر)	۱۹۹	سردا، ت

۴۱۳	هد	۲۳۴	واهوت
۲۰۱	هندوال	۲۳۸ ، ۵۴	ویرنگ ، چشمہ
۲	هدوسان		۵
۴۹۳	هدوکش		
۴۱۰	هدون	۴۴۶	هارون ار سوایع سنابور
۲۶	هودل	۵۷	هتا
۵۰	هرمود . ت	۵۷	هسا
۲۵۸	هرمه بور	۱۹۹ ، ۴۱	هرب
	ی	۲۱۲	هردوار
۱۵۳	برد	۵۲	هرمور
۷۲	حیانی	۳۴۳	هرهرو . موصح
۱۸۲ - ۳	سکاہ سکاہ	۲۲۸	هری پرس
۱۷۶	بسن	۶۲	هراره فاربع
۶۱	بورت یادساه	۲۲۶	حق ساع در کال
۱۸۶	بویان	۲۴۷	هلال ساد
۱۸۵ - ۶	سویاسان	۲۳۹	هلوود
			همدان

فهرس متابع و مأخذ

احکل ( محلہ ) ، اردو، موسوعی سمر دھلی، اوب ۱۹۵۶م  
آ دراج ( مرہنگ )، نالپ محمد سادھا شاد، رس سطر دسر سامی، سہراں،  
۱۳۲۵س.

آنس اکری، سالیف شیخ ابوالفصل بن مارک، لکھو، ۱۸۸۲م  
احسن اسواردیح، سالیف حسن روملو، به اهتمام دکتر عبدالحسین سوائی، شهران.  
ش ۱۳۴۹

اعمال نامه حهانگری، بالیف معتمد حاکم بحثی به صفحه مولوی عبد الحی و  
مولوی احمد علی . کلکته، ۱۸۶۵م.

سرهان فاطع . به اهمام دکتر معن ، شهران ، ۱۳۲۵ - ۱۳۲۰ م  
تاریخ ادبیات در ایران سالیف دکتر دیمی الله صفا .

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سالنگاره دکتر رضازاده شفیع، حباب دوم شهریار ۱۳۹۲ش.

<sup>۴</sup> ماریم ادبیات مضمونی پاکستان وہد (اردو) ، ج ۴ دانشگاہ سعید ، لاہور، ۱۹۷۰ء۔

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، در حارج ایران، تالیف عاص مهران نویسنده،  
سال ۱۳۵۲ م.

سازیج محصر ایران، سالیف پاول هرن، سرحدۀ دکتر رضاراده سعو، سهران، ۱۳۴۹:

- نحوی شعر فارسی، تالیف ریس العالدین موئنمن، چاپ دوم، ۱۳۵۲ش.
- مذکره شعری پیحاب، گردآورده سرهنگ حواحه عبدالرشید، کرجی ۱۳۴۶، ۱۳۴۰ش.
- مذکره میحابه، تالیف ملا عبدالبی بحرالرمی، تهران، ۱۳۴۰ش.
- سروکات نسخه‌ی امیرکاظمی، مترجمه نگنسی آفای دیوی، اکسسورد، ۱۷۸۲م، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۲ش.
- سرگنار هند، ناسیف بواب صرالله حارف دشی اسیه‌ی، تهران، ۱۳۴۱ش.
- نورک ساری (اردو)، مترجمه سایر امامه به ریال اردو اور رسید احمد بدیوی، لاہور، ۱۹۶۶م.
- سورک معنی سالیف حسین کاظم عذری (به خط عثمانی)، ج ۱ و ۲، استانبول، ۱۹۲۵م و ۱۹۲۸م.
- سورک ساری سایر امامه ناسیف سار پادشاه، مترجمه عبدالرحم حاشطان، ۱۳۵۸م.
- سورک حبہ‌گری، سالیف سورالدین محمد حبہ‌گر پادشاه، حاکم کاسیور، ۱۹۷۳م.
- چهار عویس، دو سال و دریک شهر، ناسیف علی اکبر حبیری، داولیندی (پاکستان)، ۱۹۲۳م.
- دانزه‌المعارف فارسی آن سریرسی علام حسین مصحح، ج ۱، تهران، ۱۳۴۵ش.
- دیوان حافظ لسان العرب، حاکم قدس رضوی مسهد، ۱۳۵۰ش.
- روابط ادبی ایران و هند، علی اکبر سهابی، تهران.
- رسنگانی ساه عباس اول، ناسیف صرالله طبعی، دانشگاه تهران.
- سک ساسی، سالیف ملک‌السعراوی بهر، ج ۲، تهران، ۱۳۱۶ش.
- سرمیں هند، سالیف عینی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷ش.
- سفیہ الاولیاء، ناسیف ساہزاده دار لکھو، لکھو، ۱۸۷۸م.
- سننه‌های اسلامی، مترجمه فربدون سدره‌ی، تهران.
- ساهان شاعر، سالیف ابوالقاسم حائب، تهران، ۱۳۴۶ش.
- شعر اعجم، ناسیف سلی عمامی مترجمه بحر داعی گلسا، تهران.
- طبقاً اکری، سالیف حواحه سعید الدین حبد هروی، ککه، ۱۹۲۷-۱۹۲۵م.
- عام آرای ساه اسماعیل صعوی، بدکووس مسطر صاحب، تهران.

- عالیم آرای صفوی، به کوشش پدالله شکری، تهران، ۱۳۵۰ش.
- عالیم آرای عباسی، تالیف اسکندر بیگ مسئی، تهران، ۱۳۲۵ش.
- فرهنگ حهانگری، تالیف مرحومالدین حسن احوال ویراسه، دکتر رحم عصفی، مشهد، ۱۳۵۱ش
- فرهنگ غمید، تالیف حسن غمید، تهران، ۱۳۴۶
- فرهنگ هارسی، تالیف دکتر معین، سهیل، ۱۳۴۲-۴۵ش.
- فرهنگ عسی، تالیف دکتر علی اکبر عسی ساطم الاطباء، سهیل، ۱۳۱۲ - ۱۳۴۳ش.
- كلمات الشعرا، تالیف محمد افضل سروشون، لاهور، ۱۹۴۲م
- معت نامه دهحدا، تالیف علامہ دهحدا فرویسی، تهران،
- ماثرالامرا، تالیف میرعبدالرراو حوامی صنمایم ادوله شاهمووارجان، کلکه، ۱۸۹۱-۱۸۸۸م
- ماثر رحیمی، تالیف ملا عبدالبافی سهادی، کلکه، ۱۹۲۴ - ۱۹۳۱م
- معالاب الشعرا، تالیف میرعلی سور قابع شتوی، کراجی، ۱۹۵۷م.
- معالاب شلی، تالیف علامہ شلی سعمازی (اردو)، ج ۴ (اعظمگر، ہندوستان) ۱۹۵۶م
- مسحب النوارسخ، تالیف ملا عبدالعادر بدایوسی، کلکه، ۱۸۶۹م
- سع الاعکار (تذکرہ)، تالیف محمد فدری اللہ گویاموی، مسئی، ۱۳۳۶ش
- ھفت اعلیم (تذکرہ) تالیف امن احمد راری، کلکه، ۱۹۳۹م.
- ھمانوں نامہ، تالیف گلینڈ ساؤ سکم دھرم سارشاه و مارحمة اردو ار رنسد احرس سدوی، لاهور، ۱۹۶۶م
- ھند، سرمن عحات، تالیف مهرداد میرزا، سهیل، ۱۳۴۷ش.
- ھند سا سرمن اسرائی، تالیف ع. وحد ماردراسی، سهیل.



- 12- Indo - Iran Relation. By N.S. Gorekar.
- 13- Indo - Persian Relationship. By Riazul Islam.  
Lahore, 1970.
- 14- Influence of Islam on Indian Culture. By Tarachand. Allahabad, 1946.
- 15- Institutes Political & Military. By Timour (Tamer lane) Translated in English By Major Davy. Oxford, 1780.
- 16- Iran and India Through the Ages. F.C. Davar.
- 17- Memoirs of the Emperor Jahangueir. By Major David Price. U.S.A., 1968.
- 18- Persian-English Dictionary. By F. Steingass.  
London, 1957.
- 19- Persian Literature. By C.A. Storey (Sec.II.Fasc. 3). London, 1939.
- 20- Shah Jahan (The History of India As Told By Its Own Historians). H.M. Elliot. Calcutta, 1963.
- 21- A Short History of Muslim Rule In Indo-Pakistan.  
By M.A. Hanifi. Dacca, 1969.
- 22- The Sikhs. By Kushwant Singh. London.
- 23- Turk Lugati. By Huseyin Kazim Kadri. Cilt,3-4.  
Istanbul, 1943-1945.
- 24- Turkcede-Ingilzceye Lugat. By J.W. Redhouse.  
London. Nov. 1890.
- 25- Tuzuk-I-Jahangir or Memoirs of Jahangir. Translated in English. By Rogers-Beveridge. London, 1909-1914.

## R E F E R E N C E S

- 1- The Ain-i-Akbari, By Abul Fazl Allami. Translated in English By H. Blochmann, 1871.
- 2- Babar Nama (Facsimile) Ed. By Mrs.A.S.Beveridge. London, 1971.
- 3- The Cambridge History of India, the Mughal Period (Vols. III - IV) By W.Haig. India, 1957.
- 4- Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office. (Vols. I, II) Oxford, 1937.
- 5- Catalogue of the Persian Manuscripts. Part I. By Sachau and Ethe. London, 1889.
- 6- Catalogue of the Persian Manuscripts in the National Museum. Delhi.
- 7- A Dictionary of Urdu Classical Hindi and English. John T. Platt. Oxford, 1968.
- 8- The English-Persian Agricultural Dictionary. University of Tehran.
- 9- The English-Persian Dictionary. A.A. Muntazim.
- 10- A History of the Persian Language and Literature at the Mughal Court. By M.A. Ghani, Allahabad, 1930.
- 11- The History of India, As Told By Its Own Historians. The Mohammadan Period. H.M. Elliot. Ed. John Dowson (Memoirs of Jahangir) Calcutta, 1959.

